

تاریخ افغانستان

جلد اول

از ادوار قبل التاریخ تا سقوط سلطهٔ موریا

نگارش

احمد علی کهزاد



حصهٔ اول فصل پنجم « لشکر کشی های اسکندر »

از صفحه ۳۶۲ تا ۴۶۶

نگارش

محمد عثمان صدیقی

فهرست مضامین

فصل اول

صفحه	مضمون
۱	نظری به دوره های قبل تاریخ
۵	دوره کلاکولای نیک
۷	اسیای غربی
۹	در حواشی آریانا - حوزه سند
۱۳	بلوچستان
۱۳	انوندیک مرو
۱۴	مساعدت خاك آریانا
۱۵	کشفیات در سیستان افغانی
۱۸	آبادی نمره اول
۱۹	آبادی نمره دوم
۲۱	ارتباط خارجی و نتیجه
۲۴	لاجورد و رول آن در مرادوات آریانا

فصل دوم

۲۷	آریا، کتله باختری هندواروپائی، مدنیت ویدی
۳۲	تشابه زبان
۳۳	آئین و معتقدات

صفحه	مضمون
۳۳	اعصابها
۳۴	سرود یگ وید
۳۵	اوستا
۳۵	مهاباراته
»	مهدظهور و پرورش آریا
۳۶	معنی کلمه آریا
۳۷	آریا ورته
۳۸	آریانا و بیجه
۳۹	آریاها در باختر
۳۹	انتشار آریاها از باختر به دو طرفه هندو کش
۴۱	ریشه «آریا» در یک عده نامها
»	هرویو
»	هراوی تی
»	آریا کا
۴۲	آریاسپ
»	اریستوفیل
»	ارتا کانا
»	اریوس
»	آریانا
۴۴	حدود آریانا
۴۶	سرود ویدی
۵۰	ویدیاودا

(ج)

صفحه	مضمون
۵۰	سرود های «بلهیکا» یا بخدی (سرود های قدیم و مجهول)
۵۶	سرود های جنوب هندو کش (سرود های معلوم)
۵۸	ریگ و ید و تقسیمات آن
۶۲	مدرسه های ادبی و تاریخی ریگ و ید
۶۴	تاریخ سرود های ویدی
۶۶	محل ظهور سرود های ویدی

معلومات جغرافیائی ویدی

۷۰	رود کوبها (رود کابل)
۷۱	کرومو (رود خانه کرم)
۷۲	گوماتی (رود خانه گومل)
»	سوتی (رود خانه سوات)
۷۳	راسا (رود خانه کندر)
۷۴	« تریشتا ما » یا « انی تابها »
»	سپته سند هو (هفت رود)
۷۵	گند ها را
«	حوزه ار غنڈا ب
۷۷	بلهیکا-بلخ
۷۹	کوه منجوان و قبیلہ مو جاوات

تذکار بعضی قبایل

۸۰	بهاراته
۹۰	یکتہا

صفحه	مضمون
۹۸	اقتدار شاه و قبيله پكتها
۹۹	گنداری ها
۱۰۰	ستاگیدی ها
۱۰۱	اپاريتی ها
۱۰۲	دادیکي ها یا تاجیک ها
۱۰۳	الیناها
۱۰۵	جنگ های دی ووداسا
۱۰۶	بريسا یا (بريشی)

حیات اجتماعی

۱۱۰	حوزه ا کسوس و شمال هندو کش
۱۱۴	در جنوب هند و کوه
۱۱۵	خانواده (کولا)
۱۱۷	گو تر او گوشتی
۱۱۸	گرا مه
۱۱۸	ویس یا و یسه
۱۱۹	عدم طبقات و کست در آریانا
۱۲۱	حکومت شاهی
۱۲۵	سبها و سمیتی یا مجلس عوام و اعیان
۱۲۶	عروسی
۱۳۰	مقام زن در جامعه و یدی
۱۳۲	بازی و ورزش

(۵)

صفحه	مضمون
۱۳۲	اسپ سواری و اسپ دوانی ✓
۱۳۲	طاس بازی ✓
۱۳۲	اتن ورقص ✓
۱۳۳	خوآندن و موزیک ✓
۱۳۴	سامانه ✓
۱۳۵	جنگجوئی و اسلحه
۱۳۶	البسه
۱۳۷	زراعت و ما لدا ری
۱۳۹	صنعت
۱۴۰	خرراک
۱۴۱	عقايد
۱۴۷	اندرا
۱۴۸	وارونا
۱۴۹	اگنی
»	سوما «ربا لنوع»
۱۵۱	سوما «مشروب»
۱۵۶	سوما و تخیلات ریشیها
۱۵۸	سوما و هوما در ریگ ویدو اوستا

زبان ویدی

۱۶۰

زبان ویدی

مهاجرت آریاها از آریانا بطرف هندو فارس

بطرف هند

۱۶۶

داسیلو

۱۶۸

شاخه غربی یا امادی و پارسوا

۱۷۰

فصل سوم

مدنیت اوستائی

عمومیات

اقتضایات محیط و نژاد

۱۷۲

اوستا و اواین خاک آریائی

۱۸۱

تائیرات خاک آریانا

۱۸۲

زرتشت سینه‌مان

ازریشی های عصر ویدی تا زرتشت سینه‌مان

۱۸۵

زرتشترا ، زر تشر سیمه یا زرتشت سینه‌مان

۱۸۸

خوشا و ندان و بستگان زرتشت

۱۹۱

زر تشر در افسانه‌ها و روایات تصویری

۱۹۲

روایات یونانی

۱۹۳

اوستا

اوستا

۱۹۵

اوستای اولی یا باختری

۱۹۶

اوستای نو

(ز)

صفحه

مضمون

۱۹۹

تقسیمات اوستا

۲۰۰

گدات‌ها

۲۰۲

اهمیت اوستا در تاریخ آریانا

تشکیل نظام سلطنتی آریانا در بختی

۲۰۶

از بانیم هورینو یا « فرشاهی آریانی »

۲۰۹

از اوستا تا شعرای داستان سرای قرن ۴ هجری

پاراژاتا

۱۱۴

پیشدادیان بلخی

۲۱۶

یما پادشاه

۲۱۸

اخطار ورود سردی و اتخاذ ترتیبات لازمه

۲۱۹

شهادت ودا

۲۲۲

یاما ، یما . جم و جمشید

۲۲۳

یاما و جام سوما یا جام جم

۲۲۴

اولین پایتخت آریانا

۲۲۹

تعبیر واقعی این کلمه

۲۳۱

تری تونا « فریدون »

۲۳۲

کرسا سپه

کاوای

۲۳۶

کوانی « کیانی »

۲۳۸

کاوای کوانتا، کی کوات

۲۴۱

کاوای یوسان ، کاوی یوسا ، کی کاوس

صفحہ

مضمون

۲۴۳

کداوہ ہوسراوا ، کی خسرو

۲۴۶

توزا یا طوس

دودمان اسپہ

۲۴۵

دودمان اسپہ

۲۴۸

اسپ و باختر

۲۴۹

اروت اسپہ (لہر اسپہ)

۲۵۰

ویست اسپہ (کشتاسپہ)

۲۵۳

مجاربات و یشتاسپہ

۲۵۷

حامی زرتشترو پدر داریوش

۲۵۸

زری ویری

۲۵۹

خاندان ہوگوا

۲۶۰

سپنتو داتا

۲۶۵

اشوری ہا و آریانا

سرزمین اوستائی

۲۷۲

سرزمین اوستائی

۲۷۵

آریانا و بیجہ

۲۷۷

سغدہ

»

مورو

»

بخدی زیبا

۲۷۸

نیسایا

»

ہرای وہ

۲۷۸	ویکره ته
۲۷۹	«اوروا» یا «اوروه»
»	خنشتا
۲۸۰	هری ویتی
»	«راگا» یا «ره گه»
۲۸۱	کخزه
»	«ورنا» یا «ورنه»
»	«زانکه» یا «رانگا»
۲۸۲	کوهای آریانا
۲۸۳	هریتی بازه
۲۸۳	زره دهازا
۲۸۶	سیامکه
۲۸۶	وفره یانت
۲۸۶	سپیته ورنه
۲۸۶	سپینتوداتا
۲۸۷	یوپائی ری سنا
۲۸۸	کوسرادا
«	پورانانا
«	سپی تا گوناگیری
۲۸۹	ستیرا
«	پورواتاوا
«	رود خانه ها
۲۹۱	هیتو منت

۲۹۱	خواسپه
«	هواسترا
«	فراداتا
۲۹۲	هوانا گو هیتی
۲۹۳	قلمر سلطنت و امپراطوری دودمان پاراداتا و کاوی واسپه
۲۹۵	اوستامدیا و فارس و شاهان ایشان رانمی شناسد
آئین اوستائی	
۲۹۷	ملاحظات عمومی
۳۰۳	سویۀ اخلاقی
۳۰۴	هومته، هوخته، هورشته
۳۰۵	مقایسه بین بعضی نام‌های ارباب انواع ویدی و اوستائی
۳۰۷	عناصر طبیعی
۳۰۷	آتش
۳۰۸	آب
۳۱۳	میترا
۳۱۵	ارباب النواع اوستاع روی مسکوکات شاهان کوشانی
۳۱۷	ارواح بستگان، اجداد
زندگانی اجتماعی	
۳۱۸	طبقات اجتماعی
۳۲۲	صحت و زیبائی بدن
۳۲۳	عروسی
۳۲۵	ترقی زراعت
۳۲۶	جنگ و ادوات جنگی
۳۳۱	زبان زند

فصل چهارم

سلطه بیگانه

صفحه	مضمون
۳۳۵	هخامنشی ها
۳۳۵	مرکز اولین مدنیت سامی ، کلدیه و عیلام
۳۳۷	آشوری ها
	امادی یا ماد
۳۴۱	امادی یا ماد
۳۴۲	اولین تذکر اسم مادی (ماد)
۳۴۳	مادها از خلال کتیبه های آشوری
۳۴۵	ظهور سلطنت ماد
۳۴۸	فرا اورتس و محکوم ساختن قبیله پارسوا
۳۴۹	سیا گذارسس
»	ظهور حمله سیتی ها یا اسکائی ها
۳۵۰	استیاگ
	پارسوا «پارسواس»
۳۵۲	فارسی ها
۳۵۳	هخامنشی و دیگر عشا یرو قبایل پار سوا
۳۵۰	وضعیت هخامنشی هایش از سیروس
۳۵۶	سیروس و احفاد او ، عصر تاریخی
»	سلطنت انشان یا سوزیان یا شوش
۳۵۷	کمبوجیه

صفحه

مضمون

۳۵۸

داریوش و احفاد او

۳۵۹

باقی احفاد او

آریانا و هخامنشی ها

۳۶۱

آریانا و هخامنشی ها

فصل پنجم

حصه اول

• اشکر کشی های اسکندر از مقدونیه تا هایر کانیه

۳۶۴

اسکندر مقدونی

۳۶۵

دولت هخامنشی

۳۶۶

قشون کشی اسکندر

۳۶۸

مرگ داریوش سوم

اسکندر در آریانا

۳۶۷

حرکت اسکندر از هایر کانیه به پارت و هرای و

۳۷۰

اولین اقدام ملی بر ضد اسکندر

۳۷۲

حرکت اسکندر جانب سیستان

۳۷۴

حرکت اسکندر در آریاسپ

۳۷۶

دومین اقدام ساتی بارزانس بر ضد اسکندر

۳۷۸

اسکندر در اراکوز یا

۳۷۸

جنگ ساتی بارزانس

۳۷۹

حرکت اسکندر بطرف پاروپامیزادی

۳۸۱

اسکندر یه قفقاز

۳۸۴

مقصود از کوه های قفقاز چیست؟

صفحه	مضمون
۳۸۵	عبور از هند و کش
۳۸۷	بسوس
۳۸۹	اسکندر در باختر یانه
«	باختر
۳۹۱	اوربوس
۳۹۲	از باکتر یانه بطرف سوگدیانه ، عبور از رود آمو
۳۹۳	سوگدیانه و مقامات مهم آن
۳۹۴	بسوس در دست اسکندر
۳۹۵	وقایع سفدیانه ، اسکندر در سواحل جاگزارتس ، ظهور سپی تا مینس
۳۹۷	اسکندر به اقصی
۳۹۸	ظفر سپی تا مینس
۳۹۹	تذکر بعضی از شهرهای مهمه سفدیانه : مار کندا
«	اسکندر به اوگریانه
»	اسکندر به اسپجاته
»	برگشت بباختر یانه
۴۰۰	شورش در سوگدیانه ، عاقبت سپی تا مینس
۴۰۳	اسکندر و ورکسانه
۴۰۵	قتل کلیتوس
۴۰۶	تیماری سفر هند
۴۰۷	عبور از هند و کش
۴۰۷	آهویی شاه تکسیلا

۴۰۹	اسکندر در نیکایا - پردیکاس و ہفستون
«	حزکت اسکندر
۴۱۲	جنگ بااسا کی نوئی
۴۱۴	جنگ بازیرا
۴۱۵	فتح اور نوس

اسکندر در ہند

۴۲۰	مراجعت از اورنوس
۴۲۱	عبور از اندوس، ورود بہ تکسیلا
۴۲۲	اسکندر و پوروس

بازگشت اسکندر

۴۲۳	اعلام بازگشت، مراجعت اسکندر
۴۲۴	حزکت بطرف بابل و مرگ اسکندر
۴۲۵	اوضاع امپراطوری بعد از مرگ اسکندر

حصہ دوم

سلطنت موریہ

نفوذ موقتی دولت موریہ در جنوب ہند و کش، شیوع دین بودائی در

۴۲۷	افغانستان
۴۳۲	مقابلہ چند راگوپتا باسلو کوس نیکاتور یونانی
۴۳۴	بند و سارا
۴۳۵	آشوکا

(ق)

صفحه

مضمون

۴۳۷

فراہین سنگی

وضعیت سیاسی چگونگی رفتار اسو کا باسا کنین جنوب شرقی آریانا ۳۸۱

۴۴۰

دیانت بودائی و آریانا

۴۴۱

دیانت بودائی

۴۴۳

محل مذہبی واعزام مبلغین

۴۴۵

سقوط آخرین عناصر موریا از درہ کابل

۴۴۷

خاتمہ جلد اول



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

خوشبختم که یازده سال قبل با نگارش مقالات کوچک و متفرق وارد تتبع در تاریخ قدیم افغانستان شده و با عشق مفرط دنباله این کار را بلا وقفه ادامه دادم و امروز بیاری خدای متعال موفق میشوم که جلد اول تاریخ افغانستان را بخوانندگان گرامی عرضه دارم .

افغانستان در اثر موقعیت جغرافیائی خود در چهار راه آستانه آسیای مرکزی در عالم تاریخ و تهذیب آسیائی و شرقی از روزگاران باستان تا امروز مقام مهمی داشته که تعیین مراتب آن برای ما و برای انکشاف مزید علوم و تهذیب بشری کمال اهمیت دارد .

تتبع در زوایای تاریخ کشور که جمعی از مورخین و نویسندگان افغانی درین سالهای اخیر به آن متوجه شده اند کاری است که همه اقوام جهان نسبت به خویش و مملکت های خویش انجام داده و میدهند و این امر در راه مزید شناسائی و تحکیم روابط متقابل تهذیبی ملل بی مدخلیت نیست . ما خود میدانیم و بیگانگانیکه پیش از ما کم و بیش در اطراف سابقه موجودیت تاریخی افغانستان متوجه شده اند خوب ملتفت هستند که این مملکت در عصر حاضر و قرون جدید به نام «افغانستان» و در دوره اسلامی قرون وسطی به اسم «خراسان» و در ازمنه قدیم باستانی بنام «آریانا» یاد میشد . مورخین افغانی به احترام نوامیس تاریخی و طبقه بندی تاریخ کشور خود ، در دوره های متقابل این نامها را استعمال کرده و میکنند و غیر از آن چارهائی متصور نیست .

پس اگر در فصول اولیه تاریخ مملکت ما اسمای «آریا» و «آریانا» می آید از آن قطعا بفکر تئوری های نژادی (راسیزم) نباید افتاد زیرا در نظرها و در تاریخ مملکت ما این کلمات از خود مفهوم جدا گانه تاریخی دارند و این مفهوم واقعی طوری در نام مملکت و در اسمای رود خانه ها ، شهرها ، علاقه ها و برخی از قبایل ما حل و مزج است که جزء موجودیت تاریخی ما و کشور ما شده و بغیر آن جعل حوادث تاریخی است .

افغانستان مانند هر مملکتی در دوره های طولانی تاریخ خود جز رومدی داشته و کوچکی و بزرگی هائی را دیده . تذکار کشور کشائی ها و فتوحات و ترسیم حدود مملکت در چوکات امپراطوریهای وسیع و تعیین حدود جغرافیائی آریانا طبق مندرجات اوستا و نظریات «اراتوستن» و «استرابون» و «بطلمیوس» عین واقعات مستند تاریخی است که همگان از آن مطلع اند و چنانچه کسی آن را به مقاصد سیاسی محض تعبیر کند .

فائده نیکه با نوشتن تاریخ افغانستان برای ما متصور است تحکیم روح وحدت قومی و ملی ما در چوکات کشور ما است که آرزوی قلبی همه ما را تشکیل میدهد و ما را برای مزید همکاری و بسط تعلقات برادری با ملل آزاد جهان آماده میسازد . امید است سلسله دوره تاریخ افغانستان که جلد اول آن حالا و بقیه آن در آینده به تدریج از طرف بنده و رفقا و همکاران محترم من نوشته و نشر خواهد شد در روشن ساختن صفحات تاریخ افغانستان موثر افتاده و از نقطه نظر همکاری در زمینه تحقیقات تاریخی و تهذیبی بشری مفید ثابت شود . «احمد علی کهزاد»

فصل اول

نظری به دوره‌های قبل تاریخ

چون بشر همیشه در فکر توسعه معلومات خرد بوده و هست، هر وقت در هر زمینه‌ای که بیک نقطه واصل شده ب فکر افتاده است تا قدمی بیشتر گذارد و احاطه دانستنی‌های خود را بیشتر وسعت دهد. این آرزو بصورت عمومی نظر به تقاضا و تاثیر زمان و مکان کم و بیش بطی و سریع بوده ولی در یکی دو قرن اخیر من حیث زمان و در غرب من حیث مکان سرعت بیشتری بخود گرفته است و موضوعات بسیار کوچک که شاید چند گاه پیشتر توجه کسی را هم جلب نمیتوانست مورد دقت قرار گرفته و حتی با توسعه اهمیت خود شاخه علم علیحده گشته.

تاریخ همیشه با بشر بوده و هست و من حیث منبعی که از آن پاره معلومات کشیده شود چیز تازه و نوی نیست بلکه میتوان آنرا در جمله یکی از قدیم ترین مظاهر دانش بشری حساب کرد زیرا بهر وقت و زمانه‌ای که مرا جمع شود انسان به رنگی و تعبیری درین راه کار کرده، خواه بصورت قصه بوده خواه بصورت داستان و افسانه‌های شفاهی، خواه بصورت نقش عین و افعات در مغاره‌ها و احجار کوهها و خواه بصورت اقسام مختلف رسم الخط تصویری و نیمه تصویری و صوتی و غیره. بناءً علیه در مفکوره قدامت تاریخ من حیث تاریخ شبهه‌ئی نیست ولی همان طوریکه سایر شعبات دانش بشری توسعه یافته و حتی در بعض موضوعات شاخه‌های بالکل جدید بمیان آمده است تاریخ هم تحول کرده، توسعه یافته و یک سلسله علوم جدید. انترپو-لوژی

(تاریخ طبیعی انسان) انتولوژی (شرح خصوصیات بدنی نژادهای بشر) مردم شناسی ، عمیقہ شناسی ، فولکلور و غیره و غیره بمیان آمده و بذات خود هر کدام آن امروز وسعت یافته و دارای شاخه های جدا گانه شده ولی همه آنها در حقیقت برای يك مقصد واحد که تاریخ باشد کار میکنند .

انسان کنجکاو همیشه در صدد بوده و هست تا به نیروی حدس و خیال و به دستیاری چراغ عقل و فکر سلیم پرده های تاریک زمانه های گذشته را پاره نموده و اوقات هزاران سال قبل را نگاه کند ، به بیند و باز قدمی بیشتر گذاشته و اسرار مجهول کوا یف حیات و ما حول و ما ورا ی خود را کشف نماید .

از گذار شانی که همین الان واقع میشود تا آنچه که در قدیم ترین زمانه ها گذشته و هنوز نیروی فکر بشر به کشف آن مو فق نشده است همه بلا استئنا جزو تاریخ است و يك خط فاصل این درره طولانی را به دو حصه جدا میکنند و آن رسم الخط و تحریر است .

گفتمیم که انسان همیشه در صدد کشف و دانستن واقعات نهفته زندگانی خود و ما حول خود بوده و هست . این کار بزرگ یعنی روشن ساختن تاریکی های گذشته تنها به دستیاری حدس و خیال نمیشود . یگانه چراغی که درین راه بصورت مثبت روشنی انداخته میتواند رسم الخط و تحریر است که چگونگی های واقعات گذشته را روی پارچه های گل خام و پخته ، در سینه کوه ، بالای صفحات سنگ و استخوان و ظروف گلی و پوست درخت و حیوانات و روی اقسام پارچه ها و کاغذها محافظه نموده و بدست ما رسانیده است .

پس دوره هائی را که پیش از ظهور رسم الخط گذشته بصورت عمومی عصر قبل التاریخ و زمانه های را که از موقع ظهور رسم الخط با اینطرف واقع است عصر تاریخی گویند و مقصود اساسی ازین تفکیک محض سهولت کار و روشن ساختن موضوع است چنانچه هر چه به دوره های خود نزدیک میشویم

از طبقه بندی های مختلف کار میگیریم .

ملتفت باید بود که چون رسم الخط در تمام دنیا یکبار و بیک وقت ظهور نمود . است دوره تاریخی و قبل التاریخ دنیا هم یک حد مشترک ندارد و یک خط واحد این دو قسمت را در تمام دنیا از هم جدا نمیتواند ، بلکه هر حصه ، حتی هر مملکت و هر قوم از خود حدود علیحده دارد که بتاریخ معینی تصادف میکند ، بعبارت دیگر در حقیقت مادو نوع تاریخ و دو نوع قبل التاریخ داریم : تاریخ و قبل التاریخ خصوصی هر حصه و هر مملکت و هر قوم و تاریخ و قبل التاریخ عمومی دنیائی . صورت اولی مربوط مر ا حل حیات یک قوم و اهل یک حصه زمین و یک مملکت است و صورت دومی معیار زندگانی پیشقدم ترین کتله بشری را در مراتب مدنیت مخصوصاً در ایجاد رسم الخط استاد میگیرد .

قبل التاریخ در مراتب حیات بشر عبارت از یک عصر نیست بلکه مر حله انبساط قوای فکری و مادی است و این مر حله رادسته های بشری در نقاط مختلف و در اعصار و زمانه های علیحده طی نموده اند . زمانه درین زمینه زول فرعی بازی میکنند بیشتر تطور و تحول زندگانی بشر باید در نظر گرفته شود (۱) فراموش نباید کرد که تنها وجود رسم الخط هم مقصود ما را بر آورده نمیتواند بلکه توانائی مابه خواندن آن هم شرط است زیرا بسیار اقوام رسم الخط و تحریر داشتند و ما از خواندن آن عاجز بودیم در اینصورت بودن و نبودن رسم الخط فرق نمیکند بهین جهت « اترو سک ها » ساکنین قدیم ایتالیا و « هیتیت ها » که در آسیای صغیر زندگانی داشتند با وجود داشتن رسم الخط در مراحل قبل التاریخی قرار داده بودند و آهسته و آهسته با قرائت رسم الخط و کتیمه های آنها وارد دوره تاریخی شدند .

چون رسم الخط تصویری و صوتی در مصر و بین النهرین در حوالی ۳۵۰۰

(۱) قبل التاریخ شرق تا ایف مورگان ملاحظه شود .

و ۳۰۰۰ ق م پیدا شده روی رفته حد فاصل دوره های تاریخی و قبل التاریخ شرق رابه سه ونیم هزار سال ق م قرار میدهند .

تجسسات قبل التاریخ پیشتر از همه جا در خاک های فرانسه و اروپای غربی و سپس در وادی نیل و بین النهرین انبساط یافت و آهسته آهسته به پیمانته های کم و بیش در فارس و هند و چین و جاپان و جزایر شرق الهند و استرالیا و امریکا عمومیت یافت و هنوز بطور دلخواه در تمام روی زمین عملی نشده و با وجود انبساط تجسس در بعضی نقاط بصورت عمومی وسعت نیافته است . در کشور ما از ۱۹۳۶ باینطرف شروع شده و بجایش که این فصل بنا شد . بعد از چیدن باره مقدمات ضروری تاجائی که معلومات اجازه میدهد صحبت خواهیم کرد .

زندگانی بشر در دوره های قبل التاریخ تقریباً همه جا بیک شکل بوده و باختلاف خاک و نژاد فرق زیاد نمیکند . شرقی ها ، غربی ها ، اهالی مالیزی و افریقای مرکزی ، باشندگان آریانا و هند و چین و بین النهرین و مصر و فارس همه تقریباً یکسان تحول نموده و موادی که برای ساختن ادوات اولیه و قدیمه آنها بکار رفته همه جا عبارت از سنگ چقماق طبیعی ، سنگ تراش یافته صیقل شده و استخوان است اصول ساخت و شکل ادوات آنها از قبیل کاردو تبر و آلات دیگر مخصوص شکاف کردن و زدن و کوفتن و بریدن شبیه بهم و قابل مقایسه است ازین رو مدققین این گونه تجسسات بعد از یک سلسله مطالعات ادوات سنگی در نقاط مختلف برای هر دوره سنگ اشکال و ممیزات و نام هائی قابل شده و بعد از مطالعه جزئیات و پهلوهای مختلف حیات چوکات های معینی برای هر دوره تعیین کرده اند که در حقیقت مقصود از سهولت کار و طبقه بندی های مرور زمانه و تحولات استعداد بشری است که حین عدم رسم الخط گاهی عوض آن از ادوات سنگی کار میگیرند و گاهی از ظروف تیکری و وقتتی هم از آلات

(۰)

سنگی. ما بدون اینکه داخل جزئیات شویم برای تسلسل موضوع از آنها نام می‌بریم: دوره اولیه حجر، دوره قدیم حجر، دوره متوسط حجر، دوره جدید حجر « ۱ » که بعضی‌ها بصورت ساده تر آنرا به دو مرحله قدیم و جدید حجر تقسیم نموده و برای اول آن دو دوره الف و ب قابل می‌شوند و اصولی ترش همان تقسیم سه گانه دوره قدیم و متوسط و جدید حجر است « ۲ » که در اولی ادوات سنگی بیشتر شکل طبیعی داشت، درومی بیشتر دست خورد و در سومی صیقلی گردید. چون در مراحل اخیر این دوره پهلوی سنگ صیقلی ظروف گلی و فلز هم پیدا شده است آنرا به اسم جدا گانه « کلسکولی تیک » یا « انه اولی تیک » یاد میکنند « ۳ » در خاک کشور ما آریانا هنوز مربوط به دوره هائی فوق تحقیقاتی عملی نشده بناءً علیه مستقیماً وارد دوره کلسکولی تیک یا « انه اولی تیک » شویم.

دوره کلسکولی تیک

آخرین دوره جدید حجر یا دوره سنگ صیقلی را در شرق عموماً به دو حصه تقسیم میکنند یکی دوره طویل تر که زمانه هائی پیش از کشف فلزات را در بر میگیرد و دیگر دوره که در آن سنگ صیقلی و ظروف تیکری و فلزات یکجا مستعمل اند و آنرا برای تمیز از حصص قدیم تر بنام های فوق یاد میکنند. در دوره جدید حجر شرق ظهور ظروف گلی در حوالی ۲۰ هزار سال ق.م. شروع شده چنانچه آثاری در مصر بمیان آمده ولی سائر قسمت های شرق به زمان های تازه تر و مختلف داخل این دوره گردیده و مظاهران

(۱) اسم ورسم الخط لاتین این نام ها به ترتیب ازین قرار است:

اول Paléolithique دوم Archéolithique سوم Mésolithique چهارم Néolithique

(۲) بشریت قبل التاريخ تالیف « ذاک مورگان »

(۳) Enéolithique, Chalcolithic

بدون اختلاط فلز خیلی کم دیده شده است (۱) قراریکه به تحقیق رسید. مس در خاک های شرقی بار اول در حوزه اکسوس (انو نزدیک مرو) و نواحی قفقاز در حدود ۶۰۰۰ قم بمشاهده رسیده و از این جاها در حوالی ۵۵۰۰ قم در عیلام، در حدود ۵۰۰۰ قم، در مصر و در ۴۰۰۰ قم در اراضی بین سواحل خزر و خلیج فارس بمیان آمده است و بعضی ها به این عقیده اند که فلزات با سومری ها از حوزه اکسوس به نقاط غربی نشر گردیده است. رویهمرفته دور ۷۰۰۰ کیلکولی تیک یا انه اولی تیک را در مصر به دو مرحله تقسیم میکنند که اول آن از ۷۵۰۰ تا ۵۰۰۰ قم و دوم آن از ۵۰۰۰ قم تا ۳۵۰۰ را که شروع ظهور رسم الخط و دور تاریخی است در بر میگردد. معمولاً به این عقیده اند که زندگانی شکاری که در دامان کوه های نقاط مرتفعه دوام داشت در مصر در حوالی ۷۵۰۰ قم به پایان رسیده و مردم در جلگه ها و کنار رودخانه ها پایان شده اند و با زمین وزراعت بیشتر تماس حاصل کرده اند ازین جهت آثار محل استقرار و قبرها بالاتر از خطی که طغیان نیل بدان رسیده نتوانند کشف شده. ظرف گلی که در آتش آزاد پخته شده کشف گردیده، در مرحله دوم آثار عمرانی و دیگر چیزها بمیان آمده است که به تفصیل آن کاری نداریم.

بین النهرین و عیلام از نقطه نظر ساختمان اراضی شباهت زیادی به دلتای نیل دارد و محل بود و باش و نقاط آبا دانی در تنگ های بین النهرین و تپه های سوزیان بمشاهده رسیده و بمناسبت پاره ممیزات محلی اختصا صات این دووه را در اینجا بنام سوز اول و سوز دوم تقسیم کرده اند. همین قسم مظاهر این دوره که آنرا مدنیت کیلکولی نیک میخوانند در هزار اول و دوم سوم، چهارم، پنجم قم نظر به پیشرفت حفاریات و تجسس از تپه های مختلف

فارس، و خاک آریاناى قدیم از حوزه اکسوس، حوزه هیرمند، نال و جاله وان در بلوچستان و حوزه اندوس (سند) هم پیدا شده و ثابت گردیده است که این مدنیت از حوزه اندوس تا وادی نیل ساحه وسیعی را فرا گرفته بود اول ممیزات آنرا بصورت عمومی باز وجود آنرا در خارج خاک آریانا شرح داده و سپس به تجسساتی که از ۱۹۳۶ با اینطرف در داخل خاک مملکت بعمل آمده می پردازیم.

اسیای غربی: تا اوایل قرن ۲۰ علمای تاریخ و باستان شناسی با ذریعی که در دست داشتند مدنیتهائی را در وادی نیل و دجله و فرات و دیگر نقاط مدنی اسیای غربی روشن نموده رفتند که تمام آن جزء دوره تاریخی است و ثابت شد که اوایل عصر تاریخی اسیای غربی در حدود ۳۵۰۰ سال قم تعیین میشود بعد ازین در اثر اقدامات تازه تر که به ترتیب در بین النهرین و فارس و از ۱۹۲۲ با اینطرف در وادی سند و بلوچستان و در ۱۹۳۳ در شمال اکسوس (انوز دیک مرو) و در ۱۹۳۶ در افغانستان (ناد علی سیستان) شروع شده است. از حوزه های رودخانه های بزرگی که ذکر شد شواهدی بمیان آمده که روی هم رفته در عمومیات نقاط مشترک زیادی دارند و در اثر مقایسه و مطالعات طولانی علمای بزرگ غرب قایل شده اند که در دوره ۴-۵ هزار سال قم یک مدنیت بزرگ از وادی نیل و سواحل بحر سفید گرفته تا حوزه های سند و گمنگ انبساط داشت که در اساس عمومی بهم مشترک اند و در اختصاصات محلی هر نقطه طبعاً نظر به موقعیت خود پاره ممیزات جداگانه داشت. چون درین دوره آثار سنگی و تیکری و فلزی پهلوی به پهلوی پیدا میشود. آنرا بنام دوره و مدنیت کلکولی تیک یاد میکنند.

در بین النهرین قبل از خانواده سلطنتی « اور UR » که مصادف به اوایل عصر تاریخی میباشد این مدنیت بزرگ را نظر به نقاطی که از آن شواهد و آثار پیدا شده و باز نظر به طبقات جداگانه آن بنام همان جاها به سه دوره تقسیم

نموده اند که بنام‌های (دورهٔ عبید) ، (دورهٔ اوروک) ، (دورهٔ جمدت نصر) یاد میشوند و هر دوره‌ئی طبیعی درساخت و رنگ و شکل ظروف گلی ، آثار سنگی و فلزی پارهٔ ممیزاتی از خود دارند . در تل‌های عیلام و تپه‌های سوزیان که باز هم از نقطه نظر جغرافیای طبیعی مربوط به خاك بين النهرين است همین تجسّسات باتعیین طبقات اول و دوم سوز بعمل آمده . در خاك فارس عین همین تفحصات اجرا شده و یکسعدۀ علما مثل مورگان ، یزارد ، هرز فلد ، گریشمن ، سمیت در تپه‌های موسیان ، بندر بوشهر ، برسه پولیس و تپه سیالك و حصار و جیان و غیره حفريات نموده اند و نظر به ارتباطی که مطالعات آینده ما ایجاد میکند به تفصیل بعضی حصص می‌پردازیم . موسیو گریشمن مدیر هیئت حفريات فرانسه در افغانستان با کشفیاتی که شخصاً در تپه‌های سیالك و جیان نزدیک کاشان و غیره نموده مراتب مختلف این دوره را درین نقاط تا مقارن هزار اول ق م که تاریخ ظهور آریاها در آن جا میباشد کشف کرده است .

از روی کشفیاتی که در خاك ایران کنونی بعمل آمده چنین معلوم میشود که متهاجمینی در حوالی ۳۰۰۰ ق م از جنوب غرب از حوالی بین النهرین که کانون مدنیت سامی است تا قسمت‌های مرکزی آن کشور پیش آمده و اساس مدنیت نوینی را گذاشتند که آنرا « پروتو عیلامی » یا مدنیت سوزیان خوانند . درین عصر تصویر از روی ظروف گلی کم‌شده و اشکال ظروف تغییر کرد و زیورات خیلی زیاد و آینه‌های فلزی و زیورات لاجورد از مقابر مرده‌ها که روی زمین اطاقی رهایش‌گور میکردند پیدا شده است . این مدنیت را عیلامی‌ها به حصص غربی فارس رواج دادند و مال آنهاست . قرار نتیجه‌ئی که از حفريات کاشان بدست آمده بین ۳۰۰۰ و ۲۰۰۰ ق م چیز تازه‌ئی درین قطعات بوقوع نه پیوسته .

در حوالی ۱۲۰۰ ق م در گرد و نواح کاشان صورت گور کردن مرده تغییر کرد، ظروف منقوش وجود ندارد و ظروف سیاه با اشکال نوجای آنرا گرفته است. آلات و ادوات مفرغ بمشاهده میرسد، زیورات طلائی زیاد است در آخر ۱۱۰۰ ق م آهن هم ظهور میکنند. قرار عقیده موسیو گریشمن در فارس آخرین مرحله حیات کاشان شروع زندگانی آریائی را وانمود میکنند و در حوالی ۱۰۰۰ ق م بار اول در سالنامه های شاهان انوری نام های خاص آریائی پیدا میشود تا اینکه در قرن ۸ و ۹ ق م قبایل آریائی آمادی (ماد) و پارسوا (پارس) هر کدام بنوبه خود در کتیبه های شاهان انوری ذکر میشوند. درین وقت قریه ها بزرگ میشوند و شکل شهر مستحکم بخود میگیرند. روی بعضی تپه ها را خشت فرش کرده اند تا ساحه آن برای تعمیر و وسیع شود و روی آن قصر و عمارات ساخته اند و دورا دور آنرا دیوار کرده اند. استحکامات شهرها و قلعه ها نشان میدهد که مردم تازه وارد یعنی (آریاها) شهزاده گان و رؤسا و شاهان و دسته نجبا داشتند. لجام های اسپ و دیگر علائم و ادوات سواری و سوار کاری مثل: سر نیزه، سر تیر فلزی و شمشیر و غیره هم کشف شده و تمام اینها ظهور قوم سوار کاری را در ارضی غرب دشت لوط در فارس نشان میدهد که عبارت از آریاها باشند که از طرف شرق از باختر و سائر نقاط آریانا بدان طرف رهسپار شده و سامی ها جا را برای آنها خالی کرده بطرف غرب می نشینند و این اولین دفعه ای است که از روی شواهد ما دی علایم ظهور آریائی ها در حوالی ۱۰۰۰ ق م در خاک سامی نشین فارس و مدیابا به ثبوت رسیده است و تفصیل رفتن آریائی ها را از باختر بطرف شرق و غرب در فصل های آینده خواهیم دید. اینجا محض از روی کشفیات قبل التاریخ روشنی کافی درین مورد افکنده شد. در حواشی آریانا-حوزه سند: بیشتر اشاره نمودیم که از ۱۹۲۲ به بعد تجسسات قبل التاریخ برای روشن کردن مدنیت کلمکولی نیک در حوزه سند

هم شروع شده است این کشفیات از طرف «سرجان مارشل انگلیس» در نقاطی موسوم به «موهنجو دپرو» و «هرپه» و بسیار جاهای دیگر که همه بطرف سواحل راست جریان اندوس واقع است بمیان آمده و نتایج آن انقلاب بزرگ در اذهان علمای تاریخ و نظریات ایشان افگنند. سرجان مارشل «انگلیس مظاهرا این مدنیت را به بومیان وادی سند که ایشان را بنام «درادیدی» یا هر چیز دیگری که یاد کنیم نسبت میدهد یعنی عقیده دارد که این مدنیت مربوط کسانست که پیش از ظهور آریاها در حوزه سند زندگانی داشتند. اگر چه این نظریه خلاف عقیده علمای بومی و وید شناسان هند است زیرا ایشان آریاها را باشندگان اصلی پنجاب و آریانا میدانند ولی اینجا بدان کاری نداریم خصوص که نظریه علمای هندی در مراکز علمی اروپا مورد قبول هم واقع نشد، بناء علیه به ذکر و جوه و مظاهر مدنیت دوره کلکولی تیک در حوزه سند که مقصد اساسی ما است می پردازیم:

کشفیات «موهنجو دپرو» و هرپه دفعتهً صفحه نوی در تاریخ باستانی حوزه سند و شرق آریانا باز کرده و معلوم شد که حوزه سند و پنجاب هزاران سال قبل از عصر ویدی و ظهور آریائی مهد تمدن درخشانی بود که واجد خواص محلی بود و حتی از بعض پهلوه‌ها از مدنیت های معاصر خود در بین النهرین و مصر هم برتری داشت.

حفریات «موهنجو دپرو» ثابت نمود که باشندگان حوزه اندوس در چهار هزار و سه هزار سال ق م یعنی نش هزار و پنج هزار سال پیش از امروز دارای ثقافت خیلی عالی و ممتازی بود که از هرپهلوه با مدنیت های کشور های آسیای غربی عصر عیلام و سوزیان همسری میکرد و مظاهر مدنیت دوره کلکولی تیک در حواشی سرحدات شرقی آریانا بکمال انبساط رسیده بود اگر بیشتر داخل جزئیات شده و عمیق شویم خواهیم دید که باشندگان وادی سند درین

دوره دارای حیات خیلی منظمی بودند، شهرها داشتند مرتب با جاده‌ها و سرک‌ها و حمام‌ها و غیره زراعت در میان آنها ترقی نموده بود گندم و جو در میکاشتند، درخت‌های خرما مینشانیدند تجارت آنها مرقی بود و بهر طرف رفت و آمد داشتند. بسیار حیوانات مثل قاطر و شترهای کوهان دار که تا حال به بخدی مشهور است، گاو میش، گاوهای شاخ کوتاه، گوسفند، خوک سگ، فیل اشتر را اهلی نموده بودند، برای حمل و نقل عراده‌ها داشتند که بلاشبه ذریعۀ نرگاو کش میشد در کار فازات خیلی ماهر بودند و زیورات و اسباب‌های طلائی و نقره‌ئی و مسی آنها کشف شده است. سرب و قلعی را نیز می شناختند. اسلحه جنگ و شکار آنها عبارت از تیر و کمان و نیزه و تیر و قمه و گرز بود تبر کوچک، داس، اره، اسکنه، پاکی از مس و روی درست میکردند. چاقو و کارد، چیزهای برنده از فلزات فوق یاسنگ‌های سخت میساختند، هاون و دستاس نزد آنها مجهول نبود. ظروف خانگی ایشان از تیکر بود که ذریعۀ چرخ پایکی درست میکردند. در بعضی اوقات آنرا رنگ هم می نمودند. زیورات ثروتمندان از فلزات قیمتی و مس مذهب و عاج و دیگر سنگ‌ها ساخته میشد و غیر باعموماً صدف و خزف کاشی کاری را استعمال می نمودند.

نزد باشندگان دوره کلمکو لی تیک وادی سند رسم الخط مجهول نبود. اگر چه این رسم الخط خواص هندی دارد ولی شبیه به رسم الخط معاصرش در اشیای غربی و شرقی قریب میباید و مانند آنها میتوان آن را رسم الخط تقریباً تصویری خواند.

خلاصه بآنکه کار مراتب فوق باید اظهار نمود که: بصورت عمومی مدنیت اندوس با تافت دورۀ کلمکو لی تیک آسیای غربی و مصر موافقت داشت. بر علاوه حوزه سند از خود صاحب پاره‌میزاتی هم بوده که در غرب آسیا در مدنیت سومری‌های بین النهرین دیده نمیشد. بطور مثال شناسائی پنجه

و کشت و کار آن مخصوص اینجا بود و غرب آسیا و مصر تا دو هزار سال بعدتر هم ازان خبر نداشت .

هكذا قرار نظریه سر جان مارشال ساختن شهرهای مستحکم و حمام های بزرگ و خانه های مستر یح باشندگان « مو هنجو دیرو » و « هرپه » چیزی است که در دوره های قبل التاریخ مصر و بین النهرین دیده نشده البته در آسیای غربی پول زیاد در ساختمان معابد و مقابر سلاطین خرج میشد ولی توده عوام زنده گانی خیلی پست داشتند و بمنازل بسیار ساده و بسیط گلی اکتفا می نمودند حال آنکه دروادی اندوس بهترین عمارات مال توده عوام بود . باشندگان دوره کالکولی تیک وادی اندوس در صنعت هم خیلی ها مهارت داشتند . سر جان مارشل میگوید : « مهر هائی که دران گاوهای کوهان دار و غیره کننده شده از نقطه نظر صنعت هیکل تراشی خیلی قابل تمجید است و گفته میتوانیم که تا عصر کلاسیک یونان نظیر آن به آسانی بمیان نیامده . » بدین قرار مدقق انگلیس اظهار نظریه میکند که دوره سنگ مخصوصاً دوره سنگ صیقلی و باز عصر کالکولی تیک که قسمت اخیر این دوره است در هند و مخصوصاً در حوزه سند رونق زیادی داشته و اینجا درین دوره ها برای حیات بشر خیلی ها مساعد بود .

تفصیل مدنیت عصر کالکولی تیک وادی سند که بعقیده سر جان مارشل مربوط به باشندگان پیش از آریائی این قطعه میباشد در سه جلد بسیار بزرگ بنام « مو هینجو دیرو و مدنیت حوزه سند » نشر شده در اخیر مقدمه که در ابتدای جلد اول طبع شده ضمناً تحریر است : « قرار اکثر قراین چنین مینماید که ازوادی اندوس تا نیل در تمام این قطعه وسیع نسیم مدنیتی از قدیم ترین زمانها وزیده و در عین حالیکه این مدنیت درین ساحه وسیع عمومیت داشت هر نقطه واجد ممیزات

مجلسی هم بود که در اثر آن ثقافت های مجلی با اشکال مخصوصی بمیان آمده است . « (۱)

پس بامختصر تذکار فوق که مستند به تحقیقات علمی میباشد درین شبهه ئی نمیماند که مدنیت کلکولی تیک در شرق آریانا در حوزه رود سند که سرحد طبیعی و تاریخی کشور ما و هند میباشد ترقی کامل داشت و مظاهران تا ۶ هزار سال ق م هم به مشاهده پیوسته است .

بلوچستان : قرار تحقیقاتیکه در بعض نقاط بلوچستان مثل (نال Nal) و جالهوان قریب کوئته و غیره جاها بعمل آمده معلوم میشود که شواهد مدنیت کلکولی تیک طوریکه در وادی اندوس دیده شده درین جاها هم انبساط داشت .

«انو» نزدیک مرو: در ۱۹۳۳ هیئت امریکائی تحت نظر (پومپلی) R.Pumpelly

در دو تپه مقام «انو» قریب مرو تحقیقات نموده و از آنجا هم ادوات سنگی و مفرغ و ظروف تیکری مربوط به دوره کلکولی تیک کشف شده است . بین ظروف دوره کلکولی تیک سیستان و آنهائیکه در «انو» بدست آمده در تخنیک و رنگ و تزئینات شباهت زیاد موجود است . این نظریه از طرف مستر «اندروس» هم تصدیق شده بلکه مشارالیه در ادوات سنگی و مفرغ این دو جا شباهت های زیادی می بیند (۲)

پس با همین بیانات مختصر درین زمینه اکتفا کرده میگوئیم که شواهد مدنیت عصر (کلکولی تیک) در حواشی شمال آریانا در حوزه سفلی اکسوس آمو دریا و مرغیان «رود مرغاب» هم کشف گردیده .
باتذکار مراتب فوق و نگاهی که به چهارگرد افق افکنده شده در مطالعه

(۱) ده صفحه مقدمه جلد اول کتاب (موهنجودایرو و مدنیت وادی سند) نگارش سر جان

مارشل ملاحظه شود .

(۲) فصل ۳۰ کتاب اینر مونت ایشیا تالیف سر اورل استن ملاحظه شود .

مطلبی که موضوع بحث ما است به چو کات طبیعی و تاریخی آریانا تماس حاصل نمودیم و حتی بصورت غیر محسوس از بعض نقاط داخل حدود تاریخی آن هم صحبت کردیم . چون حوزه آندوس منحصو صاً مناصفه غربی آن داخل خاک تاریخی آریانا ی قدیم است و « موهنجودیرو » و « هرپه » با بیش از ۷۰ محل دیگر که از نقطه نظر قبل التاریخ مطالعه شده و بطرف غرب آندوس افتاده و بعض نقاط آن تا وزیرستان جنوبی و دیره جات و بنیر هم انبساط دارد ، واضح گشته میتوانیم که در نتیجه تحقیقات « موهنجودیرو » و « هرپه » روشنی زیادی به وضعیت دوره کِلکولی تیک حصه شرقی آریانا افتاده است .

همچنین بیائیم به (نال) و (جالهوان) قریب کوبته که داخل بلوچستان اند و بلوچستان عبارت از (جد و رزیای) قدیم است که بشهادت همه مورخین کلاسیک یونان و لاتین جنوبی ترین ولایت آریانا بود . پس از روی نتایجی که از نقاط مذکور بدست آمده شواهد زندگی گانی دوره کِلکولی تیک در حصه جنوبی خاک تاریخی آریانا ی قدیم هم تصدیق شده است .

بهمین ترتیب تحقیقاتی که از طرف هیئت یومپلی امریکائی در (انو) قریب مرو شده از چو کات تاریخی آریانا دوری ندارد بناء علیه مظاهر مدنیت و حیات عصری را که مطالعه میکنیم در شمال اکسوس در سفدیان غربی و حوزه سفلی مرغاب حوالی مرو هم بمشاهده رسیده است . همچنین قسم تحقیقاتی « که سر اورل استن » در اطراف هامون و خاک های سیستان نموده همه داخل چو کات آریانا و روشنی است که از طرف حصه غربی مملکت به این مسئله می افتد .

مساعدت خاک آریانا : خاک آریانا برای زندگی گانی عصر کِلکولی تیک خیلی هامساعد بود . بیشتر در تعریف این دوره و حیات مربوطه آن تشریح دادیم که زندگی گانی دوره کِلکولی تیک از روزی آغاز میشود که بشر از بلندی ها به حوزه رود خانه های بزرگ فرود آمده است چنانچه بطور

مثال از وادی نیل و حوزة بین النهرین اسم . بردیم چون درین وقت صیدشکار کم شده و زراعت و مالداری بیشتر معمول گردیده است بشر به زمین بیشتر علاقه پیدا کرده و در نتیجه قریه ها و حتی شهر هادر وادی های حاصل خیز و هموار رودخانه های بزرگ ظهور کرد آریانا از نقطه نظر ساختمان طبیعی خاک خود هم بلندی هادارد که باشندگان قدیم آن حیات دوره شکاری را بد انجاها سپری کرده اند و هم وادی های رودخانه های بزرگ و مساعد ما نند اندوس در حاشیه شرقی ، اکسوس در حواشی شمالی و هیرمند در عین وسط حصه غربی مملکت که به هامون سیستان منتهی میشود . تا حال از روی تجسس و کشفیاتی که بعمل آمده مدنیت عصر کلاکولی نیک در ۴-۵ هزار سال قم و نزدیک تر تا مقارن هزار اول قم عموماً در وادی های همین رودخانه های نیل- دجله - فرات ، اندوس اکسوس ، هیرمند و غیره بعمل آمده و با وجودیکه این قبیل تحقیقات تازه در داخل قلمرو موجوده کشور ما شروع شده گفته می توانیم که خاک آریانا رول بزرگی در ظهور و پرورش و ارتباط پهلوی های مختلف این مدنیت بزرگ بازی کرده است .

کشفیات در سیستان افغانی : تا ۱۹۳۶ در داخل قلمرو خاک افغانستان

تحقیقاتی در زمینه قبل التاریخ شروع نشده بود . در اثر تحقیقات « سراورل استن » در سیستان و کشفیات « سرجان مارشل » در بلوچستان هیئت حفريات فرانسه مصمم شد که بار اول در سیستان افغانی به این گونه اقدامات مبادرت ورزد . موسیوها کن و « موسیو گریشمن » با همکاران خود در سال مذکور وارد « قلعه کنگ » یعنی مرکز سیستان افغانی شده و بعد از مطالعه اراضی ، هیئت دو حصه شده دسته ای به (نادعلی) محل (زرنج) پایتخت باشکوه قدیم سیستان که به ۱۲ کیلومتری جنوب قلعه کنگ واقع است مشغول حفريات شدند و دسته دیگر در وسط ریگزار قریب (تاروسار) در نقطه ای که ۲۵ کیلومتر از آب

دوری داشت مقدمات کار را فرا هم آوردند. و برای اینکه نقاط مذکور خوبتر شناخته شود اول به معرفی آنها می‌پردازیم:

نادعلی: (۱) نقطه‌ای که روی نقشه امروز بنام (نادعلی) یاد میشود و یک منطقه خیلی وسیع خرابه‌زار، یک قلعه جنگی جدید ساخت و یک قریه کوچک بلوچی را دربر میگیرد محل (زرنج) پایتخت قدیم سیستان است که از جمله شهرهای خیلی کهن و باستانی آریانا بحساب میرفت. زرنج شهری بود در حاشیه شرقی هامون سیستان واصل ریشه نام آنها از اسم او ستائی هامون که زیره Zareh باشد بمیان آمده بورنف میگوید که درزند دریاچه (زرایو) (Zarayo) یا (زرایانگ) (Zarayangh) (۲) میگفتند وازان کلمه زارانگ Zaranka بمیان آمده. (آرین) باشندگان شهر زرنج را زرنجی Zarangi و بطلیموس از آنها به اسم درا نجی Drangi یاد کرده است و این تذکرات هر کدام بجای خود نشان میدهد که شهر زرنج و باشندگان آن از زمانه‌های قدیم معروف بودند خرابه‌های این شهر باستانی هنوز ساحه وسیعی را پوشانیده و تقریباً در وسط آن تپه بزرگی است که بواسطه سرخی رنگ خشت‌های آبادی‌های قدیمی که هنوز بقایای تهداب دیوارهای آن فراز تپه مذکور موجود است بنام (سرخ داغ) یاد می‌شود تقریباً به فاصله چهار صد متر جنوب سرخ داغ تپه دیگری است موسوم به (سفید داغ) ارتفاع این تپه تقریباً مانند تپه اول الذکر (۳۰ متر است) و دامنه‌های آن بانسب پایان شده و در آن قطار خشت‌های خام مشاهده میشود این دو تپه دو نقطه مهمی است که وجود شهر مهم و قدیمی را در اینجا یاد دهانی میکنند. سرخ داغ بذات خود اصلاً مقبره و سفید داغ قلعه جنگی بوده است.

(۱) به راپورت موسیو گریشمن در سالنامه ۱۳۱۷ مراجعه شود.

(۲) متن مقاله موسیو گریشمن رئیس فعلی هیئت حفاریات فرانسه در افغانستان. به ترجمه این مقاله در سالنامه ۱۳۱۷ مراجعه شود.

به فاصله ۱۵۰۰ متری جنوب غرب سرخ داغ تپه سومی وجود دارد که از حیث بلندی از دو تپه فوق‌الذکر پست تر و از نقطه نظر ساحه از آنها وسیعتر است و فرازان عمارت تازه ساخت بالا حصار ناد علی دیده میشود که فعلاً قوای عسکری در آن رهاش دارد.

راهی که فعلاً از «قلعه کنگ» به طرف «قلعه فتح» میرود از این شهر ویرانه عبور میکند و حد بحد بعضی قسمت‌های دیوار خارجی آن بنظر میخورد.

اینجا را مردمان محلی «دشت مرتضی علی» مینامند. پارچه‌های نیکر براق که روی زمین را پوشانیده ارائه میکنند که این شهر اسلامی مانند بسا شهرهای دیگر سیستان در ۱۳۸۴ بدست تیمور لنگ خراب شده است.

بطرف شرق، شمال، و شمال شرق پارچه، پارچه، بقایای دیوارهای شهر قدیمی حد بحد هنوز پا برجاست. این دیوارها از خشت خام ساخته شده بود و از روی ارتفاع فعلی آنها که به ۴ - ۵ متر میرسد بصورت قیاس گفته میتوانیم که تعمیرات تدافعی شهر خیلی مهم بود.

بطرف مشرق «سرخ داغ» بزرگترین پارچه این دیوار قریه کوچک بلوچ موسوم به «قلعه نظر علی خان» را از وزش بادها نگاه میدارد. بطرف شرق قلعه و آبادی‌های متصل آن خرابه‌های شهر قدیمی دیگر افتاده است. و صورت این خرابه‌ها با خرابه‌های شهر اسلامی «دشت مرتضی علی» فرق دارد. اینجا مانند شهر اخیرالذکر خرابه‌ها مسلسللاً پشت هم نه افتاده اند بلکه گاه‌گاه میدان‌های همواری دسته‌ئی از خانه‌ها را از هم جدا ساختند و گاهی فراز تپه‌های کوچکی فقط خانه با رهایشگاه مهتری دیده میشود و دورتر يك سلسله خرابه‌های دیگری وجود دارد که مزارع و کشتزارها آنها را از خرابه‌های فوق‌الذکر جدا میکنند. از روی بقایای فعلی این شهر که تقریباً تا دو نیم کیلو متر مربع را در بر میگیرد چنین معلوم میشود

که این شهر مانند بسا شهرهای عصر قدیم در داخل محوطه دیوارهای خود بعلاوه خانه و منازل اهالی باغها و مزارع هم داشته چنانچه وضعیت شهر بابل هم همین طور بوده است .

اغلب عمرانات این شهر که آنرا «زرنج» یا بتخت قدیم سیستان میدانند باخشت های کوچک پخته ساخته شده بود . در روی زمین از تیکر های معموله سرخ بسیار کم دیده میشود و در میان آنها پارچه های خاکی یا سیاه نادر است .

موسیوها کن و موسیو گریشمن با همکاران خود تحقیقات را در دو نقطه شروع کردند یکی در تپه «سرخ داغ» و دیگری در «ساروتار» و عجلتاً راپورت موسیو گریشمن «راجع به تپه «سرخ داغ» در دست است و در سالنامه ۱۳۱۷ هم نشر شده است . تپه سرخ داغ به يك کیلو متری شرق راهی افتاده که «قلعه کنگ» را به «قلعه فتح» وصل میکند . این تپه قریب ۲۰۰ متر طول ، ۵۰ تا ۶۰ متر عرض و ۳۱ متر بلندی دارد . سرخ آن یعنی شرقی ، شمالی ، و غربی خورده شده و سراسیب دارد . ورخ جنوبی بانسب ملایمی پایان میشود و نقطه ئی که برای حفر انتخاب شد قریب دامنه غربی واقع میباشد .

آبادی نمره اول :

عمراناتی که روی سطح تپه واقع بود و آخرین مرحله آبادی و اشغال آنرا نمایندگی میکند از گذرند زمان و آسیب روزگار خسارات زیاد کشیده . عمارت مذکور بالای تهدایی بنا شده که از خشت های نیم پخته و پخته آباد شده و يك سطح غیر منظمی تشکیل داده بود که از ۳ تا ۴ متر ضخامت داشت . دیوارهای این عمارت همه افتاده و در قسمتی که ذریعه حفریات خالی میشد حصه ئی دیوار معلوم شد و از خشت خام تعمیر شده بود . در مجاورت آن پارچه های زیاد خشت پخته که به الوان سفید و آبی رنگ شده بود بدست آمد . این خشت ها سطح داخلی اطاق را تشکیل میداد . به فاصله ۱/۵۰ بالای زمین در میان خشت های نیم پخته مجرا های

آمد هوا بصورت بیضوی یا مربع کشیده شده بود .

آبادی نمره ۲ :

در اخیر حفريات بعمق ۷/۷۰ و ۱۲/۵۰ قطارهای خشت خامی پیدا شد که هنوز پایان میرفت . این خشت ها با توده ئی که تشکیل داده بود برای این مقصد به جدار تپه چسبانیده شده بود تا سطح بزرگتری بدست آید . آنجا آبادی دوم برپا شده بود که حفريات فقط در يك گوشه آن عملی گردیده و ادامه کارها به زمانه دیگری موکون گردیده است . در دیوارهای خارچی خشت خام و در دیوارهای داخلی خشت خام و پخته بکار رفته است تیکرهای آبادی نمره اول عبارت از پارچه های ظروف گلی معمولی است که بکلی از تزئینات رنگه عاری میباشد . رنگ گل ظروف مذکور نضواری سرخ یا خاکی است . خمیره آن چندان صاف نمیباشد و لب های ظروف مذکور نسبتاً ضخیم است و با چرخ ساخته شده در میان ظروف جام هائی که ته آن هموار و دهن آن کمی کشاده است و مرتبان هائیکه دهن آن مختلف است دیده شده . در میان اشیای چودنی سرهای بیکان سه گوشه خیلی مهم است . یکی آنها چون از خود دندان هم دارد تیرهای عصر سیتی را ریاباددهائی میکند . دیگر از قسم اسلحه باب نوک خنجر چودنی هم کشف شد از جمله اشیای مروج خانه و آرایش يك ، سوزنی بافت شده که سر آن هموار و اخیر آن مدور میباشد و دیگر گوشواره نقره ئی بدست آمده است .

روی زمین آبادی نمره اول پارچه های ظروف سنگی ، بقایای بشقاب ها ، کاسه ها و هاون هائی بدست آمده که از سنگ سخت سیاه یا خاکی تیره خیلی قشنگ ساخته شده و مواظبت زیادی در ساخت آنها بکار رفته . اشیای استخوانی کم دیده شده و جز يك پن و يك تکمه چیز دیگری بدست نیامده .

در آبادی نمره دوم تیکرها با اقسام و اشکال متنوع دیده شده

و موسیو گریشمن آنرا به ۴ دسته تقسیم نموده :

اول: تیکرهای عادی و ظروف آن عبارت است از مر تبان های گیل زرد با سرخ، گیل س هائی که نه آن هموار است و تزئینات مخطط دارد. آبخورد های کوچک خاکی رنگ، جام ها و سرپوش های بزرگ با تزئینات مخطط و بریده بریده.

دوم: تیکرهای سرخ که ظروف آن کمیاب است و بعضی هائی هم که پیدا شده عبارت از طشتمک هائی است که نه آن هموار یا کمی برآمده و جدار اطراف آن تنگ با کشاده میباشد و از خاک میده صاف خیلی پخته و لشم ساخته شده و رنگ آن سرخ مایل به نصواری و یا شیرچائی میباشد

سوم: تیکر های خاکی سیاه که نمونه های ظروف آنهم کمیاب است و فقط بعضی پارچه های گیل س که نه آن هموار است، یک جام و پارچه دراز نوله چیز دیگری بدست نیامده (۱)

۴: تیکرهای ملون: ظروف مر بوط این دسته از خاک هائی ساخته شده که دارای رنگ های زرد، گلابی سرخ میباشد. ظروف یک رنگ سیاه با سرخ کمیاب است. اغلب اوقات در تزئینات ظروف چندین رنگ بکاررفته و صنعت کار کوشش نموده تا رنگ روشن را در مقابل تیره بیاورد چنانچه سفید و زرد متناوباً با سیاه و سرخ کار شده، اختلاف رنگ هاز یاد است، بعلاوه الوان فوق رنگ ارنجی با اختلاط سرخ و زرد بدست آورده شده، سرخ زرد نما و جگری هم دیده میشود.

نقش های ظروف مذکور عبارت از اشکال هندسی خیلی ساده است که بدون وجود کدام مایع گلی دیگری که روی آنها زده شده باشد مستقماً بالای جدار ظروف رسم شده و عموماً خطوط دایره وی راست یا منحنی، مثلک ها و دایره ها کشیده شده است. از دسته تیکر های رنگه فقط دو قسم ظرف بدست آمده یکی مر تبان های شکم برآمده که تنه آن هموار و گردن آن کشاده است و دیگر یکنوع سرپوش ها که در وسط خود برجستگی برای گرفتن دارند.

(۱) از این نوع تیکر و ظروف در تپه سیالک نزدیک کاشان پیدا شده

در آبادی نمر دوم از قسم اسلحه پیکان یاسر تیر بشکل برگ بید بسیار دیده میشود که در آبادی نمره اول از آن اثری نبود.

پیکان های سه پهلو هم بدست آمده، تکمه گل کمر بند، پن و بازو بند هم کشف شده است. از اطاق های آبادی نمره دوم تپه سرخ داغ سه چیز طلائی بدست آمده یکی دسته پیش قبض بشکل تکمه محذب که به اطراف خود چهار سوراخ دارد، صلاحاً این دسته از چویدن ریخته شده و روی آنرا با ورقه طلا گلیت نموده اند و روی آن شکلی بصورت (S) بر جسته معلوم میشود. دوم صفحه ئی که روی آن کدام چیز نصب بوده و تزئینات بر جسته بشکل مارپیچ دارد. سوم يك پوش باقطنی کوچک. از اشیای سنگی جز يك هاون کلان و دو دسته آن چیز دیگری دیده نشده است. ارتباط خارجی و نتیجه: بیشتر گفتیم که تجسسات در زینه قبل التاریخ در سیستان

افغانی تازه شروع شده و حفر یاتی هم که در تپه سرخ داغ بعمل آمده عین شروع کار را نشان میدهد زیرا از ۳۱ متر بلندی تپه فقط ۱۲/۵۰ متر یعنی تقریباً يك ثلث آن حفر شده و ۲۱ متر دیگران باقی مانده تا به سطح جلگه برسد و تجربه ثابت نموده که عموماً آبادی های قدیم تر یا میان تراز سطح جلگه میباشد بنا علیها پاره معلوماتی که عجا لئاً در دست داریم مر بوط به دو آبادی و دو عصر اخیر زنده گانی تپه سرخ داغ است که بحیات با شنیدگان زرنج در هزار اول قم روشنی خفیفی می اندازد بناً علیها هنوز انقدر شواهد در دست نداریم که با افق خارجی مقایسه کنیم و اگر مقایسه هم کنیم مظاهر دو دوره اخیر آبادی سرخ داغ است که قسمت های قدیم آن هنوز دست نخورده معذک اینقدر میتوان گفت که ظروف گلی ملون آبادی نمره دوم سرخ داغ با ظروف گلی چندین رنگ «انو» قریب مر و شباهت بهم میرساند چنانچه این دورا موسیو گریشمن بهم مقایسه کرده و مستر اندروس بصورت عمومی در تخنیک و رنگ و تزئینات ظروف دوره کلاکولی نیک سیستان و «انو» مشابهت های زیادی می بیند. قرار نظر به موسیو گریشمن بعضی ظروف گلی سرخ داغ مخصوصاً ظروف گلی خاک سیاه و پارچه

نوله افتا به که بالا ذکر کر دیم به اشیائی که از مقابر نمره B تپه سیالک (۱) نزدیک کاشان پیدا شده شباهت دارد. ختی بنظر یه او از نقطه نظر اصول معماری هم میان سیالک و سرخ داغ شباهت موجود است.

موسیو گریشمن در اخیر را پورت خود راجع به سرخ داغ چنین اظهار نظریه میکند: «قسمتی که تا حال حفریات شده فقط شواهدزندگانی دود و ره اخیر این تپه را وانمود میکند که هر دو مربوط به هزار اول ق م میباشد، در تپه‌ئی که ۳۱ متر ارتفاع دارد و از آن جز ۱۲۵۰ متر حفر نشده امکان دارد که آبادی های قدیمی تراز سطح فعلی جلگه پایان تر باشد چنانچه در تپه های فارس اغلباً این نظریه به حقیقت پیوسته است. چون هنوز ۲۰ متر دیگر حفر نشده فقط از روی رقم ۲۰ متر به جرئت فرض کرده میتوانیم که در طبقات تحتانی معلوماتی را جمع به ظروف تیکری سه هزار و چهار هزار سال قبل پیدا شده و مسائل ارتباط آن با تیکر های تپه های فارس و وادی سندروشن تر گردد»

از روی چند سطر فوق معلوم میشود که با وجودیکه این قبیل تحقیقات تازه شروع شده معدک ارتباط مدنیت دوره کلاکولی تیک وادی سند و بلوچستان و مناطق شمال اکسوس و اراضی بین خزر و خلیج فارس و دور تر تا سوزیان و عیلام در بین النهرین به وادی هلمند و حوزه هامون سیستان تعلق دارد. «سراور ل استن» اظهار نظریه میکند که حوزه هیرمند و سیستان همه دوره های مدنیت کلاکولی تیک را دیده و سپری کرده، موقعیت سیستان و رولی که در بین زینه بازی کرده مخصوصاً توجه مدفق انگلیس را بخود جلب کرده و می نویسد که موقعیت سیستان بین «سوز» در غرب و «انو» در شمال و بلوچستان و حوزه سفلی اندوس بطرف جنوب شرق

خیلی مهم است و همه این نقاط از يك مدنیت قبل التاریخ مستفید بودند (۱)
 سراورل استن در باب تشابه مظاهر این مدنیت هم عمیق شده و میگوید « معلوم
 نیست که قرابت مظاهر مدنیت در اثر مهاجرت بمیان آمده یا فتوحات یا مرادات
 دوستانه در آن دخیل است چیزی که واضح است عمومیت مدنیت است و از حوزه
 سند (موهنجو و پرو) جنوب پنجاب (هرپه) بلوچستان (نال) اناری بدست
 آمده که از پهلو های مختلف یکطرف با مدنیت قبل از سومری بین النهرین
 و مدنیت های يك و دوم سوز و از طرف دیگر با مدنیت ماورای بحیره حزر (شمال
 ا کسوس) شباهت زیاد دارد. چون سیستان در میان این همه نقاط متحد کرده راه طبیعی
 بود از امکان بعید نیست که در ارتباط نقاط مذکور به رنگی از رنگ ها دخیل نباشد .
 « اگر روی نقشه دیده شود دلتای هیرمند تقریباً يك فاصله پنصد میلی از « انو »
 و « موهنجو دیرو » افتاده ، بین ظروف تیکری قبل التاریخ دوره آنه اولی تیک
 یا (کلکو تیک) سیستان چه در شکل و چه در تخنیک و چه در رنگ و ظروفی که
 هیئت امریکائی پو میلی از (انو) کشف کرده شباهت زیاد است چنانچه این
 نظریه از طرف مستر اندروس Mr. Andreuss هم تصدیق شده است . » (۲)
 پس از روی بیانات فوق واضح معلوم میشود که با وجودیکه تحقیقات قبل التاریخ
 در دلتای ، هیرمند و سیستانی افغانی تازه شروع شده و هنوز در کل صفحات
 مملکت ادامه نیافته باز هم چه از روی همین تحقیقات مقدماتی ، چه از روی
 کشفیاتی که در حوزه اندوس و شمال ا کسوس و به حواشی سرحدات تاریخی
 آریانا تماس دارند و از روی نظریات عمومی مدققین بزرگی که در طی مطالعات
 فوق از آنها نام گرفته شد بدون چون و چرا خاک آریانا نه تنها در صحنه بزرگ مدنیت
 کلکولی تیک که از حوزه سند تا وادی نیل انبساط داشت شامل بود بلکه هسته مرکزی

(۱) صفحه ۹۵۶ - ۹۵۵ اینر موست ایشیا تالیف سراورل استن

Innermost Asia by Sir Aurel Stein

(۲) فصل ۳۰ کتات اینر موست ایشیا تالیف سراورل استن تا آخر درین موضوع مطالعه شود

و عامل ارتباط پهلوی های مختلف آن شمار میرفت و با مثال کوچکی درین زمینه بیشتر روشنی می اندازیم .

لا جور دورول آن در مرادوات آریانا: در مرادواتی که آریانا در زمانه های

قبل التاریخ و اعصار قدیم تاریخی با کشورهای کهن جهان داشته یک چیز بصورت محقق روشنی می اندازد و هیچ کس از وجود آن منکر شده نمیتواند و آن لا جور داست قرار شهادت مورخین قدیمه معدن لا جور در زمانه های باستان به استثنای شمال شرق آریانا یعنی بدخشان در هیچ یک نقطه دیگر زمین پیدا نمیشد و محصول طبیعی بود منحصر به کشور ما این معدن قیمت بهادر دره امکان بدخشان در نزدیکی راه « کران » و حوالی قریه « فر گامو » وجود دارد و هنوز هم استخراج و صادر میشود . مدققین در مطالعات خویش چه در زمانه های قبل التاریخ و چه در اعصار قدیم تاریخی هر جا که اثری از این سنگ قیمت بها یافته اند نتیجه چنین گرفته اند که مرادوات تجارتی و رفت و آمد میان همان نقطه و گوشه شمال شرقی کشور ما برقرار بود اینک در سطور ذیل اول نقاط و طبقاتی را که لا جور از آن پیدا شده باز کرد تاریخ آن خاطر نشان نموده و بعد در اطراف آن تبصره میکنم :

(۱) تپه سیالک نزدیک کاشان . ازین جا اشیای کوچک لا جور دی از طبقه

سوم به بعد پیدا شده و تاریخ آن به مناسفه اول هزار چهارم قم نسبت میشود .

(۲) سرزمین سومر . اینجا از مقبره های شاهان سلالة « ایور II » (حوالی اخیر

هزار چهارم قم) یکمده زیاد اشیای طلائی و نقره ئی بدست آمده که در آن

قطعات و نگینه های لا جور نصب است ، هکذا از آبدی مو سوم

به « علم » ارغنون هائی بدست آمده مزین که در آن صحنه های میتولوژی

و داستانی را با صدف و عقیق سرخ و لا جور زینت کرده اند .

(۳) درین النهرین در اوائل دوره ظهور رسم الخط (حوالی ۳۰۰۰ - ۳۵۰۰

قم) از طبقه ئی که آنرا « جمده نصر » گویند اشیای لا جور دی کشف شده است .

(۴) در سوز و طبقه چهارم نیه سیالك (قریب کاشان) از طبقه ئی که پارچه های گیل با نوشته های قبل التاريخ بدست آمد عزیورات زیاد مزین بالا جور د کشف شده .

(۵) در مصر از مقبره توتان خامون Toutankhammon که تاریخ آن به حوالی ۱۴۰۰ ق م نسبت میشود اشیای زیادی از سنگ لاجورد بدست آمده .

(۶) در عیلام از خزانه شو شیناک Chouchinak (حوالی ۱۱۰۰ ق م) آثار

لاجورد یافت شده . (۱)

از روی پاره ملاحظات فوق معلوم میشود که لاجورد حصص منتهایه شمال شرقی آریانا در ۴ هزار سال ق م یعنی ۶ هزار سال بیشتر از امروز در تمام کشورهای غربی آسیا از خاک های فارس گرفته تا وادی نیل انتشار یافته بود . در سرزمین سومر و بین النهرین و اراضی جنوب سواحل خزر و خلیج فارس که زیر نفوذ عیلامی آمده و در سه هزار ق م کولتور عیلام در آنجاها قوت گرفته بود لاجورد معروف و عمومیت داشت و پیش از اینکه رسم الخط در بین النهرین در حوالی ۳۰۰۰ و ۳۵۰۰ ق م ظهور رکند اشیای لاجوردی در طبقات مدنیت آنجا دیده میشود .

لاجورد و زیورات و اشیای لاجوردی در خاک های فارس و حوزه های دجله و فرات یعنی خاک سومر و عیلام محدود نمانده بلکه به سرزمین فراعنه هم رسیده است چنانچه طوریکه اشاره کردیم از مقبره « توتان خامون » که تاریخ آن به ۱۴۰۰ ق م نسبت میشود اشیای زیادی از سنگ لاجورد یافته اند .

پس لاجورد بدخشان و وجود آن در نقاط مختلف آسیای غربی حتی در ۶ هزار سال قبل دلیلی است قاطع و آنچه در زمینه مدنیت های قبل التاريخ عصر « کالکولی نیک » آریانا و ارتباط آن با کشورهای غرب آسیا و عمومیت این مدنیت بزرگ از حوزه اندوس تا حوزه نیل نوشتیم همه را بصورت بارز و روشن تائید میکند این را هم بیشتر مستند به نگارشات سراورل استن گفتیم که سیستان و حوزه

(۱) مقاله لاجورد و رول آن در تاریخ مرادوات آریانا با کشورهای غربی آسیا در شماره

اول مجله آریانا ملاحظه شود .

هیرمند (۱) باموقعیت مساعد جغرافیائی خود رول عمدهئی در اعصار قبل التاریخ در انتشار پهلوهای مختلف مدنیت کلدکولی نیک این ساحه بزرگ بازی کرده است. لا جورد و انتشار آن در نقاطی که ذکر رفت باصراحت تمام نشان میدهد که شش هزار سال قبل راهای رفت و آمد و تجارت حتی در نقاط صعب المرور و حصص خیلی کهستانی آریانا که بدخشان باشد هم وجود داشت و این راه طبیعی از یکطرف به جلگه فراخ باختر و حوزههای شاداب و مدنیت پرور رودخانههای حصص غربی آریانا مخصوصاً حوزه هیرمند و سیستان وصل بود و از آنجا قرارا کثیرا احتمالات از مجاورت نقاطی که ذکر کردیم به سواحل دریای سفید و وادی نیل منتهی میشد. « بار تولد » در جغرافیای تاریخی خود از وجود لا جورد در ابرینیة قدیم مصر و آشور صحبت کرده و به این نتیجه میرسد که در قدیم ترین ازمنه تاریخ میان آریاهای باختری و ساکنین کشورهای غربی آسیا و باشندگان سواحل دریای سفید روابطی بقرار بود. مستند بر تاریخ هائی که بیشتر بصورت محقق معین کردیم گفته میتوانیم که نه تنها در قدیم ترین زمانه های تاریخی بلکه حتماً در دورهای قدیم تر که جزء زمانه های قبل التاریخ شود روابط میان آریاهای باختری و کشورهای غرب آسیا برقرار بود آریاها قراریکه در فصل های آینده شرح خواهیم داد قدیم ترین عنعنات تاریخی ادبی حماسی خویش را در باختر و سایر نقاط آریانا بمیان آورده و در حوالی ۲۰۰۰ ق م بنای مهاجرت را بطرف شرق (هند) و غرب (فارس) گذاشتند. شرح این مطالب با تفصیل در فصل و موقع معینه اش می آید اینجا مر بوطه به تجسسات قبل التاریخ همین قدر متذکر میشویم که قرار کشفیاتی که در تپه سیالک نزدیک کاشان در خاک فارس بعمل آمده آریاها در حوالی ۱۰۰۰ ق م در اراضی ماورای صحرای لوط ظهور کرده اند (۲) و ایشان طوریکه در فصل های آینده دیده خواهد شد مهاجرینی هستند که در حوالی (۱۹۰۰ - ۲۰۰۰ ق م) از باختر از راهای دره هریرود و هیرمند و سیستان بدان طرف حرکت کرده اند.

(۱) سر جان مارشال در صفحه ۸ مقدمه جلد اول موهنجو دیرو و مدنیت وادی سند میگوید: که

بشر در حوزه های نیل و فرات و کارون و هلمند و اندوس یکسان مدنیت خود را انبساط داده است.

(۲) این نظریه مستند به نتیجه ایست که موسیو گریشمن از روی حفاریات خود بدست آورده است.

فصل دوم

آریا

کتله باختری هند و اروپائی

مدنیت ویدی

با نگارشات فصل اول روی هم رفته اینقدر معلوم شد که خاک آریانا با وضعیت مساعد ساختمان و موقعیت طبیعی خود مسکون و دارای مدنیت بزرگ بوده و این خرد ثابت میکند که چندین هزار سال بیشتر ازین قابل رهایش بشر بود. با وضعیت موجوده هنوز بصورت عمومی و دقیق اظهار نظر نمیتوان کرد که باشندگان ۴ - ۵ هزار سال قم، کشور ما و هزاران سال بیشتر ازین از نقطه نظر عرق و تیپ نژادی که بودند؟ یا همین آریاها بودند که مراتب اولیه حیات قبل التاریخ را سپری میکردند و این نظریه ایست که به عقیده ویدشناسان هند و جمعی از دانشمندان غربی سر میخورد ز بر اعلامی هندی باختر و سایر حصص آریانا و پنجاب را مسکن اصلی و اولی آریاها میدانند و اینطور هم نظریه دارند که از ۲۰ هزار سال پیش که مصادف به اولین ظهور ظروف نیکری در مصر و به بعضی عقیده ها شروع دوره کلمکولی نیک دران دیار میباشد آریاها مراتب اولیه حیات قبل التاریخ خود را در اینجا میگذرانیدند، جمعی از علمای غربی هم که موضوع زبان های کتله باختری و شعب هندی و ایرانی آنرا مطالعه میکنند به وجود زبان مادری آریائی در حدود ۸ هزار سال قم در باختر و حوالی قریب آن قایل میباشند. ازینها استنباط میشود که باختر کانون اولیه و اصلی آریا به معنی جامع عنصر هند و اروپائی یا اقلاً مرکز اولی آریا به معنی کتله باختری بود. صورت دومی این است که باشندگان کشور ما در دوره هائیکه بالا ذکر شد مربوط کدام عرق دیگر بودند و پیش

از ینکه آریا ها در باختر ظهور کنند کسان دیگری که از نقطه نظر عرق با ایشان فرق داشتند در اینجاست میگردند . این ها مسایلی است که تحقیق میخوهد و هنوز یکطرفه و قطعی در اطراف آنها چیزی نمیتوان گفت تا جائیکه از روی قدامت « وید » و « اوستا » و مخصوصاً از روی هم آهنگی این دو مأخذ قدیم در ترسیم داستان ها که از زمانه های خود آنها خیلی ها قدیم تر بوده معلوم میشود احتمال پیدا میکند که آریا ها باشند اصلی این سرزمین باشند یا اقلاً همین « کتله باختری » که اصطلاح اسم آریا از روی روایات تاریخی و ادب مخصوص آنها است در دور های بسیار قدیمی که اشاره نمودیم از عنصر هند و ارو پائی جدا شده و مراحل حیات دوره « کلکو لی نیک » خود را در پنجاسپری نموده باشند . بهر حال این قضایا در روشنائی تحقیقات جدید روزی حل خواهد شد و اینجا حتی المقدور از نزدیکی به مسایلی که هنوز تا ریک است خود داری کرده عمومیات مسایل نژاد هند و ارو پائی را که درین یک و نیم صد سال یکطرفه و قطعی حل نشده به سرعت مطالعه میکنیم .

به اصطلاح عمومی ارو پائی « آریا » به معنی جامع، دسته ئی از اقوام را در بر میگیرد که زبان آنها بهم قرابت دارد و تمام از و یا و حصه ئی از آسیای قریب را اشغال کرده اند این معنی کاملاً اصطلاحی است و ثبوت و مورد استعمال تاریخی ندارد .

به معنی کوچک تر اسم « آریا » مخصوص شاخه از عنصر هند و ارو پائی است که بین گنگا و سواحل خزر افتاده و باشندگان افغانستان و فارس و حصه از شمال غرب هند را در بر میگیرد و پسان ها خواهیم دید که این دسته را « کتله باختری » میخوانند . این معنی اصطلاحی و فرضی و وضعی نیست بلکه سراسر جنبه تاریخی دارد و دو ماخذی که از آریا های کتله باختری مانده یعنی مجموعه سرودهای ویدی و اوستا کلمه فوق را بصورت « آریا » و

« ایریا » در مورد خود استعمال کرده اند و در قدیم ترین دوره های ادبی مامعمول و مروج بود گذشته از دو ماخذ « وید » و « اوستا » مور خون کلاسیک یونانی در مملکت ما از قومی بنام « اری و Arioi » و از خاک هائی بنام آریا Aria (خوزه هری زود) و آریانا Ariana (افغانستان قدیم) یاد کرده اند و این ها هر کدام مدارك دقیق و صحیح تاریخی است که راجع به انتساب آریاها درین سرزمین دزدست است و دیگران فاقد آند و نشان میدهد که همان کلمه که به تعبیر اورویائی ها به معنی جامع به اقوامی نسبت میشد که در زبان شباهت به هم دارند و بصورت اصطلاحی و فرضی در مورد آنها تطبیق میشود در مورد اهالی و خاک کشور ما با سوابق و شواهد تاریخی استعمال میشد و هیچ کس ازین امر انکار نمیتواند. (۱)

خوشبختانه خودارویائی ها هم معنی کلمه (آریا) را بصورت وضعی و جامعی که ذکر شد گذاشته و برای اقوامی که من حیث شباهت زبان به این کلمه یاد میکردید نداسم ترکیبی « هندوارویائی » یا « هندوژرمن » را بمیان آوردند و به این صورت آریا مجدداً به معنی قدیم و تاریخی خود برگشت.

بیشتر گفتیم که موضوع « آریا » و « آریائی » اصلاً و اساساً در اثر تفصیل قرابت هائی بمیان آمد که در زبان های دسته ئی از ملل بمشاهده رسیده و این مسئله در جمله بزرگترین کشفیات عصر ما است که با خود يك سلسله مسایل خیلی مهم و دلچسپ دیگر را روی کار آورده است.

در مناصفه دوم قرن ۱۸ یکنفر مبلغ فرانسوی انکتیل دوپرون « Anquetil-Duperon » در سال ۱۷۶۱ به هند آمده و استاراً نزد پارسی های هند مطالعه کرد و در ۱۷۷۱ او لین ترجمه آنرا به محیط اوریا عرضه داشت.

مجامع علمی ملتفت شدند که زبان کتاب مذکور یعنی «زند» با سانسکریتی شباهت دارد. یکنفر از مبالغین دیگر فرانسوی «کوردو Coeurdoux» در ۱۷۶۷ مکتوبی در اکادمی ادبیات و حفظ آثار فرانسه نوشته و بار اول موضوع شباهت بین کلمات سانسکریت، یونانی و لاتین را وانمود کرد. در ۱۷۸۶ مستر ویلیام جان William Jones در خطابه‌ئی که در انجمن آسیائی کلکتته ایراد نمود نظریه قرابت زبان‌های سانسکریت و یونانی و لاتینی، حتی جرمنی و سلتی را در میان نهاد. این مطالعات ادامه یافت و چون در اوایل قرن ۱۹ موضوع قرابت السنه اقوام هندواروپائی با دلایل علمی ثابت شد طبیعی این نتیجه بمیان آمد که اقوام مذکور از یک نژاد بوده و در اصل و مبداء بهم اشتراک داشتند، به این ترتیب موضوع تجسس خانه اصلی و اولی آریائی طرف توجه علما قرار گرفت، ازان وقت تا حال تقریباً یک و نیم صدسال است که جمعی از علمای ملل مختلف درین زمینه مطالعه و اظهار نظریه میکنند و هر کس از پهلوانی مطالعات خود را شروع کرده و با قلمه پاره دلایل کانون اولیه آریا را در نقاط مختلف مثل شمال اروپا، اسکاندیناوی، فنلند، جرمنی، حوزه دانیوب، شمال بحیره اسود جنوب روسیه شبه جزیره بالکان، بین اورال و التائی، آسیای مرکزی سائبیریا، پنجاب و غیره معین کرده اند که محض تذکار آن و نظریات و اسمای علما به جلد‌های ضخیم پوره نمیشود بنا برین ازین همه جزو بحث‌ها یک قلم صرف نظر نموده به اولین نظر به عمومی که مهمترین و موثوق‌ترین همه میباشد و دو منبع بزرگ آریا (سرودیدی و اوستا) ازنائید میکنند مراجعه میکنم. در اولین وهله‌ئی که موضوع آریا را قرابت السنه اقوام هندواروپائی بمیان آورد عقیده اولی و عمومی برین قرار گرفت که سرزمین اولیه آریائی در دامنه‌های شمال هندو کش عبارت از حوزا کسوس یا صفحات باحتر است. بزرگترین طرفدار این نظریه مکس مولر Max Muller

(۱) فرانسوا لنورمانت Francoi Lénormrant (۲) بود

بالا اشاره کردیم که درین يك و نیم صد سال زاجع به تعیین مهد اولیه واصلی آریائی مطالعات زیاد شده و نظریات گوناگونی بمیان آمده و با تحقیقات آینده مهد اولیه آریا هر جا معین شود شود مسئله‌ئی که همه در آن متفق اند و متفق خواهند بود و با هر نظریه‌ئی که تا حال بمیان آمده موافقت کامل دارد و تازه ترین نجسبات انرا تائید میکند این است که باختر کانون و مهد آن کتله آریائی است که در افغانستان و هندو فارس منتشر شده اند، اگر غیر از یک کانون اولیه به کانون‌های فرعی دیگری قائل شوند و فرضاً باختر آن کانون اولیه نباشد، بدون جون و چرا کانون فرعی آریائی‌های افغانستان و هندو فارس خواهد بود و برای انها مهد و کانون اصلی هم بشمار میرود بناء علییه از جرو بحث‌های بی مورد و درهم و برهم که بیش از یک نظریه شخصی ارزشی ندارد صرف نظر کرده مستقیماً به استناد موثق ترین ماخذ آریائی متذکر میشویم که اوستایگانه کتابی است که اسم گرفته و بصورت واضح مهد اولیه شاخه از اقوام هند و اروپائی یعنی «کتله باختری» را که خود را «آریا» خوانده اند در «ایرینا و یجه» قرار داده است. این مطلب کمی بار یکی دارد و شرح می‌خواهد. درین شبهه‌ئی نیست که اقوام هند و اروپائی از یک نقطه واحد منشعب شده و در خاک‌های آسیا و اروپا پراکنده گردیده اند. این نقطه واحد هر نامی داشته و هر جایی که بوده، بوده ولی آریائی‌های باختر زما تیکه دارای ماخذ ادبی و مذهبی شدن خاطر قدیم را اسم و صفت و موقعیت معینی داده اند که از روی آب و هوا و ممیزات جغرافیائی و تشخیص بعضی رودخانه‌های ان میتوان انرا این حوزه علیای سردریا و کسوس قرار داد لذابه تناقص نظریات قسمتی از مدققین کاری نداشته موضوع آریا را در کشور خود از «ایرینا و یجه» اوستاو بخدیم سربرام شروع میکنیم.

تشابه زبان :

درین شبهه‌ئی نیست که آریاها عموماً از هند گرفته تا منتهای غربی اروپا منتشر شده اند و زبان های آنها بهم شباهت دارد، معذالک در میان تمام السنه اقوام هند و اروپائی زبان سانسکریت و زند کم تر از یکدیگر فرق کرده و بیشتر بهم شباهت دارند و محض از لحاظ تشابه زیاد آنها گفته میتوانیم که مرکز حیات و مهاجرت آریائی نقطه بوده که این دو زبان در آنجا حرف زده میشد؛ اینجا فوراً سوالی در میان می آید که این نقطه کجاست؟ جواب سول خیلی آسان وبدون اقامه دلایل گفته میتوانیم که عبارت از حوزه اکسوس «باختر» میباشد و بدشنا سان عموماً به این معترف اند که قسمت قدیم سرود و بدی در غرب «سندھو» در «کاپیسا» و دیگر نقاط آریانا به میان آمده و قرار اشاره این سرودها، سرودهای قدیم تری هم بوده که پیش از عصر مهاجرت در کانون حیات آریائی سروده شده است. غیر از باختر هیچ نقطه ئی بین هندو فارس صلاحیت چنین مقامی را ندارد زیرا با مطالعه دقیقى که در متن سرود وید و اوستا از نقطه نظر زبان و ادب و جغرافیه و توپوگرافی محلی و غیره بعمل آمده ثابت شده است که باختر مرکز زبان سانسکریت و زند «۱» است و بعد از انتشار آریائیها ازین نقطه به دو طرفه هندو کش تمام آریانا حیثیت کانون بزرگ این دو زبان را پیدا کرده است. تشابه بین زبان سانسکریت و زند از يك و دو و صد و هزار کلمه گذشته، باجزئی تغییرى در صوت کلمات که آنها هم قانون معینى دارد فقردهای کامل يك زبان، زبان دیگر میشود و این امر، طبیعى حکم میکند که دولهجه

(۱) «زبان زند همان زبان اوستا است و ازین جهت بعضی ها انرا «اوستائی»، برخی «باختری» گویند. دارمستتر مرکز انبساط این زبان را در جنوب هند و کش در حوزه اراکوزی «ارغنداب» قرار میدهد و نظریه او راجع به پشتو این است که یا از «زند» یا از زبانی که نزدیک به «زند» است منشعب شده.

مذکور شاخه های يك زبان وا حداند که بابعضی لهجه های دیگر که ذکر آن در اینجا مورد ندارد دسته السنه باختری را تشکیل میدهد .

پس از روی نشا به فوق العاده زبان سانسکریت و زند ثابت میشود که روزی متکلمین این دوزبان در يك نقطه که عبارت از «باختر» باشد یکجا زند گانی داشتند و این جامهد پرورش و نشو و نمای «آنها» بشمار میرود . بالاخره از همین جا به سائر نقاط آریانا و هندو فارس مهاجرت اختیار کرده اند .

آئین و معتقدات : همان طوریکه زبان سانسکریت و زند بهم خیلی نزدیک اند معتقدات کسانیکه به این دوزبان متکلم بودند هم شباهت زیاد داشت . آئین آریائی قراریکه از خلال سرود وید و اوستا معلوم میشود در اساس فرق زیاد داشت و پیاره اختلافاتی که مرور زمانه بمیان آورده بیشتر مربوط به جزئیات است و اساس مشترک و قدیم آنها را پوشیده نمیتواند پس از روی معتقدات هم گفته میتوانیم که قبایل آریائی خصوص آنهائیکه پیروان کتب وید و اوستا بودند در اوائل وهله در يك قطعه زمین می زیستند که عبارت از باختر و سائر نقاط آریانا میباشد .
افسانه ها : از روی افسانه ها و اساطیر باشندگان افغانستان ، هندو فارس

و غیره هم اینطور معلوم میشود که باختر و سرچشمه اکسوس کانون نژادی بوده و از آنجا مردمانی به چهارگردافق پراکنده شده اند . میگویند در میان اهالی جوار پامیر قصه ئی معروف است که قرار آن نوع بشر در دامنه های پامیر زندگانی داشت و در اثر انفلاق آتش احجار از هم یاشیده و مردم از مجرای چهار منفرج طبیعی دره های اندوس و اکسوس و سر دریا و تارم به چهار جانب افق پراکنده شدند .

فارسی ها و افسانه های آنها به این نظریه معترف است که اجداد آنها از خاک باختر برآمده و از آنجا با مهاجرت های بی دریغ بخاک های جنوب خزر و مجاور خلیج فارس انتشار یافتند .

اساطیر هندی هم به این نظریه موافقت دارد که عناصر آریائی از شمال هندو کش از راه دره های کابل و گومل و سوات به حوزة پنجاب رسیده اند .

سرود ریگ وید :

اولین کتاب سرود های آریائی یعنی «ریگ وید» اگر واضح و مستقیم راجع به مسکن اصلی و اولی و قدیم آریائی چیزی نمیگوید از اشارات غیر مستقیم متن سرود باره معلومات مفیدی بدست می آید که از آن خطوط حرکت و مهاجرت آریائی ها در آریانا و از آریانا به کشورهای مجاور (هند و فارس) واضح معلوم میشود و راجع به مسکن اولیه آریائی هم روشنی خوبی می افتد. در سرودها جملات «صد زمستان» و «صدخان» زیاد استعمال شده و ازین برمی آید که آریاها پیش ازینکه به «سپتسند هو» یا علاقه هفت دریا (پنجاب فعلی) برسند در منطقه سردی زندگی داشتند که زمستان آن کشال بود و تقریباً ده ماه سال را دربر میگرفت با آنکه به نقاط معلوم حرکت آنها که در جنوب هندو کش واضح و معلوم است میتوان به صفحات شمال سلسله کوه مذکور رسید و در آنجا این منطقه سرد را در سرچشمه اکسوس و اراضی همجوار آن که عبارت از بدخشان علیا و منطقه بین اکسوس و سردرینا باشد قرار داد .

در فصل اول سرودهای «ریگ وید» حین صحبت از استعانت «اندرا» چنین اشاره شده که از «منزل قدیم» خود بکمک ما فرا رسید . این «منزل اندرا» یا (Indralaya) را بعضی مآخذ دیگر (۱) واضح در شمال هندو کش قرار میدهند . «منزل قدیم اندرا» به معنی دیگر «مخیم» مسکن قدیم» آریائی است و به یان ترتیب سرود ریگ وید هم برای تعیین مهد آریائی ما را به طرف باختر و سرچشمه اکسوس و اراضی متصله آن رهنمون می کند .

(۱) در صفحه ۱۸۱: Tre Aryanisation of India by Dutt ماخذ مذکور بنام های

اوستا: اوستا کتاب آن دسته آریائی‌های کتله باختر که بطرف هند و

فارس مهاجرت نکرده و در موطن خود باقی ماندند راجع به « مسکن اولیه » آریائی نسبت به سرود ریگ وید واضح تر صحبت میکنند. در « فرگارد » اول « وندیداد » که حصه سوم اوستا میباشد شانزده قطعه اراضی زیبای اوستائی ذکر شده که شرح آنها در فصل مدنیست اوستائی خواهیم دید. به تعبیر اوستا این قطعات یکی بعد دیگر بمیان آمده اند و اولین آنها « ایریاناویجو » نام داشت و دارای زمستان سخت و طولانی بود و حتی علت اصلی مهاجرت آریائی‌ها را هم از این قطعه سرما و خنک قلمداد میکنند و به دلایلی که پایان شرح میدهیم واضح معلوم میشود که اولین قطعه خاک او ستائی یا مهد اولیه آریائی عبارت از سرچشمه اکسوس و اراضی متصل آن بود.

مهاباراته: مهاباراته که مجموعه رزمی است و میتوان آنرا ادامه ادبیات

« ویدی » خواند از یک عده قبایلی مثل: ملا Malas، مالا Malas و مالاوا Malavas اسم می‌برد که در دیگر ماخذ سانسکریت بصورت « مادا Maddas » « ماداوا Maddavas » « مادرا Madra » و مادراکا Madrakas یاد شده اند و چون « باهیکا » در ادبیات سانسکریت بصورت باهلیکا Bahlika هم آمده و این نام، نام بلخ است، پروفیسر « یرزی لوسکی J. przyluski » نتیجه گرفته میگوید که قبایل مذکور از بلخ به پنجاب آمده اند و درین مرحله باز میبینیم که مبداء یکعده قبایل آریائی به شمال هندو کش به باختر نسبت میشود.

مهدظهور و پرورش آریا: باشر حیکه گذشت از روی تشابه زبان، معتقدات

و از روی افسانه‌ها و داستان‌ها و اساطیر و باز از اشارات و تذکار صریح منابع خود آریائی یعنی سرود ویدی و اوستا و مهاباراته واضح معلوم میشود که مهد ظهور آریائی قطعه خاک سرد بین سرچشمه اکسوس و سردریا بوده و از آنجا

بطرف جنوب به سفدو باختر منتشر شده اند و باختر مهد پرورش و کانون تهذیب و مرکز مملکت داری ایشان بشمار میرفت . با شهادت مناج خود شان « آریا » Arya همین کتله را گویند که در باختر هزاران سال پرورش یافته و به تدریج در دیگر نقاط آریانا پراکنده شده ، حصه‌ئی هم از انجا به خاک‌های ممالک مجاور انتشار یافت . اگر چه تنها کلمه « آریا » هم این دسته را از سایر موج‌های هندو اروپائی مجزا میکند ولی برای اینکه مغالطه پیش نشود میتوان آنها را بنام « کتله آریائی باختر » خواند .

معنی کلمه آریا : آریا از نقطه نظر دیانت به معنی پرستنده ، معتقد ، قربانی

دهنده آمده و مفهوم اصطلاحی اولیه و قدیم آن نجیب ، شریف ، بادار ، آقا مالک ، اختیار دار است و با کثرت استعمال در موارد مختلف یکعده صفات دیگر از قبیل جوان مردی ، مهمان نوازی ، رشادت ، دلاوری ، وطن دوستی ، جنگجویی و غیره بدان پیوست گردیده و در هر کدام از این صفات مفهوم نجابت هم آهنگی دارد . فراموش نشود که این کلمه مفهوم اجتماعی و سیاسی بزرگی هم دارد . زمانیکه آریاها به دو طرفه هندو کش اقامت داشتند دانیان آنها برای تمیز خود از بیگانگان و از سایر شاخه‌های هم‌نژادان خود به این فکر افتادند که برای قبایل خود و لو هر قدر متعدد هم باشند نام واحدی وضع کنند تا از تفرقه برکنار بمانند و به هم متحد باشند ، برای این مقصد نام « آریا » بمیان آمد و بر همه یکسان اطلاق میشد .

طبیعی این نام با مهاجرین آریائی به هند هم انتشار یافت ولی در مفهوم آن به تدریج تغییرات پیش شد . برای اینکه آریاها با بومیان هندی مخلوط نشوند طبقات اجتماعی پیدا شد که عبارت از « کشاتریا » « برهمنان » « ویسیا » و « شودرا » میباشد . اولی بر نجبای جنگجوی دومی بر روحانیون سومی بر اهل حرفه و پیشه

اطلاق میشد و چهارمی طبقه « اچوت » را که از بومیان اولیه هند بود در بر میگرفت و به این ترتیب طبقه « سودرا » یا « اچوت » ، آریا خوانده نمیشد .

آریاورته : دانایان قبایل ویدی یا « ریشی ها » برای تمیز کتله آریائی از دیگران

و با کی عرق و خون و تقویه روحیات آریائی در نسل و بلند نگه داشتن معنویات افراد همان طوریکه بر خود نام مشخص و بامسمی گذاشتند برای خاک مسکونه خویش هم اسمی وضع کرده بودند که تحولات آنرا مطالعه میکنیم . درین هیچ شبهه نیست که ریشی ها برای ادای این مطلب از اسم « آریا » و ترکیب آن با کدام کلمه دیگر که مسکن ، خاک ، سرزمین ، رهايشگاه ، مهد و غیره معنی داشت اسم مرکبه ساخته بودند که معنی آن « خاک آریا » ، « مسکن آریا » میشود و آن عبارت از « آریاورته » است .

این اسم مرکب از دو کلمه « آریا » و « ورته » است . معانی و مفهوم اولی شرح یافت و دومی خاک و جای معنی دارد . معنی لغوی و ترکیبی آن « جای و مسکن آریا » میشود و بصورت اصطلاحی آنرا چنین هم ترجمه کرد ، اند : « سرزمینی که آریا در آن نسل بعد نسل تولد شده است » (۱) . آریاورته ابتدا به معنی محدود « مهد تولدی » آریا یعنی سرچشمه و حوزه ا کسوس را در بر میگرفت و بعد از اینکه آریاها از باختر به دیگر نقاط دو طرفه هند و کش انتشار یافتند تمام مملکت مازمانی بنام « آریاورته » یاد میشد . امکان دارد که کلمه « ورته » در جنوب هند و کش مخصوصاً در حوزه ارغنداب « ورشه » هم تلفظ شده باشد زیرا وقتیکه قبیله « بهاراته » از مملکت مابه هند مهاجرت کردند بوزن « آریاورته » آنجا را « بهاراته ورشه » نام نهادند . « ورشه » هنوز در پشتهوی ارغنداب بصورت « ور شو » باقی مانده و « جیرا گاه » معنی دارد . چون چرا گاه از نقطه نظر مفهوم با اولین مراتب زندگی آریائی ارتباط دارد و زمانی را یاددهانی میکند که این قوم هنوز مالدار و زراعت

دیشه بود، «ورشو» یا چرا گاه بنظر ایشان بصورت مادی و معنوی اهمیت خاص داشت و هیچ از امکان بعید نیست که در صفحات شمال هندو کش و حوزه ارغنداب که هر دو برای تربیه حیوانات خیلی مساعد است «آریاورته» بار اول در مورد «چرا گاه آریا» استعمال شده و با فرق لهجه در جنوب هندو کش و سواحل ارغنداب با همان مفهوم خود «آریاورشه» شده باشد و وقتیکه قبیله «بهاراته» با حیوانات خود به حوزه «سندھو» (سند و پنجاب) سرازیر شدند آنجا را بنام خود «بهاراته ورشه» موسوم ساختند

ایرینا و بیجه :

بعد از مهاجرت دسته از آریائی های کتله باختری به هند و فارس آنهاییکه در وطن قدیم خود باقی ماندند در اثر مقتضیات زمان در زبان، آئین، متعقدات و دیگر ممیزات خود پاره تغییراتی بمیان آوردند. چون زبان تحت تغییرات آمد در نامها هم از جنبه صوت و لهجه پاره تغییراتی پیش شد و عوض «آریاورته» «ایرینا و بیجه» عرض وجود کرد.

این اسم نو هم مرکب از دو کلمه است یکی «ایریا» و دیگر «ویجه» ایریا همان کلمه «آریا» است که بیشتر معانی و مفهوم آن را مطالعه کردیم. «ویجه» کلمه ایست که عوض «ورته» یا «ورشه» بیان آمده و در معنی با کلمه اول الذکر فرق ندارد. زیرا «ویجه» هم مسکن و جای معنی دارد و معنی مرکب «ایرینا و بیجه» مانند «آریاورته» مسکن آریا میشود.

همان طور یک کلمه «ورته» یا «ورشه» تا امروز در پشته و صورت «ورشو» به معنی «چرا گاه» باقی مانده «ویجه» هم عیناً شکل، تلفظ و معنی خود را محافظه کرده و در میان پشتهون های ارغنداب به معنی جای و مسکن استعمال میشود. چیز نوی که در میان این دو کلمه دیده میشود حرف (ن) یا کلمه (نا) است که در زبان اوستانی با ختر یا زند معنی نسبتی دارد و مسکن آریا را مسکن آریائی ساخته. ایرینا و بیجه بصورت «ایریانم و بیجو» و «اران و ج» هم آمده.

اوستا سرزمین « ایریانا و بیجه » را کنار رود خانه « وانگوهی دیتیا » قرار میدهد و این رودخانه عبارت از آمودریا است. « سریرسی سایکس » در تاریخ افغانستان (۱) می نویسد که: « اران و ج Eranyez » خانه اصلی آریائی بین رودخانه اکسوس و ایگزارت واقع بود پس گفته میتوانیم که آریانا و بیجه متذکره اوستا علاوه بر اینکه یادی از خاطره قدیم مهد اقوام هند و اروپائی میدهد با ممیزات مخصوص اوستائی خود قطعه زمین نسبتاً سردی است بین سرچشمه سر دریا و آمودریا که با مفهوم وسیع گوشه‌ئی از بدخشان را هم در بر میگیرد.

آریاها در باختر: قراریکه از روی سایر منابع مخصوصاً اوستا معلوم میشود

آریاها بیشتر در اثر سرما و خنک از ایریانا و بیجه مهاجرت نموده و از راه سفده (سغدیان) و مورو (مرو) به بخدی (باختر) آمدند. از حوالی پنج هزار سال

قم تا ۲ هزار قم اقلأ سه هزار سال در باختر بید و باش داشتند. حیات آنها

در اوایل خیلی ساده و طبیعی بود و شکل خانوادگی داشت و اهسته آهسته

قلعه‌های مستحکم و قریه‌ها و شهرها بمیان آمد. زندگانی آنها در اوائل بیشتر

جنبه مالداری داشت و پسان تر شکل نیمه مالداری و نیمه زراعتی بخود گرفت

تا اینکه به تدریج جنبه زراعتی آن ترقی کرد. در اوائل اداره بدست پدرهای

خانواده بود تا اینکه به تدریج رئیس قلعه و رئیس قریه بمیان آمده و اولین

پادشاهان آریائی در بخدی بنای حکمفرمائی را گذاشتند و حیات به دور بخدی

خیلی متراکم شد و جای برای رها بش مردم و چراگاه حیوانات شان محدود گردید.

انتشار آریاها از باختر به دو طرفه هندو کش:

در حوالی ۲ هزار قم آریائی های باختر چه در اثر تراکم تعداد چه بواسطه

تنگی جای بنای جنبش و حرکت را در باختر گذاشته و به تدریج چه در صفحات

شمال و چه در دره‌ها و مناطقی جنوب هندو کش پراکنده شدند. از روی پاره

معلوماتی که سرو در بگ وید و اوستا درین زمینه میدهد تا اندازه کافی سمت حرکت و نقاط مهاجرت آریا به دو طرفه هند و کش واضح میشود. از سرود «ویدی» چنین استنباط میشود که قبایل ویدی از دره های هند و کش در کایسیا یعنی حوزه کوه دامن پایان شده و از اینجا تقریباً راهای طبیعی مجرای رودخانه هاراپیش گرفته بطرف مناطق شرقی و جنوبی و جنوب غربی منتشر شده اند دسته رودخانه «کوبها» یعنی کابل و معاونین آنرا پیش گرفته و از راه های نجرو ونگا و و سوروبی و لغمان به حوزه رود کنر رسیده و از آنجا به حوزه سواستو یعنی رودخانه سوات منتشر شده اند.

دسته دیگر از حوزه کایسیا و کوبها بیشتر بطرف جنوب رفته به دامنه های سپین غر پراکنده شده اند و از آنجا به دره های زیبای «کر و مو» یعنی کریم و «گومانی» یعنی گومل و دیگر نقاطی که از آب های رودخانه های سفید کوه و کوه سلیمان آب میخورد منتشر گردیدند.

همین قسم دسته دیگر به حوزه شاداب سراسواتی یعنی از غنداب رفته در اراضی گرد و نواح آن مسکن گرفتند مانند قبیله معروف «بهارانه» و عشا بر مربوطه آن.

آریاهائی که در بدخشان علیا و دره های نورستان اقامت دارند بنام تپ «هومو الیموس» یا تپ کپستانی یاد میشوند و در آنها اصطلاح آریاهای کپستانی خوب تر تطبیق میشود. از زوی اوستا اینطور معلوم میشود که آریاها بعد از حرکت از «ایر یانا و یجه» به سفیدان و مرو منتشر شده و بعد به سواحل چپ اکسوس به بخدی متوطن گردیدند و از اینجاست موچی بطرف صفحات غربی در نیسیا یا (میمنه و اندخوی) و حوزه سفلی مرغاب و هری و (وادی هری رود) منتشر شده و موچی هم دره های هندوکن را عبور کرده در «وبکره تا» یعنی دره کابل و «کخره» یعنی حوالی غزنی پراکنده شده اند. سپس با از حوزه هری رود شاخه بطرف وادی

ایتمنت یعنی هیرمند و هری وانی یعنی حوزه ارغنداب پایان شده و یا از دره کابل و غزنی موجی بدان طرف ها سر آشیده است یا از هردو جانب. مقصد در این است که اریائی های باختر به د و طرف هندو کش یکسان پرا گنده شده و با مرور وقت تمام زوایای کشور را مملو ساختند. این مهاجرت ها و جابجا شدن های آنها را عموماً بین سال های ۱۹۰۰ و ۱۴۰۰ ق م قرار میدهند.

ریشه «آریا» در یک عده نام ها :

با انتشار اریاها به دو طرفه هند و کش و استقرار آنها درین نقاط اسما و کلمات اصل آریائی در مورد رودخانه ها ، شهرها ، قبائل و غیره بسیار استعمال شده و بعضی های آن تا امروز از بین نرفته از آن جمله یکی خود کلمه «آریا» است آریا با تحریفات مختلفی که زاده مقتضیات نقاط مختلف است در یک عده نام های خاص نقاط کشور ما محافظه شده و این بجای خود دلیل بزرگی است که عمومیت این کلمه را دزین سرزمین نشان میدهد و بطور مثال از چند نمونه ذکر میکنیم :

✓ هرویو Haroyu : نامی است که اوستا برای خطه شاداب وادی هری رود

داده، درین کلمه ریشه قدیم (آریا) گنجا نیده شده که از آن در مرور زمانه کلمات: هری، اری، آریا، هرات بمیان آمده است :

✓ هراوی تی : این نام را اوستا به قطعه قشنگ ارغنداب داده این جا هم کلمه (هرا)

ریشه قدیم (آریا) را نمایندگی میکند. در کلمه ارا کوزی که یونانی ها در مورد این منطقه استعمال کرده اند ریشه قدیم شکل (ارا) بخود گرفته است و حتی اگر به دوره اشوری ها هم بالا برویم (ارا) در اسم «ارا کونس» ، «ارا کوتی» دیده میشود.

✓ آریا کا Ariaka : شهری بود در ولایت مار جیان که باشندگان آنرا

«آریا کی» Ariakai میگفتند و دیده میشود که در نام شهر و باشندگان آن کلمه (آریا) با شکل کامل خود موجود است.

آریاسپ Ariaspe :

یکی از شهرهای مهم در انجیان بود و قرار نظریه آریین کنار رود هیرمند وقوع داشت. اهالی آنرا «آریاسپه» یعنی «آریا های سوار کار» میگفتند. کلمه آریادر نام شهر و باشندگان آن هر دو بدون جزئی تغییر و تحریفی دیده میشود.

آریستوفیل Aristophyles :

بطرف غرب ولایت بار و پامیزاد (ولایت کابل) مردمانی بنام «آریستوفیل» زندگانی میکردند که بطلیموس از آنها اسم برده و «اندره برتلو» عین مفهوم (آریا) را به این کلمه داده و ایشان را مردمان نجیب نژاد خوانده است (۱) در اول این اسم کلمه آریا بصورت (اری) ظاهر است.

آرتاکانا Artakana :

یکی از شهرهای خیلی کهن حوزه شاداب هری رود شهر-آرتاکانا است که پیش از ظهور اسکندر مرکز ولایت آریا و اقامتگاه نجبا و شهزادگان این خطه بشمار میرفت. ریشه کلمه آریا بصورت (آر) در اول این اسم هویدا میباشد.

آریوس : نام رودخانه هری رود است (ار) یا (اری) که در این اسم ملاحظه میشود تحریفی از کلمه (آریا) یا (هریوا) است پس اگر تجسس شود ازین قبیل نامها در میان اسمای شهرهای قدیم و رودخانهها و قبایل کشور مازیداست که کلمه آریا یا بصورت کامل یا با جزئی تغییر و تحریف در آنها موجود است و ریشه آن بیک نگاه شناخته میشود.

آریانا : با شرحیکه بالا داده شد شبهه نماند که آریاها به تدریج از باختر به تمام نقاط دو طرفه هندو کش انتشار یافتند و وجود کلمه آریا در نامهای رودخانهها

و شهرها و یکعده قبایل یادگاری است که انتشار و توطن آنها را درین سرزمین ثابت میسازد و کثرت استعمال این نام خود بخود دلیللی است که نمر کنز آنها را از همه جا بیشتر در مملکت ما و انموده میکند، ریشه قدیم «آریا» که در دیگر کلمات نشان دادیم با مفهوم قدیم چندین هزار ساله خود از بین نرفته و در عنعنات باشندگان اینجا باقی ماند. در سانسکریت «ودا» یعنی زبانی که سرود ویدی در آن گفته شده و آنرا بعضی ها زبان «آریا» یا «اریائی باختری» هم میخوانند صورت جمع «آریا» . «آریان» میشود. آریا نجیب و آریان نجبا معنی داشت و چون «آریان» یعنی «نجبا» به دو طرفه هندو کش جا گرفتند کشور خود را به نام خود «آریانا» یعنی «مسکن نجبا» خواندند و این کلمه چنین به میان آمد که (نون) آخر کلمه (آریان) را فتحه نسبتی دادند و «آریان» اسم مکان تشکیل گردید. این فتحه را بعضی ها به (ه) و بعضی ها به الف تبدیل نموده اند ولی برای سهولت لهجه و فرقی که میان صورت جمع و صورت اسم مکان باشد نوشتن آن بصورت الف مرجح است و این همان کلمه «آریانا» است که به معنی «مسکن نجبا» از زمان انتشار آریاها به بعد در مورد کشور ما استعمال شده و قدیم ترین نام مملکت ما میباشد درین هیچ شبهه نیست که مفهوم (مسکن آریا) و نسبت آن به خاک هائی مستعد و طرفه هندو کش از یادگار های استقرار اریائی است که پیش از انتشار و عمومیت آنها به همه جا در قطعات محدود به شکل (آریاورته) (آریاورشه) (آریان و بیجه) (ایریان و بیجه) ظهور کرده و بالاخره قلمرو وسیع تری را که از جریان رودخانه های پامیر و هندو کش اب میخورد بنام (آریانا) مسمی ساختند. عبارت دیگر این اسم مرکب از دو جزء است یکی (آریا) که اسم خاص و همان نام قدیم چندین هزار ساله است که قبایل آریائی ویدی بصورت اسم مشترک برای خود وضع نموده بودند و دیگر کلمه (نا) که در حقیقت همان (نون) مفتوحه است که در عصر اوستائی به کلمه «ایریا» پیوست شده و مفهوم نسبتی دارد

پسان‌ها به این وزن و آهنگ اسمای زیادی عرض و جود نمود مانند : (ساکستانا) مسکن (اسکائی ها) « در اتجیانا » مسکن زر نجی ها « بگتریا نا » مسکن باختری ها و غیره .

آریانا اسم با مسمی و قدیم مملکت ما از دوره های ویدی و اوستائی به بعد فراموش نشده و در خاطره های توده مردم مانند سرود ها و دیگر عنعنات تاریخی محافظه شده رفت . اولین کسی که این اسم را تذکار داده مورخ یونانی ارائوس تنس Eratosthenes است که در نیمه اول قرن سوم قم می زیست . اصل نگارش خود او در دست نیست بلکه استرابو جغرافیه نگار و مورخ یونانی (۶۰ ق م - ۱۹ ق م) از زبان او کلمه آریانا را تذکار داده است . علاوه بر استرابو ، بطلمیوس ، پلینی ، اپولودوروس ارتیمیس Apolodoros of Artemis از آریانا اسم برده اند .

حدود آریانا : ✓

قرار بکه از روی متن اوستا (۱) و شهادت نگارشات مورخین و جغرافیه نگاران یونان و لاتین بر می آید آریانا حدود و سرحدات مشخص و معین داشته و تاجائی که معلوم میشود سرحدات مذکور هم بیشتر طبیعی بود حدود آریانا قرار نگارشات استرابو بدین قرار بود : سرحد شرقی رود اندوس (سند) حد جنوبی او قیانوس بزرگ (بحر همد) خط شمالی آن کوه پارو یا میزوس و یک سلسله کوهستانی بود که از شمال هند تا در بند خزر امتداد داشت ، قسمت غربی آن را خطی معین میکرد که پارتیا را از مدیا و کرمان را از فارس و پارو تا کنه Paratakené جدا می ساخت . استرابو در نظریات خود این جمله را هم علاوه میکند که آریانا بعضی حصص فارس ، مدیا ، بگتریا و سفدیان را هم در بر میگرفت . زیرا باشندگان این نقاط تقریباً به یک زبان متکلم اند (۲) « اپولودوروس » هم این

(۱) ولایات آریانا به اساس متن اوستا در فصل سوم داده شده است .

(۲) صفحه (۳) تجسس در باب نژاد های افغانستان تالیف بیلو

جمله اخیر «استرابو» را تائید و تکرار نموده میگوید که آریانا بعضی حصص فارس و مدیا و مناطق شمال باختر و سفدیان را در بر میگرفت. مشارالیه مخصوصاً این نکته را خاطر نشان میکند که بکتریانا قسمت عمده آریانا بشمار میرفت چنانچه بزبان ادبی تر میگوید که «باختر مروارید آریانا است» پس بدون اینکه اینجا به تفصیل نظریات نویسندگان اروپائی برداشته شود با معلوما تیکه از نویسندگان کلاسیک یونان و لاتین به ما رسیده میتوان گفت: از زمانیکه مورخین و جغرافیه نگاران مذکور به کشور مائماس پیدا کردند یعنی سه چهار قرن پیش و یکی دو قرن بعد از عهد مسیح سرحدات آریانا نزدیک باشندگان آن کاملاً مشخص و حدود معین داشت به این ترتیب که سرحدات شرقی و جنوبی آن طبیعی معین بود. شرق آنرا از گلگت تا اوقیانوس هند رو داند و س (سند) معین میکرد و سمت جنوبی آن را اوقیانوس بزرگ یا بحیره هند محدود ساخته بوده چون بکتریانا قسمت عمده آریانا و مرارید این کشور زیبا خوانده شده نه تنها جزء لا یتجزای آن بلکه بهترین ولایت و مرکز آن شمرده میشد؛ سفدیانا که همیشه در ادوار باستانی ضمیمه و جزء باختر محسوب می شد قرار شهادت مورخین کلاسیک یونان و لاتین داخل آریانا بود؛ پس سرحد شمالی آن عبارت از «سردریا» یار و دسیجون بود. میماند قسمت چهارم یعنی غرب و آنرا خطی معین میکرد که کرمان و یارتیا را به آریانا مربوط میساخت و مدیا و فارس را بطرف غرب میگذاشت به این ترتیب حدود آریانا از نقطه نظر اوستاو مورخین کلاسیک و معتبر یونان طوری بود که شرح یافت «در فصل آئنده ولایات و قطعات خاک آریانا از نقطه نظر اوستا شرح داده شده است.

سرود ویدیی

یکی از ممیزات برجسته آریائی که بیشتر مربوط به کتله آریائی باختر میباشد این است که این توده نجیب از قدیم ترین زمانهائی که تا حال بصورت صریح علماً به تعیین آن موفق نشده اند از خود منظومه ها و سرودها یا بزبان دیگر يك دوره « ادبیات شفاهی » داشتند که منبع معلومات ما و سر چشمه تمام افتخارات خود ایشان بشمار میرود .

فهمیدن موضوع و دوره ادبیات شفاهی اگر برای دیگران کمی مشکل باشد برای ما افغان ها اشکالی ندارد زیرا زبان پښتو واجد چنین دوره بوده و حتی میتوان گفت که دوره ادبیات شفاهی این زبان خیلی ها طولانی تر بوده است و چون زبان پښتو شاخه از السنه باختری آریائی است مدتی دوره ادبیات شفاهی را در اصل زبان سرودها بیموده و بعد حینیکه در اثر مهاجرت ها و دور شدن شاخه های آریائی باختر از هم دیگر لجه ها از هم متفاوت گردید، پښتو هم با وضعیتی که اختیار کرد تا زمان انتشار رسم الخط عربی دوره ادبیات شفاهی خود را ادامه داده است .

ادبیات شفاهی و تحریری در اصل مفهوم حقیقی فرقی ندارد جز به اینکه آنچه بزبان گفته میشود توسط علامه یا رسم الخطی به قید تحریر هم در آید ، زمزمه بآلب و دهن و زبان چیز طبیعی است که با خلقت انسان یکجا خلق شده و تجربه بر باهر گونه علائم یا رسم الخطی که باشد نمونه ای از مراحل تکامل بشریت است که هر قوم و کتله و ملتی نظر به موقعیت جغرافیائی و تماس و کوایف تاریخی قسمی از آن را در زمان و دوره معینی مالک شده است .

ادبیات شفاهی زمزمه زبان و نوای دل است که از دلی برخو استه و بزبان نشسته است درین زبان و بزبان های دیگر تکرار شده تا از راه گوش به حافظه ها جای گرفته و در دل ها تاثیر افکنده است جای این گونه ادبیات همیشه حافظه

و زبان و گوش و دل بوده در همین جاها تولد و نشو و نما یافته و محافظه گردیده است .

ادبیات شفاهی نسبت به ادبیات تحریری طبیعی تر است همان طوریکه بی تکلف حرف میزنیم بی تکلف سرودها و منظومه های این دوره هم سروده شده ساده است پیرایه ندارد . آنچه چشم می بیند و دل احساس میکند از زبان می بر آید .

چون صحبت و تکلم کار طبیعی همه نوع بشر است لازم می آید که همه اقوام دنیا ادبیات شفاهی داشته باشند . حتماً این طور هم است پیش از ایجاد رسم الخط نزد هر قوم و بعد از آن ادبیات شفاهی بوده و است ولی عموماً آن ادبیات از مراحل ابتدائی تجاوز نکرده و اگر تجاوز هم کرده محافظه نشده است و در نتیجه اثری از آن باقی نمانده لذا میتوان گفت که ادبیات شفاهی و مخصوصاً حفاظت آن قرن هاسینه بسینه یکی از اختصاصات آریائی ها و باز دقیق تر اگر بگویم یکی از ممیزات مختصه کتله آریائی های باختری است .

ادبیات شفاهی آریائی مدت های مدید بدن بدن و سینه به سینه انتقال یافت چون در خانواده های آریائی قدیم انتقال میراث معنوی اهمیت زیاد داشت پدر خانواده که مربی این کانون کوچک هم بشمار میرفت سعی میکرد تا فرزندانش خود را از نمره سرمایه معنوی هم مستفید کند و این یگانه عاملی بود که تا موقع فرارسیدن تحریر سرودها و منظومه ها را قرن های متمادی حفظ کرد و نگذاشت که بالکل محو و ناپدید شود البته يك قسمتی از این سرودها آنهايي که از همه قدیم تر بودند از بین رفته اند و در اطراف آن مفصل تر صحبت خواهیم نمود .

آیا دوره ادبیات شفاهی آریائی یا « سرود گوئی » چطور شروع شده ؟ و علت آن چه بوده ؟ آیا محض شوق ادب و شعر گوئی این مجموعه را بمیان آورده یا کدام علت اساسی تری درین مورد مدخلیت داشته ؟ درین شبه نیست که این مجموعه محض در اثر احساسات عشقی کدام شاعر و احتیاجات خالص ادبی

بمیان نیامده بلکه قراریکه از روی ترجمه « وید » (دانش مذهبی) و « ریگ
 دید » (سرودستایش) استنباط میشود سرودهای ویدی در حقیقت زمره نیاز دل
 و نوای ستایش قلب توده آر یا ئیست که شاعر حساس و دقیق با آهنگ و وزن
 کلمات و لطافت خیال خویش آنرا رنگ دیگر داده است . بناء علیه گفته میتوانیم
 که شالوده سرودهای « ویدی » واس اساس آن تخیلات مذهبی و ستایش است
 و چون مفکوره آئین مذهبی آریائی بر ستایش عناصر طبیعی و مظاهر بدیع آن
 قرار داشت طبعاً از خلال ابیات آن توصیف عناصر زیبای طبیعت معلوم میشود .
 نگاهی به تاریخ ادبیات ملل واضح میسازد که وجود ارباب انواع و مجسم
 ساختن قوای طبیعی و نام گذاری برای آنها در عالم ادبیات اعم از اینکه احساسات
 شاعر و گوینده به نظم باشد یا به نثر و لفظی فوق العاده مهم بازی کرده و صحنه را که شاعر
 میخواسته ترسیم کند ملون و مرموز ، قشنگ ، زیبا ساخته است . زنده گانی شاعر
 باشور عشق و سوز دل تخمیر یافته ، حینیکه میخواهد این « شور و سوز » را در عالم
 خیال خود ترسیم کند هر چند عناصر طبیعی و مظاهر زیبای طبیعت نام های قشنگ
 و اشکال و وضعیت های مخصوص و لطیفی در او هام او داشته باشد کلام او که در
 حقیقت هیکل تراشیده شده روح او است ، قشنگ تر ، زیبا تر ، و گیرنده تر و جذاب تر
 و کامل تر من آید و بر شنونده بیشتر تاثیر میکند چنانچه یکی از علل عمده ترقی
 یونانی ها در شعب مختلف صنایع ظریف هیکل تراشی ، ادبیات (نظم و نثر و
 خطا به بیان) موسیقی ، معماری ، حجاری و غیره وجود ارباب انواع و اساطیر
 مربوط آن بود . با وجودیکه اساس سرودها تلقینات مذهبی است ولی زبان
 و کلمات و اصول بیان و طرز تفکر و صورت اظهار آن در قالب شعر طوری بعمل
 آمده که بر شنونده ئی تاثیر میکند و در زیبایی و لطافت خیال و تشبیهات بکر
 و طبیعی ادبیات بشر کمتر نظیر آنرا سراغ داده میتواند .

گویند گمان این سرود یا « ریشی های » فرزانه ودانا کسانی بودند که بر همه دانستنی های متداوله وقت معرفت داشتند . شبهه نیست که در اوائل وهله جنبه روحانیت آنها بیشتر بود ولی در عین زمان شاعر و خطیب و ادیب هم بودند و رهنمائی توده چه در امور مذهبی و چه در حیات اجتماعی و سیاسی کار آنها بود . ریشی ها بحیث دانایان قوم و مفکرین جامعه در حیات اجتماعی آریائی و زنده نگه داشتن عنعنات و تقویه قوای روحی و اتحاد قومی و رهنمائی مردم به مدارج عالی اخلاقی رول مهم و بزرگی بازی کردند . ایشان با وجود نفوذ فوق العاده که در میان مردم و نزد روسا و در بار شاهان داشتند گاهی مانند روحانیون کلمه خود را حیثیت شاهی نداده بودند بلکه محض برای بهبود و برتری قوم خدمت میکردند . خطابه ها میدادند ، سرود جذاب میساختند و افکار پسندیده و روشن در دماغ توده مردم تولید میکردند . ریشی ها در میان توده عوام و نزد شاهان محبوب و محترم بودند و شاهان آریائی در امور مملکت داری از افکار و روشن و نظریات صائب آنها استفاده میکردند بصفت ریشی علما و شعرائی در هر دو طبقه مردان و زنان وجود داشت و نام های ریشی های هر دو طبقه بکرات در سرودها تذکار رفته ، بهر حال سرودهای آریائی که میخواهیم درین مجتث مطالعه کنیم از قریحه توانای همین ریشی ها تراوش کرده . ایشان اولین شعرای کشور ما و منظومه ها و سرود های شان اولین مظاهر ادبی مملکت ما است . سرودها از نقطه نظر ادب مقامی دارد بس بلند و شامخ و ادبیات بشر نظیر آنرا کمتر سراغ داده خواهد توانست . علاوه بر جنبه ادب و زبان سرودها یگانه منبع مطالعات آریائی میباشد و تمام تحقیقاتی که از دو صد سال باینطرف در اطراف مسایل آریا و آریائی و غیره بعمل آمده و می آید همه اش بر اساس متن سرودها و ملحقات آن استوار است چون سرود های ویدی در تاریخ ، ادبیات ، زبان ، مطالعه لغات ، اعلام تاریخی و جغرافیائی

داستان‌ها و دیگر ممیزات عرق و خون و نژاد و سجایای اهالی کشورها روشنی زیادی می‌اندازد و اساس تمام مطالعات آریائی می‌باشد مختصراً از بهلوهای مختلف آنرا مطالعه میکنیم :

« وید » یا « ودا » : مجموع سرودهای معلوم آریائی که بما رسیده

به چهار دسته تقسیم میشود که آنرا نظر به قدامت و موضوع به نام‌های (ریگ وید) « یجور وید » (اتروید) (سام وید) تقسیم نموده اند و پسان راجع به هر کدام تشریحانی خواهیم داد ، عجالتاً بدان ملاحظه اکتفا میکنیم که در نام‌های چهار گانه مذکور کلمه (وید) تکرار شده و طوریکه از زبان « ما کس مو ار » اولین مدقق زبان و مدنیت ویدی در تمهید مقدمه طبع اول کتاب سرودهای ریگ وید (۱) ذکر کرده احتمال دارد که (وید) اولین کلمه‌ئی باشد که از زبان آریائی برآمده معنی کلمه (ودا) اصلاً (دانائی) است زیرا از فعل (وید) دانستن مشتق شده و بصورت دقیق‌تر و اصطلاحی آن را (دانائی مذهبی) یا (دانش مقدس) تعبیر میکنند . زیرا سرودهای (ویدی) در اصل اساس عبارات از یک رشته تخیلات مذهبی است که در قالب الفاظ زیبا و قشنگ و با آهنگ و موزون ، شکل شعر را بخود گرفته است .

سرودهای « بلهیکا » یا « بخدی »

سرودهای قدیم و مجهول : مجموعه سرودهای آریائی که چهار کتاب ویدرا تشکیل داده و قدیم‌ترین آن دسته « ریگ وید » میباشد عبارت از آثار منظومی است که در زمان استقرار آریاها در حوزه‌های شاداب رودخانه‌های جنوب هندو کش سروده شده و به تدریج دامنه آن بامهاجرین بطرف شرق و جنوب و غرب آریانا و ماورای « سندھو » ادامه یافته و قسمت‌های جدید « ریگ وید » و سه کتاب دیگر ویدی در خاک‌های « هفت دریا » پنجاب فعلی بمیان آمده است

با وصف این حال یادگارهای فراوانی چه از خاک و چه از باشندگان غرب سند در آنها موجود است. بهر حال عجالتاً به این مطالب کاری نداریم زیرا حدودی که سرودها در آن سروده شده است پسان شرح خواهد یافت لذا به این می پردازیم که این سرودها یعنی مجموعه چهار کتابی را که ذکر شد « سرودهای معلوم » میخوانند زیرا به هر کیفیتی که بوده دهن به دهن تا بعضی رسیده است. آنچه درین مبحث گفتنی هستیم این است که سرودهای آریائی منحصر و محدود به همین آثار منظوم فوق نمیباشد بلکه یادگار و نماینده يك دوره ثقافت ادبی بزرگی است که شواهد قدیمه آن بکلی از بین رفته چنانچه خود سرودهای ویدی باربار به این مطالب اشاره میکند. اگر چه با تفحص اشعار میجهول ویدی بدست نمی آید معذالک تذکار آن از نقطه نظر مراتب تاریخی ادبیات ویدی در آریانا خیلی مهم است زیرا سرزمینی که در آن سرودهای میجهول سروده شده سرزمین آریانا و مخصوصاً قسمت بلهیکا یا بخدی زیبا است. تصریح مطلب اینست که سرودهای میجهول بین عصر ویدی و زمان استقرار آریاها در حوزه اکوس (باختر) بمیان آمده و این خود وانمود میکند که سرودهای میجهول باید سراسر در آریانا و حصه زیاد آن در حصه شمال هندوکش بمیان آمده باشد. پیشتر گفتیم که (سرودها) در حقیقت منظومه های روحانی بود که از زبان آریائی ها بیرون شده و چون آریائی ها پیش از شروع مهاجرت در بخدی هم زبان به توصیف عناصر طبیعی گشوده طبعاً حکم میتوان کرد که اولین پارچه نظم و شعر در شمال هندوکوه سروده شده است و چون مهاجرت شروع نشده بود اثرات آن به دیگر نقاط انتشار یافته نتوانست. همین طور سرودهاییکه در اوائل مهاجرت در سایر نقاط شمال هندوکش یا جنوب آن ظهور نموده است هم بواسطه قدامت شواهدی از خود باقی نگذاشته و از همین جهت است که در سرودهای ریگ وید که قدیم ترین حصه اشعار معلوم را تشکیل میدهد از رود کابل و سوات و کرم

و گومل و غیره اسم برده شده است .

اگر متن سرودهای (ریگ وید) بنظر تعمق دیده شود دران چندین مراحل ادبی مشاهده خواهد شد در صورتیکه تنها متن «ریگ وید» دوره های مختلف را وانمود کند طبیعی مینماید که بیشتر ازان حتماً دوره های دیگری هم بوده و ذوق ادبی به اندازه می پرورش یافته بود که زمینه را برای ظهور سرود های (ویدی) مساعد ساخت. دوت Dutt در مولفه خویش موسوم به آریائی ساختن هند The Aryanis ati on of India صفحه (۵۵ - ۵۴) مینگار د که اختلافات بزرگ متن «ریگ ودا» بجای خود جز یادگار کوچکی از يك دوره وسیع سرودهای ادبی مفقود نمیشد و تغییرات واضحی که در دوره (ویدی) در خود زبان سرودها ب مشاهده میرسد نشان میدهد که پیش از سرود های دوره ویدی حتماً يك عده زیاد سرود های دیگری هم بوده که متأسفانه مفقود شده و بما نرسیده چنانچه متن «ریگ وید» درین باره شهادت میدهد و جمله های «دانا یان قدیم» و «سرودهای قدیمی که بلباس نوی عرض اندام نموده اند» و «سرودهایی که در زمانه های قدیم ترکیب شده اند» (۱) هر کدام بجای خود واضح و صریح بیان میکنند که دوره ادبی محض با سرودن منظومه های «ریگ وید» که قدیم ترین آثار ادبی دوره (ویدی) میباشد شروع نشده بلکه پیش ازان دوره بزرگ دیگری بوده که آثار دوره ویدی نمونه یا یادگاری از آن بشمار خواهد رفت جمله (دانا یان قدیم) اگر چه کوتاه و خلص است ولی مفهومی صریح دارد و واضح میگوید که ریشی ها و مردان فرزانه و بصیر بردانش متداوله وقت که عبارت از قوانین مذهبی، مراسم قربانی، اشعار و سرودها، اصول تربیه اولاد و خانواده و تربیه حیوانات و فن و محاربه و غیره باشد پیش از عصر ویدی در میان آریائی ها

وجود داشت از جمله دیگر « سرود های قدیمی که بلباس نو عرض اندام نمودند» این مطلب فهمیده میشود که سرودهای قدیمه در عصر ترکیب منظومه های «ریگ وید» از خاطره ها کاملاً فراموش نشده بود و تا اندازه ئی کافی در حافظه ها و وجود داشت که تغییرات سبک ادبی عصر «ویدی» بعضی ها را بلباس نو در آورد.

قرار نظریه «آرترمکدونل» (۱) «مجموع سرود هائی که کتاب «ریگ وید» را تشکیل داده است در عرصه چندین صد سال بمیان آمده است» اگر سبک گفتار و طرز تخیل شعرا و تفرقه دوره ها و مدرسه های ادبی که در آن تمیز داده اند مدنظر گرفته شود میتوان گفت که ظهور مجموع سرود های ریگ وید از چندین صدسال هم بیشتر وقت گرفته. چون سرود های «ریگ وید» یعنی قدیم ترین قسمت های سرود معلوم ویدی بعد از جدا شدن شاخه هندی و فارسی از باختر بمیان آمده و محل ظهور آن قرار یکه بعدتر دیده خواهد شد دامنه ها و وادیهای جنوب و جنوب شرق هندو کش است بدون شبهه و تردید گفته میتوانیم که سرود های گمشده و مجهول که اینجا مورد بحث ما است در شمال هندو کش در کانون قدیم آریائی در «بخدی زیبا» بمیان آمده و جا دارد که آنها را بنام «سرود های بخدی» یا «سرود های بلهیکا» بخوانیم.

با وجود اینکه «سرود های بلهیکا» یا بخدی در دست نیست و آنرا بنام سرود های گمشده و مجهول خطاب میکنیم در اصل وجود آن پیش ما شبهه و تردید نیست و علاوه بر اشارات صریح سرود ویدی دلایل عقلی و نظری و عملی در دست است که بخدی را کانون قدیم ترین سرود های آریائی بخوانیم و ظهور قدیم ترین سرود آریائی را بدانجا نسبت دهیم علاوه بر تشابه زیادی که من حیث زبان میان سرود های ویدی و گات ها و سائر قسمت های اوستا موجود

است من حیث اصطلاحات ادبی و شیوه‌های بیان و طرز تخیل و موضوع گفتار هم قرابت زیادی دیده میشود. اگر سرود ویدی قدیم‌ترین مظهر ادبی و منظومه‌های ادبی آریایی باشد و از جنوب هندو کش شروع شده و بطرف شرق جانب «سندھو» ادامه یافته باشد. میان آن و متن اوستا که در حوالی ۱۰۰۰ ق م در بختی بمیان آمده آنقدر هاشباهت باقی نمی‌ماند حتماً بیش از دوره ویدی در شمال هندو کش سرودها و منظومه‌های زیادی بمیان آمده و اصطلاحات و طرز بیان و سبک گفتار آنقدر در روحیات ریشی‌ها و طبقه منور ریشه دوانیده بود که در سرودهای اوستائی تاثیر بخشید. از طرف دیگر همین طور که قسمتی از سرودهای آریائی ویدی گمشده و بدست نیامده، حصه قدیم سرودهای اوستائی هم مجهول است و اگر این دو قسمت مفقود «وید» و «اوستا» بدست می‌بود حقائق خود بخود روشن میگشت و هیچ گسیختگی میان قسمت‌های گمشده و معلوم «وید» و حصه‌های معلوم و از بین رفته اوستا دیده نمیشد ولی چه چاره که حتی سومین نمونه ممیزه نبوغ ادبی بختی یعنی قسمتی از شاهنامه دقیقی بلخی هم گمشده و بدست نرسیده است.

«ارتر مکدونل» که پیشتر از او اسم بردیم میگوید: «که شعرای حصص قدیم «ریگ وید» از همکاران منقدم خویش یاد کرده، پایه دانش و احاطه آنها را تمجید نموده اند. ایشان سرودها و پارچه‌های منظوم متقدمین را میخواستند تجدید نموده و باین آرزو از اشعار اجداد خویش و شعرای باستانی یاد آوری کرده اند» (۱)

از روی بیانات فوق معلوم میشود که پیش از عصر مهاجرت و رفتن شاخه‌های آریائی هندی و فارسی از باختر و سائر نقاط آریانا بطرف شرق و غرب دوره

(۱) صفحه ۴۵ کتاب تاریخ ادبیات سا نسکریت «نگارش» «ارتر مکدونل»

ادبی در شمال مملکت ما گذشته که میتوان آنرا بنام «مدرسه بخدی یا بلهیکا» یاد کرد و اکثر سرودهای مجهول و گمشده نمره آن بود. درین دوره که تجدید حدود اولی آن کار مشکلی است و در اخیر آن قبایل آریائی در تمام زوایای آریانا منشعب شده و آماده حرکت به ممالک همسایه بود ندریشی های فرزانه و دانیان نامی در شمال آریانا وجود داشت که در فن سرودن اشعار قریحه توانا و مهارت ناهه داشتند و شعرای دوره «ریگ وید» با افتخار از آنها یاد آوری میکردند و تجدید سبک آثار و گفتار آنها را یکی از آرزوهای قلبی خویش میشمردند. از بیانات فوق که مستند بر تذکار بعضی نکته های متن خود سرودهای (ریگ وید) است چنین استنباط میشود که دوره (ریگ وید) تقریباً یک نوع دوره تجدید ادبی بوده و شاید آرزوی زنده کردن یادگار شعرای قدیمه و سبک و طرز گفتار آنها که از مفاخر اجدادی آریائی بشمار میرفت باعث شده باشد که شعرای دوره 'ریگ وید' من بعد نشیده های خود را در کانون خانوادگی محافظه کرده و پدر به پسر نابه زمان کتابت انتقال دهند. پس درین شبهه نیست که پیش از شعرای عصر 'ریگ وید' شعرای مقتدر در میان آریائی ها وجود داشت ولی معلوم نیست که چرا آثار آنها مانند سرودهای ویدی باقی نمانده است. قدامت يك علت آن شده میتواند ولی دوره (ریگ وید) هم قدیم است. اگر گفته شود که شاید آثار پیش از عصر (ریگ وید) کم و محدود بوده و از خاطره ها محو شده باز هم صحیح نیست زیرا طوریکه دیده شد آثار دوره (ریگ وید) جز نشانی از عظمت دوره ادبی قدیم نمی باشد لذا بعض دلایل و موجبات را در نظر گرفته گفته میتوانیم که شعرای سرودهای (ریگ وید) یکنوع (زینسانس ادبی) را شروع کرده در صدد برآمده اند که دیگر آثار منظوم خویش را که در عین زمان قوانین مذهبی اصول خانوادگی، مراسم قربانی، و نواهای آتش بار عشقی در آن نهفته است نگذارند که از بین برود و پدر خانواده کوشش کند که

حتماً بعنوان (میراث معنوی) آن پارچه‌های لطیف را به اولاد خود منتقل سازد. شعرای عصر (ریگ وید) نه تنها برای حفاظت آثار خویش اقدامات جدی کردند بلکه در صدد تجدید وزنده کردن اشعار قدیمه و سبک گفتار اجداد خویش هم برآمدند و حتی المقدور تاجائیکه حافظه‌ها کمک میتوانست درین راه صرف مساعی نمودند ولی تاجائیکه خود سرودهای ریگ وید شهادت میدهد درین راه موفقیت شایانی نصیب آنها نشد جز اینکه بصورت مبهم بگویند که در زمانه‌های قدیم در میان اجداد ما شعرای نامی و گرامی تری وجود داشت. راجع به تعقیب سبک شعرای قدیم طبیعی اقداماتی شده و احتمال دارد که با تتبع در سبک نگارش و ساختمان و ترکیب کلمات قدیم ترین سرودهای (ریگ وید) این مطلب تا حدی برآورده شود زیرا خود مجموعه سرودهای ریگ وید هم بذات خود از نقطه نظر شکل و ساختمان کلمات و لهجه و آهنگ نماینده چندین دوره ادبی می باشد که ازان بعدتر صحبت خواهد شد.

سرودهای جنوب هندو کش

سرودهای معلوم: برعکس سرودهای گمشده و مجهول که بالا ازان بحث کردیم دسته سرودهای دیگری بمارسیده و درست است که آنرا معمولاً بنام سرودهای معلوم بادمیکنند و با تفرقه مدرسه هائی که ازان صحبت خواهیم کرد يك قسمت آن روی هم رفته در دامنه‌ها و وادی‌های جنوب هندو کش بمیان آمده است. سرودهای معلوم بیشتر خا طره‌های آن دوره حیات آریائی را یاد دهانی میکنند که آریاها از بخدی به جنوب تیغه هندو کش فرود آمده مدتی در وادی‌ها و دره‌های دوکوه (یوپائی ری سنا) (هندو کش) و سیتاگو ناگیری (سپین غر) منتشر و مستقر شدند و از میان آنها شاخه‌ای به تدریج از راه طبیعی مجرای رودخانه‌های خروشان که ازین دوکوه بزرگ سرازیر میشود

بطرف حوزه رودخانه سندھو (سند) و ماورای شرقی آن مهاجرت کردند .
 سرودهای معلوم آریائی يك دسته سرودها و منظومه ها و آثار ادبی زیاد
 و مبسوطی را در بر میگردد که از جنوب هندو کش و وادی های کو بها (کابل)
 کرومو (کرم) ، گومانی (گومل) ، سراسوانی (ارغنداب) راسا (کنر) ، سواستو
 (سوات) ، شروع شده و بکنار گنگا که بیش از يك دفعه در سرودها ذکر نشده
 خاتمه می پذیرد . سرودهای معلوم آریائی که روی هم رفته در جنوب آریانا
 بمیان آمده همه اش در يك نقطه و بيك عصر ظهور نکرده بلکه مربوط به
 زمان و مکان مختلف است . و قسمت عمده آن بنام سرودهای ویدی یاد میشود
 و مرکب از چهار کتاب است و قدیمترین آنرا (ریگ وید) گویند و عقب آن
 يك سلسله کتب و ملحقات دیگر می آید . چون مجموع این ادبیات و وسیع از
 طرف جمعی از مدققین مطالعه و طبقه بندی شده اول به ذکر نظریات و تقسیمات
 عمومی پرداخته و پسان از زاویه خصوصی تر صحبت می کنیم .

موضوع قدسیت سرودها و معتقدات آریائی ها مبنی بر اینست که آن را
 الهام آسمانی تصور مینمودند چیزی است طبعاً بی اساس و خیالی که قدامت
 زمان در افکار آنها نشانیده بود و الهام آنها را میتوان الهام دل شاعر قیاس
 کرد که داخل قالب کلمات قشنگ و موزون شده و بشکل پارچه شعر لطیف
 عرض وجود کرده است . ازین جهت مجموع سرودهای ویدی را دو حصه
 میکنند یکی « سروتی Cruti » یعنی (الهام شده) و دیگر قسمتی که ازین
 خواص بری میباشد .

(۱) « سروتی » یعنی آن قسمتی که آریائی ها (الهام) تصور می نمودند
 عبارت از چهار کتاب (وید) است که آنها را بنام (سانھیتا) Sonhita یعنی
 (مجموعه) هم یاد میکنند و بواسطه مفهوم منظومات خود به اسم عام تر
 (ریگ وید) (یجور وید) ، (سام وید) (اتروید) مشهور شده است .

(۲) آن قسمتی دوم که جنبه الهام بخود ندارد و بنام « برهمانا Brahmana » باد میشود عبارت از يك سلسله آثار خورد و بزرگی است که عموماً از مراسم و تعبیرات فورمولهای مذهبی بحث میکنند و هر يك از چهار کتاب فوق یکعده برهمانا ها بخود ملحق دارد .

ارانیها که Aranyaka (تفکرات جنگل) و (یوپا نیشاد) Upanishad (الهامات مخفی) را بعضیها علیحده و بعضیها تحت عنوان (برهمانا ها) حساب کرده اند .

ناگفته نماند که بعضی علما تقسیمات دیگری هم در مجموعه ادبیات « ویدی » نموده و مخصوصاً (قسمت سروتی) را به سه دسته واضح و معین ذیل هم تقسیم نموده اند :

(۱) اصل سرودهای ویدی که قسمت عمده آن در مجموعه (ریگ وید) گرفته شده است .

(۲) بقیه سرودها که پسان تر سروده شده و سه کتاب دیگر ویدرا تشکیل میدهد بایک عده تعبیرات که در اطراف آنها نوشته شده است .

(۳) آثار یکی که دران افکار فلسفی بیشتر تمرکز دارد مانند ارانیها که Araniyaka) و یوپا نیشاد Upanishad که معمولاً آنها را بعد از برهماناها قرار میدهند (۱)

ریگ وید و تقسیمات آن : در میان سرود های معلوم آریائی و ادب عصر ویدی قدیم ترین همه مجموعه ایست که بنام سرودهای ریگ وید یاد میشود و قرار تقسیماتی که گذشت جزء ادبیات (سروتی) است و قدیم ترین حصه آن را تشکیل میدهد مجموع سرودهای « ریگ وید » قرار نظریه مدرسه

(۱) برای اینکه مجموع آثار ادبی (ویدی) تذکر یابد سلسله آن مختصراً ذکر شد و گر نه به استثنای سرود های (ریگ وید) مابقی به صورت مستقیم به تاریخ باستانی آریانا آتقدرها ربط ندارد و متعلق به حوزه پنجاب است .

« سا کالاکا » که منحصر به فرد است مشتمل بر ۱۰۲۸ « سرود » است که آن را روی هم رفته به ده کتاب یا قرار اصطلاح « ویدی » به ده دایره « ماندالا Mandala » تقسیم نموده اند. ناگفته نماند که در تقسیمات سرود « ریگ وید » رویه مصنوعی و تازه تر دیگری را هم اتخاذ کرده اند که مجموع سرودها را به هشت برخه (هشتاته Ashtata) و هر برخه را به هشت ادیان Adhyana و هر حصه اخیرالذکر را به پارچه های دیگر تقسیم میکنند ولی این تقسیمات اساسی ندارد و مصنوعی است و در کتاب های که در آن معمولاً سرودهای « ریگ وید » را ترجمه نموده اند همان اصول اول الذکر و تقسیمات دهگانه مراعات شده است تقسیمات ده گانه سرودهای (ریگ وید) به این جهت اساسی شمرده میشود که از آن بعضی ملاحظات و نتایج تاریخی هم بدست می آید قرار دقتی که مطالعین و ارباب تحقیق در متن سرودهای « ریگ وید » و معنی و مفهوم و ساختمان کلمات و لهجه و آهنگ جملات و غیره نموده اند به این نتیجه رسیده اند که شعرای آریائی که آنها را (ریچی richi) میگفتند به دسته دسته یا خانواده خانواده بزرگ تقسیم شده بودند و هر دسته یا خانواده شعرا اشعار و منظومات یک کتاب را سروده اند بلی چون آریائی ها بیشتر از مادیات به محافظه معنویات اهمیت میدادند هر شاعر کوشش نموده است که آثار خود را در خانواده خود محفوظ دارد و به این ترتیب هر کتاب به خانواده تعلق گرفته است. قرار مطالعه متن سرودها این مطلب تصریح یافته است که ده کتاب سرودهای « ریگ وید » بصورت عمومی خواص مشترک ندارند معذک شش کتاب آن که از دوم تا هفتم باشد با وجود بیکه اثر خانواده های علیحده و احفاد آنها می باشد واجد نقاط مشترک هم است. این شش کتاب یا حصه ریگ وید بهر خانواده هائیکه تعلق داشت در میان احفاد همان خانواده سینه به سینه نگاه شده رفته زیرا طوریکه گفتیم هر خانواده آن را (وراثت)

خویش گفته محافظه نموده است و ازین جهت آنها را (کتاب های خانواده) نیز گویند، معذک آنچه در آنها مشترک است پلان متحدالشکل است که در ما بقی حصص (سرود ریگ وید) دیده نمی شود درین شش کتاب سرود ها بتر تیب ارباب انواع قید شده و همیشه اوائل کتب مذکور به سرود های (اگنی) رب النوع آتش و (اندرا) رب النوع جنگ شروع میشود و به تدریج کم شده سرود های ما بعد متن هر کتاب کوتاه شده میرود و حتی تعداد افراد - مصرع و تعداد حرکات و سیلاب ها هم کم میشود. اما تعداد خود سرود ها در هر کتاب به ترتیب کسب زیادت میکند. ازین پلان و ترتیب واحد استنباط میکنند که این (شش کتاب) مجموعه اولیهئی بوده که در اول و آخر آن کتاب اول و هشتم علاوه شده است. سرود های این دو حصه کنار خانواده های واحد نیست و عدده زیاد و مختلفی در آن دست زده اند (۱) سپس کتاب نهم درین مجموعه علاوه شد. این کتاب با فصل سراسر وقف سرود هائی است که بتوصیف (سوما) تخصیص دارد بالاخره کتاب دهم حصه ایست که در آن سرود های تازه و قدیمتر هر دو جمع است و قرار بعضی نظریه ها عبارت از مجموع سرود های میباشد که در تقسیمات فوق نیامده است. طوریکه پیشتر اشاره شد بعضی ها کتاب دهم و اول و هشتم را درین حساب آورده اند برای اینکه دقیق تر ماهیت کتب سرود های ریگ وید معلوم شود قدری داخل جزئیات می شویم :

کتاب ۲-۳-۴-۵-۶-۷ هر یک مشتمل از یک سلسله سرود هائی است که تعداد آنها به ترتیب زیاد میشود، وحدت شکل و اشتراک و خواص عمومی آنها حکم میکند که هسته « ریگ وید » همین ها و ما بقی کتب دیگر به آنها علاوه شده باشد. کتاب اول « ریگ وید » در خور دقت است زیرا از سر تا اخیر آن

(۱) بعضی ها کتاب اول و هشتم و دهم را در یک حساب میگیرند صفحه ۴۱ کتاب

بيك پيرايه نمی باشد و در آن هم دو حصه قایل شده اند و میگویند که ٩ مجموعه کوتاه که حصه دوم آن را تشکیل میدهد به رویه و سبک (کتب خانوادگی) ترکیب شده و تقریباً برای کتب فوق الذکر یکنوع تمهید و نمونه گردیده است . در کتاب هشتم ' سرودها به آن ترتیب و ارتباطیکه در (کتب خانوادگی) دیده میشود نیامده اند و ارتباط سرودهای آن بین یکدیگر بیشتر به این قسم است که بعضی فقره ها و پارچه ها تکرار در آنها ذکر شده اند اگر چه نام خانواده « کاناوا Kanva » در آن عمومیت دارد ولی کثرت شکل قطعه بندی اشعار آن به آن مقام علیحده میدهد .

حصه دوم کتاب اول طوریکه ذکر شد به جمع کتب خانوادگی درآمد حصه اول آن که از سرود اول تا ٥٠ را در بر میگیرد خواصی دارد که به کتاب هشتم شباهت بهم میرساند و بواسطه شکل قطعه بندی اشعار آن که از اختصاصات مدرسه ادبی خانواده (کاناوا) است بیش از مناصف سرودهای آن به این خانواده تعلق میگیرد . معذک ما بین این دو حصه هم چیزهای مشترکی است . کتاب نهم مشتمل بر سرود هائی است که همه در اطراف صفات (سوما) سروده شده . درین شبهه نیست که سرودهای این کتاب وقتی بشکل مجموعه درآمد است که هشت کتاب دیگر جنبه واحدی بخود گرفته از روی اشکال طبقه بندی اشعار معلوم میشود که همان خانواده هائیکه در تصنیف کتب ٢ تا هفت دست داشتند در کتاب نهم هم بی مدخلیت نیستند از طرف دیگر سرودهای (سوما) که مقصد از مندرجات این کتاب باشد با کتاب اول و هشتم هم شباهت بهم میرساند . چنین معلوم می شود که در زمانیکه سرودهای خانواده های مختلف را دسته بندی نمود کتاب های علیحده تشکیل میدادند سرودهای مخصوص سوما را از میان همه کشیده و کتاب علیحده ساخته اند ولی ملتفت باید بود که این نظریه به جدید بودن این کتاب دلالت نمی کند زیرا اگر

بعضی سرود های آن به عصر ظهور کتب مذکور نسبت میشود بعضی سرود های دیگرى دارد که بامندرجات اوستاخیلی شبیه است و این مسئله کار سرود های مذکور را به عصرى میکشاند که قبایل آریائی هنوز از کانون باختربطرف هند و فارس نرفته بودند و این خود کمال قدامت آن را نائید میکند کتاب دهم وقتى بمیان آمده که ٩ کتاب دیگر از ترتیب برآمده و کاملاً وجود داشته است مصنفین کتاب دهم کسانی اند که بامفهوم مندرجات ٩ کتاب دیگر آشنائی دارند و در فضای معنوی آن کلان شده اند از روی شکل و مواد آن باز نظر یابى راجع به تازگی کتاب دهم بمیان آمده است چنانچه از نقطه نظر اساطیر از باب انواع بملاحظه میرسانند که به استثنای آنهائیکه حائز مقام و اهمیت بزرگ بودند مانند (اگنی) و (اندرا) بعضی های دیگر مثل ربه النوع صبح از بین رفته اند اگر از نقطه نظر زبان هم ملاحظه شود کتاب دهم نسبت به ٩ کتاب دیگر تازه معلوم میشود . حروف علت در سرود های آن زیاد شده ، و وقفه نادر گردیده است کثرت (ل) در عوض (ر) که از خواص سانسکریت تازه تر است در آن عمومیت دارد . صورت جمع کلمات که به ایزاد Asas بعمل می آید روجه کمی گذاشته هکذا لغات قدیمه اکثراً از استعمال برآمده و جای آنها را لغات تازه تر اتخاذ کرده است خلاصه ملاحظات فوق هر یک میرساند که کتاب دهم آخرین مرحله ادبی سرود های (ریگ وید) است .

روی هم رفته سرود های (ریگ وید) کار بگ روز و یکمفر نیست چندین صدسال گذشته تا این مجموعه را دسته های خانواد های شعرا و اسلاف آنها بمیان آورده اند .

مدرسه های ادبی و تاریخی ریگ وید (١) : در میان آثار معلوم ویدی ریگ وید قدیم ترین سرود های معلوم تنها مجموعه ایست که حصه زیاد آن در داخل

(١) ریگ به معنی تمجید و ستایش و وید به معنی دانش است مجموع سرود های را که این اسم بران اطلاق میشود میتوان « سرود ستایش » ترجمه نمود .

خاک آریانا سرو ده شده و من حیث ادب و زبان و تا ریخ و جغرافیه و عنعنات و رسوم و عادات و حیات اجتماعی و غیره بیک دوره مهم زندگانی ما و آکسورما روشنی می اندازد، مجموع سرودهای ریگ وید که تقسیمات داخل آنرا مطالعه کردیم من حیث زمان و مکان فرق دارد. چنانچه «وی وین دو سن مارتین» فرانسوی درین مورد می نویسد: «سرودهای ریگ وید بلاشبیه به زمان و مکان مختلف بمیان آمده، حین مطالعه پارچه های متعدد داین مجموعه وسیع دقت زیاد باید کرد که غیر از اشارات انسابی و پاره چیزهای دیگر که در خور سنجش است میان سرودهای قدیم تر و آنهایی که بمانندیک تر اندمیت خیلی زیادی گذشته» (۱) موسیو واله دو بوسن چنین اظهار میدارد: «میدانیم که آریاها میان خودمی جنگیدند، بطی حرکت میکردند و در عصر «ریگ» در منتهای شمال غربی هند و افغانستان شرقی بودند و در اینجاها نشاندار ریگ قرن ها وقت گرفته است بین سرودهای قدیمه و جدید، بین سرود جدید و برهما نا، هاسدها سال سیری شده، آنها گره به تقسیمات مدارس برهما ناها، به السنه سلاله های استادانی که مدارس مذکور به آنها مربوط است و به تذکار استادان از منزه سابقه نگاه کنیم هر کدام بجای خود ظاهر میسازد که نشاندار آنها چندین قرن وقت گرفته است» (۲) مطلب ما اینجاست که سرود ریگ وید است که به اساس نظریات مدققین و محضو صاً آنچه بلاذکر شد میان قدیم ترین پارچه ان که در خاک افغانستان سروده شده و جدید ترین آن که در پنجاب و بلخ آمده قرن های طولانی گذشته و در این میان بعقیده ما کس مولر زبان سرودها پاره تحولاتی نموده که در آن بمناسبت پاره وقایع داستانی و نیمه تاریخی و ادبی میتوان مدارس تعیین کرد. مخصوصاً وادی های رودخانه ها

(۱) صفحه ۹ مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند تا لیف: «وی وین دوسن، مارتین»

(۲) صفحه ۲۱۹ هند و اروپائی و هند و ایرانی. هند تا حوالی ۳۰۰ سال ق م

موقف طولانی و صحنه وقوع پاره حوادث مشخصی است که بجاهایش از بعضی از آنها درین فصل صحبت خواهم کرد.

تاریخ سرودهای (ویدی) : تعیین تاریخ سرودهای (ویدی) چه از نقطه نظر مباحث ادبی چه از پهلوی مراتب مهاجرت ازهر نقطه که باشد خیلی مهم است گذشته از اهمیت عمومی این مسئله تعیین تاریخ سرودهای ویدی برای ما اهمیت خاصی دارد زیرا آن طوریکه بیشتر ذکر شد بملاوه سرودهای مجهول و گمشده که به بخدی نسبت نمودیم قدیمترین حصص سرودهای (ریگ وید) هم در قسمت های جنوب و شرق افغانستان سروده شده است.

ناگفته نماند که موضوع تعیین تاریخ سرودهای ریگ وید چیز آسان نیست زیرا هیچ چیزی در دست نیست که بصورت مثبت درین راه کمک کند ازین جهت این موضوع از منّت مدیدی علمارا بخود مشغول ساخته و بجز اختلاف نظر چیز دیگر هنوز بدست نیامده است.

(مکس مولر) سرودهای ویدی را به چهار عصر تقسیم میکنند.

(۱) سوتر اها یا مجموعۀ تشریفات عبادات از ۶۰۰ تا ۲۰۰ ق م

(۲) برهمنانیا تعبیرات آداب مذهبی از ۸۰۰ تا ۶۰۰ ق م

(۳) عصر مانتر Mantras یا عصر جدید ریگ وید از ۱۰۰۰ تا ۸۰۰ ق م

(۴) عصر شاندا Chandas یا قدیم ریگ وید از ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ ق م

ولی در جای دیگر بملاحظه میرساند که سرودهای ریگ وید شاید در (۱۰۰۰

— ۱۵۰۰) (۲۰۰۰—۳۰۰۰) ق م سروده شده باشد. هیچ يك قوه بشری بصورت

یقین و دقیق تاریخ آن را معین نمی تواند. « (۱)

ادمایر Eod Meyer قدیمترین حصه ریگ وید را از ۱۵۰۰ بلندتر قرار میدهد.

موسیو و ترنیتس Winternitz درین مورد چنین می نویسد (۲) کتبیته های

(۱) بعضی ازوید شناسان هند تاریخ سرودها را تا ۲۰ هزار سال ق م بلند میبرند.

(۲) صفحه ۲۱۸ کتاب هند تا ۳۰ سال ق م تألیف واله دوپو سن

اشوکا نشان میدهد که آریائی ها در قرن سوم ق م به جنوب هند رسیدند و مدرسه های ویدی باندا یا *Bandhayana* و غیره مربوط به منطقه جنوب هند است. ازین معلوم می شود که استعمار این منطقه بدست آریائی ها به قرن ۷ یا ۸ ق م شروع شده است پس امکان ندارد که آریائی ها را در حوالی ۱۲۰۰ و حتی ۱۵۰۰ در شمال غرب هند و افغانستان قرار داد زیرا *Bühler* میگوید: (فرض نمودن این مسئله که کتله آریائی با وجود مخالفت های داخلی به ۵ یا ۶ یا ۸ قرن ۱۲۳۰۰۰ میل مربع زمین هند را اشغال کرده و در آن دوات ها تاسیس نموده باشند بیخردی و مضحکه است «

او ادنبرگ *Oldenberg* میگوید درست است که ۷ قرن وقت زیادی است و در چهار قرن در امریکا تبدلات زیاد رخ داده ولی مقابله این دو بهم مورد ندارد. زیرا میدانیم که آریائی ها بین خود می جنگیدند. سیر رفتار آنها بطی بود. در عصر ریگ وید در منتهای شمال غربی هند و افغانستان شرقی مستقر بودند و در آنجا ترکیب سرودها چندین قرن وقت گرفته است. بین زمان انشاء قدیم ترین سرودها و جدیدترین آنها بین جدیدترین آن و برهمنانانها گذشته است. در باب برهمنانان تقسیم مدرسه ها - سلسله طولانی علمائی که مدرسه های مذکور به آنها ارتباط دارد، تذکار علمای زمانه های گذشته هر کدام بجای خود ارائه میکنند که تکمیل این همه کارها قرن ها وقت گرفته است. بالاخره ایوبانیشادها هم از یک سلسله زیاد علمای بحث میکنند و در عصر یکه ایوبانیشادها انشاء شده است آریائی ها فقط بریک حصه کوچک هند قابض بودند پس برای تمام این چیزها هفت قرن مدت زیادی نیست.

پس گفته میتوانیم که عصر ویدی از ۵۰۰۰ یا قرار تحقیقات جدید تر از ۸۰۰۰ ق م بالاتر در زمان مجهولی انبساط داشت. اگرچه معمولاً این عصر را بین (۱۲۰۰-۵۰۰) (۱۵۰۰-۵۰۰) (۲۰۰۰-۵۰۰) تعیین میکنند

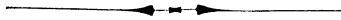
اما هیچ کدام آن برای خود دلیلی ندارد. آنچه واضح است تاریخ اخیر این عصر است که به ۵۰۰ یا ۸۰۰ ختم میشود. اوائل آنرا به ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ ق م بیوست باید نمود.

پروفیسر کیت Keith برعکس آنچه ذکر شد عرصویدی را تازه تر می‌شمارد شروع بر همانا را به ۸۰۰ ق م و قدیم ترین سرودها را که بطور مثال عبارت از «سرود شفق» باشد به ۱۲۰۰ نسبت میدهند و میگویند که ازین بالاتر سرودهای ویدی را برده نمی‌توانیم زیرا اگر اوستا مربوط به قرن ۶ است از نقطه نظر زبان بین متن اوستا و سرودهای ریگ وید تشابه خیلی زیادی است.

محل ظهور سرودهای ویدی: قبل برین سرودهای آریائی را روی هم رفته به دو دسته عمومی تقسیم نمودیم، یکی سرودهای گه شده و مجهول بخدی و دیگر سرودهای معلوم جنوب هندو کش. این تقسیمات تصریح میکند که قدیم ترین سرودهای آریائی در قدیم ترین کانون رهایش و تهذیب آنهادر «بخدی سریرام» یعنی «بخدی زیبا» بمیان آمده. طوریکه بیشتر شرح دادیم این نظریه که آریاها در شمال هندو کش قطعاً سرودی نداشتند غلط محض است و با هیچ منطق و دلیل برابر نمی‌آید و متن سرودهای معلوم جنوب هندو کش به اشارات متعدد آنرا تکذیب میکنند. درست است که سرودهای قدیم بخدی درست نیست و ازین رفته ولی همان طوریکه در میان سرودهای شرق سندهو و پنجاب سرودهای زیاد دامنه های جنوب هندو کش درج است که گفته میتواند که سرودهای «ریگ وید» که قدیم ترین مجموعه منظومه های ادب ویدی است و حصص قدیم آن در جنوب هندو کش سروده شده شامل بعضی قطعات مدرسه قدیم بخدی نباشد. بعد ازینکه در حوالی ۲۰۰۰ ق م مهاجرت از بخدی شروع شد و یکدسته بزرگ قبایل آریائی به جنوب هندو کش و دره های خوش آب و هوا و وادی های سرسبز و خرم آریانای جنوبی و شرقی منتشر شدند به اصطلاح خود

ریگ وید با تجدید سبک شعرای قدیم دوره جدید ادبی بمیان آمد. شعرا و دانایان سخنور با طوریکه خود آریاها میگفتند «ریشیها» در صدد برآمدند که نقش قدم سلف را تعقیب نموده، ذوق ادبی و سرودگوئی را تجدید نمایند. در نتیجه خانواده هائیکه شعر سرائی میراث اجدادی آنها بود دست بکار زدند، ذوق تجدید یافت و بازار سخن رونق پیدا کرد. بناء علیه میتوان گفت که تجدید روح ادبی شعر سرائی آریائی ویدی در دره های کوبها (کابل)، گومانی (گومل) کرومو (کرم)، سواستو (سوات) یعنی آریانای جنوبی و شرقی شروع شد. ازین جهت روی هم رفته محل انشای سرودهای معلوم را به اراضی نسبت میدهند که از کایسا تا پنجاب انبساط داشت. مبحث جغرافیائی این فصل که به استناد خود سرودها و تبصره و تحقیقات مدققین بزرگ شرقی و غربی نوشته شده بزبان روشن و فصیح نشان میدهد که صحنه ظهور سرودهای آریائی کجا است؟ ما نمیگوئیم که سرودهای ویدی همه در خاکهای تاریخی کشور ما یعنی اینطرف مجرای سندهو (سند) سروده شده. نی این مطلب ما نیست بلکه میخواهیم دو چیز مهم را به ملاحظه برسانیم اول اینکه آریاها خیلی های پیشتر از عصر مهاجرت و دوره ویدی در کانون قدیم خویش در باختر به سرود سرائی آغاز کرده اند و دوم اینکه سرودهای آنها کار بکروز نیست و همه اش در یک نقطه بمیان نیامده بلکه از روی زمان و مکان شروع و اختتامی داشته که من حیث زمان از کنار ا کسوس (بخدی) تا گنگا را دربر میگیرد. بخدی جائی است که اول زبان سرودها در آنجا پرورش و نشو و نما یافته و بعد از آن ظرفیت کافی ادبی پیدا کرده است. بخدی و ریشیهای مقتدر آن خیلیها زبان خود را مستعد سرودگوئی ساختند و این موضوع از روی پختگی و روانی منظومه های جنوب هندو کش روشن میشود. ریشیهای مدرسه کوبها و کرومو و گومانی و راسا و سواستو و سندهو روح تازهئی در ادب آریائی دمیدند و افتخار تجدید سبک و مدرسه قدیم بخدی

به ایشان عاید میشود . این کار در اراضی غرب سندھو (سند) محدود نماند
 بلکه بامها جرت آریاها به اراضی ماورای شرقی رودخانه مذکور ادامه یافت
 و قسمتی از مجموعه ریگ وید و سه کتاب دیگر ویدی که حتماً در آنها سرودها
 و خاطره های این طرف سندھو به تناسب زیاد موجود است در خاک های پنجاب
 سروده شده و مخصوصاً تحت انتظام و ترتیب در آمد و قسمت های تازه ئی که زاده خود
 محیط بود مثل یوپا نیشاد، برهما ناها و رامایانا و غیره به ترتیب بمیان آمد .



معلومات جغرافیائی ویدی

سرودهای ویدی با وجودیکه مجموعه منظومه های مذهبی است از نقطه نظر جغرافیه هم میتوان از آن معلومات مفیدی کشید. آریاها که در عصر ویدی در دو طرفه هندو کش زندگی داشتند صحنه زندگی و پرورشگاه عنعنات خود را خوب می شناختند. آریاها که از نقطه نظر آئین و معتقدات با مظاهر طبیعت تماس زیاد داشتند در شناسائی خاک مسکونه، خط عمومی کوهها، جریان رودخانه ها، دره ها و راه های بزرگ مهاجرت، سمت وزش بادها، گل ها و گیاه های خود روی کوهی، کوه های مخصوص روئیدن گیاه سو ما و غیره معرفت زیاد داشتند.

معلوماتیکه در زمینه جغرافیه از متن سرودها استخراج میشود خیلی مهم و مفید است زیرا آریاها را روی صحنه خاکشان گاهی در بلهیکا، گاهی کنار «کوبها» (رود کابل) و «گومانی» (رود گومل) و «کرومو» (رود کرم) و گاهی در دامنه های کوه های بلند آریانا مجسم نشان میدهد و واضح دیده میشود که آسمان نیلگون و شفاف و کوه های بلند و رودخانه های خروشان و زمین مستعد آریانا در تشکیل شخصیت و سجایای مهدی و معنوی آریا چقدر مدخلیت داشت.

در این هیچ شبهه نیست که با از بین رفتن سرودهای قدیم که در مبحث سرودها آنها را به عنوان «سرودهای مجهول» یاد کردیم صفحات شمال هندو کش نسبت به مناطق جنوب آن کمتر اسم برده شده و سرودهای معلوم ویدی از نقطه نظر جغرافیه بیش از همه جاها سندهو (سند) و معاوین غربی و شرقی آنها میشناسند ولی این مسئله بیشتر به جمع آوری سرودهای متفرق و طبقه بندی های آن ربط دارد و چون حین جمع آوری آنها و تدوین جزوه و کتب بیشتر سرود هائی گرفته شده است که بین «کاپیسا» و پنجاب سروده شده اند طبیعی معلومات جغرافیائی هم راجع به این منطقه بیشتر است چنانچه اگر از این چوکات معین بیرون برویم

می‌بینیم که « گنگا » مثلاً بیش از يك دفعه در تمام سرود نیامده بناء علیه گفته می‌توانیم که سرود ها همین سرود هائی که در دست است و مجموع آن چهار کتاب وید را تشکیل داده و قدیم ترین آن سرود ریگ وید است آریانای شرقی و جنوبی را که از کایسا تا « هفت دریا » شود بخوبی می‌شناسند و با اینکه سرود های قدیم از بین رفته و بیشتر به استناد سرود های تازه تر حرف می‌زنیم باز هم حوزه سراسواتی (ارغنداب) در جنوب غربی و (بلهیکا) (بلخ) در شمال هندو کش یاد شده و « هلبرانت » جرمنی و « شاندراداس » مدقق هندی این نقاط را شامل قلمرو جغرافیائی ویدی میدانند و پایان نقاط مربوطه کشور خود را بکه بکه مطالعه می‌کنیم .

ملتفت باید بود که معلومات جغرافیائی ویدی بیشتر به رود خانه ها تعلق می‌گیرد و علت آنهم واضح است که حوزه شاداب رود خانه ها بیشتر آریائی هارا متوقف ساخته و مراسم قربانی آنها عموماً کنار رود خانه ها بعمل می‌آمد از بن رو اسم رود خانه ها بیشتر در خاطرات آنها باقی مانده و بیشتر پارچه های سرود در تعریف و توصیف آنها وقف شده است .

رود کوبها (رود کابل) : « کوبها » که یونانی‌ها آنرا « کوفن » یاد می‌کردند عبارت از رود کابل می‌باشد که با تمام معارین خود در حوالی انک به رود اندوس میریزد . دره « کوبها » و رود « کوبها » نزد ریشی‌ها یا شعرای آریائی عصر ویدی خیلی معروف بوده و چون از قدیم ترین زمانه ها تا امروز طبیعی ترین راد بین افغانستان و هند بشمار میرود آریائی‌ها بعد از اینکه از باختر حرکت کرده و از دره های هندو کش فرود آمدند مدتی در حوزه شاداب « کوبها » مستقر شدند و حین مهاجرت بطرف شرق آریانا و پنجاب بیشتر در امتداد همین رود خانه سیر می‌کردند . رود کوبها در « سرود رود خانه ها » که در توصیف رود خانه بزرگ « سندھو » سروده شده و در جزوه پنجم و دهم سرود ذکر شده و اینجا

بطور مثال یکی دو پارچه را ترجمه میکنیم :

« ای سندھو تو اول آبهای خروشان را به رودخانه تریشتاما
 Trichtâma، راسا Rasâ، سوتی Cuti و کوبها Koubha مخلوط میکنی و بعد روی
 همان عراده خود گومانی و کرومورا میکشی » (۱)

در این پارچه علاوه بر رودخانه کوبها (کابل) از رودخانه گومانی (گومل)
 و کرومو (کرم) و یکعده معارین دیگر سند اسم برده شده و از آنها علیحده
 ذکر میکنیم .

پارچه از سرود ۵۳ کتاب پنجم صفحه ۲۲ ۵ جلد اول سرود ریگ وید
 (۲) به عنوان « ماروت » رب النوع باد ای ماروت از آسمان
 یا وسط هوا با از نقاط نزدیک دست بیا ، از پیش ما بسیار زود مرو ، مگذار که
 « راسا » ، « کرومو » « انی تابها » ، « کوبها » ترا معطل کنند . مگذار که « سندھو »
 ترا متوقف سازد یا رود بارخروشان « سارایو » راه ترا مسدود سازد . بیا بطرف
 ما و فیوضات خود را بما لطف کن

درین پارچه رودخانه کوبها (کابل) و کرومو (کرم) و عده از معارین
 غربی رودسند ذکر شده است .

کرومو Kroumou (رودخانه کرم) : این رودخانه در «سرود رودخانهها»
 بنام « کرومو » و در یک سرود دیگر با مختصر تغییری بصورت « کرامو Kramou »
 ذکر شده و عبارت از رودخانه کرم میباشد . دره کرم مانند دره کابل یکی از
 راههای طبیعی است که از بلندیهای آریانای جنوبی بطرف جلگه اندوس
 می رود . این دره بین تهل و سفید کوه افتاده است .

(۱) صفحه ۱۳ کتاب مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند تالیف ویوین دوسن مارتن

Etude sur la géographie du Nord-Ouest de L'Inde

(۲) جلد دوم سرودهای ریگ وید ترجمه Ralph. T.H. Griffith صفحه ۴۹ کتاب

مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند تالیف ویوین دوسن مارتن .

کرم مرکب ازدو حصه است قسمت کهستانی (حصه عالیای دره) وجلگه وسیع که مابین مجرای رودخانه و سفید کوه منبسط است . سفید کوه یا «سپین غر» مانند جدار بلندی فراز دره وجلگه ایستاده و در حصه های کرم ۱۶۰۰۰ فوت بلندی دارد وزمین جلگه ۵ هزارفوت از سطح بحر بلند است دره کرم خیلی زیبا وقشنگ و خاک آن نهایت حاصل خیز است وانواع میوه های لذیذ به منتهای فراوانی در انجا بارمی آید . باشندگان فعلی دره کرم توری وزیر ، مسعود درویش خیل است واز خود دوشاخه احمدزائی واتمان زائی دارد . رودخانه «کرومو» در دو پارچه سرود که ترجمه انرا در مبحث رود کابل دادیم ذکر شده است . شاخهئی از قبیله نیرومند پکنها در عصر ویدی درین دره زیبا مستقر ومسکون بودند وتاحال احفاد وعشایر آنها در انجا زندگی دارند .

گوماتی Gomati (رودخانه گومل) : رودخانه «گوماتی» که عبارت از رود

گومل میباشد ذر سردو ریگ وید همیشه بارود «کرومو» پهلو به پهلو ذکر شده وقریب یکدیگر هم واقع شده اند واز جنوبی ترین معاونین سندهو بشمار میرود «وی وین دوسن مارتن» میگوید که قبایل ویدی مدت مدیدی درعلاقه بین سند و «ویتاستا» اقامت داشته و سواحل مقابل تا کوه های سلیمان مد نظر آنها افتاده بود بناء علیه علاقتهئی را که «گومل» آبیاری میکند خیلی خوب میشناختند . علاوه برین نام «گوماتی» در اسمای سانسکریت اعصار بعدتر بکثرت استعمال شده . این دره حاصل خیز وشاداب برای تربیه رمه های ماده گاو خیلی ها مساعد بود .

سوتی Cvēti (رودخانه سوات) : از سردو «رودخانه ها» ترجمه حصهئی را

که بارودخانه کابل ومعاونین آن ارتباط داشت بیشتر دادیم . در انجا رودخانهئی به نام «سوتی» هم یاد شده این رودخانه عبارت از «سوات» است که از دامنه های جنوبی هندو کش شرقی سرچشمه گرفته و به رود کابل میریزد . «مگاستنس» سه قرن پیش از عهد مسیح این رودخانه را بنام «سواستس» یاد کرده وبطلیموس

آنها « سواستوس » میخواند .

نا گفته نماند که دریکی از سرود های جزوه ششم ریگ وید رودخانهئی به نام سواستو Souvastou (۱) هم آمده . در « مهاباراته » در فهرست اسمای علاقه شمال غرب هند این اسم وجود دارد . موسیو « لسن » این رودخانه را عبارت از « سو-پو-فا-سو-نو Sou-po-fa-so-Tou » میداند که هیوان-تسنک زائر چین در یاد داشت های خود ذکر کرده . این رودخانه هم عبارت از سوات است ولی به قسمت علیای آن اطلاق میشد و گندهارای شمالی را سیراب میکرد . تذکار این رودخانه در سرود ها و مهابازاته نشان میدهد که آریاها مدت مدیدی در سواحل آن مسکن داشتند . سوات علاقه سرسبز و شاداب است و خاطرهای آریائی از قربانی های زیادی در کنار رودخانه خروشان آن تذکار میدهد .

Rasa (رودخانه کنر) : این رودخانه چندین مرتبه در سرود های

ریگ وید ذکر شده . در سرود «رودخانه ها» در جمله معاونین رود کابل هم آمده چنانچه ترجمه این پارچه بیشتر داده شده این کلمه را من حیث لغت « آب » یا «رودخانه» ترجمه کرده اند «وی وین دوسن هارتن» اظهار میدارد که موقعیت آنها باید بین رود سوتی (سوات) و کوبها (کابل) تجسس کرد و میتوان گفت که «راسا» عبارت از مهمترین و شمالی ترین معاون رود کابل میباشد و رودخانه چترال به این صفات موافقت میکند. رود چترال در عرف ما بیشتر بنام «کنر» معروف است و این همان رودخانه ایست که در منابع کلاسیک بنام «خوا سپس Khoaspes» یاد شده . رودخانه کنر از حیث مقدار آب بزرگترین معاون رودخانه کابل است که از دامنه های بلند هند و کش سرچشمه میگیرد. حصه علیای آن بنام چترال و کاشغر هم معروف بوده و یکعهده رودخانه های سیلابی دیگر از نورستان بدان منتهی میشود مانند «لندی سین»

(۱) صفحه ۵۳-۵۴ مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند «وی وین دوسن هارتن»

که در بریکوت به آن می‌ریزد ورود خانه «بیج» که از دره نور گذشته و در چغه سرای به آن یکجا میشود. در مجاورت این رود خانه یعنی در نورستان قبیله معروف آریائی «الیناها» مسکن داشتند و تا امروز ممیزات عرقی خود را به بهترین وجهی محافظه کرده اند.

تربیشتما *Trichtāma* یا انی تابها *Anitabha*: رودخانه «تربیشتما» در سرود

ریگ وید یکدفعه ذکر شده آنهم در پارچه مربوطه رود «کوبها» (کابل) متعلقه سرود رودخانه ها است که ترجمه آن گذشت و بعد از رودخانه «راسا» در جمله معاوین رودخانه کابل از همه پیشتر اسم برده شده در یک سرود دیگر در جزوه چهارم ریگ وید در یک جمله ئی که عیناً از حیث موضوع به پارچه فوق‌الذکر شباهت دارد این رودخانه بنام «انی تابها» یاد شده. بعضی مدققین به این نظریه اند که این دو اسم جدا گانه نام‌های یک رودخانه میباشد. برخی «انی تابها» را «انی تیاها» *Anityabha* یعنی «رودخانه موقتی» میخوانند. بهر حال خواه هر دوی آن یک رودخانه بوده یا دو از معاوین رودخانه کابل بشمار میرفتند.

سپته سندهو (هفت رود): در سرودهای ریگ وید علاقه بنام «سپته سندهو»

ذکر شده که اوستاعین آنرا بنام «هپته هندو» یاد میکنند و معنی تحت‌اللفظی آن منطقه «هفت آب» یا «هفت رودخانه» میشود بعضی‌ها میگویند که ازین رودخانه‌ها دوی آن خشک شده و پنج دیگر علاقه پنجاب امروزی را تشکیل میدهد. بعضی‌های دیگر درین حساب رودسوات و کابل را هم علاوه میکنند که با پنج رود پنجاب «هفت رود» عصر ویدی پوره شود. پنج رودخانه پنجاب که در سرودها ذکر شده اند ازین قرار اند: (۱) ویتاستا *Vitasta* (هیداسپ) و یات یا جیلیم (۲) *Asikni* (چاندراتاگا) یا «چناب» (۳) یاروشنی *Parushni* یا ایراواتی «راوی امروزه» (۴) وپاس *Vipas* «به آس» (۵) ستردی *Cuturdi* «ستلج».

حوزه گنگار اسرود ریگ وید خوب نمیشناسد و خود رودخانه گنگ جز یکدفعه بیشتر ذکر نشده .

گندهارا: در صفحات بیشتر دیدیم که «سرود ریگ وید» به چه تفصیلی رودخانه کابل و معاوین آنرا میشناخت. گندهارا که عبارت از دره کابل است و تا حوالی پشاور موجوده را در بر میگیرد و رودخانه کابل و معاوین آن از آن عبور میکنند بدون شبهه نزد ریشی ها معلوم بوده و از جزئیات خواص این سرزمین آگاه بودند. گندهارا باوادی سرسبز و پر علف و دامنه های پر گیاه و جنگلی که دارد برای تربیه حیوانات خیلی مساعد بوده و بزاین قطعه در سرودها خیلی تعریف شده است «شاندراداس» معلم تاریخ هند قدیم در کالج کلکته اظهار میدارد که گندهارا از روی سرود ریگ وید زمینی معلوم میشود غنی از رمه های بز و گوسفند (۱) بهر حال حیوانات اینجا تا زمان حمله اسکندر حتی تا امروز شهرت دارد ولی مقصد اینجا این است که اسم گندهارا از اسمای ویدی است و شعرای آریائی آن دوره این خطه زیبارا بخوبی میشناختند .

حوزه ارغنداب: طوری که بالا ذکر شد درین مسئله شبههائی نیست که سرودهای ریگ وید و شعرای عصر ویدی آریانای شرقی و جنوبی را بخوبی میشناختند بعضی ها به این عقیده اند که حوزه ارغنداب و ارا کوزی هم از نقطه نظر جغرافیه در سرودهای ریگ وید ذکر شده بزرگترین طرفدار این نظریه «هلبرانت» است آیا آنهائیکه طرفدار این نظریه اند چه دلیلی دارند و آنهائی که نیستند چه نظریهائی پیش میکنند . اینک موضوع را ذیلاً مطالعه میکنیم: در سرودهای ریگ وید رودخانه ئی به نام «سراسواتی» Sarasvati چندین بار ذکر شده بعضی ها مثل «مکس مولر» و کیت Keith آنرا رودخانه «سروستی» Sarusti میدانند که عبارت از «سراسواتی» عصر برهنمی است و رود کوچکی میباشد که

از جنوب «امباله Ambala» گذشته و پیش از رسیدن به سندهو در راه در ریگ‌ها جذب میشود حال آنکه «سراسواتی» متذکره ریگ‌وید رود بزرگی بوده که حتی بصف بزرگترین رودخانه‌ها یاد شده و «سراسواتی» برهنمی که حوزة آن تنگ و سرچشمه آن بابر ف تصادم ندارد و در راه خشک میشود قطعاً بحساب رود بزرگ نمیرود.

جمعی از مدققین که «روت Roth» و «زیمیر Zimmer» و «برت Barth» در آن جمله میباشند به این فکر اند که «سراسواتی» ریگ‌وید عبارت از اندوس (سند) میباشد زیرا معنی آن (رودخانه پر آب) است. چون رود اندوس خودش بنام «سندهو» بکثرت ذکر شده گفته میتوانیم که «سراسواتی» ریگ‌وید غیر آن باشد. به این مناسبت عده‌ئی از مدققین مخصوصاً «هلبرانت» به این عقیده است که مقصود از «سراسواتی» ریگ‌وید رود خانه ارا کوزی «ارغنداب» است که در اوستا بر طبق قانون صوتی ز ند (س) آن به (ه) تبدیل شده و «هراویتی» تلفظ میشود. نظر به هلبرانت در خوردقت و مورد توجه جمعی از علما واقع شده و نظریه معقول است زیرا «سروستی» پنجاب رود کوچک و کم آبی است که حتی به جریان اندوس هم رسیده نمیتواند به این صورت چطور رودخانه بزرگ یا بزرگترین رود متذکره ریگ‌وید را تشکیل خواهد داد؛ «سندهو» چون از خود نام دارد و به این نام همیشه ذکر شده چطور آنرا «سراسواتی» بخوانیم؟ چیز داجسپ دینگری که اینجا باید ذکر شود و ذکر آن هم به تائید مطلب ما تمام میشود این است که رود «سراسواتی» قراریکه گفتیم در ادبیات ویدی رود خانه پر آب و آب دار معنی دارد. در این مفهوم «هراویتی» نام اوستائی این رودخانه هم مضمراست و «ارغنداب» عیناً همین معنی را افاده میکند زیرا این اسم موجوده مرکب از دو کلمه است «آب» و «ارغند» که «خشمگین و تیز» معنی دارد (۱) و بصورت اصطلاحی

میتوان آنرا رودخانهٔ یزآب و خروشان خواند .

ناگفته نماند که «هلیرانت» تنها «سراسوانی» را «هراویتی» و ارغنداب تعبیر نکرده بلکه یکعده قبایل و جنگ‌های شان را در حوزهٔ این رود خانهٔ بزرگ قرار میدهد و تفصیل موضوع در بحث تذکار بعض قبایل دیده شود . پس این چیزها هر کدام بجایش نشان میدهد که برای آریائی‌های عصر ویدی و آنهاستیکه سرودهای وید یادگار زندگانی شان است حوزهٔ شاداب و مستعد ارغنداب مجهول نبود . چیز دیگری که این نظریه را بیشتر محکم میسازد راه چمن و راه بولان است که از آسان‌ترین راه‌های حوزهٔ سند بشمار میرود در صورتیکه آریائی‌های مهاجر راه درهٔ کابل ، سوات ، گومل ، کرم ، را تعقیب نموده باشند طبیعی باید از راه درهٔ بولان هم به حوزهٔ سند پایان شده باشند .
 صرف نظر از اینکه مدققین قبیلۀ «بهالانا» را که در جنگ «ده ملک» شامل بودند به درهٔ بولان نسبت میدهند .

بلهیکا - بلخ : درین هیچ شبه نیست که بخدی بلخ به شهادت همه منابع قدیم

و به تعبیر عموم مدققین جدید کانون رهایش و مدنیت آن شاخهٔ هندواروپائی بود که در آریانا و هند و فارس انتشار یافتند و نام آریاهم فقط وقتی بمیان آمد که این شاخه در باختر متوطن گردید ، یعنی به زبان دیگر اصطلاح آریانا منحصر به «کتملهٔ باختری» است که ازان «آریانا» یعنی مسکن آریاها هم ساخته شده و مدنیت های ویدی و او ستائی ازان اشکال آریا و ایریا بمیان آوردند و با مهاجرین این دو اسم به هند و فارس هم نشر شد . معذک از «بلخ و باختر» در سرود ریگ وید اثری نیست .

علت این مسئله واضح است که اجتماع آریاها در باختر مربوط بیک زمان و سرودهای ریگ وید متعلق به زمانهٔ دیگری است که خیلی ها جدید میباشند . علاوه برین در قسمت سرودها شرح یافت که قزار شهادت خود سرودهای ریگ وید

یک‌کسۀ زیاد و قدیم سرودها که بیشترش در شمال هند و کش سروده شده بود بکلی از بین رفته و امروز جزء مجهولات است. به این ترتیب علت این امر واضح میشود که چرا نام بلخ و باختر در سرودهای ریگ وید که از حیث زمان به عصر مهاجرت و از حیث مکان به جنوب هند و کش و پنجاب نسبت میشود تذکار نیافته چنانچه همین جهات را مدققین غربی و هندی مد نظر گرفته « هلمبرانت » « برون هوفر » و « شاندراداس » میگویند که مبدأ اولی « ودا » منصوصاً هند و پنجاب نیست بلکه افق جغرافیائی آن اراضی کابل زمین را دربر میگیرد و تا اراکوزی و بکتریان هم انبساط داشته (۱) فراموش نباید کرد که اگر « ریگ وید » از بلخ و باختر اسم نبرده اتروید (Atharva veda) که کتاب دیگری از جمله چهار کتاب سرود ویدی است اینجا را بنام « بلهیکا Bahika » ذکر کرده و این نام در « مها باراته » و ادبیات سانسکریت کلاسیک ذکر شده و قبایل متعدد و معروف آریائی که از باختر به ماورای « سندھو » و پنجاب مهاجرت کرده اند بنام « بهلیکه Bahlika » شهرت زیاد داشتند چنانچه جزئیات به تفصیل در مبحث قبایل ذکر شده است. اصل ریشه این کلمه « بهلی » یا « باهلی Bahli » است که اگر (ح) آن به (خ) و (ل) آن به (د) تبدیل شود از آن « بخدی » یا « باخدی » ساخته میشود و این نامی است که اوستا به شهر کهن و زیبای بلخ داده است .

به این ترتیب می بینیم که « اتروید » و « مها باراته » و سائر ماخذ سانسکریت مهد قدیم و خانه باستانی و اصلی کتله آریا را فراموش نکرده و ریشی ها اگر در اثر مهاجرت از مرکز آریائی خود دور هم شده اند باز هم از ماورای جبال و رودخانه های خروشان همیشه به آن نقطه اساسی و مهد تریب و ثقافت و نظام

(۱) صفحه ۸۷ کتاب هند تا ۳۰۰ سال قم تالیف «واله دوپوسن» صفحه ۱۸۴ ریگ وید یک کلچر تالیف «شاندراداس» نظریه ما مبنی بر اینکه سرودهای گمشده و مجهول در بخدی سروده شده اند در صفحات گذشته شرح یافته .

اجتماعی و شاهی خود بنظر محبت و احترام نگریسته و اعتراف دارند که قبایل آریائی چه خورد و چه بزرگ از آنجا حرکت کرده اند .

کوه منجوان و قبیله موجاوات : در مبحث سوما به اسناد « اتروید » ذکر خواهد شد که گیاهی که از آن این مشروب تهیه میشد بالای کوه « منجوان » می روئید . این کوه در کجا بود ؟ قرار اشاراتی که سرودهای اخیر یعنی متن « اتروید » میدهد این کوه در حوالی قریب غرب دره کابل و قوع داشت در « اتروید » متصل به « گنداریس » یعنی باشندگان گندها را قومی موسوم به « موجاوات » هم ذکر شده و بلاشبه مسکن آنها در مجاورت کوه منجوان بود چون گنداریس ها باشندگان قسمت شرقی دره کابل میشدند و قبیله موجاوات در مجاورت آنها زندگی داشتند گفته میتوانیم که کوه « منجوان » هم متصل به گندها را (حصص شرقی دره کابل) بوده و به این صورت سرراست به جایی میرسیم که کوه « منجان » در آن واقع می باشد این کوه بین نورستان و بدخشان افتاده و کوتل معروفی هم تا امروز به همین نام شهرت دارد .



تذکار بعض قبایل

همچنان که در سرودهای ویدی بعض رودخانه های جنوب و شرق آریانا اسم برده شده از يك عده قبایل متعدد هم ذکری بمیان آمده که مدققین بعضی های آنها را با قبایل امروزی افغانستان و پنجاب تطبیق داده توانسته و برخی دیگر مجهول است و مطالعه و تطبیق بکار دارد برای تاریخ قدیم کشور و باشندگان مملکت ما این موضوع از موضوعات خیلی حیاتی و مهم است و باروشنی آن تشکیلات و شاخه های قبایل افغانستان در مرور قرن روشن خواهد شد و کتب چهارگانه وید و اوستا و مهابارته هر کدام به نوبه خود درین زمینه مهم پرتو خواهد افکند چون سرود ویدی قدیمترین منشه ایست که بار اول از ما و بعضی قبایل مسکونه کشور ما صحبت میکنند درین فصل مقام بزرگی برای آن قایل شده ایم تا اولاد افغانستان اجداد خود را بروی صحنه مدنیت ویدی دیده و ملتفت شوند که ایشان چه سهم بزرگی در ایجاد این مدنیت داشتند. ناگفته نماند که موضوع تشخیص قبایل و باشندگان افغانستان در عصر ویدی و اوستائی و دیگر دوره های بزرگ تاریخ ملی همان قدر که مهم است اشکال نیز دارد ولی با جنبشی که در زمینه تبعات تاریخی و جغرافیائی وطن پیداشده یقین کامل داریم که دنباله این تجسسات کوچک و نامکمل به نیروی اولاد دانشمند کشور و روشنی تحقیقات تازه روز به روز مکمل خواهد شد.

بهاراته : در موضوع این مبحث دو نفر از دانشمندان شرق و غرب یکی «وی وین دوسن مارتین» فرانسوی در کتاب «مطالعات جغرافیائی و ساکنین اولیه شمال - غرب هند به استناد روایات سرود ویدی» و دیگر

«نری پندارا کومار» معلم تاریخ کالج کلکتہ در کتاب «آریائی ساختن هند» (۱) تبعات مفیدی نموده اند. این دو نفر هر کدام به نحوی داخل موضوع شده و با مختصر اختلافی که بیشتر به رویه مطالعات هر کدام آنها مربوط است بحث کرده اند ولی از خلال مطالعات آنها معلوم میشود که یکی از مهمترین قبایل آریائی یا یکی از مهمترین قبیلہ کشاتریا یعنی جنگجوی آریائی قبیلہ بهارانه Bharata بوده که مدققین فوق الذکر بیشتر آنها را در آخرین نقطه ورود و تهر کنز شان در هند مطالعه کرده اند و ما با دانشمند دیگر فرانسوی «واله دوپوسن» ایشان را در باختر و آریانا دیده و از اینجا مانند یارہ قبایل آریائی دیگر که امروز در پنجاب مسکون اند آنها را نیز تا هند میرسانیم.

«بهارت» یا «بهارانه» یکی از قبایل خیلی مهم کتلہ آریائی باختری است که بعد از فرود آمدن در جنوب هندو کش بعضی عشایر آن از راه وادی ارغنداب و برخی از راه های دره «کوبها» و «کرومو» و «گومانی» به پنجاب انتشار یافته اند (۲) برای تأیید نظریه ارتباط «بهارانه ها» به «بخدی» و انتشار آنها از اینجا به جنوب هندو کش و بالاخره به پنجاب و ماورای آن معلومات دقیق نری هم در دست است. بزرگترین منبعی که درین حصه به ما کمک میکند «مهابارته» یا بزرگترین مجموعه رزمی است که صحنہ جنگجوی قبایل و عشایر مختلف و پهلوانان نامی آنها را ترسیم میکند و بنام خود آنها شهرت یافته. مطالعه این اثر و تحقیق در اطراف نام های خاص آن اعم از اینکه اسم محل و یا شخص باشد برای تاریخ باستانی کشور ما اهمیت فوق العاده دارد و در اطراف قبایل قدیم ما روشنی معنایی می اندازد زیرا در حقیقت سرود وید

(۱) Aryanisation of India by Kumar Dutt.

(۲) پروفیسر (لسن) میگوید که (بهارانه) اصلاً اسم کدام محل حاصل خیز بود و (بهارتی)

سردارد، با دارو فایق معنی داشت.

واوستا و مهاباراته اوراق يك كتاب كهن اند كه صفحات آن به تدریج به زمانه های ما نزدیک شده میرود به این ترتیب بعد از ویدواوستا «مهاباراته» سومین ماخذ مهمی است که بما کمک های زیاد و مفیدی میرساند .

منابع سانسکریت مخصوصاً «مهاباراته» از عشایری مانند (Malas ملا) ، (مالا Malas) یا (مالاوا Malavas) صحبت میکنند که قرار نظریه «واله دوپوسن» فرانسوی (۱) قرابت زیادی به (ماداد Meddas) ، (ماداوا Maddavas) (مادرا Madras) و (مادراکا Madrakas) دارند و این نام ها هم به اسمای دیگری که بصورت (بهادرا Bhadras) و (بهالا Bhallas) آمده اند شباهت زیادی بهم میرساند. قرار نظریه مدقق مذکور تمام اسمای فوق بایک عده قبایل و عشایر دیگر اکثراً بصورت مجموع به نام «بهیکه» Bahika یاد شده اند و «بهیکه» در ادبیات سانسکریت بصورت «بهلیکه» Bahlika هم آمده و این نام یکی از نام های قدیم «بلخ» است. بناء علیه مدقق مذکور پروفیسر «پرزوی لوسکی» Przulski به این نظریه هستند که با احتمالات زیاد بهلیکه های پنجاب و بلخ در حقیقت يك چیز بودند و از بلخ به جنوب هندو کش آمده و از آنجا به حوزه اندوس و ماورای آن انتشار یافتند .

مهاباراته درین زمینه هنوز هم معلومات دقیق تر میدهد زیرا در آنجا تذکار رفته که «بهادرا Bhadra» جدۀ داستانی قبیله «مادرا Madras» عیال «ویوشیت اسوه Vyushitaceva» بود. کلمه «اسود» که در آخر نام این شاه آمده همان «اسپه» است و واضح نشان میدهد که مشارالیه از احفاد دودمان سلالة معروف شاهان اسپه بلخ بود .

پس مطالب فوق که بیشتر بامتن «مهاباراته» مجموعه رزمی قبیله مهاباراته تأیید شده واضح معلوم میشود که عشایر این قبیلۀ بزرگ ویدی و دیگر قبایلی

که صفحات این کتاب به نقل وقایع آنها رنگین است از باختر برآمده و به جنوب هندو کش فرود آمده اند و از آنجا به هند انتشار یافته اند چنانچه «واله دوپوسن» در پایان مطالب فوق نظریهٔ بروفیسر «برزی لوسکی» را چنین تذکار میدهد: خیلی ها بیشتر از تهاجمات هندوسیت ها و اسکائی ها، حتی خیلی ها بیشتر از لشکر کشی های اسکندر، باختری ها از افغانستان پایان شده برای خویش در هند راه باز کرده و اقلاً پنجاب را تسخیر نموده بودند. (۱)

پانی نی Panini عالم بزرگ صرف و نحو که در قرن ۴ ق م در حصص شرقی آریانا در مجرای سفلی رود خانهٔ کابل در حوالی قریب اتک می زیست و موجد کلمهٔ سانسکریت برای زبان «بشه» میباشد در صرف و نحو خود قبایل «کشو دراکا Kshudrakas» «مالاوا Malavas» را در جملهٔ بهیکه یعنی بلخی ها حساب میکند «یودهایا Youdheyas» و «ارجونایانا Arjunayana» که با «مالواها» قرابت نزدیکی داشتند طبعاً بشمار عشایر آنها میروند.

قبیلهٔ بهارانه از خود یک شاخهٔ بزرگ دیگر داشت که در سرودها بنام «بهارا دواجا» ذکر شده و یکی از یاد شاهان آنها موسوم به «دیواداسا Divadasa» یک سلسله جنگ هائی در حوزهٔ ارغنداب نموده که از آن در موقعش صحبت خواهیم کرد. عشیرهٔ «بهارا دواجا» مردان جنگی و ریشی های بزرگی میان آورده و تالیف جزوه ششم سرود ریگ وید به آنها نسبت میشود. قبیلهٔ بهارانه روی همرفته خیلی قوی و نیرو مند بوده و چون ریشی های بزرگی مانند ویسوامیترا Vievamitra در میان آنها وجود داشت از سایر قبایل آریائی بیشتر بفکر برتری و تفوق و تمرکز قوا و اداره و تسخیر اراضی و فتوحات افتاده بودند چنانچه قبیلهٔ ده گانهٔ آریائی در جنگ معروف «ده ملک» که در آن «یکتها» یکتویس، پارت، (یختون ها) الیناها (نورستانی ها) و دیگر قبایل کشورها

(۱) صفحهٔ ۱۴ هند در عصر موریان، بربرها، یونانیها، سیتها، پارتها و یوچیها

شامل بود ند وازان علیحده بحث خواهم کرد در اثر تبلیغ ریشی آنها «ویسوامیترا» متحد شدند و «جبهه بهاراته» را در مقابل «سوداس» شاه دیگر آریائی که در خاک هند بیشتر داخل شده بود تشکیل داد. (۱)

قبیله بهاراته با تمام عشایر خورد و بزرگ خود مدنی در دامنه های جنوب هندو کش و سپین غر بود و با ش داشته و به تدریج بطرف وادی «سپته سندهو» (پنجاب) پیش رفته اند. از روی دو قضیه مهم که عبارت از دو جنگ معروف آریائی در میان خود شان میباشد و یکی آن در سرحدات شرقی آریانا بنام «جنگ ده ملک» و دیگری در حواشی جنوب غر بی آن در حوزه (سراسوانی) (۲) یعنی از غنداب واقع شده و به جنگ های «دیواداسا» پادشاه معروف است و در هر دوی آن عشایر وریشی ها و زعمای و ملکان و حتی شاهان بهاراته سهیم بودند بدون شبهه و تردید معلوم می شود که بهاراته ها عموماً از دوراه، از راه وادی کوبها (دره کابل) و وادی ارغنداب و دره بولان به ماورای «سندهو» انتشار یافتند و چون قبیله نیر و مند و مقدری بودند هند (۳) را

(۱) صفحه ۱۶۶ *Etude Sur la géographie du Nord-Ouest de l'Inde*
par: Vivien de Saint-Martin.

(۲) سراسوانی رودخانه (آب دار) معنی دارد و بصورت اصطلاح می توان آنرا رودخانه بزرگ ترجمه نمود این نام را بعضی ها به اندوس (سند) هم داده اند ولی (سند) خودش بنام مخصوص خود (سندهو) بکرات تکرار یافته. «واله دوپوسن» میگویند که این اسم به رودخانه اراکوزی (ولایت فندهار) هم داده شده. بعضی وید شناسان مخصوصاً (هیلبرانت) عقیده دارد که (سراسوانی) ریگ ودا غیر از (هرا ویتی) او ستا یعنی از غنداب نمیباشد (صفحه ۲۱۰ هند و اروپائی هند و ایران - هند تا ۳۰۰ سال ق م تالیف واله دوپوسن) (۳) نام هند از روی اسم رودخانه سند که سرحد طبیعی آن قطعه و آریانا است بمیان آمده رودخانه سند در سرود ویدی «سندهو Sindhu» یعنی محض رودخانه خوانده شده مثلث که عین این کلمه (سین) هنوز در ریشته رودخانه معنی دارد، زبان (زند) یا اوستائی باقاعده عمومی که دارد (س) آنرا به (ه) تبدیل کرده وازان «هندو Hindu» ساخت. یونانی ها که نسبت به کشور همسایه شرقی از اهالی مملکت ما معلومات می گرفتند از کلمه «هندو» (اندیکه Indike) یعنی (کشور هند) ساختند و این اسم بتدریج وسعت و عمومیت یافته و کل آن را در بر گرفت: (صفحه ۳۸ هند مدنی بخش *L'Inde civilisatrice* تالیف سیلون لوی. صفحه ۲۰ ایران بار تولد ترجمه انگلیسی نریمان)

بنام خود مسمی ساختند و بوزن «آریا ورته» اسم قدیمی که در «آریانا» بدان مانوس بودند آنجا را «بهاراته ورته» یا «بهاراته ورشه» یاد کردند این اسم در هند و ادبیات قدیم هند شهرت زیاد دارد و میتوان آنرا اسم ملی آن دیار خواند (۱) کلمه «ورته» و «ورشه» قابل دقت است و از شرح آن هم یاره معلوماتی بمادست میدهد. پیشتر گفتیم که «ورته»، «ورشه» هم تلفظ شده این مسئله یوره معلوم نیست که این تغییر تلفظ چه وقت پیش شده شاید آنقدرها زیاد قدامت نداشته باشد و اگر داشته هم بوده وابسته به نقاط مختلف و صورت تلفظ اهالی آنجا بوده باشد. شاید در شمال هند و کش این کلمه «ورته» و در جنوب آن «ورشه» تلفظ میشد و یاد ر همین جنوب هند و کش در قسمت شرقی «ورته» و در قسمت جنوب غربی «ورشه» تلفظ میکردید چنانچه هنوز هم در آنجاها فرق صوت «سخت» و «نرم» مثلاً در (ن) و (خ) موجود است. بهر حال کلمه «ورشه» راهنمای میتوان در کلمه «ورشو» ببتویافت. «ورشو» در پستون مرتع و چراگاه معنی دارد چراگاه از کلماتی است خیلی ها قدیم و مفهوم آن با اولین مراتب زندگانی آریائی ارتباط دارد و زمانی رایج میدهد که این قوم هنوز «مالدار و زراعت پیشه» بود بلکه جنبه مالدارانی آن عمومیت داشت گله های گاو بهترین دارائی آنها و تعداد گاو و دیگر حیوانات معیار ثروت مندی ایشان بشمار میرفت به این صورت «ورشو» یا چراگاه بنظر آنها بصورت مادی و معنوی اهمیت خاصی داشت. چنانچه در مبحث حیات اجتماعی آریائی خواهیم دید که «آغیل» و «چراگاه» چه رول مهمی در تشکیلات قبیلوی آریائی بازی کرده است. بهر حال هیچ از امکان بعید نیست که در صفحات شمال هند و کش و حوزه ارغنداب که هر دو برای تربیه حیوانات خیلی مساعد

(۱) موسیو سیلون لوی بررگترین هند شناس دنیا در صفحه (۳۸) اثر خود موسوم به «هند مدنیت بخش L'inde civilisatrice می نویسد که نام «بهاراته ورشه» یگانه نام ملی است که «بهاراته ها» به هند دارند.

است « آریا ورته » باراول در مورد « چرا گاه آریا » استعمال شده باشد و با فرق لهجه در جنوب هندو کش و سواحل ارغنداب با همان مفهوم خود « آریا ورشه » شده و وقتیکه قبیله « بهارانه » با حیوانات خود به حوزه « سندھو » سرا زیر شدند آنجا را بنام چرا گاه خود « بهارانه ورشه » نامیده باشند .

پنکه جانا : این اسم مرکب از دو کلمه است « پنکه » به معنی (پنج) و « جانا » به معنی (قبیله) و اسم اصطلاحی است که در سرود ریگ وید در مورد پنج قبیله آریائی اطلاق میشود . اسمای این پنج قبیله بصورت کامل مشخص و یقینی یکجا پهلوی هم در سرود ریگ وید ذکر نشده ازین جهت در تعیین آنها مدققین هر کدام نظریهائی دارند بقیده زیمر Zimmer این قبایل عبارت اند از : « انوس Anus » « دریوهو Druhus » « یادو Yaduo » « تورواشا Turvasas » و « پورو Puruo » (۱) « مستر مکدونل » هم به همین عقیده است ولی فاضل هندی « ایناس شاندراس » معلم تاریخ قدیم هند دریو نورسیته کلمتکه اظهار میکند که اگر قبیله معروف بهارانه هم درین جمله گرفته شود بهتر میشود . علاوه برین مشارالیه « یادو » و « تورواشا » را یک قبیله و « پورو » و « ترسو » Trtsus را قبیله دیگر قلمداد میکند .

ارتباط این قبایل پنجگانه میان خودشان و یارۀ قبایل دیگر هر چه باند بدان کاری نداریم چیزیکه مربوط به فصل عصر ویدی تاریخ کشور ما مهم است این است که اجزای قبایل پنجگانه « پنکه جانا » همه در جنگ ده ملک با « پکتها » (پکتویس ، پارت) پختون ها و « لیناها » نورستانی ها و دیگر قبایل کشور ما شامل بودند و « جبهه بهارانه » که بیشتر بدان اشاره شده با طرفداری آنها قوی تر شده بود .

مدققین از روی تعبیر سرود های وید اظهار میکنند که قبایل پنجگانه عموماً بهم متحد بوده و با داشتن تماس بایکدیگر زندگی گانی میکردند ، در عرف و عادات و پاره سجایای دیگر از خود میزات علیحده داشتند .

معروفترین این قبایل پنجگانه بعد از «بهاراته ها» قبیله «پورو» بود بعضی ها به این نظریه است که این دو عشایر يك قبیله بودند در سرود ریگ وید بهاراته ها و «پوراوا Paouravas» یعنی «اولاد پورو» خیلی شهرت دارد در صورتیکه (پورو) و (بهاراته) شاخه های يك قبیله باشند هیچ شبههئی باقی نمیماند که آنها هم مانند بهاراته از باختر به جنوب هندو کشن و از آنجا به ماورای «سند هو» انتشار یافته اند. «شاندراس» مسکن آنها را در دره علیای اندوس و حواشی گندهارا (۱) قرار میدهد . بهاراته و پورو قبایل جنگجو و نیر و مند کتله آریائی باختر بعد از رسیدن به پنجاب وادی گنگاهار لین سلطنت های آریائی رادران قطعه بمیان آوردند و «مهاباراته» و «پورانا» به نقل داستان های رزمی و عشقی آنها رنگین است. سایر قبایل «پنکه جانا» آنقدر شهرت زیاد ندارند و در جنگ «ده ملک» مجدداً از نظر ما خواهند گذشت .

جنگ ده ملک و جبه بهاراته

و قبایلی که در آن شامل شدند : در میان وقایع تاریخی که از میان سرودهای ویدی استخراج شده یکی جنگ بسیار معروفی است که در میان خود قبایل آریائی بعد از حرکت و مهاجرت از حصص شرقی آریانا کنار رود خا نه پاروشنی Parushni (ایراوانی = راوی) بمیان آمده و به جنگ «ده ملک» یا «ده پادشاه» یا «ده قبیله» معروف است . مدققین این واقعه را از پهلوهای مختلف تجزیه و مطالعه کرده و نظر به اهمیتی که دارد در آن خصوص آثار مستقلی نگاشته اند .

این جنگ برای تاریخ عصر ویدی کشورما و مخصوصاً برای روشن کردن اسمای یکعهده قبایل بزرگ و تماس و روابط آنها بایکدیگر و اشتراك مساعی آنها و بسا مسایل دیگر در خور اهمیت زیاد است. نظیر این جنگ: جنگ دیگری هم است که میان قبایل آریائی در حوزه سراسوانی (هراوتی-ارغنداب) واقع شده و در آنهم پاره قبایلی سهیم بودند که اولاده آنها هنوز در حصص غربی افغانستان زندگی دارند. چون از تحلیل این واقعات بیش از پیش براسما و موقعیت قبایل باستانی ما در عصر ویدی روشنی می افتد در سلسله قبایل، این جنگ هارا ازین جهت آوردیم تا اسمای قبایل یکدفعه روی صحنه بیاید بعد تا جائی که معلومات در دست است هویت بعضی های آنرا روشن تر میکنیم:

بیشتر متذکر شدیم که قبیله بزرگ و نیرومند «بهاراته» باشعب و عشایر خود بعد از اینکه مدتی در جنوب هندو کش مستقر ماند از راهای «کوبها» وادی ارغنداب و دره بولان به وادی «سندهو» پایان شدند و در ماورای آن پیش رفتند. جنگ «ده ملک» از واقعاتی است که سر راه حرکت آنها واقع شده و حتی در تجزیه عشایر این قبیله مهم و اتحاد قبایل دیگر دخالت زیاد دارد. علت ظاهری این جنگ عزل و برقراری دو نفر ریشی، مشاورین مذهبی است و اصل قضیه چنین است:

«سوداس» پادشاه پسر «دیواداسا» پادشاه قبیله «بهاراته» مشاور مذهبی داشت موسوم به «ویسوامیترا» Visvamitra که اصلاً از خانواده ادب دوست «کوزیکا» Kusika مربوط قبیله «بهاراته» بود. این مشاور مذهبی به قوه روحانی و تدابیر سنجیده و نفوذ معنوی خود به «سوداس» کمک زیاد نموده و مخصوصاً در فتوحات حوزه «ستر دو» Sturdu (ستلج) و «ویپاشا» Vipasha (به آس) مداخلت زیاد داشت به علتی که درست فهمیده نمیشود شاه روزی مشاور مذکور را عزل و عوض او شخص دیگری موسوم به

« واسیستاس » Vasistas را مقرر نمود و در نتیجه مخالفت های سختی میان دوریشی مذکور و خانواده ها و قبایل شان رخ داده « ویسوامیترا » چون در بیان و تدبیر خیلی مقتدر بود و نفوذ زیادی در میان قبایل داشت فوراً بر علیه « سوداس » داخل اقدامات شده بعضی عشایر خود قبیلۀ « بهاراته » را که « شاه و شاعر » یعنی « سوداس » و « ویسوامیترا » به آن مربوط بودند با قبایل اتحادیۀ « ینکه جانا » و دیگر قبایل بزرگ و باشهامت مثل « پکتها » (پکتویس پارت ، یا پختون ها) ، « الیناها » (نورستانی ها) ، « بهالانا » (باشندگان دره بولان امروزه) ، شیواها (باشندگان قریب اندوس) و غیره را بهم متحد ساخته و « جبهۀ بهاراته » را بر علیه « سوداس » تشکیل نمود . درین جنگ « سوداس » فاتح بر آمد و ملکان قبیلۀ (انوس Anus) و « دریو هو Druhyu » کشته شد و یکی از عللی هم که احفاد قبایل ده گانه آریائی که پایان اسمای آنها را به ترتیب ذکر میکنیم در خاک آریانا یا افغانستان زندگانی میکنند هم همین است که بعد از شکست جبهۀ « ویسوامیترا » ایشان به کشور خود ماندند و دیگر به فکر مهاجرت نه افتادند .

اسمای قبایل ده گانه قرار ذیل است :

- (۱) الیناها Alinas (نورستانی ها)
- (۲) پکتها Pakthas (پکتویس ، پارت ، پختون ، پختانه)
- (۳) بهالاناها Bhalanas (اهالی موجودۀ دره بولان)
- (۴) شیواها Chivas (اهالی قریب اندوس یا اهالی شیوکی کابل)
- (۵) ویشانین ها Vishanins
- (۶) انوس ها Anus
- (۷) دریو هو ها Druhyus
- (۸) تورواشا ها Turvasa

(۹) یادوها Yadus

(۱۰) پوروها Purus (ساکنین اندوس علیا و باشندگان حواشی گندهارا)

* * *

یکتها : مانند قبیلۀ معروف « بهارت » که از باختر تا ماورای سند و سیر و حرکت آنها را نرسیم کردیم ، یکتها هم یکی از قبایل معروف « ویدی » کتله باختری است که پیش از عصر مهاجرت در جامعه آریائی در باختر می زیست در حوالی ۱۹۰۰ و ۲۰۰۰ ق م که آغاز مهاجرت آریاها از باختر محسوب میشود قبیلۀ یکتها دو حصه شده شاخه ئی باقبایل و عشائر دیگر که معروفترین آنها در جزءینسکه جانا یعنی قبایل پنجگانه و اتحادیه « ده قبیله » اسم برده شده اند به جنوب هندو کش فرود آمده و بالاخره در دامنه های کپسار و مناطق دشوار گذار جنوب شرقی آریانا مسکن گرفته و آنجا را بنام « مسکن یکتها » معروف ساختند و این موضوع را پابان مفصل تر بیان میکنیم حصه ئی که مهاجرت نکرد مانند بسا قبایل دیگر در باختر به زندگانی ادامه داده و در همانجا ماند این شاخه مدنیت ویدی و اوستائی را در بخدی گذرانیده و حتی تا حوالی وسط قرن سوم ق م که « ارساس » پارتنی یکی از رؤسای آنها بطرف غرب رفته و بر علیه یونانی های شامی اعلان استقلال میکند نام و نشان آنها در باختر مشهور است. از یکتها یا پارتها یا پختون هائی که در بخدی ماندند شاخه ئی با مهاجرینی که بطرف غرب رفتند به ماورای غربی هری رود حوزه های « اترک » و کشف رود را تا نزدیکی های سواحل خزر اشغال کردند و آنجا به نام شان « پارتیا » یعنی سرزمین « پارتها » شهرت یافت که یکی از غربی ترین ولایات آریانا بود. با اشاره و معلوماتی که هرودوت میدهد شاخه کوچکی هنوز هم پیشتر بطرف غرب رخت کشیده و در حصص غربی ارمنستان رحل اقامت افگندند و در آنجا هم خودشان بنام یکتیس یا پکتویس و خاکشان به اسم یکتیکا معروف

شد و این غربی‌ترین شاخهٔ کتلهٔ پکتهای بخدی است که تاریخ نشانهٔ ایشان را گم نکرده است.

اسم پکت، پکتی، پکتها در بخدو بخدی و یا کترا (شمال) و ایا کترا (شمالی) در صفحات شمال هندو کش در یا کت و پکتها و پنت و پنتیخا و پنتو نخوا در بیرامون دو طرفهٔ «سپین غر» سمت جنوب آریانا، پارت و پار تیا حوزهٔ کشف رود و اترک یعنی هیرکانیا یا ولایت پار تیا آریانا، در پکتیس و پکتویس و پکتیکا در ارمنستان غربی همه جا اثر بخشیده و فقه اللغت همهٔ اینها را به هم پیوند میزند. حالا که اصل این قبیلهٔ مهم و تاثیر نام ایشان شرح یافت قرار مرامی که این فصل ایجاب میکند شاخهٔ جنوبی «پکتها» را که در سرود ویدی ذکر شده مطالعه میکنیم آن شاخهٔ قبیلهٔ پکتها که از بخدی به جنوب هندو کش فرود آمد در عصر ویدی در دره‌ها و دامنه‌های دو طرفهٔ سپین غر مستقر و مقیم شد قرار بکه بعدتر خواهیم دید سرودهای ریگ وید در جنگ «ده قبیله» و جاهای دیگر از ایشان نام میبرد و در بعض موارد از شاهان آنها هم اسم برده است. نام و نشان این قبیلهٔ باستانی کشور در مرور زمانه همیشه زنده و نمایان بود و مورخین بزرگ هر کدام از آنها اسم برده‌اند (هرودوت پدر مورخین در قرن ۵ قبل از میلاد از قوم «پکتی» یا «پکتیس» یا «پکتویس» و از خاک مسکونهٔ آنها «پکتیکا» یا «پکتیا» از هر دو ذکر کرده و رسم الخط یونانی این نام‌ها و محل بود و باش شان واضح نشان میدهد که مورخ مذکور از قومی بنام «پنت» و از قطعهٔ خاک مسکونهٔ آنها به اسم «پنتیخا» یاد مینماید. «استرابو» و «پلینی» از ایشان نام نمیدرند زیرا آنها بیشتر نام‌های عمومی را استعمال کرده‌اند که هر کدام آن بیش از چندین قوم و قبیله را در بر میگرفت. بطلمیوس از آنها بصورت ضمنی ذکر کرده و خاک آنها یعنی «پکتین» را بطرف جنوب پاروپامیزاد قرار میدهد زیرا مشارالیه در تعریف اراکوزی (حوزهٔ ارغنداب) میگوید: که اراکوزی را از پاروپامیزاد یعنی از خطهٔ

که بجنوب آن باید «پکتین» یعنی خاک «پکتیها» را جستجو کرد کوهی موسوم به «پرسوتس Persuetes» جدا میکند.

هر دوت پکتیس ها و خاک مسکونه والبسه و عرف و عادات و بعضی شهرها و رؤسای آنها را خوب میشناخته و با وجودیکه معلومات او خیلی کم، و بیش از چند جملهئی نیست معذک جملات او هر کدام بجای خود بسیار مهم و از آن بعضی نظریه های اساسی بدست می آید. در باب لباس و اسلحه آنها می نویسد: «پکتیس ها Pactyces لباسی داشتند از پوست و تیر و کمان آنها به شکل و نمونه محلی خود شان بود، رئیس ایشان ارتینت Artynte پسر ایتها متر Ithamatre نام داشت.»

نقطه مهمی که از یاد داشت های هر دوت بدست می آید تشابه عرف و عادات پکتیس ها با باختری ها است که بذات خود از مسایل مسلمه است و شهادت صریح مورخ معروف یونانی هم آنها را تأیید میکند زیرا میگوید که باشندگان حوالی شهر کسپاتیر Caspatyre (کابل) و اهالی سرزمین «پکتیک» یا «پنتیخا» از روی عرف و عادات با باختری ها شباهت زیاد داشتند. (۱)

پس درین شبههئی نیست که «پنت های» هر دوت عبارت از کتله «پنتون» امروزی و «پکتیای او» عبارت از «پنتیخواه» سه چهار صد سال قبل و «پنتو نخواه» است که تا امروز ازین نرفته. حالاکه شکل باستانی این کلمه را یافتیم مفهوم جغرافیائی قدیم آنها در چوکات آریانا ذکر میکنیم.

«پکتیکا» یا «پنتیخا» متذکره هر دوت از نقطه نظر جغرافیائی عیناً قطعه «پنتو نخواه» امروزی را در بر میگردد و شامل اراضی است که شاخه های کوه سلیمان و سفید کوه یعنی «سپینا گونا گیری» اوستا و سپین غرامروزی دران منبسط میباشد و از آب های جاری آن سیراب می شود. بیلو حدود شمالی این قطعه را

نقاط مر نفعه سوات و پنجکوره و سواحل جنوبی رودخانه لوگر (لوگر ناء بطلیموس) و کابل (کسپاتیر هرودت و کابورا و کاروارای بطلیموس) تعیین میکنند. حد جنوبی آنرا که در علاقه پشین و شال و دره بوری میداند که به اندوس منتهی می شود. حد شرقی آنرا جریان اندوس و فاصله غربی آن نقاط منتهی الیه غربی کوه سلیمان بود و سمت جنوبی امروزه با علاقه روه و ننگرهار و حصص شرقی يك حصه زیاد خاک مذکور را دربر میگیرد.

قرار تذکار هرودت چهار قوم در «پکتیکا» پهلوی هم زندگانی داشتند یکی گنداری Gandari که از زمان سرودهای زید بهمین نام در همین حصه زیست دارند. دوم «اپاریتی» Aparytae سوم «ستا گیدی» Satagyddae. چهارم دادیکی Dadicae که از هر کدام آن علیحده ذکر خواهیم کرد. اولی قراریکه گفتیم عبارت از اهالی گندهاها را دومی (افریدیها) سومی به بعضی تعبیرها قبیله «ختک» و چهارمی عبارت از قبیله «دادی» یا دادیک یا «تاجیک» می باشد و محل بود و باش آنها به جنوب حواشی خاک قدیم مسکونه «ستا گیدیها» بود (۱) بطلیموس صاحب جغرافیای کلاسیک قدیم شرق که از ولایات و شهرها و قبایل آریانا مفصل صحبت میکند در تقسیمات جغرافیای خود از «پکتیکا = پنتیخا» اسم نمبرد بلکه آنرا داخل ولایت ارا کوزی آورده است و این ولایت آریانا شامل علاقه امروزی غزنی و سلسله کوه سلیمان تا اندوس بود. شاید يك گوشه شرقی آن جزء ولایت پاروپامیزاد هم آمده باشد زیرا خاک قطعه اخیرالذکر از هزاره جات و کابل تا سواحل اندوس انبساط داشت و نورستان و دادستان را دربر میگرفت با تفصیل فوق واضح معلوم میشود که «پکتیکا = پنتیخا» حصه ئی از جنوب شرقی آریانا بوده و در تقسیمات جغرافیائی کلاسیک داخل

خاك ارا كوزى بود. در تقسیمات اداری قبایل مسكونه آنرا يك نفر نایب الحکومه اداره میکرد و در سقیات عسکری قوماندان های علیحده داشتند .

یکتها در سرود ریگ وید علاوه بر اینکه در جمله قبایل ده گانه در جنگ «ده ملک» حساب شده اند در بسیار موارد دیگر هم اسم برده شده اند و قرار

اصولی که درین عصر بود و پادشاه به اسم قبیلهاش یاد میشد «یکتها» بحیث شاه «یکتها» هم تذکار رفته و بصورت نمونه عین متن بعضی قسمت های سرود را

که کلمه «یکتها» و «ویگت» در آنها قید شده از روی دو جلد سرودهای ریگ وید ترجمه رالف . تی . اچ . گریفیت Ralph . T.H. Griffith میدهیم .

(۱) جلد دوم صفحه ۱۸ جزوه هفتم سرود هفدهم

(۲) جلد دوم صفحه ۱۵۳ جزوه هشتم سرود ۲۲

(۳) « » « » ۲۶۰ « » « » ۱

(۴) « » « » ۴۶۵ « » « » ۶۱

محض تذکار اینکه کلمه «یکتها» در سرودها ذکر شده کافی نیست چون محل استعمال و معنی يك جمله بسیار موضوع را روشن تر میسازد ترجمه متن

چهار مورد فوق الذکر را ذیلاً میدهیم (۱)

سرود هجدهم صفحه ۱۷ و ۱۸ جلد دوم فرد ۶ و ۷ . . . « بریکوس و

دریوهوس (۲) بزودی گوش فرادادند. در بین دو قبیله دور افتاده دوست، دوست را نجات داد .

یکتها، بهالانا، الیناها، شیواها، ویشانن ها باهم یکجا گرد آمدند . رفیق

آریائی برای رهنمائی آنها نزد قبیله تریسوس Tritsus آمد. این آمدن در اثر

عشق به نبرد و محبت به جنگ دلیرانه بود . «

(۱) چهار پارچه سرودهای ریگ وید را دوست فاضل گرامی بناغلی پژواک ترجمه نموده اند

(۲) اولی شخصی از قدیم ترین خانواده های روحانیون و دومی مربوط بیک خانواده غیر

روحانی است .

درین سرود قراریکه ملاحظه می شود بکتها (پشتون ها) بهالانا (اهالی دره بولان یا ساکنین حواشی لغمان) ، الیناها (نورستانی ها) ، شیواها (ساکنین حواشی اندوس یا شیوه و شکی یا شیوکی کابل) ، ویشان ها ، همه یکجا ذکر شده و اتفاق همه آنها را در نبرد ذکر میکند .

سرود بیست و دوم جزو هشتم صفحه ۱۵۳ جلد دوم فرد ۹ : « ... ای اسون ها Asvins (۱) بر عراده ها و گر دو نه های جنگی تان سوار شوید بر نشیمنگاه طلائی خود قرار گیرید ، شما ای کسانیکه دارای ثروت و ثمول کزاف و هنگفتی میباشید .

با کمک هائیکه به بکتها و ادریگو Adhrigu نمودید «بابهر و Babhru» از دوستان خود جدا شد .

با ایشان ای اسون ها اینجا بیایید ، بشتابید و عجله کنید و آنچه ضرور و مرض رسیده است التیام بخشید ... »

* * *

در اینجا مقصد از بکتها شاه قبیله بکتها است . هکذا «ادریگو» و «بابهر» هم اسمای شاهان است . ازین دو فرد این سرود چنین استنباط میشود که شاعر کدام قصه جنگ را ترسیم میکند و برای فیروزی پادشاه بکتها و «ادریگو» که شاه کدام قبیله متحد است از ارباب انواع ستارگان صبح استعانت میخواهد و ایشان به سواری عراده های جنگی فوراً به کمک «بکتها» و ادریگو پادشاه رسیده و ایشان را به فیروزی تشویق میکنند و مریضان و زخمی های آنها را بر ستاری مینمایند ازین سرود واضح معلوم میشود که قبیله بکتها در عصر ویدی در جنوب هند و کش از خود شاه و نظام اداری داشتند و بعضی شاهان قبایل دیگر آریائی هم حلیف و متحد آنها بود و متفق بر علیه مخالفین آریائی یا دشمنان خود می جنگیدند .

(۱) اسون ها عبارت از ارباب انواع دو ستاره صبح است که آنها را بصورت دوسوار کار

تصور می نمودند .

سرود اول صفحه ۲۶۰ جلد دوم جزوه هشتم: «ای اندرا از تو با آنقدر بزرگی و عظمتی که داری تمنی میکنیم که ما را به دادن گاوهای شیری غنی بسازی همچنانیکه «مگادن» (۱) به مدهه یاتی تیا Medhyatithia و نی یاتی تیا Nipatthia (دو نفر شاعر معروف) در جنگ لطف و مرحمت کرد. بدان سان که به صفت محسن به قبیله کنوا Kanva (۲) به شهزاده تراسادسیو Trasadsyu و پیکته (پادشاه پیکتها) و به داساورا Dasavrajaja دادی. بدان سان که ای اندرا به گوشاریا Gosarya (تحت الحمایه اسون) و رجیسوان Rijisvan (تحت حمایه خود) گاوهای شیری و طلا لطف فرمودی ..»

* * *

در دو فر داین سرود شاعر از (اندرا) رب النوع جنگ گاو شیری که مهمترین وسیله زندگانی و معیار دارائی آریائی بود میخواهد. معلوم میشود که شاعر این سرود مرد غربی بود چنانچه دولت و دارائی و رمه های دو نفر شاعر دیگر را مثال می آرد، بهمین ترتیب شاعر از همکاران خود گذشته احسان (اندرا) را در باب قبیله (کنوا) که یکی از خانواده های معروف شعرای ویدی است و یک شهزاده دیگر و پادشاه پیکتها و دوسه نفر دیگر بیان میکند. ازین جا معلوم میشود که «اندرا» رب النوع جنگ به قبیله سلحشو رپیکتها و پادشاه ایشان نظری خاص داشته و این قبیله از قبایل ثروتمند آریائی بشمار میرفت و رمه های گاو و حیوانات زیاد در تصرف آنها بود.

سرود ۶۱ جزوه دهم صفحه ۴۶۵ جلد دوم: «سخن گوی خوش آیند در طوفان جنگ این دعا را بر زبان راند تا جنگ را از اسون ها Asvins ببرد

(۱) یعنی «محسن» صفت اندرا است.

(۲) یکی از قبایلی است که ریشی های آنها در ساختن سرود سهم زیاد داشتند.

هنگامیکه کریم ترین ارباب انواع والدین پیکتها را نجات داد « هوتا های هفتگانه » (۱) را مورد حمله و هجوم قرارداد شیاوانا Chyavana (پسریکی از شعرای قدیم) به مقصد تقدیم تحائف فریبنده با ادویه زیاد مذبح را آماده ساخت .
 توروا یانا Tvrvayana خوش آوازترین موجودات مشروبات نذر را مانند سیلاب ریخت که زمین را زرخیز و شاداب کند ...»

* * *

قرار باورقی صفحه ۶۵ و ۶۶ جلد دوم سرودهای ریگ وید پیشل Pischel وید شناس معروف در اطراف سه مصرع اول این سرود تحقیقات عمیق و مفصلی نموده و چنین معلوم میشود که این مصرع به يك داستان قدیم «توروا یانا» پادشاه جوان پیکتها و «شیاوانا» پسریکی از شعرای قدیم ربط داشته، پهلوان های این داستان «توروا یانا» پادشاه جوان پیکتها و «شیاوانا» پسر «بریگو» یکی از شعرای نامی زمانه های عصر ویدی آریانا است . درین داستان دوتن ازارباب انواع آریائی هم مدخلیت دارند که یکی «اسون» رب النوع ستارگان صبح و دیگر «اندرا» رب النوع جنگ است .

از خلال مصرع هائی که ترجمه آن گذشت چنین معلوم میشود که شاید بین قبیله پیکتها و قبیله شاعر مذکور جنگی رخ داده باشد یا شاه و شاعر از هم رنجیده باشند و کار بجنگ کشیده باشد بهر حال برای احراز فیروزی «شیاوانا» شاعری که از خوردی علاقه ئی به «اسون» رب النوع ستاره های صبح داشت مذبح را به انواع ادویه و خوشبوئی ها ياك و آماده نمود و تحایف فریبنده تقدیم نمود تا بر شاه پیکتها و قبیله او غالب آید ولی (اندرا) رب النوع جنگ طرفداری قبیله سحلسور پیکتها را نموده قربانی را متوقف ساخت و روحانیونی را که مامور ذبح بودند بر انداخت . انگاه «توروا یانا» پادشاه جوان پیکتها برای خوشی

(۱) «هوتا» علمای مخصوص قربانی را میگفتند و برای اجرای قربانی های بزرگ و مهم از ایشان کار میگرفتند .

خاطران در مشروبات را مانند رودخانه سیلابی نذر کرد و در نتیجه بر مخالفین خویش مظفر و فاتح برآمد.

اقتدار شاه و قبیلهٔ پکتها: اگر در سرود ریگ وید دقت شود معلومات کوچک و متفرق زیادی بدست می‌آید که روی هم رفته از مجموعهٔ آن اقتدار قبیلهٔ پکتها و اهمیت آن در میان سایر قبایل ویدی و رول بزرگ شاهان آنها بارز و هویدا میشود.

بیشتر از جنگ « ده ملک » از « سوداس » پادشاه و اتحاد ده قبیله بر علیه او صحبت کردیم؛ پدر کلان « سوداس » شاهی بود موسوم به « دی ووداسا Divodasa » که سرود ریگ وید برای او قدرت خیلی زیادی قایل شده و او را بصف پادشاه نیر و مند و جنگجو تصویر کرده اند و یک سلسله جنگ های با قبایل متفرق آریائی نموده که صحنهٔ آن اراکوزی است و از آن در جایش ذکر خواهیم کرد. « دی ووداسا » در تمام جنگ های غالب بوده و هیچ قبیله با او مقابل شده نمیتوانست چنانچه یکجا ذکر است که نود و نو قلعه جنگی « سموارا Samvara » رئیس مقتدر قبیلهٔ اسورا Asura را بکمک اندر او بران کرده ولی باین همه اقتدار در یک جنگ که در آن « آو آو Ayu » و « کوتسا Kutsa » شاهان قبیلهٔ مقتدر پورو Puru هم متحد او بودند در مقابل تور وایانا Turvayana پادشاه جوان پکتها شکست خورد. « شاندراداس » در صفحهٔ ۳۵۶ اثر خود « ریگو دیک کلچر » میگوید که این تنها دفعه ایست که « اندرا » دی ووداسا پادشاه را در محاربه کمک نکرد و در نبرد شاه پکتها برابر غالب آمد ازینجا اقتدار قبیلهٔ سحلشور پکتها و اهمیت آن در میان قبایل ویدی بخوبی واضح میشود و بر علاوه این هم ظاهر میگردد که « اندرا » همیشه در عملیات جنگی به قبیلهٔ پکتها یاری میکرد چنانچه در اثر جنگی که بیشتر هم ذکر شد پکتها در اثر مساعدت « اندرا » به موفقیت و فیروزی نایل شدند.

قبایل دیگری که به شهادت « هرودوت » بایکتها پهلوی به پهلوی در یکتیکا زندگانی داشتند چهاراند: گنداری ها ، ستا گیدی ها ، اپاریتی ها ، دادیکی ها طبعی این چهار قوم مانند خود یکتها همیشه در حدود یکتیکا مانده و در سائر نقاط آریانا هم منتشر شده اند و ذیلاً راجع به هر کدام آنها پاره معلوماتی میدهم .

گنداری ها: بیشتر متذکر شدیم که اسم « گندهارا » من حیث قطعه خاک در سرود ریگ وید ذکر شده ، بعضی ها این تذکار را مفهوم نژادی هم میدهند . ساکنین گندهارا (دره کابل تا ندرس) در تمام دوره های تاریخ بصفهت خاک خود « گنداری » یا « گندهاری » یاد شده اند . همان طور بیکه اسم « سندهو گندهارا » Sindhu Gandhara را تمام منابع قدیم سانسکریت تکرار کرده اند او ستاهم پهلوانی را اسم برده که کلمه « گندهارا » در اسم او موجود است . و عبارت از « گنداروا Gandarewa » میباشد که در « رام یشت » بایشت ۱۵ فقره ۷ حین جنگ ها با پهلوان توانا و نیرومند کابلی « کرساسپه Keresāspa » (۱) ذکر شده و کرساسپه بر او غلبه یافته است . چون « گنداروا » بحیث ژنی اب و اعماق آب تلقی شده و صحنه مقابله های کرساسپه را به سیستان هم نسبت میدهند خالی از امکان نیست که « گنداروا » ژنی هالون سیستان هم بوده باشد بهر حال مقصود اساسی ما اینجا تذکار این مسئله بود که او ستاهم پهلوانی را به اسم « گنداروا » ذکر کرده و چون باشند گان گندهارا از قدیم ترین زمانه هائی که سراغ داریم بطرف غرب مهاجرت ها کرده اند خالی از امکان نیست که اسم گندهارا یا بعضی پهلوانان و داستان های آن از شرق آریانا به غرب آن انتقال نموده باشد . از روی حوادث تاریخی چنین معلوم میشود که گنداری ها همیشه و کاملاً در حصه اصلی خود مسکون مانده بلکه به دیگر نقاط هم

(۱) دارمستتر در ترجمه زنداوستا به فرانسه جلد دوم صفحه ۵۸۶ یاورقی ۱۸ می نویسد که داستان های کرساسپه مخصوصاً به سیستان و علاقه کابل تعلق میگیرد .

پراگنده و منتشر شده اند. از آن جمله به نقاط ماورای شمال هندو کش حتی ماورای آمو و (سغدیان) در سیستان و حوزه ارغنداب و در بعض نقاط شمال غربی آریانا، میگویند آنهائیکه به سغدیان منتشر شده اند بنام «گنداری Candari» معروف شدند بعضی ها در کلمه «قندهار» هم اسم قدیم «گندهار» را می بینند و نظریه آنها هم تا یک اندازه معقول است زیرا باشندگان گندهارا به دفعات از حوزه شرقی رود کابل به حوزه ارغنداب مهاجرت کرده اند و یکی آن مهاجرت قرن ۶ و ۵ مسیحی است که در اثر ورود کوشانی ها از صفحات شمال هندو کش و استقرار آنها در دامنه های جنوب و حوزه رودخانه های شرقی آریانا بمیان آمده است و گنداری ها کاسه آب «فو Fo» را که یکی از یادگارهای مهم بود بزم بود با خود از اندوس علیا به وادی ارغنداب بردند با این هم تذکار این امر بی مورد نیست که اسم موجوده «قندهار» از نام «گندوفار» بزرگترین پادشاه دودمان مستقل پهلوا بمیان آمده زیرا مشارالیه به اسم خود شهری در حوزه ارغنداب بنام «گندوفار» یا چیزی شبیه آن بنا کرده بود (۱)

ستاگیدی ها: یکی از کهن ترین اقوام کشور ما است که «هرودوت» و بطلمیوس

هر دو از آن نام می برند و حتی نزد عیلامی ها و بابلی ها هم شهرت داشتند و نزد آنها به اسمای «ستاگویی Saadkouis» و «ستگوسو Saategousau» یاد شده اند. (۲) هرودوت آنها را با گنداری ها مربوط و جزء یک ولایت شمار نموده. ستاگیدی ها با اهالی اراکوزی هم تماس داشتند. قرار نظر به اندره برتلو (۳) ایشان در کوه های پاروپامیزو حوزه علیای هیرمند و نقطه که حالا غزنی

(۱) در عهد گندو فرانس یکی از مبلغین مسیحی بنام «سنت توماس» تا حوالی کابل آمده و شهری را در حوزه ارغنداب به اسم «گندوفار» یاد کرده است. (۲) صفحه ۳۶ کتاب هند قدیم مرکزی و جنوب شرقی به اساس نظریه بطلمیوس تالیف «اندره برتلو» (۳) «اندره برتلو» یکی از مدققین فرانسه است و بر جغرافیای بطلمیوس تبصره و حواشی بنام هند قدیم مرکزی و جنوب شرقی تحریر نموده است.

در آن آباد است بود و باش داشتند «راولسن» چنین اظهار میدارد که قرار احتمال ایشان در منطقه مرتفعه رهایش داشتند که از یکطرف از کابل تا هرات و از جانب دیگر از سرپل تا سواحل هیرمند انبساط داشت. در اسم آنها دو کلمه می بینند «ستا» یا «ست» به معنی (صد) و «گیدی» به معنی «ماده گاو» که ترجمه مر کب آن «هالکین صد ماده گاو» میشود (۱) بعضی ها در کلمه «ستک» که درین اسم موجود است کلمه «ختک» را سراغ میدهند. بهر حال از روی ترجمه نام به اساسی که ذکر شد معلوم میشود که مردمان مالدار بودند و قراریکه «برتلو» و «راولسن» حدود مسکن آنها را معین کرده اند در یکی از دوره های تاریخ کهستانات مرکزی آریانا رهایشگاه آنها بود. از روی لباس شباهت زیادی به گنداری ها داشتند. حصه بالای بدن و ران های خود را اکثراً برهنه می گذاشتند. شمشیر کوتاه و راست استعمال میکردند و بند آنرا از شانه چپ خویش میگذرانیدند.

اپاریتی ها: اپاریتی ها قومی است که احتمالاً در یکی از دامنه های جنوب سپین غر می زیست بعضی ها ایشان را با اپاریتی های Paryetae بطلیموس مقایسه کرده اند. نام آنها کهستانی معنی دارد زیرا در «زند» و «سانسکریت» کوه به صورت «پوریو Pauru» و «پاریوه Paruh» هم آمده (۲) اپاریتی ها در جنوب شرقی آریانا زندگانی داشتند. «بیلو» در کتاب نژادهای افغانستان (۳) ایشان را به استناد تذکار هرودوت در علاقه «یکتیا» قرار میدهد و این علاقه ایست که سمت جنوبی و شرقی افغانستان را تا سواحل رود سند در بر میگیرد. «بیلو» در کتاب خویش اپاریتی ها را عبارت از «پرید» یا «پریدی» میدانند

(۱) از احتمال بعید نیست که «گیدی» یکنوع گوسفند بی دنبه هم بوده باشد چنانچه گوسفند های هزارگی راهنوز هم «گوسفند گدی» گویند.

(۲) «پروت» و «پروتی» در منابع سانسکریت صورت مذکور و مونث اسم ژنی کوه است.

(۳) صفحه ۵۷ - ۵۸.

و «افریدی» یکی از قبایل بزرگ و معروف پختون است. این تشخیص از روی فقه اللغه هم کاملاً مقرون به حقیقت است زیرا از کلمه «اپاریتی» به سهواً کلمه «اپریتی»، «اپریدی»، «افریدی» ساخته میشود و محل اقامت موجوده آنها در قسمت های شرقی گندهارا نشان میدهد که ایشان اقلاباً از عصر هرودوت باینطرف در مسکن قدیم خویش مستقرو پابرجا مانده اند.

دادیکی ها Dadicae با تاجیک ها: هرودوت محل اقامت ایشان را در پکتیکا قرار میدهد و ازین معلوم میشود که یکی از شعب پکتی ها «پختون ها» بودند و با گنداری ها باشندگان صفحات شرقی آریانا تماس و پیوستگی داشتند از «دادیک ها» به عنوان دادیک کس دیگری نام نبرده ولی استرابو از قومی به اسم «دردی» Derdae و بطلمیوس بنام «دارادری» Darradrae یا «داراندی» تذکار داده اند و احتمال زیاد می رود که مقصد از یک قوم باشد.

بطلمیوس خاک مسکونه «دارادری ها» را در شمال غرب «درانجیانا» بین آریا «ولایت هرات» و اراکوزیا «ولایت قندهار» قرار میدهد و میگوید در حصه که بطرف «آریا» افتاده «داراندی» Darrandai «در حصه که بطرف اراکوزی واقع شده» بکتیریوا Bactrioi بود و باش دارند و خاک بین آنها به «تاناکنه» Tatakenê موسوم است (۱) «راولسن» در ضمیمه کتاب ۷ حصه اول جلد چهارم تاریخ هرودوت خود شرح داده میگوید: احتمال دارد که در عصر جغرافیه نگار یونانی مصری به این منطقه مهاجرت نموده باشند ولی خاک اصلی آنها بیشتر بطرف شرق در حدود غزنی و اطراف رود خانه آن بود و یا بکدام حصه دیگر دامنه های پاریا و پامیزوس مسکن داشتند و با گنداری ها مجاور و در تماس بودند.

این « دادیک ها » که مولفین یونانی و لاتینی از آنها یاد کرده اند از قبایل قدیم و از شاخه های آریائی این کشور اند که امروز بنام « تاجیک » یعنی به همان نام یاستانی خود در نقاط مختلف آریانا زندگانی میکنند و از قدیم ترین زمانه ها تا امروز با سایر قبایل مسکونه آریانا بکمال هم رنگی و هم آهنگی زیست کرده اند .

اندره برتلو میگوید که اسلحه « دادیک ها » شبیه به باختری ها بود دادیک ها یا تاجیک ها عبارت از همین مردمانی هستند که در زبان زند « آریانا » بیشتر مرکز ثقل آن صفحات جنوب کشور بود بنام داکیو Daqyou یاد شده اند یعنی کسانی که بیشتر به زمین و کشت و زراعت علاقه داشتند . ملاحظه مینمائید که کلمه دهقان از همان کلمه « داکیو » بمیان آمده است و دهقان در قرون اول اسلامی بلندترین عنوان نجابت و فضیلت بشمار میرفت .

الیناها : الیناها (نورستانی ها) قبیله مهم دیگر ویدی است که جنگ « ده ملک » آنها را معروف ساخته و با یکتها و دیگر قبایل معروف ویدی آریانا به تبلیغ « ویسوامیترا » ریشی دانشمند جبهه بهاراته را تقویت بخشیدند . قراریکه در ترجمه بعضی پارچه های سرود بیشتر دیده شده الیناها غیر از جنگ « ده ملک » در دیگر موارد هم در سرودها اسم برده شده اند و پیوستگی آنها با یکتها و گنداری ها . و دیگر قبایل چه از روی مسکن و چه از روی نصب العین و مفاد و چه از حیث تذکرات سرود در عصر ویدی ثابت است .

الیناها یا نورستانی ها در گوشه شمال شرقی آریانا دره های صعب العبور و مرتفع هندو کش جنوبی را اشغال کرده و از همان زمانه های عصر ویدی که قبایل بیشتر بجای خود مستقر شده اند تا حال بجای خویش باقی مانده اند . الیناها چون در دره های خیلی دشوار گذار زندگانی داشته و دارند و قطعه مسکونه آنها از راه های بزرگ رفت و آمد کناره افتاده در هر روز زمانه تماس شان با سایر قبایل بیش از پیش

کم شده و از همین جهت است که ممیزات عرق و زبان و کولتور و عرف و عادات قدیم آریائی در میان آنها خوب تر محفوظ مانده و ازین جهت بعضی از مدققین ایشان و باشندگان شغنان و روشان و بعضی حصص دیگر بدخشان و پامیر را ز روی عرق به صفت «هوموالپینوس» یعنی «آریائی های کوهی» یاد میکنند بعضی های دیگر ایشان را در قطار «داردها Dards» می آرند و داردها از اقوام خیلی قدیم کشور ما بوده و در حاشیه شمال شرقی آریانا سکونت داشتند و هنوز هم در علاقه های دشوار گذار نورستان و چترال و دارستان زندگی دارند. پلینی از ایشان بنام «داردی Dardae» صحبت کرده و غیر از «دادیک» هائی میباشند که احفاد آنها امروز بنام تاجیک موسوم اند.

بهر حال الیناها خون و ممیزات آریائی را بوجه احسن محافظه کرده و مطالعه حیات و عرف و عادات و زبان آنها روشنی های بزرگی در تاریخ قدیم کشور ما می اندازد و جادارد که برای معرفی آنها و کولتور و مدنیت قدیم شان آثار جداگانه و مستقلی نوشته و نشر شود. آنچه ما از کولتور و ثقافت آریائی خبر داریم و در جای معینش درین فصل خواهیم نگاشت آنراش بارز در میان احفاد این قبیله نامی دیده میشود.

«واله دوپوسن» فرانسوی اظهار میدارد که از روی بعضی علائم چنین معلوم میشود که «داردها» یا «دارادها Daradas» از زمان های خیلی قدیم از جای خود شور نخورده اند. زبان آنها خیلی قدیم است و بعضی کلماتی در آن یافت میشود که شکل «ویدی» را محافظه کرده است. زبان ایشان را «گریسن» زبان «پیساکا» نامیده و علت آن این است که شباهت زیاد یکی از پراکریتهائی دارد که در کتب صرف و نحو هندی بنام «پیساکا» خوانده شده ولی بصورت عام تر زبان آنها نزد علماء بزبان «داردیک» شهرت بیشتری یافته (۱)

(۱) صفحه ۶۳ هند و اروپائی و هند و ایرانی. هند تا ۳۰۰ سال ق م: تالیف «واله دوپوسن»

جنگ های دی ووداسا: قراریکه متذکر شدیم «دی ووداسا» که شاه جنگجوئی بود باقبایل مختلف آریائی مجاربه نموده ازان جمله یسکی سلسله جنگ هائی است که يك دفعه باقبایل «داساسا» و «پانی» و دفعه دیگر باقبایل «بریسایا» و «پاراواتا» نموده و صحنه آن حوزه ارغنداب است. چن ازين جنگ هم هويت پاره قبایل جنوب غربی آریانا روشن میشود. بد آن می بردازیم و حتی المقدور بر هر قبیله ئی تبصره میکنیم. صحنه این جنگ ها حوزه رود «سراسواتی» Sarasvati یعنی «هریوتی» اوستا منطقه الرخج اعراب و ارغنداب فعلی میباشد. نا گفته نماند که معمولاً (سراسواتی) را رود سرسوتی تعبیر کرده و این جنگ را مانند مجاربات ده ملک یا (ده پادشاه) به خاک پنجاب کنار رود مذکور می برند ولی بعضی های دیگر که «هیلبرنت» Hillebrandt پیشقدم آنها میباشد و جلد اول کمبریج هستری آف اندیا (صفحه ۸۷) نظریه او را تذکار میدهد به این عقیده اند که (سراسواتی) عبارت از رود (هریوتی) است که قرار قانون عمومی که بین زبان (ویدی) و «اوستائی» موجود است «س» آن به «ه» تبدیل شده است علاوه برین «هلبران» مذکور برای تحکیم نظریه خود نام های اقوامی را که در صحنه کارزار وجود داشتند بنام هائی تعبیر میکند که در ولایت اراکوزی و مجاور آن یسان ها بمیان آمده چنانچه «پاراواتا» سرود های «ویدی» را «پاروئیتی» Paructae میداند که بطلموس هر وادی ارغنداب قرار میدهد هکذا قبیله «بریسایا» را به نام «برسنتس» حکمران ولایت «اری» مقایسه می نماید (۱) اگر چه کیه بریج هستری آف اندیا بعد از ذکر مراتب فوق اساس این نظریه را ضعیف می شمارد برای ما تذکاران مهم و تجسس مزید در

(۱) (داسا) را عبارت از (داهی) و (پانی) را عبارت از (پاریان) تصور می نماید که در

اطراف آن ازان مهمتر است زیرا یکی از وقعاتی را یاد دهانی میکند که صحنه آن در اطراف وادی ارغنداب قرار میگیرد و بر خلاف معمول که سرودها با تذکار نامهای کوبها - کرومو - گوماتی - سوواستو رودبارهای جنوب شرقی آریانا را یاد دهانی میکند با تذکار جنگ (دی ووداسا) با اقوامی که ذکر رفت حوضه (سراسواتی) از خلال سرودهای ویدی ظهور میکنند. حالا که سخن به اینجا رسید میخواهم پیش ازینکه در اطراف این موضوع تتبعات دقیقی بعمل آید راجع به دو قبیله (بریسایا) و (پاراواتا) ملاحظات مختصر خود را بیان کنم.

بریسایا (بریشی) : قبیله (بریسایا) که جنگ آنها با شهزاده (دی ووداسا) در سرودهای (ریگ وید) ذکر شده و (هلیرانت) صحنه جنگ ایشان را در اراکوزی قرار میدهد قبیله ایست که تا امروز نام و نشان آن در افسانه های محلی اراکوزی (ولایت قندهار) از بین نرفته است. اسم قبیله از زمانه های سرودهای "ریگ وید" تا حال تغییر نکرده و عیناً یک چیز است که با رسم الخط پیشتر صرف "س" آن از روی شکل تحریر به "ش" مبدل شده و اواز همان صوت سابقه مانده چنانچه قبیله مذکور امروز "بریشی" یاد میشود. و الف که بعد از "س" و "ی" در کلمه "ریگ وید" دیده میشود از اختصاصات زبان سانسکریت "ویدی" است که در سانسکریت وسطی هم از بین نرفته و در بیشتر طبیعی مراعات آن نشده و "بریسایا" "بریشی" گردیده است. افسانه های محلی قندهار مسکن قبیله "بریشی" را در سوله حل راست هلمند در "کلابس" "قلعه بست" قرار میدهد و از روی افسانه ای که جناب محمد گل خان نوری در کتاب ملی هبنداره جمع نموده اند معلوم میشود که آوازه جنگجویی عصر ویدی آنها دهن به دهن به گوش های مردمان موجوده هم اثر بخشیده چنانچه افسانه مذکور نقل میکند که شهزاده این قوم با یکعده رفقای خود از شهر بست برآمده در "مغل کوت" هند سرزمین "گواریان" را از مغلها به زور میگیرد طبیعی

در افسانه موجوده که بر طبق روحیات محیط امروزی ترتیب یافته نام شهزاده و دیگر پهلوانان و محل وقوع کارزار و حریف آنها تغییر کرده و شکل عصری بخود گرفته است. ناگفته نماند که این رنگ و روغن نو که افسانه مذکور را رنگ آمیزی کرده است هم بی جنبه حقیقت نیست زیرا قراریکه پایان تر ذکر خواهیم کرد شاخه از قبیله (بریشی) در زمانه های مقارن عصر سلطان محمود غزنوی و یا بعدتر در عصر مغلها به هند مهاجرت کرده و در نتیجه ما بین آنها و مغلها زدو خوردی پیش شده است. بهر حال موضوع افسانه (فتح خان) (بریشی) را عجالتاً کنار گذاشته به تحقیق خویش در اطراف قبیله مذکور و نام آن ادامه میدهم.

چنین مینماید که این قوم در موقعیکه آریائیها از حوضه آکسوس به وادیهای آریانا منتشر می شدند بین حوضه هیتومنت (هلمند) و هرووتی (ارغنداب) مسکن گزیده و در وادیهای دورود خانه مذکور به زراعت و حیات مالداری پرداخته باشند در موقعیکه مستر (G.P. Tate) راجع به تاریخ و توپوگرافی و خرابه ها و اقوام سیستان تحقیقات میکرد در صفحه ۳۱۵ جلد چهار اثر خود (۱) راجع به يك قبیله افغان که آنرا «بریح Barech» میخواند هم تحقیقات نموده می نویسد که «این قبیله در منطقه چقنسور و دلتای هلمند مجاور (نادعلی) (۲) مسکن داشتند ولی حالا در وادی هلمند در تقاطع موسوم به (لندی بریشی) و (پالاک) و غیره زندگانی میکنند ایشان از اینجا با (ئیرانیها) به منطقه دیگری موسوم به شور اوک (۳) نقل مکان نمودند. بریشیها در علاقه خاش مضافات ولایت قندهار یافت میشوند. مردان این قبیله بیشتر زراعت بیشه اند. در شور اوک

(۱) Seistan. A memoir on the History, topography, ruins and, people of the contry

(۲) زرنج قدیم پایتخت ساکستان.

(۳) بین گرشک و خاش رود واقع است.

و هلمند هم بر یخی ها شتر وانی میکنند و از زمانه هاییکه تجارت بیشتر بابلو چستان ذریعۀ حیوانات عملی می شد حیوانات آنهادر مقاومت و سخت سری معروف بود . در ۱۸۸۷-۱۸۸۶ در شور اوک بمن گفتند که بر یخی ها در زمانه های بسیار قدیم از طرف غرب در اینجا آمده اند . بر یخی ها در سلک لشکر ملی آزاد خان افغان زیاد شامل بودند و مردانه می جنگیدند و با وجودیکه کاملاً کوچی نیستند حیات شان بیشتر به تربیۀ حیوانات و رمه های بز و گوسفند بسته است » :

پس از روی تشریحاتی که گذشت دیده میشود که بر یخی قبیلۀ بزرگی است که در ابتداء در دو طرفۀ هلمند پراکنده شده و حیات دهقانی و مالدارانی را پیشه نموده بود و احتمالات زیاد دلالت میکند که این قبیله عبارت از همان قبیلۀ (بریسیایا) باشد که در زمان سرود های (ریگ وید) در اراضی بین ارغنداب و هلمند می زیست و با مرور زمان عدۀ آنها زیاد شده و بیشتر در حوضۀ رودخانه های مذکور منتشر شده اند و بهمین منوال تا زمانۀ شکوه غزنویان در همان منطقه مانده و با ادامه حیات کوچی و مالدارانی در امتداد هلمند به نواحی زرنج پایتخت قدیم سیستان هم انتشار یافتند و چون اولادۀ چنگیز آن قطعۀ زیبارا و بران و «باغ آسیا» یعنی سیستان را تیمور با خاک یکسان ساخت قبیلۀ مذکور که تا آنجاها انتشار یافته بود پس بطرف سرچشمۀ هلمند مراجعت کرده در حوالی قلعه بست و شور اوک و غیره متمرکز شدند . ملتفت باید بود که عناصر این قبیله مانند بسا قبایل دیگر افغان در پنجاب هم وجود دارند و در آنجا به نام (ویرخ) Varaiach معروف شده اند بعضی افسانه ها رفتن ایشان را به هند به عصر سلطان محمود غزنوی نسبت میدهند و هیچ شبهه نیست که ایشان در فتوحات هند در سلک قشون سلطان شامل بوده باشند بعضی های دیگر مهاجرت آنها را به هند معاصر سلطان جلال الدین فیروز شاه میدانند که اول در حصار Hissar متمرکز شده و ۵ قرن قبل به (گوارا والا) Guyarawala نقل مکان دادند . و افسانۀ

فتح خان بریشی بکمال و ضاحت جنگجویی و مهاجرت ایشان را در هندو اشغال منطقه رابه قوه دران قسمت بخوبی تصویر میکند .

طبیعی نسبت دادن قبیله (بریشی) به (بریسایا) عصر ریگ وید تا یکد رجه بعضی ها رابه حیرت خواهد انداخت ولی باز کمراتب فوق گمان میکنم زمینه برای حیرت کسان نماند زیرا این دو اسم اتقاقی از روی لهجه و صوت برابر نشده اند بلکه قراریکه ذکر رفت تحقیقات و نمود میکند که از عصر سرودهای ریگ وید تا حال این قوم در همان منطقه خودمانده و شجاعت و سجایای مردانه آنها را تا امروز افسانه و داستان های ملی تصدیق میکند .

حیات اجتماعی

حوزه ا کسوس و شمال هند و کش: رویهمرفته جامعه آریائی رادر آریانا نباید به دو صورت مختلف دید یکی در شمال هند و کش در بخدی و اراضی مر بوطه و متصل آن و دیگر در جنوب هند و کش و حوزه معاونین غربی رود «سندھو» (سند)

اگر چه متاسفانه با ازین رفتن سرودهای اولیه و قدیم که تحت عنوان (سرودهای مجهول بخدی) از آنها صحبت کردیم زمینہ معلومات ما از روی سرودها راجع به چگونگی جامعه آریائی با ختری محدود شده معذک از روی پاره اشارات سرود معلوم ویدی و روشنی که اوستا به خالیگهای آن می اندازد معلوم میشود که نظام اجتماعی آریائی در شمال هند و کش در صفحات بخدی خیلی انبساط یافته بود. آریاها بعد ازینکه از آریانا و بجه (۱) از راه سغد به بخدی رسیدند و اینجارا کانون تهذیب خویش قرار دادند، اقلأ از ۸ هزار یا ۵ هزار ق م تادو هزار ق م که شروع عصر مها جرت است چندین هزار سالی را در آن خطه گذرانیده و به تدریج از وضعیت خانوادگی به عشیره و قبیله و جامعه بزرگ و از خانه های مجزی و ده نشینی به قریه و قصبه و شهرهای کلان رسیده اند

(۱) در اثر حفریاتی که از طرف کار کنان موزه ارمیتاژ وانجمن تاریخ تهذیب مادی اکادمی علوم روسیه شوروی در ۱۹۳۹ در «تالی برزو» نزدیک سمر قند بعمل آمده مدالی تیکری پیدا شده و مردی را نشان میدهد که نصف بدنش گاو است و یکنفر از علمای روسیه «بوریسوف» آنرا تصویر گویت شاه Gopatchah پادشاه شبان معرفی کرده و «تره ور» Trever یکنفر دیگر از علمای روسی آنرا همان آدمی میدانند که نیم بدن آن گاو است و در اوستا ذکر شده و عبارت از «گومرد» یا «کیومرث» است یکی از نتایجی که مدقق اخیر الذکر ازین کشفیات میگیرد این است که میگوید نام قدیم سفد، گاو Gava بوده و «ارانوج» عبارت از همین جابود و این نتیجه بانظریه ماموافق است زیرا ما آریانا و بجه را در شمال شرقی سفد بین سر چشمه ا کسوس و ایگرازت قرار میدهم.

چنانچه اوستا «بخدی» را بصورت شهر بزرگ و زیبا و دارای بیرق های بلند تصویر میکنند.

طوالت دوره اقامت آریائی ها در حوزه اِکسوس و ترقی مراتب حیات اجتماعی آنها از روی اشتراك ثقافت مادی و معنوی آریائی های آریانا و مهاجرینی که در هند و فارس رفته و از روی اشتراك و تشابه زبان و دیانات و غیره بخوبی معلوم میشود زیرا اگر جامعه باختری در زمان پیش از مهاجرت، ابتدائی می بود و مردم دور از هم، خانواده، خانواده و مجزی زیست می نمودند چطور اشتراك زبان و دیانات و دیگر مظاهر زندگی بمان می آمد؛ به این دلائل به جرئت میتوان گفت که جامعه آریائی باختری که اساس اولیه آن به روی خانواده گذاشته شده بود بعد از طی مراحل زندگی مالداری و انبساط کشت و زراعت و اقتضای حیات زراعتی و ترقی مراتب آن جامعه بزرگ و متراکمی بمیان آمد و نظام سلطنتی آریا باراول در اینجا تشکیل گردید.

در فصل سوم دیده خواهد شد که چطور متن اوستا از آستانه زمان خود به عقب نگاه افکنده و سلسله شاهان آریائی باختری را به ارباب انواع میرساند این ارباب انواع که اوستا یاد میکند سرودهای عصر ویدی هم تذکار مینماید و درین سرودها باز نکاتی موجود است که به دانایان قدیم و سرودهای اولیه و در نتیجه به ثقافت قدیم تری اشاره مینماید که عبارت از ثقافت و تهذیب مشترکه کتله آریائی باختری است که در طی آن زبان دیانات ادبیات و غیره مراتب کمال خود را پیموده و این چیزها وقتی به مدارج بلند رسیده میتوانند که حیات جامعه مترقی و اهالی پهلوی هم در مراکز بزرگ و بصورت متراکم زندگی نمایند.

بیشتر متذکر شدیم که اوستا سلسله شاهان باختری را به ارباب انواع میرساند. بنظر اوستا صورت اول جامعه باختری طوری بوده که در آن ارباب انواع

که در عصر « مناندر » ژنرال اوپیانی، امیر یونان و باختری اراضی متصرفی هندی نوشته شده معلومانی راجع بوضعیت عسکری دولت یونان و باختری کشیده و از زبان سوار کباران این عصر می نویسد: « اگر دشمن دور باشد او را باتیر میزنم، اگر نزدیک شود او را باژوبین میزنم، اگر نزدیکتر شود او را بانیزه میزنم و اگر هنوز هم نزدیک تر شود او را باشمشیر میزنم و اگر رسیده و تماس مستقیم پیدا کند او را با دشنه خواهم زد. » (۱)

نظام دولت یونان و باختری عراده های جنگی هم داشته. در آریانا از زمان ظهور آریاها به بعد عراده های جنگی همیشه مورد استعمال بود. در عصر ویدی شاهان قبایل آریا در دو طرف هندو کش از اسپ بیشتر کار کشیدن عراده های جنگی را می گرفتند و این رویه در عصر او ستائی هم معمول بود و « رنشر » (پهلوان عراده سوار) را میگفتند (۲) به همین رویه استعمال عراده های جنگی در دوره سلطنت شاهان یونان و باختری در قشون آریانا باقی بود. جای نشیمن سرباز و عراده ران مربع و از چوب یا آهن ساخته میشد و بادو عراده بزرگ مجهز بود. در سلك قشون دولت یونان و باختری فیل های جنگی هم شامل بود، مخصوصاً بعد از فتوحات دمتریوس در هند که زمینه برای این کار بیشتر مساعد شده بود. خود دمتر یوس پادشاه باختری بحیث فاتح هند نقش سرفیل را در کلاه خود نصب نموده بود. در روی یک نوع سکه « انشیال کیداس » که در کاپیسا بضرر رسیده « سرفیل » بحیث علامه ممیزه کاپیسا در مقابل « زوس » نقش است. از این چیزها معلوم میشود که در عصر شاهان یونان و باختری فیل مخصوصاً در علاقه های جنوب هندو کش اهمیتی داشته و از فیل های جنگی حتی در سوقیات عسکری کار می گرفتند.

(۱) خلاصه ابطالوی صنعت « یونان و باختری » تالیف « ترور »

(۲) سلاح پهلوانان آریانا در عصر اوستائی شماره هشتم سال اول مجله آریانا.

به تشکیلات سلطنتی اریائی در حوزه اکسوس به عصری میکنند که حیات اریائی کتله با ختری بیشتر شکل مالداري بخود داشت (۱).

در اوستا مخصوصاً در گویش Gos yast بصورت غیر مستقیم اشاره های به این موجود نیمه انسان و نیمه نر گاو شده و او را پادشاه شبان خوانده اند (۲).
 و احتمال زیاد میرود که قرار نظریه علمای روسی اسم « کیومرث » عبارت از « گومرد » باشد که تازه نسا و یر او از شمال اکسوس کشف گردیده است.
 بهر حال مقصود از تذکار این مطالب دو چیز است اول جامعه اریائی در شمال هندو کس در بخدی مراتب حیات اجتماعی را در هر زمینه پیموده و امور اداری و حکمفرمائی هم از روسای عشیره و اغیل و قبیله و قریه به بالاتر قی کرده است چنانچه « گویت » یا گویت شاه که او را « پادشاه شبان » خوانند یکی از مراحل متوسطی است که امروز با سند و عکس نشان داده میتوانیم دوم اینسکه با کشف تصویر و هیکل « گویت شاه » بار اول یکی از اشخاص متذکره اوستا از حوزه اکسوس کشف شده و این امر علاوه بر اینکه ثابت میکند که اوستا مال این حوزه شاداب است این را هم وانمود میکند که شاهان متذکره آنهم همه از همین جا (بخدی) حکمفرمائی کرده اند.

« وی وین دوسن مارتن » و قتیکه سرودهای ویدی را مطالعه میکند و حد متوسط آنرا به قرن ۱۵ ق م قرار میدهد میگوید که: « درین عصر امپراطورنی های

(۱) بعضیها گویت شاه را شاه آریاها در آریا نایچه میخوانند صفحه ۲۰ نوبه سوم زند اوستا ترجمه دار مستتر چاپ اکسفورد ۱۸۹۵

(۲) در بندهش گویت شاه موجود نیمه انسان و نیمه نر گاو رسم شده و تصویری عیناً بهمین ترتیب از سواحل راست اکسوس کشف شده. یکی از علمای روسی موسوم به « تره‌ور » Trever به این نتیجه رسیده است که اسم کیومرث اصلاً « گومرد » بوده. از روی « گویش » اوستا صفحه ۱۱۰، ۱۱۴ زند اوستا ترجمه دار مستتر چاپ اکسفورد (۱۸۹۵) معلوم میشود که « یاما » و « هوسراوا » پادشاهان دودمان پیشدادی و کیانی بلخ از « گوس Gos » یا « گوسرون Gosurn » (زوان گاو) استعانت خواسته اند.

بزرگ و مترقی در باختر و کناره دجله و فرات وجود داشت و در خاک مصر خاندان رامسی هاسلانت می نمودند» (۱) ازین تذکار مختصر و واضح معلوم میشود که در عصر ویدنی که آریاها در جنوب هندو کش پراگنده شده بودند، سامی‌ها در حوزه بین‌النهرین و آریاهای کتله باختری در شمال هند و کش در باختر امپراطوری باشکوه و مقتدری داشتند که عبارت از همان سلطنت‌های نیرومند آریائی پارادانا (بیشدادی)، کاوی (کیانی) و اسپه بلخ میباشند. یکی از مسایلی که ترقی حیات اجتماعی آریائی باختری و تراکم نفوس را در صفحات شمال هندو کش ثابت میسازد خود موضوع مهاجرت است که در

حوالی (۱۹۰۰-۲۰۰۰ ق م) آغاز میشود. اگر حیات در جامعه باختری ترقی نمی‌کرد، اراضی زراعتی، چراگاه‌ها محدود نمی‌شد چرا که آریاها بی‌جهت تن بمسافرت و مهاجرت میدادند، این موضوع بوضاحت نشان میدهد که حیات اجتماعی آریاهای باختر قبل از عصر مهاجرت به منتهای ترقی و انبساط رسیده بود.

در جنوب هندو کوه: آریائی‌ها وقتی که در حوالی ۲۰۰۰ ق م بنای مهاجرت را گذاشته و چیزی بطرف غرب و چیزی بطرف جنوب هند و کوه فرود می‌آمدند بیشتر خانواده، خانواده و عشیره، عشیره حرکت می نمودند و این وضعیت بزرگترین عاملی است که در تفرقه شیرازه زندگانی آنها در جنوب هندو کوه و سائر نقاط آریانا دخالت نموده و وضعیت را چنین ساخته است که نظام اجتماعی خود را دوباره بر روی خانواده گذاشته و از ان عشیره و قبیله تشکیل نمایند و ازده نشینی به شهر نشینی برسند. علت عمده که آریائی‌ها بعد از خروج باختر به سائر نقاط آریانا دارای تشکیلات بزرگ اجتماعی نشدند بیشتر همین است که مهاجرین بصورت غیر محسوس، خانواده، خانواده و یا عشیره، عشیره وقت و زمینه را دیده، حرکت می‌کردند و آنقدر دوره طولانی در یک نقطه تمرکز نداشتند که صورت حیات شان از قبیله بالاتر برود چنانچه این

وضعیت نه فقط در خاک اصلی آریائی بلکه نزد مهاجرین آریائی هندی و فارسی هم مشهود است و از همین جهت است که مهاجرین هند بعد از نمر کزو اجتماع کنار گنگا به تشکیل سلطنت پرداختند و بار سوا و آمادی بواسطه خور دی قبایل از فشار اشوری ها رنج بردند و بعد از قرن ها در اثر تزئید تعداد قبایل تازه وارد و نمر کز و ترا کم آنها خویش را از زیر یوغ اسارت سامی ها رها نیدند . بهر حال چون نظام اجتماعی اولیه و قدیم آریائی به اساس خانواده و عشیره و قبیله شروع شده اینک تحولات آنرا ذیلاً مطالعه میکنیم .

✓ خانواده (Kulasya): درین شبهه نیست که اساس اولیه حیات آریائی در باختر و سائر نقاط آریانا به روی خانواده گذاشته شده و خانواد ه هسته تشکیلات حیات اجتماعی آنها را تشکیل داده بود آریائیها کانون خانواده گمی را خیلی محترم و مقدس می شمردند زندگی خانوادگی در اثر عروسی اصولی بمیان آمده و نظام خانوادگی تحت نظارت پدر که رئیس روحانی و اداری بود سرپرستی و اداره میشد خانه بامفهوم عائلوی و خانوادگی بحیث اولین کانون کوچک ساده و پر کیف در حیات اجتماعی اولیه آریائی رول مهمی بازی کرده و روح آنها وجود زن بود چنانچه «ویسوا میترا» ربشی بزرگ و فرزانه این فلسفه حیاتی را به این وجیزه ادا کرده که: «زن خانه است» عروسی که تهادب تشکیل حیات خانوادگی میباشد نزد آریائی ها در اثر عشق و علاقه طرفین انجام میگرفت . عموماً در یک خانوادگی آریائی ناسه پشت اعضا وجود داشت و ازان غالباً تجاوز نمیکرد زیرا طوالت عمر در میان ایشان نسبتاً کم بود و یکی از آرزوهای آنها که از خلال سرودها معلوم میشود طوالت عمر است .

پدر به کلمه «پاتی» Patti یعنی (پادار و مالک) یا پیتری Pitri یعنی (غذا دهنده)

مسمی بود. این اسم از فعل (پو Po) یعنی غذا دادن اشتقاق شده و اشاره میکند که پدر غذا دهنده خانواده بود. مادر مسمی به ماتری Matri بود. این اسم از فعل (ما Mâ) اشتقاق یافته که معنی آن (اندازه کردن و تقسیم کردن) است و ارائه میکند که تقسیم خوراک و غیره در خانه و وظیفه مادر بود. پسر به کلمه سوتا Suta و سونو Sunu یاد شده که معنی آن (طرح شده یا مرید) میباشد دختر را براتی Brati میگفتند این کلمه از (بری Bri) اشتقاق شده و معنی آن «دسترس» میباشد.

در سرود های ریگ وید در تذکر اسمای اعضای خانواده ترتیب ذیل اتخاذ شده که اول اسمی از کان مردانه که عبارت از پدر و پسر باشد و بعد از آن از کان زنانه که عبارت از مادر و دختر است تذکر رفته اند.

اگرچه در خانواده آریائی بین شوهر و زن مساوات کامل وجود داشت وزن خیلی محترم بود معذالک پدر بواسطه نیروی طبیعی رئیس خانواده بشمار میرفت، قربانی کردن و خواندن سرود های مذهبی در کانون خانواده و وظیفه پدر بود چنانچه او را «هارتی Harti» یعنی قربانی کننده و «هاروی Harvi» یعنی خواننده سرودها مینامیدند. مقام پدر در خانواده آریائی خیلی مهم است زیرا بعلاوه ریاست اداری و روحانی مربی و معلم اطفال خود هم بشمار میرفت. مشارالیه مکلف بود که هر چه سرمایه معنوی داشته باشد همه را به اولاد خود منتقل سازد و این کار از وظایف اولیه مذهبی آنها حساب میشد و همین رویه سبب شد که سرود های آنها بمارسید پدر آریائی با اولاد خود رؤف و مهربان بود حق تادیب اولاد خود را داشت ولی درین راه مبالغه نمیکرد چنانچه یکنفر که پسرش را کور کرده است همیشه در سرود ها طرف تو بیخ واقع شده است. در مبحث سرود ها متذکر شدیم که هر جزوه سرود ریگ وید کاریک خانواده بود ازین پوره معلوم میشود که خانواده های ریشی ها چه حیثیت کانون بزرگ

علمی و ادبی بخود داشت و چطور اعضا و احفاد خانواده هادر حراست میراث معنوی صرف مساعی میکردند .

ار کان زنانه در خانواده آریائی مقام خیلی محترم وار جمند داشت . مادر با وجودیکه طبعاً مطیع شوهر خود بود صاحب اختیار خانه بشمار میرفت و در تربیه دختران خویش وظیفه بزرگی بدوش داشت . دختر جوان در خانواده آریائی عزیز و گرامی بود و عامل مسرت و خوشی تلقی میشد . در تربیه پسران و دختران بطور مساوی توجه میشد چنانچه ریشی ها و شعرای بسیاری در میان طبقه نسوان آریائی در عصر ویدی وجود داشت .

گو ترا Gotra و گوشتی Gosthi در مراتب حیات اجتماعی آریائی بعد از خانواده ، عشیره می آید و کلمه (گوترا) آریائی رامیتوان در مقابل عشیره اتخاذ کرد . معنی لفظی این کلمه (محل حفاظت گاوها) است و معلوم میشود که خانواده هائی که بزای حفاظت گاوهای خود يك آغیل مشترك داشتند جزو يك عشیره بشمار میرفتند چون در مراتب اولی حیات آریائی مال داری رول مهمی بازی میکرد و معیار دارائی آنها به تعداد حیوانات بسته بود . طبیعی در تقسیمات اجتماعی آنها هم دخالت زیاد داشت و آغیل مشترك عامل تشکیل عشیره گردیده بود . این « گوترا » یا آغیل مشترك حیوانات از خود سر کرده ئی داشت که او را (گوترا یاتی Gotra-pati) میگفتند و خانواده هائی که حیوانات شان در يك آغیل بود او را مشترک گآ انتخاب و ازو اطاعت میکردند .

همین قسم خانواده های متعددی که يك (گوترا = آغیل) مشترك داشتند چرا گاه مشترک هئی نیز مالك بودند که آن را (گوشتا Gostha) یا (ورا جا Vraja) میگفتند و خانواده ها و عشیره ئی که يك (گوشتا) یعنی چرا گاه مشترك داشتند بنام (گوشتی Gosthi) یاد می شدند . پس میتوان گفت که گوترا یعنی عشیره از چند (خانواده = کولا) و گوشتی که آن زاعشیره بزرگ تر ترجمه میکنیم از چند

گو نری یا عشیره تشکیل شده بود. خانواده هائیکه بيك (گو ترا) مربوط بودند بحيث بيك خانواده بزرگ (Mahakula) تحت اداره بيك رئيس اداره می شدند و دختران و بچه هائی که بيك (گو ترا) تعلق داشتند میان خود روا بط خویشاوندی داشتند.

✓ گرامه Grama از اجتماع چند (گوشتی) بيك (گرامه) تشکیل می شد معنی لفظی این کلمه «مجموعه» و «تجمع» است، زیمز Ziumer جرمنی (گرامه) را (عشیره) ترجمه میکند و از نقطه نظر مراتب حیات اجتماعی آن را بین خانواده و قبیله قرار میدهد ولی تعبیر صحیح تر آن همان است که اول ذکر شد آریائی هادر مهاجرت های خود تمام بيك (گرامه) که مرکب از مجموعه چندین (گوشتی) یا عشیره های بزرگ بود یکجا تحت نظارت سر کرده ئی حرکت میکردند که او را (گرامنی) Gramani یا رئیس بيك «گرامه» میگفتند و قتیکه آریائی ها در کدام نقطه ئی متوقف و به زراعت مشغول میشدند قریه ئی را که چندین (گوشتی) تحت نظارت رئیس مشترک در آن زندگی مینمودند هم (گرامه) میگفتند چنانچه این کلمه مفهوم قریه را بکمال صحت در گوشه شمال شرقی افغانستان در نورستان حفظ کرده و تقریباً نام های اکثر قریه جات آنها به کلمه «گرام» تمام میشود.

✓ ویس Vis یا ویسه Sisah: از (گرامه) بالا تر (ویس) یا (ویسه) بود چنانچه با شندگان چندین قریه را معمولاً (ویسه) میگفتند و آن را (مستقر شوندگان) ترجمه کرده اند. برخی کلمه جانا Janah را هم مترادف (ویس) آورده اند و برخی مجموعه چندین (ویس) را بيك (جاناه) تعبیر کرده اند. بهر حال قطعه خاکی که در آن چندین قریه وقوع داشت و اصول زراعت و روش زندگی آنها بيك رنگ بود بنام جانا پادا Janapada یاد می شد و از اهالی آن بيك قبیله تشکیل میگردد. چنانچه بیشتر از (پنکه جانا) یعنی پنج قبیله

متذکر شدیم و بنام «پنسه کشیتیه Pancaksitayah» یعنی (پنج زمین) یا (پنج کشت) هم یاد می شدند. رئیس يك (ویس) را (ویساتی Vispati) یا (راجان Rajan) می گفتند و کلمه اخیر در مورد شاه و پادشاه هم استعمال شده است و جائیکه پادشاه دران زندگانی میکرد آن را (پور Pur) می گفتند و شکل قلعه مستحکم بخود داشت چنانچه هنوز هم این کلمه مفهوم قدیم خود را از دست نداده و در سمت مشرقی جاهائی داریم که اسم آن به این کلمه منتهی میشود مانند فتح پور، سلطان پور و غیره پس روی هم رفته مراتب حیات آریائی را از بالا به پایین چنین میتوان تقسیم کرد: «جانا» ویس یا ویسه-گرامه، گوشتی یا (وراجا)، گوترا و کولا. از روی کلمات گوترا (آغیل) و گوشتی (چراگاه) و مفهوم اصطلاحی اجتماعی آنها یعنی (عشیره) و (عشیره بزرگ) معلوم میشود که حیات اولیه آریائی بیشتر جنبه مال داری و کوچی بخود داشت. (گرامه) یا قریه و وضعیت سیار هم بخود میگرفت و آن در زمانی بود که چندین گوشتی یا عشیره بزرگ یکجا حرکت میکردند و از استقرار آنها در یک نقطه قریه های ثابت تشکیل می شد میان قریه ها راه رفت و آمد حیوانات و رمله ها وجود داشت سران قریه و تجار کراچی ها هم داشتند که اسب آن را میکشید و از هر قریه ئی بطرف (پور) یعنی قلعه مستحکم یا ارگ شاهی راهی رفته بود.

عدم طبقات و کست در آریانا: آریائی ها در دوره حیات خود در باختر و زمانی که در جنوب و شرق آریانا نامستقر بودند (کست) یا دسته بندی های اجتماعی را که بعدا دهند تولید شد نمیشناختند یعنی مفهوم طبقات روحانیون و جنگجو و دهاقین و توده عوام در بین ایشان وجود نداشت و علت آنهم این بود که هنوز عوامل و موجبات ظهور تفرقه بمیان نیامده بود و علتی در بین نبود که روحانیت و عسکریت و دهقانی از هم تمیز شود و همه آن در حقیقت کار همه کس بود. طوریکه

در مبحث خانواده دیدیم پدر هر خانواده پیشوای روحانی کانون کوچک خویش شمرده می شد؛ تعمیم مراسم قربانی و خواندن سرود های مذهبی همه کار او بود بناء علیه هر پدر آریائی مرد روحانی بود که بکمال شفقت و مروت و وظایف مذهبی را با عاطفه پدری یکجا اجرا میکرد، اگر چه در جمله حواشی شاه یگ عده روحانیون بودند و مخصوص یکنفر مشاور مذهبی او شمرده می شد که در وقت آرامش عوض شاه مراسم قربانی را اجرا میکرد و هنگام جنگ با قرائت اوراد مذهبی زمینه فتح را فراهم می نمود ولی باز هم طوری که طبقه برهمنان در هند از سائر طبقات مجزی بود. در آریانا شکل طبقه مخصوصی بخود نگرفته بود بلکه میتوان گفت که در اثر همین وجود مشاوریت مذهبی بود که طبقه روحانیون دارای مقام بلند در جامعه شده و تا زمانه های بعد مفکوره اشتراک مساعی حکومت بارو حانیت باقی ماند همین طور عسکریت در زما نیکه جامعه خانواده، خانواده بوده و حیات اجتماعی بیشتر شکل ده نشینی داشته باشد آیا دفاع خانوادگی و قریه و طبقه تمام اهل خانوادگی و قریه نمیشد از این جهت عسکریت و جنگجویی هم کار طبقه مخصوصی نبود.

هنگام دهقانی، در جا معنی که ذکر گرفت دهقانی و کشت و کار اراضی هم بهیچ صورت بکدام طبقه معین تخصیص یافته نمیتواند چنانچه اعضای خانوادگی آریائی و قتی که با زمین و کشت بیشتر علاقه پیدای کردند بلااستثنا به زراعت مشغول می شدند. پس به این ترتیب آریائی های آریانا با وصف اینکه به خانواده و عشیره و عشیره بزرگ و قبیله و ده و قریه تقسیم شده بودند تفرقه به معنی طبقات اجتماعی یا کست که پسان در هند دیده میشود در میان آنها وجود نداشت و یک فرد در عین زمان روحانی، مرد جنگی و دهقان بود و بکمال درستی، مفهوم هر یک از کلمات فوق را در موقعش ایفا میکرد.

طبقه بندی جا معی که معمولاً در هند بنام (کست) یاد میشود وقتی صاحب

مفهوم خارجی شد که آریائی های مهاجر با عرق سیاه پوست هندی که آن را از خود پست تر تصور میکردند در اراضی شرق اندوس مواجهه شدند. تفرقه نیکه در موقع جنگ و تهاجمات پیدا شده بود با سیر فتوحات آنها بخاک پنجاب بیشتر شده و برای نگهداری خویش و خون خویش از لوٹ بیگانه در صدد برآمدند که از آنها برکنار مانند. جنگ آریائی های آریانا و داسیوس های بومی هند طوریکه اقتضای هر جنگ است در نظام حیات آریائی های مهاجر تغییراتی بمیان آورد. محیط نو و علاقه با مردمان دیگر آن رامعین تر ساخت چنانچه بار اول فرق اجتماعی (برهمانا) و روهانیون (راجانایا یا کشارتری یا) شهزادگان با جنگجویان و «ویسیا Viscya» شهری ها و «سودرا» یعنی طبقه بومی اچوت ظهور کرد و تا امروز بکمال شدت دوام دارد.

حکومت شاهی: اساس حکومت آریائی حکومت شاهی بود و این اساس بصورت

طبیعی از امریت پدر در کانون کوچک خانواده شروع شده به کلان عشیره (گوئرا پاتی) و ملک قبیله (گرامه پاتی) و رئیس قریه (ویس پاتی) و شخص پادشاه (راجان) و نظام سلطنتی منتهی گردیده است. آریائی ها بصورت دموکراتی زندگی می کردند و در اطاعت رؤسای خود مراتب را دیده از پدر تا شخص پادشاه مقام هر کدام را بجایش احترام می نمودند و رؤسای هم بنوبه خود از پدر گرفته تا کلان عشیره و ملک قبیله و رئیس قریه به زیر دستان خود مهربانی داشتند. همچنین شخص پادشاه بارؤسا و ملکان و عشایر و قبایل و قاطبه رعیت به منتهای لطف و مهربانی و کمال شفقت رفتار می نمود.

تجائیکه از خلال ادبیات ویدی معلوم میشود حکومت شاهی در اثر احتیاج عامه مردم بمیان آمده و خود آنها اساس آنرا گذاشته بودند و شاه هم انتخابی بود. در بعضی سرودها از حکومت شاهي ارثی هم صحبت شده ولی بیشتر اوقات در انتخاب شاه قوه بدنی و لیاقت اخلاقی و اداری دخالت زیاد داشت

در انتخاب پادشاه ریشی‌ها، (دانایان) «گرامنی‌ها» یا رؤسای دهات و مجالس عوام و اعیان که بنام‌های «سمتی» و «سبها» یاد شده‌اند هر کدام اظهار نظریه می‌توانستند. پسان‌ها که رژیم شاهی مقتدر شد سلطنت ارثی بیشتر رواج پیدا کرد. شاه به کلمه (راجان) یاد می‌شد و معنی اصلی آن «نجیب» بود. قبیله شاهی محترم بود و اعضای آن به نام راجانایا Rajanaya خوانده می‌شد. پادشاه لباس فاخره مزین با طلا و جواهرات استعمال می‌کرد در دربار مصاحبین و حواشی قریب شاه مر کب بود از اعضای قبیله شاهی، مشاور مذهبی که بنام «پورو هیتا Purohita» یاد می‌شد و معمولاً قریب تخت پادشا می‌نشست و در اداره امور به او مشوره میداد، گرامنی (رؤسای قبایل) سوتا Suta یا عراده ران شاهی، سنانی Senani یا «سردار سپه» و غیره. پادشاه شخصاً قشون را در جنگ قیادت می‌کرد، سواره نظام و عراده‌های جنگی از او حمایت مینمود عایدات دولتی را بیشتر مالیات رعایا تشکیل میداد و چون پول و طلا نسبتاً کم بود بیشتر مالیات جنسی از قبیل حیوانات و حیوانات می‌پرداختند. پادشاه در قلعه مستحکم یارگ که آنرا «پور» می‌گفتند زندگی می‌کرد.

بیشتر متذکر شدیم که جامعه آریائی در شمال و جنوب هندو کش پیش از عصر مهاجرت و بعد از آن دو دفعه مراتب اجتماعی را بشرحی که ذکر کردیم می‌مودند و در هر دو مرتبه مراتب به نظام شاهی منتهی شده است.

درین هیچ شبهه‌ئی نیست که اولین نظام شاهی آریائی در باختر بعمل آمده و افتخار اولین مرکزیت جامعه آریائی و ظهور اولین حکومت شاهی به این قطعه زیبا نسبت می‌شود با وجودیکه متاسفانه سرودهای قدیمه بما نرسیده است معذالک سرودهای معلوم ویدی و متن اوستا و «مهابارته» شاهانی را یاد آوری میکنند که سلاله نسب آنها بالا رفته و به ارباب انواع متصل می‌شود چیز عجیبی که این مفکوره را تائید می‌کند موضوع لزوم انتخاب شاه است که متن اوستا

و سرود ویدی و سائر قسمت های قدیم ادبیات سانسکریت مانند « مهاباراته »
 بیک لهجه از آن صحبت میکنند اوستا متذکر میشود که « اهورامزدا »
 « یمای قشنک » را خواسته و گفت: « قوانین مرا در میان گروه مردمان
 تبلیغ نما » یا ما خود را مستعدا انجام این وظیفه بزرگ ندیده و استنکاف ورزید.
 و در نتیجه حامی و پادشاه منتخب گردید. در مهاباراته ذکر است که چون
 مردم بعلت نبودن شاه در مضیقه بودند و خود را بی سر حس میکردند از « برهما »
 در خواست کردند که شاهی برای آنها انتخاب کند. برهما (مانو) را
 احضار نموده و گفت پادشاه شو مشارالیه اشکال و وظیفه شاهی را عذر آورده
 و استنکاف ورزید آنگاه مردم پیش شده و به او اطمینان دادند که این وظیفه را
 قبول کند و از سنگینی بار سلطنت ترسد زیرا با دادن عسکر و قوه و پول
 و حیوانات او را کمک خواهند کرد و به او اطاعت خواهند نمود.

به این ترتیب واضح دیده میشود که روح این دو منبع یک چیز است و با وجود
 فاصله زمان و مکان لزوم سلطنت در مراتب قدیم حیات آریائی یک نوع
 تصویر شده است.

قراریکه پیشتر تحت عنوان حیات اجتماعی آریائی در شمال هندو کش
 شرح داده شد بعد از طی مراتب مختلف نظام سلطنتی آریائی بار اول در صفحات
 شاداب و حاصل خیز باختر تشکیل شد و پایتخت آن شهرزیبای بخدی بود.
 آریاها بعد از انتخاب پادشاه در اطاعت او امر صحیح او میکوشیدند و به او اظهار
 علاقه و محبت میکردند. برای تقویة بنیان سلطنت مالیات معموله را که بیشتری
 جنسی بود می پرداختند ریشی ها و دانایان قوم به کلمات جذاب و عبارت موثر سرود
 مدحیه می ساختند و از ارباب انواع سعادت و سلامتی شخصی و فرسلطنتی او را
 خواهش میکردند چون سرود مدحیه مذکور سنگ اول تهداب شهنامه های
 آریانا، خراسان، افغانستان است اینک بعضی پارچه ها را از « اتاروه ودا »

اقتباس و ترجمه میکنم: (۱) «پادشاهی مرتراست و با همه شکوه خویش بتورو آورده است مانند مالک و حکمفرمای یگانه مردمان بدرخش.

ای پادشاه! بگذار همه آسمانها ترا صلا بزنند و مردمان بتو خدمت کنند. مردمان قبيله و این قلمرو پنجگانه آسمانی ترا پادشاه خویش میدانند برفراز قدرت شاهي و نقطه اعلی حکمفرمائی شاهانه بنشین و آنگاه مانند مرد مقتدری بما ثروت و گنج ببخش.

و ابستگان، ترا صلا خواهند زد و بسو بتو خواهند شتافت اگنی مانند منادی و مبشر فعالی با تو همراه خواهد رفت.

بگذار، فرزندان شان از دوستی به راه بهتری رهنمونی شو ند توای مرد مقتدر باجها و تحایف بیشماری خواهی دید.

* * *

«ای اندرا این شهزاده مرا تجلیل نما، بلندکن و قوت بده، او را حکمفرما و یگانه رهنمای مردمان بساز، دشمنانش را پیراکن و رقبایش را بدست خودش بسیار تادر مجادله ها و کشمکشها نفوق و برتری ازو باشد.

او را از ده گاوهای شیری و اسپها بهره بده و دشمنانش را از ان محروم بساز. ای اندرا بگذار هنگامه بزرگی و شهزادگی او در آفاق شنیده شود و هر دشمنی را، همه بدخواهان او را، به او بسیار و مغلوب کن.»

* * *

توای پادشاه بر همه بزرگی، رقبای تو و تمام کسانی که با تو مخالفت میکردند پائین تر از تو هستند.

تویگانه حکمفرما و رهنما و پیشوائی و اندرا همراه و معاون تست. فتح

(۱) این پارچه هارا از روی متن انگلیسی عالیقدر بناغلی پژواک مدیر عمومی پهنوتوله لطفاً ترجمه کرده اند.

و فیروز ی بیاور ، مانند شیر خود های دشمنان را بگیر و مانند پلنگ بدخواهانت را پراکنده ساز .

ای حکمفرما و پیشوای یگانه ، دشمنانت را مغلوب کن . بگیر و آنچه را در دست شان است بدست آور .

سبها و سمیتی یا مجلس عوام و اعیان : آریاها به اساس نظامی که درین وقتها آنرا « دمو کراتی » یاد میکنند زندگانی داشتند و در کار های قبیلوی و حیات قریه و ده و امور بزرگ مملکتی از مشوره و نظریات و افکار تمام طبقات نوده کار می گرفتند و برای این منظور مجالسی داشتند که دوی آن معروف است « سبها Sabha » اصلاً مجلسی بود که در قریه ها تشکیل شده و در آن معاملات کوچک ده و قریه را فیصله می نمودند این مجلس در هر قریه بزرگ تشکیل میشد و برای انعقاد آن در هر قریه اطاق و محل معینی وجود داشت و در آن همه مردم بلا استثنا شامل میشدند و در آن مشاجرات و معاملات خویش را فیصله می نمودند و حتی از محل انعقاد آن برای بعضی بازاری ها هم کار می گرفتند و از بعضی اشارات معلوم میشود که زنها هم در آن شامل میشدند این مجلس شباهت زیاد به جرگه های قبیلوی ما دارد که هنوز هم قبایل کوه نشین و کوچی برای حل و فصل بعضی کار های داخل قبیله خود تشکیل میدهند .

« سمیتی » هم یک نوع جرگه قومی بود ولی مانند « سبها » همه نوده مردم بلا استثنا در آن شامل شده نمی توانستند بلکه مخصوص ریشی ها و نجبا و اعیان قوم بود چنانچه یکجا در سرود ریگ ویدا اشاره شده است که ای اندر ارفقای نوی یعنی کسانی که اسپها و عراده ها و رومه ها و دارائی دارند در مجلس سبها داخل میشوند . ازین جمله معلوم میشود که « جرگه سبها » مخصوص طبقه اعیان و بزرگان قوم و مملکت بود .

مدققین در اطراف مفهوم مجالس فوق‌الذکر بصورت‌های مختلف اظهار نظریه کرده‌اند و بعضی هردوی آنرا عبارت از یکنوع مجلس میدانند و میگویند که اریاها در عصر ویدی بلا استثنا در همه مجالس خود شامل شده میتوانستند ولی باز هم به فرق آنها قرار بیکه بالا شرح داده شد اظهار نظر کرده‌اند. در مجلس دومی یعنی در «جرگه سمیتی» شخص پادشاه هم شامل میشد. «زیمر» Ziumer میگوید که پادشاه در مجلس «سمیتی» انتخاب میشد ولی بدون شبهه مجلس سبها هم در مورد انتخاب شاه بی‌مدخلیت نبود چنانچه یک فقره ریگ وید میگوید «همه مردم ترا به پادشاهی انتخاب کرده‌اند» و این نتیجه رأی‌تمام توده مردم است که در مجلس‌های سبها در قریه‌ها در انتخاب پادشاه خود اظهار رأی کرده‌اند.

چیز دلچسپی که هنوز در میان قبایل افغان موجود است وجود مقرراتی است که در جرگه‌های قومی و قبیلوی خویش ازان کار میگیرند. این قوانین مانند «لندی‌های» ینتو که شاعر آن معلوم نیست وضع‌کننده معینی ندارد و حتماً در آن از مقررات قدیم جرگه‌های سبها و سمیتی آثار زیاد موجود است و در جمع‌آوری آن باید صرف مساعی زیاد بعمل آید.

عروسی: بیشتر ذکر نمودیم که اساس اولیه زندگی اجتماعی آریائی به تشکیل خانواده استوار بود و چون یگانه وسیله تشکیل این جامعه کوچک و مقدس عروسی میباشد. مسئله از دواج نزد قبایل آریائی نیکوترین عمل مقدس بشمار میرفت. در جامعه که اساس اصلی زندگی بر خانواده و ده و قریه گذاشته شده و پدران به انتقال معنویات و سرودها به اولاد خود از روی عقیده مکلف بودند طبعاً عروسی از مقدسات شمرده میشد.

عروسی در میان خانواده‌های آریائی بامسرت بزرگی استقبال میشد و از خود مراسم ساده و زیبایی داشت. مهمترین عامل خوشی عروس و داماد

وسعدت خانواده این بوده که بیوند ازدواج آنها به اساس عشق استوار بود. آریائی همان طوریکه شیدای مناظر زیبای طبیعت بوده و توصیف ماه و خورشید و ستاره و شفق از خلال سرود های آنها جسته جسته معلوم میشود و در امور زندگانی همیشه طرف زیبا و مقبول آنها نگاه میکرد در انتخاب همسر و رقیبه حیات جز راه عشق طریق دیگری نمی بینود. آریائی ها در عصر ویدی مانند قبایل چادر نشین امروز بکمال آزادی و آزادیگی حیات نیمه دهقانی و مالدارانی خود را در مراتع سرسبز و دامنه های خرم کوهها بسر می بردند. زن ها و دوشیزگان جوان در کشت زارها و دامنه های کوهها و در میله ها و مجامع عمومی مخصوصاً در «سامانه» که یکنوع میله عمومی بود با جوانان در تماس بودند و به آزادی همسر خود را انتخاب میتوانستند.

پیشتر در مبحث خانواده ذکر نمودیم که دختر جوان عامل مسرت خانواده بشمار میرفت اینجا علاوه میکنیم که جوانان آریائی بصورت عمومی دختران را خیلی دوست داشتند و تنها صدای آنها کافی بود که تارهای قلب حساس بسیاری را به تکان آورد چنانچه در یکی از سرودها منجمله ذکر است:

« جوانان صدای دختر جوان را بقدری دوست دارند که رب النوع ستایش خود را از زبان بشر بشنود » این جمله کوتاه يك عالم عشق است و به اندازه مقام دختر جوان را در جامعه آریائی بلند نشان میدهد که از آن برتر تصور نمیشود.

عشق اگر چه يك كلمه است و يك مفهوم دارد و عروسی آریائی بر اساس آن گذاشته شده است معذالک چون دل آریائی منبع احساسات لطیفه و تمام حواس او محکوم نوای حسن بود هر چه داماد و عروس جوان و زیبا می بودند مراسم عروسی آنها در عالم معنویات به پیشگاه ارباب انواع به مراتب بلند مسرت تلقی می شد چنانچه جمله ئی از خود سرودها شاهد این قول است:

« برای اینکه ارباب انواع با آوازه‌های پر مسرت خود در مسرت عمومی شرکت جویند باید داماد جوان و عروس قشنگ باشد »

بلی این موضوع نه تنها در جمله فوق ذکر شده بلکه بار بار در سرودها به آن اشاره رفته زیرا تنها چیزیکه آریائی‌ها از آن تنفر داشتند زشتی و بدرنگی بود چنانچه میگفتند (زشتی مانند گرز آهنینی است که مردها رامیزند) در صورتیکه بدگلی و بدرنگی را جوان‌های آریائی به (گرز صدمه رسانی) تعبیر کنند خود قیاس میتوانید که این قوم حسن دوست تا چه اندازه عاشق زیبایی بودند و در انتخاب همسر خویش بکدام پایه جمال و زیبایی را اهمیت میدادند .

در باب لزوم قطعی ازدواج اگرچه پیشتر اشاره شد ولی در خود سرودها این مفکوره را به اندازه بیک تعبیر ساده و قشنگ ادا کرده اند که انسان بحیرت می‌رود. میگویند: (زن به اندازه‌ئی برای مرد ضرور است که زه برای کمان) نگاه کنید این جمله ساده در خود چه تشبیه بکرو ادبی و چه مفهوم بزرگ اجتماعی دارد .

دخترانی که بدون مراعات عشق شوهران متمول انتخاب می نمودند بنظر خوب دیده نمیشدند. دختر کوریامعیوب به آسانی شوهر نمی یافت اگر کسی حاضر به گرفتن آنها میشد ممانعتی هم در بین نبود. عروسی در عصر ویدی اقسام مختلف داشت. معمولاً رضائیت طرفین دختر و پسر شرط بود ولی در آخر رضائیت برادر و باو لدین هم دخالت داشت. بعضی اوقات دخترها را دزدی کرده و می بردند. لیکن این کارها عموماً به رضائیت خود دخترها بعمل می آمد. به ریشی‌ها بواسطه معرفت و دانائی شان بیشتر دختر میدادند .

اصول عروسی بعد از موافقت طرفین چنین بعمل می آمد که داماد لباس‌های نو پوشیده و بادوستان و خویشاوندان به خانه عروس میرفت. طبیعی عروس هم لباس‌های عروسی پوشیده و منتظر داماد و داماد خیل می بود. یکی از مراسم عمده

عروسی این بود که داماد دست عروس را گرفته و هر دو با لای نخسته سنگی می ایستادند و داماد به عروس خود میگفت: «من مرد هستم و تو زن، من «سامان» «Saman» هستم و تو «رك» «RC» من آسمان هستم و تو زمین، اینجا من و تو یکجا میشویم و از ما اولاد بعمل می آید» بعد از انجام این عمل داماد دست عروس خود را گرفته و او را به دور آتش خانواده میگردانید آنگاه در عراده می که گاوهای سفید آنرا میکشید و با گل های خود روزینت یافته بود با برای ساز و موزیک و خواندن سرود عروس را بخانه خود می برد و مراسم خوشی چندین روز دوام میکرد.

اریاها در آریانا معمولاً بک زن می گرفتند، پسان هادر میان مهاجرین آریائی در هند گرفتن چندین زن هم رواج یافته بود. پدر و مادر در ازدواج دخترهای خود سن و سال آنها را بیشتر مراعات میکردند و کوشش داشتند که دختران بزرگ را اول تر شوهر بدهند. در سرود ریگ وید موضوع دخترانی که شوهر نکرده و در خانه پدر بزرگ شده بودند بکرات ذکر شده چون سلسله نسل بک خانواده با داشتن پسر دوام میکرد آریاها تولد پسر و کثرت آنرا در خانواده بیشتر نیاز میکردند. آرزوی بلند شوهر در بک خانواده نوتشکیل داشتن حیوانات اهلی برای تربیه و تغذیه، پارچه زمین برای کشت و زراعت و انتظار پسرانی بود که هر کدام با نشان دادن مراتب دانش و رشادت عضو مفید خانواده گردد.

عدم پسر در بک خانواده به منزله ناداری تلقی میشد و در چنین موارد به گرفتن پسر خوانده ها متوسل میشدند. بعد از وفات شوهر، زن عموماً در خانه شوهر می ماند و کمتر اظهار علاقه به شوهر دیگر می نمود.

علاقه بین زن و شوهر به مفهوم صحیح آن در سرودها ترسیم شده و عین

احساسات آنها از دو فقره ذیل معلوم میشود: «داما دعروس را طوری تعقیب میکنند که آفتاب از عقب شفق درخشان ظاهر شود» و «زن در خانه شوهرمانند ستاره قطب ثابت قدم است».

مقام زن در جامعه ویدی: با وجود اینکه از خلال سرودها چنین معلوم

میشود که آریاها در عصر ویدی نسبت به دختر، تولدی پسر را در خانه خود نیاز میکردند این مسئله دلیل شده نمیتواند که مقام دختر وزن در خانه و در جامعه عصر ویدی پست و حقیر بوده باشد. چون نگهداری و شوهر دادن دختر عامل تشویش خانواده شمرده میشد و پسر برعکس به خانواده خود کمک های مادی رسانیده میتوانست ازین جهت به تولدی پسر بیشتر مایل بودند. در تربیه خانوادگی که پدر و مادر متکفل آن بودند پسر و دختر فرق نداشت و هر دو یکسان تعلیم و تربیه میشد. طبیعی پسر بیشتر با پدر خویش در کارهای بیرون خانه شریک بود و دختر را در کانون خانواده مادر تربیه میکرد. دلیل روشنی که در عصر ویدی تعلیم و تربیه دخترها و زن ها رانابت میسازد وجود یک سلسله «ریشی ها» یا شاعرانهائی است که از میان طبقه نسوان آریائی در عصر ویدی ظهور کرده و ایشان مانند ریشی های که از میان مردان برخاسته اند در تمام شعب معرفت و وقت آگاهی داشتند، شعر میساختند مراسم قربانی را اجرا میکردند و سرودهایی بنام ارباب انواع میسرودند و ازین رهگذر مقامی مساوی با ریشی های مرد در جامعه اشغال کرده بودند و اسامی بعضی های آنها قرار آتی است. شهزاده خانم «کوشا» شاعره معروفی بود و اشعار او در کتاب اول ریگ وید سرود ۱۱۷ و کتاب دهم سرود ۳۰ و ۴۰ قید است. «لویامودرا» شاعره معروف دیگر است و نمونه کلام او در کتاب اول سرود ۱۷۹ گنجانیده شده همین قسم «ما ماتا» «ایالا»، «سوریا»، «اندرانی»، «ساسی» هر کدام شاعره های معروفی بودند

و نمونه های سخن-آنها در کتب مختلف سرود ریگ وید قیداست (۱)
 یکی از بزرگترین ریشی ها « وِسوامیترا » میگوید که: « زن خانه است »
 این جمله کوتاه و پرمعنی نشان میدهد که وجود زن عامل تشکیل کانون خانه
 و خانواده است. درین شبهه نیست که سر رشته امور خانه در عصر ویدی متوجه زن
 بود معذالك به کارهای بیرون خانه هم به شوهر خود کمک میکرد حتی مثال
 های در سرودها داده شده که زن باشوهر خود در جنگ و مقابله دزدها
 شرکت می جست .

(۱) برای اینکه قدرت کلام و طرز تخیل یکی ازین شاعره ها معلوم شود پارچه شعر
 شهزاده خانم « گوشا » را که در کتاب اول سرود ۱۷۷ ذکر است و دوست عزیزم پژواک
 ترجمه نموده اینجا میدم .
 « ای اسون (ستارگان صبح) عراده شما که سریعتر از خیال است ، عراده تیکه آنرا
 اسپهای دلیر و تندمی کشند ، بسوی مردمان می شتابد . کجا میرود تا منزلگه پاکان را جستجو
 کنید . ای دلاوران و پهلوانان اینجابه رهایشگاه مایابید .
 شما ای صاحبان کار نامه های عجیب « وندانا » Vandana را برون آوردید تا مالک
 فیروزی و شکوه گردد . مانند زرقانی که مدفون باشد ، چون کسیکه در سینه تباهی و فنا خسییده
 باشد . مانند آفتاب که در حجله ظلمت پنهان باشد .
 ای « اسون » شبابه معاونت قوت ها و نیرو های بزرگ تان ، آن مرد باستانی « شیاوانا »
 رابه آغوش جوانی سپردید . شما ای « ناساتیا » عراده تان را بگمارید تا دختر آفتاب را
 باهمه شکوهی که دارد بردارد .
 شما ای کسانیکه هماره جوان هستید و با اسپ های گند می خویش بابا لها چابک پرواز
 میکنند « بهوجیو » را از بین امواج بحریرون کردید .
 ای صاحبان کار نامه های عجیب ، زمین را شیار کردید . وجو کاشتید برای انسان
 شیره غذادادید « داسیو » (بومیان هند) را با کرنای خویش از میان بر داشته دور افکندید
 وبه « آریا » روشنی وسیع ورخشندگی دادید که به آفاق پخش شد .
 ای بزرگان ! من از شما استعانت میکنم . ای « اسون » به نیازهای من به دیده لطف بنگرید
 ای « ناساتیا » به من ثروت زیاد و تمول کثیری بدهید که با اطفال همراه باشد .
 این کارنامه های بزرگ و شجیعا نه شما که آن را در دوره های باستان کرده اید . مردم
 میدانند ، نیاز میکنم که ای صاحبان قدرت و نیرو ، دعا های من در حالی بشما خطاب شوند که
 فرزندان دلیر و شجاع در اطراف من ایستاده باشند . »

بازی و ورزش: از سرود های ریگ وید و اشاراتی که در موارد مختلف شده معلوم میشود که قبایل آریائی در عصر ویدی و پیشتر از آن به انواع ورزش و ساعت تیری ها و بازی ها در هوای آزاد و در داخل خانه مشغول میشدند از مشاغل عمدۀ آنها در هوای آزاد یکی شکار بود که نه تنها وسیله ساعت تیری بلکه یکی از منابع بزرگ زندگی آنها هم بشمار میرفت تیر و کمان و سنگ شکاری استعمال میشد. پرندۀ ها را بانور و دام و بعض حیوانات مثل گرگ و شیر را به نلک میگردقتند هکذا در چاهای که روی آنرا خس پوشک میکردند بعض حیوانات وحشی را میگردقتند.

اسپ سواری و اسپ دوانی: آریا های عصر ویدی به اسپ سواری و اسپ دوانی و سواری عراده هائی که اسپ آنرا کش میکرد شوق مفراط داشتند راجع به اندازا يك جمله یکی از سرودها چنین میگوید: «ای اندرا به کمک ما از نقاط در دست به سواری دو اسپ زیبا بیا و این سوهارا بنوش» يك جای دیگر چنین ذکر شده: «پهلوانان ما با اسپ ها پرواز کرده یکجا آمدند» همین قسم از اسپ دوانی و اسپ دواننده تذکرات زیادی در سرودها داده شده.

طاس بازی: یکی از مهمترین سرگرمی آریاها در عصر ویدی چه در هوای آزاد و چه در داخل خانه بکنوع بازی بود که با طاس اجرا میشد اگر چه اصول آن پوره معلوم نیست اینقدر گفته میتوانیم که بعض اوقات با سه و گاهی با چهار و گاهی هم با پنج طاس بازی میشد و در هر ده کده و قریه همان جائی که مجلس قبیلوی «سبها» دایر میشد معمولاً مردم برای وقت گذرانی و اشتغال به چنین بازی ها هم جمع میشدند. ریگ وید و قلب و خدعه را در بازی یکی از جنایات بزرگ حساب میکنند.

اتن ورقص: قراریکه از بیانات سرودها معلوم میشود در عصر ویدی و پیش از آن مردان و زنان اتن می انداختند و ورقص میکردند ولی معلوم نمیشود که زن و مرد

یکجا هم رقص می نمودند یا نه. این طور اینکه امروز در میان قبایل افغان و نورستانی معمول است عیناً به همین رویه در عصر وید در میان آریاهای آریانا معمول و مروج بود. جوانان آریائی کاکل های دراز خویش را باروغن چرب کرده و در حالیکه خویش را با گل های قشنگ خود روزینت میکردند، دسته دسته آواز خوانده به میدان های این حاضر میشدند. این مانند امروز عموماً در هوای آزاد و در میدان های عمومی بعمل می آمد چنانچه واضحاً در کتاب دهم سرود ۷۶ فقره هشتم يك جمله چنین میگوید «گرد ضخیم مانند مردانی که این می انداختند به هوا بلند میشد» این جنگی عبارت از همین این عادی بود که در آن نفری به تعداد زیاد شامل میشدند. این این با آواز نهب دهل بهترین وسیله ئی بود که جوانان را در میدان جنگ گرم میساخت.

در عصر ویدی رقاصه هائی که پیشه آنها رقص بود هم وجود داشت در موقع اجرای مراسم عروسی و دفن مرده رقص های مخصوص معمول بود. در بعض جاها به رقص دختران جوان هم اشاره شده.

خواندن و موزیک: آواز خواندن و مرانب قدامت آن تنها به نژاد آریائی اختصاص ندارد بلکه میتوان گفت که بشر از هر عرق و نژادی که باشد در قدیمترین مراحل زندگی آواز خواندن را بنوعی بلد بوده و برای کلماتیکه رنگ شعر داده بود شیوه خواندن هم حتماً داشت. از عمو میات گذشته اگر آریاها و منحصراً آریاهای عصر ویدی را در آریانا، نگاه کنیم خواهیم دید که آواز خواندن و تغنی در میان آنها خیلی معمول بود در میان کتله ئی که شعر گوئی کار میرائی خانواده های آن باشد، مردمانیکه حفظ سرودها را از وظایف اولیه مذهبی و خانوادگی خود بدانند. خانواده هائیکه رکن بزرگ آئین آنها روز سه مرتبه خواندن سرودها باشد چیز طبیعی است که آواز خواندن از قدیم ترین زمانه ها تا عصر ویدی و بعد از آن در میان ایشان معمول

بوده و به مراتب ترقی رسیده بود. قبایلی که شعر میگویند، سرود میسازند
 این می‌اندازند، امکان دارد که آواز بخوانند؟

همین طور موزیک، در حالیکه شعر، سرود خواندن، این باشد موزیک
 از لوازمات آنهاست. موزیک بعقیده پروفیسر «گیت» Keith در عصر ویدی
 مراحل ابتدائی خود را پیموده بود از بن نظریه معلوم می‌شود که آریاهای آریانا
 مراحل اولیه موزیک را پیموده و اساس موزیک آریائی از اینجا به ماورای
 شرقی اندوس نشر شده است. آریاها در آریانا سه نوع ادوات عمده موزیک
 یعنی آلات تاردار و آنتیکه باپف و دست زده میشد همه را میشناختند و آنها
 را به نام های «دندوبهی Dandubhi»، «وانا Vana»، و یونا Vunâ یاد میکردند.
 یکی از شعرای ریگ وید میگوید که: «آواز توله از رهایشگاه مسعود «یاها»
 شنیده میشود». چون رهایشگاه یا ماد شمال هندو کش عبارت از همان قصر
 «وارا» است که در بخدی بنانهاده بود گفته میتوانیم که در قدیمترین مراحل
 زندگی خود آریاهای آریانا به اساس موزیک بلد بودند و پادشاهان بزرگ
 بخدی در ترویج آن صرف مساعی زیاد میکردند موزیک علاوه بر اینکه در
 مجالس سرود و آتن و مراسم عروسی و دربار شاهان کمال عمومیت داشت در
 محاربه هم مورد احتیاج بود و برای تشجیع و تهیج جوانان و ترسانیدن دشمن
 بهترین وسیله بشمار میرفت. یکنوع نشیده های مخصوصی که در محضر
 پادشاهان و سرداران قومی و بزرگان خوانده میشد به «دناس تیوتی»
 Dnastutis یاد میشد و اشعاران بیشتر شکل مدحیه داشت.

سامانه: این کلمه در سرود ریگ وید زیاد ذکر شده و عبارت از یک نوع
 میله‌ئی بود که در میدان های آزاد اجرا میشد درین میله تمام طبقات جامعه
 مرد، زن، پیر، جوان، اطفال، ریشی‌ها، پهلوانان، ورزشکاران، سوارکاران
 همه شامل میشدند و در آن ابراز لیاقت و هنر نمائی میکردند. ریشی‌ها پارچه

های شعر و سرود خود را میخواندند ، جوان ها اقسام مظاهرات ورزشی بعمل می آوردند و سوارکاران به اسب دوانی و مسابقه مبادرت می ورزیدند . دخترها وزنها برای ساعت تیری و حتی انتخاب همسر درین میله شرکت میکردند این میله بعضی اوقات شب و گاهی هم روز تشکیل میگردد . اگر شب دایر میشد تا صبح دوام میکرد و اگر روز بعمل می آمد تا شام دوام مینمود انواع بازی ها و اثنان ورقص از طرف شامل شوندگان اجرا میشد و موسیقی نوازان و خوانندگان بانوای موزیک و خواندن خویش حاضرین را مسرور و مشغول میساختند . جبه ها و میله های ملی که امروز معمولاً در اوائل بهار در نقاط مختلف افغانستان در هوای آزاد تشکیل میشود به میله « سامانه » عصر ویدی شباهت زیاد دارد و یونانی ها این خاطرۀ قدیم را تحت پروگرام معینی آورده بودند .

جنگجویی و اسلحه : جنگ و جنگجویی یکی از مشاغل عمده آریائی ها

بود. زندگانی نیمه کوچی و نیمه زارع که بیجا شدن قبایل را از یکجا بجای دیگر ایجاب میکند طبعاً این کتله باشهامت را برای مجادله آماده ساخته بود . در موقع جنگ عموماً تمام قبایل آریائی شامل می شد خود شاه شخصاً دستجات جنگجویان خود را سرکردگی میکرد و روحانیون و شعرای قبایل با خواندن دعا و مناجات و اشعار رزمی روحیات جنگجویان را بلند برده و راه فیروزی را برای ایشان آماده می ساختند .

پادشاه و نجیبای سلحشور در میان عراده های جنگی سوار شده و میجنگیدند در این عراده ها دو نفر جا می گرفت یکی سرباز و دیگری عراده ران ، اولی بطرف چپ و دومی بجانب راست می نشست و تا اندازه زیاد کامیابی سرباز به قابلیت عراده ران مربوط بود سائر مردم عوام قبائل پیاده میجنگیدند و از خود دسته های خورد خوردی داشتند ، اسلحه آنها عبارت از تیر و کمان ، نیزه و تبر

قمه. فلخمان بود و مهمترین همه تیر و کمان بشمار میرفت. زره و کلاه خود نزد ایشان مجهول نبوده. سرباز خود به سر کرده زره می پوشید و قمه در کمر میزد و کمان را به دوش می افکند. چوب تیرهای آنها قسماً از فی بود و پیکان آن را از شاخ یا از فلز می ساختند. تیرهای زهر آلود هم گاه گاه استعمال می نمودند با وجودیکه اسپ سواری و اسپ دوانی نزد آریائی ها بسیار معمول بود و بر علاوه در کش کردن عراده های جنگی هم از آن کار میگریفتند ولی در سرودها از استعمال سواره نظام در جنگ تذکری بمیان نیامده است.

البسه: آریائی ها عموماً از پشم گوسفند بافته می شد و عبارت از دیبانه پارچه بود. قراریکه در میان اطفال امروزه نورستان معمول است پارچه های پوست را هم بصورت لباس استعمال میکردند آریائی ها به تزئینات سر و بر خود سلیقه و ذوق مخصوص داشتند و زن و مرد هر دو فرقه زیورات طلائی بازوبند، گلوبند، گوشواره، انگشتر حلقه گوش و غیره می پوشیدند لذا از هر نقطه نظر که دیده شود یادگارهای حیات عصر (ریگ وید) با تمام جزئیات آن هنوز در میان قبایل افغان مشاهده میشود و جوانان زیبا ورشید افغان انگشترها، حلقه ها، گوشواره ها و حلقه گوش و بازوبندها بصورت پوش تعویذ و غیره استعمال میکنند. درین شبهه نیست که زندگانی قبیلوی و دمو کراسی قبیله افغان حیات نیمه مالدار و نیمه زارع با تمام ملحقات آن که عبارت از رمنه داری، استعمال لبنیات در غذا، شوق ان و ورقص و بسا چیزهای دیگر می باشد مظهر زنده حیات عصر ریگ وید آریائی های افغانستان است پس هیچ غرابت ندارد که مردان قبایل در آرایش خویش بگوشتند و انگشترها و بازوبندها و گوشواره ها استعمال نمایند. همین طور گذاشتن موی سر و کاکل تا سرشانه از یادگارهای قدیم آریائی است که آن را به مواظبت چرب میکردند و شانه می نمودند زن ها موهای خود را می بافتند و مردها در بعضی مواقع آن را بیج بیج داده

بیک طرف شانه میگردند. از اختصاصات قبیله و سیستان Vasishtas این بود: که کاکل های خود را بطرف راست تاب میدادند. ککل کردن موی نزد آنها مجهول نبود. اهاریش را عموماً میگذاشتند و مانند جوان های افغان که در روزهای اعیاد ملی گل های طبیعی را به سرویخن خود میزنند در عصر ویدی هم در مواقع خوشی و میله های قومی جوان ها به کاکل های چرب کرده خود گل های خود را میخلائند.

زراعت و مالداری: آریائی های عصر ویدی نه تنها زراعت بیشه و نه محض مالدار بودند بلکه به هر دو دست داشتند ولی با وجود اینکه زراعت و مالداري هر دو در میان آنها معمول بود بیشتر به مالداري و تربیه حیوانات اشتغال می ورزیدند. در بعضی قسمت های سرودی که در مورد پکتها ذکر شد و بسا سرود دیگر شعرا داشتن گله های گاو و گوسفند و اسب مخصوصاً رمه های گاو را زیاد التماس نموده و آن را یکی از علائم دارائی و نیک بختی تصور می نمودند. شعرا و قتیکه اشعار مدحیده و غیره برای قبیله میخواندند بطرف راست آنها بصورت بغشش و حق الزحمه بک راس گاو و میگذاشتند و گاو علاوه بر اینکه در قلبه و سائر حوایج زراعتی استعمال می شد در کشیدن کراچی ها هم بکار می افتاد اسب بیشتر در کشیدن عراده های جنگی و در دوآندیدن که یکی از ورزش های مخصوص آنها بشمار میرفت استعمال می شد دیگر از حیوانات خانگی آنها گوسفند و بز و سگ بود که برای شکار و حفاظت رومه و نگهبانی آنها هنگام شب بکار میرفت. آریائی های مالدار اگرچه در اوائل بیشتر به تربیه حیوانات شوق داشتند چون در افغانستان منبسط شدند طوریکه (مکدوئل) در صفحه ۶۶ و ۱۰۱ ادبیات سانسکریت میگوید میان اولیه زراعت را از مملکت ما فرا گرفتند و چون کلمه قلبه (کریش Krish) در سانسکریت ویدی و اوستائی هر دو معمول است نظریه فوق را تقویت میکند. زراعت در عصر ریگ وید در میان آریائی های آریانا ترقی نموده بجائی رسید که بر علاوه اینکه مایحتاج و خورا که شان را تکافو

میکرد وسیله داد و ستد و تجارت آنها نیز گردید. قولبه آنها قرار بکه « اتر وید » شرح میدهد یک قسمت فلزی داشت که گاو آن را میکشید و زمین را شخم میکرد چون زمین شخم شده بود روی آن دانه می پاشیدند و بواسطه جوی های سرباز آبیاری میکردند موضوع دروغله باداس و دسته کردن آن و گذاشتن دسته ها در خرمن و تشکیل خرمن و کوبیدن و پاک کردن آن با غربال همه بکرات ذکر شده. دانه که میکشتمند خوب معلوم نمیشود که چه بوده سرودها آن را یاوا Yava یاد کرده اند (۱) و از روی بعض سرودهای تازه میگویند که مطلب از گندم بوده ولی یقین معلوم نیست که مقصد از «یاوا» آریائی های عصر ریگ وید افغانستان چه بود. نورستانی ها یکنوع نان نازک را که از آرد ارزن می پزند «یاوه» گویند.

تربیه حیوانات اهلی و مخصوصاً نگه داری رمه های گاو شیری، بز و گوسفند و نر گاو در عصر ویدی خیلی عمومیت داشت علاوه بر اینکه شیر بز و گاو در غذا و خوراک و ترتیب مشروب سو ما مدخلیت زیاد داشت از پشم و پوست این حیوانات برای تهیه لباس خود کار زیاد می گرفتند. گاو و مخصوصاً گاو شیری در حیات و نظام اجتماعی آریائی از قدیم ترین زمانها تا عصر ویدی و بعد از آن دخالت و اهمیت زیاد داشت. هر خانواده آریائی یکمده کافی حیوانات اهلی داشت. خر برای حمل و نقل، اسب برای سواری و کش کردن عراده های جنگی، ماده گاو و بز برای شیر، نر گاو برای قولبه و سگ برای حفاظت خانه و منزل استعمال میشد. اگر چه اسب در انتشار و پیشرفت آریائی و مهاجرت و جنگ ها و فیروزی های آنها کمال مدخلیت داشت ولی اهمیت گاو شیری اگر از آن زیادتر نبوده کمتر بهیچ صورت نبود. خانواده های آریائی در عصر ویدی هر کدام به اندازه کافی گله های گاو داشتند و پیشتر دیدیم که وجود رمه های حیوانات

(۱) در نورستان نان ارزن نازک را (یاوه) گویند.

مخصوصاً رمه‌های گاوهای شیری در تشکیل آغیل و چرا گاه و بصورت غیر مستقیم در مراتب مختلف نظام زندگانی اجتماعی آنها تاثیر افکننده بود. قراریکه از سرودها استنباط میشود علامهٔ دارائی خانوادهای آریائی داشتن رمه‌های حیوانات و مخصوصاً گاوهای شیری بود. پادشاهان هر کدام رمه‌های شاهی داشتند و ویشی‌ها را که سرودهای مدحیه میساختند و دیگر خدمات اجتماعی بعمل می‌آوردند بکعبه گاو بخشش میدادند و موضوع اکثر سرودها را تقاضا و خواهش حیوانات تشکیل داده است.

تا جائی که از سرودها برمی‌آید چنین معلوم میشود که حتی واحد خریداری و تبادلۀ اجناس هم گاو بوده چنانچه مقدار معین گیاه سو ما را در مقابل یککعبهٔ معین گاو تبادلۀ میکردند و چون حیوان قابل تبادلۀ را «پاسو Pasu» میگفتند مدت‌ها این کلمه معنی دارائی را افاده میکرد چنانچه رومن‌های قدیم کلمهٔ «پیسو» یا «پکوس Pecus» را به معنی ثروت استعمال میکردند (۱) و حتی زمانیکه بول هم در میان آنها بمیان آمد به «پکوس» یا پکوکو Pecu مو سوم شد در قطار بخشش عدۀ گاو پسان بخشش عدۀ اسب و خر و شتر و عرادهٔ حمل و نقل و غیره بمیان آمد. اهمیت گاو و لزوم آن در عرصهٔ ویدی باعث شده بود که حتی در همان عصر هم از کشتن آن احتراز کنند چنانچه بعضی از ریشی‌ها این مسئله را قدغن کرده بودند.

صنعت: ناگفته نماند که آریائی‌های عرصهٔ ویدی افغانستان بکلی از مبادی

صنعت بی بهره نبوده بلکه تا اندازهٔ کافی صنعت در میان ایشان خصوص در اواخر عصر (ویدی) پیش رفته بود. از همهٔ پیشتر صنعت چوب در میان آنها ترقی کرده و نجاری نزد آنها همیشه با افتخاری بشمار میرفت زیرا نجار احتیاج بزرگ و اساسی آنها را که عبارت از عراده‌های جنگی و کراچی‌های مخصوص کشت

(۱) پیسه که تا حال در کشور ما در عوض بول استعمال میشود به این کلمه بی ارتباط نیست.

و زراعت بود تهیه میکرد چون مانند بختون ها و نورستانی ها ظروف خانگی آنها را کثیراً از چوب بود ازین جهت هم اهمیت صنعتکار چوب بیشتر حس می شد. مشروب کوهی (سوما) مخصوصاً در ظروف چوبی نوشیده میشد. نا گفته نماند که نجارهای ایشان در تزئینات عراده های جنگی بسیار میکوشیدند و شعرا مهارت خویش را به کسانی که عراده ها را درست میکردند مقایسه کرده اند.

بعد از نجار یا صنعت کار چوب، صنعت کار فلز که روی هم رفته آهن گر و مس گر و زرگر امروزی را در بر میگردد نزد آنها با اهمیت تلقی می شد. مشارالیه در کوره های که با بال پیرندگان بیکه میکرد سنگ معدنی را میگذاخت، دیگ های خورد و دیگر ظروف معمولی را از فلز میساختند. در سرودها فلزی بنام «Ayas ایاس» ذکر شده لیکن واضح نمیتوان گفت که مقصد از آن چه بوده معنی مس، آهن و برنج هر سه را از آن میتوان کشید شاید قلعی باشد. دباغ و صنعت دماغی هم در میان آنها معمول و مروج بود. کار بافت تکه و بوریا ازنی بیشتر به زن ها تعلق داشت تذکار این مطلب در اینجا بی مورد نیست که پیشه وری و دست زدن یکی ازین حرفه ها در عصر ریگ وید چیز بست در جامعه نبوده بلکه اسباب افتخار همگان بشمار میرفت و کسانی که به پیشه های فوق الذکر مشغول بودند با شرف ترین اشخاص قبایل بشمار میرفتند.

✓ خوراک: در غذای آر بائی ها بر طبق زندگانی قبایل مالدار شیر مدخلیت زیاد داشت که خالص یا مخلوط با حبوبات خورده میشد. مسکه هم زیاد بمصرف میرسید. از آرد حبوبات با شیر و مسکه کلچه درست میکردند سبزی و میوه جات در تغذیه شان مدخلیت زیاد داشت. گوشت قربانی حیوانات مثل بز گاو و گوسفند و بز هم به مصرف خورا که آنها میرسید. در مواقع میله های عمومی بیشتر بز گاوها را میکشتمند و از روی عنوان (اتی تیگوا Atithigua) یعنی (کشنده بز گاو برای مهمان ها) معلوم میشود که بعضی اشخاص بصورت خصوصی وظیفه دار این عهده

بودند. چون آریائی‌ها اسپ هم گاه گاه قربانی میکردند درین مواقع گوشت آنرا نیز میخوردند ولی بواسطه قلت قربانی اسپ گوشت آنهم کمتر و بصورت غیر عادی بمصرف میرسید. ماده گاورا بواسطه اینکه شیر میداد و از شیر آن خوراکی‌های مختلف بدست می‌آمد نمی‌کشتند و آنرا (اگونیا Aghonyal) (غیر قابل کشتن) میدانستند ازین جا معلوم میشود که احترام ماده گاو در میان آریائی‌های هند چیزی است که ناعصر ریگ وید اثرات آن معلوم میشود معروفترین مشروبانی که آریائی‌ها استعمال میکردند (سوما) است که از عصاره کدام گیاه کوهی و شیر و عسل ساخته میشود. چیدن گیاه سوما در کوهها و کشیدن عصاره و اختلاط آن با شیر و عسل کارزنها بود. مشروب سوما بعد از مهاجرت شاخه آریائی‌ها از افغانستان به هند از بین رفته و در عصر اوستائی هم بنام هوما باقی ماند. سوما اگرچه در عصر (ریگ وید) خاصیت مخصوص مذهبی بخود گرفته بود و بیشتر در مواقع اجرای مراسم قربانی صرف می‌شد ولی اینهم دال به این است که این مشروب در میان توده عوام عمومیت زیاد داشت. مشروب دیگری که در عصر (ریگ وید) در میان عوام رواج داشت (سورا Sura) نام داشت که از عصاره حبوبات استخراج می‌شد و واضحاً دارای خواص مستی آور بود چون محل روئیدن بته سوما یکی از نشانی‌های محل اقامت آریائی‌هاست در آن زمینه مبحث علیحده هم نوشته شده است.

عقاید: آریائی‌ها در مراتب اولی و قدیمترین روزهای زندگانی خود در «آریانا و یجو» و بخدی از دین و آئین به معنی اصل کلمه هیچ نوع آن را نمی‌شناختند اما طبعاً مناظر زیبا و قشنگ طبیعت و قوه‌های محیر العقول و عجیب آن در ایشان تاثیر نموده آفتاب ایشان را گرم میکرد، ماه سیاهی شب را به نور قمره فام خود روشن می‌ساخت، ستارگان در دل شب بانالو و اشکال الماس نمای خود ایشان را واله می‌ساخت؛ رعد و برق از ماورای لایتناهی

فضا آنها را تهدید می نمود ، ظلمت خوف انگیز شب چون فرا میرسید طبعاً ایشان را افسرده می ساخت و باز دمیدن صبح ، سپیده شفق ، طلوع آفتاب و حرارت منفعت بخش آن روح تازه در ایشان دمیده افکار سیاهی را که از تهدید شب عائد شده بود درومی نمود بهمین نوع مناظر بدیع و شگفت آور طبیعت و تغییرات دائمی صحنه آن دائماً ایشان را بخود مشغول ساخته یکنوع جذبۀ در آنها تولید میکرد چنانچه همین جذبۀ است که آهسته آهسته نزد آریائی ها در مراتب اولی حیات انبساط یافته شکلی بخود گرفت که آن را میتوان « احترام عناصر طبیعی » خواند . دین آریائی مربوط مظاهر طبیعی بود و امید استفاده از عناصر و ترس از آن طبعاً ایشان را مربوط به طبیعت ساخته آهسته آهسته آنها را اول به احترام و باز به تمجید و توصیف قوای طبیعی و ادار ساخت و از همین جا است که مرحله دومی در سیر مراتب مذهبی آریائی بمیان آمد و از آن پایان تر صحبت خواهیم کرد .

بیشتر گفتیم که از سرود ویدی نمیتوان به آسانی دین آریاها را به معنی اصل کلمه شرح داد . این موضوع اگر چه شرح و بسط زیاد میخواهد ولی باز هم به چند کلمه نمی میتوان گفت که سرود ویدی با وجودیکه در اثر احتیاج مبرم مذهبی بمیان آمده و اجدقوانین و نظام و اصول و اساس و فروع و مراسم مشخص يك دینات معین نیست . بعضی از مدققین به این موضوع اشاره میکنند که در سرودها آثار دینات های مختلف دوره های قبل التاریخ آریائی تاثیر افکنده و بصورت پراکنده مظاهر آنها معلوم میشود . روی همرفته در دینات آریائی در عصر ویدی مخصوصاً در عصر « ریگ وید » بکعبه قوای سری مظاهر عناصر طبیعی بنام های « وارونا » (آسمان پرستاره) ، اندرا (رب نوع رعد و جنگ) ، سوریا میترا (مهر ، آفتاب) ، اگنی (آتش) ، سوما (مشروبی که از گیاه کوهی و شیر و عسل ساخته میشد) ماروت (باد) ، آسمان ، زمین ، شفق ، شب ، روز ، ستاره

صبح و شام و غیره و غیره اسم برده شده هکذا درین ردیف اسمای بعض شاهان هم تذکار رفته که اشاره به احترام و پرستش اجداد میکند مبدء و اصلیت شخصیت های مذکور آنقدرها روشن نیست و داستان های مربوطه آنها قسمت های متضاد هم دارند معذالك سرودها روی هم رفته در توصیف و ستایش آنها وقف شده و معلوم میشود که آریباهای عصر ویدی عناصر طبیعی را نامها و شخصیت معین داده و آنها را با داستان های کهن پرستش اجداد مخلوط کرده اند .

آیا عناصر پرستی آریبائی چه مراسمی داشت ؟ و این مراسم در کدام جای محل معین انجام میگرفت یا نه ؟ طوریکه بیشتر اشاره کردیم مراسم مذهبی آریبائی آنقدر مشخص نیست که اینجا شرح یابد و اگر پاره مراسم هم داشت مربوط به قربانی و نوشیدن سوما و پاره چیزهای دیگر بود که با شروط و اساس معین مراسم کلی مذهبی را نمایندگی نمیتواند . قراریکه ظاهراً معلوم میشود میتوان مراسم مذهبی آنها را دو حصه نمود : یکی مراسم رسمی مانند قربانی ها و صرف سوما و دیگر مراسم خانوادگی . در قسمت اولی بیشتر ریشی ها و طبقه منور شرکت می جست و دومی در کانون خانواده روز سه یا پنج دفعه بعمل می آمد . ریاست مراسم مذهبی در کانون خانواده متعلق به پدر بود و مادر و دیگر اعضای خانواده در آن شرکت می جستند مراسم دیگری در اوقات معینه سال در کانون خانواده صورت میگرفت . ریشی هائی که اصلاً از روی پیشه روحانی بودند فقط در بعض مراسم معینه خانوادگی مانند مراسم عروسی ، وفات ، و در دادن آتش در کانون خانواده جدید و غیره مداخلت میکردند .

به این ترتیب گرفته میتوانیم که آریباها برای اجرای مراسم مذهبی بنام معبد کدام محل مشخص و معین دیگر نداشتند و چون مراسم مذهبی آنها مانند خود مفکوره آئین شان ساده بود معبد و عبادت آنها اشکال و تکلفی نداشت . بعضی مراسم قربانی که خارج خانه بعمل می آمد عموماً در یکی از

نقاط قشنگ دامان طبیعت اجرا میشود. لذا این را هم میتوان گفت که دامان طبیعت معبد آنها و شنیدن تمجید و توصیف عناصر طبیعی و کار نامه های خارق العاده اجداد عبادت شان بود.

قربانی یکی از مشخصات آئین آریائی عصر ویدی است و آنرا یکنوع مجبوری و قرضی تلقی میکردند که ادای آن بر هر فرد و خانواده لازمی و حتمی بود زیرا تصور میکردند که به این ذریعه ارباب انواع در حل مشکلات با آنها شریک شده و طرفین از آن بر خواهند خورد چنانچه درین مورد میگفتند: «قربانی کنید تا ارباب انواع غنی شوند آنگاه شمارا مستعد و غنی خواهند ساخت... از غذا موجودات پیدا میشود، از باران، غذا بمیان می آید و از قربانی باران میخیزد... کسیکه به گردش این عراده کمک نمیکند سزاوار زندگی نیست.» (۱)

درین شبهه نیست که آئین ساده و ابتدائی آریائی با تحول تدریجی مراتب مختلف را پیمود و قواهای طبیعی آهسته آهسته درمیخله آنها صاحب شخصیت و نام و نشان و صفات و سجایای علیحده گردیده است. از خلال سرو دهها اینطور هم حس میشود که مجموع تمام عناصر مفید و نورانی را «دووس Davos» یعنی «ذرات درخشان» میگفتند و در اکثر زبان های هند و اروپائی نام «خداوند» (ج) از همین کلمه با جزئی تغییراتی بمیان آمده و در ببتو مفهوم لغوی آن به شکل (دیوه) یعنی چراغ باقی است «دووس» کلمه بود که به آن بلااستثنا تمام ارباب انواع و مظاهر مفید و نورانی طبیعی را یاد میکردند و حتی قوه مافوق کل را بنام «دووس پاتر Dyeus Pater» مسمی ساخته بودند ازین رو بعضی ها به این نظریه هم رسیده اند که آریاها پیش از عصر اوستا

صفحه ۲۵۵ کتاب ذیل تالیف واله دوپوسن

حتی در دوره ویدی هم موضوع وحدانیت خداوند (ج) را احسن نموده بودند. بهمین اساس بعضی از مدققین اظهار میکنند که آریلها اگرچه در ظاهر امر قوای طبیعی را تمجید و ستایش میکردند با الواسطه خالق کل آنها را هم میشناختند. «مستر داس» در اثر خود موسوم به «ریگ وید یک کچر» (۱) تحت عنوان «وحدت در تعدد» درین موضوع به تفصیل وارد شده و اظهار میکند که در سرود ریگ وید تعدد اسمای ارباب انواع مثلاً: اندرا، میترا، وارونا، گنپی و غیره نام های مختلف یک ذات واحد است مشارالیه درین مورد نظریه «مستر گریفت» (۲) را چنین می آرد: «نامهایی که شعرا ذکر کرده اند همه در حقیقت اسمای یک ذات واحد است که قدرت ما فوق کل را تشکیل میدهد و از خود مظاهر مختلف دارد.»

«مستر داس بعد از ذکر فقرات متعدد متن سرود ویدی تحت عنوان «پیراجپاتی» که در ریگ وید بنام «هیرانیه گری بها» ذکر شده و معنی تحت اللفظی آن «هسته طلائی» است سرود ذیل را می آرد که از آن مفهوم وحدانیت و یگانگی ذات خداوندی روشن میگردد و ترجمه آن قرار اتنی است:

«در شروع خلقت نوری تجلی کرد. او ما لك تمام مخلوقات است. او زمین و آسمان را آفرید. آیا او آن نیست که قربانی های خود را به او تقدیم کنیم؟ او که نفس داد، او که قوت بخشید، او امرش راهمه ارباب انواع می پذیرند. سایه او فنا پذیر است. آیا او آن نیست که قربانی های خود را به او تقدیم کنیم. او که در سایه عظمت خود یگانه پادشاه ذی روح و جنبندگان است. او که بر انسان و حیوان یکسان سلطنت میکند. آیا او آن نیست که قربانی های خود را به او تقدیم کنیم؟

او که هیماوات، سمودرا، راشا (۳) شاهد عظمتش میباشند. کسی که این همه مناطق از آن اوست. آیا او آن نیست که قربانی های خود را به او تقدیم کنیم او که قدرتش اسمان را نورانی و زمین را محکم نگه داشته. او که اسمان هارا

(۱) صفحه ۴۷۲ (۲) مستر گریفت یکی از مترجمین سرود ویدی میباشد (۳) نام های کوه

برقرار نموده، او که پیمایش طبقات فضا در قدرت او است. آیا او آن نیست که قربانی های خود را به او تقدیم کنیم؟

او که قدرتش حتی بر آب های غریب و پهنه مستولی است. او که مافوق تمام ارباب انواع است. آیا او آن نیست که قربانی های خود را به او تقدیم کنیم؟

او که خالق زمین است بماضرر نمیرساند. در سایه نظام معین حکمفرمایی میکند، آفریدگار آسمان و آب های درخشان و غریب و پهنه است. آیا او آن نیست که قربانی های خود را به او تقدیم کنیم؟

ای «پراجپاتی» جز تو کسی دیگر به این مخلوقات حیات نداده. استدعا میکنیم خواهشی را که برای آن قربانی بتو تقدیم کرده ایم برآورده شود و ثروت مند گردیم.»



ناگفته نماند که در آخر عصر ویدی نزد شاخه آریاهای مهاجر هندی بعضی عقاید تازه و نوی هم پیدا شد. جادو، جادوگری در عقاید آنها داخل شد و حتی بعض حیوانات هم طرف تمجید و ستایش واقع گردید که بدان کاری نداریم و بیشتر مختص به هنداست.



مهمترین عناصری که نزد آریایی ها در عصر ویدی به شکل ارباب انواع درآمده بود قرار ذیل اند:

دییوس Dyaus آسمان

پرییتی وی Prithivi زمین

آفتاب به نام های مختلف مثل: سویار، ساویتار، یوشان، متیرا، رودرا و غیره باد که بنام های وایو Vayu و اتا Vata و ماروت Marut یاد میشود.

اگنی Agni آتش

اندرای Indra (رب انواع رعد یا جنگ)

سوما (مشروب) که از عصاره یک نوع گیاه کوهی مخلوط با شیر و عسل ساخته میشود و با حرارتی که در بدن تولید میکرد در صف ارباب انواع قرار گرفته بود)

وارونا : رب النوع آسمان ستاره دار .

برای تعیین شخصیت های بعضی های آنها ذیلاً کمی تشریح میدهم

«اندرا» : قرار بیکه از خلال متن سرودها معلوم میشود مهمترین تمام

از باب انواع آریائی اندرا بوده که اصلاً در اوائل و هله رب النوع حامی کدام قبیله فاتح بوده و قرار بیکه در مبحث (بکتهها) ملاحظه شد . قبیله سحشور « بکتها » را همیشه حمایت می نمود اندرا چون حامی جنگجویان بود علامه فارقه اورعدوبرق یا آتش آسمانی را تصور می نمودند و رفته رفته بکلی شکل رب النوع جنگ بخود گرفت در جنگ هائی که آریائی ها بر علیه دابسیوس ها بومیان هندی نموده اند همیشه از اندرا استعانت و فیروزی میخواستند صدقه هائی که بنام اندرا می دادند بیشترش مشروب سوما بود اندرا نوای توله و مستی مشروب کوهی (سوما) را دوست داشت و چون این دو چیز از اختصاصات کنله آریائی این عصر بود میتوان گفت که اندرا نمونه کامل فرد و ذوق آریائی عصر ویدی و پیش از آن شمرده میشد « اندرا » در کشتار حیوانات خارق العاده مخصوصاً مارهای بزرگ و اژدهای کوهی هم صرف مساعی زیاد نموده و قصه های اژدها که در عصر بودائی رونق زیاد پیدا کرده و تا حال در مخیلات ساکنین افغانستان وجود دارد منبعش را عجالتاً ناسرود های عصر (ریگ وید) بلند برده میتوانیم قصه های اژدهای کوهی و خرابه ها و غیره که امروز در میان ما مروج است سراسر از خلال سرودهای ریگ وید معلوم میشود ؛ اینک يك گوشه را بصورت نمونه ترجمه میکنم (۱)

« میخواهم کارهای اندرا را بیان کنم . اولین کارهائی که به زور سلاح انجام داده است . مشارالیه مار رازده است بشکم کوه را در انده است تا آب مجرا پیدا کنند مشارالیه ماری را که در کوه بود زده است برای او تراشتار Tvashtar

اسلحه‌ئی ساخت خروشان آب‌ها مانند گاوها بوغ زده مستقیماً بشتاب بطرف
بحر پایان می‌شدند . «

* * *

وارونا : وارونا که او را رب النوع آسمان ، تعبیر میکنند بزرگ‌ترین
رب النوع آریائی و سرچشمه حیات بخشا و نیکو کاری بشمار میرفت و با اندرا
که همیشه در جنگ و قتل و ستیز بود فرق کلی داشت نسبت به اندرای جنگجوی
« وارونا » رب النوع باشکوهی بود که مقام رب الارباب بخود گرفته بود
آریائی‌ها آفتاب را چشم ، آسمان را لباس و طوفان باد را تنفس او تصور می‌کردند
و ایجاد آسمان و زمین و باد را به او نسبت میدادند. عقیده داشتند « وارونا »
همه چیز را می‌بیند و می‌شنود و نظام جهان را اداره می‌کند آریائی‌ها از اندرا
ثروت و فتح می‌خواستند و از وارونا التماس می‌نمودند که ایشان را از حزن
و کدر و ارها ند ، ببخشد و عفو کند. یکی از سرودها که روح معتقدات آریائی را
نشان میدهد چنین آغاز میشود .

« آنکه دودنیای بدین وسعت را از هم جدا کرده « وارونای » با عظمت
است . آسمان را بزرگ و بلند آفریده ستاره گان را جدا کرده و زمین را
وسعت بخشیده من بخود می‌گویم چه وقت به جوار وارونا ملجاء خواهم یافت؟
چه وقت بادل صاف اثرات رحمت او را خواهم دید؟ ای وارونا من می‌خواهم گناه
خود را بدانم ، من از آن نهائی که میدانند بر سان می‌کنم تمام عقلاً متفقاً بمن يك
جواب دادند که وارونا بر علیه تو قهر شده‌ای وارونا این گناه بزرگ چه بوده
که به سزای آن دوستت شاعر را میزنی؟ آن را بمن بگوای کسی که مغلوب
نمیشوی و ذات خودت خودت را نگاه می‌کند آیا میشود که باین عرض عبودیت
از گناه پاک شوم (کتاب هفتم سرود ۸۶ ترجمه بر گین) (۱)

اگنی: اگنی رب النوع آتش است و چون آتش در کانون خانوادگی آریائی همیشه بود اورا صاحب اختیار دائمی خانه یارب النوع کانون خانوادگی تصور می نمودند که آبادی و فراخی زندگانی و ازدیاد نسل از برکات او بود چنانچه ازین جهت اورا پدرانسان میدانستند و در موقع تولد طفل نوزاد میگفتند « ستایش کن اگنی درخشانی را که اینجا حاضر است و بتو حیات بخشیده

زندگانی ما را اطوالت بده ای اگنی منقسم حیات، تو که تقویه می بخشی تو که رخساره ات از مسکه پر است و در آغوش مسکه تولد شده ئی مسکه، عسل و شیر گاو را بنوش بالای این طفل مانند پدر برپسر مواظبت کن . »

اگنی رب النوع قربانی هم شمرده می شد و چنین تصور میرفت که از میان چوب مذبح برآمده و نذر و تحایف و قربانی را میخورد. اگنی در مخیله آریائی ها جاویدانی بود زیرا چنین عقیده داشتند که اگنی مانند جرم آسمان و باد و طوفان دریای در ختان جنگل مخفی است و با تلالو بر قک آسمانی تولد میشود و چون از آب های اولیه هم اگنی بمیان آمده لذا قدامت زیاد دارد پدر ارباب انواعی میباشد که در اثر تقدیم قربانی ها ظهور کرده اند .

سوما: سوما در عصر ریگ وید عبارت از عصاره گیاه کوهی بود که قرار افسانه ها عقابیی از آسمان آورده بود و در کوه «منجوان» می روئید دختران وزن های آریائی عصاره سفید یازرد گون این گیاه را در زیر اشعه ماه از دامنه های کوه ها جمع نموده با آب و شیر و مسکه و عسل مخلوط کرده ازان مشروب مفرح و صحت بخشی می ساختند و در حین اجرای مراسم مذهبی به نام ارباب انواع نذر میکردند و بیشتر مردان طبقه شریف ازان میخوردند .

چون این مشروب قوت میبخشید و دماغ را مفرح می ساخت آریائی ها تقویت دل و اعصاب، فرحت دماغ، قوه عضلات ادامه حیات و حتی زندگانی جاویدان را از نوشیدن آن انتظار داشتند و این خصایص کار را بجائی رسانید

در آریائی ها

که سوما هم در صف ارباب انواع قرار گرفت .

سوما و نوشیدن آن یکی از مراسم بزرگ و تحایفی است که آریائی ها بنام ارباب انواع خود تقدیم میکردند و قرار یکه در مبحث علیحده این فصل خواهید دید محل نشو و نمای گیاه سوما کوه های افغانستان بود نوشیدن این مشروب تا آخرین مراحل عصراوستائی در مکت ما معمول و مروج بود . چون گیاه سوما را در روشنی ماهتاب جمع میکردند و پیش ازینکه عصاره آن گرفته شده ساقه های آن را در آب و شیر میگذاشتند و در انجا منبسط می شد تصور میکردند که از اشعه ماه چیزی در آن حلول کرده ازین جهت عصاره زردگون آن را قطرات طلائی آسمان یا «شبنم مهتاب» تصور می نمودند که صبحگاهان بر گیاه مذکور ریخته و آن را نشو و نما میداد . در میان ارباب انواع آریائی آنکه از همه بیشتر به شرب سوما میل داشت اند را رب النوع جنگ بود تا صاحب نیرو و توانائی شود .

* * *

آریائی ها تا جائیکه از خلل مضامین سرودها استنباط میشود ارباب انواع مجرد که مفهوم معنوی را نمایندگی کند کمتر داشتند فقط یکی دوتائی قهر و عقیده و غیره را نمایندگی میکرد و بر خی دیگر عبارت از صفات ارباب انواع فوق الذکر است که در دماغها بعضی اوقات شخصیت علیحده حایز شده است . ناگفته نماند که بعضی ارباب انواع آنها جوهره جوهره و دسته دسته هم بودند مانند «میترا - وارونا» یا ماروت - واسو Vásu و ادیتیا Adityae و غیره . آنچه که روی هم رفته در آئین آریائی های عصر ویدی قابل ذکر است این است که جلو روابط بین انسان ها و ارباب انواع بدست انسان است که با تقدس و قربانی آن را اداره میکرد و برای حصول آرزوهای خود نذر و قربانی هم میکردند ارباب انواع آریائی طوریکه ترسیم شده اند قوی بودند و نسبت به عدالت

وخیراندیشی، نیرومندی داشتند. قراریکه بالاذ کرشد تنها (وارونا) باحضور خود همه جا وباخبری ازاعمال انسان تنها رب النوع آنها است که بیداری ومواظبت وجدان بشری را ترسیم می توانست.

ساده ترین نذر آنها مراسمی داشت خانوادگی که پدر با همسر خود در کانون خانواده اجرا میکرد وعبارت از شیر ومسکه وحبوبات بود و جزئیات مراسم آن معلوم نیست. قربانی بزرگ عبارت از کشتن اسپ بود. که شاه ودولتمندان ورؤسای قبیله بدان اقدام میکردند.

جسد مردگان را عموماً درخاک پنهان میکردند آینه مردگان آنها از روی سرودها چندان روشن معلوم نمی شود گاهی از روی بعضی قسمت ها استنباط میشود که با آب ها یکجای شدند، برخی الحاق آنها را با نباتات اشاره میکنند و بعضی هم میگویند که بعد از مرگ دوباره زنده شده با یاما «Yama» اولین پادشاه متوفی یکجا یا از او علیحده زندگی بسر می بردند (۱)

سوما: در میان ارباب انواع آریائی که رول مهمی در حیات و آئین آریائی بازی کرده یکی «سوما» است که اصلاً و اساساً یکنوع مشروبی بود که پسان اصول ساخت آنرا بنیان خواهیم کرد. این مشروب با داشتن خواص صحتی وحرارتی که در بدن تولید میکرد آهسته آهسته شکل رب النوع بخود گرفت وبعد از آتش آسمانی «اندرا» وزمینی «اگنی» بنوبه سوم ازوستایش میکردند چنانچه تمام جزو نهم وچند سرود مختلف دیگر همه وقف صفات وبعیضات او است واز روی کثرت تذکرات اسم او میتوان «سوما» را سومین رب النوع آریائی خواند.

آریاها در مهرداد نهدیب قدیم خویش یعنی کوه پایه های آریانا از محصولات

(۱) راجع به دین آریائی از مبحث (دین در ریک دوا) صفحه ۲۸ وما بعد کتاب مدنیت های قدیم تالیف (کورتی لیه) استفاده شده است.

طبیعی کشور، از عصارهٔ یکنوع گیاه و عسل و شیر مشروب بنام سوما درست میکردند. عین این کلمه «سوما» بانغیر (س) به (ه) که قاعدهٔ عمومی بین زبان سنسکریت ویدی و اوستائی است درباختر و سائر نقاط آریانا در عصر اوستائی «هوما» خوانده میشد اگرچه «سوما» و «هوما» اساساً نام همین مشروب بود ولی تنها در مورد خود گیاه که یکی از مرکبات آن شمرده میشد هم اطلاق میشد این گیاه را آریائی های کتلهٔ باختری در ادوار مدنیت های باستانی خود میشناختند و آنرا گیاه مقدسی میشمردند و دافع شر و بلیات و مقوی جسم و روح میدانستند. طوریکه در سرودهای ریگ وید جزو نهم برای مناقب و ستایش «سوما» وقف شده در اوستا هم قسمتی بنام «هوم یشت» ازان صحبت میکنند. سوما در معتقدات آریائی های باختری عصر اوستائی افسانهٔ کوچکی هم دارد که قرار آن مبدء اولیة این گیاه در آسمانها بوده و عقابی موسوم به «سینا Cyena» از کوه بلند «هریتی بری زا Haratibareza» برداشته و روی کوه های بلند یورپائی ری سنا Upairisaëna (هندوکش) ستیرا Stæra (کوه های تیرا)، کوسرادا Kusradal (کوه کوراسون غور)، پورانا Paurana (پروان) سپی تا گوناگیری Spita-gaona-gairi (سفید کوه) و سایر کوه ها پراکنده ساخت (۱) از روی تذکرات اوستا واضح معلوم میشود که این گیاه در قتل و دامندهای مرنفعه کوه ها و اراضی کهستانی می روئید. قراریکه بالا ذکر شد اوستا یک یشت کامل را بنام «هوم یشت» در بن زمین و وقف کرده و از نقاطی که این گیاه در آن می روئید مفصل و بصورت دقیق ذکر کرده. کوه هائی را که گیاه «سوما» در آن هامی روئید و اسامی آنها در اوستا ذکر شده بسیاری از مستشرقین

(۱) فقرهٔ یازدهم یثنا ی دهم یا هوم یشت دوم صفحه ۴۴ کتاب آریانا نگارش

مؤلف . صفحه ۵۰۷ Indien Studies مورخه ۱۲ می ۱۹۳۱ (مدرسه مطالعات شرقی لندن)

مخصوصاً «سر اورل ستن» انگلیس مطالعه کرده و تحت عنوان «جغرافیه اوستا» در ۱۸۸۶ کنفرانسی درین زمینه و دیگر مسایل مربوطه در هفتمین کنگره بین‌المللی مستشرقین دروین داده است و دارمستتر هم در ترجمه زنداوستای خود از آن استفاده نموده از روی این همه مطالعات دقیق علمی معلوم میشود که از نقطه نظر اوستا کوهائی که گیاه «سوما» یا «هوما» در آن ها میرویند فقط کوهای آریانا یا افغانستان بود چنانچه بالاتر در مقابل اسمای قدیم اوستائی کوهای مذکور نام های امروزه آنها هم نوشته شد و آشکار گردید که سلسله هندو کش باتمام شاخه های آن و کوه های سفید کوه و تیرا و کوهستانات غور و کوه پروان وغیره تنها نقاطی بود که گیاه معروف در آنها میروئید. انحصار کوهای آریانا از نقطه نظر اوستا برای روئیدن سوما دلیل دیگری است که اوستا تنها از نقطه نظر جغرافیا خاک آریانا را خوب تر میشناخته و کانون خاک آریائی های اوستا اینجا بود.

همین قسم اگر بالاتر برویم سرود های ویدی هم مفصل از «سوما» و صفات و رنگ آن با کلمات و استعاره های بس شاعرانه صحبت میکند چنانچه پسان بدانها اشاره خواهد شد. ولی مانند او ستا راجع به محل نشوونمای این گیاه صریحاً چیزی نمیگوید ولی این خالیگاه را «عتروید» که کتاب دیگری از جمله چهار کتاب سرود های ویدی است پر میکند زیرا در آنجا واضح تذکار رفته که گیاه سوما روی کوه (موجاوات) یا بهتر تر بگوئیم کوه «منجوان» میروئید مدققینی که از وضعیت و نام های جغرافیائی افغانستان اطلاع کافی ندارند با وجود صراحت اسم «منجوان» اشتباه کرده و محل آنرا به بعض جا های دیگر افغانستان و پنجاب تعیین کرده اند حال آنکه نام این کوه بدون کدام تغییر کلی بهمان شکل قدیم خود تا امروز باقی مانده و عبارت از کوه (منجان) است که بدان کوتلی هم معروف شده و راه رفت و آمد بین نورستان و صفحات بدخشان است

که از راه دره جرم عملی میشود. بین کلمه (منجوان) و (منجان) فقط يك (و) فرق است و با مثال های متعدد دی که در دست است (و) و (الف) چون هر دو حروف علت اند در تلفظ صوتی (و) حذف شده و (منجوان) (منجان) گردیده است به این ترتیب و با دلایل جغرافیائی دیگری که پایان ذکر میشود درین هیچ شبهه و تردیدی نیست که (منجوان) سرودها همان (منجان) فعلی است که شاخه ئی از کهستانات جنوب شرقی هندو کش را دربر میگیرد. علاوه برین در «عتروید» قومی موسوم به «منجوات» هم ذکر شده که بغمیده A. Macdonelle (۱) عبارت از قبیله ایست که در مجاورت کوه «موجاوات» یا «منجوان» می زیست و با قبیله «گنداری» متصل و همسایه بود. چون قبیله گنداری در گندهارا می زیست و گندهارا منطقه بین کابل و پشاور را در بر میگیرد این هم دلیل دیگری است که واضح موقعیت «منجوان» را در منجان امروزی قرار میدهد و قبیله «منجوات» در اراضی مجاور شمال گندهارا در لغمانات و بعضی حصه های نورستان زندگانی داشت.

«مورگنسترن» G. Morgensterne تحت عنوان (نام «منجان» و بعضی نام های نقاط و مردمان هندو کش) مقاله مخصوصی شایع کرده (۲) و ضمناً می نویسد که فارسی زبان های کاتی Kati و کلاشه Kalasha کافرستان با اختلاف جزئی تلفظ اینجا را «منجان» میخوانند.

بهر حال «عتروید» فقط کوه «منجوان» یا منجان را جای نشو و نماى بته سوما قلمداد میکند و «هوم یشت» اوستا از تمام کوه های بزرگ آر یا ناناام می برد به استناد این دو منبع قدیم گفته میتوانیم که این گیاه را آریائی هادر مراتب

(۱) صفحه ۱۰۳ کتاب ادبیات سانسکریت نگارش «ا. مکدونل»

(۲) این مقاله در صفحه ۴۳۹ کتاب ذیل نشر شده :

حیات قدیم ویدی و اوستائی خود بر آریانا-بخوبی میشناخته و در ادبیات و آئین و رسومات حیات اجتماعی آنهارول مهمی بازی کرده است .

«سراورل استن» مدقق و جهان گرد معروف انگلیس تحت عنوان «افدرا» و نبات هوم و سوما مقاله فصل در اطراف این گیاه نوشته (۱) و اظهار میدارد که گیاه هوما و سوما که در الحبال هم پاریسی های هند استعمال میکنند نباتی از خانواده «افدرا Ephedra» یا «افدرا فولیا تا» (Ephedra foliata) است در همین مقاله تذکار گرفته که دا کتر «ئی تی شن» که در هیئت تجدید سرحدات افغانی شامل بود در طی راپورتی اظهار نموده که Ephedrapaacyclada در دره هری رود و باد غیس هرات به نام هوم Hum هو ما Huma و بهما Yehma معروف است و از بلوچستان گرفته تا دره هری رود و باد غیس در اراضی سنگلاخ و ریگی میروید . قرار نظریه دا کتر موصوف این گیاه بنام «هوم بندک Hum-i-bandak» هم باده میشود «سراورل استن» به تائید نظریه دا کتر «ئی تی شن» اظهار میکنند که در مسافرتی که در ۱۹۱۵ در امتداد سرحد افغانی و فارس نمودم به گیاهی بر خوردم که اهالی بنام «هوم Hum» یاد میکردند «سراورل استن» بعد ازین بیانات اظهار میدارد که این «افدرا» همان «هوما» یا «سومائی» است که در متن اوستا و سرود ریگ وید بکرات ذکر شده آنگاه به تائید نگارشات اوستا بکه بکه کوه های افغانستان را به رنگی که مختصر آیشتر ذکر شد نام می برد و از روی رهایش آریائی ها در دامنه های جنوب هندو کش و دره های (سپین غر) به صورت قطعی ثابت میکند که گیاه سوما یا هوما به شهادت کتب قدیمه و تحقیقات جدیده نباتی بود که در سر زمین افغانستان می روئید و هنوز هم می روید .

ساختن مشروب سوما: قرار بکه ادبیات قدیم کشور ما ریگ وید به پیرایه های

(۱) این مقاله در صفحه ۵۱۰ تا ۵۱۴ مجله ذیل نشر شده است :

مختلف و انمود میکند ساختن مشروب «سوما» کار زنان و مخصوصاً دختران دوشیزه بود که دسته دسته به دامان کوها گردش کرده و این بته را جمع میکردند سپس آنرا روی تخته سنگ های صفا میدهند و عصاره آنرا از پارچه های پشمی ساخت خودشان میگذرانیدند و به آن مقداری شیر و عسل علاوه میکردند ضمناً این را نیز نباید فراموش کرد که همان طور بنگه سو ما در کهستانات افغانستان میروئید عسل هم یکی از محصولات بزرگ این مناطقی بود و هست در دامنه های جنوب هندو کش مخصوصاً هندو کش شرقی در گندهارا و دامنه های سپین غر به مقدار زیاد پیدا میشود. دره های لغمان، کنرها و نورستان و باجور و مهمند و همچنین کهستانات جنوبی نقاطی هستند که در آنجا اهالی به تربیه زنبور عسل پرداخته و سالانه ازان حاصل زیاد میگیرند بناء علیه گفته میتوانیم که عسل که جزو دوم ترکیب مشروب سو ما است هم یکی از محاصل طبیعی خود دره ها و کوه پایه های افغانستان میباشند.

سو ما و تخیلات ریشی ها: ریشی ها یا شعرای عصر ویدی ما با ظرافت طبع و تخیلات لطیف خویش راجع به سو ما قطعات زیبای سروده رنگ، مزه، صدای ریختن آنرا در جام، اصول تهیه آنرا با سرینجه سیمین دوشیزگان به کلمات و استعاره های خیلی لطیف و شاعرانه تعریف نموده اند و تذکار مختصر آن علاوه بر روشن ساختن مطالب تاریخی قدرت طبع و تخیلات شیرین شعرای ما را نیز معرفی میکند.

برای اظهار اینک سو ما با انگشتمان بلورین دختران جوان تهیه میشود می نویسند: «دختران دیواسوات یعنی ربه النوع آفتاب طالع یاده تن دوشیزگان جوان که خواهران هم دیگر اند عصاره سو ما را میکشند.» این دده دختر جوان دوشیزگان آفتاب طالع عبارت از انگشتمان هر دو دست اند که تخیل شعرای ویدی ما ازانها ده خواهر ساخته است.

موضوع صاف کردن مشروب مذکور را با پارچه های پشم گوسفند و ریختن

آنرا در کوزه های گلی و خم های بزرگت به صور مختلف ترسیم نموده و ضمناً میگویند: «جوی سوما مانند گاوهای شیری که به جنگلی داخل شوند در میان خم ها میریزد.» یا اینکه: «ارباب انواع مانند پرنده بال کشاده و در میان خم ها نزول میکند.»

مخلوط شدن عصاره سوما را در میان خم ها با آب به این تعبیر کرده اند که «گاو بوغ زده و در چمن زاری درآید» یا اینکه: «وقتی که سوما جامه ئی از آب برتن میکند با نوای سرود خوانندگان در میان خم ها دور میزند.»

شعرای ویدی آب را معمولاً مادر سوما و عصارهٔ اخیرالذکر را فرزند آب میخوانند. وقتی که روحانیون شیر را با عصاره سوما مخلوط میکردند لباسی از پوست گاو در بر مینمودند برای تصویر صدای ریختن مشروب سوما در خم ها شعرا اصطلاحاتی بکار برده و ضمناً چنین گفته اند: «قطرات شیرین سوما چون به جدار خم میخورد انعکاسی شبیه به غریو سربازان بلند میشود.» خود آواز ریختن مشروب مذکور را به کلمات غرش و به غرگاو و حتی غرش رعده تشبیه کرده اند و در چنین موارد سوما را یا نرگاو خوانده و یا به آن تشبیه نموده اند و آب را که در آن شیر مخلوط بوده یا نبوده به صفت ماده گاو یاد کرده اند. رنگ درخشان عصاره سوما که میتوان آنرا به زرد کم رنگ شیرهای مهمتایی امروزی تعبیر کرد چشم شعرا را بخود جلب کرده و آنرا در سرودها به اشعه آفتاب که در عین زمان زردگون و درخشان و حیات بخش است تشبیه نموده اند.

چون سوما شربتی بود مفرح و قوت بخش ریشیها مقتون اثرات آن شده و آنرا «شربت آسمانی» یاد کرده اند و حیات جاویدان را از شرب آن انتظار داشتند چنانچه آنرا (Amrita) یعنی فنا ناپذیر لقب داده بودند.

از پهلوی معتقدات به این عقیده بودند که سوما ثنا گوینده و نوشنده خود را

به عالم رستگاری رسانیده به دیار (یما پادشاه) حیات جاویدان خواهد یافت .
 در بعضی از سرود های اخیر « ریگ وید » سومانا را بصورت مبهم به « مهتاب »
 تشبیه کرده اند . در « عتروید » چندین بار سومما به معنی « ماهتاب » آمده
 و « یجور وید » می نویسد که همان تابشی که از روشنائی ماه می تابد عیناً از رنگ
 مهتابی سومما هم تلاً لو میکند . در برهما نا Brahmanas این مفکوره خوب تر شرح
 یافته زیرا در آنجا مرقوم است که علت خورد شدن ماه بعد از شب چهارده این
 است که ارباب انواع ماده زرد رنگ آنرا که اسباب بقای حیات میشود
 میخورند و از اینجا معلوم میشود که قرار معتقدات آن وقت گمان میکردند
 که در مرکبات بیکر « ماه » مقداری سومما هم است که ماده حیات جاویدان
 ارباب انواع آسمانی را تشکیل میداد .

عین این مطلب در یوپانیشاد Upanishads چندین مرتبه تذکار یافته
 که « ماه » عبارت از « سومما پادشاه » مشروب ارباب انواع است که شبانگاه
 در بساط لاجوردی فلک در تلالو برق ستارگان این جام آسمانی را برداشته
 و سر میکشند آهسته آهسته به تدریجی که ماه خورد می شود علتش این
 است که هر شب از آن مقداری نوشیده میشود تا اینکه خط باریک لب جام هم
 ناپدید میگردد . آنگاه آفتاب وظیفه ساقی بخود گرفته و صبحگاهان چون
 بر میخیزد ، باشعاع طلائی خویش این ظرف تهی را پر میکنند و به تدریج و اندک
 اندک تا شب چهارده « قدح آسمانی » دوباره از مشروب حیات بخش مملو میگردد
 و از شب چهارده به بعد باز بساط نوشیدن سومما آغاز می شود .

« سومما » و « هوما » در ریگ وید راوستا : تشابه بین زبان سرودهای ویدی که
 آنرا معمولاً بنام « سانسکریت ودا » یاد میکنند بازبان گات های اوستا به
 اندازه ئی زیاد است که بعد از قدری تعمق هر کس حکم میتواند که این دوزبان
 یابه عبارت بهتر تر این دو لهجه شاخه های یک زبان مادری باختری اند که

با مرور زمانه از هم سوا شده اند چنانچه هر کدام ازین دو زبان بذات خود بصفت «باختری» یاد شده اند . علمای زبان شناسی با تحقیقاتی که درین زمینه نموده اند از نقطه نظر صوت اختلا ف چندی بین زبان سرود های ویدی و متن اوستا یافته اند که ذکر تفصیل آن اینجا امکان ندارد و مربوط به موضوعی که سردست است متذکر میشویم که (س) سانسکریت ویدی در اوستا به (ه) تبدیل میشود و به این ترتیب «سوما» «هومما» شده است .

اگر آنچه راجع به این مشروب در ریگ وید و اوستا ذکر شده بهم مقایسه شود معلوم می شود که پیش از جدائی و مهاجرت شاخه های آریائی هندی و فارسی از آریانا سوما یا هوما در اساطیر و معتقدات و حیات اجتماعی عصری که این دو شاخه کتله مشترکی تشکیل میداد رول مهمی بازی نموده است . ریگ وید و اوستا هر دو نسبت بماهیت و عنصر و مبداء و ترکیب و خصایص ممیزه و دیگر صفات این مشروب هم زبان اند . هر دو میگویند که پرندئی دانه گیاه آنرا از آسمانها آورده است . هر دو متذکر میشود که این گیاه در قلل و دامنه های کوه ها و نقاط مرتفعه می روئید . قرار هر دو منبع واضح معلوم میشود که کوه های آریانای قدیم اختصاص به روئیدن و نشو و نمای این گیاه داشت . در هر دو جا سوما «شاه گیاهان» خوانده شده ، در هر دو خواص صحتی و صحبت بخش آن بیک رنگ تذکار رفته در هر دو متذکر میشوند که نوشیدن آن باعث طوالت دوره حیات بود . طریق ساختن آن در هر دو ماخذ یکسان ذکر شده هر دو منبع افسانه ها و داستان های مربوط به سوما و هوما را یک قسم نقل میکنند . خلاصه تشابه بیان در دو ماخذ اولی قدیم آریانا به اندازهئی زیاد است که میتوان معلومات یکی را هوبه هوبه دیگری تطبیق داد .

زبان ویدی

دراوئل این فصل (صفحه ۲۹) متذکر شدیم که « موضوع در آریا » و « آریائی » اصلاً و اساساً در اثر تفصیل قرابت هائی بمیان آمده که در زبان های دسته‌ئی از ملل بمشاهده رسیده است . سپس در صفحه ۳۲ تحت عنوان « تشابه زبان » به این موضوع اشاره کردیم که : « در میان تمام السنه اقوام هند و اروپائی زبان سانسکریت و زنده کمتر از هم فرق کرده و بیشتر بهم شباهت دارند » . مقصد از تذکار این دو حصه یاد آوری از تماسی است که تا اینجا به موضوع زبان شده و به این اساس بدون اینکه در جزئیات داخل شده بتوانیم قدری بیشتر در عمومیات صحبت میکنیم . گفتیم که تشابه زبانهای اقوام هند و اروپائی موضوع مطالعات آریائی را بمیان آورد . تفصیل اینکه چون علما تشابه زبان را در میان یکعده اقوام مختلف دیدند طبعاً حکم کردند که ایشان يك روزی در يك نقطه واحد زندگانی داشتند .

چون نقاط واحد مذکور به جهانی که بیشتر مطالعه کردیم عبارت از حوزه علیاً سردریا و اکسوس و اراضی متصل آنست . آریاها زمانیکه در مهد اولیه خود زندگانی داشتند طبعاً به زبان واحدی حرف میزدند که آنرا عموماً « هند و اروپائی » گویند . هر موجی که از توده اصلی جدا شده و بطرف غرب آسیا وار و یارفته یا بطرف جنوب فرود آمده و در باختر مستقر شده و یا هنوز هم به جای خود مانده و کمی بطرف شرق و جنوب شرق تاحوزه تارم و سنکیانگ منتشر شده اند از آنها خانواده های بزرگ « هند وار و پائی » بمیان آمده است و این است حال خانواده های لاتین و ژرمن و اسلاو و یونانی قدیم و غیره در اروپا که اینجا به آن کاری نداریم و از زبان

آن شاخه هند اروپائی صحبت میکنیم که به تاریخ قدیم کشور ما بصورت مسقیم تماس و ارتباط دارد .

بیشتر متذکر شدیم که آن شاخه هند و اروپائی که از مهداولی (حوزه علیای سر دریا و کسوس و اراضی متصل آن) جدا شده و بطرف جنوب فرود آمد و در بخدی متمرکز شد ، کتله آریائی باختری را تشکیل داد که کلمه « آریا » به استناد شواهد تاریخی در مورد آنها تطبیق میشود . زبان این خانواده را مدققین بنام « آریا » یا هندوایرانی یا « باختری » یاد میکنند و کلمه باختری اولین تسمیه ایست که از طرف علمای زبان درین مورد اطلاق شده است . علما ازین خانواده زبان دو شاخه بزرگ کشیده اند که معمولاً یکی آنرا « هندی » و دیگر آنرا « ایرانی » میخوانند و فی حد ذاته هر کدام ازین شاخه در کانون اصلی خود یعنی باختر و آریا نامیان آمده و بعد از انبساط و تکامل پسان به دو طرف شرق و غرب بامها جرین آریائی به هند و فارس منتشر شده است .

این طور هم اظهار نظریه میکنند که زبان خانواده آریا یا باختری تقریباً در ۱۵ یا ۱۶ قرن ق م در اراضی وسیعی که از یارس و مدیا تا پنجاب انبساط داشت و سفدیان را هم در بر میگرفت تکلم میشد به این حساب هم میبینیم (۱) که کانون این علاقه وسیع که زبان « آریا » در آن حرف زده میشد آریانا بود بیشتر گفتیم که خانواده های شرقی و غربی این زبان که علمای زبان آنها را هندی و ایرانی خوانده اند اصلاً و اساساً در آریانا بمیان آمده است واضح تر این مسئله را چنین میتوان تشریح داد که سر حلقه زبان های که از آن خانواده لهجه های هندی و ایرانی پسان تر تشکیل شده اند یعنی زبان « ودا » و زبان اوستا « زند » هر کدام بانمو نه ها و شواهد ادبیات پخته و مکمل خود

(۱) صفحه ۵۷ کتاب هند و اروپائی هند و ایرانی هند تا حوالی ۳۰۰ سال ق م تالیف « لوی دولاوله دوپوسن » از سلسله تاریخ دنیا جلد سوم .

در آریانا بمیان آمده و بعد از انتشار آنها بطرف شرق و غرب از آن ها لهجه های در خاک هند و لهجه هائی در خاک های مدیا و فارس عرض وجود کرده است و اینجا درین فصل از زبان ویدی سرودها تا ظهور سانسکریت صحبت میکنیم میگویند که تمایلات بطرف ظهور یک زبان دیگر از اصل تنه هند و ایرانی یا آریا یا باختری در زمان های قدیم حس میشد تا اینکه زبان هند و آریائی Indo-Aryen بمیان آمده و در سرودهای ویدی شکل خود را تثبیت کرد و میتوان آنرا عوض « هند و آریائی » زبان « ویدی » خواند. این زبان را در اوائل ساده و لهجه عامیانهائی تصور میکردند ولی پسان ها ثابت شد که بلاشبه یک زبان پخته و زبان علمی علما بود و تا یک اندازه قسمت مصنوعی هم داشته ولی حد و اندازه آنرا معین نمیتوانیم. و کرناگل Wackernagle میگوید که « میان روحانیون زبانی حرف زده میشد که از نقطه نظر صوت بازبان سرودهای ویدی یکی بود و به علت نداشتن اصطلاحات شاعرانه از آن فرق داشت. موسیو میثیه این را اظهار میکنند که زبان سرودها چون زبان مذهبی بود در لغات آن بعضی تصنیعات دیده میشود ولی چنین بنظر می آید که لهجه معینی بوده و از خود شکل دوره حیاتی داشته.

موسیو « و کرناگل » این را هم میگوید که سرودها به شکل ثانوی بدست مارسیده. صرف و نحو ویدی شکل قدیمی دارد و در آن کم و بیش اشکال قدیم قبل تاریخ دیده میشود این مسئله فراموش نشود. که سرودها در عصر نسبتاً جدید بعد از تحولات زیاد زبان بدست آمده چنانچه بعقیده میثیه متن اسناد روایتی نسبت به زمان مولفین قدیمه آن تحول کرده و بدست مارسیده و ازین جهت حروف (bh) و (dh) در لهجه سرودها تنها به (h) اداشده و جای (r) را در اکثر موارد (l) گرفته است.

با وجود تمایلات قدیمه خود در زبان سرودها هم مظاهر پراکریتهای معنی شروع ظهور شاخه های دیگر دیده میشود درین شبه نیست که اولین مظاهر انشعاب از زبان

آریا یا باختری یابند و ایرانی به ژمانی نسبت میشود که شاخه ایرانی بنای
 شکل را گذاشته است. سپس در عرصه ویدی و ذراطراف مدرسه آن انشعاب شاخه
 ها و ظهور لهجه های دیگر دوام نموده است و خود زبان سرودها از لهجه های
 عامیانه کلمات و اصطلاحات زیادی را گرفته که چیز آن در عرصه ظهور متن سرودها
 داخل آن شده و چیزی هم در موقع تثبیت آن در خاطرها جزء آن گردیده
 است بعد از عصر ریگ و داهمین زبان سرودها به تدریج انبساط یافته و از آن
 زبان سانسکریت بمیان آمد. است چنانچه این تحول در سرود ویدی و آثار
مابعد ظاهر است (۱) به این تفصیل که کتاب دهم «ریگ» بین جزوه های اول
 آن و بقیه مجموعه های سرود شکل بین البینی دارد و قسمت اخیر ادبیات ویدی
 و برهانا و یویانیشاد از زبان منظم شده ئی که به سانسکریت موسوم شده است
 فرق زیاد ندارد و نشان میدهد که چطور مرحله به مرحله بطرف ظهور سانسکریت
 نزدیک میشویم.

صرف نظر از سرودهای مجهول شمال هندو کش که بصورت غیر مستقیم درین
 مبحث از زبان یرویسر میباید هم بدان اشاره رفت چون قدیم ترین سرودهای ویدی
 در خاک آریانا و در جنوب هندو کش بمیان آمده واضح معلوم میشود که زبان
 ویدی در آریانا مخصوصاً در آریانای جنوب شرقی کسب وجود کرده و بنای
 انشعاب لهجه ها از زبان ویدی در اینجا گذاشته شده و آخر هم تحولات اخیر آن
 بنام سانسکریت معروف شده است پس ادبیات ویدی مخصوصاً قسمت سرود
 ریگ وید اولین نمونه اولی زبان ویدی آریانا است. سانسکریت نامی است
جدید که تا قرن ۴ ق م هم وجود خارجی نداشت و یائینی یکی از علمای صرف و نحو
که اصلاً از آنک بود زبانی را که «بشه» میگفتند از حشو و زواید پاک کرده

(۱) قراریکه در صفحه ۱۹۲ هندواروپائی هند و ایرانی هند تا حوالی ۳۰۰ سال ق م

تحریر است Le Pere Calmette به این عقیده است: از نقطه نظر زبان و سبک میان کتاب
 اول ویدی و آخر آن بیشتر ازه قرن فاصله است.

تحت نظام صرفی و نحوی در آورد و "سم کری ته" یا برابر کرده شده نامید و نام
سانسکریت عرض وجود کرد .

* * *

راجع به زبان پښتو اگر چه تا حال تحقیقات مکمل علمی بعمل نیامده معذالك
اینقدر متذکر میشویم : در باب اینکه پښتو از زبان آریائی یا هند
و ایرانی یا باختری بر آمده شبهه نیست . میماند مسئله دوم که آیا پښتو بکدام
یک از شاخه های زبان آریائی یا باختری مربوط است . در اینجا تا حال نظریات
علمای زبان مختلف است . بعضی ها به این عقیده اند که پښتو از جمله زبان های
ایرانی است . بزرگترین طرفدار این نظریه موسیو میو لر Fr. Müller است
و میگوید که زبان افغانی اگر از زنده بر آمده اقلاناً از لهجه دیگر باختری مشتق
شده که زنده تنها نمونه محفوظ آنست و رابطه پښتو با زنده همان است که فارسی
موجوده با فارسی هخامنشی دارد (۱) دارمستتر هم در اوایل به این نظریه بود
که پښتو از زنده بر آمده بعدتر کمی تغییر نظریه داده و گفت که پښتو نه از زنده
بلکه از زبانی مشتق شده که موازی با زنده بوده ، قراریکه می بینیم نظریه میو لر
و دارمستتر تقریباً یک چیز است .

بعضی های دیگر به این عقیده اند که پښتو حلقه ایست که زبان
های خانوادۀ هندی و ایرانی را بهم پیوند میزند . طرفدار و مدافع
این نظریه داکنتر ترومپ (۲) است و پښتو را بین خانوادۀ هندی و دستم
ایرانی زبان مستقلی میدانند ولی نسبت به لهجه های ایرانی به پراکریته ها
نزدیک تر می شمارد . برخی دیگر چنین نظریه میدهند که پښتو اصلاً مربوط
به لهجه های ایرانی است ولی مجاورت طولانی با آریا های هندی سبب شده

(۱) صفحه ۵ کتاب مطالعات افغانی تالیف و هانری پاریس ۱۸۸۲ Etude Afghanes
par V. Henri

(۲) مطالعات افغانی صفحه ۵ تالیف «هانری»

است که پراکریت‌ها دران تاثیر اندازد.

بهر حال حقایق هرطور باشد با تتبعات آینده روشن خواهد شد عجباً لئاً اینقدر میتوان گفت که پستو از زبان آریا یا باختری که بیشتر تعریف آن گذشت منشعب شده و انشعاب آن باصورت مستقل و مستقیم از ان بعمل آمده یا از يك زبان دیگری که موازی بازند از ان جدا گردیده منشعب شده و یا قرار بعضی نظریه‌ها از خود زبان زند مشتق شده است. مسئله هرطور باشد با تعریف اصطلاحات زبان که قبل برین شرح دادیم پستو از جمله زبان‌های باختری است و طبعاً باید خواص و مزاياي لهجه‌های هندی و ایرانی در آن موجود باشد. همین است حال زبان‌های دسته « داردی Dardic » که زبان‌های نورستان ما ویشه‌ئی و اورمری و غیره دران داخل اند. بعضی‌ها به این عقیده اند که دسته داردی از جمله زبان‌های ایرانی است که بصورت آزاد از هند و آریائی Indo-Aryen مشتق شده و برخی بر آنند که اصلاً هند و آریائی است ولی دسته ایرانی دران تاثیر افکنده. عدّه دیگر مثل گریسن چنین فکر دارند که به هیچ‌یک از دو دسته فوق مربوط نیست بلکه لهجه آریائی است که در میان ایرانی و هند آریائی انبساط یافته و جدیدترین نظریه هم نظریه مارگنسترن است که دسته داردی را دو حصه میکند یکی دسته « کافری » که بعضی شباهت‌ها به ایرانی دارد و دیگر « داردی صاف » که بدون شبه مربوط به السنه هندی است و چیزیکه محقق است این است که بعضی عوامل آن شبیه به السنه ایرانی و بعضی‌های آن شبیه به هند و آریائی است. بهر حال مقصود ما از تفکیک خانواده‌های السنه هندواروپائی نبوده و تنها مختصراً موقعیت زبان ویدی را شرح دادیم و ضمناً این نکته را هم خاطر نشان میکنیم که با تفصیل نظریه علما که فوقاً گذشت طبیعی باید زبان‌ها و لهجه‌های آریانا و اجد خواص السنه‌ئی باشد که به دو طرف شرق و غرب در خاک‌های هند و فارس منشعب شده اند.

مهاجرت آریاها از آریانا بطرف هند و فارس

بطرف هند: قراریکه در سراین فصل دیدیم آریاها پیشتر از عصر ویدی و در طی این دوره در اراضی دو طرف شمال و جنوب هند و کش منتشر شده و در اواخر عصر «ریگ وید» شاخه هائی از راه های طبیعی یعنی مجرای رودخانه هائی که بطرف شرق و جنوب و جنوب غرب آریانا جاری هستند جانب حوزه سندهو (سند) و در ماورای شرقی آن منتشر شدند درین شبههائی نیست که بعضی از شاخه های آریاها از صفحات جنوب هندو کش یکدفعه و به یک زمان بطرف حوزه سند رهسپار نشده اند بلکه آهسته آهسته و بصورت غیر محسوس تغییر محل داده اند و رودخانه های کوبها (کابل) کر و مو (کر م) گومانی (گومل) راسا (کنر) سوتی (سوات) سراسواتی (ارغنداب) هر کدام آن مدت های طولانی ایشان را متوقف ساخته، چنانچه در موضوع سرودهای جنوب هندو کش متذکر شدیم که هر یک از رودخانه های مذکور آنقدر قبایل مهاجر را متوقف ساخته بود که کنار آن یک سلسله سرودها بسرایند و مدرسه ادبی بمیان آرند. بهر حال آریا های مهاجر در سیر حرکت خود بطرف شرق آریانا به رودخانه بزرگی رسیدند که آنرا محض رودخانه یعنی «سندهو» یاد کردند و مدت مدیدی در کنار این رودخانه بزرگ و تاریخی که سرحد طبیعی آریانا و اراضی ماورای شرقی آن شمرده میشد متوقف شدند و یک سلسله خاطرات توقف نسبتاً طولانی شان را درین علاقه ثابت میسازد. در میان قبایل آریائی کلمه باختری که از همه بیشتر وارد سواحل سندهو شد قبیله معروف بهارته و عشایر مربوطه آنست. همین قسم یکده قبایلی که در جنگ های «ده قبیله» ذکر شده اند از همه بیشتر کنار سندهو رسیدند. چون

قبیله بهارانه از روی عده و قوه نسبت به دیگران تفوق داشتند از راه های شرقی و جنوبی وارد حوزه سند شدند و در ماورای شرقی آن پیش رفتند .

بهارانه ورشه : قبایل آریائی که کنار رودخانه بزرگ شرقی آریانا رسیدند آنرا محض به اسم عام رودخانه (سندهو) یاد کردند . ایشان سرزمینی را که بطرف شرق این رود خانه افتاده بود نمیشناختند و اراضی مذکور نام مشخصی نداشت تا اینکه پیشرفته و از کمیزات طبیعی آن آگاه شدند . چنین معلوم میشود که قبیله «بهارانه» که پیشتر حرکت آنها را از بخدی به جنوب هندو کش شرح دادیم با نیرو و اقتداری که داشتند قبایل دیگر مهاجر آریائی را در خاک های ماورای شرقی سندهو تحت تاثیر خود گرفتند ازین رو تمام داستان های رزمی قبایل آریائی که حین حرکت آنها بطرف شرق بمیان آمده همه بلااستثنا بنام قبیله «بهارانه» به اسم «مها بهارانه» یعنی «بهارانه های بزرگ» موسوم شد .

چیز بزرگ دیگری که عظمت این قبیله را نشان میدهد این است که ایشان با انتشار خود در ماورای شرق سندهو اراضی بین این رودخانه و گنگارا بنام «بهارانه ورشه» یا «بهارانه ورته» یعنی «چرا گاه بهارانه» یاد کردند و این اولین نام جامع و بزرگ و مشخصی است که برای هند داده شده و موسیو سیلون لوی هندشناس معروف فرانسوی اظهار میدارد که «بهارانه ورشه» اولین نام ملی هند است . قراریکه در کتاب آریانا نام هم شرح داده ام «بهارانه ورشه» مرکب از دو کلمه است یکی (بهارانه) که اسم خاص قبیله موصوف است و دیگر کلمه (ورشه) که در پشتهای حوزه ارا کوزی تلفظ و مفهوم قدیم خود را محافظه کرده است . (ورشه) بصورت «ورشو» در پشتهای حوزه ارغنداب «چرا گاه» معنی دارد و به این ترتیب اسم مرکب (بهارانه ورشه) را میتوان «چرا گاه بهارانه» ترجمه نمود حیثیکه بهارانه ها با حیوانات خود از آریانا به اراضی ماورای شرقی سندهو منتشر شدند خاک حوزه سند و ماورای آنرا بنام چرا گاه خود موسوم ساختند و «بهارانه ورشه» اولین نام ملی هند شد . کلمه هند قراریکه پیشتر در یکی از

پاورقی‌ها ذکر شده اسمی است که از روی کلمه «سندھو» نام آریائی رودخانه سند بمیان آمده است.

داسیو: آریا های مهاجر وقتیکه از سرحد تاریخی آریانا یعنی رود سندھو بطرف شرق پیش رفتند با ساکنین مجلی و بومی هند مصادف شدند و ایشان را بنام «داسیو» یاد کردند. آریا و داسیو دو کلمه بزرگ و عمومی است که در سرودهای ویدی هزاران مرتبه تکرار شده. قراریکه از مندرجات سرودها معلوم میشود آریا های عصر ویدی داسیوها را بنظر تنفر میدیدند و چون سرودها بیشتر جنبه مذهبی دارد اختلاف کتله آریا و داسیو در اوائل امر بیشتر از جنبه معتقدات معلوم میشود زیرا ایشان را به صفت «بی دین» «دشمن ارباب انواع» «کسانیکه قربانی نمیدهند» تلقی کرده اند. علاوه بر اختلاف عقیده از روی قیافه و چهره و رنگ پوست بدن هم میان آریاها و داسیوها اختلاف بوده چنانچه ازین نقطه نظر میتوان از سرودها دو علامه ممیزه آنها را بیرون کشید: یکی سیاهی پوست بدن و دیگر پهنائی دماغ.

درین شبهه نیست که این دو چیز در مشخصات نژادی بی تاثیر نیست و در اکثر موارد در جمله عوامل تمیز تیپ های نژادی محسوب میشود. سیاهی پوست داسیو در سرودها چندین جا تکرار شده و درین شبهه نمیماند که نسبت به پوست آریا های مهاجر پوست بدن داسیو های بومی هند سیاه بود چنانچه یکی از سرودها گوید «ای اندرا آریاها را که قربانی میدهند در جنگها محافظه کن. اندرا برای آریا هزاران ککم در طی مجاربات همان مجارباتی که منبع افتخارات است میرساند. برای مفاد مانو، اندرا، بی دین ها را به اطاعت و اداریت ساخت و دشمنی را که پوست او سیاه است هلاک نمود» (۱). مانو در سرودها پدر آریا خوانده شده و دشمنان پوست سیاه عبارت از همان داسیوها میباشند

(۱) صفحه ۱۱۵ مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند تالیف «وی وین دوسن مارتین».

در جای دیگر آریا بنام « پوست سفید » در مقابل داسیو در یک جمله آمده و واضحتر مقابله آریا و داسیورا وانمود میکنند . « در اثر تقاضای زیاد اندرا و به تعقیب او ماروت (۱) نندرو بر داسیوها و سیموها حمله کرد ، ایشان را با ضربات رعد خود هلاک ساخت و کشتزارهای ایشان را میان دوستان پوست سفید خود تقسیم نمود » (۲) از روی این دو جمله معلوم میشود که یکی از علایم ممیزه نژادی آریا و داسیوهای هندی رنگ پوست بود .

همین قسم شکل دماغ داسیو و پهنائی آن جلب نظر شرای آریائی را نموده و آنرا در مقابل دماغ بلند و باریک خود علامه ممیزه قرار داده انداز روی این دو صفت نژادی سیاهی رنگ پوست و کلفتی و پهنائی دماغ مدققین عموماً به این نتیجه رهیده اند که داسیوها یعنی باشندگان پنجاب قبل از ورود آریاها از آریانا عبارت از همان اقوام بومی سیاه پوستی بود که مدققین اروپائی عموماً ایشان را بنام در اویدی یاد میکنند .

میان داسیوها و آریا های مهاجر جنگ های خیلی سخت و خونینی بعمل آمده است . از بعض اشارات سرودها معلوم میشود که داسیوها خیلی متعدد و مقتدر بودند و قلعه های جنگی و مستحکم زیاد در حوزه پنجاب داشتند چنانچه به بعض رؤسای آنها ۹۹ و ۱۰۰ قلعه نسبت داده شده است و مقصد از آن اشاره به تعداد زیاد قلعه های آنها میباشد . داسیوها در جنگ ها مقابله های خیلی شدیدی کرده و خساراتی به آریاها هم رسانیده اند چنانچه این مطلب از بعض سرودها معلوم میشود و آریاها از ارباب انواع خود مخصوصاً از « اندرا » و « اگنی » حیوانات و رمه های از دست رفته خود را مجدداً مطالبه میکنند . بهر حال داسیوها در اثر فشار لاینقطع و ورود مهاجرین جدید آریائی

(۱) رب النوع باداست

(۲) ریگ و داسنهیتا . مسترولسن جلد اول صفحه ۲۲

بعد از مقابله های چندین قرنه اول به کوه های شمال پنجاب پناه گزین شدند و آخر آنجا را به تدریج ترک گفته و راه قسمت های جنوبی هند را پیش گرفتند . یکی از عکس العمل های بزرگ تصادم آریا و داسیو در خاک هند ظهور طبقات یا « کست » است که بیشتر هم بدان اشاره شد و علت مهم ظهور آن تصادم با داسیو ها بود زیرا آریا ها برای محافظه عرق و خون خود حتی المقدور کوشش داشتند که با داسیو ها مخلوط نشوند و به این ترتیب طبقات چهار گانه بر همانا (روحانیون) کشتار یا (جنگجویان) و سیاه (اهل حرفه) و سودرا یا طبقه پست اجوت بمیان آمد شاخه غربی یا آمادی و پارسوا : همان طور که آریا ها از بخدی به جنوب هند و گش منتشر شده و شاخه بطرف شرق در خاک های هند پراکنده شد بعد از دو هزار ق م که آنرا مبداء حرکت و مهاجرت ها از بخدی میداند شاخه ها یا موج هایی هم مجرای رودخانه های هریرود و هیرمند و فراه رود را که از کوه پایه های آریانا بطرف غرب و جنوب غرب سیر میکنند تعقیب نمود و به ماورای غربی دشت لوط حالیه پراکنده شدند . مهمترین قبایل آریائی که از آریانا بطرف غرب مهاجرت نمودند قبایل « آمادی » و « پارسوا » یعنی مادها و فارسی ها است که با عشایر متعلقه و حیوانات خود از کوه پایه های « مهد آریائی » یعنی آریانا به تجسس علف چر و چرا گاه بطرف غرب رفتند . در فصل اول مختصراً اشاره نمودیم که در حوالی سه هزار سال ق م متها جمینی از حوالی بین النهرین به اراضی جنوب خزر پیدا شده و مدنیته با خود آوردند که آنرا « پروتو عیلامی » گویند . بهمین ترتیب سامی ها از بین النهرین بطرف شرق پیش آمده و بخاک های فارس جای گرفتند . علاوه برین در سواحل خلیج فارس سیاه پوستانی هم زندگانی داشتند که اصلیت آنها چندان معلوم نیست . اشوری ها که از روی نژاد سامی بودند در خاک های که پسان بنام مدیا و فارس شهرت یافت مستقر شده و قرن ها در آن قطعات حاکمیت مدنی و سلطه

سیاسی داشتند. این وضعیت یعنی زندگانی اقوام عناصر سامی درین علاقه‌ها دوام داشت تا اینکه شاخه‌های آریائی از طرف مشرق یعنی از آریانا در حوالی دوهزار قم بنای مهاجرت را بطرف غرب گذاشته و با عناصر نژاد سامی مقابل شدند. پیشتر در فصل اول دیدیم که قرار تحقیقاتی که در زمینه قبل‌التاریخ در حوالی کاشان و دیگر نقاط فارس بعمل آمده علایم ظهور قوم جدید که غالباً آریاها باشند در حوالی هزار قم دران دیار پیدا شده است. این آریاها از کانون سامی یعنی از بین‌النهرین و اراضی متصل شبه جزیره عربستان پیش نیامده‌اند بلکه قراریکه آئین و عقاید و زبان و عادات و هزار چیز دیگر وانمود میکند از کتله آریاهای باختری شاخه‌های در حوالی ۲۰۰۰ قم جدا شده و در امتداد راهای طبیعی یعنی مجرای رودخانه هائی که از آریانا طرف غرب می‌رود بحرکت آمدند و آهسته آهسته به اراضی ماورای دشت لوط پراگند شدند. در فصل سوم اهمیت رودخانه‌های غربی صفحات آریانا را از نقطه نظر اوستا شرح خواهیم داد ضمناً بصورت دقیق‌تر به منازل حرکت قبایل مهاجر آریا بطرف غرب هم روشنی بیشتری خواهد افتاد بهر حال اینجا و مربوط به این فصل مبدأ حرکت بعض قبایل آریا یعنی اما دی و یارسوا از آریانا شرح داده شد، تائیرهای متقابله محیط نو در ایشان و از ایشان در محیط نو مختصراً بجایش ذکر خواهد شد.

فصل سوم

مدنیت اوستائی

عمومیات

اقتضات محیط و نژاد: در سلسله تاریخ باستانی « آریانا » بعد از مرحله قبل تاریخ و دوره مدنیت پیش از « ویدی » و « ویدی » که به مهاجرت عناصر آریائی از حوزه اکسوس « باختر » و استقرار آنها به نقاط مختلف آریانا و ممالک همجوار هند و فارس منتهی میشود، در حوالی هزار قم ستاره مدنیت درخشان دیگری طلوع میکند که میتوان آنرا « مدنیت اوستائی » خواند. مقدمانی که زمینه را برای ظهور این دوره آماده نمود در حوالی ۱۲۰۰ سال قم چیده شده و از ۱۰۰۰ قم به بعد اثرات مثبت آن طوری انبساط یافت که از آن کانون ثقافت و مدنیت بزرگ دیگری در شمال آریانا تشکیل شد و دامنه شعشعه‌یاشی آن بصورت محسوس تا زمانه‌های مقارن حملات اسکندر دوام نمود. « مدنیت اوستائی » در حقیقت دامنه همان « مدنیت ویدی » است که هر يك بجای خود در همان کانون فروزان حیات آریائی در حوضه اکسوس « باختر » مشتعل شده و هر دو مانند مشعل درخشان یکی بعد دیگری در دامنه‌های کهنسار وادی‌های شاداب این سرزمین روشن گردیده و شعله درخشان آنها بعد از تنویر خطه مستعد آریانا بر حسب تقاضای وقت و مهاجرت پاره قبایل به ماورای جبال هم تابیده است چنانچه به رنگی که در فصل دوم گفته شد اولی حوزه سند و پنجاب را منور ساخت و دومی با پاره مهاجرت‌های تازه‌تر و مخصوصاً کشور کشائی‌های شاهان مقتدر بخدی و بعضی عوامل دیگر تا حوزه بین‌النهرین را روشن نمود و در لباس تحول ازین هم بیشتر بخاک‌های غرب آسیا نفوذ کرد.

«مدنیت اوستائی» عین «مدنیت ویدی» و «مدنیت ویدی» عین همان ثقافت قدیم تری است که بدان اشاره شد و از قرن های متمادی بلکه هزاران سال در عروق آریائی های کوه نشین این دیار ریشه دوانیده و وقت به وقت قرار ایجابات زمان به رنگ و صورت مخصوصی جلوه نموده است. بعد از عصر ویدی که شرح آن در فصل دوم گذشت مقتضیات زمان و زندگانی تازه تر سبب شد که از همان سرود قدیمه، از همان اساطیر عناصر طبیعی، از همان مجمع ارباب انواع، از همان مبادی اولیه حیات آریائی، نظریات، معتقدات، سبک زندگانی و بالاخره ثقافت مادی و معنوی تازه تری بمیان آید.

ناگفته نماند که دوره «ویدی» دوره ایست که قسمت زیاد و مهم مهاجرت قبایل آریائی از بخدی، بسایر نقاط آریانا و ممالک همجواری هند و فارس در طی آن صورت گرفته و اتمام همین مسئله دوره مذکور را به پایان میرساند، به این ترتیب واضح معلوم میشود که مدنیت اوستائی را آریائی های بمیان آوردند که بطرف شرق و غرب به خاک های هند و فارس مهاجرت نکرده و به سرزمین اصلی و باستانی خود آریانا مقیم و مسکون ماندند. بعبارت دیگر تهذیب اوستائی که در حقیقت یک نوع تجدید مفکوره و حیات و عقیده است بدست طبقه منور آریانا، همان طبقه ای که وید و تهذیب آن مال ایشان است صورت گرفت و علت تشابه بین این مدنیت و تهذیب هم از هر نقطه نظر که سنجیده شده به این دلالت میکند که هر دو در یک خاک بمیان آمده و محصول ثبحر و ابتکار یک قوم است.

پس مرام این فصل عبارت ازین است که تحت عنوان عمومی مدنیت اوستائی تطورات مادی و معنوی آریائی های را مطالعه کنند که با مهاجرت های بزرگ متذکره بطرف هند و فارس نرفته و در سرزمین باستانی و مستعد خویش آریانا ماندند و در اثر نفوذ و وراثت مدنیت کهن اولی آریائی و ثقافت عصر «ویدی» دارای نظام زندگانی جدیدی شدند و قرار اقتضای زمان و محیط اساسات مادی و معنوی حیات قدیم خود را شکل تازه تری دادند.

بیش از پنجاه وارداصل مطلب شویم و آریائی‌هائی را که در آریانا نامند ندیدند در فضای تهذیب اوستائی مطالعه کنیم در قسمت عمومیات مسائل به حیث تمهید باید مفصل‌تر صحبت کنیم تا علل اساسی «رفورم اوستائی» که بدان اشاره کردیم معلوم شود. بیشتر گفتیم که اقتضات زمان و محیط چنین تقاضا میکرد که آریاهای باشنده آریانا در حیات مادی و معنوی قدیم خویش تجدید نظر کرده و به مفاد خویش و جامعه خویش راه‌های نوی باز نمایند.

در اواخر هزار دوم قم مدنیت ویدی یا اقلان آن حصه مدنیت ویدی که سرودهای معلوم آریائی از آن نمایندگی میکنند بعد از دوام اقلان هزار سال به قوت و تاثیر و تازگی زمانه‌های اول نمانده و تماس با داسیوها (بومیان هند در جنوب) و توریاها (آریاهای بدوی در شمال) مفکوره‌های متناقض و عجیب و غریبی وارد کرده بود که اگر از قوانین مدنی آریائی آریانا کشیده نمیشد نقص میگرد و این موضوع جلب نظر ریشی‌های دانارا نموده بود. پس زمان خود بخود ایجاب میکرد که در پایان یک سلسله مهاجرت‌های بزرگ، آن دسته آریاهائی که در آریانا مسکون ماندند بحال و وضعیت و موقعیت و قوانین و نظامات حیات مادی و معنوی خود فکر کنند و میتوان این چیزها را ایجابات داخلی نامید.

* * *

همین قسم ایجابات خارجی هم در میان بود و تاثیر آن به هیچ وجه از عوامل داخلی کمتر نبود. تازمانی که آریاهای کتله باختر از چوکات سرزمین اصلی خویش بیرون نرفته بودند، تماسی با عناصر دیگر نداشتند. در پایان عصر ویدی موضوع مهاجرت‌ها، جنگ‌ها و مقابله‌ها، معلومات ایشان را وسعت داد. در جنوب و جنوب شرق در اویدی‌های هندی را بحیث دشمن تلقی کرده و ایشان را «داسیو» خواندند، بطرف شمال از حوزه سردریا گرفته تا نقاط مجاور بحیره خزر مخالفین آریائی و غیر آریائی در مقابل آریاهای مذهب باختری پیدا شد که از خود شعبات مختلف

داشتند و رویهم رفته اوستا ایشان را بنام تورا Tura و دانو Danu یاد کرده . همین قسم بطرف غرب از جنوب سواحل خزر و مازندران و تبرستان گرفته تا حوزه بین النهرین و بابل که اوستا بوری Bouri خوانده چه اقوام آریائی مخالف و چه عناصر سامی هر کدام در اوسته واضح بحیث دشمن و مخالف تہذیب اوستائی تلقی شده و بجایش ازان واضح تر صحبت خواهیم نمود . پس محیط خار جی بیشتر تر ایجاب میکرد که آریا های مقیم آریانا فکری بحال و آبنده خود و کشور خود نمایند . عبارت دیگر مردان منور و دانسته ئی که در کوه پایه های آریانا با ترویج مدنیت ویدی مسئولیت حفظ عرق و عنعنات و تہذیب و اخلاق صاف قوم نجیب را بعهده گرفته بودند و از قدیم ترین زمانی که خاطرہ آریائی سراغ داده میتواند علم بردار مفاد مادی و معنوی آریائی بودند در پایان مهاجرت ها به بحران اخیر دورہ ویدی خاتمه داده و رفورمی که میخواستند بشکل قوانین اوستائی ظهور کرد مخاطرات فوق الذکر عوض اینکه درار کنان موجودیت آریا های آریانا رخنه وارد کند در تقویت شالوده زندگانی نوین ایشان موثر افتاد و حس یگانگی تعاون ، اشتراک مساعی ، وحدت آمال در میان ایشان تولید نمود . دفاع منافع مشترک ، سرپرستی حیوانات اهلی ، حفظ خاک ، تہذیب هائی را که بصورت موقتی در اثر جنبش و مهاجرت و کثرت قبایل تولید شده بود بزودی خاتمه داده بایک روح نو و مفکورہ جدید نظام مدنی ، اجتماعی ، سیاسی ، اداری خود را تجدید کردند و آریانا باز جلوه گاه دومین مظهر تہذیب و ثقافت آریائی شد . همان مردمان اصلی که هسته حقیقی صاف نژاد آریائی را در بخشی تشکیل داده و وارث مبادی یک دورہ طولانی تہذیب قبل تاریخی مشترک آریائی و مدنیت ویدی بودند بعد از جنبش مهاجرت ها در اثر اقتضای زمان و محیط داخلی و خارجی اصلاحاتی را به حال زندگانی جدید خود مناسب دانسته بر شالودہ اصولات کهن و مدنیت قدیم خود تہذیب جدید اوستائی را بمیان آوردند . آن دسته قبایلی

که از خاک آریانا جدا شده در حوضه پست و بکر نگ و هموار گنگا مسکون شدند در میان « درا ویدی » های بو می هند که خود شان « داسیوس » یاد کرده اند خود را بیگانه و خارجی دیده و بی انفاقی ها و مخالفت های قبیله‌ای خود را کنار گذاشته از نقطه نظر سیاست پیش از هو چیز به تشکیل سلطنت پرداختند و بعد از آریائی های باختری دومین سلطنت آریائی را کنار سواحل گنگاه بمیان آوردند و برای اینکه نژاد آریائی در اثر دخول خون بیگانه مخلوط نشود بر علاوه طبقات « براهمه » و « کشاتریا » و « ویشیا » یعنی طبقه روحانیون و جنگجویان و اهل حرفه طبقه پست « سودرا » را هم تشکیل کردند، همین طور در شرق مذهبی هم تغییراتی شروع شده سرزمین بکنواخت حاصل خیز هند به آنها تلقین نمود که دنیا و مافیها همه از یک قوه ماورای طبیعی تراوش میکند، انسان محتاج به نیرو و فعالیت نیست و در اثر ریاضت و از بین بردن قالب مادی بدن به روح بزرگ منشاء کائنات متصل خواهند شد. این بود بصورت خلص اثراتی که محیط هند بر آریاهای مسکونه خود وارد کرد و از نقطه نظر اجتماعی سیاست و دیانت باب تازه و مخصوصی را برای ایشان کشود.

* * *

شاخه هائیکه بطرف غرب مهاجرت اختیار کردند «امادی» و «پارسوا» است که بیشتر شرح جنبش آنها از بخدی و سیر حرکت آنها در امتداد مجرای رودخانه های غربی آریانا و رسیدن شان به خاک های ماورای غربی دشت لوط و جنوب سواحل خزر یافت و چون تاریخ حرکت آنها از باختر و خروج ایشان از سرحدات غربی آریانا متفاوت است قبایل امادی یعنی ماد که اولتر بحرکت آمده بود سواحل بحیره خزر و دامنه های جنوبی آنها که نسبتاً قابل زراعت بود مقر خود قرارداد. پارسوا که پسان تر کوچیده و از روی نیرو و تعداد نسبت به امادی کمتر و ضعیف تر بودند اول به علاقه های کرمان جای

گرفتند و چون علاقه های شمالی را مادها اشغال نموده بودند و بطرف غرب سدسامی حایل بود در اراضی جنوب در سواحل بحر که خشک و لم یزرع بود قهراً فرود آمدند. امادی چون اولتر به اراضی جنوب خزر رسیده و بیشتر در خط سیر خود بطرف غرب آمده بود، زودتر و بیشتر با سامی ها مخصوصاً آثوری ها تماس پیدا کردند و سلطه چندین قرنۀ سامی در عرق و خون آنها بیشتر تاثیر افکند. «پارسوا» که عقب آنها رسیده در اراضی امتداد سواحل اوقیانوس مسکون شدند بنوبۀ خود مدتی تحت سلطه سامی بودند و بعد ازان هم مادها برایشان حکمفرمائی کردند. این دو شاخه مهاجرینی که از کانون اصلی آریائی جدا شده و بطرف شرق و غرب رفتند هر دو با عناصر بیگانه تماس دائمی پیدا کردند و کم و بیش با ایشان منحل شدند. شاخه شرقی یا آریاهای مهاجر هندی از بد و امر ملتفت و خامت موضوع شده و برای نگه داری عرق خود به پاره اقدامات نسبتاً اساسی متوسل شدند که عمده ترین آن تشکیل طبقات است. در اویدی ها یا داسیوها که تعداد آنها در ماورای شرقی سندھو خیلی هازیا بود محض در اثر کثرت تعداد خود موجب تنزل عرق آریا گردیدند. مهاجرین در مقابل این خطر حتی المقدور در صدد علاج برآمده و موثرترین کار آنها تاسیس طبقه «سودرا» بود که با سایر طبقات معاشرت نمیتوانست ولی باز هم اصل مطلب شان کاملاً بدست نیامده و اختلاط در عرق و خون بعمل آمد. خطرۀ امتزاج خون و تنزل عرق برای شاخه غربی امادی و پارسوا مدھش تر بود زیرا علاوه بر سیاه پوستان بومی سواحل فارس نژاد بزرگ سامی نه تنها از زوی ترا کم بلکه من حیث امر بت و نفوذ و حکمفرمائی و مخصوصاً بواسطه مدنیت چندین هزار ساله ایشان را تهدید میکرد. مادها و فارسی ها مدتی جدا از هم و متفرق تحت ریاست ملکان خود زندگی گدانی کرده و چون مدت مدیدی تابع نفوذ سیاسی و مدنی آثوری بودند بدون اینکه متحسس شوند خون عرق

وسجایای آنها رنگ سامی بخود گرفت و این نفوذ به اندازه‌ئی در عرق آنها اثر بخشید که بسا مورخین در میان مادها و آشوری ها فرقی ندیده ایشان را دنباله آشوری و از عرق سامی حساب می کنند. معماری، شیوه رسم الخط و تحریر، اصول اداره، طرز حکومت و دربار، طرز لباس و اصول ماندن ریش و موی سر و تمام مظاهر زندگی ماد و فارس هوبه هو نقش قدم سامی است که عصر اشوری و سرگونی به آنها تحمیل کرده (۱) و رونه گروسه در صفحه ۲۳ جلد اول تاریخ آسیا حتی «مدنیت» عرب و فارس را تخم مدنیت «کلده و آشوری» قمداد میکند و توماشک جرمنی در کتاب «مطالعات آسیای مرکزی» خود حینیکه از زبان های پامیر صحبت میکند میگوید که مادها و پارسی ها خیلی ها تحت نفوذ سامی آمده بودند.

* * *

خلاصه دو شاخه مهاجرینی که از باختر و سائر کوهپایه ها و نقاط مرتفع آریانا جدا شده بطرف شرق و غرب رفتند و به ممالک همسایه یعنی هند و فارس منبسط شدند تحت تاثیر محیط های نو و اختلاطی که با اقوام بیگانه و عرق های مختلف پیدا کردند به تدریج چه از حیث نژاد و خون و چه از یه لوی عرف و عادات و آداب زندگی، خواص و زبان و غیره تغییر کرده راهی را بیش گرفتند و بطرف هدف مخصوص بحرکت افتادند که تعقیب آنها ازین بیشتر خارج نگارشات ما است زیرا آنچه که اصل مرام این فصل را تشکیل میدهد صحبت در اطراف آن حصه آریائی هائی است که به دو جانب فوق الدکر مهاجرت نکرده در جلگه های حاصل خیز و دامنه های سرسبز و کوه های سربلک کشیده مسکن آریائی یعنی (آریانا) ماندند.

(۱) «ماسپرو» در تاریخ قدیم ملل شرقی صفحه ۷۶۲ می نویسد که قصر هخامنشی همان قصر عیلامی است که دوباره آباد شده است. در صفحه ۸۰۹ منیگارد که القبا میخی را از عیلامی ها آشوری و از آنها ارمنی و سوزیان و فارس گرفت.

« آریانا » قطعه‌خاکی که آریائی‌ها در آن ماندند سرزمینی است کهستانی که در میان اراضی پست چار درخوبش یعنی هامون و دشت فارس، او قیانوس و حوضه سند و اراضی هموار جنوب روسیه و حوضه اکسوس شکل فلات مرتفع بخود گرفته که از آن آبهای جاری رود خانه های بزرگ به چار طرف افق جاری است. چوکات آریانای قدیم قراریکه ذکر رفت چیزی است طبیعی که ساختمان و چین خوردگی های خودزمین و جریان رودخانه‌ها و حوضه های آن معین کرده و پسان تر تمام مورخین کلاسیک آنرا تکرار کرده اند. سرزمین آریانا که بصورت عمومی مرتفع و چشمه‌خانه رودخانه‌های گرد افق میباشد در خود پستی و بلندی‌ها و مظاهر مختلف الشکلی دارد و روی هم رفته میتوان گفت که چند تیغه بلند سنگی تقریباً موازی هم از شرق به غرب امتداد یافته و تیغه وسطی بلند ترین و طویل ترین همه است که از گوشه شمال شرق شروع و از وسط فلات آریانا بطرف غرب ممتد میباشد. باین وصف بعلاوه تیغه‌های فوق الذکر در گره کهستانی شکل فلات را کامل تر ساخته و آن یکی عبارت از گره سنگی پامیر در گوشه شمال شرق و دیگر گره وسطی است که توده کهستانی مرکزی آریانا را تشکیل میدهد. تیغه‌های کوه‌ها و قلل توده‌های که ذکر شده همیشه از برف پوشیده و سفید مینماید. دره‌ها و دامنه‌های زیبای آن بهترین بیلاق و مناظر کهستانی جهان را تشکیل داده و اخردامنه‌ها به حاشیه شمال و غرب و جنوب به تپه‌ها و جلگه‌های فراخ و حاصل خیز منتهی میشود. دو توده کهستانی شمال شرق و مرکزی آریانا سرچشمه یکدسته رود خانه‌های خورد و بزرگی است که به ترتیب از قلل شامخه پر برف به دره‌های هول انگیز و از آنجا به دامنه‌های نرم فرود آمده بعد از آبیاری جلگه‌های داخلی به چهار گوشه افق جریان می‌یابد و بالاخره جمعی به او قیانوس هند میریزد، دسته با آمو به بحیره او رال منتهی میشود و قسمتی به هامون منتهی

میگردد. از میان رود خانه های آریانا چهار رودخانه بزرگ آن که عبارت از اکسوس (آمو) هری رود، هلمند و اندوس (سند) باشد خیلی مهم و در سر نوشت يك قسمت مدنیت آسیا رول مهمی بازی کرده اند زیرا سواحل زیبا و حوضه های حاصل خیز آنها مهد يك قسمت ثقافت بشر به شمار میرود.

ایریا: در اوایل فصل دوم مفهوم عمومی و خصوصی و اصطلاحی و تاریخی کلمه «آریا» را شرح دادیم و متذکر شدیم که آریاهای کمنله باختری به شهادت و ثابقی که از خود باقی گذاشته اند در سرود ویدی خود را «آریا» و در اوستا «ایریا» خوانده اند. با وجود اختلاف زمان بین عصر ویدی و اوستائی در اصل مفهوم این کلمه تغییری پیش نشده جز در لهجه و تلفظ که آنهم فقط منحصر به حرکت حرف اول کلمه است. اصل مفهوم این کلمه در عصر ویدی و اوستائی «نجیب» معنی داشته و جنبه دین داری در هر دو عصر فوراً بدان اطلاق میشد و بعد از آن با دار و مالک و حر و دیگر صفات بدان پیوست میگردد. در عصر اوستائی در اثر ایجابات زمان و محیط خارجی که در مقدمه این فصل شرح دادیم با تقویت یافتن روحیات قومی در آریانا «ایریا» يك اندازه بیشتر مفهوم قومی و ملی هم پیدا کرد. درینوقت ایریا از نقطه نظر دیانت تنهاپیروان اوستارا در بر میگرفت و از نقطه نظر قومی و ملی بر کسانی اطلاق میشد که در خاک های اوستائی یعنی در آریانا زندگانی داشتند و اقوام بادیه نشین شمال و باشندگان مازندران و تبرستان اعم از آریائی گرفته تا غیر آریائی تحت این اسم نمی آمدند و اسمای دیگری در مورد آنها اطلاق میشد مانند تورا Tura که آریا های ویدی شمال اکسوس را در بر میگرفت و ازین مسایل در مبحث علیحده سخن خواهیم راند. معنی اصطلاحی کلمه ایریا در عصر اوستائی بیشتر راستگو و راستکار بود و خود میدانید که اوستا در مسئله راستی و راست گوئی و راست کاری چقدر اهمیت بزرگ قایل شده بود.

اوستا اولین خاک آریائی : در فصل دوم موقعی که میخو استیم به کمک منابع مختلف به مسئله مهد اولیه آریائی روشنی اندازیم تحت عنوان « ایریانا و یجه » متذکر شدیم که آریاهای عصر اوستائی مهد اول آریا را در « ایریانا و یجه » قرار میدهد. محل آن به شهادت خود اوستا و فیصله مدققین بزرگ حوزه علیاسردریا و آمو و اراضی متصله آنست. از نقطه نظر اوستا هر چه در این باره گفتنی هستیم در بحث جغرافیای شانزده قطعه زمین اوستائی شرح خواهیم داد تنها موازی با خط رفتاری که در فصل ویدی تعقیب شده اینجا همین قدر متذکر میشویم که اوستا نسبت به سرود ویدی در تشخیص او لین مهد آریائی واضح تر و نام گرفته صحبت میکند و حتی میتوان گفت که در میان تمام مدارکی که از کتله هند و اروپائی بصورت عمومی باقی مانده اوستا یگانه منبعی است که درین مسئله مهم واضح صحبت میکند و آن مهد اولی را نام می برد و خواص و ممیزات آنرا بیان می کند. غیر از « ایریانا و یجه » اوستا خاک آریا هارا به نام های دیگری هم یاد کرده مانند ایریا و دنا هو و Airyao Danhavo یا ایریا و دهاو Airyao Dahvu یا ایریو شایانا Airyo Shayana که همه اسمای مرکبه است و در اول همه آن کلمه « ایریانا » تکرار شده و با کلمات متصله خود همه « خاک و مسکن آریا » معنی دارد. با ملاحظات فوق معلوم میشود که اوستا نسبت به وید در تعیین سرزمین آریائی واضح و دقیق تر صحبت میکند و این مطلب در بحث جغرافیائی اوستا در همین فصل به تفصیل شرح داده خواهد شد. چیزیکه اینجا قابل ملاحظه است این است که اسمای « ایریانا و یجه »، « ایریا و دنا هو »، « ایریا و دهاو »، « ایریو شایانا » تمام آن مناطق اریان نشین را در بر میگرفت که اوستا ذکر کرده و مفهوم جغرافیائی آن در « آریانا » یعنی مسکن آریاها مشخص و معین شده است و گویگر آلمانی « آریانا » را من حیث مفهوم جغرافیائی و نژادی مترادف اسمای فوق الذکر میدانند.

تأثیرات خاک آریانا : درین شبه نیست که تأثیرات محیط و خاک از هر چیز بیشتر در سر نوشت باشندگان يك قطعه دخالت تامه داشته و خطوط اساسی سجایا ، عرف ، عادات ، اختصا صات و تمام مظاهر زند گانی مادی و معنوی و سیاسی آنها را در آن میتوان یافت بیشتر بصورت مختصر دیده شد که آریائی های مهاجر در محیط های نو حوضه گنگا و فارس و مدیا و نصادف با عروق بیگانه و مدنیت های سامی چه شدند و زبر چه تأثیرات آمدند حالا میخواهم به بینم که آریائی ها در خانه خود چه کردند و چه شدند و محیط از آنها چه ساخت و در سر نوشت زند گانی مدنی و سیاسی آنها چه رولی بازی نمود . و وضعیت جغرافیائی آریانا بصورت عمومی بیشتر شرح داده شد این مملکت در داخل حدود خود با داشتن کوه های بلند ، قله پر برف ، دره های هول اندکیز ، کوه های دشوار گذار ، رودخانه های سیلابی ، آب های خروشان ، تپه های سبز ، غندی های خنك ، جلگه های هموار و حاصل خیز ، بیشه های پر جنگل اراضی سنگلاخ منظره ئی دارد که يك حصه آن به حصه دیگر نمی ماند . یکطرف قله شش هزار متری افتاده و يك حصه دیگر بیش از ۳۰۰ و ۴۰۰ متر بلندی ندارد . در دو نقطه نزدیک بهم یکجا تمام سال برف دارد و منجمد است و نقطه دیگر حرارت منطقه حاره را نشان میدهد . در يك فصل در یکجا گندم درو و در دیگر نقطه نو کشت میشود . به این صورت محیط مختلف الشکلی که يك حصه آن کهستانی ، يك حصه آن جلگه ، يك قسمت آن تپه زار و يك قسمت آن هموار ، يك طرف آن خشك و يك طرف آن سر سبز ، يك گوشه آن گرم و گوشه دیگر آن سرد است تأثیرات عمیقی در رو حیات ساکنین آریائی این دیار وارد نموده به ایشان حالی نمود که زند گانی و صحنه حیات جنبه های تاریك و روشن و دوره های آسان و مشکلی داشته هیچ گلی بی خار نیست ولی این خارها به هیچ صورت سد راه مو فقیتهای زند گانی

شده نمیتواند و انسان با اعتماد به نفس باید به زور بازو و قوه قلب تمام مشکلات را
 از مقابل خود بردارد. دوره اوستائی که این فصل را برای آن وقف کرده ایم
 و پسان به اختصاصات حیات مدنی آن می پردازیم در حقیقت دوره پرورش و تربیه
 روحی آریائی های این سر زمین است و تمام اصلاحات اجتماعی، اخلاقی،
 مذهبی، مدنی که درین دوره بمیان آمده و مدنیت عصر اوستائی را تشکیل میدهد
 تزکیه نفس، نظافت بدن، تشدید مبانی راستگویی و راست کاری در فرد و جامعه
 فعالیت، مقابله با مشکلات، توسعه زراعت، اصول آبیاری، غرس اشجار، تربیه
 حیوانات مفید و قتل حشرات مضره و غیره و غیره است که اگر تمام آن را خلاصه
 کنیم این نتیجه بدست می آید که قرار ایجابات طبیعی محیط آریانا و مبانی
 اوستائی فرد و جامعه مستعد، متحد، نیرومند، بانشاط، فعال، زحمت کش،
 راست گو و راستکار و خاک مسکونه ایشان حاصل خیز و صحت بخش باشد. در
 اثر همین تاثیرات محیط آریائی های که چندین هزار سال در شمال آریانا مسکن
 گرفته و پسان به تمام نقاط منتشر شدند دارای سجایا و خواص مخصوصی شدند
 و چون کتله آریائی در کوهپایه های آریانا و مخصوصاً از جانب باختر با تورا،
 ودانو و هونا اقوام آریائی بدوی و عناصر غیر آریائی مقابل بودند و خطرات
 آنها جمعی که يك وقتی اسباب بیجا شدن آنها از آسیای مرکزی شده بود همیشه حس
 میشد در قدیم ترین زمانه های پیش از عصر مهاجرت از باختر، مفکوره اتفاق قبایل
 و بیوسنگی برای حفظ منافع و خاک آریائی و نگه داری ما حاصل زراعت و حیوانات
 اهلی در میان آنها پیدا شده و برای اداره این سبک زندگی جدید بار اول
 نظام سلطنتی آریائی در میان آریائی های باختر ظهور کرد و این زندگی تا وقتی
 در باختر به تمام مفهوم خود ادامه داشت که مسئله کثرت نفوس و مهاجرت بمیان
 نیامده بود و جامعه آریائی تحت حکمفرمائی پادشاهان خود طوری شاد و مسعود
 می زیستند که خاطره آن در هزاران سال بعد مهاجرت از یاد آنها نرفته و همیشه

دیار شمال هند کوه ، « بخدی زیبا » اقامت گاه یما پادشاه را « فردوس » خوانده اند .

موضوع مهاجرت طبعاً تا بیک اندازه اسباب پرا گنندگی این زندگانی مسعود شدولی تاثیر آن بیشتر مربوط به خود مهاجرین بود و بابر آمدن آنها از حدود آریانا خاتمه یافت .

آنها تیکه به گنگاو مدیا و فارس رسیدند مجدداً سعادت و نجات خود را به بیوستگی و اتفاق دیدند . آریائی های مهاجر هندی برای مقابله با داسیوس ها در حوالی ۱۴۰۰ ق م دو مین سلطنت آریائی را بمیان آوردند و مادها و فارسی ها برای نجات از نفوذ خون و حاکمیت اشوری سامی بار سوم و چهارم سلطنت آریائی را در خاک های خود در سالهای ۷۰۸ و حوالی ۵۴۹ تشکیل کردند .

زرتشتري سينتيمان

از ريشي هاي عصر ویدی تا زرتشتري سينتيمان : « تهذيب ویدی » که فصل دوم را وقف تشریح پهلو هاي مختلف آن نمودیم و اولین مظهر زندگانی مدنی آریا های کتله باختری در دو طرفه هندو کش میباشد محصول ذکا و نبوغ جمعی از دانا بانی است که ایشان را « ریشی » میخواندند و در فصلی که گذشت کم و بیش از آنها و رول بزرگی که در جامعه ویدی بعهدہ داشتند صحبت نمودیم. ریشی ها یا حکمای عصر ویدی کسانی بودند که رهنمائی جامعه از هر نقطه نظر بعهدہ آنها بود و از کانون کوچک خانواده تا دربار شاهان در تمام امور حیاتی توده آریا را به راهای نیک و صواب هدایت میکردند ' ریشی ها تنها شاعر نبودند بلکه به همه معرفت زمان آشنا بودند و در امور قومی، اجتماعی، مذهبی، سیاسی ملی، نژادی تبحر و معلومات کافی داشتند و همه این امور را به دور محور مفاد کتله آریا میچرخانیدند .

ریشی ها از نقطه نظر دیانت و روحانیون و علمای دینی بودند و معتقدات آریا را از اعصار قبل التاریخ بهم حل و مزج کرده و اساسی را در عصر ویدی بمیان آوردند که بیشتر مطالعه کردیم .

ریشی ها از پهلو ی اجتماعی به حیث رهنما و مقنن بزرگ تلقی میشدند و تشکیلات نظام اجتماعی آریائی و اصول و مقررات آن بدست ایشان وضع شده بود . ریشی ها از نقطه نظر مفهوم نژادی و حیات ملی رهنمائی توده را بعهدہ گرفته و سعی داشتند که قوم بهم متحد و متفق بوده عرق و خون آن از لوث بیگانه محفوظ باشد و ایشان با مجاهدت های خستگی ناپذیر روحیات آریائی را تقویت کرده و کوشش داشتند که فرد و جامعه آریا در فضای عنعنات و تهذیب و میزات مشخص

حیات خودشان پرورش یابد. این چیزها که ذکر کردیم روی هم رفته از خلال سرود های ویدی واضح معلوم میشود و تشخیص میگردد که ریشی ها از هر رهگذر وظیفه رهنمائی جامعه آریائی را بصورت صحیح بعهده گرفته بودند. از خانواده گرفته تا عشیره و قبیله ده و قریه و شهر و دربار پادشاهی در همه جاریش ها نفوذ داشتند ولی از این نفوذ خویش مانند روحانیون کلدانه به مفاد خود کار نمیگرفتند و مانند آنها برای خود اقتدار و آمریتی قائل نشده بودند و از همین جهت رهنمائی های آنها در هر زمینه نتایج مثبت بخشید.

این رویه اقلام مدت هزار سال «از دو هزار ق م تا هزار ق م» دوام نمود و زمینه را از هر نقطه نظر برای ظهور مبادی يك دوره بزرگ رفورم اجتماعی آماده ساخت و ریشی بزرگ و حکیم دانائی مانند زرتشتر سپنتمان عرض و جود کرد. کسانیکه سرود های ویدی را از هر نقطه نظر مطالعه کرده در اعماق روحیات معنوی آن دقیق شده اند و به این موضوع هم ملتفت هستند که سرودها عموماً در سینه ها و خاطره ها حفظ میشد میدانند که وجود ریشی های باستان و نمره افکار آنها چقدر در راه ظهور زرتشتر سپنتمان و کتاب او ستاد خالت داشت. همان طور که ریشی های عصر ویدی از يك سلسله مبادی حیاتی و فکری و مذهبی قبل التاریخ آریا استفاده کردند، افکار خود آنها نیز که بصورت مجموعی بطرف هدف واحد متوجه بود و نتیجه تراوش آن هم ضابط میشد به پیمانته بسیار وسیع در ظهور شخصیت برجسته زرتشتر و قوانین اوستائی دخالت کرد.

این طور واقعات تاریخی که ذهنیت جدید و انقلاب فکری در يك محیط تولید میکنند عموماً عواملی بکار دارد و این عوامل را در مرور قرن ها ریشی ها و سرودهای ایشان در چو کات آریانا آماده کردند.

چیزیکه این نظریه را ثابت میکند تشابه متن خود سرود ویدی و اوستا است و واضح معلوم میشود که زرتشتر سپنتمان از مقررات قدیم عصر ویدی آنچه

را که موافق زمان خود و جامعه آریانا میدانست گرفته، بعضی را توضیح، قسمتی را تبدیل و حصه را حفظ کرده و افکار تازه و جدیدی به آن علاوه نمود.

این واقعه و تسلسل آن در تاریخ قدیم افغانستان بار دیگر نیز تکرار شده و باز بعد از يك دوره معین که اینجا به دو هزار سال تخمین میشود در قرن چهارم هجری از همان منبع که منشأ این همه جنبش های فکری است مردی مانند دقیقی و جمعی از حکما و شعرا سر بلند کردند و به احیای عنعنات بزمی و رزمی باستانی آریانا و تذکار کار کار نامه های شاهان مقتدر آن اقدام نمودند. قرار یکه بعد تر در مورد شخص «زراشترا» خواهیم دید یکی از ترجمه ها ئی که هوگ Haug برای نام او میدهد «ستایش کننده» و «خواننده سرود ستایش» است و چون «گات ها» هم «سرود» معنی دارد و بزبان شعر سروده شده چنین نتیجه میگیرد که زراشترا اصلاً شاعر هم بوده. گفتیم گات ها سرود معنی دارد. دارمستر در صفحه ۹۷ جلد اول ترجمه زند اوستای خود به فرانسه در اطراف این موضوع شرحی نگاشته و «گات ها» یعنی قدیم ترین حصه اوستارا «سرود و چیز سروده شده» ترجمه کرده و میگوید که زبان آن نسبت به سائر قسمت های اوستا قدیم تر است و اکثر کلمات آن در زند عامیانه نی بلکه در زبان ویدی دیده میشود و این تنها قسمت اوستا است که به نظم ساخته شده بعضی علمای ویدشناس مفکورهای قدیم تری را در آن سراغ میدهند. ازین بیانات مطالب چندی بدست می آید و ضمناً مر بوط به مبحث حاضر گفته میتوانیم که زراشترا از جمله همان ریشی های دانا و حکمای عصر ویدی است. همان طور که او را میتوان عامل ارتباط بین ریشی های دوره اخیر ویدی و حکمای عصر اوستائی قرار داد، گات ها قدیم ترین حصه اوستا هم چه از نقطه شعر و چه از نقطه نظر زبان و مفهوم حلقه تسلسلی بین سرود های ویدی و سائر قسمت های اوستا میباشد. خلاصه مقصود از توضیح

مطالعه این مبحث مهم این است که عصر ویدی، ریشی های ویدی، افکار و نظریات ویدی، زبان ویدی، سیاست عصر ویدی زمینه را برای انقلاب فکری و اجتماعی سراسر آماده نموده و این کار بدست یکی از حکمای فرزانه باختر زرتشت سپنتمان که حالا از شخصیت او صحبت میکنیم صورت گرفت.

زرتشترا، زرتشت سپتمة یا زرتشت سپنتمان: صاحب کتاب او ستا در « گات ها » که قدیم ترین قسمت این کتاب است بنام « زرتشترا » یا « زرتشت » یاد شده و بعضی اوقات کلمه « سپتمة » هم به اسم او الحاق شده و « زرتشت سپتمة » گردیده است که پسان تر از آن « سپنتمان » ساخته و « زرتشت سپنتمان » گفته اند. (۱)

این دو کلمه « زرتشترا » و « سپتمة » هر کدام از خود معنی علیحده دارد و ذیلاً نظریات مدققین را تا یک اندازه در اطراف آنها شرح میدهم:

مدققین معمولاً کلمه « زرتشت » را مرکب از دو حصه دانسته و بصورت مختلف آنرا تجزیه و ترجمه نموده اند. دارمستتر فرانسوی حصه اول کلمه را « زرت » و دومش را « شتر » تشخیص داده. مشارالیه « زرت » را از « زراتو » مشتق میداند و آنرا زرد ترجمه کرده. بارتولمه حصه اولی این کلمه را « زرن » تصور نموده و « پیر » معنی میکند.

کلمه دو می را این دو نفر و جمع دیگری از مدققین همین شتری میدانند که تا حال در فارسی موجود است. به این دو تعبیر که گذشت معنی اسم مرکبه « صاحب شتر زرد » یا « صاحب شتر پیر » میشود.

(۱) ملتفت باید بود که مامؤسس رفورم اوستائی را بنام قدیم واصلی باختری اش قرار بیکه در اوستا ذکر شده اسم برده و می بریم و صحیح ترین صورت اسم او همین است. این نام در ماخذ قدیم شرقی و غربی با کمی تحولات بصورت های مختلف ذکر شده. در غرب یونانی ها اول او را « زورا دروس » و بعدتر « زاروس » « زرا دوس » « زراتس » « زور و استروس » « زاروسترا » میگفتند. شکل « زردشت » را بیشتر مورخین ارمنی استعمال کرده اند.

دا کتر ف. مولر F. Müller «زراشترا» را «مالک شترهای جری» ترجمه کرده. «بور نف» موسس مطالعات زندقلمه «زراشترا» را به این ترتیب دو حصه نموده یکی «زرت Zarath» و دیگر «اشترا Ushtra» و چون کلمه اول را «زرد» ترجمه نموده ازان «مالک شترزرد» بدست می آید. ولی یک نفر دیگر موسوم به هاگ Haug به ملاحظه میرساند که در زبان قدیم با ختر زرد را «زیری Zairital» میگویند به این ترتیب اساس نظریه بور نف متزلزل گردیده است.

«هاگ» Haug (۱) کلمات «زرت» و «اشترا» را بصور مختلف تجزیه و ترجمه نموده یعنی کلمه اولی را «پیر» «دل» و «ستایش کننده» و کلمه دومی را نه شتر بلکه از «ابوتارا» Uttara مشتق دانسته و (اعلی) ترجمه نموده است و بدین ترتیب ترجمه «زراشترا» چنین میشود: «کسی که دل اعلی دارد» یا «کسی که شاعر و خواننده سرود ستایش است» و این تعبیر به مبحث بیشتر ما خیلی موافقت میکند زیرا گفتیم که زرتشتر یکی از جمله همان ریشی های دانا و فرزانه ئی بود که در آخر عصر ویدی انقلابی در زمینه فکری و حیاتی باشندگان آریانا وارد کرد. چون «گات ها» یعنی قدیمترین قسمت اوستاهم مشتمل بر یک سلسله سرود است و به نمونه و رویه سرودهای باستان ویدی ساخته شده «هاگ» به این عقیده است که خود زرتشتر هم شاعر بوده و چون او ستا مخصوصاً «گات ها» عبارت از «مانتراسپتا Manthracepta» یعنی «سخنان پاک» بود که زرتشتر از طرف هر مزد آورده بود طبیعی باید که آورنده این سخنان در جمله فضایل دیگر شاعر هم بوده باشد و قراریکه بیشتر شرح دادیم چون گات ها «سرود و چیزی سروده شده» معنی دارد بدون اقامه سایر دلایل میتوان گفت که زرتشتر یک نفر ریشی مقتدری بود. ناگفته نماند که «هاگ» کلمه

«زرتشترا» را «رهنمای اعلی» هم ترجمه کرده . علاوه برین این نام را بصورت های مختلف دیگر هم ترجمه نموده اند از قبیل : بدست آورنده غنیمت ، بدست آورنده شتر بحیث غنیمت ، ستاره طلائفی وغیره وغیره .

کلمه دیگر سپنمه ، یا سپینتمه یا سپنتمان لقب زرتشترو معنی آن «سفید» یا «از خانواده سفید» یا «نژاد سفید» است و بعضی ها این سفیدی را مفهوم معنوی داده و آنرا «پاکروان» ترجمه نموده اند . بهر حال قراریکه بندها ش سلاله نسب زرتشترا را میدهد یکی از اجداد او «سپنتمان» هم نام داشته . شبهه نیست که کلمه سفید که در پستو بصورت سپین دیده میشود درین کلمه موجود است .

* * *

حالا که معنی کلمات مذکور تا بیک اندازه شرح یافت بصورت تبصره در اطراف آن مینگاریم : اگر از نقطه نظر وظیفه ئی که زرتشترا در جامعه آریانی به انجام رسانید ، نگاه کرده شود معنی ستایش کننده ، خواننده سرود ستایش ، رهنمای اعلی بنام او بیشتر موافق است زیرا مشارالیه ما ندریشی های باستان سرود ستایش ساخته و خواننده و نوده مردم را بطرف هدف مخصوصی رهنمونی کرده و ذهنیت نو در میان آریاهای اریانا تولید نموده است .

امکان زیاد دارد که کلمه «شتر» در یک حصه نام او داخل باشد چنانچه جمعی از مدققین به همین نظریه اند . شتر بخدی مهمترین و زیبا ترین و قوی ترین نسل شتر است که در تمام آفاق شهرت دارد و شتر دو کوهانه در تمام دنیا بنام شتریکترین هم یاد میشود . تاریخ قدیم آریانا نشان میدهد که کلمات گاو و شتر واسپ در نام های آریاهای این سرزمین دخالت زیاد داشت و این کلمات در اسمای خانواده ها و اشخاص بزرگ دیده میشود اسم «کیومرث» اولین آدمی که اوستا نام می برد اصلاً مرکب از دو کلمه «گوومرد» بود که از

ترکیب آنها «گومرد» ساخته شده، به تدریج که مفهوم قدیم آن فراموش شده از آن به شباهت اسمای دیگر کیومرث ساخته اند. خاندان شاهی اسپه باختری و اسمای اعضای آن مانند اروت اسپه (لهراسپه) و یست اسپه (کشتاسپه) و غیره مثال‌های برجسته ایست و نشان میدهد که یکعده شاهان و مردان بزرگی به صفت «دارای اسپ‌های تندرو» و امثال آن یاد شده اند. پس هیچ غرابت ندارد که صاحب کتاب اوستا «صاحب شترزرد» یا «صاحب شترپیر» و غیره نامیده شده باشد.

خویشاوندان و بستگان زرتشت: پیشتر راجع به نام زرتشت و لقب او و معنی آنها شرحی داده شد در اینجا میخواهیم راجع به بعضی بستگان و تعلقات خویشاوندی او چند سطر بنویسیم. در یشت سیزدهم یا فروردین یشت بعضی خویشان و بستگان زرتشت اسم برده شده. نام پدر او پوروشسپه Paurushaspa و نام جد او پتیراسپه و نام چهارمین یشت او هچاتا سپه Haechatacpa تذکار یافته بعضی‌ها دوازدهم یشت او را به «مانوچیترا» می‌رسانند. در اوستا مانوچیترا پسر ایریو Airyu است و «ایریو» پسر «تری تونا» است که از جمله شاهان «پارادانا» یا پیمشادادیان بلخی میباشد. علاوه برین چون نام پدر و پدرکلان و چند یشت او به کلمه اسپه منتهی میشود (۱) واضح میتوان گفت که زرتشت از احفاد دودمان شاهی باختری بوده. اوستا به زرتشت سه پسر و سه دختر نسبت میدهد. پسران او به نام‌های «ایست و استر» «اور و وت نرا» - «هور چیترا» - (۲) یاد شده و خوردترین دختر او پورچیت نام داشت. زرتشت که از خانواده نجیب بود با نجبای باختر خویشی و وصلت کرده، از آنها دختر گرفته و به آنها دختر داده چنانچه دختر فراشتر برادر جام اسپه را که وزیر کشتاسپه

(۱) از قبیل پوروشسپه، پی‌تراسپه، سپیتراسپه، هیشه اسپه و غیره.

(۲) فروردین یشت مقرر ۹۸.

پادشاه باختر بود ازدواج نموده بود و جوان ترین دختر خود «پورچیست» را به جام اسپه برادر فراشتر وزیر پادشاه باختر داده بود. کلمه اسپه که در نام اجداد او ملحق است و خویشاوندی های که باوزرای باختری نموده علاوه بر دلیل واضحی که شجره او به پادشاهان پیشدادی یا پارادانا وصل میشود عوامل دیگری است که از روی آن میتوان گفت که زرتشتر از نجیب زادگان باختر بود. در اینجا تولد و پرورش یافته و با تمام خویشان و بستگان خود در اینجا میزیست و در همین جا آئین خویش را اساس گذاشت.

زرتشتر در افسانه ها و روایات تصویری: با وجودیکه اوستای باختری دستخوش حوادث روزگار شده معذالك با آنچه که گاتها صحیح ترین قسمت اوستای قدیم شهادت میدهد پیش ما؛ در نام زرتشتر سینتیمان باختری موسس آئین اوستائی و شخصیت او شبههئی نیست. در باب اینکه بعضی او هام پرستان این شخص را وهمی و خیالی تصور کرده بنام او قصه و افسانه های عجیب و غریب ساخته اند میتوان گفت که اکثر این نظریات یاد رها و او خیالی و خالی از حقیقت است و سراسر به حساب افسانه میرود و تا یک اندازه علت این تصورات قدامت زیاد زمان حیات زرتشتر و انقلابی است که روزگار و سلطه بیگانگان تا زمان فتوحات اسکندر مقدونی وارد کرده است و چون قسمت زیاد اصل اوستای باختری از بین رفته و پسان در عصر پارتی و ساسانی و حتی در قرن ۹ مسیحی یعنی تقریباً ۳ صدسال بعد از ظهور دین مقدس اسلام از روی افسانه ها و اساطیر، و حافظه ها و سینه ها چیز نوی بمیان آورده اند و الحاقات تازهئی بدان کرده اند طبعاً پرده تاریکی روی حقایق را گرفته و در نتیجه نه تنها افسانه ها اطراف «زرتشتر» را فرا گرفته بلکه نزدیک بود که بکلی از شخصیت زرتشتر بلخی انکار نمایند و او را شخص وهمی و تصویری قلمداد کنند. زرتشتر بلخی طوریکه از روشنائی قسمت های قدیم اوستا معلوم میشود کسی است که

مختصر شرح حال و خویشان و بستگان و محیط تولدی و پرورش او گذشت آنچه که عالم تخیل و افسانه و دوری راه و عدم معلومات بمیان آورده پاره نظریات درهم و برهم و متناقضی است که خود بخود شکل افسانه بخود دگر گرفته و به جمع داستان میرود و ذیلاً به شرح آن می پردازیم :

روایات یونانی : یونانی ها قرن ها پیش از عصر فتوحات اسکندر در شرق راجع به ممالک شرقی و ساکنین آن و عرف و عادات ایشان يك سلسله چیزها نوشته اند که جنبه زیاد آن داستانی و افسانه است چنانچه حتی نوشته های هرودت که پدر مورخین بشمار میرود ازین چیزها خالی نیست. همین طور راجع به زرتشت از حوالی قرن ۵ به بعد يك سلسله چیزهلی نوشته اند که غیر افسانه حکم دیگری بران نمیتوان کرد .

اولین مورخ یونانی که در حوالی ۴۵۰ - ۵۰۰ ق م می زیست و از زردشت یاد کرده گزان توس Xantus است . فلاطون فیلسوف یونانی (۳۴۷ - ۴۲۹ ق م) زردشت را بابتی مذهب ماژویسر او رومازس Oromazes میدانند . دینون Deinon از اسم او نتیجه گرفته و او را یکمفر ستاره پرست قلمداد میکند «هرمی پیوس» که از اهل سمیرنا Smyrna بود زردشت را با ختری و شاگرد ازونا کس Azonakes یا اگونا کس Agonakes میدانند . دیودوروس Diodorus اطلاع میدهد که زوراستر در بین آریائی ها اظهار کرد که قوانین جدیدی را که در بین خلائق شیعه داده روح پاک به او تلقین نموده است . تروکوس پومپوس Trogus Pompeius او را معاصر نینوس شاه اشوری دانسته می نویسد که زوراستر شاه با ختری ها با صحت کاملی قوای عالیه دنیائی و حرکات ستاره هارا کشف کرد و آئین ماژرا اساس گذاشت و از دست نینوس بقتل رسید . پلینی Pliny بملاحظه میرساند که زوراستر موسس آئین ماژ بوده در روز تولد خود می خندید . دیو کریسوستم Diochrysostom می نویسد که زوراستر در اثر عشق و علاقه که

به حکمت و عدالت داشت منزوی در کوهی در میان آتش زندگانی میگرد و چون پادشاه وقت با عرفا و بزرگان کشور به دیدن او رفت از میان آتش برآمده و ایشان را به آئین خود دعوت نمود. کفالیون اظهار میدارد که زوراستر ماژ و شاه باختری 'باسمیراسیس جنگیده و این زن او را مغلوب ساخت. هکذا اربونوس Arbonuis از جنگ نینوس با زوراستر باختری بی اطلاع نبود. به همین منوال ایوزبروس Eusebruis از جنگ زوراستر ماژ پادشاه باخترا نینوس حکایت میکند. Teon تئون باشنده شهر اسکندریه جنگ سمیرایس و زوراستر بلخی را متذکر میشود. «امی نوس مارسلینوس» زوراستر را یک نفر باختری خوانده و میگوید که هستاسپس Hystaspes پدر داریوش عقیده ماژها را شیوع داد.

سویداس Suidas به وجود دوزوراستر قایل است یکی را در راستر فارس ومدی سردار و بزرگ ماژها میداند و دیگری را يك نفر عالم هیئت و منجم اشوری قلمداد میکند که در زمان نینوس زندگانی بسر می برد. کتزیاس Ktesias نقل میکند که زوراستر معاصر پادشاه اشور نینوس و زنش سمیرایس بود مشارالیه قصه لشکر کشی پادشاه اشوری نینوس را بر علیه پادشاه باخترا یعنی زردشت حکایت بنماید. اگاثاس Agathas ۵۳۶-۵۸۳ می نویسد که زردشت معاصر هستاسپس بود و این هستاسپس معلوم نیست که پدر داریوش یا کس دیگر است. طوریکه پیشتر اشاره شد این روایات با وجودیکه همه اش از منابع یونانی نشئت کرده ولی تناقض و اختلافات نظر در آن به حدی است که خود بخود در قطار افسانه قرار میگیرد و نشان میدهد که معلومات مورخین قدیم یونان راجع به شرق پیش از فتوحات اسکندر چقدر جنبه داستانی داشته است.

اوستا

کلمه اوستا را مستشرقین اروپائی بصورت های مختلف ترجمه و تعبیر نموده اند بعضی آنرا « مضمون » و بعضی اشتقاق آنرا از کلمه « اپستاك Apstak » گرفته « وقانون » ترجمه کرده اند. پروفیسر « گلدنر » از پروفیسر « اندر آس » نقل کرده گوید که کلمه اوستا و یا « اوستاك » پهلوی از کلمه « اوپستا » Upasta مشتق است که معنی آن اساس و بنیان و متن اصلی میباشد (۱) کلمه « زند » را که به آن ملحق میکنند بصورت صفت تعبیر میشود و آن دو معنی دارد « شهر » و « نماز » و اصلاً از کلمه « زانتو » Zantu بمیان آمده است. پس معنی اسم مرکب « زنداوستا » بیک تعبیر « کتاب یا قانون شهری » و به تعبیر دیگر « کتاب دعا و نماز » میشود. بعضی های دیگر « زند » را از « ازانتی » Azanti گرفته و « شرح و بیان » ترجمه کرده اند. الحاق کلمه « زند » به اوستا به این معنی اخیر چیز تازه است زیرا مقصود از شرح و بیان تفسیر اوستا است که بزبان پهلوی نوشته اند و « یازند » بجای خود شرحی است که برای زند نوشته اند. بعضی های دیگر مدعی اند که اوستا بمعنی مجهول است به این طریق که این کلمه مرکب از دو قسمت است « او » بمعنی « نه » و « ستا » بمعنی « دانش » و معنی شکل مرکب آنها غیر مفهوم مجهول میشود و علت این تعبیر را چنین می نویسند که چون اوستا باختری منحصر به دو نسخه بود و هر دو در اثر تهاجمات اسکندر از بین رفت در عصر پارتی و ساسانی که شروع به جمع آوری پارچه های خطی نمودند معنی آنرا عموماً نمی فهمیدند و به این مناسبت آنرا اوستا یعنی مجهول نامیدند، لیکن روی هم رفته نسبت به تعبیر اخیر نظریاتی که اول ذکر نمودیم صحیح تر بنظر میخورد. انسیدیکلوپیدیای برطانیای می نویسد

که صورت قدیمی نام اوستا « Avistāk او یستاک » بود و معنی حقیقی آن معلوم نیست.

روی هم رفته اوستا و مخصوصاً « گاتها » عبارت از مانتر اسپتا Manthracepta یعنی « سخنان پاک » است و بر مجموعه هدایات و قوانینی نسبت میشود که زرتشتر از طرف هر مزد آورده بود.

اوستای اولی یا باختری: اوستای اولیه یا اوستای باختری با شکل و وضعیت اصلی خود چیزی بوده که متأسفانه تعریف صحیح آن امروز مجال است و نمیتوان گفت که چقدر آن از بین رفته و چه باقی مانده. درین شبه نیست که چون کشتاسپ پادشاه باختر به دین نو گروید حکم داد که مجموع قوانین اوستائی را روی پوست گاو نویسند و به معابد مملکت تقسیم نمایند ولی واضح معلوم نمی شود که چند نسخه نوشته و بجاها تقسیم کردند پلینیوس Plinius از روی کتاب هر میپوس مینویسد که کتاب مذهبی زرتشتر مرکب از دو میلیون شعر بود. طبری تذکار میدهد که اوستا روی ۱۲ هزار پوست گاو نوشته شده بود. این ارقام اگر چه تا بک اندازه فصیح است باز هم فرار مطلوب از آن نتیجه قاطعی نمیتوان بدست آورد زیرا معلوم نمی شود که این ۱۲ هزار پوست گاو یک نسخه اوستا بود یا بسیار بهر حال با وجود بیکه ارقام فوق جنبه مبالغه کارانه هم داشته باشد از آن و از روی اوستای موجوده واضح معلوم می شود که اصل اوستا چیز ضخیم و بزرگی بوده و بر ۲۱ کتاب یا نسک تقسیم شده بود.

اوستای نو: وقتی که زرتشتر آئین خود را بحضور کشتاسپ پادشاه باختر عرضه داشت، در اثر حکم پادشاه باب مناظره بین او و دسته از علمای باختری باز شده و در نتیجه پادشاه و اهل دربار به دین او گروید، آنگاه کشتاسپ حکم کرد تا قوانین آئین نورا با آب طلا روی پوست گاو نوشته به معابد مملکت تقسیم نمایند پس اصل اوستای باختری هر قدر نسخه که داشت همه اش در باختر

و سایر نقاط آریانا تقسیم شده بود و این نسخه ها در تمام دوره هائیکه اولاده دودمان اسپه باختری در آریانا حکمفرمائی داشتند همه جا بجای خود باقی و ازگزند مصون بود. چون متعاقباً يك دوره برهرج و مرج شروع شده آشوری ها مثل نینوس و سمیرامیس و سالمانسار دوم، تیگت پیلسر دوم خاک های ماد و فارس را زبروز بر کرده گزندشان تا باختر و حواشی غرب آریانا رسید و پس ازان سیروس و داریوش هخامنشی به حملات شروع و هفت سال جنگ با بادشاهان مملکت ما نمودند. درین گیردارها که تقریباً از اواسط قرن ۹ ق م تا موقع ظهور اسکندر در خاک های آسیائی دوام کرد، شیرازه زندگانی از هر نقطه در آریانا بهم خورده و در اثر جنگ های بیگانگان به معابد و آثار مذهبی خسارات مدهش رسید و کتب و آثار قلمی و منجمله نسخه های اوستای اصلی هم از بین رفت. شاهان هخامنشی بعد از تقریباً ۷ سال پیکار بالاخره غلبه یافتند. ایشان که باسلطه و تماس چندین قرن سامی در عرق و خون و ثقافت رنگ سامی بخود گرفته بودند در اثر جنگ های مذکور مجدداً به کانون تهذیب صاف آریائی در آریانا تماس پیدا کرده و آئین اوستائی را برگزیدند و با خود به فارس بردند و از اختلاط آئین باختری اوستائی و موهومات قدیم سامی و بابلی مذهبی بین این هر دو بمیان آمد. درین گیردارها بعض نسخه های قیمتی اوستاهم از آریانا به فارس رفت چنانچه گویند يك نسخه آن همان اوستائی بود که اسکندر همراهی «استخر» طعمه حریق ساخت و يك جلد دیگر آنرا از هر جائی که بدست آورد به یونان فرستاد. بهر حال چیز یسکه مایه خوشی و مسرت است این است که باوجود این همه مصائب و بدبختی ها که در طی آن نسخه های اوستا پراگنده و نابود شد باز هم مقصد بیگانگان در امحای معارف و تهذیب و آئین قدیم باختر و کتاب اوستا بکلی برآورده نشد خواه از روی نسخه که به یونان فرستاده شده بود خواه از روی خاطر آتی که

در سینه‌ها و حافظه‌ها محفوظ بود خواه از روی پارچه‌های متفرق دیگر آ تقدیر مدارك و آثار کافی بدست آمد که از آن مجموعه ئی بسازند و نظام و قوانین حیاتی، مدنی تهنذیبی قدیم باختر را تجدید نمایند. چون جمع کردن و تدوین اوستای نوهم شرحی دارد ذیلاً بصورت مختصر به آن میپردازیم: اولین کسی که بخیال جمع آوری افتاد و لکش Volkash یا «ولخش» پارتی بود و چون در میان پارتی‌ها اقلاً چهار نفر به این اسم سلطنت نموده اند مدققین جمع کننده او ستا معر و فترین ولخش‌ها، ولجس اول را میدانند (۱) که معاصر «نرو Nero» امپراطور روم بود و در نیمه دوم قرن اول مسیحی سلطنت داشت. و ولخش اول و برادرش تریدانس Tridates هر دو پیر و ائین زردشتی بودند و حتی «تری دانس» خودش موبد بزرگ بود و این نظریه را مکاتبی ثابت میکند که بین نرو و این دو برادر تبادل شده است. بهر جهت اولین اقدام در جمع آوری کتاب اوستا از طرف ولخش پادشاه پارتی در ربع سوم قرن اول مسیحی بعمل آمد و این اوستا تا هر اندازه ئی که جمع شده بود تا ظهور ساسانیان باقی ماند.

موسس سلاسه ساسانی «اردشیر» چون پسر يك نفر کاهنی بود که بنام «بابك» در يك معبد «اناهیتا» در شهر استخر مجاوری میکرد در اثر توصیه پدر به جمع آوری اوستا اقدام نموده تنسار Tansar بزرگترین عالم وقت خود را امر داد که هیئتی تشکیل داده و به تعمیم این کار اقدام کند چنانچه تا اندازه زیاد درین راه صرف مساعی بکار برده و آنچه در عصر پارتی جمع شده بود مکمل تر ساخت.

بعد از اردشیر پسرش شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ م) سومین شخصی است که در جمع آوری اوستا مجاهدت نمود. مشار الیه حکم داد تا بعضی مباحث علمی، حکمتی، ستاره شناسی، فلسفی، جغرافیائی را از کتب قدیمه هند

و یونان ترجمه نموده داخل اوستا نمایند. به این ترتیب او ستای نو در اثر يك سلسله اقدامات جدی بدست جمعی از علما و موبدان بزرگ و زحمات زیاد جمع شد و با وجودیکه تقریباً يك ثلث اوستای قدیم را نمایندگی میکند اینقدر شد که بکلی از بین نرفت و علاوه بر اینک مبادی و اصول آئین قدیم زر تشریح بلخی را بما معرفی میکند صفحه درخشانی از تاریخ و عظمت باستانی و تهذیب يك عصر معین کشور ما هم بشمار میرود.

تقسیمات او ستا: او ستا را معمولاً به دو حصه بزرگ تقسیم میکنند حصه اول و دوم.

حصه اول شامل کتاب های ذیل است: (۱) یسنا Yasna (۲) و یسپرد Vispêrad (۳) و ندیداد Vendidad این سه کتاب در اوراق قلمی به دو شکل دیده شده هر کدام تنها تنها یا هر سه یکجا و مخلوط، در صورت اول هر کدام دارای ترجمه پهلوی و در صورت دوم بدون ترجمه میباشد و از این جهت مجموعه هر سه کتاب را «ندیداد ساده» گویند زیرا ساده است و از خود ترجمه ندارد.

حصه دوم شامل دو قسمت است یکی خورده اوستا و دیگری یشت ها یا سرود ستایش که تعداد اولیه آنها زیاد بوده و حالا جز (۲۱) آن باقی نمانده است. بعضی ها مجموعه این هر دو را «خورده اوستا» یعنی او ستای خورد میگویند و این کتاب هر کب از اوراد کوچکی است که نه تنها موبدان و علما بلکه تمام مردم از بر داشتند و در مواقع معینه روز - هفته - ماه - سال میخواندند.

بصورت دیگر که نام حصه اول و دوم را نگذاریم و مشتملات هر دو را حساب کنیم او ستا را به پنج کتاب تقسیم میکنند (۱) یسنا - (۲) و یسپرد - (۳) و ندیداد (۴) یشت (۵) خورده اوستا.

(۱) یسنا: مهمترین قسمت اوستا است. معنی آن پرستش و ستایش است و مر کب از ۷۲ فصل میباشد و ۱۷ فصل آن سرودهای گاتهارا تشکیل میدهد که از حیث لهجه و زبان و غیره قدیم ترین قسمت اوستا است.

(۲) ویسپرد: مجموعه ایست که هنگام رسومات مذهبی و اعیاد سروده میشود و آنرا به ۲۷ جزء تقسیم کرده اند.

(۳) وندیداد: وندیداد مرکب از ۲۲ باب یا فرگارد است و هر باب تقریباً موضوع معینی دارد مثل فرگارد اول از آفرینش زمین و ۱۶ قطعه خاک اوستائی و خواص آنها و ساکنین آن بحث میکند و فرگارد دوم داستان های «یم» یا یما پادشاه را شرح میدهد. فرگرد های دیگر هر کدام مبانی اخلاقی، پاکیزگی و نظافت و راستی و راستکاری را توصیه مینماید.

(۴) یشت: یشت ها بیشتر بصورت شعر بوده میتوان مجموعه آنرا «سرود ستایش» خواند ۲۱ یشتی که باقیمانده هر کدام یک چیز مخصوصی را توصیف میکند. داستان های تاریخی تمام آدریشت ها شرح داده شده است.

(۵) خورده اوستا: عبارت از اوراد و دعاها و غیره است و چون در عبادات روزانه مورد استعمال داشت نه تنها موبدان بلکه همه مردم آنرا از یاد داشتند. خورده اوستا چیز تازه و نو است که در زمان شاه یور دوم «اذر بدمهر اسپند» اثراتالیف کرده است.

* * *

گات ها: اگرچه گات ها فصل ۱۷ یسنا را تشکیل داده و به عبارت دیگر جزء آنست معذا لك از چندین نقطه نظر که ذیلا شرح میدهیم از تمام سائر قسمت های اوستا متمایز است و نشان دادن ممیزات آن برای ثبوت ارتباط دو صفحه تهذیب ویدی و اوستائی آریانا اهمیت خاص دارد.

گات ها قرار عقیده تمام مدققین نسبت به تمام سائر قسمت های اوستا

قدیم تر است و این قدامت قرار مطالعاتی که بعمل آمده در زمینه های مختلف زبان، مفکوره، اشکال جملات و غیره به مشاهده و ثبوت رسیده است. چیز دیگری که گات ها را از سایر قسمت های اوستا متمایز ساخته این است که گات ها به نظم است و سایر قسمت های اوستا به نثر میباشد چنانچه خود کلمه گات ها «سرود و چیز سروده شده» معنی دارد. از روی تخنیک شعری گات ها پنج دسته شعر یا سرود را در بر میگیرد که به قافیه جدا گانه ساخته شده. دارمستتر اظها میدارد که: «گات ها قدیم ترین قسمت اوستا است و سرودهای آن خواه عیناً، خواه بصورت تقلید و خواه بنام و بحدیث مهم ترین قسمت کتاب در تمام اوستا ذکر شده و تدقیق روح کلام، این نظریه را ثابت میکند. زبان و شکل جملات آن قدیم است و دارای اشکال و کلماتی است که در زبان زند عامیانه از بین رفته و تنها شباهت آن را در قدیم ترین زبان هند یعنی زبان ویدی میتوان یافت. گات ها به نظم است و تنها قسمت اوستا است که بزبان شعر نوشته شده» (۱). از روی تحقیقات دارمستتر واضح میشود که گات ها قدیم ترین قسمت اوستا اول بعلمت اینکه بصورت شعر سروده شده و باز از نقطه نظر زبان و کلمات و جملات به سرود های ویدی شباهت بهم میرساند. لذا به این اساس گفته میتوانیم که گات ها حلقه ایست که آخرین سرود های ویدی و سایر قسمت های اوستا را بهم وصل میکند. همان قسم که گات ها تقریباً دنباله سرود های ویدی است «زرا نشترا» هم بحساب ریشی ها آمده و قراریکه بیشتر در مبحث شخصیت زرا نشترا گفتیم مشارالیه از جمله همان ریشی ها و حکمای دانا بوده و نظر به اقتضای زمان و محیط، انقلابی در افکار و نظریات دانیان قدیم آریانا بعمل آورده است. گات ها در سلسله تاریخ زبان و ادبیات قدیم آریانا صفحه ایست معین که آخرین سدک ادبی ویدی و طرز انشای عصر اوستائی را بهم پیوند میزند. خلاصه

گات ها مر کب ازینج دسته سرود است و به اسمای ذیل یاد میشوند :

- (۱) گاتا او ناوینی .
- (۲) گاتا او شتاویتی .
- (۳) گاتا سپنتامینو .
- (۴) گاتا هو خشرا ترا .
- (۵) گاتا واهشیتو ایشتی .

اهمیت اوستا در تاریخ آریانا: با وجودیکه او ستای قدیم باختری دستخوش حوادث روزگار شده اوستای موجوده راجع به دوره های باستانی کشور کشتاسپه و زرتشتی روشنی زیاد می اندازد .

از روی آنچه که بیشتر شرح یافت به وضوح معلوم میشود که متن اوستا راجع به دوره های تاریخ باستانی افغانستان نه تنها من حیث دین و آئین و عرف و عادات و حیات اجتماعی و غیره روشنی می اندازد بلکه به صورت دقیق و بیمانه وسیع وضعیت سیاسی و سلسله های سلطنتی باختر را توضیح میدهد . باب مهمی که اوستا من حیث تعلقات خارجی باز میکند فرقی است که بین آریاهای اوستائی و آریاهای بدوی که داخل این دیانت نبودند بمیان آورده و در مقابل توده آریائی اوستائی باشندگان آریانا و آریاهای بدوی ماورای سر دریا و اقوام غیر آریائی آن قسمت ها و آریاهای که در قسمت غرب هنوز بیرو دیانت و تهذیب اوستائی نشده بودند و سامی های بین النهرین و بابل تمیز کرده است .

اوستا اولین منبعی است که توده « آریا » و « توریا » را با هم مقابل کرده و به مقصد کامیابی جامعه آریائی مذهب اوستائی بعلاوه اصلاحات حیات اجتماعی از تشکیل نظام سلطنتی و دودمان های شاهی آن بوضاحت تمام صحبت میکند . اوستا هرج و مرج ها و پراگندگی هائی را که داستان های جدید و تصرفات قصه سرایان وارد کرده از بین برداشته زمینه را روشن میسازد و موقع نمیدهد

که نام های پادشاهان دودمان باختری و کارنامه های بزرگ آنها به کسان دیگر داده شود. اشتباهاتی که تا امروز از طرف بعضی هادر تعبیر نام های پادشاهان باختری آریانا شده چیز مضحکی است که امروز خود همان منابع به اغلاط خود پی برده است. با وجودیکه از یکطرف متن اوستا و سرود های وید حاضر است و از طرف دیگر ماد و هخامنشی و مراکز و پایتخت ها و هیچ اثر آنها در اوستا وجود ندارد. همینکه به دستگیری مدققین مغرب پاره روشنی از طرف اروپا به پادشاهان ماد و اولاده تیسپس Teispes جد سلاله انشان Anshan و فارس افتاد با وجودیکه هر يك از خود در کتیبه های اشوری و خود نامی داشتند نوبسندگان فارس يك يك نام دیگر از پادشاهان باختری انتخاب کرده و بدون سنجش عصر و زمان و وقایع به آنها تحمیل کردند. این اشتباهات در اذهان علمای اروپا راه ندارد و ازین بعد در هیچ جا موردی جز مضحکه پیدا نخواهد کرد. همچنین معلومات جغرافیائی که اوستا میدهد در تاریخ کشور ما مقام با اهمیت دارد زیرا از روی آن میشد به صحت کامل پهنائی قلمرو و حدود حکمفرمائی پادشاهان آریانا را تعیین نمود پس اوستا از نقطه نظر تاریخ باستانی کشور ما منبع خیلی موثق و بزرگی است که «ودا» هم با آن هم نوا شده در دوره های باستانی روشنی زیادی می اندازند.

* * *

مطالع گرامی که این اثر را تا اینجا مطالعه کرده میدانند که آنچه ما راجع به عصر ویدی تاریخ مملکت خود نوشته ایم مجوز اساسی کار ما خود متن سرود های ویدی بوده و ضمناً برای توضیح و تشریح کلمات و اسماء و جملات سرود مذکور از نظریه و تحقیقات مدققین شرقی و غربی هم کار گرفته ایم و گمان میکنم این رویه مصون ترین راهی باشد که يك قوم را از روی عنعنات و ماخذ صحیح و موثق خود آنها مطالعه کرد. عین همین کار را در فصل سوم

تاریخ قدیم کشور خویش هم اجرا میکنم و این کاری است که در حقیقت امر از همان روزگار باستان همیشه در مملکت ما تعقیب شده و شاهد آنهم این است که هر چه آثار و عنعنه و تاریخ و داستان های رزمی و حماسی و قصص و فولکلور و ادبیات داریم همه آن انعکاس خاطرات قدیم سرود و بدی و اوستائی است .
 بعبارت دیگر وبد و اوستا دو صفحه پیوست تاریخ قدیم ما است و میتوانیم بگوئیم که تاریخ باستانی کشور کهن ما از اکثر ملل پیشتر نوشته شده .

* * *

درین شبهه نیست که اوستا جنبه مذهبی دارد ، سرود و بدی هم جنبه مذهبی داشت ولی تا کدام اندازه ازان معلومات قیمت داری برای جغرافیه و تاریخ و روشن ساختن قبایل و عرف و عادات و سویه زندگانی و گوشه های اجتماعی حیات ما - که در حقیقت انتظار از تاریخ هم همین است - بدست آمد .
 همانطوریکه اوستا نسبت به سرود متفرق و بد یک آئین و دیانت مشخص را با تمام قوانین و اساس و فروع آن نمایندگی میکند در قسمت تاریخ و جغرافیه آریانا هم به مراتب دقیق تر صحبت میکند و مفادش بیشتر ازین است که وقایع در هر رشته تا اندازه زیاد تسلسل دارد . نقاط جغرافیائی آن عموماً مشخص است و وقایع با اراضی ارتباط و کمال هم آهنگی دارد و همه تحت اقتضا و پروگرام آئین یک ملت ، یک سیاست ، یک مملکت و یک نظام شاهی بزرگ و مقتدر ، آن آمده و بعضی « فرگادهای » و نذیراد بذات خود تنها یا یک همیشه جغرافیائی آریانا و یا یک رساله تاریخ پادشاهان بزرگ و نیرومند است .

* * *

ملتفت باید بود که در بعضی قسمت ها فهمیدن اصطلاحات اوستا و مخصوصاً تعبیر آن من حیث و قایع تاریخی تا یک اندازه مشکل است ولی با وسعت نظر مشکلات خود بخود حل میشود « گایگر » جرمنی به این عقیده است که پهلوانان و شاهان و قبایل آریائی و غیر آن که در اوستا ذکر شده اند همه وجود

خارجی داشته و واقعات متذکره و مربوطه آنها همه اش وقایعی است که حتماً بعمل آمده است و چون مشارالیه جدی ترین طرفدار این مسئله است که اوستا و تهذیب آن مربوط به خاک های کشور ما است خود قضاوت میتواند که اوستا در روشن کردن تاریخ قدیم مملکت ما چه اهمیت بزرگ دارد.

علاوه برین اگر تاحال اشخاص متذکره اوستا تنها در متن این کتاب اسم برده شده بود تازه از زیر خاک هم شواهدی برای نائید وجود آنها در يك وقتی بمیان آمده است « گویت » یا گویت شاه یکی از اشخاص متذکره اوستا که اسمش در گوش بشت ذکر شده تاحال اگر جنبه داستانی داشت کشفیات جدید « تل برزو » نزدیک سمرقند نشان میدهد که در زمانه هائی که آریاها بیشتر جنبه مال داری داشتند در جامعه آریائی دو طرفه اکسوس پادشاهی میکرد. چنانچه صنعت کاران عصر مفکوره پادشاهی اوراد عصری که در جامعه آریائی مال داری مخصوصاً تریه رمه های گاو اهمیت بسزا داشت طوری تصویر کرده اند که سر پادشاه بصورت انسان و باقی بدنش بشکل بدن گاو است و او را « پادشاه شبان » خوانده اند. این کشفیات امید واری میدهد که شواهد سائر شاهان و اشخاص متذکره اوستا هم روزی از حوزة اکسوس از اراضی باختر و سغدیان کشف خواهد شد. اوستا از نقطه نظر تاریخ سیاسی تهذیبی، ادبی آریانا اهمیت فوق العاده دارد و قدیم ترین منبعی است که از تشکیل اولین نظام سلطنتی آریائی در آریانا صحبت کرده و بحیث يك ماخذ تاریخی از زمانه های باستان سلسله آنرا تا بعضر خود میرساند. دودمان های سلطنتی بخدی را بشت های اوستا با اسمای شاهان آن نام میردو سیاست مشخص و قلمرو سلطنت آنها را با تذکار و لایات معین خاطر نشان میکنند و به مخالفین ماورای سرحدات آنها در شمال و غرب اشاره ها مینمایند. پس یگانه سرزمینی که يك صفحه تاریخ ادبی، تهذیبی و سیاسی آن سرود ویدی است صفحه دیگران اوستا است و این کشور آریانا یا افغانستان است.

تشکیل نظام سلطنتی آریانا در بخدی

« آریانم هورینو » یا « فرشاهی آریانی »

در تمهید این مبحث ذکر شد که مدنیت اوستائی عین مدنیت ویدی و مدنیت ویدی بجای خود دنبالهٔ ثقافت عصر پیش از مهاجرت و یادگار وانعکاس زمانه مسعودی است که آریائی‌ها در گانوی حیات مدنی مشترکهٔ خویش در باختر بسر میبردند و از همین جهت اثرات زندگانی « میمون بخدی » چه از جنبه های مذهبی و مدنی و چه در قسمت های نظام حیات اجتماعی و سلطنتی و غیره در سرود های ویدی و اوستائی مشهود است. همان طور که شعرای عصر ویدی در عصر خویش و سرودهای خود از داناتایان زمان گذشته و از حکمفرمایان اولیهٔ آریائی مثل یما پادشاه و غیره سخن میرانند و سلسلهٔ دودمان شاهی باختری را به ارباب انواع پیوند میزنند، میزنند و ستاهم به عصر خویش به آستانه زمانه های گذشته نظر افکنده اوائل خانواده های سلطنتی و شاهان آریائی را به زمانه های مجهول متصل میکنند و با وجودیکه اصل اوستای باختری در اثر حوادث روزگار و جنگ های طولانی با آشوری ها، هخامنشی ها و حملات اسکندر مقدونی از بین رفته و آنچه که در دست است بیشتر نمرهٔ خاطره هائی پیرشانی است که در عصر یارتری گرد هم جمع شده، معدلک از خلال بعضی قسمت های حقیقی و قدیم اوستائی حقایق بخوبی معلوم میشود و صحت آن از روی مقایسه و مقابله سرودهای قدیم وید به اثبات میرسد و با اختلاط اشاره های متن « ودا » و « اوستا » میتوان تا یک اندازه زیاد حقایق مطلب را نه تنها در قسمت های مذهبی و مدنی که بذات خود در هر کدام روشن است بلکه خطوط اساسی نظام سلطنتی آریائی باختری را بصورت صحیح رسم نمود. متن اوستا از خانواده های سلطنتی باختر بنام « پارادانا » و « کباوی » و « اسپه » ذکری بمیان آورده و اسمای شاهان هر دو دمان را بیان کرده است و در بعضی قسمت ها سرود ویدی هم به آن همناشده و موضوع را روشن تر میکند.

قراریکه از روی سرود ویدی و اوستا منقول میشود نقل داستان ها و قصه سرایی
مخصوصاً تذکار کارنامه های پادشاهان و پهلوانان گذشته همیشه در آریانا
رواج داشته و این داستان ها به آب و تاب مخصوص در دربار پادشاهان
و بزرگان ملی ما خوانده میشد.

پیشتر در فصل ویدی (صفحه ۱۲۴) دیدیم که ریشی ها به چه ترتیبی
پادشاهان را مدح میکردند و سرود های مدحیه میساختند علاوه برین چون
احترام اجداد در میان آریاهای عصر ویدی متداول بود ازین جهت هم اسمای
پادشاهان و دیگر شخصیت های بزرگ در سرود ها داخل شده بود.

در اوستا این رویه به مراتب انبساط یافت و علاوه بر معلومات متفرقی که
درین زمینه از حصص مختلف آن بدست می آید یشت ها و مخصوصاً پنج یشت که
عبارت از: آبان یشت، رام یشت، گوش یشت، اردیشت، و زمیادیشت میباشد سراسر
یک فصل مستقل تاریخ است و دودمان های سلطنتی آریانا و اسمای شاهان
مربوطه هر کدام از قدیم ترین زمانه ها که تجدید آن مشکل است تا عصر خود
اوستا مرتب ذکر شده در سرودهای ویدی اسمای شاهان آریائی زیاد ذکر گردیده
ولی مانند اوستا تسلسل در آن وجود ندارد. لذا از روی ماخذ ویدی بلاشبه
گفته می توانیم که پادشاهانی معاصر سرودها و پیش ازان در آریانا به سلطنت
رسیده اند و اوستا با تسلسل و ارتباط آنها بهم رشتہ بدست میدهد که زمانه های
قبل تاریخ را به عصر اوستا وصل میکنند.

* * *

ظهور اولین و قدیمترین سلطنت آریائی در باختر موضوعی است که جمعی
از مدققین را بخود متوجه ساخته. «وی وین دوسن مار متن» به این عقیده
است که در حوالی قرن ۱۵ ق م امپراطوری های بزرگی در باختر و درین النهرین
کنار دجله و فرات وجود داشت، درین زمان در مصر دودمان رامسی های
جنگجو حکمرانی داشتند. (۱)

(۱) صفحه ۱۰ مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند.

بر علاوه دو نفر از مدققین دیگر اروپائی دو نکر Duncker و ویلیم گایگر Weilliem Gaiger چنین نظریه دارند که پیش از هخامنشی ها و پیش از مادها سلطنت مقتدری در باختر وجود داشت و مرکز ثقل تهذیب آریادین علاقه بود. ازین بیانات واضح معلوم میشود که اقلأ در قرن ۱۵ ق م سلطنت مقتدری در باختر وجود داشت و این سلطنت قدیم ترین حکومت آریائی است که با دولت های سامی بین النهرین و مصر معاصر بود. دودمان سلطنتی و شاهان آنی که اوستا مسلسل نام می برد کسانی هستند که نظام اولین سلطنت آریائی را در آریانا قائم کرده و مرکز این سلطنت نیرومند و مقتدر شهر زیبای بخدی بود. پادشاهان دوات آریائی که اوستا تذکر میدهد، نصب العین سیاست قوه اداری مخصوصی داشتند و همه آنها اساس امور را بلااستثنا بیک رنگ تعقیب کرده اند. قلمرو این پادشاهان بزرگ همان ولایات شانزده گانه اوستا است که بجایش شرح خواهیم داد و همان اراضی را دربر میگیرد که در فصل دوم تحت عنوان آریانا حدود آنرا به شهادت مورخین و جغرافیه نگاران کلاسیک یونان و لاتین معین کردم. سیاست داخلی شاهان بخدی ترویج قانون آریائی و بلند بردن معنویات قوم، آبادی و سرسبزی کشور، انبساط زراعت و اصول آبیاری، ترویج اصول صحی، تربیه پهلوانان و جنگجویان بود. با این رویه ایشان موفق شده بودند که بر علیه «نورباها» و «هونا» و «دانو» اقوام آریائی بدوی شمال سردریا و آریاهای بدوی غربی علاقه های مازندران و طبرستان و اقوام سامی بین النهرین و بابل مبارزه کرده، تهذیب باختری را فایق نگه دارند و به بهترین وجهی هم به این سیاست هوشمندانه در داخل و خارج موفق شده بودند. سرود ویدی و اوستا اگر در ظاهر امر در اثر احتیاج مبرم مذهبی بمیان آمده اند در حقیقت هر کدام صفحه از تربیه اخلاقی مادی و معنوی او لاد آریانا است که دانایان کشور بر طبق اقتضای آن نثراد

و محیط و مطابق سیاست ملی و سلطنتی آریانی بمیان آوردند .
 از اوستا تا شعرای داستان سرای قرن ۴ هجری : پادشاهانی که وید بصورت
 پراکنده ذکر کرده و اوستا تحت نام های خانوادگی پارادانا و کاوی واسپه
 مرتب و مسلسل با نصب العین و سیاست و قلمرو مشخص و معین ذکر میکنند از
 عصر اوستا به بعد در دوره های تاریخ ملی آریانا ، خراسان ، افغانستان
 همیشه ذکر شده و اسمای بزرگ و کارنامه های درخشان آنها به اندازه ئی
 در عنعنات رزمی تاثیر افکنده که گمان نمی کنم واقعه ازین بیشتر و عمیق تر
 در دفتر خاطرات بشر ثبت شده باشد . از عصر ویدی تا اوستا از اوستا تا قرن
 سوم و چهارم هجری و از شاهنامه های این عصر تا امروز عقیده و زبان این مملکت
 بر چه بوده يك واقعه که وقت بوقت تذکار و باقوت بیشتر تجدید شده اسمای
 پادشاهان بزرگ ما و کارنامه های درخشان ایشان است که روزی در سرودهای
 وید ، زمانی در پشت های اوستا و وقتی هم در شاهنامه ها تکرار شده و آوازه
 عظمت و نیرو و جفا تبانی آنها گاهی خاموش نشده و خاموش نخواهد شد .
 تاریخ ملی ما نشان میدهد که دانایان قوم و پادشاهان مدبر ما هر وقت
 خواسته اند روحیات قوم را تکانی بدهند یکی از بهترین وسایل آنها تذکار
 نام پادشاهان قدیم آریانا و کارنامه های با افتخار آنها بود . در عصر اوستائی
 همین کار آریانی هارا بهم پیوست و متجد ساخت ، از قرن دوم هجری تا قرن
 چهارم باز همین مفکوره بزرگ باعث جنبش های آزادی خواهی در حوزه
 مرجیان و هری رود شده و زمینه را برای ظهور سلطنت های مستقل و آزاد
 اسلامی خراسانی در سیستان و هرات و باختر فراهم نمود در اوستا پادشاهان
 قدیم آریانا جزء مندرجات يك کتاب مذهبی ذکر شده اند . در قرون بعدتر
 تا زمان انتشار دین مقدس اسلام و بعد از آن مجموعه ها و کتب علیجده ئی برای
 تذکار اسم و کارنامه های آنها وقف شد و به این ترتیب نام و نشان و شهرت

آنها دهن بدهن افتاد و بشکل داستان وقصه در تمام اقطار کشور و خارج آن منتشر شد و بعد از فتوحات اعراب یادگار خاطرات قدیمه چه تحریری و چه در حافظه ها نزد طبقه دهقان در بیلاق و دهات باقی ماند .

دانشمندان آریانا یا خراسان این وقت باردیگر بفکر افتادند تا در تریبیه ملی و تقویه روحیات قومی از تذکار کار کار نامه های پادشاهان و پهلوانان باستانی مملکت کار بگیرند این مرام از مدتی در دل ها نهفته بود تا دوره علم پروری خاندان منور سامانی رسید و زمینه برای پرورش چنین امیدی از هر حیث مستعد شد پادشاه ' وزیر ' حکومت ' محیط موافق افتاد و مخصوصاً دربار احمد بن اسماعیل و نصر بن احمد و نوح بن نصر که روی هم رفته سال های بین ۳۴۳-۲۹۵ هجری را در بر میگیرد مساعدترین همه زمانه ها بود یکعده فضلاء و دانشمندان و گویندگان بزرگ از نقاط مختلف خراسان قد علم کرده و درین زمینه قلم برداشتند ولی باز مرکز این جنبش بزرگ و کانون تجدید خاطرات باستانی و مبدأ تقویه روحیات ملی باختر یعنی سرزمینی بود که وید و اوستا را به جامعه آریانی تقدیم نموده بود ' به تعقیب ریشی های ویدی و گویندگان اوستائی جمعی از دانشمندان بلخی مانند ابو منصور محمد دقیقی بلخی ' ابو علی بلخی ' ابوالموید بلخی ' ابوشکور بلخی و یکعده فضلاء دیگر بلخ مصمم شدند تا خاطرات عظمت و جلال پادشاهان قدیم کشور خود را تجدید نمایند . این کار با دقیقی بلخی شروع شد و شعرای دیگری هم در آن دست زدند و پادشاهنامه و رشاسپ نامه فردوسی و اسدی طوسی به پایه تکمیل رسید . پادشاهانی را که شاهنامه ها کشتاسپ نامه ها ' گرشاسپ نامه ها ' نامه های خسروان و غیره نام می برند همه بلااستثنا همان پادشاهان و پهلوانان قدیم آریانا هستند که بار اول وید و بعد از آن اوستا از آنها تذکار نموده و شاهنامه ها با پایه تصرفات و تشکیل صحنه های خیالی متعدد و یاد آوری از بعض پهلوانان دیگر که بعد از عصر

اوستا ظهور کرده اند همان خاطرات، واقعات و گذارشات تاریخی قدیم آریانا را روی صحنه های حقیقی آن بلخ، زابل، کابل، قندهار، سیستان، هرات و غیره ترسیم کردند.

* * *

پس وید، اوستا، شاهنامه ها که نماینده نبوغ ادبی و تاریخی و حماسی آریانا، خراسان، افغانستان می باشند، دودمان های سلطنتی و پادشاهان و پهلوانانی را که ذکر کرده اند همایش مربوط به تاریخ قدیم کشور ما است و مقایسه بین آنها که در صفحات آینده بعمل می آید بهترین رویه است که این نظریه را ثابت میکنند.

دودمان های سلطنتی که در اوستا بنام «پارادانا» و «کاوی» ذکر شده منابع عصر اسلامی و شاهنامه ها از آن «بیشدادی» و «کوانی» یا «کیانی» ساخته اند. بنام پیشدادیان بلخی و کیان بلخی معروف اند و شاهانی که در اوستا و شاهنامه ها اسمای ایشان به کلمه اسپه واسپ منتهی میشود و یکی از آنها «ویست اسپه» یا «کشتاسپه» معاصر زرتشت و ظهور خود اوستا است و دقیقی بلخی آنها را یکجا روی صحنه بلخ تصویر کرده شاخه ایست که از دودمان کاوی یا کیانی جدا شده است.

بعضی از مورخین فارس با شهنامه خوانی و خصوصاً تعبیران بصورت غلط و ندانستن تطبیق صحنه و پادشاهان و پهلوانان حقیقی آن دچار اشتباهات شده و کاوی یا کیانی را عبارت از هخامنشی تصور کرده اند و بر اساس این مفکوره غلط پارادانا یا پیشدادی ها را باید دودمان سلطنتی میدانستند که پیش از هخامنشی ها سلطنت کرده باشند و چون نمیدانستند که پیش از هخامنشی ها که به سلطنت رسیده متردد بودند. این اشتباهات در افکار این طور مردم بیشتر از این ناحیه پیدا شده که تاریکی های قرون وسطی حقایق تاریخی

کشورشان را از نظر آنها بکلی مستور کرده چنانچه این قبیل مورخین تا چند سال قبل که اروپائی‌ها به خواندن کتیبه‌های هخامنشی اقدام ننکرده بودند از دودمان و پادشاهان هخامنشی بکلی بی‌خبر بودند و شاهان ماد که پیش از هخامنشی‌ها در مدیا سلطنت کرده‌اند بکلی نزد آنها مجهول بود حالا که وضعیت شاهان هخامنشی فارس و مادهای مدیا از روی کتیبه‌ها روشن شده شبه‌ئی نماند که آنها بایشادادیان و کیان بلخی جزئی تماسی ندارند. نام‌های عصر ورومان، قلمرو سلطنت و مراکز حکمفرمایی آنها هم‌فارق داشته و تنها فراموشی نام‌های دو دمان ماد و فارس در قرون وسطی سبب شد که از روی اوستا و دیگر مولفات مستقل اسمای بیشادادیان و کیان بلخی را گرفته و به دیگران پیوند زنند بدون اینکه فکر کنند که این پیوند درست می‌آید یا نه این هم قابل ملاحظه است که این پیوند را تنها در مورد کیان و هخامنشی کرده‌اند و بلندتر از آن جرئت ننموده‌اند که از شاهان ماد، بیشادادی بسازند بلکه درین مورد اخیر میگویند که بیشادادی دودمان خیلی قدیمی است که پیش از جدائی آریاها و رفتن آنها به هند و فارس بر کتله مشترک آریائی سلطنت داشتند خیلی درست و معقول ولی در کجا؟ اینجا باز سکوت میکنند زیرا به نقص شان تمام میشود و گرنه این مسئله واضح و روشن است که آریاها پیش از مهاجرت به هند و فارس در باختر حیات مشترکی بسر می‌بردند.

مختر عین این قبیل نظریات اگر اوستارا بخوانند ملتفت خواهند شد که کتاب زرتشتی سپنتمان بلخی هخامنشی و دودمان سلطنتی ماد و فارس را بکلی نمیشناسد و این مسئله جلب نظر جمعی از مدققین مثل « کریستن سن » (۱) « کلممان هارت » (۲) را نموده و « هانری ماسه » در کتاب « فردوسی و اشعار رزمی ملی »

(۱) ساسانی Sassanide صفحه ۱۸

(۲) Clemeut Huart. La Perse antique p 267

فارس قدیم صفحه ۲۶۷ تالیف « کلمه مان هارت »

صفحه ۷ و ۱۸ این سوال را میکنند که چرا هخامنشی ها در اوستا ذکر نشده اند؟ اوستای قدیم باختر که من حیث زمان خیلی ها بیشتر از هخامنشی ها در شمال آریانا بمیان آمده طبعاً باید هخامنشی ها را شناسد چیزیکه بیشتر اسباب حیرت « هانری ماسه » شده این است که حتی در قسمت نو اوستا که در عصر ساسانی جمع شده و تفسیرهایی که درین زمان بران نوشته اند باز هم در هیچ کدام آن يك کلمه از هخامنشی ها ذکر نشده .

به این ترتیب آیا باز هم کسی جرئت کرده خواهد گفت که کیانی عبارت از هخامنشی است؟ اوستا نه تنها از مادها و هخامنشی ها و سرزمین های شان مدیا و فارس ذکر نکرده بلکه بعضی قسمت های اراضی آنها مثل مازندران و طبرستان را سرزمین دیوها یعنی مخالفین آئین اوستائی قلمداد نموده و یکی از سیاست پادشاهان پیشدادی و کاوی بلخی این بود که با ایشان مبارزه کنند . در صفحات بیشتر ذکر نمودیم که قرار نظریه « دونکر » و « ویلم گایگر » پیش ازینکه هخامنشی ها و مادها ظهور کنند امپراطوری مقتدری در باختر تشکیل شده بود و اصل کانون تهذیب آریائی این علاقه زیبا بشمار میرفت اوستا بنام دودمان « یارادانا » « کاوی » و « اسپه » از پادشاهان همین امپراطوری آریائی در آریانا صحبت میکند، شاهنامه هائی که در قرن ۳ و ۴ هجری باز از قریحه شعرای مقتدر کشور ما تراوش کرده سراسر خاطرات باستانی اوستارا تجدید میکنند و همان دودمان های سلطنتی قدیم آریانانرا که در اوستا ذکر شده به نام های پیشدادی، کوانی یا کیانی اسم می برند. درین شبهه ای نیست که شعرای داستان سرای بلخی و دیگر نقاط خراسان خطوط اساسی اوستارا طوریکه در خاطر ها و بعضی آثار محفوظ مانده بود حتی المقدور احترام کرده و از آن بدر نشده اند ولی مرور زمانه و ظهور پهلوانان جدید و تفتن شعر گوئی در گفتار آنها بی دخل نمانده بهر حال چیزیکه مهم است اول تحولات دوسلسله اسمای فوق الذکر را مطالعه کرده و در گذارش واقعات بیشتر بخود اوستا مراجعه میکنیم .

پاراداتا

پیشدادیان بلخی

دریشت های اوستا مخصوصاً در پنج یشتی که بیشتر اسم بردیم اولین دسته پادشاهان آریائی بنام « پاراداتا » یاد شده که معنی آن « شاهان اولیه » « حکمداران زمان اولی » « موسسین عدل و داد و تہذیب » میباشد. « پاراداتا » مرکب از دو کلمه « پارا » و « داتا » است که اولی به معنی « پیش » و دومی به معنی « داد » یا عین خود کلمه « داتا » و « دات » است که « ت » آن به « د » ابدال شده . پس سلسله « پاراداتا » که اوستا ذکر کرده من حیث نام عیناً همان سلاله « پیشدادی » است که بیشتر بنام « پیشدادیان بلخی » معروف است و معنی کلمه پیشدادیان هم عین همان معنی پاراداتا میباشد . قراریکه نام های این دودمان سلطنتی باختری اشاره میکند متن اوستا و منابع جدید همه درین متفق اند که ایشان بانی عدل و داد اند و سنگ اول نظام سلطنتی آریا به اساس عدل و انصاف بدست ایشان در بخدی گذاشته شده است .

در فصل دوم این کتاب حین شرح تہذیب ویدی آریانا (صفحه ۱۲۱) متذکر شدیم که اساس حکومت آریا های کتله باختری به رژیتم شاهی گذاشته شده بود و این رویه به اساس نظارت بدر در کانون خانواده شروع شده و به انتخاب پادشاه منتهی گردید . سرود ویدی قراریکه یکی دو جاقبل برین هم اشاره کردیم از پادشاهان زیادی در عصر ویدی اسم می برد ولی تسلسل در میان آنها دیده نمیشود و باین ترتیب نمیتوان دودمان سلطنتی مشخصی را با ترتیب سلطنت شاهان آن معین کرد . این نقیضه را خوشبختانه اوستا رفع میکند و دودمان های سلطنتی کتله آریائی باختری را از قدیم ترین زمانه ها تا عصر و زمان خود مرتب و مسلسل روشن میکند .

اوستا از پادشاهان خاندان پارا داتا یا پیشدادیان بلخی طوری صحبت میکند که لهجه آن مارا به زمانه های خیلی قدیمه میکشاند و زمانی را مد نظر ما تصویر میکند که این پادشاهان جنبه پادشاهی و رب النوعی داشتند و بزبان دیگر نیمه بشر و نیمه رب النوع بودند. این مسئله بعضی ها را مشتبه ساخته و پادشاهان دودمان پیشدادی بلخی و دیگر خاندان هائی را که بعد از آن می آید افسانه ئی تصور کرده اند حال آنکه افسانه نبودند و واقعی با نام و نشان و شخصیت و سیاست معین از بخدی به تمام آریانا سلطنت کرده اند و قدامت زمان که حتی برای اوستاهم زیاد است ایشان را بشکل داستان و افسانه در آورده است. تذکر اسمای بعضی از پادشاهان پارا داتا در سرود ویدی مثلاً «یاما» که در اوستا «یما» اسم برده شده نشان میدهد که این پادشاهان از عصر اوستا به مراتب قدیم تر بودند. شهادت دو منبع وید و اوستا دلیل بر این است که پادشاهان خاندان پارا داتا «پیشدادی» و کاوی (کیانی) در عصر قبل التاریخ قبل از اینکه آریاهای کمنله باختر متفرق شو ند بر همگان یکسان سلطنت میکردند. قبل برین در فصل ویدی در ذیل عقیده آریاهای عصر ویدی به این مطلب هم اشاره کردیم که احترام اجداد هم جزء آئین آریاهای عصر ویدی بود حالا این موضوع خوب تر حل میشود که چرا پادشاهان خاندان «پارا داتا» در نظر اوستا شکل نیمه انسان و نیمه رب النوع بخود گرفته بود و چرا اسلاؤه نسب پادشاهان خاندان مذکور را به ارباب انواع رسانیده بودند و چرا اولدی پادشاهان این خاندان را در خانه های پدرهای ایشان به کشیدن عصاره هوما نسبت داده اند.

يك چیز دیگر هم که اینجا قابل تذکر است این است که پیش از «یاما» موسس دودمان پارا داتا، پادشاهانی بنام هوشیا نفا (۱) و تخمه اوروپا (۲)

(۱) Haoshyanha (۲) Takhma Urupa در منابع جدید از آنها، هوشنگ و طهمورث

هم در اوستا ذکر شده و بعضی ماخذ دیگر به اختلاف نظر از آنها اسم برده اند و سرود ویدی به آنها اشارهئی نمیکند به این لحاظ گفته می‌توانیم که ایشان اگر پادشاه هم بودند از قبیل شاهان کوچکی بودند که پیش از نظام سلطنت نیرومند و قوی پاراداتا حکومت کرده اند چنانچه در فصل ویدی تحت عنوان حیات اجتماعی (صفحه ۱۱۰) یکی از پادشاهان آریائی را بنام « گوپت شاه » شاه شبان اسم بردیم که حتی قرار بعضی نظریه‌ها بر آریاها در آریانا و وجه سلطنت میکرد . به این لحاظ از مسائلی و اشخاصیکه راجع به ایشان بعضی منابع خاموش و بعضی هم اختلاف نظر دارند صرف نظر نموده و سلطنت پاراداتا یعنی پیشدادیان بلخی را در « بخدیم سریرام اردو در فشم » یعنی « بلخ زبیداداری بیرق های بلند » بنام موسس بزرگ و حقیقی آن « یا ما کشا ثنا » یعنی یا ما پادشاه ، یا ما ی اعلی و قشنگ شرح میکنیم .

یما پادشاه : موسس و بانی سلطنت دودمان پاراداتا « یما » است که میتواند او را بر طبق مندرجات وید و اوستا اولین پادشاه آریائی خوانند . هوما رب النوع مشروب کوهی میگوید که « یما » پسر « وی وانگانا » Vivanghana است و چون مشارالیه اولین کسی است که عصاره نبات « هوما » را کشیده است . در اثر این اقدام نیک « یما » قشنگ در خانه او تولد یافت و سردار اقوام شد و از همه کسانی که آفتاب را دیده اند مشهور تر گردید و به مقام پادشاهی رسید .

از روی تاره تذکرات اوستا واضح معلوم میشود که « یما » پادشاه نسبت به زمان ظهور زردشت خیلی‌ها بیشتر گذشته چنانچه در مقابل سوالانی که زردشت از هر مزد میکند که اول عقیده و آئین را به کی تلقین کردی هر مزد میگوید اول با « یما اعلی » حرف زدم و به او گفتم که ای یما پسر قشنگ « ویوانگانا » تو مبلغ و پیش برنده آئین من شو و به این ترتیب چون (یما) خود را مستعد تبلیغ مذهبی ندید از قبول این وظیفه ابا و ورزیده و هر مزد او را حامی ؛ نگه بان ؛ حکمفرما

و پادشاه گروه مردمان معین کرد و به او هدایت داد تا در آرامی و رفاه رعیت و آبادی خاک کوشش کند. یما عهده پادشاهی را بکمال خوشی قبول نموده عهده دار شد تا در کثرت نفوس مخلوقات و سرسبزی رها بشکاه شان کوشش کند و مردم را از ما احتیاج مستغنی سازد و به بهترین رویه بی حامی، حافظ و پادشاه شان باشد. آنگاه هر مزد در مقابل این تعهدات به او دو آله یکی عصای طلائی و دیگری گاو آهنی داد که از طلا ساخته شده بود تا یکی نشان سلطنتش باشد و باد بگری مردم را به کشت، زراعت و غرس در ختان تشویق کند و در نتیجه تعهداتی که نموده جا مه عمل بخود بگیرد.

یما پادشاه چون بر تخت سلطنت جلوس کرد با وسایلی که در دست داشت و هدایاتی که به او داده شده بود از راه زراعت و نشان دادن درخت و آبیاری اراضی و تربیه حیوانات قلمرو خود را سبز و خرم ساخته و نوع مخلوقات از انسان گرفته تا حیوانات بارکش و قابل زراعت و تربیه و پرندگان و سگ و غیره به اندازه زیاد شد که جای برای رهایش انسانها و رومهها و حیوانات بارکش باقی نماند. آنگاه هر مزد موضوع کثرت مخلوقات را به یما اخطار کرده و به او هدایت داد که با عصا و گاو آهن خود سطح زمین را وسعت بخشد. یما پادشاه با عصای خود به زمین کوبیده و زمین سه چند وسعت خود بزرگ شد آنگاه انسانها و رومه های حیوانات قرار احتیاج و خواهش خود جای وسیعتری یافتند و مستریح شدند. بعد از سه صد سال باز نفری و حیوانات زیاد شد و سطح زمین خوردی میکرد و یما پادشاه به همین ترتیب سه دفعه زمین را وسعت بخشیده اسباب راحت مخلوقات را فراهم کرد.

دوره سلطنت یما پادشاه تا جائیکه از خلال سطور اوستا معلوم میشود يك دوره امن و آرامش عمومی بود که اگر به کلمات ساده خود اوستا توصیف کنیم باید بگوئیم که در آن دوره مسعود نه گرمی زیاد وجود داشت و نه سردی

نه عمر بود و نه مرگ و نه ارواح خبیثه حسد و کینه و بغض تولید کرده میتواندست همه مردم برادر و ارمستریح و آرام میزیستند. دشمنی و ضرر رسانی با یکدیگر نداشتند و با کشت و کار و زراعت و آبیاری و درخت شانی و تربیه حیوانات و پرندگان، خود را شاد و مسعود و سرزمین خود را آباد و سرسبز ساخته بودند. اخطار ورود سردی و اتخاذ ترتیبات لازمه: بعد از اینکه از آخرین دوره مسعود

سلطنت یمایادشاه هزار سال گذشت هر مزد به پادشاه خود خبر داد که سردی خیلی شدید خواهد آمد و قتل کوها و بلندی‌ها را برف زیاد خواهد گرفت و برای اینکه به او اذیت نرسد به او هدایت داد که ما منی برای خود درست کند. یمایادشاه قرار هدایات هر مزد محوطه «وارا» (Vara) را که هر ضلع آن يك دوش اسپ طول داشت ساخته، در آن آب برد و خانه‌ها آباد کرد. به دور او محوطه حصارى بلند کرد و بدان دروازه‌ئى نشانند و آنگاه زیباترین مردان و زنان که دارای قامت‌های بلند و بنبیه توانا بودند با يك تعداد جفت حیوانات و پرندگان که از همه مقبول‌تر و قشنگ‌تر بودند و بهترین اقسام میوه جات و تخم‌های نباتات را با خود گرفته و داخل محوطه شد. این محوطه بزرگ با بروج و حصار، این سرزمین امن و امان همان «بخدی زیبا با بیرق‌های بلند است» که در وندیداد ذکر شده و مقریما پادشاه و رها بشگاه اصیل‌ترین اولاد آریائی است که اولین بیرق آمریت و حکمفرمائی آریائی فراز کنگره‌های کهن آن به اهتزاز در آمده است. اوستا باز به کلمات ساده زندگانی داخل محوطه یمایادشاه را چنین ترسیم میکند که در آنجا هیچیک از انواع بد خلقی، بد گوئی، مناقشه، ضرر - فریب، دنائت و هیچ يك از نواقص بدنی مثل دندان‌های بدترکیب، اعضای مفلوج و شل و هیچ يك چیز بدرنگ و علامه‌ئى که زاده مداخلت «انگرو مینو» یعنی اهریمن باشد دیده نمیشد بلکه برعکس زندگانی سرا سر میمون و شاد بود مردمان بهترین حیاتی به سر میبردند و هر دقیقه آنها مملو از خوشی و مسرت بود

از خوشی یکسال بدنزله یک روز میگذشت و بعد از هر چهل سال دو فرزند یکی پسر و دیگری دختر از هر جفت انسانی تولد میشد .

شهادت ودا : چیزهایی که اوستا را جمع به یما پادشاه میگوید و داهم در عمو میات

آن سراسر همنواست اولین پادشاه کتله آریائی باختر که در اوستا یما Yima ذکر شده درودا عیناً به همان نام «یاما Yama» خوانده شده . در اوستا او را Yimakshaeta «یما کشائتا» گویند و درودا «یاما راجان» YamaRajan آمده که معنی هر دو «یما» یا «یاما» پادشاه میشود . در اوستا اسم پدر او «وی وانگانا» Vivanghana یاد شده و درودا «وی واسوات» Vviasvat آمده . ودا او ستا به او صفات درخشان ، نورافشان و نورانی داده اند . درودا «یاما راجان» جمع کنند ه گروه مردمان ، اولین پادشاه و اولین مخلوقی خوانده شده که گروه مردمان را از اعماق تیره بختی به نور و روشنائی رهنمائی کرده ، دینی بمیان آورده و جامعه تشکیل کرده و اولین عصر طلائی را بمیان آورده است که یاد آن حتی از خاطر آریائی های مهاجر هم نرفته و آریائی های هندی از ماورای اندوس در قصه UttaraKurus «ایونارا کوروس» فردوس یما پادشاه را در ماورای کوه های مقدس شمال که عبارت از هندوکش است قرار میدهند .

حالا که موافقت متن ودا و اوستا هر دو نشان داده شد از سبک نگارشات و اصطلاحات مخصوص این دو منبع برآمده موضوع را در چوکات واقعی آن مطالعه میکنیم: درین شبهه نیست که لهجه و طرز گفتار اوستا بیشتر جنبه دینی دارد و یاما پادشاه را گاهی بشکل انسانی و گاهی با قوه بلند تر ترسیم نموده و امریت او را حتی بر دیوان هم متذکر شده و امنیت دوره حکمفرمائی او را بجائی رسانیده که حتی جزئی رنج و ملالی هم در خاطر مردمان نبود . این ها اصطلاحات وقتی است که اوستا در آن نوشته شده و بانفسیر و تعبیر آن همه چیزها شکل واقعی خود را بخود میگیرد .

یاما اصلاً و اساساً اولین پادشاه بزرگ و نیرومند کتله آریائی باختری
 یاموسس سلاله پاراداتا یعنی پیشدادیان بلخی میباشد اسم پدر او راسرودویدی
 «ویواسوات» خوانده و این کلمه را بعضی ها «آفتاب طالع» ترجمه کرده اند
 و اوستا «ویوانگانا» یاد کرده است. دختر خورد او «یامی» و دختر کلان او
 «آریا» نام داشت. مقصود از «وارا» یا قصری که به این نام تعمیر نمود همان
 قلعه یا «ارگ شاهی» است که بار اول بیرق سلطنت آریائی فرازان بلند شد
 و با آبادی هائی که در اطراف آن بعمل آمد شهر زیبای بخدی اولین پایتخت
 قدیم آریانا عرض وجود کرد و از آن پایان تحت عنوان جدا گانه صحبت
 خواهیم نمود.

یاما پادشاه به مجردیکه به سلطنت رسید به کشیدن نهرها بطرف بلخ و دیگر
 صفحات باختر توجه نموده و مردم را به کشت و کار و زراعت و غرس اشجار
 و آبادی تشویق نمود. موضوع انتخاب مردان و زنان سالم و زیبا و انتخاب
 يك يك جوړه حیوانات و پرندگان اشاره به این میکند که پادشاه در صحت
 و سلامت بدن و زیبایی شکل و صافی عرق نجیب آریا اهمیت فوق العاده میداد
 و حتی میخواست که نسل حیوانات و پرندگان کشور خود را هم بهتر ترسازد
 به این ترتیب قرار گذاشته بود که سالم ترین افراد قوم را در مرکز مملکت در
 بخدی در اطراف خود جمع کند و جا بدهد تا همه رعیت بدانند که نظافت و سلامتی
 بدن عامل نزدیکی به شخص و مقر پادشاه است در عصری که پهلوانان نیرومند و قوی
 رول مهمی در جنگها و در نتیجه در سر نوشت کشور و دولت بازی میکردند چیزی
 طبیعی است که پادشاه باید در سلامتی بدن و قوه جسمانی افراد رعیت خود اهمیت
 بدهد. همین تریه موسس دودمان پاراداتای باختری بود که عرق آریاهای
 کتله باختری را در آریانا صاف و نیرومندنگه داشته و کارنامه های پهلوانان
 همین مملکت روح حماسی قوم آریارا در تمام دوره های تاریخ تشکیل نمود.

تسلط یاما پادشاه بر دیوها چیز خیالی و تصویری نیست . دیو در عصر اوستائی بصورت عمومی به کسانی که بیرو آئین و تهذیب اوستائی نبودند اطلاق میشد و چون این قبیل مردمان را موجودات خمیث و شریر تلقی میکردند مفهوم بدتری هم بخود گرفت و چون دیوها از ترس حکومت باختری به جنگل های انبوه نقاط دور دست فرار نموده بودند تصورات از آنها مخلوقات عجیب الخلقه هم ساخت در عصر اوستائی و پیش از آن این دیوها کانون معینی داشتند مانند مازندران و طبرستان و اوستا ایشان را بنام «دیوهای مازانا» که همان مازندران باشد یاد کرده است . پادشاهان پارادانا و کاوی باختری همیشه با آنها مصروف بیکار بوده ، یاما پادشاه بر ایشان و اراضی شان تسلط داشت و تریقونا (فر بدون) و گاو و یوسا (کی کاوس) که بجایش خواهیم دید بعد از جنگ های شدید بر آنها غالب شدند و خاک های آنها را جزء متصرفات آریانا ساختند و برایشان از طرف خود حکمفرمانی مقرر نمودند .

دوره سلطنت یاما دوره امن و آرامی کشور بوده و این امنیت عمومی در تمام نقاط و اقطار دور افتاده آریانا یکسان حکمفرما بود . نبودن علالت و مریضی اشاره به خوشی و سعادت عمومی میکند چنانچه در اثر همین آرامی و راحت و خوشبختی بود که عصر سلطنت او از خلل متن اوستا بشکل فردوس جلوه کرده و اوستا نیکو کاران را در زندگانی ماورای قبر هم به سرزمین امن و آسایش یمایادشاه وعده داده است . یمانه تنها اولین پادشاه کشور ما است بلکه بیشتر ترتیبات نظام حیات اجتماعی ما هم به او نسبت میشود مشارالیه اولین کسی است که اصول زراعت و حرفه را به آریائی های باختر یاد داده و طبقه روحانیون را تشکیل نموده استعمال اسلحه را بمیان آورده و فن بافت و بافتن را به قلمرو خود پهن ساخته و طبقات نظامی را روی کار آورده و اصول معماری و آبادی را به مردم تلقین کرده است . استعمال فلزات ، و سنگ های قیمتی ، و عطر و

ادویه طبیعی همه در عصر دژ خشان او معمول شده و جشن روز اول سال که طبیعی ترین تمام جشن ها است یادگار قیمتدار دوره اوست از روی این چند سطر مختصر فوق واضح معلوم می شود که در سایه زمامداری پادشاه منور و مقتدر آریانا حیات کتله آریائی باختر از هر رهگذر تحولات ابتدائی را پیموده و به مراتب بلند ترقی رسیده بود و به همین اساس بعض نظریه ها در بین است که قراران دوره سلطنت یامارا دوره طلائی تاریخ آریانا میدانند .

یاما - یما - جم جمشید: سرود ویدی ، پشت های او ستا ، شاهنامه ها و دیگر ماخذ ادبی و تاریخی جدید همه بلا استثنا از موسس سلطنت یارا داتا یاپیشدادیان بلخی تذکر داده اند . سرود ویدی اورا «یاما» «یامارا جان» (۱) «یاما پادشاه بزرگ» خوانده ، ارستا اورا «یما» «یما خشائة» (۲) یمای قشنگ یمای درخشان ، شبان خوب ، باد کرده و شاهنامه ها و منابع دوره های اسلامی از یاما و یما ، «جم» ساخته اند و «شید» را که به معنی درخشان است و از جمله صفات یاما میباشد به اسم او پیوست نموده و از اسم و صفت اسم واحد «جمشید» ساخته اند . همان طور که اسم اولین پادشاه بزرگ آریانا در دوره های مختلف تاریخ ملی از چندین هزار سال باینطرف تا امروز بهم تطبیق می شود واقعات و کارنامه هائی هم که منابع مذکور به این پادشاه نسبت داده اند در خطوط اساسی خود همه بهم تطبیق می یابد و معلوم میشود که هر کدام در موقعش از ماخذ پیشینه استفاده کرده و به این طریق روح مسایل تغیر نکرده و جزئیاتی طبیعی در هر دوره بدان افزوده شده رفته است . مقصد از مقایسه نامهای مختلف اولین پادشاه آریانا این است که اشتباه در شخصیت او رخ ندهند و بدانند که اولین پادشاه آریائی متذکره سرودهای ویدی ، سرسلسله دودمان یارا دانای اوستائی ، سر حلقه پادشاهان خاندان پیشدادی بلخی ، یاما ، یما ، جم و جمشید

است و این چهار نام اسم يك پادشاه است که در منابع مختلف ذکر شده است .
یاما و جام سوما یا جام جم : یاما موسس سلطنت پیشدادی آریانا صاحب
چند چیز معروف بود که شعار سلطنت و حکمرمائی و نیروی او شمرده میشد .
اول عصای سلطنت ، دوم نگین سلطنت ، سوم گاو آهن و چهارم شمشیر و پنجم
جام . باعصا زمین را برای ساختن قصر «دارا» و تعمیر شهر بخدی معین کرد
و شعار حکمرمائی و آمریت او بود . نگین علامه جریان حکم او بر اقطار کشور
بود ، گاو آهن الة زراعت و سرسبزی و انبساط کشت و کار بشمار میرفت و با این سیاست
کشور او رشك فردوس شد ، شمشیر قوه جنگی پادشاه و پهلوانان نیرومند و فاتح
آریانا را نمایندگی میکرد جام علامه عیش و کامرانی این پادشاه بزرگ بود .
اگر چه شعرا تا يك اندازه همه این چیزها را یاد آوری کرده اند ولی
«جام جم» به پیرایه های گوناگون داخل ادبیات ما شده است . ادبیات دری
به پیروی قریحه شعرای اولیه ئی که پرورش یافته بارگه سامانیان بلخی بودند
«جام» و «جم» ظرف مشروب و نام پادشاه را فراموش نکرده و يك سلسله شعرا
تا امروز این خاطره قدیمی را تازه نگه داشته و در منظومه ها و اشعار خود
آنهاستوده اند . جم بابیان تیکه دادیم عبارت از «یاما» پادشاه مقتدر پیشدادی
بلخی و جام او غیر از جام مشروب سوما چیز دیگر بوده نمی تواند . سوما
و صورت ساخت و مرکبات آن همه با تمام تشریحات لازمه در فصل دوم شرح
یافت و این هم به تذکار رسید که نوشیدن سوما پیش از اینک که کتمله آریائی
باختری از هم جدا شوند در آریانا معمول و مروج بود . و در عصر ویدی
و اوستائی به پیمانۀ زیاد صرف میشد . سوما و هوما نزد روحانیون ، پیش شعرا
در کانون خانواده در محضر عبادت ، در مجمع ارباب انواع ، در عالم خیال و افسانه
همه جا معروف و شرب آن در فضای خوش آیند نوای توله در دربار یاما
پادشاه رواج زیاد داشت . پس این «جام جم» که شعرای باختری اوائل

اعتلای زبان دری در آریانا سروده و یادگار آن تا امروز در تخیلات شعرا موجود است غیر از جام سوهای یا ما پادشاه یا جمشید نمی باشد ، (۱)

قصر « وارا » و شهر « بخدی »

اولین پایتخت آریانا : قرار شهادت او ستا و قتیکه یا ما پادشاه به سلطنت رسید در اثر امر « اهورا مزدا » شروع به تعمیر پنا گاهی موسوم به « وارا » نمود . مقصد از « وارا » طوریکه بیشتر هم اشاره نمودیم قلعه یا « ارگشاهی » است که موسس دودمان « یارانا » یا ما یاسر سلسله خاندان سلطنتی پشدادیان بلخی جمشید سنگ تهداب انرا بدست خود گذاشت .

فرگاد دوم « وندی داد » نایک اندازه از جزئیات قصر وارا صحبت میکند و از روی آن نایک اندازه کافی میتوان نظریه‌ئی راجع به قصر و احاطه اطراف آن قایل کرد و چون همین احاطه است که آهسته آهسته بزرگ شده و منتهی به شهر بخدی میگردد ، هر اندازه معلوماتی که راجع به قصر « وارا » بدست آید اهمیت شایان دارد . روح مطالب فرگاد دوم وندی داد از فقره ۳۱ تا ۴۲ قرار آتی است :

« اهورا مزدا به ما گفت ای پسر ویوانگت :

زمین را بایاشنه یا بزنی و مانند کوزه گر گل را بادست هایت ترو هموار کن
 یما قرار هدایات آهورا مزدا زمین را بایاشنه یازد و طوریکه حالا کوزه
 گرها میکنند گل را بادست های خود تر کرد و هموار نمود ، « وارانئی » ساخت که هر
 ضلع آن برابر یک دوش اسپ طول داشت . در آنجا نهر آبی کشید و در کنارهای
 آن چمن ها و سبزه زارهایی بمیان آورد که دائماً سبز و خرم بود و علف آن
 تمامی نداشت . در آنجا منازل و عمارات ساخت و بسکی از عمارت آن دارای برنده
 و اطاق های داخلی و خارجی بود .

(۱) فردوسی گوید :

ز جمشید گویم و نوشیم جام
 که نوشم بیاد شه نیک پی

به شادی زمانی براریم کام
 بده ساقی نوش لب جام می

و در حصه علیای میدان، ده خیابان، در حصه وسطی شش خیابان، در حصه سفلی سه خیابان کشید. در خیابان های حصه علیا هزار مرد و زن را جای داد، در خیابان های حصه وسطی شش صد و در خیابان های حصه سفلی سه صد. سپس باداس طلائی خود يك دروازه و يك دريچه کشید تا روشنی داخل شود، مردان و زنانی را که از حیث قد و قامت بلند و درزيبائی در روی زمین بی همتا بودند در اینجا آورد. همین قسم بهترین جنس پرندگان و حیوانات و نباتات و میوه هائی را که در روی زمین به زيبائی، قشنگی، لذت و خوشبوئی و مزه نظیر نداشتند در قصر «ارا» و محوطه اطراف آن جای داد و برای پرندگان در امتداد مجرای ورودخانه و چمن زار های آن جای معین نمود.

در قصر و محوطه آن همه به منتهای صحت و سلامتی و خوشی زندگانی میکردند، مریض و معیوب و ضعیف و ناتوان و گمراه و شیطان و متقلب و حسود و دروغگو در میان باشندگان آن دیده نمیشد، کسی ندان بدشکل و بدترکیب نداشت. مبتلا به جذام کسی نبود که از دیگران مجزی ساخته شود. خلاصه هیچ يك اثر خبائت و اغوای «انگرومینو» (اهریمن) در اینجا وجود نداشت همه به منتهای خوشی بهترین زندگانی مسعود را بسر می بردند»

این چند سطر متن او ستاعلاوه بر این که معلومات دقیقی را جمع به عمارت مرکزی قصر و اطاق های داخلی و خارجی و برنده های آن میدهد و اشاره به عمارات ملحقه آن میکند از میدان محوطه و تقسیمات سه گانه علیا، وسطی، و سفلی و باز از تعداد خیابان های هر حصه و تعداد خانواده هائی که در هر حصه و خیابان جای گرفته بود از همه واضح و به جزئیات صحبت میکند مثلیکه مهندسی پلان و نقشه قصر شاهي و عمارات ملحقه و خیابان های شهر مربوطه آن را طرح نماید. از بیانات او ستا واضح معلوم میشود که یا ما پادشاه بنای این قصر را به دست خود نهاد. این قصر برها یشگاه او این پادشاه بزرگ آریائی مؤسس دودمان «پارا دانا»

با پیشدادیان بلخی بود، این قصر احاطه وسیعی داشت مربع و در هر حصه آن در امتداد یک‌کعبه خیابان های معین قرار انتخاب و دستور یا ما پادشاه نجبای آریانا که از حیث تناسب اندام و زیبایی چهره و نیروی طبیعی و فضایل معنوی و اخلاقی سرآمد همه بودند و بحیث بهترین و زیباترین مردان و زنان جهان تلقی شده اند مسکن گرفته بودند و در اثر آبادی های ایشان دامنه عمرانات اطراف قصر خلیلی وسعت یافت چنانچه يك اسپ به دوش 'تنهادريك' سمت هم طون آبادی هارا پیموده نمیتوانست . پیشتر گفتیم که یا ما پادشاه بطرف قصر « وارا » نهر کشیده آب برد . موضوع بردن آب بطرف شهر بلخ یکی از موضوعاتی است که در داستان های ملی کشور ماقصه ها دارد و از آن جمله یکی قصه کشیدن « هژده نهر » است که از آن خوب تر اطلاع دارید . در اطراف این نهر چمن زارها و چراگاه های وسیعی احداث شده بود که به شهادت خود اوستا علف آن تمامی نداشت و این موضوعی است که به چراگاه های صفحات باختر اشاره میکند . بهترین و لذیذترین میوه ها و خوشبوترین گیاه ها و نباتات و قشنگ ترین یرندگان اشاره به باغ های مقبول و درختان یرمیوه و انواع گل ها و نباتات این قصر و این شهر میکند پس از روی این همه بیانات صریح اوستا گفته میتوانیم که در اطراف قصر « وارا » از مجموع این همه آبادی ها و عمرانات و باغ ها و چمن ها شهرزبیا و معمور و قشنگ و بزرگ « بخدی » عرض وجود کرد چنانچه خود اوستا این شهر را به اسم و صفت « بخدیم سریرام » یعنی « بلخ زبیا » یاد کرده و ادبیات پهلوی آنرا « بخل بامیک » (۱) یعنی « بلخ درخشان » خوانده ، مسعودی « بلخ الحسنی » گوید و عین این مطالب را دقیقی شاعر بلند پایه بلخ بصورت « بلخ گزین » بر آورده است .

(۱) در ادبیات « بلخ بامی » هم آمده بامی درخشان معنی دارد و از کلمه زند « بامیه »

کلمه « وارا » که اوستا ذکر کرده هیچگاه از بخدی و بلخ جدائی نداشته و ندارد و در تمام دوره های تاریخ این دو کلمه بهم پیوست بوده و هست. « وارا » اصلاً « بناهگاه » معنی داشته و به تدریج در مورد خانه و قصر و معبد هم استعمال شده است و از احتمال بیرون نیست که وارا های دیگری به مفهوم قصر یا انشکده در شهر بلخ بعد از ظهور زرتشت سیمنتمان بلخی و بعد از سلطنت و یشتا سپه بنا شده باشد. بهر حال و قتیکه دیانت بودائی در آریانا انتشار یافت و شرح آن مزبوط به وقایع عصر موریایا درین کتاب داده شده است و جای دیانت اوستائی را بودیزم گرفت معبدی بنام « ویهارا » شهرت بسزایافت « ویهارا » کلمه ایست سانسکریت و درین عصر و بیشتر مفهوم خا نقاه و معبد بودائی را افاده میگرد و قرار بیکه از روی یادداشت های زایر چین هیوان تسنگ معلوم میشود در بلخ اقلادو « ویهارا » خیلی معروف بود که یکی محض به نام « ویهارا » خوانده میشد و دیگری ویهارای نو که آنرا « ناوا ویهارا » میگفتند و زایر چین بنای آنرا بیکه از پادشاهان قدیمه یا اولین پادشاه کشور نسبت میدهد و به اصطلاح زایر چین آنرا « نایوسنگ کیلان » و در عرف پیروان بودائی مملکت « ناواسنگارامه » هم میگفتند که تمام آن « معبد نو » معنی دارد .

بهر حال مقصود من در اینجا تعریف « ناوا ویهارا » معبد بودائی جدید بلخ نیست (۱) بلکه میخواهم توضیح بکنم که کلمه « وارا » که اوستا یاد کرده و سنگ بنای آنرا یا ما یا جمشید بزرگ ییشدادی گذاشته بود و هسته مرکزی شهر بخدی بشمار میرفت بعد از عصر اوستائی از بین نرفت و نذکار ویهارای قدیم و نواز طرف هیوان - تسنگ الزام میکنند که ویهارای قدیمه ئی هم در بلخ آباد و معمور بود .

(۱) نوپهار را از نقطه نظر معبد بودائی در یک مقاله مفصلی که از شماره ۲۰۱ سال ۱۶

انیس تا شماره ۲۰۹ سال مذکور نشر شده شرح داده ام .

شعرا و مورخین دوره اسلامی از «ویهارا» (بهار) و از «ناو او بهارا» «نوبهار» ساخته اند و تا حال یکی از دروازه های سمت جنوبی حصار نیمه ویرانه بلخ بنام دروازه نوبهار معروف است. پس بخوبی می بینیم که همان «وارا» قصر معمور جمشید مرکز عمران و آبادی شهر بخدی در دوره های تاریخ ملی ما فراموش نشده و «ویهارا» و «ناو او بهارا» ی عصر بودائی و «نوبهار» دوره های اسلامی خاطره اسم قدیم آنرا با مفهوم جدا گانه تا امروز محافظه کرده اند.

* * *

قراریکه پیشتر هم اشاره کردیم درین شبههئی نیست که ناو او بهارای متذکره زایر چین هیوان تسنگ معبد بودائی بوده و در جایش این موضوع راه فصل شرح خواهیم داد. درین هم گفتگوئی نداریم که مورخین اسلامی مانند مسعودی و ابن فقیه همدانی، باقوت رومی، عمر بن الارزق کرمانی، ذکریای قزوینی و غیره هم از بت و بتکده صحبت میکنند ولی این مطلب را میخواهم اینجا خاطر نشان کنم که همان طور که کلمه «وارا» با کمی تحریف تلفظ و معنی در تمام دوره های تاریخ از بین نرفته، خاطرات قصر قدیم سلطنتی و پرچم ها و بیرق ها و تزئینات، مخصوصاً پرچم ها و بیرق های بدان بلندی و پهنائی که مسعودی شرح میدهد و معابد بودائی فاقد آنست حتماً یادی از شکوه قدیم قصر سلطنتی و بیرق های بلند بخدی میدهد که اوستا واضح و صریح بدان اشاره کرده است.

* * *

بلخ زیبا، بلخ در خشان، بلخ الحسنای بلخ گزین که کانون مدنیت و تهذیب و آئین و زبان و ادبیات قوم نجیب بود و همه افتخارات آریا از آنجا نشئت کرده بود مرکز سیاسی و اداری و کانون مملکت داری و جهان بینی هم گردید «آریانیم هورینو» با «فرشاهی آریانی» هم ازینجا طلوع کرد و بار اول یا های بزرگ، جمشید پیشدادی پرچم سلطنت و فریادشاهی خویش و سیادت.

قوم نجیب خود را فراز کنگره های قصر «وارا» بلند کرد و «بخدیم سریرام» «اردو و درفشام» شد (۱) صفت «اردو و درفشام» یعنی «دارای بیرق های بلند» را اوستا در تمام اراضی آریا نشین به «بخدی» داده و این صریح ترین شهادتی است که مرکزیت بخدی را ثابت میسازد و نشان میدهد که «بخدی زیبا دارای بیرق های بلند» پایتخت پادشاهان اولیه آریانا بود. (۲)

ازهی دهاکا (ضحاک)

تعبیر واقعی این کلمه: در اوستا و مخصوصاً در یشت هائی که اسمای شاهان را متذکر میشود بعد از یما پادشاه، «ازهی دهاکا» می آید که گاهی به کلمه «مار» یاد شده و گاهی تنها «سه دهن» به او نسبت داده و خواهش او روی هم رفته این است که نسل بشر را از «هفت کرشور» یعنی «هفت کشور» که جمشید بران سلطنت داشت بردارد.

در بندهش و دیگر قسمت های اوستا بزبان پهلوی هم این مطالب تکرار شده و ادبیات فارسی از آن ضحاک و «ضحاک ماران» ساخته است.

مدققین به استناد بعضی اشاره هائی که از خود اوستا و باز از بندهش پهلوی بدست آورده اند «ازهی دهاکا» را پادشاه میدانند و احتمال زیاد میدهند که سلطنت یاها پادشاه در اثر حمله و جنگ های اوسقوط نموده باشد. آبان یشت اوستا فقره ۲۹ ازهی دهاکا را از سر زمین «بوری Bawri» میدانند. دارمستتر درین باره می نویسد که «بوری» عبارت از بابیلون است و چون در زبان زند حرفی برای ادا کردن مخرج (ل) وجود ندارد این کلمه با (ر) نوشته شده و مقصد از آن بابیلون است که در فارسی آنرا بابیلو Babilu هم گویند (۳) مشارالیه

(۱) یعنی بلخ زیبا دارای بیرق های بلند گردید

(۲) ماسپرو G. Maspero در تاریخ قدیم ملل شرقی صفت بیرق های بلند بخدی را

دریاورفی ۷ صفحه ۵۵۸ «مرکز سلطنت» تعبیر نموده.

(۳) صفحه ۳۷۵ جلد دوم زنداوستا ترجمه دارمستتر به فرانسوی.

این را گفته و موضوع تسلط ازهی دهاک را تسلط کلدانی ها تعبیر میکنند و میگویند که در دوره های بعدتر که موضوع کلدانی ها از خاطر ها فراموش شده است ازهی دهاک را عرب ساخته اند . (۱)

رام یشت اوستا فقره ۱۹ قصر مستحکم غیر قابل تسخیر بنام « کوی رینتا » Kvirinta و تخت و چتر طلا و غیره را به ازهی دهاک نسبت میدهند و به این ترتیب از خود اوستا موضوع پادشاهی و جلال او معلوم میشود . در بندهش بزرگ شرح یافته که « دهاک » قصری داشت در بابل موسوم به « کلنگ و بسخت » و فردوسی از آن « کلنگ دژ هخت » ساخته است .

بس از روی متن اوستا و اشاره های بندهش و نظریه مدققین واضح معلوم میشود که « ازهی دهاک » یا « دهاکا » یا « دهاک » یا « ضحاک » اصلاً پادشاهی بوده غیر آریائی و از نژاد سامی و شاید قرار بکند در مستقر میگوید کلدانی که از بابل به حوزه بین النهرین و شاید به اراضی که بعدها بنام مدیا و فارس معروف شد سلطنت داشت . در اوایل فصل دوم متذکر شدیم که با ختر و سایر نقاط آریانا به حیث کانون صاف آریائی سنگری بود که از طرف شمال باتوریانها یعنی آریاهای بدوی و عناصر نورانی از طرف شرق با داسیوس ها و دراویدهای سیاه پوست بومی هندی و از جانب غرب با عالم سامی مقابله میکرد و سیاست پادشاهان پیشدادی و کماوی باختری همین بود که با آنها همیشه مبارزه کنند . چون عالم سامی ظهور و تشکیل سلطنت و کانون دفاع منافع آریائی و انبساط تهذیب و آئین آنرا متحمل شده نمیتوانست احتمال قوی میرود که بعد از تشکیل سلطنت پیشدادی در آریانا بدست پادشاه کلدانی ها بنای تهاجم را بطرف شرق مانده و در نتیجه بعد از یک دوره حکمفرمائی سلطنت جمشید را در آریانا سقوط داده باشند شاید این واقعه خاطره حمله و تهاجم کدام قوم دیگر سامی را

هم‌دربر داشته باشد بهر حال دقیق‌تر ازین درین موضوع چیزی نمیتوان گفت ولی درین هیچ شبهه‌ئی نیست که بعد از تشکیل نظام سلطنتی آریائی در باختر مراکز سامی، خواه کلدانی خواه کدام قوم دیگر سامی برای تهاجم و جنگ برخاسته و سلطنت جمشید موقتاً سقوط کرده و فوراً «تری تونا» بافریدون ایشان را از سرحدات آریانا کشیده و بر تخت سلطنت بخدی قیام کرده است، مقابله میان عناصر سامی و آریائی خارج سرحدات غربی آریانا مدت طولانی دوام کرده و آمادی و یارسوا شاخه‌های مهاجر آریائی کتمله باختری چندین قرن تحت سلطه آنها مخصوصاً آنوری‌ها ماندند و بالاخره برایشان غالب آمدند و آنها را پس پا کردند.

«تری تونا» (۱) فریدون: قرار او ستا پادشاهی که بعد از «یما» و فتنه «ازهی دها کا» بر تخت سلطنت پیشدادی جلوس میکند «تری تونا» است که ازان «تری تون» و باز «فریدون» ساخته‌اند. پدر او «اتویا» Athwya نام داشت و مرد خیلی مقتدری بود چنانچه خانواده «اتویا» در پشت‌ها بصفت «خانواده تونا» یادشده و در داستان‌های جدید ازاو «ابتن» ساخته‌اند.

در «آبان یشت» فقره ۳۳ تحریر است: صداسپ، هزارنرگا و ده هزار گوسفند به «اردوی سورا اناهیتا» (۲) ربه النوع آب (۳) تقدیم نمود تا بر «ازهی دها کای» شریر و شیطان و نیرومند که در صد خرابی دنیا برآمده غالب آید. در گوش یشت فقره ۱۳ همان قربانی‌های فوق‌الذکر را بنام «گوش» یا «در واسپه» «روان حیوانات» و «یا محافظ صحت اسپ‌ها» تقدیم نموده آرزو میکند که «ازهی دها کا» شیطان و شریر و شوم را از میان بردارد و «ارنواک» (۴) و سوان ها واک (۵) قشنگ ترین زنان و اعجوبه دنیا را از دست او رهائی بخشد.

(۱) Thraëtaona (۲) Ardvi Sura Anahita (۳) اورابه النوع رودخانه آمویا سردریا

هم خوانده اند (۴) Erenavac (۵) Savanhavac

همین قسم این مطالب در « رام یشت » فقره ۲۳ ذکر شده و در آنجا از تخت و چتر طلای او هم سخنانی در میان است .

از روی متن اوستا و تبصره هائی که مدققین بر آن نوشته اند معلوم میشود که « تری تونا » که از خاندان مقتدر « اتویا » بود بعد از شکست جمشید و انقراض سلطنت او بدست « ازهی دها کا » فوراً برای اضمحلال دشمن متهاجم خارجی داخل اقدامات شده و آخر بر او غالب آمد و او را کشت . داستان های جدید که همیشه برای متن اوستا شاخ و برگ ساخته اند از رفتن فریدون به ماورای دجله بقصد جنگ « ازهی دها کا » صحبت میکنند و ازینجا باز معلوم میشود که این دشمن خارجی سامی و در علاقه بین النهرین که کانون رهایش قدیم سامی است زندگانی داشت بهر حال « تری تونا » بردشمن فاتح شده و مظفر بر میگردد و « ارنواک » و « سوان ها واك » دختران جمشید را که در شاهنامه های منظوم و منثور بنام های « ارنواز » و « شهرناز » خوانده شده اند و « ازهی دها کا » اسیر برده بود پس می آرد و به کامرانی تمام سلطنت میکند مشارالیه بردیوهای مازانا یعنی بومی های غیر آریائی مازندران هم حمله کرده و هزاران نفرشان را بقتل رسانید .

کرساسیه : قرار تری تومی که ابان یشت و رام یشت در تذکار اسمای شاهان پیش گرفته اند بعد از « تری تونا » فریدون ، کرساسیه به سلطنت رسیده است . مشارالیه پسر تری تا Thrita و از نژاد ساما Cama بود و بعضی ها او را پسر « ساما » میدانند . بهر حال « تری تا » یا « ساما » سومین کسی است که بعد از پدر یما پادشاه « ویوانگانا » و پدر فریدون « اتویا » به استخراج عصاره هوما اقدام نمود و اولین شخصی است که در عالم طبابت اظهار تبحر و لیاقت کرد و میخواست به این ذریعه امراض و آلام بدنی مخلوقات را رفع کند . برای موفقیت او هر مزد انواع مختلف گیاهها را که اقسام آن از هزاران نجاوز میگرد خلق کرد

و بكمك آنها دردها و آلام و تب های گرم و سرد را دور کرد . در مقابل عمل استخراج عصاره هوما صاحب دوپسر شد یکی « ایورواك شایا » Urvakshaya که مقنن بزرگ بود و قوانین حیات را تدوین نمود و دیگری « کرساسپه » که جوان زیبا و خوش شکل و پهلوان جنگی و دلیر بود . کرساسپه یکی از پادشاهان نیرومند و مقتدر دودمان « پارادانا » است و در مقابل یکدهه مخالفین داخلی آریانا و خارجی اظهار رشادت و شهادت نموده و صحنه فعالیت های او بیشتر در جنوب هندو کش از کابل و گندها را تا حوزه ارغنداب و هامون سیستان را فرا گرفته است و « زمیادیش » اوستا کارروائی های او را بیکه بیکه رسم کرده است .

یکی از اجزای آت او که در آبان یشت فقره ۳۷ شرح یافته قتل « گنداریووا » است . قرار تذکار این یشت « کرساسپه » عقب دریاچه « پی شینا » Pishina که دارمستتر دره « پشین » تعبیر کرده است قربانی هائی بنام « اناهیتا » تقدیم نمود تا بر پهلوان مذکور غالب آید . دارمستتر در نونه ۸۸ صفحه ۳۷۶ جلد دوم ترجمه زند اوستای خود بفرانسه کرساسپه را « نیری مانو کرساسپو » یعنی « کرساسپ نریمان » (۱) پهلوان داستان های کابل خوانده است . « گنداریووا » را بعضی ها پهلوان گندهاری خوانده و بعضی ها بواسطه دریاچه (وروك شا) Vouruksha که هامون سیستان تعبیر نموده اند از پهلوان های سیستان میدانند . بهر حال یا از گندها را یا از سیستان از هر جا بوده بدست کرساسپه کشته شده است (۲) دو مین کار بزرگ کرساسپه انتقامی است که از « هیتاسپه Hitaspa » قاتل برادرش

(۱) دارمستتر « کرساسپ نریمان » را که بعدها ازان کرساسپه و نریمان دونفر ساخته اند یکنفر میداند . (۲) نا گفته نماند که (گنداریووا) در سرود ویدی بنام « گندهاروا » و بحیث شیطان و محافظ آسمانی سوما تلقی شده است .

« ایورواك شایا » میکشد . واورا کشته و نعلش را به عراده جنگی خود بسته میکند . همین قسم ۹ نفر پسران « پثنانی Pathani » ، پسران « نیوبا کتا Niviaka » و پسران « دشتیانی Dashtayani » و یکده پهلوانان دیگر موسوم به « ورشاوا Vareshava » ، « دانه پانا Dānayana » ، « پی نو نا Pitaona » ، « پی ریکا Pirikas » ، « سناوی دهکا Snāvidhaka » و غیره را کشته است .

دار مستتر در نوتہ های خویش (۱) به ملاحظه میرساند که « از روی کار روائی ها ، کرساسپه همان رولی را در اوستا بازی کرده که رستم در شاهنامه بازی میکند . » به این اساس از روی اقتدار و نیرو در نبرد و پهلوانی کرساسپه شبیه رستم است ولی از روی نام قراریکه خود دار مستتر هم مقایسه کرده است عبارت از کرساسپ داستان های ناز و تر و پهلوان معروف کابلی میباشد و اگر « نریمان » هم حصه از نام او باشد (۲) در افغانستان قلعه های جنگی زیادی بنام او معروف است که خرابه های یکی آن در نقطه تقاطع دره کالو و بامیان مجاور شهر ضحاک در بغل کوه دیده میشود .

به همین ترتیب از دو دمان پارادانا چند نفر دیگر هم هستند ولی شهرت زیاد ندارند همینقدر باید دانست که آخر آنها « ابریو » و پسر او « منو چیترا » است که منابع جدید از آنها ابرج و منوچهر ساخته است .

* * *

پس به ترتیبی که از ابتدائی این محبت تا اینجا شرح داده شد مردان بزرگی مثل و یوانگانا پدر یا ما ، انویا پدر تربیتونا ، ساما پدر کرساسپه که هر کدام به خاندان های بزرگ و مقتدر آریانی نسبت میشوند و بلا شبهه همه در شهر زیبای بخدی زندگانی داشتند در تشکیل سلطنت پادان

(۱) نوتہ ۵۸ صفحه ۶۲۶ جلد دوم ترجمه زند اوستا به فرانسوی (۲) ملتفت باید بود

که نریمان را پسر سام میدانند و بیشتر متذکر شدیم که کرساسپه پسر « ساما » بود .

و بنای کاخ عدل و داد و دفاع تهذیب و تمدن آریائی صرف مساعی زیاد نمودند، از هر خاندان فرزندی نجیب و باشهامت و مقتدری مانند باما و تریتمونا و کرماسپه بر تخت بختی نشست و عناصر خارجی در برانداختن سلطنت و تهذیب آریائی کامیاب نشد بلکه برعکس تمدن، قانون عدل، داد، انصاف، و اصول و آئین آریائی که بنای آن بر راستی و عدالت و نیکوکاری و شفقت و شهامت و وطن دوستی گذاشته شده بود بر افکار تاریک بیگانه برای همیشه غالب آمد و مشعل تهذیب چندین هزار ساله که ریشی های دانشور ما از اوائل عصر ویدی و پیش از آن در کانون بختی روشن نموده بودند از فراز قصر « وارا » و کنگره های « شهر پرچم های بلند » زبانه کشیده و از عقب کوه های شامخ آریا نا چشم بیگانگان و مخالفین نژاد نجیب را خیره ساخت و آفاق را منور نمود .

کاوی

کوانی = کیانی

« کاویم هورینو » یا « فرشاهی کاوی »

قرار اشارات اوستا بعد از دودمان « پارا داتا » یا « پیشد ادیان » که شرحش گذشت دسته دیگری به سلطنت رسیده اند که اول نام شان به کلمه « کاوی » شروع میشود. بیشتر دیدیم که کلمه پارا داتا با تحولات آئین و زبان و ایجابات زمانه جدید با جزئی تغییر و ترجمه « پیشدادی » شد. کلمه « کاوی » ترجمه هم نشده بلکه در خود کلمه قرار اصول صوتی تغییراتی بعمل آمده است قرار متن اوستا وجود این کلمه در اول نام های یکعده پادشاهان شبهه‌ئی نداشته که « کاوی » نام در دودمان سلطنتی نباشد؛ بلکه عنوان مخصوص و پشت مخصوصی در اوستا موجود است که بصورت « کاویم هورینو » فرشاهی دودمان سلطنتی کاوی را یاددهانی میکند و یک قسمت زیاد یشت برای تذکار اسما و کار نامه های شاهان ابن خاندان وقف شده است .

خود کلمه « کاوی » مجرد از مفهوم دودمان سلطنتی در تاریخ کشورها سابقه قدیمی تری دارد زیرا حتی در سرود ویدی هم مذکور شده و آنجا هم بیشتر متصل به « یوسانا Usana » یعنی اسم « یوسا » است که از آن « کاؤس » ساخته شده و در موردش انرا مطالعه میکنیم .

« کوی » ، « کاوی » و « کاویا » در سرودهای ویدی گاهی تنها و گاهی به اسم « یوسانا » متصل است. (۱) « برگین » فرانسوی « کاوی » یا « کوی » را « داتا » و « کاویا » را « دانائی » ترجمه نموده و ازین

(۱) مذهب ویدیک جلد دوم صفحه ۳۳۸ تالیف « برگین فرانسوی » .

تذکار دو مطلب بدست می آید یکی اینکه کلمه کاوی و کوی و کاوی از عصر ویدی باینطرف در ادب و زبان و عنعنات کشور ما داخل است و دوم اینکه معنی آن که دانا و دانائی می باشد از اوائل ظهور آن نزد ما روشن میگردد. «یوسائی» که در سرود ویدی به این صفت یاد شده یکی از ریشی های دانا و دانشور کشور ما بود و چون در عصر ویدی خانواده ها اسمای خانوادگی برای خود انتخاب می نمودند از احتمال بعید نیست که «کاوی» در همان دوره های باستان نام یکی از خانواده های بزرگ و نجیب کشور ما بوده و آخر به سلطنت رسیده باشد. پس از نقطه نظر معنی اسم خانواده دودمان کاوی را میتوان دودمان «دانا و فرزانه» خواند و قراریکه بعدتر شرح حال پادشاهان این خاندان بزرگ و محترم را خواهیم دید بر طبق نام خانوادگی خود هر یک پادشاه عاقل و دانا بوده و مصدر خدمات برجسته برای آریانا و تهذیب آریانی شده اند.

در دوره اسلامی، منابع جدید، داستان سرایان، و شعرا همان طور یسکه از یارات، پیشداد و ازان پیشدادی و پیشدادیان ساختند از «کاوی» بواسطه حروف علت (ا-و-ی) که در آخر کلمه بود اول کاوه، کوانی و کاویانی (۱) و باز کیان و کیانی درست کردند و چون «کیان» شکل جمع را بخود گرفته بود از آن صورت واحد و مخفف «کی» بمیان آمد که بیشتر از همه در ادبیات دری معمول است. راجع به خاندان سلطنتی کاوی دو ملاحظه دیگر هم درین است که تذکار آن در اینجا بی مورد نیست اول بر خلاف سلاله یاراتا که پادشاهان آن از خانواده های متفرق مملکت تشکیل شده بود شاهان کاوی همه اولاد و احفاد «کوا کوانا» (کی قباد) موسس این دودمان بودند. دوم قراریکه از بعضی اشاره های زمیادیش اوستا برمی آید احتمال دارد که اصل این خانواده از حوزه سفلی هیرمند و حوالی هامون سیستان بوده باشد زیرا در اینجا ها

بشهادت مورخین کلاسیک شاخه از «آریاهای سوار کار» کتمله باختری بنام «آریاسپه» توطن اختیار کرده بودند. بهر حال «کوا کواتا» موسس دودمان کاوی طوریکه بعدها مفصل خواهیم دید در کوه البرز (جنوب بخدی) تاج بر سر نهاده و مانند پادشاهان پیشدادی مرکز سلطنت او و اولاده او شهر بخدی بود.

کاوی کواتا - کی کوات - کی قباد: بعد از تطبیق «پاراداتا» و پیشدادیان یاهاویما، جم و جمشید، کاوی و کاوه و کوانی و کاویانی و کیانی، میخواستیم دنباله تطبیقات خود را بین متن اوستا و خاطره های پریشان داستان ها ادامه داده در روشنی هر دو مطالب خود را تصریح کنیم. گفتیم که دودمان «کاوی» اوستائی عبارت از کوانی و کاویانی و کیانی است. بعینیم در باب موسس این دودمان که دومین خانواده سلطنتی آریانا است اوستا و داستان های رزمی مملکت که در حقیقت انعکاس آنست چه میگوید.

اوستا موسس خانواده سلطنتی «کاوی» شخصی را میداند که «کاوی کواتا» نام داشت. (۱)

داستان های رزمی کشور ما موسس سلاله کیانی «کیقباد» را قلمداد مینمایند. کیقباد هو به هو، عیناً تلفظ دری عصر اسلامی نام «کاوی کواتا» اوستائی باختری است که «کاوی» آن به شرحیکه ذکر رفت (کی) شده و «کواتا» اول «کوات» و بعد (ك) اول به (ق)، (و) به (ب)، (ت) آخر بر طبق اصول فقه اللغة به (د) مبدل شده و (قباد) گردیده است. تطبیق نام موسس دودمان «کاوی» اوستائی و کیانی داستان ها و منابع جدید عصر اسلامی و توافق سایر نام های این خاندان در دو منبع مذکور محکمترین دلیلی است که کیانی بدون شبهه و تردید عبارت از دومین خانواده شاهی آریانا است که اوستا بعد از

(۱) زمبا دشت فقره ۷۱. فروردین یشت فقره ۱۳۲.

پاراداتا ذکر کرده و دوره حکمفرمائی ایشان یکی از دوره های درخشان تاریخ باستانی کشور ما می باشد .

اسم « کاوی کواتا » در اوستا در دو جا صریح ذکر شده یکی در زمیادبشت فقره ۷۱ و دیگری در فرور دین بشت فقره ۱۳۲ در بشت اول الذکر اول « کاوی کواتا » و بعد از او شش نفر دیگر از اعضای خانواده و جانشینان او تذکار شده اند و در فروردین بشت که فهرست مکمل تمام پادشاهان و پهلوانان و بزرگان آریانا و توران است بعد از « کاوی کواتا » هفت نفر دیگر از خاندان او اسم برده شده است .

در داستان های تازه تر چنین آمده که « کاوی کواتا » یا کی قباد رمه های زیاد داشت و در جوانی خودش رمه های کوه سفند خود را گرفته و در دامنه های کوه « اوش داشتار » Oshdâstâr و یالبرز که در ۳۰ کیلومتری جنوب بلخ واقع است میچرانید که ناگاه دوبار سفید از هوا پیدا شده و تاج طلائی را که در چنگال خود گرفته بودند بر سر « کواتای » جوان گذاشتند . کواتا ازین پیش آمد متحیر شد و چویان ها را از دور و نزدیک و شاخه های کوه صدازد ، پیر مردی که در میان چویان ها بود آمدن بازها و آوردن تاج را لطف بزدانی و فرشاهی کیانی تعبیر نموده و فوراً به « کاوی کواتا » بیعت کرد و دیگران از او متابعت کردند و کواتای جوان را به شهر بخدی مشایعت کرده و بر تخت سلطنت نشاندند . این موضوع هم در داستان های حماسی تصریح شده که بعد از وفات کوشاسپ تخت سلطنت خالی بود و رستم به کوه البرز رفته و کقباد پادشاه را از آنجا آورد . (۱)

بهر حال صورت داستان ها هر چه باشد اوستا در بشت هائمی که از پادشاهان

(۱) م، ن، دهاله m.N. Dhalla موبد موبدان فارسی های کراچی در صفحه ۲۵ کتاب تاریخ زور استریم طبع دارالعلوم اکسفورد . نیویوک میگوید : « باختر مرکز پادشاهان دودمان کاوی بود . »

و دودمان کاوی ذکر می‌آورد سرسلسله آنها « کاوی کوتا » را می‌شمارد .
 وقتیکه کاوی کوتا (کیتباد) در بخدی بر اورنگ پادشاهی آریانا نشست
 به رویه شاهان پیشدای بنای عدل و داد گستری را نهاد و حاضر شد که با تمام
 قوا خاک آریانا و تهذیب باختری را از دست گزند توریا (آریا های بدوی
 ماورای آمو و سر دریا) و عناصر غیر آریائی بر هاند و به این سیاست خود
 کمال موفقیت حاصل نمود .

در فروردین یشت فقره ۱۳۲ و زمیاد یشت فقره ۷۱ به تعقیب نام
 « کاوی کوتا » یک‌عده دیگر از منسو بین این دودمان اسم برده شده اند که
 اوستا هم در مورد همه آنها معلومات بیشتری نمیدهد و از داستان ها هم که
 انعکاس اوستا است چیز روشنی راجع به تمام آنها بدست نمی‌آید برای اینکه
 نام آنها بکلی از قلم نماند در پاورقی از ایشان اسم می‌بریم و پادشاهان معروفی
 را که بعد از کاوه کوتا به سلطنت رسیده اند تعقیب می‌کنیم . (۱)

(۱) در فقره ۱۳۲ فروردین یشت بعد از کاوی کوتا از دودمان کاوی اشخاص ذیل
 ذکر شده اند : کاوی ایوانیو - کاوی یوسادان - کاوی ارشان - کاوی پیسینا - کاوی
 بیارشان - کاوی سیاورشان - کاوی هوسراوا .
 در فقره ۷۱ زمیاد یشت بعد از کاوی کوتا اشخاص ذیل ذکر شده اند : کاوی ایوهو ،
 کاوی یوسادان - کاوی ارشان - کاوی پیسینا - کاوی بیارشان ، کاوی سیاورشان .
 دار مستتر در صفحه ۵۴۹ جلد دوم ترجمه زند اوستا به فرانسوی نوشته ۲۸۰ شجره کپانی را
 چنین شرح داده .

کاوی کوتا

کاوی ایوانیو (ایوه)

بیارشان	پیسینا	ارشان	کاوی یوسادان
کپی و یارشان	کپی بیسان	کپی ارش	کپی کاؤس
کپی ارمین	(کپی پسین شاهنامه)		کاوی سیاورشان
			کاوی هوسراوا
			اخروره

کاوی یوسان ، کاوه یوسا ، کی کاؤس : کاوه یوسان یا کاوه یوسا
یا کی کاؤس بسر « کاوه کوانا » یا کیقباد است که بعد از وفات پدر بر تخت
بخدی جلوس کرد . قراریکه در مقدمه این مبحث اشاره نمودیم اسم « یوسان »
یا « یوسا » بصورت « یوسانا » و متصل به کلمه « کاوی » در سرود های ویدی
هم ذکر شده ولی آنجا مطلب از یک نفر ریشی دانا موسوم به « یوسانا » است .
آبان یشت فقره ۴۵ راجع به کاوه « یوسا » کی کاؤس چنین میگوید :
« کاوه یوسای دلاور و خیلی دانا به اردوی سورا انا هیتا » (ربه النوع اب)
بالای کوه « ارزیفیه » (۱) صد اسپ ، هزار نر گاو و ده هزار گوسفند قربانی
کرد و خواهش نمود که بر تمام ممالک حکمفرمائی کند و فرمائش بر تمام انسان ها
و ظالم ها و کورو کر جاری گردد . انا هیتا این استدعای او را پذیرفت .
کاوه یوسا جوان زیبا و قشنگ و با حرارت بود و بسیار میل داشت که بر طبق
آرزو و سیاست شاهان سلف آریانا دشمنان نهذیب آریانی را در شمال و غرب
محو و نابود کند و خاک آنها را متصرف شود چنانچه اول از همه بنا گذاشت
که بطرف سرحدات غربی آریانا رو آورده و مخالفین نهذیب آریائی را که
در مازندران بودند ازین بردارد . در اوستا این مردم بحیث « دیوها و شیاطین
مازانا » چندین جا ذکر شده اند و سیاست پادشاهان خاندان پیشدادی و کیانی
آریانا این بود که با ایشان جنگ کنند .

« شیاطین مازانا » یا « دیوهای مازندارن » عبارت از اهالی بومی این قطعه
است که دارمستقر ایشان را نژاد وحشی میخوانند . (۲) ایشان غیر آریائی بودند

(۱) یکی از قلعه های البرز بود و از طرف جنوب بر صفحات بخدی حاکمیت داشت . داستان
هامیگویند که کی کاؤس بالای کوه البرز هفت قصر ساخته بود اهالی بلخ بدون اینکه اسم
پادشاه بیادشان باشد نقل میکنند که پادشاهی در زمان قدیم باغ و قصر بالای کوه البرز ساخته
بود و آب بامشک در پشت خرهای فشقه دار بالا میگرد .

و تهذیب و آئین آریائی را قبول نمیگرداند، اوستا ایشان را به همان نگاه می بیند که سرود ویدی داسیوهای بومی هند را دیده است. یکی از سیاست یادشاهان پیشدادی و کیانی آریانا این بود که با ایشان مقابله کرده و نگذارند که افکار سیاه و خون بیگانه به کشور شان سرایت کند، چنانچه «تریتونا» (فریدون) تا کوه های آنها رفت و هزاران نفر ایشان را قتل رسانید. همین قسم کاه و یوسا (کی کاوس) این رویه را تعقیب نمود و چون ایشان در جنگل ها و کوه ها مستور بودند و سر کوبی و فتح علاقه آنها کار آسان نبود بحیث دیو و جادوگر و غیره تلقی شده بودند.

کاه و یوسا بعد از اینکه برای سر کوبی آنها عازم مازندران شدند در اول وهله پیشرفتی حاصل نتوانست و نزدیک بود شکست خورد و کشته شود لیکن فوراً قشون دیگر از آریانا و مخصوصاً از علاقه های جنوبی هندو کش بدان صوب رفته پادشاه و قشون آریانی مظفر شد (۱) و آن قسمت های خاک بیگانه را هم جزء آریانا ساخت و حکمرانی در هر حصه آن مقرر نمود. خلاصه کاه و یوسا یکی از پادشاهان خیلی بزرگ و مقتدر آریانا بود و او را چهارمین پادشاهی میدانند که بعد از جمشید بر «هفت کشور» یعنی بردنیای معلوم آن وقت سلطنت کرده است در پایان عمر که شکوه و جلال سلطنتش به منتهای او رسیده مانند پادشاهان غرور بر او مسلط شد و فرشاهی از او برگشت و سلطنتش به پایان رسید.

کاه و یوسا شان، کاه و سیاورشنا، کی سیاوش؛ سومین پادشاه دودمان کاه و یوسا «کاه و یوسا و شان یا کاه و سیاورشنا یا سیاوش» است. که با توریانها جنگ میکنند و آخر به مرگ فاجعه ناکی پدر و حیات میگویند. مشارالیه در ماورای شمال

(۱) پیغام فرستادن کی کاوس را بطرف آریانا و خواستن قوای دیگر را فردوسی چنین

رسم کرده: سوی زابلستان فرستاد زود

به نزدیک دستان به مانند دود

ا. کسوس که در بین وقت تحت سلطه توریاها آمده بود قلعه مستحکم بنام «کنگه Kanah» بنا نهاد و میگویند که «کاو هوسراوا» یعنی پسرش کی خسرو در اینجا تولد یافت (۱)

کاو هوسراوا - کی خسرو: «کاو هوسراوا» پسر کاوه سیاورشنا (سیاوش) است و منابع جدید از اسم او «هوسراوا» «خسرو» ساخته اند و به «کی خسرو» معروف شده است. کاوه «هوسراوا» بعد از مرگ پدر بر تخت آریانا جلوس کرده و کار نامه های او چه در بشت های او ستا و چه در منابع رزمی و حماسی دوره های اسلامی خیلی معروف است. مشارالیه در آبان بشت، گوش بشت فروردین بشت، اردبشت، زمیادبشت و در دیگر موارد اسم برده شده و در همه جا به حیث انتقام گیرنده خون پدر از توریاها، حافظ و مدافع نیرومند خاک آریائی، موسس امپراطوری آریائی و فاتح بزرگ شناخته شده اینک اول از یکی دو جا مضمون متن او ستا را در مورد او ترجمه کرده و بعد شخصیت و کار نامه های او را مطالعه میکنیم:

آبان بشت فقره ۲۹:

«بهلوان» هوسراوا، گردش کنان به امپراطوری آریا عقب دریاچه کیکسته Caëcata که عمیق دارای آب شور است صداسپ و هزار نرگاو و ده هزار گوسفند برای اناهیما (رَبَّةُ النُّوعِ آب) قربانی نمود و خواهش کرد که بر شیاطین و انسانها و ظالمها و کورها و کرها (یعنی همه مخلوقات)

(۱) داستان سریان اسلامی راجع به سیاورشنا و رفتن او به توران قسه های زیاد ساخته اند. میگویند که در زمان شهزادگی، سودابه مادراندرش رابطه سیاوش و پدرش را خراب نموده و سیاوش نزد پادشاه توران افراسیاب قرار نمود و پادختر او فرنگیس بد آنجا از دواج کرد و آخر به مرگ فاجعه ناکی از دست توریاها کشته شد. قلعه «کنگه» را دارمستتر در بخارا قرار میدهد، و میگوید که نرسخی بنای بخارا را به سیاوش نسبت میدهد. گایگر هم آخر در توران در ماورای شمال شرقی آمودریا قرار میدهد.

پادشاه شوم و در جمع سوار کارانی که در جنگل برای مقابله دشمن میروند همان دشمنی که بر اسپ سوار است همیشه سرسلسله باشم .

در گوش بشت فقره ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ این خواهش را میکند که بر رهن تورانی فرانگراسیانا (افراسیاب) قاتل پدرم پهلوان « سیاوارشنا » غالب شوم و قاتل او را عقب دریاچه « کیکسته » بقتل رسانم .

در میاد بشت فقره ۷۷ چنین شرح یافته : « که هوسراوا پادشاه بی دین را مقصد از ابورواساره Aurvasara یکی از مخالفین کاوه هوسراوا است که او هم تورانی است) مدت مدیدی در جنگل تعقیب کرد . رهن به سواری اسپ در مقابل او میجنگید . هوسراوا پادشاه بردشمناش غالب شد . رهن تورانی فرانگراسیانا « افراسیاب » و « کرسه وزده » Keresavazda « گرزبواز برادر افراسیاب » را به زنجیر بر بست تا انتقام پدرش پهلوان سیاوارشنا را از ایشان بگیرد .

* * *

این چند بارچه که مستقیم از متن اوستا انتخاب و ترجمه شده و نماینده اشارات سائر قسمت های مربوطه « کاوه هوسراوا » هم میباشد من حیث مفکوره نظریه ، سیاست ، دفاع خاک و منافع آریا ، وسعت امپراتوری آریائی باختری ، سوق الحیثی ، سوار کاری ، محاربه ، سوار کاری دشمن ، موقعیت جغرافیائی و محل وقوع جنگ ها ، مقابله کتله آریائی باختری و توریا ، بالاخره غلبه بردشمنان ، همه را مدنظر ما چون پرده نقاشی تصویر میکند و جاداشت که شعرای حماسی کشور در دوره های بعدتر این کارنامه های درخشان را با خیالات شاعرانه خود گل و برگ داده و از آن داستان های رزمی بسازند . از روی اشارات اوستا و شرح داستان های تازه تر معلوم میشود که کاوه هوسراوا وقتی که بر تخت بنحی جلوس کرد به فکر اصلاحات داخلی افتاده

تیزا گزندگی هائی را که در اثر قتل « کاوه سیا و رشنا » و مداخله توریاهای تولید شده بود همه را بر طرف کرد. امن و امنیت کامله را در داخل آریانا قایم نمود و پهلوانان کشور را که در اثر پیشرفت توریاهای افسرده شده بودند برای انتقام گیری و دفاع منافع آریائی دل داری و تشویق نمود و « امپراطوری آریائی » را که بهمین صورت در اوستا ذکر شده رنگ و وحدت بخشید. اینها هر کدام خطوط برجسته سیاست داخلی این پادشاه و مرد بزرگ است. مشارالیه خوب درک کرده بود که توریاهای از روز بیدایش سلطنت آریائی در باختر در صد ایداهستند و بعد از مرگ سیا و رشنا جسورتر شده اند بناء علیه بهتر ترتیبی که باشد باید مملکت و تهذیب باختری مدافعه شود و بهترین راهی برای این کار اول اصلاحات داخلی، تربیه پهلوانان و قشون و سوار کاران، اتحاد قوم و وحدت خاک بود که همه به بهترین نهجی صورت گرفت.

آنگاه بطرف توران حمله برده فرانکر آسیانا « افراسیاب » و برادرش « کر سه وزده » (کرزیبواز) و « ایورواساره » یعنی پادشاه توریاهای و برادرش و دیگر رؤسای آنها را به کیفر جسارت های شان رسانید.

پیشتر قرار شهادت خود اوستا دیدیم که این فتح عقب دریاچه عمیق و آب های شور « کیگسته » بوقوع پیوست بعضی ها این کلمه را نام قدیمه دریاچه « ایورومیه » در آذربایجان میدانند ولی دسته دیگر مدققین موقعیت آنرا بطرف شمال شرق آریانا قرار میدهند و « کایگری » آنرا عبارت از دریاچه « ابسیک کل » Issik-kul میدانند و به این ترتیب جنگ های « کاوه هوسراوا » بر علیه توریاهای خوب تر فهمیده میشود.

بهر حال با شرحی که گذشت کاوه هوسراوا (کی خسرو) یکی از پادشاهان خیلی بزرگ مدبر و شجاع و دودمان کاوی آریانا است و بر علاوه اصلاحات مفید داخلی، کشور و تهذیب باختری را از تهدید توریاهای رهانیده و یک جنبش جدید در بیکر پهلوانان و مدافعیان مادی و معنوی مملکت دمید و هموائی پهلوانان

آریانا با سیاست پادشاهشان « کاووه هوسراوا » از خود اوستا واضح است و بطور مثال از يك نفر آنها ذکر میکنیم :

توزا یا طوس : یکی از پهلوانان خیلی رشید و دلاور آریانا که در اوائل به « کاووه هوسراوا » هم سرخم نمیکرد همین « توزا » بود که یسان در سلك پهلوانان شاه شامل شد ، مشارالیه پسر « ناواتار » نوذر و نواسه منو چیترا منوچهر بود ، اوستا در آبان یشت فقره ۵۳ اورا بحیث « جنگجوی توانا » صفت نموده است و در یسن جا چنین میگوید : « توزا جنگجوی توانا بالای ساگری اسپ خود برای « اناهیتا » قربانی نموده و خواهش نمود مرا صحت بده و در مقابل بد خواهان محافظه کن ، اسپ هایم را قوت بده دشمنانم را مغلوب ساز ، مخالفین و کسانیکه بمن بدی میرسانند از بین بردار » فقره ۵۴ همین یشت :

« ای اناهیتا نظر لطف بمن داشته باش تا پسر دلاور « ویسا کا » Vaesaka را در قصر « خشاتروسو کا » در قلعه بلند و مقدس « کنگه » مغلوب کنم و تورانی ها را به تعداد پنجاه ، صدها ، صدها و هزارها هزارها ، و ملیون ها ، و ملیون ها و ملیا ردها بقتل رسانم » (۱)

قراریکه ملاحظه میشود « توزا » نظریات پادشاه آریانا « کاووه هوسراوا » را تعقیب نموده و آرزو و نیتش مغلوب ساختن توریابها بود و برای این کار سلامتی خود و نیرومندی اسپ های خود را نیاز میکرد . مانند « توزا » به هزار ها پهلوان نیرومند و باشهامت از میان اولاد آریانا ظهور کرده و به زور بازوی آنها پادشاهان پیشدادی و کیانی نقشه های اصلاحات و کشور کشائی خود را عملی کردند و آوازه شهامت و مردانگی همین پهلوانان بود که صفحات حماسی ویدیی و اوستائی و شهنامه ها را رنگین ساخته است .

(۱) ویسا کا در بندایش « وزاک » و در شاهنامه « ویزا » آمده و برادر پاشنگ و عموی افراسیاب بود . « خشاتروسو کا » و کنگه قلعه های مستحکم توران است و موقعیت آنها را در بخارا قرار میدهند .

دودمان اسپه

پادشاهانی که تا اینجا به نام خانواده های «پاراداتا» (بیشدادی بلخی) و کاوی، کاوه، کاوبانی، کیانی و به اسمای مختلف ذکر شد عبارت از يك سلسله پادشاهانی میباشد که خاطره های آنها برای اوستا هم قدامت زیاد دارد چنانچه شهادت «ودا» را در مورد بعضی های آنها در دورهٔ ویدی هم نشان دادیم. ایشان کسانی بودند که یشت های اوستا در مورد آنها «آریانم هورینو» و «کاویم هورینو» یعنی فرشاهی آریانی و فرسلطنتی کیانی را نسبت داده است. بعبارت دیگر میتوان گفت که سلطنت آریائی در آریانا بار اول بدست پادشاهان سلالهٔ «پاراداتا» تشکیل شده و بعد از آنها سلطنت به خاندان «کاوی» انتقال کرده است و ایشان هم به اساس سابق در خاکهای آریانا حکمفرمایی نموده اند. این پادشاهان را پادشاهان کتلهٔ مشترک آریائی باختری پیش از عصر مهاجرت می شمارند. زیرا در غیر این صورت هیچ امکان نداشت که نام و خاطره های آنها کم و بیش بيك تعبیر در میان سرود های ویدی و اوستا یافت شود یا بزبان دیگر پادشاهان دورهٔ قبل التاريخ آریانا میباشد زیرا تا جایی که امروز روایات نشان میدهد نوشته در صفحات شمال کشور ما با عصر و یشتا سپه در نگارش اوستاروی پوست های گاو بمیان آمده (۱) بهر حال این مسئله قابل ملاحظه است که خاطره های این پادشاهان برای اوستا قدامت زیاد دارد و هرچه از «یاما پادشاه» پایان آمده و بطرف پادشاهانی که اخیر نامشان به کلمهٔ «اسپه» تمام میشود نزدیک میشود و بطرف پادشاهان تازه شده میرود. به این اساس گفته میتوانیم که آخرین پادشاهان باستانی آریانا به مراتب از دسته های «پاراداتا» و «کاوی»

(۱) ا. گفته نماند که تدقیقات علمی و حفريات هنوز ظهور اول رسم الخط را در خاک های

کشور مامعین نکرده است.

خواص داستانی خود را از دست داده و به دوره های تاریخی نزدیک تر شده اند چنانچه در حوالی ۱۵۰۰ ق م مدققین به وجود امیر اطوری بزرگ و نیرومندی در باختر شهادت میدهند (۱) و ویشت اسپه (کشتاسپه) را که معاصر زرتشتر سپنتمان بلخی و اوستا میباشد در حوالی ۱۰۰۰ ق م قرار میدهند .

اسپ و باختر : چون کلمه « اسپه » (اسپ) در آخر اسمای پادشاهان این سلسله آمده است برای رفع حیرت کسان و در عین زمان برای نشان دادن اهمیت اسپ در حیات آریائی کتله باختری چند سطر مینگاریم : آریاها حینیکه در « آریانا و یجه » (حوزه علیای ا کسوس و سردریا و اراضی متصل آن) زند گانی داشتند بواسطه تماس با اقوام مغلی نژاد و توریاهای تریبه اسپ را از اقوام تورانی یاد گرفته و در نتیجه مهمترین و سریعترین عامل حرکت و انتشار و کامیابی های آنها در تسخیر اراضی جدید چه در اروپا و چه در دیگر نقاط آسیا گردید آریاها در زمان اقامت طولانی خود در باختر به اسپ و تریبه آن بیش از پیش توجه کردند و چون صفحات هموار و وسیع باختر برای تریبه این قسم حیوان فوق العاده مساعد بود بهترین نسل آن در آنجا بمیان آمده و به مرور روز گار تا امر از باقی ماندن بیشتر اهمیت اسپ و اسپ دوانی و سوار کاری را در عصر ویدی شرح دادیم (صفحه ۱۳۲) . در دوره اوستائی به شهادت خود اوستا اهمیت اسپ در باختر و سایر نقاط آریانا بیشتر معلوم میشود و میتوان گفت که جامعه آریائی سراسریک جامعه سوار کاران بود چنانچه هنوز صفحات وسیع باختر مصداق این جمله شده میتواند . رؤسای خانواده های بزرگ گله های چندین هزاری اسپ داشتند و هر کدام از روی تریبه اسپ های خود بصفته یابد و مسمی شده بودند مانند : کرساسپه « صاحب اسپ لاغر » اروت اسپه « صاحب اسپان تندرو » یوروشسپه « صاحب اسپ پیر » ارجت اسپه

(۱) صفحه ۱۰ مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند تالیف وی وین دوسن مارتن .

« صاحب اسپ گران بها » ، خواسپه « صاحب اسپ خوب » و غیره همین قسم یکی از شهرهای نزدیک بلخ که به داشتن اسپ های قشنگ و اعلی معروف بود به نام « زراسپه » یا « اسپ طلائی » یاد میشد و اسم این شهر تا زمانه های مورخین و جغرافیه نگاران کلاسیک مشهور بود .

اگرچه کسانی را که ما به نام دودمان اسپه یاد میکنیم در حقیقت دنباله شاهان کاوی « کیانی » بلخ اند و به تعقیب سلسله آنها به سلطنت رسیده اند و او ستا به آنها لقب « کاوی » داده و منابع جدید هم ایشان را « کیانی » و « کی » خوانده اند معذالك از نقطه نظر پیوند مستقیم خانواده کی از آنها فرق دارند . در زمیادبشت و فروردین بشت او ستا سلسله کاوی (کیانی) به کاوه هوسراوا یعنی کی خسرو منتهی میشود و بعض مدققین هم به استناد او ستا شجره خاندان « کاوی » را به همین پادشاه به آخر میرسانند ، پس شهادت صریح او ستا يك سو و ظهور کلمه اسپه در اخیر نام های آنها از طرف دیگر عامل جدائی آنها و سایر پادشاهان کاوی « کیانی » شده است و بهمین جهت بعض از مدققین از ایشان دسته‌ئی بنام (شاهان اسپه) جدا کرده اند ، چون این رویه در تفکیک خاندان های شاهی آریانا و دوره های آنها و تسهیل موضوع کمک زیاد میکند در این اثر آنرا مراعات میکنم و اگر در نظر باشد که این دسته را به دودمان کیانی ارتباط دهیم میتوانیم ایشان را دسته کیانی اسپه بخوانیم : (۱)

اروت اسپه (لهر اسپه) : سر حلقه دسته شاهانی که اخیر نام شان به کلمه اسپه (اسپ) منتهی میشود یا بزبان دیگر کسی که بعد از « کاوه هوسراوا » (کی خسرو) در بخدی بر تخت آریانا نشسته است در او ستا بنام « اروت اسپه » Aurvatepa یاد شده که عبارت از « لهر اسپه » منابع جدید است .
 طوری که ملاحظه میشود در آخر نام او کلمه اسپه (اسپ) دیده میشود

وروی هم رفته از روی اسم میتوان اورا « صاحب اسپان نندرو » خواند .
دیونکر جرمنی مبنی بر مطالعات اوستا ، سلسله نسب «اروت اسپه» را به منوچیترا
(منوچهر) «ایریو» (ایرج) می‌رساند ،

اوستا از او و گذارشات سلطنتش چیز زیاد نمیگوید بلکه بیشتر بوا سطه
پسرش « و بست اسپه » شهرت یافته است (۱) . اروت اسپه دو پسر داشت
یکی « و بست اسپه » و دیگری « زری واری » Zarivari . از روی داستان های
تازه تر معلوم میشود که « لهر اسپه » آبادی های زیادی در باختر نموده بود . (۲)

و بست اسپه (کشتاسپه) : بعد از « اروت اسپه » (لهر اسپه) پسرش
« و بست اسپه » که او را در داستان های جدید « کشتاسپه » یا « کشتاسپ » گویند
بر تخت بخدی نشست ، و بست اسپه شخص قوی و دلاور بود و پادشاه نیرومند
و جنگجویی بشمار میرفت . چیزیکه اسباب افتخار و در عین زمان موجب شهرت او
در دوره زمامداری اش گردیده است این است که « زرتشت رسپنتمان » موسس
آئین زرتشتی و اوستا در عصر او در باختر بمیان آمده است . چون ارتباط
و تعلق بین زراتشترا و « و بست اسپه » یکی از موضوعات مهم تاریخ دوره اوستائی
کشور ما است و بعد از دوره اوستا منابع عصر اسلامی هم از آنها صحت کرده
و مدققین برای تعیین و تثبیت واقعات متذکره اوستا در زمان و مکان در اطراف
آن تحقیقات زیاد نموده اند اول از همه به شهادت متن اوستا آنرا شرح میدهیم .
تعلقات زراتشترا و و بست اسپه و ملکه هوتاوسا Hutaosa در ابان یشت و گوش
یشت ذکر شده . زراتشترا در ابان یشت فقره ۱۰۵ گوید : « ای اروی سورا
انا هیتای خوب ، به من مساعدت کن که کاوی و بشتاسپه دلاور
پسر اروت اسپه را به آن وادار ساخته بتوانم که بر اساس آئین فکر کند ،

(۱) ابان یشت فقره ۱۰۵ (۲) فرار نسخه اوستائی که بزبان پهلوی از سمرقند بدست

آمده شهرقاین را هم لهر اسپه بنانهاده است .

به اساس آئین سخن گوید و بر اساس آئین رفتار نماید «
 در گوش یشت فقره ۲۶ زراشترا از «گوش» یا «درواسپه» (۱) خواهش
 میکند که «هوتاوسا» زن ویشتاسپه را به آئین خود داخل کند .
 «ای درواسپه نیکوکار و خوب بمن مساعدت کن که «هوتاوسای» خوب
 و نجیب را به آن وادار ساخته بتوانم که براساس آئین فکر کند، براساس
 آئین سخن گوید و براساس آئین رفتار نماید و دستور آئین مرا در آفاق
 منتشر سازد .»

* * *

از روی این دو پارچه معلوم میشود که زرتشت و ویشتاسپه و ملکه باختری
 «هوتاوسا» همه معاصر هم بودند . معمولاً عقیده برین است که ملاقات
 بین زراشترا و ویشتاسپه در بلخ در بخدی زیبا بوقوع پیوسته است (۲) میگویند
 وقتیکه زرتشت در مجلس شاهی در بلخ حاضر شد سی نفر از علما و دانشمندان
 باختری طرف راست و سی نفر طرف چپ نشسته بودند و مدت سه روز مباحثه
 و مشاجره طول کشید تا آخر زرتشت همه علمارا قانع ساخت و ویشتاسپه به
 آئین او گروید . این را هم میگویند که پادشاه باز هم در قبول آئین نو تردد
 داشت و زرتشت کوشش نموده ملکه باختری را پیرو آئین خود ساخت و در اثر
 نفوذی که ملکه بالای شوهر خود داشت آئین زرتشت در شخص پادشاه و اعضای
 خاندان سلطنتی تاثیر بخشید و در نتیجه خود ویشتاسپه و پسرش که در او ستا
 بنام «سپنیتوداتا» ذکر شده و عبارت از اسفندیار می باشد و «زری واری»
 برادر ویشتاسپه که در داستان های جدید بنام «زریر» یاد شده همه داخل
 آئین جدید شدند و هر کدام در انتشار آئین باختری صرف مساعی نمودند .
 زرتشت علاوه بر خاندان سلطنتی باختر بعض خاندان های بزرگ و بانفوذ

(۱) روان حیوان یا حامی اسپ (۲) صفحه ۲۰۷ مدنیته ایرانیان شرقی تالیف گایگرمتن

مقاله دا کتر فن سیگل که عنوان آن گشتاسپ و زوراستر است .

دیگر بلخ را نیز طرفدار خود و آئین خود ساخت، ازان جمله یکی خاندان معروف و مقتدر «هوگول» Hvogva بود که در جمله خاندان های قدیم باختمر بشمار میرفت و مردان معروفی ازان بمیان آمده اند و در عصر سلطنت ویشتاسپه وزیر پادشاه باختری «جم اسپه» از همین خاندان بود. او و برادرش «فراشوسترا» از اشخاص مقتدر بودند و در دربار سلطنتی نفوذ زیاد داشتند. زرتشتر بعد از اینکه این دو برادر را طرفدار خود و نظریات خود ساخت با آنها پیوند دوستی و خویشاوندی هم قاپیم نمود یعنی به آنها دختر داد و از ایشان برای خود زن گرفت) چنانچه این مطالب در سر این فصل در مورد تذکار شخصیت زرتشتر سپنتمان شرح یافت.

خلاصه به ترتیبی که ذکر رفت زراتشتر به این مسئله خوب ملتفت شده بود که ریشی ها و دانا یان باختری به سهولت رفورم او را قبول و پیروی نخواهند کرد و برای پیشبرد منظور خود کوشش نمود که شخص پادشاه و ملکه و اعضای خاندان سلطنتی و وزرا و خانواده های بزرگ و بانفوذ را قانع و طرفدار و پیرو افکار خود سازد و آنگاه به قوه سلطنتی و نفوذ مردان بزرگ رفورم او خود بخود عملی و پراگنده خواهد شد. این سنجش و رویه او مفید واقع شد. آئین زرتشتر، آئین رسمی مملکت قبول شد و ویشتاسپه حکم داد که اوستارا به آب طلا روی پوست های گاو نوشته و در تمام معابد مملکت تقسیم نمایند (۱) ازین وقت به بعد ویشتاسپه (کشتاسپ) حامی آئین زرتشتری شد و به نیروی سلطنتی او و پسرش و همکاری وزرای مقتدرش قوانین و تهذیب اوستائی نه تنها

(۱) در نسخه اوستا بزبان پهلوی که در قرن ۸ مسیحی نوشته شده و از سمرقند بدست آمده تحریر است که زرتشتر به امر ویشتاسپ ۱۲ هزار نسخه را جمع به دین خود روی پارچه های طلا نوشت و آنرا در خزانه آتشکده وهران نهاد. این خزانه همان کتابخانه معروف «شایبگان» است که آنرا در استخر تصور میکردند و این نسخه در سمرقند قرار میدهد و علاوه میکند که اسکندر آنرا در داد و در دریا انداخت.

در تمام آریانا بلکه در خارج سرحدات هم پرا گنده شد .
 ویشتا سپه خودش به تعمیر آتشکده ئی اقدام نمود چنانچه بندهاش در
 فصل ۱۷ به این امر اشاره میکنند ودقیقی واضح شرح میدهد که کشتا سپ
 آتشکده ئی بنام «مهر برزین» یا برزین مهر» آباد نمود . بندهاش این
 آتشکده را سومین آتشکده بزرگ دانسته و میگوید که در عصر سلطنت کشتا سپ
 در خراسان فراز کوه «ری ونگتا» Raevanta «آباد شده بود . بندهاش در جای
 دیگر تذکار میدهد که «آتش فروبه» که آتش رو حانیون بود و آتشکده آن
 در کوه خوارزم ساخته شده بود از آنجا منتقل شده و به کابلستان آورده
 شد. (۱)

در «شاتروئیها» Shatroiha فقره ۹-۸ نسخه اوستائی که از سمر قند پیدا
 شده ثبت است که «سپنددات» Spand-dat پسر ویشتا سپ در بخل با میک
 Bakhl-Bamik «شهر نوازک» Navazak را بنا نهاد و در آنجا آتشکده با شکوه
 «وهران» را بنا کرد» (۲)

ملتفت باید بود که اینجا مقصود ما از تذکار آتشکده های نیست که بعد ها
 در سائر نقاط آریانا مخصوصاً در سیستان و حوزه هیرمند آباد شده . تنها این
 مسئله را او نمود کردیم که چطور ویشتاسپه و پسرش در تعمیر آتشکده ها و حمایت
 از آئین زرتشتی صرف مساعی نمودند .

مجاربات ویشتاسپه : قسمت دوم حیات و سلطنت ویشتاسپه که از نقطه نظر
 تاریخ و مخصوصاً تاریخ قدیم آریانا قابل ذکر است موضوع جنگ هائی
 است که مشارالیه به تعقیب سیاست خارجی سلاله های سابق مملکت مخصوصاً
 پادشاهان «کاوئی» نموده و عبارت از ادامه مجاربات بر علیه توریاهای بدوی

(۱) صفحه ۲۲۱ تمدن ایرانی های شرقی تالیف گایگر متن مقاله دا کتر فن سیگل که بصورت

ضمیمه درین کتاب طبع شده است.

(۲) صفحه ۲۷۲ مطالعات زور استری تالیف ویلم جکسن .

و عنا صر غیر آ ربائی میباشد که از ماورای سردریا به حوزه بین سر دریای و
 آمو دریا پراگنده شده بود نداین حصه اقدامات ویشتاسپه در آبان یشت فقره ۱۰۸
 و ۱۰۹ و گوش یشت فقره ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و اردیشت فقره ۴۹ - ۵۰ - ۵۱
 تذکار یافته و چون نام های مخالفین ویشتاسپه در آنها قدری متفاوت است
 اول به ترجمه آنها می پردازیم .

آبان یشت فقره ۱۰۸ و ۱۰۹ :

« کاوی ویشتاسپه کبیر عقب رودخانه (فرازداناوا) صداسپ، هزار نر گاو
 و ده هزار گوسفند برای «اناهیتا» قربانی نموده و خواهش نمود که بمن آنقدر
 توانائی بده که «تاتر یاوانت» (۱) بی دین ، «بشانا» پرستش کنند دیوها
 و ارجت اسپه شریبرا معدوم کنم .

گوش یشت فقره ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ :

« کاوی ویشتاسپه کبیر به «درواسپه» عقب رودخانه «دی تیا» صداسپ
 هزار نر گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد و خواهش نمود که بمن آنقدر توانائی
 بده که حمله «اشته اروانت» (۲) پسر «ویسپا-توروو-اشتی» را (۳) که بر همه ظلم
 کرده و خود آهنی وزره آهنی ، و یخه کلفت دارد و با هفت صد شتر مال غنیمت
 رامی برد ، رد کنم ، و حمله های ارجت اسپه رهن قوم «هیونی» را رد کنم
 و حمله های درشینیکا (۴) پرستش کنند شیاطین را رد بتوانم . خواهش نمود
 تا «تاتر یاوانت» را که صاحب دین خراب است کشته بتوانم ، «سپین جوروشا»
 (۵) پرستش کنند شیاطین را کشته بتوانم و اقوام «وردیکا» را از
 تحت اطاعت «هیوناها» (۶) بیرون کشیده بتوانم و از هیوناها پنجا ها و صدها
 صدها و هزارها ، هزارها و میلیونها ، میلیونها و میلیاردها را بقتل رسانم»

(۱) Tathryavant (۲) Ashta - aurvant (۳) Ashta - thawrvo - asthi
 (۴) Darshinika (۵) Spinjaurusha

(۶) نوته ۱۳۷ صفحه ۳۹۲ جلد دوم ترجمه زند اوستا به فرانسوی

ویشتاسپه عین این خواهشات را در فقرات ۹-۴-۵۰-۵۱ اردیشت اظهار میدارد.

* * *

در بارچه اول الذکر ویشتاسپه قربانی های خود را عقب یا کنار رودخانه «فرازdanaوا» بعمل می آورد بعضی مدققین اینجارا یکی از دریاچه های سیستان میدانند. شهنامه پهلوی قرار نداد کار دارمستتر از قربانی باشکوهی حکایت میکند که ویشتاسپه در محلی موسوم به «بست واری» Bastavari یعنی جائیکه پسرش شهر «بست» را آباد نمود بعمل آورد.

در شانروئیها (۱) فقره ۳۶ نسخه اوستا بزبان پهلوی که از سمرقند پیدا شده و تاریخ آن به ۸۰۰ مسیحی میرسد تحریر است: «بست وار Bastvar پسر زریر شهر «بست» را آباد کرد درین وقت ویشتاسپ پادشاه در «فرازدان» مشغول تقدس مذهب بود و اصل ویشتاسپ و دیگر نجبا از آنجا بود (۲)»

ازین تبصره ها و یادداشتها و مخصوصاً از اشاره صریح اوستای پهلوی سمرقند چندین چیز معلوم میشود اول اینکه «بست وار» پسر زریر برادر زاده ویشتاسپه بوده نه قراریکه شهنامه پهلوی میگوید پسرش. دوم: چنین معلوم میشود که شهر «بست» در زمانیکه ویشتاسپه در سیستان بود (خواه بحیث نایب السلطنه از طرف پدرش لهراسپ پادشاه باختر در اینجا حکومت میکرد و خواه در زمان سلطنت خود بعزم دوره یا بقصد سرکوبی مخالفین داخلی یا بمقابله و جنگ خارجی در مقابل سرحدات جنوب غربی آمده بود) از طرف برادرزاده اش «بست وار» یا «بسته واری» بنا و آباد شده است سوم: «فرازداناوا» اگر رودخانه باشد واضح مقصد از آن هیرمند سفلی است که از کنار بست میگذرد و اگر

(۱) Shatroiha (۲) معنی قسمت اخیر فقره قراریکه جکسن در نوتة ۱۴ صفحه ۲۷۴ مطالعات

زوراستری خود میگوید غیر محقق است شاید مطلب از آن این باشد که زمانیکه لهراسپ در بلخ سلطنت میکرد ویشتاسپ پسرش بعنوان نایب السلطنه در سیستان حکومت نموده باشد.

در باچه باشد طبیعی مقصد از آن یکی از در باچه های هامون سیستان خواهد بود. درین صورت جنگ های ویشتاسپه پادشاه باختر باسه نفری که در پارچه اول الذکر ذکر شده و بی دین و پرستش کننده دیوها و شریر بودند در اطراف هامون سیستان یا در ماورای سرحدات جنوب غربی آریانا واقع گردیده و پادشاه باختر برایشان غالب شده است.

* * *

در پارچه دوم که از گوش یشت ترجمه شده ویشتاسپه قربانی های بزرگ خود را عقب یا کنار رودخانه «دیتیا» بعمل می آرد. چون این رود خانه را بنام «دیتیا» و «وانگهو دیتیا» اکثر مدققین رود اکسوس یا مو دریا تعبیر کرده اند این قسمت جنگ های ویشتاسپه متوجه ماورالنهر بوده و در مقابل رؤسا و اقوام «توریا» و «هونا» بعمل آمده است.

نام های مخالفینی که در پارچه مذکور آمده حاجت تکرار نیست و یکی آن «ارجت است اسپه» است که نسبتاً معروف است و در شاهنامه هم ذکر شده و برادر افراسیاب تورانی بود از روی شرح پارچه مذکور معلوم میشود که ایشان خود وزره آهنی داشتند و مخصوصاً به «بخه کلفت» آنها هم اشاره شده و معلوم میشود که بدور گلوی خود پارچه یا دیگر چیزهای می پیچیدند تا از آنجا ضرب کشنده ای به ایشان نرسد این هم معلوم میشود که صاحب قوم زیاد بودند و مصدر ظلم زیاد شده بودند و مال غنیمت را به شترها که اینجا تعداد آن «هفت صد» قید شده می بردند اینجا ارجت اسپه به قوم هیونی با «هونا» نسبت داده شده (۱) ولی معلوم نمیشود که ایشان از روی عرق آریائی بدوی بودند یا نه تنها چیزیکه واضح است این است که ییرو آئین اوستائی نبودند.

بهر حال ویشتاسپه پادشاه آریانا بعد از اینکه به آئین اوستائی گروید

(۱) گایگر نظریه میدهد که شاید عبارت از هن های تاریخی باشد.

جدی ترین جامی این دیانت شد و همان طور که «کلوویس» برای دین مسیحی و آشوکا و کنشیکای کمپیر برای دیانت بودائی و انتشار آن صرف مساعی کردند و بیستاسپه برای عمومیت و انبساط آئین زرتشتی و قوانین اوستائی جهد بلیغ نمود.

«کاووی و بیستاسپه» در اوستا به عنوان «کمپیر» یاد شده و یکی از پادشاهان خیلی مقدر آریانا بود که در صفحات پیشتر اشاره نمودیم علاوه بر اینکه یک سلسله خاطرات او با شهر بلخ مربوط است او و برادرش «زریر» خاطرهای عمران و آبادی و بناهای شهرها و آتشکدهها در حوزه هیرمند و شهر بست و اطراف هامون و سیستان دادند و این خاطرات به اندازهئی بنام این دو نفر مربوط است که از روی اغلب احتمالات میتوان گفت که بیستاسپه و «زریر» به هر عنوانی که بوده یک حصه عمر خود را در حوزه هیرمند در شهر بست و زرنج مرکز سیستان گذرانیده اند و از یادگارهای آبادی و عمران آنها منجمله شهر بست در خاطرهها و حتی در بعضی نسخه های اوستا و بندهش و ماخذ پهلوی باقی مانده است.

و بست اسپه مانند «کاوو هوسرا» (کی خسرو) در اضمحلال مخالفین تهنذیب آریائی باختری کوشش زیاد نمود و درین راه سیاست پادشاهان سلف خود را قدم بقدم تعقیب کرد و در ماورای غربی هامون و ماوراءالنهر مخالفین و دشمنان را سرزنش نمود و بالاخره قراریکه در زمیادبشت فقره ۸۷ شرح یافته «بیستاسپه پادشاه رشید و دلاور زریر» «زیادانت» پیرودین خراب «ویشانا» پیرستش کننده دیوها و اراجت اسپه زریر و دیگر بدکاران «هیونی» غالب و مظفر گردید.

فوق میان اگشتاسپ پادشاه

جامی زرتشتی و پیدارویوش: برای رفع اشتباهات کسان مربوط بسنه موضوع فوق باید یک مسئله دیگر را نیز روشن ساخت و آن عبارت ازین است

که کشتاسپ حامی زرتشتر که مرکز سلطنتش شهر بلخ بود غیر از کشتاسپ پدر داریوش پادشاه هخامنشی فارس است. اول این را باید متذکر شویم که زردشت و کشتاسپ اسمای عام هم می باشد و از جمله کشتاسپ هائی که گذشته یکی هم پدر داریوش شاه هخامنشی است بعضی هادر قطار اشتباهات د چاریکی دیگر هم شده و کشتاسپ پدر داریوش را حامی و معاصر زرتشتر میدانند حال آنکه این مسئله سراسر غلط و بکلی بی اساس است. بیشتر در اوایل این فصل متذکر شدیم که اوستا قطعاً هخامنشی هارا نمی شناسد و از هیچ کدام آن ها نام نگرفته و حتی در قسمت های جدید اوستا که در عصر یارتی و ساسانی یعنی بعد از ختم جلال هخامنشی ها جمع آوری شده باز هم اثری از هخامنشی ها نیست و باید هم نباشد زیرا از نقطه نظر زمان و مکان میان اوستا و هخامنشی ها فاصله زیاد است علاوه بر اینکه مابین عصر پدر داریوش و زرتشتر بلخی و ویشتاسپه (کشتاسپ) شاه باختر اقلاباً ۵۰۰ سال فاصله است پادشاه نبودن پدر داریوش دلیل دیگری است که این قبیل مفکوره ها را از میان می بردارد. داریوش در کتیبه های خویش وقتی که از خود و پدر خود سخن میزند هیچگاه پدر خود را پادشاه نخوانده و پدرش گاهی سلطنت نکرده است ویشتاسپه پادشاه باختری حامی زرتشتر سپنتان باتشریحانی که دادیم یکی از پادشاهان خاندان اسپه بلخی است که اوستا و اوستا را به عنوان «کی ویشتاسپه کبیر» یاد کرده است.

زری و یری: زری و یری که در داستان ها و منابع جدید بنام «زریب» یاد شده برادر ویشتاسپه پادشاه باختر است. از روی اوستا معلوم نمیشود که او هم به سلطنت رسیده باشد. ولی بحیث پهلوان و مدافع مملکت چه در اوستا و چه در سایر منابع و چه در شاهنامه ها ذکر شده. در ابان یشت فقره ۱۱۲ و ۱۱۳ او هم مانند برادرش ویشتاسپه قربانی های بزرگ کنار رودخانه «دیتیا» (امو دریا)

تقدیم نموده و از «اناهیتا» استعانت می‌خواهد تا با «پشوسینغا» (۱) هومایا کا (۲) وارجت اسپه جنگ کند و ایشان را مغلوب و منکوب نماید. این دو نفر که با ارجت اسپه برادر افراسیاب یاد شده اند اشخاص مجهولی هستند ولی باز هم اینقدر معلوم میشود که از جمله رؤسای توریائی میباشند.

احتمال زیاد میرود که «زریر» از طرف برادر خود بحیث نایب السلطنه یا نایب الحکومه در حوزه هیر مند یا کل سیستان هم حکمرانی نموده باشد. خاطرات او هم در سیستان زیاد است و قراریکه مستند بر شهادت نسخه اوستای پهلوی سمرقند اشاره کردیم شهر بست رایسر او «بست واری» بنا نهاده است.

خاندان هوگوا: یکی از خانواده های بزرگ باختری که در امور اداری

نظامی، مذهبی و سیاسی دولت آریانی در عصر ویشتا سپه و زرتشتی رول مهمی بازی کرده خانواده «هوگوا» است. حین ظهور زرتشتی این خاندان رابطه بین ویشتا سپه و زرتشتی بود زیرا «جم اسپه» یکی از اعضای این خاندان صدراعظم ویشتا سپه بود و برادرش «فراشوشترا» با خویشاوندی که با زرتشتی را نموده بود خسرا و بشمار میرفت. علاوه برین چون خود زرتشتی هم دختری به جم اسپه داده بود جم اسپه داماد او بود. به این ترتیب زرتشتی به خاندان «هوگوا» یا «هوگوئی» تعلق و ارتباط و پیوند خویشاوندی حاصل نموده بود. در اوستا در فروردین یشت فقره ۱۰۳ جم اسپه و برادرش «فراشوشترا» در جمله مقدسین آئین زرتشتی حساب شده اند. رول این دو نفر و دیگر اعضای این خاندان در حفاظت مملکت و نشر معارف و تهذیب اوستائی خیلی زیاد و قابل ملاحظه است. با همکاری های ایشان نه تنها شمشیر با ختر فاتح بر آمد بلکه آئین اصولات، مفکوره، قوانین، تهذیب و مدنیت آریانی در اطراف خارج مملکت مخصوص در خاک های توریائی نشین هم پخش شد.

سپنتوداتا : چون زرتشتر و اوستای قدیم باختری معاصر ویشتاسپه ظهور کرده اند از نقطه نظر تذکار اسمای پادشاهان قدیم آریانا اوستا به پادشاه معاصر خود ویشتاسپه متوقف میشود، معذالك طوریکه دیدیم از «زری واری» برادر ویشتاسپه و برادر زاده اش «بست واری» پسر زری واری (زربر) و از «جم اسپه» وزیر پادشاه و برادرش «فراشوشترا» اسم میگیرد. اوستا تا پادشاه معاصر خود اسمای شاهان دودمان های سلطنتی آریانا را بیان کرده، خاموشی او را جمع به وقایع ما بعد که چیز طبیعی است دلیل شده نمیتواند که سلسله حکمرانی و پادشاهی با ویشتاسپه در بخدی منقطع شده باشد. «دونکر» جرمنی تعداد پسران ویشتاسپه را بیست و نه نفر قلمداد میکند و تزئید مینماید که اوستا ازین جمله فقط «سپنتوداتا» (اسفندیار) را اسم می برد ترجمه صحیح و تحت اللفظ این اسم «سفیدداد» و از آن بصورت اصطلاحی «اسفندیار» ساخته اند. اسفندیار جوان خیلی باهوش و زرنگ بود و مخصوصاً در فنون جنگی مهارت زیاد داشت و در موقعی که پدرش مصروف جنگ با توریانها بود از خود ایماقت و شجاعت های زیادی نشان داد و حتی عامل اساسی فتوحات پدر شمرده میشود.

اگرچه از روی اوستا بصورت صریح پادشاهی «سپنتوداتا» معلوم نمیشود ولی از احتمال بیرون نیست که بعد از ویشتاسپه بر تخت بخدی نشسته باشد. نسخه اوستای پهلوی قرن ۸ مسیحی که از سمرقند پیدا شده میگوید که : «سپنددات» Spand-dat پسر ویشتاسپ در «بخل بامیک» یعنی (بلخ در خشان) شهر «نوازک» Navazak را بنا نهاد. مشارالیه در آنجا آتش باشکوه «وهران Vahran» را برقرار کرد و نیزه خود را در آنجا نصب کرد سپس بیغاهی به گوباخ کان (۱) و سوزهی بیکاخ کان (۲) و شورخ کان (۳) و ریخ کان (۴) و گوهرم (۵) و توزها (۶) و

(۱) Gubakh-kan (۲) Suzh-i-Pekakh-kan (۳) Churakh-kan

(۴) Rabkh-kan (۵) Guhram (۶) Tuzhav

وارچسپ شاه خيونان فرستاده و گفت : کسی که نوک نیزه مرا به بیند جرئت نخواهد کرد که به مملکتتم حمله کند .

جکسن میگوید که این حکایت در تاریخ سبوس Sebeos ارمنی هم آمده . شهر نوازک را بلووشه در مطالعات خود « نین بک » خوانده و « گنبد » ترجمه نموده و به این اساس فقره فوق الذکر را چنین ترجمه نموده : « در بلخ زیبا » سپند دات « بک گنبد آباد نمود » . بعضی های دیگر میگویند که این شهر عبارت از « نویده » Nawidah است که به ۳۰ میلی شمال بلخ کنار رودخانه ا کسوس وقوع داشت و شهر سرحدی بود و سر راه بلخ و سمرقند افتاده بود . بهر حال از روی حکایت فوق معلوم میشود که سپنتو داتا (اسفندیار) پسر « ویشتاسپه » صاحب نفوذ او اقتدار زیاد بود و هیچ شبهه نیست که بعد از پدر در « بخل با میک » (بلخ در خشان) سلطنت رسیده باشد . مشار الیه با عمل نصب کردن نیزه در کنار آتش گاه « وهران » بلخ به تمام رؤسا و شاهان کشور های مجاور فهمانید که کسی به آرزوی حمله بر آریانا نباشد و گرنه نیزه کار او را یکسره خواهد کرد و این نظریه را در طی ییغام رسمی به آنها وانمود نمود .

مشار الیه در راه انتشار تهذیب او ستائی و آبادی کشور و توسعه شهر بلخ اجتهاد زیاد بخرج داد .

* * *

سلسله پادشاهانی که اوستا بنام های « پارا داتا » پیشدادی و کاوی (کیان) واسپه شروع نموده بود با ویشتاسپه و پسرش « سپنتو داتا » « اسفندیار » به پایان میرسد . قرار شهادت اوستا « آریانم هورینو » و « کاویم هورینو » یعنی فرشاهی و سلطنتی آریانی و کیانی با ایشان در آریانا شروع شد و از بخدی زیبا به اراضی آریانشین که اوستا قطعه قطعه از آن اسم میبرد و در مبحث علیحده

آنرا شرح خواهیم داد و عبارت از سرزمین مستعد آریانا می باشد قرن های متوالی
یشت هم سلسله و ارسلطنت کردند . اساس سلطنت ، حکومت و حکمفرمائی کتله
آریائی باختری بدست ایشان گذاشته شد ، شالوده داد و عدل و انصاف را
ایشان گذاشتند و تهداب مدنیت و کولتور و تهذیب صاف و بی الایش آریائی
را ایشان در آریانا استوار کردند . بالاخره اوستا و زرتشت بلخی در عصر آخرین
پادشاهان همین سلسله در بلخ ظهور کرد و با یشتیمانی و حمایت و نیروی جنگی
آنها تهذیب اوستائی باختری در خارج سرحدات آریانا چه بطرف شمال و چه
بطرف غرب منتشر شد . تورباها یا آریاهای بدوی شمال اکیوس حوزه
سردریا و اقوام مغلی همجوار آنها و سامی ها و عناصر غیر آریائی مازندران
و تیرستان و دیگر مخالفینی که میخواستند سر بلند کنند و به سرزمین آریانا
و تهذیب و تمدن آریانی صدمه وارد نمایند همه در اثر سیاست عاقلانه و اقدامات
جنگی آنها منکوب و مغلوب شدند و فتوحات درخشانی در هر طرف نصیب
آنها شد و قلمرو آنها به امپراطوری مبدل گردید چنانچه اوستا اشر پادشاهان
پارا داتا و کاوی را پادشاه « هفت کشور » میخواند . اگرچه این اصطلاح را
بعضی ها دنیای معلوم آنوقت میخوانند و در نتیجه پادشاهانی را که بر « هفت کشور »
سلطنت کرده اند « پادشاهان دنیا » خوانده اند ولی مقصد واقعی آن عبارت
از امپراطوری های آنها است که دامنه آن خارج خاک آریانا انبساط یافته بود .
با کشور کشائی های ویشتاسپه و یسرش « سپنتو دانا » و دیگر یسران ویشتاسپه
که اوستا طبعی از آن ها اسم نمی برد زیرا جزء واقعات تازه است آئین و کیش
اوستائی ، ارباب انواع اوستائی و قدیم تر عمرویدی و حتی قبل التاریخی
که در اوستا تاثیر افکنده بودند و دیگر مقررات و اصولات مدنی و تهذیبی
آریانا به چهارگرد افق مخصوص بطرف شمال و غرب انتشار یافت . با تجاوزات
آشوری ها بطرف شرق در خاک های مدیا و فارس و آرز آنها موقتاً بیشتر

ناحواشی غربی آریانا حتی ارا کوزیا (حوزه ارغنداب) و باختر، عالم سامی به عنعنات و تاریخ و آئین و کولتور آریائی کشورها تماس حاصل کرد و نام زرنشتر و بعضی قسمت های رفورم او را با خود به مدیا و فارس و بین النهرین و اراضی سواحل بحر سفید بردند تا آنیکه مادها و فارسی ها در سال های ۷۰۸ و حوالی ۵۴۹ به تدریج اول هر دو از سلطه سامی و بعد دومی از سلطه آمربیت ماد خلاص شده و در حوالی ۷۰۸ و ۵۴۹ سلطنت های در خاک های خود تشکیل کردند و از اختلاط آئین اوستائی و ستاره پرستی آشوری و بابلی دیانت و ثقافتی بمیان آوردند.

طوریکه اظهار نمودیم بعد از ویشتاسپه و «سینتوداتا» معلومات اوستا را جمع به پادشاهان آریانا متوقف میشود. این مسئله به هیچ صورت دلیل شده نمیتواند که ازین تاریخ یعنی تقریباً از حوالی هزار ق م به بعد سلسله سلطنت و مملکت داری در آریانا سقوط کرده است. درین شبهه نیست که ازین وقت تا زمان لشکر کشی های سیروس هخامنشی تاریخ کشورها تقریباً در عرصه ۵ قرن تاریخ است ولی این مسئله سراسر مربوط به برپادی ماخذ است که بصورت مسلسل و واضح عجالتاً چیزی نمیتوان گفت معذک اشعار حماسی و رزمی و شهنامه ها و گرشاسپ نامه ها که خارج از پادشاهان و پهلوانان اوستائی آریانا به رویه اوستا عنعنات جدیدتر بعد از اوستا و در نتیجه پادشاهان و پهلوانان کشور ما را بعد از عصر ویشتاسپه و «سینتوداتا» قید کرده اند و ترتیب و شرح حال آنها مطالعات جدا گانه بکار دارد در قطار سلاله های باستانی پیشدادی و کاوی و اسپه بلخ از آنها هم کننده کننده اسم میگیرند، از ان جمله است سلاله کورنگ شاه زابلی که از کابل تا نیمروز سلطنت داشتند و به نام های شیدسپ، تور، طورک، شم، اطراط، گرشاسپ و غیره یاد شده اند. بهر حال مقصود من این است که تاریکی این دوره سراسر مربوط به نبودن

منابع است والا در وجود پادشاهان و حکومت و سلطنت و حتی سلطنت های خیلی مقتدر و نیرومند شبهه و تردیدی نیست زیرا مقابله های نیرومند و مرتب و متوالی که در دفع حملات بزرگ خارجی مثل اشوری و هخامنشی و یونانی در سرحدات و خاک آریانا بعمل می آید خود بخود ثابت میکند که رشته حکومت و سلطنت در خاک های دو طرفه هندوکش از بین نرفته بود. از روزیکه بیرق امریت و حکمفرمائی نژاد آریا در بخدی زیبا به اهتزاز در آمد در تمام دوره های تاریخی کشور باستانی ما از هر نقطه نظر خصوص از پهلویشکیلات سلطنتی و حکمفرمائی اهمیت مخصوص داشته و هیچ گاه شهر های بزرگ و آبادان، جلگه های حاصل خیز و شاداب و دره های سرسبز و قلل شامخه جبال این سرزمین که آنرا آشیان حاکمیت و امریت میتوان خواند بی حکمفرمایان ملی و قوای نیرومند نبود. اگر خوب دقت کنید هر محیط از خود اقتضا آتی دارد، کهنسار بلند آریانا مأمن آزادی، قوه و نیرو و حاکمیت است. آشیان عقابی است که با شهپیر رسای خود فراز آن چرخیده ازان دیده بانی و بر آن حکومت میکند و اگر چنین نمی بود موجودیت خود را حفظ نمیتوانست و این نظریه را مثالهای چندی که مربوط به خود همین وقت و زمان است بطور قطع ثابت میسازد، آشوریها و قتیکه بنای تجاوزات را بطرف شرق گذاشتند از نینوس و سمرامیس گرفته تا سلمانسار و نیگلت پیلسر دوم در کشور ما به مشکلات فوق العاده دچار شدند و پایان تر این موضوع را خواهیم دید. همین قسم در فصل چهارم دیده خواهد شد که قوای ملی ما چندین سال سیروس و درایوش هخامنشی را متوقف ساخت و چندی بعدتر که مملکت در اثر استیلا و سلطه هخامنشیها متلاشی شده بود چهار سال در مقابل نیروی اسکندر ایستادگی کرد (فصل پنجم). این حملات که هر کدام آن در مدت اندک خاک های غرب آسیا را متزلزل ساخته است در کشور ما کند شده و بطی گردیده و آخر جز سلطه موقتی نیافته پس هر کدام

آن بجای خود وانمود میکنند که بعد از ویشناسیه و «سپنتوداتا» نظام سلطنتی و وجود دولت‌های مقتدر بکلی در خاک آریانا از میان نرفته فقط بعزت فقدان منبع عجالتاً واضح در اطراف آنها سخن گفته نمیتوانیم.

آشوری ها و آریانا: از روی آنچه در فصل اول و دوم و سوم تا اینجا نوشتیم

حالا این مطلب روی مرفته واضح معلوم میشود که کانون نژاد و مدنیت و تهذیب، و ادبیات، و زبان و عنعنات و مملکت‌داری آریائی سرزمین دو طرفه هندوکش یعنی آریانا بود. این مطلب یعنی مرکزیت کانون آریائی در اینجا از خلال ادب و عنعنات و تاریخ و کشورداری و سلطنت و بسا شواهد دیگر که تفصیل آنها در فصل‌های گذشته شرح داده شده است به ثبوت رسیده و حاجت به تکرار ندارد.

همین قسم سامی‌ها هم از خود کانونی داشتند که بین النهرین و گوشه‌ئی از عربستان شمال شرقی را در بر میگرفت، ایشان درین حدود پیش از آریائی‌ها مراتب مدنیت و تهذیب و مملکت‌داری را به نام‌های اقوام مختلف خود پیموده بودند.

در سر فصل دوم زمانیکه از علل ظهور رفورم قوانین اوستائی صحبت میکردیم به این موضوع هم تماس نمودیم که وضعیت خارجی: نوری‌ها در شمال، و داسیوها در شرق و سامی‌ها در غرب ایجاد میکرد که آریاها هم در کشور خود آریانا بحال و موقعیت خود فکری کرده و سیاست معینی را در حیات تهذیبی و اداری خود پیش آیرند.

قراریکه در موضوع «ازهی داهاکا» (صفحه ۲۲۹) متذکر شدیم درین شبهه‌ئی نیست که سامی‌های بین النهرین تقویت یافتن کانون آریائی را در آریانا و تشکیل سلطنت هائی را در آنجا خلاف مصالح خود تصور می نمودند و بعد از بسکی سلطنت بیشدادی بلخی بدست موسس بزرگ آن یا ما پادشاه

تاسیس شد در صدد مخالفت برآمدند چنانچه قرار نظر به بعضی مدققین شرح دادیم که « ازهی داهاکا » را کلدانی‌ها میدانند و میگویند که بدست ایشان سلطنت موسس پیشدادی سقوط کرد ولی فوراً فریدون متهاجم را عقب زده و سلطنت پیشدادی را مجدداً در آریانا برقرار نمود .

به این طریق سامی‌ها پس به حوزه رودخانه‌های بین‌النهرین محدود شدند و سلطنت آریائی در دو طرفه هندوکش روز بروز کسب قوت و شهرت نمود ولی آرزوی تجاوز سامی بطرف شرقی بکلی ساقط نشد .

یکی ازین دولت‌های قدیم سامی که تهاجماتی بطرف شرق نموده و سلسله جنگ‌هایی باشاخه‌های آریائی کتله باختری مهاجر یعنی امادی (ماد) و یارسوا (پارسی‌ها) داشته در خاک‌های آریانا هم فتوحات موقتی نموده است دو ات آشوری است .

مملکت آشور یا آشوری اصلاً شامل حوزه سفلی دجله بوده از طرف غرب از نقطه تقاطع رودخانه دجله و « کور نیب » Kournib تا جلگه‌های مرسوبی کلمده و نزدیکی‌های حوزه فرات انبساط داشت و بطرف شرق مجرای وسطی رودخانه « زاب » Zab و دامنه‌های کوه‌های « زگروس » Zagros حد فاصل بین آشور و اقوام « کوسه‌ها » و قبایلی شده بود که در خاک‌های مدیا خود سرانه گشت و گذار داشتند . شمال و جنوب کشور آشور را کوه « مازبون » Masion و ادهم Adhem معین میکرد .

اوائل تاریخ واقعی آشور روشن و رضائیت بخش نیست اینقدر معلوم میشود که در حوالی قرن ۱۵ ق م اقتدار کلمده رو به ضعف نهاده و شاهان محلی در علاقه فوق‌بمیان آمده است . این وضعیت تاریک و در هم و برهم مدتی دوام کرده تا شخص مقتدری بنام « نینوس » در حوالی شاید هزار ق م با چیرزی بیشتر از میان آشوری‌ها ظهور نمود .

« نینوس » در داستان های آشوری بحیث پادشاه خیلی بزرگ و مقتدری ترسیم شده . مشارالیه پس از اینکه قشون بزرگی آماده تر بیه و مسلح نمود بابل ، ارمنستان ، و مدیا و اراضی غربی آسیا را تا سواحل بحر مدی ترانه اشغال کرد و آنگاه به فکر تعمیر شهر بزرگ و باعظمتی افتاد که چهار صد و هشتاد « استاد » (هشتاد و نو کیلومتر) احاطه آن بود و آنرا بنام خود « نی نیو » (نینوا) نام نهاد و یکی از سحر انگیزترین شهرهای مشرق بود .

* * *

بعد از اینکه شهر « نینوا » به تمام رسید یا قرار بعض نظریه ها هنوز نیم کاره بود که فکر حمله بر آریانا و فتح باختر هم در سر پادشاه آشوری افتاد . پادشاهی که همه خاک های غرب آسیائی را مطیع خود ساخته از روی جاه طلبی تحمل نمیتوانست که دولت مقتدر آریائی را ببیند . میگویند که « نینوس » از تعداد زیاد مردان جنگی و حس سلحشوری باشندگان آریانا و سپاده دولت باختری و مشکلات اراضی مطلع شده ترتیبات بسیار بزرگ گرفت و قشون تمام ملل و اقوام مطیع خود را جمع کرده و به تعداد ۱۷۰۰۰۰۰ پیاده و تقریباً ۲۱۰۰۰۰ سوار و ۱۰۶۰۰۰ عراده جنگی آماده نموده و بطرف سرحدات آریانا به حرکت افتاده .

بعض منابع پادشاه این وقت آریانا را که از « بخدی » بر کشور خود حکمفرمائی میکرد بنام « اوگز یار نس » Oxvartes یاد کرده اند بعض منابع یونانی از مقابله پادشاهی بنام زوراستر در باختر بانیوس سخن رانده اند بهر حال شخص پادشاه و نامش هر که و هر چه بوده به مجرد اطلاع از حمله آشوری ها سپاه و پهلوانان جنگی خود را که تعداد آنها را ۴۰۰۰۰۰ نفر می نویسند جمع کرده و برای مقابله آشوری ها ناقصت های صعب العبور کپستانی غرب آریانا پیشرفت و در انتظار حمله دشمن ترتیبات گرفت آشوری ها که

بواسطه تنگی دره ها دسته دسته شده بودند و به ترتیب عبور می کردند و در جلگه مجتمع میشدند چون یکمده کافی آنها در یک نقطه جمع شد، پادشاه آریانا نام مجال تمرکز تمام قوارا به آنها نداده و برایشان حمله برد و تقریباً صد هزار نفر آشوری را بقتل رسانید، درین فرصت مابقی قشون آشوری فوراً در اراضی هموار جلگه رسیده و در اثر تفوق تعداد باختری هارا برایشان ساختند و ایشان را عقب زدند. در شهر هائی که بین «بخدی» و سرحدات غربی آریانا افتاده بود مقاومت هائی بر علیه سپاه مهاجم آشوری بعمل آمد ولی یکی بعد دیگری فتح شد و پادشاه باختر و قسمت اعظم سپاه آریانی خود را به مرکز مملکت شهر «بکترا» بلخ محصور ساختند و آنجا در صد و مدافعه برآمدند و تا دو سال شهر مستحکم «بکترا» محاصره ماند. و نیروی نینوس و تمام قشون آشوری و مستملکات و متصرفات آسیائی او آنرا فتح نمیتوانست.

اینجا است که قصه مداخلت «سمیرامیس» بمیان می آید. سمیرامیس یکی از زیباترین، دلاورترین، سحرانگیزترین دختران و زنان و ملکه های آسیائی است که اصلاً در آوان طفلی شبانی موسوم به «سیماس» او را یافته و در خانه خود کلان نموده بود و «اوانس» Oannes حکمران شامی با او ازدواج نمود و او را در جنگ های باختر با خود آورده بود. میگویند که آخر در اثر نقشه های «سمیرامیس» و تدابیری که بخرج داد حصار مستحکم «بکترا» بعد از دو سال مقابله شدید و ناکامی ها و ناامیدی های شاه و قشون آشوری فتح شد. و نینوس با این زن دلاور از دواج کرد و ملکه سمیرامیس شد و بسان شهر بابل را بنانهاد.

نینوس و سمیرامیس بعد از فتح حصار بکترا بفرجهای هند و اراضی ماورای غرب ایدوس هم افتادند زیرا ثروت هند درین وقت هم چشم کشور

کشایان را جلب میکرد، بهر حال کامیابی نصیب شاه و قشون آشوری نشده و از سواحل اندوس عقب نشینی کردند.

* * *

تهاجم نینوس بطرف شرق و فتوحات او در خاک‌های آریانا اولین تماسی است که میان کشورها و نیروی آشوری بعمل آمده است. از شرح وقایع این زمان معلوم میشود که زمانیکه دولت جوان آشور در حوزه سفلی دجله در اثر ضعف دولت کلدیه عرض وجود میکرد دولت مقتدزی در آریانا وجود داشت که مرکز آن شهر بخدی بود. پیش ازینکه نینوس و سمیرامیس بدینا آیند پادشاهان و حکمفرمایان مقتدر و باعظمتی در آریانا سلطنت کرده و بخدی دودمان‌های مجتشم سلطنتی یارادات او کاوی را دیده بود. نینو او بابل کهن ترین و سحر انگیزترین شهرهای آشوری مانند طفلی در مقابل کنگره‌های حصار کهن و مستحکم بخدی عرض وجود کرد و کلان شد و شهرت یافت. زمانیکه حصار بکترا در مقابل نینوس و تمام قشون آشوری و متصرفات او دو سال کامل ایستادگی میکرد نینو نیمه آباد بود و بابل با برصه وجود نگذاشته بود. بهر حال اینها یاره ملا حظاتی بود که ضمنی بعمل آمد.

* * *

فتح نینوس و سمیرامیس آمدن و رفتنی بیش نبود و مجدداً خاک آریانا بدست زعمای ملی افتاد و حکمفرمایان ما به تشکیل سلطنت پر داختمند آشوری‌ها عقب‌نشسته رفتند و به خاک‌های اصلی خود در حوزه بین‌النهرین مستقر شدند و وضعیت آنها تا قرن ۹ مسیحی به همین ترتیب دوام کرد. درین وقت‌ها امادی (مادها) و پارسوا (پارسی‌ها) در اراضی متقابله خود خوب آشنا و مستقر شده بودند و به آرامی به تربیه حیوانات و کشت و کار اراضی خود مشغول بودند که دوباره آشوری‌ها بنای تهاجم را بطرف شرق گذاشتند. صدمه‌هایی که به

بیکر مادها و فارسی ها وارد شده بود بهبو دی نیا فته بود که باز جنگ و مقاتله آغاز شد تیگمت پیلسر اول بطرف غرب تا بحر « بزرگ غرب » یعنی بحر مدی ترانه رسید و بنادر سواحل شام باج پرداز آشوری هاشد. آنگاه بطرف شرق توجه کردند « سلیمانار » دوم و « بن نریر سوم » بر بابل غالب شدند و قوای آشوری بعلاوه مدیا تا سواحل بحر خزر نفوذ یافت و « تیگمت پیلسر دوم » بیشتر بطرف شرق توجه نمود تصادماتی را که بین دولت آشوری و مادها و فارسی ها بعمل آمده در فضل هخامنشی شرح داده ایم لذا ذکر آن در اینجا مورد ندارد بلکه فقط میخواستیم تماسی را شرح دهیم که مجدداً بین حواری غربی سرحدات آریانا و دولت آشوری بعمل آمده است. کتیبه تیگمت پیلسر دوم که در کلاخ Chalah پیدا شده و از سال اول تا ۱۷ سلطنت او را در بر میگیرد و بصورت فهرست نقاط مفتوحه او را بطرف شرق شرح میدهد شامل يك سلسه اسمائی است که باعلاقه « نارمی » Narmi شروع شده و علاقه های پرسوا Parsua و « زیکروتی Zikruti » نیساآ Nisaa و ارا کوتی Arakutti هم در آن تذکر رفته است. چیز مهمی که اینجا از نقطه نظر تاریخ کشور ما شرح میخواستیم همین چند اسمی است که در کتیبه مذکور ذکر شده و مدققین هم برای تعیین حدود شرقی فتوحات تیگمت پیلسر دوم در اطراف آنها مطالعه کرده اند.

تاریخ این کتیبه را در سال ۷۴۵ یا ۷۴۴ ق م قرار میدهند و در باب اسمای « نیساآ »، « زیکروتی » و « ارا کوتی » چنین اظهار نظریه میکنند که موقعیت آنها خیلی مشکوک است. معذالک قرار تحقیقانی که بعمل آمده « نیساآ » عبارت از « نیسا » شرق مدیا بود. « زیکروتی » که با « نیساآ » یکجا ذکر شده شایه عبارت از « سگارتی های » Sagartians هرودوت و « اساکارتا Acagarta » کتیبه های هخامنشی باشد و هرودوت در میان قبایل پارسی ازان ها نام برده است. (۱)

« اراکوتی » شکل سامی نامی است که در اوستا « هراوتی » ذکر شده و یونانی ها اراکوزی ساخته اند و عبارت از رودخانه ارغنداب است که با هیرمند به هامون سیستان منتهی میشود. از روی این اسم اخیر معلوم میشود که تنگت پیلسردوم آشوری در طی جنگ های خود بطرف شرق بعد از فتح خاک های مدیا و فارس داخل سرحدات غربی آریانا هم شده تا هامون سیستان و حتی حوزة اراکوزی (ارغنداب) هم پیش آمده بود ولی از حواشی سرحدی و سیستان و اراکوزی بیشتر بطرف قلب ممالک آمده نتوانست حتی از روی کتیبه که اراضی مفتوحه جنگ دوم او را بطرف شرق شرح میدهد معلوم میشود که نفوذ او در سرحدات غربی آریانا و اراکوزی بی دوام بوده زیرا نام « اراکوتی » (حوزة ارغنداب) در آن نیامده حتی « نیساآ » هم در آن ذکر نشده و ازین واضح معلوم میشود که سلطه او ازین قسمت ها بزودی برداشته شده است . برعکس نفوذ و تسلط او در علاقه « زیکروتی » و بالای مادی Madai (مادها) و پارسوا (فارسی ها) شدید تر شده و با جنگ های دیگر تجدید و تکرار گردیده است که بدان ها کاری نداریم (۱)

این بود شرح تماسی که دولت آشوری یکدفعه در عصر نینوس و سمیرامیس و بار دیگر در عصر تنگت پیلسردوم با کشورها حاصل کردند و دومی را جز تماس سرحدی چیز بیشتر نمیتوان خواند . در اثر این تماس آشوری ها نظریاتی راجع به آئین اوستائی آریانا پیدا کرده اسم « زوراستر » و بعضی اصول آئین و فلسفه حیاتی او را خارج سرحدات غربی آریانا نشر کردند .

سرزمین اوستائی

بیشتر در تقسیمات اوستا ذکر شد که فرگاد اول یا باب اول حصه سوم اوستا یعنی «وندیداد» از اراضی آریائی و خواص و ممیزات آن بحث میکند. این اراضی قرار متن «وندیداد» و اصطلاح مخصوص اوستا عبارت از شانزده قطعه زمین زیبائی است که قرار عقیده آنوقت هر مزد بمیان آورده و اهریمن به تدریج در هر کدام آن آفتی تولید کرده است.

در فصل دوم تحت عنوان: «معلومات جغرافیائی ویدی» صفحه (۶۹) مبحثی برای مطالعات سروده ویدی از نقطه نظر جغرافیه وضع نموده و تا حدی که سرودها کمک میتوانند از خاکهای کشور خود را در پرتو آن مطالعه کردیم. عبارت دیگر آن قسمتی از خاکها، کوهها و رودخانههای مملکت خود را که در سرودهای ویدی ذکر شده بود با یکسلسله تبصرهها شرح دادیم. چون روشن کردن قسمت های جغرافیائی، مخصوصاً جغرافیای تاریخی در مطالعات تاریخ اهمیت به سزا دارد و بزبان دیگر واقعات و گذارشات یک دوره معین را روی صحنه واقعی آن مجسم میسازد درین اثر بدان اهمیت زیادی داده شده و به همین ملاحظه به تعقیب مبحث جغرافیائی ویدی خاکهای کشور خود را از نقطه نظر اوستا هم معاینه میکنیم.

علمای تاریخ و جغرافیه، خصوص مدققینی که در اطراف مسایل نژادی و مهاجرت های آریائی و ظهور مدنیت های ویدی و اوستائی در دوطرفه هندوکش تحقیقات کرده اند این شانزده قطعه زمین خیلیها توجه شان را بخود جلب کرده و در اطراف آن نظریهها، تبصرهها نوشته اند و حقیقت هم چه از نقطه نظر اصل خاک آریائی و سمت مهاجرت های آنها و چه از پهلوی انبساط نفوذ آئین

اوستائی و پهنائی حدود آن و چه از نقطه نظر تعیین قلمرو حکمفر مائی سلاطین باختتری که در اوستا از آنها تذکاری رفته در خور مقام و اهمیت بزرگ است راجع به مسایلی که بالا بیان شد از هر پهلوی که به دقت نگاه شود بطور مطلوب روشنی می اندازد .

چیز مهمی که قابل ملاحظه است این است که این شانزده قطعه زمین به چهار طرف هندو کش پیوست و متصل بهم واقع شده و پراگندگی از هم ندارد و مجموع هر شانزده آن به طور دقیق حدودی را در بر میگرفت که جغرافیه نگاران و مورخین کلاسیک برای آریانا داده بودند .

علاوه بر شانزده قطعه زمینی که در فر گاد اول « و ندیداد » شرح یافته و از مجموع آن مملکت و ا حدی بمیان می آید بعض قسمت های دیگر اوستا راجع به کوها ، قله مرتفعه ، بلندی ها ، رودخانه ها ، دریاچه ها که همه بلاشبهه داخل همین شانزده قطعه زمین مساعداند بصورت دقیق صحبت میکنند (۱) مثلاً « زمیادیشت » یا یشت نوزدهم از فقره اول تا هشت بیش از چهل کوه را نام می برد که همه آن داخل خاک آریانا بوده و اکثر آن معین و تطبیق هم شده همین قسم در « هوم یشت » یا یسنای دهم موقعی که از محل روئیدن گیاه « هوما » صحبت در میان است باز از عده ئی از کوه های مملکت ما نام برده شده است همین قسم راجع به رودخانه ها و دریاچه ها بعض قله کوها که در آنجا پادشاهان بزرگ ما قربانی ها میکردند و حتی بعض قلعه های مستحکم اسم برده شده و از نقطه نظر جغرافیای تاریخی کمال اهمیت را حایز است .

با این مقدمه مختصر اینک اول فهرست شانزده قطعه زمین متذکره فر گاد اول « و ندیداد » را به ترتیبی که در خود اوستا ذکر شده بعد متن اوستا را

(۱) بعض نقاطی که پادشاهان آریانا دشمن را تعقیب کرده و جنگ در آن واقع شده خارج خاک آریانا نیز میباشد .

در مورد هر کدام با پاره تبصره‌هایی بیان میکنیم و در پایان این قسمت به شرح
سائر مطالب جغرافیائی می‌پردازیم :

فهرست ۱۶ قطعه زمین او ستائی قرار ترتیب باب اول « و نداد »

Airyānem Vaêjo	(۱) ایریانم و یجو
Sughdha	(۲) سغد
Mouru	(۳) مورو
Bakhdi	(۴) بخدی
Nisâya	(۵) نسیایا
Harôyu	(۶) هرویو
Vaêkereta	(۷) ویکرته
Urva	(۸) اوروا
Khñenta	(۹) خننتا
Haravaiti	(۱۰) هره‌ویتتی
Haêtumant	(۱۱) هیتو منت
Ragha	(۱۲) راغا
Kakhra	(۱۳) کخره
Varena	(۱۴) وارنا
Hapta Hindu	(۱۵) هپته هندو
Rangha	(۱۶) رانگه یا رانغه

* * *

اختصاصات شانزده قطعه اراضی مذکور قرار متن اوستا و بندهش و نظریات
بعض مدققین بزرگ قرار آتی است :

(۱) آریاناویجو: اولین قطعه زمین اوستا در فر گاد اول « وندیداد » بنام « ابریانم ویجو » یاد شده و معنی تحت اللفظی آن « تخم گاه آریا » « منشاء آریا » « مسکن آریا » است که قرار متن فقره سوم و چهارم وندیداد اولین زمین اعلائی بوده و رود خانه « وانگوهی دیتیا » آنرا آریا ری میکرد ده ماه زمستان و دو ماه تابستان داشت . درین ماهها زمین و آب و نباتات همه سرد بود و اینجادل زمستان بشمار میرفت . بندهش میگوید قراریکه در کتب سلف ذکر شده اگر محبت مسقط الراس نمی بود همه مردم بواسطه زیبایی به « آریانا ویجو » میرفتند . از روی این اشاره معلوم میشود که « آریانا ویجو » در زمانه های اول سرزمین مطبوع و قشنگی بود .

مدققین در باب تعیین قلمرو « آریانا ویجو » تحقیقات زیاد نموده و نظریات مختلف پیش کرده اند . لیکن از روی ترتیب و پیوستگی قطعات ۱۶ گانه و بعضی اشارات بندهش و اکثریت آراء محققین معلوم میشود که « آریانا ویجو » قطعه زمین بلند و سرد و چشمه خانه بعضی رود خانه ها بوده و موقعیت آن با اکثر احتمالات عبارت از حوزه علیای اکسوس (امودریا) و ایگزارت (سیردریا) و اراضی متصل آنست .

« وندیداد » سرزمین « آریاناویجو » را کنار رودخانه « وانگوهی دیتیا » (۱) قرار میدهد . بندهش بعضی رود خانه هائی را که از « آریانا ویجو » میگذشت بنام « دائی تیک » (۲) و « دارا گا Daraga » (۳) یاد کرده و یکی از کوه های آنرا « کوندراس » (۴) میخواند (۵) و تعبیر نام و تشخیص موقعیت این رود خانه ها در تعیین موقعیت « آریانا ویجو » کمک زیاد میکند .

اسم «وانگوهی دیتیا» مرکب از دو کلمه است. «وانگوهی» اصلاً نام رودخانه و «دیتیا» به معنی قانون میباشد و بصورت اصطلاحی از آن این معنی کشیده میشود که در جوار آن قانون و آئینی بمیان آمده است که عبارت از آئین زرنشتری باشد. این رودخانه «وانگوهی دیتیا» طوریکه بیشتر اشاره شد در بندهش بنام «دائی تیک» ذکر شده و چنین تذکار رفته که: «رودخانه دائی تیک از «اران وج» آمده از میان کهستانات میگردد». با تداقیقاتی که شده و اکثر احتمالات آنرا تأیید میکند رودخانه «وانگوهی دیتیا» عبارت از «رودخانه کسوس» یا موردیبا است زیرا تا عصر ساسانی هم کلمه «وانگوهی» که درین اسم داخل است بشکل پهلوی خود «وه Veh» در مورد کسوس اطلاق میشد و (وه) به شهادت بندهش (۲۳ و ۲۲ و XX) و نویسندگان ارمنی و چینی نام این رودخانه بود (۱) گمان غالب برین است که رودخانه «دائی تیک» متذکره بندهش و «وانگوهی دیتیا» متذکره او ستایکچیز و عبارت از رودخانه آمو باشد. رودخانه دومی که بنام «دراگا» در بندهش یاد شد، زرافشان یا به احتمال قوی تر رودخانه سردریبا میباشد که سرپرسی سایکس آنرا ارانگک Arang خوانده و گوید (۲): «راجع به خانه اصلی آریائی جروبخت زیادی شده حال آنکه روایات آنها واضح از «اران وج» صحبت میکنند. این قطعه زمین بین دو رودخانه «واهی دیتیا» Vahi-Datya و «ارانگک» واقع بود و این هانام های قدیم رودخانه کسوس و ایگزارت میباشد».

قرارتحقیقات «گایگر» جرمنی و کشفیاتی که علمای روسی درین سال های اخیر در «تلی برزو» نزدیک سمرقند نموده اند معلوم میشود که «آریانا و بجه»

(۱) بقیه نوبه ۴ صفحه ۵ جلد دوم ترجمه زند اوستا به فرانسه (۱۸۹۲) (۲) تاریخ افغانستان

همین علاقه ئی بوده که فوقاً تعیین نمودیم زیرا ایشان هم محل آنرا در « فرغانه علیا » قرار میدهند (۱)

(۲) سغده: دومین قطعه زمین خوب جلگه ایست که در آن « سغدها »

زندگانی داشتند و عبارت از سفدیان میباشد، اهریمن در اینجا ملخ را بمیان آورد که فصلها را میخورد و در میان حیوانات و نباتات امراض تولید می کرد. (۳) مورو: سومین قطعه زمین خوب « مورو » است که عبارت از حوزه

مرغاب (مرو) میباشد. اهریمن در اینجا هرج و مرج سواران یغما گرا بمیان آورد چنانچه این قطعه همیشه صحنه گیر و دار تورانی ها بود.

(۴) بخدی زیبا: چهارمین قطعه زمین زیبای او ستائی « بخدی زیبا

دارای بیرق های بلند» بود. بخدی در تمام دوره های تاریخ بصفه زیبا و درخشان یاد شده، در اوستا « بخدیم سریرام » در ادبیات پهلوی « بخل بامیک » آمده که معنی اولی « بلخ زیبا » و معنی دومی « بلخ درخشان » است و فرخی سیستان ازین خاطر قدیمی بصورت (بلخ بامی) یاد کرده مسعودی این مفهوم را به صورت « بلخ الحسننا » و دقیقی بشکل « بلخ گرین » ادا کرده اند و به این ترتیب واضح معلوم میشود که از قدیم ترین زمانه ها تا عصر اسلامی صفت زیبائی و مقبولی و قشنگی به صورت: سریرام، بامیک، بامی، حسنا، گزین به نام بلخ پیوست و متصل بود.

شهادت دیگر اوستا در باب « بلخ » « اردو در فاشام » یا (بیرق های بلند است) که به مرکزیت بخدی اشاره میکند و نشان میدهد که بلخ پایتخت پادشاهان « یارادانا » (پیشدادی) و کاوی (کیانی) و اسپه بود و این افتخار را اوستا در میان اراضی شان زده گانه تنها به بخدی داده و مدققین شرقی و غربی

(۱) مقاله « ترور » K. B. Trever در کتاب آثار شعبه تاریخ تهذیب و صنایع شرقی جلد

از روی « بیرق های بلند » بخدی را پایتخت پادشاهان پارادانا و کاوی تصدیق کرده اند (۱) .

(۵) نیسایا : پنجمین قطعه زمین اوستائی علاقۀ « نیسایا » است که موقعیت آن بین مورو (حوزه مرغاب ' مرو) و بخدی (بلخ) معین شده ' این محل همان طوریکه اوستا معین کرده با جزئی تحریفی که در نام آن وار د شده تا زمان یاقوت حموی در حوالی میمنه شهرت داشت چنانچه نامبرده این محل را بنام « نسا » یاد کرده پس چه از روی موقعیت جغرافیائی که خود اوستا به آن میدهد و چه از روی شهادت تاریخ نیسایای اوستا بین بخدی و مورو (بلخ و مرو) عبارت از « نسا » یا میمنه است. اهریمن در اینجا بی اعتقادی را شیوع داد .

(۶) هرای وه : ششمین زمین اعلای اوستا « هرای وه » بود که عبارت از « هری » یعنی حوزه هریرود (ولایت هرات) میباشد اهریمن در اینجا گریه و شیون را برای مرده رواج داد. قرار مقررات قوانین او ستائی اگر کسی بر مرده میگردد قطرات اشکش مبدل به رودی میشد که مانع عبور او از پل « کنیوات » میگردد و در نتیجه به سر زمین فلاح نمیرسید .

(۷) ویکره نه : هفتمین زمین خوب اوستائی « ویکره نه » است که عبارت از حوزه کابل است . اهریمن در اینجا « پیر که خناتای تی » (۲) یعنی مفکوره بت پرستی را شیوع داد. در داستان های زرتشتی (پریکا) را بشکل پهلوان بت پرستی تصویر میکنند که آخر « ساوشیانی » Saoshyani بسرزرتشتر براو غالب

(۱) کتاب زوراستریزم تالیف M.N. Dhalla موبد موبدان فارسی های کراچی طبع نیویورک پاورقی صفحه ۲۵ « ماسپرو » در تاریخ قدیم ملل شرقی صفت بیرق های بلند بخدی را در پاورقی ۷ صفحه ۵۵۸ « مرکز سلطنت » تعبیر نموده است .

شده و آئین او را از میان می بردارد . چون علاقه کابل از زمانه های قدیم یکی از مراکز برهمنی بود و از آن بیشتر بواسطه مجاورت بخاک هند معتقدات قبل از آریائی در آنجا رواج داشت و بودیزم هم در اینجا زودتر نفوذ کرد ، مصداق اشارات اوستا شده میتواند خلاصه ماخذی که از اراضی شانزده گانه اوستائی ذکر کرده اند همه صدیق میکنند که « ویکره نه » عبارت از حوزه کابل است « دارمستتر » در نونه ۲۲ صفحه ۱۰ جلد دوم ترجمه زند اوستای خود بفرانسه که در سال ۱۸۹۲ به طبع رسیده میگوید : « ویکره نه » نام قدیم (کابل) یعنی (۱) کابل است .

(۸) « اوروا » یا « اوروه » : هشتمین زمین خوب اوستائی « اوروا » یا « اوروه »

است که بعضی ها بکلی محل آنرا معین نکرده ، بعضی های دیگر به حدس طوس یا غزنه گفته اند ولی هیچ يك از این جاها نیست زیرا قرار یکه خواهیم دید غزنه به اسم دیگری یاد شده و طوس جزء نام های دیگر آمده است . گایگر به این عقیده است که « اوروه » عبارت از علاقه « ارگون » است که قوم فورملی در آن بود و باش دارد (۲) چون علاقه ئی که ارگون در آن افتاده با نقاط اطراف خود بنام جامع « روه » در تاریخ یاد شده و « روه » و « اروه » از روی تلفظ هم شباهت تام دارند احتمالات بیشتر میشود که « اوروا » یا « اوروه » اوستائی علاقه روه باشد که اراضی کهستانی بین قندهار و سند را در بر میگرفت . چرا که های اینجا در اوستا ذکر شده . اهریمن در میان باشندگان آن غرور را تولید نموده بود .

(۹) خننئا : نهمین زمین اوستائی « خننئا » بود که قوم ورکانا

Verkānas در آن مسکن داشتند . بعضی ها از روی تشابه نام اهالی که به

(۱) در بندهش بزرگ ذکر شده که افت کابل عبارت از عشق پری Peris بود که آنرا « پرستش بت ها » ترجمه کرده اند .

(۲) صفحه ۶ جلد اول مدنیت ایرانی های شرقی تالیف ویلیام گایگر طبع لندن ۱۸۸۵ (ترجمه انگلیسی دآراب دستور « پشوتان سنجانا »)

«هیر کانی» قریب است آنجا را عبارت از «هیر کانی» یا گرگان دانسته اند که داخل قلمرو آریانای قدیم است و یکی از ولایات غربی آن بشمار میرفت. (۱)

(۱۰) هری ویتی: دهمین قطعه زمین اعلاى اوستائی خطه زیبای «هری ویتی» یعنی حوزه شاداب ارغنداب بود که در اوستا بصف «قشنگ وزیبا» یاد شده. آنچه اهریمن در اینجا رواج داد در دادن مرده بود.

(۱۱) ای تومن: یازدهمین قطعه خاک اوستائی سرزمین قشنگ و با افتخار «ای تومن» است که عبارت از وادی حاصل خیز هیرمند و سیستان میباشد. اهریمن در اینجا جادو و جادوگری را شیوع داد. رود خانه خروشان هیرمند با معاوین آن در فقره ۶۷ زمیادیشست ذکر شده و راجع به خود هیرمند چنین تصریح شده که امواج کف آلود آن تمام مصیبت هارا می برد.

(۱۲) را گایا ره گه: دوازدهمین زمین اوستائی «راگا» یا «ره گه» است که آنرا عبارت از «ری» میدانند. اوستا می نویسد که اهالی آن مرکب از سه نژاد بود و آنرا سه طبقه اجتماعی، روحانیون، جنگجویان، دهاقین تعبیر کرده اند. اهریمن در اینجا بی اعتمادی را بمیان آورد. «راغ» بدخشان چه من حیث شباهت نام و چه به مناسبت پیوستگی به دیگر علاقه های اوستائی مثل آریانا و یجه، بخدی سغده و چه از نقطه نظر زبائی و سرسبزی بیشتر به «راگا» اوستائی مطابقت میکند «راغه» در پشتمو به معنی دشت پر از گیاه و سرسبز میباشد و عموماً مورد استعمال است و بصورت خصوصی لغت قبایل مالدار افغان میباشد (۲).

-
- (۱) چندراداس در اثر خود (رگ و دیک اندیا) صفحه (۱۷۳) آنرا قندهار تعبیر میکند
- (۲) نا گفته نماند که اگر (ری) آنرا بخوانند باز هم جزو آخرین نقاط سرحدی غربی آریانای قدیم خواهد بود و از آن بیرون شده نمیتواند زیرا طوری که «بارتولد» حد و غربی آریانای متذکره «اراتوس تنس» و «استرابو» را شرح میدهد خط سرحد غربی آنرا از طهران امروزی میگذراند (صفحه ۲۱ ایران بارتولد ترجمه انگلیسی «نریمان»).

(۱۳) کخره : سیزدهمین زمین خوب اوستائی سرزمین پاک « کخره » است که عبارت از غزنی میباشد . دار مستقر اینجا را یا در خراسان و یا در غزنی قرار میدهد .

(۱۴) ورنا یا ورنه : چهاردهمین زمین اوستائی علاقه « ورنه » یا « ورنه » است که در آن « تری تونا » یعنی فریدون قاتل « ازهی دهاک » تولد شده است شاید عبارت از اراضی باهمیان و بندامیر و یا « وانا » وزیرستان باشد .

(۱۵) هیته هندو : پانزدهمین زمین خوب اوستائی « هیته هندو » یا « هفت دریا » است که عبارت از حوزه سند است و اهریمن در اینجا حرارت زیاد را تولید کرد

(۱۶) رانگه یا رانگا : شانزدهمین زمین اوستائی اراضی متصل سرچشمه « رانگه » که اهالی آن رئیس ندارند : « گایگر » رود « رانگه » را عبارت از « ایگزارت » یا سردریا میدانند و در اینصورت مقصد از علاقه « رانگه » حوزه یا اراضی متصل سرچشمه سردریا بود .

* * *

این بود ۱۶ قطعه زمین اعلای اوستائی که همه به ترتیبی که ذکر رفت در فرگانه یا فصل اول « وندیداد » ذکر شده . این شانزده قطعه زمین همه بهم متصل و پیوسته است و از هم دوری و پراگندگی ندارد . این قطعات در اوستا همه به صفت « سرزمین اعلی » یاد شده معذالك در میان آنها بعضی ها مزیت های دیگری هم دارند مثلاً « هر ی ویتی » حوزه ارغنداب بصفه قطعه « قشنگ » ، « ای تو منت » حوزه هیرمند بصفه خطه « درخشان و با افتخار » کخره یعنی غزنی بصفه « توانا » و « بخدی » (بلخ) بصفه « زیبا و دارای بیرق های بلند » یاد شده و طوریکه در جایش شرح دادیم واضح معلوم میشود که « بخدی

زیبا» کانون اوستائی مرکز خاک آریائی نشین و پایتخت پادشاهان بزرگ ما بود
 کوههای آریانا: در صفحات اول مبحث « سرزمین اوستائی » شرح دادیم که
 اوستا علاوه بر شانزده قطعه زمین خوب یک سلسله کوهها و رودخانه هائی را
 هم نام میبرد که تدقیق آنها خیلی مفید و دلچسپ است. از مجموع شانزده
 قطعه زمین زیبا به شرحیکه ذکررفت سرزمین آریائی یا « آریانا » عرض وجود
 کرد. اوستا در دو قسمت معین یشتها در زمیاد یشت یا (یشت ۱۹) وهوم یشت
 دوم یا (یسنای ۱۰) مخصوصاً در یشت اول الذکر از یک سلسله کوهائی ذکر میکند
 که تنها اگر آریائی را که اسم برده شمار کنیم از چهل کوه و سلسله کوه بیشتر
 میشود در آخر فهرست اسمای کوههای مذکور برای اظهار اینکه کوههای دیگری
 زیاد است به رقم دوهزار و دوصد و چهل و چهار کوه اشاره شده است. همین قسم
 در « یسنای دهم » که مخصوص سومایا هوما است سلسله کوهائی تذکار رفته که
 به مذکور روی آنها میروئید و تقریباً همه آن داخل خاک افغانستان میباشد
 پیش ازینکه به مطالعه اسما و موقعیت بعض ازین کوهها پرداخته شود بصورت
 عمومی به ملاحظه میرسانیم که خاک هائی را که اوستا میشناخت یا
 « قلمرو اوستائی » روی هم رفته سرزمین کهستانی بود و قتل مرتفعه و نیغه های
 بلند و سلسله کوهها هر طرف آنرا فرا گرفته بود.

اکثر قربانی هائی که پادشاهان آریانا متذکره اوستا برای احراز فتح
 و فیروزی تقدیم کرده اند در دامنه ها و قتل کوهها و کنار رودخانه های خروشان
 بعمل آمده است.

مطالعه کوههای متذکره اوستا از روی نام و موقعیت برای تاریخ باستانی
 کشور ما کمال اهمیت دارد و نشان میدهد که علاوه بر قطعات بزرگ خاک
 جزئیات ساختمان طبعی داخل آنرا هم اوستا خوب بلد بوده و بادلیل قوی تر
 میتوان گفت که تهذیب و دیانت اوستائی در سرزمین کهستانی آریانا بمیان

آمده . بهر حال وضعیت و اسمای این کوه‌ها را اول قرار می‌دیشتم و بعد از روی
 هوم یشت مطالعه میکنم . موقعیت بعضی از این کوه‌ها تا حال معین و برخی دیگر
 تدقیق بکار ندارد ، کوهائی که در جزا اول زمیادیشتم ذکر شده اند قرار ذیل اند :

(۱) هریتی بارز Haraiti-Barez (۱) اولین کوه متذکره زمیادیشتم کوه

«هریتی بارز» یا «هرابرزاتی» Hara-berzati : است که قرار اصطلاح اوستا
 دورا دور زمین را گرفته و تا مناطق شرقی امتداد داشت و پای آنرا آب‌تر میکرد .
 گایگر در اطراف موقعیت این کوه مطالعه کرده و میگوید : در اوستا فقره ایست
 بدین سان که : « میترا » پیش روی آفتاب پیش روی ماه و ستارگان بالای
 « هرابرزاتی » بلند میشود . از روی این فقره به این نتیجه میرسد که کوه مذکور
 بطرف شرق بوده سپس چنین اظهار میدارد که من به این نظریه هستم که
 « هرابرزاتی » نام محلی بوده و از روی موقع تذکار معلوم میشود که معنی اسم
 آن « کوه‌های بلند » بوده و عبارت از توده مرتفع پامیر میباشد زیوا هم بلندترین
 همه کوه‌هاست و هم شاخه‌های آن بطرف شرق امتداد یافته . گایگر این را گفته
 و نظریه بعضی کسانی را که کوه مذکور را عبارت از البرز جنوب سواحل خزر میدانند
 رد میکند . کوه « هو کریا » که در اوستا یاد شده هم عبارت از یکی از قله‌های پامیر است .
 (۲) زره دهازا Zeredhaza : دومین کوه متذکره این یشت « زره دهازا »

است که به اصطلاح اوستا مانند کوه فوق‌الذکر دورا دور زمین را تا شرق فرا
 گرفته بود . چون این دو کوه به تعریفی که ذکر شد موازی هم بودند احتمال میرود
 که « هرابرزاتی » شاخه را که از پامیر بنام هندوکش جدا شده است هم در بر
 بگیرد در این صورت « زره دهازا » کوه با با خواهد شد . قرار فقره دوم زمیادیشتم
 ازین کوه شاخه‌هایی « ایوشیدا او اوشیدازنا » Ushidhas-Ushidarena
 ارزیفیه Erezifya ، فرا اورپا Fraorepa منشعب شده بود .

شاخه اولی یعنی کوه « ایوشیدا او اوشیدازنا » را کوه « اوشداشتار » هم

خوانده اند و « کوه روشنی و دانش » ترجمه میکنند و میگویند همان طور که اشعه شفق بار اول قله بلند آنرا روشن میکند آئینه دانش بشر هم در آنجا روشن میشود دارمستتر موقعیت این کوه را در اطراف هامون سیستان تجسس نموده به این نتیجه میرسد که این کوه را باید جائی معین کرد که رودخانه هیرمند سرچشمه میگردد و به این ترتیب عبارت از « کوه بابا » یا « سیاه کوه » خواهد بود . (۱)

به این ترتیب می بینیم که با کوه بابا و شاخه های آن سرو کار داریم .
 « ارزنیفه » هم قرار متن یشت مذکور از سلسله کوه « زره دهازا » منشعب شده این کوه در آبان یشت فقره ۴۵ در موقعی ذکر شده که « کاوه یوسا » کی کاؤس قربانی فراز آن تقدیم کرده است . دارمستتر میگوید که محتملاً عبارت از البرز یا یکی از قله های آن میباشد که « کی کاؤس » بالای آن « هفت قصر » آباد کرده بود چون خود دارمستتر کوهی را که بیشتر گذشت شاخه ئی از « کوه بابا » میخواند کوه البرز او به اساس نظریه خودش در جنوب خزر نبوده بلکه عبارت از البرز جنوب بخدی میباشد و مربوط به هفت قصری که « کی کاؤس » فراز آن آباد کرده بود هنوز داستان های مفصل در میان اهالی بلخ و مزارشرف شیوع دارد و ایشان بدون اینکه اسم پادشاه را بخاطر داشته باشند نقل میکنند که پادشاه قدیمه بالای خرهای قشقه دار فراز کوه البرز آب بالا کرده و باغ ها و قصرها ساخته بود . موقعیت شاخه دیگر « فرا اورویا » معین نشده .

کوه های (۶) و (۷) و (۸) و (۹) زمیاد یشت به نام های « ارزروا » ، « بومیا » « رود هیتا » ، « مازیشوا او » یاد شده و موقعیت آنها هنوز تعیین نگردیده است . دهم و یازدهم و دوازدهم را که بنام های « اتار دانیو » ارزیشا ، و متی گیسا خوانده شده ، دارمستتر عبارت از کوه های بادغیس میدانند که حوزه مرو و هرات یا مرجیان و هری رود را از هم جدا میکند .

(۱) صفحه ۳۶۳ ترجمه زند اوستا به فرانسه که از طرف موزه کیمه (۱۸۹۲) طبع شده .

سپس در فقره سوم زمیادبشت کوه‌ها دسته دسته ذکر شده اند به این ترتیب: « ادارانا »
 Adarana ، بایانا Bayana ، « ایشکته یوپائی ری سنا » Ishkata Upâiri saëna
 راجع به دو کوه اول الذکر معلومات دیگری در دست نیست سوم آن عبارت
 از کوه هندو کش است و از آن بایان با معلوماتی که هومبشت میدهد مفصل تر
 صحبت خواهیم نمود .

هشت کوه و اشان Vashan ، هشت کوه اوروانت Aurvant و چهار قلّه
 ویدوانا Vidhvana . معلومات دقیق در اطراف این کوهادر دست نیست .
 فقره چهار زمیادبشت :

ای زخه Aëzsakha ، مینخه Maënakha ، واخدر یکایا Vâhedhrikaya ،
 آسایا یا Asayaya ، تودسکایا Tudhaskaya ویشاویا Vishavaya ، دروشیشوانت
 دراوشیشوانت Draoshishvant سائی ری وانت Sâirivant ، نگوشمانت Naghushmant که که یو
 Kakahyu ، انتار که Antar-Kagha .

فقره ۵ زمیادبشت :

سی سی داوا Cicidadava ، اهورانا Ahurana ، ریمانا Raëmana اشاستمبان
 Asha-stembana ، ارو نیوی دی می دهکایا Urunyo-Vâidhimidhkaya ،
 اسنوانت Asnavant ، اوشوما Ushaoma ، هوشته هو رینا Ulhya-hvarenah
 سیامکه Syâmaka ، و فره یانت Vafrayant ، وروشا Vourusha .

فقره ۶ زمیادبشت :

یمیا جتره Yamya-jatara ، ادیو نو انت Adhutavant ، سپتیه ورنه
 Spitavarenah ، سپنتو دانا Spento dâta ، کدروه اسپه Kadrva-aspa کوارسیا
 Kaoirisa ، تیرا Taëra ، بارانا Barana ، ایدریا Udrya ، ریوانت Raëvant
 و دیگر کوهائی که بحیث حدود و دفاع بکار رفته و انسان بدانها اسم کوه را

گذاشته اند . بهر جائی که کوها شاخه های خود را منشعب کرده اند غذا به روحانیون و جنگجویان و دهاقین میدهند .

* * *

به استثنای چند کوهی که در اول این مبحث شرح دادیم راجع به باقی آن معلومات دقیق در دست نیست معذک معلومات صحیح و رضایت بخشی را که در باب بعضی های دیگر آن موجود است شرح میدهم .

سیامکه : در بندهش «سیاک او مند» خوانده شده و معنی آن «کوه سیاه» است و عبارت از «سیاه کوه» میباشد که بشمال شرق هری رود افتاده (۱) و فره بان : در بندهش «وفار او مند» یعنی «کوه برفی» خوانده شده سیاه کوه و «برف کوه» هر دو از پارسی (هندو کش) منشعب میشوند این کوه عبارت از سفید کوه مقابل سیاه کوه است .

سپیته ور نه : که «کوه سفید پوش» معنی دارد هم یکی از کوه های بلند و پر برف آریانا است و آنرا هم باید سفید کوه خواند شاید سفید کوه مشرقی باشد .
سپیتنوداتا : کوهی است که بنام اسفندیار پسر یشتاسپه پادشاه باختر موسوم شده است .

* * *

جای دیگری که اوستا از یک سلسله کوها نام می برد هوم یشت دوم یا یسنای دهم است که در اطراف بت «هوم» یا سوما وقف شده و در فقره ۱۰ و ۱۱ چنین تذکار رفته که این بت را خداوند (ج) روی کوه «هریتی» Haraithi رویانید و از آنجا پرندگان آنرا بهر طرف روی کوه های «شکته یویائی ری رسنا» ، «ستیرا» که سران آن به ستاره میخورد ، بالای کوه «کوسرادا کوسرو پاتادا» روی کوتل «پورانا» و «سپیتا گونا گیری» یعنی سفید کوه

(۱) پاورقی ۲۰ صفحه ۶۲۰ زنداوستا ترجمه فرانسوی دار مستتر .

پراگنده ساخت این کوهها که به شهادت متن اوستا محل روئیدن بته هوما
 یاسوما بود همهاش داخل خاک افغانستان است و اینک بکه بکه آنها را
 مطالعه میکنیم :

یو پائی ری سنا : « یو پائی ری سنا » یا « ایشکته یو پائی ری سنا » عبارت از کوه
 بلند هندو کش است که در اوستا در فقره سوم زمیادیشث و در فقره ده و یازده
 یسنای دهم یک دفعه در قطار عمومی کوههای آریانا و بار دیگر مخصوص در مورد
 روئیدن بته « هوما » ذکر شده . « یو پائی ری سنا » اسمی است خیلی زیبا و ادبی
 و مرکب از چند کلمه می باشد : « یو یا » یعنی (بلند) ، « ری » یعنی
 (بطرف) ، « سنا » یعنی « عقاب ». معنی تحت اللفظی مجموعی آن « بالای
 پرواز عقاب » یا « بلندتر از حد پرواز عقاب » میشود ، این سلسله کوه
 عظیم الشان که مانند دیوار بلند سنگی در وسط آریانا افتاده در بندهاش بنام
 « اپارسین Aparsin » یاد شده و این اسم خلاصه همان نام اوستائی است زیرا
 مرکب از دو کلمه « اپار » یعنی « بالا و ماورا » و « سین » یعنی (عقاب)
 میباشد یونانی ها عموماً این کوه را « پارو پامیزوس » خوانده و به همین جهت
 مورخین و جغرافیه نگاران آنها ولایت مرکزی افغانستان را که یک حصه زیاد
 آن ولایت کابل فعلی را در بر میگیرد بنام « پارو یا میزادی » یاد کرده اند .
 طوریکه بالا دیدیم در زمیادیشث اوستا اسم این کوه به کلمه « ایشکته »
 یا « شکته Shkata » متصل است که در بندهاش « شکفت Shkaft » شده و یکی
 از معانی که دارمستتر برای آن میدهد همین شکفت است که تا حال در زبان
 دری آریانا از بین نرفته و به این ترتیب آنرا (کوه شکفت و پراز
 غرایب) هم تر جمه میکنند که با معنی خود اسم آن میتوان آنرا « کوه بلندتر
 از حد پرواز عقاب و پراز شکفت و غرایب » خواند
 قراریکه از « بندامش » و « زادسیرام Zad Sapram » برمی آید کوه « آپارسین »

از «سیستان تاسینستان» یعنی از «سیستان تاچین» انبساط داشت. علاوه برین در فصل ۲۰ فقره ۱۶ و ۱۷ بنداهش چنین ذکر شده که رود خانه «هرو Haro» (هری رود) و «هتومند Hétumand» (هیرمند) از کوه آیارسین سر از بر می‌شد پس چه از روی زمیادیش و یسنای دهم خود اوستا و چه از روی «بنداهش» واضح معلوم می‌شود که سلسله هندو کش، بلندترین کوه آریانا که از آن بهر طرفی شاخه‌ها جدا شده است در عصر اوستائی و بعد از آن خیلی معروف بود، طول بلندی، منتها الیه شرقی و غربی، رود خانه های معروفی که از آن سر چشمه می‌گرفت و بته هوما که روی آن می‌روئید همه معلوم بود.

کوسرادا: با اکثر احتمالات عبارت از کوه های غور میباشد، مبارک شاه غوری از کوه «کوراسون» در غور ذکر کرده و این نام با نام قدیم اوستائی بی مشابهت نیست که تا عصر اوزبکین نرفته و شاید هنوز هم نزد اهالی معروف باشد پورانا: واضح عبارت از «پروان» است و این کلمه بر کوه و کوتل و دره اطلاق می‌شود، در متن اوستا به مفهوم کوتل و دره و معبر استعمال شده و درین شبهه‌ئی نیست که کوه های اطراف پروان و «کوتل سالنگ» را در بر میگرفت چیز عجیب این است که در متن اوستا کلمه «پورانا» در جمله‌ئی استعمال شده که آنرا «راه باز» هم ترجمه کرده اند اصل فقره چنین است «آوی پورانا ویشپانها» یعنی «بطرف راه باز پروان» ازین جا علاوه بر اسم کوه خاصیت طبیعی دره که یکی از راهای باز هندو کش است و برف آنرا بکلی مسدود نمی‌سازد هم ظاهر می‌شود. سپی تا گونا گیری: این اسم هر کب از سه کلمه است: «سپیتا» یعنی (سفید)، «گونا» یعنی (گون)، و (گیری) یعنی (کوه) که معنی مجموعی آن «کوه سفید گون» میشود و عبارت از «سفید کوه» مشرقی است که پشته و عین کلمات قدیمی آنرا بصورت «سپین غر» محافظه کرده است.

پیشتر به ملاحظه رسید که در زمیادیش کوهی به اسم «سپیته ورنه» هم ذکر شده

که آنرا « کوه سفید پوش » ترجمه کرده اند و شاید « سپیته غرو نه » یعنی « کوه‌های سفید » بوده باشد این کوه هم با همان سپین غر مشرقی و با شاخه‌ئی از آن است و با کوه علیجده‌ئی می‌باشد که برف آنرا پوشانیده بود. این مسئله بر همه معلوم است که ما در کشور خود در دو حصه سیاه کوه و سفید کوه داریم: سفید کوه و سیا کوه. بین هری رود و حوزة مار جیان و سپین غرو نورغر واقع در ننگرهار (مشرقی). در اوستا هم این تفریق مراعات شده. سیا کوه و سفید کوه اول الذکر قرار یکه دیدیم در زمیاد یشت بنام های « سیا مکه » « سیاك او مند » و « وفره یانت » (وفار او مند) یعنی « سیاه کوه » و « برف کوه » خوانده شده اند و سفید کوه ننگرهار بنام « سپیته گونا گیری » تذکار یافته و « نورغر » آنرا باید در میان اسمای کوه‌های اوستا تجسس کرد.

ستیرا: نام قدیم تیرا است که با تلفظ باشندگان دامنه شمالی سفید کوه (ST) به (T) تبدیل میشود. «ستیرا» در اصل حقیقت نام بلندترین قله و کوه این علاقه بود زیرا در یسنای دهم اوستا در یک جمله ادبی چنین آمده: (اوی ستیرا ستارو سارا) یعنی «بطرف کوه تیرا که سر آن به ستاره میخورد». این هم از ملاحظه نماید که در فقره ۶ زمیاد یشت در قطار کوه‌ها از کوهی بنام «تیرا Taera» هم اسم برده شده است.

پورواتاوا Paurvatava: در فقره دهم یسنای دهم این کلمه هم آمده و آنرا «بالای این کوه‌ها» ترجمه کرده اند حال آنکه این هم اسم خاص کوهی است که در علاقه ننگرهار افتاده و هنوز هم بنام «پروت» یاد میشود.

رودخانه‌ها: رودخانه‌ها همیشه بصورت عمومی در ظهور مدنیت‌ها رول مهمی بازی کرده و تهذیب بشر عموماً در حوزة ودلتای رودخانه های بزرگ عرض وجود کرده است. صرف نظر از دنیای بیرون این مسئله در مملکت خود ما به وضاحت دیده میشود و رول رودخانه های افغانستان در دوره های قبل التاریخ

در فصل اول و در عصر ویدی در فصل دوم شرح یافت و در عصر اوستائی هم این موضوع کمال حقیقت دارد و رود خانه های کشور ما مخصوصاً امودریا و هیرمند درین زمینه امتیاز بیشتری دارند . ملتفت باید بود که در فصل اوستائی تا اینجائی که رسیده ایم اگر واضح و مستقیم موضوع رودخانه ها در میان نیامده بصورت غیر مستقیم چه در باب تعین « آریانا و بجه » و چه در ضمن تشریح ۱۶ قطعه زمین خوب اوستائی از بعضی های آنها سخن گفته شده است مانند رود خانه « وانگوهی دیتیا » یا محض « دیتیا » و « داراگا » و غیره که معمولاً اولی را عبارت از آمو دریا و دومی را عبارت از سردریا میدانند . بعضی مدققین مثل « گایگر » و « رانگه Rangha » و « اردویسورا Ardivisura » است و چون نام « انا هیتا » ربه النوع آب و حاصل خیزی که قدیم ترین ربه النوع اوستائی است و همه پادشاهان اوستائی بنام او قربانی ها تقدیم کرده اند همیشه به کلمه « اردویسورا » پیوست و متصل است مدققین او را ربه النوع « دریای آمو » تشخیص کرده اند بهر حال هر نام اوستائی را که بر سر رود آمو بگذاریم فرق نمیکند بلکه اهمیتش بیشتر میگردد و معلوم میشود که این رودخانه در سر نوشت تهذیب اوستائی رول خیلی مهمی بازی کرده . همین قسم سردریا در منتهای شمال شرقی خاک اوستائی در اوستا معروف است و نام هائی دارد که بالا بدان اشاره شد .

علاوه بر رود خانه های فوق الذکر که بصورت متفرق در هر جا ذکر شده و علاوه بر نام های رودخانه هائی که با اسم بعضی های آنها برخی از اراضی ۱۶ گانه اوستا معروف شده است در زمیادیش از فقره ۶۶ تا ۶۹ عده ئی از رودخانه های جنوب غربی آریانا که از کهستانات مرکزی واز دامنه های غربی و جنوبی کوه بابا سر چشمه میگیرند و عموماً خط سیر آنها بطرف هامون سیستان است ذکر میماند .

از موضوع تذکار فقرات مذکور واضح معلوم میشود که اوستا از سر چشمه رود خانه های مذکور گرفته (مثلاً کوه های «ایو شیدا او» یکی از شاخه های کوه بابا) تاریخ نگاه آنها بحیره کاسایا Kasaya (هامون سیستان) بر تمام خط سیر آنها اطلاع داشته این رودخانه ها قرار ذیل اند :

هیتومنت : این رودخانه عبارت از هیرمند است نام آن تمام حوزه هیرمند حتی کل سیستان را هم دربر میگرفت چنانچه در فهرست اراضی ۱۶ گانه بدان اشاره شد. در میادیش فقره ۶۷ بصف صاحب جلال و افتخار یاد شده و تذکار گرفته که امواج کف آلودان تمام مصیبت هارا با خود می برد.

خواسپه Kvaspa : این رودخانه از جمله معاونین رود هیرمند است و (اسپ خوب) معنی دارد شاید در حوزه آن اسپ های خوبی تربیه میشد زیرا فراموش نباید کرد که مورخین کلاسیک یونان از قوم «آریا سپه» شاخه ئی از آریاهای سوارکار در حوالی هامون سیستان اسم می برند و صاحب شهری هم به همین اسم بودند. بطلمیوس جغرافیه نگار یونانی مصری این رودخانه را به نام «خوسپه Khuspâ» یاد کرده و «سراورل ستن» و دارمستتر آنرا عبارت از رودخانه «خسپاس» میدانند.

هواستر Hvastra : این رودخانه با رودخانه خواسپه پهلو به پهلو در فقره ۶۷ زمیادیش تذکار شده و قرار تحقیقات «سراورل ستن» عبارت از رودخانه خاش یا خاش رود میباشد. آب این رودخانه در بعض مواقع سال خیلی کم حتی خشک میشود.

فراداتا Fradatha : «فراداتا» عبارت از «فرارود» است. این اسم مرکب از دو حصه است «فرا» و «داتا» که اولی را فرو جلال و شکوه و دومی را عدل و داد ترجمه کرده اند و بصورت غیر مستقیم اشاره به آبادی و حاصل خیز بهائی میکند که رودخانه به اراضی دو طرف خود داده است. «فرا» قسمت اول نام

اوستائی رودخانه کلمه ایست که در ادوار باستانی در نام شهر بزرگی دیده میشود که در کنار این رودخانه معمور بود چنانچه «ایسیدور» از شهری بنام «فرا» اسم میبرد که تا حال نام آن از بین نرفته و موجود است .

هورنا گو هیتی: این رودخانه بار اول از طرف «موسیو گلدنر» تشخیص شده (۱) یکسال بعد سر اورل ستن موقعیت آنرا معین کرده است (۲) این رودخانه عبارت از «فرنا کونیس» متذکره «پلینی» است. حصه اول این نام «هورین» به تدریج «هر» شده و عبارت از رودخانه «هاروت» است که از گوشه شمالی به هامون سیستان می ریزد .

علاوه بر کوها و رودخانه های کشور ما در اوستا از بعضی دریاچه ها هم ذکری بمیان آمده که راجع به موقعیت و تشخیص آنها نظریات مدققین تا یک اندازه مختلف است. تنها راجع به (کاسیا) (۳) هامون سیستان شبههائی در میان نیست زیرا اوستا این علاقرا خوب می شناخته و در زمانه های اخیر تا موقع نشر دین مقدس اسلام حتی ۴-۵ قرن بعدتر هم آئین «زردشتی» درین حدود باقی بود و دو دریاچه دیگر را که بنام های «چیچسته» یا «کیکسته» و Chaichasta و هوسراوا Husrava یا د شده اند بعزت جنگ های پادشاهان خاندان اسپه با تورباها (تورانی ها) که کنار آنها واقع شده است «کایگر» عبارت از ایسیک کل Issuk-Kul و سون کل Soon-Kul میدانند و نظریات دیگری هم درین باره است. (۴)

(۱) Drei Yasht (1884) (۲) «سر اورل ستن» کاشف بزرگ انگلیس در باب معلومات جغرافیائی اوستا مطالعات مفصل نموده و صورت مطالعات خود را در ۱۸۸۶ در هفتمین کنفره بین المللی مستشرقین در «وین» تقدیم کرده است .

(۳) این دریاچه به نام های دیگری هم یاد شده .

(۴) بعض نقاط خارجی که پادشاهان آریانا برای جنگ در آنجا قشون فرستاده اند

در اوستا ذکر شده در انجمله بعضی ازین دریاچه ها هم می آیند .

قلمرو و سلطنت و امپراتوری

دودمان پارادانا و کاوی و اسپه: مبحث جغرافیائی او ستائی از مباحث

بسیار مفید و دلچسپ است و اهمیت آنهم بدون مجالعه سراسر مربوط به کشور ما میباشد زیرا قراریکه دیده شد ۱۶ قطعه خاک اوستائی سر زمینی را تشکیل میداد که مورخین کلاسیک یونان و لاتین بنام «آریانا» یاد کرده اند. قراریکه در مبحث «سرزمین اوستائی» اشاره کردیم قطعات متذکره اوستا همه پیوسته و متصل بهم میباشد و این مسئله کمال اهمیت دارد زیرا واضح دیده میشود که مقصود اوستا قطعات خاک یک کشور است که در آن اولاد اصیل آریا زندگی داشت.

پادشاهان «پارادانا» و «کاوی» و «اسپه» که اوستا فرشاهی آریانی را به ایشان نسبت میدهد و پرچمهای سلطنتی آنها فر از کنگره های «بخدیم سریرام» در اهتزاز بود به قطعات ۱۶ گانه اوستا سلطنت کرده اند و ۱۶ قطعه خاک اوستائی و لایات قلمرو آنها بشمار میرفت بعبارت دیگر این پادشاهان از حوزه سردریا تا هراوتی که به مفهوم اوستائی تا اوقیانوس هندرا دربر میگرفت و از هپته هند و (حوزه سند) تاراغا (ری) حکمفرمائی داشتند و به لحاظ همین سابقه مورخین و جغرافیه نگاران کلاسیک یونان و لاتین عین این حدود را برای آریانا معین کرده بودند و نظریات آنها در تعیین حدود آریانا وقتی فهمیده میشود که مبحث جغرافیائی اوستا مطالعه شود چنانچه یکی از مقاصد ما هم در مطالعه آن همین بود. در اوستا خاکهای داخل حدود این چوکات همه بصفته اعلی و خوب یاد شده و مسکن مخصوص آریا تلقی گردیده است. ناگفته نماند که پادشاهان مقتدر پارادانا و کاوی و اسپه در خارج حدود آریانا تابانورها در شمال و شمال شرق و بومیهای مازندران و عناصر سامی بطرف غرب جنگها کرده و نایل به فتوحاتی شده اند

و بعضی های آنها صاحب مستملکات گردیده و امپراطوری تشکیل کرده اند چنانچه خود اوستا در مورد بعضی از پادشاهان دودمان های مذکور ما نند « یاما » « کاوی یوسا » (کی کاؤس) کاوی هوسراوا (کی خسرو) شهادت میدهد که بر « هفت کشور » سلطنت کرده و « امپراطوری آریائی » تشکیل نموده بودند . اصطلاح « هفت کشور » را بعضی ها کلان تر کرده و دنیای معلوم وقت تعبیر نموده اند ولی مقصد ازان خاک های خود آریانا و مستملکات آنست همین قسم اصطلاح « امپراطوری آریائی » که در مورد « کاوی هوسراوا » (کی خسرو) در اوستا ذکر شده و از گردش این پادشاه بزرگ در خاک های امپراطوری سخن بمیان آمده است واضح معلوم میشود که بعضی از پادشاهان نیرومند پارادانا و کاوی واسپه موفق به تشکیل امپراطوری هائی شده بودند که دامنه متصرفات آن خارج از حدود آریانا بطرف شرق و غرب انبساط داشت .

* * *

چیز دیگری که شرحش در اینجا بی مورد نیست بلکه کمال اهمیت دارد این است که قلمرو اوستائی با حدود خاک هائیکه مورخین و جغرافیه نگاران کلاسیک یونانی و لاتین برای آریانا داده اند بهم سر میخورد و تا یک اندازه واضح معلوم میشود که این حدود خاک هادر ذهن باشندگان کشور ما تا زمان ورود مورخین و جغرافیه نگاران مذکور روشن بود و از نیمه اول قرن سوم ق م به بعد به شهادت نگارشات آنها تثبیت شد . این حدود در فصل اول تحت عنوان (حدود آریانا صفحه ۴) ذکر شد و اگر با خاک های اوستائی تطبیق شود کاملاً سر میخورد . طبیعی دور های تاریخ در آن تغییراتی پیش کرده و آنرا خورد و کلان ساخته است معذالک بطليموس جغرافیه نگار کلاسیک یونانی مصری که در قرن دوم مسیحی میزیست آریانا را به هفت ولایت ذیل تقسیم کرده است :

(۱) مار جیانا (حوزه مرغاب) (۲) بکتر یانا (بلخ و بدخشان) (۳) آریا (حوزه هری رود، ولایت هرات) (۴) پارویا میزوس (هزاره جات و کابل تا سواحل رود سند معه نورستان و داردستان) (۵) در انجیانا (سیستان و قندهار) (۶) اراکوزیا (غزنی و سلسله کوه سلیمان تا اندوس) (۷) جدورزیا (کچ و مکران یا بلوچستان تا اوقیانوس) قراریکه ملاحظه میشود درین تقسیمات سفیدان و پارتیا و تاناکنه و کرمان نیامده و این مسئله مربوط به وقایعی است که تا قرن دوم مسیحی بمیان آمده است. چیزیکه مهم و قابل ملاحظه است این است که اصل حدود آریانا به اساس چوکات خاک های اوستائی معین شده بود و باقی تغییرات آتی مربوط به دوره ها و وقایع تاریخی است معذالک قسمت اعظم خاک اوستائی همیشه جزو آریانا بوده و هنوز هم تنها قلمرو افغانستان است که اکثر اراضی مذکره اوستا شامل آن میباشد.

در دوره های اسلامی مخصوصاً در نگارشات اعراب تقسیمات ولایتی کشور ما شکل دیگری هم بخود گرفته است به این ترتیب که حصص شمال شرقی را باختر شمال غربی را غور حصص مرکزی و بعضی قسمت های شمالی را کابلستان و حصص جنوبی را زابلستان جنوب شرقی را روه و جنوب غربی را نیمروز هم خوانده اند درین تقسیمات کابلستان شامل: «مار جیانا، آریا، پارو، پامیزوس» بود. زابلستان: «در انجیانا، حصه از اراکوزیا، گدورزیا» رادر بر میگرفت. باختر شامل: «بکتر یانا، نخارستان، و مناصفه شمال شرقی پارو و پامیزوس» بود. در روه: «بقیه اراکوزیا و گدورزیا و حتی کچ و مکران» می آمد و بالاخره نیمروز «مناصفه غربی در انجیانا و گدورزیا و سیستان» را در بر میگرفت. غور شامل تمام کهستانات مرکزی و جنوب غربی بود.

اوستامدیا و فارس و شاهان ایشان را نمی شناسد. به این موضوع قبل برین هم در محبت تشکیل نظام سلطنتی آریانا در بنخدی مخصوصاً در صفحه (۲۱۲)

و ۲۱۳) اشاره شد و چون مسئله مهم و قابل دقت است در پایان مبحث جغرافیائی اوستا در آن باره جداگانه صحبت میکنیم زیرا روشن ساختن این موضوع به دو مسئله بزرگ ذیل روشنی می اندازد: اول در صورتیکه اوستا خاک های مدیا و فارس را نمیشناسد و از آنها اسم نبرده چطور بعضی کسان ظهور اوستا را در خاک های مذکور نسبت میدهند؟

دوم: در صور تیکه پادشاهان مدیا و فارس در اوستا ذکر نشده اند چندین نتیجه بدست می آید: اول اینکه اوستا خیلی ها پیشتر از ظهور پادشاهان آنها به میان آمده است. دوم پادشاهانی که در اوستا ذکر شده اند غیر از پادشاهان مدیا و هخامنشی های فارس هستند. از روی مطالبی که از شروع فصل سوم تا اینجا نگاشته ام مخصوصاً از روی دو مبحث تشکیل نظام سلطنتی آریانا در بخدی (صفحه ۲۰۷) و سرزمین او ستائی (صفحه ۲۷۲) این مسئله واضح شده است اوستا با آن دقتی که از اراضی صحبت میکند چرا از مدیا و فارس نام نمی برد چرا طوریکه پروفیسر «گایگر» میگوید جزئی اشارهئی به اکبتانا (همدان) و استخر، سوز، پرسپه، یولیس، هکما، تو، میو، لیس، سیروپو، لیس، مراکز شاهان مدیا و هخامنشی فارسی نمیکند؟ این مسئله نظر جمعی از مدققین را بخود جلب کرده و حتی چیزیکه قابل دقت است این است که در بعضی قسمت های جدید اوستا که در عصر یارتی و ساسانی تدوین شده باز هم اثری از پادشاهان هخامنشی و مدیا نیست حال آنکه در مقابل خاک های آریانا نقطه به نقطه ولایت به ولایت به ترتیب و مسلسل ذکر شده و علاوه بر تذکار هر نقطه کوهها، رودخانه ها، قلل مرتفعه، دریاچه ها، حوزه های رودخانه ها، میزرات طبیعی هر منطقه، پایتخت مملکت و بیرق های بلند آن بیگانگانی که در اطراف خارج خاک مذکور افتاده بودند همه با تفصیل و با جزئیات معلومات داده شده است پادشاهانی که اوستا بنام دودمان پارادانا و کاوی واسپه ذکر کرده مرکز شان بخدی (بلخ) و کشورشان مرکب از ۱۶ قطعه خاک اوستائی یا «آریانا» بود.

آئین اوستائی

ملاحظات عمومی: درین شبهه نیست که «سرودیدی» همان طوریکه پیش از همه چیز جنبه مذهبی داشت، «اوستا» هم از همه بیشتر دارای يك مفکوره و اصول و مقررات معین «است» و کتایبی است که از يك آئین مشخص نمایندگی میکنند. این دیانت در عرف ملل به نام های مختلف یاد شده برخی از روی اسم وضع کننده آن «زرتشتر» آنرا «زواستری» گویند بعضی بمناسبت نام «اهورا مزدا» آنرا «مزدئیزم» یاد کرده اند، برخی این عقیده را بعلت مقابله عنصر خوب و بد «دوالیزم» خوانده، بعض کسان آتش پرستی گویند و عده ای هم از روی اسم کتاب، این دیانت را اوستائی میخوانند، این نام ها هر کدام مناسبتی دارد ولی بیشتر این مناسبت مربوط بیک عصر و وقت معین تاریخ تحول این دیانت و بعض دوره های آن است که یکی از این نام ها اگر سر بخورد به دیگری نمیخورد و اگر سر هم بخورد از نقطه نظر مفهوم همه اطراف آن رادر بر نمیگیرد لذا همان طور که سائر مشخصات این عصر را بنام «اوستائی» یاد کردیم آئین انوقت را هم به همین نام یاد میکنیم. در شروع فصل اوستائی این مسئله را از پهلوی های مختلف شرح دادیم که اوستا و عصر آن و همه چیزهایی که به آن نسبت میشود ادامه تحول دوره ویدی است. همان طوریکه گفتیم «زرتشتر سپنتمان» یکی از «ریشی ها» یادانایان اخیر دوره ویدی است. همانطور که گفتیم اوستا ادامه سرودهای اخیر ویدی میباشد و حلقه تسلسل آنها را هم به وجود «گات ها» قدیم ترین قسمت اوستا به ثبوت رسانیدیم. همانطوریکه زبان آخرین سرودهای ویدی و زبان گات ها قدیم ترین قسمت اوستا شباهت زیاد بهم داشت، آئین اوستائی و آئین قدیم وید هم از هم جدائی نداشتند و مشخصاتی در بین است که این دو

دیانت را بهم پیوست میکند و حتی نشان میدهد که پیروان آنها در بیک قطعه خاک معین زندگانی کرده اند چنانچه در اوائل فصل ویدی زمانیکه میخواستیم خانه مشترک آریاهای کتله باختری را ثابت کنیم در میان باره عوامل دیگر مثل تشابه زبان و ادبیات و عنعنات و غیره یکی هم شباهت عقیده و آئین عصر ویدی و اوستائی را مثال آوردیم. پس آئین اوستائی غیر از تحولاتی که از روز ظهور خود حوالی هزار قم تا سه چهار قرن بعد از انتشار دین مقدس اسلام در داخل اصولات خود نموده دارای عوامل قدیمه عصر و دیانت ویدی نیز میباشد.

آئین اوستائی از روز ظهور خود در باختر در مرور زمانه در عصر و نقاط مختلفی که انتشار یافته، دوره های ترقی و بحران و تحولات زیادی را پیموده که اینجا موقع تذکار همه آن نیست زیرا بعض دوره های آن از چو کات این فصل حتی تاریخ آریانا بیرون است لذا بصورت عمومی به تحولات آن اشاره نموده و بعد از آن قیافه و شکل اصلی آن را به عصری که وارد آن هستیم شرح میدهیم. فراموش نباید کرد که آئین اوستائی از روز ظهور آن در حوالی هزار قم در باختر تا امروز ازین نرفته و هنوز هم پیروانی دارد. این دیانت از حوالی هزار قم تا موقع ظهور هخامنشی ها در فارس تقریباً ۵۰۰ سال منحصر به قلمرو اوستائی یعنی خاک های آریانا بود. در اثر فتوحات و تبلیغات دودمان سلطنتی بلخی اسپه و تعلقاتی که بعدتر آشوری ها و هخامنشی ها پیدا کردند بجانب غرب نشر شد ولی عقاید سامی در آن تاثیر افگند و دیانت اوستائی عصر هخامنشی شکلی داشت مخلوط با ستاره پرستی و دیگر مفکوره های سامی. در خود قلمرو آریانا هنوز هم تا زمان فتوحات اسکندر این دیانت مختصات خود را محافظه کرده بود. حمله و فتوحات اسکندر صدمه مدهشی به آثار مذهبی و نسخه های اوستا رسانید. حتی قرار بعض نظریات هر چه نسخه اوستا در آریانا و نقاط فارس وجود داشت همه اش طعمه حریق شد و بر باد گردید و نسخه های راهم اسکندر به یونان فرستاد. طبیعی

این پیش آمد، مهلك ترین ضربتی بود که به آئین و معتقدات اوستائی رسید. معذالك بکلی از بین نرفت و محتویات اوستا کم و بیش چه در سینه ها و چه در نسخ منفرق و مخفی باقی ماند، یونانی هائی که بعد از فتوحات اسکندر چه در باختر و چه در فارس و چه در شام و سائر قطعات آسیای غربی متمرکز شدند و حکومت های محلی تشکیل دادند به دین و آئین اهالی کار و غرضی نداشتند. لذا بعد از سپری شدن يك دوره بحران بزرگ مردم مجدداً به دیانت قدیم خود متوجه شدند طبیعی معتقدات و ارباب انواع یونانی هم کم و بیش معروف شد.

در کشور ما آریانا این وضعیت دوام داشت و هنوز دولت مستقل یونان و باختری در باختر تشکیل نشده بود که اشوکا امپراطور موریای که تا جنوب هندو کش نفوذ یافته بود مبلغین بودائی را به خاک های شرقی آسیا فرستاد و در حوالی وسط قرن سوم ق م دیانت بودائی در شرق آریانا معمول شد و آهسته آهسته بنای انتشار را به طرف قلب مملکت و صفحات شمال آن گذاشت و در اوائل قرن ۲ ق م به باختر هم نفوذ کرد. (۱)

چون دولت یونان و باختری آریانا درین وقت به منتهای قوت رسیده و نقشه فتوحات خاک هندی مدنظر پادشاهان آن بود نشر دیانت بودائی را از روی سیاست استعماری خاک هندی قبولدار شدند، به این ترتیب آئین اوستائی روز به روز و به تدریج ضعیف شده و زمین را در مناصف شرقی آریانا چه در شمال و چه در جنوب هندو کش برای بودیزم خالی کرده رفت و بدون اینکه بکلی از بین برود مرکز ثقل آن بصورت غیر محسوس به مناصف غربی آریانا و از انجا هم مخصوصاً به حوزه هیرمند و سیستان و حوالی هامون منتقل شد.

این دوره ایست که در مناصف شرقی خطه بلخ-قندهار، بودیزم عمومیت دارد ولی دیانت اوستائی بکلی از بین نرفته و در حصص غربی خط مذکور پیروان

(۱) صفحه ۴۴۱ و بعد جلد دوم کتاب کریک و بودیک کندهارا تالیف موسیو فوشه.

اوستائی عمومیت دارند و بودیزم در آنجاها راه نیافته است .
 یارت های باختری که مقارن تشکیل سلطنت مستقل یونان و باختری در هیرکانیا .
 بنای سلطنت جدید را گذاشتند و بعد از آن بطرف خاک های فارس پیشروی
 نموده و آن خاک ها را از سلطه یونانی بیرون آوردند کار بزرگی که کردند به
 جمع آوری خاطره ها و تشکیل متن اوستا صرف مساعی کردند و این رویه در عصر
 ساسانی تعقیب شد و چون دیانت اوستائی در غرب آریانا مخصوصاً در حوزه
 هیرمند و سیستان و اراضی اطراف هامون مرکز آرامی یافته بود در بعض قسمت
 های جدید اوستا خاطره های زیادی به آنجا مربوط است .

برگردیم به آریانا، در عصر کوشانی های بزرگ با وجودیکه دیانت بودائی
 مخصوصاً در مناصفه شرقی مملکت به منتهای شکوه و عظمت خود رسیده بود حتی
 قرار بعض نظریه ها ، دیانت رسمی مملکت شده بود ، باز هم خاطرات و مقررات
 آئین اوستائی از بین نرفته و تقریباً تمام ارباب انواع اوستائی روی مسکوکات
 سلاطین مختلف کوشانی نقش است و از آن مختصراً بعدتر و در جلد دوم این سلسله
 تاریخ در فصل کوشانی به تفصیل صحبت خواهیم نمود . درین شبهه نیست که بودیزم
 میدان رقابت را مخصوصاً در مناصفه شرقی مملکت برده و عقاید دیگر که اینجا موقع
 شرح آن نیست هم ظهور کرده بود ولی پیروان اوستا در حوزه هیرمند و سیستان
 باقی مانده و تا زمان ظهور دین مقدس اسلام و ورود عسا کر عرب دریای دیوار
 های زرنج و بست ، این دیانت باقی بود و همین حال را در خاک های فارس داشت و در
 مقابل نیروی فاتحین عرب ، پارسی ها به خاک هند پناه برده و تا حال به این دیانت
 پایبند اند . پس به ترتیبی که گذشت آئین اوستا دارای دوره های ذیل است که
 هر کدام شامل پاره میزات مخصوصی میباشد .

(۱) دوره قبل از زوراستری که در آن عواهل دیانت ویدی داخل است

(۲) عصر « گاتها » یا دوره صاف و قدیم اوستائی که سراسر مختص به باختر

و عصر ویشناسیه و خود زر نشتر سینتمان بلخی است که تقریباً پنجد سال را در بر میگیرد.

(۳) عصر هخامنشی که آئین اوستائی در فارس سرایت نمود و معتقدات سامی در آن مخلوط شد.

(۴) دوره بحران معاصر فتوحات اسکندر.

(۵) دوره پارسی که آنرا عصر تاریک زور استری میخوانند و در اخیر آن شاهان پارسی شروع به جمع آوری خاطرات قدیمه نمودند.

(۶) عصر ساسانی که آئین اوستائی بکلی در قلمرو سلطنت آنها تجدید و دو باره احیا گردید.

(۷) دوره معاصر فتوحات مسلمین.

این دوره هاهر کدام از خود میزانی دازد که شرح همه آنها هم از موضوع این فصل و هم از چو کات تاریخ کشور ما خارج است، لذا به آنچه که در قسمت عمومیات گفته شد اکتفا نموده و اصل اساس این دیانت رادریکی دو مرحله اول آن که جزء مرام این فصل و تاریخ کشور ما است شرح میدهم.

* * *

در فصل دوم تحت عنوان «عقاید» (صفحه ۱۴۱) متذکر شدیم که آریاهای عصر ویدی دینی به معنی مشخص و معین این کلامه با مقررات و رسومات متعلقه آن نداشتند، امید و بیم از عناصر نورانی و ظلمانی ایشان رابه احترام و ترس از عناصر وادار کرده بود. به وجود خالق کائنات هم تاحدی پی برده بودند و اجداد راهم احترام و ستایش میکردند.

در دیانت اوستائی این چیزها هم هر کدام بجای خود انبساط یافت و باقوت بیشتر شکل معینتری بخود گرفت. در فصل دوم شرح دادیم که عناصر طبیعی در عصر ویدی ستایش و احترام میشد این مسئله در عصر اوستا شکل معین مقابله

عناصر روشن و خوب را با عناصر تاریک و بد بخود گرفت و این مفکوره ته‌داب آئین اوستائی را تشکیل داد و بصورت عمومی قوه خوب و بد، مفید و مضر روشن و تاریک در مخیله این وقت شخصیت پیدا کرده و صاحب نام‌ها شد. چنانچه قوه نیکی را «سپینته مینو» و قوه بدی را «انگرو مینو» مینامیدند و آنها را «خرد مقدس» و «خرد خبیث» هم ترجمه کرده‌اند. اگرچه اساس آئین اوستائی بر روی مقابله همین دو قوه روشن و تاریک، نیک و بد، مفید و مضر گذاشته شده بود معذالک «اهورامزدا» (هرمزد) در رأس همه حکمفرمایی میکرد. به این ترتیب ملتفت باید بود که هر مقابله و ستیز که بود در میان «سپینته مینو» و «انگرو مینو» بعمل می‌آمد و در مقابل اهورامزدا کدام قوه فاعل خبیث وجود خارجی نداشت.

پس «دوالیزم» اوستائی در کلماتها مفهوم مخصوص و معینی داشت به این ترتیب که «اهورامزدا» (هرمزد) به تنهایی نظام کاینات را اداره میکرد و مقابله میان قوه نیکی و بدی، میان خیر و شر، میان نور و جدان و تاریکی‌های شهوت نفسانی بود که آنهم با روح خوش بینی که درین دیانت موجود بود با مراعات قوانین اخلاقی به فتح و غلبه روشنی بر تاریکی منتهی میشد.

اوستا در حقیقت حیات و تمام مربوطات آنرا دو جنبه داده بود که یکی آن نور و روشنی و دیگر آن ظلمت و تاریکی بود. جنگ و ستیز خواهشات نفسانی و هدایات وجدانی و عقلی انسانی مظهر همین دو مفکوره است که اوستا آنرا خارج وجود فردی بشری عمومیت داده و در هر مورد مقابله و ستیز و عزم و اراده را توصیه کرده و آخر هم به غلبه روشنی‌های وجدان بر تاریکی‌های خواهشات نفسانی اطمینان داده است. بیشتر گفتیم که «سپینته مینو» و «انگرو مینو» یعنی عنصر خوب و بد اساساً در نبرد بودند، پس روشنی‌ها و محاسن مادی و معنوی یکطرف و سیاهی و خبثات طرف دیگر صف بسته بود و همین رویه باعث شد که

دردیانت اوستائی مجموعی از عناصر نورانی و ظلمانی بمیان آید و صاحب شخصیت و نام و نشان شود. عناصر نورانی بارولی که بازی میکردند مقام بلندی دردیانت اوستائی پیدا کردند و مجموعه آنها را بعضی ها ارباب انواع اوستائی خوانده اند ولی ملتفت باید بود که مانند ارباب انواع یونانی نماینده مادیات نبودند و آنها را با مجسمه ها نمایش نمیدادند بلکه عموماً شخصیت های معنوی داشتند و آنها را رو بهمرفته «یزانا» میگفتند و «امشه سپنته» Amesha-Spenta یعنی «ارواح پاک جاویدانی» در قطار آنها می آمدند و عده آنها به ترتیب ذیل به شش میرسید :

(۱) وهیومانو Vhou-mâno (فکر خوب)

(۲) اشاوهیشته Asha-vahishta (بہترین تقدس)

(۳) خشه نره وریا Khshathra-varya (سلطنت عالی)

(۴) سپنتا آرمتی Spenta-Armati (حسن اعتدال)

(۵) هرونات Hervatat (سعادت و صحت)

(۶) امرتات Amertat (جاویدانی)

امشه سپنته هر کدام از خود وظیفه داشت مثلاً «وهیومانو» محافظت می نمود. اشاوهیشته رب النوع آتش شمرده میشد و تقریباً قاصد اهورا مزدا بود. سپنتا آرمتی محافظ زمین و هرونات و امرتات بخشایندة سعادت و خوش بختی و طول عمر تلقی شده بودند و بر آب و نبات سلطنت داشتند علاوه برین قواهای مفید و عناصر دیگری هم بود که دسته «سپنته مینو» یا «خرد نیک» را در مقابل «انگرو مینو» (ارواح حبیب) یادبونها و شیاطین تشکیل میداد.

سویہ اخلاقی: رویہ اخلاقی يك ملت علامہ ممیزہ میزان رشد اجتماعی و حیات مادی و معنوی آن میباشد. اساس آئین اوستائی قراریکه دیده شد بر سر مقابلہ قوه نیک و بد گذاشته شده بود و با این وضعیت انتخاب و مسئولیت همه به اختیار

مردم بود قرار اصولات او ستائی بشر مخلوق (هر مزد) بود و از روز تولد جزء قلمرو کشور نور و روشنی بشمار میرفت ولی چون از ادخلق شده بود انتخاب حق خود او بود و در حالیکه سعادت و نجاتش به همین انتخاب تعلق داشت در فتح و فیروزی آخری نور بر ظلمت هم سهیم و موثر بود . زیرا هر عمل نیک بشر قوه عمومی نور و روشنی را تقویت میکرد و هر عمل بد قوه ظلمت و تاریکی را نیرومند میساخت بناء علیه بشر باید طرف خوبی و روشنی را انتخاب میکرد تا نور فاتح میشد و نجات او با فتح و پیروزی روشنی بر تاریکی صورت میگرفت .

علاوه برین چیز دیگری که در اخلاقیات پیروان اوستائى تاثیر زیاد داشت عقیده به نظارت اعمال و کردار بود که از طرف « امشه سپننه » بعمل می آمد و هر کار خوب و بد تشخیص و تحریر میشد . به این ترتیب آئین اوستائی پیروان خود را به راه روشنی و نیکو کاری آورده و هر شخصی را آزادی در انتخاب راه روشن و تاریک داده و از نگرانی اعمال خوب و بد خبردار ساخته بود و راه سعادت و نجات فردی را در غلبه و پیروزی محاسن اخلاقی منوط ساخته بود و به این ترتیب هر فرد مکلف بود که مانند سرباز مجهز با مراعات اصولات اخلاقی و نیکو کاری به مفاصد و تاریکی ها و خواهشات نفسانی فایق آید .

هومته ، هوخته ، هورشته : روی هم رفته قوانین اخلاقی اوستائی به اساس و اجرای سه مطلب گذاشته شده بود که بحیث فورمول مشخص در آمده و آن عبارت از هومته ، هوخته ، هورشته یعنی « پندار نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک » است . به این اساس پیروان اوستائی مکلف بودند که فکر ، زبان و عمل خود را از لوٹ و کثافت پاک کرده نه تنها از راه زبان و عمل به کار های ناشایست اقدام نکنند بلکه در فکر و خیال خود هم آنرا خطور ندهند . پیروان اوستائی به روز آخرت و پرستش و جزای اعمال عقیده داشتند . او ستابه پیروان خود بصورت عمومی پاک و نظافت ظاهری و باطنی یعنی بدنی و روحی ، راستی ، راستکاری

مروت ، سخاوت و خیر خواهی را توصیه نموده و دروغ گوئی را بدترین گناهان شناخته است . اوستاسفارش شدیدی داده که زمین ، آتش و آب پاك نگه شود و مخصوصاً از لوٹ جسد مردگان محافظه گردد . از همین جهت آتش علامه پاکی قرار گرفت و افراط درین راه بجائی رسید که این دیانت به آتش پرستی معروف شد و گرنه قراریکه ملاحظه میفرمائید در اوائل موضوع پرستش آتش بکلی در میان نبود . همین قسم مراعات پاکی زمین مخصوصاً از لوٹ جسد مردگان سبب شد که مرده را به زمین دفن نکنند و در بلندی ها و قله های کوه بگذارند تا مرغان هوا خورده و ناپدید شود .

مقایسه بین بعضی نام های ارباب انواع ویدی و اوستائی : همان طور که «زرتشتر» خودش در قطار ریشی های «ویدی» ظهور کرد و «گات ها» قدیم ترین قسمت اوستا از حیث زبان و مفکوره واسطه ارتباط بین آخرین کتب ویدی و باقی حصص اوستا میباشد در نام های ارباب انواع ویدی و اوستائی هم شباهت زیاد موجود است . حتی بعضی ازین اسما يك چیز است که تلفظ آن جزئی فرق کرده ، در برخی دیگر مفهوم آن منقلب شده بهر حال مقایسه آنها در تاریخ تحول عقاید عصر ویدی و اوستائی در آریانا کمال اهمیت دارد و هر کدام بجای خود نشان میدهد که این دو مدنیت با تمام مربوطات آن در سرزمین آریانا عرض وجود کرده است و يك سر زمین و يك خاك است که نبوغ مدنی ، فکری اخلاقی ، مذهبی ، تهذیبی ، اجتماعی ، ادبی آن موافق مقتضای زمان تحول و به رنگ های دیگر ظهور کرده است .

مدققین به این نظریه معترف اند که «وارونا» بزرگترین رب النوع عصر ویدی که بعضی ها او را رب النوع آسمان ها تعبیر کرده اند ، در عصر اوستائی بنام «اهروا» زدا ، شناخته شده است و میگویند که «اهورا مزدا» صفت جدیدی است که او ستا به او داده است و معنی آن «دانای توانا» است و این مفهوم

معنوی است که پیروان ائین « ویدی » به او داده بودند. بعضی های دیگر میان کلمه « وارونا » و « اهورا » مابینت زیاد نمی بینند حتی مربوط به این مطلب کلمه دیگری هم در « وید » داریم که « آشورا » است و بر مجموع ارباب انواع نورانی تطبیق میشود که در عصر ویدی از آن کلمه « اهورا » عرض وجود کرده است اسم دیگر که در عقاید عصر ویدی و اوستائی کشور ما قابل مقایسه است « میترا » و « میترا » است که رب النوع آفتاب میباشد و مفهوم آن در وید و اوستا تغییر نکرده و در تلفظ آن جزئی اختلافی که بعمل آمده عبارت از سقوط (ه) است. این اختلاف تلفظ زاده مرور زمانه است چنانچه همین کلمه را اگر تعقیب کنیم می بینیم که در عصر کوشانی تاریخ مملکت ما باز هم کمی بیشتر تغییر کرده و شکل « میرو » بخود گرفته است چنانچه روی مسکوکات کنیشتکا و هوویشکا با کمی نرمی و سختی حروف علت و تشدید حروف صدادار بصورت های ذیل تحریر است: Mipo ، Miipo ، Mippo ، Meipo ، Miiopo ، Mopo (۱) و در ادبیات دری بشکل « مهر » باقی مانده و هنوز هم معنی آن آفتاب است.

همین قسم « امشه سینته » (ارواح نورانی) که در اوستا ذکر شده و بیشتر از آن اسم بردیم در وید مقابل خود ادیتیا Adityas دارد که دارای عنوان و وظایف اخلاقی جدید شده اند.

« دیوا » محض کلمه ئی که در « ودا » ارباب انواع و مخصوصاً ارباب انواع مفید و نورانی را در بر میگرفت در اوستا بصورت « دیو » باقی است و مفهوم آن منقلب شده و بر شیاطین و ارواح خبیث اطلاق میشود و مقابل مفهوم جدید آن در سرود ویدی کلمه را کشا Rakshas موجود است که شیاطین و عناصر مضر را در بر میگرفت. همین قسم میتوان « سوما » و « هوما » ، اگنی و « اتار » یعنی مشروب و آتش و دیگر چیزهای این دودیان آریانا را بهم مقایسه کرد.

(۱) ارباب انواع زوراستری در مسکوکات هندوسیتی (کوشانی) تالیف سر اورلستین بیسوی، ۱۸۸۸. ملتفت باید بود که (P) در کلمات مذکور آواز (R) را میدهد.

عناصر طبیعی: آئین اوستائی با وجودیکه بخود شکل و خواص معینی گرفت و از پرستش عناصر طبیعی که در عصر ویدی وجود داشت يك قلم مجزی شد و به ترتیبی که شرح داده شد تحت نظام جدیدی درآمد. معذالك احترام عناصر طبیعی بحيث عوامل مفید و ارباب انواع فرعی در آن دیده میشود و حتی بعضی ازین عناصر مثل آتش و آب شخصیت هائی بنام اشا و همیشه Asha-Vahishta و هر و اتات Harvatât در قطار ۶ «امشه سپننه» هم داشتند. چون این عناصر در خود اوستا شخصیت مهم داشتند و بعضی های آنها از عصر اوستائی و حتی ویدی هم بیشتر در خاک های دو طرفه هند و کش رولی بازی کرده اند و بعضی های آنها باعث ظهور يك سلسله ادیان دیگر در اراضی آسیای شرقی و اراضی متصل حوزه بحر مدیترانه و حتی اروپا شده اند بيمورد نیست که اینجا از آنها تذکاري بمیان آید.

آتش: اگر چه آتش در اوستا بنام «اتار» یاد شده ولی قراریکه بیشتر شرح دادیم در میان «امشه سپننه»، «اشا و همیشه» از آن نمایندگی میکرد ولی واضح معلوم نمیشود که مقصد ازین نمایندگی، شخصیتی است که برای آتش قابل شده بودند یا مفهوم مادی آن، بهر حال قراریکه در مبحث عقاید اوستائی شرح دادیم و وظیفه اساسی بیروان «زرتشت سپنتمان» مقابله با ارواح خبیثه و ستیز با خواهشات نفسانی و عناصر تاریک و مضر بود.

آتش با روشنی ظاهری و حرارت خود وفا بدهئی که بحیات بشری رسانیده از روز کشف خود در میان همه اقوام جهان بحيث يك عنصر مفید تلقی گردیده اهت و کشف و استعمال آن یکی از عواملی بود که در هر گوشه جهان بشریت را به مرتبه جدید تمدن واصل گردانیده است.

باشندگان آریانا در عصر اوستائی با سابقه که قبل برین در عصر ویدی در تشخیص عناصر نورانی طبیعی داشتند نسبت به سائر ملل جهان برای آتش مقام مهمتری قایل شده بودند و او را بنام «اگنی» می شناختند و نسبت به همه

ارباب انواع برای اوسرود های بیشتری ساخته بودند (صفحه ۱۴۹) اوستا آتش را مقدس و پاک ترین همه عناصر محسوب میداشت و آنرا انعکاس نور «هورامزدا» قلمداد میکرد. علاوه برین آتش علامه صفای اخلاق و بزرگترین حربه در مقابل دفاع ارواح خبیثه و دیوان شمرده میشد چنانچه عقیده داشتند که شب هنگام، هنگامیکه سیاهی شب فرا میرسد و ارواح خبیثه (دیوها و شیاطین) مشغول فتنه انگیزی میشدند تنها روشنی آتش عامل ترس و فرار آنها شده میتواندست. ازین رو آتش را پسر و نور و علامه «هورامزدا» تصور میکردند و از همین رهگذر به آن احترام میکردند. روشن کردن آتش در کانون خانواده در عصر ویدی در آریانا رواج داشت و چون آتش در عصر اوستائی مقام بلند تری پیدا کرد طبعی روشن کردن آن نه تنها در کانون خانواده و حفاظت آن بطور همیشگی عمومیت یافت بلکه در آتشکده هاهم رواج پیدا نمود. ناگفته نماند که نگه داری آتش در کانون خانواده یکی از عادات قدیم اکثر اقوام هند و اروپائی است این کار در عصر ویدی و اوستائی در آریانا منحصر نبوده جرمن ها، رومن هاهم در زمانه های نسبتاً جدید به آتش کانون خانوادگی احترام میکردند بهر حال در عصر اوستائی باشندگان آریانا چنین عقیده داشتند که بهترین حربه اضحمال عناصر مضره آتش است بناء علیه روشن کردن آن را در کانون خانواده و حفاظت آنرا شب و روز یکی از وظایف مذهبی خود می شمردند و معتقد بودند که در روشنی آتش «سپنتمه مینو» یا خرد مقدس محافظ ایشان و خانواده شان است و عناصر مضره کاری ساخته نمیتوانند. به اساس همین رویه و عقیده آتش کده هائی خارج کانون خانواده هم ساخته شد، و آتش کده هائی مخصوص موبدان و شاهان عرض وجود کرد و آتش و آتشکده به اندازه ئی در دیانت اوستائی صاحب مقام بزرگ شد که دیانت مذکور را آتش پرستی هم نامیدند.

آب: آب هم در اوستا صاحب شخصیت بود و از خود رب النوعی داشت که

اورا « ایام نیات » Apam-Napāt میگفتند اینجا فوراً متذکر میشویم که این رب النوع در دوره اوستائی کشور ما عرض وجود نکرده بلکه در عصر ویدی تاریخ ما هم به همین نام یاد شده و بلاشبهه خاطره‌ئی از عقاید دوره‌های قبل تاریخ مملکت ما هم در آن نهفته است و از آن پایان تر بحث خواهیم نمود .

اسم اوستائی « ایام نیات » بصورت تحت‌اللفظ « پسر آب » معنی دارد . نام « ویدی » او هم عیناً همین است . اصلاً این کلمه چه در اوستا و چه در وید به زبانۀ برقصی اطلاق میشد که در ابرها نهفته است و چون آب باران هم از ابرها میریزد مسکن و مقر او را در ابرها می‌پنداشتند .

آب باقوه نامیه‌ئی که در خود نهفته داشت خیلی‌ها بیشتر از عصر اوستائی و ویدی در دوره‌های قبل تاریخ کشور ما ستایش و احترام میشد . از روی خود اوستا واضح معلوم میشود که پیش ازینکه زرتشت عرض وجود کند آریاهای باشندۀ دو طرفه هندو کش آنرا ستایش میکردند و از او استعانت میخواستند . در اوستا رب النوع آب بنام دیگر « اردوی سورا اناهیتا » Ardvi-sūra Anahita هم یاد شده و حتی میتوان گفت که نام اصلی او همین است و بصفه رب النوع خوانده شده این رب النوع پیش از عصر زوراستر در کشور ما معروف بود . گویگر به این عقیده است که « اردوی سورا » Ardvi-sūra اصلاً نام رودخانه بزرگ اکسوس (امودریا) بود و برای اثبات نظریۀ خود پارچه‌ئی از متن اوستارا آورده که ترجمۀ آن چنین است: « ما « اردوی سورا اناهیتا » را که از تمام رودخانه‌های روی زمین عریض تر است و باشدت تمام از کوه « هوکریا » پایان شده و به دریاچه « ورو کاشا » می‌ریزد ستایش میکنیم . وقتیکه « اردوی سورا اناهیتا » داخل این دریاچه میشود و به آن می‌ریزد تمام سواحل و وسط آنرا موج فرامیگیرد . این رودخانه هزار بازو و هزار شاخه دارد و هر یک از بازوها و شاخه‌های آن برابر چهل روزه راه سوار کار خوبی طول دارد . »

گایگر این پارچه را از متن اوستا از فقره ۳ و ۴ ابان بشت یا بشت ۵ نقل کرده و در اطراف آن تبصره کرده میگوید: « آنچه که بالا ذکر شد تصویر رودخانه بزرگ و پیر آبی است که دارای معاونین متعدد میباشد و اگر به اصل مسکن ملت اوستائی، آنطور بیکه از خلال معلومات جغرافیائی خود اوستا برمی آید نگاه بکنیم بلاشبهه ملتفت میشویم که « اردوی سورا » عبارت از رودخانه ا کسوس (آمودریا) است و کسانیکه مسکن ملت اوستائی را بطرف غرب قرار میدهند برای تعیین رودخانه « اردوی سورا » هیچ چیزی در مقابل خود ندارند. » (۱)

ملتفت باید بود که « اردویسورا اناهیما » تنها نام جریان آب رودخانه ا کسوس نبود بلکه « بیزاتا » یا ژنی این رودخانه بزرگ را هم نمایندگی میکرد و حتی گفته میتوانیم که اساساً مقصد اصلی اوستا از « اردوی سورا اناهیما » ژنی باربه النوع رودخانه ا کسوس بود .

اوستا، ابان بشت یا بشت پنجم خود را سراسر وقف ستایش این ربه النوع کرده . دارمستتر کلمه « اردوی سورا اناهیما » را « قوه عالی مطهر » ترجمه کرده و میگوید که مقصد از آن سر چشمه طبیعی است بالای کوه « هو کیریا » که از بلندی به ستاره میخورد و از آن به اصطلاح اوستا تمام رودخانه های زمین پایان میشود (۲) در ماخذ جدیدتر اردویسور Ardvisûr نام رودخانه شده و اناهیما Anahit ژنی باربه النوع آن را در بر میگیرد .

به این ترتیب کلمه « اردوی سورا » از « اناهیما » جدا شده و « اناهیما » بحیث ربه النوع آب و رودخانه اموربه النوع زمین و فراوانی و حاصل خیزی زمین و حتی قوه تانیث زن و غیره در صفحات باختر در آریانا و خارج سرحدات دوام کرد .

(۱) صفحه XLV (۴۵) مقدمه جلد اول مدنیت ایرانی های شرقی در زمانه های قدیم

ترجمه انگلیسی داراب دستور « پشوتان سنجانا »

(۲) « هو کیریا » یکی از قلل پامیر است .

از روی یشت پنجم اوستا معلوم میشود که اناهیتا بحیث ربه النوع آب و رودخانه امودر زمان زرتشت با شکل و اندام و وضعیت معینی که پایان شرح میدهم در خاطرها ترسیم شده بود. اوستا ازین ژنی یا ربه النوع طوری صحبت میکند که کسی قیافه و صورت شخص زنده و یا هیکل مجسمه ئی را تعریف کند علاوه برین همین یشت ۵ که وقف ستایش «اناهیتا» شده قسمت تاریخی هم دارد و آن عبارت ازین است که نه تنها از «یاما» گرفته به بعد تمام پادشاهان و پهلوانان آریانا از او استعانت خواسته و بنام او قربانی تقدیم کرده اند بلکه «اهورا مزدا» و زرتشت هم از او استمداد کرده اند و ازین مسئله و ازین یشت و از سایر قسمت های اوستا واضح معلوم میشود که «اناهیتا» یکی از ربه النوع قدیم باختری است که پیش از عصر اوستا و وید مجسمه های آن در دوره های قبل تاریخ کشورها هم از حوزه اندوس (سند) و اکسوس (امو دریا) کشف شده و در اراضی غربی آسیا از سوزو و عیلام و بین النهرین و آسیای صغیر و فلسطین و قبرس و بلقان و مصر هم بدست آمده است و معلوم میشود که در دوره کلمکولی تیک از سواحل سند تا وادی نیل و شرق مدی ترانه آنرا می شناختند. مجسمه های او عموماً بشکل زن و نیم تنه است و مدققین معمولاً درین وقت ها او را «مادر کبیر» یا ربه النوع مادر خوانده اند و چون او را ربه النوع زمین و قوه ناهیه آن میدانستند نیم تنه نمایش میدادند زیرا تصور میکردند که مناصف بدن او زیر زمین است. مجسمه های او در خاکهای آریانا از وادی سند (مونهجودیرو) و گدورزیا (بلوچستان) و باختر (خرابه های شهر بانو ۱۸ کیلومتری شمال تاشقرغان) از گل پخته بدست آمده است. (۱)

(۱) سرجان مارشال که در مونهجودیرو و هریه بلوچستان درزمینه قبل تاریخ حفاریات نموده به این عقیده است که از روی کشف مجسمه این ربه النوع از سند تا نیل، معلوم میشود که پرستش آن در عصر کلمکولی تیک تمام این ساحه وسیع را فرا گرفته بود.

اوستا در ابان یشت از فقره ۱۱۹ گرفته تا ۱۳۲ قیافه و شکل و زیورات اناهیتا را مفصل تعریف میکند و اینک آنرا خلاصه میکنم : « اناهیتا بشکل دختر جوان و قشنگی پیراهن طلائی پوشیده ، قد بلند ، اندام زیبا دارد ، آثار باکی و نجابت در او هویدا است کمرش بسته است . و قبای حاشیه زربن در بر کرده است قرار رواج وقت گوشواره های بزرگ مربع طلائی پوشیده و گلو بندی در گلوئی قشنگش دیده میشود . کمرش را بسته تاسینه هایش زیباتر و بشکل اصلی آن جلوه کند . بر سرش تاج طلائی است مدور مرکب از صد ستاره که هر کدام هشت رخ دارد و بین هم بازنجیره ها خوش شکل متصل است و لباس های او از بهترین پوست سمور آبی است که نگاه را خیره میکند و چنین تصور میرود که روی صفحه طلا نقره کار شده باشد . »

* * *

رَبَّةُ النُّوعِ مادر که در دوره کلکولنی نیک قبل التاریخ در کشور ما معروف بود و مجسمه های آن پیدا شده در عصر اوستائی بنام « اناهیتا » و بشکل زیبای دختر جوانی معرفی شد و بصورت خصوصی تر رَبَّةُ النُّوعِ رود خانه امو تلقی گردید زیرا آب این رود خانه با معاوین آن باعث آبادی و سرسبزی صفحات باختر و سغدیان یعنی کانون اولی اوستائی شمرده میشود . بعد از عصر اوستائی در امتداد جریان امو و دیگر نقاط باختر معابدی بنام « اناهیتا » وجود داشت . « راولنسن » در کتاب « بکتریای » خویش ذکر میکند که یکی از مجلل ترین معابد « اناهید » یا « انائیتس » که پارسی ها آنرا تانانا Tanata و اوستا « انائیا » خوانده در شهر بکتر وجود داشت (۱) معروف ترین معبد اناهیتا پیش از سلطه هخامنشی در کشور ما در باختر وجود داشت و قرار اشاره راولنسن محتملاً چندین قرن پیش از ظهور این پیش آمد این معبد معروف در باختر

(۱) صفحه ۸ بکتریا تالیف اچ ، جی راولنسن طبع لندن ۱۹۱۲ .

تعمیر شده بود و سیروس هخامنشی بعد از جنگ های اول و مراجعت خود پرستش آنرا به مدیا و فارس انتقال داد و ازین به بعد فارسی ها هم اناهیتمارا شناختند و معابدی مثلاً در اکتابا (همدان) برای اوساخنند و در زمان «ارتاگزارسس منمون (Mnemon Artaxerxes)» (۳۶۲-۴۰۴ ق م) که از پیروان جدی اناهیتما بود پرستش آن در خاک های فارس خیلی ها معمول شد.

همین « اناهیتما » اوستائی یا ختری ربه النوع آب و رو دخانه امو یا قراریکه بعضی ها میگویند ربه النوع سر چشمه امو بدان شکل زیبای دختر جوان و قشنگی که در اربان پشت اوستا تعریف شده در ادبیات عربی و فارسی شکل « ناهید » بخود گرفت و نام ستاره « وینوس » هم شد و علامه فارقه زیبایی زن گردید چنانچه ناهید مخصوصاً در مورد زن هائی اطلاق میشد که سینه های زیبا و برجسته میداشتند.

میترا: در جمله عناصر طبیعی که در عصر و ذیانت اوستائی مقام بزرگ داشت یکی هم « میترا » یعنی مهر یا آفتاب بود. / « میترا » در عصر اوستائی در آریانا معروف نشد بلکه قبل برین در عصر ویدی تاریخ ما بهمین نام « میترا » سرودی دارد و یکی از ارباب انواعی است که مانند « اناهیتما » از عصر کلمکولی نیک به بعد در آریانا و آسیای غربی معروف بود. اسم او در دوره تاریخ کشور ما فقط به اختلاف لهجه (ت) و (ته) ذکر شده و این از اختصاصات عمومی زبان این دو عصر مملکت ما است. پس میان این دو اسم اختلافی نیست و هر دو عبارت از یک رب النوع آفتاب است. اصلاً کلمه « میترا » را مخصوصاً بشکل تلفظ ویدی آن « دوست » ترجمه میکنند و بزبان اوستائی آنرا « قرارداد » معاهده و مراقبه تعبیر کرده اند ولی معنی اولی را صحیح تر میدانند و از همین اسم است که در زمانه های نسبتاً جدید کلمه « مهر » در زبان دری برای آفتاب بمیان آمده است.

در سرود های ویدی « میترا » با « وارونا » و « اندرا » بیشتر متصل و پیوست ذکر شده در اوستا در جمله « یازاتا » آمده و چنین تذکار رفته که « اهورامزدا » بالای کوه « هرابر زتی » (بامیر) که آفتاب فراز آن بر میخیزد برای « میترا » مسکنی ساخته بود . چون روشنی علامه فارقه « راستی » است « میترا » ژنی یارب النوع روشنی آفتاب و راستی و عدالت تلقی شده بود چیز مهمی که از نقطه نظر تاریخ صنعت برای کشورها مهم است يك پارچه مختصر دیگر اوستا است و در آن تذکار رفته که « میترا » روی عراده ئی حرکت میکرد که چهار اسپ سفید آنرا میکشید . « میترا » یارب النوع آفتاب با عراده و چهار اسپ سفید مذکور در سقف طاق هیکل ۳۵ متری بامیان نمایش یافته و تا حال موجود است .

همان طور که پرستش « اناهیتا » از آریانا به خاک های مدیا و فارس و دیگر نقاط آسیای غربی و سواحل بحر مدی ترانه و غیره انتشار یافت پرستش « میترا » هم قدم بقدم این راه را تا تعقیب کرد . درین شبهه ئی نیست که « میترا » مانند « اناهیتا » به نام و مفهوم کلمی مختلف مثلاً در حوزه اندوس بنام شیوا و همرای « ترگاو » در عصر کلیکولی تیک معروف بود و بنام های دیگر در بعض نقاط غرب آسیا هم آنرا میشناختند و در کتیبه های هیتیت « بوغاس کوی » در قرن ۱۵ ق م نام او با « اندرا » و « وارونا » ارباب انواع ویدی یکجا برده شده معذک اینقدر میتوان گفت که عصر ویدی و اوستائی نام و مقام و ستایش او را بیش از پیش در آریانا تثبیت کرده است . در کتیبه های دار یوش اول (۴۸۵ - ۵۲۱ ق م) و Xerxes اول (خشا یار شاه) (۴۷۲ - ۴۸۵ ق م) اسم او ذکر نشده ولی ارناتا گزر س دوم (اردشیر دوم) بار اول بعد از اهورامزدا از اناهیتا و میترا یاد کرده و ازین برمی آید که این رب النوع ویدی و اوستائی در دوره های

نسبتاً تازه تر در خاک فارس معروف شده است (۱)
 « میتها » و « اناهیتا » در خاک های غرب آسیا در کتیبه های « سوز »
 و « یرسه بولیس » ارمنی ، لیدی آسیای صغیر همیشه بهم پیوست و متصل و حتی
 بحیث یک « جفت » ذکر شده اند و بهمین صفت در امپراطوری رومن کمال شهرت
 داشتند و این تنها دو بز النوع و ربه النوع اوستائی است که معابدی در امپراطوری
 رومن داشتند و با انبساط امپراطوری مذکور در خاک های انگلستان و حتی
 اسپانیا هم پیروانی پیدا کرده بودند.

* * *

علاوه بر اناهیتا و میتها بعض دیگر از عناصر طبیعی مثل ماه و بعضی
 ستاره ها بنام های « تیشتریا »، « Tishtrya »، « ستاویزا »، « Satavaisa » و غیره ذکر شده
 اند. همین قسم در اوستا یک سلسله ارباب انواع معنوی هم نام و شخصیت پیدا
 کرده بود مانند عدالت (راشنو Rashnu) ، فتح (ورترا گنا Verthraghna) ، ترحیم
 (اشی Ashi) و غیره.

ارباب انواع اوستائی

روی مسکوکات شاهان کوشانی : اراده نداریم که درین فصل که مخصوص
 عصر و تهذیب اوستائی کشور ما است از دوره کوشانی و پادشاهان این عصر
 مملکت خود چیزی بگوئیم. تنها از ذکر یک چیز در اینجا خود داری نمیتوانیم
 و آن این است که با انتشار دیانت بودائی در آریانا آئین اوستائی حتی
 در مناصف شرقی مملکت که مخصوص انبساط بودیزم بود هم بکلی نازماندهای
 سلطنت کوشانی های بزرگ از یک ربع قرن پیش از عهد مسیح تا ربع اول قرن سوم
 ازین نرفت ، مناصف غربی بلخ - قندهار مخصوصاً حوزه هیرمند و سیستان
 موضوع جدا گانه ایست که دیانت اوستائی تا زمان نشر دین مقدس اسلام حتی

(۱) صفحه ۴۶ میتها - زوراسترو قبل تاریخ آریائی و مسیحی تالیف شارل اوتران پاریس ۱۹۳۵

بعد از آن هم در اینجا معمول بود. با وجود اینکه عصر کوشانی های بزرگ عصر ترقی بود بزم در مناصف شرقی آریانا محسوب میشد و کوشانی های بزرگ در انبساط و انتشار این دیانت در خاک های شرق سنکیانگ و حوزة تارم و چین صرف مساعی زیاد کردند و حتی قرار بعضی نظریه ها دین بودائی آئین رسمی این عصر و سلاطین شمرده میشد. معنای ارباب انواع او ستائی در چیه مسکوکات آنها زیاد استعمال شده و حتی خلاف عصر او ستائی شکل و قیافه ئی هم بخود گرفته است. این کار بار اول با کنیشکسای کمیر شروع شده و بعد از او «هوویشکا» و «واسودوا» این رویه را تعقیب کرده اند. «میتھرا» رب النوع آفتاب که قبل برین شرحش گذشت در مسکوکات کنیشکا به اسم (میزو) Myipo، Meipo، Miipo و در مسکوکات هوویشکا «میررو»، «میورو» و «مورو» و به دیگر صورت ها لزقبیل: Mopo، Miipopo، Mippo، Mipo، Mypo، Miypo. همین قسم «ماوگه» یا «ماو» رب النوع مهتاب که در اوستا ذکر شده روی بعضی مسکوکات کنیشکا بصورت «ماو» Mao دیده می شود. در مسکوکات کنیشکا کلمه دیگری نقش است که «لروها سپو» یا «لرو اسپو» خوانده شده و معنی آن «صاحب اسپ تندرو» است. این کلمه مرکبه علاوه بر اینکه اسم پدر «ویشتاسپه» پادشاه باختری است در اوستا صفات رب النوع آفتاب «میتھرا» و «ایام نپت» رب النوع آب است و سر او دلستن نتیجه گرفته میگوید که چون «میتھرا» بصورت «میورو» روی مسکوکات کنیشکا ذکر شده مقصد «لرو اسپو» که روی مسکوکات او دیدد میشود همان «ایام نپت» رب النوع آب اوستائی است (۱)

یکی از ارباب دیگر اوستائی که در مسکوکات کنیشکا بشکل پیر مرد ریش دار و در حال دوش نمایش یافته «واته Vâta» رب النوع «باد» است که به نام «وادو»

(۱) صفحه ۱۰ ارباب انواع زور استری در مسکوکات هند و سیتی نگارش سر اورلستن.

میثی ۱۸۸۸ - ملتفت باید بود که P در اسمای مذکور آواز R را میدهد.

خوانده شده. در ادبیات پهلوی این کلمه «واتو» شده و از آن به تدریج کلمه «باد»
 بمیان آمده است. هیکل دیگری روی مسکو کات هوویشکا دیده میشود که از
 بالای شانه های آن آتش زبانه میکشد. اگرچه از روی زبانه های آتش هم
 میتوان گفت که «آتش» اوستائی را شخصیت داده و نمایندگی میکند ولی اسم
 او «اترو» «انورو» شبههائی درین مورد نمیکند زیرا «آتھر» در «زند» و
 «آترو» در پهلوی آتش است و در اوستا «Atar» آتش بحیث بزرگترین
 رب النوع مفید ذکر شده است.

«فر» یا «جلال شاهی» که در مورد ظهور دودمان آریائی پیشدادی و کیانی
 ذکر کردیم در مسکو کات هوویشکا بصورت «فرو» و «فررو» ذکر است همین قسم
 «ورتراگنا» رب النوع فتح که با لا از آن ذکر شد بصورت «ورلاگنو» در
 مسکو کات کنیشکا اسم برده شده.

پس از روی این تذکار مختصر و واضح و به صراحت تمام دیده میشود که
 ارباب انواع اوستائی با وجود کشمکش ها و جنگ ها و لشکر کشی های اسکندر
 و انتشار آئین بودائی و غیره در معتقدات باشندگان آریانا فوق العاده اثر
 انداخته بود و اگر این ارباب انواع باستانی اوستائی تا عصر کوشانی ها نفوذ زیادی
 در روایات اهالی دو طرفه هندو کش نمیداشت قطعاً روی مسکو کات «آتھر»
 در زمانی که آئین بودیزم در دوره عروج خود رسیده بود نقش نمیشد.

ارواح بستگان و اجداد: چون بیروان اوستائی به فنای روح عقیده نداشتند
 و آنرا جاویدان میدانستند موضوع احترام ارواح بستگان متوفی و اجداد
 در میان آنها شیوع داشت. در اوستا روح مرد گمان به نام «فراواشی Fravashi»
 یاد شده. ناگفته نماند که احترام ارواح اجداد بحیث یکی از مراسم خانوادگی
 در میان تمام اقوام هندواروپائی وجود داشت و در موقع احتیاج و خطر از آنها
 انتظار کمک و مساعدت داشتند. در میان آریاها یا آریاهای کتله باختری این
 رویه بیشتر تقویت یافته بود. آریا های مسکونه دو طرفه هندو کش چه در عصر
 ویدی و چه در عصر اوستائی به این عقیده پابند بودند. در سرو و د ویدی

پارچه‌های زیادی موجود است که خاطرات پدران و اجداد را تجدید میکند؛ ایشان بیشتر بحیث پهلوانان و نوابغ رزمی تصویر شده‌اند و مخصوصاً در میدان‌های جنگ از آنها کمک و مساعدت میخواستند.

چون در دوره اوستائی تاریخ ملی ما محبت به خانواده و علاقه به بستگان بیشتر شد احترام ارواح اجداد بیشتر عمومیت پیدا کرد و چون خانواده‌ها منبسط شده و از آن عشیره و قبیله و توده ملت واحد تشکیل گردیده بود «فراواشی‌هایی» برای خانواده، عشیره، قبیله و مملکت بمیان آمد و به این ترتیب احترام ارواح مردگان به ستایش پهلوانان ملی منتهی گردید و کار بجائی رسید که عید مخصوصی در اول بهار بنام «هماسپت می دایا» *Hamaspatmaidhaya* تشکیل کرده و مدت چندین روز از بستگان متوفی و اجداد و کارنامه‌های ایشان یادآوری میکردند و چنین عقیده داشتند که ارواح آنها در میان بازماندگان آمده و مشاهده میکنند که آیا نام و نشان و کارنامه‌های آنها فراموش شده یا نه و اگر فراموش نشده بودند کمک‌هایی به خوشبختی و سعادت خانواده‌ها و سرسبزی و آبادی کشور بعمل می‌آورند. باشندگان آریانا در عصر اوستائی مانند عصر ویدی از ارواح گذشتگان و پهلوانان و قهرمانان ملی در جنگ و پیروزی چشم‌امید و استعانت داشتند و حتماً در اثر همین رویه بود که امروز يك سلسله معلومات مفید راجع به پهلوانان و سلاله‌های سلطنتی آریانا و کارنامه‌های بزرگان آنها از متن اوستا بدست می‌آید. تذکار نام و نشان و کارنامه‌های اجداد و پهلوانان و قهرمانان ملی و پادشاهان بزرگ کشور با سرود ویدی در مملکت ما شروع شده در پشت‌های اوستا فوق‌العاده انبساط یافته است و دوام همین عقیده باستانی موجب ظهور شاهنامه‌ها گردیده است. نوروز عبارت از «عید یاما» است که بشهادت اوستا از آن ذکر کردیم و در حالیکه زمستان به پایان رسیده و طبیعت مجدداً احیا میشود در روز اول سال خانواده‌ها و عموم قاطبه ملت برای یادآوری کارنامه‌های بانای سلطنت آریانی در باختر و دیگر پادشاهان آریانا و قهرمانان ملی و اجداد خانواده‌های خویش مجالس سرود برپا میکردند.

زندگانی اجتماعی

درین شبهه‌ئی نیست که جامعه اوستائی همان جامعه ویدی است که در هر زمینه مراتب تحول و ترقی را پیموده و بعد از پیدا کردن یاره مشخصات جدید نام نو « اوستائی » بخود گرفته است. در اثر کوچکی که بنام آریانا نشر شده است بصورت غیر مستقیم به این موضوع تماس نموده و روی هم رفته این مطلب را تصریح کرده ام که آئین و زبان و ادبیات و تہذیب و تمام قسمت‌های حیات مادی و معنوی اوستائی شکل ویدی دارد که تحول نموده و تغییر شکل یافته است یعنی همان یک مدینت قدیم آریائی است که نسبت به مقتضای زمان یاره تغییراتی نموده و به اشکال و نام‌های ویدی و اوستائی عرض وجود کرده است.

روی هم رفته اینقدر میتوان گفت که در عصر اوستائی همه مبادی حیاتی آریائی یکنوع مرکبیت بخود گرفته و همین مرکبیت در تمام اصولات زندگی مادی و معنوی این عصر مشهود است. عقیده، آئین، ارباب انواع، زبان، تشکیلات جامعه، دربار سلطنتی، نظام، اداره، مشاغل، حرفه، پیشه، زراعت، عرف و عادات، مراسم زندگی خانوادگی، عروسی و خوبشاوندی همه چیز از وضعیت نسبتاً مبهم شکل معین و دقیق بخود گرفته است و از همین جهت است که درین دو فصل تاریخ ملی نسبت به دوره وید معلومات متاد هر زمینه در عصر اوستائی مشخص، معین و مفصل تر است چنانچه این نظریه از روی مطالعه دو فصل دوم و سوم معلوم میشود.

طبقات اجتماعی : قرار بیکه در فصل ویدی شرح دادیم تا زمانیکه آریاها در آریانا بودند موضوع تفکیک طبقات اجتماعی در میان نبود و این مسئله با مهاجرت شاخه‌ئی بطرف هند به علت تماس با دراویدی‌های بومی هند در آنجا

کسب وجود کرد. در دوره ویدی آریانا نازمانیکه مهاجرت‌ها و جابجا شدن‌ها دوام داشت طبیعی این مسئله عرض وجود کرده نمیتوانست زیرا انقدر مردم به زمین و زراعت متوجه نشده بودند که طبقه زارع و دهقان با مفهوم مشخص بمیان آید. با شروع دوره اوستائی از یک طرف مذهب شکل معین و متمرکز بخود گرفت از طرف دیگر شهرهای بزرگ عرض وجود نمود و از جانبی هم زراعت و کشت و کار اهمیت بی سابقه پیدا کرد مذهب با پیدا کردن مراسم و مراکز مشخص سبب شد که طبقه روحانیون (موبدو و موبدان) عرض وجود کند زراعت و کشت و کار طبقه دهقان و بذرگر و زارع را بمیان آورد و با تمرکز یافتن امر اداره و سلطنت و مملکت داری، طبقه سوار کار و جنگجو هم نخل و وظیفه معینی یافت چنانچه در مورد دودمان شاهی اسپه دیده شد که رؤسا و نجبای مملکت با داشتن گله‌های اسپ به عناوین مختلف شهرت یافته بودند. به این ترتیب چون در عصر اوستائی جامعه آریانی از هر رهگذر قدمی در سیر ارتقای خویش پیشتر گذاشت به تدریج و بصورت غیر محسوس طبقات اجتماعی عرض وجود کرد این طبقات در اوستا به سه نام یاد شده اند: «خوتو و رزن، ایریامن» مدققین در اطراف تعبیر این سه کلمه اظهارات مختلف نموده اند در تفسیر بهلوی اوستا سه اسم مذکور به کلمات «خویش - والونا - ایریامن» تعبیر شده کلمه خویش هنوز در زبان دری کشور ما موجود است برز و ورز به معنی کشت و کار آمده در پنبتو «بزگر» به معنی دهقان است. «ایریامن» سابقه قدیمی‌تر دارد زیرا در عصر ویدی «آریامن» نام یکی از ارباب انواع بود و چون به معنی دوست هم آمده احتمال دارد که کلمه (یار) بی ارتباطی با آن نباشد بهر حال مفسرین بهلوی اوستا و مدققین اروپائی اصل کلمات سه گانه اوستارا هر چه تعبیر کرده باشند اهمیتی ندارد چیزی که مهم است این است که مقصد واقعی آنها سه طبقه اجتماعی روحانیون، دهاقین و طبقه شرفاء سوار کار

(شوالیه) بود و «خوتو» بر روحانیون، «ورزن» بر برزگران و «ایربامن» بر نجبای جنگجو و سوار کار استعمال میشد قرار اشاره‌ئی که در بسنای نوزده فقره ۱۷ شده احتمال وجود يك طبقه دیگر هم در عصر اوستائی میرود در اینجا چهار طبقه به نام‌های ذیل یاد شده: «اتروان»، «رتشتر»، «استریه‌فشیانت» «هوئی‌ئی» اتروان مرکب از دو کلمه است (اتر=آتش) و (وان) یعنی «آتش‌وان» یا نگه‌بان آتش که مقصد از روحانیون وقت باشد در کلمه رتشتتر (رت) گردو ند معنی دارد و آنرا «گردونه‌زان» ترجمه کرده‌اند و مقصد از آن طبقه شرفاء جنگجو است «واستر» چرا گاه است و بصورت غیر مستقیم ده‌ا‌قین و مال‌داران را در بر می‌گیرد «هوئی‌ئی» عبارت از اهل حرفه و پیشه می‌باشد (۱) ملتفت باید بود که چهار دسته مذکور که بعنوان طبقات اجتماعی یاد کردیم اصلاً و اساساً به مفهوم طبقاتی نبود که در هند در میان آریاهای مهاجر بمیان آمده بود. «گایگر» در اطراف همین مسئله دقیق شده و بران عوض طبقات اسم «مراتب» را گذاشته و می‌نویسد که روحانیون و شرفاء و ده‌ا‌قین بدون کدام فرق بارز یه‌لو به یه‌لوی هم‌زندگانی می‌کردند و همه دارای حقوق مساوی بودند و حتی چیز واضحی در دست نیست که به‌تنزل مقام دسته چهارم اهل حرفه و پیشه اشاره کند. در فصل دوم اشاره کردیم که در عصر ویدی طبقات اجتماعی در آریانا وجود نداشت و بعدها در اثر تماس آریاهای مهاجر با در اویدی‌های بومی ماورای شرق اندوس در هند بمیان آمد این روح در جامعه آریانا در عصر اوستائی هم محسوس میشد. با وجودیکه اوستا از مراتب چهارگانه اجتماعی اسم می‌برد ولی حقوق همه یک‌رنگ و مساوی بود (۲) تذکر او استا اشاره به ظهور مراتب چهارگانه است که در جامعه پیدا شد. ایشان از هم جدا و متفرق نبودند. بین خود

(۱) صفحه ۸۷ گات‌ها سرودهای زرتشت تالیف و ترجمه پورداؤد

(۲) صفحه ۷۶ تمدن ایرانی‌های شرقی در زمان قدیم تالیف گایگر ترجمه انگلیسی

خویشاوندی میگردند. بعبارت دیگر همه بیکدیگر متصل و پیوست بودند همان مقامی که در اوستا «اتروان» یار و حانیون داشتند طبقه سوار کاران جنگجو، ودها قین هم دارا بودند اوستا زراعت و کشت و کار را به کدام پایه توصیف کرده ودها قین را چه مرتبه بزرگ داده است همین قسم سوار کاران و پهلوانان در حراست کشور و دفاع تهنذیب اوستائی رول عمدهائی بازی کرده و مقام خیلی ارجمندی داشتند. اوستا بدون استثنا همه مردم را به جنبش و فعالیت و مقابله با مشکلات حیات دعوت کرده و همراه با آن کار مراتب چهار گانه بیک نگاه می دید. پندار نیک، کردار نیک، گفتار نیک را بدون تمیز به همه سفارش کرده و از دروغ و ناپاکی های روحی و بدنی جدا منع نموده است و احترام و عدم مراعات همین دو سنخ مفکوره نهایتاً میز واقعی افراد جامعه اوستائی آریانا شمرده میشود.

صحت و زیبایی بدن: اوستا اول به صحت و سلامتی بدن و باز در زیبایی و تناسب

و قشنگی اقدام و اعضا اهمیت زیادی میدهد، به این موضوع در مبحث تشریح سلطنت یا ما پادشاه هم تماس کردیم و دیدیم که موسس سلطنت پیشدادی بلخی چه اهمیت بزرگی در صحت و سلامتی افراد رعیت خود میداد و سلامتی و تناسب بدن و بلندی قامت در انتخاب کسانی که در مجاورت پادشاه در احاطه «قصر وارا» زندگانی میکردند دخالت داشت. سینه فراخ، شانه های عریض، قامت بلند، و مخصوصاً چشم نافذ و روشن افتخار مرد خوانده شده (۱) «روشنی نگاه» «تیزی نگاه» در موارد مختلف تعریف شده و نشان میدهد که در جامعه اوستائی به چشم و حفاظه و مواظبت آن توجه خاصی مبذول میشود. بلندی قامت، تناسب اعضا، قوت، توانائی چشم روشن، پاشنه کوچک، بازوی رسا و طویل همه صفات با افتخاری است که اوستا نه تنها برای مرد داده حتی «یزاتاها» موجودات نورانی را (۲) هم بدان تعریف کرده است، همین طور به زیبایی چهره و چشمان بزرگ، سفیدی ساعد

انگشتان نازک خانم‌ها هم اشاره‌ها شده از روی تعریف اوستا واضح معلوم میشود که مردان کشور ما درین عصر قامت بلند، سینه فراخ و عریض و بنیه قوی و نیرومند داشتند و زن‌ها هم دارای قد بلند و چهره زیبا و چشمان گیرنده و جذاب بودند و هنوز هم بصورت عمومی باشندگان افغانستان صفات نیاکان خود را دارا هستند و نسل نیرومند و قوی میباشند. پس قزاریکه ملاحظه میشود سلامتی و تناسب بدن و زیبایی چهره و اندام و قوه بدنی و نیروی طبیعی از اختصاصات جامعه اوستائی بود و یکی از موجبات مراعات پاک و نظافت ظاهری و باطنی که به منتها درجه در اوستا توصیه شده همین بود که مردم از روی جسم و روح قوی نیرومند و توانا باشند تا در مبارزه زندگی همیشه فایز شوند و نور بر تاریکی غلبه کند. اوستاسن بلوغ مرد که آنرا «ایو» ayu میخوانند ۱۵ سال تعیین کرده و این مسئله بیشتر مربوط به تاثیر آب و هوا و خاک است. همان طوریکه امروز بچه‌ها از حوالی سن ۱۵ درین سرزمین جوان میشوند در زمان‌های باستانی هم این تاثیر درین آب و هوا بوده و نسبت به بعضی جاهای دیگر بچه‌ها و جوان‌ها زودتر وارد مرحله مبارزه حقیقی حیات میشدند.

عروسی: همان طور که در عصر ویدی تاریخ آریانا عروسی یکی از نیکوترین اعمال اجتماعی حتی جزو وظایف مذهبی بشمار میرفت اوستا به مفهوم دقیق‌تر این اهمیت را برای آن قابل بود. بیشتر گفتیم که سن ۱۵ سن بلوغ شمرده میشد ازین تاریخ به بعد پسر و دختر تماماً مکلف بودند که به اساس عشق و محبت همسری برای خود انتخاب کنند و نداشتن همسر گناه تلقی میشد مخصوصاً از طرف زن، زیرا عقیده داشتند که مرد با تکرار قرائت اوستا در زندگی آینده صاحب احفادی خواهد شد ولی زن برای اجراز اولاد چاره‌ئی غیر ازین نداشت که شوهر بگیرد. پسر و دختری که در خانه بدون انتخاب همسر و عقد عروسی کلان میشدند مورد طعن همگان واقع میشدند. قزاریکه

از خلال اوستا معلوم میشود و قتیکه سن دخترها متقاضی میشد شوهران نیرومند ورشید نیاز میکردند. برای خواستگاری به والدین و یابه کسانیکه حامی دختر می بود. مراجعه میشد. در بعضی مواقع به خود دخترها هم مراجعه میکردند و از اینجا آزادی آنها در انتخاب و قبول شوهر معلوم میشود.

واضع تشخیص نمیشود که عامل حقیقی عروسی، عشق یا اقتضای طبیعی یا تشکیل خانه و عایله بوده معذالک قراریکه گاتها قدیمترین قسمت اوستا اشاره میکند «عشق و شفقت» تنها عوامل خوشی زناشوهری تلقی شده است. در عصر اوستائی این طور هم قاعده بود که بعد از موافقت طرفین «عروس خیل» و «داماد خیل» عروس به داماد سپرده و اعتماد میشد و این دوره تازمان انجام عقد عروسی کم و بیش طول میکشید و ممکن چندسالی هم از بین میگذشت. مراسم عقد عروسی به تماس دست عروس و داماد و خواندن دعاهائی از طرف موبدان انجام میگرفت و آنگاه عروس با آرایش تمام در طی مراسمی از خانه پدر به خانه داماد برده میشد، داماد و عروس در خانه خود در عصر اوستائی بیک عنوان «نمانو پاتهنی» و «نمانوی تی» یعنی صاحب اختیار خانه یاد میشدند و ازین معلوم میشود که زن و شوهر در خانه مقام و اختیار را تقریباً مساوی داشتند. زن مانند شوهر بهمان یک عنوان یاد میشد و امور اداره خانه خود را هر کدام به تقسیم و سهم خود اجرا می نمودند. یعنی کارهای خارج خانه، دهقانی، کشت و زراعت، شکار و مجاربه کار مرد و تربیه اطفال، یختن خوراک و دوختن لباس و مراقبت امور داخلی خانه کار زن بود.

زنان عصر اوستائی آریانا مانند زنهای عصر ویدی در مراسم مذهبی با مردها شامل میشدند. اولین خواهش شوهر از عروس عفت و پاک و حفظه شرف و نام است و جزئی شبهئی درین راه منجر به طلاق میشد.

در مسئله عروسی یک چیز بارزی که میان عصر ویدی و اوستائی قرق داشت

این بود که در عصر ویدی عروسی میان آن خویشاوندانی که اشتراك خون بین خود داشتند ممنوع بود؛ در عصر اوستائی برخلاف این قانون رفتار میشد و حتی ضد آنرا ترجیح میدادند این مسئله ناشی ازین شده بود که در عصر اوستائی موضوع حفاظت صافی خون و عرق در آریانا به منتها حد خود رسید و این رویه خانواده هارا به اندازه ئی محتساط ساخته بود که باید تنها بین خانواد ه ها و خویشاوندان خود مزاحبت کنند .

راجع به وحدت زوجه و عدد زوجات معلومات صریحی از اوستا بدست نمی آید ولی از پاره اشارات غیر مستقیم معلوم میشود که تعدد زوجات هم ممنوع نبوده .

ترقی زراعت : دوره ویدی تاریخ کشورهاروی هم رفته دوره ایست که مالدار ی و زراعت هر دو در آن معمول بوده ولی مال داری نسبت به زمین داری و زراعت ترقی و عمومیت داشت تا جائی که از روی سرودهای ویدی معلوم میشود و در فصل دوم شرح یافت باشندگان آریانا در عصر ویدی بیشتر مردمان مالدار بودند و مالدار ی به اندازه ئی در زندگانی آنها دخالت داشت که تشکیلات اجتماعی آنها هم به اساس اغیل و چراگاه و غیره صورت گرفته بود (صفحه ۱۱۶ و ۱۱۵) و علت آنهم واضح فهمیده میشود زیرا بیشتر وقت مردم در حرکت و جنبش و مهاجرت و انتخاب اراضی به دو طرفه هندوکش سپری شد . اگرچه آریاها بعد از ورود به بخدی مدت طولی را در آنجا سپری کردند و حیات آنها مراتبی را پیمود و حتی به مدارج بلند ترقی رسید ولی باز شروع مهاجرت و پراکنده شدن آریاها به دو طرف هندوکش و مهاجرت بعضی شاخه ها بطرف شرق و غرب نقر یباً و وضعیت چادر نشینی را برای چندی روی کار آورد و این زندگانی بیشتر به تربیه حیوانات مساعد بود . بهر حال با شروع عصر اوستائی مهاجرت هائی که بخاک های هند و فارس بعمل آمد خاتمه یافت و کسانیکه در داخل آریانا باقی ماندند همه در نقاط مختلف مسکون و مستقر شدند و زندگانی از مر حله مالدار ی بیشتر

بطرف زمین داری و کشت و کار میلان پیدا کرد و این قدم دیگر ی است که آریاهای مقیم دوطرفه هندوکش در راه ارتقاء و مدنیت گذاشتند و این وضعیت در دوره اوستائی تاریخ ملی کشور ما خیلی ها انبساط یافت و به اندازه ئی عمومیت پیدا کرد که عامل ممیزه خاک و باشندگان کشور ما با سرزمین بیگانه و بیگانگان گردید. اهمیت زراعت و کشت و کار و دهقانی و بزر حبوبات و غرس اشجار نسبت به سرودیدی در اوستا بیشتر نشان داده شده و حتی گفته می توانیم که فرگاد یا باب سوم « و نیداد » سراسر وقف امور زراعتی می باشد و از محتویات آن دیده میشود که اوستا چه اهمیت بزرگ برای بزر حبوبات و غرس اشجار و کشیدن نهرهای آبیاری و غیره امور زراعتی قایل شده بود چون آئین اوستائی به اساس ستیز قوه نیک و بد گذاشته شده بود سرسبز گردانیدن زمین و کشت و کار هم یکنوع مقابله با گرسنگی و قحطی بود، لذا آریاهای عصر اوستائی از روی وظایف مذهبی به انبساط زراعت و کشیدن نهرها و غرس اشجار و بزر حبوبات مکلف بودند و در اثر مراعات همین قوانین بود که خاک های اوستائی یعنی ولایات آریانا هر کدام سرسبز و خرم و آباد شده و در متن اوستا به صفت « زمین اعلی » یاد گردیده است . در گات های اوستا طبقه دهقان و زراعت پیشه به کلمه « ورزن » یاد شده که در آن ریشه « ورز » مهم و قابل یاد داشت است زیرا از آن کلمه « برز » و « بز » عرض وجود کرده و با الحاق کلمه « گر » از آن برز گرو « بزر گر » ساخته اند و کلمه اخیر در پستو معمول و مروج است و بردهقان اطلاق میشود .

جنگ و ادوات جنگی : قرار بکه سرود های ویدی و متن اوستا

شهادت میدهد آریاهای آریانا مردمان باشهامت و دلیر و جنگی بودند و سلحشوری اولاد نجیب هندو کش را سرودهای رزمی وید و مهاباراته و متن اوستا و شاهنامه ها و دیگر ماخذ ملی مزین کرده است. در فصل دوم مختصراً وضعیت جنگجویی باشندگان کشور خود را در عصر ویدی شرح دادیم (صفحه ۱۳۵)

چون در دوره اوستائی احساسات قومی و ملی آریائی در آریانا بیش از پیش تقویت یافت و ظهور مخالفین توربائی و عناصر غیر آریائی و سامی در شمال و شمال غرب و غرب احساسات مقابله را بیشتر در آریانا برانگیخت روح سلحشوری و جنگ از مائیه قدیمی در اولاد مملکت بمراتب قوی تر شد و پادشاهان بزرگ مادرپرورش پهلوانان و مردان جنگی و تقویت نسل صرف مساعی زیاد کردند و در نتیجه تریه خانوادگی و تاثیر محیط و تقاضای مفاد ملی و سیاست پادشاهان بزرگ و مدبر روح جنگ از مائیه در نسل و جامعه انبساط زیاد یافت .

در عصر ویدی بمناسبت مهاجرت ها و جابجا شدن ها و اشغال اراضی و حیات مالدارى تا يك اندازه مجادله و مخالفت ها میان خود قبایل آریائی هم پیش می شد . در عصر اوستائی این مفکوره به تدریج از بین رفته کسانیکه در سرزمین اوستائی آریانا زندگانی داشتند همه عند المزوم بحیث اولاد يك کشور واحد با خارجی ها و بیگانگانی که از روی عرق و آئین با ایشان فرق داشتند می جنگیدند و از کشور و آئین و تهذیب و خاک و حکومت خویش دفاع میکردند چنانچه جنگ های « آریا » و « توریا » یا مقابله های « آریائی » و « تورائی » یکی از بزرگترین موضوعات حماسی و رزمی کشور ما است و انعکاس آن از عصر اوستائی به بعد به اندازه زیاد است که تمام داستان ها و عنعنات رزمی مملکت ما را در دوره های بعد اشغال کرده است .

* * *

در عصر اوستائی کشور ما بیشتر تریه پهلوانان باب بود . در جنگ ها سران خانواده با منسولین آن که عبارت از پسران و ملازمین مربوطه باشد همه بحیث يك « دسته پهلوان » شامل میشدند . گایگر اظهار میکند که تشکیلات نظامی هم بیشتر به همین اساس بوده و پهلوانان و رزم اوران خانواده خانواده و قبیله قبیله صف میکشیدند تا علایق خویشاوندی در موقع خطر ایشان را جسورتر

کند. ملت و عسکر از هم فرق نداشت ملت عبارت از رزم اوران و رزم اوران عبارت از توده ملت بود و تنها اطفال و زنان و پیر مردان از مشاغل جنگی معاف بودند. ترتیب و صف آرائی مراعات میشد و پادشاه مملکت و شهزادگان مستقیماً قشون پهلوانان خود را اداره میکردند و بجنگ سوق میدادند.

در بشت ۱۳ فقره ۳۹ قشون به کلمه سپاده Spadha یاد شده و از آن کلمه سپاه بمیان آمده که تا امروز در زبان دری معمول است.

برای تفریق دسته های قشون بیرق و علائم معمول بود چنانچه کلمه « درفش » از کلمات اوستائی است و « گایگر » به این عقیده است که بیرقهای بلند بخدی که اوستا ذکر نموده یکی از علائم ممیزه رشادت باختتری ها را نیز نشان میدهد. همین قسم در اوستا ذکر است که فراواشی Fravashis « ژنی ارواح اجداد » هم دارای علامه و نشان مخصوص عسکری بود از روی مطالعاتی که مدقق فوق الذکر در اسلحه آریاهای اوستائی نموده اظهار میکند که نسبت به سلاح دفاعی اسلحه تعرضی آنها زیادتر بود.

در عصر اوستائی هنوز مانند دوره ویدی جنگ با عراده های جنگی در آریانا رواج داشت ولی بیشتر مخصوص شاهان و شهزادگان و نجبای قوم بود. مانند عصر ویدی هنوز هم در نفر جنگجو و عراده ران در یک عراده جنگی جای میگرفتند و فتح و شطارت و حتی حیات جنگجو بیشتر به قابلیت عراده ران منوط بود. از این جهت با عراده ران نه به قسم نوکر بلکه بحیث رفیق رفتار میشد. زره و جوشن و پوشیدن آن در نبرد معمول بود. « میترا » رب النوع آفتاب که در جنگ ها ملت اوستائی آریانی از او استعانت میخواستند بعنوان « صاحب زره طلائی » خوانده شده؛ از روی تشریحاتی که « وندیداد » راجع به یک عراده جنگی و پهلوان مربوطه آن میدهد معلوم میشود که رزم اوران کشورها درین وقت زره جوشن خود و چهارا ینه و کمر بند و غیره را میشناختند. زره از کلمه زرادۀ Zradha

مشتق شده و معنی این کلمه صدای « جغ جغ » را افاده میکند و معلوم میشود که از روی صدای حلقه آن این کلمه بمیان آمده و تا حال باقی مانده است. پوره معلوم نمیشود که زره این وقت کاملاً از پارچه‌های فلزی تشکیل شده بود یا از مجموع حلقه‌ها بهر حال خود زره معمول و مروج بود.

خود به کلمه « ساره‌واره » Saravara یاد شده و مرکب از دو جزء است : «ساره» به معنی سر، «واره» محافظه کردن یعنی «حافظسر» (۱) پوره معلوم نیست که آیا خود را از چرم میساختند یا از فلز، با اشاراتی که در مورد «فراواشی» ژنی ارواح مردگان و «واهیو» رب النوع باد و میتها رب النوع آفتاب شده واضح معلوم میشود که کلاه خودهای فلزی در عصر اوستائی معمول بود. در پشت‌ها کلمه خود هم بصورت «خودهه Khaodha» یاد شده و خود بر نجی (آبوخوده Ayo-khaodha) و خود طلایی زرانو خوده، Zaranyo-khaodha (۲) تذکار رفته است. علاوه برین چیزهایی دیگری هم بهلوانان برای حفاظت قسمت‌های مختلف بدن می‌پوشیدند مانند «کوی‌ری» Kuiri که خود را به زره وصل میکرد «بیتی‌دانه» Paiti-dana که حصه پایان روی را محافظه مینمود «کمره» Kamara یعنی کوربند که هم شمشیر در آن آویزان میشد و هم حصه کمر را محافظه میکرد و بدن را استوار نگه میداشت. رانه یا نه Rana-pana یا «ران‌بند» که ران‌ها را محفوظ میداشت. سپر هم درین وقت مجهول نبود در پشت‌های ۱۳ فقره ۳۵ و ۱۹ فقره ۴۵ به کلمه «سپاره داشته» یاد شده و از همین اسم، کلمه «سپر» بمیان آمده است.

قدیم ترین سلاح تعرضی این وقت گرز بود که صورت ابتدائی آن بشکل دانگ چوبی بود که در بعضی اوقات برای زیاد ساختن وزن به آن پارچه‌های

(۱) نوت ۳ صفحه ۲۳ جلد دوم مدنیت ایرانی‌های شرقی در زمانه‌های قدیم تألیف گابگر

(۲) پشت ۱۳ فقره ۴۵ و پشت ۱۵ فقره ۵۷.

فلز را هم نصب میکردند. یکنوع گرز کوچک دیگر هم داشتند که معمولاً آنرا به کمر می بستند و آنرا بردشمن پرتاب میکردند. این گرز معمولاً تیغه های نیز داشت و آنرا میخ کوب میکردند و اوستا آنرا خطر ناک ترین تمام اسلحه قلمداد کرده است و سلاح مخصوص « میترا » رب النوع آفتاب بود و آنرا « وزره » Vazra می گفتند که معادل آن در سانسکریت « وجره Vajra » است و پهلوان معروف کابلی یا سیستانی کر سسپه Kersaspa این سلاح را همیشه با خود داشت. (۱)

چکوشه Chakusha یا تبرزین سلاحی بود دودمه و برنده. کلمه چکش از ان میان آمده.

پهلوانان دوره اوستائی کشور ما یکنوع نیزه های کوچکی داشتند که نسبت به تیر بزرگتر بود و به قوت بازو بردشمن پرتاب میشد و معمولاً يك پهلوان ۳۰ عدد آنرا با خود می برداشت همان طور که شدت تیر به قوت انعطاف کمان تعلق بیشتر داشت نیزه رفتار و اصابت این نیزه ها مربوط به قوت بازو و مهارت انداخت پهلوان بود. تیر و کمان در جنگ های این زمان استعمال میشد. کمان را معمولاً از چوب های قابل انعطاف می ساختند و زه آن را از پی باروده حیوانات تهیه میکردند و آنرا « اره زاهی Arezazhi » یعنی « فاتح جنگ » می نامیدند. تیر را « ئی شو » Ishu می گفتند و از نی یا شاخه های اشجار می ساختند. آن حصه تیر را که در چله کمان مانده میشد. « پای » می گفتند و معمولاً از شاخ ساخته میشد. نوک تیر را « دهن » می گفتند زیرا آن قسمت به بدن دشمن اصابت میکرد و خون دشمن را می مکید و از مفرغ ساخته میشد. يك پهلوان ۳۰ عدد تیر در تیر کش با خود می گرفت. « ارخشه » Erkhsha در اوستا بحیث ماهرترین تیر انداز آن عصر خوانده شده که تیر را از کوهی به کوهی پرتاب میکرد. نیزه و خنجر و فلاخن هم در میان پهلوانان کشور ما در عصر اوستائی معمول و مروج بود. نیزه ها را

(۱) مجسمه های « واجرایانی » محافظ بودا مجهز با گرز به تعداد زیاد از دهه پیدا شده.

نوڪ تيز و طويل ميساختند. شمشير هاى اين وقت معمولاً کوتاه و دو دمه بود و بيشتر شباهت به قمه‌ها و بيش قبض هائى داشت كه تا حال درميان قبائل پښتون و نورستاني ديده ميشود. در آخراين راهم متذ كر ميشويم كه يما پادشاه قرار شرح اوستا خنجر مزين طلايى داشت كه علامه نيروى سلطنتى او بود (۱)

زبان زند: در فصل دوم تحت عنوان «زبان ويدى» (صفحه ۱۶۰) متذكر شديم كه آرياهائى كتهله باخترى بيكى از السنه هند و اروپائى تكلم ميكردند كه مدققين در اول وهله آنرا «زبان باخترى» و بعدها به نام هاى زبان «آريا» يا «هند ويرانى» موسوم ساختند. درين هيچ شبههئى نيست كه مهد نشوونماى اين زبان باخترو كه انون بزرگ انبساط و توسعه و ظهور شاخه هاى مهم و اساسى آن سرزمين آريانا است. در فصل دوم متذ كر شديم كه از زبان آريائى باخترى شاخهئى كه اول نشوونما كرد و نمونه هاى اولى آن با سرود هاى ويدى در دست است زبان سرود هاى مذكور است كه آنرا مدققين «هند و آريا» گويند و بنام «ويدى» هم ياد شده و ما هم آنرا بهمين اسم شرح داديم.

از همان زبان آريائى باخترى موازى با زبان ويدى زبان هاى ديگرى هم در آريانا جدا شده است. از آن جمله يكى زبان گات هاى اوستا است كه معمولاً آنرا بنام زبان «زند» ياد ميكند. اين زبان راهم در اوائل بعضى از مدققين زبان باخترى خوانده اند و اوستائى هم گويند ولى بيشتر به زبان «زند» معروف است. ميان آخرين نمونه هاى ادبى كه بزبان ويد در کشورها بميان آمده و قديم ترين نمونه كه در زبان زند ظهور کرده است مانند «گاتها» فرق خيلى كم است. تشابه كلمات بين اين دو زبان کشور از حد قياس بيرون است و با مراعات جزئى تبدلات صوتى كه آنها اصول معينى دارد ميتوان حتى پارچه هاى شعر يك زبان را به زبان

(۱) در قسمت اسلحه از مبحث جنگ و آلات جنگى جلد دوم مدنيت ايرانى هاى شرقى در زمان قديم تاليف كايكر استفاده شده.

دیگر گردانید راجع به این مطلب کتب زیادی از طرف مدققین و علمای زبان نوشته شده. (۱)

بس زبان «اوستائی» یا بهترتر بگوئیم زبان «زند»- زیرا تمام اوستا به این زبان نوشته نشده و تنها «گات‌ها» نمونه قدیم آن است - زبانی است که مانند زبان سرودهای ویدی از اصل تنه زبان آریائی باختری جدا و در خاک‌های کشورها نشوونما یافته. در زمانیکه زبان ویدی زبان سرودها بود زبان زند و دیگر شاخه‌هایی که مستقیماً از زبان آریائی باختری جدا شده بودند کم و بیش در نشوونما بودند تا اینکه زبان ویدی بعد از یک دوره حیات اولی که سرودها بهترین شاهد آنست از خاک‌های آریانا به اراضی ماورای شرقی اندوس «سند» منتشر شد و زبان زند آنقدر ابسط یافته بود که با عصر و آئین، و دیگر ممیزات، اوستائی کشورها عرض وجود کند چنانچه گات‌ها که قدیم ترین قسمت اوستا است و در زمان حیات زرتشت سینه‌تیمان و ویشتاسپه پادشاه باختر سروده شده بهمین زبان مییاشد.

همان طور که از زبان وید بعدها زبان سانسکریت و دیگر گریا کریت‌ها در هند و بعضی نقاط آریانای شرقی عرض وجود کرد زبان زند در زبان‌های بعضی حصص شمال شرقی آریانا (نخارستان) و السندی که پسان در خاک‌های فارس بنام فارسی قدیم پیدا شد دخالت زیاد دارد و از همین فارسی بعدها به تدریج و در مرور زمانه‌های جدید فارسی متوسط پهلوی و فارسی جدید بمیان آمده است.

اگرچه راجع به پیشتو در فصل دوم هم نظریات مدققین را اظهار نمودیم ولی چون قرار تحقیقاتی که تا حال بعمل آمده ارتباط آن با «زند» بیشتر است مجدداً متذکر میشویم: رویهمرفته دو نفر از مدققین بزرگ «مولر» Fr. Muller

(۱) گرامر اوستا و مقایسه آن با سانسکریت ۱۸۹۲ تالیف چکسن. لهجه‌ها (Dialectes)

و دارمستتر به این عقیده اند که پښتو یا از زبان زند یا از زبان دیگر مشتق شده که موازی بازند از زبان آریائی باختری منشعب شده است. در صورتیکه پښتو از زند منشعب نشده باشد یا خودش مانند زبان ویدی و زند راساً از زبان آریائی باختری جدا شده و باصلاً موازی بازند زبان دیگری از اصل آریائی باختری مجزا گردیده که صورت قدیم ادب آن در دست نیست و پښتو نماینده آنست و از همین جهت بعضی ها مانند دا کتر «ترومپ» پښتو را زبان مستقلی بین زبان های دسته هندی و دسته ایرانی میخوانند. (۱) و چون دسته های مذکور از زبان سرودهای ویدی و زبان گات های اوستا یعنی زبان «وید» و «زند» بمیان آمده اند بعقیده دا کتر ترومپ زبان پښتو مقام مستقلی میان این دو زبان داشته و درین صورت میتوان گفت که پهلوی وید و زند، زبان پښتو، یا اقلاً زبان دیگری که امروز بنام پښتو زبان ملی ما را تشکیل داده است مستقلاً از زبان آریائی باختری جدا شده بود. از زبان ویدی ما السنه هندی منشعب شد، از لسان زند ما السنه غلجی، منجی، شغنی و فارسی قدیم و شعبات آن بمیان آمد و پښتو در خود کشور باقی ماند.

یک مسئله دیگر که تذکار آن درین مبحث بی مورد نیست این است که زبان های گوشه شمال شرقی آریانا یعنی علاقه تخارستان که عبارت از زبان های غلجه منجی یا منجانی، واخی، اشکاشمی، شغنی و غیره باشد به زبان اوستائی خیلی ها شباهت دارد. علاوه بر شباهت زبان های دره های یامیر و اکوس علیا و بدخشان به زبان زند روی هم رفته بقایای تهذیب اوستائی در میان باشندگان این گوشه افغانستان نظراً کثر سیاحین و مدققین بزرگ را بخود جلب کرده است (۲)

(۱) اشتباه نشود که دسته السنه ایرانی از همان زبان زند بمیان آمده است.

(۲) صفحه ۲۱۸ - ۱۱۷ کتاب مسافرت Journey تالیف وود صفحه ۱۴۱ کتاب

فصل چهارم

سلطه بیگانه

هخامنشی ها

در فصل دوم مهداوی قبایل هند و اروپائی « در آریانا و یجه » و فرود آمدن يك دسته به باختر و معروف شدن آنها به نام مخصوص « آریا » یا « کتله آریائی باختری » و تشکیل اولین کانون بزرگ مدنی و سلطنتی ویدی در باختر و باز پراگنده شدن و استقرار آنها در اثر کثرت نفوس به سائر نقاط آریانا و مهاجرت دوشاخه یکی بطرف هند و دیگری بجانب مدیا و فارس شرح یافت. هکذا در فصل سوم به تفصیل جزئیات شرح داده شد که سرزمین مستعد آریانا و جامعه مدنی باختر اولین پرورشگاه ثقافت آریائی بوده و در اثر مقتضیات این کانون بزرگ سلاله های پارادانا (پیشدادی) کاوی (کیانی) (اسپه) یکی پشت دیگر سلطنت کرده رفتند و در حالی که شاخه های مهاجر از خطه زیبای آریانا به هند و « مدیا » و « فارس » رفتند آریاهائی که در سرزمین اجدادی خود باقی ماندند دوره درخشان اوستائی و مدنیت و تهذیب آنها را بمیان آوردند و اثرات معنوی این مدنیت هم مانند دوره های پیشینۀ بخاک های بیگانه خصوص جانب غرب نفوذ کرد. این دوره که در حوالی ۱۰۰۰ ق م یا يك دو قرن پیش شروع میشود از نقطه نظر ممیزات مدنی و روحی و معنوی و آمریت سیاسی تا حوالی ۵۰۰ ق م دوام میکند زیرا مقارن به این زمان خانواده از فارسی ها موسوم به هخامنشی خویش را بالاخره از حاکمیت ماد و اشوری نجات داده در سوزپان (شوش) به سلطنت میرسند و بنای يك سلسله نهاجمات را

در مملکت ما میگذارند. چون هخامنشی خانواده‌ئی از قبایل پارسوا و پارسوا مدتی مطیع «اما دی» و هر دو دوره های طولانی تحت اثرات و نفوذ سیاسی عالم سامی و مخصوصاً آشوری‌ها بودند با وجودیکه ما در تاریخ باستانی آریانا تا به عالم سامی و آشوری و ماد و غیره تماس دائمی نداریم چون در ضمن تذکار سلطه و تهاجمات هخامنشی با مسایل به تعلقات هخامنشی‌ها و فارسی‌ها و اثرات وارده بر ایشان از عالم سامی ربط میگیرد مختصراً پیش از ظهور سلطنت هخامنشی و تهاجمات آنها بر آریانا از بعضی اقوام سامی آسیای غربی و اثراتی که بر اقوام مهاجر آریائی امادی و پارسوا نموده اند ذکر میکنیم و بعد به مطلب اصلی بر میگردیم.

* * *

مرکز او لین مدنیت سامی

کلده و عیلام: در فصل سوم راجع به مسقط الرأس ابتدائی و قدیم عناصر نژاد سامی اشاره شد و توضیح یافت که شرق مدیترانه و شبه جزیره عربستان مهد نژاد سامی بوده از اینجا موج های این نژاد به بین النهرین و مصر و شمال افریقا و غیره نقاط انتشار یافت. روایات سامی مرکز مدنیت خود را در کلده و عیلام یعنی بین دجله و فرات در بین النهرین قرار میدهند رونه گروسه می نویسد که آسیای مرکزی و مناطق همجوار (دره نیل و ترکستان) از روی مدنیت همرنگ خود نسبت به سائر نقاط تقدم زیاد داشت و دوره جدید حجر که در اروپا در حوالی ۷۵۰۰ شروع میشود از ۲۰ هزار سال قبل از مسیح در مصر و کلده عیان بود و کانون های خیلی مهم مدنیت جدید در مصر علیا فلسطین کلده و عیلام تا ترکستان غربی (حفریات انو Anau) دیده میشود. این مراکز به تاریخ های مختلف دست به فلز زده اند و از کلده و عیلام در حوالی ۵۰۰۰ ق م آثار فلزات پیدا شده. مدنیت کلده و عیلام در عصر مس کاز سه قوم

بوده (۱) « شو مری » یا « سومری » نژاد مخصوص کلدیه که رسم الخط ، ارباب انواع مهیب . جادو ستاره شناسی و مذهب « ایشتار Ishtar » را به کلدیه ارمغان دادند « اکاد » یا اکادی ها که اصلاً سامی بودند و از عربستان به بین النهرین آمده بودند و شماش Shamash (آفتاب) و ماردوک Mardouk را می پرستیدند . عیلامی ها باشندگان سوزیان که ایشان هم قومی مرکب بودند و اگرچه با « سومری ها » و « اکادها » يك مدنیت مشترك داشتند صاحب مجمع ارباب انواع و زبان مخصوصی بودند که نه سامی بودند و نه سومری .

موضوع اصلیت سومری ها یکی از مسایل خیلی پربیخ تاریخی است و معلوم نمیشود که آیا بومیان خود کلدیه هستند یا قوم متهاجم و فاتح . بعضی ها که « رونه گروسه » هم در آن جمله میباشد به اساس يك نظریه قدیم اصل ایشان را از حوزه اکوس و ترکستان میدانند (۲) و چون به کلدیه رسیدند قوم دیگری موسوم به اکادها را در آنجا مستقر یافتند که صاف سامی و از عربستان آمده بودند این دو قوم زمین کلدیه را تقسیم کرده در اوائل عصر تاریخی قسمت جنوب قریب سواحل فارس در دست سومری ها و حصه شمال یعنی بایبلون عصر تاریخی سهم اکادها بود . کلدانی ها (۳) در ستاره شناسی و فلکیات معلومات زیاد داشتند و حتی آئین آنها عبارت از احترام اجرام سماوی و تاثیرات و نفوذ آنها بوده و هر شهر از خود رئیسی داشت که در عین زمان اسقف بزرگ ، رب النوع محلی یعنی ستاره آن شهر بود . کلدانی ها در امور زراعت توجه زیاد داشتند و در ساختن اسباب لازمه زندگی و وسایل راحت کوشش زیاد میکردند و از راه رودخانه فرات و خطوط دشتی مال التجاره خود را به کوه های ارمنستان و شام می بردند و رسم الخط معروف میخی را که با قلم فلزی روی پارچه های گل

(۱) صفحه ۶ تاریخ آسیا جلد اول « رونه گروسه » .

(۲) صفحه ۷۰۶ تاریخ آسیا جلد اول تألیف رونه گروسه ، پاریس ۱۹۲۱ .

(۳) قرار بعضی نظریه های جدید کلدانی ها را هم بعضی ها آریائی شمار میکنند .

زردمی نوشتند به اقوام همجوار خویش که در حال بربریت می زیستند یاد دادند. باشندگان کلدی مدتهای مدیدی بین خود قصبه به قصبه شهر به شهر جنگیده و جنگهای شان پسانها جنبه مخالفت ملی بین عیلامی و کلدانی بخود گرفت و غالبیت نوبه به نوبه گاهی نصیب سامیهای «کش Kich» و گاهی قسمت سومریهای «لگاش Lagash» و اوروک Oourouk و گاهی سهم آگادهها Agade میشود و آخر در حوالی ۲۴۷۰ ق م امپراطوری کلدی از سامیهای آگاده به سومری ای «اور Our» تعلق گرفت و در حوالی ۲۳۰۰ ق م آخرین امپراطور «اور» مغلوب عیلامیها شد و عیلامیها تفوق حاصل نموده کلدی و اور و بابل را بخود ملحق کردند. در اثر این جنگها در سومین هزار ق م اقوام سامی از هم متشتت شده بنای مهاجرتها را گذاشتند و قسمتی از آگادهها در امتداد دجله پراکنده شده و از آنها قوم اشوری بمیان آمد که از آن پایان ذکر میکنیم.

اشوریها: چون اشوریها دسته از آگادههای بابیلون بودند از روی نژاد سامی و آرامی از روی مدنیت کلدانی بودند که پیشتر از ۲۴۰۰ قرن ق م در محل تلاقی رودخانه دجله و زاب در پهنای کوههای ارمنستان مستقر شدند. اشوریها اشخاصی بودند دارای قامت پست، چارشاخه و دارای اعضای ماهیچه دار. بینی آنها بشکل نول طوطی، چشمانشان بزرگ و از حدقه برآمده بود و قیافه جدی داشتند این قوم خیلی سخت سر بود، بادشمنان خیلی ظالم و با خود هم خشن بودند جنگ و تهاجم از معاملات عادی زندگانی آنها بشمار میرفت. پادشاهان اولیه آنها اسقفهای بزرگ ارباب انواع ملی «ایشتار» و «آشور» بود. چون اراضی مسکونه آنها نسبتاً باثر و بی حاصل بود پادشاهان شان همیشه چشم به اراضی حاصلخیز بابیلون و عیلام و سواحل بحر الروم دوخته بودند.

در دوره دو قرن بین (۱۳۸۰) و (۱۱۹۰) ق م در مقابل پادشاهان بابل بنای نبرد و پیکار را گذاشته به نیروی خود تفوق حاصل کردند و در نتیجه ملت

جوان آشور جای قوم کهن « بل Bel » یا « بابلی » را در بین النهرین اشغال کرد .
 اولین پادشاه آشوری تیگلت پیلسراول Teglathphaiasar بود (۱۰۹۰ -
 ۱۱۳۰) که حاکمیت خود را بالای اقوام بین النهرین شمالی برقرار کرد . ولی
 در اثر مداخلت هیتی ها يك قرن دیگر آشوری ها دچار فراموشی شده و بعضی
 اقوام دیگر مثل یهودی ها و ارمنی ها اقتدار حاصل کردند تا نوبت به حکمفرمایی
 « آشور نزیبراها بال » رسید .

آشور نزیبراها بال III Assurnazirabal سوم اولین پادشاه آشوری است که
 مقام و اهمیت قوم خود را در آسیا بلند برد . این پادشاه قراریکه از خلال کتیبه ها
 معلوم میشود خیلی ظالم و خون آشام و مغرور بوده مغلوبین را زنده پوست میکرد
 و از کله ها احرام میساخت . پسرش سلمانسار Salmanasar دوم (۸۲۵ - ۸۶۰)
 بر شام حمله کرده آخرین عناصر هیتی و ارمنی را مطیع ساخت .

معمولاً بیداری ملت آشوری را به تیگلت پیلسار سوم (۷۲۷ - ۸۴۵) نسبت
 میدهند که دمشق و بابلون را اشغال نموده و بعد از او یکی از ژنرال های
 او « سارگون Sargon » بر تخت نشسته و سلالة او که در تاریخ به نام « سارگونی ها »
 یاد میشوند عامل بزرگترین دوره اعتلای آشوری گردید . « سارگون » موقعی
 که بر تخت نشست با اتحادیه های دیگر مثل عیلام و بابل و شهزادگان ارمنی
 و اسرائیلی و مصر و غیره داخل نبرد شده نفوذ و حاکمیت خویش را بر همه استوار
 کرد . پسرش « سناخریب » کلمه را کاملاً بخود ملحق ساخت و « اشار هادون » پسر
 اخیرالد کر (۶۶۷ - ۶۸۱) بر مصر بنای نهاجمات را گذاشت . بالاخره
 « اشور بانپال » (۶۲۵ - ۶۶۷) بابلی ها را که بغاوت نموده بودند گوشمالی
 داده و در ۶۴۵ آخرین دولت مستقل آسیای قریب یعنی سلطنت عیلام را
 مطیع ساخت « نینوا » مرکز سارگونی ها مرکز عظمت و مدنیت سامی بشمار
 میرفت و آشوری این دوره که خاک های کیاد و چیه - مدیا - فارس - اراضی

سواحل خزر-ارمنستان، اراضی سواحل متصل خلیج فارس و مصر را در بر گرفته بود. مقتدرترین دولت آسیائی بشمار میرفت و قرن های متوالی آشوری ها عرف و عادات، کولتور و مدنیت، صنعت، طرز حکومت و دربار و آئین و دیانت و دیگر مظاهر زندگی خود را برای اهل تعمیم کردند. آشوری ها از روی تذکرات کتیبه های خود آنها مردمان جنگجو، بی رحم مغرور و متکبر معلوم میشوند. جنگ و تهاجم از مشاغل عادی آنها بشمار میرفت. این قوم در عین زمانی که جنگی و سخت سر بودند عیاشی و زندگی آرام و مستر بیخ را نیز خوش داشتند. پادشاهان آشوری به آرایش سرب و موی سروریش و پوشیدن البسه فاخره و مزین و رهایش در قصر های که چار طرف آن دیوار های ضخیم و بلند و ملون داشت عادی بودند با شدت و دهشت و جنگ و جدل از نیل تا ارارات Ararat تمام اقوام آسیای غربی را مطیع خود ساخته صلح برقرار کرده بودند که از آن پسان تر آمادی و هخامنشی های فارس استفاده کردند.

پادشاهان آشوری مانند فرعون مصر مقام رب النوعی نداشتند بلکه رئیس عسکری و قشون بشمار میرفتند و تقریباً مناصف حیات خود را به سواری اسب به جنگ و تهاجمات و شکار حیوانات درنده و کشتار اقوام بیگانه صرف میکردند. آشوری ها قشون خیلی منظمی مرکب از عراده های جنگی - سواره نظام و پیاده داشتند در عراده های جنگی سه سه نفر سوار میشدند. پیاده نظام آنها به خود های مخز و طی و پیراهن های چرمی مجهز بودند و زره فلزی به برداشتند و بایک سپر کلان، یک کمان، یک شمشیر و یک نیزه طویل شش قدمی مجهز بودند صنعت آشوری ائینه رو حیات آنها است و اصل مبادی آن را از کلدان نقل کرده اند. صحنه هایی که از صنعت کاران آنها باقی مانده اکثرش مناظر شکار حیوانات وحشی و مقابله شخص پادشاه با بعضی حیوانات است که به تدریج مادها و هخامنشی ها و حتی سامانی ها آنرا قدم به قدم نقل کرده

رفته‌اند ، آشوری‌ها در نمایش شیرواسپ مهارت زیاد داشتند و با وجود آنکه مدرسه صنعتی آنها واجد مقام بزرگ است خالی از معایب هم نیست خصوص در قسمت جزئیات که در آن مبالغه زیاد بکار رفته و زیبایی صنعت « نینوا » را محقر ساخته است و این معایب که زاده کثرت جزئیات است در طرح صورت و روی اشخاص خوب تر بنظر می‌آید معذالك با وجود معایب خود صنعت آشوری ، صنعت خیلی بزرگی است و قرا ریکه رونه گروسه میگوید (۱) آثار عصر سرگونی نفوذ عمیقی در مدرسه های صنایع هیکل تراشی هخامنشی و ساسانی بخشیده است .



امادی یا ماد

در فصل دوم ذکر شد که «امادی» مادها و «پارسوا» چطور و چه وقت از کانون حیات و مدنیت آریائی یعنی باختر مرکز آریانای قدیم بر آمده یکی در مناطق همجواری سواحل خزر و دیگری در اراضی مجاور سواحل جاگزین شدند. و این علاقه‌ها بنام شان «مدیا» و «فارس» معروف گردید. بیش از اینکه این دو شاخه مهاجر آریائی به زمین‌های مسکونه خویش رسیده و مستقر شوند بجای آنها در مدیا و فارس خصوص در نقطه اخیر الذکر اشخاص سیاه پوست بومی‌هایش داشت چنانچه بقایای آنها هنوز در امتداد سواحل فارس از بین نرفته است. از طرف دیگر چون مرکز مدنیت سامی یعنی بین‌النهرین متصل این مناطق است و یک سلسله حکومت‌های مقتدر سامی از ۵ هزار سال ق م به این طرف از اینجا به اراضی دور و نزدیک آسیای غربی حاکمیت و نفوذ داشتند. انتشار عناصر سامی هم در نقاط فوق‌المرطبیعی است، بزبان دیگر گفته می‌توانیم که مدیا و فارس ما بین دو کانون دو عالم، دو مرکز، دو مدنیت مشخص و معین افتاده که یکی آریانای مهد ظهور و بد و اوستا و «کانون تهذیب آریائی» و دیگر بین‌النهرین مرکز نژاد و ثقافت سامی است. باختر مرکز آریانای قدیم کانون صاف نژاد و عرق آریائی و اولین مرکز مدنیت کولتور، آئین، سلطنت، ثقافت صاف آریائی بوده که مهاجرین شرقی آن در هند با درآویدی‌ها مخلوط شده اند و مهاجرین غربی آن، آمادی و پارسوا با عالم سامی امتزاج پیدا کرده اند یعنی در مرحله که هنوز قبیله قبیله و عشیره عشیره بودند از کانون آریائی آریانای بر آمده و باسیر مهاجرت به کانون سامی نزدیک شده رفتند و چون تعداد آنها در مقابل نوده سامی کمتر و سلطنت هم قرن‌های متوالی در دست سامی بود تا ایشان بخود

آمدند و مرکزیتی تشکیل دادند از بهلوی های مختلف زندگانی زیر اثر نفوذ سامی آمدند و خصایص خالص آریائی را ازدست دادند . چنانچه بهمین جهت است که مدققین مدت ها دراصل و اصلیت مادها مشتبه بودند بعضی ها ایشان را احفاد اشوری یا اولاده عناصر مختلف سامی می خواندند و بعضی های دیگر که اوپرت Oppert فرانسوی (۱) هم در آن جمله باشد ایشان را تورانی و از تورانی های التائی می شمردند ولی آخر معلوم شد که مادها آریائی هستند ولی دوری از کانون صاف آریائی باختر و قرابت به مرکز حیات سامی و حکومت چندین قرنه سامی و اختلاط خون برایشان تاثیر افکنده و در عرق و ثقافت و دیگر مظاهر زندگانی آنها اثر بخشیده است .

درین شبهه نیست که مادها قبیله قبیله مهاجرت کرده قرن ها بحیات مالداری و قبیله وی امرار حیات می نمودند مهمترین قبایل ایشان شش است که بنام های بوسها Busae پاراتا کنها Paraetaceni ، ستر و خانها Struchates اری سانت ها Arisanti ، بودی ها Budii و ماجی ها Magi یاد شده اند . این قبایل مدتی برا گنده و جدا از هم زندگانی میکردند و قراریکه هرودوت شهادت میدهد پیش ازینکه صاحب مرکز و سلطنتی شوند در قریه های پرا گنده بدون قوای مرکزیتی و قوانین و تشکیلات زندگانی داشتند (۲) و وضعیت پرا گندگی مادها و عدم تشکیلات سلطنتی و مرکز قوای آنها چیزی است که کتیبه های اشوری بدان روشنی زیاد می اندازد و در موقعش این چیزها را مفصل تر خواهیم دید

اولین تذکر اسم مادنی (ماد) : در آثار و سرودهاییکه محصول کانون صاف آریائی دو طرفه هندوکش است یعنی درسرودهای « ویدی » و اوستائی از امادی (ماد) اسمی برده نشده لذا ازین کانون روگردانیده متوجه کانون سامی میشویم

(۱) صفحه ۱۶۸ جلد اول ایران باستان تالیف حسن پیرنیا .

(۲) صفحه ۱۸۹ هرودوت راولسن طبع جدید لندن ۱۸۶۲

بیشتر متذکر شدیم که آشوری ها با نیکلت پیلسراول (۱۰۹۰-۱۱۳۰ ق م) بنای پادشاهی را گذاشتند. این پادشاه و چندین نفر جانشینان او با وجود جنگها و تهاجماتی که هر طرف کرده و از اقوام اسرائیلی و ارمنی در کتیبه های خود نام برده اند از مادی ذکر می نکرده اند و اولین پادشاه آشوری که از ایشان اسم میبرد « سلمانسار » یا « شلم نصر دوم » آشوری است که بین ۸۵۹-۸۲۳ ق م میزیست و بعد از حمله بر شام و مطیع ساختن عناصر هیتی و ارمنی داخل خاک های مدیا و فارس هم شده این قطعات را مستخر و ۲۷ نفر امرای « پارسوا » یا « پارسواش » را اسیر کرد و بعد به اراضی و جلگه های که امادی در آن می زیست رخ نمود (۱) به این ترتیب باراول منابع سامی از اقوام امادی و پارسوا ذکر میکنند و معلوم میشود که این دو شاخه آریائی تا حوالی قرن ۸ ق م هنوز به زندگانی قبیلوی و قریه های پراکنده حیات بسر برده دارای قوا و مرکزیتی نشده بودند و ملک هر قبیله بر قبیله خود امریت داشت « و شلم نصر » با تسخیر خاک و اسیر بردن رؤسای آنها باراول این دو قبیله آریائی را در حوالی قرن ۸ در کتیبه های خود اسم میبرد

مادها از خلال کتیبه های آشوری: منابعی که تا بک اندازه راجع به ما د معلومات داده میتواند یکی کتیبه های شاهان آشوری و دیگر نگارشات هرودوت است که اولی از وضعیت امادی در تحت سلطه سامی ها و دومی عموماً از سلطنت بومی شان ذکر میکند .

بعد از « شلم نصر » که تذکرات کتیبه های او مبنی بر مادها گذشت نیکلت پیلسراول (۷۲۷-۷۴۵ ق م) شاه دیگر آشوری گوید که « زمین نیسآ Nisaa و شهرهای زمین مادی Madai (مدیا) را گرفتم زمین پارسوا را گرفتم زیکروتی Zikruti را گرفتم و مدیا را به زمین اشور علاوه کردم » در جنگ نهم بار دیگر بر مدیا

حمله کرد. کتب یهود اظهار میکنند که بعد از سقوط ساماریا Samaria در ۷۲۱ ق م
 پادشاه اشوری اسرائیلی هارارانده در کالاه Chalah (کالاح = تورات) و شهرهای
 مادها جای داد و چون «ساماریا» بدست «سرگن» (۷۰۵-۷۲۲) فتح شد
 معلوم میشود که انتشار یهودی ها در شهرهای ماد در عصر او صورت گرفته است
 چنانچه در کتیبه های خود عین این وقایع را ذکر کرده است و میگوید که خراج گرافی
 در سال ۷۱۶ ق م از ۲۵ نفر روسای ماد گرفته هیکل های خویش را در وسط
 شهرهای آنها برقرار کرد. یک سال بعد باز بر مادها حمله کرده «دیوکو»
 Dayauku و خانواده و ملتش را اسیر گرفته و مجبور نمود که در زمین «امات»
 Amat مسکون شوند، برای مواظبت وضعیت مدیا قلعه های جنگی ساخت
 و از بیست و دو نفر رؤسای ماد باج گرفت و ۳۶ شهر و حصه «مدیا» را اشغال
 کرد و آنها را به آشوری ملحق ساخت یک دفعه دیگر باز در سال ۷۱۳ بر علیه
 «مدیا» لشکر کشیده «دیوکو» و دیگر روسای آنها را که سر از اطاعت آشوری
 کشیده بودند مجدداً مغلوب ساخت. از ۴۵ نفر روسای آنها باج گرفت
 ۴۶۰۹۰ اسب و خر و یک تعداد زیاد گوسفندان آنها را ضبط نمود.

«سارگن» در میان شاهان اشوری کسیست که از همه بیشتر بر مادها فشار آورد
 خاک آنها را چندین مرتبه پامال کرده و در کتیبه های خود اظهار میکند
 که تا آخرین شهر سرحدی شرقی مدیا تمام اراضی آنها را مسخر نموده
 به اشوری ملحق کردم.

خلاصه به همین ترتیب سائر پادشاهان آشوری مثل «سناخریب» Sennacherib
 (۶۸۱ - ۷۰۵ ق م) و «اشاره ادون» Esarhaddon (۶۶۸ - ۶۸۱ ق م) و
 «آشوربانی پال» هر کدام به همین ترتیبی که گذشت در کتیبه های خود شرح وضعیت
 باج گیری و تسخیر اراضی ماد و ضبط اموال و حیوانات آنها را بیان میکنند
 و معلوم میشود که بین سال های ۸۵۹ و ۶۵۰ تقریباً دو قرن کامل مادها و پارسی ها

تحت سلطه و تهاجمات آشوری بوده و درین گیرودارها و لشکر کشی ها و بیجا ساختن اسرا و باشندگان شهرها و آوردن یهودی ها بجای آنها و حاکمیت و حشت ناک عسکری و سیاسی و مدنی ، اخلاق و عرف و عادات و مدنیت سامی در میان مادها و پارسی ها اثرات عمیق بخشید (۱) و ممیزات سامی را بیش از پیش در میان آنها متداول ساخت چنانچه اثرات و انعکاس آن در تمام دوره های حیات ما در فارس از هخامنشی گرفته تا زمان ساسانی و پسان ترها باقی ماند و عواملی بمیان آورد که اسباب بیگانگی و جدائی و تفرقه آنها از آریائی های اصل کانون آریائی آریائی گردید . علاوه برین از تذکار کتیبه های شاهان آشوری وضعیت زندگانی قبیلوی ماد و فارس و عدم تشکیلات سلطنتی و دیگر اختصاصات حیات اجتماعی آنها معلوم میشود تا اینکه از فشار سلطه خارجی و ظلم زیاد سامی به تنگ آمده حاضر شدند بهر قیمتی که تمام شود گردهم جمع شده و حکومتی از خود تشکیل کنند .

ظهور سلطنت ماد : قبایل شش گانه ماد که پیشتر نام بردیم بعد از دوره های طولانی پراگندگی و اسارت بالاخره در حوالی کوه زگروس Zagros و جلگه شرقی آن یکجا شده به اطاعت رؤسای یکی از قبایل خود تن در دادند و از آن بعد روزگار ایشان رونق گرفت . مرکز اولیه حکومت شان همدان (اکیمانا) بوده و بعد از آن به تدریج نفوذ و قوای آنها بطرف شمال تا سواحل بحیره خزر انبساط یافت و بطرف شمال غرب آذربایجان هم داخل حوضه نفوذ آنها شد و بجانب غرب با ایالات الیپی Ellipi و خرخر Kharkhar به سلطنت آشوری تماس پیدا کرد و پسان تر خاک آنها به سه حصه منقسم شد :

یکی (مدیا مکتنا) یا عراق عجم حالیه دوم (مدیا اتروپاتنه) یا آذربایجان و سوم (مدیارا کیانا) یا ایالت تهران امروزی به این ترتیب سرحد شمالی آنها

روداراس ، سرحد غربی دروازه خزر ، و سرحد جنوبی شان پارس و پشت
 کوه بود. دیوکس اولین رئیس ماد است که بصورت غیر مترقبه به پادشاهی رسید
 مشارالیه ابتدا بصورت شخص صاحب رسوخی در قریه خود زندگانی میکرد
 و گفتگوها و مناقشات اهل قریه خود را از روی امانت و عدالت فیصله مینمود
 تا اینکه رفته رفته به امانت داری و عدالت معروف شده و اهالی او را حکم
 یا قاضی مناقشات قومی خود انتخاب نمودند به این صورت از صبح تا شام «دیوکس»
 مصروف فیصله مناقشات اهل قریه خود بود و از کار و بار زندگانی خود بازماند
 آخر ایشان را جواب داده به کارهای معموله خود پرداخت و چون قانون
 و عدالت و نظام اداری در میان اهل قریه و گرد و نواح آن وجود نداشت
 اختلافات و جنگ و جدل روز بروز زیاد شده آخر نفری قریه گردهم جمع شده
 راجع به مناقشات دعاوی و بدبختی های خود صحبت های طولانی نمودند و علاج
 رفع آنرا به این دیدند که برای خود سری و شاهی انتخاب کنند و سر و صورت
 زندگانی خود را رونقی دهند و چون نام «دیوکس» به عدالت و انصاف مشهور
 شده بود او را به پادشاهی قبول کردند. این هم ناگفته نماند که دیوکس
 يك دفعه به پادشاهی نرسیده بلکه ملك قریه بوده و به این صفت مورد حمله
 آشوری ها قرار گرفته و شاید در اخیر عمر به مقام پادشاهی نایل شده باشد.
 زیرا پیشتر ذکر شد که سارگون شاه آشوری «دایوکو» Dayauku را
 با تابعینش در ۷۱۵ ق م اسیر کرده به مقام Amat نقل داد و در ۷۱۳ ق م
 در مقابل «بت دایوکو» Bit Dayauku آشوری ها حملات دیگری کردند
 و «بت دیاکر» را دونکر جرمنی «زمین دیوکو» ترجمه کرده است بهر حال
 قرار شهادت هرودت ، دیوکس مذکور در ۷۰۸ به شاهی رسیده
 و تا ۶۵۵ به سلطنت باقی مانده است و به این حساب ۵۳ سال سلطنت
 کرده است و چون با مقایسه متن کتیبه های سارگون و نگارشات هرودت تاریخ و

مدت سلطنت دیو کس خوب موافقت نمیکنند و ۵۳ سال در آخر عمر يك شخص از اندازه طبیعی زیاد است بعضی ها حدس میزنند که شاید دیو کس نام خانوادہ بوده که دوسه نفر روسا به ماد داده و آخر یک نفر آن به پادشاهی رسیده است .

دیو کس چون به پادشاهی انتخاب شد پایتختی برای خود بالای مادها آباد کرد و نام آنرا «اکبتانا» گذاشت که امروز همدان شده است . «دیو کس» به تقلید شهرهای آشوری دورادور شهر هفت دیوار آباد کرد و هر دیوار داخلی از دیوار بیرونی بلندتر بود و قلعه خود را در میان هفتمین پرده دیوار مخفی داشت این دیوارها به اصول ستاره شناسی آشوری به الوان سبزه رنگ شده بود (۱) دیو کس به تقلید اصول آشوری مراسم عجیبی برای دربار خود وضع نموده بود به استثنای قاصدی که پیش او رفت و آمد میکرد کسی را به دربار و قلعه محفوظ و مخفی خود نمیکذاشت و هیچ کس حق نداشت که پادشاه را ببیند هر کاری که بود بواسطه قاصد و به او امر تحریری اجرا میشد ، کسی در حضور او خنده نمیتوانست و خنده کننده به هلاکت میرسید . علت محکم بندی و مخفی ساختن قصر باد دیوارهای بلند هفت پرده ای و اجازه ندادن کس به دربار و گناره گیری پادشاه از معاشرت با اهل دربار و بزرگان قوم را هر وقت سوء نیت و قصد رقبا و همقریه های دیو کس می نویسد و این تعبیر حقیقت هم دارد زیرا چون نظام سلطنتی بیشتر در میان مادها وجود نداشت و خانوادہ سلطنتی که مورد احترام همگان واقع شود در میان آنها موجود نبود و «دیو کس» را یکعهده اهل قریه انتخاب نموده بودند و از و هیچ کدام شان چیزی کم نمی نداشتند احتمال میرفت که او را از بین بردارند . علاوه برین چون ده نشینان «ماد» مال و حیوانات شان همیشه و لاینقطع مورد حملات و تهاجمات آشوری واقع بود در محکم بندی شهر «اکبتانا» بیم تهاجم ناگهانی هم مدخلیت

(۱) این نوع رنگ آمیزی را در بابل علامات سیارات سبزه میدانستند و برج معبد معروف (بیرس نرود) در بابل به این رنگها ملون بود ولی در همدان رنگ آمیزی های مزبور را بر حسب تقلید کرده بودند جلد اول ایران باستان تالیف حسن پیرنیا صفحه ۱۷۷ .

داشت . بهر حال چون « دیوکس » مرد با تاجر به بود و باریکی وضعیت خود و سوء نیت اهل قریه خود را میدانست در جمله مراسم تشریفاتی ترار گذاشت که باید احدى پادشاه را نبینند و به این رویه تصور کنند که شخص شاه ازار کان قبایل و عوام مردم چیزی بالا تر است .

راجع به اینکه آشوری ها بعد از تشکیل سلطنت ماد از چه دری پیش آمدند اشاره مختصری میکنیم که با وجودیکه عظمت آشوری در تنزل بود باز هم مادها و شاه شان دیوکس را آرام نماندند و « سنا خریب » به علاقه « Ellipi » یعنی کرمانشاه و حوالی آن حمله نموده و اسباب اضطراب مادها و حکومت شان را فراهم کرد و باج را به اصول سابق از ایشان میگرفت .

فرا اورتس و محکوم ساختن قبیله یار سوا : فرا اورتس چون بر تخت پدر نشست (حوالی ۶۳۳-۶۵۵ ق م) به انبساط نفوذ خویش بالای مادها و تحکیم وضعیت و سلطنت خویش مصروف شد زیرا مادها با وجود تشکیل سلطنت باج گذار آشوری بودند و تهدیدتهاجمات آشوری از سر آنها کم نشده بود از کارهای عمده این پادشاه ماد مطیع ساختن قبایل یار سوا است که با تمام شعبات عشایری خویش در منطقه خشک و با حرارت سواحل خلیج پارس متفرق و پاشان زندگانی داشتند . یار سوا که از ان پسان مفصل تر صحبت خواهیم کرد از روی عرق نسبت به ماد دست عنصر و ملایم طبیعت تر بودند و چند قرن فشار و استبداد و حاکمیت آشوری ایشان را ضعیف تر ساخته بود « فرا اورتس » ازین وضعیت مساعد استفاده کرده آنها را مطیع خود در دولت ماد ساخت چون با فرا اورتس و تابعینش مادها قوی تر شدند و قرار گفته « سریر سیسیاکس » از مدت مدیدی با بنظر کدما درس سختی از طرف آشوری ها به ایشان داده نشده بود و احتمالاً در اثر کامیابی و فتوحات خود بر یارسی ها غره شده بودند « (۱) »

از دادن باج خودداری کردند. در فرصتی که « آشوربانی پال » از کارهای عیلام و بابل و مسایل داخلی آشوری فراغت یافته فرا اورتس باغرو رفتح یارس جدی شده بر آشوری حمله کرد ولی شکست مد هش خورده و خودش هم بقتل رسید.

سیاکزاسیس : این شخص به ۶۳۳ به پادشاهی رسیده و تا ۶۸۵ سلطنت کرد مشارالیه از شکست های تلخ « فرا اورتس » درس عبرت گرفته در صد دبر آمد که او ضاع داخلی ماد را اصلاح کند زیرا با آنچه که بود و آنچه سلطه آشوری مخصوصاً شکست اخیر فرا اورتس و غلبه آشوربانی پال وارد کرده بود امکان نداشت که دولت نو تاسیس ماد دوام کرده بتواند لذا بلا وقفه به فکر اصلاحات خود افتاده و چون میدانست که سپاهیان قومی ماد به هیچ صورت با قشون مرتب و منظم و ورزیده آشوری مقابله نتوانسته و کاری از ایشان ساخته نمیشود اول از همه ب فکر تشکیلات عسکری افتاده و به تقلید نظام آشوری دسته های پیاده و سوار مجهز باتیر و کمان و نیزه و میان آورد. چون صاحب قوای مرتبی شد بر « آشوربانی پال » حمله کرد و شهر « نینوا » یا بتخت آشوری را محاصره نمود.

ظهور و حمله سیتی ها یا اسکائی ها : وضعیت مادها و آشوری ها به این شکل رسید بود که اقوام اسکائی که اصل موطن آنها در شمال شرق آمو دریا بود با موج خروشان بطرف مدیا رفته در اذر با بجان ریختند و وضعیت دو حریف مذکور را بکلی منقلب کردند. مادها با این پیش آمد وضعیت خود را بین دو قوه آشوری و اسکائی مواجه با خطرانی کردند و چون خاك خود را زیر خطر تهاجم دیدند از محاصره « نینوا » دست کشیده بغم جان خود شدند و سوار کاران اسکائی باتیزی باد و سر پنجه فولادی نظام قوای ماد را به سرعت از هم شکستند و چون آشوری ها هم ضعیف و مشرف به زوال بودند قوای شاه ایشان آشوربانی پال راهم مضمحل ساخته تا کنار سواحل بحر مد یترانه پیش رفتند. مادها که بعد

از قرن‌ها اسارت نزدیک بود که از سلطه آشوری خلاص شوند زیر نفوذ و آمریت اسکائی‌ها آمدند و امکان داشت که باز مدت‌های مدیدی اسکائی‌ها بر آنها حکومت کنند ولی خدعه و مکرری بکار برده و خود را ازین ورطه نجات دادند تفصیل اینکه مادیس Madyes شاه اسکائی‌ها را با سران قوم سیاهگزارس پادشاه ماد هم‌مان کرده بعد از صرف مشروب در عالم مستی آنها را بقتل رسانید و اسکائی‌ها را به حيله بی‌سروسر کرده ساختند. مقارن به این زمان یعنی در ۶۲۶ « آشوربانی پال » آخرین شاه آشوری وفات نمود سیاهگزارس در حوالی ۶۲۰ بر اسکائی‌هائی که در مدیا ماندند غالب شده و در آن خطه صاحب نفوذ گردید و از موقع مساعد و راه صافی که اسکائی‌ها تهیه نموده بودند استفاده نمود بطرف غرب تا هالیس Halis پیش رفت « نابوپولاسار » Nabopolassar نایب‌الحکومه آشوری در بابل که اصلاً بابلی بود با پادشاه ماد هم‌دست شد. در آسیای صغیر امرای « لیدی » از هرج و مرج و اقیامت و آمدن اقوام قاهری استفاده کرده و با مادها در آویختند و ۵ سال جنگ کردند آخر « نابوپولاسار » به آرزوی اینکه مادها را متوجه « نینوا » کنند بین ایشان ولیدی حاصل کرد و آخر « نینوا » در عصر سلطنت « آشورایدیل‌ایلی » Assur-idil-ili در اثر حمله مشترک بابلی‌ها و مادها سقوط کرد. بابلی‌ها با مادها بنای خویشی و قرابت را گذاشتند و از این راه هم بار دیگر اختلاطی در عرق مادها تولید گردید.

استیاك: استیاك آخرین پادشاه ماد است که بعد از ۵۸۴ ق م بجای سیاهگزارس بر تخت نشست اگرچه دوره سلطنت او به آرامی گذشت باز هم در آخر رعیت خصوص عناصر پارسوا از او خوش نبودند. موضوع انتقال قوا و سلطنت از ماد به پارسوا واضح معلوم نیست جز افسانه‌ئی که هرودوت نقل کرده و در اکثر کتب آنرا تکرار کرده‌اند. مطابق به این افسانه در اثر خوابی که استیاك دیده بود چنین می‌پنداشت که در خانه دختر او فرزندی متولد

خواهد شد که تمام اقتدار و سلطنت به دست او خواهد آمد ازین جهت استیاء
 نمیخواست که دختر خود را به کدام مرد نیرومند ماد دهد بلکه در صدد افتاد
 که از میان قبایل سست عنصر یار سوا مرد ملایم طبیعتی را پیدا کند که فرزندش
 مصدر کار بزرگی شده نتواند . چنانچه « کمبو جه » یا کمبیز یارسی را
 پیدا کرده و دختر خود را به او داد و وقتی که در خانه او فرزندش متولد شد
 باز هم از او در اندیشه بود و به همین مناسبت چون نواسه اش تولد شد او را
 به « هر یاز » نام یکی از اشخاص خاندانی و طرف اعتماد خود داد تا بقتل رساند
 ولی چون در همان شب در خانه عیال این مرد « اسپا کو » پسر مرده تولد شده
 بود « هر یاز » نواسه « استیا گ » را در خانه نگه کرده و پسر مرده خود را
 در جنگل دفن کرد به این صورت نواسه استیا گ مخفیانه بزرگ شد و همان
 سیروسی گردید که به کمک خود مادها سلطنت شان را بر انداخت .

پارسوا = پارسواش

فارسی ها

در فصل دوم موضوع مهاجرت قبایل «پارسوا» مانند «امادی» از کانون آریائی باختر مرکز آریانای قدیم بطرف غرب واستقرار آنها در جنوب خاک های مدیا گذشت ایشان به ترتیبی که در صفحات بیشتر شرح دادیم مانند مادها از ۶۵۰ ق م تا ۸۵۹ ق م تقریباً دو قرن تحت سلطه و حاکمیت آشوری بودند. سپس مادها برایشان سلطنت کردند تا اینکه از تحت نفوذ آمریت آنها هم خلاص شده و به تشکیل سلطنت پرداختند و تمام خاک هائی که عبارت از ایران کنونی باشد بنام شان معروف شد. پارسوا با قبایل و عشایر مربوطه خود که پایان تر از ان بحث خواهیم نمود در میان عناصر بومی سیاه پوستانی که تا حال بقایای آنها در امتداد سواحل فارس موجود است و بعضی اقوام دیگر منتشر شده و قرن های طولانی بدون نام و نشان به حیات مالدار و زمین داری در قریه های خود زندگی داشتند. همان طوریکه در مورد مادها ذکر کردیم راجع به نام و نشان و هست و بود پارسوا منابع صاف آریائی سرود های ویدی و اوستائی چیزی نگفته و مجبور هستیم که به کانون سامی و کتیبه های شاهان آشوری مراجعه کنیم.

منابع آشورنی که با راول در حوالی قرن ۹ ق م ازین قوم نام میبرد ایشان را بنام «پارسوا» ذکر کرده و از خلال نگارشات کتیبه های آنها معلوم میشود که ایشان دسته دسته و عشیره عشیره بودند. اولین پادشاه آشوری که نام ایشان را میگیرد «سلمانسار» یا «شلم نصر دوم» است و میگوید که در ۸۳۳ از ۲۷ نفر سران پارسوا باج گرفت. دفعه دیگر

در زمان تیگلت پیلسردوم ۷۲۷-۷۴۵ ق م تذکاری از یارسوا بمیان آمده مشارالیه بعد از اشغال شهرهای مادی Madai (ماد) اراضی یارسوا را هم اشغال کرد. سپس «اشر هادون» Esarhadon بر یارسوا و خاک مسکو نه شان تسلط یافت و قراریکه منابع عبرانی شهادت میدهند مشارالیه پارسی ها و «دی ها» Dai یعنی داهاس Dahasa را به Samaria «ساماریا» نقل داد چون قبایل یارسوا در موقع اعتلای اشوری و در نظر پادشاهان آنها به مراتب از قبایل مادبی اهمیت تر بود و آنقدر واجد قوا و نیرو و اهمیتی نبودند که پادشاهان مغرور آشور به مطیع ساختن سران و باج گرفتن امرای آنها فخر کنند با وجود نهاجماتی که بر خاک ایشان کردند و ۲۷ سر کردگان آنها را مطیع نمودند آنقدر زیاد در کتیبه های خود از آنها حرف نزدند و ایشان را همیشه تحت الشعاع و در ضمن شاخه بزرگتر و قوی تر «ماد» قرار داده اند چون مادها از نقطه نظر بعضی عوامل نژادی، خواص روحی و تشکیلات زندگی و روحانی و غیره بر یارسوا برتری داشتند و قسمت های حاصل خیز و آبادتر هم نصیب آنها شده به نظر اشوری ها مادها نسبت به یارسوا مهم تر می آمدند و به عشایر اقوام اخیر الذکر چندان اهمیتی نمیدادند. قبایل یارسوا بعد از تحمل دوره سلطه آشور، مدت دیگر مطیع اوامر شاهان مادها شدند زیرا از زمان فراورتس (۶۳۳-۶۵۵ ق م) دومین پادشاه ماد که ایشان را مطیع ساخت تا آخرین دوره سلطنت استیاگ پارسی ها تحت سلطه و نفوذ سیاسی مادها بودند و از روی مدنیت همان نفوذ اشوری بود که چند قرن بصورت مستقیم و مدتی هم با مادها بصورت غیر مستقیم و بالواسطه آنها و زندگی گانی شان را زیر تاثیر گرفته بود.

همامنشی و دیگر عشایر و قبایل یارسوا: بیشتر ذکر کردیم که یارسوا هم عشیره عشیر و دو قبیله قبیله بودند و بشکل قبیلوی حیات بسر می بردند. «اگز نفون» Xenophon تعداد قبایل آنها را ۱۲ و هرودت ۱۰ می نویسد که شش آن

مسکون وزمین دار بودند و چهار دیگر حیات بدوی و کوچی بسر می بردند .
و قرار ذیل اند : شش قبیلهٔ اولی :

پاسار گاد - مرفیان - ماسپیان ، پانتالیان ، وروسیان ، گرمانیان .

چهار قبیلهٔ کوچی : دائی ها Daans ، مردیان Mordian درویک ها Dropicans
وسا گارتها Sagartians . چون قبایل مذکور باز از حیث درجه و اهمیت بین خود
فرق داشتند ، مهمترین آنها سه قبیله اول الذکر پاسار گاد ، مرفیان و ماسپیان
بودند و در میان اینها هم قبیلهٔ پاسار گاد بر دیگران برتری داشت . نا گفته نماند
که « پاسار گاد » تنها اسم قبیله نمی بلکه اسم اولین پایتخت آنها هم بشمار میرود
که « استیفن » بیزانسی آنرا « پاسار گادی » خوانده « و خیمه گاه پار سیها »
ترجمه نموده و شکل اصلی آن شاید قراریکه « کنتوس کرتیوس » Quntus
curtius میگوید پاسار گادی Parsagadae بوده باشد (۱) که محل آنرا
در مقام « مرغاب فارس » تعیین نموده اند .

بهر حال « پاسار گاد » مهمترین قبیلهٔ پارسوا است و هخامنشی عشیرهٔ کوچکی
از بن قبیله است که از میان آن شاهان پارس ظهور کردند و اصلاً هخامنش
هم اسم رئیسی بوده که عشیره اش هم بنام او شهرت یافته است .

وضعیت هخامنشی ها پیش از سیروس : بیشتر ذکر شد که قبایل پارسوا مدنی
تحت سلطهٔ اشوری و بعد از عصر فراورتس تحت نفوذ و امریت مادها آمدند .
از وضعیت قبایل پارسوا درین دوره ها چنین معلوم میشود که برخلاف ماد برای
احراز آزادی و تشکیل حکومت اقدامی نکرده و خصوص بعد از اینکه امریت
و اداره بدست شاهان ماد افتاد پارسوها سراسر منقاد و فرمان بردار بودند
تا اینکه کوروش بواسطهٔ استیلا گ سلطنت ماد را بر انداخته و سلسلهٔ هخامنشی
را بنیاد نهاد .

میکویند که قبایل پارسوا پیش ازینکه به سلطنت برسند کارهای قبیلوی خود را بصورت يك جرگه قومی و قبیلوی اداره میکردند و بعد ازینکه صاحب تشکیلات اداری شدند بازهم قوه اجرائیه بدست هفت نفر اعضای قبایل هفت گانه بود که پاسارگاد در میان آنها مقام مساوی بادیگران داشت. پسان بامروز زمانه نماینده قبیله پاسارگاد در میان سائر اعضای قبایل و عشایر مقام اولیت حاصل کرد و هخامنش نام رئیس عشیره کوچک پاسارگاد امتیاز سلطنت محلی را به خاندان و عشیره خود مخصوص نمود رؤسای قبایل دیگر اگرچه مطیع او شدند بازهم دارای یکعده امتیازاتی بودند. حق مشوره در امرای داشتند و در هر موقع نزد شاه رسیده میتوانستند راجع به شخصیت مبهم هخامنش و اینکه چطور به پایه نفوذ رسید چیزی در دست نیست. تنها میتوان گفت که قبایل متفرق و پربشان پارسوا را جمع کرده و در اصلاح روابط آنها بامادها کوشش کرد آمرتی هم که داشته کاملاً جنبه محلی داشت که در يك علاقه بسیار خورد محدود بود چنانچه این وضعیت مدت ها بعد از هخامنش تا زمان سلطنت سیروس که اولین مرحله تاریخی هخامنشی است دوام نمود و چند نفر شاهان محلی تا زمان قبل از کشف کتیبه « نابونید » شاه بابل نام و نشان و هست و بود شان را کسی نمیشناخت و از روی « لوحه سیاه » پادشاه موصوف بنام « چشمش » و « کوراخ » و « کمبوجیه » بمیان آمدند از جمله همین روسای قبایل یا امرای محلی بشمار میروند که هیچ ماخذ دیگر از ایشان سراغی نمیدهد و همین اشخاص است که بعضی افسانه سرایان نظر به عدم معرفت تاریخی به شاهان کیانی نسبت داده و کارنامه های دودمان کیانی را که خانواده کاملاً علیحده و از سلاله پادشاهان مقتدر مرکز آریانای قدیم میباشد و من حیث زمان و مکان ما بین آنها فاصله بعید است به چشمش ها یکعده امرای محلی نسبت میدهند. بهر حال از « هخامنش » رئیس قبیله که هخامنشی ها بنام او یاد میشوند تا زمان ظهور سیروس یا کوروش کبیر تاریخ

هخامنشی ها چندان روشن نیست و امرای آنها سراسر جنبهٔ محلی داشته و با کوروش اصل مر حلهٔ تاریخی آنها شروع میشود و چون خود سیروس هم در چندسال اول سلطنت تنها شاه علاقهٔ «شوش» و پسان تر شاه فارس خوانده میشد آنچه را که به دوره های پیش از او نسبت دادیم بخوبی تأیید میکند .

سیروس و احفاد او : عصر تاریخی :

با استیگ آخربن شاه ماد و افسانه هائیکه هر دوت نقل میکنند دیده شد که چطور سلطنت از «ماد» به «پارسوا» منتقل شد. از دختر «استیگ» مادی و «کمبوجیه» پارسی شوهرش ، پسری تولد شد موسوم به «سیروس» که خلاف آرزوی پدر کلانش استیگ کشته نشده و در خانه «هرپاژ» کلان شد میگویند که روزی پدر کلانش او را در میان اطفال شناخته از «هرپاژ» سخت رنجید و به عنوان انتقام ، فرزند او را مخفی بدست آورده و گوشت او را در ضمن مهمانی به او خوراند و در آخر مجلس سرواعضای او را به پدرش نشان داد. «هرپاژ» اگر چه بظاهر چیزی نگفت بدل کدورت زیاد نسبت به شاه ماد پیدا کرده و با سیروس که جوان شده بود بنای دوستی و مکاتبه را گذاشت و او را بجنگ شاه «ماد» تحریک کرد و از میان خود ما نها برای او طرفدارانی پیدا کرد. و چون در ۵۵۳ سیروس با قشونی به شاه ماد حمله کرد و استیگ غلطي دیگری نموده برای مقابلهٔ سیروس قشونی بدست «هرپاژ» دادا خیرالذکر که منتظر ورود چنین روز بود با سیروس همدست شده هر دو به اتفاق هم در ۵۵۰ ق م سلطنت ماد ها را بر انداختند و «هرپاژ» تمام قشون ماد را به سیروس تسلیم نمود .

سلطنت انشان با سوزیان یا شوش : واقعهٔ تسلیم شدن استیگ و کامیابی سیروس اولین و هلهٔ حقیقی تاریخی هخامنشی است که وقوع آنرا کتیبهٔ «نابونید» تأیید میکند و ازان واضح استنباط میشود که سلطنت هخامنشی درین وقت محض يك حکومت محلی بوده و دایرهٔ وسیعی نداشت زیرا سیروس در ۵۴۹ بعنوان شاه

«انشان» یا «سوزیان» یاد شده و تمام منطقه حکمفرمایی او عبارت از علاقه شوش بود و بس. این وضعیت تا زمان فتح اکبتنا (همدان) در ۵۵۰ دوام کرده و بعد آن سیروس در ۵۴۶ «شاه پارس» خوانده شده و معلوم میشود که در عرصه سه سال دایره نفوذ او از سوزیان به فارس سرایت کرده است.

وقایع محاربات هخامنشیها با مادها که در بابل ولیدی بودند زیاد است و از آن در اینجا صرف نظر میکنیم همین قدر متذکر میشویم که سیروس بر همه ایشان غالب شده و اراضی متعلقه شان هم به تصرف هخامنشیها درآمد. آنگاه سیروس به طرف شرق به تهاجم خاکهای آریانا متوجه شد و ۶۰۵ سال از ۵۴۵ تا ۵۳۹ مصر و جنگ با قواری و نیروی ملی مملکت ما بود تا آخر حیات خود را بر سر آن باخت چنانچه شرحش بیان می آید.

حوادث اخیر سلطنت سیروس خیلی پرهنگامه و اضطراب بخش بود اگرچه موسس خاندان هخامنشی آخر در طی جنگ های کشور ما بقتل میرسد لیکن جزئیات پوره معلوم نیست که در کدام گوشه آریانا کشته شده است.

ستز یا س Cetesias می نویسد که سیروس در جنگ «در بیک ها» که پادشاه آنها «امورایوس» نام داشت کشته شد مشارالیه شرح این حادثه را چنین مینویسد که سیروس چون با سواره نظام خود بر آنها حمله کرد، در بیک ها را محصور نمودند و یکی از ایشان تیری بر او افکند و هلاکش نمود. رپسن Rapsan در بیک ها را قومی میدانند که در سرحد افغانستان و هند مسکون بودند هرودت میگوید که سیروس از دست مساجت ها در شمال اکسوس کشته شد. بهر حال واقعه هرطور بوده سیروس در جنگ های اقوام سلجشور آریانا یا در علاقه سمت شرقی و یا در شمال مملکت ما بقتل رسیده است.

کمیوجیه: بعد از قتل سیروس که بوجیه یا کمبیز که در زمان حیات پدر هم در امور مملکت داری با او شریک بود در ۵۲۹ بجای پدر نشست ولی با توفیق صیه ها

که نموده بود پسر دیگرش که از کمبوجیه خور دتر بود و باردیا نام داشت و مورخین کلاسیک او را سمرویس گویند و حکمران اراضی مفتوحه خوارزم پارتیا - کرمانیا بود کما فی السابق بجای خود نایب الحکومه ماند بزبان دیگر اگرچه شاه رسماً کمبوجیه بود اراضی مفتوحه سیروس بدست دو پسر او اداره میشد . چون این دو برادر با یکدیگر اعتماد نداشتند و از نفوذ یکدیگر می ترسیدند کمبوجیه وقتی که به مصر قشون کشی داشت از ترس اینکه مبادا باردیا در شرق در خاک های متصرفه مذکور اعلان سلطنت کند او را مخفیانه طوری در ۵۲۶ بقتل رسانید که حتی مادر و خواهران او هم خبر نشدند و آنگاه روانه مصر گردید .

قراریکه هرودت می نویسد یکنفر مغ موسوم به گوماتا Gaumata که خیلی به باردیا شبیه بود از مصروفیت کمبوجیه به مصر و کشته شدن سری « باردیا » استفاده نموده بنام باردیا اعلان شاهی نمود . کمبوجیه از اضطراب خبر این واقعه خود کشی کرد و گوماتای مغ چندی حکومت نکرده بود که سراو کشف شده مردم براو شوریدند و او را هم بقتل رسانیدند .

داریوش واحفا داو : چون قبل از داریوش از نقطه نظر اداری دولت هخامنشی اساسی نداشت و قتل باردیا و گوماتا دران هر ج و مرج بیشتری تولید نموده بود مردمان اراضی مفتوحه در هیچ نقطه ئی از سلطه و حکومت آنها خوش نبوده در صدد احراز آزادی بودند .

داریوش بعد از آرام ساختن نقاط فوق جنگ هائی با سیتی ها یا اسکائی ها هم نمود و این اقدام کار او را بطرف غرب کشال تر ساخته با یونانی ها در ولایت تراس Thrace و مقدونیه مصادف ساخت که تذکار وقایع آن خارج نگارشات ماست .

داریوش به تعقیب خط حرکت سیروس بطرف شرق در آریانا فتوحات مزیدی

کرد که در ذیل واقعات عصر داریوش علیحده می آید .

باقی احفاد او: بعد از داریوش اول پسرش خشایارشا که یونانیان بنام اکزرسیس یاد نموده اند در ۴۸۵ ق م به سلطنت رسید و عسکر بزرگی برای جنگ یونانی ها فرستاد و پایتخت آنها را آتش زد و انتقام گیری یونانی ها در زمان اسکندر از همین جهت شروع شد بعد از خشایارشا اردشیر اول ۴۱ سال سلطنت نمود درین وقت شخصی موسوم به ویست اسپه یا هشت اسپه در باختر دعوی سلطنت کرد این شخص بلاشبه از احفاد همان دودمان نجیب باختری است که سلطنت باختر و کل آریانا قرن های متوالی ارث پدران او بود و هیچگاه در دوره تسلط بیگانه او و همثال او آرام ننشسته بودند و ویست اسپه نه محض اعلان پادشاهی کرد بلکه قوه کافی هم از هموطنان خود تمرکز داده بود چنانچه اردشیر وقتی که برای مقابله او به طرف باختر آمد مجار به مدت دو سال طول کشید و آخر باز یک دفعه دیگر جنگ به مفاد دشمن تمام گردید و ویست اسپه کشته شد .

بعد از اردشیر اول یک پسرش بنام خشایارشا دوم مدت ۵۰ روز و بعد از او برادرش اوکس Ochus نام به عنوان داریوش دوم در ۴۲۴ ق م و سپس اردشیر دوم و سوم و بالاخره داریوش کودومانوس Codomannus بعنوان داریوش سوم در ۳۳۶ ق م به سلطنت رسید .

درین وقت که جام صبر اهالی مفتوحه لبریز شد بود و شاه هم شخص سست عنصر و بی اراده بود ضعف عمومی در ارکان دولت هخامنشی مستولی شد . با وجودیکه حکام نقاط مفتوحه آریانا همه از نجبای خود کشور بود باز هم در دوره سلطنت هیچ یک از شاهان هخامنشی نبود که میلان به سر کشی و اجراز آزادی نشان نداده باشند تا اینکه بالاخره عصر داریوش سوم فرا رسید . درین وقت حکمرانان و لایات مفتوحه به اندازه قوا و نفوذ پیدا کرده بودند که حکمرانی و اداره در خانواده های آنها ارثی شده بود و حکومت مرکزی هخامنشی آنقدر توانائی نداشت که

ایشان را بر طرف کند. پنجاب - سند کاملاً از تحت سلطه بیگانگان خلاص شده بود در نقاط مختلف آریانا امرا هر کدام، مخصوص 'بسوس' حکمران باختر اقتدار و حیثیت بلندی پیدا کرده بود و این وضعیت حتی در خود خاک‌های مدیا و فارس در اراضی نزدیک بحیره خزر دیده میشد.

درین وقت واقعه بزرگ دیگری در غرب یعنی در یونان نشئت کرد که در نتیجه آن دولت هخامنشی بکلی از بین برداشته شد بعد از اینکه فیلیپ در سال‌های ۳۳۶-۳۵۹ ق م مقدونیه را بر سایر ولایات مرکزیت داد در ۳۳۷ مجلسی از نمایندگان تمام ولایات تشکیل نموده یونانی‌ها را به جنگ هخامنشی و انتقام‌گیری از ایشان تحریک نمود. اگرچه عساکر برای تعمیم این نظریه در حیات خود فیلیپ آماده شده بود لیکن مشارالیه درین ضمن بقتل رسیده و قشون یونانی به سرکردگی پسرش اسکندر داخل خاک هخامنشی شد بعد از دو سه مقابله مختصر قوای هخامنشی از هم پاشیده و داریوش سوم سوی باختر فرار نمود درین وقت فرمان روایان باختری 'هری' در انجیانا بهم متفق شده و جنبش بزرگ ملی سرتاسر آریانا را فرا گرفته بود داریوش در سرحدات کشور ما در هیرکانیا به این جنبش برخورد و از دست بسوس رئیس قوای ملی کشته شد بسوس پس از «دارای سوم» به باختر برگشته و اعلان سلطنت نمود.

اریانا و هخامنشی ها

در فصل گذشته دیده شد که باختر مرکز آریانا قدیم همان طور یکه کانون صاف نژاد آریائی بود و مد نیت و تهذیب آریائی در اینجا نشو و نما یافت اولین نظام سلطنتی آریائی هم در اینجا بمیان آمده و قرن های متوالی در زمان حکمفرمائی دودمان پارا داتا (بیشدادیان) و کاوی (کیانی) و اسپه و بعد ها همیشه باختر مرکز مقتدرترین سلطنت آریانا بشمار میرفت و زمانی که این سلاله های با عظمت و جلال در آریانا حکمفرمائی داشتند قبایل ماد و پارس و باعشایر و شاخه های خورد و ریزه خود مثل پاسارگاد و هخامنش و غیره اول به زندگانی ده نشینی و قبیلوی و بعد به اسارت اقوام سامی می زیستند و شاخه های پارس و آریانا که هخامنشی هم در آن جمله است مدت دیگری مطیع مادها بودند.

در زمانیکه هخامنشی های قبیله پاسارگاد به ترتیبی که ذکر شد به اقتدار رسیدند سلطنت در آریانا سقوط نکرده بود بلکه کما فی السابق دامنه آن دوام داشت و همیشه آریانانارهایشگاه مردان و زما مداران بزرگ بوده و حتی معاصر خود هخامنشی و بعد از ایشان در زمان هنگامه اسکندر حیات داشتند نیرومند و قوی بودند ، نفوذ و اعتبار داشتند ، حکمفرمائی و آمریت می نمودند چنانچه ۵-۶ سال جنگ های سیروس ، و چندین سال ، محاربات داریوش و ۴ سال مقاومت و مقابله با قوای مقتدر یونانی که هخامنشی ها یکسالی هم دم آنرا گرفته نتوانستند بزرگترین شاهد این مدعا است ولی چون متاسفانه مدارك صحیحی عجالتاً در دست نیست که بصورت مسلسل نام و کارنامه های هر کدام از شاهان آریانا را ذکر کند مسئله قدری در تاریکی مانده است و نباید تصور شود که هخامنشی ها بدون مقابله با کدام پادشاه و حکمفرمائی

داخل آریانا شده است . طبیعی نیروی شاهان مقتدر آریانا مقارن زمان هخامنشی ها ضعیف شده درین شبهه نیست و اگر اینطور نمیشد چرا هخامنشی ها جری میشدند ولی بلکه از بین نرفته بودند چنانچه صحت این وضعیت را عکس العمل هائی که در مقابل آنها جمات آنها بعمل آمد تأیید میکند .

* * *

از میان شاهان هخامنشی آنکه اول بفکر آنهاجم خاك آریانا افتاد سیروس است که بعد از يك رشته مجاریات بطرف غرب در بابل و لیدی بجانب شرق فارس رخ نموده بنای تجاوز را بر خاك ما گذاشت . جزئیات حملات سیروس و مقابله های زمامداران و نیروی ملی ما پوره معلوم نیست روی هم رفته اینقدر میتوان گفت که وطن داران ما در مقابل متهاجم ۵-۶ سال دفاع کردند و این اشاره خودش واضح نشان میدهد که نسبت به اراضی غرب فارس مثل بابل و لیدی و غیره نیروی مقابل آریانا قوی تر بود تا توانست دشمن را ۵-۶ سال مشغول سازد . مورخین می نویسند که سیروس در محاربات شرقی دچار مشکلات زیاد شد بهر حال باخترا در انژیان - ستاگیدیا - گندار تیس (۱) یعنی با ختر سیستان هزاره جات - گندهارا را بدست او مفتوح شد . سپس بر اسکائی ها که در « ساکتانا » سیستان بودند هم دست یافت و از آنجا به مکران بلوچستان توجه نمود و در قسمت های ریگستانی جنوب غرب سیستان تلفات زیاد داد .

میگویند که سیروس در حمله کاپیسا تلفات زیاد داد و از غیظ در خرابی آن کوشش زیاد کرد . پوره معلوم نیست که در کاپیسا که بر علیه سیروس مقابله میکرد چون این محل پیش از هخامنشی تازمانه های کوشانی هامرکز صفحات جنوب هندوکوه بشمار میرفت احتمال زیاد میرود که یکی از پادشاهان محلی در آنجا مرکزیت داشته و در مقابل سیروس استادگی نموده باشد .

بهر حال سیروس هخامنشی در کاپیسا مقاومت خیلی شدیدی دیده و این مقاومت

در مقابل موسس دولت هخامنشی بدون اداره کدام سر کرده و پادشاه مقتدر نمیشود. اگر چه سیروس حاشیه غربی و بعضی حصص صفحات شمال و حتی قسمت های جنوب شرقی آریانا را هم فتح نمود ولی این فتح به قیمت جان او تمام شد. یعنی با «دریگ ها» که پسر ایشان را از طوایف شرقی آریانا میداند او را بضرر تیری هلاک ساخت. و با در صفحات شمال در مرغاب کشته شد.

پوره معلوم نیست که بعد از سیروس تا زمان داریوش وضعیت هخامنشی ها در آریانا چگونه بود. از قشون کشی های مجدد داریوش و جنگ های چندین ساله او معلوم میشود که فتوحات سیروس نتوانست سلطه هخامنشی را در آریانا قائم سازد چنانچه تا آخر با او جنگیدند و او را کشتند بعد از مرگ او و طبیعی آمریت بدست شاهان محلی بود اگر چه بار دیابسر کوچک خود را هم زمانی نایب الحکومه ساخته بود ولی مناقشه هایی که ما بین او برادرش بود به آرامی خاطر حکومت نتوانسته و خود امر او روسای محلی تمام اقتدار و نفوذ را در دست داشتند تا اینکه شاهی فارس به داریوش اول رسید.

مشکلاتی که برای داریوش در تمام نقاط مفتوحه و مخصوصاً در آریانا عرض اندام نمود بیشتر اشاره شد لشکر کشی های او دفعه دیگر در آریانا ثابت میکند که تنها جمات سیروس جز آمد و رفتی درین کشور کوهستانی نبود که پس رفتن آنها صورت نگرفت داریوش با لشکر کشی های خود دامنه فتوحات را نسبت به سیروس وسعت بخشید و علاقه سند را نیز فتح کرد. میگویند داریوش تحت ریاست یگنفر یونانی موسوم به سیلاکس Syllax هیئتی فرستاده بود که از راه دریای کابل به سند واصل شدند و معلوماتی در دلتای سند بدست آور دند برای اینکه باشندگان آریانا بیشتر مزاحم او نشوند خاک مملکت را بیک عده ولایات تقسیم کرده و در هر کدام حکمرانی چه از طرف خود و چه از میان خود اهالی بر گماشت و باج و محصولات را بر هر حصه علیحده تعیین نمود. این وضعیت در زمان اولاده او خشایار شاه وارد شیرا و غیره تا زمان داریوش سوم دوام داشت.

فصل پنجم

حصه اول

لشکر کشی های اسکندر

از مقدونیه تا هایر کانیه

اسکندر مقدونی: اسکندر پسر فلپ دوم و فلپ پادشاه مقدونی بود. مقدونیه در قسمت شمالی شبه جزیره بالقان در شمال یونان واقع و دارای جلگه های وسیع و کوهستان های رفیع می باشد. منطقه کوهستانی جای پرورش گله ورمه و جلگه ها موضع کشت و زراعت است. مردمان مقدونیه قوی البنیه و تنومند اخلاق شان خشن و درشت و سلحشوری شان بیشتر بود از یونانی ها ایشان را از خود نشمر ده نیمه وحشی می خواندند.

فلپ مردی لائق و کار آگاه بود. بزودی مملکت خود را از اضطراب و تشویش رهائی بخشیده بنیه شان را قوی گردانید. چندین سال بعد بنا بر حمایت مقدسات یونانی در دل یونان میان جای گرفت. و مقصدش این بود که خود را بسپهسالاری کل یونان برگزیند. باین مقصد در محل «کرونه» بتاريخ ۳۳۸ ق م بر آتنی ها غالب آمد و پرچم استقلال یونان یانین کرده شد. در نتیجه پادشاه مقدونیه پادشاه کل یونان معرفی گردید. در پیشنهادی که بنا بر لزوم جنگ با آسیا نمود موفق شد و نمایندگان جمیع بلاد یونان او را سپهسالار خود خواندند.

فلپ تدارکات حمله بر آسیا را در سال ۳۳۶ ق م تمام کرد و جنرالهای خود را گماشت که شهرهای یونانی را در آسیای صغیر از اطاعت پادشاه فارس رهائی بخشند. ولی خودش نتوانست که باین آرزوی خود برسد و در یک جشن باشکوه بافتخار سپهسالاری کل یونان که نصیب او شده بود بدست یک نفر یونانی

کشته شد. گویند که منشأ قتل او زنی او لمپاس و اسکندر پسرش بوده. اسکندر بعد از مرگ فلیپ بر جایش نشست. مشارالیه سومین اسکندری است که پادشاه مقدونیه شده. تولد او در شهر پیلادر سال ۳۵۶ ق م اتفاق افتاد پدرش فلیپ پسر «امین تاس سوم» مقدونی و مادرش المپاس دختر (نه اوپ تولم) Néoptolème پادشاه مردم مولوس Mollosse بود که خود را از احفاد آشیل Achille پهلوان افسانوی یونان می دانستند. و چون شاهان مقدونی خود را از نژاد هر کولس نیم رب النوع یونان میخواندند لذا نسب اسکندر از روی اساطیر از طرف پدر به هر کولس و از طرف مادر به آشیل می رسید. اسکندر در سال ۳۳۶ ق م بر تخت نشست و درین وقت سنش به بیست بالغ می گردید.

اسکندر جوانی بود پست قامت، سفید پوست، قوی الاعضا، بینی ما نند بینی عقاب و چشمهای مختلف اللون داشت. نگاهش با نفوذ و ذکی و فوق العاده عصبی بود. موسیقی را دوست داشت و اشعار هو مر را بر همه شعرا ترجیح میداد. در عسکرت ذوق خاصی داشت و سوار کار ماهری بود.

مردم اعتنائی با او نداشتند و او را بچه می پنداشتند ولی اسکندر نطقهای جذاب نموده و در دل ایشان جای گرفت. بعضی هارا که سر از اطاعت او کشیده بودند مطیع ساخت. و بعد از آن با ترتیبانی که پدرش گرفته بود بطرف مشرق قشون کشی نمود.

دولت هخامنش: در مشرق پادشاهی سلسله هخامنش روبرو بود و داربوش سوم پادشاه فارسی چندی قبل از مرگ فلیپ پادشاه شد. بعد از دارا و خشیارشا امور ملک بدرستی پیش ترفته بود و اقتدار هخامنشیان محکوم به فنا بود. داربوش اطلاع داشت که دولت او با چه خطری مواجهه است، اما مرگ فلیپ او را راحت ساخت و دشمن را حقیر شمرد. اصلاً هم این مرد روح جنگ آوری نداشت و در چنان موقعیکه دولت هخامنش دچار بحران بود بایستی کسی اداره کشور را

بدست میگرفت که سلحشوری و فعالیت بیشتر از آرام‌طلبی میداشت. همین سهل انگاری بود که نه تنها دولت او بلکه مملکت ما را هم باخطر اسکندر مقدونی مواجهه ساخت. غلطی های بزرگی که از او سرزد او را بد بخت ترین شاهان پارس گردانید. البته جای انکار نیست که بعد از خبر یافتن از قشون کشی اسکندر سپاه اجیری از یونان گرفت و هم در تعداد عسکر داخلی افزود ولی همه سباهی لشکر بودند نه مردان جنگی.

قشون کشی اسکندر: اسکندر از هسپونت گذشت و در جنگ گرانیکس بر سپاه داریوش فائق شد. گرانیکس در یائتی است در شمال غرب ترکیه امروزه که در بحیره مارمورا می‌ریزد. این جنگ بسیار شدید و نزدیک بود که خود اسکندر نیز کشته شود ولی سرداری موسوم به کلیتوس بسروقت اورسید و حیات اسکندر را از خطر وارها نید.

جنگ دیگری که بین یونانی ها و فارسی ها واقع شد در موضع اسوس بود درین جنگ داریوش خودش فرمانده قشون بود. در ترتیبات جنگ داریوش فکر نکرد و شکست خورد. تمام بارگاه شاهی بدست اسکندر رسید.

بعد ازین محاربه اسکندر شهر (صور) را که از شهرهای تجارتنی و مهم فنیکه بود گرفت و چون اهالی از خود مردانه دفاع کرده و اسکندر و لشکریانش را چند بار مایوس ساخته بودند مورد غضب او قرار گرفتند حکم قتل عام داده شد مردان بقتل رسیدند و زنان و اطفال برده وار فروخته شدند.

اسکندر ازینجا متوجه مصر گردید. مصریان که از حکومت هخامنشی خوش نبودند مقدم او را گرامی شمردند و اسکندر بدون جنگ مصر را تصاحب کرد. اسکندر در مصر تا بمعبد آمون رفت و در داخل معبد اظهار احترام و عبودیت زیاد کرد و بنا بر توطیه خودش کاهن معبد او را پسر آمون خواند و ابن لقبی بود که سابقاً فراغنه مصر داشتند. بهر حال همین خطاب کاهن معبد آمون بود که

مومی الیه پسانها هنگامیکه در مملکت ما رسید ادعای الوهیت کرد .
 پادشاه هخامنش خوب خود را باخته بود و آرزو داشت که اسکندر با او
 صلح کند ، و همینکه اسکندر به طرف موصل پیش آمد موصوف بوحشت افتاده
 طالب صلح شد و حاضر گردید که سلطنت موروثه را با اسکندر قسمت کند و حد
 فاصل دولت خود و دولت اسکندر را رود فرات قرار داد . این بی دست و پائی
 داریوش سکندر را بیشتر قوت داد و بر فتح مطمئن تر ساخت ، و خوا هش
 داریوش را رد کرد . داریوش ناچار آمادگی جنگ دید و از هر طرف استمداد
 جست . و جمیع عساکر و معاونین خود را در بابل احضار نمود ، و خود در فکر
 اسلحه و اصول جنگ شد .

در موقع عبور اسکندر از رود دجله فارسیان بسیار غفلت کردند و گر نه عسکراو
 در آن موقع بوحشت در افتاده بود .

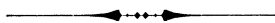
میدان جنگ گوگاملابود که محلی است قریب شهر موصل . جنگ شروع
 گردید و هر دو لشکر بر روی هم افتادند در اوائل معلوم میشد که داریوش غالب
 خواهد آمد ولی اسکندر مانند جنگ ایسوس خود را بداریوش رسانیده ژوینی
 بطرف او افکند این ضربت با او اصابت نکرد ولی عرابه ران او را سرنگون ساخت
 در میان قراولان همهمه پیچید زیرا پنداشتند که این ضربت بخود داریوش
 رسیده است و شکست از يك صف بصف دیگر سرایت کرد . داریوش هم بدون آنکه
 کاری کند فرار کرد . این جنگ شکست قطعی بود که بر فارسیان وارد آمد
 و کلیم دولت هخامنشی جمع کرده شد .

اسکندر در گرفتن سرزمین فارس هیچ مانعی نداشت . مواضع را یکی پس
 از دیگر گرفت تا اینکه به پرسی پولس رسید و اهالی را بکشت و اسیر ساخت
 و چون درین اوقات مانعی برای خود نمی دید بیشتر مجالس باده نوشی ترتیب میداد
 در یکی از مجالس های عیش و نوش تائیس نام يك زن آتنی از او خواش کرد

که اجازه بدهد تا او بادست خود در قصر خشیارشا آتش اندازد . چه این قصر همان شاهی است که بیکی از شهرهای آتنی (۱) آتش افکنده بود . خلاصه در شب تراژیدی که حکایه آن در افسانه ها جای گرفت واقع گردید . اسکندر مشعلی افروخته بدست تائیس داد و خودش او را در بغل گرفته بلند نمود و باینصورت زبانهای آتش را تماشا نمودند .

مرگ داریوش سوم : اسکندر بعدازآن در تعقیب داریوش افتاد . زیرا میدانست که تمام ساختن کار داریوش تحکیم جهاننداری اوست . ازینجهت در تلاش شده و پادشاه فارس را دنبال نمود . داریوش از اول وقت اسکندر را بر خود غالب پنداشته و روحاً تسلیم قدرت او بود لذانی توانست اقدامی صحیح بگیرد . برهر کاری که میخواست بکند اطمینان نداشت . چاره نمی جست و بیچاره محض بود .

بسوس حکمفرمای باختر از دشمنان خطرناک دولت هخامنشی بود و برای اینکه وجود این دولت را که دشمن می پنداشت از میان بردارد موقع خوب یافت و سرداران دیگر مانند بارسائنتس حکمران درانگیانا و ارا کوزیا و نابارزانس جنرال گارد شاهی با او متفق شده داریوش را بکشند (۱) و باینصورت خطری را که از دولت هخامنشی تصور میکردند برداشتنند و در فکر خطر آینده که از مقدونیا و اسکندر آمدنی بود افتادند . ازینجهت بطرف منطقه های خود رفتند تا درصدد آمادگی و مقابله برآیند .



اسکندر در آریانا

حرکت اسکندر از هایلر کانیبه به پارت و هرای و : بعد از فوت داریوش

مقدونیان گمان کردند که جهانگیری اسکندر خاتمه یافت و بعد ازین بطرف وطن خود مراجعت میکنند . اما مشا رالیه بعد از یا نزده روز توقیف دریکی از شهرهای مهم هایلر کانیبه که موسوم به زود را کارتا Zeudracarta بود در صدد حرکت بطرف شرق شد . اما قبل از آنکه باین کار اقدام کند لازم بود بر علیه تاپورها (Tapurians) یعنی مردان کوهستانی طبرستان فعلی و همچنین بر علیه ماردها Mardians باشندگان حصه شرقی مازندران حمله نماید . امر کرد که لشکریان او در زاد را کات را Zadracatra (استرآباد) جمع شوند . در اینجا بود که بوی خبر دادند که بسوس حکمران یاختر تاج شاهی بر سر نهاده و اعلان استقلال کرده ، اسکندر از او فوق العاده هراسان بود . زیرا می دانست که او از مدتی در صدد بر انداختن دولت هخامنشی بوده میخواهد دولت قدیم آریانا را دوباره سر و صورت ببخشد ، خیال کرد که اگر ازین وقت که هنوز دولت او خوب قائم نگر دیده در فکر استیصال آن نیفتد بزودی قوای یونانی را ازین صفحات خواهد راند و کار مشکل خواهد گردید .

بسوس بزودی بعد از مرگ داریوش پادشاه هخامنشی از راه پارتیا وارد بکتربانه شد . زیرا میخواست که هر چه زودتر نظم و نسق کشوری مملکت خود را درست کند . سرداران محلی مانند نابارزانيس Nabarzanes ساتی بارزانيس Satibarzanes و بارسانتس باو همراهی نموده و این فکر را تقویه کردند .

این سرداران بزرگ حس کرده بودند که کوچکترین غفلت دشمن خارجی را بمملکت ایشان مسلط خواهد کرد . لذا همه باهم متفق شدند . بسوس در

باختر یانه اعلان پادشاهی کرد و سانی بارزانس به آریا (هرات) و بار سائمتس به درنگیانا (سیستان) برگشتند .

بنابران اسکندر زودتر آمادگی حرکت بطرف باختر یانه نمود و از بین پارتیا گذشته خود را بولایت آری رسانید . چون در شهر سوزیا یا Susia یعنی طوس (۱) که در آن وقت داخل ولایت هرات بود رسید . سانی بارزانس حکمرای هرات باستقبال آمد . زیرا او به تنهایی نمی توانست باقوای زیاد اسکندر مقاومت کند . لذا صلحت در آن دید که فعلاً با او مقاومت ننموده بگذارد که در میان کوهستان های بلند افغانستان داخل شود و آنوقت بادیگر متفقین جنگ آور کار او را بسازند . اسکندر سانی بارزانس را دو باره بجکومتش ابقا کرده اناکسیمپ یونانی (Anaxippe) را با چهل کماندار مامور کرد که این ولایت را از آزار قشون مقدونی حفظ کند .

اولین اقدام ملی بر ضد اسکندر: اسکندر چون از طرف حکمفرمای (هرای و) فی الجمله آسوده گشت میخواست که از قسمت های شمالی این مملکت بسمت شمال شرقی بطرف باکتر یانه در حرکت آید و در آنجا بابسوس که لباس ارغوانی بپوش کرده خویش را پادشاه آریانا خوانده بود حساب خود را تصفیه نماید . باین قرار از هرات بطرف باکتر یانه عزیمت نمود . اما بعد از سه چارروز کشف کرد که سانی بارزانس بابسوس پادشاه باختر در یک اتحاد دست . و علاوه بران درین چند روزه غیبت او مردم آریا بقیادت سردار خود سانی بارزانس بهیچان آمده و اقدامات بر علیه بیگانگان را شروع نموده اناکسیمپ یونانی و همراهانش را کشته اند . سانی بارزانس چون اسکندر را از هرات دور دید در ضد تیاری جنگ گردید تا در اثنائیکه بسوس پاو در آویزد خودش از عقب بر یونانیان گذار را تنگ ساخته این آتش را در میدانهای باختر یانه خاموش سازند . برای

اینکه خیر اقدامات او با اسکندر نرسد، انا کسپ یونانی و همراهانش را بکشت و خودش با مردم آزاده این مملکت با جوش و احساسات ملی داخل اقدامات جدی گردید. چه می خواست که رابطه اسکندر را با ولایات مملکت همسایه (فارس) و بالواسطه بایونان قطع کرده نگذارد ازین راه امدادی باز برسد و باینوسیله زودتر بمرام ملی و رفع خطر از مملکت خود نائل شوند.

شنیدن این مسئله زیادتر اسکندر را بد هشت دست و گریبان کرد. زیرا او خود را در میان میدانهای آریانا خیلی دور از مملکت خود (مقدونیه) میدید که دچار سر نیزه دلیران این محیط کوهستانی گردیده. بنا بران باسراعت فوق العاده زیاد از راه رفته بر گشت و بشدت وقوت بطرف آرتا کوانا Artakoana که شهر مهم آریه بوده آمد. آنوقت اسکندر بخاطر ناکی مرقع و غلطی کادر وهله اول نموده بود پی برد و ناچار در صد چاره برآمد.

سانی بارزانس چون از سرعت حرکت اسکندر خیر یافت که ۶۰۰ ستید (۲۰ فرسخ) را در مدت دور و زو طی کرده متوحش شد و با چندی از فدائیان خود هرات را ترک کرد تا در کدام منطقه دیگر برای رهائی مملکت خود آنچه در دل دارد بساحه عمل بیارد. قسمتی از قشون ملی در حوالی شهر داخل جنگل کوهی شده آنرا سنگر گرفتند. اسکندر چون نمی توانست برایشان دست یابد امر کرد جنگل را آتش زنند. عده زیادی از سربازان دلیر و وطن پرست قربان شدند. همچنان اسکندر همدستان این شورش را تعقیب کرده قسمتی را از تیغ کشید و قسمتی را در زنجیر نگاهداشت.

برای اینکه خویش را از دست عکس العمل های اهالی این سر زمین نجات دهد (آریان الگذا ندریه) Arian Alexandria را بنا نهاد که شاید با آرتا کوانا Artacoana یا بتخت منطقه مطابقت کند (۱). این محل يك قلعه عسکری بود

و برای بودوباش قشون یونانی ساخته شد. یونانیان برای زنده داشتن نام اسکندر آنرا شهر خواندند و همین معامله را با سایر قلعه های نظامی که در دیگر نقاط مملکت ماساخته اجرا نمودند. پروفیسر ولسن آرتا کوانا و اسکندریه آریس Alexandria in Arüs هر دو را با موقعیت هرات منطبق میدانند (۱). «روز» را جمع به آن چنین گوید: او (اسکندر) شهری آباد کرد موسوم به اسکندریه آریوروم Alexandria Ariorum یعنی هرات که هنوز یکی از مراکز مهم تجارت آسیای مرکزی است (۲) بار تو لد درین موضوع چنین نوشته: مسلمین اسکندر کبیر را بانی هرات و مرو میدانستند درینصورت روایات مورخین یونان را جمع به بنای شهر اسکندریه در ولایت آریا مویداستان فوق الذکر است. بطلمیوس تحت عنوان آریا متروپوس Aria Metropolis همچنین «ریز بدور خارا کسی» غیر از شهر آرتا کوان یا بتخت قدیم بومی ازین شهر هم نام می برند. بدینجهت محل وقوع شهر آرتا کوان بین علما موضوع بحث بود. بعقیده «توماشک» شهر آرتا کوان در جای ارگ هرات واقع بوده که بعدها در زمان سلسله کرت (قرن ۱۳ و ۱۴) با اسم اختیارا لدین معروف گردید. (۳)

اسکندر چند روز توقف کرده منتظر رسیدن آن قسمت اردوی خود که در تحت اداره کرانیر یوس Kraterus بود نشست (۴) آرزاسس Arzacés (ارشک) را بجای ساتی برزنس گماشته خود بقشون خود ملحق شد.

حرکت اسکندر جا نپسیستان: و قتیکه اسکندر از هرات برون میرفت

سر بازان تازه نفسی که خواسته بود واصل شد نرسید. اسکندر این دسته قشون را داخل عسکر خود کرده عازم درانگیانا

۱- فصل سوم آریانا انتیکوا.

۲- تاریخ یونان تألیف د. روز.

۳- آریانا انتیکوا.

۴- ص ۳۷ امپریالزمی مقدونی.

یا زرانگیا نام *Zrangiana, Drangiana* گردید. بعضی از مورخین این نام را در انگلی *Drangi* و زرنگی «*Zarangae*» هم نوشته اند که عبارت از سیستان حالیه بوده است. سیستان از کلمه سا کاستن *Sakastene* که حصه از زرنج بوده بر آمده و اکنون بر تمام ولایت زرانگیا نام اطلاق میشود. عرب ها سکستان را سجستان خواندند و یسان ها سیستان گردید.

فنون مقدونی بطرف جنوب جانب پایتخت زرنگ به موسوم به پروفتا زیا *Profhthasia* که پروفسر ولسن آنرا با پشاوران *Pishavaran* یکی میداند، مارش نمود این شهر قدیمی است که در شمال هامون با دریاچه سیستان بفاصله ۱۸۰ میل بطرف جنوب از هرات فاصله داشت. ژوگی نام آنرا بر دایره و قتها زیا یا *Parada-prophthasia* نوشته بعضی هم هستند که موقعیت پروفتا زیا را بافراه منطبق میدانند. انطباق پروفتا زیا بافراه قدری مشکل بنظر می آید، زیرا بقول بسیدور (۱) منطقه انبان *Anban* ولایت آری مربوط بدرانگیا بوده و شهر عمده آن پهر *Phra* است که یقیناً فراه موجود است (۲) و واضحاً معلوم میشود که این شهر از شهرهای مهم ولایت آریا بوده. بررسی سایکس نیز مرکز منطقه زرنگیا را فراه میداند که روی نامی بهمین اسم قرار داشته (۳). بنا بر دایل فوق معلوم میشود که پهر ادا پر و پتها زیا و پر و فتا زیا با پشا ورن یکی بوده. اسکندر درینجا مقاومتی ندید، زیرا حکمران این ولایت که بارسائنتس *Barsaentès* نام داشت و برای بدست آوردن استقلال مملکت در مسئله قتل دارا بابسوس و ساتی بارزانیس همدستان بوده امیدوار بود که بزودی سر رشته و انتظام منطقه خود را درست کرده بمقابل خطر حمله بیگانه با برادران دیگر خود

۱- هخامنشی ها تالیف کهزاد.

۲- شهر فراه امروزه با شهر فراه دیروز فرق داشته و یکی نیست. شهر باستانی اکنون خراب

و کسی در آن سکنی ندارد.

۳- تاریخ فارس جلد اول تالیف سایکس ص ۲۶۶

پهلوی خواهد داد ، چون در خود هنوز آن قوت را نمیدید که با اسکندر در آویزد لذا سیستان را گذاشت و اقدامات خود را برای موقع مناسب تری محول کرد . در نتیجه اسکندر بر این ولایت مستولی شد ، در همین شهر مهم در انگلستان بود که تراژیدی فیلو تاس رخ داد . مطالعه این سانحه که در ماه اکتوبر سال ۳۳۰ ق م روی داده کافی است که خود خواهی ، تکبر و عدم اطمینان اسکندر را نشان بدهد . فیلو تاس از جنرال های بسیار بزرگ اسکندر بوده خودش و پدرش پارمنیو Parmenio از مهمترین اشخاص فتح آسیا شمرده میشدند . اسکندر مدتی بود که از رشادت فیلو تاس می ترسید اسکندر سوء ظنی نسبت باین جنرال خود که در میدان جنگ بهیچوجه از خودش کمتر نبود پیدا کرد و در اثر بد گوئی کرانیروس و دیگر جنرال ها که بمقام وجاه او حسد میبردند اسکندر برانگیخته شد و حکم اعدام او را صادر کرد اسکندر در موقع قتل این رفیق دلاور خود که در کسب افتخارات او در نظر عالم یونانی خدمات برجسته کرده بود خوب سنجش نکرد و باینکه آن همه افتخارات منحصر بخودش بماند بچنین عمل اقدام نمود پارمنیو پدر فیلو تاس مردی بود از جنرال های بزرگ فلیپ پدر اسکندر که بامهارت فوق العاده در جنگ و تجارب متواتر و کسب افتخارات و نام نیک در قشون مقدونی اولین مرد شمرده میشد . یلو تارک گوید : پارمنیو تنها شخصی بود از رفقای پیر و مشاورینش که او را بحمله بر آسیا تشویق میداد سه پسر جوانش نیز مانند خودش عسکر شدند . خوردرین آنها هکتور Hector در انمای لشکر کتی بدریای نیل غرق شد ، نیکانور Nikanor نیز مرد و پسر بزرگ که یگانه مایه دلبستگی پدر بود نیز اعدام گردید . پارمنیو در اکتانا (همدان) بالشکر عظیم و خزانه زیاد بود . اسکندر مخفیانه حکم اعدام او را نیز صادر کرد و باینصورت این بازی پایان رسید .

اسکندر در آریاسپ : دیدیم که اسکندر برای انعام مقصدی که شاید خودش

اهمیت آنرا میدانست از قتل و حشمتش مشاورین و همکاران بسیار قیمتدار خود هم دریغ نمیکرد. رفقای فیلو تاس نیز محاکمه شدند اما اسامبلی لشکر آنها را تخریب کرد. ولی بسا تتر قربانی دیگری یافت که آن دیمتر بوس Demetrios سردار گارد بود. در تاریخ فتوحات و لشکری مقدونی هیچ چیز آنقدر حیرت آور نیست که مردم بیک پادشاهی اطاعت داشتند که هر روز منفردتر میگردید و در فکر با هیچکدام از آن افراد که سبب عظمت و شهرت او شده بودند شریک نمیشد. وقتیکه دیمتر بوس اعدام شد لشکر مقدونی در میان مردم آریاسپی ها Ariaspian بودند. اسکندر از پایتخت زرنگیان با طرف شرق پیشرفته باین ایالت رسیده بود یونانیان ایشانرا اورگیتی Eurgetae نامیده و قبلاً به نام آگریاسپی Agriaspae یا آری ماسپی Arimaspi یا بلا شبهه تلفظ صحیح تری آریاسپی Aryaspae یا آریاسواها Aryaswas یعنی سواران اسپهای اعلی نامیده میشدند. این مردمان دارای کدام ایالت مستقل نبوده بلکه سرزمین شان جزء ولایت در انجیا نا بشمار میرفت که بطلیموس شهر بزرگ آنها یعنی آریاسپ رادر آن نشان میدهد اورگیتی ها در کنار دریای انیسی مانند Etymander یا رود هلمند نیز آباد بودند قرطاز نظریه که دیو دورس Diodorus در باره این قوم اظهار میدارد قبیلۀ مذکور به گدروزیا Godrosia خیلی نزدیک بوده و سکندر آنها را در یک ایالت که تحت حکمرانی تیری دیتس Tiridates بود (۱) ملاقی شد.

سایکس نسبت باین مقام می نویسد: «... اما هرگز نفوس بایستی همیشه دلتای هلمند بوده باشد. این دریا مجرای خود را چنان بزودی تغییر داد که تا موقع اثبات آنرا کیا لوجیکی ممکن نیست بطور صحیح وجود دلتا و باین سرعت آباد شدن آنرا درین عصر فهمید. هنری مکمهن (Sir H. Mc. Mahon) که لیاقت و مهارت قابل قدری دارد چنین نتیجه گرفت که آن دلتای تاراکان Tarakan بوده

(۱) آریانا انتیکوا.

و خرابه های رام رود Ramrud را انتخاب نموده آنرا مرکز آریاسپی Ariaspae دانست که مقدو نیان بعد از درانگیانا در آنجا آمدند .

هنگامیکه لشکر مقدونی وارد ملک یورگت ها شد بمقابل وی هیچ مقاومت نشان ندادند . زیرا در مقابل قوای بزرگ اسکندر اقوام متفرق یورگت نمی توانستند کاری بکنند . اهالی گدروزیه که آنرا بابلوچستان کنونی تطبیق میکنند نیز چون متفرق زندگی می کردند مقاومت نکردند .

دومین اقدام سانی بارزانس برضد اسکندر پنجروز پس از ورود باین محل اسکندر شنید که سانی بارزانس با سواره نظام بهرات حمله کرده و یونا نیان را صدها تن زیاد رسانیده . این خبر پردهشت اسکندر را خیلی پریشان ساخت ازینرو قشونی مرکب از شش هزار پیاده یونانی و ششصد سوار سرداری کارانس Caranus و دیکسس به آنجا فرستاد و خودش با اضطراب دو ماه درین قسمت توقف کرد و منتظر نتیجه شد .

اسکندر در ارا کهوزیا : از مملکت اورگت ها اسکندر بطرف شمال پیشرفتہ بار ارا کهوزیا رسید . اولاً مردمان درانجی و دره گوگی Dragogi را بمطابعت خویش در آورد و بعد ازان داخل ارا کهوزیا شد ولایت ارا کهوزیا با ولایت قندهار امروز یکی است . دریائی که ازین ولایت می گذرد نظر به تذکر بطلمیوس ارا کوتس نامیده میشد که غیر از اندوس بوده . دریای ارا کوتس که بطلمیوس ذکر نموده مسئله را مشکل می سازد که آیا کدام دریا خواهد بود . زیرا در ولایت ارا کهوزیا چندین دریا دیده میشود . بزرگترین این دریاها رود هلمند است که قدما آنرا اتیبی ماندر ، هر مندوس Hermandus و یاری مانس Erymantus می گفتند . این دریا از کوهائی که بطرف غرب کابل واقع اند فرود آمد . بسمت جنوب غربی جریان داشته و نارینگستان رفته و از آنجا بسوی شمال غربی متمایل میگردد ، و ازین حصه از سیستان گذشته در غدیر رزمه می ریزد .

برنوف (M. Burnouf) این دریا را عبارت از ازارا کوتس دانسته و اصطلاح ازارا کوتی را برای آن از زند پیدا میکند که این کلمه زندی در سنسکرت از سرا سواتی Saraswati نمایندگی می نماید و معنی آن بمفهوم عمومی دریائست که ارتباطی با کدام غدیر نداشته باشد (۱). اما از نظریات خود و لسن ظاهر می گردد که دریای ارا کهوزی عبارت از رود ارغنداب است که بنام رود ترنگ Turnuk از جوار غزنی سرچشمه گرفته از بین غدیر کوچکی گذشته به ارغنداب می ریزد. زیرا ارغنداب یا ارگنداب بحیث دریای ارا کهوزیا بیشتر تثبیت میشود. ولی معلومات خصوصی و مکملی را جمع بسمت جریان و سرچشمه دریای ارا کوتس در دست نیست.

معروف ترین شهر های ارا کهوزیا که بطلیموس از آن ذکر نموده عبارت اند از: آزولا Azola، فوکلیس Phoklis، اسکندریه، ارا کوتس Arachotus، اسیدور چند شهر دیگر ذیل را نیز علاوه میکند: بیوت Biüt، فرساگ Pharsag، کروشاد Choro Chad، دیمتریاس Dematrias، والکذا اندروپولیس که پایتخت ولایت بوده و در کنار رود ارا کوتس یعنی ارغنداب وقوع داشت.

کننگهم آزولا یا وزولا Ozola را عبارت از گذر Guzar یا گذارستان واقع در هلمند علیامی داند. و فوکلیس امکان دارد که عبارت از قلات غلزائی کنار رود ترنگ بین غزنی و قندهار و یا خود غزنی باشد. کننگهم آنرا با دیمتریاس یکی می داند اسکندریه عبارت از شهر قندهار و ممکن با فرساگ هم تطبیق شود. ارا کوتس مرکز ناحیه کنار رود ارا کوتس (ارغنداب) بود و موقعیت آن قرار گرفته است رایو ۲۳۰ میل انگلیسی از نقطه ایست که سه راه در شمال اورتسپانا Ortospana بهم یکجا میشوند. بیوت یا بیوت (Biut) عبارت از بیجس Bigis یا «بست» باشد (۲)

(۱) آریانا آنتیکوا فصل سوم.

(۲) شماره ۹ سال ۹ آینه عرفان مقاله شهر های قدیم آریانا.

در بین این شهرها الکناندریه دیده میشود که عموماً آنرا قندهار تصور میکنند. در اینکه این شهر بر سر راه مقدونی ها واقع شده است تردیدی نیست. امادر وقتیکه اسکندر باین قسمت وارد میشد شهری درین جای وجود داشت و آن اسکندریه نمی باشد. اسکندر در حوالی قندهار حالیه حسب معمول قلعه نظامی بنا کرد و نام آنرا «اسکندریه ارا کهوزی» گذاشت. دیوارهای این شهر در تابستان سال ۳۲۹ ق م بقدر کافی بلند شده بود و اسکندر قرار قاعده که داشت یک عده عسکر را در آنجا مقیم کرد. موقعیت این قلعه نظامی غالباً بجنوب قندهار بوده که اگر شهرهای قدیم و جدید را در نظر بگیریم این قلعه نظامی اسکندر باشهر قدیم قندهار و شهر احمدشاهی سه کنج مثلثی را تشکیل میدهند مردمانی که باطراف و نواحی قندهار قدیم و در بای ارغنداب بسر می بردند ارا کوتی Arachoti گفته میشوند. اسکندر از مردمان بومی عسکر گرفت و بمن راوالی این ایالت مقرر نمود.

جنگ ساتی بارزانس: از ارا کهوزی اسکندر آمادگی نمود تا بمقابل بسوس در با کتربانه مارش کند اما باو خبر دادند که آریا باز مورد حمله ساتی بارزانس واقع گردیده. ساتی بارزانس سردار نامی این مملکت آنی از کوشش و سعی برای نجات وطن خود فارغ نمی نشست. باوجودیکه از دست یونانیان شکست یافته بود اما روح بلند او ذلیل نمیشد و گردن بلندش نمی خمید. ساتی بارزانس از خود امید داشت و باوجود قلت قوای خود بمقابل بیگانگان میگفت آخر غالب خواهم آمد. این حمله او از سائر اقداماتش شدیدتر بود مخصوصاً بسوس پادشاه باختر نیز باو امداد کرد و دوهزار عسکر دلاور فرستاد. اسکندر خیلی ها مضطرب شد و بیشتر از بیشتر ازین مرد وطن خواه بد هشت افتاد. قوه بزرگی از عسکر خود جدا کرد و سر داران نامدار خود مانند آرتیه باز یوس Artabazus، ابری ژیبوس Erigyios و کارانوس Caranos را برای دفع ساتی

بارزانس و نجات یونانیان آریافرستاد. همچنان والی پارتیارا که «فرانافرون» نام داشت فرمان کرد که با تمام قوای خود با این سرداران ملحق گردد و متفقاً برخلاف سردار برمی در آویزند. ساتی بارزانس که خود را با قوای قلیل در مقابل سه قوه مشاهده کرد از جان دست شست و درس فدا کاری بآینده گان خود داد. این جنگ بسیار سخت و مدهش بود. قشون ملی افغان در مقابل یونانیان خیلی پافشاری کردند اما از سوء اتفاق که ساتی بارزانس بدست ایریژی یوس کشته شد و بقشونش تفرقه در افتاد، و اسکندر بعد از دادن تلفات خیلی زیاد موفق شد و یکی از بزرگترین دشمن های او از میان در رفت.

حرکت اسکندر بطرف پاروپامیزادی: بعد از اطاعت اهالی ارا کهوزی اسکندر بطرف شمال رخ نموده میخواست که از بین سلسله پاروپامیسن از راه دهننگی راه کوتاهی بنا جتر پیدا کند ولی کوه های بلند و صعب العبور این مناطق و حمل و نقل لوازماتی که با خود داشت او را خیلی ها دچار زحمت و مشکلات می ساخت. لهذا برای اسکندر بجز همان بکراه که از ارا کهوزی بطرف ولایت پاروپامیزادی یا ولایت فعلی کابل میرفت چاره نبود. مجبور شد و همین راه را گزید. و این همان راهی است که اکنون نیز موجود است.

دراثنای این لشکر کشی باز کوه نشینان متفرق افغانی کار را بروی تنگ ساختند. در منطقه سخت و لاهزروع اطراف غزنی در ملتقای قلل و ارتفاعات غربی کوه سلیمان با جبال هزاره یا پاروپامیسن این قبایل دلاور و وطن خواه سکونت داشتند. با وجودیکه ایشان متفرق و دور از هم بوده اند اما هر طائفه جدا جدا چنان بر لشکر مقدونی حمله می آوردند که مقدونیان بیچاره می گشتند. چون از حدود يك طايفه افغان بهزار مشکل می گذشتند دچار حمله دیگر می شدند اسکندر درین منطقه با این دلیران سخت سر بسی جدال کرد و حتی کارش بمایوسی کشیده بود. چون حمله يك طايفه را ردمی کرد خیال می نمود دیگر کار تمام

است و بر خلاف انتظار باز دچار حملهٔ سنگین تر از اولی می‌شد اما چون این طوائف افغانی از هم دور بوده و یکجائی بر مقدونیان حمله نکردند کوشش‌هایشان به نتیجهٔ دلخواه نماند و مقدونیان با دادن تلفات زیاد و گذشتن از نواحی اضطراریات و مشکلات بی‌شمار بنواحی کابل وارد شدند .

شهرهای معروف پارویامیزادی یعنی منطقهٔ که تقریباً عبارت از ولایت کابل فعلی میشود نظر بنسبگارشات بطلیموس قرار ذیل است :

نوبی لیس Naubilis، کابورا Kabura، اورتسپانا Ortospana، پارسپانا Parsiana و بطرف شرق کیزا تا Kaisana یا کارناسا Karnasa استر ابو و پلینی در ضمن تشریح استحکامات اسکندر شهر اورتسپانا و بر علاوه اسکندریه را نیز ذکر نموده اند بطلیموس و دیگر مورخین اسکندر در درهٔ کابل از بسیار شهرهای دیگر نام می‌برند اورتسپانا یا کابورا عبارت از کابل فعلی است که باشندگان آنرا بطلیموس کابلی تی Kabolitae خوانده و چند نقطهٔ مجاور آن مثل ارغنده، اوگرووردک را بناهای ارگردا Argurda اوکرنا Locarna و بگردا Bagarda یاد نموده است (۱) .

چون اسکندر بوادی کابل رسید اوائل زمستان و ماه نومبر ۳۲۹ ق م بود . موصوف در اینجا توقف نموده فوراً عازم کایبسا (کوهستان و کوه‌دامن) شد . علت عدم توقف اسکندر در محل کابل فعلی خوب فهمیده نمیشود . غالب گمان اینست که عدم توقف اسکندر بنا بر عوامل لشکری بوده زیرا در عصر لشکرکشی یونانیان کابل آباد بوده و چنانیکه گفتیم مورخین آنرا بنام اورتسپانم یا اورتسپانا و هم باسم کارورا Karoura یا کابورا یاد کرده اند . استرابن مورخ یونانی آنرا اورتسپانا خوانده و چهار راهی نوشته که ازان راههای تجارتی بطرف بکتریان، ارا کهوزی، و هند منشعب میشده . مرکزیت

(۱) شهرهای قدیم آریانا سال ۹ آئینهٔ عرفان .

اورنسیانا شاید اسکندر را مشوش کرده بود، زیرا میدانست که باشندگان دره های این محیط کوهستانی اگر از دو طرف بروی هجوم کنند دیگر نجات مجال خواهد بود. مخصوصاً صدماتی که از اقوام افغانی در اثنای عبور از ارا کهوزی بطرف پارو یا میزادی دید، هنوز جراحانی التیام نیافته شمرده میشد. لذا تصور کرد که توقف درین منطقه اورا ممکن است دچار حمله مدّش بنماید. ازینجهت توقف را مصلحت ندید و خویش را گوشه کرد. بعضی از مولفین از روی اشتباه تصور می کنند که علت عدم توقف اسکندر در کابل بنا بر عدم آبادی بوده، حال آنکه اگر وضعیت جغرافی این منطقه دیده شود بزودی بط-لان این تصور ظاهر میگردد، زیرا کابل آبادان بود و اهمیت تجارتهی داشت. خلاصه مقصد ما اینجاست که قدامت تاریخی کابل نیست بلکه میخواستیم بگوئیم که اسکندر بنا بر جهات عسکری در کابل توقف ننمود. علت دیگری که بدرجه دوم شایان اهمیت است عجله خود اسکندر برای واصل شدن بولایت باکتریا نیز شده میتواند. زیرا بسوس پادشاه باختر در آن طرف کوههای هندو کش روز بروز بر قدرت خود می افزود و موقعش مستحکمتر میشد.

بهر حال هر چه باشد اسکندر از دره کابل بسرعت گذشته وارد کوه دامن گردید در آنجا کوه های بلند و صعب العبور هندو کش با دره های پر برف بمقابلش عرض اندام کرد. و چون از بومیان معلومات کرد، دانست که عبور در آن وقت سال از کوه های بلند این سلسله کوه ممکن نیست ناچار در برابر کوه های بلند و با عظمت جز تسلیم چاره ندید و مجبور بتوقف شد.

اسکندر بیه قفقاز: اسکندر قشون خود را در اوپیان (دامنه کوه خواجه

سیاران) که نسبتاً از مجرای وزش باد برکنارست امر اطراق داده و در پای هندو کش یعنی قفقاز یونانی ها در نقطه که مدخل دره های پنجشیر سالنگ شتل و غیره را دفاع کرده بتواند اساس قلعه نظامی جدیدی را در نظر گرفته

وسل آبنده قبل از آنکه بطرف با کتربانه عازم شود و نظریه خود را عملی ساخت. نام این قلعه قرار معمول الکناندریه بوده و برای امتیاز از سایر الکناندریه‌ها آنرا اسکندریه قفقاز یا الکناندریه ادکو کا زبوم Alexandria ad Caucasum یا الکناندریه پارو پانی زادی Paropanisadai خواندند. موقعیت این اسکندریه هنوز بطور قطع مشخص نشده اما جای اصلی آنرا از روی خرابه های زیادی که در اوپیان یا هوپیان Houpian در حوالی چاریکار (که تخمیناً سی میل بطرف شمال کابل واقع است) دیده میشود، تطبیق میکنند (۱). کمننگهم نیز موقعیت آنرا در اوپیان بفاصله سی و شش میل بطرف شمال کابل قرار میدهد.

راجع بتعین موقعیت اسکندریه قفقاز از سالهای اول قرن ۱۹ اروپائیان که موقع مسافرت در کاپیسا یافته اند اظهار نظریه نموده نیلاب غور بند و اوپیان را پیشنهاد نموده رفتند. و چون خرابه های شهر وسیع در بگرام افتاده است بیشتر توجه آنها با آن طرف معطوف میشد، غافل از اینکه اسکندریه قفقاز يك قلعه نظامی بوده نه شهری با عظمت. موسیو فوشه در سال ۱۹۲۲ بدستیاری

معلومات مفید زوار چینی تدقیق نموده دریافت که بگرام یا بتخت قدیم یعنی محل شهری است که آرین یونانی «نیه» Nicée و خود زوار چینی هیون تسانگ کاپیسی Kapsi خوانده است. پس خرابه های بگرام موقعیت قلعه نظامی اسکندر را نداشته و اسکندریه قفقاز را بایستی در جای دیگر تجسس نمود. اینک موقعیت آنرا در اوپیان قرار داده اند نیز درست بنظر نمی خورد. زیرا در اوپیان که در چند کیلومتری شمال چاریکار واقع است دلالت از بقایای کدام شهر قدیمی نمیکند. از طرف دیگر تا جائیکه از تذکرات بعض مورخین قدیم برمی آید اسم اوپیان تنها منحصراً بیک شهرنی بلکه بیک ولایت اطلاق میشده. از روی افسانه های محلی معلوم میشود که پروان معاصر با بگرام آبادی داشت علاوه بر آن موقعیت آن که هم در پای هندو کوه و هم در مدخل دره های آن

وهم در ولایت اوپیانه است تمام شرائط را در بر می گیرد. پس گفته میتوانیم که اسکندریه قفقاز در پروان قدیم یعنی جبل السراج بنا یافته بود. مورخین قدیم آنرا از اور تسیانم پنجاه میل و از یو کلا اوتیس (۱) ۳۳۷ میل می نویسند. چون مدققین امر وزه اولی را عبارت از کابل و ثا نوی را هشت نفر قریب پشاور می دانند پس از نقطه نظر فاصله هم موقعیت پروان با اسکندریه قفقاز موافقت می کند. از طرف دیگر اوپیان بذات خود شهر مهمی داشته چنانچه زوارچینی آنجا را به لهجه هویی نا Ho.pi-na ذکر کرده و شهر بزرگ میخواند. میگویند که منادر شاه بزرگ کابلستان و گندهارا و پنجاب در آنجا تولد یافته است (۲). اهالی آنرا الاساد Alassade می نامیدند (۳). اسکندر علاوه بر اسکندریه قفقاز بفاصله یکروز راه دو قلعه دیگر آباد نموده که یکی عبارت از کارتانا Cartana است که قرار تعریف پلینی دریای کوه قفقاز (هندوکوه) واقع بوده موقعیت آن طوری که گفته شد نزدیک اسکندریه بود زیرا این شهر با کارسا Karsanali متذکره بطلمیوس موافقت می کند. و دیگر جائی که میگویند آباد کرده اوست موسوم به کاردوسی (۴) می باشد که شاید در پنجشیر بوده. سکنه این جاها از هفت هزار نفر مقدونی پیرو سه هزار سپاهی ایلجاری Irregulier و عده از سربازان اجیر ترکیب شد (۵).

(۱) یو کلا اوتیس Peukelaotis یا یو کلاس Peukelas نامهای یونانی شهر است که کمی از اندس بسواحل شمال دریای کابل افتاده. از روی خطوط مسافرت زائرین چینی میشود موقعیت آنرا در هشت نفر بسواحل چپ صوات فلی معین کرد ممکن است یکی از شاهان قدیم نام آنرا تغییر داده باشد گمان غالب بردیمتریوس می رود که آنرا بنام خود دیمتریاس Demetrias خوانده باشد زیرا در وقت فتح پنجاب نام شهر سنگالا Sangala را بنام پدر خود اوتیدیما Euthydemia تبدیل کرد (کننگهم).

(۲) صفحه ۵۰ - ۵۳ بگرام دیده شود.

(۳) ص ۴۹ آسیا مولفه رونه گروسه (که بتوسط شاغلی علی احمد نعیمی ترجمه شده و تاجال بطبع رسیده است).

(۴) ص ۱۵۲ سالنامه کابل ۱۳۱۴

(۵) ص ۳۴۶ هستورین هستری و ص ۱۴۴ تاریخ یونان مولفه کروت

بهر حال موقعیت اسکندریه قفقاز هر کجا بوده ، بوده مطلب اینست که اسکندر باین مناطق اهمیت فوق العاده عسکری داده میخواست این موضع را بصورت يك کولونی یونانی در آورد تا در وقتیکه مصروف پیکار با بسوس شود واقعات این اطراف او را مضطرب نسازد .

مقصود از کوه های قفقاز چیست : یونانیان وقتیکه در پای کوه سر بفلک هندو کش رسیدند آنرا کوههای قفقاز خواندند و یکی از قشنگ ترین قصص ارباب انواع خود یعنی حکایه پرومته Prométhée را به آن نسبت دادند موضوع افسانه اینست که پرومته رب النوع باژنی آتش و اولین پیشوای مدنیت بعد از اینکه هیکل انسانی را (بعقیده یونانیان) از خاک درست کرد خواست ارواح بدمد . برای این کار آتش آسمانی را دزدی نمود . ژوپی تر برای توبیخ او « یاندور » اولین زن قشنگ مخلوقه را فرستاد . اما پرومته از در مکر پیش آمده او را اسیر ساخت . آنگاه ژوپی تر بفضب آمده پسرش « واکن » Vulcain را مامور نمود تا او را بسزا برساند . مشارالیه پرومته را در کوه قفقاز فراز صخره چارمیخ کرده عقابی را گذاشت تا او را عذاب نموده جگرش را بخورد . آخر هر کول پهلوان اسباب نجات او را فراهم آورد .

این قصه بکوههای قفقاز تعلق دارد ولی از روزیکه یونانیان وارد کاپیسا شدند و چشم شان بکوههای پر برف و بلند هندو کوه افتاد آنرا قفقاز نام کردند و حکایه فوق الذکر را به آن نسبت دادند گمان میرود که نسبت دادن این حکایه باین کوه ها و نامیدن آن بکوههای قفقاز از طرف سرداران اسکندر بوده باشد دور هم نیست که اطرافیان اسکندر برای خوش ساختن او از راه چاپلوسی چنین کرده باشند زیرا میدانستند که اسکندر ناچه حدیک شخص خود خواه و جاه طلب بود . مخصوصاً از روزی که سروش آمون معبد بزرگ مصر او را پسر ژوپی تر نامید ، دیگر تجرد او از اطرافیان زیاد تر شده رفت . سرداران و اطرافیان برای

اینکه کارهای او را مانند کارهای ارباب انواع یا پهلوانان اساطیری یونان جلوه دهند نام های محلات ، کوهها و غیره را تبدیل نموده رفتند . اسکندر هم از فرط جاه طلبی و خود بینی بر این گفته ها باور می کرد . مورخین ما بعد نیز تاریخ های خود را بر روی یادداشت های سرداران اسکندر استناد نمودند .

عبور از هندو کش: در اواخر بهار سال ۳۲۹ ق م هنگامیکه آفتاب بر فهارا بقدر کافی آب کرده بود اسکندر عساکر خود را که بالغ بر پنجاه ، شصت هزار اروپائی میشد آماده حرکت ساخت . اسکندر میخواست وارد صفحات باکریانه شده بسوس را مضحل کند .

منطقه یاروپا میزایدی را از منطقه باکتریانه سلسله کوه هندوکش یا باصطلاح یونانیان کوههای قفقاز جدا می کرد اسکندر برای رسیدن باین صفحات لازم بود از بالای این کوهها بگذرد . اما اینکه اسکندر از کدام راه از کوه هندوکش گذشته واضحاً معلوم نیست . مورخین در تعیین آن با هم متفق نیستند . بعضی نوشته اند که اسکندر از راه با میان رفته باشد . اما اگر خوب دقت کنیم این راه موافقت نمیکند زیرا نظر بتذکر مورخین ، اسکندر بعد از طی شانزده روز از بالای کوههای هندوکش به درایسا که Drapsaca رسید که اولین مقام است در طرف شمال هندوکوه و صفحه باکتریانه بدینقرار باید در موقع عبور خود از کوههای هندوکش از دره کوشان گذشته باشد . مولف جرمنی موسوم به شورتس Schwarz که درایسا کار را بطور قطع اندراب تعیین کرده ، بحقیقت قرین معلوم میشود . اگر درایسا گاندراب قبول گردد در تعیین خط سیر اسکندر از بالای کوههای هندوکش خیلی آسانی رخ میدهد زیرا از راه دره کوشان که بشمال سیاه گرد غوربند واقع است رفتن باندراب خیلی آسان میباشد . و از اندراب خط سیر رودخانه انانرا بصفحات باختر و ضمناً بقندوز رهنمائی میکند . حاجت بتذکر نیست که در اراضی کوهستانی هر دره بذات خود بهترین راه طبیعی است و غیر ازان عبور و مرور مشکل میشود .

ممکن بعضی ها بگویند که اسکندر وقتیکه از اسکندریه قفقاز حرکت می کرد از راه گل بهار و خاواک عبور نموده است. این نظریه هم داخل فرضیات می آید لیکن قبول آن باین جهت مشکل بنظر می آید که حرکت اسکندر مصادف با اول بهار بود درین وقت خاواک برف دارد و برای عبور قشون خطرناکست. حالانکه از دهن دره غوربند تا سیاه گرد تقریباً دوازده گروه است و از راه دره کوشان به آسانی باندراب رفته میشود و برای رونده که باندراب واصل شد با تعقیب مجری رودخانه آن که به «دوشی» با آبهای بامیان و کامرد یکجا میشود و رودخانه قندوز را تشکیل میدهد دیگر اشکالی برای رفتن صفحات باختر باقی نمی ماند. رودخانه قندوز بعد از دوشی بدامنه تپه های جنوب و جنوب شرقی کیلگی واصل شده از پای رشته کوه جنوب پل خمیری که آخرالذکر شمالی ترین دامنه هندو کوه است گذشته دهن غوری را آبیاری میکنند. و چون راه خط سیرش را بطرف غرب سلسله تپه ها گرفته تغییر جهت داده از میان تپه ها بطرف بغلان که بسمت شمال پل خمیری واقع است خم میشود. از بغلان تقریباً بخط مستقیم بقندوز واصل و به نقطه که آنرا «قلعه ذال» گویند بدریای آمو می ریزد. (۱)

از روی دلایل فوق میتوان حکم کرد که اسکندر از راه دره کوشان گذشته که اگر امروز خط سیر او را تعقیب کنیم از مقامات ذیل می گذریم: چاریکار، اوبیان، پل متک، دره غوربند، برج گلجان، سیاه گرد، دره کوشان، اندراب. در موقع صعود بکوه های هندوکش قشون اسکندر با برف و یخ زیادی برخورد کرده عده کثیری از ایشان تلف شد و مابقی با بسیار سختی جان بدر بردند. گرسنگی و قحطی نیز در ظرف مدت شانزده روز کوه پیمائی در تکلیف و زحمت ایشان ازدیاد نموده بود. تاریکی، غبار و مه در بالای کوهها نیز اندازه بر سختی مسافرت شان می افزود و همین ابر و مه مانع می شد که سپاهیان یکدیگر را ببینند. ممکن است

(۱) مقاله قندوز تالیف آقای کهزاد

سرداران اسکندر برای جلب توجه مردمان قدری در توصیف این راه و عبور از کوهها مبالغه کرده اند و این اغراق گوئی در کتب مورخین قرون بعد انعکاس یافته و سرچشمه روایات رفتن اسکندر بسرفلیپ بقطب ظلمات گردیده . عبور اسکندر از کوه هندوکش در اواخر بهار سال ۳۲۹ ق م اتفاق افتاده است .

بسوس: بسوس طوری که گفتیم در با کتربانه در صدد آمادگی بر آمدن تا اگر بتواند قشون مقدونی را مصلح سازد . ولی اسکندر قبل از آنکه او کاری کرده باشد رسید . بناچار بسوس سیاست مدافعه وی را برای خود انتخاب نمود . نظر بتحریر کنت کورس بسوس همینکه از نزدیک شدن اسکندر خبر یافت تمام پیروان خود را جمع کرده مجلسی ترتیب داد تا موافق عادات قومی در باب خطر اسکندر و صورت دفع او جر که نمایند . درین مجلس بسوس از قوای خود تعریف و از جنگ آوری مقدونیان تکذیب کرده و گفت که همه پیشرفتهای مقدونی بیشتر از بی کفایتی و عدم تجربه داربوش بود . داربوش می بایست بعوض رفتن در جلو مقدونی و جنگ در تنگی های کوهای سلیشیا عقب نشینی نموده آنها را بجایهای سخت می کشاند و از رود ها و تنگی های کوهها چنان استفاده میکرد که برای ایشان نه راه برگشتن و نه راه پیش آمدن باقی می ماند ، و با اینصورت دشمنان را محو میکرد . عقیده من چنین است که ما باید در مقابل قوای زیاد یونانی بحال مدافعه در آئیم و بیشتر از عوارض طبیعی استفاده کنیم و دشمن را ضعیف ساخته برویم . بفکر من چون نمی توانیم با این قوای قلیل در برابر دشمن قوی کار حسب خواهش انجام بدهیم باید به سو گدیانه برویم و رود جیحون در جلوماسنگری باشد تا کمک های لازم از ملل همجوار یعنی خوارزمیان ، سکاها داهی ها و باقی اقوام مجاور برای ما برسد . اینها جنگی هائی هستند که شانه آنها بلاتلاق سر مقدونیان مساوی است . مجلسیان همه فریاد زدند که این نقشه برای نجات آنان بهترین وسیله است . درین مجلس شخصی از اهل میدبا که کویارین

Cobares یا با گو دار اس Bagodaras نام داشت نیز در جمله باختری ها شامل شده بود. این شخص بنابر طبیعت خویش چنین اظهار رأی کرد و به بسوس پادشاه باختر توصیه نمود: «بهر جا بروی اسکندر از نو دنبال خواهد کرد. پس بهترست بروی و تسلیم شوی شاید تاجی را که از دست فاتح می گیری بهتر بتوانی حفظ کنی». این رأی با گو دار اس قلب بسوس را که نصب العینی جز تجلات مملکت نداشت جریحه دار ساخت. مشارالیه برافروخته شد و بغیظ در آمده خواست او را باقیمه خود پاره پاره کند ولی دست او را گرفتند. غوغائی روداد و مجلس بهم خورد و بدون آنکه مشوره پیمان رسد خاتمه یافت. با گو دار اس از موقع استفاده کرده با اسکندر پیوست.

لشکر بسوس عبارت بود از هشت هزار باختری مسلح. اینها در ابتدا تصور می کردند که بواسطه مشکلات و موانع اسکندر با بنظر نخواهد آمد و راهمند را پیش خواهد گرفت. بیش خود می اندیشیدند که درین راه از دست اهالی دلیر ممکن است مجبور بوقفه های زیاد گردد. تا آنوقت سر رسته و انتظام حربی خود را درست کرده و حمله مدهشی بدشمن نمایند و دفع شر کنند. ولی بعد چون آمدن اسکندر و انتشار یافت بعضی ها بسوس را گذاشتند و متفرق شدند. بسوس مجبور شد که ازینجا حرکت کرده بطرف سو گدیانه برود و قوتی از آن اطراف بدست آرد. درین احوال بدور او جز چندی از مردان کار نمانده بود. بقول آریان بسوس باهفت هزار سپاهی با ختری و سوار های داهی که در اینطرف تانائیس (سیحون) سکنی داشتند صفحاتی را که پائین کوه قفقاز بود عاری از هر آذوقه میکردند تا اسکندر نتواند درین صفحات پیشرفت نماید.

بسوس بطرف رودا کسوس بحرکت در آمده صفحات باختر را تماماً خراب و آذوقه و غیره را تلف نموده از رود بگذشت و بعد از عبور تمام کشتی هارا بسوخت تا بدست اسکندر نیفتد.

اسکندر در باختر یانه : گفتیم اسکندر از فراز کوه‌های هندو کش عبور نموده بعد از شازده روز کوه پیمائی داخل صفحه باختر یانه شد. اولین موضعی که اسکندر به آن رسید در ابسا کا یا اندراب بود. در اینجا توقف کرد و این توقف چند روز بطول انجامید. اسکندر و عسکر او که نفس تازه کرده بودند بنای پیش‌رفت را گذاشتند. قشونش در اثنای این حرکت خیلی دچار قحطی و گرسنگی شد زیرا بومیان انبارهای غله خود را در زیر زمین پنهان کرده بودند که کسی نمی‌دانست. این عادت اهالی باختر از زمان‌های قدیم تا امروز دوام دارد و مردمان از مزار تا خان آباد و غیره عادت دارند که چاه کنده غله را را ذخیره می‌کنند. در آن وقت که قشون مقدونی داخل این صفحه گردید چون از ذخائر اهالی خبر نداشته و از طرف دیگر بسوس تمام آن مناطق را از غله عاری ساخته بود از گرسنگی با علف صحرا و ماهی رود خانه‌ها تغذیه میکردند. بعد که این مواد هم تمام شد اسکندر امر نمود تا چار پایان بار بردار لشکر را بکشند و با این بالاخره به باختر رسیدند.

باختر : باختر نظر به تحریر کینت کورس Quinte curce (۱) چنین بوده زمین این صفحات در بعض جاها حاصلخیز است و غله زیادی میدهد. چراگاه‌ها هم کم نیست و بنا بر این اهالی چشم زیاد نگاه میدارند. ولی قسمت وسیع از این صفحه از سرمه ریگ پوشیده و بکلی لم یزرع است. این جاها نه سکنه دارد و نه محصول. وقتیکه بادهای شمالی می‌وزد ریگ روان را در جاهائی جمع کرده تل‌های می‌سازد و راه‌ها را می‌پوشد. ازینجهت مسافرین مجبورند مانند در پانوردان شب بهدایت ستاره‌ها راه را بیابند و مسافرت در روز عملی نیست بخصوص که اگر بادهای شمالی بوزد مسافر را در زیر ریگ روان دفن می‌کند ولی جایهائی که چنین نیست خیلی مسکون می‌باشد و اسپه‌های زیاد دارد. بهترین دلیل

این معنی آنکه باخترمی تواند سی هزار سوار بدهد. پایتخت باختربا یا کتر یا نه باخترا (با کترا) نامدارد و دریای کوه پاراپامیز واقع است (۱). رودی که باختروس Bactrus نامدارد از شهر می گذرد و نام ایالت و شهر از اسم همین رود است. رو بهمرفته این ولایت از ولایات آباد شمرده میشود. معروفترین شهرهای باختر در عصر بطلمیوس عبارت بود از زاریاسپه Zariaspa، چاترا کار Chatrakarta، بکترا Bactra و ایوکرانیدیا. استرابن مورخ یونانی هم شهر بکترا را ذکر کرده و آنرا زاریاسپه، داراسپه Daraspa یا دراسپه Adraspa هم خوانده است. مشارالیه ایوکرانیدیا Eukratidia (خلم) را نیز یاد نموده است. در زمان اسکندر معروفترین شهرهای باختر شهرهای ذیل بود: اورنوس Aornos و بکترا.

آرین مورخ از زاریاسپه هم اسم برده و آنرا «زاریاسپس» خوانده اگرچه تشریحات مخصوص در اطراف آن نداده معذالك واضح است که این شهر در عصر اسکندر مرکز ولایت بوده زیرا اسکندر در هنگام جنگ های سفدیانه زمستان را در آنجا گذرانید.

عموما عقیده برین است که زاریاسپه یا بکترا عبارت از شهر موجوده بلخ میباشد بطلمیوس تنها کسی است که بکترا را از زاریاسپه تمیز میدهد. و اول الذکر را شهر شاهی می خواند. چون زاریاسپه او در میان اراضی قومی موسوم به «زاریسپی ها» و کنار رودخانه «زاریسپس» واقع بود آنرا عبارت از شهر بلخ میدانند. می نویسند که چون آنشکده بزرگ بلخ آذری اسپ Azar-i-asp نامداشت یونانی ها از آن اسم «زاریاسپه» را درست کردند.

کپتان کمننگهم انگلیس می نویسد که ب فکر من شهر «اوراپسه» متذکره استرابو هم عین شهر «زاریاسپه» است که تلفظ نام آن کمی فرق کرده زیرا اداراسپ

(۱) شهر باکترا یا بلخ دریای کوه نیست بلکه در میدان واقع و در سمت جنوب شهر خیلی دور رشته های ضعیف کوهها دیده میشود و بس. ازینجهت در آبادی های باکترا سنگ دیده نمیشود و عمارات قدیمه که هنوز برجاست از خشت خام پایخته تعمیر شده.

تلفظ معموله « آزر یاسپه » می باشد . اما موسیوها کن بکترارا بلخ وزار یاسپه را شاه جوی در نزدیکی بلخ میدانند .

اورنوس : کننگم اینجارا عبارت از شهر شاهی بکترامی داند که بطلیموس در نگارشات خود متذکر شده است . بطلیموس این شهر را کنار رودخانه دارگیدوس Dargyodus بجنوب شرق زار یاسپه قرار میدهد . این موضع بموقعیت شهر قدیم و مستحکم سمنگان Samangan نزدیک هیبک کنار رود خلم موافقت می کند . در اینجا دره که از ته آن رودخانه می گذرد باندازه تنگ است که آنرا « دره زندان » یا « رونجون » گویند و جدارهای اطراف کوه بقدری بلند است که آفتاب در نصف روز به بعضی حصه ها روشنی افکنده نمی تواند . بمجاورت شهر اورنس بطلیموس از قومی اسم میبرد که وارنی Varni یا یارنی Yarni نام داشت . و قرار اکثر احتمالات بنام خود محل معروف شده اند . قرار نگارشات مورکروفت Moorcroft خرابه های شهر سمنگان خیلی منبسط است و در عصر ادیسی مساحت آن برابر شهر خلم بود (۱) . بعضی از مولفین (۲) اورنوس را خلم می دانند . حالانکه بطلیموس موقعیت شهر ایوکرانیدبارا کنار رودخانه « دارگیدوس » بطرف شرق قریب شهر زار یاسپه معین میکند و ازین معلوم میشود که خلم موجوده عبارت از خرابه های شهر مذکور میباشد . قرار یکه از نامش معلوم میشود بانی این شهر « ایوکرانیدس » سلطان معروف یونانی باختری بوده است .

اسکندر دریا کتر یانه اورنوس وزار یاسپه را بدون جنگ و مقاومتی بدست آورد . باقی ولایت با کتر یانه از آن پس مطیع ادگشت . اسکندر در اورنوس بنای اسکندریه دیگری گذاشت که موسوم است به الگذا ندریه اورنوس .

(۱) شهرهای قدیم آریانا مجله آئینه عرفان .

(۲) مثلاً ص ۳۸ کتاب ژوکی ، ص ۶ قلب آسیا آنرا عبارت از غوری یا خلم می داند و غیره .

بعد از آنکه ولایت باختر باستیلائی اسکندر در آمد آرتابه باز یوس Artabazus را دزبکتر و ارچیللاس Archelaus را بایک عسکر محافظ در اورنوس مقرر داشته سپس در صدد حرکت بطرف شمال بسوی دریای اکسس و سو گدیانه شد .
از بنا کتزیانه بطرف سو گدیانه . عبور از رود آمو : زمانیکه اسکندر در باختر یانه
 بود باو خبر دادند که سکاها کنار رود سیحون که یونانیان آنرا بارود تانائیس اشتباه کرده اند بکمک بسوس خواهند آمد . چون کارهای اسکندر در بنا کتزیانه بانجام رسید و تهیه سفر داشت قشون خود را برای تعقیب بسوس حرکت داد در خلال این احوال اریگیوس که بهرات برای دفع سانی بارزانس رفته بود وارد شد و اسلحه و لباس او را که علامت فتح بود نزد اسکندر گذاشت .

آریان گوید (۱) : اسکندر بطرف اکسس (و خش ، جیحون ، آمویه) حرکت کرد . سرچشمه این رود قفقازست (۲) . و بزرگتر از رودهایست که اسکندر در آسیا از آن گذشته بود . فقط رودهای هند ازین رود بزرگتر است این رود در نزدیکی گرگان ببحر کسپین می ریزد (حالاً بدریای ارال جاریست) . وسیله برای گذشتن از آن نبود . عرض رودش استاد (قریباً ۱۱۰۰ متر) است عمق مجرایش ازین هم بیشتر و پراز سر مه ریگ میباشد ، (این گفته آریان نسبت بعمق دریا عراق است) . جریانش بسیار تند است و خیلی مشکل میباشد که درینجا نمی توان پایه های در آب گذارد . چون چوب بدست نمی آمد نمیشد پلی روی این رود ساخت و اگر میخواستند از جای دیگر چوب بیاورند وقت گرانها از دست می رفت . لذا بدین وسیله متشبث شدند ، پوستهایی را که برای خیمه سر بازان بکار می بردند از گاه و ساقه های خشک گیاه انباشتمند و درزهای آنرا محکم دوختند . بعد ازین پوستها را سر بازان بهم اتصال داده

بکمک یکدیگر در پنج روز از رود گذشتند. اسکندر، قبل از عبور از آمو، تسالیان و نیز مقدونی‌های را که از جهت زخم‌های زیاد بکار جنگ نمی‌آمدند مرخص کرد. بعد ستازانور Stazanor را بجای آرزامس Arzames (یونانی شده ارشام است) که به نظر می‌آمد باغی میشود بحکومت هرات گماشت.

اسکندر در اثنای این مسافرت که تا برود آمو منتهی میشد بسی زحمت دید. و قشونش خیلی سختی کشید. موسم گرم تابستان و بیابان‌های خشک و بیدانشدن آب، مقدونی‌ها را خیلی پریشان ساخته بود. اسکندر پس از محن زیاد شبانه بکنار رود آمو رسید ولی قسمت بزرگ قشون عقب مانده بود. اسکندر امر کرد آتش‌هایی روی بلندی‌ها روشن کردند تا عقب مانده گمان بدانند که از دو گناه دور نیست و نیز اشخاص را با مشکها و ظروف مملو از آب بکمک آنها فرستاد. مقدونی‌ها چون به آب رسیدند چندان نوشیدند که ناخوش شدند و تعداد زیادی از آنها بمرد. بسوس در اینجا اشتباه کرده بود زیرا اگر در همین حوالی درجائی اردومی زد و با مقدونی‌ها درین میدان جنگ میکرد مو فقیتمش بیشتر احتمال داشت. اما او در آنطرف رودا کس در تلاش کار خود افتاد.

چنانچه گفته شد اسکندر با تمام قشون خود بواسطه یل شناور مرکب از مشک‌ها و جوال‌های پرکاه به آنطرف دریا برآمد. مشارالیه رودا کس را از موضعی که از کلیف Kilif حالیه دور نبود عبور کرد (۱) و باینصورت درسو گدیانه داخل گردید.

سو گدیانه و مقامات مهم آن: سو گدیانه عبارت از سو گهودا Sughuda قدیم و امروز با منطقه تطبیق میشود که متضمن بخارا و سمرقند میباشد. این ایالت در شمال ولایت باکتریا نه در بین رودا کس و جگسارتس Jaxartes واقع و عبارت از وادی شاداب رودخانه پالی تیمه توس Polytimetus یا زرافشان میباشد. پسانها وقتیکه

دولت باختر قوت گرفت سوگدیانه نیز ضمیمه با کتربانه شد (۱) . سوگدیانه طبق نگارشات بطلمیوس شهرهای عمده قرارذیل داشته :

درپسامتر و یولس Drepsa Metro Polis ، اوکز یانه Oxiana ، ماروکا Maruka اسکندریه او کسبان AlexandriaOxiane و اسکندریه اشچانه Alex.Eschate پلینی شهر پاندا Panda را بعنوان مرکز ولایت ذکر نموده می نگارد که در انتهای سرحدی اسکندریه ایست که اسکندر بنا مانده است . امی نوس Ammi nnus که نوشته های بطلمیوس را نقل میکند از اسکندر به سیر شاتا Cyrschata و شهر درپسامتر و یولس اسم میبرد بدون اینکه در باب موقعیت آنها چیزی اضافه کنند (۲) .

بسوس در دست اسکندر: گفتیم بسوس بتصور اینکه ترتیبات خوبی برای جنگ اسکندر خواهد گرفت با هفت هزار سوار باختری و غیره صفحات باختر یانه را از پاروپامیسس تا اوکسس خراب کرده از رودا کسس بگذشت و بطرف نوتا کا Noutaka رفت تازمستان را بگذراند . موقعیت آن کدام جایی در عرض راه بین باختر و مار کندا بوده و بحتماً کش Kesh که شهر بزرگی بجنوب سمرقندست موقعیت آنرا نمایندگی بکند . بعد از اینکه اسکندر سمرقند را خراب نمود چنین معلوم میشود که نوتا کا پایتخت سفدیان بوده و حین انبساط سلطه یونانی اینجا هنوز مرکز این ولایت بشمار میرفت . گریگوریف Gyrigorieff نوتا کا را بمعنی ایالت واقع در بین رود آمو و شهر سبزمی داند (۳) ژوگی مؤلف امپریالزمی مقدونی آنرا عبارت از قرشی یا شهر سبزمی تصور میکند (۴) پرسسی سایکس

۱- ص ۹۲۵ جلد ۱۲ انسیکلوپدیای بریتانیکا طبع چاردهم .

۲- شهرهای قدیم آریانا .

۳- قلب آسیا صفحه ۶۳ .

۴- ص ۳۸ .

نیز راجع بموقعیت آن نوشته که «نونا کواوادی شادابی در بین سمرقند و اکسس بوده و واضحاً قرشی کنونی است» (۱).

درین وقت بدبختی دیگری روی داد. بسوس را مرض ناامیدی و مایوسی از یا در آورد. این وضعیت او را سرداران دیگر و سپاه قلیل او نپسندیدند و از او برگشتند و کار و وضع خطرناکی اکتساب نمود. اسکندر بطلمیوس را مقرر داشت تا رفته بسوس را که دچار چنین بحران روحی شده بود بگیرد. چون بسوس بدست بطلمیوس افتاد بحکم اسکندر با او رفتاری وحشیانه شد. اول خواستند او را بکشند ولی بعد قراردادند که در باختر محاکمه اش کنند و با کمانه اش بقتل رسانند.

وقایع سفدیانه اسکندر در سواحل جاگسارتس؛ ظهور سپی تا مینس: اسکندر

را اقبال مدد کرد و چنانیکه ذکر شد بر دشمن خود راه رفته موفقیت حاصل نمود. پس از آن بطرف مارا کندا Maracanda یعنی سمرقند رهسپار شد مقصدش این بود که مرگزوادی را که جاگسارتس (سیردریا) از ایالت مردمان بربری جدا میکند بگیرد گرفتاری بسوس بدست اسکندر کافی نبود که امنیت را در ولایتهای سوگد بانه و با کتربانه قائم کند. اسکندر مجبور شد که درین منطقه توقف نماید زیرا هنوز درین مناطق حکمرانهای پیدامیشد که مطیع نگردیده بودند. اگرچه ایشان عنوان پادشاهی نداشتند ولی هنوز تسلیم اسکندر نگردیده بودند و دشمنی و مخالفت زیاد در دل می پروریدند. از آنجمله یکی سپی تا مینس است. این مرد فوراً بصورت دشمن مخوف بر ضد اسکندر جلوه کرد. مشارالیه در میان سرحدیها طرفدارانی مانند سکاها Sacaes و ماسا جیتها Massa getae و چندین قبیله دیگر داشت که نسبت بمقدونیان وضع تهدیدکننده اختیار کرده بودند. اسکندر میخواست در کنار رود نانا ریس (سیحون) قلعه نظامی بسازد تا در مقابل

مردمانی که میخواست مطیع کند سنگری باشد. ولی درین وقت خبر رسید که سفدیانه و باکتریانه سر از اطاعت او بدر کرده اند. بر اثر این خبر اسکندر به سپی نامینس مراجعه کرد و خیال نمود که این وطن پرست حقیقی آله دست اوست و میخواست ازودر فرو نشاندن آتش شورش و ضدیت با ختریها کار بگیرد غافل ازینکه او خودش مصدر این هنگامه گردیده و بوطن داران خود اعلام کرده بود که اسکندر میخواهد تمام سواره نظام باختر را نزد خود بطلبد و با این مقصود تمام آنها را از دم شمشیر بگذراند. و نیز اظهار داشت: که اسکندر حتی برای انجام این مقصد میخواهد او و کاتن را استعمال و بمقابل وطن و قوم بخیانت و ادا کند در نتیجه مردم مسلح کشتند تا بدفاع بپردازند. آنوقت اسکندر خبر یافت و حس کرد که سپی نامینس خطر بزرگی است که باید برداشته شود. اسکندر فوراً بعد از دستگیر کردن بسوس لازم دید که گروه سی هزاری بر رها را که قاتل مخبرین مقدونی در ساحل رود جگسار تس بودند سزا بدهد. ازینرو مجبور بود که بر هفت شهر مستحکم حمله ببرد که اکثر در جوار سرحد تعمیر یافته بود و ایشان مقدونیان را از تیغ کشیده بودند (۱). آنگاه به کراتر امر کرد تا شهر سیرو پولیس Cyropolis یعنی «اورا نیه» امروزی را محاصره بنماید و خودش بقول آریان شهر گازا Gaza را محاصره نمود و گرفت. تمام جوانان این شهر بحکم اسکندر بقتل رسانیده شد و باقی اهالی را برده وارد میان مقدونیان تقسیم نمودند. خاک شهر را بیاد دادند تا برای اطرافیان عبرت شود.

اسکندر به آن ترتیب پنج شهر را محاصره و فتح کرده بطرف سیرو پولیس رفت. این قلعه خیلی مستحکم بود و در بورش اول آنرا گرفته نتوانست. مگر سپاهیان او از مجرای رودی که بشهر میرفت و در آن وقت خشک بود داخل شدند. جنگ خونینی روی داد. مقدونیان غالب شدند و هشت هزار نفر را کشتند

بعد از آن شهر دیگری که هفتمین شهر درین نواحی بود تسخیر گردید و مدافعین کشته دست یونانی شدند .

قومی ماسن Mémacene نام که قوی بودند سر تسلیم فرو نکرده و فرستادگان اسکندر را کشتند و او را بخشم آوردند . اسکندر « پرد یکاس و ملاگر » سرداران خود را فرستاد تا آن را محاصره کنند چون از تسخیر شهر سیر و پولیس فراغت یافت خودش نیز به آن صوب شتافت . گرفتن این شهر از تمام شهرهای دیگر مشکل تر بود زیرا اهالی سخت پافشردند . بهترین سپاهیان مقدونی درین جنگ تلف شدند در اثنای جنگ سنگی بسر خود اسکندر نیز آمد و او را بیهوش ساخت . قشونش گمان کرد که کار او تمام است ولی چون بیهوش آمد حمله سخت برد و غالب شد .

اسکندریه اقصی : سپس اسکندر خود را به تعمیر آخرین کولونی یونانی

که اشتبهاً آنرا اسکندریه تانائیس Tanaïs نامید مصروف ساخت (۱) . زیرا اسکندر موقعی که بدر بای سیحون (سیردریا) پیشرفت آنرا گمان کرد که رودخانه تانائیس یادون Don است (۲) . این منطقه را اکثر مورخین و محققین با خجندا مروزه یکی می دانند . اسکندر اولین بار که باین مناطق رسید خواست تاسیس شهری نماید ، مگر شورش باختری ها و سغدی ها نقشه او را برای وقت دیگری معطل گردانیده بود . اسکندر بعد از آنکه بران صفحات غالب آمد در ظرف مدت کوتاهی دوباره اقتدار خود را بر دریای سیحون قائم نمود .

در این اثنا خبر دو واقعه خیلی مهم با سکندر رسید . یکی اینکه سکاها باسیت ها Scythians قشونی بر ساحل مقابل دریای سیحون گرد آورده اند . دوم اینکه سپی تامینس « مرا کندا » را محاصره نموده . کار روائی های سپی تامینس اسکندر را بفرموی انداخت زیرا میدانست که سپی تامینس از مردان کار و جنگ است ناچار قوای مهمی برای دفع او فرستاد و خودش بدریای سیحون برگشت و بر ساحل

(۱) ص ۳۹ امپریالزمی مقدونی تألیف ژوگی

(۲) ص ۸ قلب آسیا .

چپ آن در طرف هفده روز قلعه بنا نمود و بر حسب معمول اسکندریه نام کرد . پس از تکمیل آن امر بساختن مانعده مکفی جاله ها نمود . شهر های زیادی در کنار سیحون خراب شد تا این اسکندریه در کنار همان رود آباد گردید . یونانیان آنرا اسکندریه اقصی یا الگذا ندریه اسپجات Alexandria Eschate خوانند که همان خجند فعلی باشد (۱) . بعد از آن اسکندر خواست با سکاها در آو بزد و مشوره نمود که جنگ را بداخل مملکت ایشان ببرد . اما رسولان ایشان آمده از اوضاع و جنگ خود و غلبه خود بر شاهان فارس بیانات دادند و رفتند . اسکندر ترسید که مبادا بعد ازین قدر غلبه های متواتر بدست این قوم مضحل شود عزمی که در گرفتن ملک ایشان داشت فسخ کرد .

ظفر سپی تا مینس : در خلال این اوقات فوجی که برای خلاص کردن ساخلوی مرا کندا بسرداری « منهدیم » اعزام شده بود به آن شهر نزدیک شد . سپی تا مینس سپاهی کاردان و خوب از فن جنگ آگاه بود . برای نابود کردن این فوج قوی یونانی خود را در جنگلی پنهان کرده کمین گرفت . چون لشکر منهدیم نزدیک رسید سپی تا مینس حکم حمله داد و لشکر مقدونی از هر طرف مورد حمله قرار یافت . مقدونی ها سخت یا فشر دند و مقاومت کردند . ولی سپی تا مینس استادانه ایشان را مغلوب نمود و قسمت عمده این لشکر را محو کرد . قسمت شکست یافته را تعقیب کرد . مغلوبین بیک بلندی پناه بردند و سپی تا مینس آنها را زیر محاصره گرفت تا از گرسنگی تسلیم شوند . درین جنگ که در وادی رود خانه پالی تیمیتس Polytimetus یعنی زرافشان واقع گردید مقدونیان دو هزار پیاده و سه صد سوار تلفات دادند . و اسکندر از بیم آنکه مبادا چنین تلفات در یک جنگ روحیات عسکرا و خراب سازد تعداد تلف شدگان را پنهان داشت و فراری های آن جنگ را که عمده قلیلی بودند تهدید بمرگ کرد تا این خبر را افشا نکنند .

(۱) ژوگی ، کلی مان هار ، یرسی سائکس ، و سائر مورخین متفق بر این اند که اسکندریه اقصی خجند و سیرو پولیس « اورا تیه » امروزه است .

اسکندر بعد از آنکه از تباهی قشون خود اطلاع یافت جنرالی موسوم به «کراتر» را گفت از دنبال بیاید و خود بعجله با قشون منتخبه خود بطرف «مرا کندا» شتافت و در ظرف چهار روز خود را به آنجا رسانید. سپی نامینس که این خبر را شنید بباختر برگشت و اسکندر او را تعقیب کرد ولی نا کام شد. بعد مراجعت کرده تمام وادی زرافشان را با وحشتی که مختص او بود غارت و برباد نمود. زیرا درین وقت کراتر نیز بوی ملحق شده بود و اسکندر قشون را بدسته‌ها تقسیم کرده گفت تمام دهات را بسوزند و اهالی را از پیر و برنا بکشند. بعد از آن پرکولائوس یکی از سرداران مقدونی را با سه هزار عسکر در سفدیانه مقرر نمود و خود در صدد رفتن بباختر شد.

تذکر بعضی از شهرهای مهمه سفدیانه : مارا کندا - کنگهم نظریه دارد که نام دیگر مارا کندا یا سمرقند در پسا Drepsa است . که قرار نگارشات استرا بو اسکندر آنرا خراب نمود . نا گفته نماند که شهر سمرقند کنار رود زرافشان واقع است که اسم یونانی شده آن داراپسان Drapsane و شهر مارا کندا در سواحل آن «مارا کندا داراپسان» یا بطور مختصر در پسا یادارا پسا میشود .

اسکندریه اوگریانه : چون این شهر کنار ا کسوس و قریب شمال زارپسیه یا بلخ واقع بود احتمالات زیاد باین دلالت میکند که عبارت از شهر ترمز باشد . اسکندریه اسپچا ته : شاید عبارت از بوش Ush جنوب اندجان یا خجند باشد . نوتا کا : آنرا بعضی 'کش' و بعضی بخارا دانسته اند . معلوم میشود که نوتا کا پایتخت سفدیان بوده و حین انبساط سلطه یونانی اینجا هم مرکز این ولایت بشمار میرفت .

برگشت بباختر یانه : درین هنگام که اسکندر مصروف خونریزی بود زمستان رسید . هنوز کارهای سفدیانه طوریکه با بستی بانجام نرسیده بود . اسکندر مجبور گردید که برای گذشتاندن فصل زمستان بباختر برود . و قتیکه بباختر رسید

فراتنا فرانس و «ستازانور» والی آریه وارد شدند و اوزار زامس والی سابق هرات و برانس نام والی سابق پارت را که از طرف بسوس مقرر گردیده بودند با بعض همراهان شان درزنجیر کرده آوردند. درین ضمن (۳۲۹ - ۳۲۸ ق م) قوة الظهري بالغ بر نوزده هزار تن از یونان رسید (۱) .

بعد اسکندر برای گرفتن انتقام از بسوس مجلسی از سرداران منعقد نموده او را محکوم قرارداد و به اکیباتنه اش فرستاد تا کشته شود .

در باکتر اسکندر خبر اطاعت فارس اسمانوس Pharasmanes شهزاده کهوراسمی ها (Chorasmians) یعنی خواریزمی ها را که بطرف شرقی کسپین زیست دارند شنید و از ورود سفارت دوستانه سیتی های جگسارتس اطلاع یافت (۲) . شورش در سوگدیانه ، عاقبت سپی تاملینس : درین آوان خبر شورش جدید سوگدیانه با اسکندر رسید. او باز بطرف آمورفت و در کنار آن اردو زد . اسکندر قسمتی از قشون را در باختر گذاشت تا اگر شورش بعمل آید جلوگیری کرده باشد . مابقی لشکر را به پنج حصه تقسیم نموده اولی بریاست هفستینون ، دومی بفرماندهی بطلیموس ، سومی در تحت امر پردیکاس ، چارمی بسرداری سنوس و آرتیه بارس و پنجمی در اداره خودش . قسمت چارگانه از سمت های مختلف حرکت کردند تا قلعه ها را محاصره و شورش ها را با اسلحه یا مذاکره رفع کنند . این قسمت ها بعد از آنکه تمام سغدیان را طی کردند دریای دیوار مراکندا جمع شدند . هفستینون مامور گشت که مهاجرینی برای شهرهای سغدیان که در اثر گشت و خون مقدونی ها نابود شده یا برده و از فروخته شده بودند ببرد . خود اسکندر با قوة الظهري که از مقدونیه رسیده بود درین موقع که اوائل بهار بود توانست که بمزگیا نا Margiana بتازد . درین حوالی تنها يك مقام مستحکم

(۱) ص ۸ قلب آسیا .

(۲) ص ۴۰ امپریالزمی مقدونی - ژوگی .

باقی مانده بود که موسوم به پترا او کسینا (Petra Oxiana) که شاید سنگ بست امروزه باشد .

آریمازس Arimazes رئیس آنجا که آذوقهٔ دو ساله را در قلعه داشت از آن دفاع می کرد . ولی بالاخره این مقام هم بدست مقدونیان درآمد . مدافع دلیر آنرا بامنسویین و امرای معتبر او ، بامر اسکندر بدارزدند .

اسکندر در جنوب شهر مرگینا (مرو) دو حصار بنا کرد که در سرخس و مرو چاق امروزه باشد . سپس بطرف مشرق برگشته ببلخ آمد و در راه چار حصار نظامی دیگر بمیمنه ، اندخوی ، شبرغان و سرپل تاسیس نمود که از نقطه نظر عسکری اهمیت داشتند . بعد از آن از باکتریا نه به مراکندا رجعت کرده باقشون خود که دریای دیوار مذکور جمع آمده بودند پیوست (۱) .

در خلال احوالی که اسکندر و قشونش داخل صفحات سفدیانه شهرهای شورش کرده را دوباره تابع می کردند و باینصورت تا مراکندا رسیدند ، سپی تامینز در باکتریا نه ظهور کرده بر ساخلوی زاری آسپه حمله آورد . قشون این شهر را « پی تون Peitton » اداره می کرد اما اسیر دست سپی تامینز شد . گرانپروس باقوای زیاده تری سپی تامینز را مجبور بیازگشت نمود .

درین موقع زمستان رسید کوانوس Coenos را در سفدیانه گذاشت و خورد به نو تا که آمد تا زمستان را در آنجا بگذراند . سپی تامینز که نمی خواست یونانیان در مملکتش دمی بخوشی بگذرانند باز در باکتریا نه ظهور کرد ، و با خود بتعداد سه هزار سوار سفدی ، باختری ، ماساژیتی را آورد در بنجا باز با اندازه فعالیت نشان داد که اسکندر را با اضطراب در انداخت اسکندر چون نمی توانست دستی بر سپی تامینز بیابد غضب خود را بر معزول کردن آرته بازس والی باختریا نه فرونشاند . برای عزل او چنین بهانه کرد که با سپی تامینز همدستان است حال آنکه آرته بازس با تجربه زیاد

که داشت در مقابل سپی تامینز جانفشانی کرد اما چون حریفش استادتر بود گناهی نداشت. اسکندر امین ناس مقدونی Amyntas را بعوضش والی مقرر نموده کوانوس را نیز با وی همراه ساخت که باقشون زیادی در با کتربانه زمستان را بسر برند. اینها مامور بودند که سپی تامینز را در صورتیکه بیا کتربانه وارد شود دست گیر نمایند.

این سرداران باقشون جنگی اسکندر وارد با کتربانه شدند. سپی تامینز که آنی از فعالیت و پیشبرد مفسکوره نجات وطن فراغت نداشت بر بیگانگان حمله کرد جنگ سختی در گرفت. بعد از کشت و خون زیاد مقدونیان که عده شان خیلی زیادتر بود غالب شدند علت این غلبه خیانت قوم ماساژیت بود. ماساژیتها که در حقیقت مردمان بی سروپا بوده نه شهر داشتند و نه جای سکونت در اثنای که آتش جنگ شعله ور گشت متحدین خود را غارت کردند و فراری شدند این صدمه سبب شکست سپی تامینز شد و رنه با کاردانی که موصوف در جنگ داشت احتمال میرفت یونانیان را باز مضمحل کند. سپی تامینز نیز فرار کرد. وقتیکه ماساژیتها شنیدند که اسکندر بقصد ایشان حرکت کرده باشخص سپی تامینز نیز خیانت کرده او را سر بریدند و سرش را نزد اسکندر فرستادند تا از جنگ منصرف گردد. روایتی هم موجود است که میگوید سپی تامینز بدست زن خود کشته شد و زنش از شرم اینکه مباد شوهر دلاورش کشته دست دشمن شود باین عمل اقدام کرد زیرا احتمال نجات بکلی وجود نداشت. خلاصه این سردار نامی با کتربانه که اسکندر را درین قدر مدت لحظه آرام نگذاشت و اضطرابات او را در هر حمله زیاد میکرد آخراً امر روزهای واپسین زندگانی را چنین پیمان رسانید: و مرگ خود را از دست متحدین خود چشید. (۳۲۸-۳۲۷ قبل المیلاد).

اسکندر اکثر حصه زمستان همان سال را در نوتا که گذرانده مصروف سنجش چاره های بود تا مردمان هر حصه ممالک مفتوحه را که متواتراً می شوریدند

و برای آزادی بایونانیان مجادله می کردند آرام بسازد. از جمله کارها بش چنانچه گفتیم آرنه بازس را معزول و امین تاس را عوضش والی باختر مقرر نمود فرنا فرنس Phartaphernes پارتیائی ما مورشد که رفته ستراب باغی تاپوری ها Tapuribus و ماردی ها Mardiaus را دوباره بیارد آتروپاتس Atropates در میدیا بعوض او کسی داتس Oxydates تقریر یافت که بقول ژو که همان حصه مملکت نام او را تا امروز نگاه داشته (آتروپاتن Atropatene آذربائیجان) در بهار سال ۳۲۷ در اثنائیکه کرانیوس، کاتانس Catanes و استانس Austanes را در یاری تاسن Paraetacene گرفت اسکندر نیز آخرین اغتشاشیون وطن خواه را که در سفدیانه و با کتریانه بمقابل سلطه اجانب کوشش داشته و خود را مستحکم کرده بودند اسیر نمود. از آن جمله دونفر از اشراف باختر که یکی از ایشان ازرقای قدیم بسوس و موسوم به او گزیارتس Oxyartes بود نجات یافتند (۱) این شخص اکیسارتس پدر زکسانه قشنگ بود.

اسکندر و زکسانه : در سفدیانه کوهی بود که بنظر می آمد بر آن نمی توان دست یافت. موقعیت این کوه را اکثر مؤلفین تاریخ قدیم تعیین نکرده اند بهر حال هر کس گمان میکرد این کوه از دست برد مقدونیان در امان خواهد بود ازینرو مردمان زیادی بانجا رفتند. او گزیارتس نیز که از نجمای درجه اول بوده و نمی خواست از اسکندر تمکین کند بازن و دخترانش درین کوه پناهند. تفصیل واقعه جنگ قبلاً بیان شد. مقدونی ها بر این کوه غالب شدند و اسرای زیادی گرفتند که در آن جمله دختر اکیسارتس موسوم به زکسانه نیز بود که از حیث و جاهت در میان تمام زنان نظیر نداشت. اسکندر عاشق او شد و با او از دواج نمود. این بود که او اکیسارتس چنانچه ذکر شد خود را با اسکندر تسلیم نمود و بنابر اقتضای خویشی با احترام پذیرفته شد. سر آورل ستمین گوید که زکسانه

یا روشانه یار خشانه دختر او کسمیارس یکی از نجبای باختر بواسطه حسین خارقه
 که داشت بیکی از قلاع سفدیان فرستاده شد تا در آنجا محفوظ بماند. در هنگام
 لشکرکشی های اسکندر بدست او افتاد و ملکه اسکندر شد. شاید روشانه از دره
 روشن (که بجوار شغنان است) باشد و در شرق رسمی است که بعض زنان را
 باسم موطنش یاد میکنند (۱) تفصیل از دواج اسکندر و ر کسانه بدینقرار است :
 دریک ضیافتی که از طرف یکی از والی ها بسلیقه مردمان مشرق داده شده بود
 دختران زیادی نیز از خانواده های درجه اول سفدیان حضور داشتند. ر کسانه
 نیز در آن میان بود. این دختر از حیث زیبایی و لطافت مثل و مانند نداشت
 و بقدری دلربا بود که در میان آن همه دختران زیبا توجه تمام حضار را بخود جلب
 می کرد. اسکندر عاشق او شده بود. کنت کورس گوید « پادشاهی که زن داریوس
 و دختران او را دیده بود که کسی درو جاهت جز ر کسانه بایشان نمی رسید ولی
 باوجود این نسبت به آنها حسیناتی جز محبت پدر باولاد نپروریده بود در اینجا
 عاشق دختری شد که نه در عرقش خون شاهی جاری بود و نه از حیث مقام می توانست
 قرین آنها باشد. بزودی اسکندر بی پروا گفت لازم است مقدونی ها و بومی ها
 باهم مزاجت کنند تا محفوظ گردند و این یگانگی و سیله است برای اینکه مغلوبین
 شرمسار و فاتحین متکبر نباشند. بعد برای آنکه فکر خود را ترویج کند آشیل
 پهلوان داستانی یونان را که از نیاکان خود میدانست مثل آورده گفت مگر
 او یکی از اسراء را ازدواج نکرد. و بعد اسکندر از شدت عشق در همان محل امر
 کرد موافق عادات مقدونیان بیاوردند و آنرا باشمشیر بدو نیم کرده نیمی را خودش
 برداشت و نیم دیگر را بهر کسانه داد تا وثیقه زناشویی آنان باشد. مقدونی ها را
 این رفتار اسکندر خوش نیامد. زیرا در نظر آنان پسندیده نبود که یک رئیس
 محلی پدرزن اسکندر گردد ولی چون ازومی ترسیدند هر آنچه از او سر میزد با سیمای

کشته شده تلقی میشود . (۱) عروسی اسکندر ور خسانه در باختر در بهار سال ۳۲۷ ق م اتفاق افتاد .

قتل کلیتوس: باینصورت بعد از دو سال ، جنگ های سخت و خونین اسکندر درین صفحات با اشکالات زیاد پایان رسید ، این اشکالات تماماً از طرف مدافعین نی بلکه از طرف خود مقدونیان نیز روی میداد . قشون مقدونی اسکندر را واقعاً از رونی وفاداری و عقیدت پیروی می کردند . ولی تفکر شخصی او را بیشتر از پیشتر مجرد می ساخت . فیلو تاس و پارمنیو سرداران نامدار خود را بقتل رسانید و سلسله رابطه رفقای او را منقطع ساخته رفت . در اثنای توقف در مرا کنده (سمرقند) واقعه دیگری رخ داد که باز صحنه های دهشت آور سابق را بخاطر ها زنده کرد . چه در بن موضع ضیافتی روی داد که در آن ضیافت اسکندر بدست خود باز جنرال مهم و دوست عزیز ی را بقتل می رساند . کلیتوس Kleitus همین سردار بدبخت بود . کلیتوس حیات اسکندر را در موقع جنگ گرانیکس نجات داد زیرا دست شمشیر گرفته سپی تری داتس Spittridatês را که نزدیک بود کار اسکندر را بسازد قطع کرد . بعد از مرگ فیلو تاس کار عمده جنرالی رساله شاهي در بین هفسیتون Hephæstion و کلیتوس تقسیم گردید . علاوه بر آن فامیل کلیتوس با فلیپ رابطه داشته بنا بر این ارتباط قدیمی خواهر کلیتوس موسوم به لانیکه Lanikê دایه طفلی اسکندر انتخاب گردید . دوپسرش در جنگهای آسیائی هلاک شد . پس اگر شخصی در قطار اول خدمتکاران او می ایستاد یا امتیاز صحبت آزادانه با اسکندر داشت همانا کلیتوس می بود . در ام قتل کلیتوس در بهار ۳۲۸ ق م عملی شد : تفصیل واقعه اینک : در مجلس شراب نوشی همه شراب زیاد نوشیدند . یکی از مدعوین اشعار پیرانیکوس Pranicus یا پی ئیرون Pieron را خواند که آن در قدح

(۱) - ص ۱۷۳۸ و ۱۷۳۹ ایران باستان .

(۱) - ص ۱۵۱ تاریخ یونان تالیف جورج گروت .

سرکردگان مقدونی که در جنگی از خارجیها شکست خورده بودند ساخته شده بود. مقدونیان ازان مکدر شدند. و از خواننده بدگفتند. ولی اسکندر گفت که دوام بدهد. کلیتس که از همه زیاد تر مست شده بود آنرا تو هین بزرگ دانسته برخاست و سخنان درشت گفته علاوه کرد. خونهای مقدونی است که ترا بزرگ ساخته که نمی خواهی پسر فلیپ باشی و خود را پسر آمون میدانی، اسکندر بغضب آمد و شور بالا گرفت. بزرگان داخل شدند تا هنگامه را فرو نشانند. پلوتارک می نویسد که (۱). کلیتس هنوز از اطاعت سر می پیچید و باز حمت زیاد بواسطه رفقاییش از اطاق بیرون کشیده شد. ولی او دوباره باطاق از در دیگر داخل شده به بسیار بی حرمتی اشعار اندروماش یوری پید Euripides's Andromache را خواند و قتیکه بیت ذیل را سرود: «افسوس! دریونان چه احکام و چه چیزهای بد جریان دارد!» اسکندر نیزه یکی از سپاهیان را گرفت و خود را در عقب پرده پنهان کرد. در موقعیکه کلیتس پیش می آمد با نیزه او را زد. کلیتس بایک فریاد و ناله افتاد. غضب شاه فوراً زائل شد و بخود آمد. و قتیکه رفقاییش را دید که دور او جمع شده ساکتانه می دیدند نیزه را از جسم بیجان او کشیده میخواست در حلق خود فرو برد. نفری گارد دست او را گرفت و او را یکجائی با طاقش بردند، اسکندر تمام آنشب و روز را با گریه تلخ گذرانید.

تیماری سفر هندی: در بهار سال ۳۲۷ ق م جنگهای دوساله اسکندر در ولایات باکتریانه و سوگدیانه بانجام رسید پس در فکر سفر هندی شد، زیرا در موا قعیکه بدون جنگ می ماند کارهای را امر تکب می شد که نام او را بر زمین می زد و ناراضائی در قشون او تولید می گردید. اسکندر مجبور بود که همیشه قشون خود را مشغول بدارد. از طرف دیگر جاه طلبی های بی حد و حصر او نیز سبب حرکت او بطرف هند شد زیرا در افسانه های یونانی خواننده بود که هر کول و پاکوس پسران

ر بة النوع بزرگ تاهند رفته اند . چون او خود را نیز چنین نسبت میداد می بایست تاهند برود و این فکر او از طرف چایلو سان اطرافش تقویت می یافت علت دیگری که او را بسو قیاب هند وامیداشت همانا ثروت مبالغه آمیز هندوستان بود .

بدینقرار اسکندر در صدد آمادگی حرکت بطرف هند شد . در با ختر قسمی از عسکریان او که رضامند نبودند رخصت داد که برگردند و عوض شان از جوانان آنسامان بتعداد سی هزار گرفت تا در جنگها با او همراه باشند (۱) . مقصدش این بود که از یکطرف عساکر بیسکاره و نارضاخوش باشد و از او دور شود و از طرف دیگر با گرفتن این قدر عسکر از اهالی با کتربانه و سفدیانه خود را از شورش های آینده این صفحات آرام نمود که دو سال کامل او را مصروف ساخته بود . در بهار ۳۲۷ ق م با عسکری که بالغ بر یکصد و بیست هزار پیاده و پانزده هزار سوار میشد بقصد هندوستان عزیمت کرد . گمان غالب اینست که کم از کم هفتاد هزار ازین عسکر آسیائی بوده اند (۲) . اسکندر بطرف کوههای پاروپامیسس روان شد و امین تاس را باده هزار پیاده و سه هزار و پنجصد سوار گذاشت که آن اطراف زابامن و اطاعت نگهدارد (۳) .

عبور از هندو کش: اسکندر صفحه با کتربانه را طی کرده دریای کوههای پاروپامیزادی رسید . درین نوبت از راه کوتل خاواک کوههای پاروپامیزاد را در مدت ده روز طی کرد و داخل وادی شاداب کوه دامن شد . درینجا وارد قلعه نظامی شد که دو سال قبل آباد کرده بود . حاکم آنجا را که در اداره و تشکیلات خود بخوبی از عهد نبر آمده بود معزول کرد و عوضش نیکانور Nikanor را گماشت

(۱) ص ۳۵۱ هستورین هستری جلد چهارم .

(۲) ص ۳۵۵ » » » »

(۳) ص ۱۶۶ تاریخ یونان مؤلفه گروت و ص ۵۸ حمله اسکندر کبیر بر هند مؤلفه مکرندل

نفوس این شهر بواسطه ساکنین جدید از منطلق گردد و نواح پوره کرده شد
 ساخلوی آنرا بواسطه سربازان فرات که نمیتوانستند در سلسله قوای حمله
 آوراد داخل باشند و طاقت مشقات حملات تازه او را نداشتند قوی ساخت. موقعیت
 مهم اسکندریه که بر راه های سه گانه حاکم بود تماماً مامون گردانیده شد. زیرا
 اسکندر بنا بر عادت خود همیشه احتیاط میکرد. همچنین در منطقه پاروپامیزا دی
 و سائر نقاط واقع بین راه ها و دریای کوفن Kophen یا کابل تیر یاسپس Tyriaspes
 را والی مقرر نمود. (۱)

آمبھی شاه تکسیلا: در موقعیکه اسکندر از اسکندریه قفقاز بجزرت آمد.
 بطرف نیکایا می رفت با آمبھی Ambhi شاه تکسیلا ملاقی شد. موقعیت اصلی نیکایا
 بطور قطع معلوم نیست چه بعضی مانند پروفیسر ولسن و مکرندل آنرا در نواح
 بگرام می دانند و برخی چون و نسننت سمت آنرا در غرب جلال آباد فعلی
 بر راه کابل و هند تعیین می نمایند و بعضی هم هستند که آنرا با کابل یکی می دانند.
 در هنگام حمله اسکندر آمبھی شاه تکسیلا Taxila که نزد یونانیان به او مفسر
 Omphis یا بنام ولایتش تاکسیل Taxiles معروف است، بیک موقعیت حریبی
 خطرناکی دچار بود زیرا از یک طرف با سلطنت قوی یاروس در آن طرف دریای جلم
 در جنگ بود و از طرف دیگر با مملکت کوهستانی و همسایه خود آبهی ساره
 (Abhisara) زدو خورد داشت خودش میدانست که موقعیت او درین جنگ ها
 ممکن نیست پایدار بماند زیرا سلطنت قوی یاروس هر طوری بود بر او غالب می آمد
 لذا کسان اسکندر را که از طرف ارباب خود برای دعوت اطاعت مرد میان
 آن سمت ها رفته بودند امداد غیبی تصور کرده برای دفع این دشمنان سفارتهی
 نزد اسکندر فرستاده و رود مقدونیان را در او نند (Udabhandha)
 منتظر شد ' ۲ ' ولی اکثر مورخین می نویسند که آمبھی خودش نزد اسکندر

(۱) ص ۵۲ - ۵۳ تاریخ هند مولفه و نسننت سمت، و ص ۵۸ حمله اسکندر کبیر بر هند مولفه مکرندل

(۲) ص ۱۰ رهنمای تکسیلا مولفه سر جو هن مارسل

آمد و در شهر نیکائیا با وی ملاقی شد. این شهزاده با اقتدار هندی بیست و پنج فیل را بطور نجفه به اسکندر تقدیم نمود. اتفاق و دوستی این راجه هندی برای اسکندر خیلی قیمت دار بود « ۱ » .

اسکندر در نیکائیا - بردیکاس و هفستیون: اسکندر در آن زمانیکه

در نیکائیا بود اطلاع یافت که قبائل کوهستانی کنر، اسماز، باجور، و صوات و دیگر مناطق سرحدی افغانستان در قلعه های کوهی زندگی کرده به هیچکس سر اطاعت فرو نمی آرند. اسکندر در صدد فتوحات این کوهستانها شده قشون خود را بدو حصه منقسم ساخت. حصه رادر تحت قیادت هفستیون Hephastion و بردیکاس Perdikkas که بزرگترین رو سای مقدونیه بودند مقرر نمود که براهنمائی شهزاده تکسیلا بطرف منطقه یوکی لا و نیس Peukelaotis که واضحاً قدری دور از ملتقای رود کابل و اندس است فرستاد و امر نمود که در خلال توقف خود ها در آن جا روی دریا سند با اندوس یلی بسازند تا در عبور عسکر او بطرف هند معطلی رخ ندهد. و در عین زمان تمام مخالفین آنصفحات را باطاعت در آورند. هفستیون و بردیکاس بر اهنمائی آمبهی به آن صوب عزیمت کرده رود کابل را تعقیب نمودند. غالباً ازین دره خیر گذشته بصفحات اندوس واصل شدند. شهزاده منطقه یوکی لا و نیس موسوم به استس Astes اسیر گردید و در همان شهری که خود را محصور ساخته بود بقتل رسانیده شد. جدال با این شهزاده دلیر (بقول آریان) هفستیون را مجبور کرد که سی روز کامل آنجارا در محاصره بگیرد « ۲ » .

حزکت اسکندر: گفتیم اسکندر با نیم عسکر دیگر که در نیکائیا با هفستیون

و بردیکاس قسمت کرده بود عزم نمود قبائل اسپاسی Aspasi، گورائی Gurai

(۱) - ص ۱۶۶ تاریخ قدیم هند مولفه و نستت سمت .

(۲) - ص ۱۶۷ تاریخ قدیم هند مولفه و نستت سمت .

و اساکنی را که در نشیب های جنوب هندو کش مو قعیت های صعبی داشتند
 مطیع بسازد. اسکندر برای گرفتن مناطق اسپاسی ها و اسوا کاه ها و غیره که عبارت
 از مردم لغمان و کنر کنونی باشد کنار رود خانه کپوئیس Khoés (کنر)
 را گرفته بالا رفت تا به بلندی هائی که نشیب تند داشت رسید و با زحمت از رود
 بگذشت. اگر چه از شرح عملیاتی که اسکندر در سواحل این رود خانه انجام داد
 اطلاعاتی در دست نیست ولی اینقدر معلوم است که اهالی وطن پرست این سرزمین
 تا مسافتی زیاده ای او را در وادی پر نفوس دریای کنر مصروف داشته اند.
 چون اسکندر باین مناطق واصل شد در جنگی که در پای دیوار اول این صفحه
 نمود دریافت که با چه اشکالی برخورد کرده. اهالی دلیرانه از شهر خود دفاع میکردند
 و این دفاع باندازه سخت بود که اسکندر صدمات زیاد دید و مخصوصاً خودش
 زخمی بشانه برداشت. بطلموس پسر لاگوس Lagos و لئوناتوس Leonnatos
 هم مجروح شدند (۱) اسکندر ازین طرز مدافعه افغانان بعصیت درآمد و امر
 داد که تمام اسیرانی را که از مدافعین دلاور این مناطق بدست آورده بودند از ته
 تیغ بکشند. و چون دید که شهر با آسانی فتح نمیشود لذا دور آن گردیده اطراف
 آنرا از نظر گذرانید و جایهای ضعیف استحکام را پیدا کرد و شروع بجنگ نمود.
 اهالی مردانه جنگیدند و اسکندر بعد از يك محاربه خونین برایشان غالب آمد
 اهالی شهر را ترك داده فرار کردند و مقدونیان ایشانرا دنبال نموده بواسطه زخمی
 که اسکندر از دست دلیران این شهر برداشته بود هر که بدستشان آمد کشتند
 و از هیچگونه بیرحمی دریغ نکردند. اسکندر نیز برای فرو نشاندن غیظی که
 از مقاومت مردم آن شهر داشت امر داد که آنرا از بیخ و بن برکنند.

بعد از آن اسکندر بشهر اندراک Andraque رفت و شهر مذکور را بدون جنگ
 گرفت و کراتیروس قوماندان معتمد خود را با عسکر کافی درینجا گذاشت

تاسائتر قبائل وادی کنزرا مغلوب نماید. خودش بقصد امیر اسپسی سی هابتر ف رود سو آست Soaste حرکت کرد و روز دوم خود را بیای دیوار شهر رسانید . این شهر غالباً پایتخت اسپسی سی ها بوده ، آریان گوید: زمانیکه اهالی از آمدن اسکندر شنیدند شهر خویش را آتش زدند و در کوهها فرار کردند و قطعات قشون اسکندر آنها را تابه کوهها تعقیب نمود. پس معلوم میشود که این شهر در يك سطح نسبتاً همواری بردامن کوه واقع بوده امیل تر نکلر جرمنی این همواری را عبارت از سطح هموار لغمان می داند زیرا در خبر آریان چنین تعقیب شده که اسکندر کوهها را عبور نموده بشهری رسید پس معلوم میشود که در هنگام تعقیب قبائل این مناطق باید بشمال لغمان آمده و سلسله کوهی که دره الینگار را از دره کنر مجزی می سازد طی نموده باشد (۱). مقدونیهها درین تعقیب چون از دست اهالی زحمت بیشمار دیدند کشتار زیاد کردند. درین اثنا در جنگ تن به تنی که در بین بطلموس و امیر این طائفه واقع گردید رئیس مذکور کشته شد .

ازان پس مقدونیها از راه کوهها غالباً از راه اسمار و کوههای هند و راج به باجور و جندول به قریه که مورخین یونانی آنرا آری گائون Arigaon گفته اند فرود آمدند . درینوقت کرانیروس که کار خود را انجام داده بود غالباً از راه سر کانی و کوه چمر کند و نوا گئی با اسکندر ملحق شد . علاقه های متصله بهم که عبارت از پشات ، جندول و نوا گئی باشد بسیار سبز و معمور است . لذا گمان غالب همین است که محاربه دومین با اسپسی سی هادر یکی ازین علاقه ها بوقوع پیوسته باشد . مورخین یونانی می گویند که اسکندر درین جنگ ۲۰۰۰۰ اسیر و ۲۳۰۰۰۰ گاو را بغنیمت گرفت. چون این گاوها خوب و کلان بود اسکندر امر داد که چند رأس ازان را نگهدارند تا بعدها بمقدونیه فرستاده شود (۲)

(۱) کتاب افغانستان قسمت دوم مولفه امیل تر نکلر.

(۲) ص ۱۵۴ سالنامه کابل ۱۳۱۴ .

جنگ با اساکینوئی : سپس اسکندر متوجه قوم زبردست دیگری موسوم به اساکینوئی Assakenoi شد. پادشاه مقدونی از خاک گورن ها Guréens عبور کرده و از رود گوری Gauri با مشقات زیاد بگذشت. رودخانه گوری سنسکرت بادریای گورا ئیوس Guraios مقدونی و پنجکوره Panjkora یکی است که از کوهستانهای «در» Dir سرچشمه گرفته از طرف شرق با جور عبور و بدریای صوات ملحق میشود که این دریای موخرالذکر در دره های تنگ و عمیق صعب العبور بطرف وادی پشاور جریان می کند. حمله بر منطقه مردمان قوی اساکینوئی بهمان راه گورائیوس یا پنجکوره شروع شد که هیچ جایی جز صوات شده نمی تواند. و از دیربست که از طرف علما شناخته شده است، برای نشان دادن تمداد قوه ملی و حجم منطقه که بواسطه آن اشغال شده بود، آنچه آریان از لشکر گیری اساکینوئی برای جلو گیری از پیش قدمی او گفته کافی است. این لشکر بطور مجموعی عبارت بود از دو هزار سوار و زیاد از سی هزار پیاده و سی فیل. این لشکر بان مناسب ندیدند که در دشت جنگ کنند لذا بهتر دانستند که بشهر های خود رفته دفاع نمایند. منطقه که اساکینوئی هادر آن بسر می بردند وسیع و از طرف راست نارود خانه اندوس می رسید. و علاوه بر تمام صوات شامل مناطق بنیر و وادی های که بشمال بنیر واقع است می باشد. چون این ساحه خیلی بزرگ است موقعیت صحیح جایهای را که اسکندر محاصره و تسخیر کرده ممکن نیست تعیین کرد. درست است که در زمان قدیم مانند امروز راه مستقیمی که اهمیت داشته باید همان بوده باشد که از پنجکوره شروع شده از بین تالش Talash و از بالای کوتل سهل العبور کاتگالا Katgala گذشته بوادی وسیع تادریای صوات می رسد که از روی تدقیقات «آورل سنتین» از نقطه نظر فن محاربه مهم بوده و اکنون نیز بواسطه قلعه چاکدره Chakdara محافظه میشود ملاحظات جغرافی نشان میدهد چندین شهر مستحکم را که اسکندر محاصره و تسخیر نمود

غالباً در وادی صوات بوده . زیرا این منطقه همیشه حصه شاداب و پر نفوس این
ساحه بوده و می باشد .

اسکندر بطرف پایتخت ایشان مسا گا Massaga که کلا ترین شهر هادر آن
قسمت بود رفت . موقعیت مسا گا چنانیکه قبلاً هم اشاره شد معلوم نیست .
از اشاره که در نوشته های آریان را جمع سردار «اسا کینوئی» ها موسوم به اساکتی نوس
Assakénos شده است می بر آید که مسا گا مرکز بوده . متأسفانه که نه آریان
از موقعیت شهر سخن رانده و نه نوشته های سائیرین مانند کورتیوس نذ کری
درین زمینه دارد . «آورل ستین» موقعیت شهر «مسا گا» را در صوات سفلی تخمین
می کند و می گوید که این شهر باید مانند امروز دارای زمین وسیع و حاصلخیزی
بوده باشد که به آسانی از آن بیک سلسله راه های که بوادی کشاده بشاور یا کندهارا
میرفت رسیده میشد و بایستی اهمیت عسکری و اقتصادی آن زیاد بوده باشد .
ولی می گوید که موقعیت حقیقی مسا گا عجبائناً ممکن شده نمی تواند .

در هنگامیکه اسکندر بطرف شهر مسا گا پیش می آمد قشون مسلحی از پنجاب
بتعداد ۷۵ هزار نفر بکمک اهالی رسید و بر اسکندر حمله نمود . اسکندر و عسکرش
در اثر این حمله عقب نشستند متأسفانه که این جنگ آوران درین وقت از خوشی
غلبه بر مقدونی صف های خود را رها کرده بطور غیر منتظم بحمله دوام دادند .
اسکندر چون عدم انتظام را دید حمله آورد و آنها را شکست داد . ایشان بشهر
درآمدند و اسکندر آنرا زیر محاصره گرفت . چارروز اهالی دلیرانه از شهر
خود دفاع کردند مقدونیان چندین حمله شدید کردند و منجنیق های قلعه کو بی
را استعمال نمودند تا به فتح شهر فائق آمدند و علت عمده غلبه مقدونیها کشته شدن
سردار مدافعین بود . اهالی درخواست صلح کردند . اسکندر که از جنگ ایشان
دلخوش نبود قبول کرد و شرط گذاشت که ساخوی شهر باید داخل قشون او
شوند . آنها با اسلحه بیرون آمده بر بلندی در مقابل مقدونی ها جای گرفتند

و میخو استمد که شبانه فرار کنند تا مجبور نشوند شمشیر بر روی هو طنان خود بکشند. اسکندر در تاریکی امر کرد که ایشان را محاصره کنند و تا آخرین شانرا از دم شمشیر بگذرانند سپاهیان مذکور که بدعهدی اسکندر را دیدند مریخی تشکیل کرده جنگیدند و بسی از یونانیان را بکشتند تا کشته شدند .

جنگ بازیرا: سپس اسکندر کوئی نوس Koinos را به « بازیرا » Bazira فرستاده توقع می کرد که اهالی آن وقتیکه از تسخیر مساکا شنیدند تسلیم خواهند شد اتالوس Attalos را به اوره Ora شهر دیگری فرستاده هدایت داد که شهر را تا آمدن او محاصره کنند. قشون اوره در تحت اداره الکیتاس مقابله کرد ولی قوای اندک ایشان در مقابل مقدونیان تاب نیاورد و شهر تسخیر گردید. اما شهر « بازیرا » باین سهولت بدست مقدونیان نیفتاد زیرا مردم « بازیرا » بموقعیت مستحکم خود اعتماد داشتند چونکه موضع خیلی بلند و از هر جهت مستحکم و مضبوطی نمود . اسکندر وقتیکه برین امر آگاهی یافت بطرف « بازیرا » روان شد. اما همینکه فهمید بعضی از مردمان همچو از بطور خفیه میخو دهند داخل شهر « اوره » شوند عنان عزیمت به آن طرف گردانید. کوئی نوس را هدایت داده شد که در مقابل مردمان « بازیرا » استحکام قوی بگیرد و طوری سر رشته ببیند که اهالی بزمین های خود نرسند ، و قسمتی از قشون خود را بنزد اسکندر بفرستد ، وقتیکه اهالی ازین مسئله آگاهی یافتند که کوئی نوس با قسمت بزرگتر قشون خود جدا شده رفت بقصد مقدونی های باقی مانده فرود آمدند . بعد از يك جنگ مختصری پنجصد نفر از ایشان کشته شد و زیاد از هفتاد تن اسیر افتاد مابقی بشهر حصارى شدند . درین هنگام خبر فتح « اوره » بدست اسکندر انتشار یافت و اهالی را مضرب ساخت زیرا میدانستند که اسکندر باین سمت می آید و قوای کوچک ایشان در مقابل او ایستادگی نخواهد توانست . ازینقرار در پایان شب شهر را ترك کردند و رفتند . از نقطه نظر تیو گرافی ظاهرست که اسکندر بعد از تسخیر صوات سفلی مجبور بود که توجه خود را باین مقام مستحکم

بزی کوت نیز معطوف کند زیرا این مقام بر راه بزرگ طبیعی واقع شده که از بالا تا وادی صوات سفلی می‌رفت. «آورل ستین» که شخصاً درین مناطق مطالعات عمیق نموده موضع «بازیرا» را بر خرابه‌های باقیمانده استحکام قدیمی بر کوه بر کوت Birkot تعیین می‌کند، و می‌نویسد که کوه بر کوت عیناً مطابق ایضاحات آربین است زیرا او گفته که مقامی «خیلی بلند و از هر طرف مستحکم و مضبوط بود» پس باسانی گفته می‌توانیم که مردم این شهر چرا بعد از فتح مساکا به کوئی نوس سردار اسکندر تسلیم نشد (۱) و اسکندر پیشرفت فوری نتوانست.

فتح اور نوس: بعد از آنکه شهر «اور» فتح شد اهالی «بازیرا» چاره جز تخلیه شهر

ندیده و بطرف قلعه اور نوس Aornos که در قلعه کوهی واقع بود پناه بردند. اسکندر نیز به آن طرف حرکت کرد. موقع این کوه بقدری مستحکم بود که می‌گفتند «هر کول» پهلوان داستانی یونان هم نتوانست آنرا تسخیر کند. اسکندر چون این قلعه را دید که از هر طرف نشیب‌های تند داشت و مانند منار سربه آسمان کشیده بود در فکر فرورفت که چگونه آنرا تصرف خواهد کرد. موقعیت این شهر را میجر ابوت Major Abbot در مجله ایشیا نیک سوسایتی بنگال (۲) نوشته و کوشش کرده که خط سیر و عملیات اسکندر را از اسکندریه قفقاز تعقیب نموده تا بکوه اور نوس برساند. مشار الیه قرار توضیحات آریان اور نوس را کوه مهابن Mont Mahabunn میدانند که نزدیک ساحل راست اندوس (بعرض ۳۴ درجه و ۲۰ دقیقه) و شصت میل بالاتر از ملتقای رود اندوس و رود کابل می‌باشد. اما این موقعیت با توضیحات کرتیوس که اور نوس را «بامتا» Meta منطبق دانسته برابر نمی‌آید زیرا اندوس بر پای این کوه چپه می‌زند (۳) جورج گروت موقعیت آنرا

(۱) ص ۴۶ خط سیر اسکندر تا اندوس مولفه آورل ستین

(۲) - نمره ۴ سال ۱۸۵۴

(۳) - ص ۱۶۷ تاریخ یونان مولفه گروت.

در بین منطقه واقع بین گفته آریان و کرتیوس می‌داند اما جایش را تعیین نمی‌کند پترسن گوید: اورنوس بمعنی «بی‌پزنده» است و شاید تحریف کلمه سنسکریت از اراانا Avarana بمعنی قلعه باشد و سی میل بالاتر از محلی واقع است که دریای کابل و سند یکجا میشود (۱).

راجع بموقعیت «اورنوس» پروفیسر ولسن در کتاب آریانا آنتیکو اچنین می‌نویسد: بعد از آن اسکندر به ایمبولیما Embolima که شهری بود نزدیک اورنوس رسید. کورت M.Curt در باره موقعیت این شهر پیشنهاد میکند که شاید شهر امبر Ambar باشد که بساحل چپ دریای اندوس واقع است، و یا اینکه شهر امب Amb باشد که کمی بالاتر از شهر مذکور وقوع دارد. این نظریات خواه صحیح باشد یا نباشد این قدر معلوم و مبرهن است که اقدامات اخیر اسکندر پیش از عبور از دریای اندوس در منطقه صورت گرفت که بین دریای پنجکوره و دریای قبل الذکر افتاده است.

معلومات و اکتشافات اروپائی‌ها در باره مناطقی که از طرف مهمندها و یوسف زائی‌ها اشغال شده آنقدر کم میباشد که ممکن نیست بگوئیم بقایای شهرهائی که آریان از آن‌ها نام برده و در آثار خویش ذکر کرده اند از آن نموده است و جود دارند یا خیر. معلوماتی که از طرف کورت در بن زمین نهیه شده ما را خیلی ممنون ساخته است چه از راپورهای بومی که بدست آمده و از مساعی شخصی چیزی نمیتوان استفاده کرد. بهر کیف تقریباً هر چه درین باره می‌دانیم از مورخ مذکورست.

قرار اطلاعاتی که باور رسیده است در ولایت بنیر Buner شهری بنام اوورا Oora وجود دارد و علاوه بر آن تعداد لاشه‌ها و کوه‌های مرتفع موجود است که وضع آنها شباهتی زیاد با کیفیت جغرافی اورنوس داشته و کم و بیش با موقعیت

آن مشابهت بهم می رساند . بهر کیف تقریباً محقق است که اورنوس اسم خاصی نبوده . میدانیم که مقدونی‌ها با تعداد زیادی از کوه های قلمه داز و مستحکم مواجه گردیدند که نام مذکور را به آن داده و اصطلاح فوق‌الذکر را بر آن اطلاق نمودند . مثلاً یکی از ینها در باکتر یانا بود که اسکندر وقت مارش از دراپسکا آنرا گرفت . تشریح این مسئله چندان مشکل نیست اورنوس قراریکه قبلاً تذکار یافت اسم خاص نبوده و صرف صورت و شکل یونانی اصطلاح سنسکریت است . این اصطلاح عبارت « آوہ Awarah » یا « اوہ رہ نہ » Awarana میباشد که معنی آن مانند کلمه Awur یا قراریکه یورپی‌ها می‌نویسند اور Ore است . این کلمه سیلا به ایست که اخیر نام يك حصه بیشتر شهر های آریانا را تشکیل میدهد ، مانند « ريجور » Rajore « بیجور » Bajore است که اگر بصورت بسیار صحیح نوشته شود راجور Rajawur و باجور Bajawur میگردد ازینرو اورنوس جز « يك سدچوبی محاط » که بریکی از کوه بچه های مستقل و جدا گانه و وصول به آن متضمن زحمت و اشکال باشد نبوده (۱) . این سدراسکندر بقیادت و آمریت هندیها سی سی کوتس Sisicottus یا بهتر گفته شود سسی کوتس Sisicoptus که در آن روح کلمه سسی گپتا Sisi-gupta مشاهده میشود که مانند و شبیه کلمه چند را گپتا است و بمعنی « چیزی که مهتاب آنرا حفاظت کند » است گذاشته بود (۲) .

بهر حال هر چه باشد اینقدر هست که موضعی مستحکمی در منطقه سرحد شرقی آریانا بوده که اسکندر آنرا با بسیار سختی اشغال نمود ، تفصیل واقعه اینکته :

(۱) این مسئله مقایر نظریه « تروال » درباره ریشه کلمه مذکور نیست . تروال گوید : « معلوم میشود که نام محلی آنرا یونانی‌ها قرار عادت دیرین خود تعریف نموده و ازان اورنوس ساخته‌اند که ارتفاع زیاد موضع مذکور ازان معلوم شده و جایی را نشان میدهد که بنا بر بلندی زیاد پرندہ نمی‌تواند از فراز آن بگذرد » (تاریخ یونان جلد ۷ صفحه ۸) .

(۲) فصل سوم آریانا انتیکوا مولفه ولسن .

زمانیکه اسکندر در فکر تسخیر آن بود پیر مردی با دو پسرش نزد او آمده طلب پاداش کرد تا راه کوه را بایشان نشان بدهد. اسکندر در حال وعده داد و گفت هشتاد تالان باو بدهند و یکی از پسر های او را بقسم گرو نگاهداشت و مولی نوس Mullinus منشی خود را امر داد که با عسکر سبک اسلحه مقدونی از بیراهه بالا روند و دشمن را اغفال کنند. بای کوه مذکور وسیع است ولی هر چه بالا تر میشود باریک تر می گردد. از یک طرف آن رو دسند می گذرد و در طرف دیگر دره های وحشت آورده دارد. اسکندر برای اینکه یورش کرده بتواند لازم دید در هارا پیر کنند بنابراین امر کرد از جنگل های آن اطراف درختان را قطع کنند و در آنجا بیندازند و باینصورت هفت روز کامل این کار طول کشید. چون ازین کار فراغت حاصل شد امر بیورش داده شد اسکندر و لشکر یانش حمله سختی نمودند. بسیاری از مقدونی ها پرت شده برودخانه سند افتادند و هلاک شدند. چون مقدونی ها دیگر بالا رفته نتوانستند قلعه نشینان سنگ های بزرگ را برایشان غلطانیدند و ایشان را عقب راندند و نفر از سرداران اسکندر که بیالای قلعه رسیده بودند در جنگ کشته شدند. مدافعه موثرانه اهل قلعه اسکندر را نا کام ساخت. آننگاه امر داد که عقب نشینی کنند و دست از حمله بردارند اسکندر با وجود بیکه نا کام و مایوس شده بود اما باز هم نمی خواست مایوسی خود را اظهار دارد و چنان وانمود میکرد که در فکر گرفتن آنست و پلان می سنجد. کوه نشینان که هنوز دشمن را در پای کوه متوقف می دیدند تصمیم به تخلیه کوه کردند « کنت کورس » می گوید که مدت دو روز چنین وانمود کردند که از فتح خود غرق شادی هستند زیرا آواز دهل در تمام شب شنیده میشد شب سوم خاموشی قلعه را فرا گرفت ولی آتش های زیاد روشن شد. اسکندر « بالا کورس » Bajacrus را فرستاد که خبر بگیرد. « بالا کورس » رفته خبر آورد که مردمان کوه را تخلیه می کنند و فرار می نمایند. اسکندر چون از فرار آنها خبر شد فرمان داد که تمام سپاهیان

اونعمره بکشند . آنها چنین کردند و این صدا سبب وحشت فراریان شد اکثرشان لغزیدند و هلاک شدند و بعضی زخمی گردید . پس از آن اسکندر امر کرد قلعه کوه را بگیرند و بشکرانه این کامیابی که از ترس بی موقع کوه نشینان حاصل شده بود امر کرد مذبحی برای میزو (رب النوع جنگ و عقل) و نیز برای ربه النوع فتح بسازند . اسکندر « سی سی کس توس » Sicicostus را در آنجا مقرر کرد و خود از آنجا بیرون رفت . این بود شرح فتحی که مورخین یونانی آنرا با افتخار می نویسند . اهالی « اورنوس » که نخواستند تابع و محکوم اسکندر شوند به علاقه « ایساره » یعنی منطقه چناب و جیللم عقب نشستند .

در عین حال یو کلا ئوتیس (Peukelaotis) (هشت نفر که هفده میل بطرف شمال غرب پشاور است) نیز مطیع گردانیده شد . و نی کانور Nicanor مقدونی حکمران مملکت غرب اندوس مقرر شد (۱)



اسکندر در هند

مراجعت از اور نوس : بعد از تسخیر اور نوس اسکندر يك هارش قهقرائی اختیار نمود یعنی دوباره از ساحل دریای اندوس به منطقه اساکینوئی داخل شد زیرا ایشان در هنگام مصر و فیت های اودر « اور نوس » علم مخالفت بر افراشته بودند. قرار یکه قبلاً نیز دیدیم « ماسا گاه » از شهر های بزرگ اساکینوئی بود. در بنموقع اسکندر بمقابل اهالی (دیرتا) Dyrra شتافت که ولسن آنرا دیر Dyhr میدانند که شهر یست بفاصله زیاد از اندوس. اسکندر بعد از آنکه فیل های زما مداران اساکینی را در جنگل های که قریب دریا بود گرفت . قرب وجوار شهر مذکور را ترک نمود بعد از آن بطرف پلی که افسران او در حین اشغال (پیش کلاواتی) ساخته بودند عزیمت نمود .

شهر نیسا : میگویند که اسکندر بر سر راه خویش بطرف پل مذکور داخل منطقه ولایت مذکور شد که بین دریای اندوس ورود « کوفن » وقوع داشت و اکنون آنرا ولایت « چمله » Chumla میگویند و به شهر نیسا Nysa یا نسا Nyssa موسوم بود که با کوس Bacchus آله شراب و فاتح هند آنرا بنا نهاده بود. درین شهر بود که اکوفیس Acuphis رئیس نیسائی ها قریب کوه میروس Mont Meros با اسکندر مذاکره نموده و از او خواهش کرد که برای خاطر بیکوس آزادی شانرا محترم دارد . اسکندر قبول کرد و بایک يك دسته از عساکر سواره و بیاده خود بر قله میروس برآمد . یونانی ها در اینجا با حمایل های بیچک خود را تزیین نموده و تاجهای از آن بسر خود زدند و برای بیکوس قربانی ها کردند بیچک گیاه خاص این منطقه بود و در جای دیگر یافته نمیشد .

ازینرو شهر نیسا باید بغرب دریای اندوس بالای اتک وقوع داشته باشد و یا اینکه ازان دور نباشد .

عبور از اندوس ، و رود به تکسیلا : اسکندر بعد ازان بطرف رود اندوس روان شده و از راه چمله و نو شهره با افوا جی که در تحت قیادت هفستون و پردیکاس بود ملحق شد . اسکندر ایشانرا در نزدیک اوهند Ohind یافت که قرار هدایت او پلى برای عبور عسکر روی دریا بسته بود ند . اسکندر با تمام قوای خود ازان بگذشت و داخل ولایت تکسیلا Taxila شد . شهر تکشاسیلا Takshasila قریب ده میل بطرف شمال غرب راول پندی امروزه (در قرن چارم قبل از میلاد) وقوع داشت .

این شهر از زمانهای قدیم در بین شهر های هند مرکز بزرگ علمی بود در سال ۳۲۷ ق.م مرکز را جائی شد که قلمرو او در بین رود سند و معاون آن جیلیم (ویتاستا Vitasta قدیم و هیداسپس Hydaspes یونانی) واقع بود . مانند راول پندی امروزه تکشاسیلا در وازه بزرگ هند را از طرف شمال غرب محافظه میکرد . این شهر اولین شهر بزرگ هندی بود که در آن تجار از وادی کابل آمده اندوس را در جوار اتک عبور می نمودند و بعد از سه روز سفر از دریا به آنجا می رسیدند . حکمران آن در میان شاهان پنجاب اولین کسی بود که از خطر آمدن فلات مرتفع افغانستان و واقعاتی که در بین این دیوار های کوههای بلندر خ میداد خبر می یافت (۱) .

عبور اسکندر از رود اندوس در فروری سال ۳۲۶ ق.م اتفاق افتاد (۲) موضعی که سرداران او پل بسته بودند عبارت از اتک فعلی یا جائی در جوار آن بوده ، قبلاً نیز تذکار نمودیم که در هنگام حمله اسکندر آرمبھی Ambhi شاه

(۱) ص ۳۴۵ کمرج هستری آف اندیا جلد اول .

(۲) ص ۱۵۹ کسفورد هستری آف اندیا .

حکمر ما بود که یونانیان اورا او مفسس Omphis یا بنام ولایت او تکسیل می نامیدند . مشارالیه از یکطرف با سلطنت قوی یاروس و از طرف دیگر با آریانی های امپه ساره در جنگ بود . آمپه در نیکائیا آمده از اسکندر کمک طلبید و اورا بر فتن هندوستان تشویق داد . درین وقت آمپه در «اوند» شخصاً عسکریان خود را از تکسیلا رهنمائی کرده تا ایشانرا بر حسب وعده که داده بود با اسکندر تقدیم کند . اسکندر همراهی اورا با خوشی تلقی کرد و پنجهزار مرد جنگی را که آمپه در جنگ یاروس تقدیم او کرد پذیرفت (۱) و دعوت های او را قبول نمود . در مقابل اینقدر مساعدات دوباره آمپه را بجای او مقرر داشت . آمپه که پادشاه تکسیلا گفته میشد باینصورت ستراب اسکندر در تکسیلا گردید .

اسکندر و یوروس : اسکندر از ولایت تا کسیلا بطرف قسمت علیای دریای «هیداسپس» روان شد . در میان راجه های هند آنکه با یونانیان بنای مجاربه را گذاشت یوروس راجه پنجاب بود و در آن زمان سلطنت بزرگی داشت . مشارالیه میخواست بولایات همجوار نیز نفوذ نموده آنها را زیر سلطه بیارد . ازینرو شاه آمپه باوی از در مخالفت پیش آمد و بالاخره چون وسع خود را نمی دید با اسکندر پناهیید . اسکندر در ماه می ۳۲۶ ق.م بکنار دریای جهلم رسید و در ماه جولائی جنگ را با یوروس شروع کرد (۲) اسکندر در موقع باران با کمال خفا از دریا بگذشت . پسر یوروس خبر یافته با دو هزار عسکر خواست ازو جلوگیری کند ولی کشته شد در این اثنا یوروس با مداد رسید . جنگ شد و بعد از جنگ مقدونیان غالب آمدند . خود یوروس بدست اسکندر اسیر افتاد گویند چون ازو پرسید که اکنون چطور با تو رفتار کنم ، او گفت طوری که در خور پادشاهان باشد اسکندر ممالک او را باو پس داد و او را در جمله دوستان خود شمرد .

(۱) ص ۱۰ رهنمای تکسیلا موافقه سر جوهر مار شل .

(۲) ص ۱۵۵ سالنامه ۱۳۱۴

بازگشت اسکندر

اعلام بازگشت ، مراجعت اسکندر : بعد از آن اسکندر تا ستلج پیشرفت

کرد و در بین ائنا قومی که با او مقاتله نمود مورد قتل عام قرار گرفت چنانچه بعد از عبور از دریای راوی در يك مقام هفده هزار هندی را بکشت و هفتاد هزار نفر از ایشان را اسیر کرد (۱). فوج اسکندر در کنار در یای « بیاس » که نام یونانی آن « هایفاسیس » Hyphasis است از بس جنگیده و راه رفته بودند دیگر تاب نداشتند و از پیشرفت مزید سرباز زدند و قطعاً بیش نرفتند. اسکندر بغضب شده سه روز از خیمه خود بیرون نگرديد ولی عاقبت فرمان معاودت داد .

در وقت مراجعت اسکندر قشون خود را به سه حصه منقسم نمود . دسته را با

کراتیروس مقرر داشت که همراه مریض ها از راه قندهار و سیستان عازم شود . نیار کس Nearchus را با دوازده هزار سپاهی و دو هزار ملاح مامور کرد که با بحریه او که عبارت از یکصد کشتی بود از راه دریا بر گردد . خودش با حصه باقی عسکر خود بسواحل اندوس حرکت نمود . در نزد يك ملتان مردم مقاتله شدید کردند و اسکندر زخم شدیدی برداشت . مقدونیها با انتقام زخمی شدن اسکندر زن و مرد بیر و برنا همه را از تیغ کشیدند . همچنان در وادی سفلی دریای اندس در حدود هشتاد هزار نفر بقتل رسانیده شد . بالاخره در نزد يك حیدر آباد سند حالیه به « پاتالا » Patala واصل شد . (جولائی ۳۲۵) بر روی اندوس سفلی يك اسکندریه « سودراس Caudras » بنا نموده و يك اسکندریه بحری دیگر در جای کراچی موجوده اساس گذاشت (۲) .

اسکندر از هند بر گشت از جنوب آریانا یعنی ولایت گدروشیا بفارس رفت

(۱) ص ۱۵۵ سالنامه ۱۳۱۴ کابل

(۲) ص ۱۲ بلوچستان (امیر یال گریتر آف اندیا) .

هرسه دسته لشکر او در شوش ملاقی شدند و سخت ترین قسمت مسافرات خود را با انجام رسانیدند مورخه ٣٢٤ ق م .

حرکت بطرف بابل و مرگ اسکندر : سپس اسکندر بابل رفت . میخواست آنرا پایتخت این ممالک پهناور بسازد و در آنجا مشغول تشکیلات آن شود و از طرف دیگر عربستان و نواحی بحیره خزر را نیز فتح کرده داخل قلمرو وسیع خویش گرداندا مادر وقت عبور از صحراهای خشک و بی علف پارس دچار مرض ملریا شد . در شب ١٣ جون ٣٢٣ ق م در اثر حمله شدید ملریا وفات نمود . درین وقت ٣٢ سال داشت .

پلوتارک شرح مرض اسکندر را از روی روزنامه حوادث دربار چنین می آورد : ١٨ ماه از یوس چون بر پادشاه تب عارض شده در اطاق حمام می خوابد . ٢٠ ماه استحمام می کند و قربانی عادی را بعمل می آورد و به استماع بیانات « نیارکس » از مسافرت دریای بزرگ مشغول میشود . ٢١ ماه نیز همین کار را می کند . فردا صبح تب بسیار شدیدست ، در باب مشاغلی که در قشون بلامتصدی است با سرداران گفتگو می نماید و سفارش می کند که اشخاص کار آزموده را بیکار بگمارند . . .

٢٤ ماه تب خیلی زیادست و قتیکه سرداران داخل میشود چیزی نمیگویند . ٢٦ ماه حال شاه بوضع سابق است . مردم مقدونیه که او را مرده می پنداشتند جلو در آمده بفریاد و تهدید راه را باز می کنند درها باز میشود و یگان یگان از جلو تخت او می گذرند . در حالتیکه قبائی بیشتر در بر ندارند . همان روز « پیطوس » و « سلوکوس » را بمعبد « سراییس » می فرستند که پرسند که اسکندر را در آنجا نقل بدهند یا نه ؟ جواب میدهد که همانجا که هست بگذارند . ٢٨ ماه بعد از ظهر شاه می میرد . (١)

اوضاع امپراطوری بعد از مرگ اسکندر : بعد از مرگ اسکندر بین سرداران او جنگهای خونینی رخ داد. رخسازندزن او پسری زائید و پر دیکاس بسرپرستی این پسر مقرر شده میخواست باین نام تمام سلطنت اسکندر را مالک شود. برای حصول این مقصد بمصر حمله کرد ولی ازدست عسکریان خود بقتل رسید. بعد ازین واقعه محاربات و خانه جنگی های یونان دوباره شدت گرفت و هر طرف هرج و مرج پیدا شد. «انتی گونس» Antigonus بابل را بتصرف داشته در مشرق کامیابی ها حاصل کرد و معلوم میشد که کل رقبای خود را خواهد برداشت. در همین زمان شخصی کاسندر Cassander نام در یونان و مقدونیه اقتدار بهم رسانیده «اولمپياس» ما در اسکندر را در موضع «پیدنا Pydna» محاصره نمود. بعد از اشغال مقام مذکور یونانیان که دشمن شدید اسکندر و مادرش بودند او را سنگسار نمودند.

خلاصه بعد از هرج و مرج زیاد امپراطوری وسیع او بدست سه نفر رسید بدینقرار :

- ۱ - بطلمیوس در مصر پادشاه شد و تاسیس سلالة بطلمیوسیه را نمود که تا سنه ۳۰ قبل المیلاد در مصر دوام داشتند و آخرین شان ملکه کلمتو پاتر مشهور است.
- ۲ - انتی گونس در مقدونیا اولین شاه یونانی بعد از اسکندر شد. خانواده او از سنه ۳۰۶ قبل المیلاد تا سال ۱۴۶ میلادی در یونان و مقدونیا دوام کرد.
- ۳ - سیلیو کوس در سوریه ، فارس و غیره اقتدار بهم می رساند. با کتریانه بزودی در تحت اقتدار سیلیو کوس ملقب «به نکاتور» موسس سلسله سیلیو کوس در آمد. مقدونی ها و خصوصاً سیلیو کوس اول و پسرش آنتیو کوش اول بزرگترین شهرهای یونانی را در آریانا بنا نمودند و تا مدتی زبان یونانی زبان رسمی بود. حملات بطلمیوس ثانی مشکلات زیادی برای شاهان سللیوسی فراهم آورد و این موقع برای دیودوتس والی بکتریانه مساعدت خوبی کرد که او خود را مستقل کرده و سوگدیان را فتح نماید (در حدود ۲۵۵ ق م).

در قسمت شرق آریانا یعنی غرب رود اندوس بعد از نیکاتور، فیلیپس Philippus والی گردید. اهالی بزودی بعد از آنکه اسکندر هند را ترک گفت یونانیان اجیر را مقتول نموده خود را مستقل ساختند بعد از آن ایوداموس Eudamos و نکسیلائها رشته اتحاد خود را از مملکت غرب اندوس گسستند و جدا شدند.

بعد از مرگ اسکندر پوروس وادی سفلی رود اندوس را گرفت و بطور زبونی از طرف ایوداموس در ۳۱۷ ق م بقتل رسید. بعد از آن ایوداموس هند را ترک کرد و از رفتن او سلطه یونانی چیده شد، و ساندروکوتس Sandrocottus (چندرا گپتا) بانی سلطه موریای خود را مالک الرقاب آن منطقه گردانید. نواده او «اسوکا» Asoka بود بزم را در گندهاره و با که لی Pakhli و هزار Hazara دین رسمی قرارداد که بعد از او در اوائل قرن اول میلادی در عصر کنشکای کبیر بلندترین مدارج ترقی را می بینیم.

اسکندر طوری که گذشت در مدت کوتاهی امپراطوری بزرگی را تاسیس نمود. ولی این امپراطوری آنقدر ناپایدار بود که بهمان سرعت از هم گسیست و ممالک شرق بایک بحران و هرج و مرج دست و گریبان شد. حقیقتاً اسکندر از بزرگترین جنرال های دنیا است اما این کشور کشائی او وقتی رخ داد که در سر ناسر شرق بحرانهای سیاسی حکمفرمائی داشت چه از یکطرف سلطنت هخامنشی رو با ضحلال می رفت و از طرفی در آریانا حکمرانان نامتحدی وجود داشتند. اما با وجود آنهم از جمله ده سال لشکر کشی های او در مشرق یعنی از سال ۳۳۴ تا ۳۲۳ ق م که وقت مرگ اوست مدت چهار سال را از ۳۳۰ تا ۳۲۶ ق م درین سرزمین کوهستانی با قبائل دلیر آن زد و خورد داشت و مدت شش سال دیگر را در آسیای صغیر، شام، مصر، بابل، فارس و هند مصر و ف گردید. خلاصه بحران های شرقی سبب نام آوری اسکندر شد و رنه ممکن بود تاریخ آهنگ دیگر می گرفت.

حصه دوم

سلطنت موريا

نفوذ موقتی دولت موريا در جنوب هندو کش. شیوع دین بودائی در افغانستان

* * *

اگر چه اساساً بعد از شرح لشکر کشی های اسکندر باید از صورت تجزیه شدن امپراطوری او و بعد از آن از سلطنت مستقل یونان و باختری و سلاطین آن صحبت میکردیم ولی درین بین در هند واقعه بمیان می آید که از لحاظ تاثیرات سیاسی و مذهب-ی و صنعتی بر آریانا تا نند کر آن در اینجا بی مورد نی بلکه ضروری است. این واقعه عبارت از ظهور اولین امپراطوری بزرگ تاریخی هند است که در حقیقت محاربات اسکندر زمینه آنرا تهیه نموده عناصراً متفرق و از هم پاشیده هندی را در مقابل دست خارجی یکجا ساخت و بعد از اینکه قادر به اخراج یونانیان از پنجاب شدند گندهارا (منطقه پشاور، سمت مشرقی حالیه دره کابل) ولایت اراکوزی (حوزه ارغنداب) و بعضی نقاط دیگر صفحات جنوب افغانستان را نیز جزء امپراطوری خود ساختند. اگر چه این وضعیت مدت زیادی دوام نمیکند زیرا طوری که بعد ها دیده میشود فوراً سلطنت مستقل آریانی (یونان و باختری) بمیان آمده و دست موریایا از مناطق جنوب و شرق آریانا کوتاه میشود ولی چون در عصر موريا مبلغین آشو کا دین بودائی را در نقاط شرقی افغانستان انتشار میدهند و بعد ها در اثر تصادم آن با رویه هیکل تراشی یونانی سبک صنعت جدیدی در آریانا بمیان می آید که بنام صنعت باختری در تاریخ کشور ما مقام بلند دارد و این دیانت و صنعت جدید مدت هزار سال در وطن عزیز معمول میباشد. برای درک این دو مطلب اساسی که عبارت از شیوع بودیزم و تشکیل سبک

جدید صنعتی است و پارهٔ ملاحظات دیگر تذکار گذارشات عصر موریای های هندی خصوص آن قسمتی که به افغانستان ربط دارد لازمی و حتمی است : چون اسکندر مقدونی در ماه جون ۳۲۳ ق م در بابل وفات کرد جنرال های بزرگ او اجتماع نموده برای تقسیم ممالک امپراطوری او مجلسی منعقد و فیصله نمودند که چون عجلهٔ وارث مقتدری که بتواند این همه ممالک وسیع را اداره کند وجود ندارد باید ایالات دوردست هندی و آریانا به شهزادگان و افسران معتمد سپرده شود .

این تصویب در « نری پرادیا سوس » (طرابلس شام) صورت گرفت و دو سال بعد امور اداری آریا کوزی یعنی حوزهٔ ارغنداب ، جدروزی Gedrosi یعنی ولایت مکران به « سیمیر تیا س » Sibyrtias و علاقهٔ « آریا » یعنی حوضهٔ هری رود در انجیانا یعنی سیستان به « ستسا ندر » Stasandar که از اهالی قبرس بود سپرده شد . سغدیان و بکتریان به ژنرال دیگر موسوم به « ستاسا نور » Stasanor که او نیز از اهالی قبرس بود مفوض گردید . علاقهٔ مرکزی آریانا یعنی ولایت « یارو پامیزا دی » Paropamisadai که ولایت کابل و نواحی گرد و قریب آن را در بر میگیرد به اگزیرتس Oxyartes که یکی از رؤسای ملی و پدر « رومبانه » (رخشانه) Roxana زوجهٔ سکندر بود سپرده شد (۱) به این ترتیب خاک آریانا تقریباً به چهار ولایت مرکزی ، شمالی ، غربی و جنوبی تقسیم شده و امورات هر کدام بدست نایب الحکومه های علیحده سپرده شده بود . بهمین اساس در خاک مفتوحهٔ هندی هم تقسیماتی شده و در آنجا هم یکعهده حکمرانانی معین شد چنانچه ولایات قریب هند تا حصص غربی اندوس به

(۱) سریرسی سایکس در صفحهٔ (۸۸) جلد اول تاریخ افغانستان میگوید : « قراریکه ملاحظه کردیم اسکندر پدر رومبانه « اگزیرتس » را نایب الحکومهٔ « یارو پامیزوس » که علاقهٔ دو طرفهٔ هندو کش را در بر میگیرد مقرر کرده بود . بعد از مرگ اسکندر اگزیرتس عملاً مستقل شده و پسان خود او یا یکی از جانشینانش تبول سلو کوس را قبول کرد . »

پیتون Peithon پسراجنور Agenor داده شد و این شخص کسی بود که اسکندر در زمان حیات خویش او را والی سند مقرر نموده بود ولی بعد از وفات ولینعمت خود دیگر نمیخواست در آنجا بماند .

چون حملات اسکندر و فتوحات او در هند چشم حکمفرمایان بومی آن سامان را باز و حقایق را تا یکدرجه به آنها جالی کرده بود هر کدام در صدد تحکیم مقام و نفوذ خود افتاده بودند چنانچه « آنتی پاتر » که در غیاب اسکندر نایب السلطنه یونان بود و تقسیمات فوق الذکر تحت اداره و رای او تصویب شده بود هم این وضعیت را حس کرده دانست که دیگر نمیتواند از اقتدار راجاهای وادی اندوس کاسته و بر آنها سلطه پیدا کند لذا مجبور شد که امفیس Amphis یا امبھی Ambhi شاه تا کزیلا و پوروس Poros رقیب بزرگ اسکندر را به حیث حکمرانان ایالات پنجاب شناخته و در عوض به اینکه صرف بنام 'تحت الحمايه' مقدونیهها باشند راضی باشد .

ناگفته نماند که در حقیقت وضعیت ایالات هندی امپراطوری اسکندریش از وفات فاتح مقدونیه مشرف بر پراگندگی شده و حکومت بدست شهزاده گان هندی و جنرال های یونانی یکجا اداره میشود . اگر خوب دقت شود در زمانیکه هنوز اسکندر حیات داشت پراگندگی در وضعیت یونانی هادر هند حس میشد چنانچه « فیلیپوس » Philippos که از طرف اسکندر در ایالات هندی والی بود در سال ۳۲۴ قبل المیلاد بدست یکدسته عساکر یونانی مقتول شد و چون قضیه به اسکندر رسید یکی از افسران دیگر خود را که « اودیوموس » Eudemós نام داشت بقسم حکمران نظامی مقرر کرد تا پهلوی (امبھی) شاه هند امورات حربی را مراقبت کند . چندی نگذشته بود که این جنرال از راه تحریک و خیانت یش آمده همقطار هندی خویش را بقتل رسانید و خودش با عسکر مجهز و یکصد و بیست فیل برآمد تا ایومنس Eumenes جنرال دیگر یونانی را که با (آنتی پاتر)

داخل حرب بود کمک کنند. در حالیکه حکمرانان نظامی یونانی در هند مشغول این گیرودار ها بودند (ساندرو کتس) هندی ظهور کرد. (ساندرو کتس) اگرچه موسس اولین امپراطوری بزرگ تاریخی هند بشمار میرود اما اصلیت او اوائل زندگانی او پوره روشن نیست بعضی او را از اهل پنجاب حساب میکنند و برخی اصلیت او را به سرزمین گنگا نسبت میدهند (۱) و عده او را از باشندگان شهر «موریانا گارا» Moriyana می دانند که در یکی از دره های همالایا افتاده بود همین قسم راجع به اصل و نسب او هم معلومات کامل صحیح در دست نیست اگرچه بعضی ها او را از طبقات پست حساب میکنند ولی بصورت عمومی نجابت خاندان موریانا و ارتباط (چند را گویتا) با خاندان شاهی (ناندا) موثق تر است بلکه بعضی ها او را پسر «میورا» Mura یکی از زن های پادشاه «ناندا» می دانند و به همین جهت این خاندان به «موریانا» مشهور شده است احتمال دارد که «چند را گویتا» به رتبه جنرالی هم در دربار «ناندا» رسیده باشد. بهر حال به علتی که پوره معلوم نیست به دستگیری یکنفر برهنه موسوم به «ساناکیا» Canakya که پسران وزیر او میشود سلطنت «مگده» را از پادشاه افکنده و مرکز آن را متصرف شد. اگرچه درین وقت ۶ سال از مرگ اسکندر گذشته بود هنوز پنجاب تحت اثر یونانی ها بود یعنی کما فی السابق امورات ملکی بدست «امفیس» تا کزبلائی و «پوروس» و «امبهی» و امورات عسکری بدست «ایودموس» Eudemos اداره میشد. اما پس از ورود او وضعیت ناگهان تغییر کرد. میگویند که «امبهی» هندی بعد از اسکندر نایب الحکومه قسمت سفلی دره اندوس بود و «ایودموس» همیشه او را زیر نگرانی خود گرفته و بالاخره به ظلم و تحریک او را بقتل رسانید و چون درین وقت میخواست «ایومنس» Eumenes را بر علیه «انتی پاتر» کمک کنند سه هزار پیاده - ۵۰۰ سوار ۱۲۵ فیل را با خود گرفته بطرف غرب رهسپار شد. حرکت او با یکدسته قشون برای یونانی ها اسباب

(۱) هندمدنیت بخش تالیف سیلون لوی صفحه ۴۷ L. inde civilsatrice

تشویق گردید چون هندی ها انتظار موقع مساعد را برای اجراز آزادی داشتند و از قتل (امپهی) هم متأثر شده بودند بنای بغاوت را گذاشتند و به ساندر و کتس "چند را گوپتا" که سر کرد گی شورشیان را اجراز کرده بود ملحق شده حکومت یونانی هارا از یا افکنند و چند را گوپتا به سرعت دامنه سلطنت خود را به پنجاب و اندوس سفلی انبساط داده بین اندوس و گنگکا امپراطوری بزرگی تشکیل کرد و یایتخت خود را به "پاتالی پوترا" یعنی (یتنه) انتقال داد. هندی ها که مدتی بین خود جنگیده و صدمه آن را به حا کمیت یونانی ها دیدند مفاد اتحاد و یگانگی را فهمیده به "چند را گوپتا" بیشتر بسته شدند (۱).

ریسن در کمبریج هستری آف انڈیا و (ونسنت سمیت) در اثر خود بنام "اشوک" می نویسد که "چند را گوپتا" در زمان حکومت "ناندا" سپه سالار بود و در اثر تحریک یکنفر "برهن" که با پادشاه مخالفت داشت بنای مخالفت را گذاشته شاه را بقتل رسانید و یایتخت او را متصرف شد و او لین سلطنت بزرگ تار یخی هند را بین سند و گنگکا بمیان آورد و اگر خوب دقت شود وفات اسکندر، تجزیه شدن امپراطوری یونانی، جنگ های جنرال ها در شرق آسیای قریب، و در نتیجه ضعف عمومی یونانی ها، به این واقعه کمک بزرگ کرده و تا یکدرجه اسباب ظهور آن گردید. چون درین وقت خاک آریانا هم بدست ژنرال های یونانی اداره میشد و قراریکه دیده شد در چهار گوشه مملکت ایالات بدست اشخاص مختلف بود و با این هم ایشان در گیر و دار عمومی و تحریکات بر علیه یکدیگر گرفتار بودند "چند را گوپتا" چون به اقتدار رسید برای انتقام گیری از یونانی ها به آریانای شرقی هم تجاوز کرد و دامنه نفوذ خود را در تمام جنوب هندو کوه تا حوزه ارغنداب انبساط داد.

مقابلۀ چند را گویتا با سلو کوس نیکا نور یونانی: بعد از تجزیه شدن امپراطوری اسکندر در ۳۱۳ ق م در مقام « تری پرادیا سوس » (طرابلس شام) سلوسیدها که خود را میراث خور عمده او در آسیا تصور میکردند برای اضمحلال سلطنت جدید هندو استرداد اراضی مفتوحه اسکندر، کوششات زیاد نمودند. « سلو کوس » ملقب به « نیکاتور » یعنی فاتح حکمران بابل شده و از آنجا میخواست سیادت خود را به کل آسیا انبساط دهد و درین راه « انتیگون » مدت شش سال با او مخالفت کرد تا او را موقتاً پس پا و مجبور به فرار مصر ساخت ولی سه سال بعد باز به آسیا حمله نموده حریف خود را از پای در آورد و استوارتر بنای تعمیل نظریات خود را در آسیا گذاشت چنانچه به ترتیب پیش آمده سوز، فارس، پارتیا را یکی بعد دیگر متصرف شده بعد از ۳۱۱ ق م آریا و بکتر را هم فتح کرد و در ۳۰۵ ق م از راه کابل به پنجاب هجوم برد و تقریباً در همین سال از رودخانه اندوس گذشت.

چند را گویتا چون آوازه لشکر کشی او را شنید به سرحدات غربی مملکت خود کنار سواحل شرقی اندوس صف آرائی نمود. وضعیت این جنگ را موافقین به انواع مختلف تعبیر میکنند بعضی میگویند که اصلاً جنگ بمیان نیامد و سلطان یونانی شامی در عوض دریافت ۵۰۰۰ فیل، پنجاب غربی، سمت مشرقی آریانا، کابل و آراکوزی (حوزه ارغنداب) را به « چند را گویتای » هندی گذاشت. بعقیده بعضی های دیگر جنگ مدهش اینطرف یا آنطرف اندوس بمیان آمده و در نتیجه شکست فاحش « سلو کوس نیکاتور » یونانی به مصالحه راضی شد. از اراضی فوق الذکر آریانا که تازه اشغال کرده بود گذشت بهر حال حقیقت هر طور بوده باشد در حوالی ۳۰۵ ق م هر دو امپراطور کنار رودخانه اندوس بهم مقابل شده با جنگ یا بدون جنگ بین خود صلح و معاهده دوستی نمودند. حقیقت اوضاع طرفین از چند صفحه که بیشتر

گذشت بخوبی روشن میشود. یکنفر شاه یونانی که خود را « نیکاتور » یعنی فاتح هم خوانده و به نمثال اسکندر کمر کشور کشائی را بسته باشد تا خود را مجبور و ضعیف نبیند چطور مفت ورا بگان چندین ولایت را میگذارد؟ سلو کوس نیکاتور بعلاوه اینکه در گرداب کشمکش عمومی جنرال های اسکندر پریشان شده بود شش ساله مقابله های او با « آنتیو گون » از را بکلی خسته ساخته بود و علاوه برین چون میدانست که در سر زمین پر شور آریانا هم بوده حکومت نمیتواند، چون باچند را گویتا مقابل شد و به قوه او وضعف خود پی برد از در صلح و سلام پیش آمده دختر خود را به حباله نکاح شاه هندی در آورد و در مقابل پنجصدفیل ایالات گندهارا- ارا کوزیا - جدور زیبا و تپارا یا میزادی یعنی صفحات جنوبی هند کوه را برای او وا گذاشت. به این ترتیب سلو کوس نیکاتور عقب نشست و مناصفه جنوبی آریانا بتصرف خاندان موریبا درآمد و تنها باختر و آریا بدست سلو سیدها ماند که بلا تأمل « دیودوتس » را که از سالها به روحیات آن قطعه آشنا بود به نام نایب الحکومه از طرف خود در آنجا گذاشت و پسان می بینیم که بدست یاری قوای باختری نه تنها دست یونانی های شام و موزیا های هندی از تمام نقاط آریانا کوتاه میشود بلکه خاک هند هم تحت سلطه شاهان مقتدر آن می افتد.

بهر حال بعد از صلح و مسالمت روابط امپراطوری موریبا و سلو سیدها منبسط شده مال التجاره هندی به بیمانه وسیع تر از راه کابل و بلخ به بنادر بحیره خزر منتقل میشد. سیاستاً « سلو کوس نیکاتور » بعد از شکست خود (۳۰۵ ق م) چند را گویتا را با خود مساوی شناخته و یکنفر از مصاحبین و جنرال های نامی خود را که « مگاستنس Megastenes نام داشت بحیث سفیر به دربار موریبا به « پتالی پوترا » فرستاد مگاستنس شخص بصیر و مدققى بوده و حین اقامت خویش نظریات و ملاحظات سودمند خود را راجع به طرز زندگی گانی هند

اخلاق و عادات عصر موریان، قوای حربی و طرز ساختمان شهرهای ایشان بصورت کتابی در آورده که متأسفانه کم شده و بعضی قسمت های آن در نگارشات «استرابو» و دیگر مورخین کلاسیک یونانی یافت میشود. منجمله در باب قوه «چندرا گوپتا» می نویسد که چهارصد هزار نفر در کمپ شاهی سی هزار سوار و نه هزار فیل و شش صد هزار پیاده در آنجا می بود. علاوه برین یکمده زیاد نفری دیگر مخصوص خدمات شاه و پادشاه و وظایف دیگر بودند که در وقت محاربه شامل صنف سپاه میشدند. این قوت اولین دفعه بود که در هند در دست یکنفر گرد آمده و وجود همین نیروی بزرگ و عدم قوای مرگزی مقتدر در آریانا باعث شد که تقریباً تمام خاک هند و مناصف آریانا. یعنی صفحات جنوب هندو کوه جزء امپراطوری موریان شود.

هندو سارا : بعد از «چندرا گوپتا» پسرش «هندو سارا» به سلطنت رسید. و طول دوره حکمرانی او را ۲۵ - ۲۸ و حتی یکنفر از مورخین ثبت ۳۵ سال گفته. این شاه نزد یونانیها به اسم «الی ترو کاداس» Allitrochadas یا «امی تراکاتس» Amitrachates معروف بوده و این اسم از روی عنوان هندی «امی تاخادا» Amitakhada (خورنده دشمنان) و یا از عنوان «امی تراگاتا» Amitraghata (کشنده دشمنان) بمیان آمده است.

در زمان حکمرانی «هندو سارا» قسمت شرقی و جنوبی افغانستان کمافی السابق جزء امپراطوری موریان بود و آنچه که احتمالاً تازه در قلمرو امپراطوری او افزوده شده اراضی قسمت جنوب شبه جزیره هند یعنی دکن میباشد در زمان او مانند عصر پدرش روابط امپراطوری موریان با سلوسیدها و حتی مصر مستحکم و برقرار بود و مرادات تجارته و سیاسی به پیمانها و وسیع از راه گند هارا. علاقه های جنوبی و لایت پارو یا میزادنی و آرا کوزی و در انجیان و هری با قلمرو سلوسیدها انبساط داشت.

در زمان سلطنت او «سلوکوس نیکاتور» شاه یونانی شامی هم بعد از عمر ۷۸ سال در (۲۸۰ ق م) در گذشت و پسرش «انتو کوش سوتر» Antiochos soter بجایش نشست. چون روابط سیاسی بین سلوسیدها و موریها برهم نخورده بود شاه جدید سلوسی هم به رویه عصر پدر خود نماینده خویش را به «بتالی پوترا» فرستاد چنانچه «دی ما کوس» Deimachos سفیر در حدود (۲۹۸ یا ۳۰۱ ق م) به دربار موریها واصل شد و «دیونیوس» Dionyoos نام بار اول از طرف «پتو فیلادف» شاه یونانی مصری به عنوان نماینده این کشور به هند رسید (۲۸۵-۲۴۷ ق م)

اگرچه این نمایندگان دول غربی آسیای آنوقت قراریکه گذشت از راه خشکه و از قسمت های جنوبی آریانا تا به هند رفت و آمد میکردند باز هم دریا هم مجهول نبود زیرا «پاتروکلوس» Patrokles افسری که در خدمت سلوکوس و پسرش شامل بود در ابحار هند مسافرت و سیاحت کرده و معلومات جغرافیائی خوبی بدست آورد که بعدها مورداستفاده «پلینی» Pliny و «استرابو» Strabo قرار گرفت.

آشو کا: «آشو کا» پسر «بندوسارا» که قرار نظر به «ریسن» در (۲۳۷ الی ۲۷۴ ق م) و قرار عقیده «سمیت» Vincent smith از (۲۳۲ الی ۲۷۳ ق م) مدت تقریباً ۴۰ سال سلطنت نموده بزرگترین شاه دودمان «موریا» و بلاشبهه یکی از بزرگترین فرمانروایان هند است که از بنگال تا حوضه ارغنداب سلطنت نموده و بطرف جنوب در «دکن» دامنه امپراطوری خود را تا «میسور» انبساط داده است.

افسانه ها آشوکا را در زمان جوانی یکنفر برهن درشت طبیعت و ظالم رسم کرده، میگویند پیش از اینکه به پادشاهی برسد چندی نایب الحکومه تا کیلا، مدتی نایب السلطنه «یوجن» Ujjain بوده و وقتی هم سمت

نایب الحکومتی هر دو ایالت فوق را حایز بود . اوائل دوره سلطنت او پیر اشوب و مملو از يك سلسله جنگ های مدهش بود چنانچه کیرودار های خونین آن بر سجایای شخصی او تاثیرات عمیق بخشید در سال ۹ تاج پوشی و ۱۳ تخت نشینی او واقعه خیلی مهمی بمیان آمد که شخصیت او را چه از پهلوی سیاست و چه از نقطه نظر عقیده و نظریات بکلی عوض کرد . این واقعه عبارت از محاربه خونین « کلنگا » Kalinga بود که در سواحل خلیج بنگال بوقوع پیوست اگر چه آشو کا درین جنگ فاتح برآمد و ایالات « کلنگا » و « اوریسا » Orisa یعنی ولایت « مدراس » فتح شد ولی چون ۱۵۰ هزار نفر محبوس ' تقریباً يك لك نفر کشته و همین قدر نفر از قحطی و گر سنگی هلاک گردیده بود فجایای هول انگیز جنگ و صحنه خونین آن تاثیرات عمیقی بر شخصیت شاه موریبا وارد نموده او را بیش از پیش بطرف بودیزم و فلسفه امن و امان آن معطوف ساخت چنانچه بهمین واسطه اشو کا در ۲۶۰ ق م داخل دیانت بودائی گردید . ازین تاریخ به بعد دوره سلطنت او سراسر عصر امنیت و آرامش و دوره تعمیرات مذهبی و بسط امر خیریه گردید . پلان های جنگ و خون ریزی ها و گیر و دارها حتی شکارهای شاهی از بین رفته و آشو کا بر سریر سلطنت آهسته آهسته شکل راهب بخود گرفت و تمام اقتدار سلطنتی را در راه بهبود حال مردم ' تعمیر معابد بودائی ' سرکها ' کاروان سرایها ' مهمان خانه ها و انتشار قوانین مذهبی صرف نمود چنانچه کم کم بنام « دواناپیا » Devanapiya « محبوب از باب انواع » « و یادشاه مهربان » موسوم شد . آشو کا در توسعه دیانت بودائی چه در هند و چه در خارج کوششات فوق العاده نموده و رول او را درین زمینه با خدمائی مقایسه میکنند « که سن پول » و « کونستانتن » برای دین مسیح بر خود گوارا نمودند از یکطرف آشو کا بنای اعزاز مبلغین را به ممالک همجوار نهاد و از طرف دیگر بانقش يك عده فرامین سنگی که ۱۲ عدد آن در اقطار امپراطوری کشف

شده مردم را به پیروی اصول اخلاقی فلسفی و مذهبی دعوت نمود. از روی مضامین فرامین سنگی معلوم میشود که شاه نسبت به رفاهیت رعایا و خوشبختی اهالی دل بستگی زیاد داشت چنانچه موضوع تهیه ادویه برای انسان ها، حیوانات، توریید و تقسیم نباتات مفید صحتی در جنوب هند و حتی در ممالک میجاور و صیدها اقدیوات مفید اجتماعی و صحتی و غیره در آن ها ذکر شده است برای اینکه شاه خوب تر از احوال رعایا و مخصوصاً از طبقه غریب و بیچاره ملت خود خبردار باشد عدله از طبقات عمکری بنام صاحب منصبان خبر به مقرر بود تا مرتب از بیچارگان، در ماندگان، مریضان خبرگیری نموده اجالات شان را بلا ناغه به شاه برسانند. آشوکا شکار شاهی را که در هند «ساعت تیری مجملی» بشمار میرفت از بین برده عوض آن گردش های مذهبی مبنی بر خبرگیری احوال رعایا و کنفرانس های مفید دینی تر تیب داد فرامین سنگی: یکی از چیزهای خیلی مهم دوره زمامداری آشوکا

نقش يك سلسله فرامین سنگی است که بالا بدان اشاره نمودیم .

فرامین اشوکا یگانه منبع موثقی است که در تاریخ تاریخ هند روشنی می اندازد و به کمک آن تا يك اندازه تعلقات سیاسی و مذهبی موریا با يك قسمت افغانستان هم روشن میشود. چون امپراطور اشوکا بعد از داخل شدن به مذهب بودائی شکل يك نفر راهب و فیلسوف را بخود گرفت و همیشه در حضر و سفر در اطراف Dharma «دارمه» یعنی قوانین و اصول دین بودا جر و بحث میکرد کم و کم و وضعیت یکنفر متفکر بزرگ را پیدا کرد و بعد از تطبیق آن با مبادی زمامداری نتیجه برای اطلاع و تنویر افکار مردم بصورت فرامین در آورده و در دل سنگ نقش کرد مخصوصاً در سال های ۱۳ و ۱۴ سلطنت فعالیت اشوکا به منتهای عروج رسیده ۱۶ قطعه فرمان صادر کرده است که (۱۴) آن بیک مضمون به نقاط بعیده امپراطوری در «جیر نار» Girnar «کتیا وار»، «منهیرا» Manoehra و شاه بازگاری (پنجاب) و (۱۲) آن با دو فرمان دیگر در مقام Dhauli

«دهولی و «جانگدا» Gangada (اوربسا) یافت شده است .

وضعیت سیاسی چگونگی رفتار اسوکا با ساکنین جنوب شرقی آریانا :
 بیشتر متذکر شدیم که دامنهٔ امپراطوری موریار سواحل گنگا تا حوضه
 ارغنداب انبساط داشت . در حقیقت قلمرو امپراطوری موریار از دونوع خاک
 تشکیل شده بود یکی اصل خاک هندی که از «پاتالی پوترا» (اضلاع متحدہ بہار)
 و نایب السلطنگی های «اوانتی» Avanti «یوجا وینی» Ujjavaini
 (مرکز و شمال هند) «کالنگا» Kalinga و «اورسا» Oressa و (ولایت
 مدراس) مرکب بود و هسته امپراطوری موریار را تشکیل میداد و دیگر مناصفہ
 آریانای جنوبی یا صفحات جنوب هندو کوه که سلوکوس نیکاتور شاد یونانی
 شامی در اثر ضعف و شکست خویش خین مصالحه برای موریارها را گذاشت و ایشان
 هم اینجارا موقتاً جزء قلمرو نفوذ خود نمودند .

با وجودیکه «سلوکوس نیکاتور» به استثنای باختر سه چهار ولایت بزرگ آریانا
 پاروپامیزادی (ازا کوزی) در انجیان را برای چندرا گوپتا گذاشته و دولی قراریکه
 ظاهر آ معلوم میشود دو متن فرامین سنگی هم وانمود میکند باوجود آزادی که از
 طرف سلوکوس نیکاتور برای موریارها داده شد به تمام نقاط فوق الذکر آریانا بسط
 نفوذ و حکومت نتوانستند در باختر و سائر نقاط دوردست مثل آریا و در انجیان
 و ارا کوزی مردان آزاد منش و عناصر باروح دست بهم داده و عنان اداره را به
 رؤسای خود سپردند چنانچه در اثر یشتیبانی و تقویہ روح قومی بود که عناصر
 پراکنده یونانی نه تنها از زیر نفوذ موریارها برآمدند بلکه بلاد رنگ استقلال
 خویش را از سلوسیدهای شامی هم احراز کردند .

موریارهای هند چون از شہامت اقوام آریانی بودند صلح سلوکوس نیکاتور را
 محض صلح تصور کرده در صدد استفاده های سوء و تجاوز نبرآمدند و چون
 میدانستند که اگر سلوکوس نیکاتور ولایات آریانا را به ما بخشش هم کرده

باشد رؤسای محلی نقاط فوق گاهی زیر اثر تجاوزات نمی آیند ازین رو همیشه با نرمی و ملایمت پیش می آمدند و به هیچ مسئلهئی به قوه متوسل نمیشدند. اگر محض به متن فرامین سنگی نگاه شود نفوذ سیاسی موریا محض به گندهارا منتهی میشود که آخرین حد آن به دره علیای کابل تماس داشت چنانچه این علاقه ها به نامهای گندهارا، کمباجا یا انا در فرامین سنگی ذکر شده که عبارت از سمت مشرقی و دره علیای کابل است. وضعیت امپراطور و چگونگی رفتار او با قبایل سرحدی و سمت مشرقی حالیه و حوضه کابل از روی کتیبه فرمان « کلتیکا » بخوبی معلوم میشود و ارائه میکند که نفوذ زیادی بالای ایشان نداشت چنانچه ضمناً در کتیبه مذکور تذکار رفته : « . . . آنها باید از من ترسند . قول مرا باور کنند از من خوشبختی انتظار داشته باشند نه بدبختی دیگر باید بدانند که پادشاه تا حدی که ممکن است با ما به صبر و ملایمی رفتار میکند و بخاطر من باید به قوانین رحم و مروت پابند باشند تا دین و دنیا از ان ایشان باشند » (۱) پس بوضاحت معلوم میشود که امپراطور آشور که از ترس اینکه به جنبش علمی اهالی مصادف نشود نسبت به اهالی مناطق جنوب هند و کوه و شرق آریانا با نظر خوش بینی و زبان شیرین پیش می آمد و ساکین کهستانی و وطن جز در صفحه معاهده سیلوکوس نیکاتور عملاً مطیع مورباها نبودند و شاهان موربا این مطلب را خوب می فهمیدند فقط برای حفاظت مسلح و آرامش حکومت خود با آنها به سلوک و نیکوئی رفتار میکردند و تا حد امکان از در صبر و صلاحیت پیش می آمدند و اعزام قشون را برای سرزنش آنها مناسب نمی دیدند زیرا میدانستند که تسلط آنها بر آریانای جنوبی کاری است که روی صفحه ورق معاهده با سلوکوس نیکاتور شامی بمیان آمده و خود رؤسای آریانی قطعاً به این امر موافق نیستند و اگر استعمال اسلحه و قشون به میان آید نه تنها نفوذ آنها ازین قطعات برداشته خواهد شد

بلکه خطر هئی برای خاک هندی و تزلزلی درار کان امپراطوری موریا بمیان خواهد آمد .

دیانت بودائی و آریانا :

چیزیکه با گذارشات سلطنت خانواده موریا و مخصوصاً آشوکا در تاریخ ابن عصر آریانا بیشتر قابل ذکر و مهم است مسئله دیانت و ترویج آئین نو است .
 ناگفته نماند که معمولاً بطرف شرق آریانا ، خاک هندو بطرف غرب آسیا سرزمین بین النهرین ، شام و فلسطین و شبه جزیره عربستان را کانون دین و دیانت میدانند زیرا سمت غرب آسیا که وطن نژاد سامی است سرزمین ادیان سامی و خاک مرموز هند مواد جنیزم و بودیزم و هندوئیزم و غیره میباشد اگرچه در حقایق ابن مسئله گفتگوئی نیست ولی درین مسئله هم شبهه نباید داشت که اساس چندین دیانت بزرگ در خاک آریانا گذاشته شده و ازین جا به شرق و غرب نفوذ پیدا کرده است مثلاً آئین عصر ویدی و زورا ستریزم که بیش از مهاجرت در میان آریائی های ابن سرزمین معمول و مروج بود و با مهاجرت بعضی شاخه های آنها به دو مملکت همسایه نشر یافت و تنها عناصر پرستی قدیم آریائی و عصر ویدی چون داخل هند شد با مرور زمان تحولات نمود و ازان به تدریج برهنی و جینیزم رواج یافت و شالوده تقریباً تمام مذاهب غیر سامی خطه هند شد و وقت بوقت در اثر مقتضیات زمان و مکان شاخه های متفرق برهنی جینیزم و بودیزم و هندوئیزم بمیان آمده رفت و ازین جمله یکی دیانت بودائی است که تحت عنوان جدا گانه ازان مختصراً صحبت خواهیم کرد . ابن دیانت که در قرن ۶ ق م در بنارس بمیان آمد مدت تقریباً سه صدسال در خاک هند آنهم در قسمت مرکزی آن محدود ماند تا اینکه آشوکا در ۲۳۷ ق م به سلطنت رسید و در ۲۶۰ ق م دیانت بودائی را قبول کرد و بنا گذاشت که توسط يك دسته مبلغین اصول آئین نورا در خاک هند و ممالک همجوار و حتی به ممالک دورتر

انتشار دهد. در موقعیکه مبلغین آشو کبابه آریا نامی آمدند آثار برهمنی قدیم
 یا بقایای دیانت ویدی هنوز باقی بوده و آئین اوستائی عمومیت کامل داشت و چون
 دیانت بودائی از زمان « آشوکا » به بعد بیش از هزار سال در آریانا عمومیت داشت و
 با تفصیلی که پس از هلا دادو خواهد شد قطعات کهنستانی مملکت ماسرزمین مساعدو کانون
 نشوونما و اصلاح این دیانت گردید و در هزار سال تاریخ مملکت از چندین
 نقطه نظر حیاتی، فکری، صنعتی، و غیره تا ثیرات عمیق افکند اول مختصر
 تفصیلی در باب خود دیانت داده سپس از ورود مبلغین آشوکا و طرز انتشار
 این دیانت در آریانا صحبت میکنیم:

دیانت بودائی: بعضی از هندشناسان «بودا» را شخص افسانه‌ئی تصور میکنند
 دسته‌ئی حیات واقعی تاریخی او را قبولدار شده می‌نویسند که آنقدر افسانه
 و اساطیر اطراف او را فرا گرفته که ظاهراً هر کردن صورت شخصی او از آن همه
 پیرایه‌های افسانه‌ئی مشکل است و دسته سوم چنین نظریه دارند که بودا اصلاً
 زندگانی واقعی داشته و تشکیل سوانح حیاتی او آسان است. قرار نظریه این
 دسته «بودا» اصلاً شهزاده‌ئی بوده از نوده جنگجویان (کاشتری یا Kashtriya)
 و قبیله ساکیا Sakyā و بنام «ساکیا مه‌ئی» یعنی «ناقل قبیله ساکیا» معروف
 شده است. این شهزاده بقول مورخین سیلان در حوالی ۵۲۳ و قرار عقیده
 عمومی در حوالی ۵۶۳ در شهر «کپی لاواستو» (قریب قریه پادریه Paderia
 در دومیلی شهر باکدان بورا) در نیپال تولد شده است. مشارالیه اگر چه شهزاده
 بود و به دربار و حرم سرای پدرزندگانی شاهانه داشت به جادو جلال و شکوه شاهی
 اهمیتی نداده به سن ۲۹ سالگی خانواده‌خه را گذاشته به اسم «گوتاما» حیات منزویانه
 در نواحی (پاژاگارا) Pajagara در «مگدها» یعنی بهار جنوبی بسر میبرد.
 بعد از ۵-۶ سال انزوا و نجسس چون به معلوماتی که برهنها به او میدادند
 قانع نمیشد در شبی که به اصطلاح بیروان بودا آنرا «شب روشنی» گویند در

مقام « بدیهه گایا » Bodhgaya به نصب العینی که می پالید رسید و درین شب « بدیهه » یا « بودا » شد . این اسم از فعل سانسکریت « بدیهه » اشتقاق شده و معنی آن این است : « کسی که بیدار شده باشد . کسیکه در اثر معلومات تازه منور شده باشد » و عین همین کلمه « بدیهه » تا حال در عرف امروزی ما در مورد زنان پیر سالخورده و با تخر به استعمال میشود بودا بعد ازینکه او این خطابه خود را در شهر بنارس ایراد نمود شروع به ترتیب قوانین خود « دارمه » Dharma و تشکیل دائره را بین « سامگه » Samgha نموده و در حوزة گنگا بنای تبلیغ را گذاشت .

دو پادشاه مقتدر و وقت یکی « بندی سارا » پادشاه مگده (بهار ، پایتخت آن پاچا کره) و دیگری « براسنجت » پادشاه کوزالا Kosala (اود ، پایتخت آن سراواستی) از حمایت می نمودند .

بودا ساکیامو نی قرار نظریه مورخین سیلان در ۳۴۵ ق م و قرار عقیده عمومی در ۳۸۴ ق م بعمر ۸۰ سالگی در مقام « کوچی ناگارا » Kucingara وفات نموده است .

بودیزم در مراحل اولیه نه دین بود و نه فلسفه داشت با این اگر در آن تعمق شود اساس آن شالوده فلسفی داشت و آن عبارت از مسئله (در دو پیدایش علاج آن بود) بودا به مریدان خود میگفت در باب پیدایش دنیا و صورت ساختمان آن صحبت نکنید که جز ضیاع وقت چیز دیگری بدست نمی آید فقط این را بدانید که (درد) چیست و علاج آن کدام است قرار روایات اساطیری در سال وفات بودا در « پاچا کره » محفل مذهبی تشکیل شده و سه نفر مریدان عمده او (اناندا Ananda) (یوپالی Upali) و (کاسیایا Kasyapa) سخنان او را گرد هم جمع نموده مجموعه قوانین مذهبی بنام (تری پی تا کا Tripitaka) یعنی « سه سبد گل » تدوین نمودند .

مجلس مذهبی و اعزام مبلغین: پیشتر ذکر شد که چون آشوکا داخل دیانت بودائی گردید شخصیت او سراسر عوض شد، چه زندگانی شخصی و چه امور کشورداری او عمه شکل و صورت دیگر بخود گرفت و بزبان دیگر دوره آغاز شد که میتوان آنرا عصر اصلاحات و رفرم امور مذهبی و کشورداری و غیره خواند. از کارهای برجسته ئی که بسال یازدهم جلوس آشوکا (۲۵۹ ق م) نسبت میشود ریاست مجلس مذهبی، موقوف کردن شکار شاهی، منع عیاشی و نشاط، بزرگتر از همه پیداشدن سفکوره اعزام مبلغین است. قراریکه از روی روایات تاریخی معلوم میشود درسال فوق الذکر درشهر « پاتالی پوترا » سومین مجلس مذهبی تحت قیادت شخص شاه و ریاست عالم بزرگی موسوم به « موگالی پوتاتیسا » (۱) دایر گردیده و دران علاوه بر ترتیب و تنظیم قوانین مذهبی و باره تصمیمات دیگر چنین فیصله شد که يك دسته مبلغین به نقاط غیر بودائی هند و ممالک همجواری و حتی کشورهای دورتر آسیای غربی شرق اروپا و افریقای شمالی فرستاده شود فرمان سنگی نمبر ۱۳ که با چهارده فرمان سنگی دیگر درسال چهاردهم جلوس خویش (۲۵۶ ق م) نشر نموده حاوی شرح و فهرست مفصل اسمای اشخاص و ممالکی است که شاه موریاشوکا مبلغین و نمایندگان خویش را نزد آنها فرستاده است.

چون درین عصر دیانت بودائی در تمام صحنه بهناور هند بهن نشده بود آشوکا مبلغین خود را علاوه بر شهرها نزد قبایل و نقاط دور افتاده هند نیز فرستاد چنانچه از دکن و هند مرگزی گرفته تا دامنه های نیم وحشی ویر جنگل همالیا همه جا مبلغین اورفت و آمد داشتند و حتی پسر و دختر خود را با همت مبلغین بطرف سیلان فرستاده بهد.

در فرمان ۵ در قطاردوسه جای دیگر موسوم به «راش تریکاس» *Rashtrikas* و «مراتا» *Maratha* از گندهارا هم اسم برده شده و قراریکه از روی کتیبه های دیگر استنباط میشود مبلغی که در گندهارا و کشمیر و نقاط شرقی آریانا اعزام شده بود «مجهان نیکا» *Majjhantika* یا «مد هیان نیکا» *Madhyantika* نام داشت علاوه بران «دهه مارا کیی تا» *Dhammarakkhita* و «مهارا کیی تا» *Maharakkhita* دو نفر مبلغ دیگر نیز بطرف آریانا آمده و از مملکت ما عبور کرده اند چنانچه طوریکه می نویسند اولی به «مالک غربی» و دومی نزد یونانی ها اعزام شده بود. ازین جا! بوضاحت معلوم میشود که ازین سه مبلغ اولی در منطقه پشاور و کشمیر و سمت شرقی حالیه تا حدود کابل و دو نفر دیگر در سائر نقاط آریانا و از آنجا نزد یونانی ها که در نقط غربی آسیا و شرق اروپا و حتی شمال افریقا بودند فرستاده شده بود چنانچه آشوکا در فرامین سنگی خویش فخر میکند که نزد شاهان یاوانا *Yavana* یعنی یونانی های غرب مثل انتیا کا *Antiyaka* (انتیو کوش دوم سلوسی) شاه شام و آسیای غربی (۶۱ - ۶۰ - ۶۲ ق م) «نوراما یا» *Turarmaya* «یتولمی فیلادلف» شاه مصر (۲۸۵ - ۲۷۰ ق م) «انتی کنا» *Antikena* انتیگون و «ماگس» *Magas* شاه سیرین *Cyrene* در افریقای شمالی برادر اندریتولمی (۲۸۵ - ۲۵۸ ق م) «انتی گونوس گهاتس» *Antigonos Gomatos* شاه مقدونیه (۲۷۷ - ۲۳۹ ق م) و اسکندر شاه ایروس *Epirus* (۲۷۲ ق م) نماینده و مبلغ فرستاده است. (۱) از روی تاریخ سلطنت کسانی که آشوکا نزد آنها مبلغ فرستاده چنین معلوم میشود که سال اعزام آنها به (۲۵۸ ق م) موافق بوده زیرا این سال در دوره زما مداری تمام ایشان موجود است و چون درین وقت «دیو دوتس» موسس سلطنت مستقل باختر ظهور نکرده بود اسم او در فرامین سنگی اشوکا ذکر نشده است

بعبارت دیگر مبلغین شاه موریاً تقریباً ۸ سال قبل از اعلان سلطنت مستقل باخترا شروع به تبلیغ دین بودائی در شمال هندو گندهارا نموده و در اوائل قرن ۲ ق م آئین نوبه شمال هندو کش در باخترا سرایت کرده است تبلیغات مذهبی نزد شاهان یونانی فوق الذکر که درین وقت خارج از خاک آریانا در شام و سمت های غربی آسیا و شرق اروپا و شمال آفریقا حکمفرمائی داشتند نتیجه نداد. آسیای مرکزی هم چند قرن بعد در عصر کوشانی ها و بدست مبلغین آریانی داخل دیانت بودائی شد. تنها دیانت نو درین وقت یعنی در اواسط قرن ۳ ق م در سمت شرقی آریانا در گندهارا انبساط یافت و آخرین حدود آن درین وقت دره علیا کابل بود و از کشمیر تا کاپیسا اولین پارچه خاک آریانا است که دین بودائی در عصر خود آشو کا در آنجا شیوع یافت و با وجودیکه این علاقہ از « مگده » یعنی زمین خاص بودائی دور بوده کم وقت به اندازه اهمیت و مرکزیت پیدا کرد که انرا « سرزمین موعود » خطاب می نمودند.

سقوط آخرین عناصر موریاً از دره کابل : آشو کا در کتیبه های خود

چنینکه از مبلغین بودائی واعزام آنها نزد شاهان یونانی آسیا سخن میزند از « دیودوتس » موسس سلطنت مستقل یونان و باخترا چیزی نمیگوید واضح معلوم میشود که درین وقت هنوز باخترا استقلال نگرفته بود و چون نام « اتیا کا » یعنی اتیو کوش دوم سلوسی در کتیبه های او برده شده به صراحت تمام معلوم میشود که باخترا هنوز بدست حکمرانان خاندان سلوسی شام اداره میشد. چون « دیودوتس » موسس آینده سلطنت مستقل یونان و باخترا از طرف اتیو کوش اول حکمران باخترا بود شبهه نمی ماند که این شخص در زمان آشو کا و دوره نفوذ موریاً در جنوب هندو کوه بقسم حکمران در باخترا امریت داشت و در وقت آشو کا هنوز اعلان استقلال نکرده بود بعد از ۲۵۰ ق م که دیودوتس در باخترا اعلان استقلال نمود جنوب

هندو کش در عصر زمامداری او و پسرش دیودوتس دوم بهمان وضع سابق بدست حکام موریابود و این وضعیت تا زمان تخت نشینی او تیدموس دوام کرد .

چون او تیدموس پادشاه باختر شد . انتیو کوش سوم خاندان سلوسی بقصد جنگ او و ارساسی هائی که در پارتیابه رویه باختر اعلان استقلال نموده بودند برآمد ، آنچه که مابین انتیو کوش سوم و «ایوتیدموس» پادشاه باختر واقع شد در جلد دوم بجایش خواهد آمد اینجا مختصراً اشاره میشود که چون صلح و صلاحیت بین این دو پادشاه برقرار شد ، شاه یونانی شامی استقلال باختر و حقوق سلطنت ایوتیدموس را شناخته از راه جنگ و هند و کوه و دره کابل و غزنی و اراک و وزی پس به شام مراجعت کرد .

آخرین حکمران یا امیر موریایا که درین وقت در دره کابل حکومت میکرد (سوفازگازنس) نام داشت . مشارالیه تا اوائل دوره زمامداری ایوتیدموس شاه باختر هم در علاقه گندهارا و قسمت های غربی دره کابل نفوذ داشت ، چون استقلال ایوتیدموس از طرف انتیو کوش سوم خاندان سلوسی شناخته شد شاه باختر به طرف جنوب هند و کش لشکر کشیده به نفوذ و امریت موریایا در دره کابل خاتمه داد و صفحات جنوب هندو کش هم جزو قلمرو سلطنت مستقل یونان و باختری شد و ایوتیدموس اول پادشاه مستقل یونان و باختری است که از مرکز خودیش باختر به تمام آریانا حاکمیت داشت .

* * *

طوریکه در اوایل س میبخت متذکر شدیم همان طوریکه ورود اسکندر و حملات او در هند باعث تشکیل اولین سلطنت تاریخی موریایا در آن دیار شد ، پس رفتن

اسکندر و تجزیه شدن امپراطوری او و بالاخره ضعف حکمرانان دودمان یونانی سلوسی شامی در آریانا زمینه را برای تجاوز موریاها در جنوب شرقی کشورها فراهم کرد بعبارت دیگر نفوذ موریاها در جنوب هندو کش یکی از نتایج مستقیم قشون کشی های اسکندر در شرق و مخصوصاً در هند بشمار میرود که بعد از دوره موقتی با ظهور سلطنت مستقل آریانی « یونان و باختری » خاتمه می پذیرد . با اختتام نفوذ موریاها در جنوب هندو کش دوره هرج و مرجی که میتوان آنرا در تاریخ آریانا دوره « قشونکشی ها » نامید به پایان رسیده و مجدداً يك سلطنت مقتدر آریانی بنام دولت یونان و باختری عرض وجود میکند . بناءً علیه بیاد اختتام این بحران بزرگ جلد اول تاریخ افغانستان قدیم را خاتمه داده و جلد دوم را با ظهور و تشکیل سلطنت مستقل آریانی یونان و باختری آغاز میکنیم
ومن الله التوفيق . -

خاتمه جلد اول



فهرست اسما و رجال و قبایل

حرف ا

احمد زائی (قبیله) ۷۲	ابو علی بلخی، ۲۱۰
ادریسی، ۳۹۱	ابو الموید بلخی، ۲۱۰
ادریگو، ۹۵	ابو شکور بلخی، ۲۱۰
ادیتیا، ۱۵۰، ۳۰۶	ابوت، (میجر)، ۴۱۵
امایر، ۶۴	ابن فقیه، ۲۲۸
ارتزمکدونل، ۵۳، ۵۴، ۶۵	ابهی ساره، ۴۰۸، ۴۲۲
۸۶، ۱۳۷، ۱۵۴	اتویا (ابتن)، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴
ارجت اسپه، ۲۴۸، ۲۵۴	اتار، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۷
۲۵۷، ۲۵۹	اتمان زائی (قبیله)، ۷۲ ✓
اروت اسپه، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰	اتروسک، ۳
ارتا گراسس، ۳۱۳	اتروپاتس، ۴۰۳
آریا، ۸، ۹، ۱۰، ۲۶، ۲۷	اتالوس، ۴۱۴
۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵	ایام نیات، ۳۰۹، ۳۰۶
۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۶	ایریدی، (قبیله)، ۱۰۱ ✓
۶۳، ۶۵، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۹۷	ایالا، ۱۳۰
۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۵	ایاریتی (قبیله)، ۹۳، ۹۹، ۱۰۱ ✓
۱۲۹، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۶۰	ایولودوروس، ۴۴
۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰	اجنور، ۴۲۹
۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۰	احمد بن اسما عیل، ۲۱۰

اور وقت نرا، ١٩١	٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٢٨
ارنواك، ٢٣١، ٢٣٢	٢٤٨، ٢٦٥، ٢٩٨، ٣١٧
ارنواز، ٢٣٢	٣٢١، ٣٢٥، ٣٣٤
ارتكزارس، ٣١٣	آرين، آريان، ١٦، ٣٨٢
ارتينت، ٩٢	٣٨٨، ٣٩٠، ٣٩٢، ٣٩٦
ارتا گزوس، ٣١٤	٤٠٩، ٤١١، ٤١٢، ٤١٣
ارچسپ، ٢٦١	٤١٥، ٤١٦
اربونيوس، ١٩٤	✓ آريا (دختر ياما) ٢٢٠
ارى ساتتى (قبيله) ٣٤٢	✓ آريامن، ٣٢٠
ارجونا يانا (قبيله) ٨٣	آريا سپه، ٤٢، ٢٣٨، ٢٩١
ارساس، ٣٧٣، ٩٠	٣٧٤
ارشك، ٣٧٢	آريا كى، ٤١
آزادخان، ١٠٨	اربيكيوس، ٣٩٢
ازهى دهاكا (ضحاك)، ٢٢٩	اريمازس، ٤٠١
٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٦٥، ٢٦٦	آردشير، ١٩٨، ٣٥٩، ٣٦٣
٢٨١	آردشير (دوم)، ٣١٤
ازونا كس، ١٩٣	ارته باز يوس، ٣٧٨، ٣٩٢
استياگ، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٤	٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٣
اسپاكو، ٣٥١	ارزامس، ٣٩٣، ٤٠٠
اسكندر، ٤٢، ٨٣، ١٩٢، ١٩٣	ارى ماسپى، ٣٧٥
١٩٤، ١٩٥، ١٩٧، ٢٠٦، ٢٥٢	ارچيلاس، ٣٩٢
٢٦٤، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠١، ٣١٧	اريستوفيل، ٤٢
٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦	اراتوس تنس، ٤٤، ٢٨٠

اسورا (قبيله) ٩٨	٣٧٠، ٣٦٩، ٣٦٨، ٣٦٧
اسوكا يا اشوكا ٢٥٧، ٦٥	٣٧٦، ٣٧٥، ٣٧٤، ٣٧٢، ٣٧١
٤٣٦، ٤٣٥، ٤٣١، ٤٢٦، ٢٩٩	٣٨٣، ٣٨١، ٣٨٠، ٣٧٩، ٣٧٧
٤٤٣، ٤٤١، ٤٤٠، ٤٣٨، ٤٣٧	٣٨٨، ٣٨٧، ٣٨٦، ٣٨٥، ٣٨٤
٤٤٠	٣٩٤، ٣٩٣، ٣٩٢، ٣٩١، ٣٨٩
اسدى ٢١٠	٤٠٠، ٣٩٩، ٣٩٧، ٣٩٦، ٣٩٥
اشى ٣١٥	٤٠٦، ٤٠٥، ٤٠٤، ٤٠١
اشا وهسته ٣١٧، ٣٠٣	٤١٢، ٤١١، ٤١٠، ٤٠٩
اشور با نيبال ٣٤٩، ٣٣٨	٤٢٣، ٤٣٢، ٤٣٠، ٤٢٩، ٤٢٧
٣٥٠	٤٤٧، ٤٤٦
اسورا (رب اشوخ) ٣٣٧	استرابو ١٠٢، ٩١، ٤٥، ٤٤، ٤٣
اشاره ادون ٢٥٣، ٣٤٤، ٣٣٨	٧٧٢، ٧٧١، ٧٧٠، ٧٦٩، ٧٦٨، ٧٦٧
اشته اروانت ٢٥٤	٤٣٥، ٤٣٤
اشور ايدل ايلى ٣٥٠	استيفن ٣٥٤
اشيل ٤٠٤، ٣٦٥	استانس ٤٠٣
✓ اطرط ٢٦٣	✓ اسپا سى (قبيله) ٤١١
افراسياب ٢٤٥، ٢٤٤، ٢٤٣	✓ اسا كنى (قبيله) ٤١٢، ٤١٠
٢٥٩، ٢٥٦	٤٢٠، ٤١٣
✓ افريدى ها (قبيله) ١٠١، ٩٣	✓ اسواكا (قبيله) ٤١٠
افلاطون ١٩٣	اسا كنوس ٤١٣
✓ افغان ١٠٨، ١٠٧، ٩٢، ٤٦	اسا گارتا ٢٧٠
٢٨٠، ١٣٧، ١٣٦، ١٣٢، ١٢٤	اسفندي يار ٢٨٦
٤١٠، ٣٧٩	اسون ١٣١، ٩٧، ٩٦، ٩٥

امشه سپنته '٣٠٦٣٠٤٣٠٣	ا کوفيس '٤٢٠٠
٣٠٧	ا گاتاس '١٩٤
امرتات '٣٠٣	ا گونا کس '١٩٣
امي ترا کاتس '٤٣٤	ا گرياسيبي '٣٧٥
امي تاخادا '٤٣٤	ا گني '١٠٤٦١٢٤٦٢٦٠
امي تا گاتا '٤٣٤	٣٠٧٣٠٦١٦٩١٥١١٤٩
امي نوس '٣٩٤	ا گزفون '٣٥٣
اميل تر نکلس '٤١١	ا گزرس '٣١٤
امورايوس '٣٥٧	الکتاس '٤١٤
انا هيد '٣١٢	البرماله '٤٢٤
انائيس '٣١٢	الی ترو کاداس '٤٣٤
اناميتا '١٩٨١٢٣٣	الينا (قبيله) '٨٩٨٦٨٣٧٤
٢٤١٢٤٣٢٤٦٢٥٠	'١٠٤١٠٣٩٥٩٤
٢٥٤٢٥٩٢٩٠٣٠٩	امادی (مادها) '١٧٠١١٥٠٩
٣١٠٣١١٣١٢٣١٣	'١٨٤١٧٨١٧٧١٧٦١٧١
٣١٤٣١٥	'٣٤١٢٦٩٢٦٦٢٣١١٩٧
انداندا '٤٤٢	'٣٤٨٣٤٥٣٤٤٣٤٣٣٤٢
اندرانی '١٣	'٣٥٤٣٥٢٣٥١٣٥٠٣٤٩
اندروس '١٣٢٣	'٣٦١٣٥٧
اندراس '١٩٥	'٤٢١٤٠٩٤٠٨
اندراس '١٩٥	'٤٣١٤٣٠٤٢٩٤٢٢
٩٨٩١٢٤١٢٤١٤٦	'٤٠٧٤٠٢٣٦٥
١٤٧١٤٨١٥١١٦٨	امون '٤٠٦٣٨٤٣٦٦

اور گیتی، ٣٧٥	١٦٩، ٣١٤
او کسی داتس، ٤٠٣	انو (قبیله) ٨٦، ٨٩
او گزیارتس، اکسیارتس، ٢٦٧	اندره برتلو ٤٢، ١٠٠، ١٠١
٤٢٨، ٤٠٣	١٠٣
اولدنبرگ، ٦٥	انتیکل دو پرون، ٢٩
اومفیس، ٤٢٢، ٤٢٩، ٤٣٠	انگر و مینو، ٢١٨، ٢٢٥
او کس، ٣٥٩	٣٠٣، ٣٠٢
ایست واستر، ١٩١	اندر و ماش یوری بید، ٤٠٦
ایسیدور، ٢٩٢، ٢٧٣، ٣٧٧	انتی پاتر، ٤٠٩، ٤٣٠
اینتار، ٣٣٦، ٣٣٧	انتیو کوش، ٤٢٥، ٤٣٥
ایوروالکشابا، ٢٣٣، ٢٣٤	٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٦
ایورواساره، ٢٤٥	انتی کنا، ٤٤٤، ٤٤٥
ایتهامتر، ١٢	انتی گون، انتی گونس، ٤٢٥
ایو، ٩٨	٤٣٢، ٤٣٣، ٤٤٤
ایزیدورخارا کسی، ٣٧٢	انتی گونوس گوماتس، ٤٤٤
ایریژیوس، ٣٧٨، ٣٧٩	انتیا کا، ٤٤٤
ایوزبروس، ١٩٤	اوپرنته، ٣٤٢
ایومنس، ٤٢٩، ٤٣٠	اوانس، ٢٦٨
ایوتیدموس، ٤٤٦	اولین ابوت، ٢٧٠، ٢٧١
ایو کراتیدس، ٣٩١	اور ٧، ٤٤، ٣٣٧
ایوداموس، ٤٢٦	اور و مازس، ١٩٣
٤٣٠، ٤٢٩	المپاس، ٣٦٥، ٤٢٥
ایریو (ایرج)، ١٩١، ٢٣٤، ٢٥٠	

اهرامزدا، ۱۲۳، ۲۲۲، ۲۲۴، ۳۰۲
 اهریمن، ۲۲۰، ۲۷۲، ۲۷۷
 ۳۰۸، ۳۰۵، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۴
 ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱

حرف ب

بندوسارا، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۲	بابك، ۱۹۸
بطلیموس، ۱۶، ۴۲، ۴۴، ۷۲	بابهرو، ۹۵
۹۱، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۹۱	باردیا، ۳۵۸، ۳۶۳
۲۹۴، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷	باگوداراس، ۳۸۸
۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۹، ۳۹۱	بارسائنتس، ۳۷۳
۳۹۴	بریگوس، ۹۴، ۹۷
بطلیموس (ژنرال)، ۳۹۵، ۴۰۰	برون هوفر، ۷۸
۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۵	برت، ۷۶
بارتولمه، ۱۸۸	بارتولد، ۲۶، ۲۷۳، ۲۸۰
برسنتنس، ۱۰۵	بالا کروس، ۴۱۸
بسوس، ۳۶۰، ۳۶۹، ۳۷۰	برانس، ۴۰۰
۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۴	✓ بریسیا (قبیله)، ۱۰۵، ۱۰۶
۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹	۱۰۸، ۱۰۹
۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵	✓ بریخی (قبیله)، ۱۰۶، ۱۰۷
۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۳	۱۰۸، ۱۰۹
بورنفا، ۱۶، ۱۸۹، ۳۷۷	✓ بریج، ۱۰۷
بیلو، ۴۴، ۹۳، ۱۰۱	برهما، ۱۲۳
بیولر، ۶۵	برگین، ۱۴۵، ۲۳۶
بیکوس، ۴۲۰	برهمانا، ۳۶
✓ بکتیری و (قبیله)، ۱۰۲	بستواری، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰

بھاراتہ (قبیلہ) '۳۸، '۴۰، '۸۰	بن نریر، '۲۷۰
'۸۱، '۸۲، '۸۳، '۸۴، '۸۶، '۸۷، '۸۸	بل (قوم) '۳۳۸
'۸۹، '۹۰، '۹۱، '۹۲	بلوشہ، '۲۶۱
بھارادوجا (قبیلہ)، '۸۳	بلوچی، '۱۶ ✓
بھالانا (قبیلہ)، '۷۷، '۸۹، '۹۴	بلوچ، '۱۷ ✓
بھادرا، '۸۲	بوریسو، '۱۱۰ ✓
بھالا، '۸۲	بودا (بدھہ)، '۴۴۱، '۴۳۲
بھوجیو، '۱۳۱	بوس (قبیلہ)، '۳۴۲
	بودی (۴)، '۳۴۲

حرف پ

پاراوانا (قبیلہ)، '۱۰۵	پاراتا کنھا (قبیلہ)، '۳۴۲
پاندور، '۳۸	پارمن یو، '۴۰۵، '۳۷۴
پارنیان (قبیلہ)، '۱۰۵	پاروس، پوروس، '۴۰۸، '۴۲۲
پازانا، '۳۱، '۳۲	'۴۲۶، '۴۲۹، '۴۳۰
✓ پاریتی، '۱۰۱	پارسوا، '۱۱۵، '۱۷۰، '۱۷۱
✓ پانی (قبیلہ)، '۱۰۵	'۱۷۶، '۱۷۷، '۲۳۱، '۲۶۶، '۲۶۹
پانی فی، '۸۳، '۱۶۳	'۳۴۱، '۳۴۳، '۳۴۵، '۳۴۸
✓ پکتھا (قبیلہ)، '۷۲، '۸۳، '۸۶، '۸۹	'۳۵۰، '۳۵۲، '۳۵۳، '۳۵۴، '۳۵۵
'۹۰، '۹۱، '۹۲، '۹۴، '۹۵، '۹۶، '۹۷	'۳۶۱
'۹۸، '۹۹، '۱۰۳، '۱۰۷، '۱۳۷، '۱۴۷	پاترو کلس، '۴۳۵
پانتالیان (قبیلہ)، '۲۵۴	پاسار گد (قبیلہ)، '۳۵۴، '۳۵۵
پترسن، '۴۱۶	'۳۶۱
✓ پکتویس، '۸۳، '۸۶، '۸۹، '۹۲	پاشنگ، '۲۴۶

٣٢١، ١٩٥، پورداود	٩٢، ٩٠، ٨٩، ٨٦، ٨٣، پختون ✓
٢٥٤، پشانا	١٤٠، ١٠٢، ٩٤
٤٢٩، ٤٠١، يیتون	٢٣٤، يتقانی
١٩٣، ١٠٤، ٩١، ٤٤، يلینی	٨٩، ٨٧، ٨٦، پنکه جانا
٤٣٥، ٣٨٣، ٣٨٠، ٢٩٢، ١٩٦	١٩١، پیتر اسپه
٨، یزارد	٤٤٤، يتولمه
١٢٤، ٩٤، پژواک	٤٤٤، ٤٣٥، يتولمه فيلادلف
٢٥٩، پشوسینغا	٤٠٥، پرائیکوس
(داراب دستور) پشوتان سنجانا	٤٤٢، پراسنجت
٣٢١، ٣١٠، ٢٧٩	٣٩٩، پیر کولاؤس
٣٨، پشتون ✓	٤٠٩، ٤٠٠، ٣٩٩، پردیکاس
٩٦، یکنه ✓	٤٢٥، ٤٢١
٢٣، ١٤، یومبیلی	١٤٦، پیریتی وی
٨٧، پوراوا	٣٨٤، پرومته
٤٠٥، بیرون	٩٢، پرسوتس (قبیله)
٢٣٤، پی تونا	٨٣، ٨٢، ٣٥، پرزی لوسکی
٢٣٤، بی ری کا	٩٨، ٩٠، ٨٧، ٨٦، پورو (قبیله)
٩٧، پیشل	٢٤٨، ١٩١، پوروشسپه
١٠٠، پهلوا (خاندان)	٤٢٤، ٤٠٦، ٣٧٤، پلوتارک
	١٩٢، ١٩١، پورچست

حرف ت

١٠٤، ١٠٣، ١٠٢، ٩٣، تاجیک	٢٥٤، تاترویان
٢١٥، تخمه اروپا	٣٦٩، تاپور ها

تور و اسا، ٨٦، ٨٩	ترومپ، ١٦٤، ٣٣٣
تورنی (قبیله)، ٧٢ ✓	تراول، ٤١٧
توتان خامون، ٢٥	ترباوانت، ٢٨٧
توراها یا، ٤٤٤	تروگوس یومپیوس، ١٩٣
تور، ٢٦٣	تری داتس، ١٩٨، ٣٧٥
تورا، ١٧٥، ١٨٠، ١٨٣	تری یاسپس، ٤٠٨
تورهاو، ٢٦٠	ترئه ور، ١١٠، ١١٢
توماشك، ١٧٨، ٣٧٢	١١٣، ٢٧٦
تنسار، ١٩٨	تربتا، ٢٢٢
تکسیل، ٤٢٢	تربتمو نا، ١٩١، ٢٢١، ٢٣١
تیت، ١٠٧	٢٣٢، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٨١
تیسپس، ٢٠٣	ترتسو، ٨٦، ٨٩، ٩٤
توزبا (طوس)، ٢٤٦	تراسا داسیو، ٩٦
تیگت پلیسر، ١٩٧، ٢٦٤، ٢٧٠	توریا، ١٧٤، ٢٠٢، ٢٠٨، ٢٣٠
٢٧١، ٣٣٥، ٣٣٨، ٣٤٨	٢٤٣، ٢٤٥، ٢٤٨، ٢٥٣، ٢٥٦
تیمور، ١٧، ١٠٨	٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٥، ٢٩٢، ٣٢٧
تئون، ١٩٤	توروا یا نا، ٩٧، ٩٨
	تواشتار، ١٤٧

حرف ج

جم (جمشید)، ٢٢٢، ٢٢٤	جام اسپه، ١٩١، ١٩٢، ٢٥٢
٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١	٢٥٩، ٢٦٠
١١١، ٢٣٨، ٢٤٢ (یا ما و یما)	جلال الدین فیروز شاه، ١٠٨
عم ملاحظه شود.	

حرف چ

چند را گوینتا ۴۳۱ ، ۴۳۰ ،
چشپش ۳۵۵ ، ۴۳۸ ، ۴۳۴ ، ۴۳۳ ، ۴۳۲

حرف ح

حسن پیر نیا ۳۴۵ ، ۳۴۳ ، ۳۴۲ ،
۳۴۷

حرف خ

خشا ترا سو کا ۲۴۶ ،
خشایار شاه ۳۱۴ ،
خشه تره وریا ۳۰۳ ،
ختک (قبیله) ۱۰۱ ،
۳۶۸ ، ۳۶۵ ، ۳۶۳ ، ۳۵۹

حرف د

دارا ۳۶۵ ،
دانیو ۲۰۸ ، ۱۸۳ ، ۱۷۵ ،
داردی ۱۰۴ ،
دارد ۱۰۴ ،
دار مستتر ۱۵۳ ، ۱۱۳ ، ۹۹ ،
۲۰۱ ، ۱۹۸ ، ۱۸۸ ، ۱۸۷ ، ۱۶۴ ،
۲۴۳ ، ۲۴۰ ، ۲۳۳ ، ۲۳۰ ، ۲۲۹ ،
۲۸۶ ، ۲۸۴ ، ۲۸۱ ، ۲۷۹ ، ۲۵۵ ،
۳۳۳ ، ۳۱۰ ، ۲۹۱ ، ۲۸۷ ،
داس (چندرا) ۹۸ ، ۸۶ ، ۷۵ ، ۳۷ ،
۲۸۰ ،
داساور جا ۹۶ ،
داسا (قبیله) ۱۰۵ ،
دادیکی ۱۰۳ ، ۱۰۲ ، ۹۹ ، ۹۳ ،
۱۰۴ ،
دارادری ۱۰۲ ،
داراندی ۱۰۲ ،
دادی ۹۳ ،
دار یوش ۲۶۴ ، ۱۹۷ ، ۱۹۴ ،
۳۵۸ ، ۳۱۴ ، ۲۷۱ ، ۲۶۹ ، ۲۶۸ ،
۳۶۷ ، ۳۶۶ ، ۳۶۳ ، ۳۶۱ ، ۳۵۹ ،
۴۰۴ ، ۳۸۷ ، ۳۶۸ ،
داریوش کوردومانوس (داریوش سوم)
۳۶۸ ، ۳۶۵ ، ۳۶۲ ، ۳۶۰ ، ۳۵۹

٣٤٧'٣٤٦'٣٤٤' ديو کو	دا کيو'٣٠١٠
٣٤٨	دراو يدئ'١٠'١٧٦١٦٩
٣٦٣'٣٥٧' (قبيله) دربيک	٣٤١'٣١٩'١٧٧
دينون'١٩٣	درانجئ'١٦'
ديودوروس'١٩٣'٣٧٥	دره گو گئ (قوم) ٣٧٦
ديو کريسوستم'١٩٣	دا سيوس'١٢١'١٣١'١٤٧
ديو'٦'٣٠	١٧٦'١٧٤'١٧٠'١٦٩'١٦٨
ديوا'٦'٣٠	٢٦٥'٢٤٢'١٨٤'١٧٧
ديواداسا'٨٣'٨٤'٨٨'٩٨	درويش خيل (قبيله) ٧٦
١٠٦'١٠٥	دريوهو (قبيله)'٧٦'٨٩'٩٠'٩٤
ديوس'١٤٦	دردئ'٢'١٠
ديودتس'٤٢٥'٤٣٣'٤٤٤	دونکر'٢٠٨'٢٤٩'٢٥٠
٤٤٦'٤٤٥	٣٤٦'٢٦٠
دي ما کوس'٤٣٤	دقيقي'١٨٧'٢١٠'٢٢٦
دمتريوس'٣٧٥'٣٨٣	٢٧٧
دهمارا کئ تا'٤٤٤	درواسپه'٢٣١'٢٧١'٢٥٤
دهاله'٢٣٩'٢٧٨	درشنيکا'٤'٢٥

حرف ذ

ذ کرباي قزويني'٢٢٨

حرف ر

٣٥٤'٣٤٢	راشنو'٣١٥
٣٠٦'٣	راولنسن'١٠٠'١٠٢'٣١٢

۲۳۴ ' رستم	۱۱۴ ' رامس
۳۳۶ ' ۱۷۸ ' ۳۴۰ ' رونه گرو سه	۲۶۰ ' ربخ کان
✓ ر کسانه ' رخسانه ' روشانه ' رخشانه	۴۳۱ ' ۳۵۷ ' رپسن
۴۲۸ ' ۴۲۵ ' ۴۰۵ ' ۴۰۴ ' ۴۰۳	۹۶ ' رجیسوان
	۷۶ ' روت

حرف ز

۲۴۸ ' ۲۲۷ ' ۲۱۶ ' ۲۱۲ ' ۲۱۱	۱۲۶ ' ۱۱۸ ' ۷۶ ' زیمز
۲۵۴ ' ۲۵۳ ' ۲۵۲ ' ۲۵۱ ' ۲۵۰	۲۵۱ ' ۲۵۰ (زریر) ' زری واری
۲۶۳ ' ۲۶۰ ' ۲۵۹ ' ۲۵۸	۲۵۹ ' ۲۵۸ ' ۲۵۷ ' ۲۵۵
۲۷۸ ' ۲۷۶ ' ۲۷۱ ' ۲۶۷	۲۶۰
۳۰۷ ' ۳۰۵ ' ۳۰۱ ' ۲۹۷	۱۸۷ ' ۱۸۶ ' ۱۸۵ ' زرتشتر
۳۳۲ ' ۳۲۱ ' ۳۱۱ ' ۳۰۹	۱۹۲ ' ۱۹۱ ' ۱۹۰ ' ۱۸۹ ' ۱۸۸
۱۶ ' زربخی	۲۰۲ ' ۱۹۹ ' ۱۹۶ ' ۱۹۴ ' ۱۹۳

حرف ژ

۳۹۸ ' ۳۹۷ ' ۳۹۴ ' ۳۹۳	۴۲۴ ' ژول ایزاک
۴۰۳ ' ۴۰۰	۳۸۴ ' ژوی قر
۲۹ ' ژورژ یواسون	۳۸۱ ' ۳۷۳ ' ۳۷۱ ' ژو کی

حرف س

۳۷۸ ' ۳۷۶ ' ۳۷۳ ' ۳۷۲	۴۳۰ ' سانا کیا
۴۰۰ ' ۳۹۲ ' ۳۷۹	۴۴۰ ' سا کیامونی
۳۵۴ ' سا کارتھا	✓ ۴۴۱ ' سا کیا (قبیلہ)
۳۶۴ ' ۳۴۴ ' ۳۳۸ ' سار کون	۳۷۱ ' ۳۷۰ ' ساتی بارزانس

سپین جو روشا '٢٥'	ساویتار '١٤٥، ١٤٦'
سپینتو داتا (سپین دات)	ساسی '١٣٠'
اسفندیار (٢٥١، ٢٥٣، ٢٦٠)	ساوشیانی '٢٧٨'
'٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٥'	ساما؛ '٢٣٢، ٢٣٤'
سینتار متی '٣٠٣'	سالمانسار '١٩٧، ٢٦٤، ٢٥٢'
سپینتہ مینو '٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٨'	'٢٧٠، ٣٣٨، ٣٤٣'
سپیگل '٢٥١، ٢٥٣'	سبوس '٢٦١'
سرگون '١٧٨'	ستاگیدی (قبیلہ) '٩٣، ٩٩'
سراورل استن '١٥٣، ١٥٥'	'١٠٠'
'٢٩١، ٢٩٢، ٣٠٦، ٣١٦، ٤٠٣'	ستگوسو (قبیلہ) '١٠٠'
'٤١٢، ٤١٣، ٤١٥'	ستاگوی '١٠٠'
سرجان مارشل '٣١١، ٤٠٨، ٤٢٢'	ستاندر '٤٢٨'
سرپرسی سایکس '٢٧٦، ٣٤٨'	ستزیاس؛ '٣٥٧'
'٣٧٣، ٣٧٥، ٣٩٤، ٣٩٨، ٤٢٨'	ستزانور، ستا سانور '٣٩٣'
سراییس '٤٢٤'	'٤٠٠، ٤٢٨'
سگارتی (قبیلہ) '٢٧٠'	سترو خانہا '٣٤٢'
سمیرامیس '١٩٤، ١٩٧، ٢٦٤'	ستاویزا '٣١٥'
'٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧١'	ساندرو کوتس '٤٢٦، ٤٣٠'
سمر دیس '٣٥٨'	'٤٣١؛
سناخریب '٣٣٨، ٣٤٨، ٣٤٤'	سپی تامنس؛ '٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧'
سنوس '٤٠٠'	'٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠١، ٤٠٢'
سنت نو ماس '١٠٠'	سپی تری داتس '٤٠٥'
سن پول '٤٣٦'	سپتیراسیہ '١٩١'

سوما ، ١٤٢ ، ١٤٦ ، ١٤٩	سناوی دها کا ، ٢٣٤
٢٠٦ ، ١٥١	سودرا ، ٣٦٠
سیت ، ٨٢	سوان هاواک ، ٢٣٢ ، ٢٣١
سینا ، ١٥٢	سوفاکازنس ، ٤٤٦
سیلون لوی ، ٨٤ ، ٨٥ ، ١٦٧ ، ٤٣٠	سویداس ، ١٩٤
سیروس ، ١٩٧ ، ٢٦٣ ، ٢٦٤ ، ٣٥١	سودابه ، ٢٤٣
٣٥٨ ، ٣٥٧ ، ٣٥٦ ، ٣٥٥ ، ٣٥٤	سولو کوس ، ٤٢٤ ، ٤٢٥ ، ٤٢٨
٣٦٣ ، ٣٦٢ ، ٣٦١	٤٣٩ ، ٤٣٨ ، ٤٣٥ ، ٤٣٣ ، ٤٣٢
سیا گزار سس ، ٣٤٩ ، ٣٥٠	سوداس ، ٨٤ ، ٨٨ ، ٨٩ ، ٩٨
سی سی کویتس ، ٤١٧ ، ٤١٩	سوریا ، ١٣٠ ، ١٤١ ، ١٤٦
سیماس ، ٢٦٨	سودرا ، ١٧٦ ، ١٧٧
سی بیر تیا س ، ٤٢٨	سوزھی پیکاخ کان ، ٢٦٠

حرف ش

شوشیناک ، ٢٥	شارل اوتران ، ٣١٥
شورخ کان ، ٢٦٠	شاندراداس ، ٧٠ ، ٧٥ ، ٧٨ ، ٨٧
شیاوانا ، ٩٧ ، ١٣١	شلم نصر ، ٣٤٣ ، ٣٥٢
شیوا ، ٨٩ ، ٩٤ ، ٩٥ ، ٩٥ ، ٣١٤	شم ، ٢٦٢
شهر ناز ، ٢٣٢	شماش ، ٣٣٦
شیرانی (قبیلہ) ، ١٥٧	شورتز ، ٣٨٥

حرف ض

ضحاک ، ٢٣٤

حرف ط

طهمورث ، ٢١٥

طورک ، ٢٦٣

حرف ع

عمر بن الارزق، ۲۲۸

حرف ف

فوشه، ۳۸۲، ۲۹۹	فتح خان، ۱۰۹، ۱۰۷
✓ فورملی (قوم)، ۲۷۹	فرااورتس، ۳۵۳، ۳۴۹، ۳۴۸
فرانسوالنورمانت، ۳۱	۳۵۴
فراتا فرانس، ۴۰۳، ۴۰۰	فارسامانس، ۴۰۰
فردوسی، ۲۴۲، ۲۳۷، ۲۳۰، ۲۱۰	فراواستی، ۳۲۶، ۳۱۸، ۳۱۷
فریدون، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۲۱	۳۹۲
۲۸۱، ۲۴۲	فراعنه، ۲۵
فیلیپ، فیلیپس، ۴۲۹، ۴۲۶	فرانافرون، ۳۷۹
۳۸۲، ۴۰۶، ۴۰۵	فرنکیس، ۲۴۳
فیلوئاس، ۳۷۴، ۳۷۵، ۴۰۵	فراشسترا، ۲۵۲، ۱۹۲، ۱۹۱
	۲۶۰، ۲۵۹

حرف ك

۲۹۴، ۲۸۴، ۲۴۲، ۲۴۱	کانوا (خانواده)، ۹۶، ۶۱
کاوی ارشان، ۲۴۰	کاسیایا، ۴۴۲
کاوی بیسانا، ۲۴۰	کاسندره، ۴۲۵
کاوی بیارشان، ۲۴۰	کاتانس، ۴۰۳
کاوی سیاورشان (کی سیاوش)	کارانوس، ۳۷۸، ۳۷۶
۲۴۴، ۴۴۳، ۲۴۲، ۲۴۰	کاوی ایوی وانیو، ۲۴۰
۲۴۵	کاوی یوساوان (کاوی یوسا)
کاوی هوسراوا (کی خسرو)، ۲۴۰	کی کاوس، ۳۴۰، ۲۳۶، ۲۲۱

(۴۶۳)

کمبیز، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۸

کننداری، ۱۰۰

کنت کوروس، ۳۸۷، ۳۸۹

۴۰۴

کنتوس کريتوس، ۳۵۴

کننگهم، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۳

۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۹

کنیشکا، ۲۵۷، ۳۰۶، ۳۱۶

۴۲۶

کفالیون، ۱۹۳

کوسه (قبيله)، ۲۶۶

کوراخ، ۳۵۵

کونساتن، ۴۳۶

کورتيوس، ۴۱۳، ۴۱۶

کورت، ۴۱۶

کوانوس، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۴

کوبارس، ۳۸۷

کوروس، کوروش، ۲۱۹

۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶

کوتيسا، ۹۸

کورتی لیه، ۱۵۱

کوردو، ۳۰

کوزیکا، ۸۸

۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹

۲۵۷، ۲۹۴

کتزیاس، ۱۹۴

کرسه وزده (کرزیواز)، ۲۴۴

۲۴۵

کراتيروس (کراتر)، ۳۷۳، ۳۷۴

۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۱۰

۴۱۱، ۴۲۳

کرت (خانواده)، ۳۷۲

کروت، ۳۸۳

کرساسيه، ۹۹، ۲۴۸، ۲۳۲

۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵

کريستن سن، ۲۱۲

کشاتریا، ۳۶، ۱۷۶

کشماسيه، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۲

۲۱۱، ۲۴۸، ۲۵۲، ۳۵۳، ۲۵۸

کشودراکا، ۸۳

کلیمت (لویبیغ)، ۱۶۳

کلیتوس، ۳۶۶، ۴۰۵، ۴۰۶

کله اویاتره، ۴۲۵

کله مان هارت، ۲۱۲، ۳۹۶، ۳۹۸

کلوویس، ۲۵۷

کمبوجه، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۷

کیومرث، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۹۰، کی کواتا (کی قباد)، ۲۳۷،
۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۱۹۱،
کی ارمین، ۲۴۰، کهنزاد (احمد علی)، ۳۷۳، ۳۸۶

حرف گ

گلدنر، ۱۹۵، ۲۹۲، گا یگر، ۱۸۱، ۲۰۴،
گنداروا، ۹۹، ۲۰۸، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۱،
گندوفارنس، ۱۰۰، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۷۹،
گنداریس، ۷۹، ۹۳، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۹،
۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۹۹،
گنداریوا، ۲۳۳، گریشمن، ۸، ۹، ۱۵، ۱۶،
گوماتا، ۳۵۸، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲،
گوش، ۲۳۱، گریگوریف، ۳۹۴،
گویت شاه، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۹۴، ۷۱، ۵۰، گری فت،
۲۱۶، ۲۰۰، گرمانیان (قبیلہ)، ۳۵۴،
گوشا، ۱۳۰، ۱۳۱، گریر سن، ۱۰۴، ۱۶۵،
گوشاریا، ۹۶، ۲۳۳، ۲۳۴، گرشا سپ،
گومر، ۱۱۰، ۱۱۳، ۲۶۳،
گورائی (قبیلہ)، ۴۰۹، ۳۷۰، ۴۰۵، ۴۰۷، گروت،
گوهرم، ۲۶۰، ۴۱۵،
گوباخ کان، ۲۶۰، ۱۹۳، گران نوس

حرف ل

(۴۶۰)

لهراسپه، ۱۹۱، ۲۴۹، ۲۵۰
۲۵۰
لسن، ۷۳، ۸۱

لویا مودرا، ۱۳۰
لروهاسیو، ۳۱۶
لئو ناتوس، ۴۱۰

حرف م

ماسپرو، ۱۷۸
مانو چیترا، (منو چهر)، ۱۹۱
۲۳۴، ۲۴۶، ۲۵۰
مبارک شاه غوری، ۲۸۸
مجھان تیکا، ۴۴۴
محمود (سلطان)، ۱۰۷، ۱۱۸

ماارگه، ۳۱۶
ماکس، ۴۴۴
مولر (فره دریک)، ۱۸۹، ۳۳۲
مکس مولر، ۳۰، ۵۰، ۶۳، ۶۴

۱۶۴، ۷۸
مکاستنس، ۷۲، ۴۳۳
مساجت، ۳۷۵
مسیح، ۷۲
مورگان، ۳، ۵، ۸
مکدونل کړندل، ۱۰۲، ۱۰۷، ۴۰۷
۴۰۸، ۴۱۰

مدھیان تیکا، ۴۴۴

ما ار، ۳۱۶
ماجی (قبیلہ)، ۳۴۲
ما ماتا، ۱۳۰
مادیس، ۲۵۰
مار دوک، ۳۳۶
مارد، ۳۶۹
ماد، ۹، ۱۰۷، ۱۷۶، ۱۷۷
۱۷۸، ۱۸۴، ۱۹۷، ۲۰۳
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۶۳، ۲۶۶
۲۷۰، ۲۷۱ (امادی ہم دیدہ شود)

مادا، (قبیلہ)، ۳۵، ۸۲
مادرا، (قبیلہ)، ۳۵، ۸۲
مادراکا، (قبیلہ)، ۳۵، ۸۲
مالا (قبیلہ)، ۳۴، ۵۲، ۸۱
ماداوا (قبیلہ)، ۳۵، ۸۲
ماروت، ۷۱، ۱۴۲، ۱۴۶

۱۰۰

مانو، ۱۲۳

میسعودی ، ٢٢٨	مرفیان (قبیلہ) ، ٣٥٤
میورا ، ٤٣٠	ماسپیان (قبیلہ) ، ٣٥٤
میرو ، ٣١٦	موریا (خاندان) ، ٨٣ ، ٨٢
میہ ، ٣٣٢	٢٩٩ ، ٢٧٠ ، ٤٣٠ ، ٤٣٣ ، ٤٣٤
میتھرا میترا ، میرو ، مہر ، ١٤٢	٤٣٥ ، ٤٣٨ ، ٤٣٩
١٤٦ ، ١٥٠ ، ٢٨٣ ، ٣٠٦	مورگانی پوتاتیسا ، ٤٤٣
٣١٣ ، ٣١٤ ، ٣١٥ ، ٣١٦	مولی نوس ، ٤١٨
٣٢٨ ، ٣٢٩ ، ٣٣٠	مورگروفت ، ٣٩١
مہر ، ٣٠٣	مکمہن (ہنری) ، ٣٧٥
مہراسیند ، ٢٠٠	ممنون ، ٣٧٨ ، ٣١٣
مہاراکی تا ، ٤٤٤	مدہہ یاتی تیا ، ٩٦
میزو ، ٤١٩	محمد گل (نوری) ، ١٠٦
منہدیم ، ٣٩٨	مورگسترن ، ١٦٥
مناندر ، ٣٨٣	موجاوات (قبیلہ) ، ٧٩ ، ١٥٣
ماسن ، ٣٩٦	١٠٤
	مسعود ، ٧٢ ✓

حرف ن

نرو ، ١٩٨	نابارزانس ، ٣٦٨ ، ٣٦٩
نریمان ، ٢٨٠ ، ٨٤	نابونید ، ٣٥٥
نری یندارا کومار ، ٨١	نابویولاسار ، ٣٥٠
نورستانی (قبیلہ) ، ٨٣ ، ٨٦	ناندا (خانوادہ) ، ٤٣٠ ، ٤٣٧
١٠٣ ، ٩٥ ، ٨٩	ناساتیس ، ١٣١
نیار کس ، ٤٣٢	ناہید ، ٣١٣

(۲۶۷)

نیکا نور ، ۴۱۹ ، ۴۰۷ ، ۳۷۴
نعیمی (علی احمد) ، ۳۸۳
نه اویتوله ، ۳۶۵

نی پاتیا ، ۹۶
نیکا تور ، ۴۳۲ ، ۴۲۶ ، ۴۲۵
۴۳۵ ، ۴۳۳

حرف و

وزیری (قبیله) ، ۷۲۰ ✓
وزاک ، ۲۴۶
وسیستاس ، ۸۹
وسیشتا ، ۱۳۷
ولسن ، ۱۶۹ ، ۳۷۲ ، ۳۷۳
۴۱۷ ، ۴۱۶ ، ۳۷۷
ولکش و لخش ، ولجس ، ۱۹۸
ولکن ، ۳۸۴
وینا ، ۲۴۶
ویسوامیترا ، ۱۰۳ ، ۸۹ ، ۸۸ ، ۸۳
۱۳۱ ، ۱۱۵
ویسیا تورواشتی ، ۲۵۴
ویسیا ، ۳۶
ویست اسپه ، ویشتا سپه ، ۱۹۱
۲۵۰ ، ۲۴۸ ، ۲۲۷ ، ۲۱۱
۲۵۴ ، ۲۵۳ ، ۲۵۲ ، ۲۵۱
۲۵۸ ، ۲۵۷ ، ۲۵۶ ، ۲۵۵
۲۶۲ ، ۲۶۱ ، ۲۶۰ ، ۲۵۹
۳۰۱ ، ۲۸۶ ، ۲۶۵ ، ۲۶۳

واتا ، ۱۴۶
وایو ، ۱۴۶
وارونا ، ۱۴۸ ، ۱۴۶ ، ۱۴۲
۳۱۴ ، ۳۰۶ ، ۳۰۵ ، ۱۵۱ ، ۱۵۰
واته ، ۳۱۶
وادو ، ۳۱۶
واسو ، ۱۵۰
واهیو ، ۳۲۹
واجرا پانی ، ۳۳۰
وارنی (قوم) ، ۳۹۱
واسودوا ، ۳۱۶
واله دوپوسن ، ۸۲ ، ۸۱ ، ۷۸ ، ۶۴
۱۶۱ ، ۱۰۴ ، ۸۴ ، ۸۳
ورترا گنا ، ۳۱۷ ، ۳۱۵
ورلا گنو ، ۳۱۷
ورکانا (قوم) ، ۲۷۹
وردهکا ، ۲۵۴ ✓
وروسیان (قبیله) ، ۳۰۴
ورشوا ، ۲۳۴

ویوشیت اسوه ، ٨٢ ،	٣٥٩ ، ٣٣٢ ، ٣١٦
✓ ویرخ (قبیلہ) ، ١٠٨ ،	ویشنا ، ٢٥٧ ،
ویلم جکسن ، ٢٥٥ ، ٢٥٣ ،	ویشانن ، (قبیلہ) ، ٨٩ ، ٩٤ ، ٩٥ ،
، ٢٦١ ، ٢٣٢ ،	و کرنا گل ، ١٦٢ ،
ویوانگا نا ، ٢١٦ ، ٢١٩ ،	وندانا ، ١٣١ ،
، ٢٢٠ ، ٢٣٢ ، ٢٣٤ ،	و ترفیتس ، ٦٤ ،
ویلم جان ، ٣٧ ،	و سنت سمیت ، ٣٨٢ ، ٤٠٨ ،
ویواسوات ، ٢١٩ ، ٢٢٠ ،	، ٤٠٩ ، ٤٣١ ، ٤٤٤ ، ٤٤٥ ،
وینوس ، ٣١٣ ،	وی وین دوسن مارتن ، ٦٣ ، ٧١ ،
ویسا کا ، ٢٤٦ ،	، ٧٣ ، ٨٠ ، ٨٤ ، ١١٣ ، ١٦٧ ،
وهیومانو ، ٣٠٣ ،	، ٢٤٨ ، ٢٠٦ ،

حرف ه

هرودوت ، ٩٠ ، ٩٢ ، ٩٣ ، ٩٩ ،	هاکن (ژوزف) ، ١٥٠ ، ١٨٠ ،
، ١٠٠ ، ١٠١ ، ١٠٢ ، ١٩٢ ،	هانری ، ٩٢ ، ١٦٤ ،
، ٢٧٠ ، ٣٤٢ ، ٣٤٣ ، ٣٤٦ ،	هانری ماسه ، ٢١٢ ، ٢١٣ ،
٣٤٧ ، ٣٥١ ، ٣٥٤ ، ٣٥٧ ، ٣٥٨ ،	هرزفلد ، ٨ ،
هروقات ، ٣٠٣ ، ٣٠٧ ،	هرمزد ، (اهور امزدا) ، ١٩٦ ،
هلبرانت ، ٧٠ ، ٧٥ ، ٧٦ ،	، ٢١٦ ، ٢١٧ ، ٢١٨ ، ٢٣٢ ،
، ٧٧ ، ٨٤ ، ١٠٥ ، ١٠٦ ،	، ٢٧٢ ، ٢٩٧ ،
هستا سپ ، ١٩٤ ،	هرمی پیوس ، ١٩٣ ، ١٩٦ ،
هچا تاسپه ، ١٩١ ،	هر کولس ، ٣٥٦ ، ٣٨٤ ،
هن ، ٢٥٦ ،	، ٤١٥ ، ٤٠٦ ،
هوشنگ ، ٢١٥ ،	هریاز ، ٣٥١ ،

هيوئا '۲۵۴' ۲۵۶	هوسراوا '۱۱۳'
هکتور '۳۷۴'	هوتاوسا '۲۵۱'
هوگ '۱۸۷' ۱۸۹	هوريشکا '۳۰۶' ۳۱۶' ۳۱۷
هيوني '۲۵۷'	هوما '۳۰۶'
هيتا سپه '۲۳۳'	هوتا '۹۷'
هفستيون '۴۰۰' ۴۰۰' ۴۰۹' ۴۱۱	هوگوا (خانواده) '۲۵۹'
هيون - تسنگ '۷۳' ۲۲۷	هومايا کا '۲۵۹'
۳۸۲' ۲۲۸	هونا '۱۸۳' ۲۰۸
هيتيت (قوم) '۳' ۳۱۴	هوشينفا '۲۱۵'

حرف ي

ياقوت حموی '۲۷۸'	ياما '۱۱۳' ۱۳۴' ۱۵۱
يامی '۲۲۰'	۱۵۶' ۱۸۴' ۲۱۵' ۲۱۶
يارنی (قبيله) '۳۹۱'	۲۱۷' ۲۱۸' ۲۱۹' ۲۲۱
يوچی (قبيله) '۸۲' ۸۳	۲۲۲' ۲۲۳' ۲۲۴' ۲۲۵
يود هيا (قبيله) '۲۸۳'	۲۲۶' ۲۲۸' ۲۲۹' ۲۳۰
يويالی '۴۴۲'	۲۳۲' ۲۳۴' ۲۳۵' ۲۳۸
يوشان '۱۴۶'	۲۴۲' ۲۴۷' ۲۶۵' ۲۹۴
يوسانا '۲۴۱'	۳۱۱' ۳۱۸' ۳۲۲
يما '۱۳۲'	يادو (قبيله) '۸۶' ۹۰
	ياقوت رومی '۲۲۸'

فہرست اسماء اماکن و محلات

حرف ا

ارمنستان ۹۰، ۹۱، ۹۱، ۲۶۷، ۳۳۶	ا کیتانا ۲۹۶، ۳۴۵، ۳۴۷
۳۳۷، ۳۳۹	۳۵۷، ۳۷۴، ۳۹۵، ۴۰۰
ارا کوتی ۲۷۰، ۲۷۱	اتک ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۱۶، ۴۲۱
ارانگ ۲۷۶	اختیارالدین (قلعہ) ۳۷۲
ارال ۳۹۲	امی ماندر ۳۷۵، ۳۷۶
ارا کوتس ۴۱، ۳۷۷	آتش فروبہ (آتشکدہ) ۲۳۵
ارا کوتی ۴۱	اترو پاتن ۴۰۳
اراس (رودخانہ) ۳۴۵	اترک ۹۰، ۳۷۰
ارارات (رودخانہ) ۳۳۹	اپارسین (کوه) ۲۸۵، ۲۸۶
اران وچ ۳۸، ۳۹، ۱۱۰، ۲۷۶	۲۸۸
ارتا کانا (شہر) ۴۲، ۳۷۱	ایروس ۴۴۴
۳۷۲	ادہم (کوه) ۲۶۶
ارغندہ۔ ۳۸۰	ادروا، ۲۷۴، ۲۷۹
ار گودا۔ ۳۸۰	ادارنا ۲۸۵
اری مانٹس، ۳۷۶	ادیوتوانت ۲۸۵
ار غنداب، ۳۲، ۳۷، ۳۸	اوراسپہ ۳۹۰
۴۰، ۴۱، ۵۷، ۶۳، ۷۰، ۷۵	ادری اسپ ۳۹۰
۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵	اذربائیجان ۲۴۵، ۳۴۵
۸۶، ۸۸، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۵	۴۰۳، ۳۴۹

آریاورشه، ۳۸، ۴۳، ۸۶	۲۶۳، ۲۳۳، ۱۶۶، ۱۰۷
اریاسپ (شهر)، ۴۲، ۳۷۴، ۳۷۵	۳۷۷، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۱
اریاکا، ۴۱	۴۳۲، ۴۳۱، ۴۲۸، ۴۲۷، ۳۷۸
اریوس (رودخانه)، ۴۲	۴۳۸
آریا (ولایت هرات)، ۱۰۲	۷۸، ۷۵، ۴۱، ۳۲
۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۰، ۲۹۵	۱۰۰، ۹۸، ۹۳، ۹۱، ۸۴
۴۳۲، ۴۲۸، ۴۰۰، ۳۷۸	۱۰۶، ۱۰۵
۴۳۸، ۴۳۳	اریامتروپولیس، ۳۷۲
ارزروا (کوه)، ۲۸۴	اریانا، ۲، ۷، ۵، ۹، ۱۰، ۱۳
ارزیشا (کوه)، ۲۸۴	۲۵، ۲۴، ۲۳، ۱۶، ۱۵، ۱۴
ارزیفیه، ۲۸۳، ۲۸۴	۳۴، ۳۳، ۳۲، ۲۹، ۲۷، ۲۶
ارگون، ۲۷۹	۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۳۸، ۳۶
اری گاؤن، ۴۱۱	۶۳، ۵۸، ۵۷، ۵۵، ۵۱، ۵۰
اریان الکز اندریه، ۳۷۱	۷۷، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۷، ۶۶
ارونیووی دی می دهکایا (کوه)	۹۰، ۸۹، ۸۷، ۸۴، ۸۳، ۸۱
۲۸۵	۱۰۰، ۹۹، ۹۳، ۹۲، ۹۱
ازولا، ۳۷۷	(و غیره تقریباً در اکثر صفحات
ازریاسپه، ۳۹۱	کتاب تا آخر)
اسکندریه او کسینان، ۳۹۴	ارویا، ۴، ۱۰، ۲۸، ۳۰، ۳۲
اسکندریه اقصی، ۳۹۷، ۳۹۸	۳۰، ۷، ۲، ۴، ۸، ۲۰، ۳، ۱، ۶، ۰
اسکندریه سیر شاتا، ۳۹۴	۴۴۵، ۴۴۴، ۴۴۳
اسکندریه تانائیس، ۳۹۷	آریاورته، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۸۵، ۸۶

٣٩٤ ، ٣٩٧ ، ٤٣٢ ، ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٣٠ ، ١١٢ ، ١٨٣
 ٢٨٠ ، ٣٧٢
 ٧ ، ١١٠ ، ١٠٨
 ٣٣٩
 ٣ ، ٣١١ ، ٣١٥
 ٣٥٠ ، ٣٦٤ ، ٤٢٦
 اشوریا ، ٢٦٦
 اشاستمیانان (کوه) ، ٢٨٥
 افریقا ، ٤ ، ٣ ، ٤٤٤ ، ٤٤٥
 افغانستان ، ٧ ، ٨ ، ١٥ ، ١٦ ، ٢٨
 ٢٩ ، ٣١ ، ٣٣ ، ٣٩ ، ٤٤ ، ٦٤
 ٦٥ ، ٧٠ ، ٨٠ ، ٨٣ ، ٨٨ ، ٨٩
 ٩٣ ، ١٠١ ، ١١٨ ، ١٢٣ ، ١٣٥
 ١٣٦ ، ١٣٧ ، ١٣٨ ، ١٣٩
 ١٤١ ، ١٤٧ ، ١٥٠ ، ١٥٣
 ١٥٥ ، ١٥٦ ، ١٨٧ ، ٢٠٢
 ٢٠٥ ، ٢٠٦ ، ٢٠٩ ، ٢١٠
 ٢١١ ، ٢٣٤ ، ٢٧٦ ، ٢٨٢
 ٢٨٧ ، ٢٨٩ ، ٢٩٥ ، ٣٢٣
 ٣٥٧ ، ٣٧٠ ، ٤٠٩ ، ٤١١ ، ٤٢١
 ٤٢٧ ، ٤٢٨ ، ٤٣٤ ، ٤٣٧ ، ٤٤٧

اسکندریه اسپجات ، ٣٩٨ ، ٣٩٩
 اسکندریه سودراس ، ٤٢٣
 اسکندریه ، ١٩٤ ، ٣٧٧ ، ٣٧٨
 ٣٨٠ ، ٤٠٨
 اسکندریه قفقاز ، ٣٨١ ، ٣٨٢
 ٣٨٣ ، ٣٨٤ ، ٣٨٦
 اسکندریه پاروپامیز ادی ، ٣٨٢
 اسکندریه اریوروم ، ٣٧٢
 اسکندریه اریوس ، ٢٧٢
 اسوس ، ٣٦٦ ، ٣٦٧
 استرآباد ، ٣٦٩
 استس ، ٤٠٩
 اسمار ، ٤٠٩
 اسایایا (کوه) ، ٢٨٥
 استرآلیا ، ٤
 اسود (بحیره) ، ٣٠
 اسکاندیناوا ، ٣٠
 اسیکنی (رودخانه) ، ٧٤
 استخر ، ١٩٧ ، ١٩٨ ، ٢٥٢
 ٢٩٦
 آسیا ، ١٨٠ ، ٢٤٨ ، ٢٦٧ ، ٣١١
 ٣١٣ ، ٣١٥ ، ٣٣٨ ، ٣٤١
 ٣٦٤ ، ٣٧٤ ، ٣٨٣ ، ٣٩٢

(٤٧٣)

٢٤٣، ٢٤٠، ٢٣١، ١٨١، ١٨٠	ا کرو پو لیس، ٣٦٨
٣٠٩، ٢٩٠، ٢٥٨، ٢٥٦، ٢٥٤	ا کسوس، ٧، ٦، ١٣، ١٤، ١٥
٣٨٦، ٣١٣، ٣١٢، ٣١١، ٣١٠	٣٤، ٣٣، ٣٢، ٣١، ٣٠، ٢٣، ٢٢
٤٠٠، ٣٩٤، ٣٩٣، ٣٩٢	١٠٧، ٦٧، ٥١، ٤٠، ٣٩، ٣٧، ٣٥
آمویہ، ٣٩٢	١٥٦، ١١٣، ١١٢، ١١١، ١١٠
امات، ٣٤٦، ٣٤٤	١٨٠، ١٧٩، ١٧٢، ١٦١، ١٦٠
امبالہ، ٧٦	٣١١، ٢٥٦، ٢٤٨، ٢٤٣، ٢٠٥
اند جان، ٣٩٩	٣٩٣، ٣٩٢، ٣٥٧، ٣٣٦، ٣٣٣
اندخوی، ٤٠١، ٤٠	٣٩٩، ٣٩٤
اندر اک، ٤١٠	ا کسفورد، ١١٣، ٢٣٩، ٢٧٥
اندراب، ٣٨٩، ٣٨٦، ٣٨٥	الینکار، ٤١١
انا کسپ، ٣٧١، ٣٧٠	الکزاندرو پو لیس، ٣٧٧
انسان، ٢٠٣، ٣٥٧	الرخج، ١٠٥
انبان، ٣٧٣	الاساد، ٣٨٣
انو، ٢٢، ٢١، ١٤، ١٣، ٧، ٦	الیبی، ٣٤٨، ٣٤٥
٣٣٥	التائی (کوه)، ٣٠٠
انتار کفہ (کوه)، ٢٨٥	البرز (کوه)، ٢٤١، ٢٣٩، ٢٣٨
اندوس، ٧، ١٠، ١٢، ١٣، ١٤	٢٨٤، ٢٨٣
٤٤، ٣٣، ٢٦، ٢٥، ٢٣، ٢٢، ١٥	امب، ٤١٦
٩٠، ٨٧، ٨٤، ٨٢، ٧٦، ٧١، ٤٥	امبر، ٤١٦
١٣٤، ١٢١، ١٠٠، ٩٩، ٩٥، ٩٣	امبولینا، ٤١٦
٢٩٥، ٢٦٩، ٢٦٨، ٢١٩، ١٨٠	امریکا، ٦٥، ٤
٤٠٩، ٣٣٨، ٣٣٢، ٣١٤، ٣١١	آمودریا، ١٧٩، ١٠٠، ٣٩، ١٣

- اورال، ۳۰، ۱۷۹،
 اوقیانوس بزرگ (بحر ہند)، ۴۴،
 ۴۵،
 اوش داشتار، ۲۳۹، ۲۸۳،
 اورنوس، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲،
 ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰،
 اھورانا (کوہ)، ۲۸۵،
 ایسارہ، ۴۱۹،
 ایو کراتیدیا، ۳۹۰، ۳۹۱،
 ایودریا (کوہ)، ۲۸۵،
 ایسیکقل، ۲۹۲، ۲۴۵،
 ای زخہ (کوہ)، ۲۸۵،
 ایران، ۸، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۵۲،
 ۳۸۹،
 ایتالیا، ۳،
 ایریانا و بیجہ، ۳۱، ۳۵، ۳۸، ۳۹،
 ۴۰، ۴۳، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۴۱،
 ۱۸۰، ۲۱۶، ۲۴۸، ۲۷۴، ۲۷۵،
 ۲۸۰، ۲۹۰، ۳۳۴،
 ایرنانم و بیجہ، ۳۸، ۴۲،
 ایگزارت، ۳۹، ۱۱۰، ۲۷۶،
 ۲۸۱،
 ایقومنت، ۴۱، ۲۸۰، ۲۸۱،
 ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰،
 ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۲،
 انی تابہا (رودخانہ)، ۷۱، ۷۴،
 اندر الایا، ۳۴،
 انتاردانیو (کوہ)، ۲۸۴،
 اوییانہ، ۳۸۲،
 اورہ، ۴۱۴،
 اوراسیہ، ۳۹۰،
 اوگریانا، ۳۹۴، ۳۹۹،
 اوراتیپہ، ۳۹۶، ۳۹۸،
 اوہند، ۴۲۱-،
 اود، ۴۴۲،
 اوائنتی، ۴۳۸،
 اودا بہاندہ، ۴۰۸،
 اوریسنا، ۴۳۶، ۴۳۸،
 اورا، ۴۱۶،
 اورتسپانا، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱،
 ۳۸۳،
 اوییان، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۶،
 اوتیدمیا، ۳۸۳،
 اوروک، ۸، ۳۳۷،
 اوروانت (کوہ)، ۲۸۵،

ایر یا یوشایانا، ١٨١	اری (هرات)، ٤١٠، ٣٧٠، ٣٧٣
ایور و هیه، ٢٤٥	ایراواتی (رودخانه)، ٧٤، ٨٧
ایوشیدا اوشیدارا (کوه)، ٢٨٣	ایریاودناهو، ١٨١
٢٩١	ایریاوودهیو، ١٨١

حرف ب

کتاب تا آخر، باختریانه و بکتریانا، هم	بابل، ١٨٠، ١٧٥، ٢٠٢، ٢٠٨
ملا حظه شود)	٢٣٠، ٢٦٧، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٤٧
باهلیکا، ٥٠، ٣٥، ٥١، ٥٠، ٥٥	٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥٥، ٣٥٧، ٣٦٢
٦٩، ٧٠، ٧٧، ٧٨، ٨٢	٣٦٧، ٤٢٤، ٤٢٨، ٤٤٢
باهیکا، ٣٥، ٨٣، ٨٢	با بیلون، ٢٢٩، ٣٣٦، ٣٣٧
با لقان، ٣٠، ٣١١، ٣٦٤	٣٣٨
با دغیسر، ١٧٥، ٢٨٤	با جور، ١٥٦، ٤٠٩، ٤١١
با میان، ٢٣٤، ٣٩٣، ٣٩٩	٤١٢، ٤١٧
با کدان پور، ٤٤١	با ختر، ٢٦٩، ٢٧، ٢٨، ٣٠
با زبرا، ٤١٤، ٤١٥	٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧
با نو (شهر)، ٣١١	٣٩، ٤١، ٤٢، ٤٥، ٥١، ٥٣، ٥٤
با با (کوه)، ٢٨٤	٦٢، ٦٧، ٧٠، ٧٧، ٧٨، ٨١، ٨٢
با یانا (کوه)، ٢٨٤	٨٧، ٩٠، ٩١، ٩٢، ١١٤، ١١٩
با رانا (کوه)، ٢٨٥	١٢٢، ١٢٢، ١٥٢، ١٦٠، ١٧
با ختریانه (بکتریانا، ملا حظه شود)	١٤، ١٧، ١٨، ٣، ١٨، ٨
بت و ایو کو، ٣٤٦	١٨٩، ١٩١، ١٩٢، ١٩٤، ١٩٦
به اس (رودخانه)، ٧٤	١٩٧، ١٩٨، ٢٠٣، ٢٠٥، ٢٠٦
بخدی، ٣٩، ٤٠، ٥٠، ٥١، ٥٣	٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٨ (تقریباً در تمام صفحات)

٤٠١ ، ٣٩٩ ، ٣٩٦ ، ٣٩٥ ، ٣٩٤	٨١ ، ٨٨ ، ٦٧ ، ٦٦ ، ٥٦ ، ٥٥ ، ٥٤
٤٢٥ ، ٤١٧ ، ٤٠٧ ، ٤٠٣ ، ٤٠٢	١٢٣ ، ١١٢ ، ١١١ ، ١١٠ ، ٩١ ، ٩٠
٤٢٨	١٧٣ ، ١٧٠ ، ١٦٧ ، ١٦١ ، ١٣٤
بخل ، ٢٦٠ ، ٢٥٣ ، ٢٢٦	٢٠٥ ، ١٩٠ ، ١٨٤ ، ١٧٦ ، ١٧٥
٢٧٧ ، ٢٦١	٢٢٤ ، ٢٢٠ ، ٢١٥ ، ٢١٤ ، ٢٠٨
بکتر ، ٣٩٠ ، ٣١٢ ، ٢٦٩ ، ٢٦٨	٢٣٥ ، ٢٣٤ ، ٢٢٩ ، ٢٢٧ ، ٢٢٦
٣٩٢ ، ٣٩١	٢٦٠ ، ٢٥٠ ، ٢٤٤ ، ٢٤١ ، ٢٣٨
بکتر یانه (بکتر یانا ملاحظه شود)	٢٨٠ ، ٢٧٧ ، ٢٧٤ ، ٢٦٧ ، ٢٦٣
بگرام ، ٣٨٣ ، ٣٨٢	٢٩٦ ، ٢٩٥ ، ٢٨٤
بغلان ، ٣٨٦	بخدمت ، ٢٧٧ ، ٦٩ ، ٣٩ ، ٣١
بگردا ، ٣٨٠	٢٩٢
بمبئی ، ٣١٦	بلخ ، ٨٢ ، ٧٨ ، ٧٧ ، ٧٠ ، ٣٥
بند امیر ، ٢٨١	٢٢٠ ، ٢١٦ ، ٢١١ ، ٢١٠ ، ١١٣
بلو چستان ، ١٥ ، ١٤ ، ١٣ ، ٧	٢٤١ ، ٢٣٩ ، ٢٢٨ ، ٢٢٧ ، ٢٢٦
٢٩٥ ، ٢٣ ، ٢٢	٢٥٧ ، ٢٥٥ ، ٢٥٢ ، ٢٥١ ، ٢٤٩
بحر هند ، ٢٩٣ ، ٤٥ ، ٤٤	٢٦٣ ، ٢٦٢ ، ٢٦١ ، ٢٦٠ ، ٢٥٨
بحرالروم ، ٣٣٧	٢٩٥ ، ٢٨٤ ، ٢٧٨ ، ٢٧٧ ، ٢٦٨
بحر سفید ، ٢٦٣ ، ٧	٣٩١ ، ٣٩٠ ، ٣١٥ ، ٢٩٩ ، ٢٩٦
بد خشان ، ٣٤ ، ٢٦ ، ٢٥ ، ٢٤	٤٢٣ ، ٤٠١ ، ٣٩٩
٣٩ ، ٤٠ ، ٧٩ ، ١٠ ، ١٠ ، ١٥٣	بکتر یانا ، ٤٤
١٥٥ ، ٢٨٠ ، ٢٩٥ ، ٣١١ ، ٣٣٣	بکتر یانا ، ٣٦٩ ، ٢٩٥ ، ٧٨ ، ٤٤
٣٦٢ ، ٣٧٦ ، ٤٢٣	٣٨٣ ، ٣٨١ ، ٣٨٠ ، ٣٧٨ ، ٣٧٠
بد هه گایا ، ٤٤٢	٣٩٢ ، ٣٩١ ، ٣٩٠ ، ٣٨٩ ، ٣٨٧

(٤٧٧)

بهارا ته ورشه '٣٨' ٨٥' ٨٦' ٤١٥' ٧٤	بریکوت '٤١٥' ٧٤
بهارا ته ورته '٨٤' ١٦٧' ٣٨٦	برخ گلجان
بهار '٤٤٢' ٤٤١' ٤١٥'	برکوت (کوه)
بیوت: ٣٧٧	برزین مهر '٢٥٣'
بین النهرین '٣' ٤' ٦' ٧' ٨' ٩'	بوشهر ٨'
١٠' ١١' ١٢' ١٣' ١٤' ١٥' ٢٥'	بولان '٧٧' ٨٨' ٨٤'
١٧٠' ١٧١' ١٧٢' ١٧٥' ١٧٠' ٢٠٢'	بوری '١٧٥' ٢٢٩'
٢٠٧' ٢٠٨' ٢٣٠' ٢٣٢' ٢٣٠'	بوری ٩٣'
٢٦٣' ٢٦٥' ٢٦٦' ٢٦٩' ٢٦١' ٣١١'	بست '١٠٦' ١٠٨' ٢٥٥'
٣٣٥' ٣٣٦' ٣٣٨' ٣٤١'	٢٥٧' ٢٥٩' ٣٠٠' ٣٧٧'
بیحیس '٣٧٧'	بومیا (کوه) '٢٨٤'
بیجور ٤١٧	بنگال '٤٣٥' ٤١٥' ٤٣٦'
بیاس '٤٢٣'	بنیر '٤١٢' ٤١٦' ١٤'
	بنارس '٤٤٠' ٤٤٢' ٤٤٠'

حرف پ

پارو یا میس '٣٧٩'	پامین '٣٣' ٤٠٤' ١٧٨' ١٠٤'
پارو یا میزاد '٩١' ٩٣'	٣١٠' ٣١٤' ٣٣٣' ٣٩٢'
پارو یا میزادی '٤٢' ٣٧٩'	پارتیا '٤٤' ٤٥' ٩٠' ٣٥٨'
٣٨٠' ٣٨١' ٣٨٥' ٤٠٨' ٤٢٨'	٣٧٩' ٤٠٠' ٤٣٢' ٤٤٦'
٤٣٣' ٤٣٨'	پارو یا میزوس '٤٤' ٣٠٣' ١٠٣' ٢٨٧'
پاتالا '٤٢٣'	٢٩٥' ٣٩٤' ٧٠٧' ٤٠٤' ٤٢٨'
پارسیانا '٣٨٠'	پاراتا کنه '٤٤'
پاتالی پوترا '٣١' ٤٣٣'	پاروشنی (رودخانه) '٧٤' ٨٧'

٤١٢،٣٨٣،١٥٤،٧٥، پشاور،	٤٤٣،٤٣٨
٤٤٤،٤٢٧،٤١٩	پاڙا گارا، ٤٤١
٩٢،٩١، پشٽيخا،	٤٤٢، ڪره، پاڃا
٢٣٣،٩٣، پشين،	٤٤١، يادريه،
٤١١، پشات،	٤٢٦، يا ڪهلي،
٩٢،٩١، يڪمين،	١٠٠، پارو پانيز،
٩٩،٩٣،٩٢،٩٠، يڪتيڪا،	٣٥٤، پاسار گاد،
١٠١	٤٠٣، پاري تاسن،
١٠٧، بلالڪ،	٣٧٣، پرو فتمازبا،
٣٨٦، پل خمري،	٣٦٩، پارت،
٣٨٦، پل مٽڪ،	٣٤٠،٣١٥، پاريس،
٣٤٠،٣٠،٢٧،٢٣،١٠، پنجاب،	٤٣١، پٽنه،
٦٩،٦٨،٦٧،٦٦،٥٨،٣٨،٣٧	٤٠١، پٿرا او ڪسيانا،
٨٣،٨٢،٨١،٨٠،٧٨،٧٤،٧٠	٣١٥،٢٩٦،٨، پير سه پو ليس،
١٥٣،١٢٠،١٠٨،٨٧،٨٤	٣٦٧
١٧١،١٧٠،١٦٩،١٦١	٢٨٩، (ڪوه)، پروت،
٤٣٠،٤٢٩،٤٢١،٣٨٣،٣٦٠	٢٨٨،١٥٣،١٥٢، پير وان،
٤٣٧،٤٣١	٣٨٣،٣٨٢
٤١٦،٤١٢،٩٣، پنجلوره،	٢٧٠، پيرسوا،
٣٨٣،٣٨١، پنجشير،	٣٧٣، پرو فتمازبا،
٤٠٩،٣٨٣، پو ڪلا او تيس،	٢٣٣، پي شينا،
٤٢٠،٤١٩	٣٧٣، پشاوران،
٣٨٣، ڪلاس، پو	٩٢،٩١، پشٽو نخوا،

٣٧٣' بهرا	٣٩٨'٣٩٣' پولى تمموس
٧٤' (رودخانه) پيچ	٢٨٩' پورواتاوا
٤٢٥' بيدنا	٢٨٨'٢٨٦'١٥٢ (كوه) پورانا

حرف ت

٤٣٢'٤٢٨' تری پرادياسوس	٤١٢' تالش
٧٤'٧١' (رودخانه) تر يشتامما	٣١' ناشقرغان
٣٦٦' تری کیه	١٦٠'٣٣' (رودخانه) تارم
٤٠' تگاو	٣١٦
٤٢١'٤٠٩'٤٠٨' تکسیلا	٣١٢' تانانا
٤٣٥	٢٩٥'١٠٢' تاتا کنه
٢٧٦'١١٢'١١٠' تالی برزو	١٥' تاروسار
٢٠٥	٣٧٥' (رودخانه) تارا کان
٢٤٦'٢٤٣' توران	٣٨٨' (رودخانه) تانا ایس
٢٨٩' تورغر	٣٩٥'٣٩٢
٣٩٩' ترمز	١٧٥' تبرستان
٧١' تهل	٣٣٣'٣٣٢'٢٩٥' تخارستان
٣٤٥' تهران	٣٣٦'٣٣٥' تر کستان
٢٨٩'١٥٣'١٥٢' تیسرا	٣٥٨' تراس
٢٨٥	٣٧٧' ترنک

حرف ج

٤٣٨' جانگدا	٤' جاپان
٣٨٣' جبل السراج	١٤'١٣'٧' جالهوان

جیلیم، ٤٠٨، ٤٢٢، ٤٢١، ٧٤	جرم، ١٥٤
٤١٩	جزمنی، ٣٠
جیرنار، ٤٣٧	جد و رزیا، ١٤، ٢٩٥، ٢٨٨
جندول، ٤١١	٤٣٣
جگزارتس، ٣٩٦، ٣٩٥، ٣٩٣	جمدت نصر، ٢٤، ٨
٤٠٠	جزایر شرق الہند، ٤
جیان (تپہ)، ٨	جیحون، ٣٩٢، ٣٨٧

حرف چ

چغہ سر ای، ٧٤	چار یکار، ٣٨٦، ٣٨٢
چقنسور، ١٠٧	چا ترا کار تا، ٣٩٠
چمن، ٧٧	چا ندراتا گا (رودخانه)، ٧٤
چمر کند، ٤١١	چا کد رہ، ٤١٢
چین، ٣١٦، ٢٨٨، ٧٣، ٤	چناب، ٤١٩، ٧٤
چملہ، ٤٢١، ٤٢٠	چترال، ١٠٤، ٧٣

حرف ح

حیدرآباد، ٤٢٣	حصار (تپہ)، ١٠٨، ٨
---------------	--------------------

حرف خ

خچند، ٣٩٩، ٣٩٨، ٣٩٧	خاش، ١٠٧
خزر، ٦، ٢٢، ٢٣، ٢٥، ٢٨، ٣٣	خاشر ود، ٢٩١، ١٠٧
٤٤، ٩٠، ١٧٠، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٧	خاواک، ٤٠٧، ٣٨٦
٢٧٠، ٢٨٣، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٥	خراسان، ٢١٠، ٢٠٩، ١٢٣
خلیج فارس، ٢٣، ٢٥، ٢٢، ٦	٢٨١، ٢٥٣، ٢١٣، ٢١١

خسپاس (رودخانه) ، ٢٩١	خیونان ، ٢٦١
خواجه سیا ران (کوه) ، ٣٨١	خوارزم ، ٢٥٨ ، ٢٥٣
خلم ، ٣٩١ ، ٣٩٠	خواسپس (رودخانه) ، ٧٣
خر خر ، ٣٤٥	خواسپه ، ٢٩١
خننتا ، ٢٧٩ ، ٢٧٤	خوسپه ، ٢٩١

حرف د

دربای سفید ، ٢٦	دا نیوب ، ٣٠
درویشیوانت (کوه) ، ٢٨٥	داردستان ، ١٠٤
دون ، ٣٩٧	داراگا ، ٢٩٠ ، ٢٧٦ ، ٢٧٥
درپسامتروبولیس ، ٣٩٩ ، ٣٩٤	دائی تیک ، ٢٧٦ ، ٢٧٥
دیر ، ٤١٢	دارا گیدوس (رودخانه) ، ٣٩١
دیرتا ، ٤٢٠	دارستان ، ٣٧٦ ، ٢٩٥ ، ٩٣
دیور ، ٤٢٠	دجله ، ٢٠٧ ، ١١٤ ، ٢٥ ، ١٥ ، ٧
دکن ، ٤٤٣	٣٣٧ ، ٢٦٩ ، ٢٦٦
دهولی ، ٤٣٧	درانجیان ، ١٠٢ ، ٤٤ ، ٤٢
دوشی ، ٣٨٦	٣٧٠ ، ٣٦٨ ، ٣٦٢ ، ٣٦٠ ، ٢٩٥
دیتمر یاس ، ٣٨٣ ، ٣٧٧	٤٣٤ ، ٤٢٨ ، ٣٧٥ ، ٣٧٤ ، ٣٧٣
دی تیا ، ٢٥٨ ، ٢٥٦ ، ٢٥٤	٤٣٨
٢٩٠	درایساگا ، ٤١٧ ، ٣٨٨ ، ٣٨٥
دیره جات ، ١٤	دراسپه ، ٣٩٠

حرف ر

رانگه ، رانگکا ، ٢٩٠ ، ٢٨١ ، ٢٧٤	راغا ، ٢٩٣ ، ٢٨٠ ، ٢٧٤
----------------------------------	------------------------

٢٩٥ ، ٢٧٩ ، ٩٣ ، ٥٠	راغ ، ٢٨٠
رونجون ، ٣٩١	راگا (راغا ملاحظه شود)
رم ، ١٩٨	راسا (رودخانه) ، ٦٧ ، ٦٣ ، ٥٧
روسیه ، ٣٠ ، ١١٠ ، ١٧٩	١٦٦ ، ٧٤ ، ٧٣ ، ٧١
رود هیمتیا ، ٢٨٤	راوی ، ٨٧ ، ٧٤
ریمانا (کوه) ، ٢٨٥	رام رود ، ٣٧٦
ریوانت (کوه) ، ٢٨٥	راجور ، ٤١٧
ریجور ، ٤١٧	راول پندی ، ٤٢١
ری ، ٢٨٠ ، ٢٩٣	راش تریکاس ، ٤٢٤
ری ونگتا (کوه) ، ٢٥٣	روشان ، ١٠٤ ، ٤٠٤

حرف ز

زره دهازا ، ٢٨٤ ، ٢٨٣	زابل ، ٢١١
زرنگی ، ٣٨٣	زابلستان ، ٢ : ٢٥٩
زرانگیانا ، ٣٧٣ ، ٣٧٥	زاب (رودخانه) ، ٢٦٦ ، ٣٣٧
زره ، ٣٧٦	زار یاسپس (رودخانه) ، ٣٩٠
زندان ، ٣٩١	زار یسپه ، ٣٩١
زرننگ ، ٣٧٣	زادرا کات را ، ٣٦٩
زودرا کارتا ، ٣٦٩	زرنج ، ١٥ ، ١٦ ، ١٨ ، ٢١
زگروس (کوه) ، ٢٦٦ ، ٣٤٥	٣٠٠ ، ٢٥٧ ، ١٠٧
زیکرونی ، ٢٧٠ ، ٢٧١	زر اسپه ، ٢٤٩ ، ٣٩٠ ، ٣٩٩
٣٤٣	زر افشان ، ٢٧٦ ، ٣٩٩ ، ٣٩٣

حرف ش

٤٤٢٠٣٧٦	سراواستی	٣٠٠	سائمبریا
	سروبی ٤٠٠	١٠٧٠٤٤٠	سا کستن، سا کستانا
٣٩٠٣٥٠٣٤٠٣٣٠٣١	سردریا	٣٧٣٠٣٦٢	
١٨٠٠١٦١٠١٦٠٠١٥٦٠٤٥		٢٨٥٠	سائی ری و انت (کوه)
٢٤٨٠٢٤٠٠٢٣١٠٢٠٨٠٢٠٢		٣٨١٠٢٨٨	سالنگ
٢٨١٠٢٧٦٠٢٧٥٠٢٦٢٠٢٥٤		٧١٠	سارایو (رودخانه)
٢٩٣٠٢٩٠		٣٩٢	سبز (شهر)
٢٥٢٠٢٠٥٠٠١١٠	سمرقند	٤٢٣٠٨٨٠٧٤	ستلیج
٢٧٦٠٢٦١٠٢٦٠٠٢٥٩٠٢٥٥		٨٨٠٧٤	ستردی (رودخانه)
٤٠٥٠٣٩٩٠٣٩٥٠٣٩٢٠٣٩٣		٢٨٩٠٢٨٦٠١٥٢	ستیرا (کوه)
٣٤٤	سمیریا	٣٦٢	ستا گیدیا
٩٨٠	سهوارا	٢٨٦٠٢٨٥	سینتوداتا (کوه)
٣١٦٠١٦٠	سنکیانگ	٥٦	سپیتا گونا گیری (کوه)
١٣٠١٢٠١١٠٠٩٠٧	سند	٢٨٩٠٢٨٨٠٢٨٦٠١٥٢٠٩٢	
١٦٦٠٤٤٠٢٦٦٠٢٣٠٢٢		٨٤٠٧٤٠٣٤	سپتہ سندھو
٦٨٠٦٧٠٦٣٠٥٧٠٥٢٠٤٥		٢٨٦٠٢٨٥٠	سپیتہ ورنہ (کوه)
١٦٨٠٨٤٠٧٧٠٧٦٠٧١٠٦٩		٢٨٨	
٢٧٩٠١٨٠٠١٧٩٠١٧٢٠١٧٠		٨٤٠٧٢٠٦٣٠٥٦٠٤٠	سپین غر
٣٦٣٠٣٦٠٠٣٣٢٠٢٩٣٠٢٨١		١٥٦٠١٥٥٠١٠١٠٩٢٠٩١	
٤٣١٠٤٢٠٤٠٩٠٤١٨		٢٨٩٠٢٨٨	
٥٧٠٥٤٠٥٠٠٣٨٠٣٢	سندھو	٤٠١	سر خس
٧١٠٧٠٠٦٩٠٦٨٠٦٧٠٦٦٠٦٣		٤٠١٠١٠٠	سر پل

٧٠ ٦٣٠٥٧٠٤٠٠ سراسواتی
١٦٦٠١٠٥٠٨٨٠٨٤٠٧٧٠٧٦٠٧٥
٢٩٦٠٢٥٠٢٣٠٢٢٠٨٠٦ سوز
٣٣٢٠٣٣١٠٣١٥٠٣١١

١٧٨٠٢٢١٠٠٨٠٦ سوزیان
٣٥٧

١١٢٠١١٠٠٣٩٠٣٦ سفد
٢٨٠٠٢٧٧٠٢٧٤
١٦٠ سفید داغ (تپه)

٩٢٠٧٢٠٧١٠٤٠٠ سفید کو
٢٨٩٠٢٨٨٠٢٨٦٠١٥٣٠١٥٢
٤٤٠٤٠٠٣٩٠١٤٠ سفید یان
٢٠٥٠١٦١٠١١٢٠١٠٠٠٤٥
٣٩٥٠٣٩٤٠٣١٢٠٢٩٥٠٢٧٧
٤٠٤٠٣٩٩

٩٣٠٩٢٠٤٠٠ سلیمان (کوہ)
٣٧٩٠٢٩٠

١١٩٠ سلطان یور
٣٩٠٠٣٨٨٠٣٨٧٠ سگد یانہ
٣٩٠٩٠٣٩٤٠٣٩٦٠٣٩٣٠٣٩٢
٤٠٧٠٤٠٦٠٤٠٣٠٤٠١٠٤٠٠
٤٢٨٠٤٢٥

١٠٨٠٨٨٠٨٧٠٨٦٠٨٤٠٧٨
١٧٧٠١٦٨٠١٦٧٠١٦٦

٣٩٣٠ سنگلا

٤٠١٠ سنگ بست

٦٣٠٥٧٠٥١٠ سوات (رودخانه)
١٦٦٠٧٢٠٦٧

٧٣٠ سواستوس
٧٣٠٧٢٠ سواستس (رودخانه)
٧٦٠٧٥٠٧٤٠٧٣٠٤٠٠ سوات

٩٣٠٧٧

٧٣٦٠٧٠٦٣٠٥٧٠٤٠٠ سواستو
١٦٦٠٧٣٠٧٢٠٧١٠ سوتی
٢٩٢٠ سون گل (دریاچہ)

٤٢٥٠ سوریه

٤١١٠ سواست (رودخانه)

٣٩٣٠ سو گھودا

٣٧٠٠ سوریا

٧٣٠ سو پونا سوتو

٢٨٦٠٢٨٥٠٠ سیامکہ (کوہ)

٣٩٧٠٣٩٥٠٢٨٩

١٨٠١٧٠١٦٠ سرخ داغ (تپہ)

٢٢٠٢١

٣٩٨،٣٩٧،٣٩٥	سمنگان، ٣٩١
٢٤،٢٢،٢٠،٨	سیاه کوه، ٢٨٩،٢٨٦،٢٨٤
٢٦،٢٥	سیاک او منند (کوه)، ٢٨٩،٢٨٦
١٦،١٥،١٤،١٣،٧	سیلان، ٤٤١
٢٥،٢٣،٢٢،٢٠،١٩،١٨،١٧	سیرن، ٤٤٤
٢٠٩،١٠٧،١٠٠،٩٩،٢٦	سیاگرد، ٣٨٦،٣٨٥
٢٥٥،٢٥٣،٢٣٧،٢٣٣،٢١١	سیرو پولیس، ٣٩٧،٣٩٦،٢٩٦
٢٨٤،٢٨٠،٢٧١،٢٥٩،٢٥٦	٣٩٨
٣٠٠،٢٩٢،٢٩١،٢٩٠،٢٨٧	سینیسان، ٢٨٧
٣٧٤،٣٧٣،٣٧٠،٣٦٢،٣١٥	سی سی داوا (کوه)، ٢٨٥
٤٢٨،٤٢٣،٣٧٦	سیحون، ٣٩٢،٣٨٨،٤٥

حرف ش

٣٥٧،٤٢٤	شوش، ٣٤٣،٣٣٨،٢٩٩
٤٠٤	شغنان، ٤٤٥،٤٤٤،٤٤٠،٤٢٦
٣٨١	شاباز گاهی، ٤٣٧
٤٠١	شال، ٩٣
٩٥	شایبکان (قلعه و کتابخانه)، ٢٥٢
٩٥	شور اوک، ١٠٨،١٠٧

حرف ص

٤١٥،٤١٤،٤١٣	صور (شهر)، ٣٦٦
	صوات، ٤١٢،٤٠٩،٣٨٣

حرف ط

طوس، ٢٧٩، ٣٧٠ طبرستان، ٢٠٨، ٢٢١، ٢٦٢، ٣٦٩
طرابلس، ٤٢٨، ٤٣٢ طهران، ٢٣٧، ٢٨٠

حرف ع

عیلام، ٦، ٨، ١٠، ٢٢، ٢٥ عربستان، ١٧١، ٢٦٥، ٣٣٥
٤٤٠، ٤٢٤، ٣٣٦ ٣٤٩، ٣٣٨، ٣٣٥، ٣١١، ١٧٨
عبد، ٨، ٢٥ عرب، ١٧٨، ٢١٠، ٢٣٠، ٣٠٠

حرف غ

غزنی، ٤٠، ٤١، ٩٣، ١٠٠ غور، ١٥٢، ١٥٣، ١٠٥، ٢٨٨، ٢٩٥
غوربند، ٣٨٢، ٣٨٥، ٣٨٦ ٢٩٥، ٢٨١، ٢٩٧، ١٠٧، ١٠٢
غوری، ٣٨٦، ٣٩١ ٤٤٦، ٣٧٧

حرف ف

فارس، ٤، ٧، ٨، ٩، ١٢، ٢٥، ٢٦ فراداتا (رودخانه)، ٢٩١
٣٥، ٣٤، ٣٣، ٣٢، ٣١، ٢٨ فرازداناوا، ٢٥٤، ٢٥٥
١١١، ٧٧، ٦٣، ٤٥، ٤٤، ٣٨ فرامرود، ١٧٠، ٢٩١
١٦٦، ١٦٥، ١٦٢، ١٦١، ١٥٥ فرگامو، ٢٤
١٧٨، ١٧٣، ١٧٢، ١٧١، ١٧٠ فرات، ٧، ١٥، ٢٥، ٢٦، ١١٤
١٩٧، ١٩٤، ١٨٤، ١٨٢، ١٧٩ ٣٣٦، ٣٣٥، ٢٦٦، ٢٠٧
٢٠٣ و غیره در اکثر صفحات کتاب ٣٦٧
فرساگ، ٤٨٧ فتح (قلعه)، ١٧، ١٨
فرا، ٢٩٢، ٣٧٣ فرانسه، ٤، ٨، ١٥، ١٦، ٣٠، ٢٨٤

(٤٨٧)

فرنا گوتیس (رودخانه) ٢٩٢٠

فرغانه ٢٧٦

فلسطين ٣٤٠ ، ٣٣٥ ، ٣١١

فرا اروپا ٢٨٤ ، ٢٨٣

فو کالیس ٣٧٧

فنلند ٣٠

حرف ق

٣٩٢ ، ٣٧٨ ، ٣٧٦ ، ٢٩٩ ، ٢٩٥

قاین ٢٥٠

قفقاز ٤٢٣ ، ٣٨٥ ، ٣٨٤ ، ٣٨٣ ، ٦

قبرس ٤٢٨ ، ٣١١

٣٨٨

قلا ٣٧٧

قندوز ٣٨٦

قلعه زال ٣٨٦

قندهار ١٠٦ ، ١٠٢ ، ١٠٠ ، ٨٤

قر شی ٣٩٥ ، ٣٩٤

٣١٥ ، ٢٨٠ ، ٢٧٩ ، ٢١١ ، ١٠٧

حرف ك

کابلستان ٣٨٣ ، ٢٩٥ ، ٢٥٣

کاشان ٢٤ ، ٢٢ ، ٢٠ ، ٩ ، ٨

٤٢٩ ، ٤٢٧ ، ٤٤١ ، ٤١٥ ، ٤٠٩

١٧١ ، ٢٦ ، ٢٥

٤٤٦ ، ٤٤٤

کابل ٩٢ ، ٨٧ ، ٤٢ ، ٤١ ، ٣٤

کابورا ٣٨٠ ، ٩٣

٢٣٣ ، ٢١١ ، ١٥٤ ، ٩٩ ، ٩٣

کاپیسا ٦٩ ، ٦٧ ، ٤٠ ، ٣٢

٣٧٩ ، ٣٧٦ ، ٢٩٥ ، ٢٧٩ ، ٢٦٣

٣٨٤ ، ٣٨٢ ، ٣٨٠ ، ٣٨٣ ، ٧٠

٤٢٨ ، ٣٨٣ ، ٣٨٢ ، ٣٨١ ، ٣٨٠

٣٤٥

٤٣٢

کاپیسی ٣٨٢

کابل (رودخانه) ٥١ ، ٤٠

کاشغر ٧٣

٧٣ ، ٧٢ ، ٧١ ، ٧٠ ، ٦٩ ، ٦٧ ، ٥٧

کارون ٢٦

١٠٠ ، ٩٩ ، ٨٤ ، ٨٣ ، ٧٩ ، ٧٧ ، ٧٤

کارورا ٣٨٠ ، ٩٣

٤٠٨ ، ٣٨٣ ، ٣٦٣ ، ٢٧٨ ، ١٦٦

کرو شاد، ٣٧٧	کافرستان، ١٥٤
کدروه اسپه، (کوه)، ٢٨٥	کاتئی، ١٥٤
کسیمین، ٣٩٢، ٤٠٠	کالو، ٢٣٤
کش، ٣٩٤، ٣٣٧	کاسایا، ٢٩٢، ٢٩
کشمیر، ٤٤٥، ٤٤٤	کالج، ٣٢٤
کلکتته، ٣٠	کارناسا، ٣٨٣، ٣٨٠
کلده، ١٧٨، ٢٦٦، ٣٣٥	کامرود، ٣٨٦
٣٣٨، ٣٣٧	کارتانا، ٣٨٣
کلیف، ٣٩٣	کاردرسی، ٣٨٣
کلاشه، ١٥٤	کچ، ٢٩٥
کلاح، ٢٧٠	کیادوچییه، ٣٣٨
کلنگ ویر حت، ٢٣٠	کییلاواستو، ٤٤١
کلنگ، ٤٣٩، ٤٣٨، ٤٣٦	کتیاوار، ٤٣٧
کلنگ، دژ هوخت، ٢٣٠	کنخره، ٢٨١، ٢٧٤، ٤٠
کنگ، کنگه (قلعه)، ١٥، ١٧	کران، ٢٤
٢٤٦، ٢٤٣، ١٨	کرومو، ٦٩، ٦٣، ٥٧، ٤٠
کوبها، ٦٩، ٦٧، ٦٣، ٥٧، ٤٠	٧١، ٨١، ١٦٦
٨١، ٧٥، ٧٤، ٧٣، ٧١، ٧٠	کرم، ٧١، ٦٩، ٦٧، ٥٧، ٥١
١٦٦، ٨٨، ٨٤	١٦٦، ٧٧، ٧٢
کنر، ١٦٦، ١٥٦، ٧٣، ٥٧، ٤٠	کرمان، ٢٩٥، ١٧٨، ٤٥، ٤٤
کوفن، ٤٢٠، ٤١١، ٤١٠، ٤٠٨	کراچی، ٤٢٣، ٢٧٨، ٢٣٩
کوشان (دره)، ٣٨٦، ٣٨٥	کرمانیا، ٣٥٨
کوچی نا گارا، ٤٤٢	کرونه، ٣٦٤

(٤٨٩)

٣٨٠ ' کوهستان	١٥٢ (کوه)
٤٠٧'٣٨١ '٣٨٠ ' کوهدامن	٢٨٨'١٥٢' (کوه)
٤١٠ ' کوهیس	٦١٦' (رودخانه)
٢٨٥' (کوه) کهنکویو	٢٧٥' (کوه)
٢٤٥' ٢٤٤' ٢٤٣' کیکسته	١٤١'٣٠
٢٩٢	٤٤٢'٧١
٢٧٨ ' کینوات	کوسرادا کوسرونیادانا (کوه)
٣٨٠ ' کیزانا	٢٨٨' ٢٨٦
٣٨٦' کیلگی	٢٨٥' (کوه) کواربسا

حرف گ

١٧٦' ١٦٧' ١١٥' ٨٧' ٧٥	٣٩٦' کازا
٤٣٨' ٤٣١' ٤٣٠' ١٨٤' ١٨٢	١١٠' گاوا
٤٤٢	٣٩٢' ٢٨٠' گران
٨٧' ٧٩' ٧٥' ٧٣' گندهارا	٤٠٥' ٣٦٦' گرانیکس
١٥٤' ١٠٢' ١٠٠' ٩٩' ٩٠	٣٧٦' ٣٧٥' ٢٩٥' گد روزیا
٣٨٣' ٣٦٢' ٢٩٩' ٢٣٣' ١٥٦	٤٢٣' گدروشیا
٤٤٤' ٤٣٣' ٤٢٧' ٤٢٥' ٤١٣	١٠٧' گرشک
٤٤٦' ٤٤٥	٣٧٧' گذر
٣٦٢' گنداز تیس	٣٧٧' گذارستان
٦٧' ٥٧' ٥٢' ٤٠' ٣٤' گومل	٣٨٦' گل بهار
١٦٢' ٧٧' ٦٩	٤٥' گلگت
٦٩' ٦٧' ٦٣' ٥٧' ٤٠' گوماتی	٧٠' ٦٧' ٥٧' ٣٨' ٧' گنگا

گوری، ٤١٢	١٦٦، ٨١، ٧١
گوراهوس، ٤١٢	گواریان، ١٠٦
کیمه (موزه)، ٢٠١، ٢٨٤	گواراوالا، ١٠٨
	گوگامل، ٣٨٧

حرف ل

لو کرنا، ٩٣، ٣٨٠	لا تین، ٥، ١٤، ٤٤، ٤٥، ٨، ٢٠
لندی بر یخی، ١٠٧	٢٩٤، ٢٩٣، ٢٩٢
لندن، ١٥٢، ١٠٢، ٣١٢، ٣٥٤	لغمان، ٤٠، ٤٠، ٩٥، ١٥٤، ١٥٦
لگاش، ٣٣٧	٤١١، ٤١٠
لیدی، ٣٥٧، ٣٥٢، ٣٦٢	لندی سین، ٧٣
لوط، ٤٠، ٩٥، ١٥٤، ١٥٦	لو کر، ٩٣، ٣٨٠

حرف م

مالیزی، ٤	مازانا، ٢٢١، ٢٣٢، ٢٤١
مار جیان، ٤١، ٩، ٢٠٩، ٢٨٩	مازندران، ١٧٥، ٢٠٨، ٢٢١
٢٩٥، ٤٠٠، ٤٠١	٢٩٣، ٢٦٢، ٢٤٢، ٢٤١، ٢٣٢
متا، ٤١٥	٣٦٩
متی گیسا (کوه)، ٢٨٤	ماوراءالنهر، ٢٥٦، ٢٥٧
مدیا، ٩، ٤٤، ٤٥، ١٦١، ١٦٢	مازیشواو (کوه)، ٢٨٤
١٨٢، ١٨٤، ١٩٤، ٢١٢، ٢٣٠	مارمورا (بحیره)، ٣٦٦
٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٧١	مار کندا، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٧
٢٩٦، ٣١٣، ٣١٤، ٣٣٤، ٣٣٨	٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٥
٣٤١، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٥٢، ٣٦٠	ماروکا، ٣٩٤
٣٨٧، ٣	مازیون (کوه)، ٢٦٦

منجان ، ١٥٤'١٥٣'٧٩'
 منهیرا ، ٤٣٧'
 موسیان (تیه) ، ٨'
 مورو ، ٢٧٧' ٢٧٤'٤٠'٣٩'
 (مروهم دیده شود) ٢٧٨'
 مولوس ، ٣٦٥'
 موریانا گارا ، ٤٣٠'
 موصل ، ٣٧٨'
 مصر ، ٢٥'١٢'١٠'٦٠'٤'٣'
 ٢١١'٢٠٨'٢٠٧'١١٤'٢٧'
 ٣٦٦'٣٥٨'٣٣٩'٣٣٨'٣٣٥'
 ٤٣٢'٤٢٦'٤٦٥'
 مغل کوت ، ١٠٦'
 میمنه ، ٤٠'١'٢٧٨'٤٠'
 موهنجودیرو ، ١٤'١٣'١٢'١٠'
 ٣١١'٢٦'٢٣'
 مهمند ، ١٥٦'
 مهربین (آتشکده) ٢٥٣' (برزین
 مهرهم دیده شود)
 مینیخه ، ٢٨٥'
 مهابن (کوه) ، ٤١٥'
 میروس (کوه) ، ٤٢٠'
 میسور ، ٤٣٥'

مدیامکنا ، ٣٤٥'
 مدیا اترو پاتنه ، ٣٤٥'
 مدیارا کیانا ، ٣٤٥'
 مدی ترانه ، ٣٠٧' ٢٧٠' ٢٦٧'
 ٣٤٩' ٣٣٥' ٣١٤' ٣١١'
 مد راس ، ٤٣٨' ٤٣٦'
 مرانا ، ٤٤٤'
 مرغاب ، ٢٧٧' ٢٧٤' ٤٠' ١٤'
 ٣٥٤' ٢٧٨'
 مرگیان (مارجیان) ٢٨٤' ١٣'
 (ملاحظه شود)
 مرتضی علی (دشت) ، ١٧'
 مرو ، ٣٩' ٢١' ١٤' ١٣' ٧' ٦'
 ٤٠' ١' ٢٨٤' ٢٧٨' ٢٧٧' ٤٠'
 مرو چاق ، ٤٠١'
 مزار شریف ، ٢٨٤'
 مقدونیه ، ٣٥٦' ٣٦٤' ٣٦٠'
 ٤٤٤' ٤٢٩' ٤٢٥' ٤١١' ٣٧١'
 مکران ، ٢٩٥' ٤٢'
 مساکا ، ٤١٥' ٤١٤' ٤١٣'
 ٤٢٠'
 مکده ، ٤٤٥' ٤٢٢' ٤٤١' ٤٣٠'
 منجوان ، ١٥٤' ١٥٣' ١٤٩' ٧٩'

حرف ن

١٣٨'١٣٦'١١٨'١٠٤'٩٣	٢٣'١٦'١٤'١٣'٧'٧	نال
٢٩٥'١٦٥'١٥٦'١٥٣	٢٢٧	نا و اسنگا رامه
٣٧٢	٢٢٨'٢٢٧	نا و او بهارا
٢٥'٢٣'١٥'١٢'٧'٦'٤'٤	٢٧٠	نارمی
٣٧٤'٣٣٩'٣٣٥'٣١١'٢٦	١٠٧'١٧'١٥'٧'٧	نا دعلی
٢٧٨'٢٧٤'٤٠	٢٢٧	نا پوسنگ کیلان
٣٤٣'٢٧١'٢٧٠	٢٨٩'٩٣	ننگرهار
٣٨٢	٤٠	نجر و
٤٢٢'٤٠٩'٤٠٨'٤٠٨	٢٢٨'٢٢٧	نو بهار
٤٢١'٤٢٠	٧٤	نور (دره)
٤٢٠	٢٦١'٢٦٠'٢٥٣	نوازاك (شهر)
٤٤١	٢٦١	نویده
٢٩٥'٢٦٣	٣٨٠	نوی لیس
٣٤٠'٣٣٨'٢٦٩'٢٦٧	٣٩٩'٣٩٥'٣٩٤	نوتکه
٣٥٠'٣٤٩	٤٠٢'٤٠١	٤٠٢'٤٠١
٢٦١	٤١١	نوا گئی
٢٧٨'٢٣٩	٤٢١	نوشهر
١٧' (قلعه)	٧٩'٧٤'٧٣'٤٠	نورستان

حرف و

٣٢٢'٢٣٥	٢٢٤'٢٢٠'٢١٨'٨'٧	وارا
٢٨١' وانا	٢٢٩'٢٢٨'٢٢٧'٢٢٦'٢٢٥	

(٤٩٣)

٢٨٩	وارنا ، ٢٧٤ ، ٢٨١
وردك ، ٣٨٠	واشان (كوه) ، ٢٨٥
و يشاوايا (كوه) ، ٢٨٥	وانگو هي ديتيا ، ٣٩ ، ٢٧٥
ويدوانا (كوه) ، ٢٨٥	٢٩٠ ، ٢٧٦
ويها را (وارا ملاحظه شود)	واخدر يكا يا (كوه) ، ٢٨٥
ويتاستا (رودخانه) ، ٧٤	وخش ، ٣٩٢
٤٢١	وروك نانا ، ٢٣٣ ، ٣٠٩
ويكرء تا ، ٤٠ ، ٢٧٤ ، ٢٧٨	ورهران ، ٢٥٢ ، ٢٥٣ ، ٢٦٠
٢٧٩	٢٦١
ويات (رودخانه) ، ٧٤	وزيرستان ، ١٤ ، ٢٨١
ويپاس (رودخانه) ، ٧٤ ، ٨٨	وروشا (كوه) ، ٢٨٥
وين ، ١٥٣ ، ٣٩٢	وفاراومند (كوه) ، ٢٨٦ ، ٢٨٩
و ، ٢٧٦	وفره يانت (كوه) ، ٢٨٥ ، ٢٨٦

حرف ه

٣٧٩ ، ٤٢٦ ، هزاره ✓	هاليس ، ٣٥٠
هرپه ، ١٠ ، ١٢ ، ١٤ ، ٢٣ ، ٣١١	هامون ، ١٤ ، ١٥ ، ١٦ ، ٢٢
هرى وا ، ٤٠ ، ٢٧٨ ، ٢٦٩ ، ٣٧٠	١٧٩ ، ٢٣٣ ، ٢٣٧ ، ٢٥٧
هرى يو ، ٤١ ، ٢٧٤	٢٧١ ، ٢٨٤ ، ٢٩١ ، ٢٩٢ ، ٢٩٩
هرى ، ٤١ ، ٢٧٨ ، ٣٦٠	٣٧٣ ، ٣٠٠
هرى رود ، ٤٠ ، ٤١ ، ٤٢ ، ١٥٥	هاروت (رودخانه) ، ٢٩٢
١٧٠ ، ٢٠٩ ، ٢٧٨ ، ٢٨٢ ، ٢٨٦	هپته هندو ، ٧٤ ، ٢٧٤ ، ٢٨١ ، ٢٩٣
٢٨٨ ، ٢٨٩ ، ٢٩٥ ، ٤٢٨	هزاره جات ، ٩٣ ، ٢٩٥ ، ٣١٢

هندوراج (کوه) ۴۱۱'	هریواتی ۸۸'۸۴'۷۷'۷۶'۴۱'
هندو کش ۳۶'۳۴'۳۲'۳۱'	۲۸۱'۲۸۰'۲۷۱'۱۰۷'۱۰۰
۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'	۲۹۳
۵۱'۵۳'۵۴'۵۶'۵۷'۵۸'۵۹'	هرمندوس ۳۷۶'
۶۷'۶۹'۷۱'۷۲'۷۳'۷۴'۷۵'	هری تی بریزا ۳۱۴'۱۵۲'
۸۳'۸۴'۸۵'۸۶'۸۷'۸۸'۸۹'	هری تی بارز ۲۸۳'
۹۱'۹۵'۱۰۰'۱۰۳'۱۰۶'	هریتی (کوه) ۲۸۶'
۱۱۲'۱۱۳'۱۱۴'۱۲۲'۱۲۳'	هرو (رودخانه) ۲۸۸'
۱۳۴'۱۳۵'۱۳۶'۱۴۳'۱۴۴'	هرات ۱۰۰'۱۰۲'۱۰۳'۱۰۴'
۱۷۰'۱۷۱'۱۷۲'۱۸۵'۱۸۶'۱۸۷'۱۸۸'۱۸۹' (و غیره)	۲۹۵'۲۸۴'۲۷۸'۲۱۴'۲۰۹
هندو کوه ۳۶۲' (کلمه	۳۷۶'۳۷۳'۳۷۲'۳۷۱'۳۷۰
هندو کش دیده شود)	۳۹۳'۳۹۲
هسپونت ۳۶۶'	هژده نهر ۲۲۶'
هشت نفر ۴۱۹'۳۸۳'	هکاتومپولیس ۲۹۶'
هو بیان ۳۸۲'	هفت دریا ۷۴'۷۰'۵۰'
هیبیک ۳۹۱'	هواسترا (رودخانه) ۲۹۱'
هیداسپس ۴۲۲'	هورنا گو هیتی (رودخانه) ۲۹۲'
هیر کانیا ۳۶۰'۳۰۰'۲۸۰'	هوسراوا (دریاچه) ۲۹۲'
۳۶۹'۳۶۴	هو کریا (کوه) ۳۰۹'۲۸۳'
هندا ۲۸'۲۶'۱۳'۱۲'۱۰'۴'	۳۱۰
۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'	هو بی نا ۳۸۳'
۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'	همدان ۳۵۷'۳۱۳'۲۹۶'
	۳۷۴

٢٦٠٢٣٠٢٢٠٥٠٧	هیرمند	٨٥٠٨٤٠٨٢٠٨١٠٧٨٠٧٧٠٧٥٠٧٣
١٠٧٠١٠٦٠١٠١٠١٠٠٠٤٢		١٠٨٠١٠٧٠١٠٦٠١٠٤٠١٠٠
٢٥٣٠٢٣٧٠١٨٠٠١٧٠٠١٠٨		١٢٠٠١١٥٠١١٤٠١١٢٠١١١
٢٨٠٠٢٧١٠٢٥٩٠٢٥٧٠٢٥٥		١٤٥٠١٤١٠١٣١٠١٢٩٠١٢١
٢٩١٠٢٩٠٠٢٨٨٠٢٨٤٠٢٨١		١٦٦٠١٦٥٠١٦١٠١٥٥٠١٤٨
٣٧٦٠٣٧٥٠٣١٥٠٣٠٠٠٢٩٩		١٧٤٠١٧٣٠١٧٢٠١٧٠٠١٦٧
	٣٧٧	(و دیگر صفحات تا آخر کتاب)

هید اسپ ' ٤٢١٠٧٤
 هیتومنت ' ٢٩١٠٢٨٨٠٢٧٤٠١٠٧
 هندوستان ' ٤٠٧ (به کلمه هند
 مراجعه شود)

حرف ی

٥٦٠	یو یائمی ری سنا (کو)	٢٤٠	بمکان
٢٨٧٠٢٨٦٠٢٨٥٠١٥٢		١٩٧٠٤٥٠٤٤٠٢٩٠	یو نان
	یوش ٣٩٩	٢٩٣٠٢٩٢٠٢٩١٠٢٠٨٠١٩٩	
	یوجن ٤٣٥	٣٦٦٠٣٦٥٠٣٦٤٠٣٦٠٢٩٨	
	یوجا وینی ٤٣٨	٣٨٥٠٣٨٣٠٣٧٢٠٣٧١٠٣٧٠	
	یمیا جتره (کو) ٢٨٥٠	٤٢٥٠٤٠٦٠٤٠٥٠٤٠٠	



تاریخ افغانستان

جلد دوم

از آغاز سلطنت مستقل یونان و باختری تا ظهور اسلام

تألیف

احمد علی کهزاد

مطبع مسکوکات : کار موسیو هملن

از نشریات انجمن تاریخ

در مطبعه عمومی کابل هزار نسخه طبع شد

دلو ۱۳۲۵

یادداشت

چند ماه قبل جلد اول تاریخ افغانستان از اعصار
قبل التاریخ تا سقوط سلطه موقتی موریا در پنج فصل نشر
شد. جلد دوم این سلسله که امر وزیه نشر آن موفق
میشویم شامل «۹» فصل است و از آغاز سلطنت مستقل
یونانو باختری «۲۵۰ ق م» تا پایان حکمفرمائی رایان
کابلی و شیوع دین مقدس اسلام را در بر میگیرد.
به این ترتیب در این دو جلد که روی هم رفته شامل ۱۴
فصل و ۱۰۵۹ صفحه است تاریخ افغانستان قدیم از جنبه‌های
مختلف سیاسی، اجتماعی، دینی، تهنه بیتی، ادبی
صنعتی، اقتصادی، شرح یافته است. امیدواریم سائر
جلد های این سلسله که در نگارش فیضول آن همکاران
ورفقای محترم سهم گرفته اند به ترتیب طبع و نشر گردد
و دوره تاریخ افغانستان مطابق ارزی همگانی تکمیل گردد
کابل ۲۹ جدی ۳۲۵: «احمد علی کهزاد»

فهرست مضامین

جلد دوم

فصل ششم

خانواده دیودوت

صفحه	مضمون
۱	دیو دوت اول
۳	دیو دوت دوم
	خانواده ایوتیدم
۵	ایوتیدم
۸	وضعیت جنوب هند و کش . دره کابل و آخرین عناصر موریان
۱۱	ایوتیدم و وحدت خاک آریانا
۱۲	نفوذ دولت یونانو باختری بطرف شمال شرق
۱۳	ایوتیدم و غرب
۱۵	مناطق جنوب و جنوب غرب هندو کش
۱۶	تاسیس امارت های داخلی
۱۷	امارت شمال غربی یارویا میزوس
۱۸	امارت اراکوزی، یا جنوب یارویا میزوس
۲۰	هزار شهر باختر
۲۳	مسکوکات ایوتیدم
۲۴	سلطنت یونانو باختری در پایان عمر ایوتیدم
۲۵	تعلقات تهذیبی و تجاری دولت یونانو باختری در عصر ایوتیدم با هندو تر کستان و چین
۲۷	د متر یوس
۲۸	فتوحات هند
۳۰	خط د متر یوس
	خط حرکت مناندر بطرف بتالی پوترا
۳۲	سهم ایولو دوت در اقدامات استعماری
۳۴	خاک های موریان بدست دولت یونانو باختری

۳۶	مراجعت دمتریوس با آریانا ومقرری های جدید
۳۷	امارت پارویا میزادی
۴۰	بعضی ملاحظات در اطراف مسکوکات پانتالئون واگاتو کلس در امارت پارویا میزادی
۴۱	امارت اراکوزی وسیستان
۴۱	وسعت قلمرو امپراطوری یونانو باختری در عصر دمتریوس
۴۱	امارت باختر
۴۱	تشکیل امارت نو در خاک های متصرفی هندی
۴۲	حوزه امارت ایولو دوت
۶	حوزه امارت مناندر
۴۳	پایان سلطنت دمتریوس
۴۴	مسکوکات دمتریوس
۴۵	شهرهائی که دمتریوس بنا نهاده است
۶	دمتریاس اراکوزی
۴۶	ایوتید میا ، ساگالا، سیالکوت
۴۷	دمتریاس سند
۴۷	شهرته اوفیلیا
۴۸	خوش رفتاری دولت یونانو باختری با اراضی متصرفی
سوهین خانو اده یونانو باختری	
۵۲	خاندان ایو کراتید
۵۴	ایو کراتید
۵۵	جنگ های داخلی یا مقابله دودمان سلطنتی یونانو باختری
۵۷	حاکمیت ایو کراتید بر تمام آریانا
۵۹	قدرت یارت ها وتحریک آنها به تجاوزات بطرف شرق
۶۲	مسکوکات یو کراتید
۶	دسته اول مسکوکات ضرب باختر
۶۳	دسته دوم
۶	مسکوکات ضرب کایسا
۶۴	مسکوکات ضرب هند
۶۵	وفات ایو کراتید

صفحه	مضمون
۶۷	یلاتو
»	حکماکی و صنعت ضرب سکه در باختر
۶۸	هلیو کلس
۶۹	ظهور اسکائی‌ها و بحران امیراطوری آریانا
۷۰	هلیو کلس در جنوب هندو کش
۷۱	مسکو کات هلیو کلس
»	سکه مدور نقره
۷۴	هرمایوس
۷۵	اوضاع عمومی معاصر هرمایوس
۷۷	بیرات‌ها
۷۸	پهلوا
۷۹	سیتی‌ها یا یوجی‌ها
»	دامنه سلطنت یونانو باختری در هند
۸۰	منازدر پادشاه یونانو باختری در هند
۸۲	مسکو کات مناندر
»	توسعه تجارت
۸۳	جانشینان مناندر

حیات اجتماعی و تهنیدی

۸۵	کیش وائین
۸۷	اربان انواع میتواوژی یونانی
۹۱	انسباط افکارو فلسفه بودائی
۹۲	بقایای دیانت قدیم و ارباب انواع باختری
۹۸	صنعت یونانو باختری
۱۰۳	تجارت و راها
۱۰۸	زبان و رسم الخط
۱۱۰	اردو و ادوات جنگی
۱۱۳	موسیقی و نمایشات

فصل هفتم

حصه اول

۱۱۵	مضمون
۱۲۱	تاریخات ها
۱۲۲	تاساس اول
۱۲۲	میتری داتس
۱۲۳	تبار تبار
۱۲۳	میتری یا تس
۱۲۴	میتری داتس
۱۲۵	فرها تس دوم وار تبار دوم
	میتری داتس دوم

حصه دوم

اشکائی ها

۱۳۶	بعضی اقوام سیتی
۱۳۱	بعضی اقوام معروف سیتی
۱۳۲	اشکائی ها
۱۳۳	اشکائی ها یا اسکاائی ها
۱۳۴	یوچی
۱۳۷	علت ورود اقوام سیتی در آریانا
۱۳۸	تاریخات ها
۱۳۹	قبایل مختلف اسکاائی
۱۴۱	آزائی وازیانی
۱۴۴	اشکائی ها
۱۴۷	اسکاائی ها یا اساروکی ها
۱۵۱	کی بن
۱۵۴	مونس
	آزس
	آزلیز

حصه سوم

پهلواها

۱۶۶	مضمون
۱۶۷	ونوس
۱۶۸	اسيا لا هورا يا اسيا لى ريس
۱۶۹	اسيا لى ريزا يا اسيا ليريزس
۱۷۰	گندو فارس
۱۷۱	ابدا گازس با ابدا گا سا
۱۷۲	اور تا گس
۱۷۳	يا کورس يا يا کورا

فصل هشتم

کوشانی ها

۱۷۴	هو ميات
۱۷۵	شپا دت ماخذ يونانى
۱۷۶	عطف نظر به منابع چينى
۱۷۷	عرق کوشانى ها
۱۷۸	زبان

کوشانی های بزرگ

عصر اول - خاندان کد فیزس

۱۷۹	کوزولو يا کجولو کد فیزس
۱۸۰	نظريه اول
۱۸۱	نظريه دوم
۱۸۲	ويما يا ومو کد فیزس
۱۸۳	فتح هند
۱۸۴	منازعه با چين
۱۸۵	روابط کد فیزس دوم با امپراطورى روما

۲۰۷	مسکوکات ویدما کد فیزس
۲۱۰	سوتر مگاس مبخی کبیر
۲۱۳	وضعیت عمومی در عصر خاندان کد فیزس

عصر دوم

۲۲۱	خاندان کنیشکا
۲۲۳	کنیشکا
۲۲۴	وسعت امپراطوری کنیشکا
۲۲۵	درهند
۲۲۶	در یارتیا
۲۲۷	در آسیای هلیا
۲۲۹	یرغمل های چینی
۲۳۰	مهمیدشالو کیا یاسریکه و یهارا
۲۳۳	چینایاتی
»	پایتختها
۲۳۴	شهر شاه کایسی
۲۴۰	پوراشاپورا (پشاور)
۲۴۱	کنیشکا و دیانت بودائی
۲۴۵	کنیشکای کبیردر یکی ازداستان های قدیم کایسا
۲۴۷	مخفل بزرگ مذهبی وتشکیل طریقه مهاییانا
۲۵۳	مسکوکات کنیشکا
۲۵۵	جانشینان کنیشکا
۲۵۷	واسیشکا
»	کنیشکادوم
۲۵۸	هوویشکا
۲۵۹	واسودوا
۲۶۰	سیاست داخلی وخارجی گوشانی های بزرگ
۲۶۵	اوضاع عمومی در عصر خاندان کنیشکا
۲۶۹	دوام خاطرات کشور کشانی های کنیشکا در هند
۲۷۵	جامعه و تهنید
۲۷۶	اثین

مضمون	روحانیون
۲۷۷	رول مبلغین آریانا و انتشار دیانات بودائی در چین
۲۷۹	رسم الخط
۲۸۲	خروشتی و تبعات قرن بیستم
۲۹۱	مبدأ خروشتی
۲۱۰	رسم الخط خروشتی
۴۹۶	خروشتی بحیث رسم الخط دفاتر
۳۹۸	نظریهٔ پروفیسر لوی
۳۰۳	رسم الخط کوشانا
۳۰۹	رسم الخط یونا و کوشانی
۳۱۰	ادبیات و آرت
۳۱۱	موسیقی
۳۱۲	روابط تجارتی امپراطوری کوشان با رومن‌ها
۳۱۷	لباس

فصل نهم

۳۲۲	صنعت گریکو بودیک
۳۲۴	تعریف عمومی
۳۲۶	بودیزم
۳۲۹	هلنیزم
۳۳۰	محل تلاقی افکار و تهذیب بودائی و یونانی
۳۳۱	گنندهارا
۳۳۴	باختر
۳۳۵	تابش روشنی جدید از قندوز
۳۳۷	اولین تهیکل بودائی باختری در قندوز
۳۴۱	مهد صنعت گریکو بودیک
۳۴۶	آغاز کار
۳۴۸	ترقی مدرسهٔ گریکو بودیک - قرن کنشکیا
۳۴۸	تأثیر شخصیت کنشیکیا
۳۵۱	بسط تجارت با امپراطوری رومن یا عامل اقتصادی

صفحه

مضمون

۳۵۳

صنعت گران گریکو رومن و کثرت عده صنعتگران

۳۵۴

مبشرات دره ترفی

۳۵۵

عصر کوشانوسا سانی

۳۵۶

قرن ۵ تنزل مدرسه گریکو بودیک

۳۵۷

قرن ۶ و ۷ و آخرین نمونه های هیکل تراشی

۳۵۸

مواد مستعمله در هیکل تراشی

تطبیق مدرسه گریکو بودیک در نقاط مختلف فغانستان

۳۶۱

نگارا هارا (ننگرهار)

۳۶۲

ناکی

هده موجوده و گردونواح آن

۳۶۶

تیه کلان

۳۶۷

تیه کافریها

باغ گاهی

شاخیل غندی

یرانس

۳۶۸

غارنو

ده غوندی

حفریات هده

۳۶۹

مجسمه های بودا و بعضی مقایسه ها با آثار به نایی

۳۷۰

نمونه های تپ تژادی و قومی

۳۷۲

مقایسه تیه کلان و باغ گاهی

۳۷۳

هده وسائر نقاط گندهارا یا مقایسه هده با نقاط شمال غرب هند

۳۷۵

وضیعت کایسی و کایسی از زبان هیوان - تسنگ

۳۷۹

توپ دره

حفریات در کایسی

۳۸۰

شواهد سه مدنیت در یک اطاق

۳۸۵

برویم به چین

۳۸۷

مراکز بودائی

۳۹۲

ایمان

۴۰۰

فندمستان (سیاه گرد غوربند)

۴۰۱

نفوذ صنعتی مدرسه گریکو بودیک افغانستان به آسیای مرکزی و چین

۴۰۴

انتشار صنعت گریکو بودیک از آسیای مرکزی به چین

فصل دهم

صفحه	مضمون
۴۰۸	دوره و عظمت درسد سانه کوشانی های بزرگ
۴۹	شروع انحطاط کوشانی های بزرگ
	فتوحات در خاک هند
۴۱۱	انهور سلطنت ساسانی
۴۱۲	اقوام مغلی آسیای مرکزی
۴۱۴	چگونگی سقوط کوشانی های بزرگ
	کبداری ها
	کوشانی های خورد و منابع چینی
۴۱۸	مسکو کبات کوشانو ساسانی حکمفرمایان با ختر
۴۲۰	معنی سمت صورت شاه در مسکو کبات
۴۲۱	عضی اشارات مورخین به اوضاع قرن چهاردهم با نوس مار سلی نوس
۴۲۲	کتابیه پرده پولیس
۴۲۳	فوستنس بیزانتی
۴۲۵	زوان ژوان و انوراج کوشانی ها از با ختر
۴۲۶	شاخه جنوب هند و کش یا کبداری ها
۴۲۸	مقابله کبداری ها با ساسانی ها در با ختر
۴۲۹	شاخه غربی کوشانی ها و مقابله با ساسانی ها
۴۳۰	سلطنت کوشانی های خورد در جنوب هندو کش
	موسس سلطنت کوشانی های خورد
	مسکو کبات
۴۳۱	تصادمات بین کبداری و ساسانی
۴۳۲	احراز استقلال و تشکیل سلطنت بزرگ
۴۳۴	ظهور یفتانی ها و اختتام دولت کبداری
۴۳۵	شاخه رابلی و شهادت مسکو کات آنها
۴۳۷	کگس
	بیرو
۴۳۸	مداخله جدید ساسانی ها
۴۳۹	ور هران یا بهرام
	لباس

فصل یازدهم

یفتلی ها

صفحه	مضمون
۴۴۱	او ضاع عمومی آریانا مقدم بر ظهور یفتلی ها
۴۴۲	وجه تسمیه یفتلی
۴۴۴	نژاد یفتلی
۴۵۰	تشکیل دولت یفتلی در آریانا
۴۵۲	دولت یفتلی آریانا و ساسانی ها
۴۵۳	افتا لیتوو بهرام گور
۴۵۴	مهر یوز ویزد گرد دوم
۴۵۸	اخشنور و فیروز ساسانی
	جنگ اول اخشنور و فیروز
۴۵۱	عهد و میثاق فیروز
۴۶۱	جنگ دوم اخشنور و فیروز
۴۶۲	محو حکومت فارس ساسانی
۴۶۳	اخشنور و وحدت خاک آریانا
۴۶۴	ظهور و استقرار قبیله زابلی در جنوب هندو کش
۴۶۵	قباد در حمایت اخشنور
۴۶۸	اخشنور و امپراطوری یفتنی آریانا
۴۶۹	دولت یفتلی آریانا و گوپتای هندی
۴۷۰	دولت گوپتانی هندی
۴۷۱	تورا مانا
۴۷۳	می هیرا کولا
۴۷۷	سقوط قدرت دولت یفتلی و آغاز دوره ملوک الطوائفی - نیکی ملکان
۴۸۰	اتحاد ترک و ساسانی

فصل دوازدهم

تسلط تو کيوها (تركها) بر تخارستان

صفحه	مضمون
۴۸۲	معنی کلمه ترك و اصلیت آنها
۴۸۴	تجزیه امپراطوری تو کيو
۴۸۵	تو کيوهای غربی یا جنوبی
۴۹۰	نجاوز مزید ترکان غربی بطرف جنوب غرب و نقشه دولت یفتلی آریانا
۴۹۱	اوضاع عمومی آریانا
۴۹۲	نوعیت اداری تركها
۴۹۴	تخارستان
۴۹۵	قندوز مرکز تخارستان
۴۹۷	تاردوشا و یسرش
	خانشین های تخارستان
	ظهور خاندان سوی و تانگک چین ، ضعف و تجزیه تو کيوها (تركها)

فصل سیزدهم

۵۰۲	سلالة كوشا نو یفتلی، رتبیل شاهان
۵۰۳	عنصر كوشا نو یفتلی
۵۰۶	حدود سلطنت کایسیا
۵۰۹	کشاتریه پادشاه یا رتبیل شاهان
۵۱۲	کایسی و اووند (ویهند)
۵۱۳	سائر امرای محلی جنوب هند و کش
۵۱۴	شیر بامیان
۵۱۶	شارغرجستان
۵۲۰	تگین شاهي ها
۵۲۱	بعضی امرای محلی دیگر
۵۲۲	زندگانی مذهبی و رهبانان
۵۲۸	ظهور اولین عملات عرب در سرحدات غربی آریانا
۵۲۹	مداخلت چین
۵۳۴	آخرین روز های کایسی

فصل چهاردهم

صفحه	مضمون
۵۳۶	رایان کابلی یا برهمن شاهان کابل شاهی های کابل یا کابلشاهان
۵۳۸	رای پاله
۵۴۰	انتقال یا یتخت از کاپیسی به کابل
۵۴۷	ترکی شاهی ها و برهمن شاهی ها
۵۴۹	موسس - لاله برهمن شاهی های کابل
۵۵۳	سری سا منته دیوا
۵۵۴	سامنته دیوا و یعقوب لیث و فتح کابل
۵۵۸	انتقال یا یتخت از کابل به ویهند
۵۶۲	کملو یا کلمو
۵۶۳	بهیمه یا بهیمه پاله
۵۶۴	انتقال یا یتخت از ویهند به بهتنده
۵۶۶	رایان و غزنویان
۵۶۸	سائر شاهان این خاندان
۵۶۹	آئین و معتقدات
۵۷۷	معبد کوه آرونا و شیوانی های کاپیسا
۵۷۸	بتسکده سکاونند یا معبد سوناغر
۵۸۲	شیو کی و اند کی و معبد شیوانی
۵۸۳	معبد آفتاب پرستی برهمنی کوتل خیرخانه
	موقعیت معبد
۵۸۴	شکل ویلان معبد و آثار مکشوفه
۵۸۵	هیکل سوریا
۵۸۶	عزاده سوریا
	موافقت جزئیات هیکل سوریا با ماخذ ادبی
۵۸۷	مصاحبین رب النوع آفتاب کوتل خیرخانه چه کسانیند ؟
۵۹۱	مسکوکات برهمن شاهان کابلی
۵۹۳	قوه نظامی و اصول تعبیه جنگی
۵۹۸	صحت نامه

(س)

مقابل صفحه	موضوع	تعداد
۱۵۷	مسکوکات خاندان پهلوا	۲۲
۱۷۰	گند و فارس معروفترین پادشاه دودمان پهلوا	۲۳
۱۷۱	مسکوکات هرمايوس و کجولا کد فیزس	۲۴
۱۹۲	کجولا کد فیزس یا کد فیزس اول	۲۵
۱۹۵	مسکوکات کجولا کد فیزس و ویمما کد فیزس	۱۶
۲۰۰	ویمما کد فیزس یا کد فیزس دوم	۲۷
۲۰۱	مسکوکات سوترمگاس و کنیشکا	۲۸
۲۰۳	کوشانشاه بزرگ امیراطور کنیشکا	۲۹
۲۰۴	مجسمه امیراطور کنیشکا که از مقام «مات» نزدیک ماتورا کشف شده	۳۰
۲۰۸	هویشکا پادشاه معروف کوشانی خاندان کنیشکا	۳۱
۲۰۹	مسکوکات هویشکا و واسو دوا	۳۲
۲۶۰	واسو دوا آخرین پادشاه کوشانیهای بزرگ	۳۳
۲۶۱	اعانه دهندگان کوشانی (لوحه یا پتاوه) - مجسمه مرد کوشانی (بگرام)	۳۴
۲۹۲	کتیبه خروشمی ظرفی که از خواد (خوات) نزدیک وردک کشف شده	۳۵
۲۹۳		۳۶
۳۲۶	هیکل بودائی خارفه کبیر که از پاتیاوود کشف شده	۳۷
۳۲۷	یکی از سرهای قشنک بودا که از هده بدست آمده	۳۸
۳۷۰	اعانه دهنده بودائی هده	۳۹
۳۷۱	سربازان افغانستان از نظر صنعتگران هده	۴۰
۳۹۸	ژنی هده حامل دسته گسل	۴۱
۳۹۹	یکی از مجسمه های زیبای فند قستان بسنگ گویتا	۴۲
۴۱۴	کیدارا موسس دودمان کیداری یا کوشانیهای خورد	۴۳
۴۱۵	بیرو یکی از پسران و جانشینان کیدارا	۴۴
۴۳۸	ور هران یکی از پادشاهان خاندان کیداری	۴۵

تعداد	مضمون	مقابل صفحه
۴۶	مسکوکات دودمان کبداری (کوشانیهای خورد)	۴۳۹
۴۷	یکی از یادشاهان یفتلی افغانستان	۴۴۴
۴۸	مسکوکات یفتل شاهان	۴۴۵
۴۹	یکی از یادشاهان یفتلی افغانستان	۴۷۶
۵۰	مجسمه شاه و ملکه و مسکوکات کوشانو یفتلی که از هندوستان کشف شده	۴۷۷
۵۱	یکی از نیکی ملکان (یادشاهان کوشانو یفتلی)	۵۰۲
۵۲	مسکوکات کوشانو یفتلی	۵۰۳
۵۳	«یادشاه شکاری» یکی از اسلاف شیرهای بامیان	۵۱۶
۵۴	یکی از شارهای غرjestان	۵۱۷
۵۵	مسکوکات رایان کابلی	۵۵۴
۵۶	«سوریان» رب النوع آفتاب کوتل خیرخانه	۵۵۵
۵۷	معبد آفتاب پرستی برهمنی کوتل خیرخانه (یلان افتاده)	۵۸۲
۵۸	معبد آفتاب پرستی کوتل خیرخانه در حال آبادی	۵۸۳



فصل ششم

سلطنت یونان و باختری

خانواده دیودوت

دیودوت اول: حوالی ۲۵۰ ق م: بعد از اینکه ارکان امپراطوری اسکندر از هم پاشیده و اراضی مفتوحه او تجزیه گردید «سلوکوس» بعد از یک سلسله جنگ ها و نبرد با ژنرال های مختلف یونانی موفق به تشکیل سلطنتی در شام شده و در صدد تعمیم این نقشه بر آمد که همه خاک های آسیائی را که بدست اسکندر فتح شده بود جزء سلطنت خود بسازد. دوره زمامداری او به این ارزوهای دور و دراز گذشت ولی خیالانی که در سر داشت همه اش عملی نشد. باختر و سائر نقاط آریانا و حصه ئی از خاک هند با موقعیت دور افتاده ئی که داشت تقریباً بحال خود و بدست رؤسای ملی و یونانی که در آنجا مانده بودند باقی ماند «انتیوکوش» اول پسر سلوکوس یونانی شامی هم درین زمینه تغییراتی وارد کرده نتوانست و آخرین کاری که کرد این بود که باختر را برای یونانی های باختری شده وا گذارد و تنها به سلطه ظاهری که در حقیقت جز نامی نبود اکتفا کنند به این اساس «دیودوت» را که مردی با نفوذ و مقتدر بود در فضای باختر تربیه شده بود حکمران باختر و سفیدبان مقرر کرد. «انتیوکوش» اول میخواست به این مقرری نقشه خود و پدرش را رنگ عمل بدهد و از وجود «دیودوت» استفاده نماید ولی «دیودوت» از آن به منظور خود و جمعی از یونانی های باختری و باختری های وطن خواه استفاده نمود و از تمایل دولت سلوسی شامی برای منظور اساسی خود که عبارت از تاسیس سلطنت مستقل یونان و باختری باشد

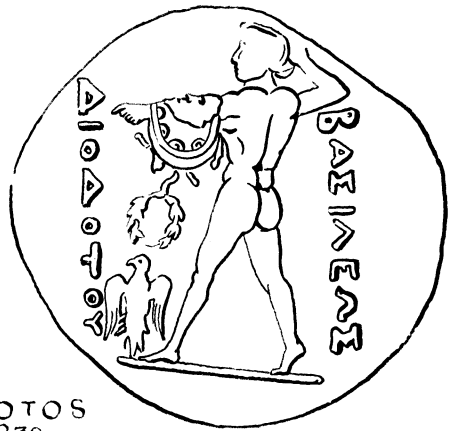
کارگرفت وزمینہ را آماده ساخت. به این ترتیب سلووسی های شام ازینکه در باختر و سفدیان حکمرانی مقرر کرده اند عجباً تماماً خوش شدند و هم یونانی های باختری آرامی و موقع مساعد یا قند تا نظریات خود را عملی نمایند. همین بود که در حوالی ۲۵۰ ق م دفتاً «دیودوت» اعلان استقلال نموده و سلطنت مستقل یونان و باختری را بنا نهاد. «جوستن» میگوید که «دیودوت» عنوان شاهی بر خود نهاد. علاوه برین خویش را «منجی» هم خواند ازین لقب معقول و مناسب واضح معلوم میشود که «دیودوت» مؤسس سلطنت مستقل «یونان و باختری» در آزادی و نجات باختر از سلطه سایر یونانی ها و مخصوصاً دولت «سلووسی» شامی صرف ساعی زیاد نموده و بعد از احراز موفقیت و نجات مملکت این لقب را اختیار کرده است و بعد از وفات در جامعه باختری بیش از پیش به عنوان «منجی» شهرت یافته و در خاطرهای خارجی ها هم به همین لقب معروف شده است. رو نه گرو سه می نویسد: «در زمان تقسیم امپراتوری اسکندر ولایاتی از سلطه سلووسی ها بیرن رفت در حوالی ۲۵۰ ق م حکمران باختر «دیودوت» یا «ته اردوت» اول از گرفتاری های سلووسی ها استفاده نموده و خویش را مستقل ساخت در عین زمان رئیس پارسی ارساس اعلان استقلال نمود.» (۱)

حوزه سلطنت «دیودوت» همان ولایت باختر و سفدیان بود. مؤسس سلطنت مستقل یونان و باختری در نظر داشت که دامنه نفوذ دولت باختر را به سایر ولایات آریانا انبساط دهد ولی آنقدر فرصت نیافت که بجنوب هندو کش یا بان شود و این مفکوره پسان تر عملی گردید. از روی مسکوکات معلوم میشود که «دیودوت» زمانی که از طرف «انتیو کوش» دوم شامی حکمران باختر و سفدیان بود بحکم قانون

تصویر (۱) مقابل صفحه (۲)



دیودوت دوم دومین پادشاه مستقل یونانو باختری



ΔΙΟΔΩΤΟΣ
43-230

بالا : سکه ننی که از طرف دیودوت مو سس سلطنت مستقل یونانو باختری بضرپ رسیده .
در یک روی سکه سرانیتو کوش دوم سلوسی شامی نقش است و در روی دیگر « زوس
یر وما کوس» دیده میشود . در منتهایلیه نونک بالراست «زوس» حروف یونانی (دلنا) و (یوتا)
بضرپ رسیده که عبارت ازدوصرف اول نام «دیودوت» میباشد وآغاز استقلال او و تاسیس
سلطنت مستقل یونانو باختری از آن معلوم میشود .

پایان : سکه دیودوت دوم یسر دیودوت اول

عمومی این وقت سکه‌هایی بضر برسانیده که یکطرف آن نمثال «انتیو کوش» دوم دیده میشود و طرف دیگر آن Zeus Promachos رب النوع حامی خاندان «دیودوت» نقش است و ازین هم معلوم میشود که دیودوت در زمان حکمرانی بپروسیله‌ئی که بوده برای آزادی خویش و استقلال سلطنت باختر مقدمه می‌چید. سکه‌هایی بنام خود «دیودوت» هم بدست آمده ولی سکه‌شناسان آنها را بیشتر به پسرش نسبت میدهند.

دیودوت دوم (حوالی ۲۴۰ - ۲۳۰ ق.م): از خاندان دیودوت دوم و نفر به سلطنت رسیده‌اند یکی پدر خود دیگری پسر که بنام دیودوت اول و دوم معروف شده‌اند. راجع به گذارشات سلطنت دیودوت دوم معلومات زیادی در دست نیست. از واقعات مهم عهد او این است که روح استقلال خواهی رادر خط مشی سیاسی دولت باختر بیشتر تقویت کرده. بادولت پارتی که موسس آن هم یکی از روسای «یکتی» باختری بود سردوستی را گذاشت و بیشتر روی مخالفت به دولت یونانی سلوسی‌های شامی نشان داد. دیودوت دوم پادشاه باختر از نظریات برحرم و آرزو اولاده «سلوکوس» بخوبی آگاه بوده و میدانست که آنها هیچگاه به آزادی کشورهای شرقی مایل نیستند ازین رو در صدد برآمد که اتحادی میان سلطنت مستقل باختر و پارت بر علیه سلوسی‌های شامی برقرار کند. مشاراً لیه خوب میدانست که پدر او «ارساس» رئیس قبایل پکت بلخ بیک فکر و بیک وقت در مقابل بیک سلطه مشترک اعلان استقلال کردند. همان طوریکه درین اقدام هم آهنگی وجود داشت، میشود میان اقدامات خود و «تری دانس» «تیر داد» برادر ارساس بلخی پادشاه پارت هم هم‌نوائی قائم کنند و این کار آسانی بود زیرا تری دانس درین وقت با «سلوکوس» دوم شامی مصروف بیکار بود و انتظاری جز این نداشت که دولت باختر از او پشتیبانی و حمایت کند.

در زمان سلطنت دیودوت دوم گرچه نفوذ دولت باختر در شمال هندوکش محدود بود ولی باز هم در انبساط آن بطرف غرب افزود و حوزه هریوس «هری رود» و ولایت «هری» هرات جزء آن گردید یعنی تقریباً همه نقاط شمال هندوکش جزو قلمرو دولت باختری گردید. جنوب هندوکش، کایسا، گندهارا و اراکوزی هنوز درین وقت تحت نفوذ امرای خاندان «موریا» بود. از نگارشات «جوستن» هم معلوم میشود که از خاندان «دیودوت» دو نفر پدر و پسر به سلطنت رسیده اند مشارا لیه می نویسد که: «دولت پارت ابتدا میان دولت «سلوسی» و سلطنت مستقل باختر خود را به تهلکه حس میکرد ولی بعد از وفات دیودوت «دیودوت اول» میان «ارساس» و پسر پادشاه باختر معا هده دوستی قائم گردید و خاطر دولت پارت ازین طرف آسوده شد» این بیانات معا هده دوستی دولت باختر و پارت را تصریح میکنند و این هم معلوم میشود که دیودوت دوم اساس معا هده دوستی را با موسس دولت پرتی گذاشته و با برادرش تری داتس ادامه داده است. در میان مسکوکات باختر سکه هائی بنام دیودوت است که میان او و پدرش واضح تمیز نمیشوند ولی معمولاً آنها را به دیودوت دوم نسبت میدهند. امور ولایت سغدیان در عصر سلطنت خاندان دیودوت بدست حکمرانانی اداره میشد که دولت باختر معین و منصوب میکرد.

خانواده ایو تیدم

(حوالی ۲۲۷ ق م)

اولین خانواده شاهی مستقل یونان و باختری بعد از سلطنت دیودوت دوم به پایان رسید و خانواده درمی که بنام موسس آن «ایو تیدم» یاد میشود بمیان آمد طوریکه در بن مبحث مفصل دیده خواهد شد اساس سلطنت مستقل یونان و باختری با این خاندان محکمتر و استوار شده نه تنها تمام آریانا صورت یک مملکت مستقل و مقتدر بخود گرفت و از طرف دوات سلوسی شام استقلال تامه آن شناخته شد بلکه بیش از پیش دوات باختر شکل امپراطوری باختر را احراز نمود و صاحب متصرفاتی در هند و ترکستان چین شد و امرائی با اختیارات وسیع و داشتن حق ضرب مسکوکات به نقاط مهم اقطار کشور برقرار کرد و برای اینکه این مطالب خوبتر فهمیده شود در پایان گذارشات و قایع سلطنت شاهان این دو دمان مجدد آدرین مورد صحبت خواهیم نمود.

ایو تیدم: «ایو تیدم» در زمان سلطنت دیودوت دوم حکمران سفدیان بود و موسس سلطنت مستقل یونان و باختری این عهد را به او تفویض نموده بود. پیشتر دیدیم که سلوسی های شامی بچه منظوری دیودوت اول را حکمران باختر و سفدیان مقرر کردند و او برای اجرای نقشه خرد چه استفادهئی ازین امر نمود و بسرش مخالفت خود و دوات باختر را با سلوسی های شامی بکدام حد رسانید و چطور باختر و پارتیا را برای خنثی ساختن نظریات آنها بلند کرد سلوسی ها که در جنبه سیاست شکست خوردند از دسیسه و توطئه کار گرفته ایو تیدم را تحریک کردند تا قیام بمخالفت دولت یونان و باختری نمایند تا شاید بوسیله او نقشه قدیمی خود را سرو صورتی دهند اگر چه ایو تیدم قیام به مخالفت کرد و «دیودوت» دوم شاه باختر را بقتل رسانید ولی باز منظور اساسی سلوسی های شامی بر نیامد و ایو تیدم پادشاه مستقل دولت

یونان و باختری شد. یونانی های شامی تصور میکردند که شاید با اشتراك خون یونانی دولت باختر را محكوم خود خواهند ساخت ولی درین راه اشتباه نموده بودند زیرا یونانی های باختر بعد از زمان اسکندر رابطه خوبی را هم بدتدریج از دست داده و به اندازه باختری شده بودند که جز نامی از یونانیت در آنها باقی نمانده بود یونانی های باختری در فضای آزاد باختر فقط برای آن تربیه شده بودند که آزاد و مستقل حکومت کنند و این تمهاراهی بود که اولاد آزاد هندوکش هم با آنها هم نوائی کنند چنانچه کردند.

ایوتیدم وقتیکه در باختر پادشاه شد خود را پادشاه مستقلی اعلان نمود. جلوس او بر تخت باختر مصادف به عصر قشو نکشی «انتیو کوش» سوم شامی یعنی سال های (۲۱۲ - ۲۰۴ ق م) و محاربات او با تری داتس و ارتبان شاهان پارتیا میباشد. در اوائل این فصل متذکر شدیم که بعد از تجزیه امپراطوری اسکندر سلوسی های شامی همه خاك های آسیائی را میراث خود میدانستند و به اساس این مفکوره غلط که ناشی از حرص و تجاوز به حق دیگران است میخواستند همیشه به حصص شرقی آسیادستی و نظارتی داشته باشند ولی نه باختر و نه پارتیا هیچ کدام زیر این بار نیامد و نقشه های آنها بهم خورد. چون دیدند که با اقدامات سیاسی و اداری و تحریک و توطئه و امید و هراس منظورشان برآورده نمیشود و هر طرحتی که میریزند باختر و پارتیا از آن به تحکیم شالوده استقلال خود استفاده میکنند بنای اقدامات جنگی را گذاشتند و انتیو کوش سوم شامی بر آن شد که شخصاً با سپاه زیادی بطرف شرق برآید و پارتیا و باختر را عملاً محكوم سازد. چون پارتیا روی خط سیرا و بطرف شرق واقع بود طبعاً اول تر مورد حمله قرار گرفت. باختر و پارتیا بکمال خون سردی منتظر وقایع بودند. انتیو کوش سوم برای برهم زدن اتحاد آنها و تقویت خود از «ایوتیدم» شاه باختر خواستش نمود که او را بر علیه «پارتیا» کمک کنند ولی ایوتیدم حاضر به قطع

روابط با همسایه غربی نشده و بجای خود باقی ماند تا اینکه انتیو کوش مذکور بر « نری دانس » پارنی غالب شده و متعاقباً قشون یونانی شامی به قیادت پادشاه خود در ۲۰۸ ق م به قصد حمله باختر بطرف شرق روان شد .

چون پادشاه باختر شنید که انتیو کوش سوم بطرف کشور اومی آید آمادگی نموده باده هزار سوار کار بلخی بطرف سرحدات غربی روان شد . مدتی کنار رود « اریوس » هری رود بادشمن مقابله نموده ولی چون مقاومت کنار رود خانه ازین بیشتر مجال می نمود مصمم شد که به بلخ مراجعت نموده و مقاومت را درانجا ادامه دهد « ۱ » استحکام شهر کهن بلخ از زمانه های قدیم شهرت زیاد داشت و ایو تیدم هم بنو به خود آنرا مستحکم تر ساخته بود (۲) . سیرنکس Sirynx راجع به استحکامات شهرهای شرق پارتیا چیزهای زیادی مینویسد و بعد از « اریوس » سفلی از شهرهای خیلی متین و محکم صحبت میکند چون این چیزها مد نظر گرفته شود فهمیده میشود که چرا « ایو تیدم » شاه باختر به بلخ مراجعت کرد و مقابله را درانجا مناسب تر دید . انتیو کوش سوم شامی دو سال کامل در اطراف بلخ متوقف شد ولی شهر را کشته نتوانست . مقاومت بلخ از روی طول زمان به مقاومت شهر « سیرا کوس » Syracuse در قرن سوم مسیحی بر علیه رومن ها شباهت دارد « ۳ » .

میگویند که آخر کار انتیو کوش سوم شامی و ایو تیدم شاه باختر هر دو خسته شده و طرفین حاضر شده بودند که کار به صلح انجامد از قراین چنین معلوم میشود که موضوع صلح را طرفین با مفاهمه و ایلچی ها آماده نموده بودند . با وجودیکه ایو تیدم در محاصره بود کار برای انتیو کوش شامی

(۱) صفحه ۴۱۳ امیرالیزم مقدونیه و یونانی ساختن شرق تالیف « ژوگه »

(۲) میگویند که نینوس و سمیرانیس شاه و ملکه نینوا و بابل دو سال کامل آنرا فتح نتوانستند .

(۳) صفحه ۸۲ یونانی ها در باختر و هند تالیف « تارن »

مشکل تر بود زیرا دو سال از کشور خود دور افتاده و خواهی نخواهی هر طور بود باید پس مراجعت میکرد زیرا بیم آن داشت که شیرازه حکومت او در شام برهم خورد. پادشاه باختر به او فهمانیده بود که اگر استقلال او و دولت یونان و باختری را به رسمیت نشناسد و قشون خود را عقب نکشد محاصره را قبول خواهد کرد و بیرون نخواهد آمد. به این ترتیب چون زمینه مفاهمه بین طرفین آماده شد ایوتیدم؛ پسرش دمتریوس را که جوان دلاور بوده به حیث نماینده خود نزد انتیو کوش سوم شامی فرستاد انتیو کوش به اساس مذاکرات قبلی از پسر و نماینده پادشاه باختر بکمال خوشی و احترام استقبال نموده و پیشنهادات او را مبنی بر مفاهمه و صلح مژده نیک و وسیله خوبی برای پوشانیدن ضعف و ناتوانی خود یافت، دست از محاصره کشید و خویش و قشون خویش را از مشقت رها نید. پادشاهی ایوتیدم و استقلال دولت باختر را به رسمیت شناخت و دختر خود را به قاصد جوان یعنی دمتریوس پسر شاه باختر داد و قرار یکه عهد شده بود راه مراجعت را از طریق کابل و آرا کوزی پیش گرفت.

وضعیت جنوب هند و ک-ش :

دره کابل و آخرین عناصر موریان: اسکندر اگر چه در هند هم فتوحاتی نموده و پنجاب را متصرف شد و لی سلطه یونانی بکلی فایده کلی به هند رسانید و آن عبارت از اتفاق نظر و توحید آمال بین راجاهای آن دیار میباشد. پیش از اینکه حمله یونانی بخاک هند به عمل بیاید بی اتفاقی به منتهای قوت در آنجا حس میشد چنانچه یکی از عوامل عمده کامیابی اسکندر در هند مخالفت راجاهای پنجاب و تاگرایا میباشد و پیش از اینکه اسکندر برسد یکی برای برهم زدن دیگر با تحفه و تعارف به شهرهای شرقی آریانا به استقبال او می آمدند. بهر حال فتوحات یونانی ها روح وحدت در میان آنها دمیده و زما نیکه اسکندر در بابل وفات کرد و ژنرال های او بفکر تجزیه اراضی

مفتوحه برآمدند هندی ها از موقع استماده موده و خاندانی به اسم «موریا» بنای او این سلطنت بر رگ ناربخی هند را گذاشت موسس این خاندان «چندرا گوپتا» و از شاهان معروف آن که از نقطه نظر عمرانات و انتشار بودیزم در آریانا رول عمده ئی بازی کرده «اشو کا» و اسف مؤسس این سلاله میباشد چنانچه تفصیلات مربوطه در حصه دوم فصل پنجم داده شده است موریاها؛ حینیکه به سلطنت رسیدند چون بر یونانی هادل پخته بودند بعزم انتقام از فتوحات آنها در خاک هند به قسمت های شرقی آریانا که در تصرف حکمرانان یونانی بود رهنورد دولت مستقل یونان و باختری بمیان نیامده بود تجاوز کرد و چون ژنرال ها و حکمرانان محلی و یونانی بین خورد ر جنگ و ستیز بودند سی ملتفت اراضی شرقی آریانا شده نتوانست و موریاها که اصلاً سرگز آن در «یتالی بوترا» (پسته امروز) بود بطرف غرب پیش آمده از اندوس یعنی سرحد طبیعی و تاربخی هند و آریانا هم تجاوز نموده «پوشکالاوانی» «چهارصده» «پاروشاپورا» «پشاور» «گنده هارا» «سمت مشرقی حالیه» «نگاراها را» «نگرهار» «لمپا کا» «لغمان» نگاو نجر او کابل حتی ادا کوزی بعضی حصص دیگر جنوب هندو کش را متصرف شدند و ذریعه حکمرانان را اداره میکردند و زمانیکه معاهده صلح و مودت بین پادشاه باختر ایوتیدم و شاه سلوسی شامی انتیو کوش سوم در بلخ برقرار شد «سوفازگازنوس» «Sophagasenos» نام در دره کابل بنام موریاها حکمرانی میکرد.

به ترتیبی که دیدیم ایوتیدم شاه باختر مانند شاهان دودان اول سلطنت یونان و باختری مجال نیافت که فوراً بجنوب هندو کش متوجه شود در ظاهر را انتیو کوش سوم این نظر به رابطه تعویق افگمد بعد از اینکه خاطر ایوتیدم از طرف سلوسی های شامی آرم شد و خود انتیو کوش هم عزم کرد که از راه جنوب هندو کش و اراکوی بطرف شام مراجعت کند موفعی ازین بهتر برای پادشاه باختر نبود که آخرین حکمران

موربارا از دره کابل بردار: بنا، علیه دسته فشنونی با «انتیو کوش» همراه ساخت تا در عین زمانیکه ادرا در دره های هندو کش و مناطق جنوب آن مشایعت میکنند آخر بن نفوذ سلطنه موریا را هم از میان بردارند «سوفازگازوس» که بعضی او را از باشندگان خود دره کابل می دانند جنگی و مقابله نکرد و بفرمان شاه باختر و اراده او تسلیم شد «۱» و به این ترتیب بدون اندام واقعی غیر مترقبه نفوذ موقتی، ریاها از جنوب هندو کش و حاشیه شرقی آریانا یعنی کاپیسا و دره علیای اابل و گندهارا و پنجاب غرب برداشته شد. انتیو کوش بعد از عبور کاپیسا و کابل از راه، جو ده غزنی و مقر یا اغباً از راه جنوبی ترنپل از پای سمید کوه میگذشت در سال ۲۰۵ ق م خود را به ارا کزی «حوزه ارغنداب» رسانیده و از آنجا از راه کرمانیان «کرمان» یعنی همان راهی که حین بازگشت اسکندر یکی از ژنرال های او «کراتروس» Craterus تعقیب نموده بود مراجعت کرد.

به این ترتیب اگر چه انتیو کوش سه م یونانی شامی بقصد خفه کردن روح استقلال باختری ها و امحای موجودیت دولت یونان و باختری برآمده بود و بعد از ناکام شدن سائر اقدامات آمدن شخص خودش را آخرین چاره نئی تصور میکرد ولی سر موئی هم به مرام خود موفق شد بلکه خساره مادی و معنوی کشید و باز ازین وضعیت هر فایده نئی که م صور برد نصیب دولت باختر شد. انتیو کوش و قتیکه به باختر آمد از نزدیک نظمت نیروی باختر، روحیات آزادی خواهی و ضعف خود را مشاهده کرد و فهمید که سیاست استعماری اجداد او که تنها به اساس قوی حاکم و قتی اسکندر گذشته شد، معنی ندارد و بهر ترتیبی که است قهراً باید استقلال سلطنت یونان و باختری و پادشاهی

«۱» «راولنسن» در صفحه ۷۲ کتاب «بکتریا» می نویسد که سوبها گازنا به آسانی تسلیم

تصویر (۳) مقابل صفحه (۱۰)



ایوتیدم موسس دومین خانوادہ سلطنتی
یونانو باختری

تصویر (۴) مقابل صفحه (۱۱)



EUTHYDEMOS I
230 ± 200 A.V.J.C.



ANTIMACHOS 230 A.V.J.C.

بالا : سکه نقره نبی ایوتیدم اول موسس دومین خانواده سلطنتی یونانو باختری . دریکطرف سرپادشاه نقش است ودرطرف دیگر زوس بالای صخره سنگی نشسته .
پایان : انتی ما کوس امیر ولایت مارگیان و آریا (حوزه مرغاب وهری رود) . دریکطرف سرامیر و طرف دیگر سکه زوس ایستاده نقش است

ایوتیدم را به رسمیت بشناسد و اگر حقیقتاً مایل باشد که روزی بر علیه پارت های غربی از وجود آنها استفاده کند باید از راه خویشاوندی و دوستی پیش آید و بگذارد که دولت یونان و باختری هر چه میتواند عملاً و مادناً در وسعت خاک و نیرو و مقدار خود بیافزاید. به این صورت پس از مراجعت انتیوکوش سوم (۱) دولت باختر باز مامداری ایوتیدم شکل اساسی و استواری بخود گرفت از یکطرف چشم آرزو استعمار سلوسی ها بکلی از مملکت ما برداشته شد و از طرف دیگر سلطه موریانها خود بخود از میان رفت و به ترتیب که بیان شرح میدهم تمام ولایاتی که داخل سرحدات طبیعی و تاریخی آریانا بود جزء دولت باختر شده رفت و دولت نیر زمندی عرض وجود نمود.

ایوتیدم... حدت آریانا: در فصل دوم موضوع و مفهوم و معنی جغرافیائی

نژادی و سیاسی آریانا شرح یافت در فصل سوم این مفهوم از نقطه نظر اوستام تعبیر گردید و ولایات آن از نقطه نظر مورخین و جغرافیه نگاران کلاسیک یونان و لانیس توضیح گردید به استناد همین مدارک یونانی گفته میتوانیم که پیش از اینکه سلطنت مستقل یونان و باختری بمیان آید یونانی هائی که با کشور ما تماس داشتند نام باستان و چو کات تاریخی کشور ما را میدانستند چنانچه «ارانوستنس» در نیمه اول قرن سوم قم از آن صحبت میکند. یونانی هائی که در باختر نوالد شده بودند و باختر مولد و وطن آنها بود و در فضا و عنعنات اینجا تربیه شده بودند خوب تر از سایر یونانی ها حدود و چو کات طبیعی و تاریخی آریانا را میدانستند و هر کدام آنها به مجردی که فرصت یافته اند بلخ و باختر را که «مررارد و افتخر آریانا» میخواندند بچیت مرکز کشور تنقی کرده و سایر ولایات را یکی بعد دیگری بهم پیوست کرده اند.

(۱) واله دوپوسن در صفحه ۲۲۲ هند در عصر موریانها، بررها، یونانی ها، پارت ها، یوچی ها مینویسد که قشون کشی و گردش انتیوکوش سوم از ۲۱۲ تا ۲۰۴ ق م ۹ سال طول کشید.

ایوتیدم که پادشاه جدی و فعال و صاحب نظریه‌های مفیدی در اصلاحات مملکت بود از روزاول جلوس خود به این فکرها افتاده بود ولی شانشکه حمله انتیو کوش سوم شامی مدتی نظریات او را راجع به وحدت، مملکت و آبادی کشور به تاخیر انداخت. معذک به مجردیکه فکرش از طرف حمله انتیو کوش و اخراج مورباها آسوده شد پروگرام عمرانی و وحدت خاک آریانا را سر دست گرفت چون میدانست که مرکز مملکت رول مهمی در سرنوش و وحدت و عظمت کشور بازی میکند از همه اول تر در آبادی و توسعه استجکامات و کثرت عمرانات شهر بلخ جهد بلیغ نمود. بسط زراعت و تجارت و توسعه وسایل آبیاری که شاهان بزرگ باخترمیسه به آن اهمیت زیاد میدادند جز پروگرام او گردید.

نفوذ دوات یونان و باختری بطرف شمال شرق: پیشتر دیدیم که سفدیان و فرغانه در زمان دودمان اول شاهان مستقل یونان و باختری از طرف حکمرانان دوات باخترا اداره میشد. چنانچه ایوتیدم پیش ازینکه در بلخ بر تخت سلطنت جلوس کند از طرف شاهان متقدم خود در سفدیان حکمرانی میکرد. این قطعه در زمان ایوتیدم مطیع مانده و دران تعمیری پیش نشده به خود ایوتیدم به حصص شرق شمال هندو کش یعنی تخارستان و حتی مناطق ماورای بامیر توجه زیاد داشت و درین طرف نفوذ خود را خیلی انبساط داد قراریکه «اپولودوروس» Apollodorus اشاره میکند نفوذ و حاکمیت دوات یونان و باختری تا اقوام «سر» Seres و «فرینی» Phryni رسیده بود. فرینی ها را چندی بعد «ینی» بنام «فونی» Phuni ملحق با «تخارها» یا کرده و احتمال دارد کدیکی از اقوام تخاری یا از همسایگان آنها باشد که در تخارستان و حصص شمال شرقی آریانا زندگی میکردند «سرها» عبارت زچینیها است و احتمال دارد که اینجا مقصد زچینائیهای ترکستان چین باشد. پس از روی بیانات «اپولودوروس» واضح می بینیم که ایوتیدم تمام حصص قطغن و بدخشان و مناطق

پامیر امروزه را که داخل چه کت آر یانا بود جزء قلمرو سلطنت خود ساخته و در ماورای پامیر در تر کستان چین نقاطی مانند کاشغر و یارکند و ختن را فتح کرد که جزء متصرفات دولت یونان و باختری بشمار میرفت در نوشته های «خروشتی» که در ختن و سائر نقاط تر کستان چین کشف شده کلمات یونانی دیده شده و علت انتشار آنها را «تارن» انگلس به فتوحات ایو تیدم پادشاه باحتر نسبت میدهد (۱) در اثر فتوحات ایو تیدم در تر کستان چین راه مراداتی که از زمانه های قدیم بین باختر و تخارستان و اراضی ماورای پامیر باز به دست کشوده تر شد از چیزهایی که بصورت محسوس دفعتهاً در باختر درین وقت ظهور کرد نیکل بود که چینهائی ها آنرا از زمانه های بسیار قدیم می شناسند و آنرا «مس سفید» میگویند ایو تیدم این فاز جدید را از ختن و دیگر نقاط متصرفی به باختر آورد و از آن سکه ضرب زد. و بار اول سکه نیکلی از ضرب خانه پادشاه باختر ظهور کرد. بعد از این تیدم پسرش «دمتر بوس» و بعضی های دیگر از اولاده آنها به ضرب سکه نیکل پرداخته اند قرار تجزیه شیمیائی ثابت شده است که نیکل ختن و باحتر یکی بوده و تا زمانیکه ختن جزء متصرفات دولت یونان و باختری بود «مس سفید از آنجا بمقدار زیاد آورده میشد و در بلخ و دیگر ضراب خانه های دولتی به ضرب سکه میرسید.

ایو تیدم و غرب: بیشتر دیده شد که حین حمله اتمیو کوش سوم شامی به آریانا، ایو تیدم شاه باختر قشون کشیده و تاسواحل رود اریوس (هری رود) برای مقابله قشون سلوسی شامی پیشرفت. بناءً علیه حوزه رود هری رود از اوائل سلطنت جزء قلمرو او بود. بعد از اینکه حدود آریانا را در مناطق شرقی

(۱) صفحه ۸۳ کتاب یونانی ها در باخترو هند. ملتفت باین بود که رسم الخط خروشتی

در عصر شاهان یونان و باختری و دوره کوشانی در افغانستان رواج داشت و رسم الخط محلی کشور ما شمرده میشد و بیشتر مرکز ثقل آن جنوب هندو کش بود. درین وقت طبیعی کلمات یونانی در پراکریته محلی و بالواسطه در رسم الخط کشور ما داخل شده بود همین قسم کلمات زیاد زبان ما داخل یونانی و رسم الخط آن گردیده بود.

شمال هندو کش به سرحدات تاریخی آن رسانید و بر اصل خاک کشور 'متمصر فانی هم
افزود بطرف غرب متوجه شد. چون ایو تیدم میدانست که درین طرف « یارنیا »
جزء ولایات جغرافیائی و تاریخی آریانا است و وحدت خاک آریانا جزء
پروگرام اساسی او بود، بن درنگ متوجه اجرای کار شد. چون دولت
پارتی را انقیو کوش سوم حین مسافرت حربی طرف شرق مضمحل ساخته بود
و مخصوصاً درین وقت موجه دیت بارزی نداشت ایو تیدم موقع را خیلی مساعد
یافت و در ۲۰۶ ق م رود ایوس (هری رود) را عبور نمود. داخل خاک
پارتی شد و علاقه « استونن » « Astaune »، « اپا وارتی کن »، Apavartikene،
از خاک پارتی جدا کرد و از آن دو ایالت بنام های « تیموریا Tapuria » در حوزة
اترك علیا و « ترا گزیان » Traxiane در حوزة کشف و در میان آورد.
« سربرسی سایکس » درین مورد می نویسد که « ایو تیدم در ۲۰۶ ق م بر پارتیا
هجوم آورده از علاقه « ستونن » و مناطق مجاور آن بنام های (تپوریا)
در (ترا گزیان) د. لایت باختری ساخت و مرکز آن « سوزیا Susia » یا
شهر طوس بود. (۱) ایو تیدم مرد شمشیر و اداره هردو بود تنها به فتح
يك علاقه خوش نمیشد بلکه به حسن اداره آن بیشتر اهمیت میداد چه در دامنه
قلمرو آریانا بطرف غرب به حدود تاریخی خود رسید از ولایات « استونن »
و « ترا گزیان » و مارجیان (مرو) و اراضی که بین مارگوس (مرغاب)
و ایوس (هری رود) سنلی واقع است و روی هم رفته علاقه خیلی وسیع
و شاداب و حاصلخیزی را تشکیل میدهد يك نایب السلطنگی یا امامتی تشکیل کرد
« تارن » و « سربرسیسایکس » هردو به این عقیده موافق اند و می نویسند که
ایو تیدم پادشاه باختر پسر خویش « اتمی ما کوس » Antimachus را در قلمرو
مذکور امیر مقرر کرد. مرکز این امارت بحتملاً مارو شاق حایه بود

که آنرا مرو کوچک یگفتند و خرابه های با عظمت آن به شمال بالامرغاب افتاده و از نقطه نظر موقعیت مساعدترین نقطه ایست که در میان قطعه زمین وسیع فوق افاده بود. در تشکیلات اداری دولت به نان و باختری ازین گونه امارات زیاد بود که برای حسن اداره در داخل خاک مملکت تشکیل میشد. امیر منطقه از طرف پادشاه آریانا در مرکز بخارا انتخاب میشد و به اصطلاح وقت او را (شاه تابع) میگفتند و عبارات ازین نوع با حکومه مقتدری بود که در عین حالیکه تابع مرکز سلطنت بود حق ضرب سکه هم داشت و گاهی بنام پادشاه مرکز و خود و گاهی حتی تنها به نام خود هم سکه میزد لیکن همه وقت تابع او امر و نظام پادشاه و دولت مرکزی بود. نظیر این تشکیلات را در آینده بیشتر خواهیم دید.

مناطق جنوب، جنوب غرب هندوکش: اراضی جنوب و جنوب غرب هندوکش

که عبارت از ولایات بارو یا میزادی، آرا کوزی و درانجیان و نقاط دیگری مانند گندهارا، پاکتی و غیره باشد. مسئله وحدت خاک آریانا برای ایوتیدم جزئی مشکلی هم پیش نکرد زیرا طریقه پیشتر بدیم حینیکه انتیوکوش سوم نامی بعد از مصالحه با پادشاه باختر عزم مراجعت کرد دستة قشرباختری به امر ایوتیدم با ادار باختر حرکت نمود. وبدون اینکه جنگی و نزاعی بمیان آید موریاها خود را به ماورای سند کشیدند و حکام سایر ولایات همه مطیع شدند و دلیل آرامی کشور هم این است که انتیوکوش مذکور بدون اینکه جزئی خسارهائی بکشد از راه کابل و آرا کوزی گذر کرد و از راه کرمان عازم شام شد.

به این ترتیب منظوری که ایوتیدم داشت بر آورده شد چه در شرق چه در غرب چه در شمال و چه در جنوب (به استثنای «جدورزبا» که در زمان پسرش جزء ساترو ولایات آریانا نامیشود) تقریباً همه خاک آریانا را قدیم را تابع یک مرکز و یک اداره ساخت.

وضعیت آریانا و باختر در عصر سلطنت ایوتیدم عیباً چیزی است که «استرابو»

و بطليموس شرح داده اند اگر چه ایشان مخصوصاً جغرافیه نگار اول الذکر به نظریات «اراتوستنس» استناد میکنند و او در نیمه اول قرن سوم ق م پیش از ظهور سلطنت یونان و باختری می زیست و تشکیلات و ولایات آریانا یاد گاری از نظام سلطنت پادشاهان بزرگ عصر اوستائی ما است باز هم در عصر ایوتیدم بار دیگر آنرا مجسم می بینیم همان طوریکه در عصر اوستائی باختر مرکز پادشاهان بزرگ ما بود. شاهان یونان و باختری ما هم از عنعنه و مقام معنوی این شهر کهن استفاده کرده آنرا مرکز سلطنت ساختند و وقییکه «استرابو» آنرا «مروارید و افتخار آریانا» میخواند به مرکزیت و اهمیت آن در میان ولایات آریانا اشاره میکنند ایوتیدم با اقداماتی که در راه وحدت خاک آریانا نمود یکبار دیگر چو کات سیاسی دولت آریانا را تجدید کرد و این کار بزرگ او در خاطر و نگارشات جمعی از مورخین و جغرفیه نگاران آینده تاثیر عمیق بخشید.

ناسس امارت های دا خلی: ایوتیدم نهامردشمشیر نبود. تدبیر و اداره هم داشت. تنها به فتح يك منطقه اکتفا نمیکرد به داره آن بیشتر توجه می نمود و این جنبه شخصیت او را در تاریخ شورمهمتر جلوه میدهد چون اقداماتش در راه وحدت خاک آریانا به باین رسید ب فکر قدم دوم شد که عبارت از اداره آن باشد. آریانا در چو کات اصلی و تاریخی خود کشور بزرگ بو و ایوتیدم متصرفاتی هم در آن علاوه نموده و ب فکر علاوه کردن دیگری هم بود بناء علیه به این فکر افتاد که يك یا چندین ولایت شو را نظر به مقتضیات جغرافیائی و سهولت امور اداری توسط يك يك امیر یا به اصطلاح وقت بدست يك يك «شاه تبع» اداره کند. این رویه را پادشاهان یونان و باختری حفظ کردند و امراء عمر ما پسران پادشاهان باختر و یا بستگان نزدیک آنها بودند این امر را نظر به اهمیت و وسعت حیطة حکومت خود گاهی بنام پادشاه مرکزی و خود و گاهی هم تنها به

نام خود سکه میزدند و سکه های شان اگر چه معمولاً برای سهولت داد و ستد علاقه خود شان بود ولی در تمام قلمر و کشور چلش داشت چون سکه یکی از منابع مهم معلومات این عصر است که نیکه از چگونگی و تقسیمات اداری دولت یونان و باختری و تقسیمات امارات داخلی و متصرفات خارجی پوره خبر ندارند دچار اشتباهات زیاد شده اند و مسکوکات آنها را به مغلطه انداخته است زیرا وقتیکه در يك زمان و يك وقت چند سکه و چند شاه را ملاحظه کرده اند نتیجه های گوناگون و تعبیرات مختلفی کشیده اند به این مناسبت به شرح این مطلب پرداخته شد تا موضوع در ذهن مغشوش نشود در آینده هم وجود این رویه در نظام اداری دولت یونان و باختری فهمیده شود.

امارت شمال غربی یارویا میزوس: از جمله اماراتی که ایوتیدم خود بنا نهاد دوی آن برای ما معلوم است و بیشتر مدققین معاصر هم آنرا قبول و تائید کرده اند ازین جمله یکی امارت شمال غربی یارویا میزوس است. بیشتر دیدیم که ایوتیدم در ۲۰۶ ق م از رود اریوس (هری رود) گذشته و بعد از فتح یارتیای شرقی دو ولایت جدیدی در آنجا بمیان آورد. خاک های این دو ولایت را که «استوئن» و «ترا گریان» نامیده بود و حوزة علیای انرکز کشف رود را در بر میگرفت بامارگیان (مرو) و حوزة مارگوس (مرغاب) و اریوس (هری رود) و علاقه بین آنها و قسمت های هر ی رود سفلی که روی هم رفته علاقه خیلی وسیع و شاداب و حاصل خیزی میشود همه را به تحت يك اداره آورده و پسر خود دانتی ما کوس Antimechus را در آنجا امیر ساخت. «تارن» و «سرپرسیسایکس» هر دو به این نظریه موافقت دارند و امارت انتی ما کوس را درین منطقه تائید میکنند (۱) مگر این امارت یحتملاً «ماروشاق» حالیه بوده

که آنرا « مرو کوچك » می‌گفتند و خرابه‌های با عظمت آن به شمال بالامرغاب افتاده و مساعدترین نقطه‌ایست که در مرکز علاقه وسیع فوق‌افتاده بود.

امارت اراکوزی با جنوب پارو نامیزوس : ایو تیدم در تقسیمات اداری دولت باختر برای اراضی جنوب هندو کش یادقیق تر بگوئیم برای مناطق جنوب غرب هندو کش طرح امارت دیگری را بمیان آورد چون اراکوزی و درانجیان (سیستان) از مرکز ممالکت یعنی باختر دور افتاده بود و سلسلهٔ جبال بلند هندو کش هم در میان حائل بود فکرا و خیلی اساسی و پخته بود که اینجاها هم بدست امیری اداره شود، بناء علیه پسر دیگر خود «دمتریوس» را که جوان خیلی دلاور، مدبر و رشید بود و در مصالحه با اتیو گوش سوم شامی رول بزرگی به نفع ممالکت بازی کرده بود اول بحیث نایب الحکومهٔ اراکوزی و چندی بعد بصفت امیر در اینجا مقرر کرد. مشارالیه با جدیت مصروف اداره امور شده نفوذ دولت باختر را در ولایات دور افتادهٔ آریانا یعنی اراکوزی و درانجیان قایم کرد و به اجازهٔ پدر بطرف «جدورزبا» (بلوچستان) و سند لشکر کشیده و این علاقه‌ها را که تا این زمان از چرخ کسات اصلی و تاریخی خود بیرون مانده بود و جزء ولایات تاریخی آریانا بشمار میرفت به خاک‌های دولت یونان و باختری پیوست نمود. سپس به آبادی و عمران متوجه شده در اراکوزی شهری بنا کرد که همه مورخین و جغرافیة نگاران کلاسیک از آن بنام «دمتریاس» یاد کرده‌اند.

تمثالی از آبادی کشور :

هزار شهر باختر : ایو تیدم در میان پادشاهان یونان و باختری نه تنها فاتح و وحدت بخشندهٔ خاک ممالکت و بانی اصول اداری دولت یونان و باختری بشمار میرود بلکه از نقطهٔ نظر آبادی و عمران هم شهرت بسزائی دارد پس از وحدت خاک ممالکت و طرح نقشه‌های اداری سومین کار بزرگ از آبادی

شهرها و کشیدن راهها و بسط زراعت و اصول آبیاری است که بجای خود از نقطه نظر اقتصاد زراعت و تجارت در تحکیم مبادی استقلال باختر خیلی موثر ثابت شده و در آبادی باختر ضرب المثل گردید. نویسندگان کلاسیک یونانی چه جغرافیه نگار چه مورخ اصطلاح «هزارشهر» را در مورد باختر استعمال کرده اند. این جمله موجزو کوتاه دلیل بزرگی است بر وسعت آبادی و کثرت شهرها و عمر کهن نفوس و حاصل خیزی خاک زیرا تا خاک حاصل خیز نباشد نفوس زیادی را تغذیه نمی توانند و کثرت نفوس باعث انبساط آبادی و ازدیاد شهرها میشود و وجود شهرها بر بلندی سوبه حیات اجتماعی اهالی دلالت میکند زیرا شهر هسته مدنیت و کانونی است که حیات اجتماعی در آن انبساط می یابد باختر از قدیم ترین زمانه هائی که خاطره بشر سراغ داده میتوانند همه وقت سرزمین زرخیز و آباد و مستعد بود و این استعداد با حسن تدبیر و میل آبادی شاهان یونان و باختری منحصر صاً ایوتیدم بک دفعه دیگر در آخر قرن دوم قم آشکارا شد. «اندره برتلو» در تبصره ئی که بر جغرافیای بطلمیوس نوشته (۱) دلیل اول شهرت آبادی بلخ استعداد طبیعی خود خاک این جلگه وسیع را میداند و می نویسد که قرار حدودی که بطلمیوس به این علاقه داده سطح خاک آنرا ۲۹۰۰۰۰ کیلو متر مربع میتوان تخمین کرد و تنها باختر که بدخشان در آن حساب نیاید با وادی میمنه بیش از صد هزار کیلو متر مربع مساحت دارد ولی اگر دشت قره قرم با اقلای حصه ئی را که لاین مجرای قدیم اکیوس و منطقه زراعتی افزاده به آن علاوه شود و سعتی که بطلمیوس به باختر داده در نظر مجسم میشود. حصه قابل سکون و زرخیز باختر در تمام ادوار تاریخی به ده میلیون هکتار بالغ میشد و مانند حوزه «بو پو» چندین میلیون نفر را به

(۱) صفحه ۱۸۲ آسبای قدیم مرکزی و جنوب شرقی به اساس نظریه بطلمیوس طبع

آسانی تغذیه میتوانست و اهمیت آبادی باختر تازمان کشتار مغر در ۲۰ قرن تاریخ از اینجا معلوم میشود. این آبادی به اصول جریان اکسوس و معاونین سواحل چپ آن مربوط بوده و است «وی کف woeikof می نویسد که (۱) «در میان تمام رودخانه های روی زمین اکسوس و معاونین سواحل چپ آن تنها رودخانه ایست که از ذوب برف و یخچال های کوهها بیشتر آب میگیرد» (۲) با وجودیکه در صفحات باختر باران نسبتاً زیاد نمیشود و مقدار آن از ۱۶۰ تا ۱۲۰ میلیمتر در سال فرق میکند آب های اکسوس و مخصوصاً معاونین چپ آن این نقیصه را تلافی کرده و حفر کمانالها و جویها که همیشه جزء یر و گرام شاهان باختر بود در آبیاری و حاصل خیزی این قطعه دخالت زیاد داشت.

درین شبیه نیست که در جمله این هزار شهر عده از قلعه های مستحکم جنگی هم آمده ولی باقی همه شهرهای خورد و بزرگ و آبادی هائی بود که در امتداد معاونین چپ اکسوس و نقاط مختلف این جلگه فراخ و وسیع واقع شده بود جغرافیه نگاران یونانی از آخر قرن دوم ق م که مصادف به سلطنت ایونیدم است تا بطلموس که در نیمه اول قرن دوم مسیحی می زیست در عرصه تقریباً چهار صد سال و حتی بعد از آن از آبادی و کثرت شهرهای باختر پشت هم یاد کرده اند. اصطلاح هزار شهر باختر اگر بیشتر به عصر ایونیدم و پسرش دمتربوس پادشاهان مقتدر یونان و باختری مربوط است تذکار بطلموس تازمانه های عروج کوشانیها این مطلب را تأیید میکند و مربوط به این مبحث مختصراً به استناد جغرافیای بطلموس از بعضی اقوام و شهرهای باختر اسم می بریم. اگرچه معلومات بطلموس

(۱) ترکستان روس باریس ۹۱۴ صفحه ۷۸ (باورقی صفحه ۱۸۲ کتاب فوق الذکر)

اندره برتلو)

(۲) قراریکه در چهار جوی در سالهای ۱۹۰۱-۱۸۸۷ اندازه گرفته شده در هر ثانیه

دو هزار متر مربع آب از اکسوس میگذشت.

تقریباً ۳ و نیم صد سال بعد تر از عصر ایو تیدم است ولی اساساً در مورد اقوام و نام و موقعیت بعض شهرها کهنندگی ندارد: (۱).

جغرافیه نگار یونانی باشند. گان باخترا را به دو دسته تقسیم نموده: (۱) دسته غربی (۲) دسته شرقی.

اقوام دسته غربی قرار ذیل اند: (۱) سالاتاها Salatares کنارسو حل
ا کسوس (۲) کومارا Chomares یا « کوم ها Comes » (۳) ا کی ناک ها
Akinakes (۴) تماروزها Tamaruses

اقوام دسته شرقی: (۱) « زریسپ ها » و کسانی که به دور این شهر باستانی
(شاه جوی فعلی) نزدیک بلخ اقامت داشتند (۲) تخارها (۳) « مارو که ها »
Marukées که بطرف جنوب تخارا افتاده بودند (۴) « خورد ها » Khordes (۵)
« ورن ها » Ournes (۶) « اوادر ها » Avadrs (۷) « سبادی ها » (۸)
« اورفیسیت ها » Orefsites (۹) « اماری ها » Amareis

شهرهایی که بطایموس در باخترا اسم برده قرار ذیل اند:
در مجاورت ا کسوس:

Kharakharta	خره خرته
Zari(a)spa	زری اسپه
Sourougana	سوروگانا
Partou	پرتو
در مجاورت سائر رودخانه ها:						
Aikhorda	الی خوردا
Khomara	خومارا
Kouriandra	کوریاندر

Kauariss	کواریس
Astakana	استاکنه
Tosmouanassa	توسمو آناسا
Bactra	باکتر
Estobara	استوبارا
Menapia	مناپیا
Eukratidia	ایوکرانیدیا
Marakanda	ماراکندا
Marakodra	ماراکودرا

بطلمیوس از جمله هزار شهر عده ئی را نام میگیرد که تعیین موقعیت صحیح آنها هم خالی از اشکال نیست بهترین شاهی که مفهوم هزار شهر و رونق آبادی صفحات باخترا در عصر ایوتیدم و سائر شاهان دوات یونان و باختری در ذهن می نشاند مشاهده خود خرابه هائی است که امروز در تمام صفحات باخترا موجود است از پل خمیری گرفته بطرف خان آباد و از آنجا در امتداد راه موجوده و در طرف جریان آمو تا خام (تاشقرغان) و شهر بانو و بلخ و اندخوی و میمنه و طرف جنوب گفته تاسریل در امتداد راهی امروری و خارج آن هر طرف که چشم افکنده شود تپه های مصنوعی یا بقایای آبادی های قدیم مشاهده میشود. مساحت این تپه ها فرق میکند بعضی خورد بعضی ها کلان و برخی خیلی بزرگ است و تنها از روی مساحت هم میتوان مرانب خوردی و بزرگی و اهمیت عصر آبادی آنها را تعیین کرد. و قتی که این تپه ها و تعداد و موقعیت آنها مشاهده شود مفهوم هزار شهر یا حتی ۵ هزار شهری که به باخترا نسبت میدادند در تصور شکل حقیقت بخورد میگیرد. این تپه ها در هر جائی که افتاده همه اش امروز نام دارد و با زندگیان محلی نام های همه را می شناسند و این مسئله در خورا اهمیت زیاد است

زیرا اول تپ‌های طبیعی عمرماً نام نمیداشته باشند و از عرف - یگر فرریکه
 ماخذ قدیم اشاره میکند شهرهای باختر چیزی بنام ایرنانی و بیشتر به اسمای
 محلی باء میشد در جمله شهرهائی که در عصر ابوتیدم نام یونانی داشتند یکی
 «ترا Thera» در سغد و دیگری «روئتا Rhoetea» در باختر بود.

این شهرها درین وقت عموماً دور خود حصار و بروج داشت و به اصول شهرهای
 جلگه بادیوار و حصار محافظه میشد «چانگ کین» Cheng-kien چینی که در
 ۱۰۶۱ ق م با هیئتی در باختر آمده و صفحات شمال آریانا را به چشم سر دیده
 است می‌نویسد کداهلی باختر در میان شهرهای دیواردار زندگی نمیکنند.
 سیاست نظامی درات باختر همه وقت متقاضی بود که در صفحات هموار شمال
 هندو کش آبادی‌ها و شهرها و قلعه‌های مستحکم را حتی المقدور دور از هم و در
 تمام خک جلگه پراکنده بسارند و جمعیت در یک گوشه تمرکز نیابد و بعض
 حصص دیگر خلی و بی دفاع نمانند. باختر از بدو طواع تاریخ مقابل متها جمین
 شمال اگسوس و سردریا که گاهی بنام توریا و گاهی بنام «سیت» یاد شده اند
 عهد، دار دفاع آریانا بوده و همیشه یک وقت این وظیفه را با سیاست عمرانی
 پادشاهان بزرگ و مدبر خود انجام داده است.

مسکوکات ابوتیدم: ابوتیدم با سلطنت طولانی و خاک وسیعی که غیر از
 آریانا جزء متصرفات او بود سکه‌های زیاده بزرگ را اندیده و بهین جهت
 مسکوکات او نه فقط از باختر بلکه از سائر نقاط کشور مثل، پاروپامیزوس
 اراکوزیا، درانجیانا، مارجیانا، آریا نیز پیدا شده (۱) و از متصرفات دولت
 یونان و باختری در خاک هند هم بدست آمده است در میان مسکوکات او دو نوع
 آن خیلی معروف است.

اول سکه نقره‌ئی مدور که در روی آن محض کلمه شاه بدین کدام نوشته

نقش است و در چپهٔ آن « هر کول » رخ بطرف چپ روی صخره سنگی نشسته دست چپ خود را روی سنگ تکیه داده و بدست راست تیاقی گرفته است پشت سر هر کول کلمه « بازیلوس » یعنی (شاه) و پیش روی او اسم شاه « ایوتیدموس » ثبت است . دوم سکه مدور طلا در روی سکه کله هر کول به نیم رخ راست بدون کدام نوشته نقش است . در چپهٔ سکه اسپه بطرف راست به دوش است بالای سکه کلمه « بازیلوس » یعنی (شاه) و زیر پای اسپ نام شاه ایوتیدم نوشته شده .

سلطنت یونان و باختری در پایان عمر ایوتیدم : قرار تخمینی که زده میشود ایوتیدم از حوالی ۲۳۰ ق م تا ۲۹۰ ق م مدت تقریباً ۴۰ سال سلطنت نمود . مشارالیه عزم و اراده و سیاست و قوه اداره همه را بکار انداخته و دولت مستقل یونان و باختری را که « دیودوت » اساس گذاشته بود محکم تر ، متین تر استوار تر ساخت . زمانیکه ایوتیدم بر تخت باختر جلوس کرد یکعده مسایل زیادی در پیش بود که باید به نفع دولت باختر حل شود . در جنوب هندو کش هنوز نفوذ موریانها حاکمیت داشت و دولت سلوسی شامی اعلان استقلال باختر را شنیده و چاره میسنجید که چطور و بچه حیلها احساسات آزادی و استقلال خوانی باشندگان آریانانرا ناپدید کند . ایوتیدم با سلاح و سخن به اقدامات استعماری دولت سلوسی شامی مقابله نموده و موفق شد که استقلال دولت باختری و سلطنت خود را به رسمیت برانها به قبولانند موریانها نه تنها بدون جنیک و باپرداخت غرامات و دادن فیلها علاقه کابل و اراضی بین کابل تا اندوس را خالی کردند بلکه در اثر اقدامات ایوتیدم اراضی شرق اندوس هم جزء متصرفات دولت باختر شد و دایره آن در خاک هند در عصر پسر او دمتریوس که پسان تر به ذکرش میپردازیم خیلیها وسیع تر شد و موجودیت دولت موریان حتی در خاک هند هم از بین رفته و عوض آن حکومت کوچک « سونگا » بمیان آمد . استرابو و قتیکه میگوید: « آن یونانی هائیکه علم مخالفت بلند کردند

دراثر حاصل خیزی و مساعدت خاک باختتر حکمفرمای آریانا و هند شد ند « مقصدش از ایوتیدم شاه باختتر و خاندان او می باشد. (۱) و با نقشه ئی که ایوتیدم در پیش داشت باوریکه دیدیم اول خاک های آریانا را به دور مرکز باختتر جمع کرده و بعد مشغول تشکیل متصرفاتی در ماورای اندوس و ماورای پامیر گردید . « ایو او دوروس ارنیس » میگوید که یونانی ها ، آریانا را فتح کردند . این یونانی ها قراریکه « راولسن » (۲) پیش روی آن کلمه باختتر را میان قوسین گذاشته عبارت از یونانی های باختتری است و باز اگر دقیق تر بگوئیم اشاره بهمین ایوتیدم است که در راه رحلت خاک آریانا صرف مساعی نموده است .

تعلقات تهذیبی و تجارتي دولت یونان و باختتری در عصر ایوتیدم با هند

وئر کستان چین : یکی از چیزهای مهم که در پایان عمر و سلطنت ایوتیدم نصیب یونان و باختتری شد پاره متصرفاتی در شمال شرق و در جنوب شرق است که پیشتر از آنها مفصل صحبت کردیم . با این متصرفات دو راه بزرگ برای مراودات تجارتي ، تهذیبی میان آریانا و متصرفات آن و با واسطه میان آریانا و چین و هند باز شد .

راهی که میان آریانا و متصرفات آن در شرق پامیر و سنکیانگ باز شد راه تازه و نوی نبود تاریخ استقرار روابط آریانا با این مناطق چیزی است که در تاریخ برای آن هنوز حدی معین نمیتوان کرد و تحقیقات مزید بکار دارد . روی که آریانا از نقطه نظر انتشار دینت و تهذیب در سنکیانگ وئر کستان چین نموده چیزی است که در موقعتش در فصل های آتی ازان صحبت خواهیم کرد . آنچه عجالتاً مربوط به عصر ایوتیدم چند کلمه درین زمینه میتوان گفت ابریشم و نیکل است که در باختتر ظاهر کرد . از اولی در مورد مسکوکات صحبت کردیم . دو می

(۱) صفحه ۷۵ بکتریا تالیف اچ. جی « راولسن »

(۲) « ۷۳ » « » « » « »

یعنی ابریشم مال التجاره نفیس و قیمت بهائی بود که چیزی بمصرف مردمان باسابقه باختر میرسید و قسمتی هم بطرف غرب میرفت چنانچه این رویه در تمام عصر کوشانی نیز دوام داشت و با کثرت حرکت کاروان های ابریشم که از شمال آریانا میگذشت و بلخ قرار گاه مهم آن بود بنام «راہ ابریشم» موسوم شد و راجع به آن در فضل کوشانی مفصل تر بحث خواهیم کرد.

روابط آریانا با متصرفات هندی دوات باختر مهمترین است اگرچه خاک هند بعد از حمله اسکندر به روی یونانی ها باز شد ولی از آن جز جنگ و خون ریزی برای هند فایده نمی نرسید، و ایوتیدم اولین کسی است که با فتوحات خود راه انتشار تہذیب و صنعت یونان و باختری را با متصرفات هندی خود و از آنجا به ماورای شرقی آن باز کرد. کارگران، صنعت کاران و هنرپیشه گان یونانی درین وقت از باختر و علاقه های جنوب هندو کش به هند منتشر شدند و روح تہذیب و صنعت یونان و باختری را به هند ارمغان بردند. «راولسن» میگوید که قرار متن کتیبه می که به رسم الخط خروشمی پیدا شده هنرپیشه گان یونانی باختری در عصر سلطنت پادشاهان باختر برای کار به هند میرفتند و آثار هنروری آنها تا اندازه زیاد بر کارگران بومی هندی تاثیر بخشید (۱) با شهادت این کتیبه و نظریات خود مستر «راولسن» درین شبیه می نمیماند که یونانیان باختری در راه انتشار تہذیب مخلوط یونان و باختر چه روی در هند بازی کرده اند و اوائل این کار از عصر ایوتیدم شروع شده است.

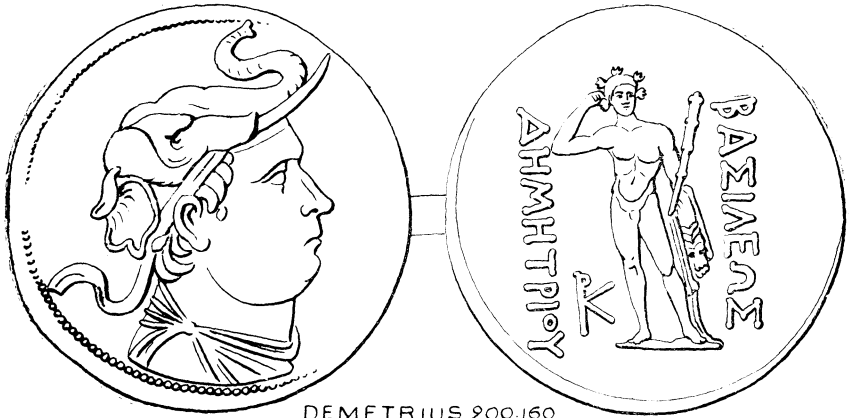
روابط تجارتي بین متصرفات هندی دولت یونان و باختری و خاک آریانا بیش از پیش منبسط شد اگر از یکطرف از سنکیانگ و از ماورای آن کاروان های ابریشم به باختر میرسید از متصرفات هندی و نقاط شرقی آن عطریات، ادویه و محصولات هندی از راه دره کابل بجانب بلخ میرفت. «راولسن» وضعیت بازار

تصویر (۵) مقابل صفحه (۲۶)



دمتریوس پادشاه یونانو باختری پسرایوتیدم که به لقب «فاتح هند» شهرت دارد و ازین جهت کلاهی بشکل سرفیل بسر کرده است (صفحه ۲۷ و بعد ملاحظه شود)

تصویر (۶) مقابل صفحه (۲۷)



DEMETRIUS 200.160



EUTHYDEMOS II

بالا : یکی از مسکوکات دیمتریوس. بسکطرف سر پادشاه و جانفود بگر زوس ایستاد
بضرب رسیده است .

پایان : سکه ایوتیدم دوم که حین مصروفیت پدرش در فتوحات هند
در باختر امارت کرده است .

بلخ را درین عصر به بازار « ایوتیدمیا » یعنی « ساگالا Sagala » (۱) در دوره سلطنت « مناندر » مقایسه میکند و میگوید : فوروم بکتر یا درین عصر شبیه بازار « ساگالا » در روزگار « مناندر » بوده و تجار بادبانت و زبان های مختلف بازارها را پر کرده بودند و در دکان ها اشیای مختلف از قبیل پارچه های ململ و ابریشمی شیرینی جات ، ادویه ، اشیای فلزی ، مسی و نقره ئی و اقسام مختلف جواهرات پیدا میشود . (۲)

دمتریوس حوالی ۱۶۰ - ۲۰۰ ق م : بیشتر حین ذکر وقایع مربوطه « ایوتیدم » ضمناً از دمتریوس هم سخن بمیان آمد دمتریوس پسر « ایوتیدم » است که در وقت جنگ های پدر خود با انتیو کوش سوم شاهی ، جوانی بود بسن و سال رسیده . بعد از اینکه پادشاه سلوسی مذکور بنوبه خود استقلال دولت یونان و باختری و پادشاهی « ایوتیدم » را به رسمیت شناخت و از آریانا خارج شد و اراضی جنوب هند ، کس جزء دولت یونان و باختری شد « ایوتیدم » پسرش را که جوان لایق و کار آگاه بود اول بحیث نایب الحکومه اراکوزی و باز بحیث امیر مناطق جنوب هند و کوه مقرر کرد چنانچه به این موضوع بیشتر اشاره شد و بعضی ها که از ترتیبات اداری دولت یونان و باختری خبر ندارند و او را نایب السلطنه اراکوزی هم خوانده اند « دمتریوس » در زمان حیات پدر از نقطه نظر عمرانی مخصوصاً از پهلوی اداره و کشور کشائی به خاک هند رول خیلی مهمی بازی کرد . درو لایت اراکوزی شهری به اسم خود بنام « دمتر یاس » تاسیس کرد و بحیث قوماندان اردو در زمان حیات پدر در فتوحات هند اقدامات جدی و بانمره ئی نمود تا اینکه در حوالی ۱۹۰ ق م پدرش امپراطور آریانا و خاک های متصرفی وفات نموده و او بحیث پسر بزرگ بر تخت سلطنت جلوس کرد .

(۱) ناگفته نماند که بعضی ها « ایوتیدمیا » را « سیالیکوت » تعبیر کرده اند .

(۲) صفحه ۷۴ بکتریا .

فتوحات هند : چون دمتریوس جوان جدی و فعال بود و برای کشور کشائی و انبساط قلمرو متصرفات دولت یونان و باختری شوق زیاد داشت به مجردی که بر تخت باختر جلوس کرد ب فکر افتاد تا افکار بلند پدرو نقشه های کشور کشائی خود را عملی کند به این منظور پسر بزرگ خویش ایوتیدم دوم را به نیابت خویش در باختر و سفیدیان امیر مقرر نموده و خودش با پسر کوچک دمتریوس دوم و یکی از جنرال های معروف او « مناندر » بجنوب هندو کش آمد و به اساسی که پدرش برای اداره دولت یونان و باختری گذاشته بود پسر کوچک دمتریوس دوم را بحیث امیر مناطق جنوب مقرر کرد تا صفحات شمال و جنوب سلسله کوه هندو کش طور مطلوب اداره شده و خودش به آزادی نقشه فتوحات خود را عملی کند. (۱)

استرابو اگر چه در باب انبساط دامنه متصرفات دمتریوس مبهم صحبت میکند باز هم معلوم میشود که علاقه « پاتاله نه Pattalene » که مشارالیه فتح نموده بود عبارت از علاقه سند بود. سپس در گندهارای شرقی شهر « تا کزیلا » که از نقطه نظر حربی اهمیت زیاد داشت وزمانی مرگ موریاها بشمار میرفت بدست دمتریوس افتاد. پادشاه یونان و باختری چون این قسمت ها را مفتوح ساخت شهر هائی در حوالی تا کزیلا بنا کرد که موقعیت آنها را در مقام « بهیر Bhir » و « شیر کپ Sirkap » معین میکنند.

راولنسن میگوید : « دمتریوس بطرف شرق اندوس فتوحات خود را ادامه داده اراضی دلتای رودخانه را متصرف شد و سلطنت مجاور (کتیاوار) یا « سورا شترا Surashtra » را که عبارت از « ساراوستس Saraostos » یونانی ها باشد مطمع

(۱) تارن انگلیس در صفحه ۴۱ : « یونانی ها در باختر و هند » می نویسد : که « دمتریوس چون بخیال فتح هند افتاد ترتیباتی برای اداره حکومت باختر گرفته پسر بزرگش ایوتیدم دوم را جانشین خویش در باختر و سفیدیان مقرر کرد .

ساخت علاوه برین سلطنت سیجردیس «Sigerdis» را که تعیین آن مشکل است بدست آورد. شاید سلطنت خوردی بین «بتاله» Pattala و «سورا شترا» بوده باشد» (۱)
 «راولسن» ازین هم تشریحات بیشتری درین زمینه داده به تعقیب آنچه بالا ذکر کردیم میگوید: «علاوه برین سلطنت‌های کنار سواحل حقایقی در دست است و نشان میدهد که حصه زیاد پنجاب هم بدست دمتریوس افتاد.»
 دمتریوس وقتیکه به مناطق شرق اندوس دست یافت شهری آباد کرد و آنرا به احترام نام پدر خود «ایوتیدمیا» نام نهاد بعضی‌ها بنای این شهر را به خود «ایوتیدم» هم نسبت داده اند ولی نظریه اول صحیح تر است در تعیین شهر «ایوتیدمیا» نظریات مختلف است بعضی آنرا «ساگالا» Sagala بر خی «شار کوت» Shorkot نزدیک «جهنگ Jhang» وعده نی «سیالکوت» نزدیک لاهور میدانند و در ذیل شهرهائی که بدست دمتریوس آباد شده از آن مفصل تر صحبت خواهیم کرد اینجا بحث مادر فتوحات دمتریوس در خاک‌های هند است.

«تارن» مینگارد (۲): «همینکه شهر تا کربلا بدست دمتریوس افتاد پیشرفت او به دو طرف صحرای هند در دو خط امکان پذیر شد: یکی بطرف جنوب شرقی در امتداد راه بزرگی که از پنجاب از معبر دهلی موجوده گذشته بطرف حوزه گنگاه و پایتخت مورباها یعنی شهر «پاتلی پوترا» Pataliputra میرفت و دیگری بطرف جنوب غرب و جنوب تا مصب اندوس و ماورای آن. اسکندر هم قصد پیشروی را درین دو خط کرده بود ولی دمتریوس با داشتن دو ژنرال لایق که عبارت از اپولودوتوس Apollodotus و مناندر Menandre باشد موفقیت حاصل کرد.»
 دو منبع قدیم یونانی یعنی «تروگ Trogu» و «اپولو دوروس» فتح علاقه شمال غرب را به سه نفر نسبت میدهند که عبارت از دمتریوس «و اپولو دوروس»

(۱) صفحه ۷۶، باکترا، تالیف ا.ج. جی «راولسن»

(۲) صفحه ۱۴۱ - ۱۴۰، یونانی‌ها در باختر و هند

و «مناندر» باشد و این نظریهٔ ما را بکلی تأیید میکند. و از اینجا هم واضح معلوم میشود که پادشاه باختر بادوژنرال خود چه نقشه‌ئی برای فتح هند طرح کرده بود. برای اینکه اقدامات آنها خوب تر فهمیده میشود سیر حرکت هر کدام را يك يك مطالعه میکنیم :

خط دمتریوس : قراریکه از پاره قراین معلوم میشود خود پادشاه آریانا به حیث قوماندان نظامی ، خطسند و علاقه مربوطه آنرا تعقیب میکرد در يك تفسیر صرف و نحو « پتانجالی » Patanjali صفحه (۱۴۶) در میان « سوویراها » Sauviras (باشندگان جوارسند) شهری را « داتا میترا » Dattamitra نام بنا نهاد . این « داتا میترا » در مها با راته به حیث پادشاه « یاوانا » و « سوویراها » یعنی یونانی‌ها و اهالی سند یاد شده و بلاشبه عبارت از دمتریوس پادشاه باختر است (۱) سپس دمتریوس یا ازراه خشکه و یا ازراه آب ، جریان « اندوس » را فرود آمده و اگر ازراه آب فرود آمده باشد معلوم میشود که عده سفایینی هم در دست پادشاه فاتح آریانا بود چنانچه « تارن » به این عقیده است که پادشاهان باختر دسته سفایینی در اکوس داشتند و نیزه سه دندانه روی مسکوکات علامه ممیزهٔ قوه درباری آنها بشمار میرفت ، بدین قرار خود سلطان باختر دمتریوس خطی را که برای خود معین نموده بود تا اوقیایوس پیموده و از فتح این علاقه‌ها به ناگزیر مراجعت کرد. درین وقت « اپولودوتوس » که او را هم برادر و هم ژنرال پادشاه آریانا خوانند از شهر دمتریاس اراکوزی جد روزیای شرقی را فتح کرد .

خط حرکت مناندر بطرف « پتالی پوترا » : مناندر در عصر دمتریوس سلطان باختر بحیث ژنرال بزرگی شهرت یافته بود این شخص اصلاً در شهر « اوپیان » در دامنه « خواجه سیاران » فعلی تولد شده و بهمین جهت تارن او را از یونانی‌های بارو یا میزادی

حساب میکند و میگوید که تو لدی او در يك دهکده نشان میدهد که پدر اوزمین دار بزرگی بوده و در قلعه مستحکم او تولد یافته و بارشادت و مهارتی که داشت به مقام ژنرال رسیده (۱). بیشتر اشاره نموده ایم که بعد از رسیدن پادشاه آریانا به تاگر یلا امکان حرکت در دو سمت برای قشون دولت یونان و باختری پیدا شد: یکی در امتداد اندوس که خود دمتریوس شخصاً آنرا بعهدہ خود گرفت و انجام داد و دیگر راه شرقی بطرف «پتالی پوترا».

پیشرفت مناندر به سمت جنوب شرقی از منابع یونانی و هندی هر دو معلوم میشود و بعضی ها که از پلان و خطوط حرکت قشون یونان و باختری پوره و اقصیت نداردند تمام فتوحات هندی را به مناندر نسبت میدهند حال آنکه پادشاه آریانا و ژنرال های او با طرح نقشه واحد بخطوط علیحدہ پیش می رفتند. «اپولودوروس» میگوید که یونانی ها (یعنی یونانی های باختر) نسبت به مقدونوی ها یعنی (اسکندر) زیاده تر در هند فتوحات کردند و مالک هندی ها شدند نسبت به اسکندر اقوام بیشتری را عقب راندند و این کارها بیشتر بدست مناندر و چیزی بدست دمتریوس صورت گرفت «نارن» این جمله ها را تجزیه کرده و می نویسد که از جمله (ایشان عقب زدند) معلوم میشود که دمتریوس و مناندر هر دو مشترکاً کار میکردند و مناندر از دمتریوس پیشتر رفت و این نظر به ما را مبنی بر آنچه پیشتر نگاشتیم تأیید میکند زیرا دمتریوس خودش خطا ندوس را تعقیب کرد و مناندر وظیفه دار بود که بطرف «پتالی پوترا» پیش برود. مناندر درین راه پیش رفت و رودخانه «هیپانیس» Hypanis (به آس) «وایومانس» Iomanes (جمنا) را عبور نموده در حوزہ گنگاه تا شهر پتالی پوترا خود را رسانید.

به این ترتیب ژنرال فاتح اویپانی قرار نقشه می که از طرف سلطان آریانا دمتریوس تعیین شده بود تا آخرین نقطه پیش آمده و حتی پایتخت امپراطوری

مور یا رافتح کرد و از سواحل چپ اندوس تا کنار گنگا تمام هند شمالی جزء متصرفات شهنشاهی یونان و باختری شد .

پیشرفت قوما ندان های دولت یونان و باختری بطرف « پتالی پوترا » از منابع هندی هم معلوم میشود چنانچه تارن برای اثبات این مطلب « یوگا پورانا » Yuga-puranâ صفحه ۱۳۲ را شاهد آورده و میگوید محض تعقیب خط حرکت مناندر مطلوب مار ابرمی آرد. درین شبهه نیست که دمتریوس سلطان آریانا با ژنرال خود مناندر اول در تا کز بلا توقف نمود و نقشه های آتی حرکت خود را در اینجا طرح کردند مناندر اول « ساگالا » یعنی سیالکوت بین چناب و راوی را متصرف شد و پسانها که امارت این علاقه ها از طرف دولت یونان و باختری به او سپرده شد و آنجا را مرکز خود ساخت بنام او « میلندا پانا » Milindapana معروف شد . سپس به شهادت « ایولودوروس » رود (به آس) را عبور کرد (۱) متعاقباً « یوگاپورانا » Yuga-purana از (یاوانا) یعنی یونانی هادر علاقه ماتورا و جمنا صحبت میکند . باز همین ماخذ هندی از « یاواناها » در « ساکتا » Saketa علاقه « اود » و در علاقه « پنچاله » Panchala یعنی دو اب جمنا و گنگا حرف میزند و بالاخره « ایولودوروس » و ماخذ هندی فوق الذکر هر دو از اشغال پایتخت موریها یعنی « پتالی پوترا » و پتنه امروزی تذکار میدهند . خلاصه مناندر از سیالکوت نزدیک لاهور تا « پتالی پوترا » کنار گنگا تمام این منطقه وسیع را بفرمان پادشاه آریانا فتح و جزء متصرفات دولت یونان و باختری ساخت .

سهم ایولودوت در اقدامات استعماری : بیشتر متذکر شدیم که « ایولودوت » از شهر دمتریاس ارا کوزی از راه جدوز یا بطرف سند آمد و در تا کز بلا با سلطان آریانا ملحق شد . « ایولودوت » اول به کمک قوه دریائی و لایانی را که مشرف به سواحل اندوس بود فتح کرد و بعد متوجه « راجپوتانه » شد . مشارالیه علاقه « کچ » Cutch را متصرف شده و در امتداد سواحل بطرف

جنوب غرب متوجه شد. بطلیموس درین حصص از شهر یونانی موسوم به «ته اوفیلا» Theophila صحبت میکند و این شهر در مناطق غربی دلتای اندوس وقوع داشت و موقعیت آن را سر راه «پتاله» Patala به «اوجن» Ujjain قرار میدهند تارن میگوید که این شهر اصلاً هندی بود. و در اثر فعالیت های «اپولودوت» دوباره آباد شد و بنام مادر این پادشاه باختر به اسم «ته اوفیلیا» شهرت یافت بیشتر در ذکرمفوحات ایوتیدم پدر دمتریوس از تصرف بعضی علاقه های سند و نزدیک سواحل ذکر نمودیم. تارن به استناد «اپولودوروس» فتح علاقه «پتالن» Patalene (دلتای اندوس) و اراضی ساحلی را که عبارت از سلطنت «سارا اوستس» Saraostas و سلطنت «سیگردیس» Sigerdis باشد بعضی علاقه های «سوراشترا» Surashtra و کتیاوار را به «اپولودوت» نسبت میدهد.

قراریکه از روی نگارشات مولف «مسافرت بحراری ترئه» Periplus maris Erythraei معلوم میشود «اپولودوت» بندر «بری گازا» Brygaza یعنی (براج Broach) در گجرات و سواحل شرقی خلیج کمپی را که مقابل کتیاوار افتاده است هم فتح کرد و مولف کتاب فوق اظهار میدارد که مسکوکات «اپولودوت» و «هناندر» در بندر مذکور در قرن اول مسیحی یافت میشود و این مسکوکات شواهد زمانی است که مناندر و اپولودوت ژنرال های فاتح از طرف دمتریوس سلطان آریانا با بحیث امیر در قطعات متصرفی هندی حکمفرمایی کرده اند.

بدین قرار «اپولودوت» بطرف جنوب هند تا کتیاوار و حصهئی از گجرات یعنی «باریگازا» و «سورت» را متصرف شد. «باریگازا» از نقطه نظر مرادات دریائی و خشکه اهمیت زیادی داشت زیرا از یکطرف راه دریا از جانب غرب بدان منتهی میشد و از طرف دیگر راهی از آنجا بطرف «ایوجن» و «ویدیسا» vidisa و کوزامبی Cosambi کنار جمنا به پتالی پوترا در سواحل گنگا میرفت.

خاک های موریادست دولت یونان و باختری : در مبحث موریاد (حصه دوم فصل پنجم) مفصل و در اوائل این فصل بصورت مختصر دیدیم که موریادها از عدم سلطنت مرکزی در آریانا استفاده نموده و مناطق شرقی و بعضی حصص دیگر جنوب هندو کش را متصرف شدند . با ظهور ایوتیدم اصل خاک آریانا تا سواحل اندوس خود بخود از وجود آنها خالی شد و با جلوس دمتریوس تمام نقاط حیاتی آنها نامرکز سلطنت شان « پتالی پوترا » جزء متصرفات باختر شد از روی نقشه فتوحاتی که دمتریوس در هند وضع کرده بود و شرح آن گذشت واضح معلوم میشود که منظور سلطان آریانا فتح تمام خاک اصلی خاندان موریاد بود (۱) « پتالی پوترا » پایتخت امپراطوری موریاد ، تا کنز یلا مرکز نیابت سلطنت آنها در علاقه شمال غربی و ایوجن مرکز نیابت سلطنت آنها بطرف غرب همه بدست پادشاه آریانا و قوماندان های او مفتوح گردید . تارن میگوید : « حالا با مناندر در پتالی پوترا ، ایلودوت در ایوجن و خود دمتریوس در تا کنز یلا هر سه نقطه اساسی امپراطوری موریاد هر سه مراکز اداری بدست « دمتریوس افتاد . »

مراجعت دمتریوس به آریانا و مقرری های جدید : بعد از غیاب طولانی و پس از عملی ساختن نقشه فتوحات خود دمتریوس از تا کنز یلا به آریانا و مرکز سلطنت خویش باختر مراجعت کرد قراریکه معلوم میشود مراجعت او از تا کنز یلا فوری و بصورت غیر مترقبه صورت گرفته است یعنی محتملاً هنوز مصروف نقشه های اداری متصرفات بود که کدام واقعه غیر مترقبه حضور او را بصورت فوری در باختر ایجاب کرده است . این واقعه را بعضی ها وفات پسرش ایوتیدم دوم که در باختر به حیث امیر گذاشته بود یا نگرانی حملات بادیه نشینان شمال و یا هر دو تعبیر کرده اند . بهر حال علت هر چه بوده قرار نظریه تارن پیشروی های سلطان آریانا در هند در حوالی ۱۷۵ ق م تمام شده و بطرف آریانا (۱) تارن به این عقیده موافق است به صفحه ۱۵۲ یونانی ها در باختر و هند مراجعه شود .

و با ختر مراجعت کرده است. غیاب چندین ساله و دوری از مرز سلطنت طبعاً ایجاب می‌کند تا در تشکیلات اداری و عزل و برقراری امری داخلی تجدید نظر کنند. اولین اقدام «دمتر یوس» در آریانا این بود که عوض برادر کوچکش «اپولودوت» که مشغول اداره اراضی متصرفی هندی بود پسر سومش «پانتالئون» Pantaleon را به حیث امیر سیستان و اراکوزی مقرر کند پانتالئون در سیستان بیشتر مسکوکات جدش ابوتیدم را منتشر ساخته و حتی به ضرب سکه او ادامه داد. دمتریوس حینیکه عازم کشور کشائی در خاک هند میشد در جنوب هندو کش در علاقه پاروپامیزادی پسر دیگرش دمتریوس دوم را به حیث امیر گذاشته بود و قتیکه از هند مراجعت کرد و خبر وفات ابوتیدم دوم پسرش امیر باختر را شنید دمتریوس دوم را به باختر مقرر کرد و ولایت پاروپامیزادی را هم به پانتالئون امیر سیستان و اراکوزی داد عین همین کار در زمان ابوتیدم جد آنها هم صورت گرفته بود زیرا خود دمتریوس شاه باختر در زمان شهزادگی اول امیر اراکوزی و سیستان بود و بعد از سقوط نفوذ مورباها در ولایت پاروپامیزادی هم نظارت حاصل کرد. بعضی‌ها به این عقیده اند که دمتریوس با این ترتیبات و مقرری عزم داشت که پس به هند مراجعت کند.

دمتریوس دوم پسرش تا زمانیکه امیر پاروپامیزادی بود بنام و تصویر پدر سکه زده است ولی در باختر پسران او ابوتیدم دوم و دمتریوس دوم که یکی پشت دیگر به امارت آنجا نایل شدند به تصویر و نام خود سکه زدند. پانتالئون پسر سوم دمتریوس امیر سیستان و اراکوزی و پاروپامیزادی سکه زده ندارد و میگویند مدت زیادی امارت نکرده بود که وفات کرد و جایش را برادر چهارمش «اگاتو کلس» Agathocles گرفت برای اینکه وضعیت در تاریکی نماند در پایان از امارت های داخلی آریانا و امارت های متصرفی هندی امپراطوری یونان و باختری صحبت میکنیم :

امارت پاروپامیزادی:- این امارت در تشکیلات اداری دولت یونان و با ختری از زمانه های ایوتیدم وجود داشت لیکن چون در آنوقت نفوذ مور یاها تا زه آنجا بر طرف شده بود بیشتر از طرف خود پادشاه وزمانی هم از طرف پسرش امیر ارا کوزی اداره میشد .

در عصر زمامداری دمتریوس وضعیت امارت پاروپامیزادی روشن شده است و از کهستانات مرکزی آریانا تمام کاپیسا و گندهارانا کنار اندوس جزء آن بوده و امیر آن از کاپیسا تمام این خطه وسیع را اداره میکرد . چنانچه بعد ها حین عبور زایرچینی « هیوان - تسنگ » هم وضعیت اداری چنین بود . دمتریوس حینیکه عازم هند میشد یکی از پسرانش دمتریوس دوم را امیر این علاقه بزرگ مقرر کرد و به او اهمیت زیاد میداد زیرا در نظر داشت که ارتباط خود را از تا کنزیرا به باختر ذریعه اوبرقرار داشته باشد ، امارت پاروپامیزادی با موقعیتی که داشت حقیقتاً دارای اهمیت بسزای تمام راه های بزرگ هند و کش که باختر را به جنوب وصل میکرد در آن واقع شده بود و راه های امارت ارا کوزی و سیستان و متصرفات ماورای اندوس همه از اینجا میگذشت ، دمتریوس دوم در کاپیسا یا قراریکه « تارن » میگوید در شهر اسکندریه کاپیسا (پروان) سکه زده ولی برای پدرش سکه زده نه برای خودش ، زیرا در سکه های (تترادرا کم) چهار درهمی او عنوان پدرش « دمتریوس پادشاه مغلوب نشدنی » ثبت است . در سکه های مربع مسی هم صورت پدرش را با کلاه معروف سرفیل و هم عنوان او را نقش کرده است چون زبان پراکریت و رسم الخط خروشتی در جنوب هند و کش عمومیت داشت آنرا هم در مسکوکات خود بکار برده و درین راه هم سیاست پدر خود را تعقیب کرده است .

وقتیکه دمتریوس اول سلطان آریانا از هند مراجعت کرد ایوتیدم دوم پسر او و امیر باختر وفات نموده بود . بنابراین امیر کاپیسا و پار و پامیزادی

یعنی دمتریوس دوم رابه باختر انتقال داد و امارت پارویا میزادی را هم عجالاً مربوط به اراکوزی و سیستان ساخت و از بین جهت است که پانتالئون درین حصه هم نفوذ و آمریت یافته است. بعد از پانتالئون برادر چهارمش اگاتوکلس بحیث امیر در کاپیسا و پارویا میزادی امارت کرده است.

چون ولایت پارویا میزادی و مرکز آن کاپیسا درین دوره اهمیت زیاد داشت و بعد از سقوط یونانی های باختر که پسان شرح خواهد یافت کانون دولت یونان و کاپیسی شمرده میشد و مسکوکات امرای اینجا معلومات بیشتری راجع به علامه فارقه کاپیسا بمامیدهد به تفصیل آنها می پردازیم زیرا اهمیت و مقام این قطعه در تاریخ این عصر و بعدها شرح بیشتری را ایجاب میکند.

بعضی ملاحظات در اطراف مسکوکات پانتالئون

و اگاتوکلس در امارت پارویا میزادی: مانند سایر پسران دمتریوس

پادشاه یونان و باختری امرای مذکور در سکه های مدور مسی عناوین مشخصی برای خود اختیار نکرده و فقط تصویر خود و عنوان شاهی را با تصویر نشسته زوس «Zeus» که در دست خود مجسمه سه سره را گرفته است بضر برسانیده اند. زوس در اینجا عبارت از فیلی است که رب النوع «کاپیسا» میباشد و پادشاه علاقه «پارویا میزادی» که مرکز آن شهر «کاپیسی» بود باید علامه فارقه شهر را در سکه های خود استعمال کند. اگرچه از احتمالات بعید مینماید ولی از روی تشابه مسکوکات چنین معلوم می شود که علاقه سیستان و اراکوزی را هم درین زمان همین امیر پارویا میزادی اداره میکرد.

چیز مخصوصی که درین سکه ها قابل توجه است شکل سه سره رب النوع هکات «Hecate» است که تا حال معنی آن را پوره نفهمیده اند و بیشتر به موقعیت محلی پایتخت و وضعیت جغرافیائی آن اشاره میکند. هکات رب النوعی بود که آن را در نقاطی که سه راهی ها واقع بود پرستش میکردند. در علاقه پارویا میزاد

نقطه‌ئی که در سرسره‌راه مهم واقع شده باشد غیر از کاپیسا نیست که راه باختر و هند و ارا کوزی از راه کابل در آن یکجا میشود. علاوه برین چیز دیگری که از وجود «هکات» در دست «زوس» معلوم میشود این است که «زوس» در زمان یونانی‌ها رب النوع کاپیسا بوده و بهمین مناسبت روی مسکو کاتی که در اینجا به ضرب رسیده نقش می‌باشد. پس پانتالئون و اگاتو کلس یکی بعد دیگر امیر علاقه پارو پامیزادی بوده و مرکز قلمرو آنها همین کاپیسا بود.

علاوه برین وجود رب النوع «هکات» بعضی روشنی‌های دیگری هم در مسکو کات مسی «پانتالئون» و اگاتو کلس می‌اندازد، روی مسکو کات نیکلی و مسکو کات مدور مسی «دیو نیزوس» (رب النوع انگور و شراب) به قیافه جوان و بصورت نیم تنه بطرف راسته و هیکل پلنگی بطرف چپه آن نمایش یافته، چون مضمون این سکه‌ها بیک زبان است معلوم میشود که مخصوص یونانی‌های آر یانا بوده و شکل «دیونیزوس» آن طوریکه بعضی ها گمان میکنند به «شیوای» هندی رابطه نداشته و صد فیصد دیونیزوس یونانی رب النوع شراب و انگور است (۱) برعکس مسکو کات مربع مسی که به دوزبان بضر رسیده و مخصوص هند بوده در یک طرف خود دختر رقاصه هندی را بلباس هندی نشان میدهد که در دست خود گلی گرفته است و بطرف چپ آن همان پلنگ میباشد اگر چه شیر عموماً در سکه‌های تا کریلا دیده شد و بعضی ها گمان کرده اند که پلنگ سکه‌های فوق الذکر هم در حقیقت همین شیر بوده و در نتیجه ضرب سکه را به تا کریلا نسبت داده اند ولی همان طوریکه «زوس-هکات» شهر مخصوصی از خود داشته که در کاپیسا واقع بود تصویر «دیونیزوس» هم به شهر معینی دلالت میکند که عبارت از «نگار اهارا» یا «هده» امروزه است که «بطلیموس» آن را

(۱) مدام نیله کوک امر یکائی به این عقیده است که «دیونی زوس» رب النوع شهر «نسا» یا «نسه» بود و این نام یونانی یکی از شهر هائی است که در بگرام موجوده وقوع داشت.

«نگارا» Nagara خوانده و در عین زمان «دیونی زوپولیس» Dionysopolis یعنی شهر «دیونی زوس» هم یاد شده است. و چون «نگارا هارا» که امروز هم بهمان لهجه باستانی آنرا «نگهار» گویند در قلمرو شرقی «پارو یا میزادی» واقع و یکی از شهرهای خیلی مهم آریانای قدیم بشمار میرود احتمال زیاد دارد که مسکو کات مربع مسی «پانتالئون و «اگاتو کلس» در آنجا بضر ب رسیده باشند و چون «نگارا هارا» بطرف سرحدات شرقی آریانا افتاده عوامل مشترک که جامعه هندی و یونان و باختری آریانا در مسکو کات آنجا مشترک است یعنی پلنگ علامه فارقه شهر «دیونیزوس» جنبه باختری و رقصه هندی جنبه قرابت آنرا به فضای هند نشان میدهد.

نا گفته نماند که «اگاتو کلس» یک سلسله سکه های مربع مسی هم دارد که در آن قطعاً زبان یونانی استعمال نشده هر دو طرف سکه به زبان «پرا کریت» محلی به ضرب رسیده است. بیک طرف سکه نام «اگاتو کلس» و طرف دیگر آن کلمه ئی ثبت است که آن را «هیدياسام» Hidiyasame خوانده و بصورت های مختلف ترجمه کرده اند و مناسب ترین همه «دیو کایوس dikaios» است که معنی آن (عادل نسبت به هندیها) می باشد. فراموش نباید کرد که بین مسکو کات اگاتو کلس و سکه های بومی تا کزیلا بعضی قرابت ها موجود است چنانچه بعضی ها همین موضوع را دلیل گرفته میگویند که باید اگاتو کلس بر تا کزیلا حکومت نموده باشد ولی حقیقت چنین نیست زیرا دمتریوس حکومت گندهارا را که بین علاقه تا کزیلا و قلمرو حکمفرمائی اگاتو کلس افتاده به «اپولو دوتس» واگذار شده بود، بعبارت دیگر قلمرو مخصوص اگاتو کلس از اسکندریه قفقاز بطرف سیستان انبساط داشت نه بطرف هند. علت پاره نشا بهات بین سکه های بومی تا کزیلا و سکه های اگاتو کلس منوط به این است که در شهر مند کور بعضی تجارت خانه ها به مقصد تجارت سکه میزدند که يك حصه آن مخصوص

غرب بود و شهر اسکندریه کاپیسا (پروان) دروازهٔ عالم غربی این وقت بشمار میرفت . یکی از اختصاصات دیگر بعضی سکه های 'ا' گاتو کلس « این است که نوشته های پرا کریت آن بجای خروشتی رسم الخط محلی آریانا به رسم الخط (برخمی) نوشته شده پانتالئون و ا گاتو کلس فقط دو امیر پارومیزادی در میان پسران و امرای دمتریوس پادشاه یونان و باختری به این کار اقدام کرده اند و علتش این است که حدود شرقی امارت پارو پامیزادی در عصر آنها تا کنار اندوس انبساط داشت و با تعقیب سیاست پدر برای خاطر اهالی قریب سرحدات هند به رسم الخط آنها هم سکه به ضرب رسانیده اند .

امارت ارا کوزی و سیستان : پیشتر دیدیم که پادشاه بزرگ و مدیر یونان و باختری ایوتیدم برای حسن ادارهٔ کشور اماراتی بمیان آورده و زمام ادارهٔ آنها را با اختیارات کامل ضرب سکه و غیره به فرزندان خود داد این رویه را پسر و جانشینش دمتریوس هم تعقیب کرد و حتی اراضی مفتوحهٔ متصرفی هندی را هم به همین اصول اداره نمود . امارت ارا کوزی و سیستان در عصر دمتریوس کمافی السابق بحال خود باقی ماند . پادشاه جدید آریانا اول برادرش اپولودوت را در انجا بحیث امیر مقرر کرده بود تا اینکه نقشهٔ کشور کشائی را طرح کرد و شخصاً به تا کزیلا رفت و به اپولودوت امر داد که « جد رزیا » را فتح نموده و به تا کزیلا به او پیوست شود . بعد از مراجعت از هند و مشاغلی که برای برادر خود اپولودوت در انجا داده بود پسر سو مش « پانتالئون » را امیر سیستان و ارا کوزی مقرر کرد . مسکوکات پانتالئون بسیار کمیاب است و در سیستان بیشتر بنام جد خود ایونیدم سکه ب ضرب رسانیده است چنین می نماید که بعض اوقات احاطهٔ این امارت کلان شده و تا پارو پامیزاد و مرکز آن کاپیسا هم انبساط یافته باشد . چنانچه بعضی ها به اشتباه او را امیر پارو پامیزادی و مرکز امارتش را کاپیسا خوانده اند . تاریخ امارت او به حوالی ۱۹۰ ق م

نسبت می‌شود. پانتالئون مانند دیگر پسران دمتریوس در سکه های مدورمسی عنوان شخصی برای خود نگرفته و محض خود را امیر خوانده است. پانتالئون بیشتر مس سکه زده، در روی مسکوکات خود زبان یونانی و در چپه آن زبان برا کزیت را استعمال نموده است.

امارت باختر: بیشتر بملاحظه رسید که دمتر یوس اول به مجرد یکه بر تخت باختر نشست به فکر کشور کشائی در هند افتاد لیکن چون نقشه بزرگی را بیش خود طرح کرده بود و میدانست که عملی ساختن نقشه مذکور غیاب چندین ساله او را ایجاب میکند برای حسن اداره داخل کشور و آسوده ساختن خاطر از مسایل اداری آریانا در مرکز دولت یونان و باختر یعنی باختر هم امارتی بمیان آورد و یک پسرش ایوتیدم دوم را در آنجا امیر مقرر کرد. این امارت بار اول در عصر او و در اثر قشونکشی ها و غیاب طولانی او در هند بمیان آمد. ایوتیدم دوم تا حوالی سال ۱۷۵ ق م یعنی ناسالی که وفات کرد در آنجا امارت میکرد و بدون شبهه تمام صفحات شمال هندو کش، باختر و تخارستان و سغدیان حتی ولایت شرقی یعنی «هری» را با ملحقیات آن اداره می نمود. بعد از وفات ایوتیدم دوم، حینکه پدرش از هند مراجعت کرد تجدید نظر در امارات داخلی آریانا نموده دمتریوس دوم امیر پارو پامیزادی را در باختر تعیین کرد و جای اخیرالذکر را به پانتالئون داد چنانچه این وقایع بیشتر شرح یافت.

تشکیل امارات نودر خاک های متصرفی هندی: پیشتر دیدیم که تحت او امر دمتریوس سلطان دولت یونان و باختری برادرش ابولودوت و یکی از ژنرال های معروفش مناندرد در فتح هند سهیم بسزائی گرفتند. دمتر یوس برای اداره اراضی مفتوحه کسی دیگری غیر از این قوما ندانها سراغ نداشت. لذا وقتیکه به باختر

مراجعت میکرد خاك هند را میان آنها تقسیم کرد . روی هم رفته « اپولودوت » از اندوس تا جیلیم و تا بندر « باریگازا » و سواحل خلیج کامبی و مناندر به علاقه بین جیلیم و گنگا نفوذ و حکمفرمائی داشت و هر دو بعد از مراجعت سلطان آریانا بحیث امیر در ولایات اراضی مفتوحه مقرر و منصوب شده بودند .

حوزه امارت اپولو دوت : درین شبهه نیست که « اپولودوت » برگند هاراهم امارت کرده ولی بیشتر بحیث امیر « باریگازا » شهرت دارد و طبعاً در تمام اراضی بین این دو نقطه امارت و حکمفرمائی کرده است امارت او بر گند هار از روی مسکوکات او معلوم میشود زیرا « زوس » کامپسا و گاو کوهان دار شیوا علامه فارقه « پشکلاواتی » مرکز گندهارای غربی در مسکوکات مربع نقرهئی او دیده میشود ولی قراریکه بالاتذکار دادیم حوزه اصلی امارت او مخصوصاً بعد از انبساط دولت یونان و باختری در هند بین اندوس و جیلیم بود و از تا کریلا بنام دولت باخترب تمام این قطعه وسیع حکمفرمائی میکرد ، در میان مسکوکاتی که در تا کریلا به ضرب رسانیده شکل فیلهم دیده میشود و بعضیها آنرا علامه فارقه شهر تا کریلا میدانند و این هم از خود قصهئی دارد که پوروشاه تا کریلا حین ظهور اسکندر فیله مقدسی داشت که بدست فاتح مقدونیه افتاد و آنرا به معبد آفتاب اهدا کرد . اپولودوت باشغال مر کر امارت خود وقتیکه از جنوب هند بطرف شمال به شهر تا کریلا آمد اراضی ساحلی خلیج کامبی و ولایت « پتالنه » و « ابو جن » از نفوذ اداره او دور ماند به این علت ، یا حین ظهور « ایو کراتید » بحیث مدعی سلطنت باخترا علاقه های مذکور از سلطه تصرفی دولت یونان و باختری بر آمد .

حوزه امارت مناندر : مناندر بحیث ژنرال دمتریوس در منابع هندی شهرت دارد از روی متن (یوگاپوراننا) معلوم میشود که در پتالی پوترا خود دمتریوس آمر فوقانی بود . در مهاباراته حینیکه دمتریوس و ایولو دوت بحیث شاهان

«یاوانا» ذکر شده اند از مناندر اسمی برده نشده و این هم دلیل بر این است که او در اوایل محض ژنرال پادشاه یونان و باختری بود.

دمتریوس حین مراجعت باختر او را اول بحیث حکمران ار اضی بین جیلیم و گنگا مقرر کرد. و پسان ها امیر این علاقه گردید. تارن میگوید که اعطای مقام امارت به غیر از بستگان شاه چیز بی سابقه است. در بن صورت یا اراضی که به مناندر سپرده شده بود تحت نظارت برادر شاه اپولو دوت هم بود و یا مجبور بت چنین واقعه را بمیان آورده بود لیکن چون مناندر رشادت و مهارت زیادی درین جنگ ها بخرچ داده بود لیاقت کاملی برای احراز چنین مقامی داشت.

اپولو دوت و مناندر امرای دولت یونان و باختری در هند چون در میان هندی ها زندگانی کرده و از نزدیک با آنها و عرف و عادات شان تماس داشتند در آثار و منابع ادبی و مذهبی هند شهرت زیادی حاصل کرده اند، مها بار اته علاوه بر دمتریوس شاه فاتح یونان و باختری اپولو دوت را بنام بهگاداتا Bhagadatta یاد کرده مناندر در ماخذ بودائی به اسم «میلاندا» شهرت فوق العاده دارد و مذاکرات طولانی بایکی از علما و فلاسفه بودائی نموده که در کتب تاریخ غالباً از آن بحث میشود و شاید ما هم موقع برای ذکر این مطالب بیا بییم.

پایان سلطنت دمتریوس : مراجعت دمتریوس از تا کنز یلا به باختر تبدلاتی را بمیان آورد که ذکرش گذشت چون متصرفات هندی او و مخصوصاً اصول اداره آن تو جهات مزیدی بکار داشت حین مراجعت باختر باز در صدد موقع مساعد بود که پس به تا کنز یلا برگردد چنانچه این اراده او از روی تعیین امیری برای مرکنز سلطنت یعنی باختر هم معلوم میشود اگرچه واضح سندی در دست نیست که بالاخره به هند برگشت یا خیر بعضی مدققین برانند که به هند برگشت و در قلمرو امارت مناندر در قسمت های جنوب شرق در حوالی « ماتورا » بود که خبر ظهور ادعی سلطنت «ابو کراتید» را در باختر شنید.

بعضی دیگر چنین عقیده دارند که مناندر در هند مورد حمله ئی واقع شده و شاه باختر بکمک او آمد بود و به این جنگ ها مصروف بود که انتیو کوش چهارم سلوسی شامی دشمنی پدران خود را بادولت یونان و باختری تعقیب نمود و «ایو کراتید» یکی از ژنرال های مقتدر یونانی باختر را برای اشغال نخت و تاج تحریک کرد. بهر حال قرار بیکه از (یوگاپورانانا) معلوم میشود در اثر حمله ایو کراتید اراضی وسطی هند از دست دولت یونان و باختری خارج شد و به ترتیبی که پوره روشن نیست سلطنت دمتر یوس به پایان رسید.

مسکوکات دمتر یوس : مسکوکات دمتریوس روشنی زیادی به تاریخ و گذارشات سلطنت او می اندازد و مانند تابلوئی دوره های سلطنت از رارسیم میکند، دمتریوس پادشاه مقتدر باختر در عین زمانیکه فاتح و مرد کشور کشا ئی بود در اداره مملکت و امپراطوری، سیاست عاقلانه ئی را که باروحیات مردم موافق بود تعقیب میکرد. این رویه او در مسکوکات هم مشاهده میشود برای داخل کشور بکنوع سکه مخصوص داشت و در آن مانند پدرش دریک روی سکه «هر کول» را به حیث حامی خاندان سلطنتی نقش میکرد. پیشتر دیدیم که اولین خاندان سلطنتی یونان و باختری زوس را به حیث حامی دودمان خود انتخاب نموده بودند. راو لنسن از روی سکه ئی که «گاردنر» به طبع رسانیده اظهار میدارد که یکی از تصاویر بیکه روی سکه دمتریوس دیده میشود «اناهیتا» یا ناهیدباختری است که تعریف آن در او ستا آمده است (۱) و ما هم در فصل سوم از او صحبت کرده ایم.

برای اراضی متصرفی خاک هند سلسله مسکوکات نقره ئی به ضرب رسانیده و در آن برای مراعات فضای متصرفی و عرف و عادات اهالی لباس هندی و کلاهی بشکل سرفیل که علامه فتح هند است بسر کرده جزئیات این سکه قرار آتی است :

روی سکه: پادشاهی به نیم رخ راست بلباس هندی دیده میشود. به سرش کلاهی به شکل سرفیل است نوشته ندارد.

چپه سکه: هر کول به قیافه جوانی ایستاده به دست چپش تیاقوروی بازوی چپش پوست شیر کشال است. دست راست خود را به سر خود برده است. بطرف راست عمودی «بازیلوس» یعنی شاه و بطرف چپ عمودی «دمتریوس» ثبت است. علامه مخصوص مسکوکات او پیش پای راست هر کول نقش میباید شد غیر از این مسکوکات دیگر هم دمتریوس دارد و برای مزید معلومات به کتلاک های مسکوکات مراجعه شود. دمتریوس در چپه بعضی مسکوکات خود رسم الخط محلی جنوب هندو کش یعنی خروشتی را استعمال کرده است.

شهرهائی که دمتریوس بنا نهاده است: دمتریوس اول پادشاه یونان و باختر «فاتح هند» که منابع هندی او را بنام «دهر مه میترا» یعنی «پادشاه عادل» هم خوانده مردی بود بصیر، سیاست مدار، با اداره کشور کشا، ور ویه مملکت داری را تا میتوانست بار و حیات محیط و عرف و عادات مردم خود کشور و نقاط متصرفی وفق میداد. دمتریوس در آبادی و عمران شهرها چه در داخل قلمرو مملکت و چه در اراضی متصرفی توجه زیادی نمود چنانچه بسایقه این گونه احساسات یکدسته شهرها بنا نهاده که بنام او و پدر و مادرش شهرت یافته و پایان مختصراً از هر کدام آن جدا گانه تذکار میدهیم:

(۱) دمتریاس اراکوزی: این شهر از جمله شهرهائی است که دمتریوس

بنا نهاده و تاریخ بنای آن از زمانی به او نسبت میدهند که هنوز به پادشاهی نرسیده و از طرف دولت مرکزی یونان و باختری در انجا سمت امیری داشت. درین شبهه نیست که این شهر در ولایت اراکوزی بوده و بطلیموس جغرافیه نگار کلاسیک در فهرست شهرهای اراکوزی از آن اسم می برد. محل آن بصورت دقیق معلوم نیست که نزدیک سواحل ارغنداب بوده یا دورتر برخی محل آن را در قلات

غلزائی موجوده نسبت میدهند این شهر بنام خود دمتریوس شهرت زیاده دارد برای اینکه از شهر دیگر دمتریوس که در حوزه سند بنا نهاده بود و بنام او یاد میشد فرق شود آنرا به اسم «دمتریاس ارا کوزی» یاد میکنند.

(۲) ایوتیدمیا ، ساگالا ، سیالکوت: حینیکه دمتریوس اول برای انجام نقشه فتوحات خود در هند از رود اندوس گذشت تکریلا را قرار گاه خود قرار داده و از آنجا در امتداد خطوطی که شرح دادیم بنای پیش روی را گذاشت و در سواحل شرقی رود اکسین Aksines شهری بنا نهاد و آنرا به افتخار پدر خود ایوتیدمیا نامید در تعیین شهر «ایوتیدمیا» نظریات مختلف است. بعضی آنرا عبارت از شهر ساگالا Sagala میدانند که پیش از فتوحات اسکندر هم وجود داشت و در اثر تهاجمات او بکلی خراب شد و باز دمتریوس روی خرابه های آن بنای شهر خود را گذاشت. «ساگالا» شهر خیلی پر ثروت و آباد بود و یکی از مراکز متصرفات هندی دولت یونان و باختری در اراضی شرق اندوس بشمار میرفت. بعضی های دیگر موقعیت «ایوتیدمیا» را در «شاکوت» Sharkot نزدیک جهنگ J. ang موجوده یا «سیالکوت» نزدیک شمال لاهور میدانند.

«مکدونالد کوندل» (۱) در اطراف «ساگالا» یا «ایوتیدمیا» تحقیقات بیشتری نموده و میگوید که لهجه سانسکریت این اسم «ساکله» یا «سکله» بوده که عیناً بصورت متذکره بطلیموس سر میخورد. در «مهاباراته» بکرات ذکر شده و از آن معلوم میشود که پای تخت «مادراها Madras» یعنی یکی از اقوامی بود که از باختر بدینجا مهاجرت نموده بود. از روی «مهاباراته» موقعیت آن بطرف غرب راوی معلوم میشود و آراین آنرا به اراضی شرق رودخانه مذکور قرار میدهند و این مسئله در تعیین موقعیت صحیح آن پاره اشتباهاتی پیش کرده است. سکندر در «ساگالا» خرابی های زیادی وارد کرد و حتی میگویند آنرا بکلی با خاک یکسان ساخت.

جنرال کمننگهم بکدک معلوما تی که هیوان - تسنگ ز ایر چین درین باره گذاشته موقعیت صحیح « ساگالا » رامعین میکند و عبارت از محلی است که بنام « تپه سنکلاله » یاد میشود و تقریباً ۶۰ میل از شهر لاهور فاصله دارد و به نظریات آریین و کورتیوس هم سر میخورد زیرا ایشان میگویند که شهر روی تپه آباد بوده شهر « ایوتیدمیا » بدست دمتریوس اول شاه یونان و باختری روی خرابه های ساگالا آباد شده و تا آخر مرکز متصرفات هندی دولت یونان و باختری بشمار میرفت (۱)

(۳) دمتریاس سند : علاوه بر دمتریاس « اراکوزی » پادشاه یونان و باختری که خودش شخصاً تازمانی فتوحات خود را در خط اندوس تعقیب میکرد شهری بنام خود در سند بنانهاد که شاید در قسمت سفلی یادر حوالی دلتای سند وقوع داشت . چون اسکندر در پتاله Patala سدی ساخته و قسمتی از یونانی ها را در آنجا گذاشته بود میگویند که دمتریوس در همان جا آبادی کرد و شهر دمتریاس سندا و عبارت از همان پتاله میباشد . قرار یکه تارن در یاورقی ۲ صفحه ۲ و ۱ « یونانی هادر باختروهند » شرح داده این شهر در کتیبه نمره « ۱۹ » « ناسیک » Nasik بنام « داتامیتریا » Dattamitriya یا « داتا میتیا کا » Datamitiyaka یاد شده است .

(۴) شهر ته اوفیلا : این شهر هم قرار گمان غالب در حوالی دلتای سند در مجاورت شهر دمتریاس سند وقوع داشت ، تارن بعد از اینکه از قوم « سوویرا » Sauvira یا « سوویرا سند هو » صحبت میکند و میگوید که ما خاندانی آنها را با جمعی دیگر بنام « بهلیکا » یعنی بلخی یاد کرده اند اظهار میدارد که شهر « دمتریاس

(۱) مکدونالد کرندل در صفحه ۱۲۳ - ۱۲۲ هند قدیم بطلیه موسمی نگارد : (مقدونوی ها « سگالا »)
 راجراب کردند ولی دمتریوس یکی از پادشاهان یونان و باختری آنرا مجدداً آباد کرد و به افتخار پدر خود آنرا « ایوتیدمیا » نامید .

وته او فیلا « در میان همین مردمان آباد شده بود. ته او فیل نام ما در دمتر یوس اول است و نشان میدهد که پادشاه یونان و باختری يك شهر را بنام پدر خود «ایوتید میا» و دیگری را بنام مادر خود «ته او فیلیا» موسوم ساخته بود.

خوش رفتاری دولت یونان و باختری با اراضی متصرفی :

تا حال یکی دو جا اشاره نمودیم که دمتر یوس او ز فاتح هند در امور مملکت داری روحیات و عقاید و زبان و تهذیب و لباس و عرف و عادات مردم را چه در داخل کشور و چه در اراضی متصرفی مراعات میکرد این سیاست را نه تنها او بلکه فرزندان و امرائ و ژنرال ها و جا نشینان او پیروی کرده و مخصوصاً ادبیات و منابع مذهبی هند آنرا فراموش نکرده است. چون دمتر یوس اصل اراضی موربارا در خاک هند اشغال کرد شبههئی نیست که تا يك اندازه سیاست اداری و انسانیت خواهی اشو کاراپیروی کرده و میخواست بارویۀ اعتدال کارانه اراضی متصرفی را اداره نماید. شبههئی نیست که دیانت بودائی که درین وقت ها جنوب شرقی هندو کش یعنی پار و پامیزادی را فرا گرفته بود درین امر بی دخل نیست و چون دمتر یوس بیشتر بطرف مرکز بود بزم در خاک هند نزدیک میشد کوشش زیاد میکرد که اقدامات خود را مطابق روحیات آن دیانت موافق سازد. از طرف دیگر چون دودمان «سونگا» که عوض موربارا در هند روی کار آمده بود بر مردم فشار و تعدی داشت بومیان هند مقدم دمتر یوس اول شاه یونان و باختری و ژنرال فاتح او مناندر را گرامی دانسته زاه نجاتی یافتند «مادراها» که از جمله قبایل «بلهیکا» یعنی باختری بودند و به هند مهاجرت نموده بودند پیش از همه به نفوذ دولت باختر خوش شدند و این چیزها واضح از روی خود منابع هندی معلوم میشود زیرا در «یوگا پورانا» پادشاه یونان و باختری دمتر یوس به نام «دهر ما میترا» Dharmamitra یا دنده درین اسم کلمه «دهر مه Dharma» یعنی «درست شده» و «عادل» دیده میشود قراریکه «تارن»

میگوید (١) به وزن « دهرمه راجا » پادشاه داستانی و تصویری عادلی که در ادبیات هند شهرت دارد اورا هم پادشاه عادل خواندند. این اسم و عنوان که از روح هندی نمایندگی میکند نشان میدهد که دمتریوس پادشاه یونان و باختری همان پادشاهی که اورا « فاتح هند » میخوانند چقدر با مردم اراضی متصرفی هندی خوش رفتاری میکرد و جادارد که اگر هنگام نبرد اورا « فاتح هند » میگوئیم حین اداره بزبان خود هندی ها اورا « دهرمه میترا » پادشاه عادل بگوئیم .

و سعت قلمرو و امپراتوری یونان و باختری در عصر دمتریوس :

بیشتر دیدیم که ایونیدم پادشاه یونان و باختری پدر دمتریوس در راه وحدت خاک آریانا جهد بلیغ نموده و همه ولایات تاریخی و طبیعی کشور را بدور مرکز سلطنت جمع کرد و در آبادی و عمران شهرها و بسط زراعت و تجارت همت گماشت و حتی به ماورای پامیر و اندوس هم دست یافت در حقیقت توجه این پادشاه بزرگ در وحدت خاک آریانا و بذل مساعی او در آبادی داخل کشور و وضع اصول صحیح اداری و پیروی سیاست عاقلانه باخارج زمینها برای اقدامات کشور کشتائی پسرش دمتریوس سراسر آمده ساخت زیرا وقتیکه « ایونیدم » وفات کرد و دمتریوس بر تخت باختر نشست کاری برای او نمانده بود جز اینکه به توسعه متصرفات دولت یونان و باختری کوشش کند و طوریکه دیدیم به مجرد جلوس به این کار متوجه شد . یاقوتحات اسکندر را یاتصرف تمام اصل خاک هندی دولت موریان ، اورا متوجه هند ساخت و هر دو نظر به راه عملی کرد زیرا اسکندر کنار جیلیم متوقف شده بود و او تا سواحل گنگا بطرف شرق پیش رفت و تمام خاک دولت موریان را در هند متصرف شد . از اصل خاک تاریخی آریانا فقط ولایت جدروزیا که تا حال بیرون مانده بود در عصر او به سائر قطعات مملکت پیوست شد و دامنه متصرفات هندی چه به طرف حوضه گنگا و چه بطرف دلتای سند و سواحل خلیج کامبئی و سعت خیلی زیادی اختیار کرد . پنجاب ایالات متحده

بیهار Bihar، سند، کتچ Cutch، کتیاوار، گجرات شمالی قسمتی از راجپوتانه با سه مرکز مهم ۷ پتمالی پوترا، ایوجن، ونا، کز بلاهمه جزء متصرفات هندی دولت یونان و باختری بشمار میرفت آنچه که منابع یونانی و هندی دور تر از رود خانه جیلیم در خاک هند با اسکندر نسبت داده اند همه اش در حقیقت مدیون کارنامه های درخشان دمتریوس پادشاه آریانا است و در پایان این همه فتوحات در هند خود را « فاتح هند » خواند و این عنوان را در زمانه های باستان جز او کسی بحق دعوی نکرده است تارن می نویسد (۱) : « برای چند سال دمتر یوس حکمفرمای سلطنتی بود که از روی اندازه و وسعت از قلمرو سلوسی ها گذشته بود و از یا گزرت تا خلیج کامبی و از صحرای فارس تا وسط گنگارا در بر میگرفت . »

با فتوحات دمتر یوس و ژنرال های او اپولودوت و مناندر روح و مفکوره و تہذیب یونان و باختری بیش از پیش در خاک هند ریشه دو اندیده و مستحکم و برقرار شد اقدامات دمتر یوس از نقطه نظر سیاست استعماری و دوام حاکمیت دودمان شاهان یونان و باختری و تمرکز ثقل تہذیب باختر در هند دارای اهمیت فوق العاده بزرگ است « ساگالا » یا « سیالکوت » نزدیک لاهور ازین عصر به بعد مدت بیش از دو قرن کانون و مرکز سیادت اداری، سیاسی، تہذیبی احفاد شاهان یونان و باختری باقی ماند و حتی زمانیکه در اثر ظهور اسکائی ها و یوچی ها دولت یونان و باختری در صفحات شمال هند و کش منقرض شد و حتی پس از آنکه هرما یوس آخر بن پادشاه یونان و باختری کاپیسا هم در حوالی شروع عهد مسیح از میان رفت « ساگالا » به اولاد شاهان یونان و باختری و تہذیب ایشان وفادار مانده بود و آخرین سنگر تہذیب باختر در آن قطع شد بشمار میرفت در تاریخ آریانا مثال های زیادی موجود است که هر وقت پادشاهان نیرومند و مقتدر ما امپراطوری تشکیل داده و خاک های هند را متصرف شده اند و باز بنا به ظهور سلاله دیگر و تشکیل دولت جدید امپراطوری سابق در اصل چو کات

کشور سقوط کرده است، دامنه و بقایای آن در خاک هندمدت‌های میدیدوام کرده است و به این ترتیب آریانا حکمفرمایان زیادی به هند داده است و باین پادشاهان و فتوحات‌شان تهنیت آن وقت آریانا در ماورای اندوس منتشر گردیده است. اپلودوت و مناندر برادر و ژنرال فاتح دمتریوس که پسان بحیث امرادر خاک‌های متصرفی‌های هندی دولت یونان و باختری مقرر شدند نفوذ اداری خود را در آنجا محکم کردند و بنام دولت یونان و باختری سلطنت در آنجاها قریب دو قرن دوام کرد. نفوذ دولت یونان و باختری در تصرفات ماورای یامیر، کما فی السابق یا برجا بود، ختن، کاشغر، و تمام اراضی سنکیانک امروزه از طرف عمال دولت یونان و باختری اداره میشد و با تحکیم روابط تجارنی روابط تهنیتی بیش از پیش میان باختری و این قسمت‌ها منبسط شده بود و کارگران و هنرپیشه‌گان باختری درین جاها مصروف کار شده بودند. صنعت، ادبیات یونان و باختری بار سم الخط خروشی بیشتر در میان باشندگان سنکیانک منتشر شده بود از نگارشات استرابو برمی آید که نفوذ دولت یونان و باختری تا آخرین سرحدات غربی سربیک «Serike» یعنی تاشقرغان سرقول «Sarikol»، در حواشی کشور چین رسیده بود و قشون دولت باختری برای حسن انتظام و مراودات تجارنی و دفاع از ترکتنازی‌های اقوام بادیه‌نشین اسکائی این خطه دور افتاده را اداره میکرد (۱) دولت یونان و باختری در سال‌های آخر سلطنت دمتریوس شکل امپراطوری خیلی بزرگی را بخود گرفته بود و به مراتب از قلمرو امپراطوری سلوسی‌های یونانی‌شام بزرگتر شده بود. شاه باختری و پسران او که هر کدام در داخل آریانا و اراضی متصرفه از طرف دولت مرکزی به امارت‌های بزرگی نایل شده بودند روی هم رفته دست جمع در تحکیم مبادی و اعتلای مادی و معنوی دولت یونان و باختری و حر استارکان امپراطوری جهد بلیغ نموده و با بصارت و عزم و اداره و وظیفه بزرگ خود را عملی کردند. شهرها چه در داخل و چه در اراضی متصرفی همه جا آباد شد.

سومین خانوادۀ سلطنتی یونان و باختری

خاندان «ایو کراتید»

بعد از خاندان اول و دوم یعنی خاندان «دیودوت» و «ایوتیدم» دو دمان سوم سلطنتی یونان و باختری با ایو کراتید در حوالی ۱۷۵ ق م آغاز میشود. در مورد سلطنت خاندان اول و ظهور سلالۀ ایوتیدم دیدیم که دولت سلوسی شامی برای امحای آزادی باختر و گیل کردن نقشۀ سلطنت مستقل یونان و باختری چه کاری بود که نکردند. از وسایلی که در دست آنها بود از همه کار گرفتند رؤسای ملی را دل داری کردند، مردان با نفوذی را که در فضای آزاد باختر تربیه شده بودند مقامات بلند وعده دادند و حتی نایب الحکومه و امرادر میان آنها انتخاب کردند. همه نتیجۀ معکوس داد و همه از مناصبی که سلوسی ها به آنها دادند به نفع خود و آزادی باختر و استقلال دولت یونان و باختری استفاده کردند چون این اصول کامیاب نشد به توطئه و تحریکات پرداختند تا اینکه خاندان اول شاهان مستقل یونان و باختری سقوط کرد و سلالۀ دوم یعنی ایوتیدم و پسرش به مراتب به تحکیم ارکان دولت یونان و باختری و شالودۀ استقلال آن صرف مساعی نمودند و علاوه بر تو حید خاک آریانا متصرفات وسیعی در هندو سنکیا نگ به آن افزودند و امپراطوری ساختند که از حیث وسعت خاک از امپراطوری خود سلوسی ها کلان تر شد سلوسی ها که سلطنت مستقل یونان و باختری را دیده نمی توانستند طبعاً از امپراطوری یونان و باختری و موقعیت مساعد آن به هر اس افتادند راهای حیاتی و تجارنی با چین و حوزۀ گنگاو بحیرۀ هند همه در دست پادشاهان باختر بود بناءً علیه انتیو کوش چهارم سلوسی سیاست مخالفت کارانه ارثی خود را نسبت به باختر تعقیب نموده و چون بعد از تجربه انتیو کوش سوم میدانست که اقدامات

5204

تصویر (۷) مقابل صفحه (۵۳)



ایو کراتید موسس سومین خانوادہ سلطنتی یونانو باختری (حوالی ۱۷۵ ق م)

تصویر (۸) مقابل صفحه ۵۴)



EUKRATIDES 160-156 AV.JC



AGATOKLES

بالا : نمونه‌ای از مس‌کوکات زیبای ایوکراتید . یکطرف سر پادشاه و طرف دیگر دیوس‌کوری رب‌النوع ستارگان صبح و شام بصورت دوبرادر سوارکار دیده میشوند .
 پایان : یکی از مس‌کوکات آگاتوکلس پسر دمتریوس که از جانب پدر در ولایت پاروپامیزادی امارت کرده است . (به صفحه ۳۷ مراجعه شود)

عسکری نتیجه نخواهد بخشید باز سیاست «انتریک» و تحریک رایش گرفت این دفعه به یک نفر از ژنرال‌ها که در باختر بود و «ایو کراتید» نام داشت متوصل شده و او را به اشغال تخت باختر تشویق نمود.

قراری که در مبحث پیشتر شرح دادیم خود پادشاه یونان و باختری دمتر یوس بعد از تجدیدنظر در امارات داخلی آریانا و انتصاب پسرانش دمتر یوس دوم در باختر، پانقلابون در اراکوزی و سیستان و پسان تر در پارو با میزادی پس برای اداره اراضی مفتوحه متصرفی هندعازم تا کنیلا شده بود و زمین بر ای ظهور ایو کراتید در باختر مساعد شده بود زیرا پادشاه با سران سپاه و نیروی بزرگ در امتداد سند تا او قیا نوس و بطرف شرق هند تا پتالی پوتر امشغول کار بود بعد از اعلان پادشاهی ایو کراتید در باختر قراریکه پسان خواهیم دید دمتر یوس برای استرداد تخت و تاج خود پاره اقداماتی کرد ولی موفقیتی بدست آورده نتوانست و در حوالی ۱۶۰ ق م در گذشت.

«ایو کراتید» بر تخت باختر نشست ولی باز برای دفعه سوم تحریکات سلوسی های شام جانی را نگرفت و چیزی که دل آنها میخواست بمیان نیامد. بیشتر در مورد دومین دودمان مستقل یونان و باختری دیدیم که دیودوت دوم در اثر تحریک آنها کشته شد و ایو تیدم پادشاه گردید ولی دولت مستقل یونان و باختری از بین نرفت بلکه قوی تر شد این دفعه باز دمتر یوس بزرگ و فاتح تخت و تاج خود را از دست داد و در گذشت و ایو کراتید بر تخت باختر جلوس کرد ولی باز آزادی باختر استقلال باختر، دولت یونان و باختری کماکان پابرجا ماندند تنها چیزی یککه این بار پاره تغییراتی وارد کرد این بود که خاندان دمتر یوس و ایو کراتید را از هم جدا کرد و جدائی آنها در تعلقات دولت یونان و باختری و متصرفات هندی آنها تاثیر بخشید یعنی ایو کراتید در باختر و آریانا به سلطنت برداختند و سلاله و ژنرال‌ها و احفاد دمتر یوس در هند ماندند و «ساگالا» را مرکز قرار داده بنام دولت یونان

و باختری سلطنت جدا گانه در آنجا تشکیل کرد و از آن آئینده صحبت خواهیم نمود .

ایو کراتید : (حوالی ۱۷۵ ق م) : در زمانیکه دمتریوس اول شهنشاہ یونان و باختری مشغول اداره و تنظیم امور اراضی متصرفی در هند بود و کارهای باختری به دست پسرش ایوتیدم دوم یا دمتریوس دوم اداره میشد دفعهٔ اعلان شاهی نموده و تخت و تاج سلطنت را اشغال کرد. جزئیات جلوس ایو کراتید ازین بیشتر معلوم نیست بهر حال به مجرد اعلان سلطنت خود را «پادشاہ کبیر» خوانده و بزرگترین و زیباترین سکهٔ طلائی ب ضرب رسانید که نمونهٔ آن در پاریس موجود است . در عین زمان به بنای شهری هم اقدام کرد که بنام «ایو کراتیدیا» شهرت دارد . ایو کراتید سرسلسلهٔ سومین دودمان سلطنتی یونان و باختری مانند شاهان دودمان پیشین آزادی باخترو حفظ استقلال دولت یونان و باختری را شعار خود قرار داد مدققین از روی عنوان «پادشاہ کبیر» و تاسیس شهر «ایو کراتیدیا» نتیجه گرفته میگویند که ایو کراتید پادشاہ مستقلی بود زیرا قرار عرف این وقت کسی بدون داشتن استقلال کامل شهری بنام خود بنا نمیتوانست . همین طور ضرب سکهٔ بزرگ طلا و اتخاذ لقب «پادشاہ کبیر» هر کدام بجای خود دلالت میکنند که ایو کراتید پادشاہ بزرگی بوده و قراریکه بعدها خواهیم دید عصر او یکی از دوره های درخشان دولت یونان و باختری بشمار میرفت . از روی مسکو کات ، ایو کراتید تقریباً ۲۱۰-۲۰۵ ساله معلوم میشود و به این قرار تولدی او در حوالي ۲۰۵-۲۱۰ ق م صورت گرفته است . تاجا ئیکه معلوم میشود «ایو کراتید» یکی از مردان نظامی و قرارا کثر احتمالات ژنرال بوده و در باختر در سلسلهٔ نظام دولت یونان و باختری مشغول بود «گت شمیت» انقلاب او را در باختر در حوالي ۱۷۵ ق م قرار میدهد و این سالی است که مهرداد در پارتیا به سلطنت رسید است و شهادت جو ستن این نظر بهرا تائید میکند زیرا میگوید که این د و پادشاہ تقریباً بیک زمان

بر تخت سلطنت جلوس کرده اند. چون خاک‌های سائر نقاط آریانا و اراضی متصرفی
 هندی بدست دمتریوس و پسرانش (که در هر گوشه سمت امیری داشتند) و ژنرال‌های
 او بود تا سال ۱۶۷ ق م نفوذ او یو کراتید در شمال هندو کش در باختر و سغدیان
 محدود ماند .

جنگ های داخلی یا مقابله دودمان سلطنتی یونان و باختری : بیشتر دیدیم
 که یو کراتید بچه شرایط و درچه فضائی بر تخت باختر جلوس کرد یو کراتید
 پیش ازینکه بر کل آریانا و باز در متصرفات آن نفوذ و حاکمیت پیدا کند
 مشکلات زیادی در پیش داشت زیرا دمتریوس اول و برادرش اپولودوت و پسران
 و امرایش پانتائون و آگاتو کلس در پاروپامیزادی و آراکوزی و گندهارا
 و ژنرال معروفش مناندر در اراضی متصرفی هیچ کدام حاضر نبودند که تخت و تاج
 و نفوذ و حاکمیت از خاندان آنها برود به این مناسبت پاره جنگ های میان
 دودمان سلطنتی یونان و باختری در میگیرد که جزء جنگ های داخلی بشمار
 میروند و اینجا اول از مقابله دو پادشاه یونان و باختری و بعد از مقابله های یو کراتید
 با امرای دودمان سابق صحبت میکنیم :

تارن میگوید : « اگر چه محقق نیست ولی از امکان بعید نمیشد که
 دمتریوس درین وقت در « اراضی وسطی » هند بود و جنگ های سال ۱۶۸ ق م
 یو کراتید با امرای پادشاه سابق باختر صورت گرفته است بهر حال خود دمتریوس
 بهر جا که بود به « مناندر » امرداد که « بتالی پوترا » و تمام اراضی وسطی جنوب
 « ماتورا » را گذاشته و عجله داشت که بمقابل یو کراتید به باختر بیاید زیرا از
 نگارشات جوستن و از « یو گاپو رانا » واضح میشود که مقابله آنها بطرف غرب
 هندو کش صورت گرفته است پس آنها یو کراتید موقع یافته است که به هند
 حمله کند دمتریوس اگر در سال ۱۶۸ ق م داخل جنگ شده یا نشده سال
 ۱۶۷ ق م برای او سال بحران آمیزی بود « از نگارشات « جوستن » اینقدر

هم معلوم میشود که دمتر یوس پادشاه سابق یونان و باختری با ۶۰ هزار عسکر ایو کراتید را با سه صد نفر محاصره کرد مقلبله ارقام سپاه مبالغه کارانه است و حقیقت چنین خواهد بود که دمتر یوس ایو کراتید را شکست داد و اخیراً الذکر با سه صد نفر جانب باختر فرار نمود و با زبر اقتدار خود افزود درین وقت وفات دمتر یوس به او موقع داد که به تصمیم خود پایه دار بماند انتی ما کوش برادر دمتر یوس که امیر حصص شمال غربی بود هم وفات نموده و زمینها بیش از پیش برای ایو کراتید مساعده شد .

با وفات دمتر یوس باز هم خاطر ایو کراتید بکلی آسوده نشد زیرا برادر و پسران و ژنرال او مناندر باقی مانده بودند . با وضعیت جدیدی که در آریانا و مخصوصاً در باختر رونما شد این ها همه در اثر امر دمتر یوس بطرف پنجاب و گندهارا و پارو یا میزادی متوجه شدند . بیشتر دیده شد که در جنوب هندو کش درو لایت پارو یا میزادی اول پانتالئون و بعداً گاتو کلس امیر مقرر شده بود و گندهارای شرقی هم زمانی بدست ایو لودوت برادر دمتر یوس شاه متوفای باختر اداره میشود .

مناندر خاگهائی را که بطرف جنوب ماتورا بود گذاشته و خودش به پنجاب آمد . « ایو لودوت » از اراضی جنوب حوزه سند بطرف شمال آمده به گندهارا متوقف شد . ایو کراتید باز از باختر (۱) کوه هند و کش را فرود آمده و در کاپیسا با امیر پارو یا میزادی « گاتو کلس » مقابل شد . چون گاتو کلس در مسکو کات شخص جوانی معلوم میشود تارن نتیجه گرفته میگوید که مشارالیه درین وقت مرده و یا در مقابله با ایو کراتید کشته شده است . اشغال کاپیسا بدست ایو کراتید از روی مسکو کات مربع مسی او معلوم میشود که دران « زوس » بالای تخت نشسته و به دوزبان و رسم الخط خروشی نوشته دارد . بعد از اشغال کاپیسا « ایو کراتید » بطرف گندهارا توجه نموده و کل آن یا عجائلاً قسمتی از آن را اشغال کرده و شاهد این امر این است که روی مسکو کات

برونزی «اپولودوت» دو بار ضرب زده است و معمولاً وقتی يك پادشاه روی سکه کس دیگر ضرب زده می‌توانست که بر او غالب میشد «اپولودوت» در عصر همین جنگها که در قسمت های شرقی گندهارا صورت گرفته است در حوالی سال های ۱۶۲-۱۶۳ ق م وفات نموده است. خلاصه به ترتیبی که ذکر شد «ایو کراتید» به د متر یوس و برادر و پسران او بر همه غالب آمده و در ظرف تقریباً ۷ سال بر چهار نفر از پادشاهان و امرای دردمان ایو تیدم فایق آمد.

به این طریق بعد از غلبه بر اپولودوت و اشغال گندهارای شرقی ایو کراتید به شرقی ترین حاشیه سرحدی آریانا حاکم شد درین شبهه نسبت که مشار الیه میخواست متصرفات هندی دولت یونان و باختری را هم تحت سلطه خود در آورد ولی مناندر از در مقابله با او پیش آمد و مانع پیشرفت او شد. به این لحاظ استرا بو میگوید که ایو کراتید هرگز از سواحل جیلیم عبور نکرد و احتمال دارد که حتی از اندوس هم نگذشته باشد بعضی مسکوکات مسی ایو کراتید و مناندر بهم زیاد شباهت دارند و مجاورت نفوذ آنها را در اراضی سرحدی شرقی آریانا و متصرفات هندی نشان میدهد. قراریکه از قرائن معلوم میشود کامیابی های ایو کراتید کنار اندوس خاتمه یافته و متصرفات قدیم باختر به دست مناندر باقی مانده است و میان ژنرال اخیرالذکر و ایو کراتید پادشاه باختر معاهده عمل آمده ایو کراتید پس به باختر مراجعت کرد و اراضی ماورای شرقی اندوس تحت اداره مناندر ماند.

• حاکمیت ایو کراتید بر تمام آریانا: جنگ های داخلی که شرح آن بالا گذشت اگرچه در اوائل و ظاهر امر به تفرقه زمامداران باختر و ضعف دولت یونان و باختری تمام شد ولی توسعه تدریجی نفوذ ایو کراتید در سلسله سومین دومان سلطنتی یونان و باختری از شمال هندو کش به جنوب و یارو پامیزادی و کاپیسا و گندهارا و غیره باز سرانجام پیکر سومین دولت یونان و باختری را تقویت بخشید

وولایات آریانا یکه بکه به دور مرگز باختر جمع شده رفت . ولایات آریا (هرات) و مارگیان (مرو) و « استوئن » و « ترا گزیان » همه کمافی السابق جزء دولت یونان و باختری بودا گرچه وضعیت در انجیان و سیستان و ارا کوزی پوره روشن نیست باز هم میتوان گفت که این حصه ها هم آهسته آهسته از دست اولاده ایوتیدم برآمده و مانند سائر قسمت ها تحت زمامداری ایو کراتید جزء دولت یونان و باختری شد . بعضی ها مدعی اند که ایو کراتید موسس سومین دودمان سلطنتی یونان و باختری بنوبه خود در هند یا اقلاد در پنجاب فتوحاتی کرده ولی این نظریه حقیقت ندارد و طوری که گفتیم مشارالیه از رود اندوس بیشتر نگذشته است معذالک عنوان هندی « مهاراجا » بر خود نهاده و آنرا به یونانی « ملاوس بازیلوس » یعنی شاه بزرگ ترجمه کرده اند .

متأسفانه زمامداری ایو کراتید مدت مدیدی دوام نکرد و بعد از ایوتیدم و دمیتریوس ابن سومین پادشاه یونان و باختری بود که ولایات آریانا را و حدت بخشیده و از باختر بر همه یکسان سلطنت کرده است . دوره ایو کراتید از نقطه نظر آبادی و عمران شهرها و مخصوصاً توجه به هنر پیشه گان و صنعت کاران اهمیت به سزا دارد و قراریکه پایان تر خواهیم دید حکاکتی ، مهر کتی ، هیکل تراشی در زمان او به منتهای عروج خود رسیده بود . سومین دولت یونان و باختری باشخص مقتدر و بانفوذ ایو کراتید خوب شروع شده و بعروج خود رسیده بود ولی قضایای امامه و ترقیات مزید آن مساعدت نکرد و نگرانی هائی از شمال و شمال غرب و شرق یعنی از طرف اسکائی ها و بارت ها و اولاده خاندان ایوتیدم و طرفداران آنها مثل مناندر از خاک هندو غیره بمیان آمد . ابن نگرانی ها در عصر خود ایو کراتید روبرو به وخامت گذاشته و در عصر پسرش « هلیو کلس » عواملی ظهور کرد که منتج به سقوط دولت یونان و باختری در شمال هندو کش گردید .

قدرت پارت، ها و تحريك آنها به تجاوزات بطرف شرق: از اوائل اين فصل تا اينجا مختصر اشاراتی به پارت ها نموديم و ديده شد که دودولت يونان و باختري و پارتی هر دو تقريباً بيك عصر در اثر يك مفكوره آزادی و استقلال خواهی از طرف رؤسا و باشندگان يك کشور در مقابل يك سلطه مشترك که عبارت از سلوسی های شامی باشد تشكيل شده يك مرام واحد را تعقيب ميکردند. ارساس و ديودوت استقلال دولت يونان و باختري و پارتيا را اعلان کردند. پسران شان ديودوت دوم و «تريدات» (تيرداد) مناسبات درستی و مودت خود را محکم تر نمودند و ايو تيدم با وجود در خود است و خواهش حکومت سلوسی بر عليه پارتيا قيام نکرد و بعد از ينگه انتيو کوش سوم شامی خاک آنها را عبور و قوه ایشان را ضعيف ساخت دهمتریوس بعلت اينکه سلوسی ها در اینجا نفوذ زياد نيابند و به کشور ما نزديک نشوند پيش دستی نموده و دو ولايت «استوئن» و «تراکربان» را جزء حوزه مملکت داری خود نمود. به اين ترتيب با وجود تحريكات دولت سلوسی شامی تا اين زمان روابط با ختر و پارتيا صميمی بود.

تغير خانواده سلطنتی در باختري و جلوس ايوکراتيد و مخالفت ها، نيکه میان احفاد دودودمان باختري در گرفت در ضعف دولت يونان و باختري دخيل شد بيشتر ديديم که نیروی روز افزون دولت يونان و باختري و امپراطوری بزرگ آن اسباب تشويق دولت سلوسی شده بود چنانچه تغير خانواده سلطنتی باختري هم در اثر تحريكات آنها بعمل آمد. مقصود اين است که سياست دولت سلوسی نسبت به دو کشور شرقی: دولت يونان و باختري و پارتيا فرق کرده در اوائل ميخواستند با باختري دوست شده پارتيا را از میان بردارند و پسران ها با پارتيا اظهار تمايل نموده و در صدد اضمحلال دولت يونان و باختري برآمدند. چون رومن ها در بين وقت در قسمت های غربی آسيا دست يافته بودند سلوسی ها ميخواستند که اراضی از دست رفته غرب را از طرف شرق جبران

کنند. انتیو کوش چهارم که میخواست دولت یونان و باختری و پارتیا هر دو را از میان بردارد باز تمایلی به باختر نشان داد تا پارتیامیان د و آتش گرفته. شورش دولتی دولت یونان و باختری روی موقت نشان نداد تا اینکه دمتریوس دوم شامی برادرش برپارتیا به تنهایی حمله کرد ولی درین وقت پارتیا کسب قوه و اقتدار نموده بود.

بعد از ۱۶۳ ق م که انتیو کوش چهارم سلوسی وفات نمود و عوض او برادر بزرگش دمتریوس که در روما بقسم یر غم زنگانی میکرد به شام فرار نموده از پسر خورد انتیو کوش چهارم تخت و تاج را گرفت، مشا رالیه در نظر داشت که دامنه نفوذ دولت خود را به قلمرو ایو کراتید انبساط دهد ولی چون آزادی و استقلال خواهی از خواص بارز دولت باختر بود، ایو کراتید زیر بار چنین پیش آمدهائی نیامده و یک دفعه دیگر مخاصمت بین سلوسی ها و دولت یونان و باختری شروع شد و متعاقباً اساس دولت سلوسی ضعیف تر گردید. پیشتر گفتیم که سلوسی ها آخرین سیاست را پیش گرفتند که زمامداران دولت پارتی را بر علیه دولت یونان و باختری تحریک و تقویت کنند. مشغولیت ایو کراتید در سرحدات و نگرانی از طرف اسکائی ها از شمال و تشویق سلوسی ها دولت پارتی را نیرو و قوت بخشید و آماده برای پاره تجاوتات بطرف شرق ساخت. ایو کراتید چون میدانست که دشمن حقیقی و دشمن آزادی باختر سلوسی ها است کاری را پیش گرفت که دولت سلوسی شامی و پارتی ها هر دو تهدید شود. بناء علیه ژنرالی موسوم به تیمار کوس Timarchus را تحریک به بغاوت نمود و مشارالیه در ۱۶۲ ق م در مدیا و بابل بغاوت نمود و اعلان شاهی کرد و مانند ایو کراتید پادشاه یونان و باختری خود را «پادشاه بزرگ» خواند. این عمل در مقابل سلوسی ها و پارتیا هر دو مؤثر بود زیرا به این ترتیب اگر وضعیت

مخالفت پارتیا شدید تر میشد ایو کراتید میتوانست با حکومت جدید التاسیس همدست شود و به پارتیا ضربتی وارد کند.

مهر داد پارتی که وضعیت را از نزدیک تعقیب میکرد مسئله را فهمیده در صدد برآمد که او را از همه همکاران بین « تیمار کوس » و « ایو کراتید » پادشاه باختر راقطع کند و بهترین موقع این کار زمانی را تشخیص داد که ایو کراتید در سرحدات هند مشغول نبرد بود بنام علیه بصیرت ناگهانی بر « تیمار کوس » حمله نموده و بعد از جنگ های شدیدی که تا سال های ۱۶۰ - ۱۶۱ ق م دوام نمود « مدبا » علاقه « زگروس » Zagros را متصرف شد و در نتیجه قوای او مضاعف و حریفش تیمار کوس از پانزدهشت بعد ازین مهر داد بدون درنگ در صدد حمله بر حاشیه غربی دولت یونان و باختری برآمده و لایات « تپوریا » و « تراگریان » را که عبارت از وادی « روداترك » و کشف رود (علاقه طوس و مشهد حالیه) میباشد و در زمان ابوتیدم فتح و جزء ولایات باختر شده بود اشغال کرد.

ناگفته نماند که موضوع تجاوز پارت ها را به زبان های دیگر هم بیان میکنند بعضی مورخین قصور را بدوش خود ایو کراتید انداخته میگویند و قتیکه اسکا ئی ها از ماورای سردریا، سغدیان را تحت تهدید و تجاوز قرار میدادند ایو کراتید از پارت ها کمک خواست و مهر داد اول در اثر مداخلت خود ایشان را پس پاساخت و در ازای مساعدت خود ولایات تپوریا - تراکزیان آریا - و حتی قسمت غربی باکتریان را که عبارت از اندخوی و میمنه باشد اشغال نمود بعضی ها این موضوع را هم طور دیگر تعبیر کرده اند و میگویند در فرصتی که ایو کراتید در هندیا صحیح تر بگویم در سرحدات هند مشغول بود اسکا ئی ها در شمال بنای تجاوز و تهدید را گذاشته بودند و مهر داد اول از موقع استفاده نموده ولایات فوق الذکر را در جزء قلمرو خود در آورد بهر حال

این تعبیرات تا هر جائی که حقیقت داشته باشد شبیهه نمی‌نست که پارت هادراخیر دوره سلطنت ایو کراتید دارای مقتدر ترین پادشاهی بودند که مهر داد اول نام داشت مشارالیه خواه از مشغولیت ایو کراتید در فتح هند خواه از آنها جم اسکائی‌ها خواه از هر دو استفاده نموده در زمان حیات ایو کراتید نقاط فوق الذکر گوشه شمال غربی آریانا را اشغال کرد و از مرگ ایو کراتید و تقویت یافتن دهمتریوس دوم آخرین پسر دهمتریوس اول و حکمفرمائی هیلو کلس پسر خود ایو کراتید در باختر و ظهور اسکائی‌ها و سقوط قوای دولت یونان و باختری در شمال هندو کش، بیشتر جرئت گرفته بر در انجیان (سیستان) و اراکوزی، و حتی وادی کابل تسلط یافتند و از آن مفضل تر صحبت خواهم نمود.

مسکوکات ایو کراتید: درین شبهه نیست که مسکوکات سلاطین همه وقت قابل مطالعه است خصوص در فر صتیکه منابع موثق دیگر هم در دست نباشد. ایو کراتید از جمله شاهانی است که به تعداد زیاد و انواع مختلف سکه زده و روی هم رفته نفاست، دوام، و دیگر مزایای صنعت ضرب سکه را بجائی رسانیده بود که با عدم وسائل لازمه جزء بهترین سکه‌های آن زمان بشمار میرفت.

دسته اول مسکوکات ضرب باختر: دسته اول مسکوکات ایو کراتید آنست که در آن دیوسکوری Pioscurei و جمله ساده « ایو کراتیدس پادشاه » نقش است « دیوسکوری » عبارت از ستاره صبح و شام است که در ادبیات یونانی بنام های « کستور Castore » و « پولوکس Pollux » خوانده شده اند و آنها را دوبرادر خوانده بنام مشترک « دیوسکوری » یاد میکنند و دسته اول مسکوکات ایو کراتید بالای اسپ سوار میباشند علاوه برین، دیوسکوری در خود معنی اصطلاحی هم دارد که عبارت از (منجی) است و آنرا این طور میتوان تعبیر کرد که ایو کراتید سلطنت یونان و باختری را از نظر پرآز

یونانی های شامی و غیره مصئون ساخت و خو درا منجی کشور خواند و ازین لحاظ دیوسکوری را در دسته اول مسکو کات خود استعمال نمود .

دسته دوم : چنین معلوم میشود که ابو کرا تید پس از اینکه بر دمتر یوس غالب آمده و بلخ را اشغال کرد به تقریب فتوحات خود بر علاوه بنای شهر « ابو کرا تیدیا » به ضرب یک دسته مسکو کات دیگر اقدام نمود . این مسکو کات عموماً طلائی ، قطر آن بزرگ و وزن آن خیلی زیاد و معادل ۱۶۸۰۵ گرام است که به اصطلاح یونانی آن را تتر ادرا کم Tetradrachms (چهار درهمی) گویند و خیلی نادر و کم یاب است و فقط یک نمونه آن در پاریس موجود است درین مسکو کات « ابو کرا تید » مثل سابق تنها (شاه) نبی بلکه (شاه کبیر) یاد شده و این عنوان را تا آخر حیات حفظه نمود . ابو کرا تید در طرف راسته مسکو کات چهار درهمی صورت خود را با کلاه خود فولادی نمایش داده . این مسکو کات با سکه های ابو تیدم دمتر یوس ، انتی ما کوش شاهان باختمر زیبا ترین سکه هائی است که در باختمر به ضرب رسیده و نشان میدهد که در شمال آریانا رسام ها ، حکا کان خیلی قابلی بوده که در فن خویش استاد و سبک کار آنها مدرسه مخصوصی تشکیل داده بود که اسباب افتخار این قطعه بشمار میرفت و تا امروز مورد تحسین متخصص فن قرار میگردد .

مسکو کات ضرب کا پیسا : ابو کرا تید پس از اشغال باختمر و تنظیم آنجا به جنوب هندو کوه پایان شده کا پیسا و باقی قلمرو « پارو پامیزاد » را از دست اگانو کلس گرفت و پسانتر گندهارا را هم از پیش اپولود و توس Apollodotus متصرف شد و در کا پیسا شروع به ضرب مسکو کات نوی نمود . ورود او در جنوب هندو کوه اثرات زیادی در مسکو کات تولید کرد ، رو حیات ، زبان و دیگر مقتضیات مکان چیز های تازه تری بمیان آورد که دانستن آن در قضایای تاریخی خیلی مدخلیت دارد . مسکو کات کا پیسا که بیشتر بر ای

رفع احتیاج اهالی جنوب هندو کوه و ایالات شرقی مجا و رهند بضر ب رسید ، بود بیشتر مسی و شکل آن مربع است و بار اول بعلاوه زبان و رسم الخط یونانی لهجه پرا کریت محلی با رسم الخط خروشتی نیز مورد استعمال قرار میگیرد و سکه به دوزبان بضر میرسد ، و وی آنهازوس Zeus بالای تختی مشاهده میشود . استعمال رسم الخط خروشتی و زبان پرا کریت نشان میدهد که اهالی جنوب هندو کوه همه به زبان یونانی و رسم الخط آن نمیفهمیدند و ازین رو زبان و رسم الخط خود آریانارا نیز استعمال نمود و بعد از تمام شاهانی که بجنوب هندو کوه درعلاقه ولایت کابل ، ارا کوزی ، گندهارا ، پاکتیا و غیره حکمفرمایی کرده اند این رویه را تعقیب نموده اند . در باب نمایش تصویر زوس قضیه چنین است که اگر چه زوس اصلا بزرگترین رب النوع اساطیر یونانی است لیکن در کاپیسا سراسر مفهوم محلی بخود گرفته است و عبارت از رب النوع علاقکه کاپیسا است که فراز کوه « پیل سر » Pilusara اقامت داشت و در مسکوکات « دمتریوس دوم » و اگاتو کلس بصورت ایستاده نمایش یافته ایو کراتید در نمایش آن چیز های تازه تری که علائم فارقه کاپیسا بحساب میرود علاوه نمود . بعلاوه اینکه زوس روی تختی معلوم میشود . مقابل آن هیکل کوچک فیلی را که رب النوع محلی علاقکه را نمایش دهد باخود کوه یکجا نمایش داد .

مسکوکات ضرب هند : علاوه بر دسته مسکوکات باختری

و کاپیسانی ایو کراتید در متصرفات هندی دولت بر یونان و باختری هم سکه هائی به ضرب رسانیده . مسکوکات هندی او هم بیشتر مسی و شکل آن مربع است یعنی از حیث شکل به سکه های کاپیسا شباهت دارد . در یکی ازین سکه هار ب النوع « فتح » نمایش یافته و اشاره به فتح اراضی هندی میکند در نوشته یونانی آن اگر چه هنوز به عنوان « شاه کبیر » یاد شده اما در مضمون

خروشی عنوان «راجادی راجاسا» یعنی «شاه شاهان» را هم علاوه نموده و خود را شاه شاهان خوانده است.

نمایش رب النوع فتح و استعمال عنوان «شهنشاه» هر کدام بجای خود وانمود میکنند که در سالهای اخیر سلطنت ایو کراتید حوزه مملکت داری او خیلی وسعت یافته و در قسمتی از متصرفات قدیم باختر در هند هم دست یافته است ایو کراتید شاه باختر با عنوان «شاه کبیر» خود را پادشاه مقتدر آریانا و با عنوان «شهنشاه» امپراتور متصرفات هندی معرفی کرده است و وفات ایو کراتید: وقتیکه «ایو کراتید» برای محکوم ساختن اولاد دمتربوس به

جنوب هندو کشی فرود می آمد پسر بزرگش «هلیو کلس» را بحیث نایب السلطنه باختر معین نموده و کارها را به او تفویض نموده بود و شرح حال او را بجایش نکرده ایم کرد. تاریخ مرگ ایو کراتید و کیفیت آن، هر دو مبهم و تاریک است و در اطراف آن نظریه های مختلفی اظهار شده بعضی ها میگویند که از دست پسرش هلیو کلس کشته شده، برخی بر آنند که در جنگ های مهر داد یارتی کشته شده و عده اظهار میکنند که دمتربوس دوم آخرین پسر خاندان دوم سلطنتی یونان و باختری از ظهور مهر داد استفاده نموده و ایو کراتید را بقتل رسانیده است. بهر حال چیزیکه درین همه نظریه ها می آید این است که این واقعه حین عمل آمده که ایو کراتید از یار و متصرفات هندی یا از سرحدات شرقی هند مراجعت میکرد یا ظهور اسکائی ها در شمال یا حمله پارت ها در غرب او را مجبور به مراجعت نموده بود.

معدالک «جوستن» درین مورد به دو صورت مختلف اظهار نظریه میکند یکی میگوید که از دست پسر خود بقتل رسید و دیگر این که بدست یارتنی ها کشته شد. نظریه اولی «جوستن» در اغلب آثار معاصر چنین تصریح یافته که وقتیکه ایو کراتید از هند بر میگشت بدست پسرش که در امور مملکت داری با او شریک بود کشته شد و این پسر او طبیعی هلیو کلس را قلمداد کرده اند و میگویند که نعش پدر را گور

نکرده و آنرا با عراضه‌ها پامال نمود. تارن این نسبت را به هلیو کلس بکلی عاری از حقیقت میداند و آنرا به دلایل خود و نظریه دوم خود جوستن زد میکند. اول اینکه هلیو کلس در امر سلطنت شریک پدر نبود بلکه بعد از او بر تخت باختر نشست و مدت مدیدی سلطنت کرد. از طرف دیگر باو خود بیکه « جوستن » هلیو کلس را قاتل و پدرکش خوانده میگوید که ایو کراتید در جنگ با پارت‌ها کشته شد و « پسر » در عراضه نشسته بود. اینجا وارد نظریه دوم شده و از ایو کراتید در میدان جنگ نام می‌برد و بعدولایاتی را که او کراتید فتح نموده بود شمار میکند و آخر میگوید که بکتر یائی یعنی ایو کراتید از دست پارتی‌های ضعیف پس باشد. تارن هر دو نظریه جوستن را یکجا کرده و از آن چنین نتیجه بدست می‌آید که ایو کراتید در جنگ پارتی‌ها از طرف پسری بقتل رسید و اینجا با اشتباهی که پسان در اصل متن جوستن پیش شده قضیه این طور میشود که پادشاه یونان و باختری بدست پسری از پسران ایو تیدم بکمک پارتی‌ها کشته شده است (۱) .

این پسر خاندان ایو تیدم عبارت از دمتریوس دوم است که زمانی از طرف پدر امیر پارو پامیزادی و بعد از آن حین ظهور ایو کراتید در باختر در انجاسمت امیری داشت و بعد از نا کامی‌های پدر و برادران در امر استرداد تخت و تاج ، حینی که اسکائی‌ها در شمال ظهور کرد و مهرداد اول در ۱۵۹ بر آریانا حمله کرد دمتریوس دوم بکمک او از موقع مساعد استفاده نموده و بر اقتدار خود افزود و مهرداد از همراهی او استفاده کرده و از رود اریوس (هری رود) عبور کرد و در اثر حمله مهرداد « ایو کراتید » از هند با سرحدات هند بر گشت و از دست دمتریوس دوم کشته شد و نعش او را با عراضه پامال کرد .

به این ترتیب مهرداد زمانی تا باختر نفوذ یافت و حتی شهری هم در نزدیکی بلخ اعمار کرد که بنام Surogana of phraates یاد میشود و بطالیموس آنرا نزدیک اکنوس قرار داده است .

مهرداد مدت زیادی در باختر نمانده و علت آنهم شاید فشار مژداید اسکائی ها بوده میگویند که حکمرانی بنام «فرهانس» در باختر مقرر کرده و خودش برای فتح سیستان و اراکوزی و جدورزیا حرکت کرد ولی موضوع حکمرانی او صریح نیست «هلیو کلس» پسر پادشاه یونان و باختری «ایو کراتید» سفیدبان و مریگان و باختر را دوباره متصرف شده و در آنجا اعلان سلطنت میکنند و در این زمان پلاتو: تازن بار اول از روی شباهت مسکوکات باکتفردیگر را هم در فهرست شاهان خاندان ایو کراتید داخل کرده است که «پلاتو» نام دارد تا این سطح در مسکوکات خود فولادی به نموده ایو کراتید به سر کرده و قرار عقیده بعولفت کتاب «یونانی ها در باختر و هند» به اندازه این دو شاه یعنی ایو کراتید و پلاتو بهم شبهه اند که فرق آنها مشکک است؛ چیز دیگری که در مسکوکات پلاتو نقش است عراده چهار اسپه رب النوع آفتاب است میگویند که این عراده در صنایع یونانی مورد استعمال زیاد داشت نمایش آن در باختر و دیگر مراکز صنعتی آریانا هم خیلی ها معمول بود چنانچه در سقف طاق بت ۳۵ مترج بامیان هم نقش بوده و هنوز هم حصه زیاد آن موجود است و دیده میشود. این موضوع در متبرسه های صنعتی گندهار هم عموماً یافت داشت و به اندازه شازدین بود بزم و صنعت گندهارا از آریانا در آخمیلی حضرت گازی هم انتهای یافت و «پرو و فیلسوف» «هرز فیلد» به این عقیده است که نمایش عراده چهار اسپه رب النوع آفتاب مخصوص صنایع یونان و باختری است و از باختر به دیگر نقاط انتشار یافته است میل

چکا کی و صنعت ضرب سکه در باختر و پادشاهان یونانی و باختری عمومأ در آبادی شهرها و ترقی صنایع مستظرفه معماری، حجاری، هیکل تراشی، حکاکی، توجیه زیاد داشتند و با هنروران و اهل صنعت خیلی تشویق میکردند. ضرب سکه در عصر ایشان یکی از فنون صنایع نظریفه بشمار میرفت و خیلی ها ترقی کرده بودند و قراریکه خود مسکوکات شهادت میدهد دوره زمامداری ایو تیدم «دختر (یواس

انتمی ما کوس و ایو کراتید ، یعنی عصر سلطنت دودمان دوم و سوم شاهان یونان و باختری عصری بود که این فن ترقی کرده و در زمان ابو کراتید به منتهای عروج خود رسید و باز مامداری پسرش هلیو کلس رو به انحطاط گذاشت. تازن اظهار میدارد که : « بلاشبیه حکا کان صورت گر در بکتر از یاد بوده و اگر نام آنها فراموش شده نام های کسانی که برای « لیزی ما کوس » کار کرده اند و اسمای بسا هنر پیشه گان دیگر همه از خاطرها رفته ولی اگر نام آنها در بین نیست آثار ایشان افتخار آنها را زنده نگه داشته است » . (۱) به این ترتیب نقش تصویر پادشاهان یونان و باختری و کندن آن روی تاپه مسکو کات و ضرب آن در بکتر با پادشاهان یونان و باختری مخصوصاً ابو کراتید فوق العاده ترقی نموده بود . مهرها و نگینهای منقوش که از خرابه های اطراف بلخ و شهر بانو و خلم و قندوز و سرپل و دیگر نقاط صفحات باختر بکثرت یافت میشود با مسکو کات یکجا شده و کمال ترقی رسامی ، هیکل تراشی ، حکاکی و دیگر ریزه کاریها را ثابت میسازد و واضح معلوم میشود که خاک آریانا درین عصر برای پرورش و ترقی صنایع ظریفه خیلی مستعد شده بود و با انتشار بود بزم اساطیر مذهبی و قریحه صنعتی یونان و باختری یکجا شده و از آن مدرسه معروفی بمیان آمد که بنام « صنعت گربک و بودیک » موسوم است و ما آنرا « صنعت باختر » میخوانیم و برای آن یک فصل جدا گانه در تاریخ کشور خود داریم که پسان می آید .

هلیو کلس : « ایو کراتید » مانند سائر پادشاهان آریانا و قتیکه از مر کر سلطنت خویش باختر بقصد حملات هند عازم شد پسر بزرگش « هلیو کلس » را در باختر نایب الحکومه مقرر کرده بود . قرار یکه از روی مسکو کات و پاره چیزهای دیگر معلوم میشود هلیو کلس در زمان نایب الحکومه مگی خود در باختر تقریباً ۲۰ ساله بوده ، وضعیت گذشته شدن پدر او ، ظهور اسکائیها

68a,

تصویر (۹) مقابل صفحه (۶۸)



هلیو کلس یاد شاه یونانو باختری بسروچانشین ایو کراتید . این تصویر از روی سکهٔ مسی
او که در موزهٔ کابل است رسم شده

6802

تصویر (۱۰) متقابل صفحه (۶۹)



MENANDRE 165 - 130 AV.JC.



HELIOKLES

بالا: یکی از مسکوکات مناندر : در یک روی سکه سر شاه و طرف دیگر
 « آینه » در حالیکه بارعدوسیر مجهز میباشد نمایش یافته (به صفحات ۳۰ و ۸۰ مراجعه شود)

پایان : سکه مسی هلیو کلس که در موزه کابل موجود است .
 در یک طرف سر پادشاه و طرف دیگر شکل اسبی ب ضرب رسیده

از شمال و تجاوزات پارت ها از غرب زمانی را که او بر تخت باختر جلوس میکرد خیلی مغشوش و مبهم ساخته بهر حال از روی تحقیقات تارن اینقدر معلوم شد که قراریکه تصور میکردند هلیو کلس در امر قتل پدر خود دخالتی نداشت. حین ظهور اسکائی ها در شمال مهر داد در ۱۵۹ ق م بنای تجاوزات را گذاشت. ایو کراتید فوراً از سرحدات هند مراجعت کرد و بشرحی که ذکر رفت کشته شد هلیو کلس فوراً اعلان شاهی نمود ولی مهر داد پارتی بطرف باختر پیش آمده و او را از نفوذ و اقتدار بر انداخت معذک حینیکه مهر داد مشغول فتح در انجیان و ارا کوزی شد هلیو کلس نفوذ خود را در باختر و سفدیان و مرو قايم کرد و چند مدت دیگر هم حکمفر مائی نمود تا اسکائی ها فشار بیشتری آورده و او را مجبور ساختند که به جنوب هندو کش فرود آید. به این ترتیب هلیو کلس آخرین پادشاه یونان و باختری است که در صفحات شمال حکومت نموده و با او در حوالی ۱۳۵ ق م مرکز سلطنت یونان و باختری به جنوب هندو کش در کاسپیا منتقل گردیده است، چون هلیو کلس بعد از سقوط صفحات شمال در جنوب هندو کش هم سلطنت کرده است برای تسلسل موضوع مختصراً به ظهور اسکائی ها در شمال اشاره نموده و به ذکر واقعات عصر هلیو کلس در کاسپیا می پردازیم:

ظهور اسکائی ها و بحران امپراطوری آریانا: از واقعات مهمی که در بن وقت رخ میدهد و در نتیجه نفوذ یونانی ها در صفحات شمال هندو کش سقوط میکند ظهور «ساکها» یا اسکائی ها است که یکی از قبایل سیتی میباشد و از منتهای شبه شمال شرقی از ماورای رود ایکزارت (سزدریا) سر کشیده به سفدیان و بکتریان نمودار میشوند و دولت یونانی و باختری آهسته آهسته رو به ضعف گذاشته مضمحل میگردد و چون در سیر اسکائی ها بجانب غرب بین ایشان و پارت ها تصادم واقع میشود دو نفر از شاهان پارتی بقتل رسیده و مسئله رخیم میشود و عاقبت

«متری داتس» بامهرداد اول مداخلت میکنند چنانچه یکی از علل تيجا وزات اورا به خاک های آریانا همین ظهور اسکائی ها میدانند. اسکائی ها نه در وقت هلیو کلس بلکه از زمان ابو تیدم موسس دومین دودمان سلطنتی یونان و باختری بنای تهدید را گذاشته بودند تا اینکه در وقت غیاب ابو کرا تید تهدید خود را بیشتر کردند و جین سلطنت پسرش هلیو کلس رود آکسوس را گذشته، صفحات باختر را اشغال کرد و هلیو کلس مجبور شد که به جنوب هندو کش فرود آید. ظهور اسکائی ها بحرانی در نظام اداری دولت یونان و باختری تولید کرده سفیدیان و باختربدست اسکائی ها افتاد، ولایت آریارا یازت ها اشغال کردند و مرکز دولت یونان و باختری در «کاپیسی» بجنوب هندو کش منتقل شد.

هلیو کلس در جنوب هندو کش: هلیو کلس از واقعاتی که در شمال هندو کش بمیان آمد عزم و اراده خورش را از دست نداده به جنوب سلسله کوه مذکور فرود آمد و در کاپیسی مرکز برای دولت یونان و باختری قایم کرد. هلیو کلس نفوذ خود را در ولایت مرکزی آریانا یعنی بازار پامیزادی قایم نموده و بطرف شرق متوجه شد. مانند ژنرال معروف در مفر بوس که بعد از وفات اخیرالد کر در متصرفات هندی دولت یونان و باختری اعلان شاهی نموده بود تا گندها را نفوذ خود را بسط داده و نازمان حیات درین قسمت حکمرانی داشت. بعد از وفات مناند زخا نمش ملکه «اگاتو کلیا» از طرف پسرش «استراتو Strato» که خورد سال بودنیابت سلطنت را عهده دار بود در بین فرصت هلیو کلس از ضعف اداری ملکه مو صرف استفاده نموده و گندها را از اینس جزء قلمرو سلطنت خود ساخت این وضعیت را بعضی مسکوکات هلیو کلس نشان میدهند زیرا سکه های ملکه «اگاتو کلیا» را دوباره به ضرب رسانیده بدین قرار از وی مسکوکات معاوم میشود که «هلیو کلس» در جنوب

هندو کس بر قدرت و نفوذ خویش بیش از پیش افزوده و خاک آریانا را تا اندوس و تا کزیلا پس گرفته است و «استراتو» پسر مناندر را به سرحدات دومین امارت متصرفات هندی دولت یونان و باختری یعنی رود جیلیم رسانیده است (۱).

مسکو کات هلیو کلس: «هلیو کلس» تهنابزه زبان ورسم الخط یونانی و به دوزبان یونانی و پرا کریت هم سکه زده است و فلزی که در مسکو کات استعمال نموده نقره و مس است زمان سلطنتش اگر چه کوتاه بود ولی از روی عنوان «نیکا یوس» یعنی کبیر و زبان یونانی و پرا کریت که در ضرب مسکو کات خود استعمال نموده عظمت و اقتدار او معلوم میشود و واضح میگردد که با وجود تنهاجم اسکائیها و اشغال سفدیان و رسیدن شان کنار «اکسوس» باز هم چند صباحی در باختردست داشته و آخر بواسطه فشار هجوم اسکائی ها به کاپیسا انتقال نموده است در جنوب هند و کوه نفوذ او بر کاپیسا (حوزه کوه امان - کوهستان) دره غور بند و با میان گندها را (کابل و سمت مشرقی و پشاور) سمت جنوبی - اودیانا (سوات و بنیر) و پنجاب غربی و تا کزیلا انبساط داشت. بالا متذکر شدیم که «هلیو کس» نقره و مس سکه زده و خود را «هلیو کس شاه کبیر» خوانده است باقی تفصیلات مسکو کات او قرار آتی است :-

(۱) سکه مدور نقره :-

روی سکه: تصویر شاه بصورت نیم تنه.

پشت سکه: تصویر فیل.

(۱) ناگفته نماند که بعضی مدققین از روی کشف مسکو کات به وجود ایوکر اتید دوم پسر هایوکاس هم قائل شده اند و میگویند که هلیو کلس حین حمله به هند او را در باختر امیر مقرر کرده بود. هکذا به وجود هلیو کلس دوم هم نظریه میدهند که از طرف پدرا امیر بارو با مزادی بود این مسایل را تدقیقات آتی روشن خواهد ساخت.

(۲) سکه هلدورمسی: راسته و چپه این سکه مانند سکه نقره ئی فوق الذکر

میباشد تنها وزن آن کمتر است.

جانشینان هلیو کس: بواسطه عدم اسناد تاریخی بصورت یقین و واضح

صریحاً گفته نمیتوانیم که جانشینان هلیو کس که خواهد بود اگر چه مسکوکات یکعده زیاد شاهان رابما معرفی میکنند ولی بدون سند تاریخی تعیین جانشین او مشکل است معذک مورخین وسکه شناسانی که در تاریخ باستان کشور ما تتبع دارند هر کدام برطبق نظریه خود یک عده شاهان در قطار جانشینان هلیو کس نام می برند.

کمبریج هستری آف اندیا صفحه ۵۵۷ و ۵۵۸ و از روی آن واله

دوپوسن فرانسوی (۱) اشخاص ذیل را نام می برند که بعد از هلیو کس در کابل پنجاب، گندهارا، تاگزبلا سلطنت نمودند. (۱) دیومدس (Diomedes)

(۲) پاندر (Pandre) (۳) فیلوگزنوس (Philoxenos) (۴) ارتمیدور (Artemidore)

(۵) پوکولاوس (Peukolaos) (۶) پانکولاوس (Penkolaos)

(۷) ارکهبیوس (Archébios) (۸) انتیالکیداس (Antialkidas)

(۹) امینتاس (Amyntas) (۱۰) هرمائوس (Hermaeus)

اگر چه شاهان فوق الذکر همه جانشینان هلیو کس بوده اند اما اگر دقیق تر شویم «ریسن» مولف «کمبریج هستری آف اندیا» در میان ایشان فرقی گذاشته. شش نفر اول را جانشینان هلیو کس در «یوشکلاوانی» و سه نفر اخیر الذکر یعنی (انتیالکیداس) (امینتاس) (هرمائوس) را از جمله جانشینان اودردره کابل قلمداد میکنند.

بهر حال چون معلومات درین زمینه خیلی تاریک است مختصراً از آنها نیکه مستقیماً دردره کابل جانشین هلیو کس شده اند صحبت میکنم:-

۷۸۰

تصویر (۱۱) مقابل صفحه (۷۲)



انتیال کیمداس یکی از جانشینان معروف هلیو کلس که در کاپیسا سلطنت کرده و سرفیل
علامه مخصوص این علاقه را در سکه های خود بضرر رسانیده شکل سکه او در پشت این تصویر
داده شده (به صفحه ۷۳ مراجعه شود)

تصویر (۱۲) مقابل صفحه ۷۳



PHILOXENOS



ANTIALCIDAS



بالا : سکه فیلو کر نوس یکی از جا نشینان هلیو کلس که در کابل و گندهارا و پنجاب سلطنت کرده است (به صفحه ۷۲ مراجعه شود)

پایان : سکه انتیال کیداس . در یک روی سکه سر پادشاه و جانب دیگر «زوس نیسکه فور» با سرقیل که علامه کاپیسا است بضرپ رسیده

انتیال کیداس : روی هم رفته در میان جانشینان هلیو کلس که اسمای شان فوقاً ذکر شد « انتیال کیداس » از همه معروف است . مشارالیه شخصی را که بنام هایو دوروس Heliodoros پسر « دیون Dion » نام داشت و در شهر تا کر یلا مقیم بود بقسم سفیر نزد رای جای « مالوا » که « کاسی پو ترا با گا بهادرا » Kaciputra Bhagabhadra نام داشت فرستاد و به افتخار (ویشنو Visnu یا کرشنا) منار معروف « ویدیکا Vidica » را قریب « سانشی » بنا کرد و به این ترتیب نامش در کتیبه های مناره مذکور باقی ماند . تاریخ « انتیال کیداس » بصورت واضح معلوم نیست و معمولاً سلطنت او را به حوالی ۱۲۰ ق م نسبت میدهند . در یکی از مسکوکات نقرئی او فیلی معلوم میشود که خرطوم بلند کرده و به « زوس نیکه فور » Zeus Nikephore سلام میدهد .

« انتیال کیداس » بکنوع سکه مسی دیگر هم دارد (۱) که بطرف چپه آن شکل فیل و بطرف روی آن رب النوع حامی شهر کا پیسا یعنی (زوس بالای تخت) با علامه اختصاصی این منطقه یعنی (سر فیل) بضر ب رسیده است .

امین تاس : امین تاس هم از احفاد ایونکرانید است و با صلاحیتی که مسکوکات میدهد قرار ترتیب باید بعد از « انتیال کیداس » به سلطنت رسیده باشد . وقایع مربوطه دوره سلطنت او خیلی تاریک است « مورگان » سکه شناس معروف فرانسه او را پادشاه دره کابل میخواند و سنه ۱۰۰ ق م را به او نسبت میدهد امین تاس به نقره و مس سکه زده و خود را (بازیلوس نیکا تاوروس امین تاس یعنی پادشاه کبیر امین تاس خوانده است) جزئیات سکه نقره او قرار آتی است :-

سکه مدور : روی سکه : تصویر نیم رخ شاه با عبارت « بازیلوس نیکا تاوروس

امین تاس » نقش است .

پشت سکه : زوس بالای تخت نشسته علامه رعدوبرگ خرمارا
دودست گرفته و بزبان پرا گریت نوشته دارد .

هرمایوس : (حوالی ۴۵ - ۲۰ ق م) :- هرمایوس قرار شهادت مسکوکات
وفیصله که در نتیجه تمام مورخین نموده اند آخرین شاه دولت یونان و باختری است
که در کاپیسا سلطنت کرده است، مشارالیه با وجود تهدیدتهاجمات یوچی ها
که متعاقب اسکائی ها به شمال هند و کوه مستقر شده بودند و خطرات تجا و ز
پهلواها و اسکائی ها که از طرف جنوب غرب و جنوب شرق حس می شد مدت تقریباً
۲۵ یا ۳۰ سال سلطنت نموده است. هرمایوس در نقره و مس به اشکال مدور و مربع
سکه زیاد ضرب زده و در بعضی مسکوکات نقره خودش و خانمش ملکه « کیلوپ
Calliope » هر دو بطرف روی سکه معلوم میشوند و در ضرب مسکوکات خود
طبیعی دوزبان یونانی و پرا گریت محلی هر دو را استعمال نموده و چون تنها منبع
معلومات مسکوکات او میباشد ذیلاً تفصیلات بعضی از آنها را ذکر میکنیم :-

(۱) سکه مدور نقره : روی سکه : تصویر شاه و ملکه بصورت نیم تنه، بازیلوس
سوتروس ارمایوس کی کلیوپس « یعنی شاه منجی هرمایوس و ملکه کلیوپ »
پشت سکه :- شاه بالای اسپ، مضمون فوق بزبان پرا گریت و رسم الخط خروشتی

* * *

(۲) سکه مدور نقره : روی سکه :- تصویر شاه بصورت نیم رخ، مضمون یونانی
مثال سکه فوق.

پشت سکه : زوس بالای تخت نشسته مهاراجاسا . - ترا اتاسا - هرمایاسا
یعنی « شاه منجی هرمایوس » .

(۳) سکه مربع مسی : روی سکه : تصویر نیم تنه یکی از ارباب انواع

مضمون یونانی مثل سکه فوق

پشت سکه : - تصویر اسپ مضمون پراکریت مثل سکه فوق.

* * *

(۴) سکه مدور مسی : بطرف راست تصویر نیم تنه شاه و بطرف چپ

آن تصویر ایستاده را کلس.

این سکه از نقطه نظر حوادث تاریخی خیلی مهم است زیرا بطرف راسته آن

دربان یونانی نام هر مایوس و بطرف چپ آن در زبان پراکریت اسم کجولا کد فیزس رئیس کوشانی ذکر شده و دو چیز را نشان میدهد :

اول اینکه کوشانی ها بعد از هر مایوس یونانی به سلطنت رسیده اند. دوم اینکه رؤسای

کوشانی چون به سلطنت رسیدند ضرب مسکوکات را از روی شاهان یونان

و با ختری تقلید کردند. ناگفته نماند که در «بریتش موزیم» مسکوکات مدور

خورد و بزرگ مسی عجیبی وجود دارد که مربوط به هر مایوس است و مرگان

در صفحه ۳۶۳ جلد دوم «رساله مسکوکات شرقی» تصاویر و تشریحات آنها را

داده است. بطرف راسته این مسکوکات شکل اسپ و دور آن زبان پراکریت

شاه، شهنشاه کبیر هر مایوس و بطرف چپ آن بزبان چینیائی نوشته دارد.

اوضاع عمومی معاصر هر مایوس : - امروز بهر کتابیکه مراجعه شود به این

جمله که (هر مایوس آخرین شاه یونانی کابل است) برمیخوردیم و گفته

میتوانیم که هیچ مورخ و مستشرق تا حال درین مورد اختلاف نظر ندارد و لی

اگر خواسته باشیم که تاریخ و کوائف سقوط او را به این صراحت بیان کنیم

عجالتاً نمیتوانیم زیرا منبع موثق درین زمینه در دست نیست و تفصیلاتی هم اگر

هر کس میدهد حدسیات است. معذلك چون این حدسیات بر روی مطالعات
 اوضاع عمومی و شهادت مسکوکات و غیره وضع شده بازهم از حقیقت دوری
 و ذکرش بی مورد نیست. آری انادر عصر هر مایوس چه وضعیت داشت؟ با این همه
 هیاهو و آمدن متهاجمین اسکائی و یوچی آيا شمال هندو کوه از نقطه
 سیادت سیاسی بدست که بود؟ حاشیه شمال غربی و غربی ولایت آری. دران 'ژیان
 اراکوزی بدست که اداره می شد؟ و نفوذ پارت های غربی
 بکجا رسیده بود؟ اسکائی هائی که در زمان سلطنت هلیو بکلس به باختر
 ریختند و متعاقباً بواسطه سد پارت ها بطرف غرب رفته نتوانسته در « ساکاستانا »
 یعنی سیستان و از آنجا به قندهار و از راه دره بولان بوادی سند فرو آمده بودند
 چه مشغولیت ها داشتند؟ و چه اثراتی بر امرای یونانی پنجاب شرقی وارد کرده
 بودند؟ این است بکعبه سوالاتی که در موضوع عمومیات عصر هر مایوس به آنها
 جواب باید داده شود یا بعبارت دینگرا گرا از قلم رونفوذ آخرین شاه یونان و باختری
 کابل نگاهی به اطراف افق افکنده شود خطراتی به نظر میرسد که آخرین شاه
 یونان و باختری را تهدید میکرد.

خطراتی که شاهان یونان و باختری « کاپیسا » و « ساکالا » را
 در حوالی نیمه اول قرن اول مسیحی تهدید میکرد در حقیقت همان موج خروشان
 است که در عصر هلیو کس از آبهای اکسوس عبور کرده بلباس مهاجرت و تهاجمات
 اسکائی و یوچی بصورت نیم دایره در حواشی سرحدات شمال و غرب و جنوب - دوزده
 اسباب اختناق یونانی های باختری شد و گرواضح تر گفته شود باید ببینیم که اسکائی
 کوشان - پارت - پهلوان چهار شعبه یاد عناصر مذکور بکجاها رسیده بودند.
اسکائی ها :- اسکائی های پیش قر اولان سیتی - یوچی - یا - کوشانی که چندی
 قبل تحت عنوان (ظهور اسکائی ها و بحران امپراطوری باختر) ذکر کردیم از ایشان
 رفت چون بواسطه ایستادگی مهرداد اول پارتی به طرف غرب رفته نتوانستند

بجنوب سر از یر شده در سیستان منتشر شدند و از امتزاج آنها با پارت‌ها، پهلواها
 بمیان آمد که با «نونس» در سیستان و قندهار اساس سلطنت جد ید را گذاشتند
 و قسمت مهم اسکائی‌ها بیشتر بطرف جنوب در حرکت افتاده از راه دره بولان به
 حوزه اندوس (سند) منتشر گردیدند و مانند سدی بقایای دولت یونان و باختر جنوب
 هندو کوه یعنی سلطنت کاپیسا و کابل را که بطرف غرب رود سند بود از سلطنت امرای
 ایشان در ساکالا و تا کزیلا که بجانب شرق آن وجود داشت جدا نمودند و در نیمه دوم
 قرن اول «قم» با عروج اسکائی طبعاً امرای دولت یونان و باختری مشرف بر سقوط شدند
 بنظر «ریسن» آخرین اولاده «ابوتیدم» در زمان ازس اول اسکائی (۵۸ ق م)
 سقوط نمود و بانگارش «واله دو پوسن» تا کزیلا در حوالی ۸۰ «قم» سقوط کرد
 بهر حال مقصود ما در اینجا عبارت از ارائه نمودن این مسئله است که خطر اول
 از طرف جنوب شروع شده و بدست اسکائی‌ها آخرین عناصر امرای دولت یونان
 و باختری در پنجاب شرقی از میان برداشته شد.

پارت‌ها : - موضوع پارت‌ها و وقایع مربوطه موسس سلطنت ایشان از اساس
 بلخی تمام در فصل مخصوص آنها مندرج است. آنچه اینجا قابل نگارش است
 این است که علت فرود آمدن اسکائی‌ها در «ساکاستانا» یعنی سیستان ایشان شدند
 زیرا راه غرب را به روی ایشان بستند، اگرچه در جنگ‌های اسکائی و پارت،
 اخیر الذکر در اوائل تلفات زیاد داد و دو نفر شاهان ایشان فرهادس دوم در
 ۱۲۸ و «ارتبان» در ۱۲۳ «قم» تلف شد اما مهر داد اول و دوم که بین
 «۱۷۱-۱۳۶» و «۸۸-۱۲۳» «قم» سلطنت داشتند انتقام خویشاوندان خود را
 گرفته ولایت‌اری و قسمتی از بکتر یان راتا - والی میمنه فعلی در شمال
 و حاشیه غربی سیستان (سبزوار، فراه و غیره) را در غرب، اراکوزی یعنی حوزه
 ارغنداب را در جنوب غرب و حتی گندهارا را در شرق نیز اشغال کردند. یعنی بطور
 نیم دایره از طرف غرب پیش آمده تا یک حصه حاشیه شمالی و جنوبی را نیز متصرف شدند

و با اسکائی های عقیم این نقاط مخلوط گردیدند تا اینکه جمله مدعی « سیتی » که ممکن عبارت از ورو دقبائل یوچی باشد قوای ایشان را ضعیف ساخته نایب الحکومه های ایشان « موگا » یا « موئس » در پنجاب و « ونونس » در سیستان و قندهار اعلان استقلال نمودند پس در موقعیکه نفوذ دولت یونان و باختری در کاپیسا کابل گندهار محدود شده بود یارت ها هم بصورت مستقیم و غیر مستقیم پیش آمدند و مخصوصاً پهلواها که عبارت از یارت های مستقل سیستان و قندهار میباشد در سقوط نفوذ دولت یونان و باختری در جنوب هندو کوه و حتی در متصرفات هندی دولت باختری دخالت زیاد نمودند.

پهلوا: این پهلواها در حقیقت طوریکه بالا گفتیم عبارت از یارت ها میباشند اما چون بعد از ضعف دولت اخیر الذکر ونونس نامی در سیستان و قندهار سلطنت مستقلی تشکیل داد و از روی عرق هم با اسکائی ها خیلی مخلوط میباشند برای تسهیل موضوع ایشان را پهلوا می نامند و قتیکه ایشان از یارت ها مجزی شدند طبیعی بعلاوه سیستان و فراه در اراضی شرقی قندهار گفته بطرف وادی کابل هم نفوذ پیدا نمودند. و آخر « گندو فارس » یکی از شاهان معروف ایشان دره کابل را متصرف شده و سلطه یونانی های باختری را در کاپیسا خاتمه داد. نا گفته نماند که وقایع مقابله گندو فارس و هرما یوس مجهول است یعنی صراحتاً در این موضوع سندی در دست نیست اما از روی وضعیت مسکو کات عجیب آخرین شاه یونان و باختری دره کابل مورخین اکثراً چنین حدت میزنند که قبل ازینکه کوشانی ها برسند دره کابل مدت بدست پهلواها بود. قرار تاریخ تقریبی که برای « هرما یوس » و « گندو فارس » در اوایل قرن اول ق م و اوایل قرن اول مسیحی معین میکنند معلوم میشود که هر دو معاصر هم اند و باید هرما یوس در اوایل نیمه اول قرن اول ق م حین ورود گندو فارس وفات و یا سقوط نموده باشد درین وقت « کجولا کد فیزس » رئیس کوشانی ظهور کرده و از قرار مسکو کات (کجولا کد فیزس) اولین شاه کوشانی که تفصیل آن در فصل کوشان تحت عنوان شاه اخیر الذکر داده شده چنین نتیجه

میگیرند که یونانی های کابل بدست پهلواها سقوط نموده و متعاقباً کوشانی ها جای ایشان را گرفته اند .

سیتی ها یا یوچی ها : چون اسم «سیتی» در مورد قبائل اسکائی و کوشانی استعمال میشود و کوشانی شاخه از قبایل یوچی است باید بصورت عمومی قبایلی را که بعد از اسکائی ها در باختر ریخته اند «یوچی» بنامیم . یوچی ها جای اسکائی ها را در شمال هندو کش گرفته و ایشان رابه نزول در سیستان مجبور کردند . در زمانیکه یونانی ها در جنوب هندو کوه متحد و د شده بودند یوچی ها با تقسیمات پنجگانه قبایل خود در شمال کوه مذکور آمریت داشتند تا اینکه قبیله کوشان بر سائر قبایل تفوق حاصل نموده و «کچولو کد فیزس» رئیس ایشان بنای سلطنت را گذاشت . مشارالیه در حوالی (۳۰ ق م) بجنوب هندو کوه فرود آمده سلطنت یونانی ها را خاتمه داد . یادقیق تربگو ئیم سلطنت هر مایوس را که گندو فارس پهلوا خاتمه داده بود اشغال نموده به تقلید آخرین شاه یونان و باختری که بنام آخرین پادشاه یونانی کابل هم شهرت دارد شروع به ضرب مسکوکات نمود .

پس با تفصیل مختصری که در قسمت عمومیات داده شده سلطنت یونانی و باختری در جنوب هندو کوه (کابل) از چهار طرف طرف تهدید واقع شده از شمال کوشانی ها از جانب غرب یارت ها و از طرف جنوب غرب پهلواها و از جانب جنوب شرق اسکائی ها پیش آمده می رفتند تا اسباب سقوط ایشان را فراهم نمودند .

دامنه سلطنت یونان و باختری در هند : از اول فصل تا اینجا وقت بوقت شرح دادیم که چطور پادشاهان یونان و باختری در خاک هند پیش رفته و متصرفاتی برای خود در آنجا بمیان آوردند . این اقدامات بار اول از طرف ایو تیدم شروع شده و دامنه آن در عصر سلطنت دمتریوس اول وسعت یافت و اپولودوت و مناندر برادر و ژنرال پادشاه آریانا تا مرکز سلطنت مور یاها یعنی تا «پتالی پوترا»

در سواحل گنگا نفوذ آمریت خود را وسعت دادند. بعد از وفات دمتریوس و روی کار آمدن ایو کراتید و تشکیل سو مین سلطنت مستقل یونان و باختری اراضی متصرفی هندی بدست احفاد و ژنرال های دمتریوس باقی ماند .

مناندر پادشاه یونان و باختری در هند : بعد از کشته شدن دمتریوس اول و وفات برادرش اپولودوت و مر اجعت ایو کراتید از سر حدات شرقی اراضی متصرفی هند بدست متقدرو توانای مناندر باقی ماند . تا این زمان مناندر عنوان شاهی اختیار نکرده بود لیکن قشون یونان و باختری که تحت او امر او بود بخوشی او را پادشاه انتخاب کردند . مشار الیه با « ا گاتو کلیا » دختر دمتریوس یا اپولودوت ازدواج نمود . سلطنت مناندر در هند بطرف شرق تا « ماتورا » و بطرف غرب تا « باریگازا » (بروج) انبساط داشت . پایتخت مناندر شهر « سا گالا » بین راری و چناب عبارت از « سیالکوت » میباشد . مناندر معاصر پو شیا میترا Pushyamitra پادشاه دودمان « سونگیا » است با او جنگ ها کرد و موقعی موسوم به سا کتا Sakita را از او گرفته است . مناندر در اداره امور مملکت داری کارهای مهمی را به باختری ها سپرده و به نیروی فکر زعماء و قوه شمشیر مردان آریانی سلطنت یونان و باختری خود را در هند تقویت بخشیده بود .

مناندر او پیانی چون در امور مملکت داری مستقیماً با محیط و مردمان هندی تماس داشت از سائیر پادشاهان یونان و باختری بیشتر عرف و عادات و لباس و قوانین و حیات اجتماعی هندی را مراعات میکرد . لباس هندی می پوشید با حکما و علمای هندی مذاکره میکرد تمایل او در بین راه به انداز هئی بود که بعضی ها از روی بعضی علایم بعضی مسکوکات او او را پیر و دیانت بودائی بشمار آورده اند . در میان شاهان یونان و باختری که در هند سلطنت کرده اند مناندر از همه معروف تر است او از نقطه نظر روح عسکری ، لیاقت

فهم، مروت اور ایادشاه معروفی ساخته بود. تا او حیات داشت اسکائی ها از تا کزیلا و ماتورا به قلمرو او داخل شده نتوانستند. راولنسن در باره او می نویسد (۱) «مناندر آخرین پادشاه بزرگ باختر و تنها پادشاه یونانی است که بعد از عبور هندو کش قابلیت اداری بخرج داد. مناندر جا نشین لائق اجداد خویش ابوتیدم و ابوکراتید بوده وصیت شهرت او در غرب صفحات کتب یونان و رومن را پر کرده است.» ماخذ شرقی مخصوصاً هندی از او خیلی ها صحبت کرده و در زبان «پالی» به اسم «میلیندا» Milinda شهرت یافته و مخصوصاً مذاکرات او با حکیم بودائی Nagasena تحت عنوان «سولات میلیندا» معروف است. بعضی ها همین مذاکرات و علامه «دهر مه چکره» (dharma-chakra) (یعنی عراده قانون بودائی) را روی مسکوکات او دلیل آورده و بر بودائی شدن او نظر به میدهند و سند مسلمی در دست نیست که درین باره حکم قطعی کنند.

زیرا علامه عراده قانون بودائی را از آن جهت روی مسکوکات خود بضرر رسانیده که اکثر رعیت قلمرو او بودائی بودند معذالک منابع هندی در او آخر عمر او را «ارهاات» یعنی یکنفر عالم متبحر بودائی لقب داده بودند.

راجع به آخر عمر مناندر، پلوتارک اشاره کرده میگوید «مناندر نامی که با عدالت در میان باختری ها سلطنت نموده بود در میدان جنگ کشته شد» منابع هند را جمع به کشته شدن او در میدان جنگ چیزی نمیگوید اما مسئله واضح معلوم میشود که در تقسیم خاکستر او نزاع واقع شده و آخر ما نند «بودا» و «آشوکا» خاکستر او را به نقاط مختلف تقسیم کرده اند. راولنسن به مناندر اشاره کرده می نویسد:

«سرباز مقدس باختر که به عدالت و حسن اداره و نبوغ عسکری و معاومات در مسایل دینی شهرت داشت بدین منوال از میان رفت.»

مسکو کات مناندر: مسکو کات مناندر از حوالی کابل گرفته بطرف شرق آریانا تا اندوس و در ماورای آن تا «ماتورا» پیدا شده و میشود و به نمونه های مختلف سکه زده است نمونه عادی مسکو کات او آنست که در یک روی آن «اتنا» Athena دیده میشود و علامه رعد را در دست گرفته. در مسکو کات خود کلمه فیل، کله گاو و شتر بخدی همه را استعمال کرده است.

راولنسن میگوید که بیشتر در مسکو کات خود هیکل رب النوع پالاس Palas را استعمال نموده ولی گمان میکنم آنچه را که او «پالاس» تعبیر کرده همان «اتنا» باشد که «تارن» در مسکو کات مناندر نسبت داده است. چون مناندر اصلاً از ژنرال های دمتریوس پادشاه آریانا بود در مسکو کات خود مخصوصاً در آنها نیکه سرفیل نقش دارد از او تقلید زیاد نموده. در بعضی مسکو کات او علامه «دهرمه چکره» یعنی عراده و علامه میزه قانونی بودائی ثبت است، این مسکو کات را بیشتر برای خوشی خاطر کسانى بضر رسانیده بود که در قلمرو او پیر و آئین بودائی بودند.

مناندر در مسکو کات برای خود دو لقب اختیار کرده بود یکی «دیکایوس» یعنی «عادل» و دیگر «سوتر» یعنی «منجی» لقب دومى در مسکو کات بیشتر عمومیت دارد و اولی نادر است.

توسعه تجارت: در عصر امارت مناندر روابط تجارتنى اراضى مفتوحه هندى با خاک های آریانا انبساط یافته بود. بندر «بار یگازا» در عصر او رونق زیاد داشت و بزرگترین بندرى بود که مال التجاره هند و غرب در آنجا تبادل مىشد. اموال زیاد از خاک های متصرفى هندى از راه بندر مذکور و بحیره احمر عازم مصر و از طریق خلیج فارس رهسپار بابل میشد. مال التجاره زیادى که از طرف شرق و غرب مى آمد از سواحل جدو زیبا عبور میکرد و حصه به بندر «پتالنه» Patalene در جدوزیا پایان میشد.



مانند ژنرال معروف دمتریوس پادشاه یونانو باختری که در فتوحات هندسهم زیاد داشت و از مقام ساکولا (سیالیکوت) بر خاک های مفتوحه هند امارت کرده است . مشالیه در اویبان تواد شده و مزا کرات او با حکیم بودائی «نگاسنا» خیلی اسباب شهرت او شده است . (صفحات ۸۰ و بعد ملاحظه شود)

8209

تصویر (۱۴) مقابل صفحه (۸۳)



هر مایوس آخرین پادشاه یونانو باختری که در علاقه کاپیسا و کابل در حوالی بین
۲۰ - ۴۵ ق م سلطنت کرده است

جانشینان مناندر: بعد از وفات مناندر (حوالی ۱۴۵ - ۱۵۰ ق م) پسرش «ستراتو»ی اول بر تخت جلوس نمود اما چون هنوز کوچک بود مادرش ملکه اگاتو کلیا نیابت او را نموده و به نام خود هم سکه زده است. استراتوی اول آخرین پادشاه یونان و باختری است که در «ماتورا» سلطنت کرده است و ازین معلوم میشود که ماتورا تا ۱۰۰ یا ۹۰ ق م بدست پادشاهان یونان و باختری اداره میشد.

بعد از استراتو از دو پادشاه دیگر «هیپوستراتوس» Hippostratus و نیسیاس Nicias نام می‌برند ولی معلومات زیادی راجع به آنها در دست نیست و معلوم میشود که اسکائی‌هایی که در باختر به سلطنت یونان و باختری خاتمه دادند و بعد به نام پهلوا که از عناصر محفوظ «ساکویارت» بمیان آمدند در سقوط سلطنت هرما یوس در کابلیسا و کابل ذی دخل گردیدند؛ به سلطنت آخرین احفاد پادشاهان یونان و باختری در هند هم بمناسفۀ اول قرن اول ق م خاتمه دادند. به این ترتیب بعد از تقریباً دو نیم صدسال سلطۀ دولت یونان و باختری به تدریج اول از شمال هندو کش و بعد از جنوب آن و بالاخره از قلمرو متصرفی هندی از میان رفت. قرار تدارک کار تارن تاجائیکه از ماخذ ادبی و شهادت مسکوکات معلوم میشود روی هم رفته از دودوت موسس سلطنت یونان و باختری تا «نیسیاس» تقریباً ۳۶ پادشاه و یک ملکه به سلطنت رسیده است. درین عرصۀ دو نیم قرن تهذیب، اخلاق، صنعت و دیگر مظاهر مدنیت و تهذیب باختری آریانی به پیمانۀ زیاد در هند انبساط یافت.

حیات اجتماعی و تہذیبی

فتوحات اسکندر در شرق و منجمله در آر یانا که شرح آن در جلد اول گذشت تسکانی در نظام قدیم حیات و اجتماع آسیای قریب و میانه تولید نمود و با این جنبش سواحل «مدی ترانه» با «قلب آسیا» تماس و تعلقات تہذیبی حاصل کرد. با فتوحات اسکندر در شرق دروازه این تعلقات باز شد و در دورہ زمام داری شاهان مستقل یونان و باختری و کوشانی های بزرگ انبساط یافت. دورہ دو قرنہ سلطنت شاهان مستقل یونان و باختری که از (۲۵۰) ق م تا حوالی شروع عہد مسیح دوام نموده است یکی از دورہ هائی است که مطالعہ حیات اجتماعی و پهلوهای مختلف زندگانی تہذیبی با وجود تاریکی های زیاد قابل منتهای دقت و توجه است زیرا درین دو قرن مبادی تہذیب قدیم «ویدی» و «اوستائی» آریانا با مفکرہ های جدید یونانی و ہندی مخلوط شده و از اختلاط آنها در زمینہ «دیانت»، «صنعت»، «معماری»، «ادب»، «زبان»، «رسم الخط»، «دیگر مظاهر زندگانی مادی» و معنوی پاره تحولاتی بعمل آمده است. اگرچہ موضوع نا اندازہ ئی تاریک و مدارک هم طور دلخواہ در دست نیست معذک نظر به اهمیت تحولات مذکور و تاثیراتی که در زندگانی تہذیبی دورہ های مابعد تاریخ مملکت ما وارد نموده باید نا اندازہ امکان درین فصل که جای آن است مطالعہ شود.

تشریحیات حیات اجتماعی و رنگ تہذیبی آریانا قبل از آغاز لشکر کشی های اسکندر در شرق در خطوط عمومی خود تقریباً بشکل دورہ اوستائی است. فتوحات اسکندر و مقابله های شدید و بادوام چندین سالہ تسکانی در نظام قدیم حیات اجتماعی ما وارد نمود و فاتات اسکندر و جنگ های ژنرال های او بر سر خاک های مفتوحه و دخول موریانها از ہند بہ اراضی شرقی جنوب ہندو کش، افکار نواز شرق و غرب وارد نموده رفت ولی هنوز وقت مساعد نشده بود کہ از تصادم

مبادی تهذیب قدیم آریانا و مفکوره‌های جدیدنازده از د' راه و رسم نوی بهمان آید تا اینکه در ۲۵۰ ق م « دیودوت » استقلال باختر را اعلان نمود و « ایوتیدم » موفق شد که این استقلال را به رسمیت بدولت سلوسی یونانی شام بقبولاند و نفوذ موریلها را از علاقه‌های شرقی هندو کش جنوبی سقوط دهد و دوره امنیت باد و امی را افتتاح کند. دو قرن سلطنت یونان و باختری بعد از يك سلسله جنگ‌ها که افکار شرق و غرب را بهم تماس مستقیم داد دوره ایست که طبعاً باید چیزهای نوی به جامعه تقدیم کند. انتشار دیانت بودائی درست در همین عصر از طرف هند عامل دیگری بود که روح هندی را با مفکوره‌های حیاتی و صنعتی یونانی در خاک آریانا مقابل ساخت. این چیزها بصورت نتایج جنگ‌ها داخل کشور ما شده و با اختلاط و تحلیل آن با مبادی حیات مدنی قدیم مملکت تهذیب جدیدی بهمان آمد که آنرا بنام تهذیب « یونان و باختری » یاد میکنند و مظاهر مختلف آنراحتی الامکان در اینجا مطالعه میکنیم :

کیش و آئین: در جلد اول این سلسله تاریخ در فصول « ویدی » و « ستائی » شرح دادیم که باختر مهد ظهور معتقدات قدیم آریائی بوده و با وجودیکه هنوز مراحل قبل از تاریخی عقاید آریائی در افغانستان به علت عدم حفاریات لازمه روشن نشده با تفصیلی که در جلد اول دادیم آئین آریائی پیش از شروع مهاجرت از باختر آنقدر شکل و صورت گرفته بود که میان دودوره تاریخی قدیم « ویدی » و « اوستائی » شباهتهائی باقی ماند. آئین او ستائی که جای معتقدات « ویدی » را اول در شمال هندو کش و بعد در تمام کشور گرفت مدت مدیدی دوام کرد. هخامنشی‌ها با تجاوزات خود بخاک‌های آریانا آنرا قبول کرده و به خاک‌های فارس رواج دادند. حین فتوحات اسکندر دیانت آریانا اوستائی بود. اسکندر اگر در امحای آنها کوشیده باشد آنرا از بین برده نتوانست، طبیعی به مراتب زیاد ضعیف شد و علت ضعف آنها نه تنها اقدامات

عسکری و جنگی ما بلکه ورود افکار تازه بود که از غرب بایونانی ها و متعاقباً از طرف شرق از جانب هند با مبلغین « اشو کما » انتشار یافت. به این ترتیب مطالعه آئین و عقیده آریانا درین دو قرن مشتمل بر سه سنخ افکار و سه دسته ارباب النواع است: محلی، یونانی، بودائی که در ذیل به مطالعه آن می پردازیم و اول عوامل تازه وارد را مطالعه میکنیم:

ارباب النواع میتولوژی یونانی: گفتیم که فتوحات اسکندر راه شرق را برای افکار غربی باز کرد، با اسکندر وقشون او اشخاص صنعت گر، مؤرخ، ادیب، روحانی، موسیقی نواز، و غیره همراه بود و هر یک در زمینه ملی افکار نوی با خود داشت. با اینها ظهور افکار جدید شروع و بایونانی هائی که در کشورها ماندند دوام و انبساط یافت.

یونانی هائی که اسکندر در اسکندریه های آریانا متوطن ساختند بود و از آغاز دوره سلطنت مستقل شاهان یونان و باختری رابطه آنها بیش از پیش از یونان قطع شده بود، چیز و باشندگان این خاك شدند و بنادوام دو صد ساله این دولت مستقل و استقرار و توطن و ازدواج با اهالی آریانا منحل گردیدند. اینها چه زن و چه مرد افکار و معتقدات یونانی را در میان توده پراکنده ساختند و به این طریق قصه های میتولوژی یونانی و نامها و داستان های ارباب النواع ایشان در میان عوام منتشر گردید، پادشاهان یونان و باختری بامسکوکات خود اسما و اشکال ارباب النواع حامی خاندان خود را طوری در میان مردم پراکنده کردند که هر کس با نام و تصویر آنها آشنا شد. صنعت کاران یونانی و یونانی های باختری شده و استادان خود آریانا از راه هیکل تراشی و نقاشی و دیگر مظاهر بدیع صنایع نفیسه در انتشار این مفکورهای جدید سهم بارز گرفتند و پادشاهان با ذوق یونان و باختری و جانشینان ایشان اسکائیها و مخصوصاً سلاطین مقتدر کوشان بنوبه خود درین راه خدمات شایان کردند

قراریکه مدال های گچی مکشوفه بگرام نشان میدهد زیبا ترین صحنه های میتولوژی یونانی را شاهان باذوق باختر از کنار خانه های هیکل تراشی سواحل شرقی مدی ترانه برای زینت سالون های قصور شاهی باختر و کاپیسا وارد میگردند و این شاهکارها که نماینده صاف ترین سبک صنعتی یونانی میباشد بانفاست خود موضوعات اسطوره ها را در انظار جلوه گر میساخت و داستان های آنرا در ذهن اهل ذوق و خیرت کشور داخل میکرد .

پس به این ترتیب زمینه زهره را گذر مساعده شده بود که در دوره سلطنت شاهان مستقل یونان و باختری یعنی در دو قرن پیش از عهد مسیح افکار جدید مخصوصاً موضوعات قصص و اساطیر یونانی در میان عموم طبقات و خوب تر در میان اهل ذوق و قریحه و در بار و اهل فن و هنر پیشه و صنعت کاران منتشر گردد .

قرار یکه مسکوکات و دیگر آثار صنعتی شهادت میدهد اعضای اولین خاندان سلطنتی یونان و باختری دیو دوت اول و دوم پیدر و پسر روی مسکوکات خود زوس و پیر و ما کوس « Zeuse Promachos » را به ضرب رسانیده اند. هلیو کلس آخرین پادشاه یونان و باختری که در شمال هندو کش سلطنت نموده هم این کار را کرده، زوس در حالیکه بالای تخت نشسته روی بعضی سکه های « ایو کراتید » موسس سومین خانواده سلطنتی یونان و باختری دیده میشود. تصویر « اپولون Apollon » ربا لنوع طوفان و طبابت را در بیات و صنعت روی اکثر مسکوکات « ایو کراتید » و « اپولو دوت » نقش است اعضای دو مین خانواده سلطنتی یونان و باختری ایو تیدم و پسرش دمتر یوس تصویر هر کسول را در مسکوکات خود در سایر ارباب انواع ترجیح میدادند . این ربا لنوع حامی خاندان آنها بود و نسبت به تمام ارباب انواع میتولوژی یونانی بیشتر در باختر صاحب شخصیت و مقام شده بود روی جام نقره ئی که از بدخشان بدست آمده و در « بریتش موزیم » محفوظ است تصویر او « دیر نیزوس »

رب النوع شراب وانگور نقش میباشد. « دیونیزوس » در خاک‌های آریانا شهرت و عمومیت زیاد داشت. داستان های پیش از اسکندر او را فاتح شرق دانسته و مخصوصاً در کوه پایه های آریانا خاطرات او را بیشتر نسبت میدهند بعضی ها حتی به این خیال اند که « دیونیزوس » اصلاً (دیونیسئ) یعنی رب النوع شهر « نیسئ » یا بگرام فعلی بوده (۱) بهر حال اصلیت ارباب النوع میتولوژی یونانی موضوعی است جدا گانه که اینجا بدان کاری نداریم و فقط نام و نشان و دخالت آنها را در حیات اجتماعی آریانا در دو قرن اول ق م مطالعه میکنیم. « دیونیزوس » در شمال و جنوب هند و کش در « کاپیسا » و « نگاراهارا » (نگرهار) و باختر و بدخشان و سفدیان معروف و از خود پیروانی داشت. « ترعور » شهرت زیاد او را دیده و اظهار میکند: احتمال دارد که کدام رب النوع محلی که اسم او را نمی شناسیم و صورت پرستش او با دیونیزوس یکجا شده و او را اینقدر معروف ساخته باشد صورت او در قاب نقره ئی بدخشان نقش است « اگاتو کلس » او را حامی خود انتخاب کرده و بشکل جوانی که تاجی از شاخه سبز تانک به دور سر داشت در روی سکه و صورت پلنگی را در پشت سکه خود بضرر رسانیده بود. دو صد سال بعد « اپولونیوس در تیان Apollonius de Tyane » در علاقه با روپامیزا دی روی کوهی معبد « دیونیزوس » را دیده و قراریکه شرح میدهد اطراف معبد را در ختانی گرفته بود که خود دیونیزوس غرس کرده و شاخ های تانک و عشقه بیجان به آنها بالاشده بود. در زیر شاخسار در ختان مجسمه رب النوع را از سنگ سفید به شکل جوان هندی ساخته بودند. (۲)

تعیین کوه و محل معبد « دیونیزوس » در جنوب هند و کش تحقیقات بیشتر میخواهد اینجا به استناد معلومات فوق و شواهدی که از حفريات بگرام پیدا شده

(۱) مدام « نیله کوك » درین زمینه پیشنهادات مبسوط و مدالی دارد که از انجمله یکی همین است.

(۲) ترجمه از روی خلاصه ابطالوی کتیب « صنعت بونان و باختری » تالیف ترعور C. Trever

و پاره معلوماتی که «کورتیوس» و «استرابو» و «جوستن» راجع به موقعیت تقریبی شهر نیسا Nysa میدهند بدون شبهه و تردید گفته میتوانیم که «دیونیزوس» در جنوب هندو کش از «کاپیسا» و «نگناراهارا» یعنی از کوهستان و کوهدامن و پنجشیر گرفته تا نجر و تگلو و لغمان و هنده و نورستان شهرت زیاد داشته و درین علاقها دارای بیروانی بود. شهر «نیسا» را که بعضیها «دیونی زوپولیس» یعنی شهر «دیونیزوس» پنداشته اند برخی عبارت از «بگرام» و عده عبارت از «هده» میدانند و چون بگرام در میان «تاکستان» بزرگ کوهستان و کوهدامن افتاده و تصویر فلزی «دیونیزوس» هم از حفاریات آنجا پیدا شده بود مساعد تر است که «شهر دیونیزوس» یعنی شهر رب النوع شراب و انگور بوده باشد. (۱)

پرستش «دیونیزوس» از حصص شرقی آریانا به هند هم سرایت کرده بود. «مکاستنس» سفیر سلوسیها به دربار «موریا» میگوید که در هند «پرستش» «دیونیزوس» در کوها و پرستش «هرکول» در جلگهها رواج داشت.

«هرکول» پسر ژوپی تر معروفترین پهلوان میتولوژی یونانی از سائز ارباب انواع بیشتر در دو طرف هندو کش معروف شده بود. و قراریکه پیشتر اشاره کردیم «ابوتیدم» موسس دومین خانواده سلطنتی یونان و باختری و احفاد او تصویر او را در مسکوکات خود نقش میکردند همین قسم نیکه Nike، مدوز Meduse و غیره هم کم و بیش بامسکوکات سلاطین یونان و باختری و امرای ایشان که حق ضرب سکه در داخل کشور و اراضی متصرفی هندی داشتند، مشهور شده بودند یونانیها همان طوریکه خودشان در میان اهالی آریانا حل شده میرفتند اسطورههای میتولوژی آنها هم به تدریج با داستانها و قصص قدیم ویدی و اوستانی مملکت ماحل و مزج میشد. بعضیهای آنها تحت اثر ارباب انواع قدیم محلی

(۱) در باب اینکه «دیونیزو پولیس» راهده هم تعبیر کرده اند نوتنه کتاب (هند قدیم و تهاجم آن ذریعه اسکندر کبیر) تالیف مکدونالد کرندل طبع جدید ملاحظه شود.

باختر می آمدند و بعضی های شان مقام مساوی با ارباب انواع مملکت ما پیدا میکردند، صحنه های پهلوانی هاتغیر کرده میرفت و این موضوع را بعدتر در نتیجه تأثیرات ارباب انواع محلی باختر مطالعه خواهیم نمود و اینجا مثال قصه های «زوس» و «پرومته» رامی آریم که داستان بندی شدن او را به یکی از مغاره های «قفقاز هندی» یعنی هندو کش نسبت میدادند.

انبساط افکار و فلسفه بودائی: بهمین منوال درست در همین وقت و زمان از جانب شرق از دیار هند هم یاره مفکوره های نو باصر یحتر بگوئیم کیش و آئین بالکل جدیدی با مبادی فلسفه و طرز معیشت و اخلاق خود وارد آریانا گردید. این مفکوره نو عبارت از آئین بودائی و فلسفه آنست که در حصه دوم فصل پنجم جلد اول این سلسله تاریخ آغاز انتشار آنرا ذریعه مبلغین اعزامی «آشو کا» شاه موریبا شرح دادیم و درین فصل ملاحظه میکنیم که در دوره سلطنت شاهان مستقل یونان و باختری تا کدام اندازه و تا کجا هایبشرفت توانست و سیاست پادشاهان مملکت مادرین زمان در مقابل آئین جدید از چه قرار بود.

آئین بودائی در اواسط قرن سوم ق م یعنی زمانیکه تازه دولت مستقل یونان و باختری تا سیس شده بود از سرحدات شرقی آریانا گذشته و چون علاقه جنوب هندو کش تحت اداره موریبا بود در آنجا به آسانی منتشر شد بناءً علیه حینی که «دیودوت» اول و دوم و «ایوتیدم» در صفحات شمال هندو کش سلطنت میکردند آئین بودائی از سرحدات شرقی بطرف گندهارا و کابل و کاپیسا پیش می آمد و قرار مطالعات موسیو «فوشه» (۱) نیم قرن بعد یعنی در اوائل قرن دوم ق م که مصادف به آخر سلطنت «ایوتیدم» شود به باختر رسیده است. این دیانت از طرف شرق از خاک های هندبا خود یک سلسله افکار، قصه

(۱) صنعت گریک و بودیک گندهارا تألیف موسیو الفرد فوشه جلد دوم صفحه ۴۰۷

داستان 'هیتولوی' وارد نمود و نسبت به افکار غربی یونانی بیشتر و عمیق تر در روحيات باشندگان آریاناریشه دو انید چون عصر ترقی دین بودائی در افغانستان قدیم مخصوص دوره کوشانی های بزرگ است لذا شرح و بسط عروج آنرا به آن فصل میگذاریم و اینجادر اطراف مقدمات ورود آن و استقبال شاهان مستقل یونان و باختری بیشتر متوجه میشویم . آئین بودائی در حصص شرقی آریانادر کشمیر و «پاراشا پورا» (پشاور) پوشکالاواتی (چهار صده) و گندهارا بسرعت انتشار یافت. نگاراهارا (ننگرهار) لمپاکا (لغمان، تگرو و نجر) و کابل و کاپیسا هم بزودی آنرا پذیرفت و از روی استو پیه های بزرگ اشو که در هده و کاپیسا آباد شده بود معلوم میشود که در عصور ما مداری همین پادشاه موری که هیئت های مبلغین را اعزام نموده بود این علاقه ها آئین نورا قبول نموده بودند . بعبارت دیگر قبل از اینکه «ابوتیدم» موسس دو مین خاندان سلطنتی یونان و باختری به جنوب هندو کش فرود آید و علاقه کابل را از دست آخرین امیر موری «سوفاکازنوس» که بعضی ها او را از اهل کابل میدانند بیرون کشد دیانت بودائی دامنه های شرقی جنوب هندو کش را فرا گرفته بود و اقدامات «ابوتیدم» در راه وحدت خاک های دو طرفه هند و کش زمینه انتشار آئین نورا بطرف شمال مساعدتر ساخت و به همین ملاحظه است که در آخر دوره سلطنت ابوتیدم دین بودائی به باختر رسید و یکی از راهای انتشار آن بلاشبهه از کاپیسا به بعد دره غور بند ، بامیان ، غر بات ، سوخته چنار دندان شکن ، هبک و خام میباشد و بدون شبهه از سائر دره های هندو کش هم مبلغین و راهبین خود را به ماورای جبال به حاشیه صفحات هموار باختر رسانیده اند .

چون «ابوتیدم» موسس دو مین خانو اده شاهی یونان و باختری اولین پادشاه مقتدر یا ختر است که استقلال آریانارا بر «انیتو کوش» سوم سلوسی قبولانید و نفوذ موریها را از جنوب هندو کش شرقی بر انداخت و خاک های

آریانا را شکل وحدت بخشید و اساس فتوحات و استعمار هند را گذاشت، بنابراین ملا حظات اداری و سیاسی و نقشه فتوحاتی که بطرف هند طرح کرده بود پیش خود دولت خود مانعی بران انتشار دین بودائی نمیدید بلکه برعکس رضائیت به تعمیم و انتشار آنرا یکی از وسایل جلب قلوب اهالی ماورای شرق اندوس میدانست. طبیعی خود شاه وار کان دولت آریانا هنوز به آئین نو نه گرائیده بودند و این کاررانا «هرما یوس» آخرین پادشاه یونان و باختری که بل هیچکدام نکردند جز بعضی از امرای ایشان که در پنجات وظیفه دار اداره اراضی مفتوحه بودند مانند «مانندر» معذک مانع انتشار دین بودائی نبودند بلکه از نقطه نظر سیاست و نقشه فتوحاتی که بطرف هند طرح کرده بودند بعض اوقات لباس و مخصوصاً کلاه بشکل هندی می پوشیدند مانند «دمتریوس» پسر ایوتیدم پادشاه باختر که در مسکو کات کلاهی بشکل سرفیل به سر کرده و ملقب به «فاتح هند» میباشد.

پس به این ترتیب دوره دو صدساله زمامداری شاهان مستقل یونان و باختری را که از جو الی (۲۵۰ ق م) تا نزدیکی های عهد مسیح دوام نموده است دوره انتشار غیررسمی آئین بودائی در آریانا میتوان خواند و بدون اینکه پادشاهان کشور رسماً خود داخل این دین شوند یا رسماً برای تعمیم آن مردم را تشویق کنند توده از ان استقبال نموده و با آزادی که دولت یونان و باختری درین مسئله قابل شده بود دین بودائی در نصف شرقی آریانا در علاقه های شمال و جنوب هندو کش همه جا ریشه دوآید.

بقایای دیانت قدیم و ارباب انواع باختری: این بود یاره افکار جدیدی

که یکطرف از شرق از سواحل مدی ترانه بافتوحات اسکندر به مملکت ماراه یافت و با یونانی های مقیم اسکندریه های آریانا و یونانی های آریانی و باختری شده و سلطنت مستقل دو صدساله شاهان یونان و باختری تعمیم شد و از جانب

دیگر از دیار هند با سلطه موقتی موریا و اعزام مبلغین اشو کا وارد شده و نشر یافت و پراگنده گردید. درین میان چیزیکه حالا مطالعه میکنیم و مطالعه آنهم در اینجا در خور اهمیت زیاد است این است که آیا از بقایای دیانت های قدیم خود آریانان از آئین اوستائی و ارباب انواع باختری چه چیزی باقی مانده بود. گمان میکنم درین شبههئی نباشد که آئین اوستائی نه تنها در عصر سلطنت پادشاهان مستقل یونان و باختری یعنی در دو قرن اول ق م بلکه تا زمان ظهور دین مقدس اسلام و ورود مبلغین عرب در حواشی سیستان حتی بعد ازین عصر هم کم و بیش دوام داشت. البته این یک نظریه عمومی است و تا اندازه شرح و بسط میخواهد. اگر چه این مسئله را بعضی ها گوشزد میکنند که فتوحات اسکندر سبب امحای آئین اوستائی و کتاب اوستا شده ولی گمان نمیکشیم که فتوحات او اینقدر درین مسئله دخیل باشد البته جنگ ها و باز جنگ هایی بدین بزرگی که بیش از ۶ سال کشور ما را مشغول داشت و سه سال کامل صفحات باختر را محل تاخت و تاز و هرج و مرج قرار داده بود در پراگندگی کتاب اوستا و آوارگی موبدوموبدان بی تأثیر نبود ولی از کان موجودیت آئین قدیم را بکلی متزلزل نتوانست و لشکر کشتی های اسکندر و معجرات شدید چندین ساله تدافعی دین اوستائی و اجتماعات موبدان را، تکلیف شدیدی داد ولی پیروان آن هنوز کم و بیش در تمام مملکت زندگی داشتند و پادشاهان مستقل یونان و باختری که آزادی عقاید را احترام میکردند به آن ها موقع دادند که به کیش و آئین خود باقی بمانند چنانچه اسم و تصویر بعضی از ارباب انواع اوستائی مثل «اناہیتا» را پادشاهان یونان و باختری از قبیل «دمتریوس» روی مسکوکات خود بضرر رسانیده اند (۱) و پادشاهان کوشانی که جانشین ایشان شده اند اکثر ارباب انواع اوستائی را با آغوشکده ها روی سکه های خود

بضرب رسا نیده اند و این مطلبی است که در فصل کوشانی های بزرگ مجدداً و به تفصیل مطالعه خواهیم نمود و اینجامطلب از تذکار آن این است که کیش اوستائی و ارباب انواع آن نه تنها بعد از دو قرن اول ق م حتی در سه قرن بعد آن هم روی مسکوکات پادشاهان آریانا استعمال میشد. بناءً علیه درین شبههئی نیست که آئین اوستائی در عصر سلطنت شاهان مستقل یونان و باختری هنوز در آریانا بکلی از بین نرفته بود ولی درست در همین عصر بعضی جاها را خالی کرده و در بعضی جا های دیگر حرارت آن نسبتاً سرد شده بود. مثلاً در علاقه های شرقی مملکت ناکابل و کاپیسا در نیمه اول قرن سوم ق م دیانت بودائی قائم مقام آن شد. این کیش جدید بزرگترین حریف آئین اوستائی بود و متعاقب تکانی که فتوحات اسکندر تولید کرده بود تزلزل شدیدی وارد کرد. جای آنرا در علاقه های شرقی جنوب هندو کش گرفت و موقعیت آنرا در باخترا تحت تهدید آورد، و بالاخره در اوائل قرن دوم ق م در آنجا هم صاحب پیروائی گردید. به این طریق گفته میتوانیم که ازین وقت به بعد دیانت اوستائی کم کم بطرف غرب و جنوب غرب آریانا جانب وادی هریرود و فراه رود و هیرمند تغیر محل داد و در حوزه شاداب رودخانه اخیر الذکر و سیستان تا زمان ظهور مبلغین دین مقدس اسلام دوام نمود.

علاوه برین بعض ارباب انواع قدیم باختری و آریانی که قدامت بعضی بدوره اوستائی، از برخی به عصر ویدی و از بعضی هم به مراحل زندگی قبل تاریخ وصل میشود با ایجابات زمان و عصر، صاحب پیروان و معابدی در باخترا شده بود و معروف ترین همه « انا هیتا » Anahita است.

« انا هیتا » یا « ناهید » ربه النوع آب و حاصل خیزی از اعصار « کلمکولی تیک » دوره قبل تاریخ گرفته در عصر ویدی و اوستائی تاریخ مملکت ما معروف بود چنانچه این قسمت های تاریخ او را در صفحات (۳۰۸ و مابعد) فصل سوم

۹۴۱

تصویر (۱۵) مقابل صفحه (۹۴)



«اناهیتا» ربه النوع قدیم آب و حاصل خیزی اوستانی که بصفت ربه النوع امودریا هم شناخته شده و معبد اوتا عصر کوشانی ها در باختر کنار سواحل اکسوس وقوع داشت . در یک دست اناهیتا کمان است و با دست دیگر از تیر کش تیر می کشد و به این وضعیت روی مسکوکات بعضی از کوشانشا هان هم نمایش یافته (اصل تصویر از کتاب صنعت یونانو باختری تالیف مدام «تر» ور» روسی اقتباس شده است)

quar

تصویر (۱۶) مقابل صفحه (۹۵)



تصویر دیگر اناهیتا یا «ناهید» که بصورت زن بالدار نمایش یافته است.

جلداول این سلسله شرح دادیم. «اناهیتا» به صفت «مادر» و به مفهوم اصطلاحی منشاء موجودات و فراوانی و حاصل خیزی و قوه نامیه زمین از دوره های قبلالتاریخ در میان ملل آسیای میانه و قریب معروف و بنام های مختلف یاد میشود. در اوستا «ایام نپات» Apam-napat یعنی «پسر آب» و بیشتر بنام صحیح تر «اناهیتا» یاد شده و بهمین اسم قرن هابعد از عصر اوستائی در باختر مشهور بود. در بابل اورا «ایشتار Ishtar» در عیلام «ناینیا Nania» در آسیای صغیر «ارتمید Artemide» و در هند «دهیشانی Dhisani» در آشوری «میلی Mylitta» در یونان «ونوس ایورانیایا Venus Urania» و فارسی ها «انانا Tanata» می گفتند (۱) «اناهیتا» در باختر نام محلی دیگری هم داشت موسوم به «دیتیا Daitia» که نام مجرای علیای رودخانه «آمو» بود و قرار تعریف اوستا «اناهیتا» را هم بعضی مدققین نام رودخانه آمو میدانند.

«اناهیتا» از دوره اوستائی به بعد در باختر در حوالی سواحل رودخانه آمو معبد با شکوهی داشته و در آن مجسمه او بشکل دختر جوان مجلل، آراسته به انواع زیور و جواهرات وجود داشت و چنین مینماید که اوستا تعریف او را از روی همین مجسمه نموده باشد (تعریف او ستاد در صفحه ۳۱۲ جلد اول ملاحظه شود) چنانچه «ترور Trever» مدقق معاصر روسی درین باره میگوید: «از زمانه های خیلی قدیم در بکتر معبد و مجسمه اناهیتا که اوستا تعریف نموده وجود داشت» (۲). مشارالیه تحقیقات مزیدی درین باره دارد و از روی نگارشات او معلوم میشود که در سفیدان مخصوصاً در خرابه های شهر «افر آسیاب» عده زیاد مجسمه های کوچک این ربه النوع از گل زرد پیداشده و بشکل زنی

(۱) صفحه ۹ بکتیریا تالیف اچ. جی. راولنسن.

(۲) خلاص ایتالوی کتاب صنعت یونان و باختری تالیف «ترور» اصل کتاب روسی و تازه در (۱۹۴۰) در مسکو طبع شده و جناب وزیر مختار ایتالیا مقیم کابل موسیو (کورونی) خلاصه ای از آن بزبان ایتالوی ترجمه نموده و در دسترس من گذاشتند.

اورانشان داده اند که یلانی دربردارد و گل یامیوه می در دست گرفته و چنین بنظر می آید که همه از روی مجسمه او که در معبد باختر بود نقل و ساخته شده باشد .

« اناهیتا » با چنین شهرت و قدامتی که در باختر داشت نسبت به همه ارباب انواع آریانی بیشتر در ذهنیت یونانی های باختر تاثیر افکند و ایجابات زمان او را با بعضی ارباب انواع قدیم باختری مثل « میترا Mitra » رب النوع آفتاب و « ارتمید Artemide » رب النوع حاصل خیز آسیای صغیر و غیره توأم و ملحق ساخت هیکل او روی بعضی سکه های « دمتریوس » پسر ایو تیدم پادشاه یونان و باختری و فاتح هند طوری دیده میشود که کمان و نیزه سه دندانه در دست دارد و در بعضی مسکوکات کوشانی های بزرگ هم بضرر رسیده است .

غیر از « اناهیتا » رب النوع آفتاب یعنی « میترا » یونانی و « میترا » ی عصر اوستائی که از ارباب انواع قدیم باختری بشمار میرفت هم درین عصر از خاطرات آئین قدیم کشور نمایندگی میکند . « میترا » و مراحل اولیه تاریخ آن هم در جلد اول شرح داده شده (صفحه ۳۱۳ و بعد) اینجا مربوط به دوره سلطنت شاهان مستقل یونان و باختری همین قدر مینگاریم که مانند « اناهیتا » خاطره او آنقدر در باختر و سائر نقاط آریانا قوی بود که بر افکار توده و جامعه و صنعت کاران آن تاثیر زیاد اندازد . یونانی های باختر او را با « هر کول » هم پایه میدانستند و دومین خانواده سلطنتی یونان و باختری یعنی « ایو تیدم » و احفادش دمتریوس و ایو تیدم دوم و هلیو کلس که حامی خاندان خود « هر کول » را میدانستند از « میترا » هم استمداد می جستند و او را طوری روی سکه های خود نمایش داده اند که در دست چپش پوست شیر و عصا در دست راستش تاج و بر سرش بشکل اشعه آفتاب تاجی درخشان و مجلل نهاده اند . یعنی صفات پهلوانی « هر کول » یونانی و علایم نور آفتاب میترای باختری را یکجا کرده و از آن

بشکل «میترا- هر کول» پهلوانی شجاع و شیرافکن باتاجی مر کب از اشعه آفتاب بمیان آوردند، «میترا» رب النوع آفتاب با اسپ های سفید بالدار و عراده آن از موضوعاتی است که نقاشان و رسامان آریانی حتی تا دوره های بعدتر کوشانی آنرا فراموش نکرده و در معابد بودائی هم آنرا داخل کرده اند و نمایش اسپ در مسکوکات «ایوتیدم» هم به این موضوع بی ارتباط نیست.

در سکه های «تترادراخم» (چهار درهمی) «انتیال کیداس» که مخصوص حوزه کاپیسا است پیش روی زوس که روی چوکی نشسته نیمه پیش روی بدن فیل به حیث شعار مخصوص کاپیسا که عبارت از «سرفیل» میباشد نمایش یافته و این هم جزء تاثیراتی است که داستان ها و عقاید و افکار آریانی بر موضوعات میتولوژی یونانی وارد نموده است. تاثیر شالوده عقاید قدیم و یدی و اوستائی و ارباب انواع باخترتها در زمینه میتولوژی یونانی منحصر نیست بلکه در فلسفه و داستان های بودائی هم داخل شده و قرار بکه در فصل کوشانی های بزرگ مطالعه خواهیم نمود در اینجا هم تغییرات اساسی وارد کرده و طریقه جدید «مهایانا» یا «راه بزرگ نجات» را با مدرسه و اصول تفکر و خیال آن بمیان آورد.

خلاصه بصورت نتیجه میتوان گفت که در دوره سلطنت شاهان مستقل یونان و باختری یعنی در دو قرن اول «قم» بقایای دینت قدیم اوستائی از بین نرفته و بعضی از ارباب انواع باختری مثل اناهیتا و میترا پرستش میشد، مخصوصاً «اناهیتا» پیر وان بیشتری داشت. فلسفه بودائی و داستان های اساطیری یونانی با عقاید و افکار محلی مختلط گردید و همه این عوامل تنگانی در معتقدات مردم تولید کرد. عقیده آزادومینه برای پرورش هر نوع کیش و مسلک مساعد شده بود. این رویه و فضا در دیگر پهلوانی های زندگانی این عصر مملکت با هم بی تاثیر نمانده و روی هم رفته از ترکیب و اختلاط افکار خودی و بیگانه حیات

و اجتماعیات و تہذیب شکل محلی بخود گرفت کہ آنرا بہ صفت « یونان و باختری » یاد میکنند .

صنعت یونان و باختری : فضا و محیط آریانا در دو قرن اول « ق م » کہ تا یک اندازہ اقتضا آت و ایجابات آنرا شرح دادیم در زمینہ صنعت بہ مفهوم عام تاثیر زیاد نمودہ و سبب شد کہ مدرسہ صنعتی مخصوصی بنام مدرسہ « یونان و باختری » بمیان آید مطالعہ و اثبات چنین مدرسہ درین عصر از امہات مسایل ذوقی و تہذیبی کشور ما است و از تصادم آن متعاقباً با الہامات فلسفہ و اساطیر بودائی مکتب صنعتی دیگر بنام مدرسہ « گریک و بودیک » یا « یونان و بودائی » ظهور میکند کہ مطالعہ آن مبحث جداگانہ و برای آن فصلی را وقف نمودہ ایم .

ہمان طور کہ در مبحث « کیش و دیانت » عوامل متفرقہ محلی و خارجی و باز امتزاج و اختلاط آنہارا مطالعہ کردیم عین آن در مورد صنعت نیز ضرر و راست زیرا ہمہ چیزہای این دو قرنی کہ مورد مطالعہ ما قرار یافتہ ترکیبی از عوامل محلی و یونانی و بودائی بمیان آمدہ است . البتہ تاثیر عوامل نسبت بہ ہر مسئلہ متفاوت است ولی باز ہم در تشکیل مدرسہ « یونان و باختری » ہر دو عامل دخیل و روح مرکبہ آنها با تماس الہامات فلسفہ بودائی صنعت « گریک و بودیک » یا « یونان و بودائی » را بمیان می آورد .

چون حفریات ہنوز در طبقات قبل التاریخ آریانا مخصوصاً در صفحات باختر عملی نشدہ عجبالتاً مطالعہ شخصیت و سویہ صنعتی باختر قبل از ورود یونانی ہا مشکل است و عامل مثبتی در دست نیست تا روی آن گفتگو شود ولی قراریکہ در مبحث گذشتہ ذکر نمودیم بعضی مدققین بہ این عقیدہ اند کہ تعریفی کہ اوستا از « ناہیتا » نمودہ از روی مجسمہ این ربہ النوع بودہ کہ در معبد آن در باختر وجود داشت البتہ مجسمہ کک ہای کوچک گلی کہ چند عددی از حوالی خلم (شہر بانو) و بہ تعداد بیشتر از سفیدیان پیدا شدہ و ہمین ربہ النوع « رودخانہ آمو » یا بہ اصطلاح

رَبَّةُ النُّوعِ فراوانی را نشان میدهد چیز دیگری است که به دوره های قدیم تر ارتباط دارد. همین قسم اگر به زیورات و ستاره ها و تاج و اکلیل «اناهیتا» رَبَّةُ النُّوعِ رودخانه اکسوس (آمودریا) استناد شود گفته میتوانیم که صنعت کاران و هنرمندان لایقی قبل از یونانی ها در باختر وجود داشت.

البته فتوحات اسکندر در شرق و مخصوصاً دوره سلطنت مستقل شاهان یونان و باختری عصر جدیدی در تریبیه ذوق صنعتی و انبساط صنایع ظریفه کشود. شبهه نیست که یونانی های قدیم در شعب مختلف صنایع ظریفه مخصوصاً هیکل تراشی سرآمد تمام ملل بوده و اصول تریبیه بدنی ایشان زیبایی و تناسب بدن را به مفهوم حقیقی و حداعلی آن رسانیده بود. مخصوصاً این فن در عصر خود اسکندر با استاد چیره دستی مانند «لی سپ» که هیکل تراش دربار او بود و ساختن مجسمه اسکندر را غیر از او کس دیگری اجازه نداشت به منتهای ترقی خود رسیده بود. مدرسه هیکل تراشی «لی سپ» در آریانا تاثیر زیاد نموده و قراریکه بهترین مجسمه های هده نشان میدهد استادان هیکل تراش افغانستان تناسب و بلندی قامت را به اصول موضوعه «لی سپ» می ساختند. علاوه برین روی مسکوکات شاهان مستقل یونان و باختری بعضی از باب انواع میتولوژی یونانی را مانند «هر کول» از روی مجسمه «لی سپ» نقل کرده اند. معلوم نیست که خود «لی سپ» یا از همکاران او کسی باقشون اسکندر و با بعدتر به مملکت ما آمده و با آثار او به اینجا آورده شده است «ترءور» درین باره چنین اظهار نظر میکند: «غرابت ندارد که با اسکندر اصل و با نقل آثار دست «لی سپ» به آسیای مر کزی آورده شده و دستور مدرسه او را صنعت کاران باختری ترجیح داده و محافظه نموده باشند (۱) علت ترجیح هم

(۱) «ترءور» در جای دیگر کتاب خود «صنعت یونان و باختری» میگوید: حامی ایوتیدم واحفاد او هر کول بود. ایوتیدم اول تصویر «هر کول» را از روی مجسمه نشسته او که کار «لی سپ» بود در مسکوکات خود بضرر رسانید، این مجسمه اول در «تارانت» بود، در ۲۰۹ مسیحی آنرا به روم بردند. ایوتیدم دوم تصویر هر کول را از روی مجسمه دیگر «لی سپ» نقل و در سکه های خود بضرر رسانیده همین قسم تصاویر «پوزیدون» و «دیوسکوری» مسکوکات هلیوکللس و ایوکراتید از آثار «لی سپ» نقل شده.

ازین معلوم می شود که مدرسه «لی سپ» میزانی داشت سراسر (رآ لیست) که با خواص مصنوعی و غیرطبیعی صنعت هخامنشی که تا این زمان در باختر رواج داشت مغایرت بهم میرسانید. در همین مدرسه (رآ لیست) لی سپ استادان باختری نقش تصاویر حقیقی را روی مسکو کات، یاد گرفته و به دوسه قلم خطوط طبیعی و عینی چهره را نمایش داده می توانستند. تصاویر شاهان یونان و باختری روی مسکو کات اثر دست استادان بزرگ است؛ این تصاویر را صنعت کارانی ساخته، چیره دست که در کار خود فوق العاده مهارت داشتند و تصاویر بدین خوردی را طور طبیعی ساخته اند که نه تنها خطوط ممیزه و شخصی چهره از آن معلوم میشود بلکه جزئیات خواص روحی هر شخصی را هم نمایندگی میکند. از امکان بعید نیست که در میان استادانی که تصاویر مسکو کات و مدال هارا رسم کرده اند یونانی ها هم بوده باشند ولی اگر به این مسئله دقت شود که «مسکو کات یونان و باختری» مانند تملوی فوق العاده دقیق خطوط چهره را نشان داده و مهارتی در آنها بیکار رفته که حتمی میزات روحی و فکر و خیال و رأفت و عزم و اراده را هم نمایندگی میکند حال آنکه مسکو کات یونانی معاصر آنها ازین کیفیت عاری است؛ آنوقت نتیجه جز این نمیشود که بگوئیم سکه های مذکور نمره کار استادی است محلی یا یونانی یا باختری که به بهترین صورت از اصول موضوعه «لی سپ» استفاده کرده است. در جائیکه از باب انواع یونانی را با یلان و شلو ار نشان داده اند شبهه نمی ماند که استاد هیکل تراش یارسام و نقاش باختری بوده زیرا استاد یونانی الاصل اصلاً، به چنین فکری افتاده نمیتواند (۱).

با این تفصیل دیده میشود که مدرسه صنعتی «یونان و باختری» به کدام اندازه

(۱) این ترجمه و اقتباس از روی خلاصه ابطالی کتاب صنعت یونان و باختری تألیف «ترور Trever» که موسیو کورونی وزیر مختار ایتالیا مقیم کابل از روی متن روسی کتاب مذکور برای من ترجمه فرموده اند بعمل آمده است.

۱۰۰۰

تصویر (۱۹) مقابل صفحه (۱۰۰)



صحنه های شکار . نمونه های کار وسبک صنعت یونانو باختری . این مدرسه در
اثر امتزاج فریجه وذوق صنعتگران باختری و یونانی درافغانستان بنیان آمده است



صحنه های شکار: صنعت یونانو باختری علاوه بر اینکه منشاء صنعت «گریکو بودیک»
و مدرسه کوشانی افغانستان میباشد بر صنایع مستظرفه آسیای مرکزی و رویه صنعتی ساسانی
تاثیر زیاد افکنده است (تصاویر نمره ۱۹) و (۲۰) از کتاب صنعت یونانو باختری تالیف
مدام تره روروسی اقتباس شده است)

در دو قرن اول ق م در باختر صاحب شخصیت معین و ممتاز شده بود . استادان هیکل تراش و نقاش و رسام باختری از بهترین استادان مدرسه یونانی الهام گرفته و قرار بیکه مسکوکات شهادت میدهند فن «صورت گری» و حکاکی را به حد کمال ترقی رسانیده بودند چنانچه نظیر ایشان استادان یونانی خود یونان هم در بن زمینه از عهده نبر آمده اند . در تشکیل این مدرسه استادان آریانی مخصوصاً در اول وهله باختری ها سهم بار زدا شتند و قرار بیکه از مطالعات و قضاوت «نر و» بر می آید اختصاص و امتیاز این مدرسه به قریحه هنرمندان محلی باختری ربط زیاد داشت .

مدرسه صنعتی «یونان و باختری» در تاریخ مملکت ما و کشورهای مجاور حتی تمام آسیا مقام و اهمیت زیاد دارد و کانون الهامی شمرده میشود که باعث ایجاد مکاتب صنعتی در دو طرفه هندو کش شده و بر جهان صنایع مستظرفه آسیائی تا نقاط دور دست و زمانه های طولانی تاثیر انداخته است . چنانچه مدقق روسی که بالا از او اسم بردیم درین مورد چنین اظهار نظر میکند: «اهمیت صنعت باختر تازه بر ما آشکارا شده است» «می بر Meyer» اهمیت و ارزش آن را در انبساط صنعت بودائی و صنایع آسیای مرکزی و شرقی خاطر نشان کرده است . هر زفلد Herzfeld اظهار میکند که صنعت ساسانی جز شاخهئی از صنعت «یونان و باختری» نیست . اگر تمام آثار و شواهدی را که بدست آمده پهلوی هم قرار دهم و جزئیات آنها را مطالعه کنیم خواهیم دید که با وجود اختلافات ظاهری عمومی ، در شکل و تخنیک و تزئینات و موضوع و سبک یکی هستند . اختلاف ظاهری یا اختلاف خواص بسته به انبساط قلمرو سلطنت «یونان و باختری» است که علت پاره اختلافات عرقی و تہذیبی را هم در بعضی موارد توضیح میکند . در نیمه اول قرن سوم ق م زمانیکه شکل کلاسیک صنعت در آسیای مرکزی هنوز موفق به تحصیل

خود در اشکال صنعت محلی نشده بود روی اشیاء در سبک ابدات شکل کلاسیک مشخص تر است. در قرن دوم ق م که تهنذیب محلی باختر و یونانی و هندی و چینی بکمال انبساط رسید، صنعت خواص دو جانبه بخود گرفت. وحدت مظاهرات مختلف تهنذیب نه در ظاهر اشیا بلکه همیشه و در تمام موارد بصورت عمیق در داخل اشیا هم تاثیر افکنده است از روی تصاویر روی گل زرد و مسکوکات کوشانی هم به همین نظریه میرسیم و می بینیم که صنعت نسبتاً خواص کلاسیک خود را از دست داده ولی کامل از بین نرفته. صنعت کوشان مدرسه ایست که عوامل کلاسیک را بالواسطه تهنذیب «یونان و باختری» اتخاذ کرده است.

این مسئله را هم به آسانی فرض میتوان کرد که در مناطقی که جزء سلطنت یونان و باختری بود مثل مار جیانا و در انجیانا (مرو و سیستان) و متعاقباً تحت نفوذ موقتی پارتها آمد تهنذیب و صنعت در یک دوره معین نسبت به سائر حصص قلمرو پارت فرق داشت. صنعت «یونان و باختری» مانند سائر صنایع مختلف که در آنها اشکال تهنذیب و صنعت مختلف بهمترکیب میشود دارای اهمیت مخصوصی است. در اثر تصادم تهنذیب شرقی و غربی در آسیا مدرسه صنعتی جدید «یونان و باختری» بمیان آمده و انتشار آن انقلابی در زمینه صنعت آسیائی تولید کرده است.

ورود بادیه نشینان کوشانی از ماورای سر دریا با اشکال و تصاویر جدید و استقرار آنها در باختر و تماس شان با صنعت «یونان و باختری» مدرسه کوشان را بمیان آورد. تا اندازه می صنعت ساسانی از ریشه مدرسه کوشانی آب خورد. و دیری نگذشته از صنایع ملل قفقازی و صنایع یونانی شامی هم مستفید شد. صنعت ساسانی به نوبه خود تا اندازه زیاد اشکال صنایع رانه تنها در فارس مستقر

ساخت بلکه در مد ارس صنعتی بیزانس و روم و روسیه و چین هم تاثیر افکند
و با امواج معکوس صنایع ملل آسیای مرکزی مقابل شد. (۱)

چون مدرسه صنعت «یونان و بودائی» را در فصل مخصوص آن مطالعه
خواهیم نمود بعد از کشفیات مهم قندوز در ۱۹۳۶ و انتشار رساله کوچک
«صنعت بودائی باختر» از طرف موسیوها کن همین قدر اینجا متذکر میشویم
که این مدرسه هم خلاف آنچه بیشتر تصور میکردند توسط استادان «یونان
و باختری» پناه گزین در گندهارا بمیان نیامده بلکه در عصر شاهان مستقل
یونان و باختری در صفحات شمال هندو کش در باختر تولد شده است و تمیزات صنعت
کلاسیک یونانی در آنها مشهود است. (۲)

تجارت و راه ها : وضعیت جغرافیائی آریانا در استانه آسیای مرکزی
چیزی است که بذات خود اهمیت آنرا میان شرق قریب و شرق میانه ترسیم
میکند. در فصل اول جلد اول به تائید شواهد مدنیت عصر «کلکو لی تیک»
مستند بر نگارشات «سرجان مارشال» و «سراورل استن» و جمع دیگر از مدققین
شرح دادیم که در دوره های قبل تاریخ هم ارتباطی میان حوزه اندوس (حواشی
شرقی آریانا) و حوزه بین النهرین و سواحل بحر سفید قایم بود و حوزه هیرمند
و سیستان درین راه نقش خوبی بازی کرده است. در همان فصل دقیق تر تحت
عنوان «لاجورد و رول آن در مرادات آریانا» (صفحه ۲۴) نوشتیم که از
شش هزار سال قبل راهای رفت و آمد تجارتی و تعلقات تهذیبی بین کوه پایه های
آریانا و خاک های غربی آسیا تا سواحل بحر سفید و حوزه نیل وجود داشت.
آریانا با موقعیت مساعدی که داشت بارودخانه های بزرگی که از کوه پایه های

(۱) ترجمه از روی خلاصه ایطالوی کتاب صنعت یونان و باختری تألیف «ترور» که در
پاورقی صفحه بیشتر ذکر شد.

(۲) صفحه (۱۰) رساله صنعت یونان و بودائی باختر نگارش موسیوها کن کابل ۱۹۳۷.

آن به چهار گرد افق جاری بوده و هست و هر کدام راه طبیعی شمرد .
 میشود در انبساط تعلقات مراداتی و تجارنی و تهذیبی رول مهمی بازی کرده و این
 چهار راه بسا مدنیت هارا بهم تماس داده است. دو دمان های بزرگ « پار اداتا »
 و « کاوی » و « اسپه » با پادشاهان مقتدر و فعال آریانا که در جلد اول شرح کارنامه
 های آنها داده شده است در کشیدن راه ها و بسط تهذیب آریانی در چهار دور
 افق صرف مساعی زیاد کرده اند. ازین اعصار دور افتاده گذشته در دوره ئی
 که مصروف مطالعه آن هستیم یعنی در دو قرن اول ق م که مصادف به سلطنت
 شاهان مستقل یونان و باختری میباشد هم کشور مادر زمین تجارت و مرادات
 مقام معینی دارد. فتوحات شاهان یونان و باختری خارج از چوکات تاریخی
 آریانا راه ختن و کاشغر و حوزه تارم و التائی و حوزه گنگارا را باز کرده
 بود. و خود مسکوکات در دوره شاهان یونان و باختری و باز مسکوکات نقره ئی
 به این زیبایی و قشنگی یکی از علایم ترقی اقتصاد و از نشانه های انبساط تجارت
 است. همین قسم طلا که در رونق بازار تجارت تاثیر زیاد دارد پیش از دوره
 سلطنت یونان و باختری هم زیاد بود. این طلا غیر از اینکه از ریگ شوئی های
 سواحل علیای آمو از بدخشان و زرافشان و سفیدیان بعمل می آمد از کوه های
 التائی هم استخراج میشد. بعقیده موسیو « ترء ور » نقره پننجشیر درین زمان بکار
 افتاده بود. این مدقق در جمله علل قشون کشی های ایونیدم بطرف حوزه تارم
 (صفحات ۱۲ و ۱۳ همین فصل) یکی هم نرسیدن طلا را از التائی میدانند که جنبش
 و غلیان بادیه نشینان مانع آن شده بود. بهر حال وجود فلزات قیمتی طلا و نقره
 و مسکوکات زیبا و قشنگ و مخصوصاً تنوع و کثرت آن درین دوره از جمله
 عواملی است که گرمی بازار تجارنی را نشان میدهد. شاهان یونان و باختری
 به ضرب سکه اهمیت زیاد میدادند و آنرا مهمترین عامل اعتبار و قدرت مالی
 دولت می شمردند. برای صفحات جنوب هندو کش در یکطرف مسکوکات

رسم الخط خروشتی و زبان پراکریت را استعمال می نمودند. برای نقاط مفتوحه هندی سکه های مسی بیشتر بضرب رسانیده میشود.

از نقطه نظر مراودات تجارتي چه از راهای خشکه و چه از جریان رودخانه ها مخصوصاً از دورودخانه بزرگ اکسوس (امو دریا) و اندوس (سند) استفاده میشود. بکترای یعنی بلخ پایتخت مملکت درینوقت باموقعیت مساعدی که داشت مرکز انشعاب و اتصال راه ها بود. و ازینجا راه های بطرف شرق جانب چین، بطرف غرب جانب قلمرو دولت سلوسی و طرف جنوب و جنوب شرق جانب اراضی متصرفی هند و ماورای آن میرفت. از بلخ بطرف چین دو راه رفته بود. یکی از راه بدخشان و دره و اخان بطرف یارکند و دیگری از طریق فرغانه به طرف کاشغر. این دو راه در شمال و جنوب رودخانه اکسوس کشیده شده بود اوائل استقرار روابط تهذیبی میان باختر و چین بسیار قدیم و داستان های خود چین آنرا به ۴ هزار سال ق م میرساند. به حقایق تاریخی اگر دیده شود در همین دوره که اینجامصرف مطالعه آن هستیم وضعیت طرفین متقاضی بود که تعلقاتی شروع شود. در آریانا دولت بونان و باختری و در چین آن وقت خاندان «هان ها» حکمفرمایی داشت شروع ارتباط تهذیبی میان باختر و چین را به اوائل قرن ۲ ق م میتوان نسبت نمود (۱) ارتباط تجارتي میان باختر و چین هم سابقه قدیمی دارد و بیشتر مراودات را میان طرفین باشندگان حوزه «تارم» عملی می کردند از باختر بیشتر ظروف شیشه ای و احجار کریمه و جواهرات و از چین در مقابل ابریشم و پارچه های ابریشمی، لاک، پوست، آهن، طلا، نقره، نیکل آورده میشود اهالی باختر در نظر چینی ها بیشتر مردمان تجارت پیشه معرفی شده و مخصوصاً بعد از مسافرت چیان - تسین (۱۲۸ م) این نظریه تقویت یافت زیرا مشارالیه میگفت که باختری ها خیلی تجارت را دوست دارند.

(۱) نفوذ متقابل موسیقی میان شرق افسی و شرق میانه. مقاله «هانری جارج فارمر» ترجمه مؤلف کتاب هندا. شماره سوم سال دوم مجله آریانا.

راه غربی از حوزه هری رود از طریق «پارتیا» جانب «اکبتانا» (همدان) میرفت و از آنجا به «انتیوکیا» Antiochia وصل میشد. راهی که بطرف جنوب هندو کش به علاقه مفتوحه هندی میرفت از کوتل‌های معروف هندو کش به حوزه کاپیسا منتهی میشد و اینجا عموماً دوشاخه داشت که یکی از طریق نجر و تنگو ولغمان به دره کنر و اسمارو چترال و سوات به «پوراشاپورا» (پشاور) و از آنجا به «ناکزیلا» وصل میشد و دیگری از راه جنوبی تراز حوالی کابل فعلی و خورد کابل و هده بصورت مستقیم به سواحل «اندوس» منتهی میگردد.

همین قسم از رودخانه‌های بزرگ مخصوصاً اندوس (سند) و اکسوس (آمو دریا) هم در مرادوات تجارتی استفاده میشد. رودخانه اندوس از زمانه‌های قدیم ترقابل کشتی رانی بوده و خاطرات آن در تاریخ ثبت است. اسکندر حین مراجعت از بن رودخانه تا بحر توسط کشتی فرود آمد. «تارن» به این عقیده است که پادشاهان یونان و باختری قوای دریائی در رودخانه آمو دریا و سند داشتند و میگردد که نیزه سه شاخ روی سکه «دمتر یوس» و تصویر «پوزیدون» ژنی دریا روی سکه «انتی ما کوس» دلیل بر این است که ایشان قوای دریائی در دورودخانه «اندوس» و «اکسوس» داشتند (۱). از روی نگارشات «استرابون» چنین معلوم میشود که مال التجاره هندی با آب‌های آمو دریا به دریاچه «ایرکانو» (بحیره خزر) و از آنجا از طریق «کورا» Kura و اراضی مجاور به «اوکسین» Euxin یعنی بحیره سیاه حمل و نقل می‌یافت. قراریکه «ترعور» تشریح میدهد مال التجاره مذکور از «کوفن» یعنی حوزه کابل به ۷ روز به باختر و سواحل آمو دریا برده میشد. (۲) پس به این ترتیب با مدارکی که در دست است واضح معلوم میشود که مال التجاره هندی از راهائی که ذکر

(۱) یونانی‌ها در باختر و هند تالیف «تارن» صفحه ۱۴۳.

(۲) خلاصه ایطالوی کتاب صنعت یونان و باختری.

شد به حوزه «کوفن» یعنی کاپیسا، در مدخل دره های هندو کش آورده میشد و از اینجا بهر وسیله که بوده به سرعت خیلی زیاد هفت روز به باختر حمل و نقل می یافت و توسط کشتی ها با جریان آمو دریا به بحیره خزر انتقال می یافت در این وقت رود آمو به بحیره اورال میریخت ولی این بحیره را کنال طبیعی از گوشه جنوب غربی به بحیره خزر وصل نموده بود). سپس مال التجاره مذکور از سواحل خزر با کاروان و قافله به بحیره سیاه برده میشد و به آسیای صغیر و حتی سواحل شرقی و شمالی بحر مدی ترانه انتشار می یافت.

همین قسم از رودخانه اندوس (سند) هم استفاده های تجارتنی بعمل می آمد چون خارج از حوزه این رودخانه تا «پتالی پوترا» یعنی «پتنه» مرکز دولت موریا، نفوذ دولت یونان و باختری انبساط یافته بود (صفحه ۲۳ - ۳۳ ملاحظه شود) مرادات تجارتنی اندوس دارای اهمیت زیاد بود. مهم تر از همه این است که بندر «بری گازا» Brygaza (بروچ Broch) در گجرات و سواحل شرقی خلیج «کامبی» بدست «ابولو دوت» برادر و ژنرال پادشاه معروف یونان و باختری دمتر یوس فتح شده و این بندر از نقطه نظر مرادات تجارتنی خشکه و دریا دارای اهمیت زیاد بود. راه دریا از آنجا بطرف غرب باز بود و راه های خشکه از طریق «ایوجن» و «ویدیس» و «کوزامبی» به «پتالی پوترا» و سواحل گنگا میرفت. یادگارهای عمرانی پادشاهان یونان و باختری در حوزه اندوس زیاد است، شهرهایی بنام «دمتر یوس» و بنام «ته اوفیلا» مادرش در اینجا آباد شده بود و شهر اخیرالذکر را در مناطق غربی دلتای اندوس قرار میدهند. خلاصه دولت یونان و باختری و انبساط قلمرو آن از حوزه «ایگزارت» تا خلیج کامبی و از صحرای لوط تا حوزه گنگا که راه های بزرگ خشکه و آب را درست داشت، در توسعه مرادات تجارتنی آریانا در دو قرن اول ق م تاثیر زیاد افکند و به اساسی که شالوده آن درین دوره قایم شد، امپراطوری کوشانی

آر یانا تجارت کشور را با همسایگان حتی ممالک دور دست چین، روم شرقی «بیزانس» توسعه مزید داد و ازان در فصل معینه اش صحبت خواهیم نمود. زبان و رسم الخط: در جلد اول (صفحه ۱۶۰) از زبان ویدی و (صفحه ۳۳۱) از زبان (زند) شاخه های السنه باختری خانواده هندواروپائی که در دوره های معین در خاک های آریانا حرف زده میشد صحبت نمودیم. شاخه های این دو زبان قدیم در کوه پایه های مملکت معمول و از احتمال بیرون نیست که تا زمان دوره که مصر و فمطالعۀ آن هستیم شاخه های تازه ئی هم ازانها بمیان آمدند باشد. چیزی که در بین زمین به دوره سلطنت شاهان مستقل یونان و باختری بیشتر ارتباط دارد شیوع زبان و رسم الخط یونانی و اختلاط آن با لهجه های محلی است.

و قتی که «استرابون» میگوید که اهالی باختر لهجه های مختلفی حرف میزدند که نوعیت آن یکی بود» اشاره به شاخه های مختلف السنه باختری میکنند که تا امروز هم انواع آن در نقاط مختلف دیده میشود. قراریکه از روی مسکوکات یعنی از روی اسناد رسمی این زمان معلوم میشود شاعران یونان و باختری «زبان» یونانی و زبان محلی هر دورا احترام میکردند. و اکثر احتمالات به این دلالت میکنند که زبان دربار اقلای در اوائل یونانی بوده ولی متعاقباً بعد از «ایوتیدم» موسس دومین خانواده سلطنتی یونان و باختری که وحدت خاک های آریانا در عصر او صورت گرفته است زبان های محلی هم در دربار حرف زده میشد. زبان یونانی اگر تا اندازه ئی در باختر خوب فهمیده میشد، در جنوب هندو کش تازگی داشت و مردم آنرا نمی فهمیدند به این مناسبت زبان های محلی با اقلای یکی آنها وارد دربار و رسمیات شده بود. مسئله توحید خاک آریانا طبعاً چنین متقاضی بود و این مسئله واضح از روی مسکوکات معلوم میشود زیرا به مجردیکه دولت یونان و باختری به جنوب هندو کش نفوذ یافت زبان

پرا کريت و حتى رسم الخط خر و شتی در چپۀ مسکو کات ظهور کرد .
 و «دمتریوس» اولین کسی است که مسکو کات خود را به دوزبان یونانی
 و پرا کريت و به دورسم الخط یونانی و خر و شتی زینت داده است . علاوه برین
 در اثر اختلاط و امتزاج یونانی ها با باشندگان آریانا ، زبان یونانی
 و لهجه های آریانی بهم مخلوط شده و طبعاً لهجۀ مخلوطی از هر دو
 بمیان آمده بود (۱) تا اینکه کم کم همان طور که عنصر نژادی یونانی در خون
 محلی منحل شد و ازین رفت زبان یونانی هم بکلی در لهجه های باختری حل شد .
 قراریکه مسکو کات شهادت میدهد در دورۀ سلطنت شاهان یونان و باختری
 دورسم الخط در آریانا معمول و مروج بودیکه رسم الخط یونانی و دیگری رسم الخط
 خر و شتی در مسکو کات اولین خاندان شاهی مستقل یونان و باختری دیودوت اول
 و پسرش که او هم بهمین نام یاد میشود تنها رسم الخط یونانی در مسکو کات باختر
 استعمال شده است . با اقداماتی که در راه وحدت خاک آریانا از طرف موسس
 دومین خانوادۀ یونان و باختری شروع شد رسم الخط « خر و شتی » بار اول در چپۀ
 مسکو کات مربع «دمتریوس» ظهور کرد . قرار تحقیقات « ترءور » اسم خر و شتی
 از کلمۀ « کروتته Karottha » آرامی اشتقاق یافته که به معنی (حرف) است
 مبداء الفبای این رسم الخط هم « آرامی » است و ازان مفصل در فصل کوشان
 که عصر تعالی آن است بحث خواهیم نمود . این رسم الخط از راست به چپ تحریر
 و حروف الفبا بدون ترکیب به یکدیگر بصورت مستقل نوشته میشود .
 قراریکه مسکو کات شاهان یونان و باختری شهادت میدهند مرکز آن درین
 عصر دامنه های جنوب هندو کش بود و بعد از دمتریوس یعنی از (۲۰۰ ق م)

(۱) « ترءور » میگوید که مقصد از زبان « مقدونی » که سنکا « Seneca » اشاره کرده
 و میگوید که یونانی ها و هندی ها به این زبان متکلم بودند همان زبان مخلوط است و گرنه اصل زبان
 صاف یونانی هارا « یونانی » میخوانند (صنعت یونان و باختری)

به بعد در تمام دوره سلطنت شاهان یونان و باختری موازی با رسم الخط یونانی دوام نموده است. اگر چه کوشانی‌های بزرگ هم رسم الخط یونانی را در مسکوکات خود استعمال کرده‌اند ولی این استعمال سراسر جنبه نقل و تقلید دارد. و دوره ایشان را میتوان عصر ترقی رسم الخط خروشتی خواند.

در دو قرن سلطنت شاهان یونان و باختری مطالبی که در روی مسکوکات به یونانی و رسم الخط آن نوشته میشد عین ترجمه آن در چپه مسکوکات به زبان پراکریت و رسم الخط خروشتی به ضرب میرسید. ازین روش ثابت میشود که اهل دفتر و منشیان در بار و طبقه منور هر دوزبان و هر دو رسم الخط را بخوبی میدانستند و مترجمین و نویسندگانسی وجود داشتند که در هر دو زبان رسم الخط آگاهی داشتند، میخواندند و می‌نوشتند و ترجمه میکردند. این رویه دوام داشت و به تدریج رسم الخط یونانی میزات خود را در عصر کوشانی از دست داد و از فهم مردم برآمد و رسم الخط خروشتی جای آنرا گرفت.

اردو و ادوات جنگی: بشهادت ادب و یدو اوستا از بدو طلوع تاریخ باینطرف کهسار آریانا همیشه مهد پرورش پهلوانان نامی بوده و از همان روزگار باستان که تازه شالوده حیات اجتماعی گذاشته میشد این روح در فرد و جامعه تزریق یافته و با مرور دوره های تاریخی مرتب نشوونما نمود و تقویت شد پهلوانی سلحشوری، شهامت، سوار کاری سحیه فطری آریانی و علامه ممیزه باشندگان آریانا، خراسان، افغانستان است که از سرود ویدی گرفته تا مهابارات و بیست های اویستا و شاهنامه ها، همه به نقل داستان های رزمی آنها رنگین است و بزرگترین عنعنه حماسی جهان را تشکیل داده است. (۱)

در جلد اول فصل دوم تحت عنوان « جنگجویی و اسلحه » (صفحه ۱۳۵) و در فصل

(۱) مدد و حین شاهنامه های شاهان اولیه آریانا در سالنامه ۱۳۲۰ - شاهنامه ها و مقایسه میان پهلوانان آن و اوستا در سالنامه ۱۳۲۱ ملاحظه شود.

چنانچه اوستا «بخدی» را بصورت شهر بزرگ و زیبا و دارای بیرق های بلند تصویر میکنند.

طوال دوره اقامت آریائی ها در حوزه اکسوس و ترقی مراتب حیات اجتماعی آنها از روی اشتراك ثقافت مادی و معنوی آریائی های آریانا و مهاجرینی که درهند و فارس رفته و از روی اشتراك و تشابه زبان و دیانت و غیره بخوبی معلوم میشود زیرا اگر جامعه باختری در زمان پیش از مهاجرت، ابتدائی می بود و مردم دور از هم، خانواده، خانواده و مجزی زیست می نمودند چطور اشتراك زبان و دیانت و دیگر مظاهر زندگانی بمیان می آمد؟ به این دلایل به جرئت میتوان گفت که جامعه آریائی باختری که اساس اولیه آن به روی خانواده گذاشته شده بود بعد از طی مراحل زندگانی مالداری و انبساط کشت و زراعت و اقتضای حیات زراعتی و ترقی مراتب آن جامعه بزرگ و متراکمی بمیان آمد و نظام سلطنتی آریا بار اول در اینجا تشکیل گردید.

در فصل سوم دیده خواهد شد که چطور متن اوستا از آستانه زمان خود به عقب نگاه افکنده و سلسله شاهان آریائی باختری را به ارباب انواع میرساند. این ارباب انواع که اوستا یاد میکنند سرودهای عصر ویدی هم تذکار مینماید و درین سرودها باز نکاتی موجود است که به دانایان قدیم و سرودهای اولیه و در نتیجه به ثقافت قدیم تری اشاره مینماید که عبارت از ثقافت و تهذیب مشترکه کئله آریائی باختری است که در طی آن زبان دیانت ادبیات و غیره مراتب کمال خود را پیموده و این چیزها وقتی به مدارج بلند رسیده میتوانند که حیات جامعه مترقی و اهالی پهلوی هم در مراکز بزرگ و بصورت متراکم زندگانی نمایند.

بیشتر متذکر شدیم که اوستا سلاله شاهان باختری را به ارباب انواع میرساند. بنظر اوستا صورت اول جامعه باختری طوری بوده که دران ارباب انواع

زندگانی و حکمفرمائی میگردند چنانچه آریا های مهاجر هندرهایشگاه
«اندرا» را در شمال هندو کش قرار میدهد.

«اندرا» رب النوع جنگ بزرگترین ارباب انواع آریائی شمار میرفت
و چون پادشاهان آریائی قرار متن سروده های ریگ وید و اوستا احفاد و جانشینان
ارباب انواع بودند میتوان گفت که اولین نظام شاهی در باختر بمیان
آمده است.

قرار تحقیقانی که در ۱۹۳۹ در شمال اکسوس در «تلی بزو» نزدیک
سمرقند حالیه بعمل آمده تصاویر هیگلی روی ظروف گلی پیدا شده که نصف
پایان بدن آن شکل گاو و روی و سر آن بشکل انسان است و علمای روسی میگویند
که «گوپت Gopat یا» «گوپت شاه» را تصویر میکند که در حوزۀ اکسوس
«سغد و باختر» و در بعض نقاط آسیای مرکزی داستان های او معمول بوده و تصاویر
اورامی ساختند (۱) و «گوپت» یا «گاویت» مرکب از دو کلمه است یکی «گو»
و دیگری «پت» و هر دوی آن آریائی است. معنی کلمه (گو) معلوم است، پت
یا «پاتی» کلمه ئی بود که در آخر اسما ملحق میشد و معنی رئیس و سر کرده
را افاده میکرد مانند «گوتر پاتی» رئیس اغیل، «ویس پاتی» رئیس قریه و
غیره. همین قسم کلمه «گو» در عصر ویدی در بسیاری از تشکیلات اجتماعی آریائی
داخل بود مانند «گو ترا» یعنی محل حفاظت گاوها یا اغیل و «گوشتی» یعنی
چراگاه مشترک گاوها، اولی هسته تشکیل عشیره و دومی عامل تشکیل قبیله
گردید پس «گوپت» که آنرا علمای روسی «پادشاه شبان» تعریف کرده اند
و تصاویر او روی ظروف گلی و روی یک مدال تیکری از سواحل راست اکسوس
از سغد یان پیدا شده و حتماً در صفحات باختر هم پیدا خواهد شد اشاره

(۱) صفحه ۷۱ الی ۸۶ کتاب آثار شعبه تاریخ تهذیب و صنایع شرقی جلد دوم. مقاله مذکور

موسیو «ترعور» در کتاب «صنعت یونان و باختری» خود تصویر دو دائرة فلزی راداده که در موزه «ارمیتماژ» محفوظ است و در هر کدام آن فیل جنگی با فیل بان و سر نشینان نظا می آن دیده میشود. بر دوش فیل هو د جی بشکل قلعه‌های امروزی مابا بروج و کنگره‌ها نهاده شده و با لای کنگره‌ها سر دونفر سرباز بانوک نیزه های شان معلوم میشود. در هر دو تصویر يك يك ازین سربازان خود فولادی بشکل خود شاهان یونان و باختری بسر دارد. فیل بان بیرون هودج قلعه نما با چنگک خود میان دو گوش فیل نشسته. تزئینات این هودج قابل ملاحظه است زیرا تا امروز نقوش آن در برج‌ها و دیوارهای قلعه‌های ما محافظه شده است.

در سلك قشون دولت یونان و باختری دسته‌های پیاده هم بود که روی هم رفته از توده ملت جمع آوری میشد و اسلحه آنها عبارت از تیر و کمان و نیزه و سپر بود و گمان غالب بر این است که با تیر و کمان و قمه‌های کوچک به نمونهای که تا حال در نورستان موجود است مجهز بودند. آثار صنعتی و مجسمه‌ها و تپلوهای رنگه‌ئی که در نتیجه حفاریات از نقاط مختلف افغانستان مثل هده و بگرام، و فندقستان (دره غوربند) پیدا شده اگر چه به دوسه قرن بعدتر بربط دارد معذلك راجع به لباس پیاده نظام و سوار و بعضی اقسام اسلحه تعرضی و تدافعی که درین مدت چندان فرقی نکرده معلومات میدهد. از روی بعضی مجسمه‌های هده معلوم میشود که سوار و پیاده زره می پوشیدند و این زره بیشتر از پارچه‌های فلزی مثلث نما تشکیل شده بود و وضع پارچه‌های فلزی زره پیاده و سوار فرق داشت نوک‌های قطعات مثلث زره پیاده پایان و از سوار بالا بود تا نیزه‌ئی که از بالا یا پایان حواله طرف می شد کارگر نه افتد. سپر مدور و خنجرهای دودمه هم نمایش یافته شمشیر طویل راست هم مورد استعمال داشت.

موسیقی و نمایشات: در مملکتی مانند افغانستان و در دوره‌ئی مانند دوره

سلطنت شاهان یونان و باختری که صنایع و آرت و شعب مختلف صنایع نفیسه بهتر بن زمین نشو و نمایافته بود طبعاً و سیقی هم بجائی رسیده بود. چینی ها قرار افسانه های خود در چهار هزار سال قبل برای بدست آوردن (نی) توله «انسک لن» نامی را به باختر فرستاده بودند. (۱)؛ هیکل های مکشوفه از هده و تبلو های رنگه بامیان در بن زمین هم روشنی می اندازد. توله، رباب، بر بط، سه نار، تنبور ادواتی است که بیشتر کانون آن آریانا بود و بعد از قرن دوم مسیحی از راه سنکیانگ و حوزه تارم به خاک های چین انتشار یافته است. «تراء ور» مدقق روسی به این عقیده است که نمایشات تیاتر در دربار پادشاهان یونان و باختری و امرای ایشان در هند داده میشد زیرا «پلوتارک» نا اینقدر هم گفته که با اسکندر ممثلین یونانی هم همراه بودند؛ با این ملاحظات مدقق مذکور فرض میکند که تیاتر و نمایشاتی که به اصول یونانی شباهت زیاد داشت در باختر بمیان آمده بود.



(۱) نفوذ «متقابله موسیقی میان شرق اقصی و شرق میانه» نگارش «چارچ فارمر» در شماره اپریل ۱۹۳۴ «جورنال انجمن شاهی آسیائی بریطانیا و ایرلاند» ملاحظه شود. ترجمه فارسی این مقاله در شماره ۱۵ مجله آریانا داده شده.

فصل هفتم

حصه اول

پارت‌ها

«هیرکانیا» و «پارتیا» دوو لایتی است از ولایات شمال غربی آریانا که بعضی اوقات به نام‌های علیجده «هیرکانیا» و «پارتیا» و بعضی اوقات بیک اسم بزرگتر «پارتیا» یاد شده و از حوزه هری رود تا سواحل بحیره خزر را که سرحد «مدیا» شروع میشد دربر میگرفت. بعبارت دیگر «پارتیا» مرکب بود از قطعات دامغان، شاه‌رود، جوبن، سبزوار، نیشاپور، طوس، شهرنو و قرشیزو حوزه اترک و هری رود.

قراریکه در فصل دوم جلد اول حدود آریانا شرح داده شده است «اراتوس تنس» و «استرابو» که از زبان او نظریات خود را شرح میدهد حدود آریانا را بطرف غرب طوری معین کرده که «پارتیا» و «پارتاکنه» جزء آریانا می‌آمد و «مدیا» و «فارس» ازان بیرون می‌ماند؛ لذا با این تقسیمات اساسی و صحیح گفته می‌تواند نیم که پارتیا در شمال غرب آریانا آخرین ولایتی بود که با خاک مدیا تماس داشت بهمین جهت هرودوت در کتاب سوم بند ۹۳ و ۱۱۷ پارتی‌ها را با خوارزمی‌ها، سغدی‌ها، آریاها (اهالی حوزه هری رود) هیرکانی‌ها (اهالی گرگان) سرنگی‌ها (زرنجی‌ها) و تهمانی‌ها (تیمنی‌ها) که همه جزء باشندگان آریانا اند یکجا اسم برده و داریوش هم بعد از فتوحات خود خارج خاک فارس به رویه‌ئی که درن کراسمای باشندگان نقاط مختلف آریانا داشت و آنها را علیجده علیجده اسم می‌برد؛ پارتیا را با سرنجیا، آریا، سگر تیا و هیرکانیا ملحق و یکجا اسم برده و ازین بیانات واضح معلوم میشود که

پارتیا مانند ولایت زرنج و علاقه هامون و حوزه هری رود و هر کانیای جزء خاک‌های آریانا و خارج حدود مدیابو فارس افتاده بود (۱)

پارت و پارتیا، یعنی اسم قوم و محلی که بنام آنها شهرت یافته توجه جمعی از مدققین راجلب کرده و در اطراف آن بصورت مختلف و متنوع اظهار نظریه کرده اند ولی عموماً به این عقیده متمایل اند که ایشان از اهل باختر و از جمله کمله آریائی باختر اند. پارتها قراریکه از اسمشان و از اسم خاکی که بنامشان شهرت یافته، واضح معلوم میشود که شاخه از قوم آریائی باختری «پکت» یا «یخت» اند. «پکت‌ها» یا «پخت‌ها» یعنی «پختی» که اسم آنها در کلمه اوستائی «بخدی» قدیم ترین نام بلخ تاثیر افکنده همان قوم معروفی است که از قدیم ترین کتاب سرود ویدی یعنی ریگ ویدتا امروز در تمام ماخذ آریائی نام و نشان و موقعیت آن تصریح شده نیست‌ها مانند سائر قبائل بزرگ آریائی کمله باختری زمانیکه مهاجرت‌های بزرگ در حوالی ۲۰۰۰ سال ق م شروع شد دو شاخه شده شاخه به جنوب هندو کش فرود آمد و شاخه در بخدی مسکون ماند.

شاخه‌ئی که بجنوب هندو کش فرود آمد بایک دسته قبایل دیگر که در تمام دوره ویدی حلیف و متفق آنها بود در دامنه‌های دو طرفه سپین‌گرد در علاقه جنوب شرقی آریانا مستقر شدند و سرود ریگ وید در موارد مختلف از آنها بنام «پکت» یا «پنت» اسم برده و نام‌های بعض شاهان شان را هم تذکار داده است. علاقه‌ئی که ایشان در آن مسکن گرفتند یعنی تمام حصه آریانای جنوب شرقی که کوه بزرگ وزیبای «سپیتا گوناگیری» سپین‌گرد در وسط آن افتاده بنامشان «پکتیا» یا «پنتیا» معروف شد، چنانچه هروت هم از آنها بنام «پکتویس» و از خاک مسکونه

(۱) در قرون وسطی افغانستان بنام خراسان و ایران کنونی بنام عراق یاد شده و درین دوره هاهم علاقه پارتیا یعنی حوزه اترک و طوس و نیشابور جزء خراسان بود و داخل حدود عراق نمی‌آمد.

آنها به اسم «یکتیکا» یا «یکتیا» باز کرده که تا حدود سند انبساط داشت. ملتفت باید بود که این نام‌ها چه در تلفظ عسرویدی و چه در نگارشات هرودوت با (ك) نوشته و تلفظ نمیشد. بلکه مابین (ش) و (خ) به حرفی ادامه‌یشد که (ش) پشبتوبخوبی آنرا می‌یابد می‌تواند بناءً علیه چه شعرای ویدی و چه هرودوت صورت صحیح این اسم را شنیده و در گفتار و نگارش خود قید کرده‌اند. به این اساس این اسم «پشبت» بود که در رسم الخط فارسی يك شکل آن «پخت» و «پختی» میشود و «یکتیا» ، «پختیا» هم زیر همین قاعده می‌آیند و حالا خوب‌تر فهمیده میشود که «پخت» و «پختی» و «پختیا» در کلمات «بخد» و «بخدی» و «پارت» و «پارتی» و «پارتیا» تاثیر بخشیده و با عبارت دیگر تمام این اسماء و کلمات از يك خانواده و از ریشه «پشبت» مشتق شده‌اند.

بهر حال يك شاخه قوم «پشبت» همین بود که از بخدی بجنوب هندو کش آمد و علاقه پیراهون کوه «سپین‌غر» بنام آنها «پختیا» مشهور شد. شاخه دیگر آن مدت مدیدی در صفحات شمال هندو کش مانده دوره‌های ویدی و اوستائی را در آنجا سپری کردند و حتی بعضی خانواده‌های آنها تا زمان استقلال دولت یونان و باختری (۲۵۰ ق م) در بلخ می‌زیست. قسمت عمده ایشان در اواخر دوره اوستائی به شرق حوزه هری رود پراکنده شدند. پس «پارت‌ها» شاخه از همان قوم آریائی باختری «پشبت» یا «پخت» است که در عصر نسبتاً تازه تری از بخدی بطرف غرب حرکت کرده و در علاقه بین سواحل خزر و هری رود جای گرفتند و مسکن خود را به نام خود «پارتیا» موسوم ساختند؛ چنانچه اسم مسکن شاخه جنوبی و غربی «پختیا» و «پارتیا» نه تنها هم وزن و هم آهنگ است بلکه يك کلمه است و از يك کلمه بيك شکل و صورت معین ساخته شده. معنی کلمه «پارت» را بعضی‌ها «تبعید شده» گویند. این هم نشان میدهد که اهالی پارتیا اصلاً باشندگان این علاقه نبودند و از بیرون که عبارت از صفحات باختر باشد بدانجا انتشار یافته‌اند

تلفظ اصلی و قدیم یارت و یارتیا از کتیمه‌های بیستون هم معلوم میشود و در اینجا این کلمات نه به (ت) بلکه به (ث) بصورت «پرتو» و «پارتیا» آمده که بیشتر بشکل «پشتو» و «پشتیا» نزدیک تر است. قرار اینکه از مدارك ارمنی برمی آید ایشان «پارت» را «پهل» میگفتند و این نام به نام های «پهل»، «بخل»، «باخل»، «بخلی» که در زبان دری متوسط به بلخ داده میشد قریب و حتی یک چیز است و ازین هم معلوم میشود که بخدی علاوه بر اینکه با نام های قدیم پخت و یختمی و پارتی شباهت قریب داشت پهل و پهل و یخل اسمای باختر و یارتیا در دوره متوسط زبان دری هم یک چیز بود و ارتباط میان باختر و یارتیا قرن های مدید دوام کرد. بعد از اینکه مرکز ثقل حکومت پارتی بطرف غرب در حوالی رودخانه دجله رسید و از حدود آریانا بیرون شد شاخه دیگری تحت زمامداری «نونس» سلطنت جدا گانه در حوزه هیرمند و ارغنداب بمیان آورد که در تاریخ آریانا بنام «پهلوا» یاد میشود.

پارتیا در حدود جغرافیائی که قبلاً شرح دادیم من حیث غربی ترین ولایت آریانا قبل از قرن (۶ ق م) وجود داشت و از همین جهت در نگارشات هرودوت و در فهرست اسمای ولایت مفتوحه داربوش اسم برده شده ولی موجودیت کشوری و سیاسی آن تا وقتی در پرده خفا بود که «ارساس» از همان خانواده های پارتی که در بلخ مانده بود در حوالی (۲۵۰ ق م) بطرف غرب آمده و بر علیه سلطه یونانی های شامی اعلان استقلال نمود.

راجع به بلخی بودن «ارساس» یا «ارشک» بیشتر مورخین قدیم و کلاسیک هم نظر وهم عقیده اند. استرابو در کتاب ۱۱ فصل ۹ بند سوم میگوید که «ارساس» یا «ارشک» شخصی بود باختری. از اینجا مهاجرت کرده به یارتیا آمد و اهالی را بقیام برضد سلوسی ها برانگیخت. آریان اظهار میدارد که «ارشک» و «تریداتس» (تیرداد) پسران «فری یایت» بودند و نواسه «ارشک» نام. این دو برادر از باختر به «پارتیا» آمدند. درین وقت حکمران یونانی پارتیا

«فر کلس Therecles» نام داشت. چون «تری داتس» پسر خوش منظری بود حکمران یونانی میخواست از جمال او تمتع برد. «ارشک» از بن رفقار «فر کلس» منزجر شده، حکمران «پارتیا» را بقتل رسانید و بر علیه سلوسی ها قیام کرد.

«ژوستن» اظهار میدارد که ارشک شخص مجهول و بی نام و نشانی بود، بعد از اینکه «دیودوت» در باختر که دارای هزار شهر بود اعلان استقلال نمود سایر علاقه های شرقی از او بیرونی کردند و ارساس هم بایکعهده تابعین خود به پارتیا آمد و «درو گرس» والی اینجارا کشت و گران را گرفت و به تشکیل نظام سلطنت و اردوی نیرومندی پرداخت. ابتدا از سلوکوس و پادشاه باختر در هراس بود ولی وفات «دیودوت» خیال او را آسوده ساخت و با پسر پادشاه باختر که او هم دیودوت نام داشت اتحادی قایم کرد.

موتیزدو خورن (موسی خوری) مورخ ارمنی که در قرن پنجم حیات داشت در ضمن تذکار و افعات پارتیا و جنگ های ایشان با سلوسی ها، ارساس را اصلاً بلخی میداند. پس به این ترتیب در باختری بودن ارساس با ارشک شبهه نیست و در مورد بعضی کسانی که او را از قبیلۀ «داهی» قلمداد کرده اند میتوان گفت که «داهی» عشیره از کتمله بزرگ «پارتی» یا «پختی» باختر بود.

نوشته مسکوکات و مکاتیب عصر ارساس تنها به زبان و رسم الخط یونانی بوده و در مسکوکات او که مخصوص خاک پارتیا بود و علامه ضرب آنجا را دارد زبان و رسم الخط دیگری دیده نشده مگر در يك سکه که از افغانستان پیدا شده و به گمان اغلب مخصوص حاشیه سیستان بوده و روی آن اسم شاه و نوشته سکه به دوزبان مرقوم است که یکی آن زبان و رسم الخط خروشی است که در مناصفه جنوبی هندو کش معمول بود.

مسکوکات دودمان ارساسی در یکطرف بدون کدام نوشته نقش سر پادشاه و بطرف دیگر هیكل نشسته ئی دارد که تیر را در چله کمان نهاده و چهار طرف

آن قسمی به زبان و رسم الخط یونانی نوشته است که روی سکه مرعی تشکیل میدهد. پادشاهان یارتی ارساس را نه تنها موسس دودمان سلطنتی میشناختند بلکه مقام بلندتری برای او قایل بودند حتی از او یکنوع ربانوع حامی برای خاندان خود ساخته بودند و به همین رویه که مفکوره احترام اجداد و نیاکان را حکایت میکند همه در مسکوکات نام او را تکرار کرده و عنوان بازیلوس یعنی (شاه) و «بازیلوس باز بلون» یعنی شهنشاه را با صفات مختلف بزرگ، و عادل و کبیر و مشهور و غیره در مسکوکات خود بضر بر رسانیده اند.

یارتی هادر تاریخ قدیم افغانستان از چندین جهت شامل اند اول بعلمت اینکه علاقه «پارتیا» من حیث جغرافیائی جزء خاک آریانا بود، دوم یارت ها شاخه‌هایی از پشت‌ها بودند که از باختر بدانجا مهاجرت کرده و آن قطعه را بنام خود پارتیا معروف ساختند، سوم ارساس موسس سلطنت یارتی با برادر و خانواده اش از اهل باختر بود و از اینجا عازم پارتیا شده به تشکیل سلطنت پرداخت، چهارم تازمانیکه مرکز حکومت پارتیا از «هکاتومیی لوس» (۸ میلی جنوب دامغان) (۱) کنار دجله منتقل نشده بود شاهان یارتی کم و بیش در حواشی غربی و شمالی کشور مانفوذ و حاکمیت داشتند. پنجم «نونس» یکی از حکمرانان یارتی در حوالی ۱۲۰ «قم» سلطنت مستقلی در اراضی حوزه هیرمند و ارغنداب تشکیل نموده و بنام دودمان و سلطنت مستقل پهلوا سرا سر جزء تاریخ آریانا است؛ پس با جهاتی که ذکر شد از زمان تاسیس سلطنت یارت تا وقتیکه مرکز حکومت و کانون ثقل حاکمیت آنها بطرف غرب منتقل میشود از آنها مختصراً صحبت کرده و بعد از آن دودمان پهلوارا تعقیب میکنیم:

(۱) ناگفته نماند که بعد از کشفیات جدید روس‌ها این نظریه هم تثبیت یافته که عشق آباد

از ساس اول: (۲۴۸-۲۴۹ ق م) این شخص قراریکه بالا ذکر شد با ختری و از قبیلۀ پکت یا از عشیرۀ «داهی» بلخی آن بود، بعد از اینکه «دیو دوت» در حوالی (۲۵۰ ق م) اعلان استقلال نموده و سلطنت مستقل یونان و باختری را اساس گذاشت به بعضی روایات تنها و قرار شهادت بعضی مدارک دیگر با برادرش تری داتس (تیرداد) بطرف حوزه هری رود رفته و از آنجا وارد پارتیا شد و به تعقیب رویۀ آزادی خواهی باختری ها به پارۀ اقدامات استقلال خواهی متشبث گردید. اول کاری که کرد این بود که به همدستی برادر و جمعی از طرفداران خود «فرکلس» (۱) حکمران یونانی دولت سلوسی شامی را در پارتیا بقتل رسانید و بر علیه سلوسی های شامی قیام کرد، سال تاسیس سلطنت پارتی ۲۴۸-۲۴۹ «ق م» یعنی تقریباً یکسال بعد از اعلان استقلال دولت یونان و باختری تعیین شده، مرکز سلطنت پارتی شهر هکاتومیی لوس Hecatompylus بود. «راولنسن» موقعیت این شهر را قریب «جا جرم Jajorm» قرار داده «ابولودو روس ارتمیسی پایتخت پارت ها را (۱۲۶۰) استاد یعنی ۱۴۴ میل بطرف شرق در بند خزر قرار داده است، بعضی های دیگر مانند «ویلیم جکسن» «هکاتومیی لوس» را شهر قدیم «کومیی Komis» میدانند و موقعیت آنرا به ۸ میلی جنوب شهر دامغان فعلی قرار میدهند و برخی هم عشق آباد را مرکز اولیۀ پارت ها میشمارند.

دیو دوت اول و وار ساس اول که یکی در باخترو دیگری در پارتیا بر علیه سلوسی های شامی بفاصله تقریباً یکسال اعلان استقلال نمودند هر دو تا پایان حیات به منظور خود کامیاب ماندند، اساس ابتدا از موقعیت خود میان دولت یونان و باختری و سلطنت سلوسی در هراس بود ولی پریشانی او از طرف شرق به امید واطمینان تبدیل شد و موافقه میان شاهان آزاد باخترو پارتیا برقرار

(۱) در بعضی مدارک حکمران یونانی پارتیا بنام اگاتوکلس هم یاد شده هستری اف

گردید و سلوسی ها با بی اتفاقی هائی که در بین فرصت میان خود داشتند به آنها آسیبی رسانیده نتوانستند.

تری داتس : دومین پادشاه پارتی «تری داتس» برادر ارساس بود که او را معمولاً بنام «ارشاک» دوم هم یاد میکنند. اساس دولت پارتی با تری داتس قوی تر گردید. اگرچه در اول وهله از دست «سلوکوس کالی نیکوس» شکست خورد ولی فوراً عازم علاقه بین اکسوس و ایسگزات شده از آنجا برای تقویت خود نفر آورد و وضعیت خود را مستحکم تر ساخت. مشارالیه معاصر دیودوت دوم، دومین پادشاه مستقل یونان و باختری بود و این دو پادشاه برعلیه دولت سلوسی اتحادی بین خود قایم کردند. تری داتس از اتحاد با دولت یونان و باختری خیلی خورسند بود زیرا به این ترتیب خاطرش از طرف شرق آسوده شده و میتواند به آرامی متوجه دفع حملات سلوسی های شام شود (۱) تری داتس عنوان شاه بزرگ انتخاب نموده و شهر یا قلعه جدیدی هم به نام «دارا Darai» یا «داريوم Dareium» ساخت که موقعیت آنرا در دره گرگان نزدیک ابیورد قرار میدهند.

ارتبان ۱۹۶-۲۱۴ : بعد از او پسرش ارتبان که او را بلقب ارساس سوم میخوانند بر تخت نشست مشارالیه «اکبتان» یعنی همدان را اشغال کرد ولی انتیوکوش دوم قلمرو او را تاهیر کانیا عبور نموده و از آنجا بر او تیدم شاه یونان و باختری حمله کرد. بعضی ها این انتیوکوش را انتیوکوش سوم قلمداد کرده اند و حقیقت هم همین است که انتیوکوش سوم بر پارتیا حمله نموده و بعد از اضمحلال قوای ارتبان وارد باختر گردید ولی آخر استقلال سلطنت ایو تیدم

(۱) «کله مان هارت» در تاریخ فارس (سلسله تطور بشریت) صفحه ۱۲۹ می نویسد که اتحاد تری داتس با دیودوت دوم به شاه یونان و باختری اینقدر فایده رسانید که قشون سلوسی را شکست داده و شالوده استقلال خود را محکم تر ساخت و عنوان شاه بزرگ بر خود نهاد.

و دولت یونان و باختری را شناخته پس به شام مراجعت کرد.

فری یاتس: ۱۹۸-۱۹۶ ق م: این شخص یا اشک چهارم بعد از پدر بر تخت نشست مشارالیه معاصر ایوتیدم و دمتر یوس مقتدرترین شاهان یونان و باختری میباشد. درین وقت همان قدر که دولت یونان و باختری بافتوحات خود به چهار گردافق بزرگ و نیرومند شده بود دولت پارسی در اثر تعرضات سلوسی هاضعیف و ناتوان گردیده بود، بهمین جهت طوریکه در فصل دولت یونانی باختری شرح دادیم ایوتیدم موس دومین خانواده مستقل یونان و باختری بطرف غرب متوجه شده و ایالات «ترا گزیان» و «تپوریا» را که عبارت از حوزه اترک علیا و حوزه کشف رود باشد از خاکهای پارتیا مجزا کرد و از آنها دو ولایت باختری تشکیل نمود، دولت پارت درین وقت از عظمت و نیروی دولت یونان و باختری در هراس بوده و بعد ازین که عقد صلحی میان ایوتیدم و انتیو کوش سوم شامی برقرار شد ارتبان و «فری یاتس» به اوضاع ناگواری که دچار شده بودند ساخته و تقریباً یک ربع قرن که تا ۱۸۱ ق م شود به آرامی و خموشی گذرانیدند بعد از «فری یاتس» برادرش فرهاتس (فرهاد اول) به سلطنت رسید. میگویند که مشارالیه ماردها Mardes را در علاقه «تپوریا» محکوم ساخت.

میتری دانس (۱۲۶ - ۱۷۴ ق م) در جمله پادشاهان پارسی «میتردانس» یا مهر داد اول خیلی معروف است. مشارالیه بایاره اقدامات جنگی قلمرو و نفوذ پارسی را بطرف شرق و غرب وسعت داد معاصرا و در باختری «اپو کراتیدس» حکومت میکرد. حقایق اگر از نظر دقت دیده شود وضعیت مساعد به او موقع داد که بطرف شرق و غرب کسب نفوذ کند زیرا بطرف شرق دولت یونان و باختری مصروف کشور کشائی هائی در هند بود و در غرب دولت سلوسی در اثر جنگ های روم خسته شده بود. بهر حال زمانیکه ایو کراتید شاه یونان و باختری در سرحدات هند یا قراریکه بعضی ها گویند در پنجاب مصروف بود «میتری دانس» بر ولایات

شرقی دولت یونان و باختری حمله کرده و ولایات «پوریا» و «ترا گزیان» که در وقت «ایوتیدم» فتح شده بود پس گرفت و جزء پارتیا ساخت. چون اسکائی ها هم درین وقت از طرف شمال دولت یونان و باختری را تهدید می کردند و ایو کراتید هم مقارن همین وقت بقتل رسید میتری داتس بیش از پیش جرئت یافته مرورا اشغال کرد. درین وقت هلیو کلس فوراً بجای پدر اعلان شاهی نمود ولی متری داتس بطرف باختر پیش آمده و او را از نفوذ و اقتدار بر انداخت و جانب در انجیان و ارا کوزی متوجه شد. هلیو کلس قوای خود را جمع کرده و چند گاه دیگر هم در باختر پافشاری نمود ولی اسکائی ها فروریخته و او را به جنوب هندو کش راندند. میگویند که میتری داتس از همین پرا گندگی های نظام اداری دولت یونان و باختری بیشتر استفاده نموده از راه ارا کوزی حتی بر کابل و حوزه سند هم نفوذ یافت.

پس ازین واقعات میتری داتس متوجه خاک های فارس و بابل شده و نا آنجاها راهم فتح کرد و بادولت سلوسی به جنگ هائی در آویخت که شرحش خارج از چوکات تاریخی ما است.

فرهاتس دوم و ارتبان دوم : بعد ازینکه مهرداد اول دامنه جنگ های خود را

باسلوسی ها وسعت داد او و جانشینان او یعنی فرهاتس دوم و ارتبان دوم ازین گیر و دارها خود را خلاص نتوانستند و توجه آنها بیش از پیش بطرف غرب معطوف شد. درین وقت دولت یونان و باختری به استحکام قوا و نفوذ خویش در جنوب هندو کش مصروف بود و در صفحات شمال اسکائی ها و نخارها وارد باختر شده بودند. چون قوه دولت یونان و باختری و سدسنگی هندو کش دم راه آنها را بطرف جنوب گرفته بود طبعاً بطرف غرب صفحات باختر متوجه حوزه هری رود و اراضی ماورای غربی آن شدند و با پارت ها تماس پیدا کردند تضاد اسکائی ها و پارت ها را طوریکه در فصل دولت یونان و باختری هم شرح دادیم به انواع مختلف تعبیر کرده اند و یک تعبیر دیگر آنهم این است که پارت با مشکلاتی که بطرف غرب با سلوسی ها داشتند از اسکائی ها که درین وقت

در باختر رسیده بودند خواهش کردند که به کمک آنها بیایند . بهر حال عملاً کمک اسکائی ها به پارت ها معلوم نیست آنچه روشن است و همه منابع ذکر کرده اند جنگ و تصادماتی است که بین آنها واقع شده و در نتیجه فرهانس دوم از دست اسکائی ها و ارتبان دوم از دست تخارها کشته شدند چنانچه « ژوستین » در کتاب ۲ ۴ بنده دوم ازین واقعات واضح تذکار میدهد . بعد از کشته شدن دو پادشاه پارسی وضعیت دولت پارت خیلی باریک شده و در عرصه چهار سال (۱۲۰ - ۱۲۴ ق م) اهمیت و نفوذ پارت ها در حواشی غربی آریانا خیلی کم شد .

متری دانس دوم : متری دانس یا مهرداد دوم از پادشاهان بزرگ پارت است . چون اسکائی ها قلمرو دولت پارسی را از طرف شرق سخت تهدید میکردند اول از همه متوجه اینطرف شده و با اسکائی ها جنگ های سختی نمود و به آنها مجال نداد که داخل پارتیا شوند بناءً علیه اسکائی ها از حوزه هری رود بطرف جنوب رخ نموده به حوزه هیرمند و هامون مستقر شدند و طوریکه ذکر خواهد شد این علاقه بنام آنها به « ساکستانا » یا « سیستان » معروف شد . سپس متری دانس متوجه سرحدات غربی خود شده داخل یک سلسله جنگ های با ارمنستان و دولت روم گردید که ذکر آن از چو کات تاریخ آریانا بیرون است . اینقدر ملتفت باید بود که جنگ های ارمنستان و دولت روم بیش از پیش توجه و مرکز ثقل و عملیات دولت پارسی را بطرف غرب برده و دوسه پادشاهی که بعد از مهرداد دوم به سلطنت رسیده اند با کشور ما تماس و ارتباطی نداشتند تا اینسکه اورودس Orodus پایتخت دولت پارسی را به « استزیفون » کنار دجله برد ازین وقت به بعد پارسی ها از چو کات تاریخ آریانا برآمدند . بناءً علیه قسمت اول این فصل را به اینجای تمام نموده و در دو حصه دیگر از اسکائی ها شاخه از قبایل « سیتی » که درین وقت روی صحنه تاریخ کشور ما آمده اند و پارت های حوزه هیرمند و ارغنداب که با اختلاط اسکائی ها دودمان پهلوی را بمیان آوردند صحبت میکنیم :

حصهٔ دوم

اسکائی ها

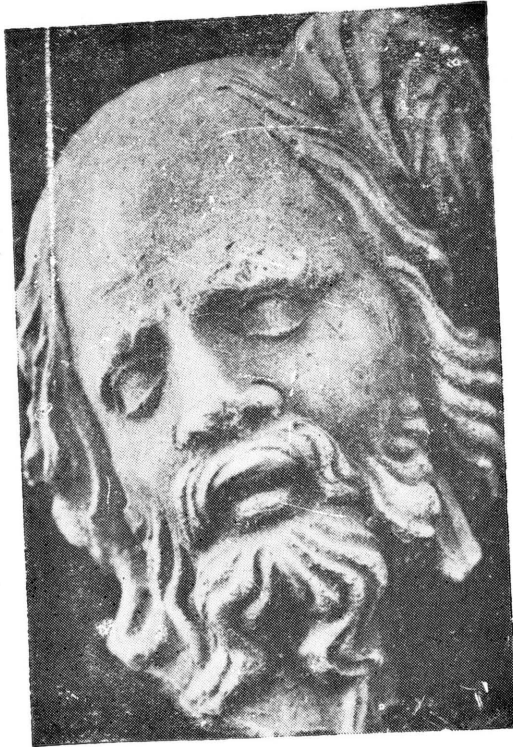
اقوام سیتی : یکی از شاخه های قبایل هند و اروپائی که مدت ها بعدتر از دیگران روی صحنه و تاریخ آمده و پسان تر از سائر شعب معروف شده است معمولاً به نام «سیتی» یاد میشود و پارهٔ اقوامی مربوط به خود دارد که در شرق و غرب به اسمای مختلف معروف شده اند. چون اقوام سیتی مجموعاً شاخهٔ از خانوادهٔ بزرگ هند و اروپائی را تشکیل میداد در مهده اولیهٔ «ایرینا و یجه» بین حوزهٔ علمیای اکسوس و سردریا با سائر شاخه ها و شعب یکجا می زیست. قراین اکثرأ به این دلالت میکند که زمانیکه مهاجرت امواج بزرگ هند و اروپائی بطرف غرب جانب خاک های اروپا و بطرف جنوب جانب حوزهٔ سردریا و آمو یعنی سغدیان و باختر شروع شد اقوام سیتی در مهده اولیه جابجا ماندند. شاخهٔ لاتین و سلت و جرمنی و اسلاو و غیره درین فرصت خاک های اروپا را اشغال نمودند و شاخهٔ جنوبی به باختر مستقر شده کتلهٔ باختری را تشکیل داد و قرار نامی که در قدیم ترین ماخذ ادبی و دینی خویش به خود دادند به نام آریا معروف شدند و از آریانا به دوطرفهٔ هندو کش به خاک های هند و فارس منتشر گردیدند. موسیورونه گروسه موضوع مهاجرت اقوام سیتی را چنین ترسیم میکند: (۱) «در زمان مهاجرت های بزرگ هند و اروپائی بعضی قبایل آریائی که بکطرف باسیتی های اروپا و جانب دیگر با قبایل هندوایرانی (کتلهٔ باختری) ارتباط و خویشاوندی داشتند جلگه های جنوب روسیه را ترک داده چیزی بطرف کوه های اورال پراگنده شده و قسمتی هم بطرف سردریا رفته ، بعد از عبور کوه های



مرد سیتی که از تیپ اسکائی و کوشانی افغانستان نمایش داده می‌گردد • این مجسمه
کار صنعتگران هده است و رویهٔ رالبت ایشان را مجسمه میسازد •

2609

تصویر (۱۸) مقابل صفحه (۱۲۷)



مجسمه یکی از راهبین پرهمنی افغانستان که بدست
صنعتگر ان ماهر هده ساخته شده

تیان شان وارد علاقه کاشغرشدند و از آنجا تمام تر کستان شرقی، وادی های کونچه و قره چار و توئن هوانگ را تا کان سو متصرف شدند و با خاک چین تصادم پیدا کردند.

این نظریه را با جزئی تحریفی چنین میتوان تصریح کرد که شاخه سیتی با سایر اقوام هندواروپائی در اراضی بین حوزه علیای سردریا و اکسوس یکجایمی زیست زمانیکه مهاجرت های بزرگ شروع شد شاخه موج، موج پشت هم به خاک های اروپا منتشر شد و شاخه بطرف جنوب در باختر فرود آمد و بر خود «آریا» نام نهاد و قبایل سیتی عجالتاً جابجا ماندند. بعد از جنبش های سائر شعب هند و اروپائی که جای نسبتاً فراخ شد آنها مسکن خویش را کلان کرده بجانب شرق حوزه سردریا دامنه های دو طرفه کوه های تیانشان و علاقه سنکیانگ یعنی تر کستان شرقی را اشغال نمودند و بجانب غرب اراضی شمال بحیره خزر و بحیره سیاه را اشغال کرده تا کوه های اورال پیش رفتند و بخاک های اروپای شرقی تماس حاصل نمودند و جنوب روسیه بنام شان «سیتیا» معروف شد.

انتشار اقوام «سیتی» درین علاقه وسیعی که شرح یافت دنبال آ خرین جنبش های قبایل هند و اروپائی است. ایشان بانا ئیر محیط وسیع علف زار قوم سوار کار و بادیه نشینی بار آمدند و زمانیکه کتله آریائی های باختر در شمال هند و کش مر کز مدنی و اولین نظام سلطنتی و تهذیب آریائی را بمیان آورده بود و بعد از آن تازمانه های نسبتاً تازه تری که اشوری ها در بین النهرین و غرب فارس سلطنت داشتند حتی در زمانیکه مادها و پارسی ها هر کدام بنوبه خود از سلطه آشوری رهائی یافته و به تشکیل حکومت هائی پرداختند اقوام سیتی مشغول گشت و گذار و یغما گری و زندگی بادیه نشینی بودند و دارای مراکز ثابت و شهرهای بزرگ نشده بودند. وجود اقوام بادیه نشین سیتی و آوازه یغما گری های آنها از منابع ادبی و مذهبی آریاهای کتله باختری و از ماخذ

آشوری و امادی و پار سوا و یونانی بصورت مستقیم و غیر مستقیم معلوم میشود. اوستا اگرچه بصورت «سیت» از ایشان نام نمبرد معذک از خلال متن اوستا و از شرح اقدامات جنگی اولین پادشاهان بزرگ «بخدی» یعنی سلاله پارادانا (پیشدادی) واضح معلوم میشود که ایشان در مقابل قوم بادیه نشینی که آنها هم اصلاً آریائی بودند دائماً ترتیبات میگردفتند. پادشاهان سلاله «پارادانا» و کوانی و «اسپه» با نیروی مادی و معنوی قرن های متوالی تهنذیب آریائی باختری را از تهاجمات آنها حفظ کردند و این رویه را تمام حکمفرمایان باختری و پادشاهان بزرگ آریانا تا زمان ایوتیدم و هلیو کلس جزء مرام خود قرار داده بودند. همین قسم در نقاط غربی آریانا و آسیا، پارسوا، آمادی، آشوری یونانی، هر کدام در نقاطی که از جانب شمال با مواج سیتی مصادف بودند رویه پادشاهان هوشمند بخدی را تعقیب کردند و بدین منوال «سیتی ها» در منطقه علفزار جنوب روسیه و شمال آمو و بحیره خزر و بحیره سیاه باقی ماندند.

منابع تاریخی یونانی بار اول در حوالی ۷۰۰-۷۵۰ ق م از «سیت ها» صحبت میکنند و منابع آشوری آنرا تکمیل مینماید. این تذکار اول راجع به این است که جای سیمیری ها Cimmeriens را در علفزار روسیه جنوبی «سیت ها» اشغال کردند ازین امر واضح معلوم میشود که سیت ها اول در جنوب روسیه نبوده بلکه قرار یکه ذ کر شد، از حوزه علیای سردر یا و آمو شاخه بطرف غرب رخت بر بسته و جای سیمیری ها را اشغال نمودند (۱) تقریباً ازین تاریخ به بعد سیت ها داخل صحنه تاریخی میشوند و مللی که بانها تماس داشتند از آنها اسم میبرند.

منابع آشوری ایشان را به نام «اشکوزی Ashkuzai» یاد کرده یونانی ها

(۱) صفحه ۳۴ امپراطوری علفزار Empire des Steppes, تألیف رونه گروسه

آنها را «سکوتوا» Skuthoi خوانده‌اند در کتبیبه‌های داریوش اول هخامنشی به اسم «ساک» Saka ذکر شده‌اند و ماخذ چینی از ایشان بصورت «سی» Sai و اشکال دیگر اسم برده‌اند.

قراریکه از روی تصاویر «یونان و سیتی» «قل او به» Koul-oba و «ورو نیز Voronej معلوم میشود «سیتی‌ها» روی هم رفته اشخاص ریش دار بوده و مانند اسکائی‌ها شاخه دیگرشان که در صحنه‌های «پرسه پولیس» دیده میشوند کلاهای گوش بتک نوک تیزی به سر میکردند تا از شمال شدیدعلت زارهای شمال در امان باشند. ایشان یعنی ساک‌ها و سیتی‌ها همه لباس فراخی می پوشیدند که مرکب از پیرهن و شلوار فراخ بود. اسپ که حیوان مخصوص جلگه‌های وسیع علفزار است رفیق دائمی آنها بود و از تیرو کمان خویش جدائی نداشتند. قراریکه رونه گروسه در صفحه ۳۶ کتاب «امپیر دستپ» (امپراطوری علفزار) خود تعبیر میکند این کمان داران اسپ سوار شهر نداشتند و اگر هم داشتند شهرهای متحرک بود مرکب از کراچی‌ها که زن‌ها و دارائی خود را در آنها انداخته و از یکجا بجای دیگر نقل میدادند ثروت ایشان بیشتر عبارت از لوازم سوار کاری و بعضی زیورات و قالی بود و به این ترتیب از قرن ۷ تا قرن سوم ق م در جنوب علاقه وسیعی که از تیان شان تا اورال انبساط دارد زندگانی داشتند.

قراریکه بیشتر شرح دادیم درین شبهه نیست که اقوام «سیتی» همه شاخه‌ئی از عناصر آریائی بودند و از لحاظ قرابت زیاد با کتله آریائی باختر جزء این کتله هم بشمار میرفتند تنها اینقدر بود که ایشان به حیات بادیه نشینی و بغما گری خو گرفتند و از تاثیر تهذیب باختر بیرون ماندند چنانچه رونه گروسه درین باب اشاره کرده و میگوید که ایشان از این مزدئیم تاریخی و رفورم زورا تسری بی نصیب ماندند.

تاثیر زندگانی مناطق علفزار و تصادم از طرف شرق با «هیوانسک تو»
 Hioung-nou تو کیو Tou Kiue و مغل در عرف و عادات و سبک زندگی و البته
 تمام اقوام سیتی بلااستثنا تاثیر بخشیده و همین تاثیرات ظاهری بود که چندی قبل
 بعض مورخین را در موضوع اصلیت و عرق و نژاد آنها به اشتباه افکنده بود ولی
 تیپ نژادی و زبان حقیق مسلمه را به میان آورد. امروز هیچ کسی در اصل و بود
 آنها جزئی شبهه نمی ندادند. از روی لباس سیت ها باهن ها شباهتی داشتند مخصوصاً
 حیات مشترک سوار کاری بکنوع شلووار و موزه به آنها داده بود. میگویند که
 ر کاب اولیه یعنی ر کابی که از تسمه ساخته شده بود از اختراعات سیت ها است.
 به این ترتیب قسمتی از سیتی که بجانب غرب آسیت رسیده بودند
 بین ۷۰۰ - ۷۵۰ قم «سیمری ها» را از جنوب روسیه کشیدند و
 جای آنها را اشغال کردند. «هرودوت» وقتیکه در کتاب ۴ فقره ۲۳ از مهاجرت
 سیت ها بطرف اروپا صحبت میکند علت بیجا شدن های آنها را فشارهایی میداند
 که از طرف شمال یا شمال شرق از جانب اقوام ایسیدون Issédons
 و «اریماسپس» Arimaspes بر آنها وارد شده بود. سیمری های مذکور که در
 اثر و رودسیت ها بیجا شدند چیزی بطرف هنگری و چیزی هم از راه تراس Thrace
 وارد آسیای صغیر گردیدند شاخه های از سیتی ها دنبال ایشان راه آسیای صغیر
 را پیش گرفتند ولی قرار اشاره هرودوت راه را گم کردند و بعد از عبور قفقاز
 از راه «در بند» با آشوری ها تماس حاصل کردند (حوالی ۷۰۰-۷۲۰ قم)
 چون آشوری ها هم با «سیمری ها» دشمنی داشتند از روسا یا شاهان کوچک سیتی
 و قبایل آنها کار گرفته و ایشان را در سرحدات «کاپادوسیا» بر علیه «سیمری ها»
 استعمال کردند و قوم اخیر الذ کر را در حوالي ۶۳۸ «دریونت Pont» مقهور و
 معدوم گردانیدند. تقریباً ده سال بعد یکی از شاهان سیت که هرودوت او را مادیس
 Madyés میخواند آشوریها را بر علیه آنهاجم مدها کمک کرد و آخر بز خود مدها

حمله برد و سیاه گزار Cyaxare شاه مادى آنها را عقب كوه‌هاى قفقاز به روسيه جنوبى عقب نشانند در اينجا و در بن وقت مدت تقريباً ۷۰ سال سیت‌ها مجدداً خطرناكى برائى مدنيت‌هاى جنوب آسيا و غرب اروپا فراهم كردند .
 زمانيكه قبیله پارسوا جای آشوری‌ها و بابلی‌ها و آمادى را گرفت خطرناكى سیت‌ها محسوس ميشد از بن رو «سیروس» موسس سلطنت فارس بر عليه «مساجت‌ها» يعنى سیت‌هاى شرقى كه در حوالى خيوه بودند لشكر كشید و به بعضى نظر به‌ها بدست آنها كشته شد حوالى (۵۲۹ ق م). همین قسم داریوش در حوالى (۵۱۲ ق م) بر عليه سیت‌هاى اروپا لشكر كشید ولى كامیابى حاصل نتوانست بعد از بن يك سلسله گیر و دارها و جنگ‌هاى متعدد سیتی‌ها طوريكه منظورشان بود از منطقه طولانى كه از «كان سو» قریب سرحدات چین تا علاقه «تراس» «ویونث» اشغال کرده بودند بطرف جنوب آنقدر هانفون نتوانستند و تقريباً سه قرن ديگر هم جابجا ماندند .

بعض اقوام معروف سیتی

Sarmatae : غربى ترين قوم سیتی عبارت از سرت‌ها است كه در قرن ۴ ق م در دامنه‌هاى كوه‌هاى اورال در علاقه اورانبورگ Orenbourg و پروخوروكا Prokhorovoka شهرت داشته و بعضى آثار حيات آنها و زيورات و ظروف طلائى و نيزه‌هاى آنها از آنجا كشف شده است . نيزه اسلحه ممیزه آنها بود در مناصف قرن شوم ق م سرت‌ها را رود و اسگا را عبور نموده و سائر شاخه‌هاى سیتی را بطرف گريمه رانندید . پولیب Polybe بار اول از آنها و اقتدارشان در حوالى ۲۹۱ ق م صحبت مي‌كند . سرت‌ها مانند توده عام سیتی قوم سواركار بودند و عوض تيرو گمان بيشتر نيزه استعمال مي‌كردند و بجای كلاه گوش پوشك نوك تيز و خوار و مخروطى مى پوشيدند و زره در بر مي‌كردند آثار صنعتى اين قوم يعنى نيزه‌هاى گريمه را ديگر اسباب‌هاى طلائى و نقره‌ئى از سائبيرى باى غربى پيدا شده

و در خزانه بطر کبیر محفوظ است و معلوم میشود که ذوق مخصوصی در نمایش حیوانات و صحنه های جنگ آنها داشتند از روی جمجمه هائی که جدیداً در سائیر یای مرکز ی پیدا شده قرابت نژادی آنها با سائیر سیت ها و اسکائی ها برقرار گردیده است .

مساجت ها : یکی از اقوام دیگر سیتی ، « مساجت ها » بودند که هرودوت از آنها و از جنگ های ایشان با سیروس هخامنشی مفصل صحبت کرده . هرودوت آنها را « مساجتی » میخواند و میگوید من حیث عرف و عادات و البسه شبیهه به سیتی ها بودند (۱) قرار تشریحانی که هرودوت داده مساجت ها چیزی سواره و چیزی پیاده می جنگیدند قسمتی از آنها تیر و کمان و قسمتی نیزه و بعضی ها هم تبر استعمال می نمودند طلا و مفرغ در آلات و ادوات آنها مورد استعمال زیاد داشت زیورات بازو بند های و سینه بندهای طلائی استعمال میگردند .

مساجت ها در شمال رود آمو از حوزه سردریا گرفته تا شمال خزر همه این ساحه وسیع را اشغال کرده بودند . پیش از اینکه سیروس بنای سلطنت هخامنشی را گذارد ایشان به رویه خود نظام اداری و پادشاهانی داشتند و سیروس بامسکه آنها نومیریس Tomyris جنگ نموده و بیک روایت از دست نظامیان او کشته شد مساجت ها با تشریحی که داده شد با سرت ها شاخه غربی سیتی ها که شر حش بیشتر گذشت شباهت های زیاد داشتند .

ساک ها یا اسکائی ها : یکی از اقوام معروف دیگر سیتی ساک ها یا اسکائی ها است . این اسم در تلفظ های مختلف آن در منابع چینی و یونانی به اندازه ئی شهرت دارد . که بعض اوقات مرادف اسم عام شده و بر تمام اقوام « سیتی » اطلاق میشود . ساک ها یا اسکائی ها نسبت به « مساجت ها » بیشتر به طرف شرق مستقر شده بودند و ازین جهت منابع چینی نسبت به ماخذ دیگر معلومات بیشتری راجع به آنها

(۱) کتاب اول فقره ۲۱۵ صفحه ۱۰۵ جلد اول تاریخ هرودوت ترجمه سی ، سی مکولی C.C Macaulay

میدهد. منابع چینی ایشان را به نام های سی Sse (Sai) یا «سیک» Sik و سی وانگ Sai-Wang و غیره یاد کرده اند.

قرار بیکه رونه گروسه اظهار میکنند (۱) «سا کا Sakas یا ساساها Saces در منطقه کاشغر دریای تیان شان و فرغانه و سواحل راست «ایگزارتس» (سردریا) تا به حوالی دریاچه اورال افتاده بودند» دقیق تر اگر بگویم مرکز ثقل «سا کا» در نتر کستان شرقی در منطقه «سنکیا نگ» و حوزه رود سردریا بود از روی کتیبه های داریوش معلوم میشود که هخامنشی ها ساکاها را خوب میشناختند و در نقاط مختلف پراکنده بودند زیرا به سه تعبیر مجزی از آنها اسم برده شده اول سا کا هو ماوار که Saka Haumavarka که عبارت از همان ساکهای میباشد که ما از آنها حرف میزنیم و درین وقت در حوالی فرغانه و کاشغر زندگی می نمودند.

دوم سا کا نیگر اخو Saka Tigrakhauda یا ساکا های خود مخروطی که آنها را در حوالی دریاچه اورال در حوزه سفلی سردریا قرار میدهند.

سوم سا کا تارادر یا Saka Taradraya یا ساکا های ماورای بحر که ایشان را در جنوب روسیه قرار میدهند و عبارت از سبت های بود که درین قسمت ها مقیم بودند.

قرار بیکه از ننگا رشات اپولو دوروس «وترو گوس» برمی آید سلطنت یونان و باختری در اثر تهاجمات چهار قوم بادیه نشین در شمال هند گس منقرض شد چهار قوم بعقیده موروخ اول الذکر یونانی ازی ئی Asii یا زیانی Pasiani تخاری Tochari و ساکارولی Sacarauli نام داشت «ترو گوس» اگر چه ضمناً «تخاری» را نام می برد ولی سقوط سلطنت یونان و باختری را به دو قوم Asiatic و ساروکی Sauracae نسبت میدهد.

در اینجا بدون اینکه داخل نشریحات شویم گفته میتوانیم که اقوام مذکور همه جزء قبایل سیتمی می آیند در میان آنها «نخاری» عبارت از نخارها و ساکارا ولی محتملاً عبارت از ساک یا از شاخه های نزدیک آن میباشند.

یوچی: یوچی ها شرقی ترین تمام اقوام سیتمی است که از ترکستان شرقی و حوضه تارم هم گذشته در وادی های کونچه و قره چار و «نورین هو انگ» و کان سو اقامت داشتند و شرقی ترین قوم سیتمی و شاخه هند و اروپای بشمار میروند که با چین و عالم زرد پوست در تماس بودند. ایشان بعد از بیجا شدن ها و حرکت بطرف غرب تا زمانی که در شمال امودریا بودند به همین نام یوچی یاد میشدند بعد از عبور آمو دریا و تشکیل سلطنت و اختلاط با «تاهیا» باشندگان باختر به اسم گوشان معروف گردیدند و در فصل آینده که مخصوص آنهاست مفصل درین باب بحث خواهیم کرد.

علت ورود اقوام سیتمی در ایران: در سر فصل اشاره نمودیم که با وجودیکه

ماخذ قدیم ادبی و مذهبی آریا نامثلاً او ستا بصورت مستقیم و بنام سیت از قبایل و اقوام سیتمی اسم نمی برد از خلال قسمت های مختلف آن مخصوصاً از تذکار کارنامه های جنگی دودمان های باستانی بخدی واضح معلوم میشود که در مناطق شمالی در مجاورت حوزه سردریا با اقوام آریائی نژاد ولی آریائی بادیه نشین و یغما گردانماً تصادم و مقابله داشتند و اسم «نوریا» بلا شبه اشاره به همین اقوام سیتمی میکنند بهر حال مقصود ما از تذکار این مطالب این است که پیش ازینکه تاریخ واضح و اسم گرفته باسنه و تاریخ تهدید و تهاجم و بلاخره ورود اقوام سیتمی را در باختر تذکار کند تا جائی که خاطر ها کمک میکند دولت باختر همیشه با ساختن سد ها و دقاعه های مستحکم در امتداد سردریا و آمو از ورود قبایل سیتمی ممانعت نمود و مقابله بین اقوام خانه بدوش شمال و باشندگان اراضی حاصل خیز باختر انعکاس عمیق در داستان های رزمی و ادبیات کشورها نمود.

است چون اقوام سیتی قرار یکه شرح یافت سوار کار بودند به تندی در جلگه های شمال اموو بحیره اورال او بحیره خزر در هر طرفی گشت و گذار داشتند بعضی مدققین به این خیال اند که شاخه از اقوام سیتی با اسکائی پیش از سقوط دولت یونان و باختری در جنوب هندو کش در علاقه در انجیان آمده و در انجا به نام امور چیزسی Amuregisé مسقر شده بودند این نظریه را موسیو فوشه و برخی دیگر تصدیق میکنند ولی نارینخ و راه آمدن آنها تصریح نشده و گمان غالب برین است که از حوزه سفلی اکسوس (امو دریا) از حوالی مرو و هرات بطرف جنوب آمده و در منطقه در انجیان مسکن گرفته باشند بهر صورت تعداد آنها آنقدر زیاد نبوده و معلوماتی هم بش ازین درباره آنها نداریم. ورود دوم اقوام سیتی در آریانا که منجر به سقوط دولت یونان و باختری در شمال هندو کش میشود و به نام های اسکائی و تخاری و کوشانی به سائر شاخه های آریائی باشندگان آریانا مخلوط شده اند واقعه بسیار بزرگی است و علت آنرا در یک سلسله جنبش های بزرگی باید تجسس نمود که از قلب چین یکطرف تا وسط اروپا و جانب دیگر از راه آریانا بطرف جنوب حوزه سفلی اندوس اقوام آسیای مرکزی را به غلیان و حرکت آورده است.

قومی که باعث این جنبش بزرگ شد «هوانگ - نوها» یا هن ها است که امپراطور ان چین در مقابل آنها دیوار بزرگ چین را ساخته بودند تا مملکت خود را از حملات و تهاجمات آنها نگه داری کنند در عقب این دیوار بزرگ و کوه هائی که حصه ولایت «کان سو» را تشکیل میداد طوریکه بیشتر ذکر شد شرقی ترین شاخه قبایل «سیتی» یعنی یوچی ها زنده گانی میکردند. هن ها در ۱۶۵ ق م به یوچی ها حمله کرده و آنها را شکست دادند و از جایجا کردند یوچی ها در نتیجه از دیار بومی خود بر آمده بطرف عرب تغیر محل دادند و چون عده آنها تقریباً یک میلیون نفر یا بیشتر میر رسید در اثر جنبش و بیجا شدن های آنها طبعاً بی نظمی

مهمی در میان باشند گان تر کستان شرقی با « سنکیانگ » بمیان آمد و دیگر عناصر سیتی که در حوزه سردریا و اموز بست میگرد همه در اثر فشار يك بردیگر مجبور به تغییر محل شدند بعضی واقعات اوائل این جنبش هارا تا سال های ۲۰ و ۴۰ ق م مورخین چینی ذکر نموده اند چنانچه مینگار ند که در حوزه رود خانه « ایلی Illi » که فعلاً موسوم به « کولجا Kulja » میباشد یوچی ها به قبیله دیگری « ویوزون Wu-sun » برخوردند و این ها را پس پا ساخته و شاه ایشان را کشتند و باز حرکت خود را بطرف غرب ادامه داده به حوالی دریاچه « ایسیک کول » Issi-Kul رسیدند در اینجا قبایل تازه وارد به دو حصه تقسیم شدند: یکی که بعدها به « یوچی های کوچک » موسوم شد بطرف جنوب رفته در حوالی تبت مستقر شدند و دیگری بنام « یوچی های بزرگ » نا جائی بطرف غرب آمدند که به شاخه دیگر سیتی بر خوردند و آنها را چینائی ها سی Sse (Sai) یا « سیک Sik » خوانده اند و عبارت از ساک ها یا اسکائی های میباشد که در « سنکیانگ » و حوزه ایگزارت (سردریا) بود و باش داشتند . یوچی ها چون جای و مسکن اسکائی هارا اشغال کردند ایشان طبعاً تغییر محل داده رود آمورا گذشته وارد تخارستان و با ختر شدند چنانچه منابع چینی بصورت مجموعی و مورخین یونانی مانند « اپو لودو رس » و « تروگوس » باتذکار اسمای قبایل آنها « ازی ئی » ، « بازبانی » ، « تخاری » و « سا کارولی » به ورود آنها به باختر و تخارستان شهادت میدهند .

در سال ۳۸ ق م که ووتی Wou-Ti امپراطور چین (۸۷ - ۱۴۰) ق م از دست گرد و حملات متوالی « هیوانگ نوها » به تنگ شد در صدد برآمد که از دشمنان آنها یوچی که درین وقت در شمال آمور سیده بودند کمک بخواهد و به این عزم ایلیچی بنام « چانگ کین » در سال ۳۸ ق م نزد یوچی ها فرستاد حین ورود او در میان یوچی ها وضعیت هنوز طوری بود که بالا شرح یافت یعنی

یوچی ها در مسکن اسکائی ها در حوزہ سردریا و قبایل مختلف اسکائی به جنوب رود «وی» یا آمو منتشر شده بودند. بیشتر متذکر شدیم که پادشاه «ووزون ها» در جنگ یوچی ها کشته شد پس این شاه را طور بیک «ربسن» در کمبریج هستری آف اندیا میگوید قبایل هن نزدیک نیکام کرده و وقتیکه بزرگ شد در میان قبایل خودش پادشاه ساختند. این شاه بکمکن هن های محافظ و معاون خود به یوچی ها حمله برده و آنها را به اراضی جنوب رودخانه وی با اکسوس یا آمو دربارا نداشتند. تاہیا: پیش از اینک اسکائی و تودہ مترا که یوچی به اصطلاح چینی ها

از رودخانه «وی» عبور کنند میخواستیم پاره معلوماتی راجع به صفحات شمال هندو کش و قسمتی از باشندگان آن بدہیم زیرا اقرار بیکه گفتیم معاصر همین زمان ایلچی چین «چانگ کین» در ۱۳۸ ق م تا کنار رود آمو نزد یوچی ها آمده و معلومات خوبی از نقطہ نظر جغرافیا و تاریخ داده است. چانگ کین اولین مسافر چین است که به اصطلاح خودش معلوماتی راجع به «ممالک غربی» بہ دیار چین برده و یاد داشت های او چندی بعد از خودش در دو ماخذ چین بک دفعہ در سال ۹۱ ق م در نگارشات مورخ چین موسوم بہ «سو - ما - تسین Seu-ma-Tsien» و بار دیگر در سالنامه های دودمان «هان» گرفته شده کہ تحریران در ۲۴ مسیحی تمام گردیده است ممالک غربی» او تا اندازه زیاد خاکهای آریانا را در بر میگردد و اینجا اول از «تاہیا» یعنی باختر و قدری پایان تر از قلمرو «کی - پن» یعنی حوزہ ارغنداب و اراکوزی کہ باسیر. مسافرت اسکائی ها بیشتر ربط دارد کمی صحبت میکنیم.

ما حد فوق الذکر چین رودخانه اکسوس یا آمو دربارا بنام مخصوص «وی» یاد کرده اند و قرار بیکه موسیو «کریشمن» بمن یاد داشت داده است اسم «وی» مخصوصاً از سرچشمہ تا آن قسمت جریان رودخانه را در بر میگرفت کہ سرحد شمالی موجودہ افغانستان را تشکیل داده است.

اراضی جنوب رودخانه وی نزد چینی ها بنام تاہیا یاد شده و این تاہیا از حدود سرچشمہ رودخانه تا جائیکہ سرحد موجودہ شمال افغانستان را تشکیل

میدهد نام باختر را دربر می-گرفت منابع فوق اظهار میدارد که «تاهیا» بیش از دو هزار (لی) بطرف جنوب غرب تایوان (بامیر) به جنوب رودخانه «وی» افتاده بود. به جنوب شرق تاهیا رودخانه «سن توخ» (یعنی سند) وقوع داشت و به این ترتیب بعضی علاقه‌های جنوب هندو کوش هم شامل آن شده بود.

چانگ - کین بار-یدن کنار رودخانه وی با اهالی تاهیا ملاقات کرده و چنین معلوم میشود که با داجسپی زیاد پاره معلوماتی راجع به «تاهیا بدست او رده است چنانچه میگوید «..... اهالی اینجا عصا از چوب با مبو (نی) و پارچه‌های شو Chou دارند و چون سوال نمودم که این مواد را از کجا بدست می آرید جواب دادند که تجار ما از «شن - تو» Chen-Tou (سندھو - اندوس - هند) میخرند «شن - تو» یا سندتوه» عبارت از علاقه سند (هند) است که به جنوب شرق تاهیا به فاصله هزاران (لی) افتاده و اهال آنجا مانند مردمان «تاهیا» زمین دار و مسکون بودند. قوای عسکری آنها ضعیف است و در شهرها و قریه ها به قوانین و رسومات ملی خود زندگانی میکنند..»

قبایل مختلف اسکائی: بیشتر اشاره نمودیم که مورخین یونانی کسانی را که بنام اسکائی وار دباختر شده اند به نام های جدا گانه یاد میکنند ابو لودوروس از «ازی ئی» پازیانی، تخاری، سا کالرولی «اسم می برد و ترو گوس دو قوم یا قبیلۀ آزیانی و سا رو کی راند کار میدهد در اطراف اسمای این اقوام و تعیین هویت آنها جزو بحث های زیاد شده و اینجا به ذکر بعضی نکات برجسته آن اکتفا میکنیم

ازی ئی Asii و آزیانی Asiani: ازی ئی قومی است که اپولو دو روس ذکر کرده و «آزیانی» قبیلۀ است که «ترو گوس» اسم می برد تارن میگوید که این هر دو عبارت از یک چیزاند و آزیانی شکل صفتی بخود گرفته است. مشارالیه توضیح میدهد که از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۶ معمولاً

این عقیده عمومی است که منابع آسیای مرکزی قومی موسوم به آری Ari را اسم برده که «تخاری» یا «تخاری» حرف میزند و عبارت از همین (ازی ئی) منابع یونانی میباشند بعضی ها از یونانی ها را بویچی هم تعبیر کرده اند لیکن به حقیقت مقرون نیست.

تخاری: در اوائل وهله حتماً نام یکی از اقوام سیتی سنکیانگ بوده با ترقی و اهمیت قوم مذکور مفهوم بزرگ تری پیدا کرده طوریکه بعضی ها آنرا مرادف کلمه «سیت» و «سیتی» قرار داده و اقوام سیتی را اقوام تخاری هم خوانده اند. همین طور در مورد تعیین زبان های سیتی یا اقلاً شاخه آن کلمه تخاری را استعمال نموده و از آن شاخه های بنام تخاری الفوب بمیان آورده اند و بهمین منوال مدنیت و تهذیب بزرگی را که تمام سنکیانگ حوزه ایگزارت و حوزه امور رادر بر میگرفت بنام تخاری یاد کرده اند. مقصد این است که کلمه تخار که اینقدر مفهوم بزرگ پیدا کرد ابتدا نام قوم یا قبیله ئی بیش نبود بطلمیوس از قوم تگوروا Thagouroi اسم می برد و قرار معلومات او روی معبر بزرگ ابریشم شهری بنام «توگارا» Thogara داشتند. منابع چینی از بقایای قوم «توگارا» Togara در قرن دوم قم در علاقه «کان سو» یا دهانی میکنند هکذا ماضی تبتی چنین اسمی را در احوالی کان سو خاطر نشان میکنند و حتی اسناد اسکائی ڪ در حوالی ۸۰۰ از ختن پیدا شده از توگارا Ttaugara نام شهری در کان سو یاد آوری می نماید ازین بیانات معلوم میشود که تخارها شاخه دیگری از اقوام سیتی تا (کان سو) شرقی ترین نقاطی که اقوام سیتی بدان رسیده بودند منتشر گردیده و با جنبش اقوام آسیای مرکزی بویچی ها بطرف غرب آمده اند تا اینکه به شهادت مورخین یونانی وارد جنوب رودخانه «وی» (امودریا) شدند و اراضی حوزه علیای اموبنام شان تخارستان معروف شد و تا آخر قرون وسطی این اسم معمول و مروج

بود قبایل تخاری چه از نقطه نظر مسکن قدیمه و چه از زری عرف و عادات و شاید زبان بایوچی ها شباهت زیاد داشتند و با آنها یکجا بطرف حوزه آمودریا تغییر محل داده و طوری بهم متصل و هم رنگ بودند که اکثر منابع مخصوص ماخذی هندی یوچی هارا ام از خورد و بزرگ بنام «تخارا» «یا تخاری» یاد کرده اند بطلیموس از روی یادداشت های «مارینوس» از تخاری ها در چندین نقطه مختلف بین «کان سو» و باختر اسم برده و اینجاها نقاطی است که بایوچی در آن مسکن داشتند و یا از آن ها عبور کرده اند. این نام اگرچه در نقاط مختلف جزئی اختلاف تلفظ دارد ولی تسلسل آن در خط حرکت تخارها روشنی خوبی می اندازد بپهر حال بطلیموس در علاقه «کان سو» از «تاگوروا» Tagouroi در شمال ایما اوس از تاگوری و Takraioi نزدیک دریایچه اسیک کول از تاگوری و Tagouraiioi در سفیدان از تاخوروا Tachoroi و در باختر از تخاروا Tocharoi اسم می برد چون یوچی ها عیناً از کان سو تا باختر همین نقاط را طی کرده اند بعضی ها یوچی های منابع چینی و تخارهای منابع یونانی هر دو را یک چیز میدانند چنانچه ماخذ هندی درین مورد فرقی نمی بیند بلکه عوض کلمه یوچی تنها تخاری را در هر جا استعمال کرده اند.

بپهر حال تخارها اگر همین یوچی بوده یا نبوده شاخه و موجی از آن بشمار میرفت و بحیث دسته پیش قراول بادوسه قبیله دیگر سیتی یعنی ازئی، بازیانی و ساکارولی به باختر وارد شدند و بیش از بیش در حوزه های علیای رودخانه هائی که از پامیر پایان میشود در قطغن و بدخشان امروزه منتشر و مسکون گردیدند و آهسته آهسته این علاقه بنام شان به تخارستان «مسکن تخارها» شهرت یافت و این نام از قرن ۴ ق م تا ۸ مسیحی معروف بود هکذا کلمه «توخری» یا «تخاری» در اسنادی که اخیراً از آسیای مرکزی پیدا شده بحیث اسم زبان اسکائی یا کوشانی تخارستان استعمال گردیده و هیوان تسنگ حین ورود خود

در قرن ۷ مسیحی از «نوخری» «تو-هو-لو» ساخته است.

سا کارولی یا سارو کی: در میان اقوامی که با تبارها و دیگر عناصر سیتی در قرن دوم ق م به باختر منتشر شده اند «سا کارولی» یا «سارو کی» هم شامل است که از اولی «ایو او دوروس» و از دومی «تروگوس» اسم برده است. این دو اسم عبارت از یک چیز است و در اولی آن واضح کلمه «سا کا» موجود است و ایشان را عبارت از «سا کا هو ما وار گ» یا «ساک های ماورای اکسوس» میدانند که در زمان داریوش اول در جنوب «ایگزارت» زندگی داشتند. بطليموس این اسکائی هارا بنام سا کار و کی Sacaraucae یاد کرده و مسکن آنها را درست در جای معین آن در جنوب ایگزارت قرار داده است شبهه بی نیست که سالنامه های دودمان «هان های» چین میگویند که در اوائل مسکن اسکائی ها علاقه «ووسون» بود این علاقه را ماخذ خودشان به شمال شرق «تایوان» یعنی پامیر قرار میدهند و ازین معلوم میشود که چینی ها هم درست مسکن اولیه اسکائی هارا در حوزه ایگزارت قرار میدادند. این راهم باید متذکر شد که تسمیه «سی وانگ» Sai-weng چینی راهم در مورد آنها نسبت میدهند. «سا کارولی ها» در اثر فشار اقوام یوچی و تباری و غیره از حوزه ایگزارت آهسته آهسته بطرف جنوب غربی در امتداد شمالی رودخانه آمو در فرغانه فرود آمده و از آنجا چیزی به باختر پایان شدند و چیزی هم در امتداد سواحل راست امو بطرف حوزه سفلی آن جانب مرورفتند و از دو طرف رودخانه با پارت ها مصادف شدند.

اسکائی ها در اثر ورود یوچی ها به فرغانه باز تغییر محل داده به باختر ریختند

(۱) چندی قبل دوزبانی را که در شمال ترکستان چین در «کاراچار» و «کو تچه» حرف زده میشد بنام تباری یاد کرده و آنرا بنام (الف) و (ب) از هم جدا میکردند ولی امروز این زبان هارا تباری نمیگویند بلکه به اسمای علاقه های شان یاد میکنند و «تباری» یا «تخری» که در اسناد آسیای مرکزی اسم برده شد زبان اسکائی ها یا کوشانی های تخارستان بود (صفحه ۲۹۰ یونانی ها در باختر و هند تالیف تارن).

و چون یونانی های باختر در جنوب هندو کش سلطنت داشتند و سد طبیعی جبال هندو کش هم مانع ورود آنها بطرف جنوب بود در صفحات باختر بطرف غرب پیش رفتند و چون در دوره اخیر سلطنت « هلیو کلس » پارت ها از گرفتاری های دولت یونان و باختری به فتوحات هند استفاده نمود و منطقه اریا (ولایت هرات) را در حوالی ۱۴۰ ق م اشغال نموده و تا حوالی میمنه و حتی بیشتر پیش آمده بودند ، اسکائی ها در سیر خود بجانب غرب به ایشان برخوردند .

قراری که مورخین یونانی متذکر میشوند بین ساک ها و پارت ها جنگ های سختی واقع شد چنانچه فرهانس Phraathes دوم بقول « استرابن » از دست قبایل تخاری در ۱۲۸ ق م و ارتبان Artaban در ۱۲۳ ق م بقتل رسید و مقصد از قبایل تخاری اسکائی هائی است که با ایشان یکجا وارد باختر شده بودند به این ترتیب اسکائی ها از حوزه میمنه تا حوزه هری رود پیش رفتند و متری دات یا (مهر داد دوم) مانع حرکت آنها بیشتر بطرف غرب شد لذا اسکائی ها مجبوراً سمت حرکت و انتشار خود را تغییر داد و به جنوب وادی هری رود متوجه شدند و بطرف حوزه های هتو منت (هیرمند) و ارغنداب فرود آمدند .

بیشتر متذکر شدیم که « امور جیزی ها Amurgisi » شاخه از قبایل اسکائی خیلی پیشتر که وقت و صورت آمدن آنها معلوم نیست به حوزه هیرمند پراکنده و مستقر شده بودند . اسکائی های تازه وارد هم به ایشان متصل شدند و همان قسمی که حوزه های علیای امو به نام تخارها به تخارستان معروف شد حوزه هیرمند و علاقه هامون که تا این زمان « دره انجیان » نام داشت به اسم اسکائی ها به ساکاستان Sakasthana یعنی « مسکن اسکائی ها » مرسوم شد و ازین نام مورخین عرب در قرون وسطی « سجستان » ساختند و ازین کلمه اسم موجوده سیستان به میان آمد اسکائی ها در حوزه های هیرمند

وارغنداب و اراضی اطراف هامون و سواحل رودخانه پهن و پراگنده شده و باغناصر محلی مخلوط گردیدند و اقوام سکزی جزء همان ساک های قدیم اند. حالا که بصورت عمومی مهد اولی اسکائی ها و علت مهاجرت آنها در نقاط مختلف اریانا و شرح حرکت آنها از باختر تا سیستان شرح یافت موضوع را مختصراً بانگه‌گاه خصوصی تر از نقطه نظر سنجش عقلی معاینه میکنم .

قراری که موسیو ها کن در کتاب نتیجه ده ساله جفریات فرانسه در افغانستان شرح میدهد «بیش از مهاجرت های عمرمی یا تهاجم بز رگ اسکائی های بادیه نشین» یکدیگر در باختر آمده یونانی ها بقسم سرباز نوگر میشدند» چون شاهان یونان و باختری بر علیه در و دمان «سلوسی» به تقویت خویش احتیاج داشتند به استخدام آنها راضی بودند به این ترتیب اسکائی ها هسته هسته وارد باختر شده و در مسلک نظام دولت یونان و باختری در آمدند و با حسن خدمتگذاری بعضی رؤسای آنها به مقامات بلند ملکی و عسکری رسیدند چنانچه از آن جمله یکی «هرا یوس» Heraius است که به تقلید آخرین شاهان یونان و باختری سکه زده (۱) و سکه او را موسیو ها کن از تا شقرغان بدست آورده و در حقیقت از خرابه های «شهر بانو» که به ۱۸ کیلومتری شمال تا شقرغان و شمال غرب خلم قدیم واقع است کشف شده است این رئیس دسته قبایل کوچی اسکائی حتماً از طرف دولت یونان و باختری به کدام امارتی رسیده بود .

اسکائی های پس از اشغال باختر بعلت ورود قبایل یوچی آنقدر وقت کافی در شمال هند و کشنماندند که به تشکیل سلطنت پیردازد بناء علیه به شر حیکه دیدیم در اثر ورود و فشار یوچی ها بطرف غرب رفتند و پس از تصادم و جنگ ها

(۱) تارن در صفحه ۳۰۵ یونانی در باختر و هند اولین رئیس شاه کوشانی را بنام

میاوس Miao یا هراوس Heraos خوانده که به تقلید شاهان یونانی باختر سکه زده است

باپارت‌ها، از حوزه هری رود به سمت جنوب به حوزه‌های هیرمند و ارغنداب
 فرود آمدند و چون این علاقه‌ها از نفوذ اداری شاهان یونان و باحترمی
 هندو کش و پارت‌های غربی نسبتاً منزوی افتاده بود به تشکیل سلطنت پرداختند
 کی - پن Ki-pin : یکی از اسمای ماخذ چینی که در مورد قطعه‌ئی

از خاک کشور ما اطلاق میشد و دارای شهرت و اهمیت زیاد بود
 همین کلمه «کی‌پن» است. این کلمه را «چانگ - کین» ایلچی چین که در
 ۲۸ ق م وارد تاهیا (باختر) شده بود نمی‌شناخت. «سوما نسن» مورخ چین
 که نگارشات مولفه او موسوم به (شی کی) Shi-ki در حوالی ۹۰ ق م تمام
 شده است هم از آن تذکاری نمیدهد. بناءً علیه گفته می‌توانیم که پیش از ۱۰۰ ق م
 چینائی‌ها این اسم را نمی‌شناختند و یا نکو Pen-ku بار اول آنرا در قرن اول
 مسیحی استعمال نموده است.

مدققینی که در اطراف این کلمه تحقیقات نموده‌اند نظریه ماخذی که این
 نام در آن استعمال شده و تشریحات مربوطه آن موقعیت آنرا به کشمیر و نورستان
 و کاپیسا و اراکوزی قرار داده‌اند و قرار یسکه گفتیم نظر به زمان و ماخذ
 مختلف هر کدام از نقاط فوق «کی‌پن» را دربر میگرفت ولی با این هم کشمیر
 و نورستان بیش از پیش در نگارشات مدققین جدید از مفهوم جغرافیائی «کی‌پن»
 برآمده و کاپیسا و اراکوزی عمومیت یافته است. درین مورد اگر کمی دقت
 بیشتر بعمل آید واضح میشود که هر دوی این محل بنام کی‌پن یاد شده‌اند ولی
 در دو عصر معین (کی‌پن) زایر چین هیوان تسنگ که یادداشت‌های او مربوط
 به قرن ۷ مسیحی است بدون شبهه و تر دید همین علاقه «کاپیسا» یعنی کوهستان
 و کوه‌دامن است ولی ان «کی‌پن» که ماخذ قدیم تر ذکر کرده و آنجا را محل تشکیل
 سلطنت اسکائی‌ها قلمداد کرده‌اند عبارت از حوزه هیرمند و ارغنداب میباشد
 باره معلوماتی که ماخذ مذکور راجع به «کی‌پن» داده‌اند قرار آتی است :

این علاقه دور دست هموار و دارای آب و هوای گرم است. بعض درختان هندی در آنجا بارمی آید. مزارع گندم و کشت زارهای برنج و باغ های مشمر زیاد دارد. کشت زارها با آب جوی یا آب باران آبیاری میشود. اهالی اینجا در هیکل تراشی و کهنه کاری روی فلزات ماهر بودند، در سبک معماری، بافت پارچه خامک دوزی، طبخ طعام، کارهای دستی فلزی ذوق مخصوصی داشتند. روی مسکوکات آنها تصاویر انسان و در چپه آن سوار کاری دیده میشود، حیوانات و پرندگان آنجا عبارت انداز: «گاو کوهان دار، شادی، فیل، طائوس و غیره. جواهرات و سنگ های قیمتی زیاد دارد..»

درین شبهه نیست که قرار تعریف فوق حاشیه از خاک حوزه سفلی اندوس هم داخل «کی پن» آمده و چون پادشاهان اسکائی از حوزه ارغنداب آنجا هارا تسخیر کردند بعضی ها این نظریه را هم میدهند که «کی پن» تمام حوزه سلطنت شاهان اسکائی را در بر میگرفت. شاهان اسکائی پس از اینکه در حوزه ارغنداب به تشکیل سلطنت پرداختند دامنه سلطه و نفوذ خود را بطرف جنوب تا حوزه سفلی اندوس انبساط دادند و از همین جهت این علاقه بنام آنها در ماخذ یونانی به «هند و سیتا» Indo Scythia و در ادبیات هند بنام ساکا در ایا Caka-drapa یعنی سرزمین رودخانه اسکائی ها معروف شده است. روشن شدن مفهوم جغرافیائی «کی پن» حین ورود و استقرار اسکائی ها در تاریخ قدیم افغانستان خیلی مبهم است زیرا «کی پن» در یادداشت های چندین زائر چین در دوره های مختلف اسم برده شده و در هر دفعه مفهوم جغرافیائی آن نظر به عدم معلومات زائرین یا ایجابات دیگر فرق کرده است. چیز مهم تری که روشن شدن «کی پن» این عصر را ایجاب میکند این است که قراریکه اشاره شد اسکائی ها بعد از یک گردش طولانی حرکت خود را از تخارستان و باخترا تا حوزه ارغنداب بشکل خط نیمی دایره ای ادامه دادند، در اینجا مستقر شده و به تشکیل سلطنت پرداختند و کانون سلطنت آنها اصلاً

حوزه ارغنداب بود و بعد از تشکیل سلطنت باقی اقدامات آنها بطرف حوزه سفلی اندوس جنبه کشور کشائی داشت که با آن قلمرو و نفوذ آنها و مفهوم جغرافیائی «کی پن» وسعت پیدا کرد و کمی پن این وقت در چوکات آریانا و لایت اراکوزی و مناصفه «جدروزیا» راتا حوزه سفلی اندوس فرا گرفت .

پیشتر متذکر شدیم که اسکائی ها چین حرکت خود از تخارستان و باختر بطرف غرب در حوزه هری رود با پادشاهان پارتی مواجه شدند و بالاخره راه جنوب را پیش گرفتند تا در حوزه سفلی هیرمند رسیدند و اینجا بنام شان «سا کستانا» معروف شد (۱) درین وقت در حاشیه غربی آریانا از پارتی هائی که شرحتش در حصه اول این فصل گذشت مردمان زیادی زندگانی داشتند و درین مناطق حکمرانان پارتی حکومت می نمودند. اسکائی ها با پارت های حوزه هیرمند و ساکستانا مخاوط شده و این اختلاط آنها در عرق و نژاد و امور مملکت داری اثرات زیاد بخشیده است. رؤسا و حکمرانان پارتی از روزیکه مرکز ولایت پارت در کنار دجله انتقال یافت بفکر تشکیل سلطنت مستقل افتاده و وادقوام ستیی مخصوصاً اسکائی ها و ممزوج شدن آنها بهم عزم ایشان را در مورد تشکیل سلطنت مستقل و جداگانه محکتر ساخت چنانچه اکثر مدققین گذارشات و وقایع این عصر تاریخ افغانستان قدیم را بنام عصر مشترک و سلطنت «سیت و پارت» یاد میکنند و بعضی دیگر سلطنت مستقل پارت های هیرمند و اراکوزی را دودمان «پهلوانا» خوانده اند. اگر چه اسکائی ها و پهلوانها از خود سلاله ها و شاهان علیحده دارند و ماهم در قسمت ۲ و ۳ این فصل حتی المقدور آنها را از هم جدا کردیم معذالک متذکر میشویم که آمیزش حتی در امور مملکت داری به اندازهائی

این نام در نگارشات مورخین عرب شکل سجستان بخود گرفت و تا امروز بصورت سیستان موجود است.

میان وجود داشت که جدا کردن آنها کنار آسانی نیست مدققین در اطراف تفکیک شاهان «سیت و پارت» یا «اسکائی و پهلوا» که تقریباً کمی به اختلاف زمان در علاقه هیرمندوارا کوزی و سیستان و حوزه سفلی اندوس سلطنت نموده اند کوشش زیاد بخرج داده و نظریات مختلفی بمان آورده اند خصوص «ریسن» «در کمربچ هستری آف اندیا» درین راه زحمات زیاد کشیده است ولی چون مدرکی جز مسکوکات و بعضی کتیبه های کوچک برای روشن کردن این مطالب در بین نیست با وجود کوششهایی هم که بعمل آمده موضوع شاهان «سیت و پارت» و روابط آنها هنوز در تاریکی است و در اکثر مدارک جدید هنوز هم آنها را جزء یک خاندان شاهی حساب کرده اند چیزیکه واضح است این است که اسکائی ها و پهلواها تقریباً معاصر هم یا یکی بعد دیگری در دو گوشه جنوب غرب آریاناندر حوزه هیرمندسیستان و حوزه های ارغنداب و اندوس سفلی به سلطنت رسیده و به وادی کابل هم نفوذ پیدا کردند و بالاخره در هند هم فتوحاتی نموده و زمانی خودشان بصورت مستقیم و زمانی هم حکمرانان آنها در نقاط مختلف هند حکمرانی نموده است بهر حال برای اینکه مطلب در ذهن خوانند مغشوش نماند بعد از ذکر یارتها تاجائی که در تاریخ آریانانارتباط داشتند اینک در اینجا به تذکار شاهان اسکائی می پردازیم و پهلواها یا پارت های مستقل سیستان و آراکوزی را در حصه سوم این فصل شرح میدهم:

مؤسس (۷۲ ق م) : اولین پادشاه اسکائی که در «کی پن» حوزه ارغنداب و اندوس سفلی به سلطنت رسیده پادشاهی است که مسکوکات او را بنام «مؤسس» خوانده و در کتیبه قاب مسی که از تاگربلا پیدا شده به اسم «شاه کبیر موگا» یاد گردیده است (۱) تاریخ این کتیبه باتذکر نام یک ماه پارتی سال

(۱) بعضی «مثل و سنت سمیت» مؤسس را یکی از روسای پارتی هم می شمارد که معاصر و مؤسس در حوالی ۱۲۰ ق م در پنجاب غربی بنای سلطنت را گذاشته است.

(۷ ۸) است. مدققین در اطراف این سنه تحقیقات نموده بعضی آنرا کدام عهد « پارتی » و بعضی « سیتی » خوانده و میگویند که مبدأ آن سال ۱۵۰ ق م یعنی سالی میباشد که پارت های سیستان یا پهلوا های سیستان و قندهار از زیارت های غربی خویش را مجزا کرده و سلطنت مستقلی پهلوارا بنا نهادند و چون ۷۸ از ۱۵۰ کم شود ۷۲ باقی میماند که یکی از سال های سلطنت مؤسس است پس از روی کتیبه قاب مسی که از تا کنز بلا کشف شده و بانذکار نام « موگا » (مؤسس) سنه می هم دارد و از روی شرح سنه مذکور به ترتیب فوق معلوم میشود که مؤسس اولین پادشاه اسکائی در حوالی ۷۲ ق م سلطنت میکرد.

مورگان سکه شناس معروف فرانسه در صفحه ۳۷۴ کتاب « مسکوکات شرقی » (۱) خود مؤسس را پادشاه پارتی تا گریلا بصورتی میخواند که در مقابل این جمله علامه سوالیه گذاشته - بناء علیه در نظریه خود تردد داشته. پس مطالبی که اول ذکر شد در مورد مؤسس صحیح تر به نظر میخورد و اصلاً پادشاه اسکائی بوده و ۷۲ ق م یکی از سال های سلطنت او است. چون مؤسس در ضرب مسکوکات سکه های شاهان یونانی گندهارا را تقلید نموده چه از روی این مسئله و چه از روی کتیبه قاب مسی تا کنز بلا معلوم میشود که مؤسس از « کی بن » بنای فتوحات را در امتداد اندوس بطرف شرق هم گذاشته در آریانای شرقی گندهارا را تا تا کنز بلا بدست آورده است و به این منوال ارتباط احفاد شاهان یونان و باختری را که در کابل هنوز سلطنت داشتند با آنها نیکه در پنجاب شرقی حکمفرمایی می نمودند قطع نموده است چنانچه حقیقت این مسئله از روی مسکوکات ازس Azes اول و ازبلیزس Azilises جانشینان او هم معلوم میشود زیرا آنها نه فقط مسکوکات مؤسس را که بذات خود از روی مسکوکات

احفاد یونان و باختری این علاقه تقلید شده بود تقلید کرده اند بلکه از روی مسکوکات شاهان یونان و باختری که در آنجا پیش از موئس سلطنت داشتند هم چیزهایی اتخاذ کرده اند و مخصوصاً سکه‌ئی بیشتر تقلید شده که در سمت چپ آن «اتنه پرومکوس AthenePromecos» ضرب زده شده بود و مختص به خانواده «اپولودوس» و «مناندر» در پنجاب شرقی بود.

موئس تا زمانی که در «کی پن» در حوزه ارغنداب و حوزه سفلی اندوس سلطنت داشت بعنوان شاه یاد میشود و بعد از اینکه به فتوحات فوق نایل شد خویش را «شاه بزرگ» و حتی «شهنشاه» خواند. مسکوکات او روی مهرفته از روی مسکوکات شاهان یونان و باختری مخصوصاً از روی مسکوکات «اپولودوس» و «مناندر» امرای دمتریوس پادشاه مقتدر باختر که در پنجاب شرقی از طرف دولت یونان و باختری امریت داشتند تقلید شده است (۱) و اله دوپوسن فرانسوی حتی به این نظریه است که دامنه نفوذ شاهان یونانی پنجاب شرقی یعنی امرای دو دولت یونان و باختری این علاقه بدست موئس خاتمه یافته است. پروفیسر ولسن تا یک زمانی فقط هفت نوع سکه مختلف موئس را میشناخت سپس کپتان کننگهم دو رقم دیگر را نیز خاطر نشان نمود. مورگان در صفحه ۳۷۴ «رساله مسکوکات شرق» جلد دوم هفت رقم معروف آنرا با جزئیات و نوشته های یونانی و خروشتی آن تعریف میکند و تصویر دو نوع یکی مربع و دیگری مدور آنرا داده است. کمبریج هستری اف اندیا جلد اول. در آخر کتاب لوحه ۶ شکل (۹) عین سکه مربع رساله مسکوکات شرق مورگان و در شکل (۲) و (۱۲) دو تصویر سکه های مدور دیگر او را داده است و «وایتهد» در کتلاک مسکوکات موزیم پنجاب لاهور ۳۵ نوع سکه

(۱) صفحه ۲۶۷ هند در عصر موزیا، بربرها، یونانیها، سیتها، پارتها، یوچیها

اورا شرح داده و بصورت نمونه چند رقم آنرا شرح میدهیم (۱) :

(۱) سکه مدور نقره‌ئی: درروی آن زوس به پهلوی چپ ایستاده و عصای بلندی در دست چپ گرفته و بازوی راستش بیرون برآمده بزبان و رسم الخط یونانی اسم و لقب او بر دورادور حاشیه سکه چنین نوشته شده: «بازیلوس بازیلون ملااوس مایوس» یعنی شهنشاه کبیر «موتس» یا «موآ».

پشت سکه رب النوع فتح نیکه Nike به پهلوی راست ایستاده و مضمون فوق به لهجه پراکریت «راجاتی راجا سامهاتا ساموآسا» و به رسم الخط خروشتی به سه طرف نوشته شده.

(۲) سکه مدور مسی: در حاشیه دور زوی سکه اشکال مدور و بیضوی حلقه بسته، در وسط کلمه فیل به نیم رخ راست طوری معلوم میشود که خرطوم رابه هوا بلند نموده نوشته ندارد.

در پشت سکه «کدوسس Caduceus» یعنی دو مار به هم حلقه بسته و بصورت عمومی بزبان و رسم الخط یونانی «بازیلوس مایوس» یعنی «موتس پادشاه» نوشته است.

(۳) سکه مدور مسی: درروی سکه ارتمیس Artemis به نیم رخ راست طوری ایستاده که بدور صورتش هاله نور معلوم میشود. مضمون نوشته یونانی قرار سکه اول. در پشت سکه گاو کوهان دار رخ بطرف چپ ایستاده و مضمون نوشته خروشتی قرار سکه نمره اول است.

(۴) سکه مسی مربع: درروی سکه ربه النوع ماه زو به رو میان اشکال دو ستاره که بقسم تزئینات بکار رفته ایستاده. مضمون یونانی در سه طرف چپ و راست و بالای سکه نوشته شده و عبارت آن این است: «بازیلوس بازیلون ملااوس مایوس» یعنی شهنشاه بزرگ موتس.

در پشت سکه تصویر «نیسکه» رب النوع فتح با بال هایش به پهلوی چپ دیده میشود. نوشته خروشتی که در سه طرف سکه بضرب رسیده قرار آتی است. «راجانی راجاسامهاتاسا موآسا» یعنی شهنشاه کبیر موئس.

قرار سکه از روی مطالعه مسکوکات معلوم میشود موئس و دودمان او که بعدها خواهیم دید فقط در نقره و مس سکه بضرب رسا نیده اند و مسکوکات طلائی ندارند.

✓ از Azes حوالی (۵۸ ق م): ازس دومین پادشاه معروف اسکائی است که از روی نام به قبیله «ازی Asi» یا «ازی یونی Asioni» شباهت دارد و این یکی از قبایل اسکائی است که در اخراج شاهان یونان و باختری از باختر با سایر قبایل سیتی متفق بود.

ازس یکی از پادشاهان یا شهنشاهان بزرگ اسکائی است که از «کی پن» تا پنجاب شرقی و گندهارا حکمفرمائی نموده است معمولاً مدققین به این نظریه اند که قلمرو سلطنت اسکائی نسبت به عصر موئس در عصر زمامداری ازس بیشتر گسب و وسعت نموده است. مشارالیه در مسکوکات خود از موئس و از امرای یونان و باختری مثل مناندر و «اپولودوتس» احفاد دمتریوس شاه باختر که در پنجاب شرقی سلطنت میکردند تقلید نموده و مخصوصاً هیکل «اتنه پروما کوس» را که ربه النوع حامی این خاندان بود روی مسکوکات خود به ضرب رسا نیده. بناءً علیه هیچ شبههئی نیست که مانند پادشاه متقدم خود موئس او هم بر پنجاب شرقی نفوذ و حاکمیت داشت.

انواع وعده مسکوکات ازس به اندازهئی زیاد است که مدققین را وادار به تبصره های گوناگون نموده بعضی به وجود دو «ازس» اول و دوم قایل شده اند و برخی بر آنند که اصلاً دو ازس تقریباً معاصر هم وجود داشته یکی در حوزه ارغنداب و اراکوزی به حیث نایب السلطنه «اسپارلیزس» دودمان پهلوا و دیگر «ازس»

که بعد از موئس به سلطنت رسیده و حوزه سلطنتش بیشتر پنجاب شرقی و گندهارا بوده. علاوه برین چیز دیگری که به وجود دو ازس دلالت میکند اشتراک نام «ازس» و «ازیلزس» است که در یکعده مسکو کات به ترتیب ذیل بمشاهد رسیده است: اول یکنوع مسکو کاتی در بین است که نام «ازس» در نوشته یونانی و نام از یلیزس در قسمت خروشتی چیه سکه بضر رسیده. دوم یکنوع سکه دیگری در دست است که دران ترتیب نام معکوس میباشد یعنی «ازیلزوس» در نوشته یونانی روی سکه و «آ یاسا» یعنی ازس در رسم الخط خروشتی پشت آن اسم برده شده اند. مستر «ونسنت سمیت» با مطالعه این مسکو کات به ملاحظه میرساند که ازیلزس پیش ازینکه بصورت مستقل بر تخت شاهی جلوس کند نایب السلطنه مطیع ازس نام بوده و ازس نامی باز نایب السلطنه مطیع «از یلیزس» و به این ترتیب این دوازس يك نفر نبوده و حتماً دو نفر ازس نامان به سلطنت رسیده اند. مستر و نسنت سمیت این راهم بملاحظه میرساند که مسکو کاتی که تنها به نام ازس بضر رسیده و تعداد آن خیلی زیاد است شامل دو دسته میباشد یکی آنهائیکه در ضرب آنها کوشش بخرچ رفته و مضمون رسم الخط یونانی آن خوب است و دیگر آنهائیکه نوشته یونانی آن خوب نیست و حتی در مضمون آن تغییراتی پیش شده. پس ازس دومی که بیشتر وجود او را اشاره نمودیم نواسه ازس اول و پسر از یلیزس بوده که بعد از ازس اول به سلطنت رسیده و از او پایان تر صحبت خواهیم نمود. این هم بی تذکر نماید که بعضی عوض دوازس به وجود دو «ازیلزس» اول و دوم قابل میباشد ولی طرفدار این نظر کمتر است. انواع مسکو کات ازس خیلی زیاد است و «وایت هد» در کتاب مسکو کات موزیم پنجاب لاهور در حدود ۲۷۰ نوع آنرا شرح داده مشارالیه مانند موئس سکه طلائی ندارد و هر چه هست در نقره و مس سکه زده. مسکو کات او به دوزبان یونانی و پراکریت و به دورسم الخط یونانی و خروشتی نوشته دارد و نوشته های آنها عموماً بخوبی خوانده میشود. ازس تقریباً در تمام مسکو کات یکنوع عنوان برای خود اتخاذ نموده که عبارت

از: « بازیلوس بازیلون ملاوس ازوس » است و معنی آن (شهنشاه کبیر ازس) میباشد. مرادف این عنوان و مضمون در پشت سکه هایش در پرا کریت و رسم الخط خروشتی چنین نوشته میباشد: « بهارا جاسار اجارا جاسا مهاتاسا ایاسا » که معنی آن بشرح فوق است. پیشتر گفتیم که نام ازس در مسکوکات یکی با « اسپالیریزس » دودومان پهلوا بضرب رسیده و دیگر با « ازلیزس » که شاید پسر و جانشینش و یا اقلان جانشینش بوده. این مثلله جز اینکه همین قدر تذکار شود هنوز به اثبات نرسیده که دو ازس یکی در حوزه ارغنداب نایب السلطنه اسپالیریزس بوده و دیگری جانشین موئس در پنجاب غربی و گندهارا. چیزیکه اینجا بحیث نتیجه استنباط میتوانیم این است که « ازس » همین ازس اسکائی جانشین موئس با ازلیزس که بعدها به مقام شاهی میرسد در امر مملکت داری شریک بوده و این موضوع را بعضی مسکوکاتی نشان میدهد که بصورت مشترک از طرف هر دوی آنها بضرب رسیده و هر دو در آن عنوان شهنشاه کبیر اتخاذ کرده اند اما با اینهم بلندی مقام و اهمیت ازس بر شریک شاهانه اش معلوم میشود زیرا روی سکه را با نوشته یونانی خودش اشغال کرده و در پشت سکه نام ازلیزس به پرا کریت و رسم الخط خروشتی بضرب رسیده. طبیعی این نتیجه به ازس اول راجع است زیرا در مورد ازس دوم مسئله معکوس است یعنی روی سکه و رسم الخط یونانی را « ازلیزس » اشغال کرده و نام ازس که (ازس دوم) گفته شود در پشت سکه تذکر رفته است شرح بعضی نمونه های مسکوکات ازس قرار ذیل است:

(۱) سکه مدور نقره ئی: در روی سکه پادشاه تاج بر سر و سوار اسپ به نیم رخ راست معلوم میشود و نیزه ئی در دست دارد مضمون یونانی آن قرار آتی است « بازیلوس بازیلون ملاوس ازوس » (شهنشاه کبیر ازس)

در پشت سکه زوس رخ بطرف چپ ایستاده و عصای درازی در دست گرفته و بازوی راستش بیرون برآمده. مضمون پرا کریت آن به رسم الخط خروشتی قرار آتی است:

« مہارا جاسا راجا راجا سا مہا تا سا آیاسا » یعنی (شہنشاہ کبیر ازس)
 (۲) سکہ مدور مسی : درروی سکہ پادشاہ بالای توشک چہار زانو نشستہ
 وروی خودرا بطرف چپ گردانیدہ وشمشیر یا گرز راروی زانو گرفتہ، بازوی
 راستش بیرون برآمده. مضمون نوشتہ یونانی مانند سکہ اول میباشد .

در پشت سکہ ہرمس Hermes در حال رفتار بطرف چپ میباشد و عصائی کہ از
 پیچ خوردن دوماً تشکیل شدہ در دست دارد. مضمون نوشتہ پرا کریت بہ رسم الخط
 خروشتی قرار نمردہ اول میباشد .

ازیلیزس (حوالی ۴۰-۴۵ ق م): ازیلیزس باشرحیکہ در بالا ذکر رفت پیش
 ازینکہ بر تخت سلطنت جلوس کند با «ازس» در امر مملکت داری شریک
 بود. مورگان اورا باعلامہ سوالیہ پسر ازس اول گفتہ و در جلوس اوبجای
 ازس اول تردیدی نداشت و عصر سلطنت اورا حوالی بین ۴۰ و ۴۵ ق م قرار میدہد. (۱)
 «ریسن» می نویسد: (۲) ازروی شہادت مسکو کات معلوم میشود کہ
 «ازیلیزس» بعد ازینکہ بحیث شاہنشاہ مستقلی ہم شناختہ شدہ بایک نفر ازس
 نام درادارہ امورات کشور شرکت داشتہ . باین ترتیب پیش از اعلان سلطنت
 و بعد از ان با ازس نامان در امر مملکت داری شریک بودہ تنها بہ این فرق کہ قبل
 از اعلان شاہنشاهی در پشت مسکو کات و بعد از تاریخ اعلان شاہنشاهی درروی
 آن ہا اسم بردہ شدہ و احتمال دارد کہ ازس اولی پدر و دومی پسرش باشد و چون
 مسکو کات بنام ازس ازروی عدہ و انواع خیلی زیاد است حتماً ازس دیگری
 کہ اورا ازس دوم باید خواند ہم از بن خاندان بمیان آمدہ چنانچہ این
 مطالب تحت عنوان ازس ہم شرح یافت. پس قراریکہ مسکو کات شہادت
 میدہد عصر ازیلیزس میان دورہ زمامداری دو پادشاہی واقع بود کہ ہردو «ازس»
 نام داشت و احتمال دارد یکی پدر و دیگری پسر او بودہ ، بایک ازس خودش در پشت

سکه اسم برده شده و بادبگری نام ازس در پشت سکه آمده. مسکوکات او مانند پادشاهان متقدم این دودمان همه اش نقره ئی و مسی است و طلائی ندارد. انواع مسکوکات اوزیاد و تاچهل رقم آن در کتلاک موزیم پنجاب لاهور شرح یافته و چون اول با ازس مشترک و بعد تنها سکه زده چند نمونه مختلف آنرا شرح میدهم:

(۱) سکه مشترک ازس و ازیلیزس، سکه مدور نقره ئی: در روی سکه پادشاه به نیم رخ راست بر اسب سوار است و نیزه در دست گرفته. مضمون نوشته یونانی: «بازیلوس بازلون ملاوس ازوس» یعنی «شهنشاه بزرگ ازس».

در پشت سکه ربه النوعی رخ بطرف چپ ایستاده در دست راست شعله و در دست چپ شاخه برگ خرما را که با نواری بسته شده گرفته. مضمون نوشته خروشتی قرار آتی است:

مها راجاسا راجاراجا سامهانا سائیلی زاسا «یعنی (شهنشاه بزرگ ازیلیزس) قرار بیکه ملاحظه میشود در پشت این سکه در رسم الخط خروشتی «ازیلیزس» نام برده شده ولی عنوان او مانند ازس پادشاه «شهنشاه بزرگ» است که دروی سکه دیده شد.

این طور سکه ها هم دیده شده که در نوشته یونانی روی آن عوض (ازوس) یعنی ازس، (ازیلیزوس) یعنی ازیلیزس تحریر است و در پشت سکه در رسم الخط خروشتی عوض (ایاسا) یعنی ازس (ائیلی زاسا) یعنی ازیلیزس اسم برده شده است و از روی ترتیب محل نام ها عکس سکه فوق الذکر میباشد. (۱)

(۲) سکه ازیلیزس تنها نقره و مدور:

در روی سکه شاه بالای اسب سوار و رخ بطرف راست معلوم میشود در دست راست نیزه را گرفته و عقب سرش کمانی معلوم میشود مضمون نوشته یونانی آن

(۱) صفحه ۱۳۲ کتاب مسکوکات موزیم پنجاب، لاهور، اکسفورد. طبع کلازندون

قراراتی است: «بازیلوس بازیلون ملاوس ازبلیزوس یعنی (شهنشاه بزرگ ازبلیزس) درپشت سکه زوس به نیم رخ راست استاده در دست چپ عصای بلندی را گرفته و دست راستش بیرون برآمده مضمون نوشته خروشتی آن قراراتی است: «مهارا جاساراجا تی راجا سا مهاتاسا ائی لی زاسا» یعنی (شهنشاه بزرگ ازبلیزس)

(۳) سکه مربع مسی: در روی سکه پادشاه بالای اسپ سوار و در دست راست نیزه را گرفته. نوشته یونانی آن مانند سکه شماره ۲ است در پشت سکه نر گاوبه نیم رخ چپ دیده میشود. به چهار طرف حاشیه سکه مضمون پراکریت قرار شرح نمره (۲) بضرر رسیده.



15691



بالا : نمونه نئی از مسکوکات مؤسس یاد شاه اسکائی

وسط : یکی از مسکوکات ازس اول دومین یادشاه اسکائی

پایان : یکطرف یکی از مسکوکات ازیلزینس پسر ازس اول (صفحه ۴۷ و بعد ملاحظه شود)

۱۵۶۵۲



نمونہ مسکوکات پہلواہا

بالا : یکی از مسکوکات «اسیلاهورا» یا «اسپالیریس»

وسط ، یکی از سکہ های گندو فارس

پایان : یکی از مسکوکات پاکورس

(به صفحات ۱۶۷ و بعد مراجعه شود)

صحنهٔ سترم

پهلواها

در حصهٔ اول این فصل «پارت‌ها» و «پارتیا»، اصلیت ایشان، مؤسس سلطنت پارتی و پادشاهان ایشان را تا زمانی که از نقطهٔ نظر تاریخ و جغرافیه جزء چوکات تاریخی و جغرافیائی آریانا بودند شرح دادیم. در حصهٔ دوم واقعهٔ بزرگی دیگر را که در تاریخ این وقت افغانستان اهمیت به سزا دارد و عبارت از ظهور اقوام اسکائی روی صحنهٔ تاریخ آریانا میباشد بارولی که از نقطهٔ نظر عرق و تشکیلات نظام سلطنتی و سیاسی در مقابل پارت‌های غربی و دولت یونان و باختری در صفحات شمال هندو کش و کپیس و متصرفات ماورای اندوس بازی کرده شرح یافت. قراریکه در حصهٔ دوم اشاره شد حالا میخوایم چند کلمهٔی در اطراف پهلواها بنگاریم.

«پهلواها» در حقیقت کس دیگری غیر از پارت‌ها نیست. این‌ها همان پارت‌هائی هستند که در حاشیهٔ غربی آریانا در حوزهٔ هیرمند و کل سیستان پراگنده شده و زمانی که اسکائی‌ها وارد سکستان (سجستان یا سیستان) شدند با آنها خیلی مخلوط گردیدند و همین عنصر مخلوط را بعضی‌ها «سیت و پارت» و برخی «پهلوا» یاد میکنند. قراریکه در حصهٔ اول این فصل بمشاهده رسید چون ارمنی‌ها بالعموم پارت‌ها را «پهل» میگفتند ازین جهت هم استعمال کلمهٔ «پهلوا» در مورد آنها بی‌مناسبت نیست ولی مدققین این کلمه را در مورد پارت‌های سیستان و حوزهٔ هیرمند و آراکوزی از وقتی استعمال میکنند که مرکز دولت پارت کنار دجله منقل شده و پارت‌های صفحات جنوب غربی افغانستان با اختلاط اسکائی‌های تازه وارد به تشکیل سلطنت مستقلی پرداختند. این اختلاط با اسکائی‌ها طوریکه در حصهٔ دوم این فصل هم اشاره شد به اندازهٔ در عرق و زبان و امور سلطنت و مملکت داری زیاد

است که تا امروز بصورت صحیح و قناعت بخش موضوع اسکائی ها و یارت های مستقل سیستان و ارا کوزی باپهلواها حل نشده است. بعضی از ایشان يك دودمان سلطنتی اسکائی و يك دودمان سلطنتی یارتی باپهلوا بمیان آورده که بواسطه نفوذ و فتوحات در خاک هند مدققین ایشان را بنام «هندوسیت» و «هندویارت» هم یاد کرده و بعضی باز هندویارت ها باپهلواها را به دو حصه تقسیم نموده که یکی اولاده و جانشینان «ونونس» و دیگر احفاد و جانشینان «گندوفارس» میباشد. عده می این دو سلسله اولاد ایشان را در يك قطار شاهان هند و یارت یا پهلواها حساب کرده و عده دیگر تمام شاهان هند و سیت یا اسکائی ها و هند و یارت یا پهلواها را بهم مخلوط نموده و يك دودمان سلطنتی بمیان آورده اند. قرار اینکه موسیو سیلون لوی (۱) بملاحظه میرساند اگر به نام های شاهان این ها دقت شود (ونونس، ازس، ازبلیزس، گندوفارس، یا کورس) و غیره بالعموم صورت ساخت و تشکل آنها یارتی است و نام های آنها طوری ساخته شده که از آن درجه خویشاوندی و یارتی باقی مقام آنها را با یادشاه هم نژاد خودشان معلوم میشود. مثلاً «اسپالاهورس» Spalahores خود را در یونانی و پراکریت به عنوان «ادلفوتو بازیلوس» و «مهرا جا براتا» خوانده که معنی آن «برادر شاه بزرگ» میشود. «سپارا گواس» Spalagadames خود را پسر «سپالاهورس» یاد نموده و «ابدا گازس» Abdagases در یونانی و پراکریت خود را به لقب (اندی فرو ادلفی دؤس) و (گندافارا براتا پوتراسا) یعنی «پسر برادر گندوفارس» یاد نموده است. (۲)

بهر حال چیزیکه به صراحت میتوان گفت این است که کانون جنبش و غلیان و مبداء تشکیلات سیاسی و سلطنتی اسکائی ها و پهلواها همین سکستانا یعنی سیستان

(۱) هند مدنیست بخت ۱۹۳۳ یاریس L'inde Civilisatrice

(۲) صفحه ۱۱۶ «لیند سیوی لیزاتریس» تالیف سیلوی لوی.

وارا کوزی (حوزه ارغنداب) بوده و ازینجا دامنه نفوذ آنها اول به حوزه سفلی اندوس و بعدها در امتداد اندوس به گندهارای شرقی و پنجاب غربی بسط یافته است و سلطنت کوچک یونان و باختری کایسا مانند نگین انکشتر در میان کوها محبوس شده است.

با وجودیکه موضوع اسکائی‌ها یا «هندوسیت‌ها» و پهلواها یا «هند و یارت‌ها» اینقدر بهم مزج و مخلوط است عموماً تمایل مدققین به این است که مؤسس مؤسس دودمان اسکائی «وونوس» سر حلقه دودمان پهلوا و نفر علیحده میباشند. بعضی‌ها مؤسس و وونوس را دورئیس اسکائی و پهلوا می‌شمارند که تقریباً در یک زمان (حوالی ۱۲۰ ق م) یکی در پنجاب و دیگری در سگستان و ارا کوزی (سیستان و قندهار) سلطنت رسیده ولی بیشتر تمایل مدققین درین است که مرکز اولیه تشکیلات سلطنتی اسکائی و پهلوا در خاک‌های جنوب غربی آریانا بوده و همانطور که مانند یک سیر طبیعی تاریخی دولت‌هایی در خاک آریانا تشکیل و بافتوحات در خاک هند مرکز کشورداری دولت‌های افغانی بدانجا انتقال کرده است، اسکائی‌ها هم در «کی‌ین» حوزه ارغنداب و قسمتی از جدوزیای غربی بدتشکیل سلطنت پرداخته و بافتوحات، آخر مرکز نقل مملکت داری آنها به پنجاب انتقال یافته است و پهلوا عقب آنها در سیستان و ارا کوزی بنای حکومت را گذاشتند چنانچه می‌گویند بعد از اینکه مؤسس وازس و ازیلزس به سلطنت رسیدند با اینکه در پنجاب سلطنت می‌نمودند و «نوس» یکی از رؤسای یارتی در سیستان و ارا کوزی به تشکیل سلطنت مستقلی پرداخت که بعضی آنرا دولت هندو یارت میخوانند و برخی پهلوا یاد میکنند و مادر تاریخ کشور خود آنرا بنام دولت مستقل پهلوا اسم میبریم. بیشتر باین هم اشاره کردیم که برخی همین پهلواها را هم به دو حصه کرده‌اند یعنی بعد از وونوس و چند نفر از جانشینان او گند و فارس را سر حلقه و مؤسس خاندان سلطنتی جدا گانه‌ئی حساب کرده‌اند و حتی همین گند و فارس و جانشینان

ابدا گارنس، اورنا گنس یا کورس و غیره را بعد از مؤس و ازس و ازیلیزس یعنی دو دمان اسکائی قرار میدهند (۱) ولی چون اولین مسکو کات گندوفارنس در ۱۸۳۴ بار اول در خاک افغانستان پیدا شده (۲) و مسکو کات او و جانشینان او عموماً از حوزه ارغنداب پیدا میشود درین هیچ شبهه‌ئی نمانده که کانون ملک‌داری گندوفارنس و جانشینان او ارا کوزی بوده و بعدها مانند اسکائی‌ها از اینجافتو حاتی در حوزه سند و از راه غزنی و کابل حالیه پیشرفت می‌بهر ف کاپیسا نموده اند و به سلطنت آخر بن شاه دولت یونان و باختری کاپیسا، یعنی هر مایوس هم خاتمه داده اند.

بهر حال قراریکه مشاهده میشود تاریکی‌هاییکه تاریخ این عصر کشور مارا فرا گرفته کم نیست معذک امید است با تقسیماتی که درین فصل بعمل آمده خطوط اساسی و رؤس مطالب در ذهن خواننده مغشوش نماند. پادشاهان مستقل دودمان پهلوی سیستمان و ارا کوزی مانند پادشاهان اسکائی در نقره و مس سکه بضرر رسانیده و مسکو کات طلائی ندارند زبان و رسم الخط یونانی که با پادشاهان یونان و باختری در سرتاسر کشور و خاک‌های متصرفی هندپهن شده بود در دربار و دارالتحریر و مسکو کات آنها رواج داشت و در پشت سکه‌های خویش رسم الخط محلی یعنی خروشتی را بازبان پراکریت استعمال میکردند. بیشتر متذکر شدیم که اسکائی‌ها و بازپهلواها هر کدام در خاک‌های هندی فتوحاتی نموده حکمرانی برقرار کردند که از آنها در آخر این قسمت صحبت خواهیم نمود عجالتاً بیش ازینکه به ذکر اسمای شاهان پهلوا پر داخته شود به ذکر مختصر چشم‌دید دو نفر از یونانی‌های شام می‌پردازیم که به اسم «اپو لونیوس» Apollenius و دامی Damis در حوالی دامی، ۴ مسیحی وارد کشور ما شده و از اینجای

(۱) صفحه ۴۹ کتابک مسکو کات موزیم پنجاب لاهور تالیف «وایت هد» نظریه کپتان

کننگهم همین طور است.

(۲) این سکه را من انگلیس پیدا کرده است.

به هند برفته و این واقعه مصادف به زمانی بوده که در هند «فراواتس» یعنی «فرهاد» نام یکی از شاهان یا امرای پارتنی (پهلوا) سلطنت داشت.

موسیو سیلون لوی می نویسد که ایولو نیوس در حوالی ۴۰ مسیحی بعزم سیاحت کشور برهنها برآمد پادشاه بابل وردانس Vardanes برای سواری و حمل و نقل اسب هائی در اختیار ایشان گذاشت. ایولو نیوس می نویسد که «از بابل ناسه روز راه آب وجود ندارد بعد آب و چشمه سارها زیاد میشود و از اینجا به بعد باید در میان کوه های قفقاز (یعنی قفقاز هندی که عبارت از هندوکش باشد) عبور کرد این مملکت واجد تمام لوازم زندگی بوده و با ما ارتباط دوستانه دارد». سیلون لوی در حالیکه که این قسمت متن نگارش ایولو نیوس را میدهد خودش تصریح کرده میگوید: «بزرگان دیگر از خاک پارت (پارت های غربی) داخل خاک های هند و پارت (پهلواها) شدند که مناطق کهستانی بین هند و ایران را اشغال کرده بود. از قفقاز هندی یعنی پارو پامیز یا هندوکش گذشته و بعد از عبور از رودخانه کوفن (رودخانه کابل) به رود اندوس رسیدند (۱)». سیاحین یونانی وقتیکه به تا کشاسیلا (تا کزیلا) رسیدند امیری بنام فراواتس (فرهاد) در آنجا حکومت میکرد. جوانی بود ۲۱ ساله و با یونانی های شام بزرگان یونانی صحبت میکرد. به فلسفه و بازی های اسپورتی علاقه داشت. این شخص نمونه امرای پارتنی شاهان مستقل پهلوانی سیستان و اراکوزی بود.

ونونس: Vonones (حوالی ۱۲۰ ق م) معمولاً مؤسس دودمان مستقل پارت های سیستان و اراکوزی یا پهلوا کسی را میدانند که هو سوم به ونونس یا «ونون» بود. مشارالیه از روی عرق با پارتنی خالص یا از عنصر مخلوط «ساک و پارت» بود و از طرف یکی از شاهان پارتنی غرب در علاقه سیستان حکمرانی

میکرد. چون اورودس Orodes یارتی پایتخت دولت پارت را به «استیزیفون» کنار دجله انتقال داد نفوذ پارت ها از خاک های متعلق به آریانا کم شده و به این لحاظ چندی بعد «نونس» و دیگر رؤسای یارتی محلی به فکر تشکیل سلطنت مستقلی پرداختند و این کار با اقدامات «نونس» عملی شد. «ریسن» در کمبریج هستری اف اندیا می نویسد: در همان عصری که سه پادشاه اول اسکائی امپراطوری خود را در هند مستقر میساختند «نونس» بعنوان شهنشاه بزرگ در سیستان و قندهار سلطنت میکرد و چون مهر داد اول بافتوحات خود این علاقه ها را جزء قلمرو خود نموده بود ریسن به این عقیده است که و نونس بعد از مهرداد دوم ۸۸-۱۲۳ ق م به سلطنت رسیده. درین مسئله حقایق نهفته، در زمان متری داتس یا مهرداد دوم یکطرف اسکائی ها از حوزه هری رود بطرف جنوب به ساکستان (سیستان) ریخته و از طرف دیگر چندی بعد تر پارت ها مرکز خود را کنار دجله انتقال دادند و ورود اسکائی ها در سیستان و مخلوط شدن آنها با یارت های محلی در مسئله انتقال دولت یارتی غربی به کنار دجله بی تاثیر و مدخلیت نیست. بهر حال بعد از متری داتس (مهرداد دوم) دوسه پادشاه دیگر یارتی آنقدر شهرت ندارد و گفته میتوانیم که جریان امور بعد از متری داتس دوم تشکیل دولت جدیدی را در ساکستان و ارا کوزی مساعد ساخته بود تا چندی بعد تر در حوالی ۱۲۰ ق م این کار به دست و نونس صورت گرفت.

در مسکوکات اسم «نونس» بایکده شهزادگان و امرای دیگر پیوسته است یعنی در پشت مسکوکات او اسمای بعضی امرای دیگر ثبت میباشد مانند اسپالاهورا Spalahora و اسپالاهادام Spalagadama و غیره. در ضرب مسکوکات و نونس در رسم الخط یونانی و خروشتی استعمال شده. تلفظ نام او در رسم الخط خروشتی «نونوس» میباشد در رسم الخط خروشتی چپه مسکوکات بعضی از برادران و خویشاوندان او مانند اسپالاهورا (اسپالاهورس) و اسپالاهادام Spalagadames

اسم برده شده اند. تحقیقاتی که درین مسکوکات بعمل آمده حکم میکند که دو نفر اخیر الذکر تابعین او بودند و این مسئله از روی نوشته یونانی روی سکه معلوم میشود زیرا «ونونس» به عنوان «بازیلوس بازیلون ملاوس ونونوس» یعنی «شهنشاه بزرگ» یاد شده حال آنکه اسپالا هورا فقط برادر پادشاه و «اسپالا گاد اما» پسر اخیر الذکر یاد گردیده است دریک سکه مربع مسی شکل یونانی اسم «اسپالا هوراسا» بصورت «اسپالی ربوس» آمده است.

غیر ازین مسکوکاتی در دست است که در آن (اسپالی ریزا) Spalirisa نامی بحیث «برادر پادشاه» سکه زده و در رسم الخط یونانی سکه خویش را «بازیلوس ادلفوس اسپالی ری زوس» یعنی «برادر اسپالی ری زوس» پادشاه خوانده و عین این مضمون در رسم الخط خروشتی (مهاراجا براتادهرامیاساسپالی ری راسا) آمده که ترجمه آن (سکه برادر اسپالی ری زوس) پادشاه میشود. علاوه برین مسکوکات دیگری هم موجود است که قرار آن (اسپالی ری زا Spalirisa) بدون تعیین ارتباط خویشاوندی با کس پادشاه بوده است.

مسکوکات «اسپالی ری زا» مخصوصاً دسته اول الذکر قابل ملاحظه است زیرا پادشاهی که در آن خود را به او نسبت برادری میدهد غیر از «ونونس» که مصروف مطالعه او هستیم کس دیگر نمیباشد و معلوم میشود که «اسپالی ری زا» غیر از «اسپالا هورا» برادر دیگر «ونونس» میباشد و بعد از وفات این دو برادر در قید حیات بوده و بعد از ونونس به سلطنت رسیده است.

طوریکه بالا اشاره کردیم «ونونس» خلاف شاهان «پارتی» که در حصه اول این فصل شرح یافت برسم الخط یونانی و «خروشتی» و زبان های یونانی و پراکریت افغانستان سکه زده است و بستگان و احفاد او این رویه را تعقیب نموده اند و این بازرترین روشی است که دودمان مستقل پهلوان های سیستان و آرا کوزی را از خاندان پارت های غربی سوامیسازد.

قراریکه ملاحظه شد مشارالیه خود را «شاهنشاه» خوانده و برادران

و برادر زاده های خویش را مقامات بزرگ در امور مملکت داری میداد اراضی بزرگ را بحیث تیول به ایشان تسلیم میکرد و حق ضرب سکه را به ایشان میداد چنانچه طوریکه دیدیم دو نفر از برادران سلطان واضح با نشان دادن نسبت برادری خود به شخص پادشاه سکه به ضرب رسانیده اند .

مسکوکات او به نمونه مسکوکات «دمتریوس» و «هلیو کلس» پادشاهان یونان و باختری شباهت دارد زیرا در آنها تصویر «هراکلس» یا «زوس» بصورت ایستاده بضرب رسیده و در ضرب آنها در داخل خاك اریانا و به اکثر احتمالات در «ارا کوزی» شبههئی نیست. «ریسن» میگوید که موثق ترین سند برای درك دوره تاریخ سلطنت و نونس بصورت تقریب سکه برادرش «اسپالی ریزس» SPAlirises است . مشارالیه پیش ازینکه جانشین برادر شود سکه هائی بضرب رسانیده و از آن دور رقم بدست آمده و هر دوی آن در آن منطقه آریانا بضرب رسیده که نمایش هر کول بصورت ایستاده در آنجا بیشتر معمول بود . ملثفت باید بود که يك نمونه دیگر مسکوکات «اسپالی ریزوس» بیشتر قابل ملاحظه است و آن نمونه ایست که در نقره و مس بضرب رسیده . در رسم الخط یونانی «بازیلوس ملاؤس اسپالی ریزوس» نوشته دارد که معنی آن پادشاه بزرگ (اسپالی ری زوس) میشود و در رسم الخط خروشتی چپه سکه «ایاسا Ayasa» نام ذکر شده . بعضی ها مانند «وایت هد» کلمه «ایالا Ayal» را عنوان تیانت سلطنت یا عنوان دیگر میدانند که «اسپالی ریزوس» انتخاب نموده بود و بعضی های دیگر مانند مورگان (۱) «ایالا Ayal» را ازس Azes خوانده و آنرا نمره داده و ازس اول را پسر «اسپالی ری زا» شمرده اند . «ونست سمیت» هم به همین رویه پیش آمده و «ازس» اول را از طرف دولت پهلوی سیستان و آرا کوزی

(۱) رساله مسکوکات شرقی جلد دوم صفحه ۳۷۶ تاریخ قدیم هند معه لشکر کشی های

نایب‌الحکومه پنجاب غربی و تا کنز یلا میداند. این «ازس» را بعضی‌ها با «ازس» اسکائی که در حصه دوم این فصل شرحش گذشت یکی میدانند و برخی دو نفر علیحده می‌شمارند و با وجودیکه پادشاهان اسکائی و پهلوا عموماً تاریخ‌های نسبتی و تقریبی دارند معذک از روی این تاریخ‌ها هم تا اندازه معلوم میشود که این ازس‌ها دو نفر جدا گانه بودند.

مقصد از تذکار این مطلب در اینجا این است که اگر «اسپالی‌ری‌زس» و «آیا» که به «ازس» تعبیر شده و در پشت و روی یک سکه اسم برده شده اند دو نفر باشند در این صورت هر دو حکمرانان یا امرای «شهنشاه بزرگ» و نونس بودند زیرا هر دو آنها به عنوان کوچک‌تر «امیر کبیر» یاد شده اند. ارتباط «ازس» با «اسپالی‌ری‌زس» در نوشته خروشتی سکه تصریح نیافته و چنین معلوم میشود که «ازس» پسر «اسپالی‌ری‌زس» باشند زیرا قراریکه در عرف این دودمان معمول است اگر برادر یا برادرزاده‌اش می‌بود ذکر میرفت پس گفته می‌توانیم که «ازس» پسر «اسپالی‌ری‌زس» و برادرزاده «نونس» بوده و غیر از ازیسی است که در حوالی ۵۸ ق م در پنجاب غربی به سلطنت رسیده است. پس «نونس» مؤسس دودمان مستقل پهلواهای سیستان و اراکوزی قریب یک قرن پیشتر از او زندگانی داشته ولی چون تاریخ پادشاهان سلاله پهلوا و اسکائی همه تقریبی است بایس و بیش کردن سنه‌های جلوس و سلطنت «نونس» و «ازس» میتوان ایشان را نزدیک و معاصر هم ساخت چنانچه بعضی‌ها این کار را کرده اند و درین صورت موضوع را چنین تحلیل کرده اند که بعد از تشکیل دولت مستقل پهلوا در سیستان و اراکوزی بدست «نونس» ازس در جمله یکی از نایب‌الحکومه‌ها یا نایب‌السلطنه‌های او در علاقه پنجاب غربی بوده و بعدها به امارت رسیده است تا این رویه در روشنی کشفیات جدید یکطرفه فیصله شود به راهی می‌رویم که عموماً اتخاذ شده یعنی قراریکه در حصه دوم این فصل شرح دادیم ازس را

در سلسلهٔ اسکائی هامیگذاریم و اینجا از «ونوس» مؤسس سلالهٔ مستقل پهلواهای سیستان و اراکوزی و جانشینانش صحبت میکنیم. (۱)

یکی از خواص مسکوکات «ونوس» روح اشتراک مملکت داری است که شهنشاه کبیر با امر او امرای بزرگ و نایب الحکومه های خود داشته چنانچه این روح و رابطه بعضی اوقات در مضامین پراکریت پشت مسکوکات او دیده میشود و قراریکه بالاتر هم اشاره کردیم «ونوس» متحداً با برادرش «اسپالاهورس» و «اسپالیریزس» و برادر زاده اش «اسپالاکاداس» سکه بضر برسانیده و سلطنت کرده است.

با این ریه مسکوکات او چندین نوع مخلف دارد که در هر دسته اسم خود او در روی سکه و یکی از برادر آن و بستگانش در عقب آن اسم برده شده بعضی انواع مسکوکات او قرار آتی است: اول سکهٔ نقرئی در پشت آن برادرش اسپالاهورا اسم برده شده در این سکه و نونس پادشاه تاج به سردارد و بالای اسپ سوار است و دستش یا خالی است و یا نیزهئی را گرفته و مضمون نوشته یونانی آن «بازیلوس بازیلون ملاؤس» یعنی (شهنشاه کبیر) است و پایان اسم او «ونوس» بضر رسیده است. در پشت سکه «ژوی تر» بصورت ایستاده دیده میشود و مضمون پراکریت آن به رسم الخط خروشتی چنین است «مهارجادر براتادرامی آس اسپالاهوراسا» که معنی آن (اسپالاهورس برادر پادشاه) میشود ازین نوع سکه نمونه بزرگتری هم دیده شده (۲)

(۱) ملتفت باید بود که نظریهٔ اشتراک «ونوس» و «ازس» در امر مملکت داری در اثر تعبیر سکه بود که از طرف «توماس ادوارد» و کنتنگهم بعمل آمده بود ولی تعبیر آنها اشتباهی بیش نبود و معلوم گردید که اصلاً سکه مذکور تعلق به «مونس» پادشاه اسکائی داشت و ارتباط در مسکوکات نقرهئی و مسی میان «ازس» و «ازیلزس» بدر و پسر قایم است که مربوط به دودمان اسکائی است نه پهلوا.

(۲) صفحه ۳۷۵ جلد دوم رساله مسکوکات شرقی تألیف ژاک دومورگان پاریس ۱۹۲۴.

ازین نوع سکه نمونه مدور نقره‌ئی دیگری هم در دست است که مضامین نوشته‌های یونانی و پراکریت آن قرار فوق است و در تصاویر فرق دارد به این طریق که «هراکلس» بطرف راسته سکه و «پلاس» بطرف چپه آن دیده میشود. بالا متذکر شدیم که «ونوس» بابرادرزاده اش هم سکه‌هایی بضرر رسانیده از انجمله یکی سکه مدور نقره‌ئی است. در روی سکه پادشاه بالای اسپ سوار است و در چپه آن «زوس» دیده میشود. مضمون نوشته یونانی آن ازین قرار است: «بازیلوس بازیلون ملا اوس و ونوس» یعنی (شهنشاه کبیر ونوس) در پراکریت و رسم الخط خروشتی چنین نوشته دارد: «سپالاهویو تراسا در امیاسا سپالا گاداماسا» یعنی پسر سپالاهورا، سپالا گوامس.

سکه مربع مسی با تصاویر «هراکلس» و «پلاس» و مضمون فوق در دست است (۱).

پس به تریبی که گذشت «ونوس» بعد از اینکه اعلان استقلال نموده و سلطنت «پهلوا» را در حوزه اراکوزی و سیستان بنا نهاد برای تحکیم امور مملکت داری خویش از قوه برادران و برادرزاده گان خویش کار گرفته در حالیکه ایشان را در ولایات مختلف قلمرو خود مانند پنجاب غربی و غیره به عناوین مختلف نایب السلطنه و امیر مقرر کرده است برای بلند بردن نام و مقام آنها و بسط نفوذ ایشان و اعتلای مقام ارگان خاندان سلطنتی با ایشان مشترکاً سکه به ضرب رسانیده است چنانچه مسکوکات درین زمینه بجوبی روشنی می‌اندازد اسپالاهورا یا اسپالی ریس: قراریکه دیده شد یکی از برادران «ونوس» است و در حوالی ۱۱۰ ق م نایب السلطنه او بوده و مشترک سکه بضرر رسانیده اند اسپالی ریس از خود هم سکه دارد که مقام شاهی او را نشان میدهد و یکنوع سکه مربع مسی او را شرح میدهم: در راسته سکه شاه تاج بر سر بالای اسپ سوار است

دورا دور تصویر شاه واسپ او مربعی ازدانه های مرا ویدرسم شد و مضمون یونانی در چهار طرف این مربع قرار آتی است: اسپالیودیوس، ویکایوس، ادلفوس بازیلوس یعنی برادر شاه اسپالی ریس ...»

در پشت سکه «هر کولس» بالای صخره ئی نشسته و به پرا کربت در رسم الخط خروشتی چنین نوشته دارد: «سپالاهورا پوتراسا دها میاسا سپا لاگا داماسا یعنی پسر سپالاهورا «سپالا گادامس» .

قراریکه ملاحظه میشود درین سکه «اسپالی ریس» برادر موسس دودمان پهلوا «ونونس» با پسر خویش «اسپالا گادامس» مشترک سکه بضرر رسانیده است. همان طور که موسس دودمان سلطنتی برادر خویش رادر مسکوکات خود معرفی و مقام و نفوذش رانا مین می کند. «اسپالی ریس» به نوبه خود شخصیت پسر خویش را معرفی و حقوقش را بعد از خود در مسئله مملکت داری تامین میکنند و این روبه ایست که درین دو دمان اختصاص دارد.

«اسپالی ریزا» یا «اسپالی ریزس»: اسپالی ریزا یا اسپالی ریزس برادر دیگر و نونس در حوالی بین ۱۰۰ و ۹۰ ق م سلطنت نموده است. این شخص در اوائل حیات برادرش کوچک بوده و بعد از برادر فوق الذکرش در ارا کوزی بر تخت سلطنت نشسته است اینک یک سکه مربع مسی او را شرح میدهم:

راسته سکه: رب النوع فتح بالدار به نیم رخ چپ نمایش یافته و گلی در دست گرفته. مضمون نوشته یونانی آن چنین است: «باز یلوس باز یلون ملاؤس اسپالی ریزوس» یعنی شهنشاه کبیر اسپالی ریزس .

چپ سکه: زوس به نیم رخ چپ بالای تخت نشسته و در اطراف صورتش اشعه نقاب معلوم میشود. مضمون پرا کربت آن به رسم الخط خروشتی چنین است: «مهاراجاسا

مهاثاسا کا اسپالی ری زی سا یعنی شهنشاه کبیر اسپالی ری زس» (۱)

گند و فارس: (۱۹-۸۴ م) در میان شاهان دودمان پهلوا آنیکه اسمش چه در داستان ها و چه در کتیبه هاشهرت زیاد دارد «گندو فارس» است طوریکه «ریسن» میگوید از روی کتیبه ئی که در منطقه پشاور از «تخت باهی» کشف شده بصحت تاریخ سلطنت او معلوم میشود زیرا این کتیبه بسال ۲۱ سلطنت او بتاریخ روز پنجم ماه ویساکا Vaiakha (۲) سال ۱۰۳ سنه خورده و جای شبهه نیست که این سنه عبارت از عهد «ویکر اما» میباشد که در (۵۸) ق م شروع میشود پس گندو فارس بسال (۱۹) مسیحی به سلطنت سیده ودر (۴۵) مسیحی هنوز بر تخت جلوس داشت نام «گند و فارس» از کلمه ترکیبی «ویندافارنا» Vindaphdarna اشتقاق یافته و معنی آن «بدست آورنده افتخار» است کلمه «فر» یعنی شکوه و جلال و افتخار در اسم او واضح میباشد. در رسم الخط یونانی مسکوکات بصورت های مختلف اند و فرس Undopherês فارو Pharou اندو فرن Induphrn گوندا Gonda اندو فرو Undopherrou ودر پرا کریت و رسم الخط خروشتی «گند و فارا» گودافارا، گودو فارنا یاد شده است. علاوه بر عنوان «شاه شاهان» یا «شهنشاه» خود را به عنوان منجی در یونانی «سوتروس» و در پرا کریت «تراتاراسا» خوانده هکذا صفاتی از قبیل «مغلوب نشدنی» و «دین دار» را هم اتخاذ کرده است. موسیو «سیلون لوی» مستشرق فرانسوی میگوید که این پادشاه حتی عنوان «اوتو کراتو» را که بار اول «سناتروا کس»

(۱) بعضی ها به این فکر اند که مسکوکاتی هم دارد که دران فقط به عنوان اسپالی ری زس برادر پادشاه یاد شده. اگر چنین سکه ها درین باشد متعلق زمانی است که با برادرش «ونوس» یاد اسپالی ری زس بصورت مشترک بضرر رسانیده است.

(۲) کلمه «ویساک» هنوز نزد هند و های کابل معروف است و عبارت از اوائل بهار و شروع باران ها میباشد.

(۶۹ - ۷۶ ق م). در مسکوکات پارسی داخل نموده بود معادل «دیگمتاتور» استعمال نموده است.

از روی این همه عناوین و القاب مختلف و بزرگ واضح معلوم میشود که «گند و فارس» پادشاه یا شهنشاه بزرگ و مقتدری بوده و موافق بنظریات همه مدققین در آخر سلطنت خود از سیستان تا پنجاب و سند در تمام حصص جنوبی آریانا سلطنت داشت بعضیها به این عقیده اند که «گند و فارس» سر سلسله دودمان جدیدی میباشد. این مسئله حقیقت داشته یا نداشته باشد گند فارس از پادشاهان نامی و مقتدر پهلوان است. مرکز او قرار اکثر احتمالات در حوزه ارغنداب و یحتمل نام «قندهار» از اسم او «گند و فارس» بمیان آمده است. به این ترتیب احتمال زیاد میرود که «گند و فارس» شهری در حوزه ارغنداب بنا نموده و آنرا به اسم خود «گند و فارس» نامیده باشد که به تدریج و مرور زمانه «قندهار» شده است. کسانیکه در کلمه «قندهار» کلمه «گندهار» و «گندهارا» را می بینند در اشتباه هستند و کسانی میباشند که از وضعیت جغرافیائی مملکت ما معلومات ندارند و نادیده اظهار نظر کرده اند زیرا گندهارا عبارت از دره کابل است که تا پشاور را در بر میگیرد و دره کابل غیر از حوزه ارغنداب است.

در زمانیکه گند و فارس از حوزه ارغنداب بر کل سیستان و جد روزبا و حوزه سند حکمفرمایی داشت دولت یونان و باختری که قبل برین در جنوب هندو کش در علاقه کابل و کاپیسا محدود شده بود با «هرمایوس» به آخرین روزهای حیات خود رسیده بود. در شمال سلسله هندو کش «کچولا کد فیزس» یا کد فیزس اول بنای دولت کوشانی را در باختر گذاشته و بطرف جنوب سوقیات داشت. از طرف شرق هم اسکائی همان اسکائی هائی که در حصه دوم این فصل وضعیت و تشکیل سلطنت شان را مطالعه کردیم دولت یونان و باختری

۱۷۰۰

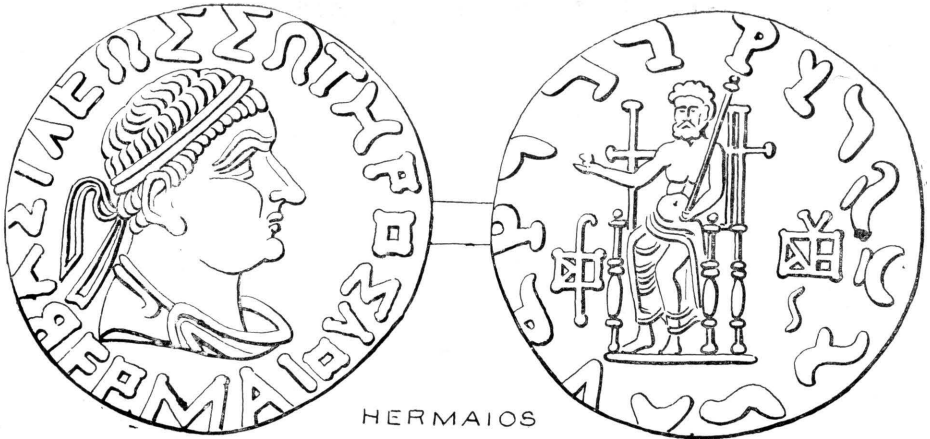
تصویر (۲۳) مقابل صفحه (۱۷۰)



کندوفارس معروفترین یاد شاه دودمان پهلوا

۱۷۰۹۷

تصویر (۲۴) مقابل صفحه (۱۷۱)



HERMAIOS



KUJULA KADPHISES

بالا : یکی از مسکوکات هرمایوس آخرین پادشاه دومان یونانو باختری

کابل زمین

پایان : نمونه دیگری از مسکوکات کجولا کدیفیس اولین پادشاه

کوشانی که از روی سکه هرمایوس تقلید شده است .

کابل زمین را تهدید میکردند. اکثر احتمالات به این دالالت میکنند که «گندوفارس» پادشاه مقتدر پهلوا دولت ضعیف و کوچک «هرمایوس» را از بین برداشته و دره کابل را هم چند سالی جزء قلمرو سلطنت خود ساخت از واقعاتی که اسم «گندوفارس» یا «گندوفار» را بیشتر معروف ساخته قصه یکی از حواریون مسیحی «سنت توماس» است و چنین نقل میکنند که حواریون میخواستند در قسمت های مختلف دنیا آئین مسیحیت را تبلیغ کنند. هند سهم «توماس» رسیده بود ولی «توماس» چندان از قسمت خود خوش نبود. درین بین به تاجری بر خورد موسوم به «هابان» یا «ابان» (Abbanes) که «گندوفاروس» پادشاه هندبه مقصد تجسس معماری اعزام کرده بود تا توسط او قصری بسازد. حضرت مسیح درین میان ظاهر شده و «توماس» را به حیث غلام و به صفت معمار به نمایندگی «گندوفارس» فروخت. حینیکه «هابان» از غلام مذکور می پرسید که از دست تو چه کارهایی ساخته است «توماس» اظهار داشت که از چوب قلبه و کشتی و غیره میسازم و از سنگ لوائح و معابد تراش میکنم. «هابان» بسیارخوش شده و با کشتی تابندر «اندرپولیس» (اندرینوپل) آمدند و از آنجا راه پایتخت «گندوفارس» پادشاه را پیش گرفتند. پادشاه بعد از اینکه از کارروائی ها و مهارت «توماس» معلوماتی حاصل کرد با او در محلی که بران تعمیر قصر معین کرده بود آمد. توماس روی زمین خطوط و نقشه پلان عمارت را کشید. «گندوفارس» نقشه را قبول کرد و مقداری طلا و نقره به معمار داد و توماس آنها را به غر با تقسیم نمود. چندی بعد «هابان» تاجر نماینده شاه برای معاینه امور عمرانی آمده و از قصر و عمارت اثری ندید. «توماس» معمار به نمایندگی پادشاه گفت که شاه قصر را وقتی خواهددید که وفات کنند و به عالم دیگر برود. «گندوفارس» ازین قضیه به قهر شده تاجر و معمار هر دو را محبوس کرد تا زنده در آتش اندازد.

درین بین خارقه ئی چشم اورا به حقایق باز کرده و از رفتار خود پشیمان شد و داخل آئین مسیحی گردید. این قصه در منابع مختلف یونانی، سریانی، لاتینی، ارمنی قیداست. موسیو «سیلون لوی» بعد از اینکه قصه را به شرح فوق می نویسد اظهار میکند که مجمع مسیحیون جنوب هند مبداء تشکیل خود را به «سنت توماس» میرسانند و محل قتل اورا در حوالی «مدراس» قرار میدهند این قصه را به صورت مختلف نقل میکنند که اینجا به جزئیات آن کاری نداریم ولی تصور میتوانید که اولین سکه شناس کننگهم با چه حیرت و اضطرابی اسم «گندو فوروس» قصه «سنت توماس» را در ۱۸۵۴ در روی مسکو کات شاهان هند و پارت که از پنجاب و دره کابل کشف شده بود یافته است. (۱)

در قصه «سنت توماس» نه تنها نام گندو فارس بصورت «گندو فوروس» بلکه اسمای برادر و برادرزاده این پادشاه هم قیداست مثلاً برادر گندو فارس که «گودا» نام داشت به اسم «گاد» ذکر شده. برادرزاده پادشاه «ابدا گازس» که اسمش در مسکوکات هم قیداست به حیث خواهرزاده پادشاه و بنام «لبدانس Labdanés» یاد شده. پس به این ترتیب مشا بهت میان اسم «گندو فارس» مسکوکات و «گندو فوروس» قصه های «سنت توماس» چیز اتفاقی نیست و قضیه با جزئیات اسماء جنبه تاریخی دارد. این هم نا گفته نماند که «گندو فوروس» در قصه های سنت توماس به صفت پادشاه «مزدی Mazdai» هم یاد شده.

«گندو فارس» از پادشاهان معروف دودمان «پهلوا» و از جمله حکمفرمایان نامی آریانا است و از تمام اعضای خانواده خود شهرت بیشتر دارد. بیشتر ذکر نمودم که در مسکوکات خود را به صفت دو اوراتا (Devavrata) یعنی «دین دار» یاد کرده. از این صفت البته نتیجه گرفته نمیشود که «گندو فارس» حتماً پیرو دین مسیح شده بود ولی جنبه دیانات شعاری این پادشاه معروف را بخوبی وانمود

(۱) صفحه ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ کتاب هند «سیولیزاتریس» تالیف موسیو «سیلون لوی».

میکنند و تا جائی که قرائن حکم میکنند احتمال بسیار قوی می‌رود که شاه و خاندان او به آئین مسیحی هم گزاشیده باشند ولی از لقب «مزدی» که درین قصه‌ها به او داده اند معلوم میشود که گنندو فارس اقلاً پیش از ملاقات با «سنت توماس» پیرو آئین اوستایی بود.

مدققین «گنندو فارس» را در علاقه های پنجاب و سند جانشین «ازس دوم» اسکائی هم شناخته اند. این نظر به عاری از حقیقت نیست زیرا قلمرو سلطنت «گنندو فارس» طوریکه دیدیم همیشه در حوزه ارغنداب و هیرمند و سیستان محدود نبوده بلکه علاقه کابل و سند و پنجاب را هم دربر میگرفت. درین شبهه نیست که «گنندو فارس» پادشاه پهلوی سیستان و ارا کوزی عقب اسکائی هائی که از حوزه ارغنداب به حوزه سند منتقل شده بودند رفته و حوزه سند و پنجاب را جزء قلمرو سلطنت خود ساخته است اینک درین علاقه های اخیرالذکر بعد از ازس دوم اسکائی به سلطنت رسیده است از احتمال و امکان بیرون نمیباشد و ازین برمی آید که دولت پهلوی یا گنندو فارس بسکمال عظمت خود رسیده و این پادشاه دارای آنقدر نفوذ و اقتدار شده که بعد از ازس دوم حتی در سند و پنجاب هم جای اسکائی ها را بگیرد.

«گنندو فارس» علامه ضرب مخصوصی در مسکوکات خود دارد که پیش از او بی سابقه است و بعد از او کسانی آنرا استعمال کرده اند که با او پیوند خویشاوندی و ارتباطی داشته اند. بعضی انواع مسکوکات او قرار آتی است:

(۱) سکه مدور مسی کمی مخلوط با نقره که در روی راسته آن شاه بر اسب سوار است و در روی دیگر سکه زوس رخ بطرف راست ایستاده و عصای طولی در دست چپ گرفته است.

مضمون یونانی روی سکه چنین است: «باز یلوس یاز یلون ملاوس گنندو فرس» یعنی شهنشاه کبیر گنندو فارس. در پراکریت و رسم الخط خروشتی

چنین نوشته شده است: «مهاراجاراجاتی راجاتراتارا دواو رادا گودو فاراسیا»
یعنی شهنشاه منجی دین دار گندوفارس.

* * *

(۲) سکهٔ مدورمسی که کمی بانقره مخلوط است. در یک روی سکه شهنشاه براسپ سوارست و در طرف دیگر سکهٔ زوس به شرحیکه در سکهٔ نمره اول داده شده ایستاده. فرقی که این نوع سکه با اولی دارد این است که در عقب سکه در رسم الخط خروشتی کلمهٔ «ساساسا» تکریر است. در اطراف این کلمه مدققین بطور مختلف اظهار نظر کرده برخی آنرا کدام صفت یا لقب و برخی اسم خاصی تعبیر کرده اند. بیشتر این نظریه تائید شده که «ساساسا» اسم خاصی بوده و در میان اقوام سیتی زیاد دیده شده است ملتفت باید بود که روی یک نوع سکه مدورمسی دیگر «گندوفارس» هم یک اسم دیگر در رسم الخط خروشتی ذکر شده که عبارت از «اسپه و ارما Aspavarma» است و اینجا واضح به صفت «استراتگاسا» یا «استراتگوس» یعنی سپهسالار یاد شده و «وایت هد» در کتلاک مسکوکات موزة پنجاب (لاهور) اورا حکمران «گندوفارس» خوانده است همین قسم مستر «رپسن» عقیده دارد که شاهان پهلوا حکمرانان نظامی یا اسمای سپهسالارهای خود را گاه گاهی در مسکوکات خود ضرب میزدند و «ساساس» و «اسپاوارما» حکمرانان نظامی یا سپهسالارهای «گندوفارس» بودند نظریهٔ رپسن تا اندازه زیاد معقول و بعضی های دیگر هم با او هم نوا هستند. بشهادت مسکوکات شاهان اسکائی و پهلوی آریانا هر دو دسته باین رویه متصف بودند که برای تزئید اعتبار نایب السلطنه ها و حکمرانان خود نام های ایشان را در مسکوکات خود به ضرب میرسانیدند و با اظهار بیوند خویشاوندی اهمیت اعضا و دودمان سلطنتی را در انظار مردم بلند میساختند.

علاوه بر اشکال فوق الذکر «گندوفارس» مسکوکات دیگری هم دارد

که بیشتر با نمایش از باب الموائع مختلف از قبیل «بالاس» Pallas، (رَبَّةُ النُّوعِ جَنَگِ) نیکه Nike (رَبَّةُ النُّوعِ فَتَحِ) ، شیوا از هم اختلاف دارند. تقریباً تمام مسکوکات گند و فارس مسی و یا مخلوطی از مس و نقره است .

ابدا گزس یا ابدا گاسا : بعد از «گند و فارس» یکی از خوشایندان او به سلطنت رسیده که در رسم الخط یونانی مسکوکات «ابدا گازوس» در رسم الخط خروشتی «اودا گازاسا» و در قصه های مربوط به «سنت توماس» به صورت «لبدانس» یاد شده و برادرزاده «گند و فارس» شهنشاه پهلوا میباشد . سکه های او مسی مخلوط با نقره و مدور میباشد . شاه روی هم رفته بر اسپ سوار نمایش یافته و در روی دیگر سکه خود «زوس» و «نیکه» را بضر برسانیده . در رسم الخط یونانی «بازیلئون تس بازیلون ابدا گازوس» یعنی به صفت «ابدا گازس پادشاه» خوانده شده . مضمون پراکریت سکه او به رسم الخط خروشتی دلچسپ است زیرا به صفت «برادرزاده گند و فارس» یاد شده عین مضمون پراکریت یک سکه او قرار آتی است: «گند و فارا براتا پوترا سامهارا جاراسا ترا ترا سا اودا گاشاسا» یعنی (برادر زاده گند و فارس ، پادشاه منجی ابدا گازس) . علامه مخصوص ضرب مسکوکات گند و فارس در سکه های او تکرار شده است .

اورتا گنس : پوره پیوند خویشاوندی او با پادشاهان فوق الذکر معلوم نمیشود ولی احتمال مزید باین میدهند که شاید برادر «گند و فارس» باشد . یکی دو نوع سکه مسی مدور دارد که در آن خود را بصورت نیم تنه ، تاجی به سر نمایش داده در نوشته یونانی سکه شاهنشاه کبیر «اورتا گنس» خوانده شده . در پراکریت و رسم الخط خروشتی سکه های او در یکنوع «گند و فارس» و «گودا» و در دیگری «گودرانا» نامی تنها اسم برده شده . کلمه «گودا» را بعضی ها همان «گاد» متذکره منابع سریانی و لاتینی میدانند که عبارت از برادر گند و فارس باشد و بعضی های دیگر اسم قبیله گند و فارس تصور کرده اند . کلمه «گاداسا»

در بعضی کتیبه های خروشتی هم دیده شده که از حوالی چارصده پیداشده است (۱) بهر حال اورتا گنس یکی از پادشاهان دودمان پهلوا که در نیمه دوم قرن اول مسیحی سلطنت کرده و معمولاً سلطنت او را بعد از «ابدا گازس» قرار میدهند.

پا کورس یا پا کورا: این پادشاه در حوالی ۷۵ - ۷۰ مسیحی بعد از «اورتا گنس» به سلطنت رسیده است. مسکوکات او بیش از همه جا از قندهار پیدا میشود. شاه در روی سکه بصورت نیم تنه رخ بطرف چپ در حالیکه لباس یخن کشاده دربر و تاجی بر سر دارد نمایش یافته. در روی دیگر سکه «نیکه» ربه النوع فتح در حالی دیده میشود که تاج رابه او تقدیم میکند. پا کورس هم سکه های مدور مسی بضرر رسانیده و رسم الخط یونانی و خروشتی هر دو را استعمال کرده است. در رسم الخط یونانی «بازیلوس بازیلتون مگاس پا کورس» و در پرا کریت به رسم الخط خروشتی: «مهارجاسا راجاتی راجاسا مهاتاسا پا کوراسا» خوانده شده و معنی هر دو مضمون «شاهنشاه کبیر با کورس» میشود.

سر جان مارشال انگلیس در یک کوزه گلی از محل «شیرتوپ» حوالی تاگز بلا ۲۱ عدد سکه یافته که اکثرش نقره ئی میباشد و در میان آنها بعض مسکوکات «گندوفارس» و «پا کورس» و «ویما کد فیزس» اولین شاه کوشانی وجود داشت و چون در این مسکوکات در یکجا اشاره به مراتب و قرابت زمان سلطنت گندوفارس و پا کورس نموده و حتی انتقال سلطنت را از دودمان پهلوا به کوشانی ها هم تائید میکند. «رپسن» از کشف مسکوکات مذکور نتیجه گرفته و میگوید: «چون گندوفارس در ۴۵ بعد از مسیح هنوز سلطنت داشت و «ویما کد فیزس» در ۷۸ مسیحی سلطنت می نمود این سی و سه سال قسمت اخیر سلطنت گندوفارس و دوره سلطنت پا کورس و یک قسمت اولی سلطنت ویما کد فیزس را دربر میگیرد.»

فصل هشتم

کوشانی ها

عمومیات: پیش ازینکه داخل اصل موضوع شده تفکیک دوره های زمامداری کوشانی، تشکیلات سلطنتی، اسامی شاهان و واقعات مربوطه هر کدام و سائر گذارشات و تحولاتی را که بصورت عمومی به دوره کوشانی ربط دارد ذکر کنیم باید باین پردازیم که کوشان کی بود؟ چه بود؟ چه قوم بود؟ از کجا نشئت کرد؟ چطور به سلطنت رسید؟ طبیعی باید این مسائل بصورت تمهید بیشتر حل شود تا زمینه در نظر خواننده روشن گردد ولی چون موضوع خیلی مهم و پربینج و تا کنون یکی از مسائل لاینحل تاریخی آسیای مرکزی شمرده شده و تبعاتی هم که درین زمینه بعمل آمده خیلی متضاد هم است از میان نظریه های مختلف پیدا کردن يك راه صحیح و موثق خالی از اشکال نیست علاوه برین چون اصل منابع تاریخی که ضمناً از آن ها راجع به کوشانی ها معلوماتی بدست آید در زبان های مشکل چینی، تبتی، یونانی و سانسکریت و غیره نوشته شده متتبع باید تمام منابع فوق را مطالعه کند تا بصورت صحیح حق موضوع را ادا بتواند معذک چون مدققین اروپائی منابع فوق الذکر را تا یک اندازه زیاد مطالعه و بکمک کشفیات جدیده روشنی های زیادی به اطراف مختلف موضوع افکنده اند تا اندازه ئی که مرام این فصل ایجاب نمیکند میشود بسوالات مذکور جواب گفت. قبل برین در حصه دوم فصل هفتم (صفحه ۱۳۴) تحت عنوان (یوچی) مختصر معلوماتی راجع به این شاخه اقوام «سیتی» و در مقدمه حصه دوم همین فصل تشریحات جامع تر راجع به تمام اقوام «کتله سیتی» داده شده است. چون کوشانی ها عین همین «یوچی ها» هستند

و معلومات مفصل تر درباره آنها در فصل مخصوص آن و عده شده بود اینک بصورت مقدمه این فصل به آن می پردازیم:

« مستر کنو » می نویسد (۱) که قرار قرائن چینی ها بوجی ها را تقریباً در نیمه دوم قرن سوم ق م می شناختند و بین آنها واقوام دیگری مو سوم به هیوانگ نوها « مخالفت زیاد بود و در میان آنها يك سلسله زد و خورد و جنگ های خونینی بمیان آمده است . از منابع چین معلوم میشود که قبایل بوجی در اوائل مراحل حیات بین «توئن هوانگ» و «کی امین» بود و باش داشتند و در اثر يك سلسله جنگ ها و فشارهاییکه متوالیاً هیوانگ نوها به ایشان وارد کرده اند و اینجا ازد کر تفصیلات آن صرف نظر میکنیم تغییر محل داده از حوضه رود «ایلی» و «تارم» گذشته به منطقه بین سردریا و آمودریا متوطن شده و باشندگان آنوقت سواحل شمال آمو و فرغانه یعنی اسکائی ها را پیش از خود به سواحل جنوب آمودریا راندند چنانچه شرح ورود و تشکیل سلطنت آنها در فصل هفتم گذشت .

چون «ووتی» wou-ti نام امپراطور چین (۲) از دست گزند و حملات متوالی هیوانگ نوها ببتنگ شده بود در ۱۳۸ ق م «چانگ کین Tchang-Kien» نام را بطور ایلمچی نزد بوجی ها فرستاد و خواهش نمود که او را در مقابل «هیوانگ نوها» کمک کنند . اگر چه مشارالیه ده سال بدست هن ها محبوس ماند معذک خود را تا فرغانه و سغدیانه نزد بوجی ها رسانید ولی نه ایشان و نه «تاهیا» باشندگان سواحل چپ آمو هیچکدام حاضر بکمک امپراطور چین نشدند . مشارالیه اولین چینی است که به اصطلاح چینی ها راجع به ممالک غربی یعنی آریانا و بعضی حصص مجاور معلومات فراهم نموده است و برای ما هم نگارشات او خیلی مفید است زیرا بعلاوه اینکه بوجی ها را در شمال رود آمودریه و در

(۱) ص (۴۳) مقدمه « کتیبه های خروشتی » ملاحظه شود .

(۲) امپراطور مذکور بین سالهای (۸۷ - ۱۴۰ ق م) می زیست .

میان آنها چندی زیست نموده راجع به باشندگان آنوقت سواحل جنوب آمو یعنی اهالی بدخشان و بکتریان نیز معلومات میدهد چنانچه ایشان را «تاهیا» و مرکز آنها را شهر «لان شی Lan-shi» میخواند و پروفیسر «کنو» موقعیت آنرا در بدخشان حالیه قرار میدهد.

با شهادت یکنفر دیگر از مورخین چین «سوما تسین Seu-ma T'sien» که وقایع پیشتر از سال (۹۱ ق م) را شرح میدهد معلوم میشود که تا ۱۲۵ ق م «یوچی ها» هنوز در شمال «اکسوس» و «تاهیا» اهالی محلی باختر و تخارستان در سواحل جنوب رودخانه مذکور مقیم بودند این مورخ راجع به «تاهیا» چند نکته دیگر هم میگوید و چون ایشان به صفت باشندگان قدیم صفحات شمال «آریانا» در مسائل مربوط یوچی ها چندین مرتبه ذکر شده اگر در اطراف آنها قدری کشاید تر در اینجا صحبت شود بی مورد نخواهد بود.

«مورخ فوق الذکر چینی بعلاوه اینکه «تاهیا» را باشندگان جنوب آمو دریا میخواند می نویسد که این قوم، قوم تجارت پیشه و عده آنها خیلی زیاد است و تعداد آنها بیک میلیون میرسد پادشاه در میان خود ندارد بلکه هر شهر دارای رئیس مخصوصی میباشد. با وجودیکه تعداد آنها زیاد است قوای عسکری شان ضعیف و از جنگ کنار میگیرند و به همین جهت تابع یوچی ها شدند مرکز مهم ایشان شهر «لان شی» است که پسانها پایتخت یوچی ها گردید. دوائر دیگر چینی موسوم به «شی - کی» (۱) و «تسین هان شو» (۲) نیز باره معلوماتی راجع به «تاهیا» میدهند. کتاب اول الذکر بعلاوه معلومات فوق مینسکارد که «تاهیه» متجاوز از دو هزار (لی) (۳) بجنوب غرب «تاوان» =

(۱) فصل ۱۲۳ ورق ۶ و مابعد (اتخاذ از کتیبه های خر و شتی).

(۲) فصل ۹۶ (اتخاذ از کتیبه های خر و شتی).

(۳) واحد مسافت چینی است. و طول آن مساوی ۵۰۰ متر میباشد.

فرغانه، و جنوب آب «وی = رود آمو» واقع است، دهاقین آن قصبات و خانه‌ها دارند. و عادات شان مثل اهالی فرغانه است.

اثر دومی «تسین هان شو» یعنی تاریخ اولین شاهان سلاله (هان) چین علاوه میکند که در «ناهیه» (۵) ایالت است و هر کدام تحت امر یک نفر «هی-هو Hi-hou» یعنی حاکم یارئیس یا امیر اداره میشود و همه آنها روی هم رفته تابع یوچی‌های بزرگ میباشند، این پنج امارت به نام‌های (هیومی) پایتخت آن «هومو»، (شوانگمی) پایتخت آن «شوانگمی» (کوئی - شیوانگ) پایتخت آن «هوتسا»، (هیتون) پایتخت آن «پوماو»، (کاؤفو) پایتخت آن «کاؤفو» (۱) ذکر شده و قرار تدقیقات مدققین اروپائی همه امارات مذکور جزء قلمرو افغانستان است و عبارت از واکهان - بدخشان - بکتریان - نورستان پروان و کابل میباشد.

ملفت باید بود که نگارشات اثر فوق الذکر با معلوماتیکه کتاب «هوهان شو» یعنی کتاب تاریخ دومین شاهان سلاله هان‌های چین میدهد فرق دارد «تسین هان شو» می نویسد که قبل از ورود یوچی‌ها تا «هیاها» پنج امارت داشتند و مرکز شان شهر (لان شی) بود و کتاب «هوهان شو» مینگارند که چون «هیوانگ نوها» بر یوچی‌ها حمله کردند ایشان به «ناهیه» ریخته و آنرا بر پنج «هی هو» (حاکم نشین - امارت) تقسیم کردند و «لان شی» مرکز قدیم «تاهیا» پایتخت یوچی‌ها شد. اشتباه دیگری که در اثر اول الذکر بوده و کتاب دومی اصلاح می کند آنرا اسم «کاؤفو» یعنی (کابل) است که در جمله (۵) امارت مفتوحه آمده و اصلاً امارت پنجم «تومی» بوده که محل آنرا باید در نقاط شمالی تر تجسس کرد زیرا کاؤفو (کابل) پسان تر بتصرف یوچی‌ها در آمده است.

شهادت ماخذ یونانی - قراریکه مورخین کلاسیک یونانی می نویسند بین

(۱) رسم الخط لاتین نام‌های مذکور قرار آتی است: Shuang-mi-Homo-Hiu-mi

·Kao-fu·Pamao·Hitun·Hu-Tsao·Kuei shuan·g

۱۴۰ - ۱۳۰ ق م قبایلی که بنام «آزیو Asiui» یا زیون و «Pasionoi» تخاورا سا کارولو Sacarauoi یاد نموده اند به باختر حمله نموده دست یونانی ها را از آنجا کوتاه کردند و در ۱۲۸ بر اقوام پارسی هم غالب آمدند اما مهر داد در مقابل ایشان ایستادگی نمود. پس از منابع یونانی نیز معلوم میشود که تا ۱۲۵ ق م یوچی ها عموماً در شمال اکسوس بوده و چون بین سردریا و آمودریا جای اسکائی ها را اشغال نموده بودند، شاخه های این قوم پیش از یوچی ها مجبوراً به باختر نقل مکان نموده و با «ایو کراتیدس» و «هلیو کلس» نفوذ شاهان یونانی و باختری را در شمال هندو کش برانداختند و با «تاهیا» که عبارت از «تخاروا» مورخین یونانی باشد مخلوط شده و هنوز اساس سلطنت «اسکائی» را نگذاشته بودند که از عقب فشار یوچی ها بیش از پیش حس شد. باین واسطه اسکائی ها تاجدی در صفحات هموار باختر بین تیغه هند و کش و خط جریان آمو بطرف غرب رفته و بعد از یک سلسله جنگ ها با یارت ها که بحث ایشان گذشت به «ساکستانا» یعنی سیستان و از آنجا به «ارا کوزی» علاقه (قندهار) و دلتای اندوس فرود آمدند.

چندی بعد یوچی ها بصورت عمومی و کلی در حوالی ۷۰ ق م رودا کسوس را عبور نموده و بسکمک «تاهیا» یا تخارها که متحد یا تابع ایشان شده بودند به باختر نفوذ پیدا کردند. (۱) ازین بعد یوچی و تخار تقریباً مترادف بکدیگر شده و مخصوصاً منابع هندی یوچی ها یعنی قومی را که شاهان کوشانی از میان ایشان ظهور نموده است به اسم تخار یاد کرده اند و چندین نفر مستشرق معروف مثل «لسن Lassen» - «رچتوفر Richthofer» و «سیلون لوی» بهمین نظر به میباشند. از روی بیانات فوق منابع چینی و یونانی ظاهر شد که حینیکه قبایل یوچی

(۱) صفحه ۳۳۶ کتاب هند در عصر موریان، بربرها، یونانی ها، سبت ها، یارت ها، یوچی ها
تالیف «واله دو بوسن» فرانسوی ملاحظه شود.

در سواحل راست اکسوس رسیده بودند در صفحات شمال هندو کش قوم تجارت
پیشه و تمدنی بنام تاهیا یا «داهی» بود و باش داشته و مدتی با یوچی ها روابط
همسایگی، رفت و آمد - معاملات تجارتنی - خرید و فروش - و دیگر مناسبات
داشتند و به تدریج یوچی ها رود اکسوس را گذشته در میان تزارها مسکون
و با آنها دوستی و خویشی قائم میکردند و چون نقاط مدنی همیشه نظر قبایل
بادیه نشین را بخود جلب میکنند قبایل یوچی «تاهیا» را با خود متحد ساخته
و به این ترتیب صفحات باختر بدست آنها افتاد.

پوره معلوم نمیشود که آیا ۵ حا کم نشین با اماراتی که منابع چینی از آن
صحبت میکنند، پیش از ورود یوچی ها وجود داشت یا بعد از رسیدن ایشان بمیان
آمده است. چون قرار منابع چینی «تاهیه» از خود شاهی نداشت شاید اراضی
خود را به اصول تشکیل ۵ حا کم نشین یا امارت اداره میکردند چنانچه وجود
رئیس علیحده در هر شهر هم این نظریه را تقویت میکند. بهر حال قبایل یوچی
بعد از ۷۰ ق م ۵ حا کم نشین یا امارت در صفحات شمال «آربانا» داشتند.

عطف نظریه منابع چینی: قرار یکه يك اثر دیگر چین «هو مان - شو» (۱)
می نویسد صد سال بعد (معلوم نمیشود که صد سال بعد از دخول یوچی ها در
تاهیه یا صد سال بعد از تقسیم شدن آنها این مسئله هنوز زیر بحث است) رئیس
یکی از قسمت های پنجگانه «کوی شانگ هی هو» یعنی رئیس کوشانی ها موسوم
به کیو - تسیو - کیو Kieu-Tsiu-kiu چهار رئیس دیگر را مطیع خود
ساخته و خودش عنوان شاهی به خود نهاد و اسم سلطنتش را «کوی شوا نگ»
یعنی کوشان نهاد (۲) و ازین تاریخ به بعد جای کلمه یوچی را در تاریخ
کشور ما «کوشانی» گرفت.

(۱) تاریخ دومین شاهان سلاله مان های چین که وقایع تاریخی را بعد از ۲۵ مسیحی شرح میدهد.

(۲) صفحه ۳۳۸ کتاب هند در عصر موریان، بربرها، یونانی ها، سیت ها، بارت ها، یوچی ها

باین ترتیب چون قبایل کوشان آریانا بهم متحد شدند باقی قبایل شمال هم بایشان همدست گردیده سدی را که از ۱۳۵ ق م با بنظر شاهان یونان و باختری در مقابل شان حائل کرده بودند برداشته بیش از بیش بطرف غرب و مخصوصاً جنوب آریانا منتشر گردیدند درین مورد باز از منابع چین میتوان استمداد نمود زیرا واضحاً می نویسند که «کوزولو» (اولین شاه کوشان) یارتیا (Ngansi نکانسی) و کابل (Kao-fau کافو) و کی پن (اینجا عبارت از کاپیاساست) را تصرف شد و سپس به «پوتاها Pouta» که در حوالی غزنی بودند نیز فایق آمد «واله دوپوسن» فرانسوی (۱) میگوید که باید «یوناها» را به پختو یا «پوختو» مقایسه کرد حقیقتاً اشاره مورخ فرانسوی بی مورد نیست زیرا قبایل پشتون عموماً در جنوب هندو کش مسکون بوده و هیچ شبهه نیست که در حوالی غزنی حالیه به کوشانی ها هم مقابل شده باشند، ناگفته نماند که چون یوچی ها یا حالا واضح تر بگوئیم کوشانی ها در صفحات شمال آریانا منتشر گردیده بودند در جنوب هندو کوه یونانی ها در حوالی کابل و کاپیسا پهلواها در اراکوزی و اسکائی ها در حوزه اندوس استقرار داشتند و بواسطه فشاری که از شمال، جنوب غرب، و شرق حس میشد یونانی ها بکلی زمین را تخلیه کرده و کابل هم بدست پهلواهای اراکوزی افتاد و «کجولا کد فیزس» اولین شاه کوشانی، کابل زمین را از «گند و فارس» یکی از معروفترین شاهان ایشان میگردد. با او نفوذ کوشان در تمام آریانا قائم شده با پسرش «ویما کد فیزس» فتوحات هند شروع میشود در زمان کنیشکای کبیر و جانشینان او نفوذ امپراطوری کوشانی در کشور پهناور هند تا بنارس و پتینه در سواحل گنگا و در تر کستان چین تا حوضه رود تارم انبساط مییابد.

معنی کلمه «کوشان»: کلمه «کوشان» که در مورد بزرگترین

امپراطوری آریانا استعمال میشود در اثر لهجه های اقوام مختلفی که آنرا تلفظ کرده و یا قرائت های مختلفی که علمای امروزی در مسکو کات و کتیه ها نموده اند اشکال مختلف بخود گرفته مثل: « کوشانا » کهو شانا - کیو شانا کیور شانا که عموماً لهجه های محلی خود آریانا را نشان میدهد و « کورسنو » کورونو، کورانو، کورسانو، خورانو، خوران که بیشتر شکل تلفظ یونانی هائی است که در خاک آریانا متولد و پرورش یافته اند « مستر کنو » چنین می نویسد که اصلاً این کلمه « کوشی Kushi » و مبدا آن « سیتی » میباشد. « کوشی » مفرد و جمع آن « کوشانو » است (کوشانا) هم از همین کلمه بمیان آمده و به مسکن کوشی یا کوشانی ها دلالت میکرد به این تفصیلات خود کلمه « کوشی » به کلمه « بوچی » یعنی اسمی که چینی ها به آنها داده اند هم مطابقت میکند درین شبهه نیست که صورت اصلی این کلمه « کوشی » بوده که بر یکی از قبایل دلالت میکرد از صورت جمع آن کلمه « کوشانو » بدست آمده و در مورد تمام قبایلی استعمال میشد که ملک قبیله « کوشی » آنها را مطیع خود ساخته و بر آنها سلطنت نمود. « کوشانا » بادیگرا شکل هم زدیف خود که بالا ذکر شد چون با کلمات « آریانا » « ساکستانا » « بکتر یانا » و غیره هم آهنگ میباشد زیرا قانون لهجه های قدیم السنه با ختر آمده به محل رهایش « کتله کوشان » دلالت میکنند زیرا این موضوع نزد ما مسلم است که (نا) در اخیر اسما بمعنی جای و محل رهایش بوده و ازین جهت « کوشانا » کلمه ایست مرکب از (کوش) و (نا) که آنرا واضح « جای کوشی ها » یا کوشانی ها میتوان تعبیر نمود

عرق کوشانی ها: کوشانی ها بر خلاف آنچه که تا بک وقت تصور میشد و آنها را مغلی میخواندند، مانند اسکائی ها جزء « کتله سیتی » آریائی میباشند و شرقی ترین شاخه تصور میشوند که از سر زمین اولیه آریائی از حوالی

حوزه سر دریا و فرغانه و سنکیانگک به مناطقی ماورای شرقی آن در آسیای مرکزی منتشر شده مانند پیش قراولان نژاد آریا قرون متمادی با عالم زرد و زرد پوستان مغلی در تماس و تصادم ماندند و انقلابات روزگار و فشار هیوانگک نوها ایشان را روی خطی آورد که سایر قبایل آریائی تعقیب کرده بودند یعنی از حوزه رود ایلی و تارم به حوزه سر دریا و از آنجا به حوزه ا کسوس رسیدند و وارد « آریانا » شدند . بعلاوه اختصاصات نژادی و خطوط چهره و شکل سر و غیره که آریائی بودن کوشانی ها را ثابت میکنند زبان ایشان هم این نظریه را تقویت مینماید و از آن پایان تر صحبت خواهیم نمود . قراریکه از روی مسکوکات و دیگر لوايح مکشوفه معلوم میشود کوشانی ها سر بلند ، نوک تیز دماغ بزرگ و طویل ، الاشه های عریض داشته است « پروفیسر کسنو » جنبه احتمالی ترکی بودن آنها را نیز مطالعه کرده لیکن آخر به آریائی بودن آنها اعتراف میکنند و از نقطه نظر قیافه بدنی تیپ مخصوص « هوموآلیپس نوس » را در آنها سراغ داده می نویسد « بینی دراز و سائر خصائصی که در تصاویر مذکور اشاره شد اصلا از ممیزات نژاد « هوموآلیپس نوس » است » (۱)

زبان : راجع به زبان کوشانی ها اگرچه تا حال تحقیقات رضائیت بخش نشده معذالک آنچه درین مورد می نگارند خالی از مفاد نیست . این زبان را مدققین اروپائی به نام های مختلف یاد کرده اند (۲) « پروفیسر لوی من Leumann » که نخستین بار خصوصیات لسان مذکور را شرح داده آنرا « آریائی شمالی » خوانده است . فضلالی فرانسوی که اول آنها موسیو پلیو Pelliot بوده آنرا

(۱) صفحه (۹۴) ترجمه کتیبه های خروشتی بقلم آقای امینی که در شیه تاریخ موجود است

(۲) صفحه ۹۶ ترجمه کتیبه های خروشتی بقلم آقای امینی که در شعبه تاریخ موجود است

«ایرانی شرقی» (۱) نامیده‌اند و پرفیسر لیودر «زبان اسکائی» گفته است «پروفیسر کمنو» اسمی را که پروفیسر «کرتست Kirst» برای آن نهاده، یعنی «زبان ختمی» گفته است مرجح میدانند چه زبان مذکور در دیار ختم بحیث يك زبان رسمی در قرن ۸ عیسوی معمول بوده و قرار معلوم از قرون اولیه مسیحی بدان گفتگو میکردند فراموش نباید کرد که این زبان غیر از زبان نخاری است که به دوشاخه الف و ب تقسیم میشود و در صفحات شمال آریانا نخارها و بااحتمال «ناهیها» که بعدها بایوچی‌ها مخلوط گردیدند بدان متکلم بودند بهر حال زبان کوشانی‌ها را بنام‌های فوق‌به‌هر کدام که یاد کنیم مناسبت دارد. این زبان در مسکوکات و کتیبه‌های شاهان ایشان بکار رفته و از جمله (شاؤ نانو شاؤ کنشکی کوشانو) یعنی «کنیشکا شهنشاه کوشان» بخوبی معلوم میشود که زبان مذکور شاخه از السنه خانواده ایست معروف به ایرانی نا گفته نماند که در ضرب مسکوکات سلاطین کوشانی زبان یونانی نیز استعمال شده ولی چیز تقلیدی است که از روی مسکوکات شاهان یونان و باختری نقل نموده اند و به تدریج شکل حروف الفبای آن فاسد شده رفته و در اواخر دوره کوشانی بکلی از خواندن می‌برآید قرار بکه مسکوکات عهد کوشان و بعضی کتیبه‌های مکشوفه از استوپه‌های هده و نوشته‌های مکشوفه از معبد (G) با میان شهادت میدهند سانسکریت و بعضی پراکریته‌ها مخصوصاً در علاقه‌های جنوبی هند و کش حرف زده میشد.

سوالی در خاطر میگردد که آیا رسم الخط محلی آریانا در عصر کوشانی چه بود؟ همان طور بکه در مقابل زبان یونانی زبان «اسکائی» یا «سیتی» حرف زده میشد در مقابل رسم الخط یونانی رسم الخط محلی هم بود که زبان «اسکائی» و دیگر پراکریته‌ها و سانسکریت هر وجه اینجاد در آن تحریر مییافت این رسم الخط

(۱) مطلب از ایرانی شرقی یکی از لهجه‌های السنه باختری است.

را معمولاً بنام «خروشتی» یاد میکنند و میگویند که اصلاً از روی الفبای «آرامی» اشتقاق یافته و اصلاً صورت قضیه چنین است که الفبای «آرامی» را منشیان و اهل دفتر حکمرانان عصر هخامنشی در اینجا آورده و در آریانا آهسته آهسته رنگ دیگری بخود گرفته است و قرار تحقیقات مستر «کنو» این رسم الخط در حوالی قرن ۵ ق م ظهور و صورت الفبای آن در اواخر قرن سوم ق م مکمل گردیده است این رسم الخط پیش از کوشانیها در مسکوکات دومین خانواده شاهی یونان و باختری و شاهان اسکائی و پهلوا نیز استعمال شده و در عصر کوشانیهای بزرگ عمومیت یافته است این مسئله ارائه میکند که اقل از حوالی قرن ۳ ق م تا اخیر دوره کوشانی این رسم الخط در آریانا معمول بود علاوه برین رسم الخط «برهمی» که صحنه رواج آن بیشتر سرزمین هند است هم در دامنه های جنوب هندو کش استعمال میشد چنانچه در میان نوشته های ۱۹۳۰ موسیو ها کن از بامیان کشف کرده است نمونه های برهمی هم موجود است از اینجا نوشته های هم بدست آمده که موسیو سیلون لوی آنها را به اسم «کوشانا» خوانده و مربوط به قرن ۳ و ۴ مسیحی است (۱) چون اینجاد در ذیل عمومیات ازین بیشتر نمیتوان در این مسئله پیچید موضوع رسم الخط را در عهد کوشان و مخصوصاً رسم الخط خروشتی را مفصل شرح خواهیم داد.

* * *

کوشانیها عموماً لباسی می پوشیدند ساده و در عین زمان و زمین و کلفت که از روی شکل و برش نه چینی نه پارسی و نه هندی بود بلکه بیشتر به البسه محلی صفحات شمال شرقی افغانستان و آسیای مرکزی شباهت بهم میرسانید چون دوره کوشانیهای بزرگ مصادف به عصر اعتلای صنعت هیکل

(۱) در شماره هفتم سال دوم مجله آریانا به مقاله (کشف متون قدیمه ساکسکریت

تراشی و نقاشی میباشد خوشبختانه در هیکل ها و لواجی که از معابد بو دائی نقاط مختلف افغانستان کشف شده و در تصاویر رنگه که از فندقستان و بامیان برداشته شده میتوان جزئیات لباس این عصر را مطالعه نمود و بجایش این کار را خواهیم کرد .

* * *

اگرچه کوشانی ها تا زمانیکه در شمال اکسوس (رود آمو) اقامت داشتند مانند سایر قبایل یوچی خشن بودند ولی تماس با مدنیّت با ختر و مرادات تجارتی با «ناهیاها»ی تجار ت پیشه و متمدن به تد ریح از خشونت طبع آنها کاست چنانچه زمانیکه به باختر منتشر میشدند تمام شواهد به ثبوت میرساند که این قوم استعداد قبول مدنیّت را پیدا کرده و در تمام شعب زندگی اجتماعی و امور مملکت داری نجهای باختر و حکمفرمایان مدنیّت گستر آنجا را قدم بقدم تعقیب می نمودند و آخر تحت تاثیر فضای مذهب و مدنی با ختر و سایر نقاط آریانا به اندازه مستعد شدند که دوره سلطنت وزامداری آنها یکی از درخشان ترین دوره های قدیم تاریخ آریانا بشمار میرود قراریکه در قسمتهای مابعد تحت عناوین کوچک حدیحد در موقعش دیده خواهد شد آئین، فلسفه حکمت، ادبیات، رسم الخط صنایع مستظرفه، معماری، هیکل تراشی، نقاشی، رسامی و دیگر شعب هنرهای زیبا در عصر آنها ترقی شایانی نمود دربار شاهان کوشانی خصوص بارگه، مجلل سلطنتی پادشاه معروف و مقتدر ایشان کنیشکا آستانه علم و حکمت و فلسفه و صنعت بود. مرادات تجارتی امپراطوری کوشانی بطرف شرق و غرب باهان های چین و دولت رمانبساط یافت و کنترول حصه و سطی «راه ابریشم» که از شمال آریانا میگذشت بدست دولت کوشانی بود این امپراطوری آن حصه هند را که از حوزه فتوحات کوشانی بیرون مانده بود و کشور چین را از طرف شرق بادولت یارت ورم وصل کرده از تبادل اموال

استفاده زیادی میکرد و سیادت سیاسی و تجارتنی این گوشه آسیا درد ستش بود.

* * *

عصر کوشانی در تاریخ قدیم افغانستان رول خیلی مهم و بادوامی بازی کرده و بعد از قرن اول مسیحی تا زمانه های مقارن ظهور دین مقدس اسلام به استثنای بعضی دوره های نسبتاً کوتاه مانند نیم قرن حکمفرمائی یفتلها (نیمه دوم قرن ششم) یا موعده موقتی ملوک الطوائفی توکیوها یعنی ترکان غربی در «تخارستان» از «۵۶۶ تا ۵۷۵» و بعضی تجاوزات ساسانی ها به حواشی غربی باقی همه وقت زمام مملکت داری و حکومت بدست کوشانی ها بود و درین دوره طولانی کوشانی یفتلی، توکیو و غیره بهم طوری مخلوط شده رفت که در یکی دو قرن مجاور به شروع عهد اسلامی یکی از دیگری تفکیک نمیشد و تقریباً همه دودمان های شاهی افغانستان مخصوصاً شاهان محلی جنوب هندو کش خود را احفاد کوشانی میخواندند و سلاله نسب خود را به پادشاهان بزرگ سلاله اول کوشان نسبت میدادند.

درین دوره طولانی که روی هم رفته و یک اندازه با وقف های مختلفی که بیشتر اشاره شد هشت قرن عهد مسیح را در بر میگردد کوشانی ها چندین مرتبه در تاریخ مملکت ماییدار شده اند و هر دفعه ظهور آنها در صحنه سیاست و اداره کشور فصل جدید و مهم و بزرگی کشود. ظهور و غیاب کوشانی ها از صحنه اداره و سیاست و تکرار این رویه جهانی دارد که درین فصل و فصول آینده شرح داده شد، و تفصیل آن قسمت بزرگ تاریخ مملکت را ازین بعد تشکیل میدهد چون هر دفعه ظهور کوشانی ها و دخالت شان در اداره مملکت و امور اجتماعی و ده ها مسایل دیگر از یک طرف و تحول زمان و بسا ایجابات از جانب دیگر بهره دوره ممیزات مخصوصی بخشیده است روی هم رفته مدققین عصر کوشانی را در تاریخ افغانستان قدیم سه دوره تقسیم کرده اند و هر کدام آن فصلی مجزا

در تاریخ مملکت ما تشکیل داده است که قرار ذیل اند :

- (۱) دورهٔ یافصل کوشانی‌های بزرگ .
- (۲) دورهٔ یافصل کوشانی‌های خورد یا کیداری‌ها .
- (۳) دورهٔ یافصل احفاد کوشانی‌های خوردیار تبیل شاهان .

دورهٔ کوشانی‌های بزرگ اولین و مهم‌ترین و طولانی‌ترین دورهٔ زمامداری کوشانی‌هاست که در قرن اول عهد مسیح را بصورت حتم در بر میگیرد و چون موضوع سنهٔ جلوس و وفات و سقوط شاهان با تطبیق سال‌های جاوس و عهد مخصوص کوشان هنوز بصورت قطع حل نشده روی هم رفته سه قرن اول عهد مسیح را برای آن میتوان تخصیص داد. موضوع اساسی این فصل شرح همین دوره و تفکیک خاندان‌های شاهی جزء آنست که با تمام مسایل مربوط آن حتی المقدور بیان خواهد شد .

میان این دوره و دورهٔ دوم که عبارت از عصر کوشانی‌های خورد یا کیداری میباشد و جای آن فصل آتی است در حقیقت امر جدائی قطعی نیست بلکه سقوط تدریجی کوشانی‌های بزرگ به عللی که در فصل آینده شرح داده شده است منجمله تجاوز ساسانی‌ها به حصص غربی آریانا سبب شد که کوشانی‌های باختری با کوشانی‌های کابلی یعنی کوشانی‌های شمال و جنوب هند و کش در حوالی کابل بهم پیوست شوند و دولت مقتدر تری در مقابل متهاجم بیگانه تشکیل دهند همین دولت را به اساس اسم محرك و موسس آن که « کیدارا » نام داشت دولت کیداری یا کوشانی خورد گویند که بدون تعیین حد و حدود در چو کات قرن چهارم مسیحی قرار میگیرد، بعضی‌ها از همین جهت کیداری‌ها را هم در قطار کوشانی‌های بزرگ حساب میکنند ولی بهتر و اساسی تر است که دوره و فصل جداگانه شناخته شود و کرونولوژی دوره‌های تاریخ کوشانی و طبقه بندی ادوار و فصول تاریخ افغانستان این رویه را ایجاب میکند. زیرا این دو دوره کوشانی از هر نقطه نظر فرق زیاد داشت علاوه بر این که

میان آنها بصورت ضمنی ظهور و تجاوز ساسانی ها حائل شده است یکی دوره اعتلا و عظمت و فتوحات و ترقی و دیگری دوره انحطاط و تنزل و مدافعه است .

دفعه سوم ظهور کوشانی دوره احفاد کوشانی های خورد یا کوشانی های کیداری است و آنها را بنام رتایل شاهان که در تاریخ ما علم شده است یاد میکنیم . میان این دوره و دوره دوم کوشان ، دولت مقتدر یفتلی حایل شده است که مناصفه اول قرن ششم مسیحی را دربر گرفته و دولت نیرومندی بود که متجاوزین غربی و شرقی یعنی ساسانی و گوپتار عقب سرحدات شان رانده و آنها را باج گذار ساخت . همین قسم ظهور توکیوها (ترکان غربی) و باز مداخله ساسانی ها و منجمله حکومت ملوک الطوائفی خان های توکیو در صفحات تخارستان درین بین اخذ موقع کرده است که روی هم رفته همه این واقعات تقریباً یک و نیم صدسال را دربر میگردد و از اوائل قرن ۷ باز اولاد کوشانی های کیداری از شاخ های بلند کوه ها فرود آمده اقلاً در جنوب هندو کش دولت مقتدیری تشکیل میدهند و این همان دولت نیرومند رتایل شاهای کابلی است که تا حوالی ۸۵۰ مسیحی سیادت کوشانی های اولیه و بزرگ و منجمله خاك مملکت را در مقابل عرب محافظه میکند .

این است سه دوره ظهور کوشانی ها در تاریخ قدیم افغانستان که به علت تسلسل و ارتباط فصول آینده و انعکاس يك دوره بر دیگر اینجا باوقفه ها و گنجایش فصول دیگر فشرده و مختصر ذکر شده و اینک موضوع اساسی این فصل را که تاریخ کوشانی های بزرگ میباشد آغاز میکنم :



کوشانی های بزرگ

عصراول

خاندان کدفیزس

کوشانی های بزرگ که این فصل را برای آنها اختصاص داده ایم و رو به مرفته از حوالی ۴۰۰ مسیحی تا اواسط قرن سوم مدت دو قرن را در بر میگیرد در اثر تحقیقاتی که تا حال بعمل آمده شامل دو خاندان سلطنتی است که یکی را بنام «خاندان کدفیزس» و دیگری را بنام «خاندان کنیشکا» یاد میکنند. طبیعی این تقسیمات بعد ازین است که وضعیت ملوک اطوایی و تشکیلات پنجگانه رؤسای قبائل آنها در شمال هندو کشی برهم خورد و به تشکیلات سلطنت پزداخته اند زیرا طوریکه تحت عنوان عمومیات به اساس منابع چینی شرح داده شد بوچی هایا کوشانی ها در شمال اکسوس (آمودریا) حتی در جنوب آن اول دارای رؤسای پنجگانه بودند و بعد یکی از رؤسای مذکور چهار دیگر را مطیع خود ساخته و اداره آنها شکل سلطنت بخود گرفت. قرار نتیجه که تا حال از تحقیقات مدققین بدست می آید خاندان اول سلطنتی کوشانی بنام سرسلسله آن «کدفیزس» و خاندان دوم آنها به اسم موسس آن «کنیشکا» یاد میشود. از خاندان اول تا حال دو نفر را می شناسند که بنام های «کجولو کد فیزس» و «ویما کد فیزس» معروف اند و خاندان کنیشکا با خود مؤسس آن شامل «چندین» نفر است که اسمای آنها را خواهیم دید و روی هم رفته آخر نام اکثر ایشان به کلمه «ایشکا» تمام میشود. خاندان اول کوشانی از حوالی ۴۰۰ مسیحی تا حوالی ۱۱۰ مسیحی تقریباً ۷۰ سال و خاندان دوم آن از حوالی ۱۲۰ مسیحی تا نزدیکی های ۲۶۰ مسیحی دوام کرده است. قراریکه ملاحظه میشود

میان ختم عصر خاندان اول و شروع خاندان دوم یعنی از ۱۱۰ تا ۱۲۰ هـ سالی خالی گذاشته شده این موعداً عموماً تا حال مدققین بهمین ترتیب گذاشته و آنرا برای زمان سلطنت يك پادشاه یا نایب السلطنه که اسمش در مسکوکات خودش مجهول است گذاشته اند. این پادشاه را از روی لقبی که در مسکوکات احراز کرده «سوتر مگاس» یعنی «منجی کبیر» میخوانند و شرح مربوطه بجایش خواهد آمد. این است تقسیماتی که تا حال مدققین در میان دو خاندان کوشانی های بزرگ نموده اند و متصل به آن فوراً متذکر میشویم که چون مسئله کروئولوژی (ترتیب تاریخی) کوشانی ها و دیگر مسائل تهذیبی، و اجتماعی آنها هنوز بکطرفه و بصورت قطعی روشن و حل و فصل نشده آنرا نباید نظریه آخری و قطعی دانست و از امکان بیرون نیست که کنیشکای کبیر مقدم تر از کجولو کد فیزس و اعضای خاندان او باشد. همین قسم مسئله «سوتر مگاس» یا «منجی کبیر» که مسکوکات او در افغانستان و هند فوق العاده زیاد است هنوز تاریک است و فهمیده نمیشود که این شخص که خود را به لقب باشان و شکوهی خوانده چرا از گرفتن اسم خود، خودداری کرده. اگر قرار بعضی نظریه هائیکه تازه پیدا شده او را محض نایب الحکومه بخوانیم سوالات دیگری فوراً بمیان می آید که منجمله یکی دوی آن این است که از طرف کی و بکجا نایب الحکومه بوده؟ و چرا مسکوکات او اینقدر زیاد و فراوان است؟ همین قسم فاصله ده سالی که میان دو خاندان کوشانی بزرگ گذاشته اند چیزی است که تا حال خوب روشن نشده و از امکان بیرون نیست که سوتر مگاس نایب السلطنه کد فیزس دوم باشد و کنیشکای اول فوراً بعد از شاه اخیر اند که به سلطنت رسیده باشد.

بهر حال روشنی که تحقیقات آینده به این مسایل اندازد جزء آینده است و ترتیبی که تا حال در مورد کوشانی های بزرگ مراعات شده همان است که در آغاز این مبحث ذکر کردیم و بهمین روش منسوبین این دو خاندان و واقعات مربوطه آنها را شرح میدهیم:

« کوزولو » یا « کجولو کد فیزس » : (۷۸ - ۴۰ مسیحی) « کوز و لو » یا « کجولو کد فیزس » یکی از پنج شهزادگان کوشانی است که چهار نفر دیگر را مطیع خود ساخته و اعلان شاهی نموده است . اسم او در ماخذ چینی - کیو - تسیو کیو K'ieu-tsieu-Kio و در مسکوکات « کوزولا کد فیزس » یا « کوزولو کد فیزس » یاد شده و چون کلمه « کد فیزس » در اسم او و جانشینش دخیل است او را « کد فیزس » اول هم میخوانند . معنی صحیح کلمه « کوزولو » یا « کوزولا » که « کجولو » یا « کجولا » هم تلفظ شده مجهول است و به صور مختلف آنرا تعبیر کرده اند . « کجولو » پیش از اینکه به پادشاهی رسد رئیس قبیله بود موسوم به « کوی شوانگ » این رئیس با چهار نفر دیگر تا سال های مقارن ۴۰ مسیحی بصورت ملوک الطوایفی در شمال هندو کش آمریت و نفوذ داشتند تا اینکه آهسته آهسته اقتدار قبیله کوی شوانگ و نفوذ رئیس آن زیاد شده و « کجولو » چهار نفر دیگر را مطیع خود ساخت و در ۴۰ مسیحی اعلان پادشاهی نمود و سلطنت او بنام سلطنت « کوی شوانگ » شهرت یافت . اهالی این وقت باخترا که در ماخذ چین بنام « تاهیا » خوانده شده اند ثروت مند و مذهب و تجارت پیشه بودند و پول و ثروت آنها در تقویه بنیان دولت « کوی شوانگ » دخالت زیاد داشت . کد فیزس اول تنها به اراضی شمال هندو کش یعنی باخترا اکتفا نموده بطرف غرب ، قلمرو سلطنت خود تا سرحدات پارتیا انبساط داد و بطرف جنوب تیغه هندو کش را عبور نموده علاقه های « کی - پن » و « کاوفو » یعنی کاپیسا (کوهستان و کوه دامن) و کابل را به مفهوم بزرگ ولایتی آن اشغال کرد و به سلطنت جا نشینان دولت یونان و باختری و پهلواهای دره کابل خاتمه داد . کجولا کد فیزس تمام درمس سکه زده ، در میان مسکوکات او یکنوع آن دلچسپ و به جریان واقعات تاریخی انتقال سلطنت از آخرین پادشاه یونان و باختری کاپیسا و پهلواها به دودمان کوشانی روشنی می اندازد زیرا در یکنوع مسکوکات کد فیزس

۱۹۴۱

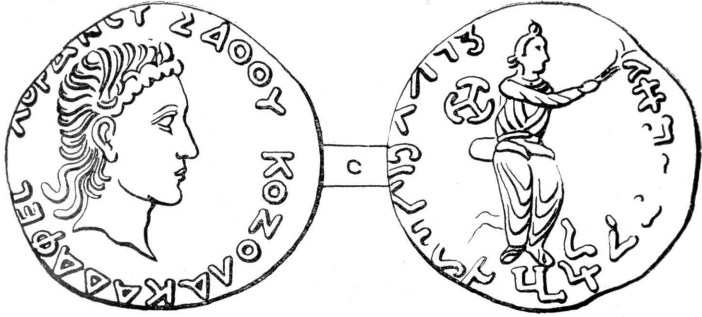
تصویر (۲۵) مقابل صفحه (۱۹۴)



کجولو کدفیزس اولین پادشاه کوشانی دودمان کدقیزس که به لقب کدقیزس اول هم شهرت دارد.

۱۹۵۲

تصویر (۲۶) مقابل صفحه (۱۹۰)



KOZOLA KADAPHES



YMA KADPHISES

بالا : یکی از مسکوکات « کجولو » یا « کجولا کدفیزس »
بایان : یکی از مسکوکات « و یما کدفیزس » دو مین پادشاه دودمان کدفیزس کوشانی . دریک
روی سکه پادشاه روی تختی نشسته و در طرف دیگر « مشهورا » « بادار کلان کوها »
ربالنوع قدیمه این شیوانی با گاو « ناندی » بضرپ رسیده و نشان میدهد که پادشاه
مزکور به این این محلی افغانستان گرائیده بود .

اول علاوه بر اسم خود پادشاه که در رسم الخط خروشتی و یونانی به صورت های کوجولا کاسا Kujo la kasa و «کوزولو کد فیزس» ذکر شده اسم هر مایوس آخرین پادشاه یونان و باختری کابل هم برده شده و در نوع دیگر اسم خود او تنها بضرب رسیده است .

متتبعین درین موضوع نظریات مختلف دارند و علت آنرا رنگ شرح میدهند . مویسی و واله دو یوسن این نظریات را خلاصه کرده و شرح آنرا ذیلاً میدهم : (۱)

نظریه اول : هر مایوس آخرین شاه یونانی کابل زمین هنوز بر تخت سلطنت خود استقرار داشت و سکه تنها به تصویر خود ضرب زده است بناء علیه سکه های دسته اول فقط با نقش صورت خود او پیدا شده است . سپس پهلواها دست او را از سلطنت کوتاه نموده اند چنانچه بیاد بود این عصر مسکو کاتی در خود کابل بدست آمده که با «کجولا» کوشانی که در نواحی کابل رسیده بود متفق شده و به کمک او دوباره کابل را از شاهان پهلوا گرفته است . بعد هر مایوس ، رئیس کوشانی ها را به فتوحات هند کمک میکند و آنوقت مسکو کاتی ضرب زده اند که صورت هر دوی شان در آن نمایش یافته . بالاخره هر مایوس وفات میکند و سلطنت یونان و باختری کابل به رئیس کوشان میرسد و با خود رئیس کوشانی صاحب نفوذ و اقتدار شده سلطنت را از او بزور میگیرد و ازین وقت بعد تنها صورت خود را روی مسکوکات بضرب میرساند .

نظریه دوم : مویسی و فوشه اتحاد هر مایوس یونانی و «کوجولا» کوشانی را خلاف طبیعت تصور نموده و موضوع را قرار ذیل شرح میدهد :

هر مایوس بر تخت سلطنت جلوس دارد تا اینکه وفات میکند و سلسله شاهان

(۱) به صفحه ۳۰۹ کتاب هند در عصر موریان ، بربرها ، یونانی ها ، سبت ها ، پارت ها ، یوچی ها ، مراجعه شود .

یونان و باختری کابل منقطع میشود و یا پهلواها سلطنت را از ایشان میگیرند کمی بعد یا ممکن بعد از مدت مدید تری (کوجولا) رئیس کوشانی ، کابل را از دست پهلواها میکشد و بلا تاامل به تقلید مسکو کات هر مایوس اقدام نموده عیناً با تصویر او سکه میزند و بعد از چندی بدون اینکه شکل او روی سکه باشد تنها به نام خود سکه میزند . ملتفت باید بود که در نظریه اول متذکر شدیم که اخیراً (کوجولا) تنها به تصویر خود سکه زده است حال آنکه فوشه میگوید « اخیراً تنها به نام خود سکه زده است » .

موسیو سیلون اوی Sylvain Levi در کتاب « هندمدنیت بخش » (۱) در حالیکه از انواع مختلف مسکو کات هر مایوس آخرین شاه یونان و باختری کابل صحبت میکند ضمناً مینویسد : « .. اما روی یکدسته دیگر مسکو کات ، هر مایوس متحمل همسایه غیر مترقبه میشود : اگر چه صورت شخص و نام آن به یونانی هر مایوس را نشان میدهد ولی بطرف چپ سکه بدور تصویر « هراکلس » Heraklés جمله کوجولا کاساسا کوشانا یا و کاسا در اماتهی ناسا Kujula kasasa kusana yavugasa dhramathitasa خوانده میشود که معنی آن (رئیس دین دار کولا کاسا کوشانا) است سپس در روی سکه هر مایوس از بین میرود و جای آن را نیم تنه شخص فاتح میگیرد که بدور آن در یونانی Kozoulo Kadphisou Korsna و در سم الخط خروشتی Maharayasa یعنی شهنشاه یاد شده و لقب نوی هم دارد که عبارت از (پسر آسمان) است « کجولا کاساسا کوشانا یا و کاسا در اماتهی ناسا » یعنی : « رئیس دین دار کوشانی کجولا کد فیزس » از صفت « دین دار » که در سکه او استعمال شده معلوم میشود که کوشانی ها عموماً و کجولا کد فیزس خصوصاً شخص دین دار و متدینی بوده و چون به ترقیات آئین بو دائمی و زرتشتی افغانستان در عصر آنها (مخصوص

در زمان سلطنت کنیشکا) تامل شود دلچسپی زیاد کوشانی ها در امور مذهبی به اثبات میرسد. راجع به تاریخ جلوس و دوام و ختم سلطنت « کجولا کد فیزس » در کتب تاریخ حدسیات زیاد زده شده « شارتر کمبریج هستری اف اندیا » که در ۱۹۳۶ در لندن بطبع رسیده مینویسد: « طبقات مختلف زمین که در تا کنز یلا از آنها مسکو کات پیدا شده ارائه میکنند که سکه کد فیزس اول کمی بعد تر از سکه « گندوفارنس » بمیان آمده و این تاخیر به ربع سوم قرن اول مسیحی موافق می افتد » مورخین چینی میگویند که کد فیزس اول بیش از ۸۰ سال عمر نموده و با این حساب مشارالیه باید در حوالی ۷۸ مسیحی وفات نموده باشد. مستر « تری بهو و انداس شاه » در جلد چهارم هند قدیم خود « صفحه ۱۱ » (۱) جلوس کد فیزس اول را در حوالی ۴۰ مسیحی و وفاتش را در حوالی ۷۸ مسیحی قرار میدهد که با حساب فوق موافق است و به این ترتیب گفته میتوانیم که « کجولا کد فیزس » اولین پادشاه کوشانی موسس اولین خاندان سلطنتی کوشانی های بزرگ مدت تقریباً ۳۸ سال سلطنت کرده است قراریکه از منابع چینی و شهادت مسکوکات استنباط میشود و شرح آن بالا گذشت « نایوچی » یا « یوچی های بزرگ » بعد از اشغال « ناهیا » یعنی باخترا تا یک قرن دیگر بصورت ملوک الطوائفی در شمال هندو کش آمریت داشتند و کجولا کد فیزس رئیس قبیلۀ کوی شوانگ در حوالی ۴۰ مسیحی رژیم ملوک الطوائفی را به سلطنت شاهی در باخترا مبدل نمود. موسیو سیلون لوی میگوید که کد فیزس بعد از اعلان شاهی به نگانسی Ngansi (اراضی پارتیا) هجوم برد و بعد قلمرو کاوفو Kao-fou (کابل) را در جنوب هندو کش به قلمرو خود ملحق ساخت. (۲) این ها اقداماتی است که کد فیزس اول

برای توحید خاك جغرافیائی آریانا بر داشته است. بعقیده «و نسنت سمیت» کد فیزس اول در ۵۰ مسیحی کابل را متصرف شده است (۱) اگر پوره در ۴۰ مسیحی در باختر به تخت سلطنت جلوس نموده باشد معلوم میشود که بعد از ده سال به جنوب هندو کش فرود آمده است و چون قرار ماخذ چینی بعد از جلوس اول متوجه «نگانسی» (پارتیا) شده قشون کشی او را با ینطرف پیش از ۵۰ مسیحی میتوان قرار داد. در جمله علاقه هائی که در جنوب هندو کش از آخرین احفاد یونان و باختری و پهلوا ها گرفته «کی - پن» Ki-Pan و پو ته P,ou-Ta هم اسم برده شده که اولی اینجا بیشتر مفهوم کاپیسا را دارد و دومی رامو سیوسیلون لوی با علامه سوالیه محلی در شمال ارا کوزی قرار میدهد و طوریکه در عمومیات این فصل اشاره شد موسیو واله دو پوسن آرانه اسم محل بلسکه پختون های علاقه غزنی تعبیر میکند و این تعبیر درست تر بنظر می آید بهر حال اینقدر توضیح میشود که کجولا کد فیزس اولین پادشاه خاندان اولی کوشا فهای بزرگ بعد از ۵۰ مسیحی از علاقه کابل بیشتر بطرف جنوب و جنوب غربی آریانا تا حوالی غزنی حتی ارا کوزی نفوذ پیدا کرده و در نقشه که در راه وحدت خاك آریانا طرح کرده بود کامیابی های زیادی حاصل نمود و از اقدامات او معلوم میشود که میخواست دولت خود را اول از همه در چو کات حدود طبیعی و تاریخی آریانا قایم کند چنانچه حدود قلمرو سلطنت خود را بطرف شرق تا اندوس (سند) حتی تا جیلیم انبساط داد و در شمال، سفدیانه جزء آن بشمار میرفت و در غرب پارتیا شامل آن بود. (۲) تنها بطرف جنوب و ثابق موجوده حدود قلمرو دولت او را پوره نشان داده نمیتواند. کد فیزس اول در ضرب مسکو کات از معاصرین خود هر مایوس آخرین پادشاه یونان و باختری کابل تقلید کرده و سکه های او

(۱) صفحه ۲۶۷ تاریخ قدیم هند بافتوحات اسکندر

(۲) صفحه ۲۶۷ تاریخ قدیم هند بافتوحات اسکندر تالیف «و نسنت سمیت»

بامسکوکات بعضی امپراطوران رومن مثل اگوست و کونستانتین و کلودیس و «تی بی ریوس» هم شباهت بهم میرساند زیرا مسکوکات سلاطین اخیرالذکر باداوسندتجارتی در شرق منجمله آریانا انتشار یافته بود معذالك موسس دودمان کد فیزس بصورت مستقیم از هرما یوس آخرین پادشاه یونان و باختری کابل تقلید کرده است؛ سکه های او عموماً مدور و مسی و مفرغ است. تفصیل بعضی سکه های او قرار آتی است.

(۱) سکه مدور مسی: در روی سکه شخصی بصورت نیم تنه به نیم رخ راست نمایش یافته. احتمال دارد هرما یوس آخرین پادشاه یونان و باختری کابل باشد. مضمونی به یونانی دیده میشود که اصل زبان و رسم الخط آن تغییر یافته و عبارت آن چنین است: کورسانو (یا) کورانو، کوزولو کد فیزس یعنی: «کوزولو کد فیزس کوشانی»

در پشت سکه هرما کلس ایستاده به دست راستش چوگان و بدست چپ پوست شیری را گرفته. نوشته به رسم الخط «هند و باختری یا خروشتی» دارد که متن و ترجمه آن قرار آتی است:

(کوجولا کاساسا کوشانایاوو گاسادهرامانی کاسا) یعنی: «کوجولا کاسا رئیس دین دار کوشانی».

(۲) سکه مدور مسی: در پشت سکه سربازی روبرو ایستاده و مضمونی که برسم الخط خروشتی نوشته شده چنین است: (کیوجولا کایوسا کوشانا) یعنی: «کوجولا کایو کوشانی».

در يك سکه مدور مسی دیگر که در پشت آن شکل اشتر بخدی نقش میباشد به رسم الخط خروشتی چنین مضمونی خوانده میشود: (مهارجاسا، راجارجاسا، دواپونراسا کاجولا کارا کافزاسا) یعنی «شاه، شاهان، پسر آسمان، کوجولا کد فیزس».

ویمایا (یا) ومو کد فیزس : دومین پادشاه خاندان کد فیزس یا اولین دودمان سلطنتی کوشان های بزرگ کسی است که در مسکوکات بنام « ویمایا Wima یا «ومو Ooemo» کد فیزس یاد شده و ماخذ چینی اورا -ین- کلا و - شنگ Yén-Kao-Cheng خوانده و عبارت از پسر کچولا کد فیزس است و معمولاً امروز در کتب تاریخی اورا کد فیزس دوم یاد میکنند. مشارالیه در حوالی ۷۷ یا ۷۸ مسیحی بجای پدر خود بر تخت سلطنت جلوس نمود منابع چینی اگرچه معلومات مختصری از او میدهند باز هم این معلومات مهم و قیمت دار است زیرا میگویند که ویمایا کد فیزس عوض کچولا پادشاه شد، هند را مسخر کرد بعد از يك دوره سلطنت طولانی و با شکوه به عمر ۸۰ سالگی وفات نمود (۱)

وقتی که ویمایا کد فیزس در ربع سوم قرن اول مسیحی بر تخت آریانا جلوس کرد تا اندازه ای که از قراین معلوم میشود میخواست نقشه ها و اقدامات پدر خود را تعقیب کند اگرچه دولت کرشانی دولت نونا سیسی بود معذالک موسس اولین خاندان کوشانی با ۳۸ سال سلطنت خود کارهای زیادی مخصوصاً در داخل مملکت انجام داده بود دولت های کوچک یونان و باختری و پهلوا که بیشتر در علاقه های جنوب هندو کش رنگ ملوک اطوایی داشتند از بین رفته و جای آنرا دولت واحد و معظم کوشانی گرفت و این دولت مقتدر به سعی و مجاهدت کد فیزس اول بمیان آمد پسر این پادشاه کد فیزس دوم پادشاه کشور مقتدری شد که تقریباً در همه جهات به حدود تاریخی خود رسیده بود بناءً علیه او بیشتر متوجه لشکر کشی ها به طرف هندو تر کستان چین شد و حصه زیاد سلطنت طولانی خود را به فتوحات هند و سنکیانگ

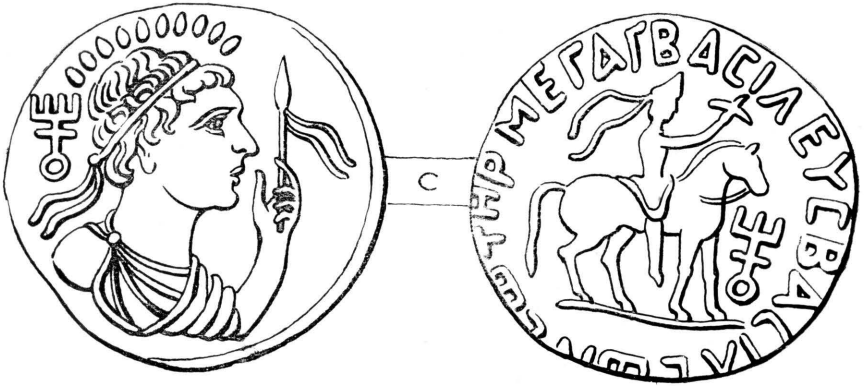
(۱) صفحه ۳۱۱ هند در عصر موریایا ، بربرها ، یونانی ها ، سبت ها ، پارت و یوچی ها

2000

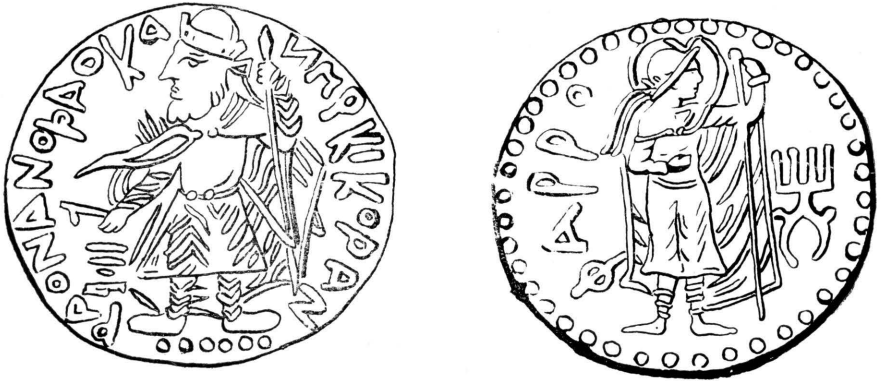
تصویر (۲۷) مقابل صفحه (۲۰۰)



ویما کدیفیزس یا کدیفیزس دوم دومین یادشاه کوشانی خاندان کدیفیزس



SOTER MEGAS



KANISKA

بالا : نمونه‌ئی از مسکوکات «سوتر مگاس» «پادشاه منجی» که در ضرب سکه از گرفتن نام خود خوداری کرده است و او را معمولاً امیر یا نایب السلطنه ئی میدانند که از طرف ویما کدقبز بر متصرفات هندی دولت کوشانی امارت کرده است .
پایان : نمونه‌ئی از مسکوکات کوشانشاه بزرگ کَنیشکا . در روی سکه امپراطور در حالیکه نیزه در دست وارد مشاهده میشود

گذرانید. مشار الیه مرد جنگی ورزم آور بود و در راه تشکیل امپراطوری نقشه‌های بزرگی پیش خود طرح کرده بود.

فتح هند: منابع چینی نسبت به تمام وقایع عصر سلطنت ویما کد فیزس یادقوتوحات

اورا در هند خوب تر محافظه کرده اند. بیشتر دیدیم که پدر او بطرف شرق به حدود تاریخی آریانا یعنی رود اندوس (سند) تماس کرده و نسنت سمیت احتمال میدهد که تا جیلیم هم پیش رفته باشد. بهر حال کد فیزس دوم کاری را که پدرش شروع کرده بود دوام داد. مورخ انگلیسی مزبور در باب کد فیزس دوم می نویسد «دلایلی در بین است که این پادشاه پنجاب و یک حصه بزرگ جلگه های رود گنگ را فتح نموده و قرار احتمالات تا بنارس پیش رفته باشد هکذا احتمال می رود که نادهانه رودخانه اندوس فرود آمده و این علاقه هارا فتح کرده باشد از شاهان کوچک پارتی (پهلوا) که در قرن اول مسیحی درین جاها سلطنت داشتند اگر هنوز هم کسی بوده بعد از فتوحات کد فیزس دوم از بین رفته زیرا ازین بعد نامی از آنها برده نشده. ویما کد فیزس اراضی مفتوحه هندی را توسط یک نفر نایب السلطنه که شخصیت عسکری داشت اداره میکرد و مسکوکات «پادشاه بی نامی» که به تعداد خیلی زیاد از شمال هند و از دره کابل تا غازی پور و از بنارس کنار گنگا تا کچ و کتیاوار پیدا میشود به او نسبت باید داد» (۱)

از روی بیانات «ونسنت سمیت» واضح میشود که کد فیزس دوم در لشکر کشی های خود بطرف هند کامیابی های زیاد حاصل کرده و در قلب این کشور بهناور تاحوزه کنگا پیش رفته است.

«تری بوو انداس شاه» وقایع این زمان را طوری تحلیل میکند که ویما کد فیزس در سال های اول سلطنت خود به کدام جنگ و قشون کشی آغاز نکرده بود و در سال ۹ سلطنتش محاربه او با چین شروع میشود و در سال های اخیر زمامداری

متوجه هند میگردد. معذالك اورا پادشاه رشید و دلاور و باعزم میخواند و می نویسد: «ویما کد فیزس به قصد هجوم بر آمد، پنجاب و کشمیر را مسخر کرد و پیشرفت او بخاک هند به قدر یج سریع تر شد تمام شمال غرب هند را تا بنارس (شاید به استثنای سند) فتح نمود. امکان دارد تا ماتورا خاک هند را مسخر نموده باشد زیرا در ۱۴ میلی این شهر از دهکده ئی موسوم به مات Mat مجسمه او کشف شده است (۱)» این نظریه با آنچه پیشتر مربوط به فتوحات ویما کد فیزس در هند نو شتیم چندان فرق ندارد منتها مدقق هندی فتوحات کد فیزس درم را در هند در سالهای اخیر سلطنت او قرار میدهد و به پیشرفت او تا «ماتورا» یا حوالی آن موافقت میکند و در کامیابی های او در علاقه سند متردد است. عصر لشکر کشی ویما کد فیزس در هند و نقاطی که در آن پیشرفت نموده هر چه می خواهد باشد آنچه پیش ما مسلم است شکست شهزادگان هندی و فتوحات او در خاک هند است که منابع چینی صریح در آن مورد اشاره میکنند و میگوید: «ین-کاو-چن (ویما کد فیزس دوم) رؤسای تین-چو (هند) را از بین برد و این کشور را تحت اداره بکنفر قرار داد.» (۲)

منازعه با چین: چینی ها که تا ربع اول قرن دوم ق م به اصطلاح خودشان

با «عالم غرب» تماسی نداشتند به ظهور وقایع و تبدلات اوضاع سیاسی ماورای غرب با میر چندان علاقه نداشتند بعد از اینکه یوچی ها آهسته آهسته از حوزه سردریا به حوزه آمو دریا منتقل و مستقر شدند کم کم کسب قوت و قدرت نمودند. درین وقت ها هنوز در فرغانه بودند و به صورت ملوک الطوائفی امرار حیات داشتند معذالك چینی ها به کمک آنها بر علیه هیوانگ نوها محتاج بودند چنانچه اولین نماینده خود چانگ-کین را در ۱۱۵-۱۲۵ ق م نزد آنها در فرغانه فرستادند و شرح این واقعه در صفحه ۱۷۸ این اثر گذشت. امپراطوران چین در حدود

(۱) صفحه ۲۹-۲۸ هند قدیم جلد چهارم.

(۲) صفحه ۱۲۹ هند مدنیت بخش (لیندسی وی لیزاتریس) تالیف سیلون لوی.

يك قرن و ربع تماس خود را با سیتی ها محافظه کردند تا اینکه در سال ۸ مسیحی روابط آنها رسماً قطع شد و زمانیکه در ۲۳ مسیحی سلطنت اولین خاندان سلطنتی هان به پایان رسید جزئی نفوذی هم چینی ها بر سیتی ها نداشتند این موقعی است که رؤسای کوشانی در دوطرفه رود آمو مقتدر شده و به تریبی که دیدیم تقریباً ۲۰ سال بعد « کجولا » از اقتدار خود و قبیله اش « کوی شوانگ » کار گرفته و در باختربه تشکیل سلطنت کوشانی می پردازد . طبیعی درین سال ها کوشانی ها همان بوجی های متفرق شمال آمو دریا نبودند و با تشکیل سلطنت در دوطرفه هندو کش قوی شده میرفتند . مدت پنجاه سال دیگر که تمام دوره سلطنت کد فیزس اول هم جزء آن باشد چینی ها بحال خود بودند و دولت کوشانی آریانا با موسس خود مراتب ا کمال خود در امی بيمود . این وضعیت دوام داشت تا اینکه در ۷۳ مسیحی مجدداً چینی ها متوجه « ممالک غربی » شده و ژنرال معروف خود یان - چاو Pan-Chao را بطرف غرب اعزام کردند و تا حوالی ۱۰۲ مسیحی تقریباً ۳۰ سال دامنه این جنگ ها دوام داشت . بیشتر متذکر شدیم که ویرما کد فیزس در ۷۸ مسیحی بر تخت سلطنت جلوس نمود این سنه اگر با تاریخ اعزام ژنرال چین بطرف غرب مقایسه شود ارتباطی میان تشویش چین و مقتدر شدن دولت کوشانی بنظر می آید و از احتمال بیرون نیست که اقتدار دولت کوشانی سلاله دوم هان های چین را متوجه سرحدات غربی و ممالک غرب چین نموده باشد . بهر حال ژنرال یان چاو با قشون زیاد متوجه اراضی غربی شده در داخل سنکیانگ ، ختن ، را در ۷۳ مسیحی اشغال کرد سپس کا شغر را متصرف شد و متعاقباً کوچه Kucha و قره شهر Karashahr را در ۹۲ مسیحی اشغال کرد و راه شمالی را که بعدتر بنام راه ابریشم شهرت پیدا میکند به روی عسکر و تجارت چین باز کرد و از طریق فرغانه تا سواحل بحیره خزر و حتی دورتر پیشرفت و به اقطار امپراطوری رومن تماس حاصل نمود .

و یما کد فیزس پادشاه رشید و باعزم کوشانی باسجیه‌ئی که داشت باخوردہ بینی. نظریه سیاست و پیشرفت چینی‌ها را بطرف غرب تعقیب می‌کرد. مشارالیه که کم‌توسعه خاک امپراطوری خود را بسته و یک سلسله بی‌کار را در ماورای شرق اندوس شروع کرده بود و به کامیابی بیش میرفت هیچگاه حاضر نبود که از کدام گوشه دیگر از شمال شرق متجاوززی بر او و خاک قلمرو سلطنت او حمله کنند. مشارالیه نه خود را از شاه چین کوچک‌تر و محقرتر بلکه هم پایه او میدانست. چنانچه قرار بسکه و نسبت سمیت میگوید (۱) در سال ۹۰ مسیحی شهزاده خانم چین را به عروسی درخواست کرد و به این ترتیب جرئت نموده برابری مقام و منزلت خود را با شاه چین وانمود کرد و برای اعلام و انجام این مطلب رسماً ایلچی به دربار چین فرستاد. این ایلچی به دربار خاقان چین نرسید زیرا پان چاوژنرال فاتح چین در راه به او برخورد و چون از مقصد مسافرت او آگاه شد خواستگاری دختر خاقان خود را اهان بزرگ تصور نموده قاصد امپراطور کوشانی را متوقف ساخت و مجبور به مراجعت نمود.

کد فیزس دوم ازین پیش آمد و در قمار بی احترامانه که نسبت به نماینده اش شده بود به خشم شده قشون بزرگی مر کب از هفتاد هزار سوار آماده نمود و امر داد تا تحت فرماندهی نایب السلطنه اش «سی سی» از راه دره‌های پامیر یا سونگ لنگ Tsung-Ling به خاک چین حمله کند.

این قشون احتمال زیاد دارد که از راه کوتل و اخان و کوتل تا شقرغان دامنه‌های غربی شرقی پامیر را عبور نموده در پای دامنه‌های شرقی در کاشغریا یار کند فرود آمده باشد لیکن چون عبور پامیر با هفت هزار سوار چیز آسان نیست چه بواسطه مشکلات طبیعی و سرما و خنک و چه بعلت عدم مواد خوراکی که برای نفری و قلت گاه و جو برای اسپان جنرال «سی» قوما ندان قشون کوشانی

دچار مشکلات زیاد شده اکثر قشون او تباہ شد و چیزی هم که باقی ماند بحالت پربشانی و ماندگی فوق العاده به جلگه‌های پای دامنه‌های شرقی پامیر رسیدند و چون جنرال «پان چاو» چینی درین قسمت تازه دم و به قابو نشسته بود قشون پربشان و خسته کوشانی بدون اینکه دم راست بتواند بایشان مقابل شده و روی هم رفته بکلی تباہ شد و در نتیجه «کد فیزس دوم» شکست خورد و مجبور شد با جگدار چین شود چنانچه قرار ترجمه پرو فیسر لگ Legg معلوم میشود که سالنامه‌های آخرین شاهان خانواده شاهی هان به ورود هیئت‌های حامل باج اشاره نموده است و متن آن چنین است: «در زمان امپراطور Hwa یا هوتی Hoti (۱۰۵ - ۸۹) ایشان (هندی‌ها) قاصد‌ها بابعضی چیزها که گوئی هدایا بوده باشد به چین میفرستادند اما بعد تراهای مناطق غربی در مقابل خاقان چین برخاسته و مرا و دات خویش را تا سال دوم عصر - ین شی Yenshi (۱۵۹) زمان سلطنت امپراطور «کوان Kwan» (۶۷ - ۱۴۷) قطع کردند» (سالنامه‌های سلاله اخیر هان ترجمه پرو فیسر لگ پاورقی ۳ صفحه ۲۶۹ تاریخ قدیم هند تالیف و نسنت سمیت).

روابط کد فیزس دوم با امپراطوری روما: با وجود این شکست و یما کد فیزس در استقرار روابط خود با سائر ممالک کمال آزادی داشت و این نظریه را حسن و انبساط روابط سیاسی او با امپراطوری رومن تأیید میکند و این روابط تنها در اثر نمایل و آرزوی و یما کد فیزس دوم بمیان نیامده بود بلکه مقابله با پارت‌ها از نقطه نظر نظامی و استفاده از مال التجاره هندی و چینی امپرا طوران رومن را بیشتر نیازمند به دوستی دولت کوشانی آریانا ساخته بود. پس اگر در شرق در اثر واقعه غیر مترقبه قشون و یما کد فیزس در مقابله نیروی چین مضمحل شد و تا بسکدرجه و یک وقت باج گذار چین ماند در غرب رابطه او با امپراطوری رومن استوار و مستحکم گردید. نمایندگان کد فیزس دوم در دربار «تراجان» حضور

داشت زیرا قرار یکه دیون کاسیوس Dion Cassus می گوید بعد از اینکه تراجان به روم رسید نمایندگان زیاد مخصوصاً از هند به دربار او بار یافت. تراجان در سال ۹۹ مسیحی به روم وارد شد چون درین وقت ویما کد فیزس حصه بزرگ هند را تا سواحل گنگا فتح کرده بود و یک حصه بزرگ هند جزء امپراطوری او بشمار میرفت بلا شبهه در میان نمایندگان که «دیون کاسیوس» هندی خوانده نماینده کد فیزس دوم کوشانی هم وجود داشت. بعقیده ونسنت سمیت نماینده کد فیزس به این جهت به دربار روم اعزام شده بود تا فتوحات او را به «تراجان» اعلام دارد. (۱)

رومن ها که با اشغال سواحل آسیائی مدیترانه شام را متصرف شده و منتهای الیه غربی راه ابریشم در دست آنها بود به استقرار روابط تجارتنی خود با امپراطوری کوشان اهمیت زیاد میدادند و علائق داد و ستد تجارتنی انبساط یافته بود. مال التجاره از تمام حصص امپراطوری کوشانی به پیمانانه زیاد از راه وادی کابل و باختر و از آنجا از طریق راه ابریشم که منازل عمده آنرا بجایش شرح خواهیم داد بطرف بنا در شام و آسیای صغیر میرفت. قرار یکه پیلنی Pliny شهادت میدهد سالانه مبالغ گزافی برای خریداری ادوات و سامان لو کس به هند فرستاده میشد چون رومنها پول زیاد داشتند و مردمان متمول و غنی بودند و به تعیش و زندقانی مجلل و خوش گذرانی معروف بودند برای خریداری پارچه های ابریشمی که از چین به باختر می آمد و پارچه ها، ادویه و عطریات و سنگ های قیمتی که در قسمت هندی امپراطوری کوشان پیدا میشد پول زیاد خرچ می کردند و عموماً اشیائی را که می خریدند قیمتش را به پول طلائی می پرداختند چنانچه بهمین مناسبت بود که در عصر کوشانی های بزرگ بار اول در زمان کد فیزس دوم مسکوکات طلائی آنها به اندازه زیاد در آریانا منتشر شد و ذخایر طلائی سلطنتی زیاد

گردید چنانچه سکه شنا سان علت ظهور مسکو کات طلائی ویمای کد فیزس راو فور طلای رومن تصور میکنند زیرا بیش از او پدرش کجولا کد فیزس یا کد فیزس اول اگر چه سکه های خود را از روی مسکو کات «اگو ست» وتی بی ریوس Tiberius (از ۱۴ تا ۳۸ م) تقلید کرده است اما فقط در مس و مفرغ سکه زده و سکه طالارا بار اول پسر س کد فیزس دوم ب ضرب رسانید . این سکه ها به اندازه و شکل و وزن (اوری Aurei یا اوروس Aureus) یعنی مسکو کات رومائی است که ۸۳۵ وزن داشت. و سنت سمیت مینگارد که: «چون طلای رومن ها در شرق زیاد شد کد فیزس دوم اهمیت سکه طالارا ملتفت شده و به تعداد زیاد آوری های شرقی ضرب زد که از روی شکل وزن باوری رومن یکی بود و در صافی عیار هم از آنها کمی نداشت» (۱). بهر حال و فور طلا در عصر ویمای کد فیزس در آریانا و اقطار امپراطوری کوشانی و تقلید ناگهانی مسکو کات رومن دلیل بر انبساط روابط تجارنی کوشانی ها با امپراطوری رومن است که قرار نظریه سیلون لوی مخصوصاً با مصر و شام بیشتر ارتباط داشت، (۲)

مسکو کات ویمای کد فیزس: بیشتر در باب مسکو کات پدرش کجولا کد فیزس متذکر شدیم که مشارالیه فقط در مس و مفرغ سکه زده . سکه های اومدور و عموماً از روی مسکو کات هرما یوس آخرین شاه یونان و باختری کابل و امپراطوران رومن تقلید نموده است . مسکو کات ویمای کد فیزس از هر نقطه نظر بر مسکو کات پدرش برتری دارد . علاوه بر مس و مفرغ بار اول در طلا هم سکه ب ضرب رسانیده و این مسکو کات به شکل و اندازه و وزن «اوری» سکه طلای رومن است . مسکو کات کد فیزس دوم نسبت به سکه های کد فیزس اول خوب تر و قشنگ تر است . «واله دوسن» از زبان فوشه

(۱) صفحه ۲۷ هند قدیم بافتوحات اسکندر .

(۲) هند مدنی بخش (لیندسی وی لیزاتریس) صفحه ۱۲۸ .

حکاکی را که تصویر ویما کدفیزس را روی تابه سکه کشیده خیلی تعریف میکنند و نظر به فوشه را چنین ذکر مینماید: «میان دو کدفیزس فرق زیاد است اولی هنوز به يك نفر حکمدار ضعیف ورئییسی شباهت دارد و صنعت کاری پیدانقوانسته بود که پارچه های فلزات را مخصوص برای اوبرش و حکاکی کنند ازین جهت گاهی از سکه يك پادشاه یونانی و گاهی هم از سکه يك امپراطور رومن کار گرفته است برعکس حکاک پسرش چنان تصویر صحیحی از او کشیده که تراکت های عرقی از آن مشهود است احتمال دارد که چنین صنعت کاری را بعد از الاحاق گندهارا بدست آورده باشد و دو چیز این مطلب را تأیید میکنند. حسن کار و دوام رسم الخط خروشتی در چپه مسکو کات. «(۱) ویما کدفیزس در مسکو کات خود عناوین باشکوه و جلال را اتخاذ نموده و همانند کدفیزس اول زبان و رسم الخط یونانی و لهجه سانسکریت را با رسم الخط خروشتی که رسم الخط آوقت افغانستان بود هر دورا در ضرب مسکو کات خود استعمال کرده است. اینقدر ملتفت باید بود که زبان و رسم الخط یونانی اگر وجود داشت بمراتب زیاد تغییر کرده و حتماً استعمال آن به اندازه کم شده بود که جز در لقب و اسم شاه چندان دیده نمیشد ویما کدفیزس در يك سکه بین عنوان (شاه کبیر) و کلمه (کوشان) صفت «دواپوترا» Devaputra یعنی (پسر آسمان) را گنجانیده است که قرار نظریه مدققین بر نگ عناوین شاهان چین که خود را (پسر آسمان) میخواندند تر کیب یافته است. بر علاوه از عناوین «مهارا جاسا» یعنی «شهنشاه» معلوم میشود که کدفیزس دوم از القاب شاهان پهلوام پیروی کرده است. در چپه مسکو کات ویما کدفیزس اشکال «شیوا» و گاو «ناندی» و صفت «مهیسوارا» Mahisvara هم دیده میشود مدققین عموماً این کلمه را «پیروشیوا» ترجمه نموده و شاه را طرفدار حتی پیر و آئین شیوائی میدانند چنانچه موسیو سیلون لوی درین باره می نویسد: «هیما کدفیزس

۲۰۸۴

تصویر (۳۱) مقابل صفحه (۲۰۸)



هو ویشکا یکی از پادشاهان معروف کوشانی های بزرگ مربوط به دودمان کنیشکا

تصویر (۳۲) مقابل صفحه (۲۰۹)

HUVISHKA



VASU DEVA

بالا : یکی از مسکوکات هویشکا
پایان : یکی از مسکوکات واسودوا آخرین کوشانشاه بزرگ

پادشاه پیرو خاص شیواست و اخیراً ذکر را در مسکو کات خود بصفت «مهی سوارا» یعنی «رب النوع بزرگ» یاد کرده، شیوا در روی مسکو کاتش گاهی تنها گاهی با گاو ناندی و گاهی بانیزه سه شاخ «تریسوله» دیده میشود (۱) رسم الخط خروشتی کمال رواج و عمومیت داشت و بیش از پیش جای زبان و رسم الخط یونانی را اشغال نموده بود جزئیات بعض مسکو کات و یما کد فیزس قرار آتی است:

(۱) سکه مدور مسی: در روی سکه تصویر نیم تنه شاه رخ بطرف راست نمایش

یافته مضمون یونانی قرار آتی است: «بازیلوس اومو کد فیزس» یعنی: «ویما کد فیزس پادشاه». در پشت سکه شیوا روبرو ایستاده و به خروشتی چنین نوشته دارد: «مهاراجاسا راجادی راجاسا ساروالو کایشوارا ساما هیسوارا سا هیما کپتی شاسا یعنی «پادشاه کبیر، شهنشاه، بادار تمام دنیا پیرو شیوا هیما کپتی سا (ویما کد فیزس)».

در يك سکه دیگر در روی سکه پادشاه رخ بطرف چپ در مقابل مزبح ایستاده و در پشت سکه مذکور شیوا و گاو ناندی بانوشته خروشتی فوق دیده میشود. در بعض سکه ها شاه گاهی بالای تخت و گاهی در عراده دواسپه سوار میباشد. زبان و رسم الخط یونانی در عصر کد فیزس دوم خیلی کم شده و از رواج و فهم و استفاده افتاده بود و قرار نظریه موسیو سیلون لوی مراحل اخیر حیات خود را طی میکرد و یما کد فیزس آنرا در روی مسکو کات خود استعمال کرده ولی از اسم و لقب شاه تجاوز نمیکند و در رسم الخط آن تغییرات فاحش دیده میشود.

دوام سلطنت و سال وفات و یما کد فیزس بصورت یقین و صحیح معلوم نیست دوره سلطنت او را کنتنگهم چهل سال و بقیه مدققین عموماً ۳۲ سال تعیین کرده اند و چون در ۷۸ مسیحی به سلطنت رسیده بلا شبهه تا ۱۱۰ سلطنت و عمر او دوام داشت.

سوتر مگاس (۱) « منجی کبیر » : در عموماً این فصل متذکر شدیم که معمولاً

کوشانی های بزرگ را به دو خاندان سلطنتی تقسیم میکنند یکی خاندان کد فیزس و دیگر خاندان کنیشکا . بعقیده بعض مورخین در میان این دو خاندان وقفه ده ساله موجود است و آنرا با سلطنت پادشاهی بر میکنند که نام و نشان او مجهول است و در مسکوکات فقط بصفه « منجی کبیر » یاد شده .

يك مسئله دیگر که مخصوصاً در بن مورد توجه مدققین را جلب کرده این است که قرار منابع چینی و یما کد فیزس دومین پادشاه خاندان کد فیزس کوشانی که شرحش بالا گذشت در اراضی مفتوحه هندی خود با ذات سلطنت نکرده بلکه خاک های مذکور را توسط نایب السلطنه اداره میکرد . بعضی از مدققین پادشاهی را که عمداً از بردن نام خود در مسکوکات خود داری کرده امیری می شمارند که مطیع شاهنشاه کوشانی بوده و بنام دولت کوشانی یا بحیث امیر یا بحیث نایب السلطنه برهند حکمروائی میکرد . مستر ریسن در کمبریج هستری آف اندیا می نویسد (۲) : « مسکوکات بی اسم مربوط بیک نفر حکمرانی است که تابع دولت کوشانی بوده و خود هم سکه میزد چنانچه در عصر پهلواها هم حکمرانانی که معمولاً « استراتگیس » خوانده میشوند با پادشاه در امور مملکت داری شریک بوده و بنام خود هم سکه میزدند . »

در بن زمینه « ریسن » و « ونسنت سمیت » پاره نشریحاتی داده اند که تذکار آن بی مورد نیست . پرو فیسر اول الذکر بعد از آراء نظریه فوق می نویسد : « اگر چه اسکائی ها و پارت ها (مقصد از پهلواهاست) استقلالی را که بدان مفتخر بودند در عصر کوشانی از دست دادند اما در عصر حکومت شاهان این خانواده کما فی السابق رول مهمی بازی می نمودند و مانند یونانیان قرن ها در کتیبه ها ذکر شده اند پس معلوم میشود که هنوز مجامع مهم و رؤسای بانفوذی داشتند و شهزادگان

ایشان اگر چه بلاشبیه کم و بیش از روی نام تحت تیول کوشانی ها بودند اما در قلمرو مخصوص خود حکمفرمایی می نمودند چنانچه در سال های اخیر قرن اول مسیحی هنوز در دهانه اندوس مجامعی وجود داشت که مولف پیرپیل Periple آنها را پارت خوانده و می نویسد که مصروف زد و خورد و جدال بایکدیگر میباشند حالانکه این مناطق و اراضی مجاور آن قراریکه پارچه های مس مکشوفه از مقام سن Sin در ویهار Vihar (بهاوالپور Bahawalpur) (۱) ثابت می کنند مربوط و متعلق به کنیشکا امپراتور بزرگ کوشان بود از روی معلومات اضافی رپسن چنین معلوم میشود که باید مسکو کات بی نام مربوط کدام امیر پهلو باشد که تحت تیول امپراتور کوشان کنیشکای کبیر بود و خود در حوزة متعلقه سکه زده است. "ونسنت سمیت" هم تقریباً بهمین منوال وضعیت را شرح میدهد که در تعبیر و تلقیات کمی فرق دارد مشارالیه هنوز در قرن اول مسیحی بوجود پارت ها (مقصد از پهلوها است) در حوزة اندوس موافقت دارد اما می نویسد که کدفیزس دوم بافتوحات خود در پنجاب و یک حصه زیاد حوزة گنگا شهنزادگان کوچک پارتی را از بین برد و ایالات مفتوحه هندی خود را بواسطه حکمرانان عسکری اداره می نمود پس مسکو کاتی را که به تعداد زیاد از کابل گرفته تاغازی پور و از بنارس گرفته تا کتیاوار پیدا میشود و نام کسی در آن به ضرب نر سیده باید به این حکمرانان عسکری نسبت داد. پس در روشنی آنچه شرح یافت نقاط اساسی که روی آن نظر به استوار شود چنین است:

(۱) مسکو کاتی که به تعداد فوق العاده زیاد نه تنها از حصص مفتوحه هندی امپراتوری کوشان بلکه از مناصفه شرقی آریانا هم بدست آمده و آمده میرود که اسم کسی روی آنها نقش نیست فقط ضرب زنده خود را به صفت «منجی کبیر» یاد کرده.

(۱) این پارچه به سال ۱۱ کنیشکا که یک نظر به مساوی ۸۸ بعد از مسیح شود تاریخ و سنه دارد.

(۲) ریسن مسکو کات مذ کور را متعلق به کدام امیر پهلووا میدانند که تابع دولت کوشانی بوده و بنام دولت کوشانی اراضی مفتوحه هندی را اداره میکرد .

(۳) ونسنت سمیت مسکو کات مذ کور را متعلق به حکمرانان یا حکمران عسکری میدانند که پهلووا یا کوشانی بودن آنها پوره روشن نیست و از طرف کد فیزس دوم امپراطور کوشان برعلاقه‌های مفتوحه هندی حکمرانی داشتند .

(۴) منابع چین واضح تذکار میدهند که ویماکد فیزس نه بالذات بلکه بواسطه نایب السلطنه برهند حکومت میکرد .

قبل از اینکه کشفیات جدیدی مسئله را یکطرفه حل کنند جز تحلیل نظریات فوق چاره نداشتیم گمان غالب به این می‌رود که « منجی کبیر » اگر پادشاه مستقلمی می‌بود گاهی از بردن نام خود در مسکوکات خود داری نمی‌کرد آنهم مخصوص در عهدیکه پادشاهان کوشانی به اتخاذ القاب و عناوین مجلل عادت داشتند و هر کدام میخواست شخصیت برجسته خود را معرفی کنند علاوه برین در عهدی که او اقرار میدهند یعنی میان دو خاندان بزرگ کوشانی محلی برای پادشاه ثالث غیر از کوشانی نیست و اگر بالفرض پادشاه کوشانی هم باشد باید او را جزء دو دمان کد فیزس حساب کرد . لذا احتمالات بیشتر باین دلالت میکنند که بر طبق متن ماخذ چین و قرار تعبیر و نسنت سمیت او را نایب السلطنه یا امیری بدانیم که از طرف ویماکد فیزس شهنشاه کوشانی به خاک‌های متصرفی هندی حکومت میکرد و مانند امرای عصر پهلووا حق ضرب سکه هم داشت یا این حق به او داده شده بود و بدون بردن نام سکه بضر رسانیده و لقب « منجی کبیر » شاید اشاره به فتح‌علاقه‌های هندی و ارتباط آنها به دولت کوشانی باشد سوتر مگاس سکه‌های زیاد نقره‌ئی و مسی دارد مخصوصاً سکه‌های مسی او نهایت زیاد است مسکوکات او علاوه بر اینکه در هند مرگزی از بنارس و مالوا کشف شده از بگرام

هم از صدسال باینطرف پیداشده و پیداشده میرود چنانچه در اثر حفريات موسیوها کن و موسیو کرل در ۱۳۱۶ عده زیاد مسکوکات مسی سوتر مگاس از خرابه های بازار طبقه کوشانی بگرام پیداشده است (۱) مسکوکات او اگرچه فوق العاده زیاد است تنوع زیاد ندارد صورت ضرب آن بدنیت رسم الخط یونانی و خروشتی هر دو در آن ها استعمال شده در روی مسکوکات عموماً ضرب زنده سکه براسپی سوار است در چپه بعضی سکه های او مردی با قبای دراز معلوم میشود که باید موبدی باشد زیرا آتشکده هم در مقابل خود دارد در بعضی مسکوکات نقره ئی و اکثر مسکوکات مسی در روی سکه صورت نیم تنه صاحب سکه به نیم رخ چپ دیده میشود به دور سرش فیتنه بسته و اشعه چند از فرق سرش تلملو دارد بیرق یا نیزه کوتاهی در دست راست گرفته لقب عمومی که بدان شهرت یافته در یونانی «سوتر مگاس» است که معنی آن «منجی کبیر» میشود علاوه برین خود را «بازیلوس باز یلمون» یعنی «شهنشاه» هم خوانده ولی از گرفتن نام خود خود داری کرده و اسم او مجهول است شاید لقب «شهنشاه» خلاف نظریه باشد که او را امیر یا نایب السلطنه «ویما کد فیزس بخوانیم ولی اگر محیط و زمان او و القاب وقت مطالعه شود آنقدر موانع پیش نمیکند. (۲)

وضیعت عمومی در عصر خاندان کد فیزس: خاندان کد فیزس یا اولین دودمان سلطنتی کوشانی های بزرگ به ترتیبی که ذکرت به استثنای «سوتر مگاس» ۷۰ سال و با امیر یا نایب السلطنه اخیر الذکر ۸۰ سال تاریخ کشور ما را در بر میگيرد که در وینترفته از حوالی ۴۰ تا ۱۲۰ مسیحی شود این چهارخمس قرن از خود بلاشبه در هر زمینه پاره ممیزاتی دارد که متاسفانه جزئیات آن

(۱) تقریباً صدسال، قبل مسن انگلیس ازین مسکوکات به تعداد خیلی زیاد جمع آوری نموده.

(۲) برای جزئیات مسکوکات مختلف او به صفحات ۳۳۵، ۳۳۴ و اشکال مربوط به لوحه نهم

کتاب آر یانای عتیق تالیف پروفسر ولسن مراجعه شود.

تا اندازه زیاد مجهول است و خطوط عمومی آنرا ناجائی که قراین و شواهد نشان میدهد ذیلاً ترسیم میکنیم: خاندان سلطنتی کدفیزس زمانی در تاریخ مملکت مازهور میگذشت که وضعیت حکومت مرکزی با داشتن نفوذ اداری بر تمام خاک آریانا تقریباً از بین رفته و جای آنرا بکنوع ملوک الطوائفی احراز کرده بود این وضعیت است که عموم مآدوات های مقتدر به علل مختلف در پایان عمر بدان مواجه میشوند و خود این وضعیت باز متقاضی ظهور نیرو و حکومت مقتدر جدیدی میگردد دولت معظم یونان و باختری به جهاتی که در فصل مربوطه اش شرح داده شد در ربع اول قرن اول مسیحی با هر مایوس مبدل به سلطنت کوچک و محدود کابل شده و طوری قوای خود را از دست داد که واضح معلوم هم نمیشود که گندو فارس پهلوا آنرا سقوط داد یا کجولا کدفیزس که شانی. همین قسم دولت پهلوا اگر چه باشخص گندو فارس قوی و مقتدر بود ولی مرکز ثقل نفوذ آن بیشتر بخاک های متصرفی هندی معطوف شده بود چنانچه دیدیم حینیکه کجولا کدفیزس بر تخت باختر نشست به آسانی علاقه های جنوب هندو کش مخصوصاً سمت های جنوب غربی ناحوزه را را کوزی که تحت نفوذ مستقیم دولت پهلوا بود جزء قلمرو سلطنت کدفیزس هاشد در شمال هندو کش در باختر و طخارستان وضعیت برای ظهور دولت مقتدر جدید مساعد تر بود زیرا قرار یکدیگر دیدیم مقارن ظهور کوشانی ها در حوزه آمو در با تاهیاها مردمان مهذب و تجارت همیشه باختری درین وقت در میان خود شاهی نداشتند و کوشانی ها هم تا ۴۰۰ مسیحی یعنی سال جلوس کجولا کدفیزس با صل ملوک الطوائفی و با ۵ رئیس اینجاها را اداره میسکردند. پس اوضاع اداری شمال و جنوب هندو کش متقاضی بود که خاندان سلطنتی روی کار آید و دولت مقتدری ظهور کند تا به حکومت های محلی خاتمه داده و در چوکات طبیعی و تاریخ کشور دولتی واحد تاسیس نماید این کار را « کجولا کدفیزس » به بهترین صورتی انجام داد و اگر چیزی باقی

هم مانده بود باپسرش کد فیزس دوم صورت گرفت پس از نقطه نظر اداری ظهور خاندان کد فیزس در تاریخ قدیم افغانستان مقام مشخصی دارد زیرا ملوک الطوائفی ها و حکومت های محلی را به سلطنت واحد و مقتدر مبدل نمود. کد فیزس اول در راه وحدت خاک آریانا صرف مساعی زیاد کرد و در آخر عمر اوسعد یانا در شمال، پارتیا در غرب، اراکوزی در جنوب غرب و گندهارا در شرق به دور مرکز باختری کوشانی جمع شده بود و این موضوع از اقدامات پسر او هم معلوم میشود زیرا کد فیزس دوم به مچر دیکه بر تخت نشست در صدد تشکیل امپراطوری و فتح اراضی جدید بطرف هند و ترکستان چین برآمد و با وجودیکه در قسمت اخیر الذکر تا کام شد در ماورای غربی سند تا قلب هند پیشرفت. یک طرف تا حوالی «مانورا» رسید و جانب دیگر تادهانه سند را فتح نمود.

* * *

قوای نظامی دولت کوشانی افغانستان در دوره سلطنت خاندان کد فیزس به تدریج قوی شد و لشکر کشی های ویرانگر کد فیزس این نظریه را تأیید میکنند کوشانی ها مردمانی بودند سخت سر و جنگجو و سوار کار. صرف نظر از فتوحات کد فیزس دوم در هند لشکر کشی های او بر علیه چانک-کین مارشال معروف چین و سوقیانث در ماورای شرقی پامیر در حوزه سنکیانگ یکی از بزرگترین کارستان های حربی تاریخ قدیم آسیاست زیرا قشونی را که مر کب از هفتاد هزار سوار باشد با خوراک و ادوات جنگی از دره های دو طرفه پامیر عبور دادن کاری است مشکل و عزم پادشاه کوشان و قوه اداره ژنرال های او را ثابت میکند.

* * *

خاندان کد فیزس در داخل و خارج سیاستی داشتند مشخص و خطوط آن تا اندازه خوب معلوم میشود. هر دو کد فیزس میخواستند که دولت آنها در داخل قوی

و نیرومند باشد. از مملکتان قوم کسی سر بلند نکنند و ملوک الطوائفی يك قلم ناپدید گردد. دولت مرکزی مقتدر باشد و خاک‌های آریانا تحت نظام اداره واحد در آید استقلال مملکت راهم‌سایگان محترم شمارند و بهر قیمتی که باشد از آن دفاع بعمل آید. هر دو کد فیزس این نظریات را مراعات کردند و زمانی که دو مین خاندان هان‌های چین بنای تجاوز را به «علاقه‌های غربی» گذاشت و یما کد فیزس مانند امرای محلی کاشغر و ختن حاضر به اطاعت خاقان چین نشده و برای مقابله آنها لشکر کشید و اگر به نام و برای چندی باج گذار هم شد بعد از شکست در میدان جنگ بود که آنها هم به استقرار روابط او با سایر ممالک تاثری افکنده نتوانست. سیاست خارجی کد فیزس هم مقدم بر همه این بود که خاندان‌های سلطنتی ملل بیگانه هیچگاه ایشان را پست‌تر از خود تلقی نکنند و لو خاقان‌های چین با امپراتوران روم نباشد چنانچه این مطلب از القاب مجلل و طرز رفتار کد فیزس دوم بسکلی آشکار است مشارالیه در حالیکه پادشاه یا شهنشاه کوشانی بود به رویه خاقان‌های چین خود را «پسر آسمان» و به طرز امپراتوران روم خود را امپراتور میدانست و بهمین اساس دختر خاقان چین را خواستگاری نمود و برای معرفی خود و خاندان خود و مقدمات خویش نمایند به دربار «تراجان» به روم فرستاد. پس خاندان کد فیزس از نقطه نظر بلند بردن شئون سلطنتی کوشانی و ارتقای مقام خاندان شاهی رول بی سابقه در تاریخ قدیم افغانستان بازی کرده اند و معلوم میشود که از روی ماده و معنی آرزو مند تعالی کشور و سلطنت و مملکت بودند. معاصر ایشان دو دولت قوی در شرق و غرب وجود داشت در شرق در خاک‌های آسیا در دیار چین دو مین دودمان هان و در غرب در خاک‌های اروپا و حتی در سواحل آسیائی مدیترانه امپراتوران روم، پارت‌ها هم هنوز درین وقت وجود خارجی داشتند ولی ضعیف شده و در صف دوم قرار گرفته بودند. در میان این دو دولت بزرگ و قوی، امپراتوری کوشانی واقع شده و کد فیزس‌ها

پوره به اهمیت مقام خود فهمیده بودند و میخواست در خط مشی سیاست خار جی از موقعیت جغرافیائی امپراطوری خود کار بگیرند چنانچه کر فتنند و به این مسئله بعد از ذکر دومین خاندان سلطنتی کوشانی های بزرگ یعنی خاندان کنیشکا مراجعه خواهیم کرد. یکی از مميزات سیاست خار جی کد فیزس ها فتوحات هند است که کد فیزس اول بنای آنرا گذاشته و کد فیزس دوم عملی نمود. چون شرق و شمال و غرب در تصرف یا تحت اثرهان ها و رومن ها بود ایشان مجرای آسانی جز به این سمت نداشتند.

* * *

تجارت آریانا در عصر خاندان کد فیزس منبسط شد و حیات اقتصادی سرو صورت بهتری بخود گرفت. باشندگان باختر و تخارستان پیش از ظهور دولت کوشانی هم مردمان تجارت ییسه بودند و علاوه بر مواد و مال التجاره خود کشور انتقال پیداوار و مال التجاره هندی و چینی بطرف غرب بدست ایشان صورت میگرفت بافتوحات و یما کد فیزس در هند و بانعلقات اوباچین و امپراطوری رومن در تجارت و اقتصادیات مملکت بهبودی بارزی رخ داد با ظهور خاندان دوم «هان» چین مجدداً به تحکیم ارتباط به «علاقه های غربی» تمایل نشان داد و رومن ها را جنگ های یارت ها چندی بیشتر از ظهور خاندان کد فیزس کوشانی در ارمنستان و پارتیارسائینه و مسکوکات طلائی آنها مقارن شروع عهد مسیحی بازارهای شرق را فرا گرفته بود چنانچه پیشتر دیدیم که هر دو کد فیزس از روی مسکوکات امپراطوران روم سکه ها بضر بر سائیدند و فور طلای امپراطوری روم سبب شد که و یما کد فیزس هم به وزن و شکل اوری های رومن سکه طلا بضر بر ساند از نقطه نظر مرادات «راه شمالی» و «راه جنوبی» که اولی بطرف چین و دومی از طریق دره کابل جانب هند میرفت از داخل قلمرو امپراطوری کوشانی میگذشت و کنترول آن در دست دولت کوشانی بود. این راه ها را

بعدرت مفصل تحت عنوان « راه ابریشم » مطالعه خواهیم نمود. در اینجا که مصروف مطالعه اوضاع تجارت و اقتصاد مملکت در عصر کد فیزس ها میباشیم همین قدر متذکر میشویم که پول رومن به مقدار زیاد وارد آریانا شده و راه جنوب و شمال تازه برای انتقال اموال بطرف غرب باز شده بود.

* * *

چون کوشانی ها در افغانستان تحت نفوذ تهنذیب باختری آمدند در ۸۰ سال دوره سلطنت خاندان کد فیزس که روی هم رفته سه و پنجاه و پنج سال و پنجاه و یک سال در دوم مسیحی را دربر میگیرد و ما عجالتاً مصروف مطالعه عمومیات همین عصر هستیم، آئین او ستائی و بودائی هر دو معمول بود. طبیعی آتش پرستی از حوالی دو قرن قبل باین طرف جای خود را به آئین بودائی مخصوصاً در علاقه های شرقی آریانا خالی کرده و فلسفه « ساکیامونی » توسعه می یافت معذالک دین زردشتی بکلی محو نشده و قرار یک بعدتر در همین فصل خواهیم دید در عصر کنیشکا که آئین بودائی به منتهای عروج خود میرسد باز هم روی مسکوکات بادشاه مقتدر کوشانی اشکال ارباب النواع او ستائی دیده میشود. بهر حال در عصر سلطنت خاندان کد فیزس دیانت بودائی آهسته آهسته انبساط می یافت. کد فیزس اول در بعضی مسکوکات خود را به صفت « دراماتی تاسا » یعنی (دین دار) خوانده است. اگرچه از این صفت عقیده و آئین او پوره معلوم نمیشود معذالک شاه بادیانته بوده. مسکوکات پسر او کد فیزس دوم چه طلائی و چه مسی به موضوع دیگر روشنی می اندازد که عبارت از احترام شیوا است. پیشتر متذکر شدیم که در مسکوکات او شیوا و گاوش ناندی و نیزه سه دندان که سلاح ممیزه اوست بضرر رسیده ازین همه واضح معلوم میشود که کد فیزس دوم یا « پیرو شیوا » بوده چنانچه جمعی را عقیده برین است و یا اقلاً بعد از فتوحات هند از نقطه نظر سیاست در بعضی مسکوکات طلاومس خود را پیرو یا مشوق این دیانت معرفی کرده و این

رو به ایست که کشورکشایان برای جلب خاطر اهالی خاک های مفتوحه
پیش می گرفتند .

* * *

صنعت یا همان صنعت زیبا و پخته یونان و باختری که شرح ظهور و انبساط و ترقی
آن در صفحات (۹۸ تا ۱۰۳) همین جلد گذشت در پایان تقریباً سه قرن حیات
در شروع عهد مسیحی تنزل کرد و این تنزل تا اندازه زیاد از روی مسکو کات
دو دمان کد فیزس معلوم میشود و اگر تنها موضوع از روی مسکو کات قضاوت
شود اعتراف باید نمود که تنزل مذکور فاحش بوده زیرا میان مسکو کات زیبا
و قشنگ پادشاهان یونان و باختری و سکه های خاندان کد فیزس نسبتی نیست
مخصوصاً سکه های کد فیزس اول بسیار خراب و از تراکت های صنعتی عاری است.
باز مسکو کات کد فیزس دوم بهتر است. ولی تنها از روی مسکو کات هم قضاوت
نمیتوان کرد جز اینکه باید گفت حکاکی روی فلزات و صنعت کنندن نقوش
بر سنگ های قیمتی که دو قرن پیشتر ترقی شایانی داشت تنزل فاحش نموده بود.
از نقطه نظر هیکل تراشی تنها اینقدر میتوان گفت که صنعت «گریک و بودیک» یا
«یونان و بودائی» که شعبه یا مدرسه از صنعت یونان و باختری است در عهد کنیشکا
موسس دومین خاندان سلطنتی کوشانی در آخر قرن اول و شروع قرن دوم مسیحی
ترقی و انبساط یافته است. (۱) به این ترتیب دوره سلطنت خاندان کد فیزس
تقریباً در عصر تنزل مدرسه «یونان و باختری» و شروع ترقی مدرسه «یونان و بودائی»
واقع شده است بناء علیه میزده قابل ذکری از نقطه نظر صنائع جمیله ند اود .
و بعضی ها هم «صنعت کوشان» صنعتی را گویند که با کنیشکای کبیر شخصیت
حاصل کرده است .

(۱) صفحه ۱۳۰ تاریخ عمومی صنعت از زمانه های اولی تا امروز که تحت نظر موسیو لوی رگو

در بار یس در سال ۱۹۳۹ طبع شده است .

در دوره سلطنت خاندان کدفیزس رسم الخط یونانی و خروشتی هرد و معمول بود ولی به این ترتیب که اولی روبه تنزل میرفت و دومی هنوز آینده درپیش داشت رسم الخط یونانی که با فتوحات اسکندر در شرق منتشر و با سلطنت شاهان مستقل یونان و باختری در آریانا و هندعمومیت حتی رسمیت یافته بود بعد از سقوط آخرین احفاد شاهان یونان و باختری یکد فعه از بین نرفت بلکه در تنزل و در بجی گرفتار گردید و استعمال آنهم بیشتر منحصر به مسکوکات بود کدفیزس های کوشانی محض به تقلید مسکوکات متقدمین خود آنرا هنوز در مسکوکات خود استعمال میکردند ولی چندین حرف شکل تازه تری بخود گرفته بود که حاکی از نابلدی منشیان زمان ایشان میباشد .

برعکس رسم الخط خروشتی که در جایش از آن مفصل و در يك مبحث مستقل حرف خواهیم زد در رسم الخط محلی خود آریا نابود آینده درپیش داشت و در اقطار امپراطوری کوشانی مخصوصاً در کتیبه های روی ظروف و غیره بیشتر استعمال میشد .

* * *

این بود خطوط عمده دوره سلطنت خاندان کدفیزس که بعد از تحلیل منابع چینی و شهادت مسکوکات و نظریات مدققین تا اندازه شرح یافت بلا شبهه باذهنیتی که تولید میکنند عصر دوم تاریخ کوشانی های بزرگ یعنی دوره زمامداری کنیشکای کبیر و اولاده او خوب تر فهمیده خواهد شد .



عصر دوم

خاندان کنیشکا

دومین خاندان سلطنتی کوشانی های بزرگ خاندانی است که بنام موسس آن کنیشکا بادمیشود و علاوه بر این سلطان معروف مشتمل بر چندین نفر پادشاهان خورد و بزرگ است که عموماً احفاد مستقیم کنیشکا میباشند و اسمای اکثر آنها به کلمه «ایشکا» منتهی میشود. در عمومیات این فصل تناقض نظریات مدققین رامینی بر تقسیمات دودمان های سلطنتی کوشانی های بزرگ و وجود باعدم احتمالی کدام وقفه ده ساله را در میان هر دو خانواده و باره نظریات دیگر را نوشتیم و تکرار آن لزوم ندارد. به ترتیبی که تا حال تعقیب نموده ایم و عموماً در کتب تاریخی تعقیب شده با قبول وقفه ده ساله که بعضی آنرا جزء زمان حکمرانی «سوترمگاس» نایب السلطنه و یما کد فیزس گرفته اند عصر اول کوشان در حوالی ۱۲۰ مسیحی تمام میشود و طبعاً باید آنرا آغاز عصر دوم یعنی شروع سلطنت کنیشکاسر سلسله دومین خاندان سلطنتی کوشانی های بزرگ دانست با وجودیکه سند صریح و موثق مبنی بر فاصله و جدائی خاندان کد فیزس و خاندان کنیشکا در دست نیست باره ملاحظاتی در بین است که وقفه و جدائی میان دو خاندان کوشانی های بزرگ را بیشتر احتمال میدهد. واله دوپوسن فرانسوی بارویه که در تحلیل کوایف تاریخی دارد در بن مورد چنین منیگارد: «در عصری بعدتر از زمان سلطنت کد فیزسها یک دسته پادشاهان دیگری که مربوط بهمان یک نژاد و یک خانواده (یا عشیره) کوشان بودند به سلطنت رسیدند این پادشاهان را مسکوکات و کتیبدها و اقلاً سردسته آنها را ماخذی ادبی بما معرفی کرده است چنین بنظر می آید

که خالیگاهی میان ویما کدفیزس و سلسله باشد که با کنیشکا دوره سلطنت آنها آغاز میگردد اگرچه این پادشاهان مانند متقدمین شان « کوشانا » و « دواپوترا » یعنی (پسر آسمان) بودند معذالك با آنها در چیزهای ذیل فرق داشتند: اول نام های آنها به کلمه « شکا یا اشکا یا اشکا » منتهی میشود دوم در مسکوکات آنها زبان یونانی و رسم الخط خروشتی استعمال نشده بلکه نوشته های آن بزبان ایرانی و برسم الخط یونانی میباشد. سوم در مسکوکات این سلسله تصاویر ارباب انواع متعدد نقش است. چهارم کتیبه های خودشان یا کتیبه هایی که به آنها ربطی دارد بوسعت قلمرو سلطنت و عظمت شاهی ایشان حکم میکند. پنجم این کتیبه ها سنه و تاریخ دارد به این ترتیب: « سال سوم سال هجدهم . . . کنیشکا . . . » مابقی جا نشینان کنیشک یک سلسله ارقامی را گرفته اند که در آن سال های حساب کنیشکا شامل است.

با این همه ملاحظات این فاصله و وقفه از نقطه نظر مشارکت عرقی مابینتی میان دو عصر و دو خاندان شاهی کوشانی وارد نکرده و طوریکه مستر توماس و مو سیو الفرد فوشه می نویسند میان تصویر ویما کدفیزس و کنیشکا که در مسکوکات آنها مشاهده میشود جزئی اختلافی نیست و کمال مشابهت عرقی بهم دارند . . . » (۱) نظر باتی هم است که وقفه را میان دو خاندان شاهی کوشان های بزرگ قبول نکرده و حتی یک نفر متتبع هندی کنیشکار ايسر ویما کدفیزس هم خوانده (۲) است.

بهر حال ارتباط این دو خاندان شاهی از روی زمان و خویشاوندی هر چه بوده دوره حقیقی و عظمت کوشانی های بزرگ با کنیشکا و احفاد او آغاز میشود

(۱) صفحه ۳۱۴-۳۱۳ کتاب هند در عصر موریان، بربرها، یونانی ها، سیت ها، بارت ها، یوچی ها تالیف واله دو یوسن.

(۲) به صفحه ۳۲-۳۱ انشنت اند یا جلد چهارم تالیف تری بهووان داس شاه مراجعه شود

خاندان کدیزس بااهمیتی که در تشکیل سلطنت کوشانی و پارهٔ مسایل دیگر داشت بانمام موجودیت خود تنها در مقابل عظمت نام کنیشکا خیره میباشد بنا علیه خاندان کنیشکا در تاریخ امپراطوری کوشانی آریانا مقام شامخ و برجسته دارد. این خاندان از حوالی ۱۲۰ مسیحی تا حوالی ۲۶۰ مسیحی تقریباً یکو نیم قرن سلطنت نموده و اسمای پادشاهان آن قرار ذیل است:

کنیشکا (حوالی ۱۲۰ تا ۱۶۰): پادشاهی که در حدود معاومات امروزی بعد از ویما کدیزس در سلسله کوشانی‌های بزرگ به سلطنت رسیده و قرار نظریهٔ برخی از مدققین موسس دومین خاندان سلطنتی کوشانی‌های بزرگ هم میباشد در کتیبه‌ها و مسکوکات به اسم کنیشکا، کانیشکا کنشکا، کنشکی، شاهی کنیکه یاد شده است. روایات به اولقب «شاه گندهارا» داده و در مسکوکات خود را: «راؤ نانوراؤ» Roanano Rao یعنی «شاه شاهان» خوانده است معلوم نیست که کنیشکا چطور و بصورت صحیح به کدام تاریخ به سلطنت رسیده با حسابی که برای سلطنت کدیزس‌ها گرفته اند باوقفه ده ساله میان دو خاندان شاهی کوشان جلوس کنیشکا را به سال ۱۲۰ مسیحی نسبت میدهند مشارالیه بزرگترین امپراطور مقتدر کوشانی است که آوازهٔ نام و شهرتش از سرحدات آریانا برآمده و در خاک‌های مفتوحه او در هند و تبت و نر کستان چین برای چندین قرن انعکاس افکنده است.

یکی از چیزهای بسیار غریب تاریخ کوشانی که مخصوصاً به شخص کنیشکا تعلق زیاد دارد این است که با وجود شهرت بدین بزرگی که آسیای مرکزی را برای چندین قرن فرا گرفته بود با وجود هزاران سکه، با وجود کتیبه‌های متعددی که تقریباً تمام دورهٔ سلطنت او را در بر میگیرد، با وجود متون قدیم سا نسکریت و چینی و تبتی و مغلی با وجود مجسمهٔ شخص او که حتی به بز رگی طبیعی بانقش اسم و القاب او از حوالی «ماتورا» پیدا شده باز هم تاریخ جلوس و سلطنت

کنیشکا مجهول است مد قیقین درین راه زحمات زیاد کشیده و واقعات رابه حساب عهد های مختلف «ویکراما» و «ساگما» (اولی در ۵۸۰ ق م و دومی در ۷۸۰ مسیحی آغاز میشود) تحلیل و تجزیه نموده اند ولی کار بجائی نرسیده و هنوز هم درین زمینه اختلافات نظر زیاد موجود است. (۱)

بهر حال طبق نظر به عمومی که تا حال اتخاذ شده جلوس او را عموماً در حوالی ۱۲۰ مسیحی قرار میدهند. اگر منابع فوق الذکر سانسکریت و چینی و تبتی و کتیبه ها و مسکوکات و داستان ها و روایات تا حال کدام نظر به صحیح راجع به عصر کنیشکا داده نتوانستند خطوط اساسی عصر و سلطنت او را تا اندازه زیاد روشن میکنند.

وسعت امپراطوری کنیشکا: کنیشکا که قرار نظریه موسیو الفرد فوشه در روایات به لقب «شاه گندهارا» معروف بود امپراطوری داشت خیلی فراخ و وسیع که خارج از خاک آریانای قدیم یا افغانستان امروزی دانه آن درهند در تمام مناطق شمال غربی بطرف غرب تا حوزة گنگا و بطرف جنوب تا کوه های «وندهیا» و در ماورای غرب یا میر در سنکیانگ (ترکستان چین) تا حوزة رود تارم انبساط داشت. بیشتر دیدیم که اعضای اولین خاندان شاهی کوشانی کدفیزس ها هم هر کدام در راه وسعت قلمرو دوات کوشانی آمال و نظریاتی داشتند و کدفیزس دوم درین راه و مخصوص بجانب هند عملاً کامیابی های زیادی حاصل نمود و تا حوالی «مانورا» فتح کرد. بوره معلوم نمیشود که بعد از کدفیزس دوم اراضی مفتوحه هندی تا عصر کنیشکا مطیع ماند. یا کنیشکا مجدداً به نیروی خویش اراضی مسخر شده را بار دیگر مسخر کرده است. هیوان تسانگ زائر چین با اطلاعاتی که حین اقامت خود در ک پیسار ارجع به عصر کنیشکا بدست آورده است می نویسد که چون مشارالیه در گندهارا سلطنت میکرد قوایش در مالک میجاور

۲۲۹

تصویر (۲۹) مقابل صفحه (۲۲۴)



کوشانشاه کنیشکای کبیر امیر اطور مقتدر کوشانی افغانستان

۵۷

تصویر (۳۰) مقابل صفحه (۲۲۵)



هیكل ایستاده امیراطور کنیش-کا که از مقام «مات» نزدیک (مانورا) از هند کشف شده است. در مجتلباس کوشانی افغانستان (صفحه ۳۱۷ و بعد) به این مجسمه اشاره ها شده است.

و نفوذش در غلاقه‌های دوردست احساس میشد آنچه حقیقت دارد و باشهادت کتیبه‌ها و مسکوکات و روایات به اثبات میرسد این است که دامنه قلمرو امپراطوری کنیشکا در هند تا «غازی پور» کنار گنگا و در سنکیانگ (ترکستان چین) تا حوزه رود تارم انبساط داشت و تفصیل مزید بقرار ذیل است:

در هند: چنین مینماید که بعد از سلطنت ویما کد فیزس در زمان وقفه احتمالی که خاندان اول کوشانی را از خاندان دوم جدا می‌کند اراضی متصرفی هندی سر از اطاعت دولت کوشانی کشیده باشند و حتی بعضی قسمت‌های مجاور مانند کشمیر هم از حوزه نفوذ کوشانی هابر آمده باشد زیرا کنیشکا به اتصال قلمرو مذکور در تحت نفوذ خود مجدداً کوشیده و قرار نظر به «سنسنت سمیت» کنیشکا کشمیر را در سال‌های اول سلطنت خود فتح کرد و چندین معبد و بنا و حتی شهری بنام خود موسوم به «کنیشکا پورا» در اینجا اعمار نمود چنانچه هنوز هم خاطره این شهر کوشانی را دهکده «کانیشپور» بین رودخانه «بهات» و شاه راهی نشان میدهد که از «وراهموله» (باراموله) بطرف «سریناگار» مرکز کشمیر میرود (۱) علاوه برین متن تاریخ کشمیر «راجا انگینی» به این موضوع اشاره میکند چنانچه میگوید که در اینجا سه پادشاهی به سلطنت رسیده موسوم به: هوشکا، جوشکا و کنیشکا و هر کدام آنها بنام خود شهری بنا نموده بودند. در اثر حفریاتی که در حوالی «مانورا» Mathura در قریه «مان» Mat بعمل آمده سه مجسمه بی‌سر کنیشکا پیدا شده که یکی آن به اندازه قامت طبیعی انسان است و در دامن آن اسم کنیشکا تحریر می‌باشد. در مقام «سرنات» Sornath (قریب بنارس) در پشت یک مجسمه «بودیس اتوا» چنین نوشته یافت شده: «در زمان پادشاه بزرگ کنیشکا سال سوم حکمران بزرگ «کاراپالانا Karapallana» و حکمران «واناسپارا» Vanaspara»

کتیبه دیگری که تاریخ آن ۲۸ ماه دیز یوس Daisios سال ۱۱ میا شد از مقام (سوی و هار Sui-whar) (ملتان) نزدیک «وها واپور» از کما رود خانه ستلج که از معاو نین رود چناب می باشد به نفوذ و آه ریت کنیشکا شهادت میدهد همین طور کتیبه دیگری در مقام «سهت مهت» Sahet Mahet (کراواستی قدیم) پیدا شده که به سال ۱۲ سنه دارد. از روی این کتیبه ها و مسکوکات زیادی که در خاک هند تا «غازی پور» بدست آمده بوضاحت معلوم میشود که نفوذ دولت کوشان در عصر کنیشکا در خاک های هند خوب انبساط یافته و بصورت یقین تا کنار رود گنگا رسیده بود. قراریکه از روایات برمی آید شهر «پتالی پوترا» (پتنه حالیه) مرکز قدیم امپراطوری موریای هندی هم بدست سلطان مقتدر کوشانی فتح شد کنیشکا ازین شهر بزرگتر بن نویسنده سانسکریت وقت را که «اسوه کوشا» نام داشت با خود گرفت و در دربار خود نگه میداشت. چنین می نماید که کنیشکا اراضی مفتوحه خویش یعنی تمام غرب هند را توسط نایب الحکومه هائی اداره نموده باشد که بسانسکریت ایشان رابه القاب «کشا تراپه» یعنی حکمران و «مها کشا تراپه» یعنی حکمران بزرگ میخواندند و در ماخذ هندی بیشتر بعنوان امرای اسکائی شهرت دارند (۱) معروفترین این حکمرانان «نهایانه»، «چستانه» و غیره است بعضی ازین حکمرانان مخصوصاً «چستانه» یا «کوهستانه» را منابع هندی موسس دودمان شاهی میدانند که اعضای آن تا حوالی اخیر قرن چهارم در (اوجن) امارت کرده اند و ظهور خاندان گویتا به نفوذ ایشان خاتمه داده است. (۲)

در پارتیا: کنیشکا بعد از یک سلسله فتوحات در شرق و تسخیر یک حصه بزرگ هند متوجه سرحدات غربی شده و طوریکه بعض مدققین اشاره نموده اند در پارتیا فتوحاتی نمود

(۱) سکزیه ، سکز پاتی ، سکو پالا .

(۲) صفحه ۲۸۲ هند در عصر موریای ، بربرها ، یونانی ها ، سیتها ، پارتها یوچی ها

است. ملتفت باید بود که «هیرکانیا» و «پارتیا» که بعضی اوقات آنها به اسم «پارتیا» یاد شده اند بشر حیکه در سر فصل هفتم (صفحه ۱۱۴ همین جلد) نگاشتیم از نقطه نظر جغرافیای تاریخی حصه یا ولایت شمال غربی آریانا را تشکیل میداد. پارتی ها یا بهتر تر بگوئیم پارت های غربی به ترتیبیکه در فصل هفتم ذکر شده تدریجاً از اصل خاک «پارتیا» برآمده و یک سلسله جنگ ها با ارمنستان و امپراطوری رومن مرکز ثقل آنها را بطرف غرب منتقل ساخت و «اوردوس» پایتخت ایشان را به «استزیفون» کنار دجله برد. پارت های غربی در عصر کوشانی ها مخصوصاً در زمان سلطنت کمیشکا از سرحدات آریانا دور افتاده و محاربات رومن ها آنها را طوری خسته ساخته بود که مصدر کار بزرگ شده نمیتوانستند. مخصوصاً بعد از اینکه اقتدار کوشانی ها در آریانا اوج گرفت میان امپراطوری کوشانی و رومن یعنی میان دو قوه بزرگ محصور مانده بودند. آنچه مدققین بنام فتوحات کمیشکا در پارتیا اشاره کرده اند عبارت از اقداماتی است که امپراطور مقتدر آریانا در راه تکمیل وحدت خاک کشور خود نموده و علاقه «پارتیا» را که بشهادت منابع کلاسیک جزء آریانا بود به قلمرو خود پیوست کرده است. «ونسنت سمیت» درین باره می نویسد: «کمیشکا با نقشه های بزرگ خود به شر حیکه گذشت تنها به حدود دهند کفایت نکرد بلکه بیک سلسله جنگ ها با پارتی ها درآویخت. و موفقیت ها حاصل نمود» مورخ انگلیس از زبان موسیو سیلون لوی پادشاه پارتی ها را درین زمان مرد احمق و آتشین مزاج خوانده و او را یا خسرو یا کدام پادشاه رقیب او میدانند که بین سال های ۱۰۸ و ۱۳۰ مسیحی با او بر سر سلطنت در مجادله بود (۱)

دراسیای علیا: بعد از اینکه کمیشکان نفوذ مملکت داری خود را در آریانا قائم کرد و با فتح یک حصه دهند دامنه امپراطوری خود را در شرق و سمت بخشید بفر کشور کوشانی در مناطق شمال شرق افتاد و خود را پامیر به خطای و ختن یعنی علاقه های سنکیانگ که تحت نفوذ چین بود حمله کنند

پیشتر به‌ملا حظه‌رسید که ویما کدفیزس هم بنوبه خود باچینی‌ها در خاک‌های ماورای شرقی توده کپستانی پامیر به قشونکشی و محارباتی پرداخت اما در نتیجه مغلوب گردید. پس منظور کنیشکا علاوه بر کشور کشائی شاید اخذ انتقام اسلاف هم‌بوده باشد. بهر جهت اگر چه تفصیل و جزئیات قشونکشی و محاربات او معلوم نیست اینقدر گفته می‌توانیم که امپراطور کوشان قشون بزرگی برای این مقصد تهیه نموده بود. چون هدف اساسی کنیشکا درین اقدامات فتح کاشغر، یارکند و ختن یعنی آن نقاط ترکستان چین بود که از طرف شمال به تبت و از طرف شرق به پامیر محدود بود امکان دارد که دسته‌های قشون او نه تنها مانند عصر کدفیزس دوم از راه واخان بلکه از طرف هند هم حمله نموده باشد یکی از علل شکست کدفیزس دوم در ۹۰ مسیحی همین بود که قشون کوشانی جز از دره‌های دشوار گذار پامیر از طریق دیگری به آسانی عبور نمی‌توانست حال آنکه در عصر کنیشکا وضعیت تغییر کرده بود یکطرف «جنرال پان-چاو» چینی مرده و قشون آنها با فقدان او قوماندان بزرگی را از دست داده بود و از طرف دیگر درین وقت بعضی دره‌های هم‌الا یا جز امپراطوری و تحت نظر کوشانی‌ها بود، با مساعده تمام این چیزها و تجربه‌هایی که برای کوشانی‌ها حاصل شده بود و مخصوصاً در اثر اراده و عزم متین کنیشکا قشون کوشانی پیش رفت‌های درخشان نمود و ولایات کاشغر و یارکند و ختن را یکی بعد دیگری فتح کرده رفتند و دامنه فتوحات کوشانی‌ها به وادی رود تارم رسید و به این منوال قرار مفکوره موسیو فوشه دامنه امپراطوری کوشان به وادی‌های چهار رود بزرگ اکسوس، اندوس، گنگا و تارم انبساط یافت کنیشکا در نتیجه این فتوحات نه تنها دولت کوشانی را از باج‌گذاری چین‌رهائی داد بلکه بنوبه خود چین را باجگذار خود ساخت و از شهزادگان چینی یرغمل گرفته و به پایتخت خویش آورد.

پس به ترتیبی که بالا گذشت کنیشکا در عرصه ۲۳ سال سلطنتی که به او نسبت

میدهند (۱) (از ۱۰۳ تا ۱۲۶) یا (از ۱۱۷ تا ۱۴۰م) در راه وحدت خاک آریانا و بافتوحات خاک‌های زیاد در هندو سنکیا نگ در راه تشکیل امپرا طوری بزرگ کوشانی صرف مساعی زیاد نمود. فتوحات او در هند نفوذ دولت و تهذیب کوشانی آریانا را در آنجا پایدار ساخت و کامیابی‌های او در کا شغر و یار کمد و ختن نام او را در دیباچه خاطرات ثبت برای همیشه ثبت کرد و به شهادت منابع هندو « نام و شهرت کنیشکا در روایات هند و بت و چین و مغلستان داخل شد » (۲) یر غمل های چینی : با شهادت منابع چینی و هندی درین مسئله شبهه‌ئی نیست که کنیشکا بعد از فتوحات خود در آسیای علیا از چینی‌ها یر غمل گرفته و ایشان را نزد خود نگاه میکرد معمولاً تا زمانی بصورت مبهم چنین تصور میشد که پسر امپراطور چین در میان یر غمل‌ها بود ولی قرار نگارشات کتاب تاریخ شاهان‌هان که وقایع را تا ۱۱۳ مسیحی قید نموده چنین معلوم میشود که پادشاه کا شغر یکی از خویشاوندان قریب خود را که « شن - یان » Ch - en - p ' an نام داشت بقسم یر غمل نزد پادشاه یوچی‌ها یعنی کوشانی‌ها فرستاد این نظریه به حقیقت نزدیکتر است زیرا کشور کشائی‌های کنیشکا محدود در علاقه‌های سنکیانگ (نرکستان چین) بوده و احتمال زیاد میرود که پسر شاه چینی این منطقه که به خاک‌های کا شغر و یار کمد و ختن حکمفرمائی داشت به دربار کنیشکا فرستاده شده باشد. چون یر غمل‌های چینی مرکب از شهزاده و نجیب‌های آن قوم بود کنیشکا در نگهداری آنها توجه و اهتمام مخصوصی مبذول میداشت و از هر نقطه نظر میکوشید تا به آنها تکلیفی وارد نشود. برای ره‌ایش آنها طبق تقاضای فصل‌جا‌های علیحده تعیین نموده بود چنانچه تابستان را در دامنه‌های کپسار خوش آب و هوای کا پیسا (حوزه کپستان و کوه‌دامن) بهار و خزان را در گندهارا (ننگرها، سمت مشرقی)

(۱) عصر و دوره سلطنت کنیشکا واضح معلوم نیست بعضی‌ها عصر سلطنت او را بین ۱۲۵ و ۱۶۰ مسیحی قرار میدهند قرار نظریه اخیر موسیو گریشمن مشارالیه در سال ۱۴۰ مسیحی و قات کرده است.

(۲) صفحه ۳۳ انشنت انڈیا (هند قدیم) جلد چهارم تالیف « تری بیو انداس »

وزمستان رادریشاور یا سائر نقاط پنجاب غربی میگذرانیدند. در حقیقت امپراطور کنیشکا خودش هم فصول مختلف سال رادر نقاط مختلف امپراطوری پهنا و رخود میگذرانید و دو پایتخت داشت یکی « کاپیسی » (بگرام) و دیگر « پورا شاپورا » (پشاور) که تابستان و ایام گرمی رادر شهر اولی و زمستان و روزهای سرد آن را در شهر موخرالذکر بسر میبرد و برای بر غمل های چینی هم در جوار پایتخت های سلطنتی رهایش گاهای مجملی ساخته بود.

معبد «شالوکیا» یا «سریکه و بهارا» چون موقعیت شهر شاهی کوشانی بگرام امروز در اثر حفاریات و تحقیقات علمی برای ما معلوم است به استناد معلوماتی که زایر چین هیوان - تسنگ داده موقعیت معبدی را که بر غمل های چینی ایام تابستان را در آن میگذرانیدند تعیین میتوانیم. زایر چینی موصوف می نویسد که «بفاصله ۳ یا ۴ لی (کمی بیش از دو کیلو متر) شرق پایتخت ، دریای دامنه شمالی کوهی معبد بزرگی است که ۳۰۰ راهب در آن بود و باش دارند و پیر و طریقه راه کوچک نجات میباشند قرار روایات ، کنیشکا پادشاه در روزگار باستان تمام علاقه ها و اقوام مجاور راحتی تاسمت های شرقی پامیر مطیع نموده و بر غمل هائی که گرفته بود در فصل تابستان درین معبد مسکن داده بود زیرا به همین مقصد تعمیر شده بود » در کتاب حیات هیوان - تسنگ این معبد به نام «شا - لو - کیا» (۱) Sha - lo - kia خوانده شده است شهری که هیوان - تسنگ در یادداشت های خود بنام پایتخت یاد نموده ، امروز باحصار عریض و بلند آن که شکل تپه مانندی اختیار نموده با قسمت زیاد خرابه های میان آن و مصافات گرد و نواح آن در بگرام متصل به برج عبدالله و مشرف بر مجرای مشترك رودخانه های پنجشیر و شتل و غور بند موجود است و تحت عنوان پایتخت های کوشانی ازان مفصل تر صحبت خواهیم نمود. بفاصله ۳ یا ۴ لی شرقی آن

که بیش از دو کیلومتر شود کوهی که سیاح چینی اشاره نموده موجود و امروز به نام « پهلوان کوه » یا « کوه پهلوان » یاد میشود. در چهار طرف این کوه بچه بقایای ۷-۸ معبد بودائی کشف شده و درست قرار معلومات جغرافیائی هیوان تسنگ در دامنه شمالی آن خرابه های معبد بزرگی موجود است که بواسطه اسم محلی « پوزه شترک » آنرا علمای فرانسوی « معبد شترک » خوانده اند و قرار اکثر احتمالات از همان معبد قدیم « شالو کیا » نمایندگی میکند. کلمه « شاکو کیا » را برخی محققین مانند « ژولی بن » « شار که » تعبیر کرده « بیل » مترجم یادداشت های هیوان تسنگ در نوته ۲۰۳ صفحه ۵۷ آن در ترجمه خود آنرا « سربکه » Serika میداند که اخیراً در مورد چین اطلاق میشود. اگرچه معترف است که کلمه « سربکه » در ادبیات چین مورد استعمال نداشت باز هم توجیه میکند که نقاشان باختری که در نقش و نگار معابد دخل زیاد داشتند شاید این معبد را « سربکه و یهارا » یعنی « معبد چینی » خوانده باشند این تعبیر از حقیقت دور نیست زیرا به بعضی روایات معبد « شالو کیا » به پول یر غمل های چینی آباد شده بود و تصاویر یر غمل ها در دیوار های آن نقش بود چنانچه زایر چین درین مورد به صراحت اشاره میکند و میگوید لباس های یر غمل ها طوریکه در تصاویر مذکور دیده میشدند شباهت به لباس مرد مان شرق (هیا) (چین) دارند.

میگویند که یر غمل های چینی حین نهادن سنگ بنای معبد و یا یکی از آنها قبل از مراجعت به چین طلاو مروارید و جواهرات در زمین معبد دریای مجسمه بزرگ « مها کال Mahakala » دفن کرده بود تا در راه مرمت کاری معبد صرف شود. در اثر تقاضای راهبین سراین خزینه بدست هیوان - تسنگ زایر چین در سال ۶۳۲ مسیحی حین اقامتش در همین معبد « شالو کیا » باز شد و قرار بیانات او کتیبه به این مضمون پیدا شد: « هروقت « سنگارامه » (معبد) خراب شود مردم میتوانند خزانها را بگیرند و آنرا مرمت کاری نمایند »

به این ترتیب معبد « شالوکیا » یا « سریکه و یه‌را »
 ره‌ایشگاه یرغمل‌های چینی تقریباً بانقش و نگار قدیم آن ثانیه‌اول قرن
 هفتم مسیحی هنوز آباد بود و شکست و ریختی هم که عاید شده بود مرت گردید
 خاطر یرغمل‌های چینی و امپراطور مقتدر کمیشکا هنوز نزد راهبین معبد و اهالی
 شهر کاپیسی تازه بودوزا یرچین محض بجهت اینکه از چین آمده بود ره‌ایشگاه
 یکماهه خود را در کاپیسا درین معبد انتخاب کرد .

در ۱۹۳۷ حفریات این معبد از طرف موسیوها کن به موسیو مونیه‌سپرده شده
 و در نتیجه حیاط مستطیل شکل با استوپه بزرگی در وسط آن کشف گردید . این حیاط
 از طرف شرق به محوطه دیگر راه داشت که در اینجا استوپه‌های کوچک دیگر
 اعمار گردیده و شواهد آن مکشوف شد . استوپه بزرگ بالوایحی تزئین شده بود
 که بعضی‌های آن هنوز سالم بجا های خود نصب بودند و یکی آن کسیاپای Kasyapa
 برهمنی و برادران او را باراهبین دیگر مشغول احترام بودانشان میدهد . هیکل
 یک نفر اعانه‌دهنده که از اینجا به دست آمده ملیس به لباس مخصوص کوشانی است
 دو صد متر دور تر طرف شرق این معبد محل دیگری در سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹
 حفریات شد که معروف به « قول نادر » است در اینجا هم معبد بزرگی با استوپه
 بزرگ و اطاق‌های راهبین و غیره مکشوف شد . روی هم رفته پیوزه شترک و « قول نادر »
 بقایای دو معبد بسیار بزرگ را نشان میدهند که میتوان با اغلب احتمالات
 ره‌ایشگاه یرغمل‌های چینی یکی از آنها را دانست . از روی بعضی مجسمه‌های
 نا کامل و شباهتی که میان بعضی‌های دیگر و برخ آثار عصر وی Wei موجود است
 مدققین فرانسوی نظر به میدهند که هیکل تراشان تا قرن ۶ در این جام صرف کار بودند
 و ره‌ایش « هیوان تسنگ » یک ماه بهار سال ۶۳۲ در اینجا دلیل واضح است که در نیمه
 اول قرن ۷ هنوز معابد اطراف کوه شترک آباد بود .

چینا پاتی : راجع به مقرز مستانی یرغمل های چینی هم تایک اندازه معلوماتی در دست است. طوریکه گفتیم امپراطور کنیشکا یرغمل های مذکور را در زمستان در نقاط گرم سیر امپراطوری یادرحوالی پایتخت زمستانی خویش در «پاروشاپورا» (پشاور) یا در کدام نقطه پنجاب جای داده بود. زایر چین علاقهئی را بنام «شیناپوتی» یا «چینا پاتی» یاد کرده که آنرا بین راوی وستلج قرار میدهند و مرکز آنرا کنگم بنام «چینی گاری» به ۱۱ میلی شمال «امرت سو» قرار میدهد زائر چین به صراحت کامل میگوید که کنیشکا پادشاه وقتی که به سلطنت رسید و شهرت نام و شمشیرش افاق را گرفت اگر فت یرغمل هائی از ماو رای رود خانه (رودخانه زرد) آورده و ایشان زمستان در همین علاقه می بودند و به همین علت اینجارا «چینا پاتی» گویند (۱) در اینجا هم معبد بزرگی مقر یرغمل های چینی بود که سه صد راهب داشت. معنی کلمه «چینا پاتی» «سردار چین» است و اشاره به شهزاده و نجبای چینی میکند که در میان یرغمل ها وجود داشت.

پایتخت ها : امپراطوری که کنیشکا تشکیل نمود از نقطه نظر وسعت خاک وسیع ترین امپراطوری است که در تاریخ آریانا یا افغانستان قدیم سابقه ندارد. درین قلمرو وسیع که از گنگاو تارم تا انتها الیه غربی پارتیا انبساط داشت. کنیشکا حد وسطی را برای رهایش شخصی و مقر سلطنتی انتخاب نموده بود که عبارت از «گند هارا» میباشد و این علاقه ایست که رود کابل از آن عبور نموده و به رود خانه سند می ریزد. کنیشکا پادشاه، گند ها را از خیلی دوست داشت زیرا علاوه بر اینکه قلب امپراطوری پهناور وی را اشغال کرده بود از نقطه نظر آب و هوا و مناظر زیبای طبیعی و استعداد خاک هم قطعاً ممتاز بود. چون کنیشکا به مقتضای آب و هوا فصول زمستان را در حصص گرم سیر و تابستان را در نقاط سردتر میگذاشت. گند هارا خیلی به اسلوب زندگانی سلطنتی او موافقت

داشت و از همین جهت در دو منتهای الیه غربی و شرقی «گندهارا» و «کاپیسا» (حوزه کپستان و کوه دامن) و «پوراشاپورا» (پشاور) دو پایتخت داشت که یکی مرکز تابستانی و دیگری مقر زمستانی او بود حتی به بعض روایات بعض ایام او اائل بهار و روزهای اخیر خزان را در میان این دو نقطه در حصه میگذرانید که کلمه «نگرهار» از آن بخوبی نمایندگی میکند.

به این ترتیب به استثنای اوقاتی که نقشه های کشور کشائی سفر سلطنتی را ایجاب میکرد بقیه اوقات او عموماً در یکی از نقاط گندهارا میگذشت و از همین جهت در روایات قدیم عموماً بصف «شاه گندهارا» خوانده شده است.

شهرشاهی کاپیسی : در شمال وادی کابل جلگه سرسبز و حاصل خیزی است که حصار کپستانی قشنگی آنرا احاطه کرده و چهار رودخانه خروشان و سیلابی غور بند، شتل، پنجشیر، سالنگ از دامنه های جنوبی هندوکش فرود آمده و از زاویه شمال غربی وارد این جلگه زیبا و بی ما نند میگردد. بعد از کمی فاصله اول شتل و غور بند و باز سالنگ و پنجشیر بهم یکجا میشوند و قدری پایین تر همه آب های مذکور بهم مخلوط گردیده و بنام رودخانه پنجشیر بطرف شرق جریان می یابد. قسمت همجواری که بطرف جنوب و جنوب غرب مجرای این رودخانه بزرگ افتاده امروز بنام «کوه دامن» و حصه کوهستانی که در امتداد شمالی آن واقع است بنام «کوهستان» یاد میشود و در دوره های پیش از اسلام مجموع آنرا معمولاً «کاپیسا» میگفتند.

کاپیسا همان طور که امروز حاصل خیز و شاداب و یک قطعه باغ و تاکستان قشنگ است در زمانه های باستان هم ازین نقطه نظر شهرت زیاد داشته و تاجانی که از بعض منابع معلوم میشود حتی در قرن ۶ ق م معاصر تهاجم سیروس هخامنشی در آریانا شهر مستحکمی در اینجا وجود داشت و معاصر همین زمان پانی نی انگور و شراب آنجا را تعریف میکنند.

چون کاپیسا از نقطه نظر جغرافیائی میدانی است در مقابل دروازه های هندو کش مر کزی و مجرای رودخانه پنجشیر انرا بصورت مستقیم به وادی اندوس (سند) وصل میکنند و راهای پکتیا وارا کوزی یعنی حصص جنوبی و جنوب غربی آریانا هم بنان منتهی میشود از نقطه نظر مرادات و سواق الجیشی مستعد هر گونه آبادی بوده و مرکزیت آن سبب شده است که شهرهای در آنجا آباد گردازین قبیل است شهرهای نیکایا، اویپانه، اسکندریه قفقاز، حصار سکندری و غیره که خرابه های آنها هنوز باقی و از سال های اول قرن ۱۹ توجه حقیقتین را بخود جلب نموده است. مقصود ما عجاالتاً در اینجا شرح چگونگی شهرهای کاپیسا نیست بلکه میخواهیم به نقطه متوجه شویم که در عصر کوشانی مخصوصاً در دوره سلطنت امپراطور کنیشکا پایتخت تابستانی بود.

تعیین شهر اسکندریه قفقاز سبب شد که عده از مدققین از سالهای اول قرن ۱۹ به بعد به جدیگی کاپیسا متوجه شوند در میان ایشان اسم چهار نفر قابل ذکر است که دوی آن انگلیس و دوی آن فرانسوی میباشد که یک نفر انگلیس و یک نفر فرانسوی مستر چارلز مسن (۱۸۵۳-۱۸۰۰) و موسیو کلودا گوست کورت (۱۸۶۱-۱۷۹۳) بصورت عملی در کاپیسا تحقیقات نموده و دو نفر دیگر موسیو ژاکه (E. jacquet) و مسترو لسن (H. H. wilson) به دستیاری منابع و مقایسه آن با نوشته های دو نفر اول الذکر در تعیین شهر مذکور نظریات صائب پیش کردند و با موسیو فوشه و موسیو هاکن که ترجمه یادداشت های زایر چین هیوان-تسنگ در عصر آنها بعمل آمده و بحث بهترین راهنمایی کار میداد موضوع بصورت قطعی حل شد و بدون اینکه داخل نظریات و جرو بحث آنها شویم نتیجه را متذکر میشویم که محل شهر اسکندریه قفقاز در پروان میباشد و خرابه های که در بگرام منبسط است عبارت از شهر نفیسه متذکره «آرین» و شهر کاپیسی متذکره زایر چین هیوان-تسنگ میباشد.

در بگرام روی هم رفته ماد و نقطه مشخصی داریم که یکی عبارت از «برج عبدالله» و دیگر بقایای شهر و سیعتری است که تقریباً (۶۰۰) متر دورتر بطرف جنوب واقع میباشد. در اثر حفاریات و تحقیقات عملی که موسیو گریشمن در محوطه برج عبدالله نموده به ثبوت رسیده است که اینجا در عصر اسکندر از طرف یونانیها قلعه مستحکمی به اصول مجامی که چهار گردخود حصار و باره و برج و خندق داشت آباد شده بود و این محل همان شهر «نیکایا» یا «نیه» است که «مسترواسن» و «مکدونالد کرندل» «فوشه»، «هاکن»، «گریشمن» موقعیت آن را در بگرام قرار میدهند و فوشه آنرا «شهر قدیم شاهی» هم خوانده است.

موسیو فوشه به ملاحظه میرساند که به «تاریخ بعد تری قصر و قلعه مستحکم تقریباً ۵۰۰ متر بطرف جنوب در محوطه مستطیل شکل دیگری انتقال یافته که جهات موقعیت آن با محوطه شهر قدیم شاهی برج عبدالله تفاوتی ندارد تنها از نقطه نظر تناسب از آن بزرگتر است زیرا طول محوطه جدید ۴۵۰ متر و عرض آن ۱۵۰ متر میباشد این مستطیل جدید را به اولی در یک حصه کناره عمودی تپه و در یک حصه جنوب شرقی دیوار ضخیمی متصل میساخت که از خشت های بزرگ خام آباد شده بود. این حصار سومی بازار و قصور و عمارة عمدتاً شهر را محاط میساخت. مجموع این آبادی های داخل محوطه جدید دو نیم کیلو متر احاطه دارد. در ماحول اطراف خارجی آن قببات شهر انبساط داشت توده مردم درین حصه زندگانی میکردند. قبرستان شان که هنوز پرازخم های بزرگ گلی میباشد هم در همین حصه وقوع داشت. دورتر در امتداد پای تپه که بر مجرای رود خانه حاکمیت دارد معابد و آستوپه ها وقوع داشت و برجستگی هائی با اشکال معین مستطیل نما و مدور موقعیت آنها را و نمود می کنند.» (۱)

این محوطه مستطیل شکل جدید را که تعریف آن از زبان موسیو فوشه گذشت موسیو هاکن «شهر جدید شاهی» میخواند و هر دو مدقق فرانسوی آنرا شهری

میدانند که زائر چین هیوان - تسنگ در سال ۶۳۲ مسیحی بناام شهر « کاپیسی »
مرکز کاپیسیا یاد کرده است .

نظر به اهمیت شهر « کاپیسی » حفریات از ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۱ مرتب در قسمت های
مختلف آن از طرف اعضای حفریات فرانسوی بعمل آمد آنگران بهائی کشف شد
مسکوکات مسی شاهان کوشانی و یما کد فیزس ، کینیشکا ، هوویشکا ، واسود و
به استقرار و ترمز کز قدرت کوشانی های بزرگ در اینجا از قرن اول تا قرن سوم مسیحی
شهادت میدهد .

موسیو گریشمن در اثر حفریاتی که در اواخر ۱۹۴۱ و جریان سال ۱۹۴۲
در بگرام عملی نمود در نتیجه مسکوکات زیادی کشف کرد ، در راپورت مختصری
که به موزه کابل داده چنین نظریه میدهد که شهر کاپیسی در دوره تعالی
سلطنت یونان و باختری در نیمه اول قرن دوم ق.م بنا شده است . به این ترتیب شهر
مقدم بر ظهور کوشانی ها تاسیس شده و با تاسیس دولت کوشانی وسیر مراتب
عظمت آن به تدریج به آبادی های آن افزوده گردیده و در عصر کینیشکای
کبیر حتماً پایتخت تابستانی امپراطوری کوشانی آریانا بود . ظروف قیمت دارملون
و منقوش و مصور شیشه ای که محصول کارخانه های شیشه سازی شهر های سواحل
آسیائی مدی ترانه است ، عنده و قچه های عاج مخصوص نهادن جواهرات ساخت
« ماتورا » و بقایای ظروف ساخت چین که همه مخصوص زینت دادن سالون های
عمارات شاهی بوده دلیل بر مرکزیت شهر کاپیسی بگرام است و واضح میگردد که
قصور شاهی پایتخت تابستانی امپراطوری کوشانی ها با بهترین محصولات تجملی
دنیای آنوقت زینت میشد . ظروف شیشه ای مذکور با اشکال ممیزه که دارد بصورت
یقین ثابت میکنند که بین قرن اول و قرن چهارم مسیحی شهر کاپیسی مرکزیت
داشته و قراریکه موسیوها کن به ملاحظه میرساند از سال های اخیر سلطنت اگوست
(۶۳ ق.م و ۱۴ مسیحی) تا اخیر سلطنت کونستانتن (۳۳۷ م) روابط تجارتنی بین دولت

کوشانی و دولت رومن برقرار بود، از طرف دیگر این هم معلوم است که همان حصص شمال هند و روم روابط در عصر اگوست (۶۳ ق م و ۱۴ مسیحی) و ترا جان (۱۱۷-۹۸ م) و هاردین (۱۳۸-۱۱۷ م) محکم تر شده بود و چون حصص شمالی هند در این اوقات جزء امپراطوری کوشانی‌ها بود میتوان گفت که «کاپیسی» و «پوراشا پورا» پایتخت‌های تابستانی و زمستانی کنیشکا خیلی آباد و بچیت مراگر امپراطوری باندیای خارج علایق زیاد داشتند پس جای حیرت نیست که از خرابه‌های بگرام ظروف شیشه‌ای با صحنه‌های نبرد و کشتی‌گیری «گلادیا تورهای» رومن کشف شود زیرا ظروف مذکور با بچیت تحایف و بدست نمایندگان امپراطوران رومن به اینجا رسیده و با تجار آنها را با خود آورده و با مخصوص در اثر خواهش امپراطوران کوشانی خریداری شده است. همین قسم ظروف ساخت چین که اصلاً از چوب بوده و دورا دور لب ظرف حلقه‌ای از فلز داشت و جدار خارجی آنرا با «لاک» یا یکنوع گددرخت رنگ آمیزی و نقاشی میکردند از یادگارهای عصر سلطنت «هان‌ها» است که با طور هدیه و با از راه تجارت به قصر سلطنتی کاپیسی وارد شده بود. (۱) صندوقچه‌های عاجی مخصوص نهادن جواهرات ساخت ماتورا (هند) از محصولات داخل خود امپراطوری بود که برای نهادن جواهرات تهیه شده بود. قطعات جدار این صندوقچه‌ها با الوایح متعدد دیگر عاجی که هر کدام با سبک جداگانه منبت و نقاشی و رنگ آمیزی شده نفیس‌ترین و بزرگترین مجموعه آثار عاجی دنیاست که از شهر کاپیسی بدست آمده و منحصر به موزه کابل میباشد (۲) خارج از محوطه عماد رات شاهی در شرق حصص

(۱) چون قسمت اساسی ظرف از چوب بود متأسفانه با مرور زمانه از بین رفته فقط حلقه‌های فلزی لب ظروف و بعضی پارچه‌های نقرش سرخ و سیاه آن برداشته شده در اطاق بگرام در موزه کابل موجود است. ناگفته نماند که شبیه این ظروف از شبه جزیره کوریا هم کشف شده.

(۲) برای مزید معلومات به کتاب تجسمات عتیقه شناسی بگرام جلد اول و به مجله آرت

داخلی محوطه شهر کما بیسی در بازار شهر هم از طرف موسیو کرل حفريات بعمل آمده و در نتیجه يك سلسله دكان ها با ظروف گلی که مخصوص نهادن حبوبات و غیره بود کشف شد. جدا ربعضی از این ظروف با نایه های مختلف مزین شده بود. ازد کمان های این رسته بازار مسکوکات زیادی بدست آمد و همه مربوط به پادشاهان مختلف کوشانی است. از روی بازار و تعداد دكان ها واضح میشود که در داخل بروج و حصار شهر شاهي کما بیسی جمعیت کافی رهائش داشت موسیو گریشمن در طی مر حله ششم و هفتم حفريات بگرام که در اواخر ۱۹۴۱ و جریان سال ۱۹۴۲ عملی نمود روی هم رفته ۵۳۹ قلم اشیا و ظروف و مسکوکات کشف نمود که قسمت عمده آن مسکوکات و ظروف گلی است در میان مسکوکات مذکور که تعداد آنها به چندین صد میرسد مسکوکات هم است که تا حال نوعیت آنها معلوم نبود. طوریکه مشارالیه میگوید با ثمره این تحقیقات نظريات ماراجع به پهلوی های زندگانی اجتماعی کوشانی ها و آداب و رسوم مذهبی این عصر روشن تر خواهد گردید.

حفريات گریشمن عجالتاً در يك مسئله معلومات مارا راجع به شهر کما بیسی وسعت میدهد و آن نظرياتی است که بعد از تحقیقات عملی راجع به ساختمان حصار و بروج شهر بدست آمده است. طول دیوار حصار ۲۷۶ متر و عرض آن در بعضی قسمت ها ۱۱ متر میباشد این دیوار ضخیم در حالیکه مستقیم است بعد از هر فاصله تقریباً ده متر پیش بر آمده گی هائی به عرض و طول چندین متر داشت به این ترتیب محافظین شهر از تیر کش هائی که در طول دیوار تعبیه شده بود تمام زوایای پای دیوار را دیده میتوانستند و دشمن در پای دیوار به هیچ نوعی خویش را از اصابت تیر محافظین شهر مخفی نمیتوانست در چهار کج شهر نظر به تقاطع اضلاع حصار و پیش بر آمده گی های هر دو ضلع آن حصار شهر شکلی بنخود گرفته بود که از روی خرابی ها و تراکم خاک به وجود برج ها در آنجا احکام میشد ولی

معلوم شد که شهر مذکور در چهار کنج خود بروج نداشت. بلندی حصار شهر کاپیسی را با قسمت هائیکه در مرور زمانه خورده و سائیده شده، در حد ۷ - ۸ متر تخمین میکنند. این دیوارها قسمتی از سنگ است و بقیه از خشت های خام آباد شده بود.

قراریکه از روی شکل اراضی خارج ضلع جنوبی شهر معلوم میشود احتمال دارد که شهر حصار دومی هم داشته و تحقیق عملی آینده این مطلب را تصریح خواهد کرد.

تا حال بصورت مجموعی تقریباً سطح محوطه داخلی حصار شهر کاپیسی حفریات شده و یقین است که با ادامه کار افق نظرها در اطراف پایتخت تابستانی کوشانی های بزرگ انبساط خواهد یافت.

معابد بودائی و موسسات مذهبی نظربه انز و اسپندی راهبین همه خارج حصار شهر وقوع داشت و منجمله معر و فترین انها در دامنه های کوه بیهلوان که نزدیک ترین گوشه آن دو کیلو متر از حصار شهر فاصله دارد آباد شده بود معلوم نیست که این معابد در عصر کوشانی و مخصوصاً در زمان سلطنت کنیشکا بچه نام هائی شهرت داشت.

پورا شاپورا (پشاور): پایتخت زمستانی کنیشکا در منتهای ایه شرقی دره گندهار شهری بود که هیوان - تسنگ بنام (پورو شاپورا) یاد کرده و عبارت از شهر پشاور حالیه میباشد. اگر چه اینجاراعده از شاهان دیگر کوشانی هم بحیث پایتخت استعمال کرده اند ولی شکوه عمرانی آن مربوط به عصر کنیشکا است. «پورو شاپورا» مانند «کاپیسی» قسمت های جدا گانه مخصوص رهایش سلطنتی و آبادات مذهبی داشته ولی تحقیقات تا حال در اینجا فقط در خرابه های معابد و استوپه های آن بعمل آمده است.

ز جمله عمرانان شاهی شخص کمیشکا که اهمیت پایتخت زمستانی او را تثبیت میکند تعمیر معبد مجلل و عالیستانی بود که استوپه آن بیش از ۱۵۰ فوت بلندی داشت و فوشه آنرا مجلل ترین معبد جهان خوانده است. در اثر حفاریات دکتر اسپونر Dr. D. B. Spooner در تاریخ ۱۹۰۹ از این جعبه فلزی کشف شد که امروز در موزه پشاور موجود است و تصویر شاهنشاه بزرگ کوشانی کمیشکا در آن بصورت ایستاده برجسته نمایش یافته است.

میان دو پایتخت تابستانی و زمستانی کمیشکا که عبارت از شهر کاپیسی (بگرام) و پور شاپور را (پشاور) باشد معبری وجود داشت که آنرا «رامشاهی» میگفتند و قسمتی از شاخه جنوبی راه معروف ابریشم را تشکیل میداد.

کنیشکا و دیانت بودائی : در جلد اول در حصه دوم فصل پنجم تحت عنوانین : « دیانت بودائی و آریانا » ، « دیانت بودائی » ، « محفل مذهبی و اعزام مبلغین » (از صفحه ۴۴۰ تا ۴۴۵) اصل فلسفه آئین بودائی و چگونگی آنرا در هند و صورت و تاریخ انتشار آنرا در عصر امپراطور موریای « آ شوکا » در گندهار و حوزة کابل و کاپیسی شرح دادیم . در فصل ششم جلد دوم که مربوط به دوره « یونان و باختری » میباشد تحت عنوان « انبساط افکار و فلسفه بودائی » (صفحه ۹۰) انتشار آئین بودائی را بصورت غیر رسمی در نیمه دوم قرن سوم و اوائل قرن دوم قبل از میلاد در صفا و عقاید باختری نگاشته و گفتیم که پادشاهان مستقل یونان و باختری مذاهب و عقاید را احترام کرده و مانع نشر هیچگونه آئینی نمیشدند چنانچه متصل به بحث مذکور تحت عنوان « بقایای دیانت قدیم و ارباب انواع باختری » (صفحه ۹۲) وجود احترام و پرستش ارباب انواع آریانی و یونانی مثل اناهیتا و میترا ، شیوا ، هرکول و زوس و غیره همه را شرح دادیم در زمان حکومت شاهان اسکائی و پهلوان این وضعیت دوام داشت و بودیزم در سیر انبساط خود پیش میرفت تا اینکه کوشانی ها ظهور کردند .

کوشانی‌ها چون از خود دین و آئین مشخص نداشتند. (۱) بعد از اینکه در آریانا استقرار یافتند تحت نفوذ مدنی و معنوی مملکت ما آمده‌هاسته‌هاسته تمام ارباب انواعی را که در افغانستان معروف بود شناخته و احترام کردند و اشکال آنها را در مسکوکات خود ضرب رسانیدند منجمله به «بودا» و آئین او هم کم‌کم معرفت حاصل کردند و دسته‌دسته به آئین مذکور گراییدند چنانچه لوحه‌هایی از نقاط مختلف کاپیسا مانند «پایتاوه» و شترک بگرام پیدا شده که داخل شدن کوشانی‌ها را به دین بودائی ثابت میسازد

اگرچه در بودائی بودن شاهان کوشانی منجمله کنیشکا هنوز شبهه است و عیالاً ثابت کرده نمیتوانیم که این پادشاه بزرگ بودائی بود (۲) لیکن از تمام قرائن معلوم میشود که دین بودائی با پادشاهان کوشانی ترقی کرده و بر انبساط خود افزوده است چنانچه عروج این دین از نقطه نظر تبلیغ - ساختمان معابد باشکوه، تراش‌های بزرگ بخوبی ثابت است. یک طرف بالشکر کشی‌های کوشانی‌ها مخصوصاً حملات فاتحانه کنیشکا دین بودائی تا کنار رود تارم در ترکستان چین شیوع یافت و از طرف دیگر در اثر پول و ثروت سلطنتی باحشمت‌ترین و مجلل‌ترین معابدی که روزگار نظیر آن را ندیده بود بمیان آمد چنانچه تعمیر اولین معبد و بنای تراش‌های بزرگ (۳۵) متری بوداسا کیامونی را در بامیان به (شاه قدیمی)

(۱) بعضی‌ها پرستش (شونا) یک نوع رب النوع اقیاب را به ایشان نسبت میدهند و گویند که آنرا از آسیای مرکزی باخود آورده بودند و در افغانستان انتشار دادند چنانچه هیوان-تسنگ حین عبور خود از افغانستان از او پیروان آن ذکر میکنند.

(۲) در کتاب (افسانه‌های اشوکا) صفحه ۴۷ J. przyluski, موف کتاب میگوید که کنیشکا را عالی‌موسوم به (سودار سانا) Sudarsana به دین بودائی داخل نمود.

که احتمال دارد کنیشکا باشد نسبت میدهند (۱) اگر در مسکوکات به بینیم فقط در يك سكه طلائی کنیشکا صورت بودا نمایش یافته و در دیگرها عموماً از باب انواع محلی باختری و یونانی معلوم میشود و این، طوریکه پیشتر اشاره شد ثابت میکند که با وجود ترقی بودائی پرستش سائر از باب انواع ازین نرفته بود چنانچه در اثر، همین عناصر مختلف آریانی، هندی، یونانی وضعیت طوری شد که قرار نظریه «نستت سمیت» انگلیس در عصر کوشان طریقه تازهئی در این بودائی بمیان آمد که آن را «مهایانا» یا «راه بزرگ نجات» گویند. ناگفته نماند که در آئین قدیم «بودائی» بودامعام و استادی تصور میشود که با تجارب حاصله خود کدله بشری را بطرف راهی رهبری میکرد و غیر از او وجود پیغمبر و خدا در معتقدات ایشان راه نداشت. چون در «اریانا» بعلاوه بودایک عده از باب انواع مختلف دیگر هم معروف و طرف ستایش بود آهسته آهسته در اذهان مردم خصوص کوشانیها که از کنه اساس ادیان مروجه خبر نداشتند «بودا» هم شکل یکنوع رب النوع بخود گرفت و در آثار حجاری او را بکثرت در میان سائر از باب انواع نمایش داده و او را هم در قطار آنها در آوردند. پیشتر گفتیم که در باب بودائی بودن کنیشکا شبهه است زیرا در مسکوکات او فقط در یکجا «بودا» و باقی در تمام موارد سائر از باب انواع نمایش یافته است. با وجود این اگر مسئله از نقطه نظر افسانه‌ها نگاه شود چنین مینماید که کنیشکا داخل دین بودا شده باشد بدیهی است که افسانه‌ها نیکه بودیزم

(۱) ناگفته نماند که در باب نسبت دادن تراش هیکل‌های بامیان به کنیشکا سند موثق تاریخی در دست نداریم. زیرا قدیمترین منبعی که درین مورد معلومات میدهد یاد داشت زائر چینی (هیوان تسنگ) است که قرار استماع نه تراش بت‌ها بلکه «آستویه» را که فعلاً خرابه‌های آن در بای بت کوچک در میان، کشت زارها موجود است به (یک شاه قه‌بیه) که متحمل کنیشکا باشد نسبت داده است و چون کنیشکا امپراطور مقتدر کوشانی آریانا در تجلیل معابد و بسط دیانت بودائی فوق العاده صرف‌مسانی نموده احتمال زیاد میرود که آستویه بامیان و تراش بت کوچک ۳۵ متری در عصر او شروع شده باشد.

راجع به کنیشکا ساخته تمام عین همان افسانه‌هایی است که در مورد «اشوکا» امپراطور بزرگ موریان نقل میشد. همان طوریکه میگفتند «اشوکا» بعد از جنگ‌ها و قتل و خون زیاد داخل دیانت بودائی شد عین آن را در مورد کنیشکا هم نقل میکنند و میگویند که امپراطور قبل از اینکه داخل دین بودا شود بی دین - ظالم خون خوار - و جنگ دوست بود و بعد از هنگامه‌ها و قتل و قتال و آدم کشی از اعمال خود سرانه خویش پشیمان شده داخل بود یزم گردید. موضوع افسانه‌ها هر چه باشد در مقابل شهادت صریح مسکوکات از جنبه صحت تاریخی عاری است ولی این هم باید ناگفته نماند که قضاوت دین کنیشکا از روی مسکوکات هم غلط است زیرا تقریباً تمام آنها تقلیدی است. درست است که نسبت به نام بوداسائرا باب انواع محلی و یونانی بیشتر در مسکوکات کنیشکا بضر برسیده و در قشنگ‌ترین و قدیم‌ترین سکه‌های او اقیاب و مہتاب به نام‌های یونانی «هلیوس Hilios» «سلین Selene» نمایش یافته اما این باعث شده نمیتواند که در معتقدات کنیشکا بود یزم اثری نکرده باشد. چون مسکوکاتی که در آن تصویر «ساکیا لونی» و نام او به رسم الخط یونانی به ضرب رسیده به سال‌های اخیر سلطنت کنیشکا نسبت میشود احتمال دارد که بعد از چند سال حکمفرمائی داخل دیانت بودائی شده باشد. چیز دیگری که برای بودائی بودن کنیشکا در سال‌های اخیر عمر او دلیل می‌ارند تعمیر استوپه بزرگی است که در حوالی پشاو رساخته بود و حین حفاریات از آن با بعضی اشیای یادگار بودا سکه کنیشکارا هم یافته‌اند.

موسیو سیلون «لوی» مستشرق فرانسوی در نوت‌هائی که راجع به «هندوسیت» نوشته و در ۱۸۹۶ در «ژورنال آسیائی» پاریس شایع شده افسانه‌های را کشف و ترجمه نمود که روابط کنیشکارا با علمای بودائی معاصرش نشان میدهد. در میان قصه‌هائی که در مجله فوق شایع شده دومی آن بخوبی کنیشکارا روی صحنه میگذارد. در اولی که بواسط ذکر نام کنیشکا دلچسپ است چنین ذکر رفته: «پادشاهی

که چن-تان - کی-نی - تچا Tch - tan - ki - ni - tcha نام دأشت میخو است
رفته شهر «کی-نی-تچا Ki - ni - tcha» را معاینه کند.

دومی چنین می نویسد: «در قبیلۀ «کین - شاه Kin - chah» پادشاهی بود موسوم
به چن-تان - کی-نی - تچا Tch - en - Tan - kia - ni - tcha مشارا لیه برای گرفتن
هند شرقی عازم شد و چون انجار اشغال و اهالی را مطیع خود ساخت اقبالش به منتهای عروج
رسید طوری که از نیرو و جلال او همه میترسیدند و چون به مملکت خود مراجعت میکرد
به مملکت همجواری استو به راه مشاهده کرد که قرار گمان استو به بودائی بود» به این
ترتیب اگر کنیشکا، در مسکو کت خود از باب انواع اریانی و هندی ویو نانی را
استعمال کرده یا علتش محض تقلید یا سیاست است که نسبت به همه مذاهب معموله
امپراطوری نظر موافقت وی را تأیید میکند. از احتمال بیرون نیست که در سال
های اول سلطنت بودائی نبوده باشد ولی در سالهای اخیر پیر و این دیانت بوده
پروفسور «پرسی لوسکی» حتی عالمی را نام می برد موسوم به «سودارسانا» که
شخص امپراطور را به آئین بودائی داخل ساخت. علاوه برین بزرگترین محفل
مذهبی نظیر محفلی که در عصر «آشو کا» دایر شده بود در زمان سلطنت و در
تحت حمایت او در پشاور یا کشمیر صورت گرفت و طوریکه بعدتر شرح خواهیم داد
این محفل انقلابی بس عمیق در طریقه های بودائی ایجاد کرد.

کنیشکای کبیر در یکی از داستان های قدیم کاپیسا: داستان ها همه وقت مخصوصاً
در زمانه های باستان و باز خصوصی تر در میان پیروان آئین بودائی رول مهم
بازی کرده و قسمت مهم تاریخ و ادبیات آنرا فرا گرفته است. این داستان ها
با وجودیکه بیشتر ظاهر افسانه نما دارند خالی از پاره حقایق تاریخی هم
نمیباشند. در داستان های بودائی دو امپراطور که هر دو حقیقه مر دان بزرگ
بودند یعنی «آشو کا» امپراطور مورییا و «کنیشکا» امپراطور کوشان رول مهم
بازی کرده و تا جائی که معلوم شده قصص و داستان های زیاد شخصیت و کار

نامه‌های بزرگ آنها را فرا گرفته و در خاطر هایشان را بزرگ تر ساخته است یکی از این داستان‌ها را «هیوان تسنگ» زایر چین حین اقامت خود در کاپیسی (بگرام) در سال ۶۳۲ مسیحی شنیده و روح داستان مذکور توجه امپراطور کبیر کوشان کنیشکارا در امور عمرانی و توسعه معابد نشان میدهد و از خلال آن معلوم میشود که امپراطور مذکور بهر قیمتی که تمام میشد حتی در سخت ترین حصص کوهستانی با وجود نامساعدتی هوا و طوفان‌های برف و باران باز هم معابد بزرگ تعمیر میکرد. این داستان توجه مخصوص باد شاهان کوشانی مخصوصاً کنیشکارا در کثرت و تجلیل معابد به بهترین نهجی شرح میدهد. چشم‌دید زایر چینی موصوف ۵۰۰ سال بعد ثابت میسازد که با وجود جنگ‌ها و خراب‌کاری‌هایی که بعد از عصر زمامداری کنیشکارا بعمل آمد باز هم در هر نقطه مملکت چقدر معابد و موسسات مذهبی وجود داشت. چنانچه تنها در همین خود کاپیسی که صحنه داستان ذیل میباشد پنج قرن بعد از سلطنت کنیشکارا از صد معبد و شش هزار را همین صحت مینماید. اصل داستان را زایر مذکور طوریکه از اهالی شهر کاپیسی شنیده در پاورقی ذیل شرح میدهم: (۱)

(۱) بالای کوه بلندی که به فاصله ۲۰۰ م (واحد مسافت چینی است و طول آن معادل ۵۰۰ متر میباشد) بطرف شمال غرب بگرام افتاده (کوهی که به فاصله فوق‌الذکر موقعیتش بشمال غرب بگرام معین شده عبارت از قله سالنگ است) دریاچه بزرگی است که در آن (ناگا) پادشاه ماران آبی بود و پادشاه و حکومت داشت (سالنگی ها و اهالی محلی مجاور این دره فعلاً هم دریاچه بزرگی را فراز سالنگ قرار میدهند) و بعضی از عناصر طبیعی مانند باد و باران و برف و یخ در تصرف او بود. درین وقت در بگرام یا حوالی مجاور آن یک نفر (ارهات Arhate) یا عالم بزرگی که اصلاً گندهارائی بود اقامت داشت مشارالیه در علوم مذهبی سرآمد تمام روحانیون این منطقه شمرده می‌شد و بواسطه علوم مقام علمی و مذهبی او بود که شاه ماران آبی مرید او شده بود و تحائف بی‌شمار وقت بوقت به او تقدیم میکرد. چاشخانه موقعی که نصف روز نزدیک می‌شد عالم مذکور با قوای تصرفات روحی بالای بوریائی نشسته به هوا بلند می‌شد و به قصر (ناگا) کنار دریاچه فراز سالنگ میرفت و نان چاشت را در آنجا می‌خورد.

«بقیه پاورقی در صفحه ۲۴۷»

مجلس بزرگ مذهبی و تشکیلاتی مهاپانا : گفتیم که دیانت بودائی زمانیکه

در افغانستان نشر میشد پرستش و احترام. ارباب انواع قدیم آریانی و ارباب انواع میتولوژی یونانی که بعد از فتوحات اسکندر در دریا کهای شرق معروف شده بود مانند «اناهیتا» «میترا» «سوریا» «زوس» «هر کول» و بعضی ارباب انواع هندی مانند

چون یکی از شاگردان عالم از چندی رفتن چاشخانه استاد خود را ملاحظه نموده بود همیشه بفکر بود که آیا کجامی رود؛ کنجکامی و هوس آخر مصمم ساخت که مخفیانه خود را به بوریا استاد خود اویزان کرده و این سر را کشف کند. بهین فکر روزی هنگام صعود عالم نزدیک وی آمده و هنگامیکه بوریا از زمین کنده می شد از گوشه آن محکم گرفته و بهوا بلند شد و ظرفه العین کنار دریاچه سالنگ رسید (ناگا) چینیکه از پیر خود استقبال میکرد، چشمش به شاگرد او افتاده و او را نیز برای صرف نان چاشت دعوت نمود. اما غذائی که برای آن دونفر آوردو فرق داشت یعنی به عالم (غذائی آسمانی) و به شاگرد او خورا که معموله عادی انسانی داد. چون عالم از خوردن غذای خود خلاص شد، لب به اظهار تشکر و توصیف مرید خود شاه ماران آبی باز نموده و بر طبق عادت خانگی به شاگرد خود امر داد که کاسه او را بشوید شاگرد او چون در میان کاسه آلو دگی غذای آسمانی را دید و اختلاف آن را با خورا که خود مشاهده کرد بر داشت و بر استاد خود (وناگا) شاه ماران آبی بپهرش و در عالم غضب و هیجان اعمال صالحه خود را شفیق آورده دعا نمود که (ناگا) تلف و خودش جای او را بگیرد.

هنوز از دعا و التجای طالب چیزی نگذشته بود که برای (ناگا) درد سر پیدا شد عالم بعد از اینکه از خواندن اوراد و شکرانه نعمت خلاص شد از حرکت خود که چرا کاسه را برای شستن به شاگرد خود داد نام گردید (ناگا) هم به گناه خود معترف شد که چرا به طالب مذکور هم غذای آسمانی نداد. اما شاگرد چون به معبد برگشت خاطر مجزون و دل بر عقده شروع به خواندن اوراد مذهبی نموده و بدرجه در عالم تاثیر و اوراد غرق شد که همان شب جان داد و در عالم تناسخ ارواح (۱) «ناگارا جا» یعنی شاه ماران آبی شد آنگاه در حالیکه از قهر و غضب بیخ می خورد داخل آبهای مواج دریاچه شده (ناگا) قدیم را کشت و خودش جای او را گرفت سپس برای انتقام خود از عالم مذکور و خرابی معبد او تمام تبعه خود ماران آبی را جمع نموده صوفان بادو باران را بکمال شدت جاری کرد طوریکه درختها از ریشه کنده می شد و گرد و غبار رستاخیز فضای پایتخت کوشانی و معابد «کایسی» را تیره و تار ساخت.

«بقیه پاورقی در صفحه ۲۴۸»

(۱) بودائیان به تنسخ ارواح معتقد بودند میگفتند زندگانی موجوده هر فرد در بوط اعمال صالحه و غیر صالحه گذشته او و زندگانی آتی او به اعمال موجوده اش ارتباط دارد.

«شیوا» و غیره هر کدام به نحوی پیر و معابدی داشت. بودیزم وقتی که از خاک هند بر آمد و در آریانا نشر گردید در حقیقت از يك فضا به فضای دیگری وارد شد که افکار مذهبی در آنجا تنوع و آزادی داشت چنانچه در موضوع صنعت مذهبی در فصل آینده خواهیم دید که تا زمانیکه بودیزم در هند محدود بود پیر و ان دیانت

امپراطور وقت کنیشکای کبیر از خرابی ناگهانی هوا متعجب شده از عالم بزرگ پایتخت عدت آن را استفسار نمود عالم مذکور که قضیه را از اساس خبر داشت کماحقه نقل کرد کنیشکا برای یادبود و حاضر داری شاه متوفی ماران آبی تصمیم گرفت که در پای کوه پرف (محل این معبد است) به احتمال دارد در پای کوه های راه سالنگ در کدام حصه جبل السراج یا پنچشیر بوده باشد) معبد و استوپه به ارتفاع ۱۰۰ قدم آباد کند لذا عمه و کارگر، معمار و مهندس را به قطعه مضروب فرستاد تا شروع به کار نمایند شاه جدید ماران ازین تصمیم کنیشکا یاد شاه متغیر شده بر اشفت به باد و باران حکم وزش و بارش داد که مانع کار شوند چون پادشاه به تعویل نظریه خود پافشاری نشان داد و کار یگران به امور عمرانی مداومت دارند شاه ماران بغیظ شده قوه مخربه خود را مضاعف ساخت و باد و باران فوق العاده شدت نمود. از يك طرف کارگران کنیشکا آباد کرده میر وند و از طرف دیگر عناصر طبیعی شاه ماران نمیگذارند که کار به سر رسد خلاصه شش مرتبه کنیشکا معبد و استوپه را آباد کرد و هر شش مرتبه باد و باران بحکم شاه ماران خرابش نمود.

دفعه هفتم کنیشکا که امپراطور مقتدری بود از ناگهانی خود متفعل و در عین زمان بغضب شده حکم داد که در یاچه شاه ماران را پر کنند و قصرش را خراب سازند لذا برای این مقصد با عساکر خود از کاپیسی به پای کوه پرف آمد (ناگها) از ورود قشون پیشمار امپراطور گوشان ترسیده خود را به پیر مرد برهنی تغییر شکل داد و بر سر راه حاضر شده خود را مقابل فیل سلطان خم نموده گفت: ای پادشاه جهان تو در اثر لیاقت هائی که در دوره های زندگانی سابقه نشان دادی پادشاه نوع بشر شدی و هیچ آرزوی دردل نداری که بر آورده نشده باشد. نمیدانم چرا بر خود تکلیف گرفته به مقابل پادشاه ماران آبی میروی (ناگها) یعنی ماران آبی مخلوقات خراب هستند و این راهم بعرض میرسانم که در میان طبقات شیاطین شاه ایشان قوای زیاد دارد که مقابله به آن مشکل است زیرا اتمام عناصر طبیعی به فرمان او است. بالای ابرسوار می شود، باد را به وزش می آرد. از ما و رای فضای لاجوردی به فله های پرف کوه ها تردد میکند. سیلاب های خروشان را به قعر دره ها جاری میسازد و هیچ قوه انسانی به او غالب شده نمیتواند پس ای پادشاه بزرگ خواهشمندم از غیظ فرو نشینی و از مقابله يك (ناگها) منصرف شوی زیرا اگر فتح کنی در نتیجه فیروزی شهرت تو بلند نخواهد شد و اگر مغلوب شوی از انفعال و دردمغلو بیت رنج خواهی کشید. «بقیه پاورقی در صفحه ۲۴۹»

مذکور جرئت نمیگردند که بوداراً بشکل و قیافه بشری نمایش دهند و شاهد این نظریه هم لوحه های استوپه و معبد سانشی قریب بمبئی است که بودرا با علایم چتر و افتابگیر و علایم نقش پا و غیره نشان میدهد بعد از اینکه آئین بودائی در آریانا نشر شد صنعت گران باختری و گندهاری که به اصول مدارس هیکل تراشی یونانی ورزیده شده بودند بار اول

چون کنیشکا در پس کیشدن قشون خود تردید نشان داد شاه ماران آبی به دریا چه خود بر گشت و از میان امواج به زیر طبقات یخ فرورفت ساعتی نگذشته بود که در فضا تغییراتی بمیان آمده ابرهای سیاه هوارا تاریک ساخت و نه تنها شهر کامیسی بلکه تمام حوز پشکا پسا با حلقه حصار کوهستانی خود زیر گرد و غبار معدوم شد و آواز شاه ماران مانند زفر از سالنگت زمین انداخته کوهارا به جنبش آورد و وزش باد پروان درخت هارا از ریشه بر افکند. لشکر کنیشکا دچار هرج و مرج شده اسپها و فیلها بارها کین خود در وحشت افتادند آنگاه خود کنیشکا پادشاه به خواندن اوراد مذهبی شروع نموده میگفت: (اعمال حسنه من درزند گانی سلف مرا پادشاه نوع بشر ساخت و به اقتدار خود قوای مدهشه را ضعیف ساختم و دنیا را مستخر نمودم حالا مار آبی میخواست بر من غلبه کند لذا دست بدامن اعمال حسنه خود میزنم و التجا دارم درین جابه من کمک کنند) چون به اینجا رسید از سر شانه های شاه شعله های آتش زبانه کشید (در بعضی سکه های کز کی زبانه های شعله آتش بالای شانه های شاه معلوم میشود) و دود از اطراف او بلند شد شاه ماران از مشاهده این کیفیت متو حش شده فرار کرد، باد آرام شد سردی بر طرف گردید، باران قطع و ابرهای سیاه پراکنده شدند، آنگاه امیر طور حکم داد که هر یکی پارچه سنگی برداشته به دریاچه به اندازند تا بر شود

شاه مار آبی دوباره خود را به پیر مرد برهنی تغییر شکل داده نزد امیر طور حاضر شد و اظهار نمود که من شاه ماران آبی هستم و حاضر شده ام طوق اطاعت شاه را در گردن نهیم، امید دارم که از جرم گذشته مرا عفو کنید. چون میدانم که پادشاه قلباً تمام موجودات را دوست دارد و از آنها حمایت میکند حتماً درباره من بیچاره هم توجه و مرحمت خواهند فرمود اگر پادشاه مرا بکشد هر دوی ما براه غلط افتاده خواهیم بود. پادشاه بواسطه قتل و من بعلت افکار غضب آلود و در نتیجه هر دوی ما درزندگانی آتی منفور خواهیم شد

پادشاه سخنان عذر آمیز او را شنیده قرار گذاشت که اگر در آینده باز نافرمانی نموده بود عفو نخواهد شد شاه ماران جواباً بعرض رسانید (ناگاه بواسطه اعمال بدی که داشت بشکل مار درآمد. چون طبیعت او ظالم و کینه جو است خود داری او از ایزاو و ررسانی مشکل است و اگر

«بقیه پاورقی در صفحه ۲۵۰»

بودارا بشکل انسانی جلو دادند و برای شخص او و داستان های مربوطه اش هیكلها و تصاویر رنگه و غیره ساختند و نظر محدود بودائیان هندی را وسعت بخشیدند.

همین قسم خاک آریانا در فلسفه بودائی هم تاثیر زیاد کرده و علت تاثیر هم فضای آزاد تر و رواج پرستش یکعده از باب انواع مختلف و سیاست بیطر فائده پادشاهان مستقل یونان و باختری و کوشانی بود که راجع به مسائل مذهبی پیروی می نمودند اگر چه آئین بودائی محصول خاک هند و زائیده سر زمین «مگده» است ولی بعد از انتشار در آریانا به اندازه کسب ترقی نمود که «گندهارا» را «ارض موعود» بودائی و «مگده ثانی» خوانده اند دلیل اینکه کوشانی ها در آریانا به مذاهب مختلف مواجهه شده اند مسکوکات شاهان این دودمان و مخصوصاً انواع گوناگون مسکوکات کنیشکا است که از باب انواع مختلف آریانی یونانی و هندی روی آنها نقش شده. گذشته از این این راهم میدانیم که «ویما کد فی زس» به آئین شیوانی تمایل زیاد داشت پس از این چیزها واضح معلوم میشود که کوشانی ها در آریانا به مذاهب مختلف مواجهه شده و به هر کدام میلانی نشان داده اند به این اساس یکطرف راجع به بودائی بودن کنیشکا تردید موجود است و از جانب دیگر اورا بزرگترین حامی و مشوق این دیانت می شمارند و مانند آشوکا برای او افسانه ها قایل شده اند. کنیشکایا از نقطه نظر سیاست اربابا با انواع مختلف

مجتلاً حرکت نامناسبی در آتی ازم سرزند ناشی از فراموشی ملاقات ما خواهد بود پس امید دارم که پادشاه اگر يك دفعه دیگر به ساختن معبد شروع میکند يك زنگ بزرگی هم بسازد و هر روز یک نفر را بفرستد تا سر کوه را ملاحظه کند. اگر در آنجا ابرهای سیاه جمع شده بود فوراً زنگ را بنوازند تا از استماع آواز آن ملاقات شاه و عظمت اقتدار او بخاضرم تازه شود و افکار سیاه من بر طرف گردد) امپراطور معروضات او را پذیرفت و بهمین ترتیب باطنین او از مهب زنگ که قدرت و جلال سلطان بگرام را در دوردست ترین دره های کاپیسا منعکس می ساخت معبد و استوپه خود را آباد کرد.

اروی مسکوکات خود نقش کرده و یا اینکه سکه‌های مذکور یادگار زمانه هائی است که هنوز داخل ائین بودائی نشده بود بهر حال از روزیکه پیر و این دیانت شد و بوداراروی سکه خود نقش کرد دوره جدید و بی سابقه‌ئی به روی آئین مذکور باز گردید. اهمیت این مسئله از نقطه نظر سیاست و توسعه دین بودائی در افاق دور دست آسیائی چیزی است که بجایش در اطراف آن صحبت خواهد شد عجالباً موضوع را از نقطه نظر تحولی نگاه میکنیم که در نفس ائین مذکور پدید آمد. قراریکه در حصه دوم فصل پنجم جلد اول (صفحه ۴۳) نوشتیم سومین محفل بزرگ مذهبی بودائی در عصر اشو کا پادشاه موریا تشکیل شد و در آن علاوه بر ترتیب و تنظیم قوانین مذهبی و پاره تصمیمات دیگر اعزام مبعوثین به نقاط غیر بودائی هند و ممالک بیگانه تصویب شده بود دین بودائی بعد از وفات «ساکیا مونی» تا ۵ - ۶ قرن منحصراً به یک طریق بقه بود که انرا هینایانا Hinayana یا «راه کوچک نجات» یا طریق بقه جنوب» میگویند و قوانین آن در محفلی که ذکر شد در شهر «یتالی پوترا» در عصر اشو کا معین شده بود. بعد از اینکه آئین مذکور در آریانا رواج یافت فضای از ادتری که شرح دادیم عامائی با افکار وسیع تر بمیان آورد و کم کم در اثر تجویز علمای گندهارا و کاپیسا زمره تعدیل و اصلاح اصولات قدیمه بلند شد تا نوبت به حکم فرمائی امپراطور مقتدری مانند کنیشکا رسید و در سایه حمایت او علمای بودائی آریانا برای عملی ساختن نظریات خود موقع مساعد یافتند به امر کنیشکا محفل بزرگی مرکب از پنصد نفر علمای متبحر در حوالی پایتخت زمستانی امپراطور در پشاور جمع شدند. رئیس این مجمع بزرگ «وازومیترا Vasoumitra» عالمی بود از گندهارا که در فلسفه و علوم مذهبی در تمام امپراطوری کوشان نظیری نداشت و بعضی طریق بقه‌های مخصوص «مهایانی» او را هفتمین صدر علمای بودائی لقب داده اند.

«پار سوا Pareval» مشاور مذهبی دربار کنیشکا که همیشه باشخص سلطان در مقر سلطنتی او در کاپیسی، گندهارا و پشاور و کشمیر می‌زیست و به امپراطور

مضامین مذهبی را درس میداد و اصلاً گندهاری بود هم درین محفل شامل بود حتی از روی بعضی اسناد معلوم میشود که سمت ریاست مجمع به او داده شده بود بزرگترین ادیب و نویسنده عصر کنیشکا که درین محفل شامل بود «اسوا کوسا» نام داشت و قرار امر امیر اطور فیصله مجلس بقلم او جمع و تدوین شد.

در نتیجه جرو بحثی که درین محفل بزرگ بعمل آمد طریقه تازه بنام «مهایانا» Mahayana یا «راه بزرگ نجات» در مقابل طریقه راه کوچک بمیان آمد و چون محرك آن علمای آریانا مخصوصاً گندهاریها و کاپیسیها بودند در مقابل طریقه جنوب از راه طریقه شمال هم خواندند. طبعاً علمای طریقه جنوب یا «ارتودوکسهای» بودائی بر علیه این اقدامات هنگامه بلند کرده و بر نظریات تازه خطبطلان کشیدند و نام رئیس مجلس «وازو میترا» را از سلبک علمای مذهبی محو کردند. ازین روز بعد دور شده نظریات مختلف مذهبی به دو طریقه مخالف تغییر شکل یافت و اهسته اهسته مغایرت آنها به اندازهائی شد که هر کدام دارای حلقه‌های مذهبی و معابد علیحده گردید.

مهمترین مدرسه‌ئی که روح طریقه «مهایانا» را نمایندگی میکند «سرواستی وادن» Sarvastivadin نام داشت در وجه تسمیه این مدرسه «سر واهمه» (استی) (است) معنی دارد که مفهوم مرکب آن (همه است) میشود دو مفهوم اصطلاحی آن این است که «همه چیز در آن موجود است» یعنی این مدرسه تعصب و تنگ نظری‌ها را کنار گذاشته و آنچه در قوانین بودائی تحریر بود به وسیعترین مفهوم آن قبول نموده است. پیروان این مکتب زبان دینی خود سانسکریت را اختیار نمودند و سایر مدارس به لهجه‌های پست‌تر که نزدیک به فهم عوام بود باقی ماندند.

علمای آریانی با تشکیل مکتب (سرواستی وادن) آئین محدود بودائی قدیم عصر موریانها را با داخل نمودن روحیات و نظریات واز باب انواع دیانت‌های قدیم کشور خود دو سعت دادند. رب انواع افتاب و روشنی (میترا) داخل

آئین بودائی شد و مفکوره «بودیس اتوا» یعنی بودای آینده که عبارت از «میتریا» باشد در اینجا راه یافت

مسکو کات کنیشکا: قبل برین چگونگی مسکو کات شاهان خانواده اول کوشانی یعنی «کجو لا کد فیزس» و «ویما کد فیزس» را از نقطه نظر جنسیت فلز و شکل و صورت و زبان و رسم الخط و غیره شرح دادیم مسکو کات کنیشکا پاره ممیزاتی دارد که اینجا ذکر مینمایم.

رو بهمرفته امپراطور بزرگ کوشانی کنیشکا مسکو کات زیاد و خیلی متنوع دارد که دلیل بر طول سلطنت و به پهنائی قلمرو امپراطوری و وسعت نظریات امپراطور مذکور میباشد. از نقطه نظر فلز اگر چه قسمت اعظم مسکو کات او در مفرغ و مس بضر رسیده ولی ضرب طلا که بار اول در عهد کوشانی با سلطنت ویما کد فیزس آغاز شده بود در زمان سلطنت کنیشکا به تناسب بیشتر دوام نمود.

چیزی که بیشتر مسکو کات کنیشکا بر سلسله دومین خانواده کوشانی را از مسکو کات خاندان اول متمایز ساخته و در عهد جا نشینان او هم این ممیزات دوام نموده است سه چیز عمده است (۱) رسم الخط، (۲) زبان، (۳) تصاویر ارباب انواع. در عهد سلطنت پادشاهان خاندان کد فیزس رسم الخط و زبان یونانی هر دو در مسکو کات استعمال میشد البته قراریکه شرح دادیم در بعضی حروف این رسم الخط تغییراتی پیش شده بود معذالک در روی مسکو کات استعمال میشد. و استعمال آن بازبان یونانی توام بود در مسکو کات خاندان کنیشکا زبان یونانی از رواج افتاده ولی رسم الخط آن هنوز هم باقی ماند یعنی عوض زبان یونانی لهجه آریانی که در آریانا درین عصر رواج داشت به رسم الخط یونانی تحریر شده است. البته اقتضای مرور زمان تغییراتی بیشتری در الفبای یونانی مذکور وارد نمود چنانچه از همین جهت بعضی از مدققین این رسم الخط را «یونانو کوشانی» خوانده اند بهر حال استعمال لهجه آریانی عوض زبان یونانی چیزی است طبیعی، موضوعی که خوب فهمیده

نمیشود این است که رسم الخط خروشتی که مخصوص خود آریانا بود و در عصر سلطنت کد فیلس ها در چیه مسکو کات در مقابل رسم الخط یونانی استعمال میشد از رواج افتاد. یعنی عوض اینکه لهجه آریانی را به رسم الخط آریانی معموله آریانامی نوشتند انرا به رسم الخط یونانی بضرع میرسانیدند. عدم استعمال خروشتی هم تنها در مسکو کات است و در کتیبه ها عمومیت تام داشت چنانچه بر جسته ترین مثالی که این نظریه را تأیید میکند نظر فی است که از (خوات) وردک پیدا شده و در بریتش موزیم میباشد و در مبحث رسم الخط خروشتی از آن حرف خواهیم زد. موضوع دیگری که مسکو کات کنیشکا را از مسکو کات شاهان متقدم کوشانی امتیاز بخشیده کثرت و تنوع ارباب انواع است مشاراً لیه بدون امتیاز مذهب و دین تمام ارباب انواعی را که درین وقت در آریانا معروف بود چه اوستائی چه یونانی چه هندی همه را در مسکو کات خود اسم برد و نقش کرده. ارباب انواع اوستائی مسکو کات او عبارت است از میرو (میترا یا افتاب) ما او (مه یا مهتاب) اترو (اتار یا آتش) اروا سیو (اروت اسپه یا صاحب اسپان تندرو که اینجا اشاره به افتاب است). از ارباب انواع یونانی؛ هایوس (افتاب) «سنه نه» (مهتاب) و غیره ذکر شده. علاوه بر اینها باراول «بوداسا کیاعونی» موسس آئین بودائی بشکل کلاسیک خود و لباس راهبی در حالیکه کاسه گدا در دستش میباشد نمایش یافته و به رسم الخط یونانی «بودوسا کانا بودو» یعنی (بودا سا کیامونی بودا) ذکر گردیده است به این ترتیب مطالعه مسکو کات کنیشکا و جانشینان از یکی از مباحث خیلی دلچسپ تاریخ عصر کوشانی است و از آن بصورت مجعوعی معلومات گران بهائی بدست می آید. اینجا به ذکر رؤس مطالب اشاره شده و در صفحات ما بعد این فصل آنها را خوب تر تحلیل خواهیم کرد. مسکو کات کنیشکا و جانشینان او از افغانستان مخصوصاً از بگرام (کاپیسی قدیم پایتخت تابستانی کوشانی) به صدها پیدا شده و میشود.

این مسکوکات بیشتر مسی یا مفرغ است. شکل آن مدور و کلفت میباشد. عموماً در یک روی آن خود امپراطور و بجانب دیگر یکی از ارباب انوای که در قلمرو امپراطوری معروف بود نمایش یافته است. گفتیم که کنیشکا در مسکوکات خود یکی از لهجه‌های آریائی را به رسم الخط یونانی استعمال کرده تعیین این زبان که یکی از لهجه‌های آریائی هندو کش است تحقیق مزید می‌خواهد متن مضمونی که عموماً در مسکوکات او به این لهجه بضرر رسیده چنین است «شا او نانو شا او کنشکی کوشانو» در اینجا کلمه «شاه» که در زبان دری افغانستان تاحال معمول است واضح دیده میشود و جمله «شا او نانو شا او» را «شاه شاهان یا شاهنشاه» ترجمه میتوان کرد.

جانشینان کنیشکا — جانشینان کنیشکا یعنی سائر شاهان دودمان دوم کوشان عبارت از یک سلسله یاد شاهانی اند که اسم شان به کلمه «ایشکا» تمام میشود و نسبت به خود کنیشکا معلومات مادر باره آنها محدود تر است بهر جهت تاجائی که مدققین در باره آنها اظهار نظریه نموده‌اند ولو دوسه سطر هم باشد اتحاد نموده و در موردش ذکر میکنیم — ناگفته نماند که تاحال بصورت یقین معلوم نیست که بعد از فوت کنیشکا کی سلطنت رسیده؟ روی هم رفته بعد از اوانام‌های چندین نفر که عبارت از «واسیشکا Vasishka» — «هویشکا Huvishka» و کنیشکا دوم باشد یکجا و یکدم در نظر مدققین جلوه نموده، بعضی را مسکوکات و برخی را کتیبه‌ها اشکار ساخته‌اند اما حقایق هنوز مستور و اظهار نظر به در اطراف آنها مشکل است که آیا این سه نفر یکجا در نقاط مختلف قلمرو امپراطور کنیشکا به سلطنت رسیده و یا علیحده و علیحده و اگر جدا جدا و یکی پشت دیگر سلطنت نموده باشند آیا کی اول و کدام دوم بر تخت نشسته و ترتیب بین آنها چطور بوده است «ونسنت سمیت» انگلیسی (۱) چنین مینویسد که قرار مفهوم کتیبه‌ها در حالیکه

(۱) صفحه ۲۸۶ کتاب Early History of India تالیف «ونسنت سمیت»

«واسیشکا» در حوالی سال ۲۴ و هوویشکا در سال های بین ۳۳ و ۶۰ در «مانتورا» حکمفرمایی مکبر دند شهزاده دیگری موسم به «کنیشکا» که میتوان او را کنیشکای دوم خواند در سال ۴۱ در (آر آرا) پنجاب حکومت می نمود. بهترین زاد حل این موضوع قرار عقیده مورخ انگلیس این است که (واسیشکا) و (هوویشکا) پسران کنیشکا بودند و در حالیکه پدر آنها در ماورای کوها (یعنی افغانستان) مصروف پیکار بود در هند علیا نایب الحکومگی می نمودند. چون از «واسیشکا» هیچ سکه بدست نیامده و کسی سکه او را تا حال نمی شناسد «ونسنت سمیت» ازین نتیجه گرفته اظهار نظریه میکند که این شهزاده قبل از پدر خود کنیشکا مرده و بعد از کنیشکا تمام امپراطوری کوشان به پسر دیگرش «هوویشکا» رسیده است. مستر کنودر صفحه «۸۱» کتاب «کتیبه های خروشتی» از زبان پروفیسر لیودر Luders می نویسد: «پروفیسر لیودر» به این عقیده است که بعد از وفات کنیشکای کبیر امپراطوری او به دو حصه تقسیم شده. کنیشکای دوم پسر واسیشکا در شمال و «هوویشکا» در هند سلطنت می نمود معذالک چندی بعد مناطق شمال هم بدست هوویشکا اداره میشد زیرا در سال ۵۱ به عنوان امپراطور در کتیبه وردک (۱) یاد شده است. مستر «کنو» می نویسد که این نظریه اگر چه تنها نظریه رضائیت بخش است باز هم کمی اصلاحات می خواهد. درین شبهه نیست که «واسیشکا» جانشین کنیشکای کبیر بود آخرین سند که از کنیشکا بدست آمده سال (۲۳) است و واسیشکا حتی در سال های مابعد همین تاریخ دارای عنوان امپراطوری بوده. مشارالیه یحتملا پسر کنیشکا بوده زیرا پسر خود واسیشکا هم کنیشکانام داشت اگر چه شارالیه سکه بنام خود بضر نرسا نیده معذالک بجای پدر خود کنیشکای کبیر جلوس نموده است آخرین تاریخی که از هوویشکا بدست آمده سال ۲۸ است و احتمال دارد که در حوالی همین زمان وفات نموده باشد و هن گمان میکنم که بجای او کنیشکای دوم پسرش به عنوان امپراطور جلوس نموده باشد.»

(۱) کتیبه مذکور را از مقام «خوات» وردک من انگلیس کشف نموده.

همچنین نظیر «وتاله دوپوتن» فرا نسوی هم به همین عقیده است و ترتیبی را که مستمر کمولدر تعین جانشینان کیشکای کبیر گرفته عیناً مراعات میکند یعنی در حالیکه «واسیشکا» و «هورویشکا» و اجانشینان کیشکای کبیر میدانند در میان آن هر دو وجود وساطت کیشکای خوم را هم قبولدار میشود، چون قراریکه بالا گفتیم تمام این چیزها نظریه است و مراعات ترتیب در هر مورد خصوص وقایع تاریخی بهتر است ما هم آن را مراعات میکنیم.

واسیشکا Vasishka :- «واسیشکا» از پسران کیشکای کبیر است که زمانی در (ماثورا) تائب السلطنه بود و بعد از فوت پدر جانشین او گردیده است. اسم این پادشاه در کتیبه قریب ماثورا که تاریخ آن سال ۲۴ است و در دو کتیبه دیگر که به سالهای ۳۶-۲۹ سنه خورده ذکر رفته است که او تا حال بدست نیامده و سراسر مجهول است. نام او در کتیبه (ازا Ara) قریب سواحل اندوس که حکم پسرش نقر شده با جزئی تحریفی واجاشکا Vajhashka هم یاد شده است.

کیشکای دوم: این شاه پسر واجاشکا Vajhashka یا «واجشپا» Vajashpa یعنی شاه فوق الذکر «واسیشکا» است که اسم او را با مختصر تحریفی به دو صورت فوق هم می نوشتند به این ترتیب اگر گرفته شود کیشکای دوم نواسه امپراطور بزرگ کیشکا بود چنانچه اکثر مدققین اروپائی به این نظریه مایل اند و قرار نظریه بعضی ها کیشکائی که در کتیبه (آرا Ara) پنجاب ذکر شده عبارت از همین کیشکای دوم میباشد. چنانچه موسیو «کنو» مستشرق معروف نورویشی درین باب مینویسد (۱) :- «نوشته خروشتی کتیبه که در (آرا Ara) قریب اندوس پیدا شده بوجود کیشکا دوم شهادت میدهد پادشاه مذکور درین کتیبه خود را «مهاراجاراجاتی راجا دواپترا کیزارا واجشکا پوترا کانشکا» خوانده و چنین معلوم میشود که علاوه بر عنوان سلطنتی آریائی یعنی (شاهنشاه) که جدش کیشکا کبیر هم اتخاذ

نموده بود برای معرفی مقام خود به همسایه گان القاب سلطنتی کشورهای مجاور را هم گرفته بود زیرا (مهاراجا) عنوان مذهبی عند (دوا پوترا) پسر اسمان لقب خاقان های چین و (کیزارا) یعنی قیصر لقب امپراطوران رومن بود (راجاتی راجا) یعنی شاهان ترجمه همسان لقب اصلی آریا نی است که کنیشکای کبیر بصورت (شاو نانو شاو) یعنی شاهنشاه آغاز نموده بود دلیلی که برای اثبات وجود دو کنیشکا می آرند قراراتی است: پروفیسر لیودر Luders می نویسد که «واسیشکای» عنوان امپراطوری مهاراجا (دوا پوترا) را حتی در زمانی داشت که قرار نظریه بانرجی Banerji کنیشکای بزرگ هنوز حکم فرمائی داشت و امپراطور کنیشکائی که در کبیته (آرا) ذکر شده از آن جهت نام پدر خود را به نام خود علاوه نموده است تا به کنیشکای کبیر فرق و تمیز شود از طرف دیگر چون (س) در کلمه «واسیشکا» ظاهر و شدید تلفظ میشود آن را بشکل واجشکا Vajheshka هم نوشته اند و به این طریق گفته می توانیم که پدر کنیشکائی که در کبیته (آرا) ذکر شده «واسیشکا» جانشین کنیشکای کبیر بوده است.

✓ هووشیکا :- «هووشیکا» که در اثر تغییرات رسم الخطی «هوشکا» و «هووشکا» هم یاد شده در میان شاهان سلاله دوم کوشان بعد از امپراطور کنیشکا نسبت به دیگران معروف تر است. موسیو «کمو» او را در اوائل ژنرال بزرگی تصور میکند که از طرف کنیشکا برای فتح کشمیر تعیین شده بود و مشارالیه او را بطور احتمال برادر «واسیشکا» دانسته می نویسد که بعد از رسیدن برادر خود بمقام امپراطوری یا بعد از وفات او اول در حوالی (سال ۳۳) در ولایات شرقی حکمران یا نائب السلطنه تعیین شده بود بهر حال مشارالیه پیش از سال ۴۰ بمقام امپراطوری (راجا تاراجا) نرسیده و هنوز فقط عنوان (مهاراجا دوا پوترا یعنی شاه پسر آسمان) داشت مستر کمو به این عقیده است که تا سال ۴۰ «هووشکا» خود را کاملاً

علیحده و مستقل نساخته و بعداً زین تاریخ شروع به ضرب سکه نموده. بیشتر متذکر شدیم که «هویشکا» در قسمت های هندی و کنیشکای دوم در قسمت های «اریانا» به سلطنت رسیده بودند اما چندی بعد یا واضح تر بگویم بعد از سال ۴۰ سلطنت اواریانا و قسمتی از خاک هند در دورادربری میگرفت چنانچه در سال ۵۱ بدعنوان امپراطور در کتیبهوردک (۱) یاد شده و این خود بهترین دلیلی است که حکمفرمائی و آمریت «هویشکا» را در افغانستان شرقی آنوقت و هند ثابت میکنند. در نتیجه حفريات پارسال از بگرام مسکوکات هویشکا بکثرت یافت شده است «ونست سمیت» (۲) قلمرو نفوذ او را از کابل تا کشمیر و «ماتورا» انبساط میدهد. «هویشکا» مانند جد خود کنیشکا در انبساط دیانت بودائی و تعمیر عمرانات مذهبی شوق مفرطی داشت و در «ماتورا» معبد باشکوئی بنام خود آباد نموده بود اما با وجود این هم احترام و پرستش سائر ارباب از عرصه او هم آزاد بود چنانچه در سکه های او «هراکلس» سواپلیس Suraps - سکانداس Skanda و بزاکا Visakha فارو Pharro (رب انواع آتش) و بسیار ارباب انواع دیگر نمایش یافته اند و این مثالها بخوبی ارائه میکنند که با وجود انبساط و شوع خود، دین بودائی در عصر کوشانیها آنها مذهب «اریانا» نبود بلکه پهلوی آن ارباب انواع هندی باختری - یونانی همه پرستش میشد. منتها بودیزم با معابد بزرگ و کثرت علمای خود نسبت به دیگران با عظمت و جلال - باوم میشد و شاهان کوشانی هم نظر به اهمیت آن بیش از پیش در کثرت عمرانات و تقویه روح مذهبی آن میکوشیدند.

«واسودوا» Vasudeva (۲۲۰ - ۱۸۲) :- بعد از «هویشکا» شاهی موسوم

به «واسودوا» در حوالی ۱۸۲ مسیحی به سلطنت رسید. اسم این شاه با قرابتی

(۱) وردک غرب کابل

(۲) صفحه ۲۷۸ کتاب (تاریخ قدیم هند) Early history of India تالیف «ونست سمیت»

که به کلمه « وشنو Vishnu » دارد هندی است. در کتیبه هائی « ما توژا » که به سال ۶۷ الی ۹۸ سنه خورده هم نامی از او برده شده. در مسکوکات انشمش برسم الخط یونانی « بازودس Bazodes » تحریر مییابد و اشکالی که در آنها دیده میشود عموماً « نا نا Nana » « ا نا ئیتا Anaitas » « ربه النوع فراوانی » و « شیوا » را نمایش میدهد. بالاتر گفتم که نام « واسودوا Vasudeva » هندی است در حقیقت صورت اصلی اسم این شاه « واسوشکا Vasushka » بوده و در هوای هندی شکل نوی بخود گرفته است. « واسودوا » روی هم رفته نقره بیا ۲۵ سال سلطنت نموده. در عصر زمامداری او قسمت های آریانا اهنه از امپراطوری کوشانی مجزاشده و بیشتر نفوذ « واسودوا » در مناطقی هندی حس می شد چنانچه چندین دلایل مثل وجود کتیبه های او در « ما توژا » هندی شدن نام او از « واسوشکا » به « واسودوا » نمایش یافتن « شیوا » و « نا نا » در مسکوکات او این نظریه را تقویت میکنند.

سیاست داخلی و خارجی کوشانی های بزرگ : کوشان شاهان بزرگ عموماً در سیاست داخلی و خارجی تقریباً یک اساس معین را تعقیب میکردند که خطوط برجسته آنرا اینجا شرح میدهم.

خاندان اول کوشان یعنی کد فیزس ها وقتی در آریانا به ساطنت رسیدند که مفهوم حکومت مقتدر مرکزی از بین رفته باز ماندگان دولت یونان با ختری و پها و اها و اسکائی ها از جنوب و روئسای تا هم در شمال هند و کش به صفت امرا و ماوک آمریت داشتند. کد فیزس اول کوشانی دامنه ملوک الطوا یعنی را اول از شمال و بعد از جنوب هند و کش چیدم و دولت واحد و متمرکز تشکیل داد که به استثنای قسمتی از علاقه های منتهایلیه جنوبی حدود آریانا را در بر میگرفت.

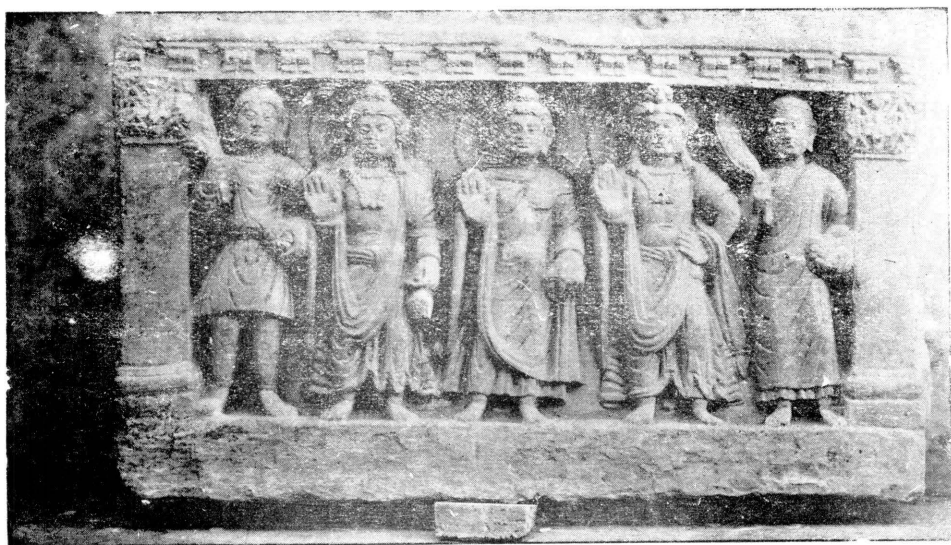
مناات اساس این دولت ازین معلوم میشود که تا نزدیک سه قرن ضعف در

260a,

تصویر (۳۳) مقابل صفحہ (۲۶۰)



«واسودوا» آخرین کوشانشاه بزرگ



بالا : اعانه دهندگان کوشانی در اطراف «بودیس اتوا» میثریا . این لوحه از پایتاوه قریب
 سرای خواجه پیدا شده و داخل شدن کوشانی ها را به دین بودائی نشان میدهد
 پایین : مجسمهٔ یککفر کوشانی که از بگرام کشف شده

بیکر آن تولید نشد. پلّت دوام و عظمت دولت کوشانی به سیاست داخلی و خارجی یاد شاهان آن منوط بود، همچنان که در بدو بتاسیس سلطنت «کوی شوانگ» امرای محلی و ملوک را از بین برند تا زمان سقوط عظمت خود در قویّه بنیان دولت مرکزی کوشیدند و مجال ندارند که مملکت بدست امرا و رؤسا منقسم شود.

پادشاهان کوشانی عرف و عادات و مخصوصاً عقاید اهالی مملکت را خیلی احترام میگردند زردشتی، بودائی، برهمنی، پیروان ناهیتا و میتر و یسنو همه در عقیده و آئین خود آزاد بوده و کوشان شاهان خودشان هم به آزادی بیکی از مذاهب و ادیان مذکور تمایل نشان میدادند. کنیشکا به تنهایی تقریباً همه ارباب انواع معروف مملکت را در سکه های خود نمایش داده است. زمانی که آئین بودائی نسبت به سایر ادیان وقت کسب ترقی کرد کنیشکا به دست یاری عمای متبحر دربار و عرض خویش، دائره تعبیرات آنرا طبق روحیات اهالی امپراطوری خود وسعت بخشید و آئین مذکور یکی از وسایل تسخیر روحی باشندگان کشور های مجاور شد. پادشاهان کوشانی مخصوصاً کنیشکا با جمع اوری علما و روحانیون و شعرا و نویسندگان و هنروران و انتخاب و ورین مذهبی و ادبی قوه بزرگی را در پیرامون پایتخت و دربار خویش تمز کرده نام و خاطرات خویش را بزرگی بخشید و این طریق روحیات مردم را نسبت به خویش و دوادمان خویش خیلی مساعد ساخت و با داستانها و افساندها و ارسال باغین شهرت نام و او را در عظمی سلطنت خویش را در نقاط دولت دست آسیا پهن نمود.

در زمینه سلطنت خارجی اولین منظوره کوشاهان این بود که حیثیت خود و مملکت و امپراطواری خویش را بهر قیمتی که تمام شود در انظار بیگانگان بلند معرفی کنند و انگاه از وضعیت ممتاز خویش در زمینه های اقتصادی و تجاری و سیاسی و حربی استفاده نمایند. مهترین رقیب کوشانی های بزرگی در شرق و دوامان

هان‌های چین و در غرب قیصره روم بود. در میان این دو دولت شرقی و غربی دو دولت کوشانی و پارت‌های غربی افتاده بود که اولی یعنی کوشانی‌های بزرگ در مرحله ترقی و تعالی و پارت‌های غربی در مرحله سقوط و انحطاط خود بودند. کوشانی‌های بزرگ در شروع تاسیس سلطنت خود در راه احراز بزرگی و کسب عظمت با چین و شهزادگان تابع آن به جنگ آغاز کردند و بعد از يك شکست کارشان به فتح و فیروزی و موفقیت منجر شد و معنماً و مادناً به بزرگی رسیدند ولی پارت‌های غربی در مقابل حریف زور آورده و قیصره روم روز بروز سقوط کردند و دست نگراهرامپراتور آن روم شدند. تا اینکه در شرق و غرب سه دولت مقتدر هان‌های چین، کوشان شاهان آریانا و قیصره روم باقی ماند.

کوشان شاهان برای معرفی خویش و جلال سلطنت خویش و استفاده از منافع عبور و ترانزیت اموال بین دو کشور شرقی و غربی بیشتر به امید داشتن يك متحد مقتدر مرکزی بر علیه پارت‌ها (مخصوصاً رومن‌ها میخواستند با اتحاد دولت کوشانی پارت‌های غربی را از هر دو طرف تهدید کنند) مایل به استقرار علایق سیاسی و تبادل نمایندگان بایکدیگر بودند و چون امپراتوری کوشانی در وسط و سر راه عبور و مرور اموال هندی و چینی افتاده بود و بدون موافقت آنها مرام فوق‌الذکر به آسانی عمی نمیشد بناء علیه خاندان هان‌های چین و امپراتوران روم هر کدام بنوبه خود به استقرار و حکیم مناسبات با کوشان شاهان بزرگ مایل بودند. موضوع تجارت و خرید و فروش مال التجاره موضوعی است که دوستی و مراوده با کوشانی‌ها را برای شرق و غرب قیمتمدار ساخته بود. چینی‌ها برای فروش مال التجاره خود مخصوصاً ابریشم به بازارهای بی‌زانس «روم شرقی» و بنادر سواحل شرقی بحر الروم احتیاج داشتند. همین طور رومن‌های خوش گذران و عیاش و ثروتمند به مال التجاره شرقی و ادویه هندی و پارچه‌های چینی نیازمند بودند به این ترتیب مقتضیات نظامی و اقتصادی و تجارتنی

خاندان هان های چین وقیا صره روم را وادار ساخته بود که به کوشانی های بزرگ نزدیک و دوست شوند. این دوستی برای کوشان شاهان آر یانا ازهر رهگذر مفید بود. شهرت و جلال و مقام آنها را درین گوشه آسیا تا مین میکرد. سیاست موازنه را میان شرق و غرب تا آنده در اختیار آنها میگذاشت. پارت های غربی را در مجاورت آنها خورد میکرد. موادا ولیه و مال التجاره امپراطوری آنها به چهار سمت افق به اسانی فروخته میشد. باراه بزرگ ابریشم و شاخه جنوبی آن شهرهای آر یانا مخصوصاً «بلخ» بزرگترین تجار گاه بین المللی وقت شده و از ترا نریت اموال مفاد سر شاری بدست ایشان و تجار آنها می آمد.

پس مفا دم تقابله چنین متقاضی بود که روابط سیاسی با اعزام ایلیچی و نمایندگان میان دولت کوشانی آر یانا و رومن های چینی ها برقرار شود رومن ها در زمان سلطنت «تراژان» Trajan در حوالی ۱۱۶ مسیحی موقتاً به خاک های بین النهرین دست یافته و تا کنار سواحل دجله رسیده بودند و بیش از ۶۰۰ میل از سرحدات غرب قلمرو امپراطوری کوشانی فاصله نداشتند به این ترتیب فاصله میان خاک های دو امپراطوری آنقدر زیاد نبود. ازین جهت نویسنندگان و حتی شعرای رومن مثل «ویرژیل» «پروپرس» و «اورلیوس ویکتور» Aurelius Victor از کوشان شاهان و تعلقات شان با قیصره روم صحبت کرده اند. این اشارات در بعضی مواقع بسیار صریح و در برخی هم کمی مبهم است ولی روی هم رفته برای روشن ساختن تعلقات «کوشان و رومن» خیلی مفید و مهم است ظهور سلطنت کوشانی در اواسط نیمه اول قرن اول قم تقریباً معاصر زمان «ژول سزار» و «اگوست» قیصره روم میباشد. روابط سیاسی میان کوشان شاهان آر یانا و قیصره روم با خاندان کد فیزس ها آغاز و در عصر کمیشکا منبسط گردید پیشتر متذکر شدیم که از روی معلومات شعرای رومن در استقرار روابط کوشان و رومن و تبادل نمایندگان میان ایشان هیچ شبهه ای نیست ولی اشکال اسمای کوشان شاهان قدری موضوع را مشکل

ساخته که آیا کدام پادشاه کوشانی و قیصر روم به دربار یکدیگر نماینده داشتند درین شبهه‌ئی نیست که کد فیزس دوم کوشانی اولین کوشان شاهی است که نماینده به روم فرستاده. بعضی ماخذ میگویند که این نماینده پادشاه کوشانی نزد تراجان رفته بود چنانچه قبل برین حین ذکروا قعات مربوط به کد فیزس دوم (صفحه ۲۰۵ همین جلد) ما هم این مطلب را اشاره نمودیم اگر سندی جلوس و سلطنت کوشان شاهان بصورت یقین معین می‌بود با مقایسه آن با سال و تاریخ سلطنت قیصره این مطلب تا اندازه‌ئی تصریح میشد ولی متأسفانه این هم عجباً تماماً ممکن نیست بهر حال با مراعات ملاحظات فوق گفته میتوایم که کد فیزس دوم کوشانی سفیر نزد «اگوست» فرستاده و امپراطور روم در مقام ساموس Samos از اولین نماینده کوشانی استقبال نمود احتمال زیاد می‌رود که کد فیزس دوم روابطی با «مارک انتوان» یا «اگوست» هم داشته زیرا پیر و پیرس شاعر روم در ضمن وقایع سال ۲۱ ق م از اعزام نماینده‌ئی به نزد شاه کوشانی حرف می‌زند ولی خوب معلوم نمیشود که نماینده از طرف مارک انتوان است یا از طرف اگوست چون قرار نظریات حاضره این وقت به عصر سلطنت کد فیزس دوم موافقت میکنند احتمال دارد که نماینده روم به دربار او آمده باشد (۱) شبهه نیست که کنیشکا امپراطور بزرگ کوشان روابط سیاسی سلطنت خویش را با روم‌ها محکم تر ساخت و نمایندگان سیاسی با چند نفر از قیصره روم مبادله نمود. از میان قیصره روم «تراجان» کسی است که نظریات موجوده او را با کنیشکا معاصر ساخته است. (۲) میگویند که کنیشکا نماینده نزد تراجان فرستاد که بسال ۹۹ مسیحی به ایطالیا واصل شد و به روما بحضور امپراطور بار یافت.

(۱) آقای سعید نفیسی در صفحه ۱۵۹ احوال و اشعار رودکی جلد اول کنیشکا را کسی میداند که با مارک انتوان تعلقات سیاسی قائم کرده بود

(۲) تراجان از ۹۸ تا ۱۱۷ مسیحی سلطنت کرده است.

شبهه‌ئی نیست که چینی‌ها کوشانی‌ها را بنام «وچی» از همه اول‌تر و خوب‌تر می‌شناختند و حتی پیش از تشکیل سلطنت هم با ارسال ایلچی‌ها با روسای ایشان مراوده داشتند (صفحه ۱۷۸ و ۲۰۲ این جلد ملاحظه شود). ظهور سلطنت و کسب قدرت کوشانی‌ها در آریانا هراسی برای هان‌های چین تولید نمود و بعد از ۷۳ مسیحی دلچسپی آنها به مالک «غربی» و حتی از سوی آنها به فتح علاقه‌های مختلف سنکیانگ با ارسال قشون معلوم گردید. ولی خاندان کد فیزس کوشانی به مقابله برخاست. به این طریق روابط کوشان شاهان و هان‌های چینی اگر چه به تصادم و جنگ شروع شد. در اول کامیابی نصیب آنها گردید ولی با عظمت و موفقیت‌های کنیشکا و مغلوب شدن شهزاده چینی سنکیانگ و آمدن بر غم‌های چینی رنگ دیگر بخود گرفت و موقعیت دولت کوشانی به مراتب در نظر هان‌های چین بزرگ شد و با تحکیم مناسبات در ستانه سیاسی راه انتشار آئین بودائی بخاک‌های شرق با میر باز شد و روابط متقابل تهذیبی میان آریانا و چین مفتوح گردید. موضوع مبادله نمایندگان میان کوشان شاهان و هان‌های چینی عجبالآن روشن نیست ولی احتمال قوی می‌رود که وقت بوقت ایلچی‌ها با تحف و هدایا میان دربارهای سلطنتی ممالک متین مبادله می‌شد.

اوضاع عمومی در عصر خاندان کنیشکا: به تدریجی که اتخاذ شده بعد از کر اسما و خصوصیات سلطنتی کد فیزس اول و دوم یعنی شاهان خاندان اول کوشان عمومیات عصر کد فیزس‌ها را هم شرح دادیم به همین رویه بعد از کر نام و وقایع خصوصی کنیشکا و جانشینان او که خاندان دوم کوشانی‌های بزرگ را تشکیل می‌دهند به ذکر عمومیات اوضاع عصر سلطنت خاندان کنیشکا مبادرت می‌ورزیم.

دوره حکمرانی دومین خاندان کوشان که با کنیشکا در حوالی ۱۲۰ مسیحی آغاز و با واسو دوا مقارن ۲۶۰ مسیحی پایان می‌رسد تقریباً یک و نیم قرن (۱۴۰ سال)

را در بر میگیرد. طوریکه دید شد دوره خاندان کد فیزس دوره بود که بعد از انحطاط
تدریجی دولت یونان، باختری و خورد شدن ساحه قلمرو دولت مرکزی و ظهور
ملوک الطوائفی آغاز به تشکیل دولت نیرومند مرکزی نمود. آغاز در اکثر امور از
مشخصات عصر کد فیزسها محسوب میشود و دوره خاندان کنیشکا را باید دوره ترقی
و تکامل و شهاب عصر کوشانی های بزرگ محسوب داشت و تفصیل این ممیزات
قرار آتی است:

* * *

خاندان اول کوشان صرف مساعی زیاد نمود که در داخل کشور ملوک الطوائفیها
بر طرف شده و دولتی در چوکات آریا به میان آید این مقصد بر آورده شد و حتی بنای
پاره فتمو حانی را هم در خارج گذاشتند و مخصوصاً و یما کد فیزس اگر در منازعه با چین
شکست خورد در دهند از ادوس خیلی بیشتر گذشت. معذالک فتوحات واقعی
کوشانیها بیشتر ثمره عصر خاندان کنیشکا و بیشتر حاصل عزم خود
او است. زیرا آنچه و یما کد فیزس در دهند نمود، بود دوام نکرد و کنیشکا
مجدداً علاقه های مفتوحه هند را فتح نمود و تا «یتالی پوترا» یتنه
(مرکز قدیم امپراطوری موریان) پیش رفت. در علاقه های ماورای شرقی یا میر
وسنکیانگ کدیما کد فیزس شکست خورد بود کنیشکا به فتوحات درخشانی نایل شد
و بایر غملهائی که از شهزادگان این علاقه گرفت او از این فتح ناقرین های متوالی
در دره های هندو کش افسانه گردید کنیشکا در دهند ناحوزه گنگا و در سنکیانگ
ناحوزه تارم نفون خود را بسط داد و دامنه امپراطوری خود را تا کوه های تبت رسانید
پوره معلوم نیست که جانشینان او این امپراطوری وسیع را ناچه وقت محافظه کردند.

* * *

از نقطه نظر آئین دوره سلطنت خاندان کنیشکا بر عصر خاندان کد فیزس فرق

زیاددار دو خط برجسته آنها هم مربوط به دیانت بودائی است که در داخل فلسفه آن با مجلس کبیر پشاور طریقه مهابانا «راه بزرگ نجات» انقلابی در طرز تعبیر متهن مذهبی وارد کرد و در خارج آئین مذکور با فتوحات کنیشکاو اعزام مبلغین به پیمانیه بسیار وسیع در سنکیانگ و چین انبساط یافت درین شبهه نیست که در عصر کنیشکاو جانشینان او هنوز آئین زرتشتی در نصف غربی افغانستان رواج داشت و معتبر او انا هیتام قسمی که روی مسکوکات او دیده میشود پذیروان و معابدی داشتند ولی دیانت بودائی از نقطه نظر فلسفه و توسعه نفوذ و انتشار داخل انقلابی شد که بیشتر نظیر آنرا ندیده بود و این ممیزه برجسته عصر زمامداری دومین خاندان کوشانی‌های بزرگ است. همان طور که آشوکائی بمیان آمد و محفل بزرگ مذهبی دایر کرد و آئین بودائی را با از سال مبلغین از سرحدات هند بهاریانا کشانید کنیشکائی در کار بود تا با فتوحات خوبش راهائی در ماورای شرقی یا میر بطرف حوزه نارم باز کند. باز محفل بزرگی مذهبی دایر غایب و بر طبق مقتضیات جدید افق دیانت مذکور را وسعت دهد و با تشویق از مبلغینی متوجه آسیای مرکزی شوند.

* * *

صنایع مستظرفه معماری، هیکل تراشی، نقاشی، موسیقی در دوره سلطنت شاهان دومین خانواده کوشان با مراتب بلندی نایل شد. پیشتر در «صفحه ۲۱۹ همین جلد» نگاشتیم که صنعت زیبای «بونانو باختری» در عصر کد فیزسها وارد دوره انحطاط شد. چنانچه موضوع را به این جمله شرح دادیم که «دوره سلطنت خاندان کد فیزس تقریباً در عصر تنزل مدسه یونان و باختری و شروع ترقی مدرسه بونانو بودائی واقع شده است، حقیقتاً عصری که به سلطنت دومین خاندان کوشانی‌های بزرگ مصادف است عصر ترقی صنعت بونانو بودائی یا گریک و بودیک میباشد.

عظمت و جلال امپراطوری کوشانی کنیشکا تقاضا میکرد که معابد باشکوهی مانند معبد بشاور توپ دره چهار یکار و هیکل بزرگی مانند مجسمه ۳۵ متری بامیان بامیان آید .

موضوع افسانه‌های بودائی نه تنها در سنگ کنده و حفرشد بلکه در دیوارهای معابد نقش گردید و موسیقی برای تسکین آلام در خدمت به مرام مذهبی بکار افتاد .

مجموع این همه فعالیت‌ها زمین‌در ابرای ترقی صنایع نفیسه در عصر زما مداری دومین خاندان کوشانی خیلی آماده و مساعده ساخت عصر سلطنت خاندان کنیشکا از نقطه نظر ترقی ادبیات با عصر کد فیزس‌ها فرق دارد . زیرا توجه کنیشکا به امور مذهبی و تشکیل محفل بزرگ مذهبی ، و اصلاح و تعدیل قوانین بودائی ، بسبب شد که عامام و دانشمندان اراقطار امپراطوری اوواز خارج قلمرو آن به پایتخت ممالکت جمع شوند . محفل بزرگ مذهبی که در عصر کنیشکا در پایتخت زمستانی او درپشاور یا کشمیر دایر شد برای تحریر قوانین طریقه‌مهایانا (راه بزرگ نجات) زبان سانسکریت را ترجیح دادند از چیزهای عجیبی که میان خاندان اول و دوم کوشان قابل ملاحظه است این است که رسم الخط خروستی که شاهان یونان و باختری و حتی خاندان اول کوشان کد فیزس‌ها با رسم الخط یونانی در مسکه کات خود استعمال میکردند در مسکه کات کنیشکا و جانشینان او ازین رفته و تنها رسم الخط یونانی با جزئی تغییراتی استعمال شده است . البته خروستی در کتیبه‌ها و الواح در تمام دوره کوشانی های بزرگ رواج داشت زبان سیتی مخصوص خود کوشانی ها که لهجه ئی از خانواده معروف به ایرانی میباشد با رسم الخط یونانی در سکه‌های دومین خاندان کوشان استعمال میشد این هم موضوعی است که ایشان را از خاندان کد فیزس تمیز میدهد

تعلقات سیاسی و روابط تجارتی دومین خانواده کوشانی های بزرگ ماند
 عصر خاندان اول به شرق و غرب با دولت چین و دولت رم دوام داشت و حتی به
 تناسب زیاد و وسیع تر گردید این نظر به رانگارشات شعرای رومن مثل «ویرژیل»
 و «پیر وپرس» نائید میکند و معلوم میشود که «مارک اکتوان» و «گوست و تراجان»
 نمایندگان به آریانا نزد کدفیزس دوم و کنیشکا فرستاده بودند.
 همین قسم از نوشته های «اورلیس ویکنر» و «مراس» برمی آید که دولت باختریان
 نمایندگان در دربار اگوست داشتند (۱)

دراثر استقرار و روابط سیاسی، روابط تجارتنی میان امپراطوری کوشانی
 آریانا و امپراطوری رومن خیلی توسعه یافت و معاهدات تجارتنی به امضای رسید و در
 نتیجه راه بزرگ تجارتنی موسوم به «رادابریشم» باز شد و مرادوات و تعلقات سیاسی
 و تجارتنی و تهذیبی آریانا با کشورهای مجاور و دور دست نسبت به زمان خاندان
 کدفیزس در عصر دودمان کنیشکا به مراتب توسعه یافت.

دوام خاطرات کشور کوشانی های کنیشکا درهند: بیشتر در صفحات ۲۵۰ و
 ۲۴۵ کنیشکا را بهیث پهلوان یکی از دستان های کاپیسا معرفی کردیم
 داستان مذکور عزم راسخ سلطان کوشانی و اراده شاهانه اش را در عمران ابدات
 بزرگ و مجلل مخصوصاً تعمیر استوبه در گوشه شمال غربی کاپیسا و نمود
 کرد. این استوبه که موسیو فوشه آنرا بنام «استوبه کنیشکا» یاد کرده است
 هنوز در «توپ دره» در قسمت غربی چاریکار فعلی موجود و بزرگترین و زیبا
 ترین استوبه موجوده افغانستان میباشد چنانچه نظر به اهمیت موضوع از آن تحت عنوان
 «استوبه کنیشکا» در فصل آتی شرحی خواهیم نوشت حال آنکه خواهیم از خلال داستان

دیگر که کامیابی های فاتحانه کنیشکا و دوام خاطرات آنرا در هند ترسیم میکند چند سطرى بنگاریم و تاثیر عمیق شخصیت و کار نامه های جنگی این پادشاه بزرگ را از روی آن قیاس نمائیم .

پیش از اینکه وارد موضوع داستان شویم در باب اصلیت و صورت رسیدن آن به عصر و زمان ما چند سطرى مینگاریم :

شبهه نیست که اصل داستان یکی از قصه های هندی است که حتماً در اثر آوازه قنوجات کنیشکا بمیان آمده مدت ها در محیط هند دهن بدهن نقل شده تا اینکه به گوش یکی از زائرین چینی موسوم به «هیوان تسو» Hiuan tso رسیده و آنرا به دیار چین برده و در فصل یازده کتاب (یو - یانگ - تسو) که قرار عقیده چین شناس فرا نسوی «موسیو پلیو» در ۸۶۰ مسیحی تالیف شده داخل گردیده است . هوبر Ed. Huber قصه مطابقت را از کتاب مذکور استخراج کرده و موسیو «سیلون لوی» آنرا در شماره ماهی ژانویه و مارس ۱۹۳۶ مجله آسیائی (ژورنال ازیانیک) گرفته است ما هم ازین جاروح مطلب را اقتباس میکنیم . عین همین داستان را ۱۷۰ سال بعد البیرونی حکیم و مورخ و ریاضی دان بزرگ دربار غزنه هم حین مسافرت و مطالعات علمی و ادبی و تاریخی خویش در هند شنیده و در کتاب تاریخ الهند خود نقل کرده است و با جزئی تجریفی که زاده مرور زمانه است در مجمل التواریخ هم آمده است . خلاصه روح داستان مذکور به اساس متون چینی عاری از تحقیقات اضافی مدققین قرار آئی است :

در زمانه های باستان در گندهارا پادشاهی بود دلاور و دانا موسوم به (کیانی سوکیا) یعنی کنیشکا . این پادشاه بر علیه همه کشورها لشکر کشید و کسی

تاب مقابله او را نیاورد باری حین لشکر کشی ها به خاک هند دو تکه پارچه فوق العاده نفیسی بحضور شاه آوردند. پادشاه یک پارچه را برای خود نگه کرد و پارچه دیگر را به ملکه داد. ملکه از آن بیرهنی ساخت و نزد شاه آمد. پادشاه چون نیک دید درست بالای سینه ملکه نقش پنجه دستی به زعفران ملاحظه نمود. پادشاه ازین مشاهده متاثر شده و به ملکه خطاب کرد: این پیراهنی که پوشیده‌ئی با این نقش دست چه معنی دارد؟ ملکه در جواب گفت: این همان پارچه ایست که پادشاه بمن داده است کنیشکا. به غیظ شده و به قهر امر داد تا خزانه دار شاهی را احضار کنند و عندا ورود از او در این مورد توضیحات خواست. خزانه دار جواب بعرض رسانیده و گفت: "نقش پنجه دست همیشه در این پارچه بوده و غلام تقصیری ندارد" پادشاه به احضار تاجری که آنرا آورده بود امر داد اورا احضار کردند و چنین به نقل آغاز کرد:

"در هند جنوبی پادشاهی سلطنت دارد موسوم به (ساته واهنه). این پادشاه در زمانه های ماضی در اثر نیاز و استدعا صاحب نفوذ خارقه نمائی شده بود هر سال پارچه های نفیسی را که از درك مالیات رعایا جمع میشد پیش خود میخواست و بعد از پنجه هزارها هزاران را روی یکدیگر میگذاشتند پنجه دست خود را در رنگ زعفران تر میکرد و بالای سطح پارچه ها میگذاشت و نقش دست او تمام پارچه های مذکور را فرا میگرفت. سپس تجار پارچه های مذکور را بهر جامی فروختند اگر مردی از آن لباس میساخت نقش پنجه دست در پشت او واقع میشود و اگر زنی پیراهن میساخت نقش دست روی سینه هایش می آمد."

کنیشکا پادشاه به درباریان خود امر داد تا از آن پارچه لباس بسازند و بپوشند. ساختند و پوشیدند نقش دست طوریکه تاجر گفته بود در پشت آنها پدیدار شد.

کنیشکا پادشاه از مشاهده این کیفیت عجیب به عیظ و غضب شده، شمشیر خویش را تکان داد و گفت: «خواب و خوراک بر من حرام است تا با شمشیر خویش دست و پای این پادشاه را قطع نکنم.» سپس قاصدی بطرف هند جنوبی فرستاد تا تصمیم وی را به شاه آن ناحیه اعلام دارد و قتیکه قاصد بدینجا رسید پادشاه (ساته واهنه) وزیرای خود را جمع کرده و قضیه را با ایشان در میان نهاد، آخر به دسیسه متوصل شده جوابی ساختند و به قاصد گفتند:

«بلی درست است که پادشاه ما «ساته واهنه» نام دارد ولی او اصلاً وجود خارجی ندارد ما هیچکس او را روی تخت نشانده ایم و قوه اجرائیه بدست ما رزرا میباشد.»

چون قاصد جواب پیغام را بدین منوال به کنیشکا رسانید، سلطان گند هارا کوشان کنیشکا به سران لشکری امر داد تا سواره نظام و فیلان جنگی را آماده سازند و همه آماده باشند تا بهر کاب شاه بطرف هند جنوبی به کشور «ساته واهنه» بورش برند تصمیم قاطع پادشاه بزرگ، خبر جنبش و حرکت سپاه گران در اقطار دور دست هند بسرعت صاعقه نما منتشر شد و چون رعد، غلغله افیگند ترس مردم ارکان دولت و پادشاه را فرا گرفت و به ایماء شاه و تصمیم وزرا اهلی کشور متخاصم پادشاه خود را در مغاره کوهی پنهان کردند و برای اثبات دسیسه و دروغ خود مجسمه از طلا ریختند، بر تخت نشانیدند و به مقابل متهاجم کوشانی برآمدند اما اراده جنگی نداشتند بلکه میخواستند از راه الحاح و زاری و مکر و حیله و دسیسه پیش آیند کنیشکا پادشاه با سپاه خویش داخل خاک آنهاند و به مرگشاهی آنها وارد شد و سر راست به قصر سلطنتی داخل گردید چون به تزویر دشمنان پی برده بود از اعمال صالحه گذشته خویش استعانت خو است.

بازوها و پاهای مجسمه طلائی را برید و در عین زمان بازوها و پاهای (ساته واهنه) پادشاه که در مغاره مخفی بود قطع گردید و از بدنش جدا شد دشمنان به کیمفر دسیسه کاری های خود رسیدند و شاهنشاه گنبد هاری مظفر به کشور خویش برگشت.

این داستان که متن آنرا ادبیات چین حفظ کرده از بسیار واقعات مفصل تاریخی معتبرتر است و چون داستانی است باستانی و روح توده همان تودهائی که شاهد واقعات بودند آنرا بمیان آورده، عصاره واقعات، انعکاس خاطرات، ماحصل معتقدات یک دوره مهم تعلقات تاریخی افغانستان و هند در آن حل و مزج است. به این جهت روح هندی، همان روحی که به حفظ خاطرات پارینه در لافافه داستان و افسانه سخت مستعد است آنرا با مرور زمان طولانی فرا موش نکرده و بعد از ۱۷۰ سال که سیاح و مؤرخ و دانشمند دیگر به تعقیب (هیوان تسو) چینی بنام ابوریحان بیرونی وارد هند شد باز آنرا ننمید وضبط کرد. چون میان روزگار کنیشکا پادشاه کوشانی و «ساته واهنه» شاه دکن و هند جنوبی که اصل واقعه در آن وقت رخ داده و ایام بیرونی تقریباً ۹۰۰ سال فرق است طبیعی در مرور این دوره طولانی بعضی نام های شخص و محل در داستان مذکور فرق کرده است اگرچه ابوریحان بیرونی تنها در قسمت هند عوض «ساته واهنه» و «هند جنوبی» قنوج و را جای قنوج شنیده و در قسمت دیگر اسم «کنیشک» یعنی کنیشکا کما فی اصل باقی مانده است از روی تصور حوادث تاریخی میشد نام محمود غزنوی را بشنود زیرا معاصر زمان او عوض کنیشکای کوشانی محمود زابلی غزنوی بقصد دیار هند لشکر کشی داشت، بهر حال چون مورخ و دانشمند بصیر در بار غزنه هزار سال قبل داستان باستانی فتوحات کنیشکا را با مختصر تغییری شنیده آنرا هم اینچنان ذکر میکنیم تا فهمیده شود که نام و آوازه جهان گیری کنیشکا بکدام پایه در اعماق روح هند ریشه دوانیده بود.

البیرونی می نویسد: «راجای قنوج پارچه در نهایت زیبایی برای کنیشکا فرستاده بد کنیشکا به خیاط خویش امر کرد که ازان لباسی برای او درست

کند. خیاط به دوختن لباس مذکور جرئت نکرد زیرا برش پارچه را هر طوری میگرفت نقش پای میان شانها می آمد. کنیشکا تحفه را حقارت تعبیر کرده و بقصد گوشمالی را جای قنوج لشکر کشید وزیر را جای قنوج برای دفعه خطر خویش را به تهلکه افکنده و در صدحیلۀ برآمد و بر اجا گفت من بینی و گوش خویش را بریده و ببحث طاغی از دربار تو میگیرم و به استقبال متها جم میروم و او و عساگرش را در بی راهی های بیابان نابدید میسازم. چون کنیشکا و قشونش پدیدار شد وزیر خود را به رکاب کنیشکا افکنده حال خویش را عرض کرد و به قصد رهنمائی قشون از راه کوتاه بطرف قنوج به حرکت آمد. اما عوض اینکه کنیشکا و قشونش را درست رهبری کند ایشان را به بیابان بیکران وارد ساخت و تصور نمود که با این خدعه حربی کار ایشان را خواهد ساخت ولی کنیشکا نیزه خویش را در ریگ فرو برد و فوراً ازان جا چشمه آب صافی پدیدار شد. وزیر را عفو کرد ولی به او حالی نمود که کار بادارش را جای قنوج ساخته شده است. حین مراجعت به قنوج وزیر مذکور مطلع شد که همان روز بیکه کنیشکا نیزه خود را در ریگ فرو برد دست و پای را جای قنوج از بدنش جدا گردیده بود.

قراریکه ملاحظه میشود روح این دو داستان حماسی که پهلوان آن کنیشکای کبیر کوشانی است يك چیز میباشد و از قشون کشی این پادشاه نیرومند بطرف هند حکایت میکند. این دو داستان طوریکه بالا اشاره شد هر دو در هند شنیده شده راوی اولی « هیوان تسو » چینی و راوی دومی ابوریحان بیرونی حکیم و مورخ معروف در بار غزفه است. مرور زمان میان عصر راوی اولی و دومی در طی ۱۷۰ سال جزئی اختلاف در آن وارد کرده ولی روح اساسی داستان از بین نرفته است هر دو داستان کنیشکا را پادشاه مقتدر و نیرومندی رسم کرده که با سواره نظام و نیزه داران خویش بعزم دیار هند برآمده و آخر به فتح دورترین نقاط آن کشور پهناور موفق گردیده است ریشه عمیق داستان در خاطر ات توده هندی نشان میدهد که فتوحات پادشاه کوشانی در عمق روحیات مردم هند تأثیر افکنده و ببحث یکی از واقعات فوق العاده مهم در پاد گارها ثبت گردیده است.

جامعه و تهذیب

تا حال در هر دوره بزرگ تاریخ آریانا حتی المقدور کوشش نموده ایم که علاوه بر روی کار آمدن سلاله های سلطنتی و شرح حال و واقعات پادشاهان و جنگ ها و پیش آمد های دیگر نظری به حیات جامعه و کیف زندگی مردم افکننده و نگذاشته ایم که سیر تطور حیات فرد و جامعه که مهمترین قسمت تاریخ است در تاریکی بماند. حتی با رویه ئی که تا حال تعقیب شده در فصول بزرگ و متمیزه تاریخ آریانا مانند فصول ویدی و اوستائی و یونانو باختری درین قسمت ها تحت عناوین حیات اجتماعی (جلد اول صفحه ۱۱۰) زندگی اجتماعی (جلد اول صفحه ۳۱۹) و حیات اجتماعی و تهذیبی (جلد دوم صفحه ۸۴) مفصل تر صحبت شده است.

عصر کوشانی های بزرگ که تقریباً سه قرن اول عهد مسیحی را دربر میگیرد دوره دیگری از همان دوره های بزرگ تاریخ افغانستان قدیم است مطالعه حیات اجتماعی و تهذیبی مردم در طی آن تا اندازه ئی که فعلاً امکان پذیر است خیلی مهم میباشد. چون این دوره بزرگ بمناسبت سیر تطور حیات اجتماعی در تاریخ قدیم افغانستان تقریباً حد وسطی میباشد که از یکطرف یادگار های عصر ویدی و اوستائی و یونانو باختری به تناسب زمان در آن کم و بیش رسیده و از جانب دیگر خاطرات آن به دوره های مابعد تأثیر زیاد نموده لذا در خور توجه مزید و دارای اهمیت بیشتری است. امپراطوری کوشانی که در دوره عروج خود

تمام آریانا و قسمتی از کشورهای مجاور را فرا گرفته بود یکی از امپراطورهای نزرگی بود که بین چین و متصرفات آسیائی امپراطوری روم امنیت بادوامی را درین گوشه آسیا برقرار کرده و در سایه امنیت و رفاه و وسعت نظر پادشاهان و سیاست ارتقاء خواهانه ایشان در زمینه های مختلف حیات فکری، صنعتی، تجارتی، ادبی، دینی، عمرانی، تحولانی رخ داد که بعضی آن پیشتر سابقه نداشت و روی هم رفته اکثر آن کم و بیش در دوره های مابعد تا نیر افکننده است. اینک تحت عناوین کوچک یکم یکم وارد این قسمت ها میشویم:

آئین: در دوره کوشانی یکطرف هنوز بقایای دیانت های قدیم آریانی از قبیل پرستش اناهیتا، (رَبَّه النوع فراوانی و آمودریا) میترا یا (مهر) آتش پرستی از بین نرفته بود و از طرف دیگر دیانت بودائی کسب عمومیت میکرد. علاوه بر اینها طوریکه در فصل ششم همین جلد (صفحه ۸۶-۸۷) نگاشتیم چون ارباب انواع میتولوژی یونانی هم با یونانی هائی که در آریانا مستقر شدند معروف و کم بیش پیروانی پیدا کرده بود بشهادت مسکوکات کوشانی هنوز خاطره اکثر آنها از بین نرفته بود زیرا قراریکه دیدیم کنیشکا تصاویر و نام های اینهارا در مسکوکات خود بضرر میرسانید، تا اندازه که از مسکوکات و قرائن و اشارات مختلفه معلوم میشود پادشاهان کوشانی همه یکسان بطرف یکی از ادیان معموله آریانا توجه، مخصوصی نداشتند. آزادی آئین و عقیده ممیزه عمومی دوره آنها است. بناء علیه همه مذاهب و ادیانی که در اقطار امپراطوری وسیع آنها معمول بود رشد طبیعی خود را طی میکرد، پادشاهان کوشانی با وجود حفظ موازنه هر کدام بیک دینی تمایل مزید نشان میدادند. کجولا کد فیزس باوجودیکه بصفه «دراماتی تاسا» یعنی (دین دار) یاد شده واضح نمیتوان گفت که پیرو چه دیانتی بوده و بمانند فیزس جانشین او دومین پادشاه کوشانی یا پیرو آئین شیوانی یا مشوق آن بود. کنیشکای کبیر مؤسس دومین دودمان سلطنتی کوشان در سال

های اول سلطنت باحفظ رویه عجیب همه ادیان معموله آریانا را احترام میکرد تا اینکه به تدریج بطرف آئین بودائی راغب شده رفت و آخر جدی ترین پیر و بزرگترین حامی این دیانت گردید و بافتوحات و پیروزی و غلبه او آئین ساکیا مونی به کامیابی های بزرگی نایل گردید. بقیه کوشانی های بزرگ احفاد کنیشکا باشند دین بودائی بودند.

اگرچه در عصر کوشانی مذاهب و ادیان مختلف در دو طرف هند و کش وجود داشت، مقابله بیشتر میان آئین زردشتی و بودائی بعمل آمد و در نتیجه نصف شرقی خطه بلخ - قندهار را دین بودائی فراگرفت و آئین زردشتی را در نیمه غربی خصه مذکور محدود ساخت. بعبارت دیگر دین بودائی در عصر کوشان مخصوصاً از عصر کنیشکا به بعد بر سایر مذاهب و ادیان فایق آمد. طریقۀ مها یا نایاراه بزرگ نجات بانظر وسیع تشکیل شد و بافتوحات کنیشکا و صرف مساعی مبلغین آریائی و هندی آئین بودائی به ماورای شرق پامیر به دیار چین انتشار یافت.

در جنوب هند و کش مخصوصاً از علاقه کاپیسا از مقام پایتاوه (حوالی سرای خواجه) و از معبد شترک بگرام صحنه هائی پیدا شده که داخل شدن کوشانی هارا بدین بودائی نشان میدهد. شناختن کوشانی های مذکور چه مرد و چه زن کار آسانی است و بیشتر از روی لباس تشخیص میشوند نجبای کوشانی شوق زیاد داشتند که با دادن پول و اعانه خویش و خانواده خویش را در صحنه های مذهبی قریب به بودیس اتوها نمایش دهند.

روحانیون : جامعه علما و روحانیون مخصوصاً روحانیون بودائی در عصر کوشانی

ترقی زیاد حاصل کرده بود، روحانیون چه از نقطه نظر اقتدار و چه از پهلو علم و تبحر به مراتب بلندی نایل شده بودند. علمای بودائی آریانا نسبت به همکاران هندی خویش بانظر وسیع تر به فلسفه ادیان نگاه میکردند، اجتماع ۵۰۰ نفر علمای

بودائی در گندهارا و مناظره آنها در امور مذهبی انقلابی در سیر تطور بودیزم تولید کرد. در دوره کوشانی در نیمه شرقی آریانا هزار ها معابد بودائی آباد شده بود. درین معابد به تناسب گنجایش آن علما و روحا نیون زیست داشتند و مشغول تالیف و ترجمه کتب علمی و ادبی بودند. اگر چه امری است طبیعی که علمای متبحر در تمام نقاط آریانا از صفحات شمال گرفته تا جنوب هندو کش و در تمام اقطار امپراطوری کوشانی بکثرت وجود داشت ولی مرکزیت «گندهارا» در قلب امپراطوری و مرکزیت آن من حیث علوم مذهبی و صنعتی سبب شده بود که اکثر علمای بزرگ عصر کوشانی ازین دره شاداب سر بلند کنند. و ازو میترا Vasuamitra که بعضی او را هفتمین صدر علمای بودائی میخوانند از اهل گندهارا بود این شخص در علمیت و تبحر کمتر در امپراطوری کوشان نظیر داشت به بعضی روایات او در محفل پنجم صد نفری بزرگی که از عصر آشوکا به بعد ما نمند آن تشکیل نشده بود سمت ریاست داشت. هکذا «پار سوا» Parçva مشاور مذهبی دربار کنیشکا که تقریباً مصاحب امپراطور بود اصلاً گندهاری نژاد بود. از روی بعضی اسناد دیگر چنین استنباط میشود که این عالم بزرگ در محفل فوق الذکر ریاست کرده است دو نفر از علمای دیگری که محتملاً گندهاری بودند و در عصر کوشان شهرت بسزا داشتند «مانتا نگا Mantanga» و «گو بهارانا Gobharana» نام داشت. «سنگ - هوئی» Seng-Houei پسر یکی از تاجران های گندهارا و «دهار ماکاله» Dharma Kala یک نفر عالم دیگر آریانی بواسطه تراجم کتب متعدد مشهور اند. گونا وارمن Gunavarman که اصلاً از احفاد شاهان کاپیسا بود در گندهارا اقامت داشت در جمله سر آمد علمای جنوب هندو کش محسوب میشود.

(۱) در قرن ۴ مسیحی یعنی در اخیر دوره کوشانی دو برادر در میان علمای گندهاری شهرت پیدا کردند یکی ایشان «اسانگا» و دیگری «وازو باندهو» نام داشت. در اوایل عمر این برادران هر دو بر وطریقه «هنا یانا» یعنی راه کوچک نجات بودند و بعد به تدریج اول «اسانگا» و چندی بعد تر (وازو باندهو) داخل طریقه شمال یاراه بزرگ نجات شدند.

ازین قبیل علما و روحانیون بزرگ در معابد متعدد نگار اهارا (ننگرهار) لمپاکا (لغمان) کابل، کاپیسا (حوزه کپستان و گوهدامن) بامیکان (بامیان) و در شمال هندو کیش در معابد صفحات باختر وجود داشت که متأسفانه اسم آنها از خاطره ها فراموش شده و آثارشان را پیش آمدهای روزگار از میان برده ولی از امکان بیرون نیست که با تحقیقات آئینده و بسط حفریات در خرابه های معابد قدیم شواهدی کشف شود که ضمناً نام و آثار آنها را روشن کرده برود چنانچه ورق پاره های پوست درخت با نوشته های سانسکریت که یکی از معابد قدیمه بامیان چند سال قبل کشف شد وجود متن سانسکریت یکی از مهمترین کتب بودائی را بما وا نمود کرد. با وجودیکه زایر چین هیوان - تسنگ خیلی بعدتر از عصری که مشغول مطالعه آن هستیم از افغانستان عبور میکند و زمان عبور او را با دوره جلال کوشانی های بزرگ هیچ نسبتی نیست معذالک از خلال سطور یاد داشت های او چنین معلوم میشود که در معابد افغانستان در هر علاقه صدها علمای بزرگ و متبحر زندقانی داشتند.

رول مبلغین آریانا در انتشار دیانت بودائی در چین : (۱)

وقوع محاربات بین کوشانی ها و چین در عصر « ویماکد فیزس » و « کنیشکا » مانند اکثر جنگ ها که اقوام مختلف را بهم در تماس میارد کوشانی های آریانا و چینی ها را بیش از پیش به اخلاق و روحیات یکدیگر آشنا ساخته و زمینه را برای استقرار روابط دائمی بین آنها و خصوصاً برای انبساط دیانت بودائی در چین و شرق اقصی خیلی مساعد ساخت. بودائی شدن کوشانی ها برای احیا و انبساط دین « ساکیا مونی » آب حیات شده اسباب انتشار آن اول در آن نقاط آسیای مرکزی گردید که جزو امپراطوری و یابا تحت نفوذ آنها

(۱) تمام معلومات این مبحث از صفحه ۹۱ تا ۹۶ جلد دوم کتاب تاریخ آسیا تالیف

بود یعنی بعد از مناطق ماورای اکسوس (پار دریا) و کاشغر بنوبه خود بودائی شدند. چون در اثر فتوحات «پان چاو» ژنرال چین بطرف غرب امپراطوری چین که به کاشغر و مناطق مجاور پامیر و پار در یای آمو تماس پیدا کرد قشون چینی حین مراجعت تصاویر و مجسمه های بودائی را ازین نقاط که یونانی ها «سریند» Serinde (یعنی هند و چین آنوقت) میگفتند با خود بردند قرار یکی از روایات قدیمه مینگ تی «Ming-Ti» امپراطور آنوقت چین (۷۵ - ۵۸ م) از دیدن مجسمه های بودا بحیرت رفته خواست که اساس آئین نورا بشناسد و حکم داد تا مبلغینی از ماورای پامیر (آریانا و هند) خواسته شود. آنوقت کوشانی ها دونفر از علمای معروف خود را که یکی «مانتانگا Mantanga» و دیگری «گوبهارانا Gobharana» نام داشت و یحتملاً گندهاری بودند با یکعده کتب مذهبی به چین فرستادند و در نتیجه در اثر مساعی آنها امپرا طور چین

در سال (۶۴ م) بودائی شد. به این ترتیب که در وازه چین بر روی دیانت بودائی باز شد مبلغین کم کم به انتشار آن به آنطرف صرف مساعی نموده رفتند اما اقدامات جدی که برای بودائی ساختن چین بعمل آمده است از او اسط قرن دوم مسیحی شروع شده و پیشقدم این کار علمای امپراطوری کوشانی باختری ها - فنیا نی ها (بامیانی ها) کاپیسائی ها، کابلی ها - علمای هده، پشاوری، کشمیری یعنی گندهاری ها بودند که به تعداد زیاد بطرف چین رفته ازره خطابه و تبلیغ خدمات شایانی به انتشار دین بودا نمودند و چون در اثر ابتکار - جرئت استقامت، زحمت کشی آنها و جرئت افزائی شاهان کوشانی راه تبلیغ بطرف شرق گشاده شد مبلغین هندی هم به تعقیب ایشان به راه افتادند.

اولین دسته مبلغینی که در حوالی ۱۶۰ مسیحی از طرف کوشانی ها بطرف فت هیتمی بود که اعضای بارز آن «چه - چان Tehé Tchaⁿ»

«چو- شو- فو Tschou-Chou-Fó» نام داشت و چینی ها اولی را بلقب (شهرزاده یوچی) و دومی را (شهرزاده هندی) یاد میکردند در حوالی ۱۹۰ م هیئت دیگری که ممکن اعضای آن هندی بوده باشد به ریاست «دارمارا کانساول» Dharmaraksa به چین واصل شد و بعد چه کین «Tché-Kien» پسریکی از سفرای کوشانی که در حوالی ۱۸۰ م به چین رفته به هیئت مو صوف شامل شد. این هیئت در مقام لو یانگ Lo-Yang (در هونان Ho-nan) مستقر شده و بعد از چندین معا بد بودائی کامیاب شدند در اوائل قرن ۳ هیتی مرکب از آریانی ها و هندی های امپراطوری کوشان بطرف چین عازم شد اعضای آریانی آن عبارت بود از: (۱) «سنگ - هوئی Seng Houei» پسریکی از تاجر گندهارا که در قوانین بودائی دسترس زیاد داشته و چندین کتب مختلفه را ترجمه نموده بود (۲) «دهار ما کالا Dharmakala» که اصولات مربوطه معابد را در حوالی (۲۵۶ م) بار اول به چینی ترجمه نمود (۳) «داراما کسادوم» که از طرف پدر یوچی بود و در علاقه «کانسو» متمکن شده در حوالی ۲۶۶ م خیلی شهرت بلند داشت. این مبلغ شاگردی داشت مه سوم به «چو - شو - لان» «Tschou-Chou-Lau» که او هم پسریکی از همسایگان یوچی بود در حوالی (۳۰۲ م) صاحب شهرتی شده بود. این دو مبلغ اخیر در علاقه «سین گان Si-ngan» متمرکز شده خانواده «تسن Tein» امپراطوری چین را بودائی ساختند. به این منوال در اثر استقامت و مداومت مبلغین آریانی و هندی تبلیغ مر حله اول خود را در چین طی نموده و در ۳۳۵ در اثر صدور فرمان امپراطوری دین بودائی رسماً در چین شناخته شد

چند سال بعد دو نفر علمای دیگر گند هارا «ویمالاک سا Vimalaksa» و «دهار ما میترا Dharmamitra» طرف چین رفتند. بعد از ایشان راه

دیگری از اهل کندهار را که از احفاد خانواده شاهان کاپیسا به د و بنام
 « گونا وارمان » Gunavarman یاد میشد بنای مسافرت و تبلیغ را بطرف
 شرق گذاشت. مشارالیه بواسطه تبحری که در علوم مذهبی و اشتیاق
 فوق العاده‌ئی که در تبلیغ امور دینی داشت از حیات آرا در باری و تاج شاهی
 کاپیسا گذشته اول به دیدن جزیره سیلان رفت و از آنجا بطرف « جاوا »
 که هنوز سر زمین بر همنی بود برای تبلیغ عازم شد و در اثر اجتهاد خود شاه
 و مملکت آنوقت جاوا را بدین بودا داخل کرد. چون آوازه شهرت او در شرق
 بلند شد امیر اطور چین « لیو - یو Liou Yu » که از خانواده « سونگ
 Soung » بود آرزو مند ملاقات و شناسائی او شده و در ۴۲۴ به حکمران
 چینی « تونکن » هدایت داد تا عالم معروف کاپیسانی را به چین دعوت کند.
 « گونا وارمان » خواهش امیر اطور چین را قبول نموده در ۴۳۱ به فانکن
 رفت. « لیویو » در چهار قصر امپراطوری معبد مجلل و باشکوهی آباد نموده
 و عالم کاپیسانی در آنجا تا آخرین دقائق حیات به ترقی آثار بودائی به
 چینی اشتغال داشت. بالاخره دو نفر عالم معروف کابلی « بود هایاسا »
 Bouddhayasa و « بود هاجی و Bouddhajiva » در اوائل قرن ۵ عازم
 چین شده در تراجم کتب بودائی به چینی از خود یادگارهای زیاد گذاشتند.
 در قرن ۶ مسافرت مبلغین آریایی بطرف چین سریع تر و تعداد آنها بیشتر
 گردید. چون یفتلی ها به دیانت بودائی به نظر استخفاف می نگریستند و عصر
 سلطنت آنها از نقطه نظر دفاع آنها بیشتر گردید مملکت بیشتر عصر نظامی شمرده
 میشد علما اکثراً از آریانا بر آمده در ترکستان شرقی « سیلان - برما - و چین
 منتشر و مسکون گردیدند در همین عصر « بود هی دارما Bodhidharma » بیست

و هشتمین صدر علمای طریقۀ شمال هم بطرف شرق اقصی مهاجرت کرد و در چین شمالی مسکون شد سپس دو نفر دیگر از گندها رای شرقی (اهل پشاور «نارن» در ایاسا Naerndrayasa « و « و جینا گوپتا Jinagoupta که هر دو معا سر هم بودند و بین سالهای (۶۰۵ - ۵۲۸) امرار حیات می نمودند از راه ختن و لب نور بطرف چین رفتند . چون در ۵۷۵ دفعتاً احساسات نفرت آمیزی در چین پیدا شده و از قتل بودائی ها خود داری نمیکردند « جینا گوپتا » بطرف منگولیا نزد خان ترك «دبوخان» پناه برده و شروع به تبلیغ در میان تركها نمود و خان مذکور را بودائی ساخت .

خلاصه به همین ترتیب از اواسط قرن ۲ تا اوائل قرن ۶ علمای آریانی و هندی امپراطوری کوشانی خصوص علمای گندهاری (کابلی - کاپیسانی - پشاور) با حرارت فوق العاده به انتشار بودیزم در سنکیانگ - چین - سیلان - جاوا - و غیره نقاط شرق اقصی کوشیده نژاد زرد را داخل دیانت بودا نمودند . و چون یکبار دین نو در چین رواج یافت و از میان خود چینی ها علمائی سر بر آورده قافله های مسلسل علما زوار برای دیدن مقامات بزرگ مذهبی بلخ - بامیان - کاپیسا ... هده و نقاط هندی به راه افتاد و این رفت و آمد از راه واخان و پامیر ، از ماورای اکسوس از طریق کشمیر و بحر تا زمانه های مقارن ظهور دین مقدس اسلام دوام داشت .

رسم الخط: اگر چه موضوع ظهور رسم الخط در آریانای قدیم و وجود اقسام و انواع آن هنوز مجهول و از مسایلی است که کشفیات آینده بدان روشنی خواهد انداخت باز هم در اینجا می خواهیم در اطراف سه رسم الخط که در عصر کوشانی رواج داشت صحبت نمائیم . دو از این رسم الخط ها که یکی آنرا «خروشتی» و دیگری را «برهمی» یا «کوشانا» گویند رسم الخط های محلی و سومی رسم الخط یونانی است که بعد از فتوحات اسکندر در دور دور و دود

ساله سلطنت مستقل یونانو باختتری رواج یافته و با یارهٔ تغییرات در تمام دورهٔ کوشانی‌ها درام کرده است. اینک به شرح رسم الخط‌های مذکور ذیلاً می‌پردازیم:

رسم الخط خروشتی یکی از رسم الخط‌های قدیم « آریانا » رسم الخطی است که قراریکه بایان شرح داده میشود به نام‌های مختلف یاد شده و منجمله آنرا « خروشتی » هم گویند. این رسم الخط را بار اول ایو کراتیدس پادشاه باختتر در چپهٔ مسکوکات خود استعمال نموده و در صفحات جنوب و شرق هندو کنس عمومیت زیاد داشت. رسم الخط « خروشتی » و « برهمی » در رسم الخط معاصر هم است. که اولی در آریانا و درمی در هند معمول و مروج بود و مبداء هر دوی آن رسم الخط « آرامی » است و برای اینکه موضوع خوب تر فهمیده شود مختصراً از مبداء آنها و صورت انتشار این هر دو ذکری نموده به تشریح بهک خویش یعنی رسم الخط خروشتی مفصلاً می‌پردازیم:

تا حدیکه تحقیقات علما نشان میدهد رسم الخط از ایجاد سومری‌ها است که در سرزمین عراق عرب امروزی ساکن بوده و حروفی به شکل میخی ایجاد کردند که آن را اروپائی‌ها کونه لی فورم Cuneiforme گویند و در میان ما به نام (خطوط میخی) معروف است سپس آثوری‌ها این رسم الخط را اتخاذ کرده و آن را جنبهٔ دینی دادند آنگاه (آرامی‌ها) که اصلاً در (شام و بابل) بود و باش داشتند و به معنی جامع تر آثوری‌ها که ایشان و کلدانی‌ها هم به (کتلهٔ آرامی) داخل میشوند در رسم الخط میخی آثوری تعدیلاتی وارد آورده و نظر به ایجابات خود در آن اصلاحات کردند و به همین ترتیب دیگر اقوام تازه وارد مثل فنیقی‌ها به نوبهٔ خود آنچه از آرامی‌ها مانده بود گرفته تغییراتی در آن وارد کردند و آنگاه خط و نگارش بدست یونانی‌ها افتاد و از الفبای یونانی رسم الخط سلوسی و لاتینی بمیان آمده و تمام اروپا در بر گرفت.

رسم الخط که اصلاً از ایجادات آسیائی ها است همانطوریکه مرحله به مرحله به اروپا منتشر شد بطرف شرق آسیاهم شاخه هائی دوانیده است
 قرار مطالعات مدققین معلوم میشود که رسم الخط و شیوه نگارش در هند و آریانا و فارس از رسم الخط آرامی بمیان آمده و این رسم الخط از راهای مختلف و ممکن بتاریخ های متباین به نقاط فوق انتشار یافته باشد قراریکه فوقاً ذکر شد معمولاً عقیده چنین است که رسم الخط آرامی از راه بحر (یجتمه از سواحل جزیره عرب) به جنوب هند و از آنجا به دکن سرایت نموده است طبعی این کار ذریعه ملاحان بعمل آمده و این دریانوردان را بعضی ها آرامی، بعضی ها فنیقی، بابلی و بعضی ها خود هند و هارا تصور میکنند که در قرن ۸-۷ ق م به دریاگردی مهارت فوق العاده داشتند چون این رسم الخط در هند جنوبی منتشر شد ایجابات مکان و زمان از آن رسم الخط های هند بلکه الفبا و خطوط تبت- سیام- برما سیلان نیز بوجود آمده و معروفترین و جامع ترین همه دیواناگاری (۱) است که دران زبان علمی هند سانسکریت نوشته شده است.

دروطن ما آریانا رسم الخط آرامی از کدام راه و بچه وسیله آمد ؟
 و ازان درین سر زمین چه ساخته شد؟ اگرچه بعضی از مدققین به این عقیده اند که رسم الخط آرامی خیلی پیشتر از هخامنشی ها تا دوردست ترین نقاط شرقی منتشر شده بود مثلیکه وجود آن را بالا در هند بیان نمودیم ولی معمولاً عقیده بر این است که شیوع رسم الخط آرامی از فارس به آریانا و مناطق شمال غرب هند از راه خشکه با نایب الحکومه های هخامنشی و منشیان مربوطه ایشان انتشار یافته است.

هخامنشی ها همان طوریکه اصول معماری هیکل تراشی، ضرب مسکوکات و سائر شعب فنون ظریفه را از سامی ها تقلید کردند رسم الخط را هم ذریعه لیدی ها از

(۱) Devanagari یعنی نوشته (شهری و خدائی) یا (رسم الخط شامی)

منابع سامی فرا گرفتند زیرا خود شان رسم الخطی نداشتند و رسم الخط میخی را که پشت به پشت از سومری ها مانده بود از آرامی ها و آشوری ها یاد گرفتند و در نتیجه رسم الخط آرامی در قلمرو سلطنت ایشان معمول شده و بانایب الحکو مه های آنها که در نقاط دور دست شرقی انتشار یافت و بهمین وسیله در آریانا و نقاط ماوراء شرق اندوس نشر شد چنانچه لوحه سنگی که بخط آرامی از تا کر یلا «هند» کشف شده بطور یقین این نظریه را ثابت میکند و تاریخ آن را برنت Barnett و مارشل Mar Hall به قرن ۴ یا ۵ ق م نسبت میدهند معنی این کتیبه هنوز بخوبی حل نشده بعضی معنی تأسیس بنای عماراتی را از آن میکشند و بعضی های دیگر سواد فسخ قراردادی را در آن می بینند بهر حال آنچه مهم و قابل ملاحظه است این است که زبان و رسم الخط آرامی در چندین قرن ق م بطرف شرق تا تا کر یلا رسیده بود ازین بیانات واضح معلوم میشود که رسم الخط خروشتی در قرن ۵ ق م و شاید بیشتر در مملکت ما آریانا رسیده بود «۱» آید در آریانا رسم الخط آرامی چقدر وقت دوام داشت ؛ به این سلسله عجزالتاً جواب گفته نمیتوانیم لیکن از قرائن معلوم میشود که دیری دوام ننموده باشد زیرا همان طوریکه ایجابات زمان و محل در هند رسم الخط بر همنی را بمیان آورده در آریانا رسم الخط دیگری را ایجاد کرد که در قرن ۱۹ بنام خود مملکت باختر و هندی یا آریانی و از اوائل قرن بیستم به این طرف به اسم خروشتی یاد میشود اگر چه مطلب اساسی مادرینجا مطالعات همین رسم الخط خروشتی است ولی چون ایر رسم الخط همیشه با رسم الخط بر همنی توأم بوده و از آن هم نمونه ئی در وطن ما پیدا شده است ضمناً از آن هم ذکری بمیان خواهد آمد .

(۱) تازه پارچه سنگی از هرات به موزه کابل رسیده که بعضی حروف کتیبه آن به آرامی شباهت دارد و تحقیقات در اطراف آن جاری است .

صدسال پیش در سال‌های ۱۸۳۸ و ماقبل در اثر تفحصات علمای انگلیس بار اول يك عده مسكوكات از افغانستان جمع شد و تحت مطالعه علمای وقت مخصوصاً جمش برنسی Jam sPrincep یکی از اعضای انجمن شاهي آسیائی بنکال قرار گرفت و حینیکه خطوط مسكوكات خوانده می‌شد بار اول رسم الخط جدیدی نظر جمش برنسی مذکور را بخود جلب کرد تا گفته نماید که خواندن این رسم الخط و حل آن مانند خطوط میخی و هیر و غلیف خالی از اشکال نبود زیرا این رسم الخط هم مانند خطوط فوق کلاً مجهول و راجع به اشکال الفبا صورت حل و اصول ترجمه آن بقدر ذره معلوماتی در دست نبود کسانیکه از حل و خواندن رسم الخط ها و خطوط مجهول شرق خبر دارند میدانند که این اشکال مرموز وقتی خوانده میشود که اتفاقات وجود آنها را با رسم الخط کدام زبان معلوم دیگر بدست میداد چنانچه خطوط هیر و غلیف مصری را شا میلمون فرانسوی وقتی خواند که در یک پارچه سنگ رسماً الخط هیر و غلیف را با رسم الخط عوام مصر و یونانی توأم یافت و بدین طریق کلید حل زبان مجهول بدست او افتاد هکذا خطوط میخی فقط بواسطه تجزیه نام‌های شاهان هخامنشی خوانده شده و کتیبه پهلوی نقش رستم دو رسم الخط مختلفی که یکی را (کلده و پهلوی) و دیگری را (پهلوی ساسانی) گویند به این جهت خوانده شد که با آن زبان و رسم الخط یونانی هم توأم بود پس آیا رسم الخط خروشتی بکدام زبان و رسم الخط خوانده شد؟ از حسن اتفاقات کلید خواندن رسم الخط خروشتی که آنجا هم زبان و رسم الخط یونانی است همیشه با او یکجا بوده و اولین مرحله خواندن آن از مسكوكاتی شروع میشود که به زبان و رسم الخط یونانی و زبان و رسم الخط مجهول بضرر رسیده بود. اولین شاهي که در دو رسم الخط سکه بضرر رسانیده ایو کراتیدس چهارمین شاه یونانی باختر است که زبان یونانی و رسم الخط آن را با زبان و رسم الخط دیگر فقط در مسكوكات مسی مربع شکل خود بضرر رسانیده است بعد از

او جانشینانش سائر شاهان یونانی باختر و کاپیسا و متعاقب آنها دونفر شاهان خانواده کدفیلس سلاله کوشان این رویه را تعمیل نموده رفتند .

جمس پرنسپ مذکور زبان یونانی را کلید قرائت زبان و رسم الخط نو قرار داده . اول (اسم) پادشاه یونانی که در هر دو زبان چندان تغییری نمیگرد خواند و بعد فهمید دو کلمه دیگری که پهلوی آنست لفظ (پادشاه) معنی خواهد داد ملتفت باید بود که قرائت این دو کلمه (به این سرعتی که حالاتصور میکنیم هرگز بعمل نیامده بلکه شبها عطا لغات دقیق بیکار رفته تا محض اسم شاه خوانده شده است . با وجودیکه در رسم الخط خروشتی حروف هجا جدا جدا بفاصله پهلوی هم دیگر نوشته می شد آیا (پرنسپ) چقدر کوشش کرد تا آنها سمت خواندن آنرا پیدا نمود زیرا هیچ معلومات داده نمیتوانست که این رسم الخط از راست به چپ یا از چپ به راست نوشته و خوانده میشود بعد ازین مرحله چقدر کوشش دیگر بخرچ داد تا آواز و مخارج حروف مذکور را کشف کرد و پیش خود یک سلسله یادداشت های مختصری گرد آورد .

بعد از اسم (خاص) شاه و صفت (پادشاه) که به اسم او ملحق بود بکلمه کلید بدست آمده ، یعنی زبان یونانی بعضی صفات دیگری که بنام پادشاهان باختری ملحق بود مثل : فاتح - بزرگ ، عادل - شاهشاهان - مغلوب نشدنی و غیره یکی بعد دیگری خوانده شده در نتیجه آهسته آهسته ۷ - ۸ کلمه زبان و رسم الخط مجهول به منصفه شهود گذاشته شد و در نتیجه رسم الخط نو و حروف الفبای آن نیمه و ناقص بدست آمد ، فوراً در اینجا باز به سوال دیگری مقابل می شویم که آیا این زبان مجهول عبارت از چیست ؟ همان طوریکه قرائت رسم الخط جدید نزد (پرنسپ) اسرار آمیز بود زبان مذکور از آن پر اسرار و شگفت آور تر می نمود . موزخ انگلیس از زبان های باستانی آریانا رجوع کرده گاهی آن را (زند) گاهی (اوستائی)

و گاهی سانسکریت میگفت و بصورت قطعی به هیچکدام اظهار عقیده نمیتوانست از يك سو ۷ - کلمه را که یافته بیشتر به سانسکریت قریب می یابد و از جانب دیگر می بیند که برخلاف سانسکریت، این زبان مانند السنه سامی از طرف راست به چپ نوشته شده است آخر چون متیقن میشود که از حیث معنی کلمات مذکور به سانسکریت نزدیک تر است از شیوه راسته رسم الخط آن صرف نظر نموده آن را زبان (آریانا) و یکنوع پراکریت میخواند و در وقت می ویسد که اگر در پشتو که زبان محلی آریانا است غور و دقت شود شاید روزی فرارسد که بکامک آن در قرائت کتیبه های مکشوفه سهولتی دست دهد . بهر جهت چون درین مبحث از حیث زبان داخل بحث نمیشویم این مسئله را همین جا گذاشته به رسم الخط مذکور برمیگردیم .

بعد از مسکوکات اولین کتیبه که در رسم الخط تازه پیدا شده چند سطر روی يك طرفی بود که از بلخ کشف شد و در شماره ۴۸۳ ماد جولائی سال ۱۳۸۱ مجله انجمن آسیائی شاهی بنگال مطابعاتی از طرف جمس پرنسپ در آن باره بعمل آمد (۱)

مقارن به این وقت (جنرال کورت) انگلیس از معبد (منیع فلعه) پنجاب هم بعضی نوشته ها به این رسم الخط پیدا کرد و نتیجه چنین شد که (مستر جمس پرنسپ) محض به جهت اینکه این نوع رسم الخط تا آنوقت از باختر و پنجاب کشف شده بود آن را بنام رسم الخط (باختر و هندی) یاد نمود .

کارخواندن رسم الخط جدید به اینجارسیده بود که جمس پرنسپ مذکور در سال ۱۸۳۸ وفات نموده و فقدان او به عالم شرق شناسی قرن ۱۹ صدمه

(۱) چون مجله مذکور نزد نگارنده موجود نیست گفته نمیتوانم که راجع به کتیبه بلخ

بزرگی رسانید بعد از او فوراً یکعده رفقا و همکاران قریب او مثل (مستر مسن) - (اولسن) دنبالهٔ اکتشافات او را تعقیب نموده چیزی از روی نگارشات مقالات رسمی او در مجلهٔ آسیائی بنگال و چیزی هم از یادداشت های خصوصی او که در کتابچهئی تحریر نموده بود مسئلهٔ قرائت رسم الخط جدید را انبساط دادند . از جانب دیگر چون (مسن) انگلیس به اجازه و دستگیری برادر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان به افغانستان راه یافت کاوش را در نقاط مختلفی که فوقاً ذکر رفت شروع نموده و بعضی کتیبه های دیگری که روی ظروف نوشته شده بود از استوپهٔ نمبر ۲ بامیان و استوپهٔ نمبر ۱۳ هده کشف کرد همین طور از بعض نقاط دیگر افغانستان مثل وردک غرب کابل هم کتیبه ها کشف شد یعنی اسناد و وثایق بیشتری بدست آمده و دامنهٔ مضامین در رسم الخط جدید وسعت پیدا کرد . آنگاه (پروفیسر اولسن) در کتاب ضخیم (۴۵۲) صفحهئی (آریانا انتی کوا) یعنی (آریانای عمیق) بحث مفصلی راجع به رسم الخط مذکور نموده و تحت عنوان (کتیبه های آریانا) (۲۰) صفحه کتاب خود را در آن باره تخصیص داده است . «مستروولسن» در حالیکه اوائل قضایای کشف رسم الخط و کوششهای جمس پرنسپ را یاد آوری میکند خودش تا جائیکه معلومات وقت به او کمک میکند داخل جزئیات شده بار اول در صفحه ۲۶۴ کتاب فوق الذکر خود اشکال الفبای رسم الخط جدید را بصورت تیلوئی میدهد منجمله چنین فیصله مینماید که باید زبان و رسم الخط جدید بنام (آریانا) یاد شود .

کتاب (آریانا انتی کوا) و نگارشات « ویلسن » اولین تتبعاتی بود که درین زمینه بعمل آمد . در اوائل قرن ۲۰ مسئله رسم الخط مذکور در باره توجه مراکز علمی اروپا را بخود جلب کرد . و علت آنهم این بود که آستانهٔ ترکستان چین بر روی مستشرقین اروپائی باز شده و کتیبه های متعددی به رسم الخط خروشتی بدست آمده و دورهٔ جدیدی برای مطالعات رسم الخط موصوف آغاز شد .

خروشتی و تتبعات قرن بیستم: چون در اوایل قرن ۲۰ مسأله رسم الخط خروشتی دوباره بلا شد یکمده علما و مستشرقین ممالک مختلف مثل موسیو سیلون لوی، فرانگ، پیشل، پلیو، لیودر، کمنو، داخل مباحثه شده هر کدام نظریات خود را به میدان انداختند و در نتیجه راجع به اصل مبداء رسم الخط مذکور واسم آن و دیگر اختصا صاتش مشاجره بزرگ شروع شد که اینجا بدان کاری نداریم و خلص نظریات بعضی از علما را در آن باره می نویسم. موسیو رونه گروسه فرانسوی در جلد اول کتاب تاریخ شرق اقصی صفحه ۳۴ می نویسد: (چنین مینماید که رواج یکی از دو الفبای اولیه هند (خروشتهی) یا (خروشتری) که از قرن ۵ تا ۴ ق م در گندهارا کاپیسا، و پنجاب معمول بود به زمان تسلط هخامنشی ها نسبت شود. این رسم الخط مستقیماً از الفبای آرامی منشیان پارسی اشتقاق یافته است. رسم الخط دیگر هندی (برهنمی) که رسم الخط مناطق گنگاودکن بود و از آن تمام الفباهای فعلی هند اشتقاق یافته هم به الفبای سامی نسبت میشود که از راه بحر داخل هند شده است) در پاورقی صفحه فوق می نویسد: (کتیبه) آرامی که جدیداً سرجان مارشال از تاگزیرلا کشف نموده و به حصه اول قرن ۴ ق م نسبت میشود اصل مبداء خروشتی را روشن کرده است ژورنال آسیائی سال ۱۹۱۵ - صفحه ۳۴۰) از طرف دیگر بر ما معلوم است که موسیو «سیلون لوی» اصل (خروشتری) را به کاشغر نسبت میدهد (B.E.F.O.II ۲۲۶) «ژان دومرگان» سکه شناس معروف فرانسوی در رساله مسکوکات شرقی جلد دوم صفحه ۳۳۹ مینگارد: «خیلی ها پیشتر از مداخلت یونانی ها در ولایت شرقی امپراطوری هخامنشی و در هند رسم الخطی درین مناطق معمول بود و مستشرقین امروز به قبول این مسئله متفق اند که یکی ازین الفباها یعنی

الفبای شمال که آن را قرار عادت بنام (خروشتی) یاد میکنند و سابقاً (هند و باختری) میگویند از الفبای آرامی آبرآمده که در ایران در زمان هخامنشی ها مروج بود . رسم الخط دیگر یعنی رسم الخط جنوب که آن را برهمنی گویند در اثر مرادات دریائی از عربستان آمده و نمونه اصلی آن هیمیاریت (Himyarite) است . « معذالك در این نظریات بصورت عمومی مستشرقین موافق نیستند . نتیجه که از آن می‌براید این است که (خروشتی) با جنگ‌های دار یوش با آریانا و هند و با اولین روابط ساکنین آریانا با جزیره نمای هند یعنی در حوالی قرن ۶ و ۵ ق م شروع شده . است رسم الخط هند و باختری یا (خروشتی) مانند (آرامی) از راست به چپ نوشته میشود . سه حرف صفیری الفبای سامی در آن موجود است . اصول حروف علت آن باستانی آنهاست که در اول کلمات می‌آید مانند الف بای عربی تا یک اندازه با کمال است . سایر حروف علت آن یعنی آنهاست که بعد از حروف بی صدا می‌آیند وقتی آواز میدهند که ضمیمه آنها را به حروف بی صدا ملحق سازد .

رسم الخط خروشتی بزودی از بین رفت ، حال آنکه بر همه باقیمانده و مبداء تمام خطوط شبه جزیره هند ، بت ، سیام ، برما ، سیلان ، گردید ، و اشکال مختلفی دارد که بنام های رسم الخط عصر بودائی ، گویتا ، کوتیلا Kutila کوشان و غیره یاد میشود . مروج ترین همه آنها (دیه‌انیا گری) است که معمولاً بنام غلط سانسکریت معروف شده و در حقیقت سانسکریت طوریکه بیشتر مردم خیال میکنند الفبای معاصر نی بلکه زبان علمی هند است .

سرجان مارشل در کتاب رهنمای تاگز یلا صفحه ۷۸ می نویسد :

(. . . .) کشف کتیبه آرامی با رابطه که با مبداء الفبای خروشتی دارد خیلی دلچسپ است زیرا این نظریه را تقویت میکند که خروشتی در تاگز یلا

297a

تصویر (۳۰) مقابل صفحه (۲۹۲)



کستیبه خروشی روی ظرفی که از خواد (خوات) وردک کشف شده و در بریتش موزیم میباشد
ترجمه مضمون در صفحه ۳۰۲ ملاحظه شود.

۵۹

تصویر (۳۶) مقابل صفحه (۲۹۳)



کتابچه خروشی روی ظرفی که از خواد (خوات) وردک کشف شده و در بریتش موزیم میباشد
ترجمه مضمون در صفحه ۳۰۲ ملاحظه شود

از الفبای آرامی بمیان آمده است « زیرا شهر مهم آن مناطقی میباشد که در آن خروشتی معمول بوده » الفبای آرامی را هخامنشی ها بعد از فتوحات خود در حوالی ۵۰۰ ق م در مناطق شمال غرب هند وارد کردند .

موسیو واله دوپوسن مورخ بزرگ معاصر فرانسه در کتاب هند در عصر موریان (۱) صفحه ۳۵ مینگارد :

« مسبقیم که در زمان آشوکا در هند دو رسم الخط معمول بود رسم الخط خروشتی که از راست به چپ نوشته میشود در شمال غربی محدود بود و رسم الخط برهمی که از چپ به راست نوشته میشود و از آن تمام الفباهای حاضره برآمده اند .

موسیو واله دوپوسن نام یکعده مستشرقین و مقالات آنها را ذکر نموده از تشابه عجیبی که (خروشتی یا (کالیستریو) Kalistrioi و دیگر نام هائی که چینی ها برای کاشغر میدادند یاد آوری میکند و مینگارد که بعقیده من کلمه (خروشتی) (رسم الخط روی پوست خر) معنی میدهد . (این رسم الخط یحتملاً در تا کرینالا از رسم الخط آرامی برآمده است که هخامنشیان حکمرانان هخامنشی ها بلاشبهه در اوائل قرن ۵ به پنجاب برده اند . این نظریه اصلاً نظریه کلر مون گانو Clermant Ganneau است و کشف تازه حفاری آن را تأیید میکنند (يك كتيبه بنه زبان و رسم الخط آرامی اوائل قرن ۵ یا به نظر (بارت) و (مارشل) از تا کرینالا کشف شده است که معنی آن تاریک است بعضی میگویند که به یاد افتتاح بنای قصری نوشته شده و بعضی معنی فسخ قرار دادی را از آن استخراج میکنند . بهر حال سند مذکور رواج زبان و رسم الخط آرامی را در عصر قدیمی به منطقه مکشوفه ثابت میسازد . بسیاریها نظریه دارند که این رسم الخط خیلی ها پیش از هخامنشی ها به

طرف شرق اقصی نشر شده بود . رسم الخط میخی به این آرزو نایل نشد (خروشتی) شکل انتخابی صوتی رسم الخط سامی میباشد .

رسم الخط بر همی که آن را (رسم الخط بر همنی نیز میگویند و نام آن جدید می نماید قرار نظریه شارپا نیته Charpentier نام قدیم دیگری داشته و عبارت از اسم موجدان عالم صرفی پوشکاراسادی Pushkarasadi بوده که در قرن هردم کن می زیست . اگرچه این امر به اثبات نرسیده ولی تغییراتی در نظریه ها وارد میکند . مبدا این رسم الخط روشن نیست . بوهر Buhler آن را به الفبای سامی جنوب ربط میدهد و مرادفات قدیم تجارتنی تا اندازۀ اسباب وارد شد نشر را واضح میسازد ولی هیچ سندی در دست نیست که اشتقاق آن را از خطوط سامی نشان بدهد . از طرف دیگر چون هر دو الفبای مذکور دارای يك اصول صوتی هستند مجزی از هم شده نمیتوانند . نقطۀ که در آن شبهه نیست این است که (بیو لر) میگوید : (اگر رسم الخط خروشتی در منطقه شمال غرب محدود مانده علتش یحتملاً این است که در حوضه (یمونا) جمنارسم الخط بر همی وجود داشت . آخرین و تازه ترین کتاب مهمی که مخصوصاً بنام (کتیبه های خروشتی) با مقدمه تاریخی و تشریحات صرفی در ۱۲۷ صفحه بزرگ و تفصیل ترجمه کتیبه های یونانی - چینی - وغیره کتیبه های شمال غرب در ۱۹۳ صفحه از طرف «داکتر استن کنو» Sten-Konow نورو یتری پروفیسر دارالعلوم (اسلو) نوشته شده و در ۱۹۲۹ بطبع رسیده بهترین و جامع ترین و مکمل ترین تحقیقاتی است که از طرف دانشمند بزرگ نورو یتر بعمل آمده است (۱) چون درین موقع از تذکار نظریات اونا گزیریم بعضی قسمت های را که موافق به موضوع مطلوب

(۱) مقدمه تاریخی این اثر مهم را که از نقطه نظر فضا یای تاریخی مهم ترین قسمت ز شمرده میشود آقای امینی و صدقی مترجمین انجمن تاریخ ترجمه کرده اند .

باشد از ترجمه آن که در انجمن عمومی تاریخ موجود است اتخاذ میکنیم: (۱)
 خروشتی را نمیتوان مانند برهمی، الفبای ملی هند خواند. بلی خط خروشتی
 درخاک هند و برای ثبت اصوات يك زبان هندی انكشاف و ترقی حاصل کرده،
 مگر استعمال آن به مناطق نسبتاً محدودی منحصر مانده. حتی در همان مناطق گاه-گاه
 مدار کی مبنی بر استعمال برهمی نیز دیده میشود مثلاً در روی مهرهای قدیم تا کریلا.
 مبداء خروشتی: بیوهلر Buhler نشان داده که الفبای خروشتی از آرامی

اشتقاق یافته و آرامی در امور رسمی در تمام امپراطوری هخامنشی موقعیکه سلطنت
 مذکور شامل هند شمال غربی بود، بطور عمومی استعمال می شد - از بعضی مشخصات این
 الفبا ما اندک اشکال حروف علت (حروف مصوتة) و حروف صحیح هر کب این نتیجه برمی
 آید که الفبای مذکور بکمک برهمی ساخته شده و بنا بران برهمی چندی
 پیشتر از آن وجود داشته است.

پس از نقطه نظر هند وجود الفبای نوی ابدأ مورد احتیاج نبود، و (بیوهلر)
 صحیح میگوید که خروشتی در نتیجه اختلاط و آمیزش وظایف و امور (ساترابها)
 نایب الحکومه و زعمای ملی (رؤسای ملی و رؤسای قصبات و قری) بوجود
 آمده و قراریکه از شرح ولایت پنچاب در زمان حمله اسکندر معلوم میشود
 ساترابها و زعمای مذکور را دولت فارس بغرض پرداخت خراج
 بر متصرفات شان گذاشته بود. هندیها در ابتدا غالباً الفبای خالص آرامی
 را استعمال میکردند (چنانچه در ادوار ما بعد خط عربی را برای چندین
 زبان خود اختیار نمودند) و بمرور زمان تعدیلاتی در آن وارد آوردند که
 کسئون در الفبای خروشتی دیده میشود.

(۱) از اینجا تا اخیر صفحه ۴۹ موادی است که از ترجمه کتاب خروشتی که قلم آقای
 امینی ترجمه و در انجمن تاریخ موجود است گرفته شده است.

رسم الخط خروشتی: البته انکشاف و تکامل الفبای خروشتی در طی مدتی بعمل آمده است. الفبای مزبور در اواسط قرن سوم قبل المیلاد مکمل بوده چنانچه در فرامین آشوکا در مانسهر Mansehera و شاباز گڑھی Shahbazgarhi بملاحظه میرسد. ناگفته نماند که الفبای آرامی نیز درین وقت هنوز مورد استعمال بوده چنانچه از کتیبه آرامی مکشوفه از تکسیلا مبرهن میگردد و پرفیسر (آندریاس Andreas) درین کتیبه تسمیه عمومی آشوکا یعنی (پریادارشن Priyadarshin) را شناخته است. پس بدین قرار الفبای خروشتی متجاوز از ۵۰۰ سال مورد استعمال داشت و آخرین کتیبه های آن به قرن چهارم و پنجم میلادی تعلق میگیرد.

خروشتی بحیث رسم الخط دفاتر: بیوهلر میگوید خروشتی واضحا خط دفتری بوده نه خط مذهبی. خط خروشتی بیرون از هند در کتابها و در یک نسخه قلمی ترجمه (دھاماپادا) Dhamapada دیده میشود که بیک پراکریت شمال غرب نوشته شده و از نزدیک ختم کشف گردیده است. ممکن است نظیر این واقعه در هند هم گاه گاه رو داده باشد و حتی ممکن است نسخه قلمی مزبور در خود هند تحریر یافته باشد ولی یگانه نسخه قلمی که در خاک هند در داخل حوزه خروشتی و در عصر کتیبه های خروشتی بنظر رسیده به خط برهمی میباشد.

منطقه خروشتی: منطقه که در آن خروشتی استعمال میشد بطور عموم آریانا را

در بر میگیرد و انتهای شرقی خروشتی در پنجاب (منیع قلعه) میباشد و در اینجاست کتیبه از مقام (کانگرم) یافت شده که هم بخط خروشتی و هم به خط برهمی نگارش یافته و از طرف دیگر از مقام کرنال Karnal اثر دیگر کشف گردیده که میرساند

آئین اوستائی

ملاحظات عمومی: درین شبهه نیست که «سرودیدی» همان طوریکه پیش از همه چیز جنبه مذهبی داشت «اوستا» هم از همه بیشتر دارای یک مفکوره و اصول و مقررات معین است و کتابی است که از یک آئین مشخص نمایندگی میکند. این دیانت در عرف ملل به نام های مختلف یاد شده برخی از روی اسم وضع کننده آن «رتشتر» آنرا «زواستری» گویند بعضی بمناسبت نام «اهورا مزدا» آنرا «مزدئیزم» یاد کرده اند، برخی این عقیده را بعلت مقابله عنصر خوب و بد «دوالیزم» خوانده، بعض کسان آتش پرستی گویند و عده ئی هم از روی اسم کتاب، این دیانت را اوستائی میخوانند، این نام ها هر کدام مناسبتی دارد ولی بیشتر این مناسبت مر بوط بیک عصر و وقت معین تاریخ تحول این دیانت و بعض دوره های آن است که یکی ازین نام ها اگر سر بخورد به دیگری نمیخورد و اگر سر هم بخورد از نقطه نظر مفهوم همه اطراف آن رادر بر نمیگیرد لذا همان طور که سائر مشخصات این عصر را بنام «اوستائی» یاد کردیم آئین انوقت را هم به همین نام یاد میکنیم. در شروع فصل اوستائی این مسئله را از پهلوی های مختلف شرح دادیم که اوستا و عصر آن و همه چیزهایی که به آن نسبت میشود دامنه تحول دوره ویدی است. همان طوریکه گفتیم «رتشتر سپنتمان» یکی از «ریشی ها» یادانایان اخیر دوره ویدی است. همانطور که گفتیم اوستا ادامه سرودهای اخیر ویدی میباشد و حلقه تسلسل آنها را هم به وجود «گات ها» قدیم ترین قسمت اوستا به ثبوت رسانیدیم. همانطوریکه زبان آخرین سرودهای ویدی و زبان گات ها قدیم ترین قسمت اوستا شباهت زیاد بهم داشت، آئین اوستائی و آئین قدیم وید هم از هم جدائی نداشتند و مشخصاتی در بین است که این دو

دیانت را بهم پیوست میکند و حتی نشان میدهد که پیروان آنها در بیک قطعه خاک معین زندگانی کرده اند چنانچه در اوائل فصل ویدی زمانیکه میخواستیم خانه مشترک آریاهای کتله باختری را ثابت کنیم در میان پاره عوامل دیگر مثل تشابه زبان و ادبیات و عنعنات و غیره یکی هم شباهت عقیده و آئین عصر ویدی و اوستائی را مثال آوردیم. پس آئین اوستائی غیر از تحولاتی که از روز ظهور خود حوالی هزار قم تا سه چهار قرن بعد از انتشار دین مقدس اسلام در داخل اصولات خود نموده دارای عوامل قدیمه عصر و دیانت ویدی نیز میباشد.

آئین اوستائی از روز ظهور خود در باختر در هرور زمانه در عصر و نقاط مختلفی که انتشار یافته، دوره های ترقی و بحران و تحولات زیادی را پیموده که اینجا موقع تذکار همه آنها نیست زیرا بعض دوره های آنها از چو کات این فصل حتی تاریخ آریانا بیرون است لذا بصورت عمومی به تحولات آنها اشاره نموده و بعد از آن قیافه و شکل اصلی آنها را به عصری که وارد آنها هستیم شرح میدهیم. فراموش نباید کرد که آئین اوستائی از روز ظهور آنها در حوالی هزار قم در باختر تا امروز از بین نرفته و هنوز هم پیروانی دارد. این دیانت از حوالی هزار قم تا موقع ظهور هخامنشی ها در فارس تقریباً ۵۰۰ سال منحصر به قلمرو اوستائی یعنی خاک های آریانا بود. در اثر فتوحات و تبلیغات دودمان سلطنتی بلخی اسپه و تعلقاتی که بعدتر اشوری ها و هخامنشی ها پیدا کردند بجانب غرب نشر شد ولی عقاید سامی در آن تاثیر افکند و دیانت اوستائی عصر هخامنشی شکلی داشت مخلوط با ستاره پرستی و دیگر مفکوره های سامی. در خود قلمرو آریانا هنوز هم تا زمان فتوحات اسکندر این دیانت مختصات خود را محافظه کرده بود. حمله و فتوحات اسکندر صدمه مدهشی به آثار مذهبی و نسخه های اوستا رسانید. حتی قرار بعض نظریات هر چه نسخه اوستا در آریانا و نقاط فارس وجود داشت همه اش طعمه حریق شد و برباد گردید و نسخه های راهم اسکندر به یونان فرستاد. طبیعی

این پیش آهنگ، مهلك ترین ضربتی بود که به آئین و معتقدات اوستائی رسید. معذالك بکلی از بین رفت و محتویات اوستا کم و بیش چه در سینه ها و چه در نسخ متفرق و مخفی باقی ماند، یونانی هائی که بعد از فتوحات اسکندر چه در باختر و چه در فارس و چه در شام و سائر قطعات آسیای غربی متمرکز شدند و حکومت های محلی تشکیل دادند به دین و آئین اهالی کار و غرضی نداشتند. لذا بعد از سپری شدن يك دوره بحران بزرگ مردم مجدداً به دیانت قدیم خود متوجه شدند طبیعی معتقدات و ارباب انواع یونانی هم کم و بیش معروف شد.

در کشور ما آریانا این وضعیت دوام داشت و هنوز دولت مستقل یونان و باختری در باختر تشکیل نشده بود که اشوکا امپراطور موریا که تا جنوب هندو کش نفوذ یافته بود مبلغین بودائی را به خاک های شرقی آسیا فرستاد و در حوالی وسط قرن سوم ق م دیانت بودائی در شرق آریانا معمول شد و آهسته آهسته بنای انتشار را به طرف قلب مملکت و صفحات شمال آن گذاشت و در اوائل قرن ۲ ق م به باختر هم نفوذ کرد. (۱)

چون دولت یونان و باختری آریانا درین وقت به منتهای قوت رسیده و نقشه فتوحات خاک هندی مد نظر پادشاهان آن بود نشردیانت بودائی را از روی سیاست استعماری خاک هند هم قبولدار شدند، به این ترتیب آئین اوستائی روز به روز و به تدریج ضعیف شده و زمینه را در مناصفه شرقی آریانا چه در شمال و چه در جنوب هندو کش برای بودیزم خالی کرده رفت و بدون اینکه بکلی از بین برود مرکز ثقل آن بصورت غیر محسوس به مناصفه غربی آریانا و از انجا هم مخصوصاً به حوزه هیرمند و سیستان و حوالی هامون منتقل شد.

این دوره ایست که در مناصفه شرقی خطه بلخ - قندهار، بودیزم عمومیت دارد ولی دیانت اوستائی بکلی از بین نرفته و در حصص غربی خط مذکور پیروان

(۱) صفحه ۴۴۱ و بعد جلد دوم کتاب گریگ و بودیک گندهارا تالیف موسیو فوشه .

اوستائی عمومیت دارند و بودیزم در آنجاها راه نیافته است .
 پارت های باختری که مقارن تشکیل سلطنت مستقل یونان و باختری در هیرکانیا .
 بنای سلطنت جدید را گذاشتند و بعد از آن بطرف خاک های فارس پیشروی
 نموده و آن خاک ها را از سلطه یونانی بیرون آوردند کار بزرگی که کردند به
 جمع آوری خاطره ها و تشکیل متن اوستا صرف مساعی کردند و این رویه در عصر
 ساسانی تعقیب شد و چون دیانت اوستائی در غرب آریانا مخصوصاً در حوزه
 هیرمند و سیستان و اراضی اطراف هامون مرکز آرامی یافته بود در بعض قسمت
 های جدید اوستا خاطره های زیادی به آنجا مربوط است .

برگردیم به آریانا، در عصر کوشانی های بزرگ با وجودیکه دیانت بودائی
 مخصوصاً در مناصفه شرقی مملکت به منتهای شکوه و عظمت خود رسیده بود حتی
 قرار بعض نظر به ها ، دیانت رسمی مملکت شده بود ، باز هم خاطرات و مقررات
 آئین اوستائی از بین نرفته و تقریباً تمام ارباب انواع اوستائی روی مسکوکات
 سلاطین مختلف کوشانی نقش است و از آن مختصر بعدتر و در جلد دوم این سلسله
 تاریخ در فصل کوشانی به تفصیل صحبت خواهیم نمود . درین شبهه نیست که بودیزم
 میدان رقابت را مخصوصاً در مناصفه شرقی مملکت برده و عقاید دیگر که اینجا موقع
 شرح آن نیست هم ظهور کرده بود ولی پیروان اوستا در حوزه هیرمند و سیستان
 باقی مانده و تا زمان ظهور دین مقدس اسلام و ورود عسا کر عرب دریای دیوار
 های زرنج و بست ، این دیانت باقی بود و همین حال را در خاک های فارس داشت و در
 مقابل نیروی فاتحین عرب ، پارسی ها به خاک هند پناه برده و تا حال به این دیانت
 پایبند اند . پس به ترتیبی که گذشت آئین اوستا دارای دوره های ذیل است که
 هر کدام شامل پاره میزات مخصوصی میباشد .

(۱) دوره قبل از زوراستری که در آن عوامل دیانت ویدی داخل است

(۲) عصر « گاتها » یا دوره صاف و قدیم اوستائی که سراسر مختص به باختر

و عصر و یشتاسپه و خود زر نشتر سپنتمان بلخی است که تقریباً پنجمصد سال را در بر میگیرد.

(۳) عصر هخامنشی که آئین اوستائی در فارس سرایت نمود و معتقدات سامی در آن مخلوط شد.

(۴) دوره بجران معاصر فتوحات اسکندر.

(۵) دوره پارتی که آنرا عصر تاریک زور استری میخوانند و در اخیر آن شاهان پارتی شروع به جمع آوری خاطرات قدیمه نمودند.

(۶) عصر ساسانی که آئین اوستائی بکلی در قلمرو سلطنت آنها تجدید و دو باره احیا گردید.

(۷) دوره معاصر فتوحات مسلمین.

این دوره هاهر کدام از خود میزانی دارد که شرح همه آنها هم از موضوع این فصل وهم از چو کات تاریخ کشور ما خارج است، لذا به آنچه که در قسمت عمومیات گفته شد اکتفا نموده و اصل اساس این دیانت رادریکی دو مرحله اول آن که جزء مرام این فصل و تاریخ کشور ما است شرح میدهم.

* * *

در فصل دوم تحت عنوان « عقاید » (صفحه ۱۴۱) متذکر شدیم که آریاهای عصر ویدی دینی به معنی مشخص و معین این کلامه با مقررات و رسومات متعلقه آن نداشتند، امید و بیم از عناصر نورانی و ظلمانی ایشان رابه احترام و ترس از عناصر و ادار کرده بود. به وجود خالق کائنات هم تاحدی پی برده بودند و اجداد راهم احترام و ستایش میکردند.

در دیانت اوستائی این چیزها هم هر کدام بجای خود انبساط یافت و باقوت بیشتر شکل معین تری بنخود گرفت. در فصل دوم شرح دادیم که عناصر طبیعی در عصر ویدی ستایش و احترام میشد این مسئله در عصر اوستا شکل معین مقابله

عناصر روشن و خوب را با عناصر تاریک و بد بخود گرفت و این مفکوره نهاداب آئین اوستائی را تشکیل داد و بصورت عمومی قوه خوب و بد، مفید و مضر روشن و تاریک در مخیله این وقت شخصیت پیدا کرده و صاحب نام‌ها شد. چنانچه قوه نیکی را «سپینته مینو» و قوه بدی را «انگرو مینو» مینامیدند و آنها را «خرد مقدس» و «خرد خبیث» هم ترجمه کرده‌اند. اگرچه اساس آئین اوستائی بر روی مقابله همین دو قوه روشن و تاریک، نیک و بد، مفید و مضر گذاشته شده بود معذالک «اهورامزدا» (هرمزد) در رأس همه حکمفرمایی میکرد. به این ترتیب ملتفت باید بود که هر مقابله و ستیز که بود در میان «سپینته مینو» و «انگرو مینو» بعمل می‌آمد و در مقابل اهورا مزدا کدام قوه فاعل خبیث وجود خارجی نداشت.

پس «دوالیزم» اوستائی درکات‌ها مفهوم مخصوص و معینی داشت به این ترتیب که «اهورامزدا» (هرمزد) به تنهایی نظام کاینات را اداره میکرد و مقابله میان قوه نیکی و بدی، میان خیر و شر، میان نور و جدان و تاریکی‌های شهوت نفسانی بود که آنهم باروح خوش بینی که درین دیانت موجود بود با مراعات قوانین اخلاقی به فتح و غلبه روشنی بر تاریکی منتهی میشد.

اوستا در حقیقت حیات و تمام مربوطات آنرا دو جنبه داده بود که یکی آن نور و روشنی و دیگر آن ظلمت و تاریکی بود. جنگ و ستیز خواهشات نفسانی و هدایات وجدانی و عقلی انسانی مظهر همین دو مفکوره است که اوستا آنرا خارج وجود فردی بشری عمومیت داده و در هر مورد مقابله و ستیز و عزم و اراده را توصیه کرده و آخرهم به غلبه روشنی‌های وجدان بر تاریکی‌های خواهشات نفسانی اطمینان داده است. بیشتر گفتیم که «سپینته مینو» و «انگرو مینو» یعنی عنصر خوب و بد اساساً در نبرد بودند، پس روشنی‌ها و محاسن مادی و معنوی یکطرف و سیاهی و خباثت طرف دیگر صف بسته بود و همین رویه باعث شد که

در دیانت اوستائی مجموعی از عناصر نورانی و ظلمانی بمیان آید و صاحب شخصیت و نام و نشان شود. عناصر نورانی بارولی که بازی میکردند مقام بلندی در دیانت اوستائی پیدا کردند و مجموعه آنها را بعضی ها ارباب انواع اوستائی خوانده اند ولی ملتفت باید بود که مانند ارباب انواع یونانی نماینده مادیات نبودند و آنها را با مجسمه ها نمایش نمیدادند بلکه عموماً شخصیت های معنوی داشتند و آنها را رویه مرفته «یزانا» میگفتند و «امشه سپننه» Amesha-Spenta یعنی «ارواح پاک جاویدانی» در قطار آنها می آمدند و عده آنها به ترتیب ذیل به شش میرسید:

(۱) وهیومانو Vhou-mâno (فکر خوب)

(۲) اشاوهیشته Asha-vahishta (بہتر بن تقدس)

(۳) خشه نره وریا Khshathra-varya (سلطنت عالی)

(۴) سپنتا آرمتمی Spenta-Armati (حسن اعتدال)

(۵) هرونات Hervatat (سعادت و صحت)

(۶) امرتات Amertat (جاویدانی)

امشه سپننه هر کدام از خود وظیفه داشت مثلاً «وهیومانو» محافظ مره ها بود. اشاوهیشته، رب النوع آتش شمرده میشد و تقریباً قاصد اهورا مزدا بود. سپنتا آرمتمی محافظ زمین و هرونات و امرتات بخشاینده سعادت و خوش بختی و طول عمر تلقی شده بودند و بر آب و نبات سلطنت داشتند علاوه بر این قواهای مفید و عناصر دیگری هم بود که دسته «سپننه هینو» یا «خرد نیک» را در مقابل «انگرومینو» (ارواح حبیث) یادبوها و شیاطین تشکیل میداد.

سویه اخلاقی: رویه اخلاقی يك ملت علامه ممیزه میزان رشد اجتماعی و حیات مادی و معنوی آن میباشد. اساس آئین اوستائی قراریکه دیده شد بر سر مقابله قوه نیک و بد گذاشته شده بود و با این وضعیت انتخاب و مسئولیت همه به اختیار

مردم بود قرار اصولات او ستائی بشر مخلوق (هر مزد) بود و از روز تولد جزء قلمرو کشور نورروشنی بشمار میرفت ولی چون ازاد خلق شده بود انتخاب حق خود او بود و در حالیکه سعادت و نجاتش به همین انتخاب تعلق داشت در فتح و فیروزی آخری نور بر ظلمت هم سهیم و موثر بود . زیرا هر عمل نیک بشر قوه عمومی نور و روشنی را تقویت میکرد و هر عمل بد قوه ظلمت و تاریکی را نیر و مند میساخت بناء علیه بشر باید طرف خوبی و روشنی را انتخاب میکرد تا نور فاتح میشد و نجات او با فتح و پیروزی روشنی بر تاریکی صورت میگرفت .

علاوه برین چیز دیگری که در اخلاقیات پیروان اوستائی تاثیر زیاد داشت عقیده به نظارت اعمال و کردار بود که از طرف « امشه سپننه » بعمل می آمد و هر کار خوب و بد تشخیص و تجرر بر میشد . به این ترتیب آئین اوستائی پیروان خود را به راه روشنی و نیکو کاری آورده و هر شخصی را آزادی در انتخاب راه روشن و تاریک داده و از نگرانی اعمال خوب و بد خبردار ساخته بود و راه سعادت و نجات فردی را در غلبه و پیروزی محاسن اخلاقی منوط ساخته بود و به این ترتیب هر فرد مکلف بود که مانند سرباز مجهز با مراعات اصولات اخلاقی و نیکو کاری به مفسد و تاریکی ها و خواهشات نفسانی فایق آید .

هومته ، هوخته ، هورشته : روی هم رفته قوانین اخلاقی اوستائی به اساس و اجرای سه مطلب گذاشته شده بود که بحیث فورمول مشخص در آمده و آن عبارت از هومته ، هوخته ، هورشته یعنی « پندار نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک » است . به این اساس پیروان اوستائی مکلف بودند که فکر ، زبان و عمل خود را از لوث و کثافت پاک کرده نه تنها از راه زبان و عمل به کار های ناشایست اقدام نکنند بلکه در فکر و خیال خود هم آنرا خطور ندهند . پیروان اوستائی به روز آخرت و پرسش و جزای اعمال عقیده داشتند . او ستابه پیر و ان خود بصورت عمومی پاکی و نظافت ظاهری و باطنی یعنی بدنی و روحی ، راستی ، راستکاری

مروت ، سخاوت و خیر خواهی را توصیه نموده و دروغ گوئی را بدترین گناهان شناخته است. اوستاسفارش شدیدی داده که زمین ، آتش و آب پاك نگه شود و مخصوصاً از لوٹ جسد مردگان محافظه گردد. از همین جهت آتش علامه پاکی قرار گرفت و افراط درین راه بجائی رسید که این د بابت به آتش پرستی معروف شد و گرنه قراریکه ملاحظه میفرمائید در اوائل موضوع پرستش آتش بکلی در میان نبود. همین قسم مراعات پاکی زمین مخصوصاً از لوٹ جسد مردگان سبب شد که مرده را به زمین دفن نکنند و در بلندی ها و قله های کوه بگذارند تا مرغان هوا خورده و ناپدید شود .

مقایسه بین بعضی نام های ارباب انواع ویدی و اوستائی : همان طور که «زرتشتر» خودش در قطار ریشی های «ویدی» ظهور کرد و «گات ها» قدیم ترین قسمت اوستا از حیث زبان و مفکوره واسطه ارتباط بین آخربن کتب ویدی و باقی حصص اوستا میباشد در نام های ارباب انواع ویدی و اوستائی هم شباهت زیاد موجود است. حتی بعضی ازین اسما يك چیز است که تلفظ آن جزئی فرق کرده، در برخی دیگر مفهوم آن منقلب شده بهر حال مقایسه آنها در تاریخ تحول عقاید عصر ویدی و اوستائی در آریانا کمال اهمیت دارد و هر کدام بجای خود نشان میدهد که این دو مدنیت با تمام مربوطات آن در سرزمین آریانا عرض وجود کرده است و يك سر زمین و يك خاک است که نبوغ مدنی ، فکری اخلاقی ، مذهبی ، تهذیبی ، اجتماعی ، ادبی آن موافق مقتضای زمان تحول و به رنگ های دیگر ظهور کرده است .

مدققین به این نظریه معترف اند که «وارونا» بزرگترین رب النوع عصر ویدی که بعضی ها او را رب النوع آسمان ها تعبیر کرده اند، در عصر اوستائی بنام «اهوراه زدا» شناخته شده است و میگویند که «اهوراه زدا» صفت جدیدی است که اوستا به او داده است و معنی آن «دانای توانا» است و این مفهوم

معنوی است که پیروان ائین « ویدی » به او داده بودند. بعضی های دیگر میان کلمه « وارونا » و « اهورا » مابینت زیاد نمی بینند حتی مربوط به این مطلب کلمه دیگری هم در « وید » داریم که « آشورا » است و بر مجموع ارباب انواع نورانی تطبیق میشود که در عصر ویدی از آن کلمه « اهورا » عرض وجود کرده است اسم دیگر که در عقاید عصر ویدی و اوستائی کشور ما قابل مقایسه است « میترا » و « میترا » است که بر انواع آفتاب می باشد و مفهوم آن در وید و اوستا تغییر نکرده و در تلفظ آن جزئی اختلافی که بعمل آمده عبارت از سقوط (ه) است . این اختلاف تلفظ از ده مرور زمانه است چنانچه همین کلمه را اگر تعقیب کنیم می بینیم که در عصر کوشانی تاریخ مملکت ما باز هم کمی بیشتر تغییر کرده و شکل « میرو » بخود گرفته است چنانچه روی مسکوکات کنیشتکاوه و بوشکا با کمی نرمی و سختی حروف علت و تشدید حروف صدادار بصورت های ذیل تحریر است : Mipo ، Meipo ، Mippo ، Miiopo (۱) و در ادبیات دری بشکل « مهر » باقی مانده و هنوز هم معنی آن آفتاب است .

همین قسم « امشه سپننه » (ارواح نورانی) که در اوستا ذکر شده و بیشتر از آن اسم بردیم در وید مقابل خود ادیتیا Adityas دارد که دارای عنوان و وظایف اخلاقی جدید شده اند .

« دیوا » محض کلمه ئی که در « ودا » ارباب انواع و مخصوصاً ارباب انواع مفید و نورانی را در بر میگرفت در اوستا بصورت « دیو » باقی است و مفهوم آن منقلب شده و بر شیاطین و ارواح خبیث اطلاق میشود و مقابل مفهوم جدید آن در سرود ویدی کلمه را کشا Rakshas موجود است که شیاطین و عناصر مضر را در بر میگرفت . همین قسم میتوان « سوما » و « هوما » ، اگنی و « اتار » یعنی مشروب و آتش و دیگر چیزهای این دودیان آریانا را بهم مقایسه کرد .

(۱) ارباب انواع زوراستری در مسکوکات هندوسیتی (کوشانی) تالیف سرورلستن

بیشی ۱۸۸۸ . ملثفت باید بود که (P) در کلمات مذکور آواز (R) را میدهد .

و غیره به تدریج ظهور کرد. در عصر یونان و باختری صنعت گریک و بودیک در صفحات شمال هندو کثر بمیان آمد ولی ظهور قبایل سیتی (اسکائی)، تخاری، یوچی) دوام ترقی آنرا به عصر ومجل دیگرمو کول ساخت که عبارت از جنوب هندو کثر و عصر کوشانی های بزرگ مخصوصاً قرون اول و دوم مسیحی میباشد. علاوه بر تاثیر شخصیت امپراطور مقتدری مانند کنیشکا عوامل دیگر از قبیل امنیت با دوام، بسط تجارت و بهبودی اوضاع اقتصادی و کثرت اعانه دهندگان و تماس با صنعتگران گریک و رومن هر کدام بجای خود سبب شد که صنایع مستظرفه در عصر کوشانی های بزرگ ترقی کنند ولی این ترقی منحصر به خاندان دوم کوشانی یعنی کنیشکا و احفاد او میباشد چنانچه جزئیات این مباحث را در فصل آینده خواهیم دید.

کنیشکا در تعمیر آبدات بزرگ و مجلل مذهبی توجه زیاد داشت. استوپه بزرگی که ۲۰۰ پابندی داشت نمونه ئی از عمرانات او در گندهارای شرقی ایشاورا میباشد. همین قسم تراش های ۳۵ و ۵۲ متری با میان محصول زمان او با یادگار باز ماندگانش میباشد که بایک سلسله معابد پرنقش و نگار خود هنوز هم از عجایب جهان صنعت بشمار میرود. ترقی صنعت های تراشی گریک و بودیک در عصر کوشانی از روی تاثیر عنصر نژادی آنها در مجسمه سازی بوضوح معلوم میشود.

در میان کولکسیون آثار هده در موزه کابل صدها سر و صورت وجود دارد که کوشانی های معاصر را بانگساز تیز و بروت های افتاده و غیره نشان میدهند. همین قسم ادبیات در عصر کوشان وارد مراحل تازه وجدی گردید. کثرت علما، تبلیغ روحانیون، ترجمه و نقل کتب مذهبی برای نقاطی که درد اخل امپراطوری و در خارج آئین بودائی در آن تعمیم شده بود خود بخود نویسنده گی واد بیات را وارد مرحله تازه وجدی گردانید. در عصر کوشانی

رسم الخط برهمنی که آنرا «سانسکریت کوشانا» هم خوانده اند و «خروشتی» که مدتی در مسکوکات و بیشتر در کتیبه‌ها و لوایح مزارات و آبدات بکار رفته معمول و مروج بود (در مسکوکات کنیشکا و احفاد او استعمال نشده) همین قسم رسم الخط «یونا و کوشانی» مخصوصاً در مسکوکات مورد استعمال داشت.

شاهان کوشانی مخصوصاً کنیشکا با علمای بزرگ عصر محشور بود و مانند مشاوری مذهب مشاوری و صاحب ادبی هم داشت که عبارت از «اسوه کوشا» بود و بزرگترین ادیب و نویسنده سانسکریت عصر کوشان محسوب میشود. «اسوه کوشا» کتب متعددی در شقوق مختلف ادب نوشته. سیلون اوی میگوید که «اسوه کوشا» بانگارش آثار برجسته ابواب مختلف نویسنده‌گی را کشف کرده است مشارالیه دراعه اشعار رزمی رومان، قصه، حکایت و غیره نوشته. باب مشاجره ادبی را در عصر خود باز کرده و بکمال جرئت بیانات سابق بودا و آثاری را که تاریخ و از شهر دور بود بزبان ادبی در آورده است. (۱)

موسیو گاستن کورتی لیه Gaston Couffillier در کتاب «مدنیت‌های قدیم هند» صفحه ۱۳۰ تحت عنوان «انبساط فکری عصر کوشانا» می نویسد، «عصر این متهاجمین بر بر عقیم نیست بلکه در زمینه‌های مختلف آثار جدیدی بمیان آورده است که شاید بصورت صحیح تاریخ هیچ کدام آن معین شده نتواند ولی تمام آن شواهد یک دوره بزرگ و نادری است که در طی آن فعالیت‌های فکری و ادبی به دوره ترقی و انبساط رسیده بود. قراریکه «ماکس مولر» در ۸۸۲ فرض کرده است چنین مینماید که تهاجمات کوشانی‌ها در انبساط زمینه ادبیات و وقفه تولید نکرده و بین عصر رزمی ملی «مهابهارات» و «رامایانا» که دارای قدامت زیاد است و قرن رنسانس سانسکریت که عبارت از قرن پنجم باشد گسیختگی بزرگی وارد نکرده است.»

مؤلف در اثری که بالا اسم برده شد در صفحه ۱۳۱ در ضمن اینکه از نقطه نظر آئین و آرت عصر کوشانی هارا تعریف میکنند در موضوع حیات ادبی عصر مذکور چنین می نویسد: «عصر کوشانی از نقطه نظر ادبیات دوره آزمایش و کوششهای ناقص و ابتدائی نیست بلکه عصر انبساط و تعالی آثار سانسکریت و پرا کریت میباشد».

در عصر کوشانی های بزرگ سانسکریت و پرا کریت ها و لهجه «سیتی» مخصوص خود کوشانی در آریانا معمول و مروج بود. ادبیات و داستانهای آئین بودائی که تقریباً هزار سال در افغانستان رواج داشت بیشتر در سانسکریت و بعضی پرا کریت ها نوشته شده است. روحانیون بودائی که تعدادشان به هزارها و دهها هزار میرسید اکثر وقت خود را در معابد مملکت به تصنیف و تالیف و ترجمه و نقل آثار میگذرانیدند. این آثار قراریکه از بامیان و گلگت کشف شده عموماً روی یکنوع پوست نازک درخت که به کاغذهای زرد رنگ شباهت دارد بیشتر به رنگ سیاه و گاهی هم به سرخی نوشته میشود. پوست حیوانات و پارچهها را هم برای تحریر استعمال میکردند.

آثاریکه در سال ۱۹۳۰ از کتابخانه معبد (G) از مجاورت بت ۳۵ متری بامیان کشف شد در موزه کابل (اطاق بامیان) موجود و قسمتی آنرا موسیوسیلون لوی مطالعه نموده است (۱). طوریکه در مبحث رسم الخط ذکر نمودیم از نقطه نظر شیوه تحریر آثار مکشوفه به رسم الخط های (کوشانا) و (گوپتا) و انواع رسم الخط معمول در آسیای مرکزی نوشته شده که عموماً از قرن ۳ تا قرن ۸ مسیحی را دربر میگیرد.

عده زیات قطعات نوشتههای بامیان مربوط به فصول رساله های «ابهی دهرمه» است که پیروان «راه بزرگ نجات» بودائی آنرا میخواندند و پارچههایی از همین رساله از گلگت هم کشف شده است در میان نوشتههای بامیان پارچه های اصل متن کتاب «وینایا Vinaya» یکی از آثار مذهبی پیروان «راه کوچک نجات» هم دیده

شده است. این کتاب در رسم الخط گوپتا است و قرار تحقیقات سیلون لوی به قرن ۶ مسیحی نوشته شده اگر چه تاریخ تحریر کتاب چند قرن بعدتر از دوره کوشانی‌های بزرگ است ولی اصلاً روایات قدیمه به این حکم میکنند که مصنف اثر مذکور همان «اسوه گوشا» بزرگترین نویسنده ایست که در عصر و در دربار کنیشکای کبیر می زیست و به او و آثارش بالاتر اشاره نمودیم .

«وینایا» یکی از مهمترین کتب بودائی است که مشتمل بر قصص و دساتیر و اخلاقیات و اداب مذهبی میباشد. اکثر قصص آن که از اثر دیگر موسوم (دیویاودا Divyavadana) گرفته شده اصلاً قصه‌های مستقلی بوده که در کتاب «وینایا» با دیگر قصص اخلاقی و مذهبی ارتباط پیدا کرده و مصنف و نویسنده توانا «اسواگوشا» همه را به روش نگارش خود سبک واحد داده است .

از اتفاقات غریب این است که تقریباً در همان وقتی که اوراق مکشوفه کتاب «وینایا» از بامیان بدست سیلون لوی برای مطالعه میر سید صفحات نقل دیگر اثر مذکور حتی صفحات همان يك فصل (۱) از گلگت کشمیر کشف شده و به دسترس او گذاشته شده بود البته میان پارچه های نسخه بامیان و کشمیر در قطع و روش تحریر فرق است ولی ثابت میشود که در آریانا در پناه دامنه های جنوب هند و کش پیروان راه کوچک نجات بودائی که کتاب وینایا متعلق به ایشان است با تائید شهادت هیوان تسنگ معابد و جوامعی داشتند .

اصل متن سانسکریت کتاب «وینایا» پیش از کشفیات کتا بخانه های بامیان و گلگت بکلی مجهول بود و فقط از روی ترجمه های چینی و پالی آنرا می شناختند ترجمه چینی این اثر از طرف «بودها بهادرا» و «فامین» چینی بعمل آمده است قراریکه از روی تراجم چینی و پالی آن معلوم میشود «وینایا» شامل حکایات

وقصص اخلاقی و مناظره میان راهبین و غیر روحانی بوده، ترجمه چینی «وینا یا» چاپ «تری بی تگه» یعنی «سه سبد گل» که در توکیو به طبع رسیده شامل هشت جلد است. ترجمه «تبتی» آن سیزده جلد و هر جلد بطور متوسط شامل ۴۰۰-۵۰۰ ورق میباشد.

پیداشدن پارچه های نسخ یکی از متون مجهول سا نسکریت از کشمیر و بامیان مارا امیدوار میسازد که از خرابه های معابد افغانستان کشف شواهد آثار عرفانی و ادبی سابقه خویش را انتظار داشته باشیم.

خلاصه عصر کوشانیهای بزرگ مخصوصاً دوره سلطنت پادشاه معروف آنها کنیشکا یکی از دوره های ترقی ادبیات و صنعت است، قسمتی از آثار علمی و ادبی این دوره تا حال کشف و تحلیل و ترجمه شده و قسمت دیگر هنوز مجهول است و آینده از آن پرده خواهر برداشت.

موسیقی : موسیقی که از زمانهای باستان عصر ویدی در کوه بایه های آریانا اساسی داشت لاینقطع سیر تدریجی خود را در سایه مذاهب مختلف مملکت و همنائی با آن طی کرده و تا جائیکه از روی تصاویر رنگه معابد بامیان و مجسمه های هده و کاپیسا معلوم میشود در دوره کوشانیهای بزرگ هم ترقی داشت. آئین بودائی که در صدد علاج درد و رنج بشری بود با نوا و آهنگ موسیقی تا اندازه زیاد آلام روح را تسکین میداد و زمینه را برای آرامی خاطر و تفکرات عمیق و صلح جوئی و نشاط روحی آماده مینمود، زیاد است تصاویر رنگه بامیان و مجسمه های گچی هده که موسیقی نوازان و مغنیه ها و رقاصه ها را مشغول سازد و نوا نشان میدهد، از تبلوهای نفیس بامیان یکی صحنه ایست که دو زن در اطراف یک هارپ بندهی نشسته و انگشتان باریک آنها به تارهای آن بازی میکنند، ازین قبیل صحنه های رقص و موزیک در میان تصاویر رنگه بامیان

هنوز موجود است که شاید بعضی آن از عصر کوشانی بزرگ تازه تر باشد معذاک
 رسم و رواج و روح آن دوره را بخوبی نمایندگی میتواند، از هده از همان
 عصری که آنرا میتوان دوره ترقی صنعت هیکل تراشی نامید در پهلوی هیکلهای
 که زعما و سر بازان و تیپ های نژادی کوشانی را نشان میدهد مجسمه موسیقی
 نوازان با آلات و ادوات مختلف موسیقی از قبیل رباب و توله و دهل و غیره بدست
 آمده که نمونه های آن در اطاق هده موزه کابل موجود است. سیلون لوی از
 روی داستان های عصر کنیشکا چنین می نویسد که «اسوه کوشا» همان نویسنده
 سحر کار که در دربار کنیشکا می زیست و بیشتر به آثار ادبی او اشاره نمودیم در
 موسیقی هم دستی داشت و موسیقی رادر راه خدمت به آئین بودائی استعمال میکرد
 میگویند که «نمای موسیقی او خیلی مرثر بود. در دراتسکین میداد و انها ئی را که
 زیر بار اندوه خمیده شده بودند راست و بشاش میساخت. مردم را طوری از مادیات
 منصرف میکرد که کار و بار خود را گذاشته به قوانین مذهبی و انزوا متوجه
 میشدند و از خودی بیگانه میگرددند» کنیشکا پادشاه ترسید که مبادا افراد
 ملتش چنین موسیقی سحرانگیز را بشنوند و خانهای خود را ترک گویند و مملکت
 خالی شود. « (۱) ازین حکایت کوچک معلوم میشود که در عصر امپراطور
 کوشانی کنیشک موسیقی نیز به مراتب بلندی رسیده بود و استادان چیره دستی
 در معابد مملکت در دامنه های کوهسار قشنگ افغانستان این فن ظریف را ترقی
 داده بودند و از آن در راه تسکین الام درونی و روحی بشری کار زیاد میگرفتند.
 روابط تجارتی امپراطوری کوشان بارومن ها : در صفحات قبل تحت عنوان
 سیاست داخلی و خارجی کوشانی های بزرگ استقرار تعلقات دو ستانه
 سیاسی دولت کوشانی آریانا را بادو دولت بزرگ وقت هان های چین و قیاصره
 روم شرح دادیم. در اثر وجود سه امپراطوری بزرگ و مقتدر هان ها

کوشانی ها، رومن ها و موافقت های سیاسی آنها از شرق اقصی تا منتهایا لیه عرب اروپا يك امنيت و آرامی فوق العاده حکمفرما بود. بدیهی است امنيت، خصوص امنيتی که دامنه آن وسیع وافق آن پهناور باشد برای انبساط تجارت خیلی ها موثر است و این از مهمترین عوامل است که تجارت « آریانا » را در عصر کوشان ترقی داده و مسئله ترانزیت مال التجاره را فوق العاده آسان ساخته بود. علاوه برین بسیار عوامل دیگری است که از حسن اتفاقات درین عصر « امنيت و آرامش » عمومی آسیا و اروپا یکجا شده زمینه دادوستد و رفت و آمد و حمل و نقل مال التجاره را فراهم نموده بود. وضعیت جغرافیائی امپراطوری کوشانی بین چین، امپراطوری روم طوری بود که راهای بزرگ آنوقت همه از آن میگذشت. به این تفصیل که راهی از باختر، سفیدیان، فرغانه بطرف چین میرفت و راه دیگر از باختر - بامیان - دره کابل بطرف قسمت های هندی امپراطوری کشیده شده بود و طریق سومی از چین آمده از راه کشمیر و پنجاب به هند منتهی میشد. به این طریق به استثنای مال التجاره که از راه بحر بین هند غربی و امپراطوری روم رفت و آمد داشت تقریباً تمام تجلات آسیا و اروپا از خاک امپراطوری کوشان میگذشت و از نقطه نظر ترافیک اموال منافع زیاد به ایشان عائد میشد. از یک طرف پول رومن که از حیث صافی بیمار و قشنگی خود ممتاز بود چشم تجار آریانی، هندی و چینی را بخود جلب کرد، بود و از طرف دیگر چینی ها که مخصوصاً قوم تجارت پیشه میباشند درین وقت روی صحنه برآمده و تقریباً تمام تجارت آسیای علیا را در دست داشتند. این چیزها هر کدام بجای خود مهم و موثر و وجود تمام آنها در یک عصر به ترقی تجارت آریانا در عصر کوشان کمک زیاد نمود. زمینه را فوق العاده مساعد ساخته بود. بعدتر مال التجاره که رومن ها عموماً از شرق خریداری می نمودند ذکر خواهد شد عجالتاً بدین می دازیم که مسئله « ابریشم » و پارچه های ابریشمی در انبساط تجارت این وقت و ارتباط سسکیانگ (ترکستان چینی) با امپراطوری روم و حتی ایجاد

راه بزرگ بری تجارتنی از آسیای قریب که بعضی اوقات بنام «راه ابریشم» یاد می شود اهمیت زیاد دارد و درین زمینه رول خیلی مهمی بازی نموده است. پارچه های ابریشمی مال التجاره مفید و زیبایی است که در دنیای قدیم کسی از آن صرف نظر نمی توانست. از خیمه و خرگاه اقوام بادیه نشین آسیای مرکزی گرفته تا قصور مجلل قیصره روم همه جا مورد ضرورت بود و در هر نقطه خریداری داشت. پس ابریشم باید راهی داشته و در تجارت آسیای مرکزی رولی بازی نموده باشد. آیا این راه مهم تجارتنی از کرم نقاط «آریانا» میگذشت؟ و غیر ازین چه راه های معروف دیگری در امپراطوری کوشان دیده میشد؟ تا یک موقع رومن ها تنها ره بابط تجارتنی با سواحل غربی هند داشته و احتیاجات خود را از راه بحر رفع میکردند. «استرابون» می نویسد که یک صد و بیست کشتی مخصوص تجارت هند بود که در انوقت از شهر «میوس هورمس» (Myos Hormos) کنارسواحل بحیره احمر بر آمده بطرف هند میرفت. «پلین» ارائه میکند که امپراطوری روم سالانه مبلغ ۵۰ میلیون «سسترس Sesterces» مال التجاره از هند میخرید. بعد از اینکه «هیپالس» Hippalos نام در سال ۴۵ مسیحی موقع باد های موسمی را کشف نمود غربی ها در تجارت با سواحل غربی هند جری تر شدند، لیکن باز هم چون فنون دریا نوردی توسعه نداشت مسافرت در بحیره عرب و اوقیانوس هند بی خطر نبود و از طرف دیگر احتیاجات دنیای غرب تنها از سواحل غربی هند بر آورده نمیشد. تا اینکه هائس تی تیانوس «Maes Titianus» یک نفر از تجار مته یونیه راه خشکه بین باختر و «مدی ترانه» را کشف نمود. علت اقدام او در حقیقت مسئله «ابریشم» است و جا دارد که این راه را «راه ابریشم» بگوئیم زیرا تاجر مقدونیه که در شام تجارت خانه داشت میخواست مراکز مهم ابریشم تابنی و رنگ ریزی آن را که عبارت از شهرهای انتیوش Antioche (اطلاکیه) - بریت Beryte - سیدن Sidon - تیر Tyr باشد بصورت مستقیم با بازار مهم ابریشم در ترکستان شرقی (سنکیانگ) وصل

کنند. مهمترین مرکز ابریشم درین وقت منطقه اخیر الذکر بود که جغرافیه نگاران یونانی بواسطه موقعیت آن بین چین و هند آن را « سریند Serind » یعنی (هند و چین) مینامیدند و بازار مهم آن در سرحدات مشترک دو امپراطوری بزرگ و متمدن آن وقت آسیا همان های چین و کرشانی ها در شهرهای رایسدون سیتیکا Issédon Serica (ک شغر) و (ایسدون سیریکا Issédon Serica) (ختن) بود چنانچه ابریشم این نقطه را در قلمرو پارت ها از باب صنایع شهر بابل و در امپراطوری رومن اهالی شهر تیر - بیریت و اسکندریه خرید و ازان پارچه ها درست میکردند. از بنادر کنارسواحل مدیترانه و شهرهای شام « راه ابریشم » از هیراپولیس Hierapolis (کنارفرات) گذشته به دامنه های پامیر و تیان شان وصل میشد مفصل تر بگویم این راه بزرگ بعد از خروج شام در خاک بین النهرین از شهرهای (ادس Edess و نصیبی Nisibe) و در مدیا از اهکبتان همدان و راجس (Rhagus) یعنی ری و گردنه (سیردره Sirdara) در مازندران و هکاترمپی لوس Hécatompylos (شاه رود) از حوالی بین مرو و هرات به بکتر بلخ وصل میشد. سپس این معبر بزرگ از راه دره خوش سرخ آب و دره های « قزل ارت » و « قزل سو » بطرف وادی کاشغر و تارم ادامه میآفت نقطه که در آن مال التجاره بادله میشد و تجار چینی و شامی بیکدیگر متلاقی میکردید. نقطه بود در حوالی « روشان » و « فرغانه » فعلی که آن را الی تینوس پیرگوس Lithincs Pyrgos یعنی (برج سنگی) میگفتند چینی ها یا بزبان رومانی ها (سرها Seres) بود از مسافرت هفت ماهه از شهر دور افتاده (سی - نگان - فو Si-Ngan-fou) و غیره بارهای ابریشم خود را به « سریند » تهر کرد داده و با تجار شامی مبادله و معاوضه می نمودند .

ازین معبر بزرگ شاخه دیگری که بطرف هند میرفت از بکتر (بلخ) جدا

شده یکی از راه قندوز و اندراب و دره کوشان یاد دره شکاری و دیگری از راه با میان
 و دره غور بند بوادی کایسا و کابل و از آنجا به هند وصل میشود .
 راه دیگری که مستقیماً از ترکستان شرقی به حصص هندی امپراطوری
 کوشان فرود می آید از (کوئن سن Couencin) و مستاع) و یک حصه کاشغر و کرهای
 قراقرم گذشته داخل کشمیر میشود و از آنجا امتداد سواحل چپ اندوس را تعقیب
 نموده به بندر «مینا گارا» Minnagara وصل میشود . بعضی از تجار شامی رومی که
 مسافرت خشکه و مشکلات آنرا متحمل شده نمیتوانستند برای خریداری ابریشم
 درین بندر می آمدند .

بعلاوه ابریشم که به پیمانیه زیاد از دوراه فوق الذکر از « سریند » از راه بکتر
 (بلخ) بطرف غرب و از راه کشمیر بطرف جنوب در بحر میرفت بسیار مال التجاره
 دیگر از خود امپراطوری کوشان خریداری میشد . پشم و طلای کابل - گندهارا
 کشمیر ، صمغ سند - پنبه مالوا ، لاجورد بدخشان ، لاک پتالی پوترا - مواد معطر
 نباتی - نیل ، عقیق - و دیگر سنگ های قیمتی را تجار سواحل شرقی بحر الروم
 بمقدار زیاد خریداری نموده و بقیمت های گزاف در امپراطوری رومن بفروش
 میرسانیدند .

همین طور چینی ها به بسیار اشیاء محصولات ساخته آریانا و فارس و شام احتیاج
 داشتند . سرمایه بقیمت گزاف از آریانا خریداری میشد و ملکه چین برای استعمال
 شخصی خود و خوانین سر برده سلطنتی بمقدار و قیمت زیاد خریداری میکرد
 قالین های بابل ، جواهرات و سنگ های قیمتی و مصنوعی شام ، مروارید سواحل
 بحیره احمر ، پارچه های بافت شام و مصر و ادویه مخدره و غیره به چین وارد
 میگردد .

خود آریانا و ولایات هندی امپراطوری کوشان بعلاوه فروش محصولات
 خود بیشتر از ترانزیت مال التجاره استفاده میکرد چون تمام راه های بزرگ

تجارتی آسیایز خاك ایشان میگذشت تمام تجارت چین - هندو امین اطواری رومن دردست آنها بود .

ترقی تجارت کوشان باغرب در حوالی اخیر قرن ۲ مسیحی شروع به تزل نمود. مقتدرشدن ساسانی هاراه رفت و آمد تجارت رومی را بطرف شرق قطع کرد ولی هنوزهم قافله هادر حصص شرقی راه ابریشم درحرکت بودند و این اوبه تا اخیر دوره ترقی و شکوه کوشان شاهان بزرگ دوام داشت تا اینکه در اثر محاربات یفتلی ها و ساسانیان امنیت این گوشه آسیایر هم خورد و تعلقات چین و آریانا و فارس دگرگون شد. هر مملکتی منزوی گردید و نظام تجارت برهم خورد و چون راهای خشکه بسته شد رومن ها به توسعه تجارت بحری توجه نموده و با سیانان بزم دلتای اندوس و سائر نقاط ساحلی هند می آمدند و راه های بری تا عصر چنگیز خان مسدود ماند .

لباس: کوشانی ها ز نقطه نظر لباس نه چینی نه فارسی و نه هندی بلکه چیز مخصوصی میپوشیدند که در تبت و آسیای مرکزی و باجزای فرقی تا امروز در افغانستان معمول و مروج میباشد. در لوحه سنگ بزرگی که بطول ۹۰ سانتیم و عرض تقریباً ۴۰ سانتیم از معبد شترک بگرام کشف شده و دستموزه کابل موجود است به دور مجسمه بودای مرکزی ۳۴ نفر اشخاص دیگر روحانی و غیر روحانی و منجمله دو نفر اعانه دهنده کوشانی بازن های شان هم دیده می شود. ریش ابرو و دماغ بلند و قلمی - چشمان بزرگ ، اندام متناسب و غیره چیزهاییکه اختصاصات بدنی يك فرد سیتی آریائی را تشکیل میدهد بوجه احسن درین نجبای اعانه دهنده کوشانی جمع است . لباس مرد عبارت از يك شلوار چین داری است که از بالا تا پائین چین خورده و با چین های خود سراسر بيك شلوار صاف امروزی شباهت دارد . پیراهن او عیناً يك پیراهن درازی است که قرن های متوالی در افغانستان معمول بوده و بغن آن بکطرف بسته میشود . روی اینها چینی دارد

که از زانو پایان تر آمده و آنرا فقط يك تكمه ك. عموماً بشکل ماه نو یا گول شش برک میباشد روی سینه محکم نگاه میدارد تا در طرفه دامن آن از هم دور نماند. آستین های این چرن از شانه تا بند دست چین دارد و نسبتاً تنگ است و شکل بازو ساعد زیبا و طویل او را بخوبی نشان میدهد. لباس زنانه طویل و دامن آن یرك دارد و مواج است و تمام قامت زیبا و رسای خافم را پوشانیده است. اشکال و نموندهای لباس عصر کوشانی افغانستان رامیتوان از روی مجسمه ها و هیكل های هده و کایسا و کابل از روی تصاویر رنگه دیواری بامیان و دره ککرك و دره فندقستان مطالعه نمود. چون تصاویر پادشاهان کوشانی زری مسکوکات آنها به ضرب رسیده و بر علاوه حتی هیكل های سنگی به ازه ازه قامت طبیعی از خود کنیشکا از مقام « مات Mal » نزدیک « ماتورا » کشف شده میتوان البسه شاهی، لباس سرنازی، شک اسلحه و نوع پاپوش این عصر را مطالعه نمود.

قراریکه از روی تصاویر شاهان کوشانی روی مسکوکات و از روی مجسمه مکشوفه کنیشکای کبیر از مقام « مات » معلوم میشود شاهان کوشانی البسه فراخ و طویل و کلفت می پوشیدند. پیراهن آنها عموماً کشاک و از زانو پایان تر می آمد. این پیراهن قراریکه در يك هیكل مکشوفه از هده معلوم میشود (۱) یخهئی دارد و در وحاشیه آن با گردها خامك دوزی شده. معمولاً دوزدامن راهم خامك دوزی میگردند تا از هئی که از روی مسکوکات حدس زده میشود و مجسمه کنیشکا واضح تر نشان میدهد این پیراهن از پارچه های کلفت ساخته میشد و به آسانی قات و کن نمیگرفت. روی این پیراهن کمر بند چرمی می بستند. پیراهن کنیشکا از کمر بند پایان یک نوع رده های مار پیچی دارد که خطوط بخیمه روی پیراهن را نشان میدهد. کنیشکا روی

(۱) این هیكل در اطاق سوم هده در موزه کابل موجود است.

پیراهن چین فراخ و دزازی پوشیده که چهار انگشت از دامن پیراهن طویل تر است . چین چه در روی مسکوکات و چه در روی مجسمه‌های این عصر و چه در تصاویر دیواری باعیان و فندقستان همه جا دیده میشود و یکی از البسه متمایز عصر کوشانی است که تقریباً همه طبقات مردم مسی پوشیده و بیشتر در عصر تعالی کوشان یادر دوره زمامداری کوشانی‌های بزرگ یعنی در سه قرن اول مسیحی رواج و عمومیت داشت زیرا بعد ازین عصر لباس‌های فراخ و گلفت طویل کوشانی آهسته آهسته تنگ‌تر و کوتاه‌تر و ملایم‌تر شده و نفوذ مجاورت ساسانی در لباس تاثیر زیاد بخشید و آخر در طی قرن شش و مرور قرن هفتم لباس شاهی به اندازه تنگ شد که کاملاً در بدن می‌چسبید و شکل بدن را اختیار میکرد و بهترین نمونه آنهم در هیکل شاه و ملکه دیده میشود که از معبد فندقستان (دره غوربند) کشف شده و در اطراف فندقستان موزه کابل موجود است و از روی مسکوکاتی که پیدا شده تاریخ آنرا به قرن ۷ مسیحی نسبت داد. مینیم .

بهر حال چون مقصود در اینجا شرح لباس عصر کوشانی‌های بزرگ است داننده مطالعات فوق‌رأی تعقیب میکنیم . چین متمایزئی که بالادند کرشدیم از پارچه‌های گلفت پشمی یا پنبه‌ئی یا از پارچه هائی که بشکل نمک کرسی می‌مالیدند برش و دوخته میشد . برش آن نهایتاً ماد برد زیرا مانند چین‌های امروز از یخه تا دامن چاکئی راست و مستقیم داشت و معمولاً از کمر پایان تا دامن دو گوشه آنرا بشکلی مثلثی قات میکردند تا کمر بند و دامن پیرهن و خامک دوزی‌های آن معلوم شود و در حرکت و قدم ماندن هم بندش و اشکال بیسند نمیدادند . در بعضی مجسمه‌ها منجمله مجسمه مرد کوشانی شترک () گل‌هشت‌برگی در حد کمر بند

در گوشه چین را بهم وصل میکرد. این رویه برای چین های این وقت بسیار مفید بود زیرا با يك تكمه خود چین وضعیت باز و بسته هر دو بخود میگرفت و در حصار دامن مانع حرکت و جنبش نمیشد. یخه این چین ها بعضی اوقات مانند یخه پیراهن این وقت گردیده میشد و گاهی چپه کردن بسیار برداری داشت با ملاحظاتی که در مجسمه ها و تصاویر رنگه نقاط مختلف افغانستان بعمل آورده ایم یخه کرد در اوائل عصر کوشانی های بزرگ و چپه کردن عربی با حاشیه های مغزی دار در قرون بعدتر معمول شده و عمومیت زیاد پیدا کرده است. چون هیكل كیشک که از علاقه «مات» پیدا شده متاسفانه سرو کردن از حوالی میان دو شاهانه ندارد خوب معلوم نمیشود که یخه چین او بکدام شکلی منتهی شده است ولی از خطوط مستقیم و مغزی دار چاک دو طرف چین و تصور میتوان کرد که چین او یخه مدور داشته زیرا لباس به چپه کردن عربی منتهی میشود مانند لباس پادشاه فندقستان یا خفتانی که رب النوع مهتاب در بر کرده یا نجفه آورنده‌ئی که در جدار راست (نسبت به بیننده) رواق هیكل ۵۳ متری بامیان نقش شده (۱) حاشیه های دم چین در مقابل سینه خطوط منحنی بخود میبگیرد. آستین های این چین ها عموماً تنگ و تامچ دست میرسد و از تنگی زیاد در بعض مجسمه ها آستین ها به اندازه می قات خورده که کوئی اصلاً دوخت آن چنین بوده و از شاهانه تا بند دست از يك سلسله رده های برجسته تشکیل شده بود مجسمه كیشک که به اصول و مدرسه «ماترا» ساخته شده متاسفانه بازو و آرنج ندارد تا شکل آستین چین معلوم میشد فقط انگشتی آن معلوم میشود و بسوولی شکل آستین به تعریفی که نمودیم در هیكل كوشانی مشترك هویدا است.

(۱) مجسمه پادشاه و نقی تصویر رنگه رب النوع مهتاب در اطاق فندقستان موزه کابل موجود است. تصاویر آنها دردی جرنل آفدی کریتر اند یا سوسایتی جلد ۷ شماره ۲ سال ۱۹۴۰ ملاحظه شود. تصویر رنگه نجفه دهنده مذکور در لوحه ۲۸ جلد سوم تحقیقات جدید عتیقه شناسی بامیان تالیف موسیو کون و موسیو کرل ملاحظه شود.

در عصر کوشانی شلوار چین دار معمول بود و تقریباً همه طبقات مردم آنرا می پوشیدند. موزه و چموس چرمی و نمیدی پایوش این عصر شمرده میشود. مجسمه کنیشکا که از علاقه «مات» پیدا شده موزه های بسیار بزرگ و زمین و تسمه نئی در بندیا دارد که يك نوک آن از کف با گذشته و برقم مهمیزی بسته شده ولی از خود مهمیزی اثری نیست. شلوار کشاد و چین دار و موزه در مجسمه های کوشانی ها که از گندهارا و کاپیسا پیدا شده واضح دیده میشود و یکی دوی آنرا با بیان تر شرح میدهم. از معبد شترک بگرام لوحه سنگی دیگری پیدا شده که در آن هیکل يك بود، ادو بدیس اتوا، يك راهب و کافر تحفه دهنده کوشانی نقش است. این مرد کوشانی از طبقه عوام معلوم میشود فقط يك پیراهن کلفت و يك شلوار نسبتاً تنگ در بردارد، یخه پیراهن او ساده و مدور است. کمر بندی روی پیراهن بسته واضح معلوم میشود که دهن یا چه های شلوار او با حاشیه مغزی دار برجسته منتهی شده، سرو پایش برهنه است، چیلی را که معمولاً نجای قوم و پادشاهان می پوشیدند ندارند. (۱). در يك لوحه دیگری که موسیو ها کن در سال ۱۹۲۲ از (پانیاوه) ۱۵ کیلومتری جنوب شرق چاریکارو ۷ کیلومتری جنوب بگرام کشف نموده بدور «بودیس اتوا» متری با يك جماعت هشت نفری که در میان آنها زنان و اطفال هم است دیده میشوند. این ها کوشانی های کاپیسا هستند که تازم بدین بودائی گرویده و برای نشاء دادن حرارت عقیده خود تحفه های آورده و به ودیس اتوای مذکور تقدیم میکنند این کوشانی ها که حتماً از جمله عوام قوم اند لباس ساده دارند مردان يك يك پیراهن فراخ یخه گرد پوشیده و تسمه روی آن بکمر بسته اند. در میان دو سینه آنها خطوط مستطیل شکلی معلوم میشود و احتمال دارد که برش یخه آنها اینطور باشد. مردان شلوار فراخ پوشیده و باچه های آنرا میان موزه داخل کرده اند

(۱) تصویر مرد کوشانی مذکور در مقابل صفحه ۵ رساله امیر اطوری کوشان

زانوهای شلو از در حدود زانو میان دهن پیراهن و منتهای موزه معلوم میشود
 یکنوع موزه های نازک ماسی نما هم معمول بود که در کفش دیگر داخل میشد
 چنانچه هنوز در بعضی نقاط صفحات شمال مروج است پیراهن زنان عیناً مانند
 پیراهن مردان ، کمی دراز تر بریده شده ، حاشیه دامنه آن یک یا دو قطار خامک دوزی
 و یا مهر دوزی دارد شلو از آنها تابند یا فرود آمده است دور یخه مدور پیراهن شان
 خامک دوزی دارد و حمیل مثلث نمایی مروارید یا مهره به گردن دارند و گل
 بزرگی در آخر حمیل مشاهده میشود . دو چوتی مو تاسر شانه های شان افتاده (۱)

این بود لباس عصر کوشانی های بزرگ یعنی البسه ئی که از حوالی نیمه
 دوم قرن اول مسیحی تا قرن شش در افغانستان رایج شده و از اواخر قرن نازمانی دوام کرده
 است که البسه تنگ چسبیده در بدن رواج یافته است و مجسمه ها و صحنه ها
 و مجالس تحفه دهندگان که از نقاط مختلف جنوب هند و کش مثل همد ، کابل ،
 کاپیسا با میان و غیره کشف شده انواع البسه زنانه و مردانه و البسه طبقات عوام
 و نجباران نشان میدهد و واضح میگردد که رویه هر قدم درین سه قرن لباس کوشانی های
 افغانستان ساده و از پارچه های پنبه ئی و پشمی نسبتاً کلفت که بافت
 و ساخت خود شان بود ساخته میشد و میان لباس طبقه عوام و نجیبای قوم فرق
 فاحشی در برش نبود . تنها در تزیینات و زیورات کمی فرق داشت . چون
 در قرن سوم دولت کوشانی ها روبرو انحطاط گذاشته و دولت ساسانی به ذروره
 اقتدار خود رسیده بود و در اثر تاجا و زات آنها بطرف غرب زمانی حتی علاقه
 کابل هم تحت نیول آنها آمده بود به این مناسب البسه ساده عصر کوشانی که تا قرن
 سوم معمول بود به شمال لباس های ساسانیان در طی قرن چهارم پرتکلف شده
 رفت و این قسمت را در فصل کوشانی های خورد یا کیداری مطالعه خواهیم نمود .

(۱) تصویر این صحنه در عکس (۲۹) در کتاب اجراءات هیئت حفريات فرانسه در افغانستان تالیف
 ژ ، هاکن طبع توکیو ملاحظه شود .

فصل نهم

صنعت گریکو بودیک

صنعت گریکو بودیک یا «یونانو بودائی» از نقطه نظر تاریخ صنایع مستظرفه در تاریخ افغانستان قدیم یا آریانا سهم بزرگی دارد که تعریف و شرح چگونگی مراتب ظهور و ترقی و تنزل و مدرسهای مختلف و تاثیر آن در صنایع مستظرفه کشور های مجاور و دور دست وجود فصلی را ایجاد میکند. صنعت «گریکو بودیک» یا «یونانو بودائی» که این فصل برای آن وضع شده است در حقیقت امر شاخه یا شعبه از یک مدرسه قدیم تراست که آنرا بنام «گریکو بکتریان» یا صنعت «یونانو باختری» یاد میکنند.

چون هنوز دامنه تحقیقات در افغانستان پیش از زمانه تهاجم اسکندر مقدونی آنقدر توسعه نیافته که راجع به مشخصیات صنعت چیزی بگوئیم مدققین از روی شواهدی که عجالتاً در دست است مبداء مطالعات صنایع مستظرفه را در افغانستان بنام صنعت یونانو باختری آغاز میکنند.

صنعت «یونانو باختری» طوریکه از روی نام مر کب و وضعی آن معلوم میشود صنعتی است که دو عامل در تعریف و تشکیل آن دخالت دارد یکی یونانی و دیگری باختری. چون قبل برین در فصل ششم این اثر در صفحه ۹۸ همین جلد تحت عنوان «صنعت یونانو باختری» تعریف عمومی و سهم عوامل دو گانه باختری و یونانی این مکتب صنعتی شرح داده شده تکرار آن اینجا بی مورد است تنها برای تسلسل موضوع در ذهن، مختصراً یاد آوری میکنم که با ورود اسکندر در شرق و با تشکیل سلطنت مستقل یونانو باختری در آریانا در دو قرن اول ق م کار بهترین استاد هنرهای تزئینی یونانی یعنی «لیسپ» از طرف صنعتگران باختری و یونانیهای مقیم آریانا تعقیب شده و به اسباب نظر به مدام تریور نوسی که شرح در صفحه فوق الذکر

همین جلد و صفحات مابعد آمده میتوان گفت که رول صنعتگران باختری در ظهور و نشو و نمای مکتب صنعتی « یونانو باختری » دخالت زیاد داشت . طبق نظریات این خاتم مدقق و نظر یاتیکه برای تقویت مفکوره خویش از مستر (می یو Meyer) و پروفیسر (هرزفولد Herzfeld) گرفته مکتب یونانو باختری مبداء صنایع مستظرفه دوره های مابعد افغانستان و این گوشه آسیا میباشد زیرا صنعت بودائی و صنایع مستظرفه آسیای مرکزی و صنعت دوره های یازتی و کوشانی و ساسانی و غیره همه شاخهائی است که بصورت مستقیم یا بالواسطه دیگر از سرچشمه مکتب یونانو باختری آب خورده است .

تعریف عمومی : صنعت گریکو بودیک طوریکه از اسم وضعی آن معلوم

میشود صنعتی است که تماس دوروح ، ترکیب دو تهذیب ، و جریان دو نوع عقیده و افکار بیک نقطه و آمیزش طولانی آنها بهم آنرا بمیان آورده است صنعت گریکو بودیک صنعتی است ترکیبی که در اساس امر در نتیجه اختلاط افکار مذهبی بودائی و روحیات صنعتی یونانی در دو طرفه هند و کش تولد و نشو و نما یافته ، اقتضای ایجاد این مدرسه صنعتی تنها از نقطه نظر ظرفیت و نقطه تلاقی آنها بهم به آریانا نمیرسد بلکه هنروران اینجا در آن سهم بزرگتری دارند زیرا اگر خوب دقت شود هر دو عنصر مذکور چه مذهبی و چه صنعتی در آریانا روش مخصوصی بخود گرفته است که آب و تاب آریائی و باختری در آن شامل است بعبارت دیگر افکار مذهبی بودائی و صنعتی یونانی و باختری شده در دو طرفه هند و کثر بهم مخلوط شده و از ترکیب و تماس آنها صنعت « گریکو بودیک » بمیان آمده است زبائی و نفاست مسکوکات شاهان مستقل یونانو باختری بر مسکوکات معاصر خود در یونان مدام تریور روسی را وادار ساخت تا دخالت هنر و زبان باختری را در مسکوکات آن عهد و انمود کند (بصفحه ۱۰۱ همین جلد مراجعه شود)

آثار معبد «سانشی» (حوالی بمبئی) نشان میدهد در قرن ۳-۴ ق م هنوز جرئت نداشتند که بودای خود را بکدام شکلی نمایش دهند. در هر صحنه که وجود او لازم بود به نمایش پاره‌علاماتی از قبیل چتر یا درخت بودهی یا علایم پای بر زمین قناعت کرده‌اند. یعنی صحنه‌های صنعتی ایشان را سمبول و علامه فرا گرفته بود. بعد از اینکه آئین بودائی در افغانستان نشر شد وجود مذاهب مختلف و آزادی مردم و دولت در عقیده افکار فلسفی بودائی را وسعت داد، انقلابی در آن وارد نمود و صاحب صلاحیت بیشتری در نمایش مجالس مذهبی گردید. پس گرچه صنعت گریکو بودیک در اثر ترکیب و اختلاط افکار مذهبی بودائی و روح صنعتی یونانی در خاک افغانستان بمیان آمده ذوق بدیع و استعداد هنرمندان آریانی در آن کمال دخالت دارد و آثار مذکور بدست صنعتگران این کشور ساخته و تراشیده شده است شبهه‌ئی نیست که با سپر فتوحات اسکندر عده از صنعتگران یونانی به شرق منجمله آریانا هم منتشر شد مخصوصاً در کشور ما کار بهترین استاد هیکل تراش یونانی یعنی «لی سپ» هیکل تراش خود اسکندر تعقیب میشد. ولی معاصر ایشان و مخصوصاً بعد از ایشان هزارها نفر از اهل خود ممالکت در معماری و هیکل تراشی و نقاشی دست زدند.

عروج هیکل تراشی در افغانستان در قرن اول و قرن دوم مسیحی، یعنی سه چهار قرن بعد از عبور اسکندر از آسیا بمیان آمده آنچه ما من بعد بودائی و یونانی میگوئیم مقصد از آن هنروران خود آریانا است که از روی مذهب و ذوق بدیع صفت بودائی و یونانی در مورد آنها مقرون به حقیقت است. البته طوری که پیشتر اشاره کردیم بعد از فتوحات اسکندر مقدونی عده‌ئی از سربازان خسته و زخمی و کلافی یونانی در اسکندریه‌های آریانا ماندند و طبعاً در میان آنها صنعتگرانی هم بوده که روح و ذوق صنعتی یونانی را بکمال مفهوم زیبایی آن منتشر ساختند ولی آنها آهسته آهسته در میان اهالی محلی محل و مزج شدند و صنعتگرانی که در دوره عروج مدرسه گریکو بودیک (قرن اول و دوم مسیحی) در دوطرفه هندوکش شهرت داشتند تقریباً همه باشندگان محلی

بودند که میتوان ایشان را از روی ذوق و قریحه یونانی و از روی دیانت بودائی خواند
و وجود و تریبۀ چنین صنعتگران در کابل بود تا با داشتن خواص و قریحه و استعداد
دو جانبه صنعت مرکب فوق الذکر را بمیان آرند. در ذیل این چند سطر که حیثیت
تعریف عمومی دارد «بودیزم» و «هنلیزم» یعنی روح دیانت بودائی و ذوق صنعتی
یونانی و برخورد آنها را در خاک های افغانستان مطالعه میکنیم .

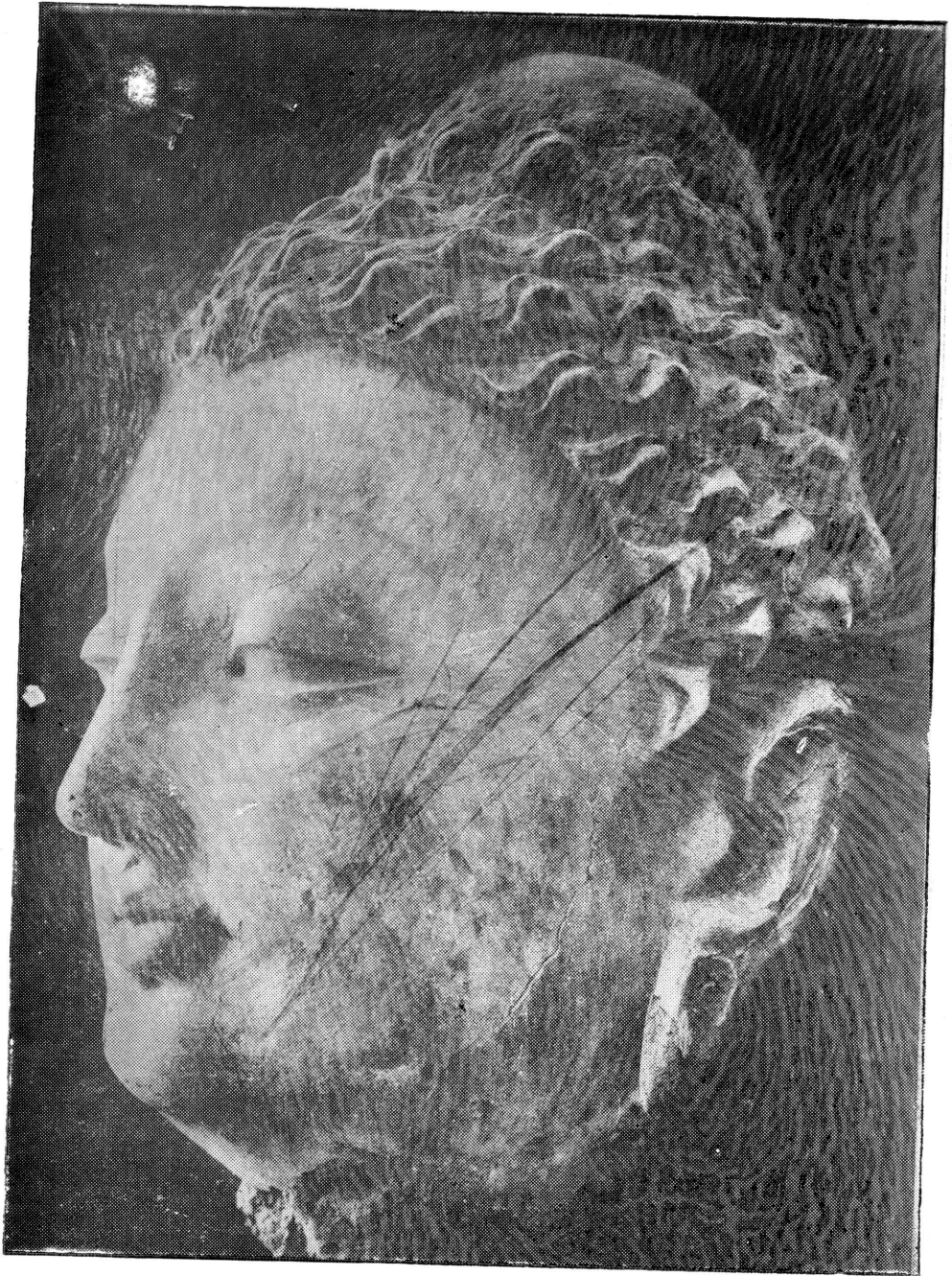
بودیزم: معلوم است که آئین بودائی در قرن ۶ ق م در خاک هند در حوالی مدراس
و «پتنه» امر وزی ظهور نموده و بعد از سه و نیم صد سال حیات در خاک هند در قرن دوم ق م
بامبلغین اعزامی «آشو کا» پادشاه موریادر سرحدات شرقی آریانا و داخل آن
نفوذ یافت. موسیو فوشه به این عقیده است که اگر شروع انتشار آئین بودائی را
در شمال هند در وسط قرن سوم ق م نسبت بدیهیم اشتباه زیادی ننکرده خواهیم بود (۱)
مقارن همین زمان مبلغین بودائی وارد کشمیر و گندهارا شده و به تدریج به داخل
مملکت پیشتر آمده رفتند . به این حساب آئین مذکور در اواسط قرن سوم ق م
به گندهارا یعنی دره کابل رسیده و از علاقه های پشاور و سوات بطرف ننگرهار
(هده) و لغمان و تنگاو و نجر و خورد کابل (کابل بودائی) پیش آمده و به جلگه
و دره های قشنگ کاپیسا (گرهستان و کوه دامن) مواصلت کرده است .

امروز با کشفیات علمی و تحقیقاتی که نقطه به نقطه شده راه انتشار آئین بودائی
از جنوب به شمال هند و کش و منازل عمده آن: فندقستان، بامیان، سمنگان (هیماک)
و بلخ و قندوز نزد ماروشن است و از روی یادداشت های زائرین چینی و تحقیقات
دانشمندان فرانسوی به اوضاع گذشته و شواهد آن نقاط اطلاع کافی در دست
است که تذکار آن اینجا لزومی ندارد .

تنها چیزیکه درین مبحث تدقین آن ضروری و با ظهور صنعتی که مطالعه



هیگل بودای خارقه کبیر که از « پایتاده » قریب سرای خواجه کشف شده و اصل آن در موزه کابل موجود است



یکی از سرهای قشنگ بودا که از هده کشف شده و از نقطه نظر صنعت شاهکاری است که قریحه صنعتگران گندهاری افغانستان را معرفی مینماید

میکنیم از تباط مستقیم دارد این است که آیا آئین بودائی تبعه هندو کش را چه وقت عبور نموده وبه کدام عصر به صفحات باختر انتشار یافته است ؟ تنها مدرکی که بجواب این سوال بما کمک میتواند کتیبه های آشوکا و تذکار اسمای شاهان معاصر وی است که نزد آنها مبلغ فرستاده است مسبوقیم که آشوکا شاه موریا معاصر این زمان در جنوب هندو کش نفوذ سیاسی واداری داشت و این علاقه ها از طرف حکمران موریا اداره میشود. در قطار شاهان یونانی آسیای غربی و حتی مصر که مبلغین آشوکا نزد آنها فرستاده شده بود از «دیودوت» مؤسس سلطنت مستقل یونانو باختری اسم برده نشده. او مطابق نظریه عموم مدققین در ۲۵۰ ق م در باختر اعلان استقلال و سلطنت نموده و این زمانی است که نفوذ موریها هنوز در صفحات جنوب هندو کش دوام داشت. از روی عدم تذکار اسم «دیودوت» و تذکار اسمای چند نفر پادشاهان یونانی شامی و مصری چنین معلوم میشود که مبلغین آشوکا در حدود ده سال پیش تر از تاریخ استقلال دولت یونانو باختری شروع به مسافرت و تبلیغ نموده باشند. موسیو فوشه تاریخ و صل آئین بودائی را به باختر در اوایل قرن دوم ق م نسبت میدهد و این عصر مصادف به زمانی است که شاهان یونانو باختری مثل «ایوتیدم» «متریوس» و «ایوگراتید» نفوذ دولت موریها را از صفحات جنوب هندو کش برداشته، دولت نیرومندی تشکیل داده و شروع به کشور کشائی در خاک هند نموده اند. به این ترتیب تقریباً (۶۰) سال بعد از اعزام مبلغین آشوکا آئین بودائی در نقاط مختلف شمال هندو کش انتشار یافته است.

چون مقصد مادر اینجا تنها شرح خط سیر بودیزم و انتشار آن نیست میخواهیم کمی به این بپردازیم که چه تاثیرات عمیق درین خاک وارد نمود تا در ایجاد صنعتی ذیدخل و صاحب نفوذ گردید. اگرچه آئین بودائی از سرزمین «مگده» برخاسته و مهندشو و تمای اولیه آن خاک هند است ولی از روزیکه مجرای اندوس

(سند) زا گذشته و به آریانا رواج پیدا کرد به تعبیر اکثر مدققین « سرزمین موعودی » برای توسعه و انبساط خود یافت. دامنه های کهنسار، دره های عمیق و خاموش، نقاط بلند و منزوی و حاکم به افق چهار گرد، مناظر زیبای قدرتی و چشمه سارها برای راهبین انزوا پسند صلح طلب و آرام بودائی که در عالم سکوت مشغول ریاضت بودند مساعدترین خاک بود چنانچه به همین لحاظ دانش ان گندهارا (دره کابل) را (مگده ثانی) خوانده اند.

گندها را در عالم بودائی به اندازه شهرت داشت که هر گوشه و کنار آن بایکی از مظاهر زندگی داستانی ساکیامونی پیوسته بود. مهمترین یادگار های بودا در معابد این علاقه بود بعه گذاشته شده بود. موسیو فوشه معبدی را که کنیشکا در حوالی پای تخت زمستانی امپراطوری کوشان ساخته بود « بلندترین معبد جهان » میخواند. غیر ازین هزار و پنجمصد معبد دیگر تنها در همین علاقه وجود داشت « هیلو » یا (هده) که هیوان تسنگ زایر چینی دریادداشت های خویش راجع به ممالک غربی در علاقه (نگار) یا (نگارها را) یعنی « ننگرها » از آن حرف میزند بزرگ ترین کانون مذهبی بودائی گندهارا بوده و باصدها معابد باشکوه و باغها و غیره، طوریکه تحقیقات جدید ثابت کرد بزرگترین مرکز صنعتی این علاقه هم بشمار میرفت.

کاپیسا « حوزه کوهستان و کوهدامن » حتی در اواخر قرن ۷ مسیحی که آخرین دوره حیات آئین بودائی درین قطعات است بیش از دوهزار راهب و زیاده از صد معبد داشت. بامیان یا « بامیکان » یا « فن یان » یا « فن یانا » که در تمام عالم بودائی باهیکل های بزرگ بودا (هیکل خوابیده بودا در فیروانا) بطول هزار قدم و هیکل های ایستاده (۵۳ و ۳۵ متری) امتیاز داشت، جایی بود که زائرین بودائی تمام آسیا بدانجامی شتافتند. همین طور در صفحات شمال هندو کش در دو ولایت مستعد « باختر » و « تخارا » مراکز مهم بودائی وجود داشت، قندوز در موقع

عبور هیوان - تسنگ دارای ده معبد و چندین صدروحانیون بود . درین وقت بلخ ۱۰۰ معبد و سه هزار راهب داشت از روی این ارقام در قرن ۷ مسیحی که مشرف به دوره سقوط بودیزم میباشد و احصائیه کوچکی است که بعد از جنگ ها و حوادث مزید گرفته شده معلوم میشود که آئین بودائی بکدء اندازه در نیمه شرقی افغانستان تاثیر افگنده بود . افغانستان عهد کوشانی همان طور که در فلسفه و معتقدات دیانت مذکور انقلاب عمیق وارد کرد از راه صنعت و نمایش هم بکلی نصب العین آنرا دگرگون نمود .

هلنیزم : جنبه دیگر صنعت « گوریکو بودیک » (هلنیزم) یا دخالت افکار و نظریات و اصول تهذیب یونانی است که با فتوحات اسکندر بجاك های آسیائی مجری پیدا کرد . اسکندر در طی اقدامات جنگی بیش از همه نقاط عمق و حد درخا کهای آریانا و ۶۵ شهر اسکندریه تاسیس نمود . با تاسیس سلطنت مستقل یونانو باختری و دوام دو صد ساله این سلطنت آریانا برای مدت چهار قرن که (دو قرن دوره کوشانی هم در آن شامل است) مترقی ترین کانون افکار و تهذیب و آرت یونانی در آسیا شمرده میشود ، همانطور که از نقطه نظر آئین بودائی گندهارا را « مکده ثانی » خوانده اند از نقطه نظر صنعت و آرت « هلا دثانی » هم بود . فراموش نباید کرد که فتح هند بدست اسکندر آمد و رفتی بیش نبود و تسخیر حقیقی هند با مفکوره یونانی در عصری شروع شد که شاهان یونان باختری و کوشانی بعد از فتوحات آن دیار به اداره و بسط تهذیب و مدنیت پرداختند . شمولیت حصص شمال غربی هند در اداره دو سلاله مذکور سبب شد که افکار و مظاهر مدنیت یونانی بار و حیات و فلسفه هندی تماس طولانی پیدا کند مانند مورخین و جغرافیه نویسان یونانی که آثار ایشان باقی مانده يك عده اهل فن و حرفه از قبیل طبیب ، حکاک ، هیکل تراش ، معمار به این دیار آمده و در تعمیر اسکندریه ها و قلعه های جنگی (تنها در باختر از هزار قلعه صحبت شده است) و در ساختن ظروف فلزی ، زیورات ضرب مسکو کات ، حکاکی و کندن

احجار کریمه دخالت زیاد داشته‌اند با این دسته هنروران روح ظرافت یونانی در آرت و صنایع مستظرفه در آریانا شیوع یافت .

مجله تلاقی افکار و تهذیب بودائی و یونانی: دو عاملی که در ظهور صنعت یونانو بودائی یا گریکو بودیک دخیل اند از نقطه نظر ارتباط عمومی و خصوصی آن به آریانا شرح یافت . مجتبی که در طی مطالعات این مدرسه صنعتی مهم است موضوع مجله تلاقی آنها است که از چهل سال با اینطرف مدققین رابخود مشغول ساخته است . موسیو فوشه که در مطالعات این مدرسه از همه پیش قدم است در دو جلد کتاب صنعت گریکو بودیک گند هارا (که شامل تاریخچه ، مراحل ، شعبات ، عصر ترقی و انحطاط و صورت انتشار آن در عرض و طول آسیا و غیره میباشد) و در دو جلد یککه درین تازگی ها بنام (راه قدیم هند از بلخ تا تاگزیرا) تحریر کرده (۱) به مفصل ترین صورت وارد بحث درین موارد گردیده است ، شبهه ئی نیست که میان این دو سلسله نشریات فوشه سالها گذشته و درین موضوع کشفیاتی مخصوصاً در خاک افغانستان بعمل آمده معدالک نظریات مدقق باستان شناس آنقدر زیاد فرق نکرده و نکاتی که در اثر تازه او مربوط به این فصل دیده شود وقت بوقت اراء خواهیم نمود .

روی همرفته درین مسئله شبهه ئی نیست که مجله تلاقی بودیزم و هلنیزم یا جائی که تهذیب و افکار یونانی و بودائی بهم تماس طولانی یافته همین آریانای قدیم یابیه اصطلاح فوشه « جد بزرگتر افغانستان معاصر است » ولی چون خاک افغانستان وسیع و شواهد صنعت مذکور در گوشه های مختلف نشو و نما نموده این مسئله محتاج کشفیات و تحقیقات علمی بود تا با اسناد لازمه معلوم میشد که دو تهذیب و تمایل صنعتی در کدام قسمت افغانستان مخصوصاً در شمال یا در جنوب هندو کش بهم مقابل شده است تا معلوم شود که مهد صنعت گریکو بودیک کجا

(۱) جلد اول آن در ۱۹۴۲ نشر و جلد دوم آن بصورت پروف به مطالعه بنده رسیده .

و نقاط تحول آن در مرور قرون با تاثیر عوامل صنعتی دیگر کجا ها می باشد ؟

گندهارا : گندهارا یا دره کابل حصه ایست در جنوب هندو کش شرقی و از سرچشمه رود خانه کابل تا تک را در بر میگیرد . گندهارا در زمانه های باستان تماماً جزء خاک آریانا بوده و امروز هم حصه غربی که بزرگترین حصه آن را تشکیل میدهد جزو کشور افغانستان میباشد . در نفس گندهارا حصه دیگری است که در دوره های پیش از اسلام بنام (نگارا هارا) یاد میشد و هنوز هم این تسمیه جغرافیائی از بین نرفته و (ننگرها) لقب گندهارای قدیم را تشکیل میدهند و قراریکه در صفحات آتی این فصل خواهیم دید زیبا ترین کانون صنعتی گندهارا در یکی از شهرهای معروف آن که هده باشد قرار داشت .

این مطلب پیش ما هویدا است که گندهارا نظر به مجاورت خود بخاک هند سر راه مبلغین واقع بود آئین بودائی از همه نقاط افغانستان اولتر در آنجا نشر شد . حتی در زمانیکه آئین مذکور در عصر آشوکا امپراطور موریا انتشار مییافت گندهارا و حصه زیادی از علاقهای هندو کش جزء اراضی مفتوحه دولت موریا بحساب میرفت . بناء علیه تهذیب و افکار و دیانات بودائی از همه نقاط افغانستان بیشتر در این دره نشر شده است . هویدا است که دره گندهارا در داستانهای بودائی رول بزرگ بازی کرده و بشهادت خاطرات زایر چینی معابد باشکوه از عصر موریا گرفته تا عصر کوشان در اینجا مرتب آباد شده و یادگارهای قیمتمدار مذهبی در معابد این دره بودیعه گذاشته شده بود . هویدا است که دره گندهارا از نقطه نظر سیاسی در عصر شکوه دولت کوشانی مخصوصاً عصر سلطنت کنیشکای کبیر (نیمه اول قرن دوم مسیحی) موقعیت مهمی احراز کرده بود زیرا بافتوحاتی که کوشانیها در خاکهای هند بعمل آوردند دره گندهارا تقریباً مرکز و دل امپراطوری پهناور آنها شده بود و از همین جهت دو یا سه پایتخت بهاری و تابستانی و خزانی امپراطوری کنیشکادار حصص اولی و وسطی و سفلی همین دره وقوع

داشت و بادابستگی زیادی که امپراطور بدره گندهارا داشت او را اکثر مدققین فقط بعنوان و لقب « شاه گندهارا » یاد کرده اند. صفت دیگری که گندهارا برای انبساط صنایع نفیسه داشت امنیت آن در پناه سد سنگی هندو کشر بود زیرا بر مطالعین تاریخ مملکت ما روشن است که وقت بوقت در اثر جنگها و بیجا شدن قبایل آسیای مرکزی و غلیان اقوام در نقاط دور دست آسیائی جنبش هائی تولید گردیده که بالاخره به حوزه ا کسوس (آموریا) منتهی شده و از اینجا بحیث دورائی شاخهائی از اقوام وارده بطرف غرب جانب سواحل خزر و ماورای آن بخاکهای غربی آسیا و شرق اروپا منتشر گردیده و شاخهائی به اراضی جنوب آمودریا فرود آمده و در کوه پایه های آریانا تقرر یافته و سلطنتی تشکیل کرده و اجریان قسمتی از آب های خروشان هندو کشر بنام مهاجرت و فتوحات و لشکر کشی و غیره به وادی های هند پرا گندها گردیده اند .

گندهارا در پناه دیوار بلند هندو کشر تا یک اندازه زیاد مأمون و اقلان از تصادمات اولیه اقوام تازه وارد آسیای مرکزی ، تصادماتی که در اوائل وهله شدت بیشتری داشت بر کنمار بود و فضای صلح و سلام و آرامش با اقوام برای پرورش صنعت کریکر بود یک در اینجا خوب تر میسر بود . موسیو الفرد فوشه که در شناسائی این مدرسه صنعتی از همه دانشمندان پیش قدم است و تا حال تقریباً نیم قرن است که در این زمینه کار می کند در آخرین اثر خود گندهارا را « سرزمین آرت » خوانده و تحت این عنوان به اساس مباحث بیشتر خود علاقه گندهارا را از نقطه نظر جغرافیه ، نژاد ، سیاست ، مذهب ، مراودات تجارتی خیلی مساعد برای ظهور صنعت کریکر بود یک میخواند و میگوید (۱) : « همان ظهور کد تسکان فلاور ، ایل دو فرانس در اروپا و ژاپن و جاوا در شرق اقصی طبعاً برای نشو

(۱) صفحه ۳۴۸ جلد دوم (راه قدیم هند از بلخ تا کزیلا) که صورت پروف قبل

و نمای صنایع مستظرفه مساعد بود گندهارا درین قسمت آسیا قطعه خاکي بود که گوئی آسمان آنرا برای پدید آوردن هیكل های زیبا و تپلوهای قشنگ خلق کرده بود «

به این تر تیب فوشه در آغاز مراحلی که به وجود این صنعت پی برده گندهارا نظر خاصی داشت بعد از حفريات بلخ که موفقیتی بار نیامورد به نظریه خود معصکم تر گردید. این موضوع را عجالتاً اینجا گذاشته باخترا بذات خود و در سایه کشمیات قندوز مطالعه میکنیم .

باختر : منطقه ئی که از نظر صنعت گریگو بودیک یا اقلای محض از نقطه نظر مبداء صنعت مذکور در عالم نظریات ناینگ زمانی با گندهارا در جنوب هند و کش رقابت داشته و هنوز هم به زعم بعضی از دانشمندان این مسئله یکطرفه فیصله نشده است باختر است. فوشه در موقعیکه هنوز امتیاز حفريات به فرانسوی ها در افغانستان داده نشده بود در موضوع تجسس مهندی صنعت گریگو بودیک از تذکار اسم بلخ و باختر ناگزیر بوده و میگفت در موضع تولدی این صنعت تا زمانی گندهارا را ترجیح میدهم که کشمیات عملی باختر مرا به اشتباه خودم قانع سازد باختر و اهمیت آن از نقطه نظر انبساط و انتشار صنعت گریگو بودیک در علاقه های سنکیاننگ و آسیای مرکزی نظر مدقق مذکور را جلب کرده و در صفحه پنچ جلد اول کتاب صنعت گریگو بودیک گندهارا ی خود میگوید :

« از روی کشمیات متعدد بودائی که از طرف یکسلسله علمادر طور فان، ختن، و دیگر نقاط ترکستان چین و روس بعمل آمده است معلوم میشود که مظا هر صنعت گریگو بودیک بصورت مال التجاره وارداتی وارد این دینار شده و منزل به منزل با تردد و رفت و آمد کاروانها به این نقاط پراگنده گردیده است و اصل مهند تولدی و پرورشگه آنرا در جای دیگر باید سراغ نمود آ یا مهند این صنعت را در باختر، در همان باختری که دو هزار سال پیش کانون تماس و برخورد سه

مدنیت بزرگ یوفانی و هندی و چینی بود میتوان یافت ؟ زمانه آینده وقتی جواب این سوال ما را خواهد داد که حصص جنوبی حوزه علیای اکسوس (آموریا) بالاخره برای تجسسات باستان شناسی باز و مفتوح شود ...» همین مدقق در جلد دوم اثر مذکور (۱) تحت عنوان باختر مفصل تر چنین اظهار میدارد : «قراریکه پیشتر گفتیم جواب قطعی پیدایش مهدصنعت گریکو بودیک زیر تپه هائی خوابیده که چند نفر محدودی از اروپایان وجود آنها را در گرد و نواح بلخ تذکر داده اند درین دقیقه احتیاج روشنائی بلخ از همه وقت بیشتر محسوس میشود عدم معلومات مطلق نسبت به مدرسه صنعتی باختر بعد از نابود شدن تصاویر رنگه دیواری گندهارا اسفناک ترین خالیگامی است که در راه مطالعه صنعت گریکو بودیک اسناد و نایق ما را ناقص ساخته است با کشتیای جدید در آسیای مرکزی حلقه های تسلسل زنجیر انتشار صنعت از کاشغر تا جاپان کشف شده و تنها حلقه اول آن کمبود است . بهر حال چون عجبالتاً بصورت مادی چیز در دست نیست به گمان و قراین متصل میشویم . من راجع به باختر دو نظریه دارم یکی عجبالتاً موضوع بودن مهد تولدی صنعت گریکو بودیک را در آنجا سلب نمیکنم و از جانب دیگر قبول مینمایم که تمام آبداتی که زوار چینی در آنجا دیده اند نماینده سبک صاف هند و یونان (هند و گریک) باشد . عجبالتاً موضوع را از هر پهلو که مطالعه کنیم بر علیه یکی ازین دو مطالب فوق چیزی نمیتوان گفت ، راجع به صنایع بودائی باختر معلومات ما بسیار کم و محدود است . (فاهین) و (سونگ-ین) دو نفر زائرین چینی راه ختن و اندوس (سند) را طی کرده و از باختر عبور نموده اند . باقی میماند (هیوان - تسنگ) و آنچه که در باب سرزمین پو - هو (Po-Ho) نوشته است . اگر گندها را و باختر را در روشنی نوشته های او مقایسه کنیم پله گندها را چربی میکنند زیرا مشارالیه در حالیکه (صدمعبد)

به بلخ نسبت میدهد در گندهارا از هزار معبد صحبت مینماید . البته موضوع قدامت معابد ، قشنگی هیكلها ، تعداد استوپه ها نوعیت عماراتی كه بار اول در مسافرت خود در باختر دیده چیزی است كه به حفريات آینده مژده میرساند نکته‌ئی / كه در یاد داشت‌های زایر مذکور است و ذكر آن باموضوع سر دست ارتباط زیاد دارد این است كه رقیب گندهارا یعنی باختر كوشش نموده است كه « سرزمین موعود » بشود و برای اینكه خوب تر شباهتی به « مگده » پیدا كند را همین مجلسی ، بلخ را به صفت « راجا - ریا Rajagriha » یعنی « شهر كوچك شاهي » یاد كرده اند زیرا در آنجا هم آثار ودیعه بودائی زیاد بود . پس نشو و نمای صنعت بودائی در باختر هم چیز محقق است ولی قبل از كشف شواهد عملی ولو كوچكترین اثری هم باشد راجع به تپه های خاك اظهار نظری نمیتوان كرد معذالك از روی قراین و به اساس آثاری كه از مناطق مجاور شمال و جنوب باختر كشف شده چنین معلوم میشود كه صنعت باختر از روی خواص عمومی فرق زیادی با شواهد صنعتی علاقه های جنوب شرقی آن یعنی كاپیسا یا مناطق مجاور شمال شرقی آن یعنی تركستان چین نخواهد داشت . بر علاوه این را هم تايك اندازه میتوان گفت كه آبدات آنجا اگر از نقطه نظر سبك كار نباشد اقلأً من حیث وضعیت خارجی و مواد عمرانی نسبت به پنجاب و دره كابل به آسیای مر كزی شباهت بیشتری بهم خواهد رسانید . « . موسیو فوشه در ۱۹۳۴ بالاخره به بلخ رسیده و حفريات را در توپ رستم و درارگ شهر عملی نمود . متأسفانه خلاف انتظار موفق به كشف هیكل باختری نشد و كشف مجسمه بودائی در شمال هند و كش چند سال دیگر هم به تعویق افتاد تا اتفاقات برده از روی اسرار قندوز برداشت .

تابش روشنی جدید از قندوز : با شرح بالا معلوم میشود كه دانشمند فرانسوی

« فوشه » در باب تعیین مهد صنعت گریكو بود يك چه دلائلی پیش خود داشت كه گندهارا را بر باختر ترجیح میداد . معذالك طوریكه دیدیم در آن فرصتی

که عملاً دستش از باختر کوتاه بود باز هم ایجاد مدرسه صنعتی مذکور را به استادان یونانو باختری و محل آنرا در گندهارا قرار میداد. این هم مربوط به ظهوری شواهدی بود که روزی بمیان آمده و نظریه او را تغییر دهد. همین بود که بعد از سال ها انتظار امتیاز حفاریات را برای دولت فرانسه در افغانستان بدست آورد. و فوراً عازم باختر شد تا حلقه‌های را که در سلسله تحقیقات صنعت گریسکو بود يك ناقص بود تکامل کند. مدت ۱۸ ماه در گرد و نواح بلخ تحقیق کرد، خرابه‌های توپ‌رسته‌وار گرا حسیات نمود اما شواهدی را که انتظار داشت بدست نیامد. آنچه را فوشه به اصول علمی می‌پالید و تجسس میکرد اتفاقات در گوشه شرقی باختر در قندوز به منتهی شهود گذاشت و اولین هیکل بودائی باختری از خرابه‌های معبدی در قندوز کشف شد.

قندوز امروز یا «کهن‌دژ» قرون وسطی به فاصله ۶ کیلومتری شرق رودخانه قندوز و ۲۴ کیلومتری غرب خان آباد واقع است. مسافرینی که از راه دره شکاری بطرف خان آباد میروند بعد از نقطه‌ای که آنرا «علی آباد» گویند میتوانند بصورت مستقیم بدون عبور از خان آباد بعد از طی فاصله ۱۸ کیلومتر به قندوز واصل شوند قندوز امروز جزء ولایت قطغن در زمان عبور هیوان - تسنگ مرگر تخارستان بشمار میرفت و دامنه تخارستان این زمان باختر را هم فرامیگرفت. چون قندوز در حص سفلی یکی از رودخانه‌های بزرگی واقع شده که هندو کش را به کاموس (آمودریا) وصل میکند و مجرای رودخانه مذکور چه در-جلنگه و چه دره های پرپیچ سلسله کوه مذکور بزرگترین راه طبیعی بشمار میرود دارای اهمیت زیاد است. از روی مسافرت هیوان - تسنگ که پس از عبور رود آمو مستقیماً بطرف قندوز آمد و از روی اقامت تاردیوشاد Tarduchad شهزاده ترکی نژاد (مشارالیه از احفاد توکیوهای غربی بود) (۱) درین شهر معلوم میشود که قندوز در نیمه اول قرن ۷ مسیحی نسبت

(۱) یاد داشت‌ها راجع به ممالک غربی تالیف «بیل» ملاحظه شود.

به سائر شهرهای تخارستان و باختر مرگزیت داشته . قندوز باموقعیت جغرافیائی و سیاسی خود در صفحات شمال هندوکنش بین آمو دریا و باختر و تخارستان علیاً ایستگگاهی بود که از آن چهار راه بزرگ بظرف بلخ و سائر بلاد باختر و نقاط معموره تخارستان و نیاورود اکسوس و ماورای آن و دره های هندوکنش میرفت . چوز سیاح چینی در موقع اقامت خود در قندوزده معبد بودائی و چندین صد نفر روحانیون و پیروان این دینان را دیده و بعضی چیزهای دیگر را هم گفته عین یاد داشت های او را درین مورد ترجمه میکنیم : « این محل هم جزو سرزمین قدیم تخارستان است . طول احاطه وسعت آن ۳۰۰ (لی) (۱) و طول احاطه مرکز آن ۱۰ (لی) میباشد . خاک آن جلگه ایست هموار و مرتب زراعت میشود و حبوبات زیاد حاصل میدهد . بته و اشجار زیاد در آن میروید . گل و اقسام میوه فوق العاده فراوان دارد . آب و هوای آن ملایم و پسندیده است . اهالی اینجا امین و ساده هستند . مرد ها طبعاً چابک و زرنگ اند . لباس پشمی میپوشند . بیشتر مردم پیرو مذهب بودائی و چیزی هم برهنی هستند . در اینجا ده « سانگ گارام » (معبد بودائی) و چندین صد نفر روحانیون وجود دارد که در قوانین « مهاییانی » و « هایانی » هر دو طریقه دینان بودائی معلومات داشته و بهین دوسلک پابندی دارند و پادشاه شان که شهزاده ترکی نژاد است بد تمام علاقہ های کوچک جنوب دروازه آهن (۲) حکمفرمائی دارد .

اولین هیکل بودائی باختری در قندوز : در ماه سپتامبر ۱۹۳۶ تقریباً به فاصله ۳ کیلومتری شمال شرق مجلی که قرار شهادت هیوان - تسنگ ده معبد در آنجا وجود داشت پیر مرد دهقانی در پای یکی از تپه ها جوئی برای آبیاری میکند و در نتیجه چند سرگچی کشف شد . در اثر تحقیقات موسیو هاکن معلوم شد که جوی آبی که دهقان مذکور کننده بود از پای دیوار یکی از

(۱) واحد مسافه چینی است که طول آن برابر به ۵۷۶ متر میباشد .

(۲) دروازه آهن در داخل دره ئی بود که بفاصله ۹۰ میل بجنوب شرق سمرقند فعلی وقوع داشت .

معابد بودائی میگذشت. پلان مزارت تقریباً مربع و هر ضلع آن (۵۰) متر طول داشت و متصل آن بطرف جنوب غرب معبدی بوده که هر ضلع آن دارای ۳۰ متر طول بود.

آثاریکه از اینجا پیدا شده از روی تعداد آنقدر زیاد نیست مجموع آن عبارت از هفت سر دو مدال مدور و یک مجسمه کوچک است که موجود نیمه انسان و نیمه پرنده را نشان میدهد و یک پارچه دیگر که عبارت از یک پای و چپلی میباشد.

علاوه برین تکه پاره‌های خورد و بزرگ دیگر نیز از اطاق های مختلف معبد کشف شد. این کشانیات از نقطه نظر تعداد آنقدر زیاد نیست ولی چون بار اول از صفحات شمال هندو کسری هیکل‌هایی بدست آمده و علمای باستان شناسی خیلی در انتظار دیدن هیکل بودائی باختری بودند پاره ممیزات آنها را از روی رساله «صنعت بودائی باختر و مبداء صنعت گریکو بودیک» که بقلم پرو فیسر هاکن نوشته شده شرح میدهم (۱)

«آثاری که از قندوز بدست آمده واضح به خودسته تقسیم میشود: یکی دسته‌ای که عاری از ممیزات ذاتی است و دیگر قسمتی که در آن در اثر رویه حقیقت بینی (ستیلر آلیست) ابکمال اهتمام خصوصیات نثرادی نشان داده شده است. یکی از سرهایی که به دسته اول تعلق میگیرد از روش قالب‌گیری آن معلوم میشود که هیکل تراش بمیل خاطر چهره او را بصورت ساختگی در آورده و کمی به قیافه صورت مجسمه مرمری شباهت دارد که از کورنت Corinthه کشف شده و موسیو پیکارد آنرا شایع نموده (۲) برآمدگی کاسه چشم که غالباً در اثر فرود آمدن پلک مشاهده میشود در اینجا وجود ندارد و چشم بیشتر بصورت طبیعی در حدقه خود میباشد

(۱) این رساله به فارسی از طرف نویسنده این اثر ترجمه و در سال ۱۳۱۶ مطابق ۱۹۳۷ متن فرانسه و فارسی آن یکجا از طرف انجمن تاریخ طبع شده است.

(۲) تذکره عتیقه‌شناسی یونانی: هیکل تراشی چندا دل عصر قدیم تالیف (شارل پیکارد)

وازين رهگذر به مجسمه (ژنی گل هده شبهه است. زیر چشم های او هم بر خلاف مجسمه های بودا که از حدقه بر آمده، پس رفته و پلك های او برگشته است (۱) بینی کمی بزرگ و لب ها افقی میباشد و صورت کمی شل و ملایم معلوم میشود. مراتب این ممیزات که شرح یافت در سایر اشکال قندوز بیشتر شده است. هکذا بر آمدگی حدقه چشم هم در دیگر هیکلها زیادتر شده اما از حد نگذشته است. بینی بزرگ و دهن عموماً خوب طرح شده. در باب طرح موی هیکل های مکشوفه از قندوز ملاحظه باید نمود که حلقه های آن که روی پیشانی بشکل فیمه افتاده مانند صدف فلیته های آن دور هم پیچ خورده و این روش در طرح موی در بسیاری از مجسمه های یونانی دیده میشود و قرار بیکه هوسیو «بیکار» بملاحظه میرسد و چندین مینماید که سبک قدیمه فلیته های مار پیچ به این رویه منتهی شده باشد (۲) از طرف دیگر این سبک فقط در مواردی بکار رفته که حلقه های موی رامیخواستند بصورت نوار یا پتی روی پیشانی نمایند. ملتفت باید بود که در یونان بین ۴۰۸ و ۶۰۰ مسیحی بعضی اصولات معینی برای این مطلب وضع کرده بودند بدین قرار که از طرف مقابل حلقه های موی روی پیشانی پتی تشکیل میداد و بقیه موی فرق و کنارهای سر بصورت فیمه های مجعدوز نگوله زنگه له روی شاهدهامی افتاد و چنین هم اتفاق می افتاد که این آرایش موی در یک مجسمه از طرف مقابل و عقب فرق میکرد و این مطلب در یکی از مجسمه های قندوز دیده میشود زیرا اگر خوب ملاحظه شود بالای فیمه موی یکنوع نوار فلزی به بر ۱۲ میلی متر دیده میشود و قسمت خارجی آن دارای کرام چیز تزئیناتی بوده که هنوز شواهد آن باقی است. یکی از مجسمه های دیگر قندوز آن قسمت حلقه های موی را نشان میدهد که از زیر کلاه مجعد بر آمده است، کلاهی که متذکر شدیم یکنوع شب پوشکی

(۱) الیم حفريات هده لوحه ۸۳ ملاحظه شود (۲) صفحه ۲۱۹ تذکره سنیقه شناسی

یونانی (۳) در رساله ملت بودائی باختری نمره (۴) دارد.

است که به دنباله ماریچی منتهی میشود و دو تسمه هم برای نگه داری بدان گره خورده است. از میان مجسمه‌های گچی هده یکی این سیستم بند کلاه را نشان میدهد دریک سرمجسمه دیگری که از قندوز کشف شده موی بشر حیکه ذکر شد طرح شده و حلقه های آن روی پیمانی پتی تشکیل داده اما خود حلقه‌ها که بشکل تایه‌های مدور وضع شده بود کهنه شده و فلایته‌های مجعد موی هنوز به دو طرف گردن آویزان است. بقیه موی سر که سیاه رنگ شده بود تنها شانه خورده و نوک های آن بصورت گره در فرق سر آورده شده است. این هیکل دارای قیافه ایست ذاتی و در چهره آن عوامل نژادی دیده میشود. محور چشم‌های اواقی و چشم‌های او را فرود آمدگی پلک‌ها کمی بر آمده نشان میدهد. اسراید بهم نسبت به آثار هده چشم او بی حد از حدقه بر آمده است. لب‌های کمی کلفت از خوب رسم شده بینی اش کوتاه و کمی مدور و صورت او گوشتی و شل بنظر میخورد. خلاصه با این صفات و متمیزات این جسمه بصورت آزاد از چهره های قشنگ شرقی نمایندگی میتواند.

در یکی از مجسمه های دیگر قندوز () علاوه بر حلقه‌های روی پیمانی بقیه موگرئی در فرق سر تشکیل داده و ازین لحاظ به مجسمه ارتمیس Artemis بریتش موزیم شباهت بهم میرساند درین مجسمه قندوز چشم‌ها کمی منحنی، بینی قلمی، کنج‌های دهن کمی خمیده، صورت لوزی و خطوط چهره واضح تیپ های یونانی را بخاطر می‌آورد.

در خطوط ممیزه چهره مجسمه دیگر قندوز که در موزه مزار شریف است مبالغه بیکار رفته. چشم‌های بزرگ او کمی محدود، بینی اش کوتاه، و نوک آن برگشته است. لب فوقانی، لب تحتانی را قرار گرفته. این متمیزات در مجسمه های هده دیده نشده است.

علاوه بر سر های مجسمه که بالا شرح یافت مدالی از قندوز پیدا شده بحالت

خراب و صورت شخص بالمداری را نیم تنه نمایش میدهد. هکذا موجود نیمه انسان و نیمه بالدار (گاروئا) که متأسفانه سر آن نیست هم از قندوز کشف گردیده است» این بود تعریف آثار مکشوفه قندوز بعبارت دیگر تعریف هیکل هائی که بعد از ۱۹۳۶ بار اول از صفحات شمال هندو کش از باختر کشف شد تعیین قسم در اثر تجسس هیئت باستان شناسی شوروی در ترمز که زایر چین هیوان تسنگ آنرا (نامی Ta-mi) خوانده از سواحل راست اکسوس (آمودریا) هم مجسمه ها مکشوف گردیده است . پس آثار هیکل تراشی و مجسمه سازی مدرسه گریکو بود یک که تا چند سال قبل محدود به جنوب هندو کش و منحصر بدره گندهارا بود در او کسمیان (علاقه پائیکه اکسوس، آمودریا آبیاری میکنند) هم کشف شده و این مسئله در تعیین مهد مدرسه صنعتی گریکو بود یک نظریات جدیدی وارد کرده که آنرا در ذیل مطالعه و نتیجه ئی میخواهیم بدست آریم .

مهد صنعت گریکو بود یک: امروز همه میدانیم که صنعت گریکو بود یک مدرسه ایست که اساساً با الهامات صنعتی یونانو و تخیلات مذهبی بودائی بمیان آمده و این دو روح ، دو طرز تفکر ، دو سنخ عقیده صنعتی و مذهبی در خاک آریانا ، در سرزمین افغانستان بهم یکجا و مخلوط و ترکیب گردیده و بالاخره عامل ترقی و رونق این مدرسه بیشتر استادان محلی شده که خود در عین زمان از نقطه نظر آئین بودائی و از نقطه نظر کسب روش صنعتی یونانی شده بودند. بیاییم به تعیین مهد صنعت این مسئله یکی از مسایل عمده در تاریخ صنایع مستظرفه آسیا است و اگر بگویم از چهل سال باینطرف در اطراف آن قلم فرسائی میشود مبالغه نخواهد بود .

پیش ازینکه حفاریات و تحقیقات در خاک افغانستان شروع شود موسیو فوشه فرانسوی که سر حلقه علمای در مطالعات مکتب گریکو بود یک میباشد بیشتر در گندهارا ای شرقی مشغول تحقیقات بود و آثار و شواهد زیاد هیکل های سنگی از تپه های معابد اطراف پشاور و چهار صده (بشکلاواتی قدیم و گرد نواح آن)

کشف کرد و مدرسه گریکو بودیک را به صفت «گندها را» خواند ولی تعیین مهند
 آنرا به تحقیقات افغانستان معطل گذاشت تا مخصوصاً بلخ مرکز شاهان مستقل
 یونانو باختری که مسکوکات این عصر آن بهترین شاهکارهای صنعتی در میان
 مسکوکات دنیای قدیم است چه نتیجه میدهد. متأسفانه بعد از حفاریات سال
 ۱۹۲۳-۴ بلخ موفق به کشف کدام مجسمه نشد و بر علاوه در اثر مطالعات استوپه
 بزرگ توپ رستم و پاره آبدات دیگر بودائی معلوم شد که سنگ عموماً در
 عمرانات استعمال نشده و بیشتر آبانی ها از خشت خام بوده و چون بعقیده فوشه
 آغاز مدرسه گریکو بودیک با هیکل های سنگی شده است مهند آنرا به
 جنوب هندو کش در گندهارا و آنهم در گندهارا ای شرقی قرار میدهد.

اگر کشفیات قندوز و تغییر یافتن نظریات ها کن در میان نمی بود مسئله مهند صنعت
 به مفاد گندهارا یک طرفه فیصله شده بود ولی حالا دو نظریه در بین است یکی
 نظریه فوشه و مهند صنعت گریکو بودیک در گندهارا و دیگر ها کن و مهند مدرسه
 مذکور در باختر. نظریه فوشه تا یک اندازه شرح یافت حالا به شرح عقیده ها کن
 می پردازیم. و عیناً مطالبی را که خودش در جزء بحث همین موضوع مستند به مطالعات
 سابقه فوشه در رساله صنعت بودائی باختر و مبداء صنعت گریکو بودیک نوشته
 اقتباس مینمائیم (۱):

«اشیای مکشوفه قندوز که قسمت اول این مقاله را وقف مطالعات آنها
 نمودیم (۲) از یک طرف و آناریکه سه سال قبل در اثر تجسس هیئت حفاریات شوروی
 در ترمز در سواحل راست رود اکسوس پیدا شده از طرف دیگر اسنادی فراهم
 میکنند که مسئله بحث تصادم «بودیزم» و «هیلنیزم» را دوباره روی کار می آورد.

(۱) صفحه ۱۲ تا ۱۵ رساله مذکور (۲) این قسمت در صفحه ۳۳۸ و صفحه بعد شرح یافت.

نا گفته نماند که عنوان یکی از آخرین قسمت های مبحث کتاب « صنعت یونانو بودائی گندهارا » تالیف موسیو فوشه (۱) تصادم «بودیزم و هلنیزم» است و خواننده از مطالعه آن درك میتواند که چه وقایع تاریخی یکجا شده تا صنعت مخلوط مکتب « هند و یونان » بمیان آمده است .

برای اینکه موضوع ظهور صنعت گریکو بودیک فهمیده شده باید مثلثکه موسیو فوشه میگوید در مملکتی که صحنه تماس آنها واقع شده دخالت صنعت یونانی و شیوع دین بودائی هر دو عامل و اثر مطالعه شود تا اساس موضوع روشن گردد به این اساس طوریکه از مطالبه موسیو فوشه معلوم میشود (۲) بودیزم در شمال غرب هند در حوالی ۲۵۰ ق م وارد شده و چون نیمه جنوبی افغانستان فعلی در آنوقت تحت سلطه سیاسی خاندان (موریان) بود زمینه برای انتشار دین بودائی مساعد واقع شد و مبلغین در اوائل قرن ۲ ق م بیشتر از یک و نیم صدسال قبل از سقوط تسلط یونانی ها در باکتریان (۳) تیغه هندو کش را عبور نموده و به باختربنای تبلیغرا گذاشتند .

باختر در زمانه ئی که دین بودائی در آن منتشر میشد سرزمینی بود که مدنیت ایرانی را دیده و از یک و نیم قرن شاهان یونانو باختری در آنجا حکومت داشتند ایشان با ذهن کنجکاوی و سیاست محطاط کارانه به انتشار دینی که خاک تولدی آنرا میخورد استند تسخیر کنند روی موافقت نشان دادند و سقوط امپرا طوری (موریان) بدون تحمل قربانی های گمر شکن به آنها موقع داد که اراضی را که اسکندر اشغال و تا ۳۳۰ ق م بدست سلوسی ها بود دوباره متصرف شوند .

آثار قندوز چنان نمونه های صنعت گریکو بودیکی است که نفوذ یونانی در آنها بکمال وضاحت دیده میشود و مراتب این نفوذ به اندازه ایست که نظریه

(۱) جلد دوم صفحه ۴۴۳ صنعت گریکو بودیک گندهارا .

(۲) صنعت گریکو بودیک گندهارا تالیف فوشه جلد دوم صفحه ۴۰۷ .

(۳) صنعت گریکو بودیک گندهارا جلد دوم صفحه ۴۴۴ .

فرضی قدیمی دانشمندان را بر هم میزند و اینکه میگویند صنعتگران « یونانی و باختری » بعد از تهاجمات اسکائی ها و یوپی های بربر (خارجی) از بکترینان بطرف گندهارا رفته و در گندهارا اولین آثار مدرسه گریکو بودیک را بمیان آورند غیر ممکن معلوم میشود زیرا اگر این نظریه فرضی را قبول کنیم بصورت اجبار به این هم باید تسلیم نمائیم که صنعت یونانی بودایی در عصر کوشانی از گندهارا به باختر رفته است. اگر صنعت گریکو بودیک عوض اینکه در عصر تنزل سلطه یونانی ها در بکترینان در خورد قلمرو باختر بمیان نیامده و از گندهارا در عصر کوشانی ها به باختر منتقل شده بود آثار مکشرفه قدوز به قیافه های حاضره نمی بود بلکه اختصاصات دیگری میداشت. یعنی عوض اینکه فنون یونانی در چهره های آنها بیشتر دیده شود عوامل هندی در آنها فایده ترمی بود حال آنکه چند صفحه قبل دیدیم چنین نیست بلکه برعکس است. پس حقیقت امر چنین مینماید که تهاجمات بربرها در بکترینان سدهای ترقی « صنعت جدید » نشده. آیا « هرایوس » و « کوجولا کد فیزس » بربر اشکال مسکوکات خانواده های سلطنتی یونانی را تقلید نکردند ؟ بلی علاج ندارد که « بودیزم » در ساعات اغتشاش استقرار قوا و سلطه جدید به مشکلاتی بر نضورده باشد اما این فایده مایمی هارا نمیتوان به هیچ صورت به حوادث ناگوارای مقایسه کرد که چند قرن بعد حین تهاجمات یفتلی ها بمیان آمده است. پس نظریه من چنین است که صنعت گریکو بودیک در فضای مغشوش و شرایط غیر مستقر در باختر تولید شده و در گندهارا (گندهارا) زمینه مساعد برای انبساط و ترقی خود یافته است» (۱) خلاصه این مبحث در روشنی

(۱) ما کن راجع به تغیر نظریه خود ونسبت دادن مبداء صنعت گریکو بودیک در باختر در صفحه ۴۱۰ ارساله صنعت بودایی باختر باورقی ذیل رامیدهد «اگر آثار مکشوفه قدوز نظریه ما را نسبت به صنعت یونانی بودایی تغیر مبداء ما را وادار میکنند که نظریه خود را نسبت به خواص مشرف بر خطر تسلط یونانی ها در باختر و اینکه گفته شده بود « سلطه یونانی کمتر مساعد به انبساط صنعت بزرگ » بود تغیر بدیم. ما کن کتاب اجرا آت دهساله هیئت حفریات فرانسوی در افغانستان چاپ توکیو ۱۹۳۳ صفحه ۶۵.

این دو نظریهٔ مختلف چنین میشود که بعقیده فوشه مدرسه گریکو بودیک در گندهارا آنهم بیشتر در حصص شرقی آن تولد یافته و به اساس نظریه‌ها کن در باختر بمیان آمده و در قلب گندهارا در هده مراتب انبساط و ترقی خود را پیموده است پس مبداء صنعت گریکو بودیک از زاویه موقعیت جغرافیائی برای آریانا، افغانستان فرق نمیکنند خواه در باختر خواه در گندهارا هر جا تولد یافته باشد در سر زمین این مملکت تولد یافته و بحیث بزرگترین مدرسه صنعتی افغانستان پیش از اسلام تلقی شده میتواند. ملتفت باید بود که اختلاف نظر فوشه وها کن در مبداء این مدرسه تا اندازه به اساس موادی که در مراحل اولی برای هیکل تراشی این مکتب بکار رفته هم متکی است زیرا بعقیده اولی در هیکل تراشی این مدرسه سنگ او لیت دارد و چون در باختر سنگ راحتی در عمرانات کمتر مورد استعمال دیده است و در گندهارا هیکل های زیاد سنگی از حوالی پشاور یافته است گندهارا را برای مبداء صنعت ترجیح داده است و آنگهی را تازه تراز هیکل های سنگی میداد وها آن قرار بیکه در اخیر مطالعات خین در رساله صنعت با دانی باختری می نویسد ساحه آثار گچی را از تا کریلاتا حوزة اکسوس انبساط داده و میگید این تخنیک رویه ایست که با یونانی ها در تمام آسیای صغیر انتشار یافت و تخنیک نازه سنگ سلیت که ساحه آن از کاپیسا تا تا کریلاتا در بر میگردد بعد تر بمیان آمد و هیکل تراشانی که سنگ سلیت را بکار می بردند بلا شبهه هیکل های گچی را نمونه و مدلی کار خود قرار میدادند. در نتیجه ازین سبک و تخنیک آثار فرعی بر آمد که اهمیت آنی و مهمتی داشت و تنها در اثر فعالیت استادان گچ کار بود که صنعت گریکو بودیک با مهارت تمام توانسته اختصا صات خود را به آستانه آسیای مرکزی برساند.

این اختلاف نظر در استعمال مواد در مراحل اولی مر سه مذکور تا اندازهئی در تعیین تاریخ مجسمه ها و هیکل های نقاط مختلف افغانستان که آنها را مطالعه

میکنیم پاره تغییراتی پیش میکنند و تاریخ هارا کمی نزدیک تر میسازد ولی چون بحقایق گذارشات تاریخی نزدیک تر است در مراحل تحولات صنعت مخصوصاً در جنوب هندو کنتر به نظریات فوشه استناد میکنیم و میگذاریم که حفاریات امسال چه روشنی جدیدی به باختر می اندازد .

✓ آغاز کار: مدرسه صنعت کریکو بودیک در باختر یادر گندهارا در هر جائی که شروع شده راجع به تاریخ آغاز این مدرسه نظریات فوشه و هاکن تقریباً یکی است و آنقدر زیاد از هم دوری ندارد زیرا هاکن آغاز آنرا در دوره تنزل سلطنت شاهان یونانو باختری در باختر و فوشه در زمان حکمرانان یونانی دولت یونانو باختری در پوشکارواتی (چهار هده) قرار میدهد که به هر دو حساب ظهور آثار مدرسه مذکور را در اوائل قرن اول ق م میتوان قرارداد شبههائی نیست که اوایل مفکوره نمایش بودا ساکیامونی که بودائیان هندی جرئت نمیکردند او را بشکل انسانی در آورند مربوط به صنعتگران یونانو باختری افغانستان است. زیرا قراریکه آثار ولوایح مدرسه صاف هندی سانشی (قرن ۲-۳ ق م) نزدیک بمبئی شهادت میدهند بیش از ظهور مفکوره مدرسه کریکو بودیک در آریانا پیروان بودا در هند ساکیامونی را باعلایم و سمبول نشان میدادند. مثلاً بالای اسپ جای پاهای او را در رکاب و بالای زمین چتری را قرار میدادند و بازیر چوکی علامه جای پای و بالای آن درخت (بودهی) را میکشیدند و ازین علایم معلوم میشد که بودا یا سراسپ یا روی سمدلی قرار دارد .

بنام علییه بودائیان در کار بود بافاق نظر وسیع تر و سرزمینی باروحیات صنعتی جدید این هر دو چیز در خاک آریانا میسر شد. اول شکل بود اوپاره مجالس حیات او بصورت رسم و نقوش و بعد بصورت هیکل در اوائل قرن اول ق م در دوره سلطنت شاهان مستقل یونانو باختری رنگ هستی یافت و در جریان قرن اول مسیحی یادر باختر بصورت هیکل های گچی یا در گندهارا بصورت مجسمه های سنگی

نمونه‌های اولیه و قدیم کار این مدرسه که بیشتر شکل کلاسیک دارد کثرت پیدا کرد و آنقدر نمونه‌ها در هر زمینه بمیان آمد که در طی قرن‌های بعد از آن الهام گیرند و تقلید نمایند. متأسفانه تا حال با قید سنه و تاریخ نه کدام تصویر حک شده بودا روی کدام ظرف و نه کدام هیکل سنگی یا گچی آن مربوط به دوره خاندان مستقل یونانو باحتری پیدا شده است تا اینکه سلطنت خاندان مذکور در آریانا سقوط میکند و اسکائی‌ها و متعاقباً پارت‌ها (پهلواها) از باختر و ساکستانا (سیستان) و حوزه ارغنداب بطرف کاپیسا و حوزه آندوس میرسند و سلطنت دودمان ساک و پارت جنوب هند و کش راسراسرا فرامیگیرند. فوشه قدیم‌ترین تصویر بودائی را در این دوره نسبت داده و آن تصویری است که روی جعبه طلائی از تپه بیماران از خرابه‌های یکی از استوپه‌های قدیم نگاراهارا (ننگرهار) امروزه از ساحه مربوط به هده کشف گردیده. در این ظرف طلائی چهاردانه مسکوکات مسی نو (ازس) پادشاه اسکائی افغانستان گذاشته شده و جعبه مسکوکات در یک ظرف سنگی که سنگ آن نرم و سبز رنگ میباشد مانده شده و از طرفی شخصی موسوم به «شیوارا کشیته» Civarakshita به استوپه مذکور وقف شده بود. از روی کتیبه ظرف سنگی معلوم میشود که واقف مذکور بعد از سال ۳۰ ق م و دیعه را در استوپه گذاشته ولی (فرشه) و (استن کمنو) به این فکر اند که واقف تنها ظرف سنگی را حین مرمت کاری‌های استوپه با کتیبه صورت وقف تهیه کرده و احتمال دارد که جعبه طلائی با تصویر بودا قدیم تر باشد. بهر حال قرار یکه فوشه اظهار نظر میکند اقلاً این تصویر صورت بودارا پیش از ظهور حضرت مسیح به چشم ما جلوه میدهد. (۱) فراموش نباید کرد که این جعبه طلائی از نقطه نظر تاریخ صنایع مستطرفه افغانستان بصورت عمومی و از نقطه نظر مدرسه گر یکو بود یک

(۱) صفحه ۳۴۱ جلد دوم کتاب راهای قدیم هند از بلخ تا تا کر یا تالیف فوشه که بصورت

بصورت خصوصی کمال اهمیت دارد و معلوم میشود که استادان هنرور نگارها را پیش از شروع عهد مسیح در ایجاد آثار صنعتی و نقش تصاویر ممارست داشتند و این ممارست و آمادگی‌ها را در عروج صنعت گریکو بودیک هده یاد آوری خواهیم نمود. آنچه شرح دادیم تصویری بود از بودا، غیر از این دو مجسمه‌ئی هم در دست است که سنه دارد یکی از سوات پیدا شده و دیگری از یوشکاراواتی. اولی در سال ۳۱۸ و دومی در سال ۳۸۴ م مجهولی سنه خورده است. برخی از دانشمندان سنه‌ها را مربوط به عهد سلوسی دانسته‌اند که آغازش بسال ۳۱۲ م مطابقت میکند برخی دیگر عهد موریبا (۷۰) و دومی را متعلق به (۱۳۶) عهد مسیح میدانند و به این ترتیب این دو هیکل در نیمه دوم قرن اول و نیمه اول قرق دوم مسیحی تعلق میگیرند.

ترقی مدرسه گریکو بودیک، قرن کنیشکا: صنعت گریکو بودیک که باقرن

اولی م ظهور کرد در طی قرن اول مسیحی که عصر آمد و رفت اسکائی‌ها پهلو آنها و ظهور و استقرار کوشانی‌ها و سلطنت خاندان اول آن میا شد دوام نمود. نمونه‌ها و مدل‌ها در گندهارا زیاد شده رفت ولی با تمام اینها در عصر سلطنت خاندان اول کوشانی یادودمان کد فیزس‌ها کدام ترقی محسوسی نگردد و اگر ترقی هم کرد محدود و سر پوشیده ماند تا اینکه مشوق و خریدار بزرگ مانند کنیشکای کبیر و دوره پیرامن و مجللی چون روزگار حکمفرامائی او بمیان آمد. در دوره تنزل سلطه سلطنت دودمان یونانو باختری صنعت گران ماهر اینجا که نقش هنروری آنها با مسکوکات این دودمان در تاریخ صنایع مستظرفه افغانستان برای همیشه ثبت است کم کم بنای مهاجرت را به جنوب هندو کش گذاشتند. حملات اسکائی‌ها و یوجی‌ها بیشتر باعث شد که هنروران

بجنوب سلسله هندو کش فرود آیند . سرزمین گندهارا به نوعی که شرح یافت
 اقلاناً از قرن اول قم در مسایل صنعتی شهر نی حاصل کرده و از نقطه نظر
 حرارت آئین بودائی « مکده ثانی » و حیثیت سرزمین موعود را پیدا کرده بود .
 حرارت عقیده ، ذوق نفیس مهارت و هنروری در فضای آرام و مساعد بهم تماس
 قریب و طولانی یافت زمینه برای ترقی صنعت گریکو بود يك مخصوصاً برای
 هیكل تراشی روی سنگ مهیاشد و جریان وقایع تاریخی مخصوصاً سه عامل
 برجسته ، عصر کمال ترقی آنرا بمیان آورد (۱)

(۱) بودائی شدن امپراطور مقتدری مآند کنیشکا .

(۲) بسط تجارت امپراطوری رومن و چین با امپراطوری کوشانی آریانا .

(۳) شیوع صنعت کلاسیک و تربیه مزید هنرمندان .

چون عوامل سه گانه فوق در تاریخ ترقی صنعت گریکو بود يك دخالت
 زیاد دارد مختصراً به شرح آنها می پردازیم .

(۱) تاثیر شخصیت کنیشکا : بعد از سقوط سلطنت شاهان یانافو با ختری

در صفحات شمال (حوالی ۱۳۵ قم) اسکائی ها ، پهلواها و کوشانی ها روی صحنه
 تاریخ ما آمده رفتند . با وجود یکه معلومات مادر باره آنها آنقدر مبسوط نیست
 بازهم طبیعی حکم میتوان کرد که سیر تدریجی صنعت متوقف نشده ، منتها
 چون هرج و مرج و رفت و آمد بیشتر بوده ، آن امنیت کامله که انبساط صنعت
 بکار دارد تا ظهور کوشانی ها یا بهتر تر بگوئیم تازمان ظهور بزرگترین
 امپراطور مقتدر آنها بدست نیامد . از نقطه نظر مذهب (گند و فارس) پهلوا
 که پیش تر و معاصر ظهور کوشانی ها در کابل هم حکمفرمائی داشت بیشتر به
 مسیحیت متمایل بود زیرا قرار یکه متون داستان های تاریخی میگوید در اثر

(۱) فوشه تحت عنوان (انبساط مدرسه) در حصه چهارم صنعت گریکو بوديك گندهارا

این موضوع را شرح داده است .

اقدامات « سنت توماس » مبلغ به این مذهب گرانیده بود. خاندان اول کوشان که فیزس‌ها، اگر چه بصف (دین‌دار) یاد شده اند بیشتر پیرو شیوا بودند (مخصوصاً کد فیزس دوم که مسکوکات او واضح درین قضیه حکم میکند). پس آئین بودائی تازمان کمیشکا در کشورها پادشاه مقتدری نیافته بود که از حمایت و پشتیبانی او برخوردار. کمیشکا بعد از چند سال اول سلطنت خود دین بودار قبول نمود و ازین تاریخ دوره باشکوهی بر روی بودیزم و آبدات و سنت بودائی بازشد. شمشاه کوشان بار اول روی یسکی از مسکوکات خود (بودا) را بلباس یونانی و بنام (بودو) Boddo به رسم الخط یونانی بیضرب رسانید. کمیشکای کبیر مانند « آشوکا » امپراطور موریای در ادبیات بودائی شهرت فوق العاده دارد و داستان‌ها عیناً چیزهائی را که برای امپراطور موریایا کرده اند در مورد شهنشاه کوشانی هم نقل می‌کنند. کمیشکا در عمرانات مذهبی توجه زیاد داشت. تعمیر معبد واستوپه بزرگ « توپ دره » در گوشه جنوب غربی چاریکار، تعمیر استوپه بزرگی به ارتفاع ۴۰۰ قدم در گندهارای شرقی (پشاور) یادگار هائی از آبادی‌های عصر اوست. کمیشک در جلب اهل حرفه و صنعت و هنروران جهد بلیغ داشت. در سال ۱۹۰۰ از شاجی کی دهری « Shah-ji-ki-Dheri نزدیک پشاور ظرفی پیدا شد که در آن تصویر و نام کمیشکا و اسم صنعتگر آن « اجهزیلاس » Agésilas (در پراگریت اجیسالالا Agicalala) که یونانی و یا از اهل گندهارا بود ذکر شده است. کوشانی‌ها بصورت عمومی مبادی مدنیت قدیم باختر و آنچه را که یونانی‌ها وارد کرده بودند محافظه بردند. همان طور که کمیشکا دین بودائی را قبول کرد در ترویج و ترقی صنایع نفیسه آن وقت افغانستان که امروز بصف یونانو باختری یاد میشود توجه زیاد بخرج داد اگر چه اساس بنای معبدی دریای کوه‌های پربرف گوشه شمال غربی کاپیسا بصورت داستان بمارسیده (پاورقی صفحات ۲۵۰-۲۴۶ ملاحظه شد) معذالک

خوب نشان میدهد که کنیشکا در موضوع عمرانات مذهبی به کدام اندازه توجه و اصرار داشت. نتایج حفاریات بگرام (کاپیسی قدیم یا بتخت بهاری کنیشکا) واضح میسازد که پادشاهان کوشانی مخصوصاً کنیشکا در جمع آوری حفاظت شاهکارهای صنعتی و آثار نفیس یونانی و رومن و چینی و هندی که بجهت مختلف وارد امپراطوری آنها میشد اهمیت زیاد میدادند. این آثار که در موزه کابل گذاشته شده است ثابت میسازد که مرکز سلطنتی کوشانی های بزرگ، مخصوصاً پایتخت بهاری آنها بگرام کانون تلاقی آثار صنعتی عصر بشمار میرفت.

(۲) بسط تجارت با امپراطوری رومن یا عامل اقتصادی: در فصل گذشته در این

مورد محض از نقطه نظر تجارت وارد شدیم و شرحی دادیم. آجا تذکرات ما تجارت من حیث تجارت بود اینجا اثر همین تجارت را بنام عامل اقتصادی در ترویج بازار صنایع مستظرفه مطالعه میکنیم. در فصل کوشانی های بزرگ در میحث مسکوکات ذکر شد که در اثر و شور طلای رومن ها، کوشانی ها بار اول شروع به ضرب مسکوکات طلائی نمودند و کلمات (دینار) و (درهم) که در افغانستان معروف است یادگار دوره بهبودی اقتصادی عصر کوشانی های بزرگ است که در عین زمان شیوع زیاد مسکوکات رومن را تأیید میکند و معلوم میشود که از کلمات (دینار) Dinar و از دراگم (Drachme) درهم ساخته اند.

علاوه برین وزن مسکوکات طلائی کوشانی ها هم با مسکوکات رومن یکی بود. پیش ازینکه موزه کابل تاسیس شود مسکوکات قدیمی زیادی در صندوقخانه شاهی جمع شده بود که آنها را موسیو فوشه در باغ بالا طبقه بندی نمود مشارالیه می نویسد که علاوه بر «دراگم» شاهان هندوگریک (یونانو باختری) و مخصوصاً مسکوکات هندوسیت (کوشانی) داریک های دوازده تن از قیصره اخیر روم

و بیزانس موافی با سکه های اشکافی و ساسانی و دیو کات های ونیز به ترتیب هم درین جا دیده شد و نشان میدهد که چطور دوره به دوره روابط تجار تی بین شرق و غرب برقرار بود . (۱)

بهر حال بهبودی وضعیت اقتصادی ، ترقی و بسط تجارت از راه خشکه و بحر بارومن ها و چینی ها و هندی ها یکی از عوامل طبیعی گرمی بازار راهبین و روحانیون و صنعت کاران بود . صاحبان کاروان و تجار بزرگی که ماهادره های هندو کش و جلگه های وسیع باختر و تجارستان را طی کرده از ماورای پامیر تاوادی اریوس (هری رود) واز تا کزیلا تا بلخ مال التجاره قیمت داری را حمل و نقل میدادند طبعاً برای شرکان سلامتی جان و قافله و امید مناد بیشتر به معابد و روحانیون اعانه میدادند . چنانچه اکثر معابد مخصوصاً استوپه ها در اثر پول اوقاف و اعانه ساخته شده است . موسیو فوشه میگوید (۲) بعضی اوقات تجار محض بنام تمرکز سرمایه برای تعمیر معبد یا استوپه مسافرت های مخصوص تجارتی می نمودند . قرار نظریه عالم فرانسوی « صنعت يك مال التجاره لوکس است و ترقی آن وجود اعانه دهندگان پولدار و جوان مردی را تأیید میکند . » حقیقت همین طور است و الا این همه استوپه های باشکوه و معابد مجلل با تزیینات و نقوش و تصاویر دیواری رنگه و هیکل تراشی های شگفت بدون پول و سرمایه و بدون معاونت و همکاری طبقه تجار و پولدار بمیان آمده نمیتوانست . آیا بامیان درهئی به این تنگی چطور چندین هزار علما و روحانیون و صنعتگران مختلف را تغذیه میکرد در صورتیکه موضوع تجارت و رفت و آمد دائمی قافله های بزرگ به دو طرفه هند و کش در میان نمی بود ؟

بس اگر چه در ظاهر عامل اقتصادی آنقدر در موضوع بسط صنعت دخیل معلوم نمیشود در حقیقت دخالت زیاد دارد و یکی از موجبات خیلی مهمی است

(۱) ۲۱ - ۲۲۶ جلد دوم کتاب راه قدیم هند از بلخ تا تا کزیلا تألیف فوشه .

(۲) ۵۲۶ جلد دوم صنعت گریکو بادیک گندهارا .

که صنعت گریکو بودیک را در دوره کوشانیها مخصوصاً در نیمه اول قرن دوم مسیحی که آنرا قرن کنیشکا مینامیم انبساط دارد .

(۳) صنعتگران گریکو رومن و کثرت عده صنعتگران : در جمله عوامل

ترقی صنعت یونانو بودائی در نیمه اول قرن دوم مسیحی بودائی شدن پادشاه مقتدر ، کثرت پول ورود اشیای نفیس و تجمل حیات را حساب کردیم چیز دیگری که درین زمینه خالی از تاثیر نیست ورود صنعتگران گریکو رومن از سواحل مدی ترانه و بیزانس میباشد . «ره نه گرو سه» به این عقیده است که مدرسه گریکو بودیک در قرن اول مسیح به منتهای عروج خود رسید . درین عصر صنعت زیبای گریکو رومن عصر سزار و فلاوین بخاک های شرق تاثیر بخشیده و در سایه تعلقات سیاسی و تجارتنی کوشانو رومن زمینه برای نشو و نمای صنعت در قرن کنیشکا مساعد تر شد . همان طور که در فضای امنیت کامله عصر کنیشکا تجار به سهولت زیاد در نقاط مختلف امپراطوری و خاک های همسایگان رفت و آمد میگردیدند بلا شبه اهل حرفه و صنعتگران هم در حرکت بودند و در جائی که خریدار داشتند میرفتند و هنرمندی های خود را تقدیم میکردند به همین ترتیب از «پلمیر» و دیگر نقاط رم شرقی (بیزانس) صنعتگران در قرن کنیشکا بطرف شرق تا به خاک های کشور ما آمدند و با هنر مندان محلی ما تماس حاصل کردند این آمد و رفت بازار صنعت را گرم تر ساخت و عده هنرمندان بیشتر شد ؛ تاثیر ورود صنعتگران گریکو رومن ازین معلوم میشود که مظاهر صنعت در قرن اول دوم مسیحی در جنوب هند و کش مخصوصاً در گند هارا و کاپیسا شباهت زیاد به آثار (گول) (ویزانس) بهم میرساند و در موقعی از صورت مقایسه آنها بهم ذکری بمیان خواهیم آورد .

شبه نیست که مدرسه گریکو بودیک طوریکه تا اینجا شرح دادیم در دوره اخیر سلطنت یونان و باختری در قرن اول ق م ظهور کرده و عصر (یاوانا Yavanas) یونانی های باختری در آن دخالت کامله داشت و در قرن اول و نیمه اول قرن دوم مسیحی به جهاتی که نوشته و وارد مراحل ترقی گردید ولی این ترقی را باید منحصر به هیکل تراشی سنگی دانست زیرا طوریکه بعدتر خواهیم دید عصر ترقی آثار گچی قرن سوم مسیحی میباشد .

ممیزات دوره ترقی : دوره ترقی مدرسه گریکو بودیک در قرن اول دوم مسیحی و با بهتر بگوئیم در عصر کشور داری کنیشکای کبیر در نیمه اول قرن دوم شروع و با جریان قرن دوم دوام میکند . شبه ئی نیست که با کوشانی ها اساس تشکیل امپراطوری بزرگی در آریانا گذاشته شده و با کشور کشائی های کنیشکا در هند و تر کستان چین دامنه آن خیلی انبساط یافت و امپراطوری مقتدری که خود را همپایه امپراطوری قیصره روم و خاقان های چین میدانست بمیان آمد . شکوه و جلال امپراطوری طبعاً در عالم معماری و هیکل تراشی تاثیراتی وارد نموده و عمرانات و آبدات مذهبی بزرگ ، محکم ، زیبا تر شد . در هیکل تراشی این دوره روی هم رفته ممیزات ذیل دیده میشود :

(۱) در تزیینات و نمایش آثار معماری استعمال ستون ها و سرستون ها به نمونه معروف « کورت »

(۲) در هیکل های قرن اول مسیحی شانه راست و پاهای بودا بایلان راهبی

پوشیده شده .

(۳) ارباب انواع مجلی قدیم در اطراف شخصیت به دا دیده میشوند .

(۴) حرکت تعلیم در هیچ يك هیکل بودائی دیده نشد .

(۵) هیکل بودا در میان اشخاص يك مجلس تناسب بزرگتری احراز

کرده است .

دقیق تر اگر نگاه شود در هیكل های این عصر موها مجعد ، خم و شکن
 و قات های لباس نازکتر شده . بودا را بیشتر روی تختی مرکب از برگ های
 گل نیلوفر نمایش میدادند . شانه راست هیكلهای بودائی این دوره برهنه و
 طبق مراسم هندی با آوردن هر دو دست روی سینه حرکت پیشگوئی را ترسیم
 میکند ، قد بودا در صحنها و مجالس بزرگ وعده همراهان او از قبیل بوداها
 و بودیس اتواها و از باب انواع فرعی و غیره زیاد شده میرود . همین مفکوره
 بزرگ ساختن هیكل بودا کار را بجائی میکشد که او را مثل بامیان در احجار
 گوها به ارتفاعات و تناسب عظیم ۳۵ متر و ۵۳ متر نمایش میدهند چنانچه بهمین
 رویه استوپه های بزرگ ۱۰۰ و ۲۰۰ قدمی حتی ازین هم بیشتر ساخته میشود
 چنانچه اسوپه های کنیشکا در توپ دره نزد يك چهاریکار و در یشاور شاهد
 این مدعا است . ترقی مدرسه صنعتی یونانو باختری در جریان قرن اول و دوم
 تا اواسط قرن سوم دوام داشته ، و این تاریخی است که اقتدار کوشانیهای بزرگ
 به انحطاط و سقوط مبدل میشود .

عصر کوشانو ساسانی : بعد از سقوط اقتدار کوشانی های بزرگ
 در اواسط قرن ۳ مسیحی ، کوشانیهای کیداری ، اول در باختر و بعد در جنوب
 هندو کش شرقی با تعرضات ساسانی ها مقاومت نموده و حوالی کابل زمین را
 تحت اداره خود محافظه نمودند . با پیش آمدن ساسانی تا نزد یکهای کابل و
 بلخ نفوذ زندگانی پر تجمل و درباری و البسه و زیورات و صنایع آنها تا اندازه
 با صنعت گریکو بودائی مملکت ما که درین عصر سابقه سه قرنه داشت تماس
 یافته و مخلوط گردید باید گفت که نفوذ از طرف مقابل هم بی مداخلیت نبود چنانچه
 مانی بسا چیزها را در قوانین خود از آئین بودائی افغانستان اخذ کرد . بهر حال
 مظاهر همین اختلاط صنعتی را بعضی از دانشمندان از اصل تنه گریکو بودیک
 بصورت شاخه ئی جدا کرده که آنرا (ایرانو بودائی) یا (کوشانو ساسانی)

خوانده اند و بیشتر مظاهر آن بصورت نقوش رنگه دیواری در «دختر نوشیروان» نزدیک قلعه روئی و موئی در صد کیلومتری غرب بامیان وجود داشته که متأسفانه بحال نهایت خرابی است. همین قسم در البسه و زیورات اعانه دهندگان نیز که در سقف طاق بت ۳۵ متری بامیان رسم شده اند هم تاثیر این عصر مشهود است. ممیزات این عصر در صنعت بودائی قرار ملاحظیات موسیوفوشه قرار آتی است بودا را عموماً طوری میساختند که لباس همه بدنش را میپوشید. عوض برنگ نیلوفر اورا روی تخت می نشاندند. بودیس اتواها در پایان مجلس دیده میشوند و ارباب انواع فرعی حلقه های گل تقدیم میکنند. این عهد را با ممیزات آن موسیوفوشه تا آخر قرن چهار میرساند.

قرن ۵ نزول مدرسه گریکو بودیک: شبه ئی نیست که ظهور یفتلیها در نیمه اول قرن پنجم از نقطه نظر استقراری و ضاع سیاسی و بیداری قومی و ازاله سلطه ساسانی خیلی قابل ملاحظه است ولی مخالفت یفتلی ها با آئین بودائی و مشغولیت های ایشان به جنگ و تدارکات جنگی و دفاع که از زاویه دیگری منید واقع شد مطابق ایجابات وقت چیزهای ضروری تری را روی کار آورد و تحول صنعتی دچار وقفه و تنزل شد مردم افغانستان درین زمان بیشتر مشغول امور نظامی بودند تا کار از دفاع به حمله و فتوحات کشید و به این ترتیب عوض آن ناردوقی و صنعتی مشغولیت های دیگر بمیان آمد و چیزهای دیگری معمول و مروج شد. موسیوفوشه مجسمه های این زمان را (گدی های بی روح) میخواند و میگوید که هیکل تراشی شکل تجارنی بخود گرفته و موسسات هیکل سازی خوب و خراب هر چه بود میساختند و هدفشان نه صنعت به مفهوم زیبائی صنعت بلکه صنعت برای فروش بود و خریداران هم مردمان به ذوقی نبودند که بد داشتن اثری خوبی اصرار نمایند. مسکوکات یفتلی ها با تصاویر گلفت خود نشان تنزل صنعت است.

قرن ۶ و ۷ و آخرین نمونه های هیكل تراشی : ملتفت باید بود که تنزل هیكل تراشی مدرسه گریکو بودیک در قرن ۵ منتهی به سقوط کامله این شق صنایع مستظرفه نشد بلکه بعد از طی قرن ۵ در جریان قرن ۶ و قرن ۷ هم دوام داشته است. طبیعی بعد از انحطاط صنعتی قرن ۵ در جریان قرن ۶ مخصوصاً شاهان توکیو (ترکی) در صفحات تخارستان به آئین بودائی محلی افغانستان پابند بودند و شاهان «کشتریای» کاپیساخوردپیر و این دیانت بودند. البته آفتاب پرستان و پیروان شیوائی دوش به دوش بده پرستان در تمام صفحات جنوب هندو کش شرقی دیده میشد بهر حال زائر دیگر چین «وو کونگ» که ۱۲۱ سال بعد ترازیهوان تسنگ از گندهارا عبور نمود مردم را مشغول مرمت کاری معابد و ساختن هیكل ها دیده و آثار مہد بودائی فندقستان (مقابل سیاه گرد دره غور بند) که مربوط به قرن ۷ مسیحی میباشد نمونه هائی است که بعد از انحطاط صنعتی گریکو بودیک قرن ۵ جنبش جدید و آخرین را در عالم صنعت هیكل تراشی و تصاویر رنگه دیواری در افغانستان نشان میدهد. از روی مطالعات موسیوها کن چنین استنباط میشود که عوامل و ممیزات صنعتی ساسانی که در قرن ۴ به مدرسه هیكل تراشی گریکو بودیک مخلوط شده بود مجدداً جای خود را به عوامل هندی مخصوصاً ممیزات عصر گوپتا خالی کرد و شیوه فندقستان به هیكل تراشی عصر تانگ های چین تاثیر وارد نمود در مجسمه های فندقستان تناسب اندام، جای خود را به رنگ آمیزی زیاد گذاشته و صنعتگر عصر میخواست به رنگها والوان محصول دست خود را زیباتر سازد ولی رنگ آمیزی جای تناسب را گرفته نمیتواند. مخصوصاً سرهای مجسمه نسبت به بدن خیلی خوردتر دیده می شود بهر حال آثار فندقستان را آخرین هیكل سازی های بودائی افغانستان حساب میتوان کرد ولی این را هم در نظر باید داشت که آثار گچی حتی در قرن ۸ مسیحی هم ساخته شده است.

مواد مستعمله در هیكل تراشی : موادیکه در هیكل تراشی مدرسه گریکو بوديك
 بكار رفته عبارت از سنگ (بیشتر سنگ ابي رنگ شيست) سنگ گچ، آهک،
 گن زرد میباشد. قراریکه در مبحث مبداء ومهد صنعت گریکو بوديك اشاره
 نمودیم خلاف نظر فوشه، وهاکن درباب انتخاب باختر وگندهارا به موادی که
 برین مدرسه استعمال شده نمان میکند. زیرا ازگندهارا آتار سنگی وکچی وازباختر
 (آتار قدوز) تا حال ازسنگ اثری دیده نشده وچند سری که بدست آمده همه
 کچی است. وچون فوشه استعمال سنگ را در این مدرسه هیكل تراشی مقدم
 بر معابد طبعاً گندهارا بر باختر قدامت پیدامیکند. آتار سنگی ازگندهارای شرقی
 ارمعابد و استوپه های پوشکاراوانی (چهارصده) وقلب گندهارا (هده) واز کابل
 بدائی و کابلیسا پیدا شده و تحول آن در مرور زمانه مطابق حوادث تاریخی
 افغانستان بالا شرح دادیم حالا میخراهم اینجا کمی آتار پلاستیک و هیكل سازی
 را ذیعه قالب گیری مطالعه کنیم.

شبهه ئی نیست که حفريات ه دوتا کزبلا مخصوصاً نقطه اول الذکر به شهادت
 اطاق های موزه کابل و کیمه ازده و گذشته به هزارها پارچه مجسمه های
 خورد وکلان کچی به منصفه شهود گذاشته و بجای خرد اهمیت آتار
 پلاستیک و هیكل سازی روی قالب را نمود میکند. موسیو فوشه
 روی هم رفته این شعبه را (شاخ یا نوده) هیكل تراشی سنگی گندهارا خوانده
 وپاره دلایل معقولی هم می آرد و منجمله به ملاحظه میرساند که در اثر مطالعات
 دقیقی که سرجان مار شال در تا کزبلا بعمل آورده است آبداتی که این
 هیكل های کچی قالب گرفته شده بصورت تزئینات در آنها نصب بود. از قرون ۴
 و ۵ مسیحی تجاوز نمیکند بنفاه علیه هیچ يك هیكل کچی گندهارا از قرن سوم
 مسیحی تجاوز کرده نمیتواند و باید آغاز هیكل سازی روی قالب را در
 گندهارا از شروع قرن سوم حساب کرد. از روزیکه آتار کچی تا کزبلا

و هده كشف شد در باب تعین تاریخ آن نظریات تغییر کرده و از نسبت دادن آنها به قرن اول و دوم آهسته آهسته به قرن سه و چهار گراژیدند. و این نظریه ایست که بیشتر امروز معمول گردیده است. خوب ملتفت باید بود که موضوع قدامت استعمال سنگ شیست بر گچ در هیکل تراشی گریکو بود يك گندهارا يك نظریه است و فوشه خودش جای دیگر (۱) تحت عنوان (تحول اصول قالب گیری) میگوید: « تا آینده ما را به اشتباه ما ملتفت نساخته عجالتاً خطوط عمومی این تحول را چنین شروع میکنیم از همان آوان اولی که هیکل سازی روی سنگ شروع شده چون سنگ شیست نادر بود گچ و آهک در تزئینات معابد و حتی استوپه ها استعمال شده است و به تدریج ك، اعازه دهندگان بی بضاعت شدند آثار ارزان گچی معمول شده و از قرن سوم مسیحی به بعد تکرار زیاد حاصل نموده است و مرحله ترقی آن تا ۵۳۰ و ۵۴۰ دوام کرد و حتی این را هم گفته میتوانیم که یکجمله آثار قالب گرفته شده گچی در گندهارای مخروبه عصر هیوان - تسنگ یا مناسب تر بگوئیم در گندهارائی که ووکنگ، در حوالی ۷۵۳ مسیحی دیده بمیان آمده است. »

به اساس این نظریات آثار و هیکل های گچی قالب گرفته هده را که از نقطه تفوق موضوع وزیائی بهترین پارچه های صنعتی مکتب گریکو بود يك میباشد باید به قرن سوم مسیحی نسبت داد و از نقطه نظر صنعت پلاستیک قرن سوم مسیحی را قرن ترقی و عروج صنعت خوانند.

موضوع نمایش آثار قالب گرفته شده گچی هده بسیار وسیع و متنوع است که میتوان آنها را به دسته های مختلف. بودا - بودیس اتوا، شیطان، راهبین تیپ های نژادی و غیره تقسیم کرد و اطاق های هده در موزه کابل همرا بیک نگاه معرفی میکنند. در حقیقت امر میان موضوعات هیکل تراشی در - سک، و قالب

گیری در گچ مدرسه کنندهارا فرق نمکرده همان موضوعاتی که در قرن اول مسیحی از سنگ ساخته شده در قرن سوم و بعدتر در گچ و گل زرد قالب گرفته شده و چون قالب گیری در گچ و گل زرد نسبت به هیکل تراشی در سنگ به مراتب آسان تر است شواهد گچی بیشتر معلوم میشود .

شبهائی نیست که زیبایی و نفاست در هیکل های سنگی و در آثار قالب گرفته شده در هر دو موجود است ، آثار قدیمه سنگی مربوط به قرن اول و دوم مسیحی زیبایی های دارد و در میان آثار مدرسه کنندهارا مقام کلاسیک بخود گرفته است ولی چون سنگ شیبست آفقدر زیاد برای هیکل تراشی مساعد نیست اکثر آثار جدید قرون بعد که حتما بعد از قرن ۳ بمیان آمده اند نسبت به آثار گچی قالب گرفته شده از مزیت زیبایی عاری است . صنعت گرانی که گچ را بصورت ماده استعمال میکردند میتوانستند که زیبایی های مطلوب را با دقایق آن جلوه دهند و ازین رهگذر مظهر هنرنمایی های خارقه نمائی در مدرسه گریکو بود یک افغانستان گردیدند . فراموش نباید کرد که غیر از سنگ گچ و آهک حتی گل زرد عادی هم در قسمت پیلاستیک این مدرسه استعمال شده و بعضی اوقات گل زرد و آهک را یکجا استعمال می نمودند چنانچه بعضی سرهائی از هده پیدا شده که اساساً از گل ساخته شده در روی گل را ورقه بسیار نازک آهک گرفته اند آثار صاف گلی از خرابه های معابد اطراف کابل مثل تپه مرنجان و تپه خزانه بدست آمده که میتوان آنها را به قرن ۶ مسیحی نسبت داد . در مورد شواهد معبد تپه خزانه کار دیگری هم شده که محتملاً در اثر آتش گرفتن معبد هیکل های گلی به گل پخته تبدیل شده اند .

تطبیق مدرسه گریکو بودیک

در نقاط مختلف افغانستان

از روی مطالعاتی که تا اینجادر این فصل بعمل آمد این مطلب توضیح شد که مدرسه صنعت گریکو بودیک در آریانا یا در شمال یا در جنوب هندو کش در باختر یاد رگندهارا در اوائل قرن اول ق م تولد شد و در نقاط مختلف نیمه شرقی افغانستان (در حصص شرقی خط بلخ - قندهار) کدساحه انتشار آئین بودائی را در بر میگرفت مراتب تحول و قوس ترقی و تنزل خود را در جریان قرون مختلف طی نمود. چون تطبیق تحول این مدرسه در روی خاک مملکت چیزی است ضروری و حتمی و با آن مراکز صنعتی باستانی کشور هم معرفی میشود و تاریخچه تحقیقات باستان شناسی و حفاری مارا هم تا یک اندازه در بر میگردد از اینجابه بعد به شرح آن می پردازیم :

نگارهارا (ننگرهار) : در دره معروف گندهارا که دره کابل را سرتاسر

مسیر آن در بر میگیرد علاقه «نگارهارا» که امروز آنرا «ننگرهار» تلفظ میکنیم حصه وسطی یا بعبارت دیگر (دل گندهارا) را تشکیل میدهد. همان طور که مربوط به مدرسه صنعت گریکو بودیک شناختن گندهارا ضرور است در گندهارا شناختن موقعیت و سابقه و مقام «ننگرهار» کمال اهمیت دارد زیرا طوریکه بعدتر خواهیم دید مقایسه ثابت نموده است که بهترین نمونه های هیكل سازی این مدرسه مخصوصاً از نقطه نظر سبک پلاستیک آثار قالب گرفته شده گچی از اینجا بدست آمده است زائرین چینی فاهین Fa-hien و هیوان تسنگ Huen-tsang در طی خط مسافرت خود از قلمرو (ناکی لو هو Na-kie-lo-ho) گذشته اند که یکی از شهرهای عمده آن همان نگارهارا Nagarahara است که هنوز بشکل «ننگرهار» موجود و علاقه هده و جلال آباد را در بر میگیرد هیوان تسنگ در یادداشت های خود بسیار مفصل از هده

وگرد و نواح آن و چیزهای که در داخل شهرها و بیرون در معاهد دیده بحث نموده و به تذکار بعضی نکات آن اکتفا میکنیم.

زائر چینی مذکور این علاقہ را در یادداشت‌های خود بنام «ناگار» (Nagar) یاد نموده که شاید محفف یا حصه از نام موجوده «ننگرهار» باشد طول این منطقه را ۶۰۰ لی (تقریباً ۱۲۰ میل از شرق به غرب و عرض آن را ۲۵۰ یا ۲۶۰ لی تقریباً ۵۰ میل) از شمال به جنوب قید نموده است. مشارالیه می نویسد که چهار طرف این علاقہ را کوه‌های بلند دشوار گذار گرفته پایتخت آن ۲۰ لی احاطه دارد. پادشاه در آن موجود نمیشد زیرا ولایتی است مربوط کاپیسا. حیوانات ودانه زیاد بار میدهد. هوای آن ملایم و باشندگان آن دلاور، خوش خلق و نسبتاً متمول اند. دانائی را دوست دارند. بیشتر بودائی هستند و بیروان سائرادیان در آنجا کمتر است معابد و ابدات بودائی زیاده و بیروان آن متعددند، علاوه برین ۵ معبد برهمنی و تقریباً ۱۰۰ معبد غیر بودائی در آنجا موجود است.

در جای دیگر در کتاب حیات هیوان تسنگ چنین شرح یافته که تقریباً بفاصله دوی بطرف شرق شهر مرکزی استویه سنگی است به ارتفاع ۳۰۰ قدم که دارای هیکل‌های باشکوه میباشد متصل به همین استویه بطرف غرب گفته معبدی است و متصل آن بطرف جنوب استویه کوچکی وجود دارد. میگویند که استویه بزرگ اول الذکر را اشوکا پادشاه بنا کرده بود.

سپس زوار چینی از داخل شهر و یک سلسله استرپه‌هائی صحبت میکنند که در یکی آن دندان بودا بوده و دیگر مقامی را نشان میداد که قرار افسانه‌ها بودا از وسط هند از راه هوا به آنجا آمده بود. سپس به فاصله ۱۲ لی بطرف جنوب غرب بیرون شهر از معابد سنگی و استویه حرف میزند که ۲۰۰ قدم بلندی داشته و از یادگارهای عصر اشوکا بود. هکذا از مغاره‌ئی صحبت میکنند که در جدار سنگی آن انعکاس بوه‌ها سایه افکنده بود و یکی از موجبات جلب زائرین بشمار میرفت.

در یاد داشت های او از شهر (هی - لو) یا (هیلو) هم بخت شده . احاطه شهر را ۴ یا ۵ لی میدانند و میگویند فراز بلندی واقع است که اطراف آن را باغات زیبا فرا گرفته است . پس از تذکار یاد گارهای بودا که در معابد و استوپه های این جا وجود داشت از توب عجیبی صحبت میکند که به محض تماس انگشت شور میخورد . خلاصه از روی بیانات فوق و تذکار سائر زائرین معلوم میشود که در ولایت «ننگرهار» شهرهای آباد و معروفی وجود داشت که منجمله بعضی های آن از قبیل «هیلو» «ونگار» و ناکی Na-kie از خلال نگارشات زائرین چینی هم معلوم میشود . این مسئله پوره معلوم نیست که از دوشهر «نگار» و «هیلو» کدام يك مهم بوده هر دوی آن به اسم پایتخت یاد شده و احتمال میرود که اولی پایتخت زمان قدیم تر و «هیلو» مرکز عصر بودائی بوده باشد . «کننگهم» پایتخت عصر هیوان - سنگ را که عبارت از «نگار» باشد در مقام «بگرام» به دو میلی غرب جلال آباد قرار میدهد «سن مارتن» موقعیت آنرا کمی بطرف غرب بگرام در بلندی میدانند که مشرف به محل تقاطع رود کابل و سرخ آب میباشد . اگر موضوع در «یاد داشت ها و سوانح هیوان - سنگ» به دقت تعقیب شود معلوم میشود که زایر چینی سه شهر را مشاهده کرده یکی پایتخت دیگری شهر «دیپاننگار» بودا و سومی «هی لو» شهر «یوشی نیشا» یعنی دارای جمجمه بودا . عقیده برین است که «نگار» قلعه مستحکم بود که قرار گاه حکمرانی بشمار میرفت که از طرف پادشاه کایستا مقرر میشد کلمه (نا - کا - لو هو) زایر چینی را این طور هم تجزیه میکنند که عبارت از دو حصه نا کا یعنی (نگار) و (لو-هو) یعنی (کوت) است که به معنی «قلعه مستحکم» می آید و از آن «ناک کوت» Nagkot یا «نگر کوت» Nagarkot ساخته میشود و البیرونی در سلسله شاهی کابل از شهر «نگر کوتی» سخن بمیان می آرد . استوپه بزرگ آشوکا بقدر دولی که نصف میل شود بجا اب غرب شهر مذکور واقع بود . «من» Maason و سمپسن Simpson بقا صله سه فرسنگی شرق

یا جنوب شرق « صخره فگر » از توبی بنام « نغاره غندی » صحبت میکنند .
 در باب کلمه « نگر » یا (ن-گار) هم نظر یاتی داده شده بعضی آنرا
 محض « شهر » ترجمه کرده اند بعضی دران کلمه (ننگ Nag) یا (نك Nak)
 می بینند که از (ناگ Nag) سانسکریت بر آمده و چندین معنی از قبیل : آفتاب ،
 مار ، کوه و فیل دارد . « سن مارتین » اینجارا (ایودیانایور Udyanaopr) یعنی (شهر
 باغستان) خوانده .

(هی - او) شهری است که همه آنرا ببارت از هده موجوده میدانند « کمنگم »
 به این خیال است که این اسم از کلمه سانسکریت (هده Hadda) به معنی (استخوان)
 اشتقاق یافته و چون استخوان جمجمه بودا در یکی از استوایه های آن بود به این نام
 شهرت یافت چنانچه در پنبتو هنوز (هده) به معنی استخوان است .

ناکی Nakie : شهر دیگری که در بادداشت ها ذکر گرفته (ناکی) (شیله ناکی) است :

هیوان- تسنگ و قتیکه از استوایه آشوکا بطرف شهر (هی- او) میرفت در راه
 از وجود « مغاره اژدها گویالا » اطلاع یافت و به شهر تنگ- گوانگ Teng-Kuang
 برگشت تاراه بلدی با خود بگیرد . میگویند که این شهر همان (ناکی) است
 و کمی بطرف غرب جلال آباد حالیه بوده یکی از نام های دیگر این شهر
 (پاد ما پور Padmapur) یعنی (شهر گل نیلوفر) بوده . بعضی چینی ها آنرا
 هوا- شی شننگ Hua-shi-cheng خوانده اند که بمعنی (شهر گل) است کتب
 بودائی برای شهر (دیپانک را بودا) اسم (دی باواتی Dipavati) هم داده اند
 و میگویند که دیپا Dipa (مشعل و نور) معنی دارد .

هده موجوده و گردونواح آن : با چشم دید زایر چینی هیوان تسنگ که در

نیمه اول قرن ۷ مسیحی از آریانا عبور نموده است تا اندازهئی وضعیت « تنگر هار »
 و نقاط مهمه آنرا شرح دادیم . حالا میخواهیم وضعیت هده و خرابه های بقایای
 زمان باستانی را کمی شرح دهیم :

جلال آباد مرکز موجوده سمت مشرقی که بفاصله نزدیک رودخانه کابل افتاده از سطح اخیر الذکر جز چند متری بیشتر ارتفاع ندارد. در قسمت ماورای سر کی که از حصه خارجی جنوب شهر میگذرد منطقه همواری افتاده که در اثر شیوع رینگ رنگ صحرائی بخود گرفته و در قدیم سبز و خرم بوده چنانچه هنوز هم آثار مزارع و تاکستانها معلوم میشود. در حاشیه این منطقه فلات خورده شده‌ئی معلوم میشود که سطح آن پست و بلند و سنگلاخ است و اولین آثار عمرانات بودائی در آن مشاهده میشود این فلات بطرف شرق دامنه زیاد ندارد ولی بطرف جنوب به جلگه ریگذاری منتهی میشود که قریه موجوده در اخیر آن واقع است. روی هم رفته فاصله جلال آباد از هده کم از ۸ کیلو متر نیست.

خانهای قلعه هده نسبتاً در بلندی واقع است به ترتیبی که بان نزدیک میشوند زمین ریگی به جلگه هموار و سنگلاخ تبدیل میشود بطرف شمال شرق منطقه مزروع افتاده و آنجا یکی از مراکز بودائی که امروز آنرا «ده غوندی» گویند آباد بود. در همین سمت ولی بفاصله ۱۳۰۰ متر از قلعه برجستگی «شاخیل غوندی» افتاده که از دور مجزی در میان جلگه ریگی معلوم میشود.

از قلعه هده گذشته باز هم فلات بلندی میگیرد و ۱۷ متر از جلگه مجاور بلند میشود. دره «چلیمار» در گوشه شمال شرقی نمودار شده و دامنهای آن بصورت فالیز منتهی میشود در حاشیه شمالی آن بصورت دندان دره های عمیق افتاده که آب آن روی جلگه می آید. یکی از این آبها بطرف هده آمده بعد بطرف شرق بر میگردد در حد سرچشمه این آب در محلی که تغییر سمت میدهد خرابه های (تپه کلان) و چیزی پیشتر از خانهای مسکونه اینجا خرابه های استویه بزرگی افتاده که اهالی بنام «برجک فرها» یاد میکنند و «سن» آنرا بنام (توپ کلان) یاد کرده است. بطرف جنوب شرق قریه تپه مجزائی افتاده که امروز هم مسکون است و بقایای خرابه های قدیم میباشد.

سه دره دیگر که نسبت به اول لذکر عمیق و طولانیتر است بطرف غرب افتاده و کمی دورتر از منتهای الیه دیگر قریه بهم یکجا میشوند ، در سواحل راست او لیه آن به ۳۰۰ متری تپه کلان « تپه کافرینها » افتاده. آخرین دره که مهمترین همه است جلگه را دو نیم میکند و در شروع آن بطرف چپلیار گفته « باغ کسامی » افتاده و نیم راهی در مناصفه آن (غار نو) واقع شده است .

بطرف شمال غرب جلگه گفته در میان ریکنذار سه تپه کوچک دیگر وجود دارد که در آن حد بعد سموچ های وسیع و منظم دیده میشود در ماورای رود خانه « چپلیار » که مجرای ریگی آن کمتر از دو کیلو متر عرض ندارد جلگه مرتفعه شبیه به جلگه اول الذکر افتاده و خط عبور یک شاخه رود خانه که انهم خشک است از اراضی چار دور جزیره جدا کرده و آنجا را « پراتس » Prates گویند روی هم رفته نقاط عمده هده همین ها است که ذکر شد. اینها بقایائی است که برجسته و واضح معلوم میشود و گرنه از هده گرفته تا ده کیلو متری غرب آن تا سلطان پور یا تاتنگی درون ته تمام این ناحیه وسیع از شواهد آبادات قدیم پر است و خود قریه هده که تقریباً مرکب از ۱۵۰ خانه میباشد بالای خرابه های مهم تاریخی افتاده است بهر حال چند نقطه ئی را که از همه مهمتر است ذیلاً خاطر نشان میکنیم :

(۱) تپه کلان : این محل یکی از مهمترین نقاط هده و بالای یکی از برجستگی های

جلگه واقع میباشد و از آنجا اراضی ماحول تا جدار کوهها معلوم میشود ، طول این تپه بیش از ۱۰۰ متر است و ازین جهت نسبت به سایر تپه های هده کلاً متمم معلوم میشود و « کلان » نام دارد و چندین آبدیه بودائی قدیم و جدید متصل بهلوی هم افتاده است .

(۲) تپه کافرینها : این تپه به نلک فاصله نئی افتاده که هده را از «باغ گاهی»

جدا میکند. به استثنای سمت غربی همه جهات آنرا جلگه فرا گرفته، در قسمت غربی در اثر آب بردگی شیله نئی تشکیل شده و دامنه عمومی آن بحصه رسیده که آبادیهای قدیمه در آن بود در این جا بقایای یکعده استوپیهای خرد و کلان دیده میشود.

(۳) باغ گاهی : اگر بعد از تپه کلان حاشیه شرقی قلل تعقیب شود

بفاصله تقریباً ۱۵۰۰ دورتر به «باغ گاهی» خواهند رسید اینجا بواسطه خاک ریگداری که دارد و عبارت از خرابه‌های بزرگترین استوپه آن میباشد از دور معلوم میشود. به دورادور این استوپه خرابه زاری بشکل مربع افتاده که سطح آن خیلی ها غیر منظم است و با مطالعات توپوگرافی دو حصه عمده در آن تشخیص میشود: یکی محوطه استوپه بطرف جنوب شرقی دوم معبد بشمال غرب. بطرف شرق خرابه‌های دیگری معلوم میشود که مربوط به تعمیرات جداگانه است، در گرد و نواح قریب اینجا بقایای یکعده استوپه‌های دیگر معلوم میشود.

(۴) شاخیل غوندی : شاخیل غوندی بفاصله ۱۳۰۰ متری شمال شرق هده

افتاده و راهیکه به آنجا منتهی میشود از میان خرابیهای «ده غوندی» میگردد خرابه‌های باستانی شاه خیل غوندی بالای تپه منفردی افتاده و چهار طرف آنرا جلگه ریگداری گرفته که از آن رود خانه چپلیار میگردد خود تپه ۷ متر از سطح جلگه بلند و تقریباً ۱۵۹ متر قطر دارد و از اکثر بناهای بودائی دور و نزدیک معلوم میشود. در خود تپه چهار حصه مجزای تعمیر تشخیص میشود در وسط استوپه بزرگ و یکنوع صفه، بطرف شرق زینه، بطرف چپ و راست یکعده استوپه‌های کوچک دیگر.

(۵) پرائس تپه کوچک «پرائس» یا «پراتوس» و «پراتو» آن طرف چپلیار

و تقریباً سه کیلو متر از نزدیکترین آبادات دیگر فاصله دارد با وجودیکه این تپه

چندان بلندی ندارد بر جلگه حاکم است و مانند تپه کلان از بالای آن روی جلگه تا نقطه دوری معلوم میشود. طول آن از شمال به جنوب ۳۰۰ متر و عرض آن از ۵۰ متر تجاوز نمیکنند. اینجا را به اصطلاح «موسیو برنو» میتوان «اشیانه استوبه» خواند و مردمان محلی برای بالیدن فیروز هائی که در استوبه ها بود آنرا عموماً کاوبده اند.

(۶) غار نو: غار نو در حاشیه دره کوچکی که از باغ گاهی پایان میشود فراز یکی از نقاط برجسته جلگه افتاده و بطرف غرب بصورت عمودی پایان شده درین قسمت یکعده سموچها کنده شده است. و خرابه های انجاسه حصه دارد (۱) مجوطه استوبه، (۲) معبد (۳) تعمیرات خارجی.

(۷) ده غوندی: «ده غوندی» مخصوصاً بواسطه منازل بود و بیاش خود نقطه خیلی مهم بوده و امروز خرابه های آن حصه زیاد سطح اینجا را پوشانیده است. چون آب بردگی زمین را تا سنگهای اصلی خورده تعیین موقعیت و حصه را که استوبه ها اشغال کرده بود مشکل است. دره ئی که جلگه را دو حصه نموده ده غوندی و خرابه های آنرا هم از بین جا میکند. در اینجا هم عده سموچ حفر شده است.

حفریات هده: ژنرال کورت «Cuort» و قتیکه مهمان سردار «جبار خان» برادر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان بود در سال ۱۸۲۵ استوبه های هده را ملاحظه نموده و «چارل مسن» انگلیس در همین وقت در نواحی قریب هده بعضی کاوش ها نموده و به کشف بعضی مجسمه ها موفق شده بود.

بعد از عقد امتیاز نامه با فرانسه «موسیو فوشه» و «موسیو گودار» در ۱۹۲۳ حفریات را در «تپه کلان» هده شروع کرد و به اندازه ئی آثار زیاد یافتند که موسیو گودار آنرا «یک موزه حقیقی صنعت گریکو بودیک» میخواند. «گودار»

در ۱۹۲۵ راجع به تپه کلان نوشته بود « زحمتی که در حفريات جدی این محل کشیده می شود منتج به کشفیات در خشائی خواهد شد » حقیقتاً پیش گوئی « موسیو گودار » بازحمانی که « برتو » در ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۸ کشید به حقیقت پیوست برتو تنها از يك نقطه نظر چه از طرف فرانسوی ها و چه از طرف ما طرف اتقاد می آید و آن این است که در مورد محل مهمی مانند « تپه کلان » باید به همان جا اکتفا میکرد و تاحدی که میتوانست در مطالعات آثار آنجا زحمت میکشید . برتو اینجارا ناتمام گذاشته به اطراف هده به نقاط دیگر مثل تپه کافری ها - غار تو - پارتس - باغ گاهی - ده غوندی - شاخیل غوندی دست زد و چون این نقاط هم هر کدام آن واجدا همیت مخصوصی بخود بود « برتو » به تنهایی هزاران مجسمه و تزیینات استوپه هارا در ست بدست نیاورده و بر طبق اهمیت هر جا مطالعات دقیق و خصوصی هم بمیان آورده نتوانست جز دو جلد کتابی که یکی آنها تصاویر است و برای مطالعات این همه خز این صنعتی بهیچ وجه کافی نیست .

مجسمه های بودا و بعضی مقایسه ها با آثار یونانی : در میان مجسمه های هده چه آنهایی که درست بدست رسیده و چه آنهایی که جز سر آن کشف نشده هیكل بودا بیشتر نمایش یافته . درین مجسمه ها نفوذ هیكل تراشی کلاسیك یونانی خیلی زیاد است و موسیو ها کن میگویند که هیكل Sophocle سوفوکل موزه لاتران که اثر قرن چهارم می باشد بابسپاری از مجسمه های بودای گند هارا قابل مقایسه است و از تپه کلان و « باغ گاهی » عوامل مقایسه زیادی کشف گردیده است و در اینجا از یکی آن بصورت مثال ذکر میکنیم و آن عبارت از هیكل بودائی است که چین اوشفاف و طوری چین و پرك خورده که بدن بالباس بصورت زیبایی یکی شده بدون اینکه زیبایی یکی برای مراعات دیگری خراب شده باشد . این اصول قرار نظریه ها کن مخصوص هیكل تراشی

قرن ۵ ق م یونانی بوده و در نیمه دوم قرن مذکور به لباس نازکی منتهی شد که از ماورای قات های نازک و متعدد آن بدن معلوم میشد :

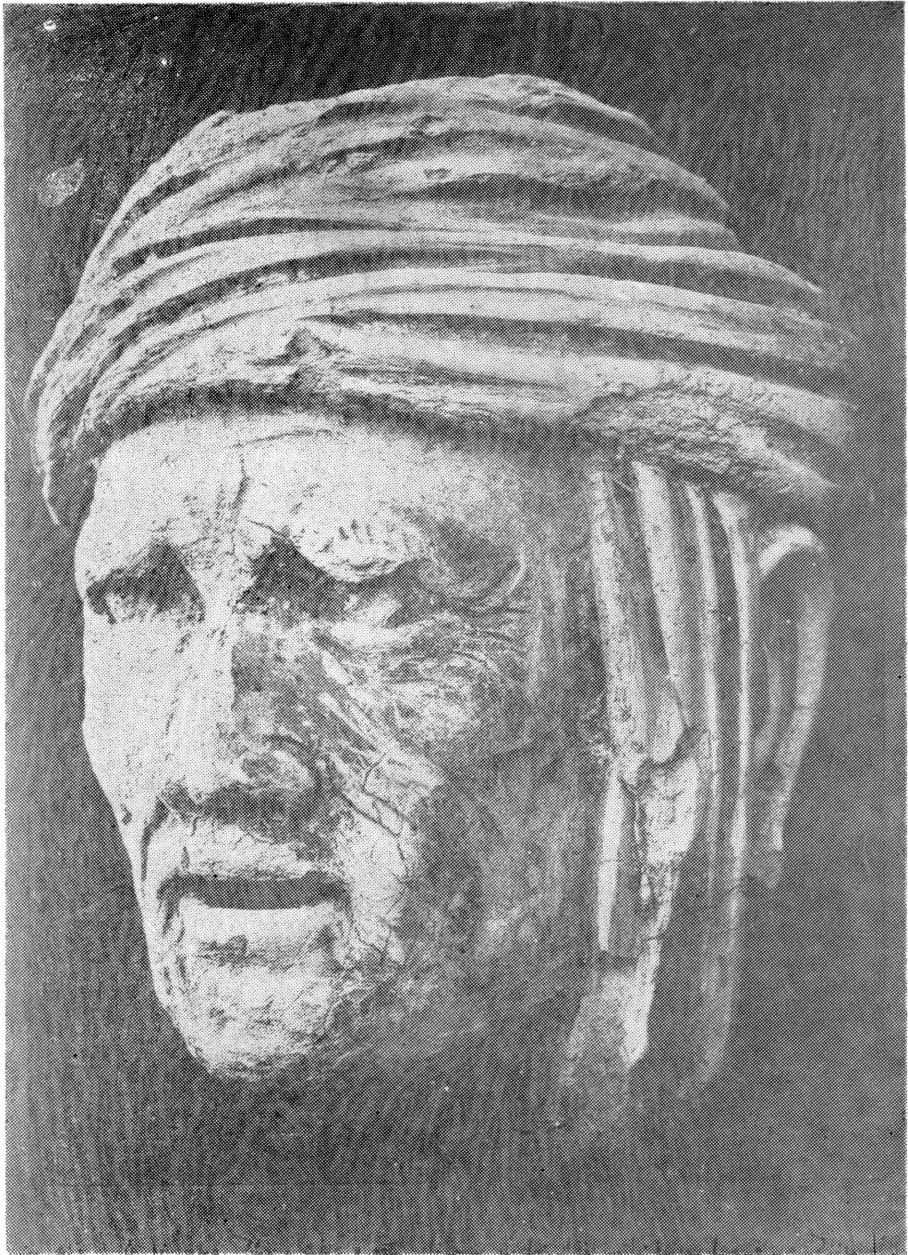
« موسیو گودار » در باب یکی از مجسمه های مقبول هده چنین می نویسد :
 « یکی از مجسمه های مکشوفه سزاوار تذکار مخصوصی است : این مجسمه وقتیکه کشف شد بدبختانه هسته گلی بیش نبود که روی آن را ورقه بسیار نازک کج پوشانیده و وقتیکه با هوای آزاد تماس پیدا کرد باحزن زیاد ملاحظه کردیم که از هم پاشید و ریخت و تنها عکسی پیش ما باقی مانده . لباس او ضخامت و نازکی البسه یونانی بهترین دوره ها را نشان میداد. پاهای پر عضلات او به چنان زیبایی رسم و ساخته شده بود که در میان آثار گریک و بودیک سراج آنرا نمیتوان کرد زیرا این آثار معمولاً وزمین وصل است »

مقایسه مجسمه های هده با نمونه های یونانی منحصر به هیکل های بودانیست .
 مجسمه ژنی « هده » که دسته گلی در گوشه دامن دارد با هیکل Vertumnus Antinous ربا نسوع فصل و میوه و زمین که در موزه « لاتران » موجود است قابل مقایسه است . موسیو هاکن اظهار مینماید که (۱) « طرح موهای سر ژنی هده با وجو ترتیبات متناظر فلیته های آن حلقه های زیبای سرهای قشنگی را یاد می دهد که از روی کار استاد هیکل تراش « لیسپ » Lysippe (قرن چهارم ق م) و یانپرش « ایوتی کرات » Euthykrate ساخته شده اند و برای ثبوت مقایسه سراسکندر بریتش موزیم را با سری که از هده به موزه گیمه است مقایسه میکند و آخر اظهار مینماید که ژنی هده به آخر قرن ۲ و یا اوائل قرن ۳ مسیحی نسبت میشود .
 نمونه های تیپ نژادی و قوم یی : یک چیزی که خوش بختانه لجن متحدالشکل

و تا یک اندازه کلاسیک و رویه سراسر مذهبی آثار هده را تعمیر داده و به مفاد

370a

تصویر (۳۹) مقابل صفحه (۳۷۰)



یکی از اعانه دهندگان بودائی هده

تصویر (۴۰) مقابل صفحه (۳۷۱)



سرهائی که از مده کشف شده و بعضی از سر بازان افغانستان قدیم را معرفی میکنند

با ماسک های ...

تاریخ و نژاد مملکت خدمت برگزیده کرده این است که صنعت کاران هده استعداد و مهارت فوق العاده خود را در نمایش تپ‌های نژادی و مخصوصاً در مجسم ساختن اختصاصات اقوام اسکائی و گوشانی و غیره بکار برده‌اند و بر علاوه متمیزات عرقی در مورد تعیین البسه، اشکال کله‌ها، اقسام اسلحه و انواع ادوات موزیک و غیره خدمت کرده‌اند. قرار نظریه موسیو ها کن اولاد شاهان یونانی باختر «ایوتید موس» و «ایوکر تیدس» که دست و امید شان از یونان قطع شده بود از «اسکائی‌ها» و «گوشانی‌ها» که برای پول سپاهی میشدند و در جلگه زرخیز باختر می‌آمدند استفاده نموده و آنها را در قطار نظامیان خود شامل می‌کردند. پس میترا ان گفت که صنعت کاران و هیکل تراشان با این قیافه‌ها از قدیم اشنائی داشته و قیافه‌های جدی آنها نمونه ممتازی برای ابراز هنر نمائی‌های آنها بشمار میرفت. علاوه برین متذکر شدیم که دوره ترقی و شکوه صنعت باختر به عصر گوشانی‌ها مخصوصاً به قرن (اول و دوم مسیحی) مصادف بود لذا هیکل تراشان هده کوشش بسیار نموده‌اند تا تپ‌های زیبای قوم فاتحی را که به پادشاهی رسیده‌اند ترسیم کنند. کمی دقت درین سرها و قیافه‌ها واضح میسازد که اسکائی‌ها و گوشانی از شاخه‌های خیلی صاف اریائی بوده و به اندازه خون آنها صاف میباشد که صد ها نمونه هده با هیکل‌های فلاسفه و دانیان یونان و تپ‌های یروتی «گولواها» و غیره شبیه‌اند. ملتفت باید بود که نمایش تپ‌های نژادی با این آب و تاب و دقت مخصوص در نمایش آثار صنعت باختر بیشتر انحصار به هده دارد.

مواد: استعمال مواد در ساخت تراش هیکل اهمیت خیلی زیاد دارد زیرا تفاوت

زیبائی، محکمی، دوام و حتی تایک اندازه زیاد مهارت و قابلیت استاد هیکل تراش به آن مربوط است. در هده «سنگ» شیشست و گچ و چگونه هر سه استعمال شده ولی اولی به تناسب خیلی کم طوریکه میتوان گفت استادان هده تنها گچ و چگونه استعمال کرده‌اند. اگر چه هیکل تراشان هده با مهارتی که داشتند از شیشست «سنگ سلیت»

هم خوب کار گرفته اند ولی « گچ » و سنگ مذکور در هیکل تراشی بهم مقایسه نمیشوند زیرا گچ همان طوریکه آسان تر به زیر کار می آید آثاری هم که از آن ساختا شده، زنده و برجسته میباشد.

مقایسه تپه کلان و باغ گاهی : درین شبهه نیست که در میان نقاط مختلف

پرورش صنعت باختر روی هم رفته هدهه مقام اولیت را حایز است و این مسئله را پایان کوشش می کنیم. ملتفت باید بود که در خود هدهه چند جائی که حفريات شده همه بیک میزان نیستند مثلاً ما بین آثار تپه کلان و باغ گاهی فرق زیاد است طوریکه آثار اولی جزو بهترین نمونه های صنعت باختر و از روی تناسب قامت، و لباس، و طرح موی در قطار بهترین شاهکار های استادان کلاسیک یونان محسوب میشوند و « باغ گاهی » بعضی عواملی دارد که شروع دوره انحطاط صنعتی را خاطر نشان مینماید. پیشتر از زبان موسیو « گودار » تعریف یکی از مجسمه های زیبای تپه کلان را نوشتیم. موسیوها کن راجع بیک هیکل بودای باغ گاهی چنین می نویسد : « این مجسمه بودارا نگاه کنید که تمام بدنش را یلان راهبی پوشانیده، اگر چه قات های منحنی لباس او نمونه های یونانی را بخاطر می آرد ولی نمیتوان درین مورد مخصوص از اظهار این مطلب خود داری نمود که خیلی ها به رویه جعلی و ساختگی تمایل پیدا کرده است. اتصال رانها در بدن خوب بعمل نیامده و این وضعیت با هیکل های خوب با آب و تاب و زنده ئی که موسیو کو دار کشف نمود مغایرت دارد. تناسب بدن با سر خلاف مدرسه هیکل تراشی Lyloelète، پولی کلت » و Lysippe « لی سپ » از بین رفته یعنی قامت خیلی کوتاه و کله بزرگ شده قرار مدرسه فوق سر باید یک هشتم بلندی قامت می بود و در مورد مجسمه بودای باغ گاهی سر یک ششم بدن است. ستون هائی که چندان بخوبی کمان هارا برداشته نمیتوانند بالای « کروی هائی » قرار گرفته که بزرگی آن از تناسب بر آمده. خلاصه صنات اصلیت یونانی به حدی از بین رفته که میتوان هیکل های بودای

«باغ گاهی» را در قطار آثاری قرار داد که متوسط ترین صنعت کاران رومن در قرن سوم و چهارم مسیحی درست کرده اند. (۱)
 هده و سائر نقاط گندها را یا مقایسه هده با نقاط شمال غرب هند.

در قسمت های اول این فصل شرح داده شد که قبل از اینکه سرحدات افغانستان به روی کشفیات باستانی و حفاریات باز شود تحقیقات از نقطه نظر صنعت گریک و بودیک در نقاط شمال غرب هند یعنی در پنجاب و بعضی حصص گندهارای شرقی عملی شده و بیش از اینکه این کار در خاک کشور ما شروع شود حتی نام این صنعت را هم «صنعت گریک و بودیک گندهارا» یا تنها «صنعت گندهارا» نامیدند. بعد از ۱۹۲۲ و مخصوصاً در اثر کشفیات مهم قندوز به شرحی که ذکر کردیم نظریات علمای تاحدی برهم خورده «کانون پیدایش» این صنعت بزرگ باختر یا گندهارا شد و مراحل نشوونما ترقی آن در صفحات جنوب هند و کنش قرار گرفت «گندهارا» یکی از مراکز این صنعت است. موسیو فوشه دامنه سبک گندهارا را از «جلال آباد تا راول پندی انبساط میدهد» ولی آثار همه نقاط این ساحه وسیع از نقطه نظر زیبایی بکرنگ نیستند و آثار هده بر همه آنها رجحان و برتری دارد. موسیو هاکن در کتاب (کارروائی های هیئت حفاریات فرانسه در افغانستان طبع توکیو) مبحثی درین زمینه وضع کرده و آثار هده را با نقاط شمال غرب هند مقایسه میکند و ضمناً می نویسد «تاحال بعضی نقاطی را که در گندهارای قدیم و پنجاب واقع اند به بعضی اشارات مختصر یاد نمودیم آثار مکشوفه اینجاها چه از «تخت گاهی» و چه از «تاکزیلا» عوامل مقایسوی در بردارد و با وجودیکه حین مطالعات کوششی در جدائی آثار هده بعمل آمد، میتوان گفت که انواع مجسمه ها و هیکل های بودا و دیگر مجسمه های ارباب انواع همه اثری از نفوذ غربی در خود دارند

و قرار نظریه فوشه از جلال آباد تاراولیندی بیک مکتب سرو کار داریم معذالك این مسئله واضح است که ه ه با خواص استثنائی کشفیات خود مقام برجسته ئی اشغال کرده. درست است که از تخت باهی عوامل مقایسوی بدست آمده ولی آثار آنجا از نقطه نظر انواع و صفات به هیكل های زنده و حیرت بخش بربرها و شیاطین که از هده پیدا شده نمیرسد بفرمان بابترین آثار هده جزیک عده بسیار محدود چیز دیگر همسری نمیتواند آنهم عبارت از چند مجسمه ایست غالباً گچی که از تا کزیلا نادره سوات در اثر کاوش های مخفی کشف شده .

پس با اظهارات مدقق فرانسوی واضح معلوم میشود که در تمام گندهارا و پنجاب آثار هده بر همه رجحان دارد و اینجارا میتوان کانون مدرسه بزرگی خواند که صنعت باختر را به منتها حد ترقی تکامل و زیبائی آن رسانیده است .

کاپیسا : یکی از نقاط دیگری که در جنوب هندو کش صنعت گریکو بودیک در آن نشو و نما یافته ، کاپیسا است به معنی بزرگ که در آن علاقه کابل و بعضی نقاط گرد و نواح را هم میتوان داخل نمود. قراریکه مطالعه خواهیم نمود طبیعی من حیث تکامل سبک صنعت هسته مر کزی این مدرسه هم خود کاپیسا خواهد بود و پیوسته به آن بعضی نقاط دیگر را هم مطالعه خواهیم کرد . کاپیسا از نقطه نظر موقعیت و حاصل خیزی اراضی ، و فراوانی آب و حصار کوهستانات زیبا و چشمه سارهای خود بر هده و نقاط مجاور آن مزیت داشته و دارد. بدون اینکه اهمیت سیاسی و مر کزیت اداری آنرا در زمان یونانی های اخیر و عصر کوشانی های بزرگ حساب کنیم . کاپیسا بین گندهارا و باختر نقطه ایست مر کزی تر که تقریباً وسط آریانارا اشغال کرده . یکطرف تمام در وازه های هندو کس که بطرف شمال رهنمائی میکنند به آنجا باز است و از جانب دیگر از سمت شرق یعنی مجرای مشترک رودخانه پنجشیر و غوربند و شتل ، و از جانب جنوب یعنی راهائی که بطرف کابل و سمت جنوبی منتهی میشود بطرف حوزه

اندوس (سند) یعنی خاك هندا را ارتباط میدهد . با نزدیکی که به هند داشت آئین بودائی بعد تر از گندهارا به آنجا انتشار یافت و پناهی که در عقب دیوار های جنوبی هندو کش داشت مدت مدید تر یونانی هارا از تهدید متهاجمین نگه داشت و به این ترتیب دو عنصری که در پرورش صنعت گریکو بوديك دخالت دارند در آنجا زمینه مساعد یافتند و چون مرگزامپراطوری کوشان ذرا اینجا وقوع داشت طبیعی از حیث تعمیرات و معابد کسب اهمیت نموده بود . قراریکه خواهیم دید شواهد تلاقی مدنیتهای گریک و رومن و چین و هند عملاً در کاپیسا روشن و عملی دیده شده ولی مظاهر صنعتی که خادم افکار بودیزم گردیده در آغاز انحطاط مشاهده میشود . و چون موادی هم که برای هیکل تراشی بکار رفته عموماً عبارت از سنگ سلیت است در تنزل ارزش آثار صنعت کاران تاثیر بیشتری بخشیده است .

وضعیت کاپیسی و کاپیسا از زبان هیوان - تسنگ : زاهر چینی هیوان -

تسنگ چین عبور خود در نیمه اول قرن ۷ مسیحی در کاپیسا تا اندازه کافی وضعیت اینجا را از نقطه نظر تعداد معابد و عده روحانیون و غیره شرح داده . چون نگارشات او بر ذهن خواننده روشنی زیادی از ابعاد و معلومات او هم مناسب زیبا با مواد این فصل دارد به ذکر آن می پردازیم :

« محیط این علاقه تقریباً ۴۰۰۰ لی است . و از طرف شمال به کوه های برفدار و از سه طرف دیگر با سلسله کوه سیاه محدود است . محیط پایتخت مملکت تقریباً ده لی است . در آن هر گونه غله جات و اقسام زیاد درختان میوه دار می روید اسپ های اعلی درین جا تربیه میشود . زعفران و امتعه کمیاب و مال التجاره سائر نقاط در اینجا بدست می آید . هوای آن سرد و پر باد است . اها لی آن تند خواند . زبان شان خشن و درشت است و مراسم عروسی و اادیات شان مانند سرزمین طخارا است اما عادات و رسوم و زبان عوام و آداب معاشرت شان قدری اختلاف دارد . برای پوشاک دالبسه پشمی استعمال میکنند و آنرا عموماً

در قسمت خارج با پوست تزیین می نمایند . مسکوکات طلا و نقره و مسکوکات کوچک مسی آنها در شکل و نقش باسکه های سائرممالک فرق دارد. پادشاه آن از طبقه «کشاتریه» است . پادشاه مردی است زرنگ و هوشیار و باشجاعت و قوه اداره ئی که دارد ده علاقه همجوار راجت نفوذ خویش در آورده و بالای ده امارت فرمان فرمائی می کند . مشارالیه پادشاهی است خیر خواه و پیرو دیانت بودائی و همه ساله یک مجسمه «بودا» را از نقره به ارتفاع ۱۸ فوت ساخته و در مجلسی که بنام « موکشا مها پریشاد » Mokshamahaparishad منعقد می کرد صدقه و خیرات به فقرا و مسا کین و بیو زن ها و داغدیده ها میداد . درین علاقه تقریباً صد معبد و بیش از ۶۰۰۰ راهب وجود دارد و اغلب آنها پیرو اصولات طریقه راه « کوچک نجات » میباشند . استوپه ها و معابد آن ارتفاع زیادی داشته و عموماً در نقاط مرتفع بنا یافته اند . بر علاوه ده معبد برهنمی و تقریباً هزار نفر پیروان این هذیب در آنجا دید میشوند . زاهدان برهنه و رعای خاکستر نشین این طریقه در حالی که بدن های خود را به خاکستر مالیده و زناری از استخوان در دست دارند مشاهده میشوند .

قریب سه یا چهار «لی» به مشرق پای تخت در دامنه کوهی که بطرف شمال واقع است معبد بزرگی است که تقریباً ۳۰۰ نفر راهب در آن بود و باش دارند و همه پیرو طریقه کوچک نجات میباشند . قصه ئی که راجع به این معبد میکنند چنین است : وقتیکه کنیشکا در گندهارا سلطنت می کرد نفوذ او به دولت های مجاور هم سرایت نموده و دامنه اقتدار او ادبه این علاقه ها انبساط یافت و در اثر قشون کشی های او بطرف شرق Tsung-Ling به علاقه ئی رسید در ماورای دریای زرد که تابع حکومت چین بود . پادشاه این قلمرو ترسیده و یر غمل هائی نزد کنیشکا فرستاد چون یر غمل ها رسید کنیشکا پادشاه از در لطف و محبت با آنها پیش آمده و برای هر فصلی اقامتگاهی علیحده برای آنها تعیین کرد چنانچه زمستان در هند ، تابستان

در کاپیسا و بهار و خزان در گدها را اقامت داشتند. در هر کدام از مجلات رهایش آنها معبدی آباد کرد و معبدی که بالا ذکر نمودیم متعلق به رهایش گناه تا بستانی آنها بود به این مناسبت در دیوار های معبد تصاویر یر غمل ها کشیده شده بود و ظاهراً لباسی شبیه به چینی در برداشتند و قتیکه یر غمل هایش به مملکت خود مراجعت کردند. همیشه از اقامتگاه خود بیاد آورده و همیشه تجایف مذهبی میفرستادند راهبین معبد هم همدساله در فصل باران برای یادبود خاطر ات آنها مجلس هائی تشکیل میدادند. در جنوب در وازه شرقی سالون معبد به زیر پای هیکل بودا یر غمل ها خزانهائی مخفی کرده و بالای آن نوشته بودند « که این پول در راه مرمت کاری معبد صرف شود » پادشاهی از حواشی سرحدی میخواست ازین پول استفاده کند ولی با قواو لشکر خود موفق نشد.

در سوانح حیات هیوان - تسنگ این معبد بنام « شالو کیا » یاد شده و وزیر چینی هم حین مسافرت خود در کاپیسا در آنجا اقامت داشت. در بعضی آثار، این معبد بنام Tien-ssu « تین سو » و Wang-ssu « وانگ سو » یعنی (معبد شاهی) هم یاد شده معنی اسم شالو کیا واضح معلوم نیست ولی اسمی است جامع که معبد، اقامتگاه یر غمل ها، رهایشگاه راهبین هم را در بر میگرفت. امکان دارد که شکل رسم الخط چینی نام آن کلمه سنسکریت سالاکا « Salaka » باشد که « خانه خورد » معنی داشت و بر (اقامتگاه موقتی شاهی) دلالت میکرد قرار فاصله هوسهتی که زایر چینی معین کرده احتمالات زیاد میرود که معبد « شالو کیا » عبارت از معبد « شترک » باشد که به فاصله ۵ کیلومتری شمال شرقی خرابه های شهر شاهی بگرام در دامنه شمالی کوه پهلوان افتاده و حفاریات آن در سال های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۹ موسیو مونیئو تحت سرپرستی موسیو هاکن اداره می نمود .

در دامنه شمالی کوه پهلوان به دو طرفه خرابه های معبد شترک یک سلسله معابد استوپه ها و عمارات بزرگ برای رهایش عده زیاد را هبین و جود داشت و حتماً

رهایشگاه یرغمل های چینی هم در یکی از این ملحقات معابد بود. این معابد و مربوطات آن همه فراز مجرای مشترک پنجشیر و غور بند واقع و منظره باشکوه ریزه کپستان و کوهستان و کوه های نجر و پنجشیر در مقابل آن افتاده است و بهترین جائی است که کنیشکا برای رهایش تابستانی یرغمل های چینی انتخاب نموده بود. زایر چین از جمله صدمعبدی که بصورت مجموعی یاد نموده است غیر از « شالوکیا » از بعضی های دیگر هم اسم می برد مانند معبد « راهولا Rahula » که به فاصله (۳۰ لی) جنوب شرق پایتخت افتاده و آنرا یکی از وزرای نامی کاپیسا « راهولا » آباد کرده بود و موسیو فوشه آنرا عبارت از کافر قلعه میدانند که بقایای آن بجنوب شرق خرابه های شهر شاهی بگرام در کنار مجرای باریک آب افتاده است. معبدی که کنیشکا باز حیات زیاد در پای کوه های پر برف آباد کرد و تقریباً به فاصله ۲۰۰ لی از پایتخت فاصله داشت. این معبد در زاویه شمال غربی بگرام فعلی به شمال غربی چاریسکار موجوده در (نوپ دره) واقع بود و عبارت از معبد « نوپ دره » است که در حوالی قریب چاریسکار واقع است و « استوپه آن » بزرگترین استوپه ایست که تا حال در افغانستان دیده شده است. (۱)

معبد « پادشاه قدیم » قرار تذکار هیوان - تسنگ در شمال غرب پایتخت به سواحل جنوبی رودخانه بزرگی واقع بود. معبد ملکه قدیمه در شمال غرب معبد اخیر الذکر بود و استوپه آن صدف بلند داشت و از طلا پوشیده شده بود. معبد « پی - لو - شو - کو - » یا « پی لوسارا » یا (فیلسر) که بانی آن آشوکا بود در دامنه کوهی واقع بود که به همین نام یاد میشود. این کوه حالا به نام « عاشقان » یاد میشود و حتماً همان نام « آشوکا » است که در ذهنیت مردم به عاشقان تبدیل یافته و فراز ریزه کوهستان واقع است.

(۱) ساختن این معبد و مقابله های امپراطور کنیشکا پادشاه ماران آبی در فصل کوشانی

توپ دره: یکی از جاهائی که در حوزۀ کاپیسا از نقطۀ نظر آبادات بودائی مخصوصاً آبادات عصر کنیشکای کبیر قابل ملاحظه است توپ دره است که بقایای استوپه معروفی که کنشیکابه مشکلات زیاد آباد نموده بود در اینجا موجود است. مشکلاتی که امپراطور بزرگ کوشان در آبادی این استوپه و معبد مربوطۀ آن دیده بود در داستان های محلی انعکاس افگنده و خاطرآت آن حتی تا قرن ۷ مسیحی باقی بود که ما آنرا طوریکه هیوان - تسنگ در بگرام شنیده بود در پیاورقی صفحات ۲۴۶ و بعد همین جلد شرح دادیم . بهر حال بقایای این استوپه بزرگ کنیشکا هنوز موجود و قسمت استوانهائی بدن آن (۷۵) متر احاطه دارد و طوریکه موسیو فوشه مطالعه کرده است دورادور آنرا يك قطار کمان ها و پایه ها به سبک « هندو کورنت » و « هندو فارس » احاطه کرده است . این استوپه و استوپه هائی که در حوالی پشاور بوده دیوار گار بزرگ امپراطور کنیشکا است که از جوار دو پایتخت تابستانی و زمستانی خاطرات عمرانی آن دورۀ درخشان را ثابت میسازد .

در توپ دره نزدیک به قریه موجوده بقایای دو معبد کامل دیگر بصورت تپه های مربع شکل باقی مانده است .

حفریات در کاپیسا: با شرحیکه گذشت از روی چشم دید زایر چینی بخوبی

معلوم میشود که حتی تا قرن ۷ مسیحی کاپیسا از نقطۀ نظر معابد و کثرت علما و روحانیون و صنعت کاران چقدر معمور و آباد بود . چیزهائیکه زایر چینی میگوید با کشفیات و تحقیقاتی که تاحال بعمل آمده همه به حقیقت پیوسته و حتی در نتیجۀ حفریات پرده هائی از روی سوابق تاریخی این قطعه برداشته شده که هیوان - تسنگ در عصر خود از آن بکلی بی خبر بود زیرا شواهد مدنیت های قدیمی تر این منطقه زیبا درین زمان زیر خاک شده و زایر چینی بی خبر از روی آن گذشته و رفته .

حفریات يك حوزه وسیعی مانند کاپیسا چیزی نیست که به این زودی ها به آخر رسد. چند جائی که تا حال حفر شده و مطالعاتی در اطراف نتایج آن بعمل آمده عبارت از « پایتاوه » شهر شاهی بگرام ، معابد چهار طرف دامنه های « کوه پهلوان » از قبیل پوزه شترک ، قول نادر ، وغیره و بعضی نقاط خورد و بزرگ دیگر است . روی هم رفته حفریات کاپیسا را میتوان به دو مرحله یا حصه تقسیم نمود یکی حفریات معابد و استوپه های بودائی که از ۱۹۲۵ (طبیعی پاره کاوش های مخفی و بدون اجازه ئی که انگلیس ها در طی قرن ۱۹ خودشان یاب به دست یاری یکعده گماشته گان خود انجام داده اند درین حساب نیست) باین طرف در بگرام و پایتاوه ، و معابد اطراف کوه پهلوان بعمل آمده دیگر حفریات داخل محوطه شهر شاهی بگرام که از ۱۹۳۷ به این سو شروع شده و ادامه دارد و قراریکه پایان خواهیم دید برای مطالعاتی که مرام این فصل است هر کدام آن بجای خود ذی دخل است . اگرچه من حیث تاریخ طوریکه ذکر شد اول در معابد و استوپه های بودائی تحقیقات بعمل آمده ولی موضوعی که سر دست ماست چنین ایجاب میکند که مختصراً در باب آثار شهر شاهی بگرام چیزی نوشته و بعد شواهد بودائی را تحت مطالعه قرار دهیم .

شواهد سه مدنیت در يك اطاق : بیشتر گفتیم که حفریات شهر شاهی بگرام در ۱۹۳۷ شروع شد. آثاری که درین سال کشف شد خیلی ها مهم بود ولی آنچه که در چهار ماه ۱۹۳۸ (از ۱۹ می تا ۱۲ اگست) به منصفه شهود پیوست به مراتب از آن بهتر میباشد . نتیجه حفریات سال ۱۹۳۷ در دو جلد از طرف پرو فیسر هاکن نشر شده . را جمع به آثار ۱۹۳۸ کتلاکی از طرف پرو فیسر مذکور تزییب یافته که متأسفانه بواسطه بیش آمد جنگ و وفات مؤلف به طبع نرسید (۱)

(۱) میگویند که موسیوها کن یک نقل اثر خود را به « گای » در پشاور داده و به او وصیت کرده بود که اگر برای من واقعه بیش شود آنرا بطبع برسان در شعبه تاریخ یک فهرست عمومی اشیای ۱۹۳۸ موجود است شاید یک نقل همان کتاب فوق باشد ولی تعاویذ در بوطه آن موجود نیست .

آنچه موسیو هاکن درین مورد نشر نموده يك مقاله جامع است که از طرف انجمن تاریخ به فارسی و فرانسه انتشار یافته عن این مقاله در مجله Art. Asiatique سال ۱۹۳۸ و بعضی مجلات دیگر هند و ژاپون شایع شده است .

درین شبه نیست که صنعت به معنی عام چه مقصود از آن تعمیرات و معماری باشد چه هیکل تراشی و تصاویر رنگه و غیره در هر جا و هر کشور و هر نقطه‌ای در اثر تماس سبک های پیشتر محلی و یا نفوذ سبک های همسایگان و بیگانه بمیان آمده رفته است .

در دوره امپراطوری کوشانی های بزرگ که دامنه سرحدات آریانا درهند و ترکستان چین خیلی انبساط یافته بود و در اثر امنیت بی سابقه‌ای که هان ها در چین و کوشانی ها بین حوزه تارم و پامیر و حوزه اکسوس و گنگگا و غیره قایم کرده بودند و رومن ها دامنه آنها را تا سواحل بحر الروم انبساط دارند مبادلات تجارتنی خیلی ترقی کرده بود و اشیای نفیس صنعتی و دیگر محصولات قیمت بها و زیبا بین کشورهای چین و آریانا و هند و متصرفات امپراطوری رومن در آسیا تبادل میشد . ازین رو در شهر کابوسی (بگرام) حتی دریك یا دو اطاق مجاور محاصیل مدنیت های کشورهای همسایه طوری پهلوی هم قرار گرفته بود که انسان را به حیرت می انداخت . رویهم رفته این اشیاء به سه دسته تقسیم میشود و از سه جا در کابوسی جمع شده است :

(۱) آثار یونانی و رومن .

(۲) آثار هندی .

(۳) آثار چینی .

الف اشیائی که مبداء آنها مغرب زمین است و از یونان و سواحل بحر الروم و خاک های آسیائی امپراطوری رومن به اینجا آمده عبارت است از :

(۱) يك دسته مدال های گچی که روی آن صحنه های مختلف اساطیر یونانی بارویۀ خیلی موثر و جذاب یونانی نقش شده .

(۲) مجسمه گنک های مفرغ که مبداء آنها به گریك ورومن میرسد مانند « سراپیس هر کول » « هارپوکرات » و غیره .

(۳) ظروف شیشه ئی و ککـیلاس های منقوش که روی جـدار آنها صحنه های جنگ « گلادیاتورها » و بعضی مظاهرات رقص و شراب نوشی نقش شده است .

ب آثاری که مبداء آنها هنداست: این آثار عموماً عبارت از پارچه های عاج است که در اصل جدار صندوقچه های زیورات و دیگر اثا ثیه بوده و با مرور زمانه شکل تر کیمی خود را از دست داده و بصورت قطعات خورد و کلان که بعضی های آن تا ۴۵ سانتی هم طول دارد بدست آمده است. موسیوها کن در باب این قطعات عاج می نویسند (۱): « خلاصه حفريات امسال بگرام بما چنان پارچه های بزرگ عاجی داده است که ارتفاع بعضی های آن تا ۴۵ سانتی میرسد و از نقطه نظر اشکال و موضوع نمایشات بعضی ابدات هند قدیم و مخصوصاً دروازه های در آمد معابد سنگی را یاد دهانی میکند چنانچه این تشابه را بطور اخص کمان ها و قطارهای فیل های بین آنها در قطعات بزرگ عاج وانه ودمیکند. اگر از يك طرف تزئینات مخصوصه فوق الذکر موضوع مقایسه را بامدخل سموچ لوماس ریشی Lomas Rishi در مگدهای قدیم « در حوزة گنگای هندی » (حوالی قرن اول قبل از عهد مسیح) بمیان می آرد اختصاصات دیگری ما را بطرف « ماتورا » یعنی شهری می برد که بطلیموس جغرافیه نگار آنرا « ماتورای اربابانوع » یاد کرده است و عبارت از (موترا) فعلی (اضلاع متحده) میباشد. این شهر یکی از اعظم بلاد هند بوده و در عصر کوشانی های بزرگ مخصوصاً در زمان زمامداری

سلطان مقتدر ایشان کنیشکا (اواخر قرن اول و اوائل قرن دوم عهد مسیح) که هند به مراتب اعلاى مدنیت رسیده و شاید در خشان ترین دوره تعالی خود در دیده باشد شهرخیلی باشکوه و بزرگ هند بشمار میرفت. جزئیات گلدسته پایه‌ها فر بهی و چاقی اعضای زن‌هائی که نمایش یافته اند چیز هائی است که عیناً در بعضی هیکل‌هائی که در نواحی (ماتورا) در گل‌سرخ رنگ تراشیده شده اند دیده‌شود چنانچه ازین قبیل مجسمه‌ها به تعداد زیاد در «کرزن موزیم باستان شناسی ماتورا و پروونسشل موزیم لکهنو» محافظه شده است.

يك قطعه عاج دیگر بگرام که مربوط به همین دسته است و یکنوع دروازه‌ئی را که «تورانا Torana» میگویند نمایش میدهد شکلی دارد که مالا کلاسیک که در عین زمان «سانشی» (هند مرکزی) و (ماتهورا) را بیاد میدهد ولی فرقی که هست این است که لوحه عاج مکشوفه بگرام بصورت حیرت‌آور جزئیات تزئینات را وانمود میکند. به این ترتیب باصدا قطعاً کوچک و بزرگ عاج که از بگرام بدست آمده میتوان جنبه مقایسه را در زمینه کلاسیک وسعت داد...

ج آثارى که مبداء آن چین است: شواهد چینی باراول در حفريات ۱۹۳۹ در بگرام پیدا شد و عبارت از یکنوع کاسه‌ها و قطی‌های کوچک میباشد مرکب از سه قسمت یکی چوب که اصل ظرف ازان بوده و با رطوبت زمین بکلی از بین رفته دوم: يك حلقه فلزی که به دهن کاسه‌ها نصب بود و سوم قسمت (لاک) یا یکنوع «گند» که روی صفحات داخلی و خارجی ظروف مذکور نصب بوده و تزئیناتی به رنگ سرخ داشته است. این اشیا بانفاستی که داشت متأسفانه عموماً با رطوبت زمین و مرور قرن‌ها بکلی از بین رفته و جز پارچه‌های کوچک «لاک» چیز دیگری بدست نیامده است.

بعد از تجزیه آثار سه‌گانه و مطالعات خصوصی هر کدام آن موزیوها کن در مقاله خود چنین می‌نویسد: «آثار مختلفی که در ۱۹۳۹ (۱۳۱۸) از بگرام

کشف شد روی هم رفته عبارت از مدال های گچی یونانی، ظروف مفرغ گریک و رومن یا اسکندریه مصری، ظروف عصر رومن مخصوص احتیاجات خانگی، قطعات عاج هندی و ظروف لاک چینی میباشد. از نقطه نظر مرا تب تاریخی تطبیقات حیرت آوری عرضه میدارد و میتوان گفت که تاریخ اشیای مذکور از قرن اول تا دوم عهد مسیح را دربر میگیرد. پوشیده نیست که این عصر برای انبساط روابط بین المللی و تبادل اجناس خیلی ها مساعد بود و کاپیسا بواسطه موقعیت جغرافیائی ممتاز خود ازین دوره مساعد استفاده زیاد میکرد. تذکار این مسئله بی مورد نخواهد بود که در قرن اول عهد مسیح صلح و آرامشی که امپراطوری رومن پهن کرده بود تابش انبساط داشت و دسته های مقتدر نظمیه شهر هائی مثل «پالمیر Palmire» و «دورا Douira» که در امتداد راهای کاروان افتاده بود در عین زمان هم از نقطه نظر امنیت راهها را محافظه میکرد و هم ازادی تبادل اجناس را مراقبت می نمود. درین وقت روما تامملکت دور دست پارت ها انبساط داشت چنانچه امپراطور اگوست که بین سال ۶۳ و ۱۴ ب م سلطنت داشت (اورودس Orodus) یکی از پسران فرهادس چهارم Phraatesiv را بر تخت پارسیا نشاند و پادشاه جدید نسبت به امپراطوری رومن وضع تابعیت پیش گرفت و به این ترتیب دوره سلطنت او فتح سیاست دولت رومن را در شرق و انمزد میکند (حوالی سال ۹ ب م)

معاصر به همین زمان که دولت پارت تحت نفوذ سیاسی امپراطوری رومن در آمده بود کوشانی ها شروع به تشکیل و تشدید ارکان امپراطوری بزرگی «در افغانستان و حصه از خاک هند» نمودند چنان دولت مقتدری بمیان آوردند که مدت سه قرن عامل ارتباط بین غرب و هند و چین بشمار میرفت. موسس سلاله کوشان «کوجولا کد فیزس» که مسکوکات او همسطح اشیای مکشوفه از بگرام بدست آمده است عنوان شاه شاهان (شهنشاه) (مها راجا سارا جارا جاسا)

و ابالقب نو (بسر آسمان) «دوایونرا» که تا آن زمان در تشریفات هندوی سابقه بود اتخاذ کرد این لقب تازه عنوان قدیم کلاسیک امپراطوران چین است که کوشانی‌ها حین سلطنت در هند آنرا محافظه نمودند. رئیس قبایل سیتی که یک سلطنت یونانی را از بین برداشته و عناوین ترکی و چینی را اتخاذ کرد در اواخر دوره زمامداری خویش به تقلید امپراطوران رومن هم پس‌داخت چنانچه مسکوکات اخیر او از روی سکه‌های (دناریو) (سانسکریت دینارا) تقلید شده که امپراطور اگوست در سال‌های اخیر سلطنت خود بین سال ۴ ق م و ۲۰ م سکه میزد این قرابت را که بذات خود روشن و واضح است آثار مکشوفه جدید بگرام خیلی جنبه حقیقت می‌دهد.

برویم به چین: از طرف شرق، چین هم درین زمان واجد وضعیتی بود که زمین‌ها را برای جریان تبادلاتی که فوقاً اشاره نمودیم مساعد ساخته بود. چندسال بعد از وفات امپراطور (تسن کی هوانگ‌تی) یکی از رؤسای رهنمایان سلاله (هان) را بمیان آورد که قرار گرفته «سیلون لوی» از وحدت چین استفاده نموده و ازان دولت مقتدر جهانی تشکیل نمود. سپس امپراطور «Wao» که مربوط همین سلاله بود و بین ۱۴۰ و ۸۷ ق م سلطنت داشت سیاح معروف «چانگ کین» و Tehang-kien را بطرف غرب فرستاد و باب عهد جدیدی را برای چین باز کرد. یک قرن بعد چین کم‌کم و آهسته آهسته دامند نفوذ خویش را تا سرحدات هند رسانید چنانچه بطور مثال باید متذکر شد که در سال دوم ق م چین نمایندگانی بنام Po-che-ti-tseu-king به دربار امپراطور کوشان فرستاده بود. این عهد که میتوان آنرا دوره میمون اقتصادی و عصر استقرار سیاسی خواند روی هم رفته از اواسط قرن سوم عهد مسیح تجاوز نموده است زیرا درین زمانی که گذرشد دولت روم در پنجه مدهشترین کشمکش‌ها گرفتار شد و بحرانی را طی میکرد که مصادف

به عصر والرین Valerien و گالی یں «Gellién» بود (از ۲۵۳ تا ۲۶۸ م) چنانچه از روی ذکر يك مثال که عبارت از اسیر شدن «والرین» بدست شاه یور اول ساسانی (۲۶۰ م) می باشد کماحقه معلوم میشود که امپراطوری روم تا بکدام حد و اندازه دچار ضعف و مشکلات شده بود .

بطرف مشرق در مملکت چین هم دوره انحطاط از اواخر قرن دوم مسیحی شروع شده و يك انقلاب عوام که بنام جنبش «کلاه زردها» موسوم است در (چهلی Tehe-li) و (هونان Honan) در سال ۱۸۴ م شروع شد . اگرچه آتش این بغاوت خاموش شد ولی در اغتشاشاتی که به تعقیب آن بمیان آمد رؤسای انقلابی نظام اداره مملکت را بدست آوردند «تساوی Tesao-Pei» سلاله مان هارا بکلی منقرض نموده خانواده سلطنتی جدیدی روی کار آمد که فقط از ۲۲۰ تا ۲۶۵ سلطنت کرد و آخر چین دوباره متشتت و پراکنده گردید. ملتفت باید بود که تا يك درجه آبادی و رونق امپراطوری کوشان مربوط به وضعیت تجارتي آن با شرق و غرب بود . و رود ناکهانی ذخایر طلا و تقلید سکه «ایوروس» رومن اهمیت رول «هند و سیت ها» یعنی شاهان کوشانی و رویه استفاده آنها را از ترانزیت اموال تجارتي بخوبی وانمود میکند. قرن سوم که با ذکرمراتب فوق برای دولت روم و چین عصر شومی شده بود . اوائل دوره انحطاط کوشانی هارا هم تشکیل داد چنانچه از روی دلایل متعدد مثل عقد عروسی با همزددوم و حضور «گرومپاتس Grumpates» کوشانی و فیل هایش در جنگ (شاپور) و شکست رومن ها (۳۵۹ م) هر کدام بجای خود نشان میدهد که کوشانی ها در دوره انحطاط خود تحت نفوذ ساسانی ها آمده بودند . در میان مسکوکاتی که در دوران گذارشات حفريات در بگرام در روی زمین همسطح اشیای مکشوفه پیدا شد هیچ کدام بعدتر از «واسودوما Vasudeva» (حوالی ۲۲۰ م) نمی باشد . بلی در اواخر قرن سوم یفتلی ها اراضی ماورای اکسوس را

اشغال نموده و در قبال این پیش آمد تازه عظمت کوشانی ها به تحلیل میرسد . ادامه دامنه کاوش در بگرام این مسکه را وانمود کرده است . که عمراناتی که واضحاً بعد از دوره اشغال کوشانی بشمار میرود روی خرابه های شهر جدید شاهی بنا شده است . چنانچه در اثر کاوش هائی که موسیو « ژاک مونیه » در ۱۹۳۸ بعمل آورده است محل و موقعیت يك بناى مستحکم اشکار شده است و دیده میشود که تهداب های چهاربرجی که در زاویه های عمارت قرار گرفته بود از سطح تهداب اطاق هائی که در ۱۹۳۷ و ۱۹۳۹ از آن ها اشیای غربی و هندی بدست آمده است بلندتر میباشد . مربوط به این مطلب باید متذکر شد که يك سکه یفتلی که در آن صورت يك « شاه غرجستان » نقش میباشد به عمق ۸۰ - ۰ متر پیدا شده حال آنکه مسکوکات (گند و نارس) و (کجو لا کد فیزس) و (کنیشکا) در اطاق های بزرگ هم سطح اشیای مکشوفه یعنی از عمق بین ۲ متر و چهل و دو متر و شصت سانتی کشف شده است پس چنین بنظر می آید که شهر جدید شاهی (کاپیسی Kapisī) یعنی بگرام فعلی را که در قرن ۵ مسیحی خراب شده است یفتلی ها اشغال نموده باشند اما کوشانی ها قبل از اینکه از بین بروند چون حامی دیانت بودائی بشمار میرفتند باتشویقات و حوصله افزائی خویش صنعت جدیدی را بمیان آوردند که در آن نفوذ غرب و هند مشاهده میشود . این سبک جدید صنعتی چون خادم نمایش دادن مظاهرات افکار (بودیزم) گردید با تحولات خود به مراتب درخشانی فایز شد . کشفیات جدید بگرام با نشانی ها و دلائل قاطعه ثابت میکند که کاپیسیای قدیم یعنی یکی از قطعات افغانستان (حوزه کوه دامن و کوهستان) یکی از سرچشمه های الهام صنعت « گریک و بودیک » بشمار می رود .

مراکز بودائی: قراریکه چند صفحه پیش متذکر شدیم حفريات « شهر شاهی جدید »

بگرام مرکزیت مهم کاپیسیا و مدنیت هائی را که در اینجا متلاقی شده اند بکمال

وضاحت اشکار ساخت و این مطلب در چند صفحه بالا بر آورده شد. حالا به این می پردازیم که از نقطه نظر بودائی، صنعتی که خادم نمایش مفکوره این دیانت قرار گرفته بود به چه شکلی در کاپیسا جلوه کرده است از روی شهادت زایر چینی هیوان تسنگ معلوم میشود که در نیمه اول فروردین ۷۷ مسیحی پیش از صد معبد در حوزة کاپیسا وجود داشت. جاهای این صد معبد هنوز کشف و تدقیق نشده و جز در سه چهار جایی حفريات عملی نگردیده ولی چون معابد و استوپه های يك نقطه عموماً بيك سبك بودند از روی شواهدی که بدست آمده تا اندازه زیاد سبك مدرسه صنعت هيكل تراشی کاپیسا را میتوان معین کرد. از جمله نقاط بودائی که تا حال حفريات شده بيكی دو نقطه در دامنه غربی کوه پهلوان است که موسیو برتو در ۱۹۲۵ حفريات کرده چند نقطه مثل یوزه «شترك» «قول نادر» که در دامنه شمالی کوه «دسکور» افتاده تحت سرپرستی «موسیو هاکن» از طرف موسیو عونیه حفر شده و نتایج آن در اطاق «شترك» موزه کابل موجود است. ولی متأسفانه بواسطه پیش آمد جنگ و وفات موسیو هاکن کتابی که در نظر بود در اطراف این مسائل نشر شود تا حال به تعویق افتاد. خلاص يك مقاله موسیو هاکن را که درین موضوع نشر شده پایان تر مقدمه يك نقطه دیگری که از نقطه نظر تاریخ هیئت حفريات فرانسه اولتر از ۱۹۵۰ در کاپیسا حفريات کرده است و در اطراف آنهاهم اظهار نظر به شده است (باتانور) است که به ده کیلو متری جنوب شرقی چاریکار و ۷ کیلو متری جنوب و گرام افتاده و قرار نظر به موسیو هاکن موقعیت آن کمی بطرف شمال شهری است که هیوان تسنگ به نام (سی - بی - تو - فا - لاس Si-p'i-to-fa-la-sse) یاد کرده است و خرابیهای آن بصورت چند برجستگی در میان اراضی شاداب و حاصل خیز جلب نظر میکشد. موسیو هاکن حفريات این معبد بودائی را در زمستان ۱۹۲۳ شروع

کرد و چیز مهمی که کشف شد یکنوع مجسمه بود است که آنرا بودای «خارقه بزرگ» گویند، خرد مجسمه از سنگ سلیت (شیست) تراش شده و هنوز ورقهای طلا در آن چسبیده دیده میشود موسیو ها کن به ملاحظه میرسانند که التصاق ورقه طلا و نقره روی مجسمه ها که از یادگارهای یونانی در شرق است و در رزم هم رواج داشت اصولی است نسبتاً تازه و میتوان گفت در سایه صالح و امنیتی که در عصر فلاوین ها Flaviens (۹۶ - ۶۹ م) بین رومنها و پارتها وجود داشت به باختر رسید و از آنجا به کاپیسا سرایت کرده است. از طرف دیگر از خود هیکل هم واضح معلوم میشود که محصول دوره انحطاط است. زیرا سرفوق العاده بزرگ شده و $\frac{1}{8}$ ارتفاع بدن گردیده حال آنکه نازل ترین مجسمه ه ه از تناسب $\frac{1}{4}$ بیرون نبود. مدرسه هیکل تراش یونانی پولی کلت Palycite $\frac{1}{4}$ و مدرسه لی سیپ Lysippe $\frac{1}{8}$ بود. دستها خیلی بزرگ گردیده و تزکت و نرمی بدن بکلی از بین رفته. تاریخ این مجسمه را میتوان به قرن سوم یا چهارم مسیحی نسبت داد موسیو ها کن راجع به مقایسه آن با مدرسه عده و کاپیسامی نویسند «از روی این مجسمه پاتیاوه واضح معلوم میشود که در عصری که هیکل تراشی سنگ شیست دوره انحطاط را در کاپیسا طی میکرد استادان هده هنوز آثار زنده و مهیج میساختند» (۱) ملتفت باید بود که هیکل «خارقه بزرگ» در مظاهر صنعتی بودائی که پسیسا اختصاصی بخود دارد و نظیر این مجسمه از نقاط دیگر مثل بگرام و غیره پیدا شده است. یکی از آثار دیگری که از پاتیاوه پیدا شده و ذکر آن در اینجا بی مورد نیست لوحه ئی است که اصلاً پایه کدام مجسمه بوده در یک روی آن چندین نفر کوشانی بلیاس خودشان بدور بودیس اتوا (Maitreya، میتریا) نمایند یافته اند این ها

کوشانی نمی اند که دین بودیزم را تازه قبول کرده و باشوق و آرزو خود را بدور «بودیس انوای» مذکور نمایش داده اند.

در يك لوحه نئی که موسیو برتو در ۱۹۲۵ از بگرام یافته و مربوط به قرن سوم مسیحی است و يك «بودیس انوا» را در حال استقبال از (اندوا) و (برهما) نشان میدهد کتیبه نئی وجود دارد بزبان سانسکریت و به رسم الخط خروشتی، بعضی حروف آن به کتیبه (Nisā) آسیای مرکزی شباهت بهم میرساند که دپروفیسر (لیودر Luder) تاریخ آنرا به قرن سوم مسیحی میرساند.

در کابل و گرد و نواح قریب آن مانند شیوکی، کمری، که به هفت یا هشت کیلومتری جنوب شرق شهر افتاده اند و در حصار کهستانی دور کابل مانند دامنه علی آباد و پوزه تپه خزانه و تپه های گل زرد دامن شیردر و ازه و تپه مر نجان و پنجه شاه و غیره یکعده معابد و استوپه های بودائی بوده و از بعضی ها هم شواهدی بدست آمده ولی طوریکه موسیو فوشه اظهار میکند کابل از نقطه نظر بودیزم و آثار صنعتی آن آنقدر ها مهم نبود و در جمله شهرهای فرعی و درجه دوم کاپیسا محسوب میشد ازین جهت در خط سیر هیوان - تسنگ شامل نبود.

حالا که از مطالعات خصوصی حوزه کاپیسا فارغ شدیم بصورت عمومی میتوان گفت که صنعت گری که بودیک در باختر یادگار کند هار اهر جا تولد یافته باشد «کاپیسا» از پرورشگاههای آن بشمار میرود و میتوان گفت که هیکل تراشان پایتخت تابستانی امپراطوری کوشانی در تعمیم مدرسه مذکور سهم زیاد گرفته اند و بیشتر آثار هیکل تراشی این ناحیه در قرون ۳ و ۴ و ۵ مسیحی ساخته شده است.

معبد پوزه شترک: پیشتر اشاره نمودیم که به دورا دور کوه پهلوان که به سه کیلومتری شرق خرابه های شهر شاهی بگرام افتاده يك عده معابد بودائی تعمیر شده بود یکی از آن ها معبد پوزه شترک است که روی پوزه پیش بر آمده

فراز رود خانه پنجشیر آباد بود اینچارا «موسیو مونی» تحت سر پرستی پروفیسر
 هاکن حفریات نموده و از مقاله که پروفیسر مذکور راجع به فعالیت های هیئت حفریات
 فرانسه، از سپتامبر ۱۹۳۶ تا اگست ۱۹۳۷ نوشته و در سالنامه ۱۳۱۶ نشر شده
 خالص نظریات او را راجع به معبد شترک اقتباس میکنم: چون این بنای مذهبی
 در مرور زمانه پشت هم چندین مرتبه مرمت کاری شده و وسعت یافته اصل
 شکل پلان اولیه آن مغشوش گردیده. قدیمی ترین قسمت آن (اگر چه آنهم
 بذات خود دست خورده) عبارت از محوطه مربعی بود که در وسط آن درمیان
 حویلی استویه بزرگی داشت و این حویلی از طرف شرق به حیاط دیگری مربوط
 بود و ملحقات آن عموماً بطرف جنوب و جنوب غرب معلوم میشود استویه بزرگ
 با مجسمه ها و لوایح دیگری مزین شده بود. چنین معلوم میشود که صنعتگران
 در خود این محل به تراش مجسمه ها در سنگ سلیت می پرداختند و آثار در خود
 محل ساخته شده باشد چنانچه وجود یکی از ادوات هیکل تراشی و یک لوحه
 نیم کاره این نظریه را تقویت میکنند علاوه بر اشیای سنگ سلیتی آثار
 دیگری که در گل و چونه قالب گرفته شده بود هم بدست آمده است از میان آثار
 قدیم چند پارچهئی حین حفریات هنوز بجای خود در دیوار های بنا باقی و برقرار
 بود. از آنجمله لوحهئی که از همه دلچسپ است صحنهئی را نشان میدهد که
 راهبین برهمنی و مریدان آنها و (دواناها) یا رباب انواع فرعی بودارا تمجید
 میکنند امکان دارد که راهبین برهمنی مذکور سه برادر (کاسیاپا Kasyapa)
 و سه نفر مریدان ایشان بوده باشد روی این لوحه دو تن اعانه دهندگانی هم
 معلوم میشوند که لباس آن عبارت از البسه ایست که معمولاً در عصر کوشان
 پوشیده میشد. تعداد مجسمه ها و صحنه های سنگی که از اینجا کشف شده خیلی
 زیاد است. در یک لوحه دیگر (متریا) چهار زانو تحت کمانی نشسته و دو

(بودیس اتوا) دیگر به دوطرف کمان دیده میشوند در منتها الیه دوطرفه صحنه (دواراپالا) یا جیگجویان مشاهه همیشه. اگر این لوحه با صحنه چینی که کسار عصر وی (Wei) در حوالی قرن ۵ میلادی میباشد مقایسه شود فرراً معلوم میشود که تا کدام اندازه صنعت بودائی چین در عصر (وی) تحت نفوذ موضوع های مذهبی صنعت گریگ و بودیک آمده بود.

تنزل صنعت که از نقطه نظر عدم تناسب اندام در هر یک از این مکشوفه پایتاوه دیدیم در شترک هم مشاهده میشود در لوحه ئی که جوان بر مسمی بابودا (دیپان کسارا) ملاقات میکنند دیده میشود که هیکل بودا چقدر چارشانه و دست های او بزرگ است.

بامیان: پیشتر شرح دادیم که بامعابد و آثار هده صنعت گریکو بودیک کمال ترقی خویش را مخصوصاً در هیکل سازی گچی و اصول قالب گیری در طی قرن سوم مسیحی طی نمود. آثار هده خیلی باشواهد بعض نقاط شرقی آسیا که تحت نفوذ صنایع یونانی آمده بودند شباهت داشت: بامیان در حالیکه آثار قدیم آن با گندهارا پیوستگی دارد یکطرف با آسیای مرکزی و جانب دیگر با بعضی عوامل صنعت ایرانی یا صریح تر بگوتیم با بعضی عوامل تزئیناتی والبسه عصر ساسانی شباهت بهم میرساند و این همان شاخه صنعت افغانستان قدیم است که دانشمندان آنرا بنام سبک «ایرانو بودیک» یا «کوشانی ساسانی» یاد کرده اند بامیان در دل هندوکن بفاصله تقریباً ۲۴۲ کیلومتر بشمال غربی کابل روی معبری افتاده که از قدیم ترین زمانه ها راه رفت و آمد قافله ها بود. با میان نقطه وسطی راه بین باخ و پورشاوورا (پشاور) است و اهمیت اولیه آن در عالم بودائی

ساختمان طبیعی یعنی دیوار بزرگی است که در آن هیکل‌ها و سموچ‌ها تراشیده شده است. همین وضعیت مساعد طبیعی در هند عامل شهرت (نتا) و (ایورا) و در چین اسباب شهرت (ین کنگک Yin-Kong) و (لانگ - من) گردیده است. زیرا اگر صفحه قشنگ و عمومی و بلند دیوار بامیان نمی بود این همه مظاهر بدیع صنعت بمیان آمده نمیتوانست.

بامیان از ۶۳۱ مسیحی که زایر چین « هیوان - تسنگ » از آنجا عبور نموده است یعنی تقریباً از ۱۳۱۰ سال باینطرف در یاد داشت های سیا حین قید و در زبان ها افتاده است. مابه سیاحت و سیاحت نامه های سیاحین کاری نداشته اول قدری راجع به نام این قطعه و بعد مختصراً از یاد داشت های زایرین چینی قسمتی را اقتباس میکنیم تا کمی وضعیت این دره معروف از روی چشم دید قدیم ترین سیا حینی که از خود اثری باقی مانده اند روشن شود سپس مدرسه و سبک صنعتی اینچارا کمی شرح میدهم:

اسم بامیان در بندهش پهلوی (بامیکان) است و « موئیز دوخورئین » مورخ ارمنی هم این قطعه را به همین نام یاد کرده است. در ادبیات و مأخذ چین بامیان به اسما و تلفظ های مختلف آمده. چینی ها در قرن ۵ مسیحی اینچارا به نام (فان - یانگ Fan-Yang) خوانده اند. بابه اسمای (فان-ین) (Fan-Yen) و (وانگ - ین) یا (بانگ - ین) هم یاد نموده اند. هر کدام ازین اسما به تلفظ موجوده (بام - یان) نزدیک است. « هیوان - تسنگ » در یاد داشت های خود این دره مشهور را « فان - ین - نا » خوانده است و در « سی - یو - کی Si-Yu-Ki » با « یاهوکارهای ممالک غربی » راجع به بامیان چنین می نویسد. (۱)

دره (فان - ین - نا) بیش از دو هزار (لی) شرقاً غرباً و زیاده از ۳۰۰

(۱) راجع به صورت های مختلف اسم بامیان به اثبات عتیقه بودائی بامیان تالیف گودار بها کن مراجعه شود.

(لی) شمالاً جنوباً انبساط دارد . این دره در داخل کوه‌های پربرف واقع است . ساکنین آن از وادی های کهنستانی استفاده کرده در شهرها در دایره امکانات پیداوار محل زندگانی میکنند . پایتخت آن به جدار سنگی متکی و دره را فرا گرفته است . طول این شهر از ۶ الی ۷ (لی) و بطرف شمال به پوزه نشیب داری منتهی میشود. حاصلات زراعتی آن عبارت از گندم زمستانی است . گل و میوه بسیار کم دارد. برای تربیه حیوانات خیلی مساعد است چنانچه گوسفند واسپ زیاد در آنجا تربیه میشود . آب و هوای آن خیلی سرد و عادات اهالی خشن است. البسه آنها غالباً پوست حیوانات و پارچه‌های پشمی کلفتی است که در خود دره تهیه میشود . رسم الخط ، معتقدات و مسکوکات آنها شبه (تو - هو - لو) یعنی (تخارستان) میباشد. زبان شان اگرچه کمی با ساکنین تخارستان مختلف است معذالک طرز کلام آنها خیلی بهم مطابقت میکند . از نقطه نظر سادگی و عدم تزویر در عقاید ، اهالی این دره خیلی از ساکنین مما لک همجوار مزیت دارند . درین دره چندین هزار سموچ و چندین هزار رهبانان وجود دارند که پیر و طریقه Tshou-Che-Chou تشو - شو - شو (لوکاتارا وادن Lokattaravadin) میباشد این فرقه را مثبتیه یا (هنایانا) هم گویند. به شمال شرق شهر شاهی ، در بغل کوه یسک مجسمه سنگی ایستاده بودا وجود دارد که ارتفاع آن ۴۰ تا ۱۵۰ قدم است و رنگ طلائی و زیورات قیمتهار آن با تیلومیدرخشد .

بطرف شرق این مجسمه دریک سموچ معبدی است از بناهای یکی از شاهان قدیم این دره. بطرف شرق معبد مذکور مجسمه ایستاده بودا ساکیامونی وجود دارد که ارتفاع آن تقریباً ۱۰۰ قدم است. بدن مجسمه تکه تکه ریخته شده و بعد در اثر وصل نمودن تکه‌های علیحده مجسمه کامل بودارا برپا کرده اند .

بفاصله دو یا سه (لی) بطرف شرق شهر شاهی در مجاورت يك معبد مجسمه بودا در (نیروانا) یعنی قبر گذاشته شده طول این مجسمه تقریباً هزار قدم میباشد. درین معبد پادشاه دره اجتماع بزرگی بنام (Wautcho و ونچو) تشکیل میکنند و در آن تمام اموال و جواهرات سلطنتی حتی اولاد و عیال و نفس شخص خود را بنام بودا ایشار میکنند. آخر وزراء و مامورین دولتی، خانواده شاهی و خزاین سلطنتی را دو باره از روحانیون خریده مسترد میدارند

در کتاب حیات « هیوان - تسنگ » بعضی نکات دیگری هم است که در « سی - یو کی » یعنی (یادگار ممالک غربی) نیامده. قرار نگارشات حیات هیوان - تسنگ در بامیان ده معبد پیش از چندین هزار راهبین اقامت داشتند. پادشاه (فان ین) یعنی بامیان به استقبال استاد قانون (هیوان - تسنگ) برآمده و او را به نزول در قصر شاهی دعوت نمود. استاد دعوت پادشاه را قبول نمود و مدت ۵ روز در قصر توقف نمود. زایر چین در دره بامیان دو نفر از علمای بزرگ کشور ما را ملاقات کرد که یکی آریا داسا Aryadasa و دیگری آریاسنا Aryasena نام داشت و به لهجه چینی هیوان - تسنگ ایشان را به نام های (آ - لی - یو - نو سو) و (آلی - یو - سو - نا) یاد کرده است

آخرین زایر چین که در سال های مقارن ۷۲۷ مسیحی وارد بامیان شده (هوی تچه او Hauei-Tchéao) است که اصلاً از شبه جزیره کوریا بوده و بنام (قصه مسافرتی در هند) سیاحت نامه از خود گذاشته که نقل آنرا در يك سموچ « توئن - هوانگ Touen-Houang » یافته اند. قسمتی که مربوط به بامیان است قرار آتی است :

« چون از (سی - یو) یعنی دره کابل بطرف شمال روانه شوند ۷ روز بعد

به دره فان-ین Fan-Yin (بامیان) میرسند. پادشاه بامیان يك نفر (هو Hou) است که تحت اثر و قیومیت کدام مملکت دیگر نمیباشد. پیاده نظام و سواره این پادشاه خیلی قوی و متعدد است و ممالک دیگر جرئت ندارند به او حمله کنند. از حیث لباس ساکنین این دیار پیراهن پنبه‌ئی، پوستین و لباس‌های برکی و غیره میپوشند. گوسفند و اسب و اشیای پنبه‌ئی از پیداوار این دره است. از میوه جات فقط انگور فراوان دارد. اینجا برف گیر و هوای آن سرد است. پادشاه، رؤسای قوم، تمام توده مردم پیرو (سه جواهر) (۱) میباشند و معا بدور و حافیون زیاد است. ایشان طریقه مشبه و تصوف هر دو را پیروی میکنند در دره سی-یو (کابل) و سایر نقاط ریش و موی سر را می تراشند و عادات شان با کمی اختلاف شبیه به عادات کاپیستا یعنی حوزه کوهستان و کوه‌ها من حالیه است زبان این دره از زبان سایر دره‌ها فرق دارد (۲) بعد از دره بمیان چون ۲۰ روز بطرف شمال روند به (تو-هو-لو) یعنی تخارستان خواهند رسید.

نگارشات زائرین چینی قراریکه بصورت مختصر بالا گذشت بعضی مفکوره‌های روشنی راجع به بامیان، معابد، علما و اهمیت این نقطه باستانی میدهد و شواهد زیادی که مظهر قابلیت اهالی اینجادر فنون طریقه هیکل تراشی، نقاشی، معماری و غیره بود تا حال باقی مانده و امروز اسباب شگفت سیاحین عالم گردیده است. غرائب بامیان بیشتر به دو هیکل بزرگ ۳۵ متری و ۵۳ متری و یک دسته معابدی است که به دورا دور هر یک از آنها افتاده است. از نقطه نظر تاریخ هیکل ۳۵ متری و سموچ‌های مجاور آن نسبت به مجسمه ۵۳ متری و سموچ‌های قریب آن قدیم تر است و هیوان تسنگ زائر چینی ساختن مجسمه اول الذکر را بیک نفر از پادشاهان قدیمه ممالک نسبت میدهد.

(۱) نام یکی از طریقه‌های مذهب بودائی است.

(۲) يك قرن قبل ۵۰۰ ساله، اختلاف زیادی در زبان اهالی بامیان و نقاط مجاور ندیده بود.

قدیم ترین سموچ های بامیان در اطراف هیکل ۳۵ متری و آنهم دریای جدار کمیر در زیر پارچه های احجاری واقع است که از سموچ های فوقانی افتاده است یکی ازین سموچ ها را موسیوها کن در ۱۹۳۰ حفریات نموده و آن در مطالعات و آثاری که راجع به بامیان نشر شده به اسم سموچ (G) معروف است. این سموچ حتماً قبل از ظهور مسلمانان درین دره در اثر ریختن احجار از قسمت های فوقانی جدار خراب شده است زیرا در دیوارها و نیمه سقف آن تصاویر خلاف معمول دیگر سموچ ها سالم بود. اصول ترکیبات این سموچ مرکب از نقاشی و هیکل تراشی بوده یعنی استادان صنعت کار طوری پر و گرام ترئینا تی این سموچ را ترتیب داده بودند که بدون اینکه محسوس شود از نقاشی و تصاویر به ترئینات برجسته منتهی میشد این رویه در روم عصر «اگوست» معمول بود. در سموچ (G) آثار نفوذ استادان «گندها را» و مدرسه هده واضح معلوم میشود. مجسمه های بودا و دیگر ارباب انواع فرعی همه به رویه مدرسه گندها را ساخته شده و در طرح موی رویه یونانی ثابت است. به این ترتیب موسیوها کن بدون تردید تاریخ نقوش و تصاویر برجسته و هیکل های این سموچ را به قرن سوم مسیحی نسبت میدهد. فراموش نباید کرد که صنایع ساسانی ها هم از راه دختر نوشیروان در قرن های یسان تر در بامیان تاثیر انداخته و این اثر در سموچ های C و D و سموچ های دره ککرک مشاهده میشود. اما سموچ (G) از نفوذ صنایع ساسانی بکلی پاک است زیرا این صنعت فقط در قرن ۴ و ۵ مسیحی در نقاط فوق ظهور کرده و سموچ (G) قراریکه تصریح نمودیم مربوط به قرن ۳ مسیحی است چون بامیان روی معبر بزرگی واقع بود که یکطرف باخترا را به حوزه سند و جانب دیگر حوزه کابل و کاپیسا را از راه هیبک و بلخ و واخان به آسیای مرکزی وصل میکرد طبعاً در قرن های ۴-۵-۶-۷ و حتی تا زمانه های بعد تر یعنی تا قرن ۹ مسیحی که عملاً دست بوداییان ازینجا کوتاه میشد برفت و آمد قافله ها و زائرین و صنعت کاران نفوذ خود را به ممالک همجوار پراکنده نموده و از آنها متأثر شده است.

از نقطه نظر معماری در سموچ های سنگی بامیان و سقف های آنها بعضی ترتیباتی مشاهده میشود که یکطرف نمونه های آن در بدخشان، واکان، نورستان پامیر و دیگر دره های هندو کشور (هونزا Hunza) مشاهده میشود. جانب دیگر بعضی رویه های دیگر آن در معماری فارس دیده شده است. از نقطه نظر البسه هم بعضی نمونه های آسیای مرکزی (بطور مثال البسه رب النوع مهتاب سقف هیکل ۳۵ متری) و بعضی عوامل البسه شهزادگان ساسانی مانند فیمه های دور کلاه و شکل ماه و کره و غیره از چیزهایی است که در میان تصاویر منقوش به مشاهده پیوسته است و همین طور عناصر مختلف ترکیب آنها بهم از اختصاص سبک بامیان است قراریکه از روی آثار سموچ (G) یعنی یکی از قدیم ترین سموچ های بامیان مربوط به قرن سوم مسیحی قضاوت بعمل آمده است صنعت مجلی (گریک و بودیک) بعد از نشو و نما و ترقی در هده از راه کاپیسا به بامیان هم سرایت کرده و تا قرن ۳ اختصاصات مدرسه گندهارا را محافظه نموده است ولی پسان ها در قرن های بعد تر صنعت عصر ساسانی هم در آنجا سرایت نموده است یکی از اختصاصات مهم بامیان این است که صنعت گریک و بودیک را از آنچه که خودش گرفته بود به آسیای مرکزی انتقال داده است.

در ۵ کیلو متری جنوب شرق جدار هیکل های بزرگ، دره دیگری بنام «کسکک» تقریباً عمود به دره بامیان افتاده و انجاهم به دورا دور یک هیکل ۱۰ متری که در سنگ کوه تراش شده یکتعداد سموچ ها دیده میشود و از یکی آن قطعیات تصاویر رنگه خیلی بزرگ بدست آمده که در اطاق بامیان موزه کابل موجود است. در میان تصاویر مذکور که عموماً بودا را در مرکز یک دایره و خاشیه آن نمایش میدهد یک تصویر از نقطه نظر تاریخ خیلی دلچسپ است و آن عبارت از «پادشاهی است» که کمان خود را دودسته به بودا تقدیم نموده و از شکار توبه میکند و مو سیوها کن در نگارشات خود

39801

تصویر (۴۱) مقابل صفحه (۳۹۸)



زنی هده حامل دسته گل . این مجسمه زیبا از تپه کلان هده پیدا شده است .

۹۷

تصویر (۴۲) مقابل صفحه (۳۹۹)



یکی از مجسمه‌های زیبای فندقستان دره (غور بند) که به سبک هندسه
گوتاساخته شده و نماینده روش هیکل سازی قرن ۶ افغانستان میباشد

او را « پادشاه شکاری » یاد کرده است. پادشاه شکاری دره ککرك تاجی دارد
 مرکب از سه هلال و سه کره . موسیوها کن این اشکال را با چند سکه ئی که تا
 حال مجهول بود مقایسه میکنند. دو ازین مسکوکات مسی و از غزنی پیدا شده.
 روی یکی آن پادشاه بصورت نیم تنه نمایش یافته و سه ربع صورتش معلوم میشود
 تاجش عیناً مانند تاج پادشاه شکاری است . اگرچه دو هلال و دو کره آن
 معلوم میشود ولی چون سه ربع صورت پادشاه معلوم میشود يك هلال و يك کره
 دیگر روی سکه نیامده . طوریکه گفتم هم این مسکوکات تا حال مجهول بوده
 و هم تاجی که مرکب از سه هلال و سه کره باشد. شاهان ساسانی مثل اردشیر دوم
 (۳۸۳ - ۳۷۹ مسیحی) و یزدگرد (۴۲۰ - ۳۹۹ مسیحی) تنها هلال را و بهرام
 پنجم (۴۸۸ - ۴۲۰ مسیحی) يك هلال و کره را استعمال کرده است . نیکی ملکدان
 یا شاخه از کوشانی های خورد کابل که در قرن ۵ و ۶ سلطنت داشتند با شهادت
 يك سکه خیلی خوبی که از غزنی پیدا شده هلال و کره را استعمال کرده اند
 چنانچه روی سکه دیگر مذکور شاه تاجی دارد مرکب از دو هلال که در منتها الیه خود
 مدور شده و در میان هلال ها قرص هایا کره ها واضح دیده میشود به عقیده موسیوها کن
 پادشاه شکاری دره ککرك با میان خیلی با شهر ادگانی که روی سه سکه
 فوق الذکر نمایش یافته اند قرابت داشت پس امرای محلی را که در قرن ۵ و ۶ مسیحی
 در کابل ، غزنی ، با میان و گرد و نواح آن سلطنت می نمودند میتوان تا يك
 اندازه از روی تاج مخصوص آنها که عبارت از اشکال ماه نو و کره است شناخت
 خصوص اگر این اشکال به تعداد سه ، سه باشد در آن صورت ما بین سلاله نیکی
 و خویشاوندان آنها هم فرق میتوان کرد . مطالعه تصویر پادشاه شکاری
 از نقطه نظر مفکوره ئی که راجع به تصاویر (حوالی قرن ۵ مسیحی) دره ککرك
 فراهم میکنند خیلی مهم است احتمال زیاد می رود که همان امرائی که در بامیان
 در قرن های ۵ - ۶ و ۷ و بعد ها سلطنت میکردند غزنی بصورت مستقیم تحت نفوذ

آنها بوده باشد زیرا نسبت به کابل غزنی را بطوراه مستقیم تری به بامیان داشت و این مطلب از خلال بعضی کتیبه هائی که از شهر غلغله پیدا شده و هنوز تحت مطالعه دقیق نیامده نیز آشکار است .

هیک که بطرف شمال هند و کش در حوالی رود خلم روی راه جلگه باختر افتاده از نقطه نظر سبک کار و مظاهر آبادی و صنعت جزء مدرسه بامیان می رود زیرا آنجا هم سموج ها و معابدی حفر شده و از یک پارچه سنگ استوپه ئی تراشیده اند که مردمان محلی بنام بهلوان کابلی آنرا « تخت رستم » خوانند . بعقیده موسیو فوشه ظهور یفتلی ها و بسطت رسیدن شاخه از ترکان مغربی مانع اتمام حفر بعضی سموج های هیک شده معذالك موقعیت هیک از نقطه نظر انبساط صنعت خیلی مهم است زیرا صنعت گریکو بودیک بعد از نشوونما به جنوب هند و گوش دره و دیسگر نقاط گندهارا به منتهای عروج خود رسیده و از راه کاپیسا و دره غور بند و بامیان به هیک منتشر شد و از آنجا طوریکه در مبحث جدا گانه خواهیم دید از راه باختر و تخارستان علیا راه ترکستان چین را پیش گرفت .

فندقستان (سیاه گرد غور بند) : تقریباً در وسط راه بین کابل و بامیان به چهار کیلو متری جنوب سیاه گرد (دره غور بند) فراز بلندی معبدی در دره فندقستان وجود داشت که خفزیات آنرا در ماه می و اگست ۱۹۳۷ « موسیو کرل » به امر و هدایات موسیو ها کن انجام داد .

از معبد فندقستان قراریکه در موزه کابل مشاهده میشود یکعده هیکل ها که در آنجمله مجسمه یک پادشاه و یک مانکه هم میباشد با تصاویر رنگه ارباب انواع آفتاب و مهتاب و چند عدد مسکوکات و غیره پیدا شده است بعقیده موسیو ها کن هیکل های مکشوفه فندقستان آخرین نمونه های هیکل سازی بودائی است که در افغانستان بعمل آمده و تاریخ آنها را مدقق مذکور به قرن ۶ مسیحی نسبت میدهد .

فندقستان بذات خود یک مدرسه علیحده است و از خود میزانی دارد از روی

البسه ، زیورات ، مسکوکات و دیگر علائم متفرقه ئی که بدست آمده مقابله نفوذ صنعتی هندو ایران در اینجا واضح معلوم میشود . نفوذ صنعتی ایرانی که از راه دختر نوشیروان به دره ککرك بامیان سرایت کرده بود به اینجا هم تاثیر افکنده ولی مشرف بر سقوط است و در مقابل نفوذ هندی فوقیت حاصل کرده است . بفکر موسیوهاکن تصاویر ارباب انواع مهتاب و آفتاب مظاهر ماورای هندی صنعت فندقستان را نشان میدهد از زیر پای مجسمه شاه و ملکه در ظرفی مسکوکاتی یافت شده که یکی آن مربوط به خسرو دوم ساسانی (۶۲۷ - ۶۵۹) و دیگرها مسکوکات مخلوط مس و نقره ئی است که به (نپکی ها) شاخه از کابل شاهان کوشانی قرن ۵ نسبت میشود . در فندقستان نقاشی و هیکل تراشی طوری بهم مخلوط شده که یکی خادم تکمیل اثرات دیگری دیده میشود موسیوهاکن مقاله خود را راجع به فندقستان چنین ختم میکند : « اهمیت این اکتشافات درین نظریه مضمر است که آثار مکشوفه فندقستان نمونه های اخیر صنعت بودائی است که به قرن ۶ بعد از مسیح نسبت میشود و در حالیکه نفوذ صنعتی ایرانی در آنها مشرف بر سقوط است نفوذ هندی تفوق نشان میدهد آثاریکه از اینجا بدست آمده چه از نقطه نظر سبك و چه از پهلوئی تخنیک (مجسمه ها از گلی قالب گرفته شده که در آن گاه میده باموی و پشم و غیره مخلوط است) به تصاویر منقوش و آثار حجاری شده آسیای مرکزی ارتباط و قرابت دارد) هیئت کریون ولد - فن لوکک - اولند نبورگ ، اوتانی یلیو - ستن) فندقستان محتملاً حد جنوبی این سبك مخلوط صنعت بودائی را تشکیل خواهد داد »

نفوذ صنعتی مدرسه گریکو بودیک افغانستان به آسیای مرکزی و چین :

همان طور که آئین بودائی از آریانا از راه سفیدان و از راه دره واخان به ماورای شرقی بامیر انتشار یافت صنعت گریکو بودیک هم عین همین را هارا

پیمود و قدم بقدم در امتداد دوراهی که ذکرشده به کاشمر و ختن و دیگر حصص سنکیانگ وارد شد چنانچه کشف آثار گریکو بودیک در حوالی سمرقند و در خرابه های معابد ختن و غیره شاهد این مدعا است . اولین نقطه ئی که شواهد صنعت بونانو بودائی در آن ملاحظه شده است « راواک Rawak » است که بشرق ختن واقع است . تصاویر رنگه دیواری که از دیوار های معابد پیدا شده و سر اول ستن از آنها نقل و عکس برداشته با مجسمه های بزرگ بودا که از هده پیدا شده و موسیو گودار عکس هائی از آنها گرفته شباهت زیاد دارد و آثار هده و راواک هر دو معاصر هم و متعلق به چند قرن اول مسیحی است .

دورتر بطرف شرق گفته در نقطه ئی موسوم به « میران Miran » سر اول ستن تصاویر دیواری یافته باعظا هر گریکو رومن که بلا شبهه به قرن ۳ و ۴ مسیحی تعلق میگیرد و میان آثار هده و مدرسه گندهارا و اینجا قرابت زیاد موجود است . با کشفیاتی که از ۲۴ سال باینطرف هیئت های « گودار » و « هاکن » و « برتو » در هده و بامیان و کاپیسا بعمل آورده اند ثابت شده است که عاملی که صنعت کلاسیک را از خاک های آسیائی گریکو رومن به آستانه گویی انتقال داده است مدرسه گریکو بودیک افغانستان است . میان تصاویر رنگه و سر های گچی مجسمه های هده و بامیان یک طرف و آثار صنعتی نقاط مختلف آسیای مرکزی مثل راواک و میران و دورتر بطرف گویی مثل قزل Quizil و قمتور Qumtura تا تون هوانگ Tauen-Houang شباهت های نزدیکی موجود است که نفوذ مدارس افغانستان را ثابت میکنند . تصاویر دیواری هده بعقیده موسیو « رونه گروسه » عامل ارتباط میان آثار دوره های اخیر امپراطوری رومن و آسیای مرکزی است همین قسم تصاویر زیبای رنگه طاق هیکل ۳۵ متری بامیان نفوذ زیاد در تصاویر « میران » بخشیده است در هیکل تراشی هم عیناً این مطلب هوید است سرهای کوچک گچی که بودا و بودیس اتوا و عناصر نژادی عصر کوشانی ها را نشان می دهد و الماری های طاق های هده را

در موزه کابل و اطاق افغانستان را در موزه گیمه تزئین کرده است با آثار همقطار آن که از راواک (ختن) پیدا شده چنان بهم نزدیک است که به آسانی فرق در میان آنها نمیتوان کرد. نفوذ مدرسه های صنعتی افغانستان در خاک های چین منحصر به قرن های ۳ و ۴ نیست بلکه با مطالعاتیکه از طرف سه نفر چین شناس بزرگ فرانسوی و آلمانی و انگلیسی یعنی (پول پلیو) و (فن لو کوک) و (سراورلستن) در وادی های شمال کاشغر در تمشک Tomshuq و کو تچه Kutsha و قره شهر Qarashar و تور فان Turfan بعمل آمده عموماً آثار اینجاها جدیدتر و محصول قرون ۶ و ۷ و ۸ مسیحی است معذالک میان هیکل های کوچک اینجا و هده و تا گزیلا اختلاف بارزی مشاهده نمی شود و این برجسته ترین مثالی است که کمال تاثیر و نفوذ صنعت مدرسه گندهارا را به آسیای مرکزی ثابت میکند.

عوامل مقایسه در جزئیات چهره و بدن و لباس و رنگ میان آثار افغانستان و نقاط مختلف آسیای مرکزی زیاد است که اگر به آن پرداخته شود کاربرد طوالت می کشد. لذا بصورت عمومی میگوئیم که اشکال گریکه بودیک موزه تا گزیلا هیکل های گچی که سراورالستن از قره شهر و کو تچه به بریتش موزیم برده بامجموعه های قشنگی که در اطاق های هده در موزه کابل گذاشته شده هم از یک منشأ برآمده و هده زیبا ترین مدرسه ایست که قریحه و ذوق استادان آن در کارخانه های هیکل تراشی آسیای مرکزی این قدر تاثیر بخشیده است.

رویه هیکل تراشی، سبک و اصول و اشخاص تصاویر دیواری و دیگر میمیزات صنعت گریکه بودیک افغانستان بشرحیکه متذکر شدیم به نقاط مختلف آسیای مرکزی منحصر و محدود نماند بلکه باشیوع آئین بودائی توام بطرف شرق پیش رفت در وادی های تور فان که به سرحدات چین تماس دارد در نقاطی مانند مرتک Murtuq بازار کیلیق Baz akliq شورچو آثار هنروری استادان افغانستان قرن ها تعقیب می شد، موسیور و نه گروسه در کتاب مدنیت های شرق جلد سوم (صفحه ۱۵۴)

می نویسد که: «درین نقاط تا قرن ۹سره‌های کچی ساخته می‌شد به سبک آسیای مر کزی که از روی هیکل های هده و تا کزیلا تقلید شده است» .

از تورفان گذشته در قسمت های جنوبی صحرای گوبسی مانند دندان اولیک Dandan Ulik و در حصص شمالی صحرای مذکور مانند قزل Oizil نفوذ صنایع مستظرفه افغانستان قدیم تاثیر افکنده درین جاها بیشتر آثار «سبک گوپتا» مشهود است و بیشتر روح مدرسه فندقستان (دره ایست در وسط راه کابل و بامیان درسیا گرد غوربند) مشاهده می‌شود. آثار معبد فندقستان که عبارت از تصاویر رنگه دیواری و هیکل های ملون میباشد در اطاق فندقستان در موزه کابل موجود و محصول قرن ۷ مسیحی است و تقریباً آخرین نمونه های تصاویر و هیکل تراشی است که قبل از ظهور اسلام در افغانستان بعمل آمده. میان هیکل های فندقستان و آنها ئیکه (پول پلیو) فرانسوی از مقام تمشک (آسیای مر کزی) به موزه (لوور) پاریس برده شباهت های تمام موجود است مدرسه نقاشی هیکل تراشی فندقستان بذات خود آنقدر اهمیت دارد که باید جداگانه از آن صحبت شود. موسیوها کن در یکی از مقالات خود که به انگلیسی در مجله «صنعت و ادب» نشر نمود فندقستان را یکی از منابع الهام صنعتی ثبت خوانده است .

پس به ترتیبی که ذکر شد صنعت گریک و بودیک با تمام مظاهر نقاشی و هیکل تراشی آن از افغانستان به ختن و کاشغر یعنی به آسیای مر کزی واصل و مستقر شد و ترقی یافت و آنگاه از تورفان یعنی آستانه چین داخل چین شد .

انتشار صنعت گریکو بودیک از آسیای مر کزی به چین: صنعت گریک بودیک

افغانستان با تمام مظاهر مختلف آن به ترکستان چین متوقف نموده و بطرف چین انتشار یافت. روی هم رفته صنایع مستظرفه قدیم افغانستان به سه سبک مختلف که

آنها را به نام های (گریک و بودیک) و (هندو گوپتا) (بودیک رساسانی) یاد میکنند به آستانه کشور چین رسید. تاجائی که مدققین اظهار نظر کرده اند صنایع مذکور تحت تاثیر افکار صوفیانه (مستیک) آئین بودائی و تخیلات اسرار آمیز آن رنگی بخود گرفتند که در اروپا آن را سبک « گوتیک » خوانند و این مدارس صنعتی افغانستان بلباس « گوتیک » ولی گوتیکی که تقریباً هزار سال از مدرسه اروپا بیشتر بمیان آمده بود در سرحدات چین نرسل نمود.

در چین مراحل انبساط این مدرسه هارامیتوان بچند دوره مشخص تقسیم کرد که بنام دودمان های سلطنتی چین به اسم عصر « وی » عصر « سوی » عصر « تانگ » و غیره یاد می شوند.

خاندان وی در تمام قرن ۵ در چین شمالی حکومت داشت و آئین بودائی از ۴۳۵ مسیحی به بعد آئین رسمی چین شد هیکل تراشی بودائی عصر (وی) در چین چهار مرکز مهم داشت که عبارت از سموچ های (بن کازک) (لانگ من) (چانسی) و (په چیلی) می باشد و از ممیزات آن یکی این است که لباس های هیکل ها کلفت شده و برهنگی بدن بیش از پیش از بین رفت در ۵۵۰ که جای دودمان (وی) را در شمال چین موقتاً خاندان (بی تسی) گرفت صنعت کوشانا به رنگ مدرسه مانورا بیشتر در آنجا رایج گردید. بعد از ۵۸۹ مسیحی دودمان (سوی) اوضاع متفرق چین را به وحدت کشور چین مبدل نمود اگر چه این دودمان از ۳۰ سال پیش سلطنت نکرد معذالك عصر آنها در تاریخ صنایع چین اهمیتی دارد و عامل ممیزه آن شکوه و روح عظمتی است که در هیکل تراشی چین دمیده شد. در عصر « تانگ » که ۶۱۸ تا ۹۰۷ مدت تقریباً دو قرن

دوام کرد دوره جدیدی به روی چین باز شد ، دوره تانگ در تاریخ چین اهمیت زیاد دار زیرا دوره اقتدار و فتوحات این مملکت است . در زمان سلطنت پادشاهان تانگ خاک های مغلستان و ترکستان چین تادامنه های شرقی پامیر و حوزة امور دیاب دست ژنرال های چینی فتح شد . راه رفت و آمد مراودات تجاری باز شد و مبلغین و زوار در تردد آمدند ، سفر میان چین و آریانا و دولت های هندی مبادله گردید . درین وقت چین از همه اوقات بیشتر برای قبول نفوذ خارجی مساعدتر گردید . درین دوره کتب و آثار متعدد را زائرین چینی از هند و افغانستان به دیار خود بردند . در اثر فتوحات زیاد صنعت مخصوصاً صنعت هیکل تراشی خواهان مظاهر شکوه شد و در اثر نفوذ زیاد مدارس آریانا دروازه همه مدارس صنعت در آنجا باز گردید قراریکه موسیو پلیو چین شناس فرانسوی به ملاحظه میرساند صنعت درین وقت روح مردم چین را تکوان داده بود و این تکوان و قوت مخصوص آن از روی پیشرفت هیکل تراشی معلوم میشود زیرا بقیده او هیکل تراشی در چین اصلاً صنعت تلقی نمی شد و جزء تصورات میرفت حال آنکه چین در عصر تانگ به این شعبه صنایع ظریفه اهمیت زیاد می داد و شاهد آنهم هیکل های عظیم الجثه است که در بن دوره بمیان آمد . به این ترتیب واضح می شود که نفوذ بیگانه به گددام اندازه میزان عنعنوی اهمیت و ارزش اشیا را در نظر چینی ها زیر و زبر کرده و ذهنیت آن قوم را به این حد تغییر داده بود که به صنعت هیکل تراشی به این اندازه وقع و اهمیتی قابل شوند . همان طور که عصر تانگ در تاریخ چین عصر امپریالیزم و رزمی است صنعت هم مخصوصاً در قسمت هیکل تراشی تناسب عظیم و بزرگی بخود گرفت و هیکل های بزرگ بوجود آمد مانند مجسمه

بزرگ بودا در «لانگ من» که ۱۵ متر ارتفاع دارد. در آن قسمت هیکل تراشی که موضوعات آن غیر مذهبی است ما نمودن نمایش حیوانات و غیره روح صنعت ساسانی که شکل باختری هم در آن مخلوط شد را بعبارت دیگر مظاهر صنعت «باختر و ساسانی» تاثیر زیاد دارد همین قسم در قسمت تزئینات این روح بی مدخلت نیست و آئینه های فلزی عصر تانگ موید این نظریه است.

در قسمت تصاویر رنگه دیواری و روی پارچه ها، عصر تانگ بسیار غنی است و هیئت های پلیو) و (سراوردستن) از مقام «توان هوا نگ» آثار فراوان و قیمتداری یافته اند که مربوط به عصر تانگ و دوره های بعدتر آنست که تا سال های مقارن هزاراول مسیحی را دربر می گیرد. این تصاویر را عموماً به دو دسته تقسیم می کنند یکی نماینده روح ملی خود چین است و دیگری تحت تاثیر بیگانه آمده درین دسته سبک های «گریک و رومن» دهند و گویند «ساسانی» یعنی سه سبک مدارس صنعتی آریانا در آثار صنعتی آن کشور تاثیر زیاد افکند است.

فصل دهم

کپداری ها یا « کوشانیهای خورد »

دورهٔ عظمت دویسد سالهٔ کوشانی های بزرگ : فصل هشتم به عنوان « کوشانی ها »

که مقصد از آن کوشانیهای بزرگ است وقف دورهٔ کمانی شد که منابع چینی آنها را به نام « تاییوچی » یا « یوچی های بزرگ » خوانده است . این تسمیه در یک زمانی که هنوز یوچی ها به سلطنت نرسیده بودند شاید از نقطه نظر تعداد افراد قبایل بمیان آمده باشد لیکن وقتیکه یوچی ها در صفحات شمال آریانا بنای تشکیل سلطنت را گذاشتند و بنام یکی از قبایل یابیه اسم یکی از امارات پنجگانه خود به « کوی شوانگت » یا « کوشان » معروف شدند تعبیر « کوشانی های بزرگ » در سر نوشت آنها تاثیر افکنده ، مصدر چنان کار های بزرگ شدند که تاریخ هم از نقطه نظر اهمیت وقایع عنوان « بزرگ » را برای آنها قابل دردید و ما هم در تاریخ کشور خود دورهٔ عظمت و جلال آنها را که عصر سر بلندی و شباب تاریخ آریانا یا افغانستان قدیم است بنام دورهٔ « کوشانی های بزرگ » یاد کرده و فصلی را برای آن وقف کردیم .

دورهٔ عظمت کوشانی های بزرگ به تفصیلی که داده شد از اوائل عهد مسیح تا ربع اول قرن ۳ پیش از دو صد سال دوام نمود درین عرصهٔ دو نیم قرن سلاله اول کوشان (کجولا کد فیزس و ویما کد فیزس) امپراطوری با عظمتی تاسیس نموده و سر حلقه دوم خاندان سلطنتی کوشانی های بزرگ کنیشکای کبیر با سیاست عاقلانه و کار دانی و به نیروی قوای بزرگ خود دامنه این امپراطوری را از هامون سیستان تا وادی تارم و گنگگا انبساط داد . چند نفر پادشاهان مقتدر دیگر که تاریخ اسمای بعضی آنها را از قبیل کنیشکای دوم و هو و بیشکا ثبت کرده

مسلطه پشت هم سلطنت کرده اقتدار خود، ابروی مملکت، عظمت امپراطوری و سلطه اعتبار کشور را درین گوشه آسیا در میان امپراطوری های بزرگ چین و روم حفظ کردند طوری که این امپراطوری های مقتدر (چین و روم) به برقراری و استحکام روابط خود با ایشان کوشش و اصرار زیاد داشتند زیرا با نیروی امپراطوری کوشانی و موقعیت آن سیادت سیاسی و تجارتنی و مراقت راهها و در نتیجه عبور اموال و مال التجاره ترا نزیستی همه در دست عمال امپراطوری کوشان بود. عروج این امپراطوری در (آریانا) یکی از مهمترین دوره های جلال و عظمت افغانستان قدیم را نشان میدهد زیرا مملکت در اثر امنیت و آرامش با دوام دوقرنه در همه شعبات حیاتی، صنعت تجارت، زراعت، ادبیات و بسط علوم و نشر معارف ترقیات شایانی نموده بود و آنقدر مبادی و عوامل نیک بهم یکجا شده بود که از آن يك «مدنیت کوشانی» بمیان آمد و از نمره آن ممالک همجواری مخصوصاً هند و چین تا شرق اقصی مستفید شد.

شروع انحطاط کوشانی های بزرگ : در اوائل قرن سوم مسیحی دوره دو صد ساله عظمت کوشانی های بزرگ به تدریج رو به انحطاط گذاشته و معمولاً سیر همین انحطاط را ملاحظه کرده و دوره کوشانی های بزرگ را با سلطنت «واسودوا» خاتمه میدهند.

پوره معلوم نیست که علت سقوط کوشانی های بزرگ چه بوده معذالک سه چیز در آن بی مدخلیت نیست یکی : توجه و پیشرفت در خاک هند - دوم : ظهور سلطنت مقتدر ساسانی در غرب سوم : خطرات فشار و مهاجرت اقوام بادیه نشین آسیای مرکزی مثل ژوان ژوان و یفتلی ها. چون تفصیل مسایل موضوع را روشن میکنند به تشریح آنها می پردازیم.

فتوحات در خاک هند: یکی از اختصاصات سلطنت های مقتدری که در کهستانات مرتفع آریانا تشکیل شده چه پیش از اسلام و چه بعد از آن این بوده که بعد از

استحکام مبانی سلطنتی و جمع آوری قوا بطرف خاک هند متوجه شده و بنای فتوحات را گذاشته اند. آنهایی که محض به فتح و کشور کشائی به الحاق بعضی اراضی هندی به خاک آریانا اکتفا کرده و به مملکت خود مراجعت کرده اند هم از اراضی مفتوحه خود خیر دیدند و هم در کشور خود آسوده مانده اند. برعکس بعضی کسانی دیگر که هند را فتح کرده و در آنجا ماندند آهسته آهسته به تدریج مرکز ثقل حکمرمائی خود را از زمین های بلند آریانا به جلگه های هموار هندی نقل داده و روزگاری نگذرانیده اند که دچار ضعف شده و نیروی تازه دمی از کهستانات فرود آمده و ایشان را برداشته است. کوشانی های بزرگ تا وقتیکه در آریانا سلطنت داشته و با بعد از فتح بعضی حصه های هند هم مرکز خود را از کاپیسا و پورا شاپورا (پشاور) به خاک های ماورای سر فی اندوس منتقل ننموده بودند سلطنت نیرومند و مقتدری داشتند که امپراطوری رومن و چین به دوستی آن احتیاج داشت درین وقت سلاطین بزرگ کوشانی هم از مملکت خود آریانا هم از مساعدت موقعیت جغرافیائی آن بین هند و چین و امپراطوری روم و هم از متصرفات خود در هند و ترکستان چین استفاده میتوانستند یعنی در مرکز نشسته بودند که به گردو نواح و متصرفات ماورای سرحدات حاکمیت داشتند. بعد از اینکه با « ویما کد فیزس » راه فتوحات هند به روی پادشاهان کوشانی باز شد و دامنه نفوذ آنها تا سواحل کنیگا انبساط یافت کنیشکای کبیر و هو ویشکا دو پادشاه مقتدر کوشان بدون اینکه به ضعفی متوجه شوند از متصرفات خود برخوردارند. مقارن عصر « و آسود و ا » توجه کوشانی ها بیشتر مبذول بخاک هندی شده عرف و عادات و بسیار مراسم مدنی و اداری آنها هندی شد و اصل خاک آریانا خالی ماند و دو علت دیگری که گفتیم زمینه برای تاثیر خویش پیدا کرد.

ظهور سلطنت ساسانی : بعد از اینکه در اواخر قرن دوم مسیحی قوای خاندان ارساسی های بلخی در صفحات فارس روبه ضعف گذاشت ملوک الطوائفی در آنجا بمیان آمده و تقریباً در هر شهری شاهی سر بلند کرد و معروفترین آنها (گوتشیر) Gotehir از خانواده (بزرنجی) Bazrangi بود که در شهر « استخر » پایتخت قدیم شاهان « پرسید » سلطنت میکرد .

ساسان نام پسر یکی از خانواده های روشناس که باخانمی از خانواده بزرنجی از دواج نموده بود در استخر مجاور معبد « اناهیدا » یا « اناهیتا » بود . پسرش « پابغ » Pabahgh که بعد از پدر عهده دار تکه بانی معبد مذکور شد از روابط خویشاوندی که با خانواده بزرنجی داشت استفاده نموده برای پسر کلان خود « اردشیر » و ظیفه بلند عسکری « ارگبد Argubad » را در شهر « درب گرد » گرفت و چون قوا بدست ایشان آمد « پابغ » در مقابل « گوت شیر » بر خاسته و میخواست پسر خوردهش شاه پور را شاه ولایت (پرسید) سازد ولی « ادوان » یا ارتبان پنجم آخرین شاه خاندان ارساسی ایشان را یاغی خواند تا اینکه پابغ مرد و جایش را شاه پور گرفت و بعد از رقابت ها بین دو برادرش پور هم بمرگ ناگهانی (۱) مرد و اردشیر وضعیت خود را مستحکم ساخت .

ادوان یا ارتبان چندین نفر شاهلن ولایات را بر علیه اردشیر تحریک کرده آخر خودش با او مصاف داد ولی به نتیجه نرسید و اردشیر در ۲۸ آوریل ۲۲۴ مسیحی شهر (ستیزفون) را گرفت و دو ده مان ساسانی را بمیان آورد . و تا ۲۴۱ م سلطنت نمود .

پیشتر گفتم که مقارن سلطنت « واسودوا » کوشانی ها بیشتر بنخاک هندی توجه نموده و آریانا از نفوذ مستقیم آنها خارج مانده بود « واسودوا » در حوالی ۲۲۰ مسیحی

(۱) سنگی ناگهانی از دیوار عماراتی بر سرش افتاد و مرد .

وفات کرد و اردشیر در ۲۲۴ بنای سلطنت ساسانی را در فارس گذاشت ازین دو تاریخ پوره معلوم میشود که انحطاط کوشانی های بزرگ و ظهور سلطنت ساسانی نزدیک و معاصر هم بوده و طبیعی به اقتدار آمدن ساسانی ها در انحطاط دولت کوشانی بی تاثیر نبوده و از همین جهت بعضی از کوشانی های کوچک و بعضی قسمت های خاک آریانا در حواشی سرحدات غربی و حتی بعضی حصص داخل مملکت تانزدیکی های کابل زیر نفوذ و گاهی تحت تیول آنها آمده است .

اقوام مغلی آسیای مرکزی: تاریخ افغانستان از رهگذر مهاجرت يك سلسله اقوامی

که از دوره های قبل التاریخ تا زمان تهاجمات چنگیز به کشور ما آمده اند با آسیای مرکزی بکنوع علاقه دارد که حدبحد توجه ما را بخود جلب میکند و نویسنده تاریخ افغانستان ناگزیر است که وقت بوقت برای ایضاح مطلب بدان سو متوجه شود .
مقابله های آریانا با توران یا مجادله آریانی و تورانی از کشمکش های کهن تاریخ کشور ما است که شرح آن در فصل های سابق مخصوصاً فصل مدنیت اوستائی آمده است لذا عثمان طوریکه شاهان مستقل یونانو باختری در اثر ورود اسکائی ها و شعبات نخاری و اخیر الذکر بواسطه ظهور شاخه دیگر سیتی (یوچی ها) بیجا گردید، کوشانی های بزرگ را هم در زمانی که مرکز ثقل خود را بطرف خاک های هند کشیدند اقوام بادیه نشین خصوصاً ژوان ژوان ها تهدید می نمود و در میان علل سقوط عظمت آنها قراریکه بیشتر اشاره شد یکی هم همین تهدید ژوان ژوان ها بود که در قرن ۳ مسیحی از ماورای آموحس میشد و در حوالی ۳۵۰ مسیحی کوشانی های بزرگ را از باختر بیجا کرد .

چگونگی سقوط کوشانی های بزرگ: باعللی که ذکر کردیم دولت کوشانی های

بزرگ در اوائل قرن ۳ مسیحی روبرو به سقوط گذاشته و «واسودوا» کسی است که معمولاً او را آخرین شاه این سلسله تصور میکنند . چیزیکه در اینجا مهم و شرح میخواهد

چگونگی سقوط دودمان بزرگ کوشان و تفصیل وضعیتی است که در قلمرو امپراطوری ظهور میکند. اگرچه طوریکه ذکر شد سقوط دوره کوشانی های بزرگ علل متعدد و بزرگ دارد ولی این سقوط مانند منقرض شدن يك دودمان سلطنتی و یا قتل آخرین شاه يك خاندان و غیره عوارض ناگهانی يك دفعه بمیان نیامده است. عبارت دیگر این سقوط يك سقوط معنوی است که بیشتر به عظمت و جلال کوشانی ها ربط دارد و گرنه از نقطه نظر ادامه احفاد و نسل ورگ و خون چندین قرن دیگر دوام میکنند که تاریخ تا يك حدی ایشان را به نام « کیداری و کوشانی های خورد » میخواند و بعد ازان که یفتلی و عناصر (توکیو) یعنی ترکان غربی به شمال هند و کش انتشار می یابند خون کوشان به بیمانه وسیع به آنها داخل شده و به همین جهت « عنصر کوشانو یفتلی » تا زمان مقارن ظهور دین مقدس اسلام و فتوحات عرب سلطنت هائی داشته اند و تا چندین قرن شاهان این مملکت اسلاف خود را به کنشکای بزرگ نسبت میدهند. بهر حال چون موضوع این فصل محض صحبت در اطراف کوشانی های خورد یا کیداری ها میباشد. بقیه مطالب را به فصول آینده میگذاریم کوشانی ها همان طوریکه در ابتدای وهله حکمفرمائی يك نوع سلطنت ملوک الطوائفی داشتند و پنج شهزاده در پنج قطعه مختلف سلطنت میکرد و ازان پنج نفر یکی دیگران را مطیع خود ساخته و سلطنتی بمیان آورد بعد از اختتام دوره جلال و بزرگی هم امپراطوری آنها شکل ملوک الطوائفی بخود گرفت. حصه اصلی امپراطوری آنها در خاک آریانا بعد از وفات « واسودوا » دو کانون مهم داشت یکی در باختر و دیگری در دره کابل که درانها به تفصیلی که می آید دودمان « کیداری » سلطنت میکرد.

قسمت متصرفی امپراطوری کوشان در خاک هند هم طبعاً بعد از وفات واسودوا دچار هرج و مرج شده تا وقتی نایب الحکومه های کوشانی به عنایه وین

مختلف به حکمفرائی خویش دامه دادند و بعد ازان دود مان هندوبا « بهاراشیوا Bharasiva » موفق شد که در عهد حکومت های کوچک و مجزی سلطنت مقتدر و بالنسبه بزرگی در کنار گنگا بمیان ارد. سلطنت (اندرا) Andhra و (سوزاشترا) Surashtra هم از جمله حکومت هائی است که بعد از سقوط نفوذ نائب الحکومدهای کوشانی از شبهه جزیره کتیاوار Kathiawar و جلگه مرغه دکن قد بلند نموده است و تا ظهور سلطنت گوپتا دوام کرده است و چون جزئیات آن مربوط خاک هند است ازان صرف نظر شد.

کیداری ها : بالا ذکر شد که با « واسودوا » دوره کوشانی های بزرگ تمام شده و بعد از او شخص دیگری « کیدارا » نام از همان احفاد کوشانی در باخترا به سلطنت رسید. اگر چه معمولاً وفات « واسودوا » حد بین دو دوره کوشانی های بزرگ و خورد است معذالك بعضی ها کیدارا را هم از جمله شاهان کوشانی بزرگ حساب میکنند. به زبان دیگر « کیدارا » آخرین شاه کوشانی های بزرگ و اولین دود مان کوشانی های کوچک میباشد. چون بنام « کیدارا » اقلاً دو نفر و از احفاد او و چندین نفر به سلطنت رسیده خاندان سلطنتی آنها را « کیداری ها » گویند و ذکر حال و وقایع مربوطه آنها که خیلی تاریک و منحصر به مطالعه مسکوکات و بعضی تذکار نویسندگان خارجی است موضوع مطالعات این فصل میباشد.

کوشانی های خورد و منابع چینی : منابع چینی در چندین موارد و خصوص

در قسمت یوچی ها یعنی کوشانی ها اهم از بزرگ گرفته تا خورد پارچه معلوماتی میدهند اگر چه این معلومات مفصل و مسلسل نیست و عموماً فاقد سنه و تاریخ میباشد و اسمای جغرافیائی مجلات متذکره را تلفظ و صورت تحریر زبان چینی تاریک ساخته معذالك خالی از فایده نیست و در خطوط اساسی مسایل روشنی های خوبی می اندازد.

۷۱۷۷۷

تصویر (۴۳) مقابل صفحه (۴۱۴)



کبدارای موسس دودمان کیمداری یا کوشانی های خورد

تصویر (۴۴) مقابل صفحه (۴۱۵)



« پیرو » یکی از پسران و جانشینان کبدا را

مهمترین منبع چینی که از کوشانی های بزرگ و خورد صحبت میکند
 سالنامه های خانواده شاه «وی . Wei» است که انرا «وی شیو Wei-Shu»
 گویند و وقایع سال های بین (۵۵۶ - ۳۸۶ ب م) را در بر میگیرد که چند نفر
 به زبان های اروپائی ترجمه کرده یکی آن ترجمه فرانسوی Specht است .
 قسمتی ازین سالنامه ها و سالنامه های قدیم تر در دائرة المعارف (مانوان لن)
 Ma-touan-lin (قرن ۱۳ ب م) هم آمده که قسمتی ازان را Remusat رموزات
 و ژولین Julien ترجمه کرده اند و نام های مجلات را (مار کوارت)
 Mar quart تعیین نموده است . (۱)

قسمتی از «وی شیو» که دران از کوشانی های بزرگ و تهدید (ژوان
 ژوان ها) و غیره ذکر رفته قرار آتی است :

« بایتخت سلطنت تایوچی شهر لو - کین - شی Lou-Kien-chi است که بطرف
 غرب فو - تی - شا Fo-ti cha با فاصله ۴۰۵۰۰ لی از تائی Tai افتاده . تا یوچی
 از طرف شمال مورد تهدید « ژوان ژوان » ها واقع شد و چند دفعه زیر تهاجم
 آنها آمدند . بناء علیه تا یوچی بطرف غرب مهاجرت کرده و در شهر (پو - لو
 Po-lo) که ۲۱۰۰ (لی) از (فو - تی - شا) فاصله دارد مستقر شدند .
 چون پادشاه آنها (کی - تو - لو Ki-to-lo) شهزاده رشید و جنگجوی
 بود قشونی گرفته بطرف جنوب کوه های بزرگ آمد ، بر شمال هند هجوم آورد
 و آنجا پنچ سلطنت شمالی (کان - تو - لو) مطیع او شد »

تشریح نام ها :

تایوچی کوشانی های بزرگ

لو - کین - شی Lou-kien-chi بلخ

فو - تو شا Foa-ti-cha بامیان

(۱) آنچه درین باب اینجا صحت میشود از روی مقاله « مارتین » M.F.C.Martin

میباشد که در مجله رابل ایشیا تیک سو سائیتی آف بنگال جلد سوم نمره ۲ نشر شده است .

Tai پایتخت خاندان شاهی وی Wei در سانشی شمالی
 ژوان - ژوان قبیله ئسی از اقوام آسیای مرکزی .
 Po-lo بلککان در شمال مجرای قدیم ا کسوس
 کی - تو - Ki-to-lo کیدارا صورت صحیم نام او در رسم الخط
 برهمی مسکوکات او دیده میشود
 کوه بزرگ سلسله کوه هندو کس
 کن - تو - لو Kan-Tho-lo گندهارا ، دره کابل و پشاور

مضمون فوق در صورتیکه عوض نام های چینی ترجمه آنرا قرار دهیم چنین میشود :
 « پایتخت سلطنت کوشانی های بزرگ شهر بلخ است که بطرف غرب بامیان
 افتاده (۱) و از پایتخت خاندان شاهی (وی) که در سانشی شمالی است ۱۴۵۰۰
 لی فاصله دارد . کوشانی های بزرگ از طرف شمال مورد تهدید ژوان ژوان ها
 قبیله از آسیای مرکزی واقع شده و چند دفعه زیر تهاجم آنها آمدند ، بناء علیه
 کوشانیهای بزرگ بطرف غرب مهاجرت کرده و در شهر (بلککان) که ۲۱۰۰
 لی از بامیان فاصله دارد مستقر شدند ، چون پادشاه آنها « کیدارا » شهزاده رشید
 را گجوتی بود قشونی گرفته بطرف جنوب هندو کس آمد و بر شمال هند هجوم
 آورد و آنجا پنج سلطنت شمالی گند ها را مطیع او شد . »

با چند سطر فوق ، منابع چینی يك سلسله وقایع مهم را خاطرشان میکنند ولی
 سنهائی برای هیچ کدام آن نمیدهند لذا برای این مطلب به ما توان لن مراجعه میکنم
 دایرة المعارف (ما - توان - لن) که در قرن ۱۳ مسیحی نوشته شده تاریخ عمومی
 کوشانیهای بزرگ را داده مینویسد « بعد از اینکه کوشانیها در زمان «ویما کد فیزس»
 شمال هند را مسخر کردند (حوالی ۹۰ م) نیرومند و قوی گشتند ، به همین وضعیت
 (یعنی نیرومند و قوی) تا زمان دومین خانواده شاهی هان (۲۶۳ - ۲۲۱ مسیحی) ماندند
 آنگاه از طرف شمال مورد تهدید ژوان ژوان واقع شده و چند دفعه زیر تهاجم آنها آمدند . »

(۱) اگرچه بلخ بطرف شمال - غرب بامیان است

سالنامه‌های چینی بعد از حمله کیدارا به هند از تاریخ کوشانیهای بزرگ چیز دیگر نمیدهند حالا ببینیم راجع به کوشانیهای خورد چه معلوماتی دارند :

اقتباس از صفحه ۲۵ جلد ۳ - نمره ۲ - ۱۹۳۷ مجله انجمن شاهی آسیائی بتنگال (۱)
« پایتخت یوچیهای خورد (کوشانیهای خورد) شهر فو - لو - شا Fou-Leau-cha (پشاور) است . پادشاه آنها پسر « کی - تو - لو » است ، او را پدرش وقتی درین شهر باین عهده مامور ساخت که خودش در اثر حمله ژوان ژوانها مجبور شد بطرف غرب حرکت کند »

اقتباس از وی شیو Wei-shu از روی ترجمه Specht : « چون « کیدارا » را هیوانگ‌نوها تعقیب میکردند خود را بطرف غرب کشید پسرش را امر داد تا خود را در شهر « فو - لو - شا » برقرار کند ، بناء علیه این مردم را یوچی های خورد نامند »
تبصره : ملتفت باید بود که در متن (وی شو) ترجمه (سپخت) متهاجم « هیوانگ‌نو » در (ما - توان - لن) « ژوان ژوان » اسم برده شده .

علاوه بر یاد داشت‌های فوق منابع چینی در باب تاریخ کوشانیهای خورد معلومات دیگری نمیدهند فقط در موقع تعریف مملکت آنها اینقدر علاوه میکنند که در عصر سلطنت دومین خانواده سلطنتی (Wei وی) در زمان پادشاهی (تی وان Tai-Van) (۴۰۹ - ۳۹۸ مسیحی) در اثر ورود تجاری که از آنجا به چین می آمدند ترقیات بزرگی در صنعت شیشه سازی نصیب چین شد . ازین شهادت این نکته بر می آید که استقرار سلاله کوشانیهای خورد در گندهارا باید پیش از ۴۰۹ مسیحی بعمل آمده باشد .

از منابع فوق الذکر چینی که ذکرش گذشت را جمع به کوشانیهای خورد و چوکت تاریخنی آنها اساس ذیل بدست می آید :

(۱) مارتن صاحب مقاله مجله مذکور مطلوب را از ما - توان - لن از روی ترجمه رموزات Ramusat گرفته .

در يك عصر بين ۲۲۱ م و ۴۰۹ م ژوان ژوانها شاخه از کوشانیهای بزرگ را از باختر کشیده و بدو سمت پراگنده شده اند .

الف : بطرف غرب در امتداد سرحدات شمالی امپراطوری ساسانی بطرف بحیره خزر .

ب : بطرف جنوب تیغه هندو کش در کاپیسا و گند هارا .

از منابع چینی چنین معلوم میشود که سر کرده شاخه جنوبی « کیدارا » بوده که از باختر بر آمده و دره کابل و گند هارا را متصرف شد و در صفحات جنوب هندو کش تاپشاور و ماورای آن سلطنتی تشکیل کرده است . چندی بعد باز (کیدارا) نام که به تائید مسکوکات غیر از کیدارای اول الذکر پادشاه دیگری باین نام میباشد باز فشاری از طرف بعضی قبایل آسیای مرکزی که چینی ها به تعین هویت آن متیقن نیستند حس نموده پسر خود را در پشاور گذاشته و خودش به مناطق غربی یعنی علاقه کابل حاضر شد تا مانع شود که متهاجم از کوه های هندو کش عبور نماید . بهر حال نتیجه شهادت منابع چینی را عجالتاً بهمین جا گذاشته به منابع و ذرایع دیگر مراجعه میکنیم :

مسکوکات کوشانو ساسانی حکمفرمایان باختر : مسئله ظهور ساسانیها

و مداخلت این مسئله در سقوط عظمت کوشانیهای بزرگ بیشتر بیان شد . در زمانی که کوشانیها بدوره انحطاط سیر میکردند ساسانیها بصورت مستقیم و غیر مستقیم در امورات بعضی حصص آریاتای غربی و حتی باختر بداخله نموده و زمانی هم از ضعف کوشانیهای بزرگ و دیگر عوامل مساعد استفاده نموده و این قسمت را متصرف هم شده بودند .

نایب السلطنه های ساسانی مناطق بین مرو و بلخ و دیگر حکمرانان ولایات بعضی سکه های بضرب رسانیده اند که مدققین فن آنها را به نام سکه های

«کوشانو ساسانی» یاد کرده اند. مطالعه این مسکوکات حدود معلومان ما را راجع به کوشانی ها از آنچه که چینی ها داده اند وسیع تر ساخته و در بعضی موارد جزئیات دقیق تری میدهد. پرو فیسر «هرز فلد» این قبیل مسکوکات را به دو دسته تقسیم نموده .

اول مسکوکات شهزادگان خاندان شاهی ساسانی که بعنوان نایب السلطنه بلخ و مرو سکه زده اند و عنوان «شاهشاهان کوشان» را اختیار کرده اند .

(۲) مسکوکاتی که از طرف حکمرانان ولایات در زمانهائی بعد تر ضرب رسیده و حایز عنوان «شاه کوشان» است. بیشتر از روی منابع چینی دیده شد که کوشانی های بزرگ را (ژوان ژوان ها) از باختر کشیدند . «مارتن» اظهار میکند که خروج کوشانی ها از باختر پیش از عصر ضرب دسته سکه های دومی بعمل نیامده است و بعد از حمله ژوان ژوان با احتمال زیاد حا کمیّت ساسانی از بلخ برچیده شده است چنانچه خود تاریخ ساسانی هاهم تا حدی ورنگی به این مشکلات مقرر است . «هرز فلد» در مطالعات خود را جمع به مسایل فوق الذکر مینگارد که دسته اولی از حوالی ۲۳۰۰ مسیحی تا ۲۸۴ دوام داشت حینیکه ساسانی ها سسکتان (سیستان) را متصرف شدند مرکز نیابت سلطنت را به آن ولایت انتقال دادند و دسته مسکوکات دومی ازین تاریخ تا کدام سال دوره سلطنت شاهپور دوم (۳۷۹ - ۳۰۹ م) دوام کرده است .

امیانوس بن مار سلینوس Ammianus Marcellinus میگوید که شاهپور دوم تقریباً در سال های بین ۳۵۰ تا ۳۵۸ مسیحی در جنگ های سرحدات شرقی مصروف بود و کوشانی ها در میان مخالفین او اسام برده شده اند. هرز فلد علاوه میکند که ضرب مسکوکات کوشانو ساسانی تا اخیر این جنگ ها دوام کرده است. «مارتن» سال ۳۵۸ مسیحی را که ختم جنگ های شرقی شاهپور دوم میباشد

سال بر آمدن کوشانی ها از باختر میداند که در دوره سلطنت « کیدارا » واقع شده است . (١)

معنی سمت صورت شاه در مسکو کات : سکه شناسان با مطالعات دقیق دریافته

اند که چکو نکئی نمایش صورت شاه و خصوصاً سمت نگاه آن در مسکو کات معنی خاصی داشته آنچه که مربوط به این دوره است چیزی است که اصل آنرا باید در عادات زمان سلاطین خانواده اشکانی یا ارساسی ملاحظه نمود. پروفیسر هرزفلد مینویسد : (٢) « نمایش روی بطرف چپ مخصوص ارساس اول و تمام شهزادگان مربوطه بود که از راه ارب حق ضرب سکه داشتند و اراضی مربوط آنها جزء لایتنجزای امپراطوری بود نمایش روی به سمت راست نشانه احراز استقلال بود و این کاری است که ساسانی ها بعد از بر انداختن یوغ اشکانی ها عملی کردند . »

« هرزفلد » این را نیز میگوید که مخالفین خاندان ارساسی تا زمان اردشیر اول و خود اردشیر در زمان مخالفتش با ارتبانوس پنجم ر و بمقابل سکه بضرر رسانیده اند . با نگارشات پروفیسر مذکور چنین معلوم میشود که ساسانی ها این رویه را تعقیب کرده و شاهان آنها که صاحب تیول هم بودند رو بطرف راست سکه میزدند . شهزادگان صاحب تیول هم ایشان را تعقیب کردند و کسانی که از راه مخالفت پیش آمده و یا استقلال بدست می آوردند صورت خود را رو بمقابل یا رخ بطرف چپ بضرر میرسانیدند .

اگر مسکو کات خاندان کیداری به این ملاحظات فوق سر داده شود از آن نظریات ذیل بدست می آید: چنین معلوم میشود که « کیدارا » در اوائل وهله

(١) موسیو کرل در سال ١٩٣٣ از تپه مرنجان ٣٣٨ سکه شاه پور دوم ٢٤ سکه

اردشیر دوم و ١١ سکه شاپور سوم را کشف کرده است .

(٢) به یادداشت های مسکو کات کوشان و ساسانی نامه ٣٨ کلکته ١٩٢٠ مراجعه شود .

Memoir on Koshano Sassanian Coins by Professor Ernest Herzfeld

صاحب نیول از ساسانی ها بوده و بعد از آن مستقل شده . در وقت « پیرو » Piro که او را معمولاً پسر « کیدارا » و جانشین او در گند هارا میدانند ساسانی ها دوباره نیول خود را بر او نشانی دهند زیرا او و جانشین و رهبران Varaharan یا بهرام هر دو در مسکوکات صورت های خود را رخ بطرف راست بضرب رسانیده اند . چون نوشته های مسکوکات هم از برهمی به پهلوی در عصر « پیرو » تغیر کرده است این هم نظر به فوق را تقویت میکنند و بر نفوذ ساسانی ها در گند هارا شهادت میدهند .

از روی منابع چینی و شهادت مسکوکات معلوم میشود که « کیدارا » در وسط قرن چهارم مسیحی در کمال شهرت بوده است علاوه برین مسکوکات گواهی میدهد که مشار الیه ز مانی باج گذار شاه پور دوم ساسانی بوده و بعد از آن استقلال خود را بدست آورده است . آوازه این وقایع وصحت آن از خلال نگارشات بعضی مورخین معاصر و یک کتیبه که پروفیسر « هرز فلد » از پرسیه پولیس کشف نموده واضح میشود . به این لحاظ موضوع را در ذیل از نقطه نظر مورخین مطامعه میکنیم : -



بعضی اشارات مورخین به او ضاع قرن چهارم . امیانوس مارسلی نوس :

امیانوس مارسلی نوس Ammianus Marcellinus یکی از صاحب منصبان قشون رومن که در اراضی ماورالنهر بر علیه شاه پور دوم ساسانی (۳۰۹ - ۳۸۰ ب م) میجنگید . میگوید که این شاه بین سالهای ۳۵۰ و ۳۸۵ مسیحی در محاربات قبایل سرحدات شرقی که مهمترین و مقتدرترین آنها خیونیها Chionitae و ایوزنی ها Euseni بود مصروف بود . با تحقیقاتی که در مورد این قبایل نموده اند می نویسند که در اصل مضمون اشتباه پیش شده و (ایوزنی) اصلاً (کوزنی) Cuseni

بوده که مقصد از آن « کوشانی ها » میباشند . همین طور خیونی ها (۱) هم قبیله از کوشانی های خورد است که در حوالی کابل بود و باش داشتند و معروفترین سردار آنها (گرومباتس) Grumbates نام داشت شاه پور دوم در ۳۵۸ باقبایل کشور مصلح کرده و جنگ را با روم شروع کرد . در ۳۵۹ به بین النهرین حمله برد و « امیدا Amida » قلعه جنگی رومن هارا که عبارت از (دیار بکر) باشد محاصره نمود و درین محاصره جمعی از دشمنان سابق او یعنی کوزنی ها یا کوشانی ها به سر کردگی سردار خود گرومباتس با او یکجا در جنگ رومن ها و محاصره قلعه امیدا شریک میباشند . اگرچه همین قسمت متن « امیانوس ، مارسلی نوس » خیلی خراب شده باز هم با مطالعاتی که مارکوآرت Marquart در ایران شهر صفحه ۳۶ - نوته ۵ نموده « کوزنی » یا کوشانی را خوانده و دسته قشون آنها را بیرون دیوار قلعه محاصره شده نشان میدهد . (۲)

کتیبه پور : پروفیسر هرز فلد کتیبه در پورسه پولیس یافته که به سال ۴۷ سلطنت شاه پور دوم سنه خورده که موافق ۳۵۶ مسیحی میباشد . این کتیبه را « سلوک » نام قاضی بزرگ کابل نوشته و در آن دعا میکند که شاه پور به سلامتی بکابل مراجعت کند . اگر متن این کتیبه باتذکار « امیانوس مارسلی نوس » که میگوید شاه پور دوم زمستان سال ۵۷ - ۳۵۶ را در دور ترین نقاط سرحدات خود در حواشی خاک خیونی ها و ایوزنی ها به سر برده سرداده شود چنین برمی آید که محاربه بین شاه پور و کوشانی های کابل را در سال ۳۵۶ م قرار داد و کابل درین وقت بدست شاه پور دوم بود و از آنجا بر علیه گندهارا و جلال آباد و هده و پشاور و غیره که در تصرف کیدارا بود میجنگید (۳) از اینجا خوب معلوم میشود که علاقه

(۱) خیونی را عبارت از کوشانی های خورد و یفتلی ها دانسته اند .

(۲) مقصد ازین کوشانی ، کوشانی های خورد کیداری است . (۳) مانفت باید بود که در سال ۱۹۳۳ از تپه مرانجان (۳۳۸) سکه نقره بی شاه پور دوم کشف شده است .

کابل - کاپیسا - گندهارا پیش از سال ۳۵۶ مسیحی بدست خاندان « کیداری » افتاده بود .

سر جان مار شال چند سکه از شاه پور دوم را از تاگزبلا یافته که اصلاً در شهر مرو بضر برسیده قرار نظریه « مارتن » این مسکوکات در زمانه کوشانی های خورد در باختر هم رواج داشته و با تهاجم ایشان به هند در حوزة سند انتشار یافته است . در میان بعضی مسکوکات دیگری که پروفیسر « هرزفلد » به خیونی ها نسبت میدهد یکی آن تصویر نیم تنه ئی را رخ بطرف راست نشان میدهد که کلاه شاه پور دوم را بر سر کرده و به مسکوکات ورهران Varahran (بهرام) پنجم که در مرو ضرب زده شباهت زیاد دارد و احتمالاً خود اینها هم در مرو بضر برسیده اند چون سمت صورت سکه نشان میدهد که « خیونی ها » با جگزار ساسانی ها بودند پروفیسر « هرزفلد » آنها را به زمانه بعد از صلح ۳۵۸ مسیحی نسبت میدهد چون یکنوع سکه « کیدارا » ضرب « گندهارا » هم به سکه های فوق شبیه است « مارتن » آنها را به همین عصر منسوب میسازد و نتیجه گرفته میگوید که « ایوزنی » یا « کوزنی » که (امیانوس) ژنرال روم ذکر نموده شاخه از کوشانی های بزرگ بودند و سر کرده آنها « کیدارا » بود و تهاجم آنها بر گندهارا را باید بیش از ۳۵۶ مسیحی بوقوع پیوسته باشد این تهاجم و جنبش های ماسا صر بعضی قبایل دیگر از بلخ بطرف بحیره خزر علت عمده جنگ های شرقی شاپور دوم بوده و به این جهت باید تاریخ تهاجم کیدارا را به هند در حوالی (۵۰ - ۳۴۸) و تاریخ تابعیت او را به شاه پور دوم در حوالی ۳۵۸ مسیحی قرار داد .

فوستس بیزانسی Fausostos Byzantium : مورخ ارمنی که او را معمولاً « فوستس بیزانسی » گویند کتاب تاریخی نوشته که وقایع را از ۳۲۰ تا ۳۸۵ در بر میگیرد و از مطالعه آن مطالب تاریخی راجع به گذار شات تاریخی افغانستان به دست می آید مشار الیه در کتاب پنجم فصل هفتم و هشتم از جنگ هائی

که بین کوشانی ها و ساسانی ها در حوالی ۳۶۷ و ۳۶۸ مسیحی واقع شده صحبت میراود از روی نگارشات مورخ ارمنی مذکور چنین معلوم میشود که مهتاجم، کوشانی ها بودند و دومرتبه ساسانی ها را شکست فاحش دادند به این تفصیل که در دفعه اول یکی از لشکرهای آنها را بکلی محو نمودند و در دفعه ثانی شاه پور دوم مجبور شد که از میدان جنگ فرار نماید (۱)

بیشتر از روی مطالعه مسکوکات دیدیم که « کیدارا » بعد از یک دوره تابعیت به ساسانی ها، مخالفت نموده و استقلال خود را احراز نمود. مورخ ارمنی صریح آنرا تأیید میکنند و مارتن تاریخ این واقعه مهم را در ۳۱۷-۳۶۸ مسیحی قرار میدهد. چیز دیگری که این تاریخ را تأیید میکنند این است که کنسنگم در چپه تیپ نمره دوم سکه کیدارا سنه ۲۳۹ را خوانده و آنرا مربوطه به عهد کنیشکا حساب میکنند. اگر خواندن او صحیح باشد و جلوس کنیشکا قرار نظریه استن کمنو بر تخت سلطنت در ۱۲۸ یا ۱۲۹ مسیحی مقرر و نه به حقیقت باشد از ۱۲۸ یا ۱۲۹ بعلاوه ۲۳۹ سال ۳۶۷ یا ۳۶۸ یعنی درست سالی بدست می آید که (مارتن) برای احراز استقلال کیدارا از سلطه ساسانی معین کرده است.

نتایج: مقصود از مطالعه منابع چینی، مسکوکات، شهادت مورخین کلاسیک رومن و ارمنی و غیره که قبل برین تفصیلات آن گذشت این بود تا مسئله کوشانی های خورد و یا کیداری ها از پهلوهایی مختلف دیده شده و بعد با ترکیب همه ملاحظات چند سطر اساسی از آن بدست آریم.

بر کسی پوشیده نیست که در تاریخ قدیم افغانستان واقعات بعد از دوره کوشانی های بزرگ تاریک تر شده در قرن ۳ و ۴ مسیحی اوضاع خیلی پیچیده میشود و تاریخ این دوره بیشتر از هر عصری تفحص، تجسس، کنجکاوی بیکار دارد تا سر رشته بدست

آید و چند سطری که نوشته می شود طوری شود که حتی المقدور موافق حقیقت باشد. بهر حال چون تا حال به چنین مسائل آنها بصورت مسلسل دست زده نشده از منابع و معلومات حاضر هر قدر مختصر و کوتاه هم است استفاده نموده قدمی میگذاریم و امید داریم به تعقیب آن در اثر روشنی های جدید قدم های تازه تری برداشته شود

ژوان ژوان و اخراج کوشانی ها از باختر: قراریکه در «وی شیو» سالنامه خاندان شاهی «وی Wei» تذکار رفته و در اول مطالعات خود از آن صحبت کردیم چنین مینماید که کوشانی های بزرگ بعد از طی دوره عظمت و جلال خود در دو طرفه هندو کش بنوبه خود مورد تهدید یکی از قبایل آسیای مرکزی موسوم به ژون ژون ها واقع شده و از تهاجمات آنها در اذیت بودند. تا وقتیکه حکومت و نیروی کوشانی ها در آریانا استوار بود تهدیدات ژون ژون ها اهمیتی نداشت لیکن چون مرکز ثقل نیروی کوشانی با فتوحات هند آهسته آهسته به ماورای اندوس انتقال یافت ژون ژون ها بلاشبه جری تر شده و طوریکه در ماخذ چینی مذکور دیدیم حملات خود را چندین مرتبه تکرار کردند تا اینکه بالاخره موثر افتاده و کوشانی های باختر به دو حصه تقسیم شدند دسته بطرف غرب بجانب سواحل بحیره خزر رهسپار شد و جمعی با پادشاه خود «کیدارا» که قرار شهادت سالنامه چینی مر در شید و دلاور بود بطرف جنوب هندو کش فرود آمد. پوره معلوم نیست که چرا کوشانی های باختر دو حصه شده اند بعضی ها علتش را چنین می نویسد که چون کوشانی های بلختر قدرت محافظه باخترا به تنهایی به خود ندیدند بطرف سواحل خزر و جنوب هند و کش روانه شدند تا کوشانی های این نقاط را بخود ملحق ساخته و در مقابل تهدید دشمن کار سازی کنند.

شاخه جنوب هندو کش یا کیداری ها: اگرچه «کیدارا» نام شخص و شخص هم شهزاده یا امیری است که حین بیجا شدن دسته ای از کوشانی های بزرگ بطرف

جنوب هندو کش بر آنها آمريت دارد باز هم مورخين چنين فرار گذاشته اند که اين شاخه کوشاني هارا از روز حرکت شان بجنوب هندو کش « کيداري ها » ميگويند پس کيداري هم نام سلاله پادشاهاني است که بر اين شاخه کوشاني ها سلطنت کرده وهم نام عمومي دسته از کوشاني هاي باختر که آنها را کوشاني هاي خورد هم ميگويند .

مقابله کيداري ها با ساساني ها در باختر : اگر چه با اشاراتي که شده روابط کيداري ها با ساساني ها آنقدر روشن نيست باز هم وقت بوقت از اظهار بعضي نکته هاي مهم ناگزيريم . بيشتر در جمله علل سقوط کوشاني هاي بزرگ گفتيم که ظهور سلطنت ساساني هم در اين امر بي دخل نبود چون عظمت ساساني ها باضعف کوشاني ها تصادف نموده است ساساني ها تا جائي که دست شان ميرسيد از مداخلت هاي مستقيم وغير مستقيم در خاک هاي آريانا خود داري نکرده و پيوسته مترصد موقع مساعد تری بودند تا قدمي جلوتر گذارند از طرف ديگر اگر در مراسم تشريفاتي لقب گذاري شهزادگان آنها نگاه شود ديده ميشود که چشم حرص و آز هميشه به سرحدات امپراطوري کوشاني دوخته و براي بعضي حصه هاي غربي آريانا مثل آريا و سيستان و مارجيان و خوارزم که کم کم بدست آورده بودند حکومتی تشكيل داده و حکمران آريا « حکمران خراسان و شاه کوشاني ها يا شاه بزرگ کوشاني ميخواندند » اين حکومت و حتی حکمراني در آنجا در نظر ساساني ها خبلي مهم بود و شهزادگاني که يکروز بر تخت شهنشاهي ساساني جلوس ميکرد حتماً بايستي در دوره شهزادگي خود حکومت خراسان را ديده مي بود چنانچه درميان شاهان ساساني شاه پور اول هر مزداول - بهرام اول - بهرام دوم اين عهده را در زمان شهزادگي خود طی نموده بودند . (۱) و بهرام ۳ و هر مزدا ۳ در سيستان حکومت داشتند .

(۱) ايران در عصر ساسانيان تاليف گريستن سن متن فرانسوي صفحه (۲۲۲) ملاحظه شود .

بیائیم به اینکه آیا ساسانی‌ها تازمانی که کیداری‌ها در باختر بودند به این قطعه رسیده توانستند یا نه؟ این مسئله با دقتی که ما در نظر گرفته ایم هنوز واضح مطالعه نشده زیرا چیز مهمی که برای این کار بکار است تاریخ صحیح خروج کیداری‌ها از باختر است که هنوز واضح معلوم نیست و آنرا بصورت تقریب بین ۲۲۱ و ۴۰۹ مسیحی قرار میدهند.

درین شبه نیست که ساسانی‌ها در دوره انحطاط کوشانی در حواشی قسمت‌های غربی و شمال غربی امپراطوری کوشانی (سعت یافته) از زمان شاه پور اول تا بهرام دوم حکمران‌های آنها در خراسان بلقب «کوشان شاه بزرگ» یاد میشدند ولی چنین معلوم میشود که در عصریکه کیداری‌ها در باختر وجود داشتند به این خطه نرسیده بودند.

تا گفته نماد که مدققین تاحال کیداری‌ها و مخصوصاً دوره تعالی و سلطنت آنها را در طی قرن ۵ مسیحی قرار میدادند. نظریه جدیدتر که متکی به منابع چینی و مسکوکات و شهادت مورخین کلاسیک است مبنی بر این است که ایشان نه در قرن ۵ بلکه در قرن چهار سلطنت کرده‌اند. موافق به نظریه اولیه «گریستن‌ستن» در صفحه ۲۸۷ «ایران در عصر ساسانی» می‌نویسد: «در اوائل سلطنت خود فیروز، «کیداری‌ها» را به پرداخت مالیه و ادار ساخته بود «کیدارا» (۱) پادشاه این قوم از تادیبه مالیه انا نمود و جنگ در گرفت. میگویند که پادشاه فارس کوشن نمود که با Kingkhas (کنگکاس) پسر کیدا را صلح کنند و خواهر کنگکاس را ازدواج نماید اما پیشنهاد نقشه اوسر نگرفته و جنگ دوام کرد. درین وقت فیروز ب فکر طرح نقشه دیگر افتاد و چشم امپرا طوری بی زانس (رم شرقی) را به خطر کوشانی‌ها باز نموده به حکومت مذکور نوشت: «برای اینککه دست این اقوام بربر از ار منستان و دره‌های قفقاز کوتاه شود و از

تهاجمات آنها دولت روم شرقی محفوظ باشد برای من پول بفرست تا کیداری ها را پس با و مغلوب سازم. لیکن جوابی از امپراطوری روم شرقی نگرفت معذالك کیداری ها را کاملاً شکست داد و آنها را به سر کوه گئی کنگاس از شمال هندو کش به گندهارا محدود ساخت چون فیروز زمین سال های (۴۸۴ - ۴۵۹) سلطنت کرده است و کیدارابه نظریه جدید در نیمه دوم قرن چهارم حکمفرمائی داشت و اقیعات ازهر رهگذر بهم موافقت میکنند و صورت تجاوز ساسانی ها و علت فرود آمدن کیداری ها از شمال به جنوب هندو کش توضیح میشود.

واضح علت خروج کوشانی ها را از باختر بطرف سواحل بحر خزر و جنوب هندو کش فشار و حملات متعدد بیکه از قبایل آسیای مرکزی ژوان ژوان هامیداند. از طرف دیگر قرار بیکه مطالعه مسکوکات روشنی می اندازد کوشانی های خورد فقط در زمان شاه بور دوم که منتهای عروج ساسانی ها است موقتاً تابع این دولت شده و پسان باز استقلال خود را بدست آورده بودند این هم دلیل واضحی است که ساسانی ها در اوائل برای مغلوب ساختن کیداری ها کوشش کردند ولی تا زمان سلطنت شاپور دوم (۳۰۹ - ۳۷۹) به این کار موفق نشده و سپس موقتاً در کابل هم نفوذ یافتند.

شاخه غربی کوشانی و مقابله با ساسانی ها: بیشتر متذکر شدیم که بعد از خروج از باختر دسته از کوشانی ها بطرف غرب رهسپار سواحل بحیره خزر شد. قرار بیکه معلوم میشود ایشان مانند شاخه جنوبی یعنی کیداری ها بیکار ننشسته و مانند دسته اخیر الذکر با امرا و شاهان ساسانی مصروف جنگ و پیکار بودند، کربستن سن می نویسد (۱) «بهرام پنجم با اقوام بربر شمال که منابع عربی و فارسی بدون تشخیص ترك میخوانند جنگ نموده است این اقوام حتماً عبارت از خیونی ها Chionites هستند که اصلاً آنها را شاخه از هن ها حساب میکنند و بعضی

(۱) صفحه ۲۷۰ ایران در عصر ساسانیان ترجمان فرانسه تألیف کرستن سن (۱)

عناصر آنها در قشون شاه پور دوم بود اما به تعهدات دوستی آنها اعتمادی نبود. این قوم درین وقت عموماً در وادی های مرو مسکون بودند و بعد از وفات شاه پور در خراسان ریخته دشمن عمده ایرانی ها شدند. بهرام ۵ شخصاً در مقابل آنها قشون کشیده برادرش «نرسه» را در غیاب خود تائب السلطنه مقرر کرد و در جنگ فاتح شد.

بالا از زبان کریستن سن دیده میشود که «منابع غربی و فارسی بدون تشخیص این اقوام را ترك میخوانند» یعنی اگر تشخیص شود ترك نیستند بلی «خیونی» هستند و خیونی با تحقیقاتی که شده عبارت از همین عناصر کوشانی خورد و کوشانو یفتلی و یفتلی میباشد که پشت هم به سلطنت رسیده اند پس صحت منابع چینی واضح معلوم میشود که عدّه از آنها از باختر بطرف غرب رفته و در مرو و خوارزم و سواحل بحیره خزر منتشر شده بودند و از جانب شمال امپراطوری ساسانی را تهدید میکردند و با ساسانی ها دشمنی می ورزیدند.

سلطنت کوشانی های خورد در جنوب هندو کن: از منابع چینی معلوم میشود که کیدارای

دلاور چون بالشکریان خود به جنوب هند کوه فرود آمد پنج «ایالات شمالی گندهارا مطیع او شد» این جمله اگر چه کوتاه و مختصر است ولی عنوان متصلی است که شرح يك فصل بزرگ را در آن میتوان یافت و قتی که کیدارای از باختر به جنوب هندو کش فرود می آید چنین معلوم میشود که با کسی مقابل نشده است علت این مسئله واضح است که بعد از سقوط کوشانی های بزرگ و برهم خوردن نظام امپراطوری عوض يك سلطنت مقتدر حکومت های ملوک الطوائفی در هر گوشه و کنار بمیان آمده بود و از آن میان دسته کوشانی های باختر در شمال و دسته کوشانی های کابل در جنوب اهمیت بیشتری حایز بود. آمدن کیدارای با لشکریانش از باختر بسکابل حمله و یاتهاجمی نبود که در بین جنگ واقع شود و با مقابله بعمل آید بلکه برعکس دو شاخه يك تنه بود که بهم یکجا میشتند یعنی

کوشانی های شمال به جنوب پیوست میگردید ازین جهت حین آمدن کیدارا از باختربه علاقه کابل جنگی واقع نشد و نقاط جنوبی هندو کش کاپیسا - کابل - گندارا - پختیا همه سلطنت واحدی تشکیل دادند. دامنه قلمرو سلطنت کیداری یا حکومت کوشانی های خورد از طرف غرب تا بامیان از طرف شرق تا اندوس انبساط داشت شمال آنرا دامنه های جنوبی هندو کش و خط جنوبی را کهستانات جنوبی تمین میکرد بعضی ها حد جنوبی قلمرو این سلطنت را تا بنو Banu هم پیش میبرد. چنین مینماید که مرکز این حکومت در اوایل وهله « کاپیسی » بوده و بعدها بواسطه تهدید بعضی قبایل آسیای مرکزی که هویت آنها پوره معلوم نیست به پشاور مستقل شده است .

مؤسس سلطنت کوشانی های خورد : مؤسس سلطنت کوشانی های خورد شخصی است که در همه منابع بنام (کیدارا) یاد شده . اصلاً خودش در جمله آخرین پادشاهان کوشانی بزرگ باختر هم بحساب میرود . چون اسم او در مسکوکات و سائر منابع زیاد دیده میشود و در سینه های دوران هم ذکر رفته احتمال قوی میرود که به این نام چند نفر یا اقلاً در نفر در زمانه های مشخص سلطنت نموده باشند بر علاوه « کیداری » نام خانواده سلطنتی آنها هم شده بود خود « کیدارا » از موقع خروج از باختر تازمانی که مقرر سلطنت را در پشاور میگیرد پیوسته ذکر شده .

مسکوکات : مسکوکات « کیدارا » و سایر شاهان کوشانی خورد عموماً نقرئی و نازک است و چند سکه مسی آنها از « بنو » هم یافت شده است ولی با تحقیقاتی که درین زمینه شده اینقدر واضح گردیده که مسکوکات نقره ئی مخصوص شاهان و سکه های مسی مربوط به حکمرانان ولایات میباشد که از ان پسان صحبت خواهیم کرد تشریح سکه های خود کیدارا قرار ذیل است :

سکه نقره ئی

روی سکه : نیم تنه شاه به نیم رخ راست فیتنه دور سر دارد که منتها الیه آن

عقب سر متحرك است تاجی دارد بشکل کنگره سر برج که سه دندان آن مانند مسکوکات شاه پوردوم معلوم میشود بالای دندانها مرگزی تاج شکل ماه نو و گره دیده میشود . موهای سراو از پشت کردن بر آمده ریش ندارد . گوشواره بگوش دارد برسم الخط برهمی نوشته است : کیدارا گوشان شاه .

پشت سکه : آتشکده ئی دیده میشود که قسمت قاعده و حصه فوقانی آن سه مرتبه

دارد و در وسط بدنه ، آتشکده قرار گرفته . بالای زبانها های آتش نیم تنه هر مزد به نیم رخ راست معلوم میشود به دو طرفه آتشکده روبرو جانب آتش دوفتر محافظین شمشیر بدست دیده میشوند .

نوع دیگر سکه نقره .

روی سکه : نیم تنه شاه روبرو مقابل دیده میشود . فیتنه که علامه شاهی است به

دور سر دارد انجام آن بالای شانها های او مواج است . تاجی پوشیده که از سه حصه مرکب است . حصه مرکزی ۵ پر و حصه های اطراف آن هر کدام سه پر دارد . تاج او بابت های مواج و گره ئی مزین است . موهای او به دو طرفه کردن مشاهده میشود . ریش ندارد . گوشواره و گلوبند دارد . بالای شانها های او سر شانها ئی دیده میشود . برسم الخط برهمی نوشته است (کیدارا گوشان شاه) .

تصادمات بین کیداری و ساسانی : چه از روی قانون نمایش صورت در مسکوکات

چه از روی حضور سپاهیان «خیونی» یا کوشانی در سلك قشون شاه پور دوم چین جنگ بارومنها در معاصره شهر امیده Amida و چه از روی شهادت بعضی مورخین ارمنی و چه از روی کتیبه پر سه یولیس معلوم میشود که «کیدارا» یا کیداری ها چندگاهی مطیع ساسانی ها بودند ولی پوره معلوم نیست که در چه وقت و کجا . آیا در اول

وهله که کیداری ها در باختر بودند به ساسانی ها اطاعت میکردند. یاجینیی که در جنوب هندو کش فرود آمد. گندها را تازه واصل شده بودند. اگر چه بعضی ها تسلط آنها را بر کیداری ها در باختر اشاره میکنند لیکن اکثر قرائن دلالت برین میکنند که این تسلط موقتی بر کیداری ها در دره کابل صورت گرفته باشد و انهم در موقعی بوده که کیداری ها تازه به این سمت فرود آمده بودند. امیانوس مارسلی نویسنده میگوید که شاه پور دوم از ۳۵۰ تا ۳۵۸ مدت ۸ سال در جنگ سرحدات شرقی بر علیه کوشانی ها مصرف بود احتمال زیاد میرود که این سلسله جنگ ها که مدت چندین سال طول کشیده است معاصر زمانی باشد که کیداری ها از باختر بر آمده و به دره کابل و گندها را مستقر میشدند و ساسانی ها از همین بیجا شدن آنها استفاده کرده نمیخواستند موقع بدهند که کیداری ها یعنی کوشانی های باختر به کوشانی های جنوب هندو کش ملحق شوند و از اتحاد آنها قوه مخوف تری بر علیه دولت ساسانی ها عرش اندام کند ساسانی ها این موضوع را خوب درک کرده بودند ولی کوشانی ها هم از جنگ و مخاصمه دست نمیکشیدند و این وضعیت جنگ و نبرد مدت ۸ سال کامل طول کشید ولی چون کیداری ها تازه از باختر بیجا شده و هنوز در جنوب هندو کش به تمر کر قوا و جمع آوری نیروی خود وقت نیافته بودند مطیع ساسانی ها شدند و نفوذ ساسانی ها تا کابل بسط یافت و شاه ساسانی برای اینکه یکی قوای عسکری آنها را ضیف و دیگر از رشادت آنها کسار گرفته باشد جمعی از آنها ابر علیه دشمن غربی خود رومن ها استعمال کرد و این همان واقعه معاصره قلعه امیده است که گرو مباتس کوشانی و سپاه او در اطراف دیوار های آن دیده شده است.

اجرای استقلال و تشکیل سلطت بزرگ : از روی مسکوکات و شهادت

متابع چینی و مخصوصاً اظهارات واضح و دقیق «فوستس» بیزانتی مورخ ارمنی واضح معلوم میشود که (کیدارا) و دولت کوشانی کیداری برای همیشه مطیع ساسانی ها

نمانده و هنوز ۹ سال از کشمکش ها و نبرد با ساسانی ها نگذشته بود که تمام احتیاط های ساسانی برهم خورده و کوشانی های خورد به سر کردگی شاه و زعیم ملی خویش کیدارا برای جنگ آزادی کمر بسته و داخل اقدامات جدی بر علیه سلطه ساسانی شدند .

جنبشی که کیداری ها بر علیه ساسانی ها روی کار آورده بودند چیز کوچکی نبود و میتوان آنرا ضرب مهلکی حساب کرد که در نتیجه آن در مشرق دامنه تصرف آنها از آریانا برداشته شد و در غرب بسیاری از قسمت های ارمنستان از دولت ساسانی جدا و به رومن ها پیوست گردید . زیرا وقتیکه هنگام آزادی خواهی در آریانا بلند شد ساسانی ها دست و پاچه شده و برای اینکه پوره به مسائل جنگی آریانا توجه بتوانند با رومن ها از در صلح پیش آمده و امتیازاتی برای رومن ها قایل شدند .

بهر حال قرار شهادت مسکوکات و نگارشات « فوستس » ارمنی جنگ استقلال خواهی در سال ۳۷۷ - ۳۶۸ بر علیه شاه پور دوم ساسانی شروع شد . باجز نیانی که خوشبختانه مورخ مذکور میدهد واضح معلوم میشود که محرک و مسبب این جنگ ، کیداری های کوشانی بوده و حمله و تهاجم هم از طرف آنها شروع شده است و این خود دلالت میکند که این جنگ جنگ آزادی و جنبشی است که برای امحای سلطه شاپور دوم ساسانی بعمل آمده است .

با اظهارات مورخ ارمنی درین جنگ کامیابی های درخشانی نصیب دولت کیداری آریانا شد و شاپور دوم ساسانی دو مرتبه به شکست های مدحشی مواجهه گشت . یک دفعه یکی از لشکر های او بکلی محوشد و در دفعه ثانی کار لشکریان ساسانی به اندازهئی دچار خرابی شد که شاه پور دوم بر ای نجات جان خود مجبور شد که از میدان جنگ فرار کند . به این ترتیب کوشانی های خورد که تقریباً ده سال قبل بواسطه هر ج و مرج و تهدیدات قبایل آسیای مرکزی ژوان ژوان ها

و غیره ضعیف شده و کم و بیش تحت سلطه مستقیم و غیر مستقیم ساسانی ها واقع شده بودند به آرزوی دیرین خویش موفق شده و استقلال خود و کشور خود را در سال ۳۶۷ یا ۳۶۸ بدست آور دند و به تشکیل سلطنت ازادی در جنوب هندو کش پرداختند که بیشتر حد و آنرا شرح دادیم. سلطنت آزاد کیداری اگر چه حکومت نیرومندی بود باز هم قلمرو آن محدود بود. در غرب و شمال غرب نفوذ ساسانی ها انبساط داشت ولی ظهور یفتلی ها در شمال و شمال شرق آریانا و سلطنت مقتدر آنها که در فصل آینده از آن بحث خواهیم نمود نه تنها باعث عقب نشینی ساسانی ها در خاک های آریانا شد بلکه به موجودیت سیاسی آنها در مملکت شان هم رخنه وارد کرد.

ظهور یفتلی ها و اختتام دولت کیداری : پیشتر در اوائل مطالعات خود حین معاینه منابع چینی مشاهده نمودیم که « کی-تو-لو » یعنی « کیدارا » پسر خود را در (فو-لوشا) یعنی پشاور جانشین خود مقرر کرده و خودش بطرف غرب حرکت کرد تا در مقابل قوم متهاجی فعالیت کند دارة المعارف (ما-توان-لن) ترجمه «رموزات» این قوم متهاجران و ژوان-ژوان خوانده و «وی-شیو» که (اسپخت-Specht) ترجمه کرده آنها را «هیوانگ-نو» معرفی میکنند و حقیقت امر این است که (ژوان-ژوان) و (هیوانگ نو) اسباب جنبش اقوام در آسیای مرکزی شده و هیوانگ نوها درین وقت از علاقهای شمال بحیره اورال و خزر بطرف غرب آسیا و خاکهای اروپا انتشار یافته بودند و قومیکه از صفحات شمال آمو به تخارستان و باختر وارد شده یفتلیها میباشد که بجای سلطنت کوچک کیداری گندهارا دولت مقتدری در دو طرفه هند و کش تشکیل نموده و سلطه ساسانیها را ناپدید ساختند اینها مطالبی است که در فصل آینده از آنها مفصل صحبت خواهد شد اینجا محض از نقطه نظر ارتباط وقایع با کیداریها از استقرار یک شاخه یا قبیله یفتلی موسوم به «زابلی» مختصراً ذکر میکنیم.

شاخه زابلی و شهادت مسکوکات آنها : در فصل آینده که برای یفتلیها وقف

شده است راجع به هست و بود و نامهای مختلف و قدیمی این قوم و صورت ورود ایشان در آریانا مفصل بحث خواهیم نمود . اینجا از نقطه نظر ارتباط با موضوع سقوط سلطنت کیداری ها که سردست است از يك شاخه یا قبیله نیرو مند آنها صحبت میکنیم که بنام (زاولی) یا (زابلی) در حوالی غزنی و بین غزنی و قندهار مستقر شده و این علاقه بنامشان به زابل و زابلستان شهرت یافت. نا گفته نماند که حین ظهور یفتلیها در آریانا ساسانیها از قدرت خود و ضعف کیداریها استفاده کرده و پی هم در فکر تهاجم و حمله بولایات مختلف مملکت ما بودند و وقت و محیط چنین تقاضا میکرد که عوض سلطنت های کوچک یفتلی و کیداری در شمال و جنوب هند و کش يك دولت مقتدر بمیان آید تا با وحدت قوا با ساسانیها طرف شود بهمین اساس دولت کوچک کیداری بدست زاولی های یفتلی از علاقه گندهارا برداشته شد. قراریکه « مارتن » میگوید این نام قبیلوی در مسکوکات به نوشته « یونان و کوشانی » بشکل Zabol « زوبل » آمده ، در رسم الخط برهمی « جابولا Jabula » و جابولا « Jauvla » و جابو و له Jabuvlah خوانده شده کتیبه (تورامانا) در « کی یورا Kyura » هم صورت (جابولا) Jauvla آمده است و چون در مسکوکات قدیمه زابلی دقت بعمل آید معلوم میشود که ایشان در اواخر قرن چهارم در سرحدات هند رسیده و مستقر شده بودند .

نا گفته نماند که « مسن » از « توپ بزرگ » هده مسکوکات زیادی از یفتلیها مخلوط با مسکوکات ساسانیها یافته با مطالعاتیکه در « آریانا انتی کوا » (صفحه ۳۹۹ - ۳۹۶) درین زمینه بعمل آمده است. اگرچه چندین سکه آن به نیمه دوم قرن پنجم نسبت میشود اکثر مسکوکات ساسانی آن بسالهای اخیر قرن چهارم مربوط میباشد و با این دلیل قوی گفته میتوانیم که حصه زیاد مسکوکات یفتلی هم که در اینجا پیدا شده مربوط بهمین دوره میباشد . اکثر مسکوکات یفتلی که

در توپ بزرگ هده کشف شده پهن و نازك است و سرشاه به قوه تاپه نقش شده است . اكثر آنها نوشته ئی به رسم الخط « گریك و كوشان » دارد كه یا تنها است یا با مضمون یونانی رسم الخط بر همی هم دیده میشود .

دا كتره این ریش جونكر Dr. Heinrich Junkar در بعضی ازین نوشتہای یونان و كوشانی خوانده ، كه مسكو كات زابلی و در بلخ بضرپ رسیده و چون مسكو كات ضرب باخ تنها نوشته برسم الخط یونان و كوشانی دارد معلوم میشود كه مسكو كاتيكه تنها برسم الخط برهمی نوشته دارد بجنوب هند و كوه بضرپ رسیده اند چنانچه به تائید این نظریه تخته ئی باعین همین نوشته برهمی با حروف مجزی از پشاور كشف شده است .

از طرف دیگر رسیدن یفتلیها در پشاور پیش از ۴۰۰ با اظهارات زاير چینی فاهین Fahein هم تصدیق میشود زیرا مشار الیه میگوید كه شاهی از یفتلیها قبل برین سعی نمود تا كشكول گدائی بودا را ببرد ولی در اثر حوادث غیر مترقبه ناكام شد .

بیشتر در باب مسكو كات كیدارا دیدیم كه در چیه آن روی شعله های آتش آتشكده تصویر هر مزد دیده میشود این مسئله از اختصاصات قرن چهار است در بعضی مسكو كات زابلی كه از هده كشف شده عین آن دیده میشود .

يك سكه دیگر زابلی كه شباهت زیادی به مسكو كات ضرب مرو بهرام پنجم دارد باید به مرو ضرب زده شده باشد و باید كه تاریخ آن به قرن چهار نسبت شود زیرا از روی مسكو كات بهرام چهارم تقلید شده است .

خلاصه مقصد ازین مطالعات دقیق و استشهاده مسكو كات این است كه پیش از ختم قرن چهارم یفتلیها صفحات شمال تخارستان و باختر ، مرو را در تصرف ورده و در شمال هندو كش در مرو و بلخ و در جنوب آن سكه بضرپ رسانیده اند و حتی تا پشاور ولو بصورت حمله اولی هم باشد رسیده اند و در اثر ظهور همین

یفتلیهای تخارستانی و مخصوصاً قبایل زابلی آن به جنوب هندو کوش و استقرار آنها در گردو نواح کابل و غزنی و نقاط مختلف سمت مشرقی دولت کیداری خاتمه پذیرفته است .

و قتیکه قبایل « زابلی » از گردنهای هندو کوش فرو می آمدند « کیدارا » خطرات را بخود متوجه دیده از سلطنت دست کشید پسرش را که چینی ها نام نمیرند و او را بعضی ها « کنگاس » میخوانند و مسکوکات پرو Piro مینامند (۱) عوض خود در پشاور شاه مقرر کرده و خودش بالشکریان خود برای دفاع بکابل آمد تا بجانب کاپیسا رفته و در مدخل دره های هندو کوش از آمدن قبایل زابلی یفتلی جلوگیری کند ولی موفق شده نتوانسته و قبایل زابلی به پیشرفت خود ادامه دادند .

کنگاس Kungkas . یکی از پسرهای کیدارا که بعضی منابع از آن ذکر میکنند کنگاس نام داشت . مخصوصاً از او وقتی صحبت میکنند که پدرش هنوز در باختر بود . « کر یستن سن » پدرش کیدارا را آخرین شاه کوشانی شمال هندو کوش خوانده و در وقت فرود آمدن کوشانی ها را تحت سر کر دگی همین پسرش قرار میدهد ولی در مسکوکات به این نام کسی از کیداری ها دیده نشده .

پیرو Piro : درین شبهه نیست که کیدارا پسر یا پسرانی داشت که بواسطه نبودن منابع دقیق از نام و نشان آنها واضح اطلاع نداریم . منابع چینی طوریکه دیدیم بدون ذکر نام از یک پسر او ذکر میکنند که در موقع ترك سلطنت او را عوض خود در پشاور شاه اعلان کرده بود تاریخ ترك سلطنت کیدارا و جلوس پسرش را مدققین به سال های (۳۷۰ - ۳۸۰ مسیحی) قرار میدهند قراریکه از شباهت مسکوکات معلوم میشود پسر کیدارا که بعد از او به سلطنت رسیده پیرو Piro نام داشت . نمونه مسکوکات او ازین قرار است :

(۱) بعضی ها کنگاس را حین فرود آمدن کیدارا از باختر با او یکجا ذکر میکنند احتمال دارد که کنگاس و پرو دو برادر بوده باشند .

سکه نقره .

روی سکه : تصویر نیم تنه پادشاه رو به مقابل دیده میشود . و در سر فیه

(علامه شاه) دارد و انجام آن بالای شانتهایش موج است تاجی به سر دارد که در آن دو شاخ کج نداشت و چپ و در قسمت وسطی ۵ پر ملاحظه میشود و فیه های موج و کره آنرا مزین کرده است عوهای انبوه به در طرفه گردن دارد . بروت ها او خورد و به تارهای موی ریشش مرورید آویزان است . گوشواره و گلوبند پوشیده و سر شانتهی دارد . در رسم الخط برهمی بطرف چپ (شاه) و بطرف راست پیرو ره Pirosa نوشته است .

بشت سکه : آتشکدهئی که تهداب آن سه مرتبه دارد . ملاحظه میشود . بالای

شعله های آتش هیکل نیم تنه هر مزدرخ بطرف راست معلوم میشود . دو صخره آتشکده رخ به طرف آتش دو نفر محافظ باشمشیر مسلح میباشد .

در روی يك سکه دیگر برسم الخط برهمی بصورت راست کلمه (شاهی) و بطرف چپ (پیرو Piro) تحریر است .

مداخله جدید ساسانی ها : حینیکه قبایل رابلی یعنی طرف دره کابل فرود

آمده و در اثر اضطراب آن کیدار را ترک سلطنت گفت و «پیرو» پسرش بر تخت نشست ساسانی ها با از این موقع استفاده نموده بنای تجاوز و مداخلت را گذاشتند . حقیقتاً برای کوشانی های خورد موقع بسیار نازکی بود زیرا ساسانی ها لاینقطع آنها را تهدید میکردند و فتللی ها مجبور بودند که برای مقابله با ساسانی ها به سلطنت های کوچک محلی جنوب هندو کش خاتمه بدهند بهر حال اردشیر بنای تجاوز را گذاشته تاجائی بیش آمد و بعد از آن شاه پور سوم بسا نقاط دیگر را متصرف شده و «پیرو» را مجبور کرد که بصورت تیول نشین برگردد . این حکومت کند به این صورت نفوذ ساسانی ها در دره کابل انبساط یافت . این وضعیت در اینجا تازمان و رهران با بهرام کوشانی جانشین پیرو و در بعض جا های دیگر مثل نامیان

43800

تصویر (۴۵) مقابل (صفحه ۴۳۸)



«ورهران» یکی از پادشاهان دودمان کبیداری (کوشانی های خورد) که بعد از پیرو برتخت نشسته است.

تصویر (۴۵) مقابل (صفحه ۴۳۸)



KIDARA



PIRO



VARAHRAN

مسکوکات دودمان کیداری یا کوشانی های خورد
بالا : سکه کیدا را . وسط : سکه پیرو . پایان : سکه ورهران

در زمان برخی از امرای کوچک محلی دوام نمود. این امر را برخی از مدققین به عنوان «کوشانوساسانی» خوانده و جز بعضی مسکوکات اثری از آنها معلوم نیست. موسیوها کن تصویر (یادشاه شکاری) را که از دره ککړک بامیان پیدا شده و بیکی از امرای محلی بامیان در قرن ۵ نسبت میدهد در قضا این امر محسوب مینماید بهر حال روی هم رفته تسلط ساسانی ها بر دره کابل و گندها را طول زیادی نکشید زیرا یفتلی ها نه تنها خاك های آریانا را از تسلط ساسانی ها بیرون کردند بلکه صدمات مهلك به شاهان و ارکان دولت ساسانی رسانیدند.

ورهران یا بهرام Varahran: از روی مسکوکات چنین معلوم میشود که

بعد از پیرو شاه دیگری بنام ورهران به سلطنت رسیده باشد.

لباس: در فصل هشت (صفحه ۳۲۲) همین جلد راجع به لباس کوشانی های بزرگ

شرحی نوشتیم و وعده داده بودیم که در فصل کیمداری راجع به تغییر البسه مجدداً صحبت خواهد شد لباس در سه قرن سلطنت کوشانی های بزرگ با وجودیکه از پارچه های کلفت ساخته میشد نسبتاً کشاده و فراخ و عاری از تزئینات بود و زیور کمتر دیده میشد. تهاجم ساسانی ها و نفوذ موقتی ایشان در باختر و کابل در البسه عصر کیمداری ها و ما بعد تغییراتی بیش کرد که آثار آن مدتی تا قرون ۶ و ۷ دوام کرد و خطوط مختصه و ممیزه آن عبارت از این بود که لباس تنگ تر شده رفت و زیورات بیشتر شد. قرار نظریه پروفیسر «هرز فلد» لباس ساسانی قرن ۳ تا لباس بعدتر از آن فرق داشت. بعبارت دیگر آنچه بعد از قرن ۳ در میان ساسانی ها معمول شد آنرا «لباس عادی دوره دوم ساسانی مینامد» (۱) ماهم لباس سه قرن اول مسیحی را در عصر کوشانی های بزرگ مطالعه کردیم. تاثیری که البسه ساسانی در لباس عصر کوشانی های کوچک کیمداری و دوره های بعدتر

افکننده همین (مد) دوره دوم آنها میباشد که «دامن مدور» از ممیزات آنست
 پروفیسر هرز فلد به این عقیده است که ساسانی ها گوشه های دامن را از دو طرف
 زانو بر میزدند و دامن در حصه مقابل شکل مدور اختیار میکرد. پروفیسر هاکن
 میگوید که اصلاً دامن مدور بریده میشد تا سر باز و مخصوصاً سوار کار آزادانه حرکت
 بتواند و این نوع برش بین ۳۰۹ و ۳۸۸ یعنی در تمام قرن چهارم معمول بود. و هن
 آستین ها را در این وقت مروارید دوزی میکردند و کمر بند و سینه بند مرصع می پوشیدند
 بقرار نظریه پروفیسر هاکن مجسمه ای که در افغانستان تحول لباس این عصر و نمونه
 البسه معموله قرن چهارم را نشان داده میتواند هیگل «سوریا» رب النوع
 آفتاب کوتل خیر خانه و مجسمه هائی است که از معبد مذکور کشف شده است.
 درین وقت هم چین درازی معمول بود که در قسمت سینه و شکم چسپ بود
 وقات های پارچه بصورت حیف در حصه های تحتانی لباس بیشتر دیده میشد
 دم های چین را یک قطاره و دو قطاره با مرواریدهای خورد و بزرگ زینت میکردند. کمر بند
 شامل دو تسمه بود که یکی آن پاییان ترمی افتاد و دران یک خنجر کوتاه و یک
 شمشیر دسته طویل را اویزان میکردند. در طی قرن چهارم و قرون مابعد مردها
 گلوبند و گردن بند استعمال میکردند و مروارید و سنگ های قیمتی دران هانصب
 مینمودند. شلوارهای این عصر کشاد بود، موزه رواج زیادت با آن ماسی هائی
 می پوشیدند که دریا شنه پایا بند های فیمه نمائی بسته میشد.

تاجائی که در تاج شاهان و کلاه رب النوع آفتاب کوتل خیر خانه تحقیق
 شده امرا و شاهان تاجی می پوشیدند که دمه آن از گل های پنج برگه محاط
 در نیم دایره ها مزین بود.

شبهائی نیست که لباسی که شرح دادیم بیشتر مخصوص نجبا بود. لباس عامه
 را هم نظیران میتوان قیاس کرد در صورتیکه از مروارید و جواهرات
 و زیور رات و اسلحه عاری باشد.

فصل یازدهم

یفتلی ها

اوضاع عمومی آریانا مقدم بر ظهور یفتلی ها : در اواخر قرن چهارم

میلادی و اوائل قرن پنجم در حالیکه سقوط تدریجی امپراطوری مقتدر کوشان های بزرگ آریانا به نقطه بحرانی رسید در فارس دولت ساسانی رو به ترقی میرفت و در هند سلاله گوپتا اظهار موجودیت نموده بود. گوپتا ها هند را از سلطه امرای محلی و حکمرانان کوشانی رها نیده و به تقوی به بنیان هستی و توسعه سلطنت خود در خاک هند مشغول بودند ولی ساسانی ها که از چندی مراحل عروج خود را پیموده و بنای تجاوزات را به ولایات غربی آریانا گذاشته بودند از عدم دولت مقتدر مرکزی و ضعف امرای محلی استفاده نموده بیشتر و بیشتر بنای تجاوز را گذاشتند در چنین فرصت بحرانی احفاد کوشانی های بزرگ بصورت دسته های متفرق در شمال و جنوب هندو کش در باختر و کابل امارت های محلی داشتند که نا گهان تعرض مزید ساسانی ها شروع و قشون آنها تا نزدیکی های بلخ رسید. « کیدارا » رئیس کوشانی های باختر یا پسرش « کنگاس » که بنام کیدارای دوم هم خوانده شده بصورت فوری چنین فیصله کرد که به کوشانی های کابل ملحق شده و قوه نیرومندتری در مقابل متجاوز غربی تشکیل نماید. با وجودیکه ساسانی ها مفهوم و عواقب این نظریه را درک کرده و کوشش زیاد نموده تا چنین منظوری بر آورده شود معذالک روئسای کیداری باختری جنگ کمان با قوای ساسانی به کوشانی های کابل ملحق شدند و طوریکه سنجیده بودند جنوب هندو کش مخصوصاً قسمت های مرکزی و شرقی آنها از سلطه بیگانه گان تا زمانی حفظ کردند که دولت مقتدر یفتلی در آریانا ظهور کرد.

وجه تسمیه یفتلی : یفتلی ها کسانی اند که بین سال های ۳۸۵ و ۴۲۰ در باختر ظهور و برای تشکیل دولت مقتدری در آریانا قدبر افراشتند . این قوم را مقدم بر همه چینی ها و از روی معلومات آنها بیزانسی ها ، فارسی ها ، و آخر از همه هندی ها و عرب ها شناخته و هر کدام به لهجه و زبان خود ایشان را بنامی مسمی کرده اند که اگر خوب دقت شود ریشه همه آن یک چیز است .

منابع چینی پیش از قرن پنجم مسیحی ایشان را بنام « هوا » Hoa یا « هواتون » Hoa-tun (۱) و بعد از تشکیل سلطنت بنام « یتا » Yeta یا « اپتا » Epta شناخته اند و حتی دقیق تر هم میتوان گفت که در ایالت کائون چین به اسم « یتات » Yiptat و در کوریا به نام « یوپ تل » Yoptal معروف بودند (۲)

نویسندگان بیزانس ، یفتلی ها را طبق لهجه و رسم الخط خود شان بصورت مختلف « افتهالی نوی » ، « اوتتهالی نوی » ، « نفتهالی نوی » ، « ابدلوی » می شناختند ولی در مورد شکل کلمه چهارمی دایرة المعارف بریطانیکا علاوه میکند که کوشش مستقلی است که صورت نام اصلی را که محتملا « اپتل » Aptl یا « هپتل » Haptal بوده معرفی نماید ، حرف (ن) در اول کلمه سوم اشتباه صریح است (۳) منابع بیزانس در بعض موارد از آن ها به نام های « لیکوی » « او نوی » « خو نوی » هم اسم برده است . بعد از چین و بیزانس نوبت به فارسی ها میرسد و ایشان یفتلی ها را « هیطل » خوانده اند . عرب ها این کلمه را از ایشان گرفته بصورت عین « هیطل » یا با تغییر (ی) به (ب) « هبطل » ضبط و به اصول زبان عرب

(۱) دایرة المعارف بریطانیکا طبع چهاردهم جلد هشتم صفحه ۶۴۶ (۲) هزار سال تاتار تالیف یاریکو صفحه ۱۲۴ (۳) دایرة المعارف بریطانیکا صفحه ۶۴۶ (۴) دایرة المعارف بریطانیکا ماده افتالیت یا هن سفید .

جمع آنرا « هیاطله » یا « هباطله » ساخته اند و بلاخره منابع اخیر سانسکریت هند ایشان را به اسم ترکیبی « سیتا اونا » یا « شوته هونا » یاد کرده اند که « سیتا » و « شوتا » به معنی (سفید) است و « اونا » یا « هونا » (خارجی) معنی دارد و مفهوم مرکب آن « خار جی سفید پوست » میشود. « ونست سمیت » می نویسد که اصطلاح « هون » یا « هونا » که در ادبیات اخیر سانسکریت آمده به مفهوم بسیار مبهم برای تعیین خارجی های شمال غرب استعمال شده چنانچه بهمین رویه در زمان قدیم کلمه (یا اونا) و حال کلمه (ولایتی) استعمال میشود (۱) این اصطلاح با اصل مفهوم هن های زرد پوست جزئی ربطی ندارد و این مطلب را ایضاً کلمه (هن) در دایرة المعارف ها و ماخذ معتبر ثابت میسازد زیرا بطور مثال دایرة المعارف بریطا نیکا و لا روس قرن نهم هر کدام ماده (هن) را علیحده گرفته و در ذیل آن اشاره ئی به یفتلی ها نکرده اند (۲)

این بود بصورت عمومی نام هائی که چین و بیزانس و فارس و عرب و هند به یفتلی ها داده اند. این نام ها بصورت عمومی نظر مد قبین مختلف را جلب نموده بعضی کوشش نموده اند که میان آنها یکی را ترجیح دهند و برخی سعی نموده است که از میان آنها صورت اصلی نام را بیرون کشند. دایرة المعارف بریطا نیکا اصل این نام را چیزی شبیه « اپتل » یا « هپتل » خوانده است. اگر یکطرف از اختصاصات زبان های چینی و یونانی نویسندگان بیزانس و غیره صرف نظر شود و از جانب دیگر موضوع ابدال (الف، ی، ه) سر کلمه و (پ، ف، ت) وسط آن در نظر گرفته شود دیده میشود که فضاوت دایرة المعارف بریطا نیکا مقرون به صحت است. علاوه برین در دوزبان محلی افغانستان نام اصلی این قوم « اپتل » یا « هپتل » مفهوم لغوی هم دارد زیرا در پستو (اتل) به معنی پهلوان و در فارسی (هیتال) به معنی « مرد قوی و دلیر » است و به این معانی طبری هم اشاره کرده

(۱) اریل هستری اف اندیا صفحه ۳۳۹ (۲) در دایرة المعارف بریطا نیکا جلد ۱۴

صفحه ۵۰۹ و ۵۱۰ و لا روس قرن نهم جلد سوم صفحه ۱۰۴۴ ماده هن ملاحظه شود.

است بناءً عليه گفته می‌توانیم که اصل نام این قوم «ایتل» بوده و برای سهولت «افتل» و باز «یفتل» شده و تا امروز «یفتل» به مفهوم محل و «یفتلی» به معنی باشندگان یفتل در افغانستان موجود و معمول است.

نژاد یفتلی: همان طور که موضوع عرق و نژاد یوچی‌ها یا کوشانی‌ها تا مدتی تاریک و نظریات درین مورد متضاد بود نژاد یفتلی‌ها هم تا زمانی که طرفه روشن نشده بود ولی با بسط تحقیقات یکطرف بصورت قطع ثابت شد که یوچی‌ها یا کوشانی‌ها از کتله سیتی هند و اروپائی هستند و از جانب دیگر اکثر محققین به این مطلب رجحان دادند که یفتلی‌ها شاخه یوچی یا کوشانی میباشند. بناءً عليه من حیث یک شاخه یوچی یا کوشانی، یفتلی‌ها هم جزء خانواده هند و اروپائی محسوب میشوند و میتوان مانند یوچی‌ها یا کوشانی‌ها ایشان را جزء کتله «سیتی» یا «تخاری» هند و اروپائی خواند. نظریات بعضی از محققین که آثارشان دردست است قرار آتی است:

- (۱) پروکپ: پروکپ مورخ یونانی بیزانس که در اواخر قرن پنجم میلادی می‌زیست و در سال ۵۶۲ مسیحی وفات نموده و در باب جنگ‌های «جوستن» و محاربات ساسانی‌ها و یفتلی‌ها آثاری نوشته اولین کسی است که سفیدی پوست و حیات مدنی یفتلی‌ها توجه او را جلب کرده و ایشان را از هون‌ها یا بربرهای زردپوست که بر اروپا تهاجم نموده اند مجزی و متمایز می‌شمارد نظریه او را «گریستن سن» چنین تفسیر میکند: «هجوم آوران هفتالی که ایشان را هن سفیدهم گویند محتملاً هون حقیقی بودند زیرا بقرار عقیده پروکپ بواسطه سفیدی پوست و حیات مدنی از سایر اقوام هنی متمایز بودند.» (۱)
- (۲) پارکر: پارکر انگلیس که در تفکیک اقوام مختلف آسیای مرکزی و چین تحقیقات عمیق دارد در کتاب خود موسوم «به هزار سال تاتار» در هیچ جایی

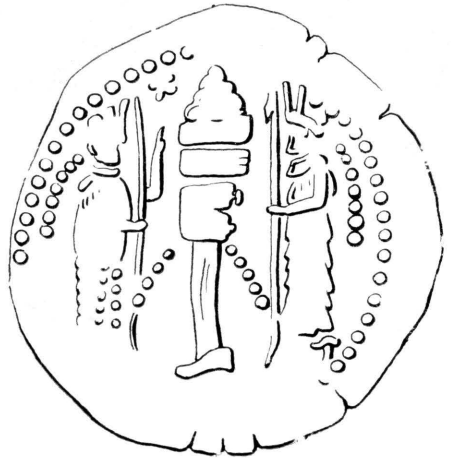
۴۴۴

تصویر (۴۷) مقابل صفحه (۴۴۴)



یکی از یاد شاهان یفتلی افغانستان که سکه او از کابل کشف شده

تصویر (۴۸) مقابل صفحه (۴۴۵)



بالا : یادشاهان یفتلی افغانستان • دوسکه فوق در کابل کشف شده است •
 پایین : یکی دیگر از یادشاهان یفتلی افغانستان • این سکه از یکی از استوپه های هده
 بدست آمده است •

یفتلی ها را با « هیوانگ نوها » یاهن های زرد پوست و قبایل مغلی و ترکی مخلوط نکرده و ایشان را صریح شاخه ئی از قبایل یوچی می شمارد متن نظریات اودر موارد مختلفی که در اثر فوق الذکر خود بایفتلی ها تماس نموده قرار ذیل است. تحت عنوان ئی تا Yi-ta یا یه Yeh-tal: تاریخ خانواده های مانچوی چنین نشان میدهد که افغانستان امروز افتها Ephthah قرن پنجم بوده و « افتها » یوچی های قدیم بودند (۱)



تحت عنوان یوچی یا افتالیت: هیوانگ نوها با قوه مدحش دیگر همچنین با چین جنگیدند. این قوه مدحش قوم کوچی بود که نزد چینی ها بنام یوچی معروف بودند و بعد از جنگ های طولانی نیمه غربی ایالت « کانسو » در تصرف ایشان در آمد (۲)



تحت عنوان فاهین: این مسئله باید ذکر شود که زمانیکه فاهین در پشاور بود چندین یادگار کنیشک و دیگر نفتالیت هارا از آنجا کشف نمود. (۳)



تحت عنوان یتا Ye-ta یا ئی Yi-tal: چنین معلوم میشود که سیاست «توبا» Toba (۴) به این قرار بود تا مافع شود که «ژوان ژوانها» و هفتالیتها با «توخون» Tukuhun مراد نه نکنند و از طرز تذکر چنین معلوم میشود که هفتالیتها (درین وقت چینی ها ایشان را «یتا» Yetta یا «اِپتا» Epta، در کانتون « یپ تات » Yep-ta و در کور یا یوپ تل Yop-tal میگفتند) یفتل های پامیر نبودند بلکه دسته کوچکی بودند که چینی ها ایشان را یوچی های کوچک میخواندند. (۵)

(۱) صفحه ۲۱ هزار سال تاتار (۲) صفحه ۸ هزار سال تاتار (۳) هزار سال تاتار. صفحه ۹۹
 (۴) خانواده سلطنتی چین است (۵) صفحه ۱۲۴ هزار سال تاتار.

تحت عنوان کی پین : آخرین پادشاه یونانی باختر « هلیو کلس » درین وقت وفات نمود و پارتی ها و یوچی ها سلطنت را بین خود تقسیم نمودند اخیر الذکر به تدریج دامنه امپراطوری خود را تا پامیر و کشمیر و پنجاب بسط داد و عادات بادیه نشینی را ترك گشت و بزودی دولت مقتدری تشکیل نمود که در عرب بنام امپراطوری هیطل وید هل Vidhal ، ابدل ، اقتالیت یا هفتالیت معروف شد . نویسندگان اروپائی ، فارسی ، چینی همه در تائید این مطلب کاملاً بهم متفق اند . حقیقتاً مورخین خانواده های شاهان مانچوریان میکنند که افغانستان امروز (اقتها) قرن پنجم بوده و (اقتها) یوچی قدیم میباشد . (۱)



(۳) سرپر سیسا یکس : سرپر سیسا یکس مؤلف تاریخ فارس و تاریخ افغانستان یفتلی ها را از جمله اقوام یوچی می شمارد مشر الیه در جلد اول تاریخ افغانستان تحت عنوان : « اصلیت اقتالیت ها یا هن های سفید » و در جلد اول تاریخ فارس تحت عنوان : « ورود هن های سفید » نظریات خود را چنین می نویسد : « سالنامه های چین به آگهی میدهند که شاخهائی از یوچی های بزرگ معروف به (هوا) Hoa یا (هواتون) Hoa-tun اصلاً در شمال دیوار بزرگ چین سکنا داشت و تابع ژوان ژوان ها یا کسانا بودند که بعدتر در اروپا بنام (اوازا) معروف شدند «هوا» به تدریج قبیله نیرومند شده و در اثر نام خانواده شاهان شان خویش را «یه تنها» Ye-tha نامیدند و از اینجا اصطلاح اقتالیت بمیان آمد و این اصطلاح از طرف یونانی ها در مورد آنها اطلاق میشد . فارسی ها ایشان را هیطل و یزانتی ها «هن سفید» میگفتند . مربوط به این مسئله پرو و کوپس Procopius اظهار نموده که در میان هن ها ایشان تنها قومی بودند که پوست سفید داشتند . زبان آنها هم زبان هند و اروپائی بود . اقتالیت ها از ختن بطرف غرب در حوالی

۴۲۵ م حرکت کردند و امپراطوری تشکیل دادند که از ترکستان چین امروز تا سرحدات فارس شامل بیش از (۳۰) ایالت بود که ولایات افغانستان از آن نمایندگی میتواند « (۱) »

در اطراف همین موضوع در جلد اول تاریخ فارس چنین می نویسد :

« قبل برین راجع به یوچی ها اشاره شد که ایشان در ۱۶۳ ق م ساک ها را کشیدند و مقرشان را در حوزہ تارم اشغال کردند در سال ۱۲۰ ق م یوچی ها ساک ها را از باختر بیرون راندند و آنجا را هم متصرف شدند و مرکز خویش را برای چندین نسل در آنجا قرار دادند در ۳۰ ق م یکی از قبایل آنها موسوم به « کوی شوانگت » سائر قبایل را مطیع خود ساخت و ملتی تشکیل نمود که نزد رومن ها به کوشان معروف شد « انتونی Antony » سفیری نزد این قوم فرستاد و رؤسای کوشانی در عصر سلطنت « اگوست » در روم آمدند قوای آنها به تدریج ضعیف شد و بالاخره قومی جای آنها را گرفت که چینی ها ایشان را « Yetha » و نویسندگان کلاسیک ایتالیا با « هن سفید » و فارسی ها « هیطل » خوانده اند چنین معلوم میشود که این نام در هر سه صورت فوق از کلمه « بتای لیتو » Ye-tai-li-to که به معنی رئیس است اشتقاق یافته باشد . نوواردین و کوشانی ها اگر چه از یک توده محسوب میشوند ولی از قوم اخیر الذکر که ایشان را بیرون راندند متمایز بودند . این قبیله نیرومند « اکسوس » را در حوالی ۴۲۵ عبور نموده و قرار نوشته های مورخین فارسی خبر تنها جم ایشان اغتشاشات بزرگی تولید کرد . » (۲)

* * *

(۴) کریستن سن : کریستن سن مدقق دانمارکی در کتاب ایران در عصر ساسانیان طبعاً از جنگ هائی که میان ساسانی ها و یفتلی ها بوقوع پیوسته مفصل حرف

میزند که در موقعش از آن استفاده خواهیم کرد. آنچه در باب نژاد یفتلی ها می نویسد ازین قرار است که ایشان هن حقیقی نبودند چنانچه گوید : «معدالك فیروز کیداری ها را کاملاً مضمحل ساخته وبا «کنگاس» به گندها را مهاجرت کردند درین بین قوم دیگری موسوم به هفتالیت که از ایاالت (کسان سو) Kan-su چین آمده بودند به نواحی تخارستان که کیداری ها آنرا ترک گفته بودند، هجوم آوردند. هفتالیت ها که ایشان را هن سفید هم گویند غالباً هن حقیقی نبودند زیرا بقرار عقیده «پروکی» بواسطه سفیدی پوست و حیات مدنی از سایر اقوام هنی متمایز بودند. (۱)

* * *

(۵) ونسنت سمیت : ونسنت سمیت انگلیس مولف تاریخ قدیم هند و فتوحات اسکندر و کتاب «اکسفورد هستری آف اندیا» یفتلی ها را از نقطه نظر نژاد از هن های زرد پوست متمایز و علیحده می شمارد و در تاریخ قدیم هند درین مورد چنین اظهار نظر میکند : «سلطه هن ها در آسیا مدت مدیدی دوام کرد. آن قسمت دسته هائی که در دره اکسوس مستقر شدند غالباً از نقطه نظر نژاد علیحده بودند زیرا بنام افتالیت یا «هن سفید» یاد شده اند. ایشان به تدریج مقاومت فارسی ها را از هم شکسته بر فیروز غالب شدند و او در سال ۴۸۴ کشته شد بعضی ازین هن های سفید بد سلطنت کوشانی های کابل و از آنجا به هند حمله کردند. (۲)

* * *

(۶) بار تولد : بار تولد محقق روسی که در شناسائی اقوام و اماکن و تاریخ آسیای مرکزی و باختر نظریات صائب دارد یفتلی ها را شاخه از (یوچی ها) یا (تخار ها) می شمارد که هر دوی آن یک چیز است مشارالیه در جغرافیای تاریخی

(۱) صفحه ۲۸۸ ایران در عصر ساسانیان متن فرانسوی (۲) صفحه ۳۳۴ ارلی هستری

ایران درین باره میگوید: «از قرن پنجم سلطنت و سیادت قومی به اسم هونهای سفید و یا یفا طله شروع میشود و این طایفه بعقیده اکثر علما شاخه ئی از (یواچژی ها) و یا تخار ها بودند» (۱)

* * *

در صورتیکه نظریات فوق خلاصه شود چنین نتیجه بدست می آید که «کریستن سن» و «سر پرسیسایکس» بقرار نظریات «پروکی» یفتلی ها را قومی میدانند دارای پوست سفید و صاحب حیات مدنی که زبان شان شاخه ئی از هندو اروپائی بود و به این دلایل جزء هن های حقیقی یا هن های زرد پوست نمی آیند نظریه ونست سمیت هم همین طور است که یفتلی ها از نقطه نظر نژاد از هن ها علیحده بودند «پارکر» و «سر پرسیساکس» یفتلی ها را شاخه ئی از یوچی ها می شمارند و بالاخره بارتولد قرار عقیده اکثر علما دقیق تر ایشان را جزء کتله تخاری یوچی محسوب میدارد. به اساس این نظریات یفتلی های مهاجم و جنگجو قومی بودند با پوست سفید و حیات مدنی و دارای زبان هند و اروپائی و شاخه ئی از کتله «تخاری» یوچی یا کوشانی چون یوچی ها بعد از یک سلسله جنگ ها با «هیوانگ نوها» از ایالت «کان - سوی» چین بطرف غرب آسیا مهاجرت اختیار کردند در آسیای مرکزی دو شاخه شده که یکی بنام «تهایوچی» یا «یوچی های بزرگ» به تدریج وارد حوزه تارم و سر دریا و آمودریا و بالاخره باختر شد و بنام یکی از قبایل شان موسوم به «کوی شوانگ» ملت ودرت و امپراطوری کوشانی را در آریانا تأسیس کردند و شاخه دیگر بنام «یوچی های خورد» مدتی در حوالی کوه های تبت در آسیای مرکزی باقی ماند که بتاریخ بعدتر راه متقدمین خود را پیش گرفته و یفتلی ها بحیث یک شاخه «تخاری» یوچی عبارت از همین یوچی های خورداند که مقارن سال های ۳۸۵ و ۲۲۰

در حوزه اگسوس و باختر رسیدند . یفتلی ها مانند کوشانی ها از باختر به تدریج به دو طرفه هندو کش پرا گنده شده و مانند کوشانی ها دولت و امپراطوری مقتدری در آریانا تشکیل نمودند منتها عمر امپراطوری کوشانی دراز تر و دوره سلطنت یفتلی ها کوتاه تر بود. همان طور که بعد از ختم امپراطوری بزرگ کوشانی امرای محلی ، عناصر نژادی و نام و نشان آنها در مورد نقاط مختلف افغانستان باقی ماند . یفتلی ها هم بعد از سقوط امپراطوری خود و تجزیه آن بدست ساسانی ها و ترک ها کاملاً از بین نرفتند ، امرای محلی آنها در کاپیسا و غرجستان و تخارستان و جیرستان و بادغیس و بامیان و مخصوصاً در بدخشان باقی ماند چنانچه در منطقه اخیر الذکر در شمال فیض آباد حالیه دهکده بزرگی بنام « یفتل » هنوز موجود است و باشندگان آن احفاد یفتلی های قدیم میباشند .

تشکیل دولت یفتلی در آریانا : قراریکه دیده شد یفتلی ها در حوالی سال های

۳۸۵ و ۴۲۰ در شمال آریانا در وادی های سواحل راست امو دریا پیدا شده و قسمت های زیاد حوزه اگسوس را اشغال کردند همان طور که کوشانی های بزرگ در قرن اول قم وارد « تاهیا » یعنی باختر شدند یفتلی ها هم بین ۴۲۰ و ۴۲۵ م از سواحل راست جیحون گذشته و در تاهیا یعنی باختر مستقر گردیدند . همان طور که اوائل سلطنت یوچی های بزرگ در صفحات باختر تاریخ است و مدتی ر وئسای قبایل پنجگانه ایشان به صفت رئیس بر علاقه های مختلف شمال هندو کش امریت داشتند تا قبیله « کوی شوانگ » بر چهار قبیله دیگر غالب شد و قوای آنها تمرکز پیدا کرد و وضعیت شان روشن تر شد و رئیس قبیله اخیر الذکر سلطنت کوشانی را بنا نهاد و ملت و دولت و امپراطوری کوشانی بمیان آمد ، چگونگی اوایل وضعیت یفتلی ها در باختر ازین هم تاریخ تر است ولی تا جائی که از خلال وقایع معلوم میشود میتوان گفت که قبایل آنها هم در اوائل امر هر کدام در علاقه نفوذی داشته تا یکی از آنها که « یتا » یا

« ایتل » نام داشت سایر عشایر و قبایل را مطیع خود ساخت و سر کردهٔ قبیله مذکور به لقب « ایتالیتو » که مفهوم آن رئیس بود پادشاه شد و ملت و دولت و امپراطوری یفتلی به تدریج وجود خارجی و شهرت پیدا کرد و تا سالیان چندی منابع خارجی پادشاهان یفتلی را به همان لقب عام « ایتالیتو » یا « ایتالینوس » یاد کرده اند .

زمانیکه در نیمهٔ اول قرن اول ق م قبیله « کوی شوانگ » در باختر به تشکیل سلطنت می پرداخت در جنوب هندو کش احضاد شاهان یونان و باختری در کنایسا امارت محلی داشتند که بزودی از بین رفت و از جانب غرب پارت های غربی در داخل آریانا تجاوز نموده بودند که شاهان اسکائی ایشان را عقب زدند . وقتیکه یفتلی ها در باختر و تخارستان اساس تشکیل سلطنت را میگذاشتند در جنوب هندو کش کوشان های کیداری سلطنت کوچکی داشتند و از جانب غرب ساسانی ها از ذروه اقتدار خود کار گرفته و خطر آنها تا نزدیکی های بلخ حس میشد . تنها فرق کوچکی که در بین بود این بود که پارت های غربی را مقدم بر ظهور سلطنت کوشان اسکائی ها پس پا ساختند و نفوذ شان را در پاتیا محدود نموده بودند و کوشانی ها برای تشکیل وحدت خاک آریانا فوراً به جنوب هندو کش متوجه شدند و در عصر ظهور دولت یفتلی خطر ساسانی ها فوری و دفع آن نسبت به تشکیل وحدت خاک ضروری تر شمرده میشد .

به این ترتیب از نقطهٔ نظر دفع حملهٔ خارجی منظور دولت کرچک کیداری جنوب هندو کش و دولت یفتلی تخارستان و باختر یکی بود . به این اساس اقدامات پادشاه اول یفتلی که هیچ ماخذ اسم او را ضبط نکرده و اینجا قرار یکه فکر شد او را به لقب رئیس « ایتالیتو » یا « ایتالینوس » میخوانیم وقف دو نظریه بود یکی بنیان دولت خود را در حصص شمال شرقی آریانا در سفدیان و باختر و صفحات بدخشان در مناطقی قایم کنند که به مفهوم این وقت بیک کلمه آنها را

تخارستان میتوان خواند و دیگر برای دفع خطر ساسانی ترمیبات فوری بگیرد .
ایتالیانو یا رئیس یفتلی که نویسندگان بیزانس به اصول زبان یونانی او را
« ایتالیانوس » خوانده اند در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم در حوالی
۴۲۵ م در تخارستان تاج شاهی بر سر گذاشت . در دوره سلطنت « ایتالیانو »
نفوذ دولت یفتلی در تخارستان و باختر و سفدیان در دو طرف رود آمو منبسط
شده و حتی در شمال رودخانه مذکور تا حوالی مرو هم رسیده بود .

دولت یفتلی آریانا و ساسانی ها

قراریکه در فصل کیداری شرح یافت معاصر سقوط سلاله کوشانی های
بزرگ مقارن ختم سلطنت « واسودوا » (حوالی ۲۲۰ مسیحی سلطنت ساسانی ها با
ارد شیر بابسکان (۲۲۴ مسیحی) شروع شد . ساسانی ها از اقتدار خود و سقوط
دولت کوشانی های بزرگ استفاده نموده ، از زمان شاپور اول بر خراسان غربی
لشکر کشی نمودند و بعد از اینکه به یاره فتوحانی نایل آمدند امرائی در قسمت
مفتوحه خراسان بعنوان « کوشان شاه » مقرر میگردند که خود سیاست آنها را نسبت
به دولت کوشانی معرفی میکنند در عصر شاه پور دوم (۳۲۹ - ۳۰۹) تجاوز آنها
در خاک های آریانا بیشتر شده و یکزمانی نفوذ شاپور تا حوالی کابل حس میشد
ولی احفاد کوشانی های بزرگ چه در کابل و چه در باختر با آنها دائماً مقابله
داشتند . شاخه باختری کوشانی های مذکور که در تاریخ بیشتر به نام کیداری ها
معروف اند در اثر فشار مزید ساسانی که در حوالی بلخ رسیده بودند چنین فیصله
نمودند که با کوشانی های کابل ملحق شده و متفقاً با متجاوز غربی مقابله نمایند .
کیداری های کابل و ساسانی ها بین خود یک سلسله زد و خورد هائی نمودند
که نتایج آن یکطرفه معلوم نیست و چون آخر مرکز خود را در پشاور قرار
میدهند احتمال دارد که نفوذ ساسانی ها در غرب خط بلخ - کابل تقریباً در
نیمه غربی مملکت پهن شده باشد . یفتلی ها با چنین وضعیتی مواجه شدند .

افتالیتو و بهرام گور: دولت یفتلی در حوالی ٤٢٥ در منطقه شمال شرقی آریانا

بمیان آمده و بعد از اخذ مختصر ترتیبات آنقدر نیر و پیدا کرد که با دولت ساسانی طرف واقع شود. تا این وقت تصادمات میان یفتلی ها و ساسانی ها بهر نحو و در هر نقطه ئی که بود خواه در شمال خواه در جنوب آمو دریا شکل محلی داشت و مرحله جدی آن در عصر سلطنت بهرام گور آغاز شد.

بهرام گور که از ابتدای سلطنت (٤٢١ م) خطر تهدید یفتلی را حس میکرد و از جانب دیگر سر مسئله ارمنستان با دولت بیزانس مخالفت داشت جنگ مختصری را با دولت رم شرقی شروع و با عقد ماهده ئی که تصرف ساسانی ها را بر ارمنستان می شناخت خاطر خود را از جانب غرب آسوده نمود تا به تمام قوا متوجه مشرق شود. « افتالیتو » پادشاه یفتلی که متأسفانه هیچ ماخذی اسم شخصی او را نبرده و طبری او را محض به لقب « خاقان » یاد کرده در رأس دوصد و پنجا هزار عسکر از باختر بطرف غرب بحر کت آمده و با اولین جنبشی که یفتلی ها بحیث یک دولت بر علیه ساسانی ها نمودند تا حوزة مار جیان به مقاومت جدی ساسانی ها مواجه نشدند.

بهرام گور به مجردیکه از اوضاع بحرانی اطلاع یافت برادرش « نرسه Narsê » را بحیث نایب السلطنه عوض خود مقرر کرده و خود با سپاه گران به مقابله بر آمد و در جلگه های حوالی مرو و رود سپاه بهم مقابل شدند. درین جنگ که میتوان آنرا اولین محاربه جدی دولت یفتلی و ساسانی ها خواند بهرام گور غالب شد و قشون یفتلی عقب نشست و پادشاه یفتلی هم بدست بهرام گور بقتل رسید و تاج او را بهرام به آتشکده « آذرگشنسب » شهر شیز واقع در آذربایجان داد (١). طبری تفصیل این واقعه را چنین می نویسد: « خاقان تَرک »

(١) فارس قدیم و مدنیت ایرانی تألیف « کله مان هارت » صفحه ١٦٥ . تاریخ آسیا جلد اول تألیف رونه گروسه « صفحه ٩٣ ایران در عصر ساسانیان متن فرانسوی تألیف « کریستن سن »

(خاقان یفتلی) بادو صد و پنجاه هزار عسکر بر علیه بهرام گور قیام نمود. بهرام درین اوقات مشغول عیش و تفریح بود افراد ملت منعش نمودند. عوض اینکه مقنیه شود در آن کار بیشتر اشتغال ورزید اما در عین زمان به ترتیب سپاه همت گماشته (نرسی) برادر خود را نایب السلطنه مقرر کرد و خود برای اجرای مراسم عبادت به آتشکده (آذر بایجان) عزیمت نمود. ملت فارس این حال را دلیل ضعف بهرام گور شناخته راضی گشتند که اطاعت خاقان (یفتلی) را قبول نموده و به او خراج بپردازند خاقان موصوف هم ازین تمایل نظر ملت واقف شده از اصدار امر هجوم بر علیه مملکت و قشون فارس منصرف گردید. بهرام چون از انصراف حمله (یفتلی ها) بر فارس مطلع شد از فرصت استفاده نموده هجوم شدیدی بر قشون هیاطله نمود. خاقان ایشان را دستگیر نموده کشت. قسمتی از عساکر ایشان مقتول و متواری وعده هم تحت سلطه بهرام رفتند. درین محاربه لوازم عسکر و غنایم زیادی بدست بهرام افتاد از جمله تاج خاقان موصوف بود که با خواهرات ثمین مملو و مزین بود و بهرام آنرا به آتشکده آذر بایجان اعطا کرد. (۱)

مهرپور ویزدگرد دوم: اگرچه دولت یفتلی در اثر حمله بهرام گور به شکست فاحش مواجه شد و قشون یفتلی از مجرای مرغاب به باختر و تخارستان عقب نشست و ساسانی ها مجدداً تابا ختر پینس آمدند ولی این شکست باعث تقویه مزید قوای نظامی دولت یفتلی شده و تجدید جنگ های ساسانی ها و دولت بیزانس در ارمنستان که در اثر قتل مسیحیون بعمل آمده بود به زعمای دولت یفتلی آریانا موقع خوبی داد که تلافی مافات نموده و مجدداً برای مقابله و عقب را ندن ساسانی ها حاضر شوند.

(۱) تاریخ الامم و الملوک صفحات ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ جلد دوم طبع مصر.

پسر بهرام گور ، یزدگرد دوم که در ۳۸۱ بر تخت نشست مانند پدر خود به مخاطره حمله رومین ها از غرب و دولت یفتلی آریانا از شرق مواجه شد .

متأسفانه بواسطه خاموشی منابع باز بصورت صریح و قطعی گفته نمیتوانیم که پادشاه یفتلی که آهاده محاربه شده بود چه نام داشت . آیا فرزند پادشاه مقتول است یا کس دیگر تنها يك ماخذ قلمی تذکره ناظم بدخشی که هنوز بطبع نرسیده و متعلق به جناب شاه عبدالله خان بدخشی است این پادشاه را بنام « مهرپور » یاد میکنند که غیر از « مهراکولا » شاه دیگری میباشد . از روی گذارشات واقعات واضح معلوم میشود که دولت یفتلی آریانا در عصر مهرپور قوی تر و نیرومند تر شده بود . اگرچه از محل و صورت و وقوع جنگ دوم یفتلی ها و ساسانی ها مانند جنگ اول جزئیات در دست نیست معذالك همه منابع متفق اند که یزدگرد دوم شکست خورده و عقب نشینی اختیار کرد . « کلمان هارت » و « ار تور کریستن سن » از جنگ یزدگرد دوم با « کوشان ها » و « کیداری ها » حرف میزنند که مقصد از هر دوی آن درین عصر « یفتلی ها » میباشد اولی میگوید « در زمانیکه ساسانی ها برای غلبه کیش زورا ستریزم در ارمنستان مشغول طرح نقشه بودند انقلابی در آنجا برخاست . درین فرصت یزدگرد تازه از دست کوشان ها شکست خورده بود » (۱) « کریستن سن » مر بوطه به واقعات این زمان چنین می نویسد : « جواب روحانیون مسیحی به یزدگرد رسید . روئسای خانوادہ بزرگ ارمنی را خواسته و حبس کرد ایشان قبل برین به خداوند سوگند خورده بودند که به آئین خویش باقی مانند و هر چه از طرف شاه بر سر شان آید تحمل نمایند . درین فرصت یزدگرد مشغول جنگ بر علیه کوشانی ها یعنی اقوام برپری بود که در کشور قدیم کوشان ها جا گرفته بودند . یزدگرد عناوین افتخاری و جای داد روئسای ارمنی را به ایشان مسترد نموده و چند نفرشان را طور یرغمل

نگاه کرد و هفت صد نفر مغان را تحت نظارت رئیس مغان به ارمنستان فرستاد تا مردم را به آئین زورا ستری بگردانند. معذالک یزدگرد شکستی به پادشاه هن های علاقه چو که در شمال کرگان تقرر داشتند وارد نمود خاک آنها را گرفت و آنجا «شهرستان یزدگرد» را بنا کرد و چند سالی در مجاورت سرحد که مورد تهاجم بربرها واقع شده بود نشست سپس همینکه تهاجم قبایل «هنی» یا «خیونی» موسوم به کیداری که در شرق در علاقه طالقان محسوس شد او را به گرفتن سلاح مجبور نمود (۱) رونه گروسه درین مورد چنین اشاره مینماید: «پادشاه فارس یزدگرد دوم (۴۵۶ - ۴۳۸) خواست که به تنها جمات یفتلی ها خاتمه دهد ولی از دست آنها مغلوب شد (۲) عبدالله رازی همدانی در اثر خود موسوم به تاریخ ایران گوید: «پس از ختم این غایله یزدگرد به دفع هیاطله پرداخت و در ابتدا پیشرفت حاصل کرد ولی چون از جیحون بگذشت هیاطله دل قوی داشته بمقابله پرداختند و او را شکست سختی دادند چنانچه مجبور گردید بسرحد کشور خود مراجعت کند پس ازین قضیه طولی نکشید که یزدگرد درگذشت (۳) روی هم رفته از روی همه ماخذ فوق الذکر چنین میتوان استنباط نمود که دولت یفتلی در عصر سلطنت «مهرپور» انی از حمله بر ساسانی ها فارغ ننشسته و همیشه اسباب نگرانی و تشویش خاطر یزدگرد را فراهم نموده بود و بعد از یک سلسله زد و خورد ها آخر در حوالی طالقان که عیارت از طالقان حوزة مرغاب میباشند یزدگرد دوم را شکست دادند و آن قسمت اراضی باختر را که بهرام گور گرفته بود پس گرفتند و این کامیابی در عصر سلطنت مهرپور نصیب دولت یفتلی آریانا گردید.

آخشنور: بعد از ۴۲۵ مسیحی یعنی آغاز تشکیل دولت یفتلی آریانا تا حوالی ۴۵۷ که مصادف به سال وفات یزدگرد دوم میباشد دیدیم که دولت یفتلی آریانا و پادشاهان آن «افتایلتو» و «مهرپور» به جنگ های بهرام گور و یزدگرد دوم

(۱) ایران در عصر ساسانیان صفحه ۲۸۲ (۲) تاریخ آسیا جلد اول ص ۹۴ (۳) صفحه ۷۳

مشغول بودند و در نتیجه فتحی که در جنگ دوم نصیب دولت یفتلی شد قوای آنها تقویت یافت پوره معلوم نیست که این وضعیت در تحت سلطنت «مهر پور» تا چه وقتی دوام نمود آنچه مسلم است اینست که از حرالی ۶۰ مسیحی به بعد پادشاه مقتدری بر تخت آریانا جلوس داشت که عبارت از اخشنور میباشد.

معنی لفظی کلمه اخشنور «پر گهر» است و کتاب عربی و فارسی بیک نقطه (ر) آخر کلمه را به (ز) مبدل و الف سر کلمه را در اقبل آخر برده اند و از آن «خشنواز» ساخته اند که عوض یا مراف اسم اخشنوز در بعضی ماخذ استعمال شده. اخشنور مرد دانسته و بصیر و دور بین و فعال بود و نسبت به پادشاهان سابق یفتلی با نظر وسیع تر اوضاع داخل آریانا و کشورهای مجاور را نگاه میکرد و از روی عمومیات و قایع عهد و معلوم میشود که اقدامات اداری و نظامی و سیاسی او به اساس یک نقشه سنجیده بمیان آمده است که تفصیل آنرا به تدریج خواهیم دید. اخشنور نقشه وحدت خاك آریانا را از بدو جلوس خود در نظر داشت ولی چون این مطلب را پوره درك کرده بود که تا ساسانی ها به قوه سلاح کاملاً مضمحل نشوند از حملات تجاوز کاراوه دست نخورده اند برداشت بعد از مختصر توجه به امور داخلی برای درهم شکستن آنها آمادگی ها نمود و باینک سلسله شاهان ایشان داخل محاربات و عقد معاهدات شد که شرح آن ذیلاً خواهد آمد.

دولت یفتلی آریانا قراریکه در اکثر دوره های قدیم و جدید تاریخ کشور مشاهده میشود در عصر اخشنور به اقتضای آب و هوا و مردم گز داشت زمستانی و تابستانی که اول آن در باختر شهر بلخ و درمی آن در بدخشان شهری بود که اسم آن واضح نیست. اخشنور و زعمای دولت یفتلی عموماً تابستان را در نقاط سرد و زمستان را در جاهای گرم مملکت میکردند و چون پادشاه مملکت و نجبای قوم بیشتر در خرگاهای مجلل سلطنتی زندگی داشتند انتقال آنها از یک نقطه به نقطه دیگر چندان اشکال نداشت.

اخشنور و فیروز ساسانی: یزدگرد دوم بطوریکه دیده شد تا آخر عمر از تهدید و حملات یفتلی ها آرام نه نشست تا در سال ۴۵۷ م وفات نمود و پسران او هر مزد سوم و فیروز هر کدام مدعی سلطنت پدر شدند. اگرچه هر مزد سوم برادر بزرگ از دوری فیروز که گویند در (ری) بود استفاده نموده اعلان شاهی نمود ولی برادرش قانع نشده و بعد از دو سال در ۴۵۹ به حمایت مغان و بزرگان به شاهی رسید. در زمانیکه شهزادگان ساسانی بین خود سر تخت و تاج پدر می جنگیدند در آریانا اخشنور بصیرترین و مقتدرترین پادشاهان یفتلی سلطنت داشت و تازه از آنجا بعضی اصلاحات داخلی خلاص شده بود (۱) درین وقت نفوذ دولت یفتلی گذشته از طالقان غربی بر بادغیس و هرات هم انبساط داشت.

جنگ اول اخشنور و فیروز: جنگ اول اخشنور و فیروز که سومین جنگ دولت یفتلی و ساسانیان میباشد از دو جنگ سابق به مراتب سخت تر بود چون نفوذ دولت یفتلی درین وقت تا حوزه هری رود انبساط داشت و بر علاوه بعضی ماخذ از راه کم گرن عساکر ساسانی در دشتی هم صحبت کرده اند. احتمال زیاد دارد که این جنگ در دشت های سرحدی که میان افغانستان و فارس حایل است بعمل آمده باشد. از روی باره ماخذ دیگر اینطور هم معلوم میشود که یفتلی ها بعضی خدعه های حربی هم بکار برده باشند چنانچه قصه کدام وزیر یفتلی یا جاسوسی را نقل میکنند که قشون ساسانی را در دشت های بیکران سرگردان و معوم ساخت. بهر حال آنچه نزد مورخین و واقعه نگاران شرق و غرب مسلم است این است که در نتیجه جنگ بزرگی که میان اخشنور و فیروز بعمل آمد قشون ساسانی

(۱) بعضی ماخذ میگویند که چون شهزادگان ساسانی بین خود مخالف شدند فیروز به دولت آریانا نزد اخشنور پناه برد و از طرف او نایب الحکومه ولایت طالقان غربی مقرر شد و به فارس مراجعت نمود و برخلاف اخشنور داخل محاربه گردید. کریستن سن این مطالب را که طبری ذکر نموده افسانه میخواند و میگوید که از روی واقعه تسلیم شدن قباد به یفتلی ها ساخته شده است.

سخت منهزم شد و شاه ایشان و پسرش قباد باجمعی از سران ساسانی که در آنجمله بعض زنان و منجمله دختر فیروز بود اسیر گردید. اخشنور، یاد شاه یفتلی فیروز شاه ساسانی و سائر اسرای جنگ را گرفته، فاتح و منصور به قلب مملکت خویش برگشت. عهد و میثاق فیروز : اخشنور با دشمن مغلوب خیلی جوان مردانه پیش آمد

و شاه فارس و بعض از دودمان شاهی و سران ساسانی را به اعزاز و احترام زیاد نگاه میداشت. برای اینکه این فتح نه فتح شخصی بلکه فتح کشور آریانا بر کشور فارس ساسانی تلقی شود باب مذاکره را برای فیروز باز گذاشت. فیروز از مخالفت بادولت یفتلی آریانا عفو خواسته عهد و قسم کرد که اگر بخشیده شود و سلامت به کشور خود و تخت و تاج خود برسد از خط معین سرحدی مملکتین تجاوز نخواهد نمود و به عنوان خساره جنگ و باج يك مبلغ پول به دولت آریانا خواهد پرداخت و تا هنگام رسیدن پول پسر خود قباد را بقسم گروگان و یرغمل به دربار یفتلی خواهد گذاشت به این اساس معاهده عقد شد و فیروز به اجازه دولت آریانا بخاک خود مراجعت کرد و قباد دو سال طور یرغمل در دربار اخشنور بود تا پول رسید و آزاد شد. طبری این تفصیل را هم میدهد که در اثر مفاهمه و معاهده که بین طرفین عقد شد به امر اخشنور در مدت ۶ ماه منار سنگی در یکی از نقاط معینه خط سرحدی برپا کردند و فیروز دریای منار مذکور در حضور اخشنور و سران یفتلی و اسرای ساسانی عهد و میثاق نمود. (۱)

• بعد از اینکه قشون فیروز در بیابانی که محتملاً دشت لوط باشد راه را گم کرده و سران سپاه بوی مشرره دادند که باید پیش اخشنور رسول بفرستند و عذر بخواهد طبری چنین می نویسد : (۲)

(۱) صفحه ۸۹ - ۲۸۸ ایران در عصر ساسانی متن فرانسوی .

(۲) صفحه ۳۰۷ چند سوم تاریخ طبری ترجمه ابوعلی محمد بن محمد البغمی طبع نول کشور

. فیروز گفت صواب است پس رسول فر ستا دند و گناه خویش پیدا
 کردند و عذر و تقصیر و زنهار خواستند خوشنواز فیروز را ملامت کرد و چنین
 گفت که من بجان تو چنین نیکوئی کردم و چون سوی من آمدی ترا باشتم
 و سپه دادمت و بامداد خود ترا کسی کردم تا بر برادرت غلبه کردی و ملک ازوباز
 بستی پس حق من نشاختن و سوی من سپا آوردی و مردمان چند از من بگر بختند
 و تو غره شدی و حرمت مرادست باز داشتی تا خدایت بگرفت و آن مرد شما را
 بدین بیابان آورد من آن مرد را همی شناسم که کیست مگر آن فرشته بود که
 خدای عزوجل او را از آسمان بفرستاد تا ترا بگناه تو گرفتار کند بنا سپاسی
 کردن نعمت و ناساختن حرمت من امروز که بگناه خویش مقرر آمدی ترا
 عفو کردم و زنهار دادمت و ترا به فرزندان و ملک باز فرستم بان شرط که بان
 عهد کن و سوگند خور که هرگز دیگر به حرب من نیائی و سپه نفرستی و هیچ
 دشمن مرا یاری ندهی نه به مزدونه سلاح و میان پادشاهی ما و میان پادشاهی تو
 مناره بنا کردیم تا حد میان ما و تو پدید آید و ترا بر آن مناره برم و سوگند
 خوری که هرگز نه تو و نه سپاه تو بدین جانب بیاید و اگر عذر بیوفائی کنی
 خود و سپاه تو روی از تو بگردانند و خدای عزوجل ترا خری کند و بلعنت خدا
 و رسول مبتلا باشی و رسول او را به نیکوئی باز گردانید و پیشوی طعام و خواسته
 فرستاد و از آن چیزهایی که از آن ناحیت خیزد از معنی ستور و فرس و ادانی و
 بفرمودش که هم آنجا هستی که میباشی تا من کسی بیرون کنم تا آن مناره تمام
 کنند و ترا آنجا برند و سوگند دهند و با تو عهد کنند و رسول فیروز چون باز
 آمد و هدیهها آورد سخت شاد شد بدان که جان او و آن سپاه او بخشید پس
 سوگند را اجابت کرد و سپاس داشت و خوشنواز بفرمود تا از آن کوه سنگ را
 ببردند و بر سر آن چاه یک مناره ساختند که جاودانه همی بود از سنگ و ششماه
 اندر بیابان روز شد و آن مناره را تمام کردند و فیروز بان اندک لشکر که داشت

شش ماه آنجا بماند ازو درین شش ماه خشنواز هر يك ماه از تو نیکوئی و تربیتی
تو نیک فرستادش چون مناره تمام شد خشنواز حاکم و دبیران و مهران سپاهورعیت
آنجا فرستاد و دانشمندان هیاطله و آن طخارستان همه را بفرستاد تا فیروز را
بآن مناره و بیش مردم و بی سوگند داد چنانکه اول یاد کردیم پس عهد نامه
نوشتند و آن همه مردمان که آنجا حاضر بودند گواه کردند و عهد های خویش
بر آن عهد نامه نهادند پس خشنواز فیروز را بسیار خواسته داد و به نیکوئی باز
گردانید ولیکن «وی اورا ننمود و باری دیدار نکرد و فیروز باز گشت»

جنگ دوم اخشنوز و فیروز : فیروز چون از ایشد و بر تخت خویش باز گشت
فقط تادو سال که خساره جنگ را فرستاد و پسر خود قباد را از کروگان دولت
یفتلی خلاص کرد به عهد و میثاق خویش و فادار ماند. حینی که پسرش به فارس
مراجعت کرد عهد و قسم را شکسته و قشونی برای جنگ و تجاوز از سر حدائی
که در معاهده معین شده بود حاضر نمود. «گریستن سن» درین باره می نویسد:
«چندی بعد فیروز علی الرغم مخالفت «سپهبدنهرام» مجدداً مجاربه را بر علیه
پادشاه یمتی شروع کرد. درین قشون کشی به بن بختی های زیادی مواجه شد
در ۴۸۵ قشون ایرانی که در اراضی صحرائی وارد شده بود از دست دشمن کاملاً
معدوم شد. خود فیروز هم کشته شد و نعش اورا نیا فتند. بعض مورخین عرب
و فارسی گویند که فیروز و عدهئی از هراهانش در خندق افتادند که پادشاه یفتلی ها
کنده بود این قضیه صحیح باشد یا نه قدامت زیاد دارد زیرا «لزار دو فارپ»
Lazare de pharp مولف معاصر به آن اشاره کرده. یک دختر فیروز بدست
پادشاه یفتلی افتاد که اورا در حرم خود جاداد آنکاه یفتلی ها در امپراطوری
ایرانی داخل شدند. چندین ولایت را باشهر های مرالرود و هرات دوباره مسترد

کردند و باج سالانه بر ایرانی ها تحمیل نمودند. » (۱)

ماخذ مختلف شرقی و غربی با عباراتی که در جزئیات کم و بیش فرق دارد عهد شکنی فیروز ساسانی و جنگ دوم اخشنور و فیروز و شکست قطعی ساسانیان و کشته شدن شاه ایشان را شرح میدهد که تذکار هر کدام جدا گانه تکرار موضوع میشود. (۲)

مجموعه فارس ساسانی : بعد از شکست فاحش قوای ساسانی و قتل فیروز طبعاً فارس دچار آشفتگی زیاد شد. بهترین دسته های قشون ساسانی منکوب و متلاشی گردید. نخبه سران سپاه چیزی با فیروز دوم مقتول و چیزی اسیر شد. شیراز و دولت ساسانی از هم گسیخت با از بین رفتن شاه، ساسانی ها بی سر شدند و دولت مرکزی از میان رفت. در چنین موقع صاحب رسوخ بزرگان ساسانی دو نفر بودند که یکی «زرمهر» و دیگری «شاپور» نام داشت اولی که اصلاً شیرازی و ژنرال بود اقتدار زیاد داشت، در زمانی که سپاه ساسانی در جنگ یفتلی هامنکوب و فیروز کشته شد دو نفر فوق الذکر مشغول جنگ های ار منستان بودند به این ترتیب «مداین» مرکز ساسانیان خالی، اوضاع عهومی نهایت پر اکنده، افکار عامه مشوش و روحیات توده و مغان زردشتی به اندازه ثی صدمه دیده بود که اطمینان و اعتماد به تشکیل کدام دولت دیگری نداشتند. گریستن سن اوضاع فلاکت بار ساسانیان را چنین تصویر میکنند: «اوضاع خیلی مشکل شده بود» ایران محکوم پادشاهان یفتلی و به دولت محقری تبدیل شده بود چنانچه ژنرال

(۱) تاریخ فارس جلد اول صفحه ۴۳۶ تألیف «سریر سیساکس»

(۲) اینقدر ملتفت باید بود که از روی بعض روایات که طبری و محمد عوفی در جوامع الحکایات ذکر نموده و در بعض ماخذ غربی در متن ویاورفی ها به آن اشاره شده چنین معلوم میشود که فیروز سنگ خط سرحدی دولتین آریانا و فارس را که برای احترام آن و عهده میثاق بسته بود پشای بیش سپاه کشید و خود از عقب آن حرکت میکرد حتی گویند که ۵۰۰ فیل و ۳۰۰ نفر مامور اجرای حمل و نقل مئار سرحدی شده بود.

فارسی که عنوان «نخوارغ» یعنی حکمران را داشت درحالی که باارمنی‌ها داخل مذاکره شده بود به واهان Vahan چنین گفته بود: «او یعنی فیروز سلطنت بزرگ و مستقلمی را به یفتلی‌ها تسلیم کرد و مملکت فارس نخواهد توانست طوق چنین غلامی سختی را از گردن خویش بیرون کند. سران نظامی محدود و شاه پول کافی نداشت که سپاهیان خویش را معاش دهد.» (۱) در چنین فرصت که فارس سراسر محکوم و بی دفاع بود اخشنور پادشاه فاتح یفتلی یا روح مروت و جوان مردی که تکرار و بصورت عملی و نظری به اولاد و جانشینان بهرام گور نشان داده بود باز به همان رویه با ساسانیان پیش آمد. اخشنور میتوانست که در چنین فرصت مساعد تمام فارس را زیر و زبر و خاک‌های آنرا تسخیر کند ولی چنین کاری را نکرد. محض اراضی آریانا را که ساسانیان از مدتی به آن تخطی نموده بودند پس گرفت و پرداخت خراج سالانه ئی را که فیروز متعهد شده بود انتظار داشت.

اخشنور و وحدت خاک آریانا: بعد از شکست قطعی ساسانیان و قتل فیروز موضوع جنگ‌های که از آغاز تشکیل دولت یفتلی توجه پادشاهان ابن دودمان را بطرف غرب جلب نموده بود از میان رفت. اخشنور که از بدو جلوس به فکر توحید خاک کشور بوده و به همین اساس مقدم بر همه ساسانیان را از حدود قلمرو آریانا بیرون کشید متوجه ولایات جنوب هندر کش شد. نفوذ ساسانی در اثر ضعف کیداری‌ها مدت چندی تا حوالی کابل حس میشد ولی به رنگی که جزئیات آن عجالتاً معلوم نیست و عموماً فتوحات پادشاهان یفتلی در آن دخالت زیاد دارد. نفوذ آنها به تریپتی که از صفحات شمال هندو کن چیده شد از قطعات جنوب هم ناپدید گردید و کیداری‌ها تا سال‌های مقارن ۴۷۵ از پشاور به گند‌ها را و کابل اجرای نفوذ می نمودند. اخشنور بنام توحید خاک‌های آریانا بجنوب

هندو کش هم نفوذ سلطنتی خویش را بسط داده و آخرین امرای محلی کیداری که محتملاً احفاد « پیرو » و « ورهران » باشد در نقاط مرتفعه جبال شرقی آریانا متواری شدند و نفوذ دولت یفتلی در جنوب هند و کش بتدریج در علاقه های کاپیسا و کابل و زابل و پختیا پهن شده رفت تا اینکه در حوالی ۴۰۵ در گند ها را محسوس شد و در غرب جنوب هندو کش حوزه هیرمند و سیستان به تدریج از تحت نفوذ ساسانی ها برآمده و حکمرانان و نایب الحکومه ها از طرف دولت مرکزی یفتلی در کاپیسا و بامیان و زابل و حوزه ارا کوزی و دیگر نقاط مقرر گردیدند و قبایل یفتلی به پیمانۀ زیاد دروادی های جنوب هندو کش و مستقر و متمکن شدند.

ظهور و استقرار قبیله زابلی در جنوب هندو کش : یکی از مسایل دلچسپی که به انتشار و استقرار نفوذ دولت یفتلی در عصر سلطنت اخشنوز در جنوب هندو کش ارتباط دارد موضوع قبیله زاولی است که در حوالی غزنی فعلی تقرر یافته و مسکن آنها بنام شان (زاول) یا (زابل و زابلستان) طوری شهرت یافته است که در مدت هزار سال ادبیات افغانستان آنرا فراموش نکرده بلکه اینچا را پرورشگا: پهلوانان نامی شمرده است. زابلی ها یکی از مهمترین قبایل یفتلی بودند (۱) که ساحۀ وسیعی را در جنوب هندو کش در اطراف غزنی فرا گرفته و بلا شبهه سران آنها حتی در عصر زمامداری اخشنوز به مناصب بلند ملیکی و نظامی نایل آمده بودند. پادشاهانی که بعد از وفات اخشنوز در علاقه های جنوب هندو کش یعنی به مفهوم دقیق و جامع این وقت در زابلستان به سلطنت رسیده بودند مانند « تورا مانا » و « مهرا کولا » و غیره (۲) همه از همین قبیله سلحشور « زابلی » بودند چنانچه « تورا مانا » واضح در کتیبه « کیورا » Kyura خویش را (جیواره)

(۱) مقاله مسترمارین تحت شماره ۳۱۲۰ و بعنوان « مسکوکات کیدارا و کوشانی های خورد) در ضمیمه مسکوکات ۳۸ - ۱۹۳۷ مجله رایل ایشیا تیک سوسایتی آف بنگال صفحه ۳۵ ملاحظه شود.

(۲) غیر از بن دونفر عده دیگری هم از قبیله زابلی و دیگر قبایل یفتلی به سلطنت و امارت رسیده اند که آهسته آهسته مسکوکات اسمای شان را روشن خواهد ساخت.

خوانده و این کلمه قراریکه می بینیم یکی از اشکال اسم و صفت (زابل) و (زابلی) است زیرا مسترمارتن درین مورد می نویسد: «مهمترین شاخهٔ هن های سفید تا جائیکه واقعات شان باهندارتباط پیدا میکند قبیلهٔ «زابلی» است که از نام شان ولایت زابلستان در جنوب کابل بمیان آمده است. این نام قبیلوی در روی مسکوکات به رسم الخط یونانی عصر کوشان «زوبل» در رسم الخط برخمی «جبوله» Jabula، «جیووله» Jaüvla و «جیووله» Jabulah در کتیبه تورامانا در مقام «کیوره» «جیووله» Jaüvla ذکر شده و از روی مطالعه مسکوکات قدیمه زابلی چنین معلوم میشود که ایشان در حوالی آخر قرن چهارم مسیحی در سرحدات هند مستقر شده اند.

پس باتذکار مراتب فوق بصورت قطع ثابت است که مهمترین قبیله یفتلی زاولی هایا زابلی ها در زابلستان پراکنده و مستقر شده و فتوحات هند که مبحث مهم دیگر تاریخ یفتلی های آریانا را تشکیل میدهد با سران آنها آغاز و عملی میشود راز آن در جایش صحبت خواهیم نمود.

قیاد در حمایهٔ آخشنور: طوریکه شرح یافت بعد از شکست فاحش ساسانیان و قتل فیروز پراگندگی سختی فارس را فرا گرفته بود. در چنین دوره که برای ساسانیان کمال بدبختی بار آورد دولت یفتلی آریانا در سایهٔ تدبیر و سیاست و فتوحات آخشنور مراتب ترقی و عروج خود را می پیمود. ادارهٔ ولایاتی که از سلطهٔ ساسانیان رهائی یافته بود دولت را بخود مشغول میداشت. «زر مهر» و «شاهپور» ژنرال های ساسانی همینکه از قتل فیروز خبر شد ند جنگ با ارمنستان را قطع و برای انتخاب شاه جدید به «اسیز فون» (مداین) آمدند. فیروز چندین پسر داشت که از آن جمله سه نفر آن «بلاش» «قیاد» و «زاره» مخصوصاً دو نفر اخیر الذکر مدعی تخت سلطنت بودند در اثر توصیه و حمایت دو نفر ژنرال فوق الذکر «بلاش» برادر بزرگ قباد به شاهی انتخاب شد، قباد که درین

وقت در (ری) پادشاه محبس کلکگرد Guilgird بود خود را ذی حق دانسته و سلطنت برادر را تسلیم نکرد و چون در زمان جوانی بعد از اولین شکست پدر خود فیروز در مقابل اخشنور مدت دو سال را طور بر عمل در دربار یفتلی آریانا گذرانیده و از قوه و مروت و نیت حسنه دولت یفتلی آگاه داشت به کمک زن خود از محبس مذکور گریخته و به دربار اخشنور پناه برد و خود را تحت حمایت او قرار داد و از او نسبت به استرداد حق خویش کمک خواست. اخشنور بخوشی از او استقبال نموده و دختر خویش را که خواهر زاده قباد شود به او داد و اعزازش نمود و چندی حکمران ولایت تالقان غربی مقرر کرد. چون بواسطه فقر مالی بکطرف موضوع پرداخت باج و خراج دولت یفتلی برای ساسانی ها مشکل شده بود و مردم هم چندان از بلاش خوش نبودند و تمایل دولت یفتلی هم بطرف قباد بود بعد از چهار سال بلاش از سلطنت خلع و قباد به کمک و حمایت اخشنور بر تخت فارس نشست. قباد پس از مراجعت به فارس « زر مهر » را که به اقتدار زیاد رسیده بود توسط « شاه پور » ژنرال رقیبش بقتل رسانید و برای کاستن نفوذ نجبا و روحانیونی که به بلاش کمک نموده بودند نظریات مزدک را تقویت نمود و امتیاز نجبارا بر انداخت و مساوات و اشتراک عموم را در زن و زمین و دارائی اعلام داشت. در نتیجه مغان و روحانیون زردشتی از او برگشته و او را عزل کردند و در محبس افکندند و برادرش « زمیاسپ » را عوض بر تخت نشاندند. بعضی منابع دیگر موضوع پناه بردن قباد و استعانت او را از دولت یفتلی آریانا قدری به تاخیر افکنده و اوقات را چنین شرح میدهند: « سه بعد از پراگندگی های اوضاع فارس اول « بلاش » بکمک « زر مهر » به شاهی میرسید و بعد از چهار سال خلع و قباد انتخاب میگردد و او هم در اثر قبول آئین زرد فورم مزدکی عزل میشود « زمیاسپ » بجایش می نشیند. درین فرصت قباد چاره را منحصر به این می بیند که در آریانا نزد اخشنور پناه مانده شده و برای

استرداد تخت و تاج خود از دولت یفتلی استعانت بخواید. اخشنور به خوشی از او استقبال و حمایت میکند و در اثر کمک نظامی دولت یفتلی قباد به زودی به مقصد خود کامیاب میشود و بدون اینکه میان او «زمیاسپ» جنگی واقع شود برادرش تسلیم میگردد و قباد در ٤٩٨ و ٤٩٩ مجدداً بر تخت فارس می نشیند. بهر حال تقدم و تاخیر واقعات هر طور باشد اساس گذارشات همان است که دولت ساسانی بعد از قتل فیروز محکوم سلاح و نظریات دولت یفتلی آریانا بود و نزاع شهزادگان ساسانی بالاخره در اثر تمایل و تقویت اخشنور به مفاد قباد خاتمه پیدا کرد ولی چون موضوع پرداخت خراج به دولت یفتلی معلق مانده بود قباد از امپراطورم «شرقی» اناستار Anastare قرض خواست. مشارالیه به امید اینکه عدم پرداخت خراج ساسانی ها و دوات یفتلی را باز وارد جنگ خواهد نمود و او ازین میان استفاده خواهد کرد از دادن قرض به قباد استنکاف ورزید و قباد در ٥٠٢ با او اعلان جنگ داد. داخل ارمنستان و بین النهرین شد و «تو دوروپولیس» یعنی ارض روم جالیه و قلعه «آمده» یعنی دیاربکر را محاصره نمود (٥٠٣) چون جنگ فارس با بیزانس بیشتر پرداخت خراج را بتاخیر انداخت اخشنور حمله دیگری بر ساسانیان برد. رومن ها تقویت شدند و «آمده» و «نصیبی» را محاصره نمودند. قباد بین دو قوه بزرگ گیر آمده باز به دولت یفتلی آریانا اظهار اطاعت نمود و تا اخیر عمر باج گذار دولت یفتلی آریانا ماند. پرو کپ اظهار میکند که: «تسلط یفتلی ها در قسمت های شرقی فارس دو سال دوام نمود و بعد قباد بقدر کافی مقتدر شد و خود را از تحت نفوذ آنها کشید اما «گریستن سن» دریا و رقی صفحه ٢٩٢ کتاب خود «ایران در عصر ساسانی» میگوید که پرو کپ از ٤ سال سلطنت بلاش خبر ندارد و در حقیقت ایران ساسانی تا زمان جلوس خسرو اول باج گذار یفتلی ها بود زیرا مسکوکات نقره ئی بلاش، قباد، خسرو اول بدست آمده که نوشته های آن به الفبای (کوشانویفتلی) بضرر رسیده و مار کوارت در

ایران شهر صفحه (۶۲-۶۱) چنین نظریه میدهد که این مسکوکات مخصوص برای پرداخت باج به پادشاهان یفتلی بضرر رسیده بود .

اخشنور و امپراطوری یفتلی آریانا : از روی جزئیاتی که شرحش تا اینجا گذشت

خوب تر میتوان قضاوت کرد که اخشنور پادشاه یفتلی بکدام اندازه مرد بزرگ و بصیر و بکدام پایه پادشاه مدبر و مقتدر و توانا بود. مشارالیه بلا شبهه بزرگترین پادشاه یفتلی آریانا بوده و در اثر نقشه های اساسی و سنجیده او دولت کوچک یفتلی که ساسانی ها در اول به آن وقعی نمیکداشتند به تدریج بزرگ شده و در اثر فتوحات نظامی و سیاسی او فارس ساسانی قدم بقدم پس پا ، محکوم ، مطیع ، باجگذار شد و بالاخره شکل دولت کوچک تحت الحمایه بخود گرفت .

اخشنور از حوالی ۴۶۰ تا سالهای اول قرن پنجم مسیحی در حدود قریب نیم قرن سلطنت کرد و درین مرحله طولانی فیروز ، بلاش ، قباد ، زمیاسپ شاهان و شهزادگان ساسانی را فراخور نظریات تخطی کارانه شان تنبیه نمود . اخشنور در زمانی که به حیث امپراطور فاتح اتمدار کامل در دستش بود و فارس ساسانی بکلی فاقد شاه و سپاه و خزاین وهستی شده بود عملاً ثابت نمود که پادشاهان ساسانی عناد شخصی ندارد و مانند آنها درین تخطی و تجاوز به خاک دیگران نیست . اخشنور در سایه شمشیر و منطق سیاسی و تدابیر معقول خویش متجاوزین غربی را از خاک های آریانا بیرون رانده و حدود کشور خویش را به اساس معاهدات با نصب منار های سنگی معین کرد و از آن تجاوز نمودند و بنام بی احترامی معاهدات و خساره جسارت های ناجایز که منتج به يك سلسله جنگ ها شد دولت ساسانی را به پرداخت خراج - الا نه محکوم ساخت .

اخشنور بعد از بیرون ساختن ساسانی ها از خاک آریانا به شهزادگان کوچک ساسانی اظهار تلافی میکرد و با خویشاوندی های سیاسی میخواست آنها را بخود

بیوست نکه دارد و سیاست او چنین تقاضا نداشت که ساسانی ها بکلی ازین بروند چنانچه عملاً دیدیم که فیروز را اجازه داد که بر تخت خویش باز گردد و قباد را به کمک و پشتیبانی خود بر تخت شاهی فارس نشانید . اخشنور موازی با جریانات جنگ بر علیه ساسانیان در راه وحدت خاک آریانا زحمات زیاد کشید و در فاصله میان هر دو جنگ به اصلاحات داخلی ولایات آریانا اهتمام داشت . قشله های عسکری در بعضی نقاط مملکت تاسیس نموده بود که از آن جمله در مرکز نظامی بادغیس و بامیان مشهور است . اخشنور در دوره طولانی سلطنت خود دولت یفتلی آریانا را به امپراطوری یفتلی تبدیل کرد این امپراطوری یفتلی به شهادت « سونگ یین » شامل (۲۰) ایالت بود که قرار نظر « ونسنت سمیت » بطرف غرب از سرحدات فارس تا سرحدات ختن و چین بطرف شرق انبساط داشت (۱) .

اخشنور شهنشاه یفتلی آریانا در سال های اول قرن پنجم مسیحی وفات نمود و امپراطوری مقتدری برای احفاد خود باقی گذاشت .

دولت یفتلی آریانا و گوپتای هندی

در صفحات قبل در ذیل عنوانین: « اخشنور و وحدت خاک آریانا » و « ظهور و استقرار قبیله زابلی در جنوب هندو کش » شرح دادیم که اخشنور پادشاه مقتدر یفتلی با وجود گرفتاری ها در جنگ های ساسانیان از فرصت هائیکه در فواصل میان جنگ ها دست میداد استفاده نموده و نظریات خویش را مبنی بر وحدت خاک های آریانا به تدریج عملی کرد و قبیله « زابلی » که از مهمترین قبایل یفتلی بود در عصر زمانمندی او به جنوب هندو کش پراکنده شده و مخصوصاً در حوش و حول غزنی موجوده در زابل و زابلستان مستقر گردید . به شرحیکه دیده شد امرای محلی کینداری که در اثر فشار ساسانی ها مرکز خود را به کندهارای شرقی در شهر پشاور انتقال داده بودند از میان رفته و رؤسای کوشانی بیشتر به نقاط مرتفعه

(۱) ایران شهر صفحه (۶۲-۶۱) باورنی صفحه ۲۹۲ ایران در عصر ساسانیان تألیف « کریسن سن »

بناهنده شدند. استقرار ژابلی ها در جنوب هندو کش و شجاعت و نیرومندی آنها باعث شده بود که اکثر حکومت ها و نایب الحکومتی های علاقه جنوب هندو کش به ایشان مفوض شده بیشتر متذکر شدیم که نفوذ دولت یفتلی در حوالی سال ۴۷۵ در گندهارا محسوس شد. ازین تاریخ به بعد یفتلی ها با گوپتا های هندی مجاور و هم سرحد شدند و صفحه نویسی در تاریخ آنها باز گردید که عبارت از یک سلسله جنگ ها و فتوحات در خاک هند است. دولت یفتلی آریانا همان طور که ساسانی ها را به طرف غرب منکوب و مضمحل ساخت گوپتا های هندی را هم در شرق شکست داده و به تدریج که بعد ازین خواهد آمد تا نقاط دور دستی در هند پیش رفتند.

دولت گوپتا های هندی: در صفحه اول این فصل متذکر شدیم که مقارن ظهور

دولت یفتلی در آریانا در غرب ساسانی ها بود و اقدار خود رسیده و نفوذ خویش را در طرف هندو کش بسط داده بودند و در شرق دولت گوپتا در ربع اول قرن چهارم بمیان آمده بود. خاندان «گوپتا» در زمین خانواده شاهی تاریخی ملی هند است که بعد از «موریاها» در (مکه) ظهور نموده و بعضی آثار شاهان کوچک اسکائی و کوشانی را برانداخته و امپراطوری در آن سامان تشکیل دادند. مؤسس خاندان گوپتا مانند سر سلسله دودمان موریا «چندرا گوپتا» یا «سندرا گوپتا» نام داشت که شخصیت و اوائل سلطنت او در تاریکی محض است و میان سال های ۳۲۰ و ۳۳۰ مسیحی سلطنت کرده است. بعد از او پسرش «سمودرا گوپتا» بر تخت نشست و به فتوحاتی در نقاط مختلف هند تا بل شد و قرار نظریه «ونست سیت» زود جمنا و چیل سرحد غربی او بود و بل امرای کوچک کوشانی حصص غربی رود خانه مد کور و روابط دو ستانه سیاسی داشت. سپس چندرا گوپتای دوم و بعد از او گوهارا گوپتای اول و باز پسر اخیر الذکر سبک ندا گوپتا در حوالی ۴۵۵ م بر تخت نشست و این دوره ایست که اخشنور امپراطور یفتلی در آریانا بکمال قدرت و شکوه سلطنت داشت. بعضی از مدققین

به این نظریه اند که یفتلی‌ها باراول در سرحدات قلمرو گویتا در عصر زمامداری «کومارا گویتای اول» ظهور کرده اند و برخی چنین نظریه دارند که این واقعه در زمان سلطنت پیرش «سکاندا گویتا» بعمل آمده است. آنچه نزدیک به حقیقت است این است که قبیله زابلی یفتلی بعد از اینکه در جنوب هندو کش استقرار یافت به يك سلسله حملاتی بخاك هند متصل شدند که اکثر آن حملات محلی بوده تا اینکه «تورمانا» حملات جدی خویش را آغاز نمود.

تورمانا: اولین کسی که در ذیل واقعات لشکر کشی و فتوحات یفتلی‌ها

بطرف هند شهرت دارد «تورمانا» است که نظریه تاریخ و وقوع بعضی حملات یفتلی‌ها در هند، میتوان اورادرا وائل و هله ژرال یا نایب‌الحکومه یا امیری خواند که از طرف اخشنور از میان رؤسای قبیله زابلی انتخاب شده و به پاره اقدامات بطرف هند پرداخته است و متعاقباً در عصر جلوس خود بر تخت آریانا دامنه فتوحات را در قلمرو گویتا انبساط داده است این نظریه را تا اندازه زیاد تکرار حملات بر علیه «سکاندا گویتا» هم نمایند میکنند. اگر چه صورت این جنگ‌ها و جزئیات آن معلوم نیست اما اینقدر میتوان گفت که حملات یفتلی‌ها، پادشاه گویتا (سکاندا گویتا) را خیلی از طرف غرب پریشان ساخته بود چنانچه بهر طرف مخصوصاً در حواشی غریبی قلمرو خود محافظین گذاشته بود و شب و روز فکر میکرد که کدام صاحب منصب را برای محافظه سرحدات غربی مقرر کند و بالاخره «پرناداتا Parnadatta» را معین نمود (۱) و «سنت سمیت» به ملاحظه میرسانند که در اواخر سلطنت «سکاندا گویتا» عیار مسکوکات طلائی او از (۱۰۸) نخود به (۷۳) نخود تنزل نمود و این نتیجه خرچ هائی است که مقابله و جنگ‌های یفتلی‌ها ایجاد میکرد و در اثر آن خزاین خالی و اوضاع اقتصادی دولت گویتا برهم خورده بود (۲) بهر حال تا حوالی سال ۵۰۰ مسیحی حملات یفتلی‌ها بخاك

(۱) - سلاطین تاریخ هند از کنیشکا تا تهاجم مسلمانان تألیف «واله دیویسن» ص ۵۰۰

(۲) - ارنلی مستری آف انڈیا ص ۲۲۸

هند آنقدر زیاد موثر نبوده تا اینکه تورامانا بحیث پادشاه یفتلی داخل اقدامات جدی شد و در نتیجه شیرازه امپراطوری گوپتا مانند امپراطوری ساسانی از هم گسیخت و امپراطوری هندی هم مبدل بیک سلسله امرای محلی شد و راه تسخیر هند باز گردید .

اسم تورامانا در سه کتیبه برده شده که از نقاط مختلف به فتوحات او شهادت میدهد. این کتیبه‌ها در نقاط ذیل است: (۱) در «اران Eran» . علاقه سگر Sagar) که به سال اول سلطنت او اشاره میکند (۲) کتیبه کورا Kura (سلت رنج Salt Range) که در آن «مهارا جاتورا مانا ساها جاولا» خوانده شده . «ساها» همان لقب (شاه) است و «جاولا» اسم قبیلوی میباشد و قرار اینکه دیدیم به تدریج کلمه «زاوول» و «زابول» از آن بمیان آمده است . پس قرار کتیبه دوم میتوان تورا مانارا «تورامانا مهرا جانشاه زابلی» خواند و به این ترتیب هیچ شبههئی نمیماند که از قبیله نیرومند زابلی یفتلی که در جنوب هندو کش پراکنده شده بودند یک سلسله شاهان و امرائی به سلطنت رسیده اند که اول ایشان راجا تورا مانا میتوان دانست. کتیبه دوم اهمیت دیگری هم دارد زیرا قرار نظریه «واله درپوسن» این مطلب هم از آن معلوم میشود که در حوالی ۵۰۰ م در سال اول سلطنت تورامانا ، دهان یاوشنو Dhanyavisnu برادر ماتری ویشنو Matravisun که تابع گوپتاها بود بر تسلط یفتلی ها اعتراف کرده است (۱)

کتیبه سوم در مقام «گوالیار» موجود است که به سال ۱۰۵ سلطنت «می هیرا کولا» یسر تورا مانا سنه دارد .

پس به اساس کتیبه های فوق الذکر میتوان گفت که مرحله جدی فتوحات هند بسلطنت تورامانا در حوالی ۵۰۰ م شروع و کامیابی های زیادی بار آورده

(۱) سلاله ها و تاریخ هند از کنیشکا تا آنها جم مسلمانان .

است. مشارالیه « ساکالا » یعنی « سیالکوت » را مرکز نظامی قرار داده و از آنجا فتوحات خویش را تا قلب هند بسط داد. « و نسبت سمیت » میگوید: سر کرده این تهاجمات که بلا شبهه چندین سال دوام نمود شخصی بود موسوم به تورامانا که مقدم بر سنه ۵۰۰ بچیث « شاه مالوا » در مرکز هند حاکمیت داشت مشارالیه به اصول آداب هند عنوان شاهی « مهاراجا » برخوردار نهاد و بهانو گوپتا Bhanugupta و پادشاه و لابهی Valabhi و بساشهزادگان و امرائی محلی دیگر با جگندار او بودند و وقتی که تورامانا در حوالی ۵۰۲ م وفات نمود نفوذ او در متصرفات هندی بقدر کافی مستحکم شده بود که بدست پسرش « می هیرا کولا » درآید مرکز متصرفات هندی او « ساکاله » یعنی « سیالکوت » حاضر در پنجاب بود. می هیرا کولا: بعد از « تورامانا » پسرش « می هیرا کولا » بر تخت نشست

مشارالیه اراضی مفتوحه پدر را حفظ و به یاره اقدامات جدیدی متوصل شده و فتوحات یفتلی هارا در خاک های هند وسعت داد. نام او را بعضی ها « مهر گل » تعبیر کرده و « گل آفتاب » ترجمه کرده اند. بعضی های دیگر این نام را شکل سانسکریت داده « می هیرا کولا » را « نسل آفتاب » یا از خانواده آفتاب ترجمه کرده اند به این طریق که « می هیرا » را « مهر » و « کولا » را « خانواده » ترجمه کرده اند. برخی هم از این نام « مها کولا » ساخته اند که « مها » (بزرگ) و « کولا » خانواده معنی دارد و مفهوم مر کبه آن « خانواده بزرگ » میشود.

بهر حال معنی لفظی اسم پادشاه یفتلی هر چه باشد درین شبههئی نیست که بعد از پدر خود « تورامانا » بر تخت نشسته و از شهر « ساکالا » « سیالکوت پنجاب » که مرکز متصرفات هندی دولت یفتلی بود دامنه فتوحات پدر را در خاک هند وسعت بخشیده است. مشارالیه کشمیر را فتح کرد « دانیای ویشنو » والی کلندی « نارامادا » مناطق همجواری رود جمنا که در حوالی ۵۰۰ تابع پدر او تورامانا شده بود کمافی السابق مطیع ماند. جزئیات جنگ ها و پیشرفت های « می هیرا کولا » در

خاك هند در دست نيست يكي از راهبين موسم به « كسماس Cosmas » كتابي در حوالی ۵۲۷ مسيحي نوشته و در آن از يكي از پادشاهان يفتلي بنام « گولاس » Gollas حرف ميزدند و او را حاكم فرماي هند ميخواند و ميگويد كه تقاضاي خويش راهبني بر پرداخت خراج به پشتمی با نئ د و هزار فيل جنگي و قوه زياد سواره نظام تحميل نهوده بود . بعضی از مدققين « گولاس » پادشاهي را كه دو هزار فيل جنگي در اختيار خود داشت همان « مي هيرا كولا » ميدانند . ونسنت سميت بصورت يقين « گولاس » مذکور را « مي هيرا كولا » ميشمارد (۱) همين مدقق شهر قديم بلخ راپايتخت ديگر مي هيرا كولا وباميان و باد غيس را مراکز نظامي يفتلي ها محسوب ميدارد و ميگويد كه هند درين وقت حيثيت يك و لايت هنها (يفتلي ها) رابخود داشت (۲).

خلاصه با اينكه معلومات دقيق در دست نيست اينقدر ميتوان گفت كه نفوذ دولت يفتلي آريانا كه با « تورا مانا » تاپنجاب رسيده بود در عصر پسرش « مي هيرا كولا » در اكثر نقاط هند انبساط يافت و قوه تعرضي مدحش پادشاه يفتلي شيرازه امپراطوري كويتا و مقاومت امپراطوران انرابكلي درهم شكست و امپراطوري كويتا رابه يك دسته امارات محلي تحويل داد و پيش رفت او هرج و مرج فوق العاده در هند توليد نمود . « مي هيرا كولا » در هند با حداثت و شدت فوق العاده سلطنت نموده و فتوحات بزرگ او را بعض منابع هندي به خون ريزي هاي وحشت ناك تعبير کرده اند . پوره معلوم نيست كه مي هيرا كولا تا كدام سال در هند سلطنت نمود و نفوذ يفتلي ها چطور در آن سامان خاتمه پذيرفت .

تاجائي كه از روي بعضي كتيبه ها معلوم ميشود بعد از ينگه امپراطوري كويتا درهم شكست بعضي از شهزادگان در نقاط مختلف شكل امرای محلي بخود گرفتند

(۱) ارلي هستري آف انديا ص ۳۲۶ .

(۲) ارلي هستري آف انديا ص ۳۳۰ .

که چیزی تابع می هیرا کولا، و چیزی هم با او در مخالفت و جنگ بودند و بعد از سال های ۵۱۰ مسیحی این جنگ ها شکل جدی تر بخود گرفته و تا حوالی ۵۴۲ دوام کرده است.

بعد از «یود گوپتا» که آخرین امپراتور این سلاله بود او لین کسی که در یکی از جنگ ها به «می هیرا کولا» شکست داد «بهانا گوپتا» است که لقب امپراطوری نداشت و جزء امرای محلی بنگال بشمار میرود. مشارالیه بایکی از امرای دیگر موسوم به «گوپاراجا» که شاید تابع او بوده در سال ۵۱۰ متفق شده و در جنگی کامیابی حاصل کرده اند. این کوایف را که در کتیبه «اران» ثبت است بعضی از مدققین اولین شکست یفتلی ها تعبیر کرده اند (۱) و بلاشبهه یکی از جنگ ها و شکست های محلی است که در سلطه و نفوذ «می هیرا کولا» در هند تاثیر بخشیده و سالیان درازی ازین بعد هم در هند نفوذ و امریت و سلطنت داشت و بیش از پیش بر هندی ها سخت گرفت و فشار آورد تا اینکه شهزادگان بومی هند تحت ریاست «یاسودهارمن» را جای هندمرگزی اتحادیه ئی بر علیه «می هیرا کولا» تشکیل نموده و در حوالی ۵۲۸ مسیحی شکست مدحشی به او دادند. (۲) «واسودهارمن» اولین کسی است که در مسئله عقب زدن نفوذ یفتلی ها در هند رول عمده بازی کرده «واله دو پوسن» او را از دودمان امرای تابع و محلی ماندا سور Mandasor میدانند و میگویند که از شکست دادن یفتلی ها فخر میکند. (۳)

«کاندراگومن» یکی از مولفین بودائی که تاریخ زندگانی او بصورت صحیح معلوم نیست شکست یفتلی ها را بدست شخصی موسوم به «جاپتا» Japta نقل میکنند و این شخص رانه بصورت یقین بلکه به احتمال همان «یاسودهارمن» گمان میکنند.

(۱) سلاله ها و تاریخ هند از کنیشکا تا زمان تهاجم مسلمانان تا لیف والهدو پوسن ص ۶۲.

(۲) ارلی هستری اف اندیا و نسبت سمیت ص ۳۳۷.

(۳) سلاله ها و تاریخ هند از کنیشکا تا زمان تهاجم مسلمانان ص ۶۳.

زایر چین حیوان تسنگ که تقریباً صد سال بعد تر از « می هیرا کولا » وارد هند شده است قصه هائی از زبان هندی هاراجع به « می هیرا کولا » و جنگ های او با امرای محلی هندی شنیده که بیشتر ان حکم افسانه دارد. مشار الیه از « بالا دیتیا » پادشاه بودائی مذ هب مگده و ظلم و ستم می هیرا کولا و ترس زیاد امیر هندی وضعف و مخفی شدن او از ترس در کوها صحبت میکند و بالاخره قصه را به نحوی تمام میکند که مردم زیاد جمع شده و می هیرا کولا را دستگیر میکنند و در اثر شفاعت مادر شاه مگده ، بالا دیتیا او را عفو میکند و آنگاه « می هیرا کولا » نزد شاه کشمیر پناه می برد و بعد از چندی تخت و تاج او را تصاحب میکند .

کتیبه ها و داستان های هندی ازین بیشتر راجع به وقایع دوره حکمفرمائی می هیرا کولا در هند معلوم داده نمیتواند . آنچه از خلال لہجه و عبارات اغراق آمیز آنها معلوم میشود این است که نفوذ دولت یفتلی یکد فعه و بیک تاریخ معین از خاک های هند برداشته نشده و اکثر جنگ های بالا به آن اشاره نمودیم جنگ های محلی است که بعد از خورد شدن جبه امپرا طبری گوپتا ، امرای محلی نقاط مختلف به مفاد خود شروع کرده اند و در عرصه تقریباً سی سال (از حوالی ۵۱۰ تا حوالی ۵۴۲) دوام کرده است که ما آنهارا هم جزء اقدامات کشور کشائی دولت یفتلی میخوانیم . درین دوره نفوذ دولت یفتلی آریانا کما فی السابق مانند دوره عظمت اخشنور برقرار بوده و « می هیرا کولا » پادشاه بیشتر مصروف آرام ساختن امرای محلی هند بود .

چون اقدامات منفرد امرای محلی هندی نتیجه بار نداد در حوالی سال ۵۳۰ و سال های مابعد راجاهای هند بهم متفق شده و دست جمع با « می هیرا کولا » مقابله کرده اند و در نتیجه نفوذ دولت یفتلی آریانا کم کم و به تدریج از قلب هند چید شده و بالاخره از آن سامان بکلی خلاص و محدود به علاقه کشمیر گردید و « می هیرا کولا » قرار یکد و نسبت سمیت نظر به میدهد محتملاً در حوالی ۵۴۲

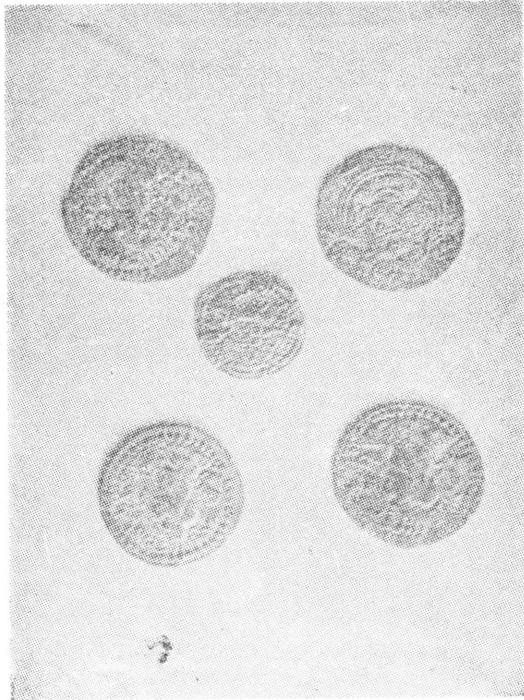
۴۷۶۵۴

تصویر (۴۹) مقابله صفحه (۴۷۶)



یکی از یاد شاهان یفتلی افغانستان که سکه او از یکی استویه های همه بدست آمده است.

۵۰



بالا: مجسمه شاه و ملکه که از معبد فندقستان (دره غور بند)
کشف شده
پایان ، مسکو کات می یقتل شاهان که بایک سکه خسرو
دوم ساسانی یکجا از ظرفی گلی از زیر تخت شاه و ملکه فوق الذکر
از معبد فندقستان کشف شده است.

یکقرن قبل از هیوان - تسنگ زایر چین وفات نمود اگر چه سلطه سیاسی دولت یفتلی با وفات «می هیرا کولا» از هندی برداشته شد ولی طوایف آنها در ماورای اندوس باقی ماند چنانچه اکثر محققین را چپوت ها را احفاد یفتلی حساب میکنند سقوط قدرت دولت یفتلی و آغاز دوره ملوک الطوائفی: نیکی ملکبان : وفات

«می هیرا کولا» و متهمی شدند نفوذ یفتلی ها در هندی مقدمه سقوط عظمت دولت یفتلی آریانا بشمار میرود. معاصر زمان وفات می هیرا کولا سر تا سر خاک های آریانا بدست حکمرانان یفتلی بود که بعضی آن رنگ امارت بخود داده وقرون متوالی دوام کرده است. در جنوب هندو کش مخصوصاً در علاقه «زابل» طوریکه دیدیم قبیله نیرومند (زاوولی) یفتلی وروئسای آنها نفوذ زیاد داشت. علاوه برین در چند نقطه مهم دیگر مثل کاپیسا، بامیان، جاغوری، بادغیس، غر جستان، بدخشان که بعضی قرارگاه نظامی یفتلی ها بود وروئسای عسکری تقرر داشت. درین دوره بحرانی که چگونگی آن سرا سر تاریخ است احفاد کوشانی های کیداری (کوشانی های خورد) که چندی قبل در نقاط مرتفعه کهستانات شرقی افغانستان پناهنده شده بودند به وادی های کاپیسا و اطراف آن فرود آمده و به دستیاری وروئسای زابلی در صدور تشکیل امارت های محلی در جنوب هندو کش و بعضی حصص مرکزی افغانستان برآمدند. هکذا در بعضی از نقاط دیگری که بالا ذکر کردیم وروئسای یفتلی یا کوشانو یفتلی به تشکیل یکعه امارت های محلی پرداختند که موجودیت ایشان را یکعه مسکوکات ثابت میکنند و بسط مطالعه در سکه هائی که عموماً به یفتلی ها، نیکی ملکبان شیرهای بامیان، شارهای غر جستان و غیره نسبت میدهند اسمای بعضی از ایشان را به تدریج روشن خواهد ساخت چنانچه درین اواخر از صدق آباد ریزه کهستان یک سکه نقره ئی بزرگ یفتلی به نمونه مسکوکات بزرگ مجذب طلائی کوشانو ساسانی پیدا شده که تا حال در هیچ کتلاکی دیده نشده. هکذا از ده مزنگ کابل یک سکه نقره ئی یفتلی بدست آمده. همین قسم از علاقه غزنه

همان جائی که قبیلۀ زاوولی یفتلی تمر کز یافته بود، از معبد بودائی فند قستان غوربند سکه هائی کشف شده است. علاوه به مسکوکات از معبد فند قستان مجسمه‌های (شاه و ملکه) و از معبد بودائی درۀ ککرک بامیان تصویر پادشاه شکاری بدست آمده که مجموع آنرا پیش از ختم فصل یفتلی در اینجا باید جا بدهیم زیرا بعد از دورۀ عروج یفتلی‌ها یعنی بعد از حوالی ۵۵۰ م تا وقت عبور هیوان تسنگ از افغانستان (۶۳۲ م) همین امرای محلی یفتلی یا «کوشانو یفتلی» در هر طرفی در نقاط مختلف شمال و جنوب هندو کش سلطنت داشتند و حین عبور زایر چین مهمترین آنها سلطنت کاپیسا بود که ازان در فصل سیزدهم بحث خواهیم نمود. در شمال و جنوب افغانستان یکعده مسکوکاتی پیدا شده و میشود که مدققین آنها را به نام دسته‌های (نپکی) یا (نپکی ملکا) و (تگین شاهی) تقسیم نموده‌اند (۱) مسکوکات تگین شاهی معمولاً به قرن ۷ مسیحی و بعد تعلق میگیرد و بر علاوه چون ایشان در روی مسکوکات دسته‌نپکی مجدداً ضرب زده اند واضح است که دسته‌اخیر الذکر از آنها مقدم تر است و این امر را مطالعات دیگر تأیید میکند معمولاً با تردد و استعمال علامه سوالیه مسکوکات (نپکی ملکا) را به پادشاهان کوشانی قرن ۵ یا ۶ کابل زمین نسبت میدهند. این وقتی است که شاهان کوشانی حتی کوشانی‌های خورد کیداری از بین رفته و دولت یفتلی هم دورۀ عروج خود را گذرانیده است. از طرف دیگر چون کمی موخر تر یعنی مربوط به اواخر قرن ۶ چند سکه مسی یکی از شارهای غرجستان (۲) از معبد بودائی فند قستان کشف شده است گمان غالب بر این میرود که (نپکی‌ها) امرای محلی یفتلی یا کوشانو یفتلی باشند که در بعض نقاط شمال و جنوب هندو کش امارت داشتند و غزنی و جاغوری و بامیان و کاپیسا مراکز عمده آنها در جنوب هندو کش شرقی بود.

(۱) ضمیمه مسکوکاتی نمره ۴۵ مقاله نمره ۳۲۸ بقلم مارتین در سلسله سوم جلد دوم سال

۱۹۳۶ مجله انجمن آسیائی بنگال مراجعه شود. (۲) بمقاله موسیوها کن در شماره جولائی ۱۹۴۰

مجله انجمن هند کبیر مراجعه شود.

موسیوها کن در صفحه ۶۲ کتاب تجسسات جدید باستان شناسی بامیان تصویر دوسکه مسی راداده که از غزنی پیدا شده و آنهارا در قطار «نیپ نیکی» حساب میکند مقصد پروفیسر مذکور از نشر تصویر مسکو کات مذکور در مطالعات آثار باستانی بامیان مقایسه تاج شاهان این مسکو کات با تاج «پادشاه شکاری» و تاجی است که خلاف معمول بودائی بسر دارد که تصاویر آنهارا در دره ککرك و بامیان دیده میشود (۱) ذکر نتیجه این مطالعات هم در اینجا بی مورد نیست زیرا بعقیده پروفیسر ها کن امرای محلی بامیان و غزنی درین وقت ها (قرن ۵ و ۶ م) تاجی داشتند مرکب از سه هلال و سه کره. اگرچه یکی از سکه های فوق الذکر غزنی يك هلال و يك کره را نشان میدهد و در دیگری دو هلال و دو کره دیده میشود، لیکن چون در ربع صورت شاه معلوم میشود هلال و کره سومی به عقیده پروفیسر مذکور مخفی مانده. سه هلال و سه کره در تاج پادشاه شکاری دره ککرك و بودای بامیان که شاید شاه موصوف را به لباس بودائی نشان بدهد (۲) واضح دیده میشود و به عقیده موسیوها کن میان این امیر و امرای غزنی که مسکو کات مذکور را به ضرب رسانیده اند حتماً تعلقات خویشاوندی برقرار بوده است.

ملتفت باید بود که موسیوها کن پادشاه شکاری دره ککرك را در جمله امرای کوشانو ساسانی میخوانند که بعبارت دیگری یکی از شاهان کوشانی های خورد کیداری شود که زمانی تحت نفوذ ساسانی ها آمده بودند و به این ترتیب نقش تصویر مذکور را به قرن ۵ نسبت مینماید. این امر مانع آنچه بالاتر ذکر کردیم نیست ولی مسدود کات غزنی و شاهانی که روی آنها نقش اند به مسکو کات و شاهان یفتلی شبا هت بیشتر بهم میرسانند و ضرورت ترکیب اسمای «کوشانو یفتلی» محسوس میشود. مجسمه های پادشاه و ملکه که با مسکو کات مسی یکی از شاهان غرجستان بایک عدد سکه خسرو

(۱) تصویر پادشاه شکاری دره ککرك به موزه کابل آورده شده است (۲) پادشاه شکاری دره ککرك در حالی معلوم میشود که کن خود را به بودا تقدیم کرده و از شکار توبه میکند.

پرویز (۶۲۷ - ۵۹۰) از معبد فندقستان غوربند کشف شده، متأسفانه سر ندارند
ایشان حتماً از همین خانواده مخلوط «کوشانه، یفتلی» هستند که حد بحد در خم و شکن
دره‌ها امارات محلی قایم کرده بودند در درختا لیکه توکیوها (ترکان غربی)
و ساسانی‌ها هر کدام از شمال و غرب به تهدید و مداخله میکوشیدند ایشان در پناه
دیوار بلند و عظیم هندوکش به سرپرستی رعایای خود مصروف بودند تا اینکه
هیوان - تسنگ در ۶۳۲ م وارد کشور ما میشود و حد تباه‌های دقیقی
از حیات و روزگار ایشان رسم میکند که جا بجا در فصول آتی از روی آنها پرده
خواهیم برداشت.

اتحاد ترك و ساسانی: در دوره که سقوط یفتلی‌ها در آریانا آغاز افتد و ملوک الطوائفی
جای سلطنت واحد را اشغال می نمود در خارج سرحدات آریانا واقعه به میان
آمد که تفصیل آن در فصل آینده خواهد آمد. این واقعه عبارت از اتحاد ترک
و ساسانی است که اینجامنتصر بدان اشاره میکنیم و در اثر آن دوره بحرانی وضعیت
یفتلی‌ها در آریانا وخیم تر شده و منتج به شکست مقاومت ایشان و مداخلت
بیگانگان گردید.

توکیوها یا ترکان غربی که فصل آینده را برای ایشان وقف نموده ایم باشخصی
موسوم به «استامی» که او را «سن یا بگو» گویند بعد از توهم خان موفق به تشکیل
امپراطوری وسیعی شد که از حوالی دریایچه بلکاش تا هجساورت پامیر انبساط
داشت و بار اول ترك‌ها و امپراطوری آنها به سرحدات شمال شرقی آریانا تماس
پیدا کرد. استامی به وسعت امپراطوری که تشکیل داده بود قناعت نمود و در صدد
اشغال سفیدان و باختربرآمدولی باز هم به تنهایی داخل اقدامات نشده و خسرو انوشیروان
ساسانی را به همدستی خود دعوت نمود.

ساسانی ها که بواسطه ظهور دوات یفتلی آریانا عظمت خود را از دست داده
 محکوم و باجگذار شده بودند ظهور ترک ها و همکاری شان را در بر انداختن
 دوات یفتلی بخوشی استقبال کردند . قباد شاه ساسانی که بکمک دولت یفتلی بر تخت
 فارس نشست سه پسر داشت کوس زم ، خسرو ، چون کاوس پیرو آئین مزدکی
 بود پدر و برادران از او کمی متنفر بودند حتی قباد از امپراطوری رم « جوستن »
 خواهش نموده بود که پسر و جانشین او خسرو را بشناسد چنانچه حین وفات خود
 در ۵۳۰ قباد جانشین خویش خسرو انوشیروان رامعین نمود . به این طریق زمان
 ظهور ترک ها در سواحل شمالی آمو دریا خسر . بر تخت ساسانی جلوس داشت و با
 اتحاد او و ایستامی در ۵۶۶ دولت یفتلی آریانا سقوط نمود . ترک ها برای
 چندی در صفحات شمالی دست یافتند و ساسانی ها در بعض حصص غربی نفوذ پیدا
 نمودند و در جنوب هندو کش روئسای کوشان و یفتلی وضعیت خود را تقویت نموده
 و سلطنت مقتدر و امارت های محلی تشکیل نمودند که از آن ها در فصل های آینده
 بحث خواهیم نمود .

فصل دوازدهم

تسلط توکیوها (تركها) بر تخارستان

معنی کلمه ترك واصلیت آنها - : تركها یا قرار نامیکه چینی ها به ایشان

دادند «توکیو» یا «تیوکیوه» (۱) اخلاف «اسناها» (۲) شاخه‌ئی از «هیوانک نوها» (۳) بودند که در منطقه التائی و «ایرقلیج» بود و باش داشتند. در سنه ۴۳۳ مسیحی در اثر تهاجم سومین امپراطوری «توبا» Toba پنجمصد خانواده «اسنا» بطرف اراضی قلمرو قوم دیگری موسوم به «ژوان ژوان» که در منگولیا بودند رفته و مطیع آنها شدند و از روی کوهی که بشکل «خود» بود و در حوالی آن مسکون شده بودند نام «ترك» مشهور شدند چنانچه هنوز هم در اکثر لهجه های زبان ترکی خود را «دیورکو» Durko گویند. به قرار نظریه «پلیو» فرانسوی کلمه چینی (توکیو) صورت جمع کلمه فعلی (تیورکیوت Turkut) است که در آن کلمه (تیورک) قوی معنی دارد. این اسناها که بنام ترك مسمی شدند قرار نگذاشت «سر پرسیسایکس». مولف تاریخ فارس (۴) مدتی مطیع ژوان ژوانها مانده و مخصوصاً کارهای فلزات از قبیل آهنگری و مسگری و غیره را در میان آنها اجرامی نمودند تا اینکه یکن در اثر ورود همنژادان دیگر شان و تهر کر آنها گرد هم، قوی شده خود را هم قوه ژوان ژوانها احساس کردند و رئیس آنها دختری از خوانین قبیله بزرگ و عالیشان اخیر الذکر خوشگوار شد. چون این خواهش رد گردید در نتیجه کار به جنگ کشید و ژوان ژوانها مضمحل شدند.

(۱) Tu Chueh یا Toukieu (۲) As-ena (۳) تاریخ هزار سال تا تاریخ E.H.Parker و قلب آسیا صفحه ۲۹ ملاحظه شود (۴) صفحه ۴۵۴ ملاحظه شود.

پرسیسایکس مینگارد که در اثر این مقابله ژوان ژوان ها چنان مغلوب و مضمحل شدند که دیگر نامی از ایشان شنیده نشد. رونه گروسه می نویسد که «تومن» Tou-men خاقان ترکها در ۵۵۲ بر علیه ژوان ژوان ها برخاسته ایشان را مغلوب ساخت و مجبور نمود که بطرف غرب فرار نمایند چنانچه کوههای «اورال» سرحد طبیعی آسیا را گذشته در اراضی اروپای شرقی مستقر شدند و به اسم «اوارها» Avars از هنگری بنای تهاجم را به «بی زانس» گذاشتند تا اینکه در ۶۹۶ از دست «شارل مانی» امپراطور فرانسه پس پا گردیدند. همین مورخ در صفحه ۲۵۳ جلد اول کتاب تاریخ شرق اقصی خود اظهار میکند که «امکان دارد که قبایل اورا اروپا (اوارهای اصلی) نباشد و مسئله هنوز حل نشده» بهر حال چون ژوان ژوان ها برای این اثر خارج موضوع هستند کاری به ایشان نداریم که بعد از شکست خود در مقابل ترکها چه شدند و همین که (پارکر) می نویسد که: «ژوان ژوان ها در اثر مقابله با ترکها چنان مضمحل شدند که دیگر نام ایشان شنیده نشد کفایت میکند.

فرار ژوان ژوان ها بطرف غرب اقصی میدان را برای ترکها خالی گذاشت و ایشان کم کم بطرف غرب پیش آمده از حوزه تارم وارد حوزه سردریا و آمودریا شدند و به خاکهایی رسیدند که از بدو طلوع تاریخ حتی پیش ازان مسکن ورها یشگاه قبایل آریائی بود. در سفدیان ولایت شمالی دولت یفتلی آریانا، ترکها به مقاومت سرحدی یفتلیها برخوردند و بعد از خورد ساختن این مقاومتها بار اول نام «ترک» در ۵۶۰ مسیحی تقریباً در وسط قرن ششم در جوار رودا کسوس (آمودریا) شنیده شد. «تومن» اولین خاقان ترک که به لهجه چینی به اسم (تومن) بیشتر شهرت دارد امپراطوری خیلی بزرگی را که از منگولیا تا کوههای اورال انبساط داشت اداره نموده و زمان او اولین عصر درخشان «توکیوها» را تشکیل میدهد مشارالیه در ۵۵۲ مسیحی وفات نموده و فقدان او زمینیه را برای تشکیل دو سلطنت جداگانه آماده نمود.

تجزیه امپراطوری توکیو : و فات بومن خاقان فہرآ امپراطوری توکیو را بہ تجزیہ کشانید . بعد از او امپراطوری توکیو ہا یکی بعلت آنکہ دامنه آن فوق العادہ وسیع شدہ بود و دیگر بساعت اینکہ «تالوپین» Ta-ol-Pien یا «دالوبیان» Dalobian یکی از نجبای آنها بہ خانی انتخاب نشد و قہر کرد ، تفرقہ در میان آنها بیشتر شدہ و امپراطوری وسیع آنها بہ دو حصہ تقسیم شدہ : یکی امپراطوری توکیو ہای شرقی کہ «موہان» Mouhan یا «موکان» پسر «تومن» در سال ۵۵۳ بعد از وفات پدر در منگولیا اساس آنرا گذاشت و دیگری امپراطوری توکیو ہای غربی کہ «ایستامی» برادر خورد «تومن» در سال ۵۵۲ مسیحی تاسیس نمودہ و علاقہ ہای (ایرتیچ Irtych) (ایمیل Imil) و حوزہ ہای (یلدوز Youldouz) و (ایلی Illi) و (تچو Tchou) و (تالاس Talas) را دربر میگرفت . خان ہای توکیو ہای شرقی خود را بہ لقب «خاقان» و خان ہای توکیو ہای غربی خویش را بہ عنوان (یبغو) میخواندند .

در میان این دو امپراطوری توکیو آنکہ با آن درین فصل سرو کار کردیم توکیو ہای غربی است کہ تارہ و دامنه غربی سرحدات شان ختن ، کاشغر ، سردریا و زادربر گرفتہ و بادوات یفتلی در آریانا قریب و ہمسرحد شدند .

توکیو ہای غربی یا جنوبی : ایستامی کہ اورا «سن یبغو» Sin Yabgou گویند برادر موسسہ امپراطوری توکیو اولین شخصی است کہ بعد از «تومن» و تجزیہ شدن امپراطوری او مناطق (ماناس Manas) (ایلی Illi) (تچو Tchou) (تارم Tarim) یعنی از دریاچہ (بلکاش Balkach) تا علاقہ پامیر را تحت نفوذ و امریت خود محافظہ نمودہ و سلطنت ترکان غربی را تشکیل داد . این سلطنت وسیع طوری کہ از روی نام آن معلوم میشود تمام قبایلی را کہ بطرف جنوب غرب التائی افتادہ و عبارت از اہالی منطقہ «ایلی» کاشغر ، بلکاش و ارال Aral

بود در برگرفته از طرف شمال شرق سرحد نفوذ ایشان به قلمرو دولت یفتلی آریانا تماس پیدا کرد .

به این ترتیب سلطنت ترکان غربی یکطرف حوزه ایلی ولایت چین و دیگر طرف «سمیر تچ» Semiretchi و سردریای امروز را دربر گرفته بود . این سلطنت بزرگ از لحاظ موقعی که درین وقت اشغال کرده بود با وجود یکه روابط عادی سیاسی یکطرف با چین و طرف دیگر با ساسانیان و دولت رم شرقی داشت چون حایز قلمروی بود خیلی وسیع و تشکیلات اداری آنها اساسی و مستحکم نبود و با اینها چون ترك تازی از خصائل عمده ترك های این وقت و این مناطق بود . ظاهر یغماوی امنیتی هر طرف مشاهده میشد .

تجاوز مزید ترکان غربی بطرف جنوب

غرب و نقشه تجزیه دولت یفتلی آریانا : «ایستامی» موسس این سلطنت وسیع به

اراضی فوق الذکر که از طرف برادرش «تومن» اولین خاقان ترك ها به وراثت رسیده بود قناعت ننموده به این خیال افتاد که بداخل آریانا بیشتر تجاوز نموده سفدیان و باختر را نیز از دست یفتلی ها بیرون کشیده و به متصرفات خود به افزایش . اگرچه طوریکه در فصل یازدهم دیده شد دولت یفتلی آریانا بعد از ۵۵۰ م روبرو انحطاط گذاشته و اراضی متصرفی هندی و قسمت های جنوب هند و کش از دست ایشان رفته و به باختر و سفدیان محدود شده بودند باز هم ایستامی با طوریکه رومن ها او را از روی لقبش «سن یابگو» یا «سنجیبول» یا «Sindjibul» یا «سلزبول» Silzebul میخواندند (۱) به تنهایی خود را با یفتلی ها طرف ساخت بلکه در نظر گرفت که از پهلوی ریاست کار گرفته خاک های دولت یفتلی آریانا را بین خود و ساسانی ها تقسیم کنند .

(۱) طبری اورا بنام «سنجی بو» یاد کرده و این کلمه از روی لقب ترکی (Yabghou) است .

چون بین دولت یفتلی آریانا و ساسانی های فارس دشمنی چندین ساله وجود داشت و فارس ساسانی در اثر شکست های پی در پی مدت چندین سال با جکدار دولت یفتلی مانده بود ، خسرو انوشیروان دعوت خاقان ترك را بخوشی استقبال نموده در سال ۵۶۶ مسیحی بین شاه ساسانی و ایستامی بیغوی ترك معاهده بر علیه یفتلی ها قایل شد و در اثر سمله طرفین دولت یفتلی مضمحل گردید و در نتیجه ترك ها و ساسانی ها قسمتی از آریانا را بطوری بین خود تجزیه کردند که اول الذکر مناطق بین سردریا و آمودریا یعنی ماوراءالنهر (سغدیان) را با شهرهای تاشکند و سمرقند و غیره متصرف شد و ولایت هری و باختر را برای ساسانی ها گذاشتند و خسرو انوشیروان به حصص غربی مملکت ما در صفحات شمال هند و کش تا باختر و از حصص جنوبی کوه مذکور تا حوالی روی و موئی (۱) نفوذ پیدا کرد خلاصه در اثر اتحاد ترك و ساسانی قدرت یفتلی ها در شمال هندو کش هم از هم پاشیده و به دسته های کوچک در نقاط دشوار گذار کهستانات بدخشان و غرجهستان و وجیرستان و بادغیس و بامیان و غیره پراکنده شدند . سغدیان و بعضی مناطق شمال شرقی در نیمه دوم قرن ششم بدست ترك ها افتاد و ساسانی ها از حوالی نزدیک بلخ تا سرحدات بارتیا مناطق شمال غربی مملکت ما را متصرف شدند .

وضعیت جدیدی که در شمال هندو کش تولید شد یعنی اتحاد ترك و ساسانی و تجزیه دولت یفتلی آریانا مدتی دوام نیکرد و ترك ها مانند دشمن قوی و تازد نفس در مقابل ساسانی ها قیام افراشتند و نقشه اتحاد و مودت و شرکت آنها به رقابت و دشمنی و مخالفت مبدل گردید .

چون سرحدات امپراطوری ترکان غربی بعد از اضمحلال دولت یفتلی و تجاوز ساسانی ها بکطرف باخاك های مفتوحه دولت فارس و طرف دیگر با چین تماس داشت

(۱) روی و موئی دهکده هانی است در صد کیلومتری غرب بامیان که در آنجا تصاویر دیواری بنام باختر انوشیروان یافت شده است .

از نقطه نظر تجارت خایز موقعیت فون العاده مساعد شده بود و تركها در نظر داشتند که از وضعیت و موقعیت خود در آسیای مرکزی استفاده نموده تمام تجارت شرق اقصی و دنیای غربی را در دست گیرند.

چون راه رفت و آمد قافله‌ها یعنی «راه ابریشم» از سواحل مدیترانه تا چین در يك قسمت بزرگ از قلمرو آنها میگذشت و از سرحدات چین تا قسطنطنیه از راه «توئن هوانگ» کونچه، کاشغر، بلخ تمام پارچه‌های ابریشم و ابریشم خالص چین به «بی‌زانس» یا دولت روم شرقی فروخته میشد به این ترتیب قرار تقسیماتی که تركها و ساسانی‌ها نموده بودند این راه بزرگ بعد از بلخ داخل آن قسمت اراضی آریانا میشد که درین وقت بدست ساسانی‌ها افتاده بود. ازین رهگذر نیم منافع ترانزیت تجارتی به ساسانی‌ها میرسید.

ایستامی بیغوی ترکان غربی چون به این مسئله ملتفت شد باب مذاکرات تازه را با ساسانی‌ها باز کرده «مانیاک» Maniak نام را که اصلاً از اهل سفیدان بود بقسم نماینده نزد خسرو انوشیروان فرستاد و خواهش نمود تا برای تركها در قلمرو متصرفه ساسانی و در خاک خودشان حق‌آزاد ترانزیتی داده شود و از مال التجاره آنها محصولات کمرکی نگیرند تا تجارت ترك مستقیماً به قسطنطنیه و دیگر بلاد سواحل بحر الروم رسیده بتوانند و تمام منافع تجارتی به ایشان عاید شود. ساسانی‌ها که به این مسأله بیشتر متوجه شده بودند و سالیان پیشتر از انحصار تجارت شرق اقصی و سواحل بحر الروم استفاده‌ها برده بودند ابدآبه پیشنهاد بیغوی ترك گوش نداده و آنرا رد کردند.

مانیاک ایلچی سفیدی، چون نظریه ساسانی‌ها را به بیغوی برد ایستامی متغیر شده بفکر نقشه دیگر برآمد و باب مرادده را با (بی‌زانس) یعنی دولت روم شرقی باز نمود. خاقان ترك همان طوری که با ساسانی‌ها متحد شده و دولت یفتلی آریانا را مضمحل ساخت بفکر نقشه بزرگتری افتاده خواست این دفعه با «دولت بی‌زانس» اتحادی

قائم نموده امپراطوری ساسانی را بین خود تقسیم نمایند. رونه گروسه مولف تاریخ آسیا از زبان « کاهن » Cahun نام می نویسد : (۱) « خان بفکر استقرار روابط بادولت بی زانس افتاد این بربرالتائی در نظر داشت که دو امپراطوری متممکن وقت معینی چین و روم را بهم متحد ساخته و خود باترک هایش واسطه بین البین میان آنها گردد و چون امنیت بین چین و قسطنطنیه قائم گردید خود ما نند شخص ثالث وضعیتمنصفانه پیش گیرد و با مراعات موازنه از طرفین استفاده کند. این نقشه بزرگی بود که ایستامی طرح نمود و احضار او هرگز آنرا فراموش ننمودند . »

خاقان ترکان غربی « ایستامی » برای عملی ساختن این نظر به نماینده سیاسی خویش « مانیاک » را که چندی قبل نزد انوشیروان ساسانی رفته بود از راه حوزه سفلی و لگا ، قفقاز بدربار « جوستن دوم » فرستاد بعلاوه عقد قرار داد تجارتنی اتحاد حریمی « ترک و بی زانس » را در اروپا بر علیه « اوارها » و در آسیا بر علیه « ساسانی ها » پیشنهاد نمود .

چون اوارها و ساسانیها هر دو دشمنان قدیمه دولت روم شرقی بودند ، جوستن دوم ، شخصی موسوم به « زمرخس » Zemarchoس را در (۵۶۸) بقسم سفیر نزد خاقان ترک فرستاد تا در اطراف مسایل پیشنهاد شده مذاکره کند مشارالیه از راه « کریمه » Crimé و « اورال » به آسیای مرکزی رسیده و در پای کوه « آق تاغ » شاخهئی از سلسله تیان شان که در منطقه (ایللی) بشمال کوتجه واقع و مقر تابستانی ایستامی بود به دربار بیغوی ترکی بار یافت .

بعضی ها میگویند چون در بار قسطنطنیه اقتدار کافی برای او نداده بود صلاحیت عقد معاهده را نداشت و بعضی های دیگر می نویسند که چون مقصود

(۱) صفحه ۲۱۲ جلد دوم کتاب (تاریخ آسیا) تالیف رونه گروسه فرانسوی.

یبعغوی ترك جنگ فوری بر علیه ساسانی ها بود و بی زانس درین فرصت بواسطه جنگ های جوستن دوم در افریقا خسته شده بود موقع را برای جنگ دیگر مسا عد نمی دید و نمیخواست خود را به آشوب تازه گر فتار کند مسئله عقد معاهده «ترك و بی زانس» به تعویق افتاد ولی رابطه دوستی آنها محکم تر شده میرفت. رونه گروسه در کتاب (امپراطوری علف زار) (١) اظهار میکند که میان ایستامی یبعغوی ترك و « زمرخس » نماینده روم شرقی در سال ٥٦٨ معاهده عقد گردید. بهر حال اگر فرضاً درین وقت میان توکیوها و روم شرقی معاهده ئی عقد نشده باشد روابط دو ستانه آنها استحکام می یافت تا اینکه طرفین هر کدام به جنگ ساسانی ها آماده شدند. بی زانس بنای محاربه ئی را با ساسانی گذاشت که از ٥٧٢ تا ٥٩١ قریب ٢٠ سال طول کشید و ایستامی ایلچی دیگری بنام «انان خاست» Awankast به قسطنطنیه فرستاد و از آن طرف سفرائی پشت هم نزد توکیو های غربی آمدند که بنام های (ایوتی خیوس) Eutybios ، والنتی نوس Valentinios ، هرودین Herodion و پول Paul سیلسی معروف اند. در سال ٥٧٦ امپراطور روم شرقی تیبر دوم Tibère II مجدداً «والنتی نوس» را نزد توکیو های غربی فرستاد. درین وقت ایستامی یبعغوی ترك وفات نموده و پسرش تاردو Tardou (٦٠٣ - ٥٧٦) بر تخت نشسته بود ، تاردو خان بواسطه عقد معاهده ئی که بین بی زانس و (اوار ها Avars) صورت گرفته بود از نماینده دولت روم شرقی استقبال خوبی نکرد و آخر کار نقشه اتحاد «ترك و بی زانس» و موافقه در تجزیه امپراطوری ساسانی عملی نگردید. تاردو خان به تنهایی بدون کمک (بی زانس) با ساسانی ها داخل نبرد شده باخت را هم از تصرف آنها بیرون کشید ، و به این ترتیب عناصر توکیو (ترك) و نفوذ حاکمیت آنها از سواحل راست اکسوس (آمودریا) به کناره های چپ آن به باختر و تخارستان انبساط

یافت و ساسانی ها بطرف غرب پس پاشدند و تنها بعض حواشی سرحدی ولایات غربی آریانا به تصرف آنها ماند . (۱)

اوضاع عمومی آریانا : طوریکه بالا ذکر شد امپراطوری ترکان غربی که در زمان حکمرانی مؤسس خود « ایستامی » از حوالی کوچه تا اکسوس رسیده بود در عصر پسر او « تاردو خان » بطرف جنوب رود مذکور هم انبساط پیدا کرده باختر را از دست ساسانی ها کشیدند و نفوذ شان به تخارستان سرا سر انبساط یافت . ناگفته نماند که در سال های اول تسلط امرای ترکی در تخارستان (حوالی ۵۸۰م) وضعیت آریانا از نقطه نظر تقسیمات سیاسی خیلی براگنده و در هم و برهم بود. در حالیکه نفوذ حاکمیت خان های ترکان غربی در تخارستان انبساط یافت در جنوب هندو کش عنصر مخلوط « کوشانی یفتلی » سلطنت های کوچکی داشتند که یکی از آن میان دولت مرکزی شمرده میشد و آن سلطنت کاپیسا است که بزودی بزرگ و مقتدر شده و طوریکه در فصل سیزدهم خواهیم دید دامنه نفوذ آن به تدریج از حوزه کاپیسا فراخ تر شده و تمام جنوب هندو کش را احتوا کرد همین سلطنت کاپیسا حین عبور زایر چین هیوان - تسنگ در ربع دوم قرن ۷ مسیحی از طرف شرق تا تاگز یلا میرسید و بطرف جنوب تمام رشته های کوه های سلیمان و علاقه های وزیرستان امروزی جزء آن بود و طوریکه متعاقباً از روی مقابله به حملات عرب معلوم میشود در حوالی وسط قرن ۷ مسیحی دامنه آن بطرف غرب تا دلتای هیرمند و حوالی هامون سیستان انبساط داشت و این مطالب در فصل آینده توضیح خواهد یافت .

نوعیت اداری ترک ها : اگر چه معلومات ما عجزاً راجع به وقایع اوائل

استقرار توکیو ها (ترک ها) در نقاط مختلف تخارستان کافی و رضائیت بخش

نیست و بصورت مسلسل وقایع مربوطه را نمیتوان تحلیل کرد معذالك آنچه هیوان - تسنگ زایر چین حین مسافرت خود در ۶۳۰ مسیحی دیده و نوشته روشنی نسبتاً خوبی درین زمینه می اندازد .

توکیو ها رو بهمرفته در صفحات شمال شرقی آریانا یعنی در تخارستان و حصه ئی از خاک باختر نفوذ اداری داشته و مرکز خان نشین آنها شهر قندوز بود که به لهجه اصلی و محلی « کهن دژ » خوانده میشد و تحت نیول اویک سلسله خان های کوچک دیگر در دره های تخارستان حکومت می نمودند . « تاردوشاد » نام که در قندوز امارت داشت پسر بیغوی ترک « تونگ » و داماد خان طورفان بود و تخارستان بقسم نیول به اوداده شده بود ، بعبارت دیگر اراضی جنوب رود آمو بصورت مستقیم جزء خان نشین یلدوز امپراطوری ترکان غربی نبود زیرا جنوبی ترین سرحدات ایشان به (دروازه آهن) یعنی به خط سواحل راست رود آکسوس منتهی میشد چنانچه اگر نگاهی به نقشه صفحه ۳۵ (اطلس چین) طبع لندن افکنده شود این وضعیت بخوبی معلوم میشود و نگارشات زایر چین هیوان - تسنگ عین آنرا تأیید میکند .

تخارستان : طوریکه در فصل هفتم حصه دوم صفحه ۱۳۹ تحت عنوان « تخاری » شرح دادیم کلمه (تخار) از نام یکی از اقوام (سیتی) بمیان آمده اساساً این اسم از قرن ۴ ق م تا قرن ۸ مسیحی وجود خارجی داشت و بعد از استقرار « تخاروا » شاخه از اقوام سیتی در گوشه شمال غربی آریانا این حصه بطور اخص بنام آنها علم شد و کلمه تخارستان در قرون وسطی مورد استعمال زیاد داشت .

طوریکه در صفحات پیشتر دیده شد توکیوهای غربی با فتوحات خود بطرف غرب و جنوب غرب پیش آمده و بعد از اضمحلال دولت یفتلی آریانا و عقب زدن ساسانی های مهاجم در نیمه دوم قرن مسیحی وارد تخارستان گردیدند ، مفهوم جغرافیائی تخارستان این وقت از کلمه باختر جامع تر بوده و در شمال هندو کش

از دامنه های پامیر تمام قطغن و بدخشان و ولایت مزارشریف و حتی علاقه میمنه راهم دربر میگرفت و در شمال اکسوس (آمودریا) سغدیان شامل آن بود. هیوان تسنگ چینی که معاصر سلطه توکیوها (تركها) وارد کشور ما شده است این حصه آریانا را بنام «تو - هو - لو» To - ho - lo خوانده و سعت آنرا از شمال به جنوب هزار (لی) (۱) و از مشرق به مغرب سه هزار (لی) نوشته. مشارالیه می نویسد که چون خانواده شاهی این جا ازین رفته رو سائی مختلف در هر گوشه آن حکومت میکنند و روی هم رفته همه آنها مطیع توکیوها (تركها) هستند بعبارت دیگر در تخارستان به مفهوم جغرافیائی و سیمی که ذکر شد یکنوع ملوک الطوائفی بمیان آمده بود که هر خان در علاقه کوچک خود حاکم بوده و مجموع ایشان به خان مرکزی قندوز مطیع بودند و این خان بنوبه خود دست نشاندۀ بیغوی توکیو (تركها) بود.

قندوز مرکز تخارستان تركها در دوره سلطه موقتی خود تخارستان را بصورت ملوک الطوائفی و خن نشین هائی اداره میگردد که تعداد آن بقرار نوشته های هیوان - تسنگ به ۲۷ خان نشین میرسید و مرگرمه آنها شهر قندوز بود. اگرچه بلخ بنام (پو - هو) و بصفت (راجاگریه) یعنی «شهر کوچک شاهی» یاد شده و از نقطه نظر شهرت معابد و کثرت علما و روحانیین اهمیت زیاد داشت ولی مرکز اداری تخارستان درین وقت شهر قندوز بود، چیزیکه قندوز را در تخارستان مرکزیت داده بود موقعیت مهم جغرافیائی آن بود که تقریباً در وسط این علاقه افتاده بود. درین شبههائی نیست که قندوز از نقطه نظر مونسات دینی و اهل فضل و علم و دیگر مسایل حیاتی به بلخ نمی رسید. لی موقعیت جغرافیائی و اداری پیش خان های ترکی حاکم بر تخارستان بیشتر اهمیت داشت. قندوز از شهرهای باختر و نقاط هموار قطغن و بدخشان تقریباً به يك فاصله افتاده بود يك

راه آنرا به دهن راه های پامیر و راه دیگر به علاقه های آباد باختر غربی وصل
 میکرد. همین قسم دوراه دیگری مستقیم از آنجا بطرف شمال به سواحل اکسوس
 منتهی میشد چنانچه حالا هم از طریق حضرت امام راه مستقیم از قندوز به
 آمودریا رفته و خرابه های بسیار مهم (قلعه زال) یکی از شهرهای باستانی مهم ما
 کناره آن افتاده است) و راه دیگری در امتداد مجرای رودنه قندوز مرکز
 تخارستان را در حدود پیل خمیری و دهنه دوشی به پیچ و خم دامنه های شمالی
 هندوکش وصل میکرد و اینجا نقطه ایست که افلاً دوراه بزرگ جنوب هندوکش
 به راه شمال پیوست میشد. راه بزرگ تجارتنی و کاروانی که از شهر تا کرینلا
 آمده از پیشکلاواتی (چهار صده) و یارو شاپورا (پشاور) از علاقه گندهارا
 لمپا کا (لغمان) به کاپیسا می آمد و راهی که از حوزه اراکوزی در امتداد
 مجرای علیای ازغنداب بعد از خم و پیچ در جویرستان یعنی بین جاغوری و دشت
 ناوار از راه (خوادا) یعنی خوات و ررك و ارغنده و دامنه یغمان به کوهستان و
 کوهدامن فعلی منتهی میشد. از راه دره غوربند و چهار دره و دره کوشان
 و اندراب به دوشی میر رسید. همین قسم بعد از عبور کوتل شبر از راه
 دره شکاری فعلی (۱) باز شاخه دیگری راه معروف جنوب
 هندوکش در حوالی دوشی و کایله گی به مجرای قندوز وصل میشد.
 و مجرای رودخانه قندوز خط طبیعی بود که کاروانها در امتداد آن راه جنوب
 را تا قندوز ادامه میدادند چنانچه فعلاً هم اگر چه سرک بعد از نقطه ئی موسوم
 به «علی آباد» بطرف خان آباد میگردد شاخه دیگری مستقیم بطرف قندوز هم میرود.

(۱) شبهه ئی نیست که دره شکاری درین تازگی ها موثر روده ولی قراریکه چند سال
 قبل در یکی از شماره های مجله کابل شرح دادم این دره در تمام قرون وسطی معبر رفت
 و آمد قافله ها بوده چنانچه وجود قلعه های قدیمه مخصوصاً خرابه های شهر سرخسک مؤید این
 نظریه است.

هیوان تسنگ در یاد داشت های خود قندوز را به نام « هوه Hwoh » یاد کرده و این (هو) نه شهر بلکه قلمروی است که از خود مرگزی داشته و اینك ذیلاً عین یاد داشت های او را درین مورد ترجمه میکنیم (۱)

« این قلمرو هم جزء اراضی (تو - هو - لو) یعنی (تخارستان) است طول احاطه قلمرو آن ۳۰۰ لی واحاطه مرکز آن ده لی میباشد .

حکمرمائی در آنجا نیست و مملکت تابع ترکها است . زمین آن جاگه ایست هموار که مرتب زراعت میشود و حبوبات زیاد بار میدهد . اشجار و بته های زیاد در آن می روید . گل و اقسام میوه ، فوق العاده فراوان دارد . آب و هوای آن ملایم و مطبوع است . اهالی امانت کار و ساده میباشند . مردها طبعاً چابک و زرننگ اند . البسه پشمی می پوشند . از نقطه نظر دیانت بیشتر ایشان پیرو مذهب بودائی چیزی هم برهنمی هستند . در اینجا ده « سانگا رامه » (معبد بودائی) و چندین صد نفر روحانیون وجود دارد که در قوانین « راه بزرگ » و « راه کوچک » نجات هر دو طریقه آئین بودائی معلومات داشته و به هر دو مسلک رفتار میکنند یادشاه از قبیله توکیو (ترکها) است و بر تمام دره ها و امارت های كوچك جنوب « دروازه آهن » حکمرمائی دارد و مانند پرنده تغییر محل داده دائماً درین شهر نمیباشد . . . » (۲)

تاردوشاد و پسرش : در ۶۳۰ م حین مسافرت زایر چین هیوان-تسنگ در قندوز

پسر کلان تونگ بیغو که تاردوشاد Tarduchad نام داشت اقامت و حکمرمائی داشته و کل تخارستان تحت نگیین او بود . تا ردوشاد در عین زمانیکه پسر کلان

(۱) به صفحات ۲۸۷-۲۸۸ جلد اول (یاد داشت های غربی) «تالیف بیل» مراجعه شود .

(۲) جمله اخیر زایر چین خیلی بر معنی است و نشان میدهد که خان های ترکی که در تخارستان تسلط یافته بودند حتی خان مرکزی آنها همیشه در مقر خود نبوده و به سواری اسب به سرعت باد تغییر محل میدادند و این از ممیزه زندگانی ترک های سوار کار این وقت و زمان میباشد .

خان یلدوز و تاشکنند بود با خان « کاشانگ » Kao- Chang یعنی (طورفان) هم خویشاوندی داشت و داماد او بود. از روی یادداشت های زایر چینی موصوف معلوم می شود که تاردوشاد شخص منور و ذیانت پرور و مهمان نو از بودواگر درین موقع واقعه فجع قتل او پیش نمیشد امکان داشت که به زایر لطف بیشتری میشد. در موقع ورود او « ملکه قندوز » یا طوریکه ترك ها میگفتند « خاتون طورفانی » تازه وفات نموده و تاردو شاد زن نوی گرفته بود. خاتون جدید با یکی از شهزادگان زوجه اولی، خود دوست شده خیال تو طعه را بر علیه خان قندوز گذاشت، او را زهر داد و عاشق خود را بر تخت نشانید. خان جدید مانند پدر خود تاردو شاد شخص دین دار و مهمان نواز بود و با زایرچین از در محبت و مهربانی پیش آمد و او را بسکمال عزت و احترام نگاه داشت و از او دعوت نمود تا به دیدن شهر کوچک شاهی (پو - هو) (بلخ) برود. آنجا را زیارت کند و با علمای آن سامان مصاحبه نماید. زایر چینی از حسن نیت و استقبال خان ترکی قندوز متاثر شده دعوت او را اجابت نمود و به زیارت شهر کوچک شاهی بلخ شتافت به ملاقات علمای آن دیار مخصوصاً به دیدن سر حلقه دانشمندان معبد (ناوا و بهارا) (نوبهار) که اسمش «پرا جنا کارا» Prajnakara بود خیلی خوشحال گردید.

خان نشین های تخارستان : بیشتر اشاره نمودیم که تو کیوها (تركها) در

دوره سلطه خود تخارستان را بصورت ملوک الطوائفی متمرکز اداره میکردند و خان های اطراف همه از خان مرکزی قندوز اطاعت میکردند. از روی شرح یادداشت های هیوان - تسنگ میتوان گفت که تخارستان عموماً به ۲۷ خان نشین تقسیم شده بود که معروف ترین آنها قراراتی است :

(۱) کیو-می - تو Kui - mi - to یا « کومیدا » Kumid، که عبارت از منطقه

(درواز و ره شان) است و بطلیموس قبل ازین تاریخ در جغرافیای خود آنرا

« کومدی » Komédai خوانده . این خان‌نشین دریای کوه‌های پامیر افتاده و از طرف جنوب به قلمرو « شی - کی - نی » Shi - ki - ni یعنی (شغنان) تماس داشت (۲) پو - تو - شنگ - Po - to - chang - na ti که آنرا بدخشان تعبیر کرده اند . زایر چین احاطه قلمرو آنرا دوهزارلی نوشته و خین عبور او مردم آنجا بودائی بودند .

(۳) شی - کی - نی Shi - ki - ni : عبارت از اراضی کهستانی و دشوار گذار شغنان است . احاطه وسعت خاک آن دوهزارلی واحاطه مرکز آن ۶۱۰ لی بود . (۴) آن - تا - لو - پو An - ta - lo - po : (آن تالوپو) یا اندراب در میان خان‌نشین های تخارستان این وقت وسعت بزرگتری داشت زیرا احاطه آنرا سه هزارلی و احاطه مرکز آن را ۱۲ یا ۱۴ لی نوشته اند حین مسافرت زایر چینی سه معبد بودائی وچهل - پنجاه نفر علما در آنجا رهایش داشتند .

(۵) پو - هو Po - ho : پوهو عبارت از علاقه باختر است که درین وقت مساحت آن خیلی محدود شده و از شرق به غرب (۸۰۰) لی و از شمال بجنوب (۴۰۰) لی طول داشت . معذالك مرکز آن شهر بلخ بنام « Rajagriha » یعنی (شهر کوچک شاهی) خوانده میشد و ۲۰ لی احاطه داشت . صد معبد بودائی هنوز آباد و سه هزار راهب در آن بود و باش داشتند و همه پیرو طریقه (هنایانا) یاراه کوچک نجات بودند . باوجودیکه اهمیت بلخ و باختر درین وقت در اثر جنگ های ساسانی ها و ترك ها و مقابله دولت یفتلی به آنها خیلی کم شد و ترك ها به قصد اداره تخارستان مرکز را به قندوز انتقال داده بودند معذالك شهر کوچک شاهی بلخ مرکز علم و فضل و کاندون مذهبی بشمار میرفت چنانچه خان ترك قندوز از هیوان - تسنگ خواهش نمود که شهر بلخ را به بیند و با وجودیکه از خط مسافرت اوچپ میباشد معابد و علمای آنجا را نادیده نگذرد و در نتیجه زاهر چین در بلخ بزرگترین عالم بودائی آریانا « پراجنا کارا » راملاقات نمود و بقیه مسافرت خویش را در آریانای جنوبی به معیت و مصاحبت او انجام داد .

علاوه بر خانشین هائی که ذکر شد بعضی هائی دیگر هم مثل ' کوزی تو
 Hi - mo ta - lo (منجان) هی لوتا - لو Mung - Kin (خوست) منگ کن
 (درایم) و غیره هم در یاد داشت های زایر چین اسم برده شده و از مجموع آن
 معلوم میشود که خان های خورد و بزرگ در دره ها و وادی های مختلف تخارستان
 پراکنده بودند.

ظهور خاندان سوی و تانگ چین .

ضعف و تجزیه تو کیوها (ترکها): در موقعیکه دو امپراطوری تو کیوهای شرقی

و غربی که مرکز اولی در «اورخون» Orkhon، مقر دومی در حوالی «ایسیک قول»
 Issiq-Koul و «تالاس» Talas بود، دامنه تسلط خویش را در آسیا از منچوریا تا آریانا
 انبساط داده بودند در چین اوضاعی روی کار آمد و قوهئی تشکیلی اختیار کرد
 که آهسته آهسته قدرت تو کیوها را در شرق و غرب خورد کرد .

این وضعیت جدید عبارت از ظهور خاندان های سوی و تانگ و تقویۀ وحدت
 چین بود در ۵۷۷ مسیحی دولتی را که بر برهای مانچو بنام «توبا» Tobas تشکیل
 داده بودند از بین رفته و در چین شمالی دودمان سوی روی کار شد و دولت بزرگ
 عسکری بمیان آمد که چین جنوبی را بخود ملحق ساخت . از پادشاهان این
 خاندان دو نفر معروف اند یکی «یانگ - کین» Yang-Kien که در ۵۸۸ به سلطنت
 رسید و دیگر «یانگ تی» Yang-ti که بین سالهای (۶۱۷ - ۶۰۵) حکمفرمائی
 داشت . مقارن زمانی که دودمان سوی در چین ظهور نماید تو کیوهای شرقی و غربی
 در اثر رقابت تا اندازهئی از هم دور شده بودند . پیشتر در صفحات اول این فصل
 متذکر شدیم که تو کیوهای شرقی عنوان مجلل (خاقان) را احراز کرده بودند
 و تو کیوهای غربی که دامنه تسلط خویشاوندان و دست نشاندهگان ایشان تا کشور
 مارسیده بود خویش را «بیغو» لقب میدادند . رفته رفته رقابت در کار آنها رخنه
 افکنده و «تاردو» بیغوی تو کیوهای غربی پسر «ایستامی» بین سالهای ۵۸۲ و ۵۸۴

سر از هم آهنگی با ترکان شرقی بدر زده و او هم عنوان باشکوه (خاقان) بر خود نهاد .

درین فرصت از یکطرف درچین دولت سوی تشکیل شد و از جانب دیگر متعاقباً «تاردو» وفات کرد و ترکان غربی میان خود به دو حصه تقسیم شدند . «شه کوی» Che-Kouei نواسه (تاردو) در قسمت های غربی حکمفرما شد که تاشکند مرکران بود و «چولو» Tchou lo خان دیگر مرگری برای خود کنار «ایلی» Illi تعیین کرد و در بقیه اراضی امپراطوری ترکان غربی نفوذ خود را محکم نمود . یانگ - تی دومین امپراطور خاندان سوی چین که اصلاً در صدد اضمحلال توکیوها بود از تفرقه آنها کار گرفته خان تاشکند را بر علیه خان ایلی کمک کرد و چولو خان نقطه اخیر الذکر به دربار چین پناه برد و تیول چین را بر خود قبول نمود . به این ترتیب سوی ها سیاست قدیمه چین (عصرهانها) را پیش گرفته و خان های ترکی آسیای مرکزی را یکی ذریعه دیگر ی تابع خود ساخت چنانچه متعاقباً در ۶۰۹ خان نشین های «حامی» Hami و تورفان Tourfan مطیع او گردید و نفوذ چین باخانه عصر سوی به سنگیانگ رسید و جانب دیگر خاقان های ترکان غربی را مطیع نمود که تفصیل آن خارج مرام ما است .

جنگ های طولانی خاندان سوی چین در کوریا (۶۱۲ - ۶۱۳ م) و نارضائی مردم به انقلاب منجر شد و در نتیجه «هی-لی» Hie-li با طرفداران خود زمام امور چین را بدست گرفته در ۶۲۶ خاندان «تانگ» روی کار شد .

هرج و مرجی که در موقع تغیر خاندان سلطنتی در چین رخ داد بار دیگر به ترکها موقع داد تا بنای تعرض را گذارند و اول خاقان ترکان شرقی «هی-لی» Hie-li به این کار اقدام نموده به پایتخت چین «سی-نگن-فو» Si-Ngn-Fou حمله کرد .

لی شو - من Li-che-min پسر موسس خاندان تانگ که بنام امپراطور «تی - تسانگ» Tai-tsong شهرت دارد خان های تابع او را یکی بعد دیگر بر علیه او

برانگیخت تا اینکه در ۶۳۰ جنرال لی-تسنگ Li-tsung چینی را با سه هزار سپاه بر علیه او فرستاده و برای نیم قرن نام ترکان شرقی را از میان برداشت و مغلستان شرقی و مرکزی ایالات چین شد و امپراطور تانگ به آهنگ اداب در باری ترکی لقب «تین خان» Tjenkhan (خان آسمانی) بر خود نهاد .

امپراطور چین بعد از فیصله کار ترکان شرقی متوجه ترکان غربی شد. ایشان درین وقت مجدداً کسب قوت نموده و جاهای را که خاندان سوی در آسیای مرکزی و سینکیانگ از ایشان گرفته بود پس گرفته و ولایات تر بگمتی Tarbagatai، مناس Manas، ایلی Ili، ماورالنهر در دست آنها بود و در مرکز آنها یکی در «اق تاغ» در شمال کوه تاجیک و دیگری در تاشکند برقرار بود. «شه کوی» خان که زمستان بشهر اخیر الذکر و تابستان در حوالی یلدوز Youldoz تاجیک برپا کرده بود بین سالهای ۶۱۱ و ۶۱۸ دامنه نفوذ و تسلط خود را از التائی تا بحیره خزر و جبال همد کش بسط داده بود. برادر و جانشین او «تونگ» یبعو بین ۶۱۸ و ۶۳۰ بر قدرت خویش افزوده و علاوه بر حوزه نازم بخارستان، باختر ازممملکت ما که آن در تصرف داشت و هیوان - تسنگ زایر چین در سالی ۶۳۰ که بطرف مملکت ما می آمد او را به کمال اقتدار در کنار «ایسیک قول» یا (دریاچه گرم) دیده و پسر او «تادود شاد» که پیشتر از او ذکر کردیم در شمال آریانا در بخارستان حکمفرمائی داشت و قندوز را مرکز خان نشینی خود ساخته بود.

قراریکه رونه گروسه می نویسد چند ماه بعد از عبور هیوان - تسنگ شیرازة امپراطوری مقتدرترکان غربی از هم پاشیده و در اثر انقلاب اهالی «بلخاش» Balkach و تربغتی خان ترکی موصوف «تونگ» کشته شد و ترکان مربوطه او باز به دو قبیله و جنبه تقسیم شدند که بنامهای چینی نو - شه یی Nou-che-pi و «تو-لو» Tou-lou

کم و بیش شهرت دارند . یکی ازخان های قبیله اخیر الذ کر که بنام قبیله خود تو- لو معروف است در راه وحدت دو قبیله تر کی کوشش نموده و در حوالی (۶۴۰) به « اورمچی » حمله کرد ولی امپراطور تانگ چین « تی - تسو - ننگ » که بیشتر از جلوس و یاره اقدامات او ذکر کردیم به او موقع نداد و قبیله « نوشه پی » را بر علیه او برانگیخت و خان تر کی تولو به باختر پناه آورده و بعد از ۶۵۰ اثری از او در دست نیست (۱)

امپراطور چین - تی - تسو ننگ بانقشه و پیشرفت خود بطرف غرب قدم به قدم ترکان غربی را ضعیف ساخته و پیش آمده رفت . در ۶۴۰ تورفان را به امپراطوری خود ملحق کرد ، در ۶۸۰ کویچو و قره چار را مطیع نمود و در ماحول ۶۴۹ که سال وفات او میباشد نفوذ دولت تانگ های چین در ماحول بامیر به ک شغرو حتی به ماورالنهر سرایت کرده بود .

در سال ۵۰۰ : امپراطور دوم خاندان تانگ چین کاو تسو ننگ Kao-tsong

بر تخت نشست . اگر چه مشارالیه نسبت به امور اداری امپراطوری به حیات حرم بیشتر مصروف بود معذالک سیاست امپراطور متقدم او از طرف دولت چین تعقیب شده رفت . در زمان او در عصر امپراطور دیگری از این خاندان که « منگ هوا ننگ » نام داشت و آخر سال سلطنت او به ۷۵۶ تماس میکنند هنوز یکی از خان های توکیو با داشتن دیانت بودائی در قندوز حکم فرمائی داشت و ماخذ چین او را به نام (شه لی - مانگ - کیالو) Che-li-mang-kia-lo خوانده اند . رونه گروسه شکل سانسکریت اسم او را سری منگلا Sri-Mangala ضبط کرده است و می نگارد که مشارالیه در مقابل یکی از امرای کهستانی حلیف تبتی ها از امپراطور چین

« کا اوسن چه » Kao-Sientch^۱ کمک خواست (۱) این موقعی است که علاوه بر عرب ها نبتی ها هم باتانگ های چین طرف شده اند و شاید یکی از امرای کهستانی معلی دره های هندو کش برای نابود کردن خان تو کیو باتبتی ها هم آهنگ شده باشد بهر حال خان تر کی فوق الذکر آخرین خانی است که اسم او در ماخذ تاریخی چینی برده شده است .

همین امرای تر کی اخیر قندوز را که تا زمان فتح تخارستان بدست جنرال عرب قطیعه در تخارستان آمریت داشتند بعضی مدققین از روی مسکوکات به لقب تسکین شاهی یا تاجن شاهی یاد کرده اند و یکی از خان های آنها در گنندها را هم امارتی برپا کرده بود .

فصل سیزدهم

سلاطه های کوشا نویفتلی

رتبل شاهان

در فصل دوازدهم به ملاحظه رسید که در نیمه اول قرن ۷ مسیحی صفحات شمال هندو کش بدست خان های ترکی دست نشانده « یبغوهای » توکیوی غربی بصورت ملوک الطوائفی متمرکز اداره میشد. از روی چشم دید و یادداشت های هیوان تسنگ و شهادت مسدوکات و پاره مطالب دیگر معلوم میشود که دامنه نفوذ خان های ترکی که تسلط موقتی در تخارستان یافته بودند روی هم رفته باتیغه هند و کش محدود شده و در جنوب آن نفوذ نتوانستند جز بصورت بسیار مبهم و محدود و در بعض نقاط و مواقع که چگونگی آن مجهول است.

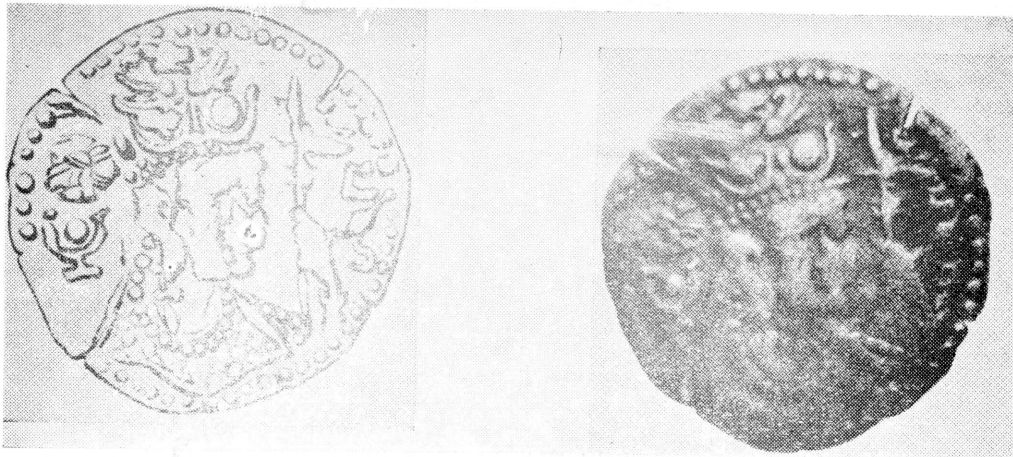
شبهه ای نیست که در یک دوره هرج و مرج که خان های توکیو در شمال ساسانی ها در غرب تسلط یافته اند و ساسانی ها را قشون نوحاسته عرب و توکیوها را نیز وی مقتدر تانگ های چین از غرب و شرق متزلزل ساخته بود، در جنوب هند و کش حکومت های محلی بدست امرای محلی بود و هیوان - تسنگ در خط رفت و آمد خود از امرائی در بامیان و کاپیسا و حوالی جاغوری حرف میزند و از خلال یادداشت های او چنین معلوم میشود که شاهان کاپیسا ترك نبودند چنانچه آنها را برخلاف امرای توکیو که در تخارستان درین وقت نفوذ داشتند « کشا تربیه » خوانده و کشا تربیه عبادت از طبقه نجبای نظامی محلی است که با قوه و قدرت کامله در جنوب هندو کش سلطنت داشتند و « کاپیسی » پایتخت و مرکز اداری و سیاسی جنوب هندو کش محسوب میشد. نوعیت اداری شمال و جنوب هند و کش تقریباً شبیه بهم بود. در شمال در تخارستان خان های ترکی بدور خان مرکزی قندوز جمع شده بودند و در جنوب

60204

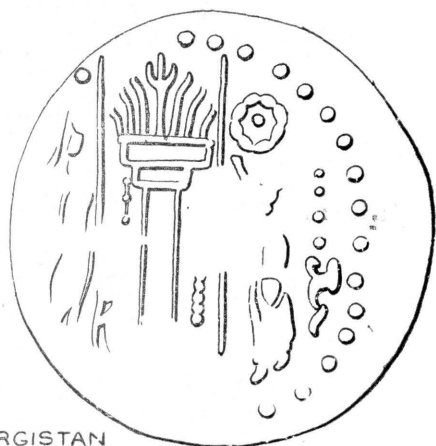
تصویر (۵۱) مقابل صفحه (۵۰۲)



یکی از «نپتکی ملکان» (پادشاهان کوشانو یفتلی) که معمولاً دوره سلطنت ایشان را در قرون ۵ - ۶ مسیحی نسبت میدهند.



NAPKI MALEK



SÂR DU GARGISTAN

مسکو کات کوشانو یفتلی بالا : سکه یکی از کوشانی های خورد کیداری (کوشانو-ساسانی) که موسیو ها کن ازغزنی بدست آورده و تاج اورا با تاج بادشاه شکاری بامیان (تصویر ۵۳) مقایسه میکنند (به صفحه ۵۱۵ مراجعه شود) وسط : سکه یکی ملک یکی از پادشاهان کوشانو یفتلی پایان : سکه یکی از شارهای غرجستان.

هندو کش شهزادگان و امرای کوشانی و کوشانو یفتلی بدور خاندان «کشائریه» یعنی یکی از خاندان های نجبای سلحشور محلی کاپیسا مجتمع بودند و دولت کاپیسا از اوائل قرن هفت تا اواخر قرن هشت دارای اقتدار زیادی بود و به قلمرو وسیعی که حدود آن معین خواهد شد حکمفرمائی داشت و یکعده امرای محلی جزو غیر جزء آن وجود داشت که در مسائل دفاع خاک و حملات خارجی با دولت مرکزی کاپیسا هم نوا بودند و جزئیات این مطالب را به تدریج درین فصل خواهیم دید .

عنصر کوشانو یفتلی : یکی از چیز های مهمی که در مورد امارت های جنوب هندو کش عموماً و در مورد سلطنت های کاپیسا و کابل خصوصاً گفته شود مسئله تعیین اصلیت خاندان های سلطنتی مذکور است . نظری به فصول گذشته تاریخ افغانستان خصوص فصل دهم و یازدهم (فصول کیداری ها و یفتلی ها) نشان میدهد که چطور بقایای نژادی کوشانی های کوچک کیداری و یفتلی ها در دوطرفه هندو کش و بیشتر در جنوب آن ماندند . با اقداماتی که یفتلی ها در راه تشکیل دولت قوی و نیرومند نمودند احفاد کوشانی های کیداری از صحنه سیاست و مملکت داری بیرون شده و در ته دره ها و قلل کوه ها پناه بردند . همین قسم یفتلی ها خودشان بعد از یک دوره اقتدار و فتوحات بر علیه ساسانی ها و گوپتاها مضمحل شده و دولت مقتدر آنها به امارات محلی و کوچک در جنوب و شمال و مرکز هندو کش مبدل شد . در فرصتی که توکیوها (ترک ها) در تخارستان مستولی شده بودند عنصر « کوشانو یفتلی » به هم اختلاط یافته و در اکثر نقاط جنوب و مرکز هندو کش نفوذ و سرگردگی قوم در دست آنها بود و منجمله آثار موجودیت آنها در گوشه و کنار مملکت دوام داشت ، تا جائیکه شواهد نشان میدهد یفتلی ها بعد ازین که در مقابل حملات مشترک ترک و ساسانی مرکزیت اداری خود را از دست دادند در کهستانات دشوار گذار مملکت و نقاط صعب العبور مثل بدخشان

بادغیس، غرjestان، بامیان، وجرستان، مالستان، کهستان سمت شمالی، در کهستانات اطراف غزنه و گردیز پناهنده شده و ازین آشیانه‌های سنگی وقت بوقت سر بلند کردند چنانچه در (صدق آباد) از ریزه کهستان شمالی اخیراً قبرستان بزرگ و مسکوکات بعضی از شاهان آنها که تا حال نام و نشان ایشان را تاریخ سراغ نداشت کشف شد. در جنوب هند و کش کاپیسا و کابل (۱) و زابل بیشتر اقامتگاه یفتلی‌ها و عنصر کوشانو یفتلی بود. طوریکه در فصل یفتلی (فصل یازدهم) اشاره شد کلمه (زابل) که در دوره های اسلامی مفهوم بزرگ جغرافیائی و عرقی پیدا کرد و در داستان های حماسی و رزمی داخل شد اصلاً کلمه یفتلی بود که اصل آن به شهادت مسکوکات " یفتل شاهان " (زوبل) بوده (۲) و (زابل) گردیده (زوبل) یا (زاوول) اصلاً اسم یکی از قبایل یفتلی بود که در حوالی غزنه و جاغوری استقرار یافته و اینجا بنام آنها به زابل علم شد و مفهوم جغرافیائی آن در مرور زمانه تا قندهار و حتی سیستان وسعت پیدا کرد.

اگر در تاریخ افغانستان دقت شود در طی قرن ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ امرای محلی زیادی در گوشه و کنار مملکت بمیان آمده اند که برخی را ماخذ چینی، عده ئی را منابع عربی، بعضی را کتب سانسکریت و حتی فارسی، عده ئی را مسکوکات برخر را تصاویر رنگه دیواری کم و بیش معرفی کرده، و از بعضی مجسمه ها ئی هم بدست آمده. این امر او شاهان و سلاله ها عموماً از نقطه نظر عرق یا یفتلی یا مخلوط کوشانو یفتلی بوده و هر کس و هر منبع به زعم خود ایشان را به کشانریه رتیل شاه، تسگین، تروکشه، خیونی، ترک و غیره یاد کرده اند و هر ج و مرجی تولید نموده اند حال آنکه سوچیز پیش ما روشن است یکی اینسکه اکثر این سلاله ها سلسله نسب خویش را به دودمان کوشانی مخصوصاً به کنیشکان نسبت

(۱) از دهمزنگ هم مسکوکات و ظروف گلی یفتلی ها بدست آمده است.

(۲) Memoirs of The Archaeological Survey of India No32

میدادند و دیگر اینسکه بقایای یفتلی در کاپیسا و بامیان و زابل و بادغیس و غرjestان و وچیرستان، و دیگر نقاط، قرار گاه‌ها و تمرکزگاه‌ها و اماوات داشتند. پس به استناد به این دو مطلب اخیر گفته میتوانیم که بعد از قرن ۷ مسیحی امرای محلی که در گوشه و کنار آریانا به سلطنت رسیده‌اند منجمله دوستان هائج که در کاپیسا و گنابل هسته مرکزی سلطنت و اداره مملکت در دست آنها بود و عموماً از عنصر مخلوط کوشانو و یفتلی بودند و شارهای غرjestان و شیرهای بامیان و غیره را یا یفتلی یا از عنصر مخلوط کوشانو و یفتلی میتوان حساب کرد.

قراریکه در اخیر همین فصل خواهیم دید شبه‌ئی نیست که مانند صفحات شمال در جنوب هندو کش هم بار وجود سلطنت مرکزی کاپیسا یکعده امرای محلی جزیه و غیر جزیه آن وجود داشت و بر خورد هر زاین و سیاح و مورخ یا یکی از آنها در محلی و در وقتى و به کشتن مسکوکات آنها از معابد و برانیه و استوپه‌ها سبب شده است که یکی ملک‌ها، ترکی شاهی، ربیل ها و تروکشه‌ها، شاه‌ها، شیرها، غور شاه‌ها و غیره از قرن هفت مسیحی به بعد جزء تازیخ افغانستان قدیم بیشتر در جنوب و حصص مرکزی هندو کش ثبت گردد ولی این خاندان‌های شاهان و امرای محلی از روی عرق و نژاد با بقایای کوشانی‌های خورد یا بقایای یفتلی‌ها و یا مخلوط «کوشانو یفتلی» است (۱) بهر حال سلطنت مرکزی کاپیسا را که این فصل وقف آن شده است یا طوریکه

(۱) ثابت باید بود که و گوئیم چندی در زبده دوم قرن ۸ از امرای به القاب (تاه) تاهلی و تاج در حالی که آنها را حرف زده است و از تاجین و تاجین شاهان و سکه‌ها هم بدست آمده است که بعضی از سباجین و مورخین احمد توکیو (ترك) خوانده اند و اگر ترکی شاهی‌های البرونی عبارت از همین تاجین‌ها باشد ایشان را میتوان ترك خواند و میتوان گفت که مرکز امرای تاجین شاهی همان قندوز بوده و مسکوکات ایشان در جنوب هندو کش انتشار یافته است.

زایر چین هیوان - تسنگ یاد کرده « کشاتریه » و باطوریکه عرب ها لقب داده اند « رتبیل شاهان » میخوانیم . شبههائی نیست که عرب ها از روز تماس به سرحدات غربی آریانا یعنی از حوالی وسط قرن ۷ مسیحی (۲۳ هجرت) تا زمان فتح کابل بدست یعقوب لیث صفاری ۲۵۸ هجری مطابق ۸۷۹ مسیحی و بعد از آن بیش از دو قرن کلمه رتبیل را بصورت های مختلف استعمال کرده اند و به تعقیب ماخذ عربی در منابع فارسی هم راه یافته است . معذالك باید گفت که این اسم اصلاً هندوئی بوده یا از روی اسم خاص (رتن پاله) و یا از ترکیب اسم عام (رای) یعنی (شاه) و (پاله) اسم خانوادہ ئی بمیان آمده پس اگر چه این لقب از نقطه نظر مفهوم لغوی و مذهبی اصلاً باید در مورد برهمن شاهی ها یا هندوشاهی های کابل در فصل آئنده استعمال شود ولی چون تذکر منابع عربی آن را بصورت عمومی تر علم ساخته است کشاتریه های کاپیسا و احفاد ایشان را به لقب رتبیل شاهان یاد میکنیم و برهمن شاهی های کابل را « رایان کابلی » میخوانیم .

حدود سلطنت کاپیسا : سابقه تاریخی و مفهوم جغرافیائی کاپیسا مطالبی است که در تاریخ افغانستان به آن اشاره هاشده و قرار یکده در فصل هشتم در مورد پایتخت های کنیشکا شرح دادیم شهر کاپیسی (بگرام) در آن زمان هم مرکزیت داشت و حتی پیشتر از آن شاهان مستقل یونانو باختری بعد از تخلیه باختر در جنوب هند و کش در اینجا مرکز اختیار نموده بودند .

اگر چه کاپیسا از نقطه نظر مفهوم جغرافیائی و تاریخی حوزه کهستان و کوه دامن را دربر میگیرد ولی در عصری که مشغول مطالعه آن هستیم وسعت اداری مفهوم آنرا انبساط داده و سلطنت کاپیسا دامنه فراخی در جنوب هندو کش پیدا کرده بود که علاقه های مربوطه و حدود آن از روی چشم دید و یاد داشت های هیوان - تسنگ و مقابله های شاهان آن با قوای عرب معلوم میشود .

هیوان - تسنگ در سال ۶۳۲ هجری و رود به کاپیسا اظهار میکند که پادشاه، (کشائریه) یعنی از طبقه نجبای نظامی است و تقریباً ده امارت تحت اداره او میباشد و از روی متن یاد داشت های او که ذیلاً میدهیم بعضی از علاقه های مربوطه سلطنت کاپیسا توضیح میشود.

(۱) لان پو (لغمان): «... چون از چند قرن به اینطرف خانواده شاهى از بین رفته رؤسا برای احراز اقتدار به امتیاز يك بردیگر بن در داده و در نتیجه آخر «لان پو» با جگذار کاپیسا شد...» (۱)

(۲) نگاراهارا (فنگرهار) «... حکمفرمائی از خود ندارند، حکمران و مامورین زیر دست آن از کاپیسا می آیند...» (۲)

(۳) گندهارا (علاقه کابل سنلی تا بشاور) «... خانواده شاهى از بین رفته و سلطنت از طرف نمایندگان کاپیسا اداره میشود...» (۳)

(۴) تا شامیلو (تا کسیرا) «... سابقاً این علاقه تابع سلطنت کاپیسا بود. اما اخیراً با جگذار کشمیر شده...» (۴)

ازین یاد داشت ها دو چیز به صراحت تمام معلوم میشود یکی اینکه دامنه سلطنت کاپیسا بطرف شرق زمانی تا «تا کسیرا» یعنی به سواحل ماورای شرقی اندوس و بعد ها تا کنار های راست این رود حانه انبساط داشت. باقی حدود سلطنت کاپیسا در سمت های دیگر هم از روی گردش زایر مذکور و یاد داشت های او بخوبی معلوم میشود زیرا زایر چین ۱۴ سال بعد از هند برگشته و از حواشی شرقی و جنوبی و غربی سلطنت مذکور در زده و به کاپیسا مراجعت کرده است و برای تصریح این مطلب خط حرکت او را درین نواحی تعقیب میکنیم:

(۱)	صفحه ۹۰	یاد داشت های	عالم	غربی	ترجمه	پروفیسر	بیل
(۲)	» ۹۱	»	»	»	»	»	»
(۳)	» ۹	»	»	»	»	»	»
(۴)	» ۱۳۶	»	»	»	»	»	»

هیوان-تسنک حین مراجعت از هند به (اوند) مقر زهستانی شاه کاپیسا وارد شده و چون شاه در اینجا حضور داشت به حضور او بار یافت و با موکب شاهی از (اوند) به (لمپاکا) یعنی لغمان آمده و یکماه در طی این قسمت راه صرف کرد.

سپس سمت جنوب را پیش گرفته و بعد از ۱۵ روز مسافرت به علاقه «پانا» Panā (فالانا Falana) رسید که عبارت از منطقه «وارنو» Varnu یا «وارناوا» Varnava متذکره «پانی نی» میباشد.

چون احاطه علاقه (فالانا) را ۲۰۰۰ لی) نوشته طبق نظر به مدققین بالمشبهه مناطق وزیرستان، دره گومل و معاونین آن مثل دره «زوب» Zhub و «کندار» Kandar و غیره را در بر میگرفت. چون زایر چینی موصوف فاصله دو هزار (لی) را بطرف جنوب غرب طی میکنند مسیو فوشه چنین نظریه دارد که زایر چین بطرف جنوب تا دره اسماعیل خان پیش رفته است و بعد از طی کوه بزرگ که آنرا سلسله کوه «توبه کاکر» تعیین کرده اند و دره بزرگ ترنک محتملاً از حوالی قلات غزائلی داخل علاقه «تسا» کچو-تچه Tsao-Ku-Tcha شد که آنرا بنام دیگر منطقه «جاگود» Jaguda خوانده و عبارت از جا غوری فعلی میباشد. سپس سر خط عبور خود علاقه ای را به اسم «فا-لی-شی-سا-تانگ-نا» یاد میکنند که فوشه آنرا «وری جستانا» Vriji-sthana یعنی چیزی تعبیر کرد که در نقشه های قدیمه انگلیسی «یو جارسستان» Ujaristan تثبیت شده و مقصد از آن و جیرستان میباشد و گوشه جنوب شرقی غرجستان را به مفهوم بزرگ و عمومی هزاره جات احتوا میکنند. هیوان-تسنک این دلاقره را مربوط به شاه جدا دانه میداند که از آن بعد تر حرف خواهیم زد. سپس ۵۰۰ لی یعنی تقریباً ۱۶۵ کیلو متر بطرف شمال گفته از راه «دشت ناوور» و از راه پیچ در پیچ

دره ها از راه « خواد » Khavad یعنی (خوات) و میدان و گردنه بیک توت
 یغمان به حوزه کاپیسا وارد میشود.
 حلالا از روی این خط حرکت دقیق که تقریباً در حواشی گرداگرد سلطنت
 کاپیسا بعمل آمده است واضح گفته میتوانیم که حدود دولت (کاپیسا) بطرف
 جنوب دره کریم و ارفای و زیرستان، دیره اسماعیل خان را در بر میگرفت.
 میان حدود غربی و جنوب غربی آن درین قسمت ها اگر چه زاین چینی
 مذکور از قلات غزنائی و حوالی جانوری و دشت نادر و وردک و میدان و یغمان
 عبور میکنند و در گوشه شرقی هزاره جات از امارت محلی دیگر صحبت مینماید
 و یکسال بعد از تاریخ عبور او بر مراجعت از کاپیسا بطرف چین یعنی در ۶۴۵
 مسیحی مطابق ۲۳ هجری حملات عرب در سرحدات غربی آریانا در حواشی
 سیستان آغاز میشود و مقابله تیل شاهان نشان میدهد که حدود سلطنت
 کاپیسا در جنوب هندوکش تا حوزه هیرمند و سیستان انبساط داشت.
 کشتار به پادشاه یا ربیل شاهان: معاصر زمانی که خان های توکیو

(ترك) در صفحات شمال هندوکش در تخارستان حکمفرمائی داشتند در جنوب
 هندوکش سلطنت مرگزی کاپیسا بدست کسی بود که زاین چین هیوان -
 تسنگ او را کشتار به یعنی از طبقه نجبای سلحشور نظامی خوانده و در حالیکه
 شخصیت و قدرت سلطنت او را تعریف میکنند چنین می نویسد: «پادشاه از طبقه کشتار به
 و مرد هوشمند، دانای رشید، دلاور و باعزم است و بر ده ایالت مجاور یا
 امارت های محلی حکمفرمائی دارد و به ملت خود خیلی علاقه مندی و محبت نشان
 میدهد، پابند دیانت بودائی است، هر ساله مجسمه طلائی بودارا به ارتفاع ۱۸ فوت
 ساخته و در حلقه نجات که بنام (موکشا مها پاریشاد) تشکیل میشود مردم را دعوت
 میکنند و به محتاجین و غریب و بیوه زنان و مردان زن مرده صدقه و خیرات میدهد.» (۱)

رونه گروسه مولف تاریخ آسیا درین مورد می نویسد؛ «اگر چه در این وقت پادشاه کاپیسا صاحب امپراطوری نبود، به قلمرو وسیعی حکمفرائی داشت و بعلاوه اراضی ارثی مخصوص خودش خاک های لامپا کا (لغمان) نگارا هارا (ننگرهار) و گند هارا که سلاله های شاهی محلی آنها از میان رفته بود همه به کاپیسا ملحق شده بود و به این صورت اقتدار پادشاه تاسواحل اندوس محسوس میشد. طوریکه هیوان - تسنگ میگوید پادشاه شخص رشید و دلاوری بود که از نیروی او ممالک مجاور می لرزیدند و برده امارت حکمفرمائی داشت.

چون مانند امیر کابل در قرن ۱۷ پادشاه کاپیسا راه های تجارت آسیا را در دست داشت به دوستی او شاهان بزرگ محتاج بودند

هیوان - تسنگ حین عبور و مرور از جنوب هندو کش طوریکه دیدیم در چند نقطه به از بین رفتن خانواده شاهی محلی و ارتباط و انقیاد آنها به کاپیسا اشاره های صریح کرده است و در مورد «لان پو» لغمان اظهار میدارد که چند قرن قبل خانواده شاهی از میان رفته. اگر درین موارد کمی دقت شود معلوم میشود که خاندان شاهی که چند قرن قبل به این علاقه ها سلطنت داشت همان کوشانی های بزرگ بودند. اگر چه بعد از آنها کیداری ها (کوشانی های خورد) و بفتلی ها آمده رفتند و قوم اخیر لذت سلطنت بزرگی هم بمیان آورد ولی چون مدت طولانی دوام نکرد بیشتر ملوک الطوائفی در دره های هندو کش پدیدار شد تا اینکه بالاخره سلطنت کاپیسا کم و بیش علاقه های دور و نزدیک را تحت اداره مرکزی آورده و کشاتریه کاپیسا باز سلطنت مقتدری بمیان آورد که زایر چین از توصیف شخصیت شاه و قدرت دولت او خودداری نتوانسته است.

پادشاهی را که هیوان - تسنگ در آمد و رفت خود یعنی بین سال های

۶۳۲ و ۶۴۴ مسیحی کشا تر به (یعنی از طبقه نجبای نظامی) خوانده مولفین عرب متعاقباً تا او اخر قرن ۹م به نام های رتبیل - رانت بیل ، زبیل ، زنبیل یاد کرده اند که همه ضبط های مختلف يك اسم است که صورت صحیح آن « ربتیل » میباشد . اگرچه کلمه (رتبیل) را به صور مختلف تحلیل و تجزیه نموده اند ولی باز هم تر کیب و مفهوم واقعی آن روشن نیست . تنها اینقدر معلوم میشود که این اسم ، اسم خاص کدام پادشاه معین نبوده بلکه محتملاً لقبی بوده و در مأخذ عربی و فارسی در مورد يك سلسله پادشاهانی که مقر ایشان اول کاپیسی و بعد کابل بود استعمال شده است .

کشا تریه کا پیسا یارتبیل شاهان بشهادت زائرین چینی و مورخین عربی مردان دلاور و شجاع بودند و به ملت و رعایا محبت بسیار داشتند و بیشتر معتقد به دیانت بودائی بودند معاصر زمانی که تو کیوها (ترک ها) در صفحات شمال در تخارستان تسلط یافته بودند ایشان در جنوب هندو کش سلطنت مقتدری تشکیل داده بودند که دامنه آن طوریکه دیده شد از تاگز یلاو اوند (وپهند) یعنی از دو کشاره رود اندوس (سند) تا شهر زرنج و سواحل هامون سیستان انبساط داشت و قدرت نظامی ایشان را مقابله باقشون معظم عرب ثابت میسازد و شرح آنرا در جلد سوم سلسله تاریخ افغانستان خواهید دید .

شبهائی نیست که در داخل این قلمرو وسیع امارت های محلی دیگری بوده که یاد داشت های هیوان - تسنگ از آنها حکایت میکنند همین قسم خارج حدودی که شرح داده شد مخصوصاً در کهستانات مرکزی هزاره جات در نقاطی که از راها کناره بودا مرای محلی دیگری در با میان در نقاط مختلف غرجستان (به مفهوم بزرگ هزاره جات) و غور و کوه های زمین داور و غیره وجود داشت که کناره بودن از طرق عادی مراد و ات و نقاط کهستانی به آنها یکنوع آزادی داده بود محلی ، معدالك اگر به نفوذ جامع و وسیع رتبیل شاهان در تمام مناطق

جنوب هندو کش و حضور شخص آنها در میدان های جنگ از حوالی ژر نیج و بست گرفته تا کابل و کاپیسی نگاه شود خوب فهمیده میشود که دولت مرکزی کاپیسیا همیشه مرکزی و مقتدر سیاسی و اداری نیمه جنوبی افغانستان بود و امرای جزء در مسایل عمومی دفاع کشور و دفع حملات بیگانه با این دولت مرکزی هم آهنگی داشتند. کاپیسی و اوند (و پهند) : اختلاف آب و هوا در جنوب هندو کش

مخصوصاً در حصص شرقی آرکانا که مناطق سرد و گرم مثل کاپیسا و گند هارا از دیک بهم و قم شده در بسیاری از دوره های تاریخ افغانستان سبب شده است که دولت دلازی دو پایتخت باشد تابستانی و زمستانی چنانچه در دوره زمامداری کمیشنگامپراطور نزرنگ کوشان این رویه معمول بود حتی در آن زمان در میان این دو پایتخت مرکز سوامی هم بود که امپراطور بعضی اوقات فصل های خزان را در آنجا میگذرانید در آنوقت پایتخت تابستانی همین شهر کاپیسی و مرکز زمستانی شهر پارو شاپورا (پشاور) بود چنانچه در صفحات ۲۳۳ و بعد فصل هشتم در اطراف این دو مرکز تفصیلاتی داده شد.

در نیمه اول قرن ۷ مسیحی در عصر سلطنت « کشا تریه » کاپیسیا این عادت قدیمه هنوز معمول بود و پادشاه تابستان را در کاپیسی (بگرام) در حوزه سرسبز و شاداب کاپیسیا در جوار رود خطابه خروشان پنجشیر میگذرانید و زمستان عوض (پشاور) در « اوند » Und یا « اوده بهانده » Udabhandu در حوالی آنک فعلی پشور رفت و میزبان هیوان تسنگ چین ورود در سال ۶۳۲ پادشاه موصوف را در کاپیسی و ۱۵ سال بعد چین مرا جمع از هنداورادر مرکز زمستانی در شهر (اوند) ملاقات نمود و در هر دو شهر از فیض الطاف شاهی بر خوردار شد . (۱)

سائر امرای محلی جنوب هندوکش : قبل برین در دو سه جای این فصل

متذکر شدیم که در جنوب هندوکش علاوه بر سلطنت مرکزی و مهم کاپیسا یکسده امرای محلی دیگری وجود داشت که بعضی تابع دولت کاپیسا بود و برخی جزء آن نمی آمد. این را هم یاد دهانی کردیم که بعد از انحلال حکومت کوشانی های خورد کیداری و سقوط عظمت دولت مرکزی یفتلی رؤسا و قبایل آن به هر گوشه و کنار چه در شمال و چه در جنوب سلسله کوه هندوکش در نقاط کوهستانی دشوار گذار پراکنده شدند و امارت های محلی بمیان آوردند. این کیفیت در طی قرن ۷ و ۸ و ۹ در قرون فتوری که در یک حصه آن توکیوها و ساسانی ها موقتاً در شمال و غرب تسلط یافتند و در حصه دیگر آن چینی ها نفوذ و تا یک اندازه کنترول اداری خود را تا حوالی کاپیسا بسط دادند و عرب ها بنای فتوحات را گذاشتند دوام داشت و یکی از علل تشکیل امارت های محلی در نقاط صعب العبور مملکت همین مداخلت های بیگانگان بود و عنصر کوشانو یفتلی مخصوصاً یفتلی ها و رؤسای جنگ آز موده و دلاور آنها روی صحنه بر آمده و امارت های محلی تشکیل کردند که بعضی آن در بعضی نقاط مثل غرجستان و بامیان و غیره تا سال های معاصر فتوحات عرب وجود خارجی داشت. یقین کامل دارم که ماخذ مختلف تاریخی تنها به وجود قسمتی از این امارت ها پاره اشاره کرده و موجودیت اکثر آن هنوز در پرده خفا است چه رسد به اسمای شاهان و کار نامه های مربوطه آنها. تنها چیزیکه سراغ ایشان را وقت بوقت از اینطرف و آنطرف میدهد مسدوکات است که به استناد آن به تدریج این تاریکی ها هم روشن شده خواهد رفت.

در نیمه قرن ۷ معاصر پادشاه و دودمان « کشا تریه » کاپیسا هیوان -

تسنگ در سرخط عبور خود در جنوب هندوکش از دو امارت محلی دیگر حرف

میزند یکی در بامیان و دیگری در گوشه جنوب شرقی غرjestان به مفهوم بزرگ هزاره جات .

• شیر بامیان : همه میدانیم که اصطخری (نیمه اول قرن چهارم هجری موافق اوائل قرن ده م) و طبری تقریباً نیم قرن پیشتر از او امرای محلی بامیان را به لقب « شیر بامیان » ذکر کرده اند .

اگر چه ما عجالتاً از وقایع قرن هفت صحبت میکنیم معذالك چون القاب مذکور ، مربوطه به دوره های پیش از اسلام میباشد قراین و احتمال به این دلایت میکنند که همین لقب را امرای محلی این دره شهیر بیک و نیم قرن یادو قرن قبل هم دارا بوده باشند بهر حال در وجود خود امارت محلی بامیان در نیمه اول قرن ۷ مسیحی حتی پیش از آن در قرن پنج و قرون بعد شبههئی نیست زیرا زائرین چین هر کدام حین عبور خود به این امر اشاره ها کرده اند تا اینکه نوبت به مورخین و جغرافیه نگاران اسلامی رسیده است .

« سی - یو - کی » یعنی « یادگارهای ممالک غربی » و کتاب حیات هیوان - تسنگ که از طرف یکی از مریدانش موسوم به « شامن هوئی لی » Shaman H wui Li نوشته شده هر دو از امیر بامیان و ملاقات او با هیوان - تسنگ صحبت میکنند این دو کتاب بیک لهجه میگویند که پادشاه بامیان به استقبال استاد قانون (هیوان - تسنگ) بر آمده و او را به قصر شاهی دعوت نمود تا از تعارفات مهمان نوازی و مذهبی مستفید شود و زائر چین یکی دو روز یا پنج روز در آنجا اقامت داشت .

قرارشریکه زائر موصوف میدهد پایتخت یا طوریکه میگویند « شهر شاهی » بامیان در دهن دره فولادی طوری افتاده بود که یک قسمت بصورت سموچ در جدارهای سنگی دامنه دره و قسمت دیگر آن در ته دره تاجاهائی که حال دامنه باغ های زیارت های میرسید علی بیخ سوز و برادرش اشغال نموده

انبساط داشت. امارت محلی شیر بامیان طوریکه هیوان - تسنگ دیده در تمام مرور قرن ۷ دوام داشت و یک قرن بعد از و در سال ۷۲۷ مسیحی زایر دیگری موسوم به «هوی تچه او» Houei-Tchéao از راه «سی-یو» یعنی کابلستان بعد از ۷ روز مسافرت وارد «فان-ین Fan-Yin» یعنی بامیان شده و طوریکه می نویسد درین وقت یک نفر «هو Hou» یعنی یک نفر از تاجک های آریائی محلی درین دره شهر امارت داشت. درین وقت امیر مذکور تحت اثر و قیمومیت کدام مملکت دیگر نبوده و پیاده نظام و رساله خیلی قوی و متعدد داشت. (۱)

فراموش نباید کرد که در سال ۱۹۳۰ در یکی از معابد دره ککک با میان در میان تصاویر رنگه دیواری معبد تصویر پادشاهی پیدا شده که فعلاً در اطاق بامیان در موزه کابل است و پروفیسر ها کن اورا بلقب «پادشاه شکاری» یاد کرده. هکذا در رواق بت ۵۳ متری بامیان تصویر بزرگ رنگه بودائی موجود است که خلاف معمول به لباس و تاج شاهی مزین میباشد. این دو تصویر مر بوط بیک نفر از شیرهای بامیان میباشد یاد و نفر از امرای این دره معروف را معرفی میکنند. آنچه درین دو تصویر مشترک دیده میشود تاج آنها است که مرکب از سه هلال و سه کره میباشد و سکه موسیو ها کن از غزنی یافته که پادشاه ضرب زنده آن همین قسم تاج دارد (۲) بعقیده موسیو ها کن این تاج مخصوص امرای محلی علاقه بامیان و غزنی بوده. شبههائی نیست که نقاشی این تصویر را پروفیسر مذکور به قرن ۵ مسیحی نسبت میدهد و اورا در جمله شاهان «گوشانو ساسانی» یعنی در قطار گوشانی های خورد کیداری می شمارد که موقتاً تحت اثر ساسانی ها آمده بودند.

(۱) صفحه ۸۶ بامیان (آثار عتیقه بودائی بامیان) تالیف منام موسیو گودارو ها کن ترجمه کهزاد.
 (۲) تصویر پادشاه شکاری مذکور بصورت رسم نوك آهنی که بقلم مرسیو کرل عضو هیئت حفاریات فرانسه بعمل آمده بین صفحه ۱۲ و ۱۳ مقدمه کتتاب بامیان ترجمه فارسی طبع کابل ملاحظه شود.

این امر واضح میسازد که سلالهٔ امرای محلی شیرهای بامیان را حتی در قرن ۵ مسیحی پیش بریم نفوذ ساسانی ها قراریکه در فصل کیداری ها و بعد تر شرح داده شده است چیزی است که متعاقباً ازین قسمت ها و سائر حصص آریانا برداشته شده و شیرهای بامیان قراریکه به تدریج در اوائل قرن ۷ و اوائل قرن ۸ زائرین چینی و کوریائی از آنها معلومات میدهند تحت اثر بیگانگان نبودند و بلا شبه امارت و نفوذ محلی خود را در دل هندو کنش و بابا تا زمان سلطنت صفاری ها حفظ کرده اند . (۱)

شار غرجستان : مانند بامیان و شیرهای آن غرجستان و شارهای آن هم - رماخذ اسلامی (عرب و فارسی) شهرت دارند و چنین مینماید که مانند بامیان يك سلسله امرای محلی در غرجستان هم سلطنت کرده و آنها را به لقب (شار) میخواندند ولی چون غرجستان مفهوم جغرافیائی عام و خاصی داشته و قبایل یفتلی در بعض حصص دیگر هم تقریباً یافته و این جاها بنام های شان شهرت پیدا کرد . و امرای محلی آنها در آن علاقه ها سلطنت هائی داشته اند مختصراً به ذکر پاره مطالبی درین موارد می پردازیم :

شبهه ئی نیست که جغرافیه نگاران عرب علاقه ئی را که بطرف شرق بادغیس یعنی بین بادغیس و سرپن افتاده و رودخانه معروف مرغاب (مرو آب مروود) یکجسه زیاد آنرا شاداب میکنند بنام « غرج الشار » ید کرده اند . این اسم مرکب از دو کلمه (غرج) و (شار) است . شار به اتماق مورخین عرب لقب شاهان محلی این علاقه بود . و غرج را که بصورت (غرژ) ، (غرش) هم آمده هونوع تعبیر کرده اند یکی اینکه اسم خاص قوم و قبیله بوده - دیگر اینکه در لهجه محلی (کوه) را میگفتند چند نچه مقدسی بر همین نظریه

۱ - اصطخری در المسالك والدمالك صفحه (۳۸۰) میگوید که : « منود بامیان را عقیده چنان بود که شاه بامیان تا وقتی مستحق ملك شده نمیتواند که باملك كابل پیمان و موافقه نکند و او شاهي ملك بامیان را قبول نفرماید . . . »



یکی از اسلاف شیرهای بامیان که تصویر رنگه آواز معبد بودائی درهٔ ککړک بامیان کشف شده و در موزهٔ کابل موجود است. موسیو هاکن در تألیفات خود او را به لقب «پادشاه شیکاری» خوانده است.

۹۲
تصویر (۵۴) مقابل صفحه (۵۱۷)



یکی از اسلاف شارهای غرجستان •
شارهای غرجستان عموماً یفتلی یا کوشانو یفتلی بودند • تصویر او با تصاویر پادشاهان یفتلی این
کتاب مقایسه شود •

است . بهر حال این هر دو مفهوم قابل دقت است . عجالتاً مربوط به معنی (کوه) این کلمه یاد آوری میکنیم که (غر) در پشتو به معنی (کوه) موجود است و « ملک الغرج » و « ملک الجبال » به معنی (شار کوها) یا (شاه کوها) است که اولی از طرف عربها در مورد شارهای غرستان و دومی به نسبت « غور شاهان » استعمال شده است . غرستان در جغرافیای تاریخی افغانستان مفهوم خاص و عام دارد که اولی معین و محدود دومی عمومی و مبهم و غیر محدود است . غرستان خاص در بین شمال غور و شرق هرات و غرب اندخوی مشتمل بر دو دسته دره ها بوده که یکدسته را « پنج صده » و دسته دیگر را « چهار صده » و مجموع آنرا « نه صده » گویند . پنج صده مرکب از : دره های فیاق ، لغرا ، سرتور ، کودیان ، یولن تاغ میباشد . چهار صده : مرغاب ، ملمنج ، فلاخر ، خفک را دربر میگیرد . مجموع این نه دره نه صده حالیه و غرستان خاص تاریخی را تشکیل میدهد . شرح کلمه « غرج » به مفهوم اسم خاص قوم و قبیله امری است مشکل که تحقیقات فوق اللغته و مردم شناسی دقیق میخواهد . در اطراف (غرج) و (خلیج) و (غلیج) (ورج) و (وجیر) و غیره مطالعات دقیق شود زیرا موسیو فوشه معادل غرستان (ریجستانه) Vriji Sthana را پیدا کرده و میگوید که این کلمه بصورت یوجارستان (Ujaristan) در نقشه های قدیمی انگلیسی در حوالی (جاغوری) بر گوشه جنوب شرقی غرستان به مفهوم عام که تمام هزاره جات را دربر میگیرد استعمال شده است ولی بهتر میدانیم که این « ریجستانه » عبارت از (وجیرستان) تاریخی است که بر جاغوری حالیه و اطراف آن اطلاق میشود .

اسمای جغرافیائی غرستان و جیرستان مرکب از دو حصه است (غرج) و (ستان) و وجیر (و ستان) این (ستان) همان اسم ظرف سانسکریت « ستهانه » است که باشکل (ستهان) هم در لهجه های محلی افغانستان وجود داشته . پس معلوم

میشود که (غرج) (ورج) یا (وجیر) یا هر تلفظ های صحیحی که داشته اسم قوم و قبیله یا اسمای اقوام و قبایلی بوده و گمان غالب بر این میرود که این ها عموماً عبارت از قبایل یفتلی بودند که مانند بسا شاخه های دیگر خود هر طرف در کوهها و وادی های افغانستان از قبیل بدخشان ، بامیان ، غزنه . کاپیسا و ضمناً در کوهستانات مرکزی پراکنده شده و دوجای بهیث مساکن آن دو قبیله بنام های غرجستان ، وجیرستان شهرت پیدا کرد چنانکه قبیله دیگر و معروف تر آنها بنام (زوالی) در حوالی غزنه تمرکز یافته و این حدود بصورت (زوال) و (زابل) و (زابلستان) در اعلام جغرافیای تاریخی و در ادبیات رزمی ماشهرت فوق العاده دارد . میدانیم که غرجستان و غزنه از پایگاہ های نظامی یفتلی ها بود همین طور وجیرستان مالستان یعنی کوه های جاغوری . چنانچه مسکوکات شاهان و امرای یفتلی علاوه بر دیگر نقاط ازین سه جا بیشتر پیدا شده و میشود . ازین گذشته اگر خوب دقت شود بقایای احفاد قبایل فوق الذکر یفتلی درین جاها بخوبی شناخته میشوند . آیامردمان جاغوری و مالستان موجوده از روی شکل و لباس و زندگانی و سجایا از همجواران خود فرق ندارند ؟ همین قسم باشندگان غرجستان و بعضی قبایل اطراف غزنه . البته در یفتل بدخشان بقایای یفتلی ها نسبتاً بی آمیزش مانده و در سایر نقاط کمی با قبایل مجاور مخلوط شده اند .

حالا که مفهوم غرج و غرجستان تا اندازهائی از نقطه نظر جغرافیائی و تاریخی شرح یافت مختصراً در باب (شار) های آن ها در قطار امرای محلی آریانا در قرن ۷ صحبت میکنیم .

همه میدانیم که موضوع یفتلی در آن اوقاتی که دارای امپراطوری مقتدر در آریانا بودند از نقطه نظر تشخیص و تعیین مراتب شاهان و اسمای آنها خیلی تاریک است چه رسد به امرای محلی آنها . امرای محلی مخلوط آنها با بقایای کوشانی های خورد کیداری . شبهائی نیست که یفتلی ها به تفصیلی که در فصل مربوط آنها

دادیم امپراطوری مقتدر و معظمی در افغانستان تاسیس کرده و بعد از سقوط هم قبایل و رئیسای آنها در نقاط کهنستانی مملکت در پایدا های نظامی خود پناه برده و قرن ها امارت های محلی در دست آنها و در دست عنا صر مخلوط کو شان و یفتلی بود . آثار و شواهد عصر یفتلی ها (دوره امپراطوری) و شارهای غر جستان (دوره امارت های محلی) در افغانستان زیاد است از قبیل مسکو کات ، ظروف ، جمجه ها و غیره (ظروف و جمجه ها بتازگی از قبرستان یفتلی از صدق آباد ریزه کهنستان کشف شده) که متاسفانه هنوز بصورت اصولی و علمی مطالعه نشده جز قسمتی که تحت مطالعه موسیو گیر شمن میباشد و دامنه حفریات این مطالب را روشن تر خواهد ساخت .

بهر حال زایر چین هیوان - تسنگ در همان علاقه « زریجستان » باوجیرستان در حوالی جاغوری که آنرا « جگوده » Jaguda خوانده یادقیق تریگوئیم در شمال آن در منطقه « فولی شی ساتا ننگ نا » Fo-li-shi-sa-tang-na که در دامنه های کوه بابا سر چشمه هیرمند و رود کابل راهم در بر میگرفت از شاهی حرف میزند که خودش او را توکیو (ترك) خوانده و موسیو فوشه او را توکیو یا (یفتلی) میگوید و چون توکیو های غربی درین وقت بکلی در جنوب هندو کش نفوذ نیافته بودند به اکثر احتمال امیر محلی مذکور یا یفتلی یا کوشانو یفتلی بوده و میتوان او را یکی از شارهای غر جستان به معنی عام خواند چنانچه سده هائی مربوط به همین قرن ۶ و ۷ از شارهای مختلف غر جستان از غزنی و از سطح فوقانی خرابه های بگرام ، از معبد فندقستان ، از کابل (دهم ننگ) از صدق آباد و ریزه کهنستان و غیره پیدا شده و این جا نقاطی است که در ما حول علاقه متذکره هیوان - تسنگ افتاده است . و معلوم میشود که مانند شارهای غر جستان خاص سائر قبایل یفتلی زاولی ، و جیری و غیره هم از خود ، رای محلی در طی قرن ۷ مسیحی داشتند که حفریات و تحقیقات آینده پرده از روی هستی و موجودیت آنها خواهد برداشت .

تسگین شاهی ها : در آخر فصل دوازدهم اشاره نمودیم که توکیو هائی که بر تخارستان مسلط شده بودند در اثر فشار و حملات تانگ های چین قوه و قدرت خویش را به تدریج از دست داده و در اوائل قرن هشت با داشتن نفوذ محدود و محلی مطیع خاندان تانگ ها شدند و آخرین پیغموی آنها را مقبرن همین زمان بنام (شہلی مانگ کیاو) یا (سری هنگله) اسم بردیم . اگر چه بعد ازین تاریخ موجودیت آنها در تخارستان مبہم و تاریک است معذالك تا زمان فتح این ولایت افغانستان بدست قطبیہ (۷۱۲ م) ژنرال عرب امرای محلی تاجک یا تسگین در قندوز وجود داشت و احتمال دارد کہ حین فشار تانگ های چین بعضی از خان های همین قبیلہ بجنوب ہندوکش پناہ آورده و تا نیمہ دوم قرن ہشت امارت کوچک و محلی در گندہارا تشکیل نموده باشند . آنکہ بہ وجود بعضی از امرای ترکی بہ القاب ' تہ لہ ' تہ لہ تی و تسگین (درین حوالی شہادت میدہد و و کونگ Wou-Kong آخرین زایر چینی است کہ ۱۳۰ سال بعد از ہیوان - تسنگ بین ۷۵۱ و ۷۶۹ وارد مملکت ما شدہ و از راه ہند فقط تا گندہارا آمدہ توانست . مشار ، ائیہ حین توصل بہ گندہارا مریض شدہ و خویش را راہب بودائی ساخت و مجبور شد کہ چند گاہی در گندہارا بماند . او از مصروفیت شاہ و ملکہ ووزرا بہ مرمت کساری معابد و ساختن ابدات جدیدہ بودائی صحبت میکنند و این امر از نقطہ نظر عمرانات و آبادی و نگہ داری آثار و معابد بودائی کمال اہمیت دارد و وانمود میکنند کہ حتی در اواسط قرن ۸ مسیحی تقریباً یک قرن بعد از موقعیکہ دین مقدس اسلام آغاز بہ نشر در حصصی غربی افغانستان نمودہ بود مرمت کاری و حتی آبادی معابد بودائی در قسمت مای شرقی افغانستان ہنوز جریان داشت و بہ استثناء همین نظریہ در فصل یازدہم در شرح دوام صنعت گریکو بودیک کہ گفتیم کہ آثار ہیکل تراشی فند قستان (غوربند) را کہ محصول قرن ہفت مسیحی است نباید آخرین شواہد

صنعتی بودائی خواند زیرا در طی قرن هشت هم صنعت گسرانی مصروف کار بودند و این امر یعنی اختتام صنعت هیکل تراشی در هر حصه بسته بتاریخ و وصول دیانت جدید اسلامی بود و گندهارا که تا عصر محمود زابلی و جیبال دیانت های قدیم خود باقی بود نسبت به حصص مرکزی مملکت وقت بیشتر داشت .

شبهه‌ئی نیست که مسکوکاتی هم بنام تگین شاهی ها در دست است .
 داکتر لارد Dr. Lord چهار دانه آنرا از شمال هندو کش یافت و کنگن گهم تقریباً ۲۰ یا ۳۰ دانه دیگر آنرا از کابل بدست آورده است . چون عده بیشتر این مسکوکات از شمال هندو کش بدست آمده احتمال زیات می رود که این سکه ها مربوط به آن دسته امرای تگین شاهی باشد که تافتح تخارستان بدست قشون عرب مرکز امارت آنها شهر قندوز بود و عده‌ئی از مسکوکات آنها بارت و آمد و مرا و دات بجنوب هندو کش انتشار یافته است . بهر حال ته له - ته له تی و تگین امارت محلی کوچکی در نیمه دوم قرن هشت در گندهارا داشتند که زمانی تحت نفوذ گاپیسا و مدت زمانند شاهان گاپیسان تحت اثر تنگ های چین بودند .
 بعضی امرای دیگر محلی : علاوه بر دسته امرای محلی که ذکر شد بلاشبهه امارت

های کوچک دیگری هم در جنوب و مرکز هندو کش وجود داشت که از روی عرق عموماً احفاد کوشانی های خورد کیداری یا احفاد یفتلی ها و یا از عنصر مخلوط آنها بودند و در نقاط مختلف مثل زابل ، سکاوند (لوگر) ، زمین داور غور و غیره در طی قرن ۷ و بعدتر سلطنت کرده اند و بعضی اشاره های غیر مستقیم مورخین و مسکوکات وجود و هستی آنها را وانمود کرده است . داکتر هاینریش جونکر Dr. H inrich Junker جرمنی در رساله‌ئی موسوم به «نوشته های یفتلی » از بعضی مسکوکاتی حرف میزند که با مسکوکات « یفتلی ها » نیکی ها و تگین شاهی ها شباهت دارد و رسم الخط « یونانو کوشانی » و برهمی در آنها استعمال شده . داکتر « جونکر » در روی این سکه ها اسمای بعض نقاط

افغانستان مثل (داور) (روشنان) (زابلستان) (فرزان) و (سکاوند) را خوانده که منجمله سه نقطه آنرا که عبارت از « زمین داور » و زابلستان (غزنه و اطراف آن) و سکاوند (لوگر) دهکده‌ئی هم هنوز بنام سکاوند یا سجاوند در لوگر موجود است) بدون تردید معین توانسته است . این مسکوکات بلاشبهه در همین نقاط بضرر رسیده و بلاشبهه وانموده میکنند که امرای محلی در این جاها وجود داشت که تحت اثر دولت کاپیسا بودند .

زندگانی مذهبی و رهبانان : زوارچینی که قصد مسافرت‌های شان در آریانا

و هند دیدن معابد و ملاقات روحانیون و معاینه آثار و کتب مذهبی بود هر کدام به نوبه خود و هیوان - تسنگ (که بفاصله ۱۴ سال از ۶۳۰ تا ۶۴۴ م) در نیمه اول قرن ۷ در آمد و رفت خود از نقاط مختلف مملکت ما میگذرد) از همه بیشتر و دقیق تر از چگونگی حیات مذهبی و جامعه رهبانان و روحانیین و معابد و سنگگهرمها و استوبها و غیره صحبت میکنند که با تحلیل و ترکیب معلومات او و دیگران ذکر خلاصه‌ئی در اینجا نه تنها بی مورد بلکه نهایت مفید و ضروری است .

با وجودیکه در نیمه اول قرن ۷ بواسطه سلطه توکیوها (ترکها) در تخارستان مملکت از نقطه نظر تشکیلات سیاسی با تیغه هندو کش در وسط بدو حصه تقسیم شده بود و در این دو حصه و مناطق متباقی امرای محلی متعددی جزء و خارج دو مرکز سیاسی قندوز و کاپیسی وجود داشت معذالک در نیمه شرقی مملکت (به نسبت خط بلخ - قندهار) که هیوان - تسنگ از آن میگذرد چه در صفحات شمال و چه مناطق جنوب آئین بودائی عمومیت داشت که بیشتر مردم از تخارستان و باختر گرفته تا اعیان پیرو طریقه کوچک نجات (هنیانا) بودند و در کاپیسا و حصص شرقی پیروان طریقه بزرگ (مهاییانا) و کوچک (هنیانا) بهلوی هم

زندگانی داشتند و از کاپیسا به بعد در حصص شرقی و جنوبی و غربی برهمن‌های آفتاب پرست و شیوائیها هم بکثرت دیده میشوند .

با وجودیکه از دو سه قرن باینطرف در اثر مداخله ساسا نیا و مقابله های کیداری ها (کوشانیهای خورد) و یفتلی ۱۵ با ایشان ، بیشتر اوقات در اکثر حصص آریانا جنگ و جدل دوام داشت و در نتیجه به حیات مذهبی ، مخصوص بحیات آن دیانتی که بالکل مخالف جنگ و خون ریزی بود سخته وارد کرد و اکثر معابد و استوپه ها صدمه دید و خراب شد معذالک هنوز معابد باشکوه و مجال در پیرامون شهرهای باستانی ما در اطراف کهن دژ (قندوز) بلخ ، بامیان ، کاپیسی و ده های دیگر وجود داشت و در هر «سنکرهمه» . معبدی صد ها راهب زندگانی میکرد و در میان این راهبین دانشمندان خیلی متبحر یافت میشد . هوان - تسنگ حین عبور خود تعداد معابد بعضی نقاط و عده روحانیون متقابله آنجا را داده که برای مزید معلومات بحیث یک نظریه ذیلآ ذکر میکنیم :

قندوز : ۱۰ معبد بودائی چندین صد راهب و روحانیون

بلخ : ۱۰۰ معبد بودائی ۳۰۰ راهب و »

بامیان : ۱۰ معبد » ۱۰۰۰ یا چندین هزار راهب و روحانیون

کاپیسا : ۱۰۰ معبد » ۶۰۰۰ راهب روحانی

» ۱۰ معبد شیوائی ۱۰۰۰ راهب شیوائی و برهمنی

لغمان : ۱۰ معبد بودائی چند صد روحانیون و چند بیست معابد برهمنی و شیوائی
ننگرهار : تعداد معابد و روحانیون داده نشده .

گندهارا : ۱۰۰۰ معبد بودائی و ۱۰۰ معبد برهمنی

این احصائیه بسیار ناقص که در آن فقط چند شهر بزرگ و چند منطقه شامل است نشان میدهد که در طی قرن ۷ مسیحی هنوز حیات مذهبی ، جامعه رهبانان چه رونقی داشت و چقدر معابد مختلف بودائی و برهمنی و شیوائی آباد بود .

شبه ئی نیست که این معابد و استوپه های مربوطه آنها از طرف شاهان مختلف ممالک و ملکه ها و وزرا و اعیان و تجار آباد شده و هر کدام نام و نشان و شهرت و دارای و دایع و یادگارهای قیمتمداری بود که زائرین را از داخل و افاق دور دست خارج ممالکت جلب میکرد و یکی از منابع عایدات کشور محسوب میشد زیرا زائرین علاوه بر اینکه در مسافرت پول خرج میکردند برای دین و دایع هم به تفاریق پول و سکه های طلائی می دادند. از جمله این معابد در بلخ و بهارای قدیم و جدید یعنی «ناو او بهارا» نوبهار، و در کاپیسا معبد شالو کیه یا معبد یرغملهای چینی (موقعیت آن در یوزه شترک در دامنه شمالی کوه پهلوان) در حصص شرقی بگرام مقابل رزه کوهستان معین و حفریات شده، معبد شابهار معبد کنیشکا (در نوپ دره بطرف غرب چاریکنار واقع بود و هنوز استوپه بزرگ و بلند آن پا بر جا است) معبد راهولا (بنام کافر قلعه موقعیت آن را فرشته بجنوب شرق بگرام کنار باریک آب معین کرده) معبد ملکه و در هده معابد باستانی که در عصر اشوکا و کنیشکا ساخته شده بود و بالاخره در پشاور بلندترین معبد کنیشکا که ۴۰ قدم ارتفاع داشت دارای شهرت افاقی بود.

چون اصول معماری بودائی متقاضی بود که معابد مجلل و استوپه ها بسیار بلند ساخته شود و بر علاوه برجهایی هم برای یاد بود خاطره روحانیون میساختند در پیرامون شهرها آبدات مذهبی از هر طرف بهوا بلند معلوم میشد. در شمال معبد (نوبهار) استوپه ئی بود که ۲۰۰ قدم ارتفاع داشت. بطرف شمال غرب «و بهارای قدیمه» بلخ بیاد دانشمندان متوفای شهر ۷۰۰ برج بر پا کرده بودند که هیوان تسنگ ناظر آن بوده و همه را بچشم خود دیده است. (۱) صد معبد کاپیسا هر کدام از خود استوپه هائی داشت که بعضی آن به ارتفاع صد و صد قدم میرسید. در هده و گر دو بواح آن استوپه های معابد اشوکا یاد شاه حایز سه

صدفت از تفاع بودو بالآخره معبدی که کنیشک در جوار پایتخت زمستانی خویش درحوالی پشاورساخته بود هنوز به ارتفاع ۲۰۰ قدم وجود داشت .

درمعابد افغانستان قدیم ازبلخ گرفته تا پشاور (پارو شاپورا) ودایعی وجود داشت که درنظربرده پرستان قدر و قیدت زیادداشت وعموماً عبارت از یادگارهای بودا ساکیاونی وروحانیون بزرگ و شاهان قدیمه بود . بطورءعوم در معابد مربوط هرشهر بزرگ سه سه یادگار قیمتی و بزرگ محفوظ بود که هیوان - تسنگ آنها را دیده و تذکر داده است در معبد نو بهار بلخ سه چیز ذیل دیده میشود .

(۱) ظرف شست و شوی بودا که از طلا واحجار گریمه ساخته شده بود :

(۲) دندان بودا .

(۳) جاروب بودا با دسته مرصع و مزین با جواهرات (۱)

درمعابد بامیان ودایع ذیل در صندوق طلائی محفوظ بود .

(۱) يك دندان بودا

(۲) دندان یکی از پادشاهان سلف که به لقب « پادشاه عراده طلائی »

شهرت داشت .

(۳) کچکول آهنی ویلان راهبی دانشمند بزرگی موسوم به « ساناکاواسا »

Sanakavasa یلان مذکور از مجموع ۹ پارچه ساخته شده بود (۲) در معابد

اطراف کاپیسی (بگرام) سه چیز ذیل وجود داشت :

(۱) دندان طفلی بودا

(۲) پارچه جمجمه بودا « تاتا گاتا » Tathagata

(۳) موی سر بودا « تاتا گاتا »

در معابد . هده بیشتر یادگارهای بودا « تاتا گاتا » Tathagata به شرح

ذیل وجود داشت :

(۱) صفحه ۴۴ یادگارهای ممالک غربی ترجمه بیل ملاحظه شود .

(۲) به صفحات ۵۲ - ۵۳ یادگارهای ممالک غربی ترجمه بیل مراجعه شود .

- (۱) پارچه جمجمه واستخوان کاسه چشم بودا ناتا گاتا
 (۲) یلان راهبی بودای مذکور که از پارچه زرد پنبه ئی ساخته شده بود .
 (۳) چوب دست بودای مذکور که اصلاً از چوب صندل بود و حلقه های آهنی داشت (۱)
 بیشتر در سر این مبحث عده را همین و روحانیون بعضی شهر های بزرگ
 و مناطق معروف را به ار قیم معین کردیم و متذکر شدیم که در میان آنها علما
 و دانشمندان بزرگی وجود داشت . حالاً میخواهیم درین مورد کمی دقیق تر شده
 و بعضی از راهین داشتند و علمای نامی قرن هفت افغانستان را که زایر چین
 هیوان - تسنگ حین عبور خود در عابد مختلف ممالک دیده و با آنها مصاحبه و مناظره
 کرده است اسم ببریم .

در شمال هند و کش در قندوز که درین وقت مرکز خان نشین های تخارستان
 بود عالمی زندگانی میکرد موسم به « دهرمه سینا » Dharmasina که غیر
 از خود مملکت در هند هم مطالعاتی نموده بود وصیت شهرت او در ماورای شرقی
 پامیر در نقاط مختلف سنکیا نگ طوری پیچیده بود که او را « فا - تسیانگ »
 Fa - Tsiang یعنی « استاد قوانین مذهبی » لقب داده بودند و علمای کاشغر و ختن
 به این عقیده بودند که کسی با او مناظره نمیتواند .

در معبد معروف ناوا و یهارای (نوبهار) بلخ از دانشمندان بزرگ
 یکی « پرا جنا کارا » Prajnakara سر حلقه را همین و دانشمندان
 طریقه (هینایانا) یاراه کوچک نجات بود و زایر چین را در طی
 مسافرتش در افغانستان از بلخ تا کاپیسا همراهی کرد .
 در معبد نوبهار علاوه بر او دو عالم دیگر بنام های « دهرمه پری یا » Dharmapriya
 و « دهرمه کره » Dharmakara وجود داشت که از جمله فحول دانشمندان عصر
 بشمار میرفتند و حلقه های مذهبی و علمی بلخ ایشان را بنظر احترام و تکریم میدیدند .

(۱) به صفحه ۹۵ یادگارهای ممالک غربی ترجمه بیل مراجعه شود .

معاصر این زمان در بامیان دو نفر راهب بزرگ داشتیم که اسم یکی آن « آریاداسه » Aryadasa و اسم دیگری « آریاسنا » Aryasena بود. و هر دو در فلسفه مذهبی و حکمت و قوانین دینی معرفت زیاد داشتند.

در کاپیسی (بگرام) پایتخت سلطنت کاپیسا درین زمان چند نفر عالم برجسته زندگانی میکرد. یکی از آنها « منوجنا گوشه » Manojnaghosha دیگری « آریاورمه » Aryavarma و سومی « گنوبه دره » Gunabhadara نام داشت. چون پادشاه این وقت کاپیسا پیرو طریقه بزرگ نجات بودائی (مهایانی) بود از زایر چین خواهش نمود تا در یکی از معابد مربوطه این طریقه جمع شده و با دانشمندان کاپیسی مناظره کند و در نتیجه میان سه نفر عالم فوق الذکر کاپیسا و هیوان - تسنگ مدت ۵ روز مناظره و جرو بحث طول کشید و در طی آن پادشاه و « پرا جنا کارا » دانشمند بلخی هم حضور داشتند (۱)

به این ترتیب چند صفحه مختصر این مبحث نشان داده میتواند که زندگانی مذهبی و جبا معه علماء و دانشمندان افغانستان در قرن ۷ مسیحی به کدام اندازه هنوز رونق خود را محافظه کرده بود. معا بدی که تعداد قسمت آن ذکر شد هر کدام به تناسب کانون دانش و علوم مذهبی بشمار میرفت و در هر معبدی به تفاریق از چند نفر گرفته تا دسته های چند صد نفری راهبین امر ارحیات داشتند و به تالیف و ترجمه آثار مذهبی و کتب فلسفی و اخلاقی می پرداختند علما و دانشمندان افغانستان در تحول فلسفه بودائی و در انتشار آن در خاک های آسیائی سهم بسزائی داشتند که در فصل هشتم صفحات ۲۷۷ تا ۲۸۳ دران موارد چیزهائی نوشته شده است. همین معا بدیهی ککل ها، علماء، کتب، آثار و ذیعه هر کدام به نوبه خود اسباب شهرت مملکت شده و دانشمندان و زوار

(۱) راجع به راهبین و علمای افغانستان در قرن ۷ به کتاب زندگانی هیوان - تسنگ تالیف (شمان هوئی لی) ترجمه بیل طبع لندن به قسمت های قندوز و بلخ و کاپیسا و بامیان مراجعه شود.

را از ممالک همسایه حتی از نقاط دور دست چین و شرق اقصی جلب میگرد و تبحر و بایه دانش این علمای بزرگ مقام آریانا یا افغانستان قدیم را در صحنه آسیای گرامی و ارجمند ساخته بود.

ظهور او لیکن حملات عرب

در سرحدات غربی آریانا : در نیمه اول قرن ۷م که در صفحات شمال هند و کش

خان های توکیو (ترك) و در جنوب هند و کش دو دمان کشا تریه کاپیسا سلطنت داشت عرب ها یرجم دیانت مقدس اسلامی را بر داشته ارکان امپراطوری ساسانی را در دو میدان نهادند و قاصیه متلاشی ساختند. یزدگرد آخرین شاه ساسانی مانند دار یوش چهارم آخرین شاه هخامنشی بطرف شرق گریخته میخواست به خراسان پناه برد و در سال ۳۱ هجری (مطابق ۶۵۲م) در مرو کشته شد.

طوری که در فصل بیشتر و فصل حاضره دیدیم آریانا از آغاز قرن ششم مسیحی

از نقطه نظر اوضاع اداری سیاسی به دو حصه تقسیم شده بود که یکعه امرا و خانشین ها جزء هر کدام بود و امرای دیگری هم در خارج نفوذ آن دو حوزه سیاسی وجود داشت و دومرکز عمده در شمال قندرز و در جنوب شهر کاپیسی بود

عرب ها بعد از اضمحلال قوای ساسانی در مقابل سرحدات غربی مملکت مادر دو نقطه متمرکز شدند که یکی آن در شمال شهر نیشاپور و دیگر آن در جنوب شهر کرمان بود درین تقسیمات از نقطه نظر سوق الجیشی مطالبی نهفته بود تا از خط نیشاپور هرات بلخ به خانشین های تخارستان حمله شود و از جبهه جنوب از راه زرنج و بست و رخد بر کابل و کاپیسا سو قیات بعمل آید و کهنه نایب مرگزی و قسمت های صعب العبور و سط مملکت در دهن عبور گرفتار آید و خود بخود به تدریج تسلیم گردد.

بهر حال شرح این واقعات چیزی است که در آغاز جلد سوم خواهد آمد
 اینجا همین قدر متذکر میشم. بیم که اولین تماس قشون عرب در سرحدات غربی آریانا
 (سیستان) در ۲۳ هجری (مطابق ۶۴۵) یعنی در ست بسکسال بعد از مراجعت
 هیوان - تسنگ از آریانا به چین صورت گرفت. چند سال بعد تر یعنی
 در حوالی ۳۲ و ۳۳ هجری (۶۵۳ - ۶۵۴ مسیحی) قشون عربی در مقابل
 سرحدات غربی مملکت از کهناره های جنوب بحیره خزر تا سوا حل خلیج
 فارس نقاط سوق الجیشی را اشغال نموده در نیشاپور و کرمان تمرکز یافتند تا طبق
 نقشه معینه در سه خط (نیشاپور، هرات، بلخ) بطرف تخارستان (زرنج بست،
 رخد) بطرف کابل و کاپیسی، و (قصدار و قندابیل و بیضا) بطرف ملتان پیش
 روند و شرح حرکت آنها در دو قرن روی این خطوط و مدافعه سختی که درین
 مدت طولانی از طرف امرای محلی افغانستان بعمل آمده است مبحثی است
 طولانی که شرح آن را در فصل اول جلد سوم سلسله تاریخ افغانستان خواهید دید.
مداخلت چین : پیدا شدن توکیوها (ترکان غربی) و سلطه موقتی آنها

در صفحات شمال افغانستان (تخارستان) و تماس و تصادم ایشان با کشور چین
 از یکطرف و کمی بعدتر احساس حملات قشون عرب به سرحدات غربی مملکت
 از طرف دیگر زمینه را مساعد ساخت تا عامل دیگری در قرن ۷ در تاریخ
 افغانستان دخالت کند و آن عبارت از چین و تشبثات سیاسی و نظامی واداری
 خاندان تانگ میباشد.

قبل برین در اخیر فصل دوازدهم (صفحه ۴۹۷) شرح داده شد که چطور
 بعد از ظهور خاندان های «سوی» و «تانگ» و تقویه وحدت ملی و روح
 نظامی در چین و رقابت های آن دو خاندان با توکیوها (ترکها) چین را
 قاهر به آن ساخت تا آهسته آهسته از حوزه ایللی به تارم واز آنجا به حوزه
 سرریا و آمو دریا و ماحول پامیر نفوذ و تسلط پیدا کنند. تعلقات دوستانه

دولت کاپیسا و تانگ های چین و باز مداخلت مملکت اخیر الذکر در صفحات شمال و جنوب افغانستان امری است که بعد از اشاره به روابط پارینه آریانا و چین شرح میدهم .

مرور در فصل هشتم همین جلد نشان میدهد که آریانا کشور چین و چین کشور افغانستان قدیم را بخوبی می شناخت . اینجا نمیخواهیم به شناسائی و ارتباط این دو مملکت کهن آسیائی وارد شویم زیرا موضوعی است جداگانه تنها از نقطه نظر تعلقات سیاسی متذکر میشویم که کوشانی های بزرگ افغانستان معاصر با (هان های) چین بود و گر چه تعلقات « کوشانو - هان » با جنگ و نبرد شروع شد ولی بعد از آمدن یرغمل های چینی به دربار کنیشکا مرا و دات دوستانه و روابط تجارتهی مدت های مدید دوام داشت . عصر کوشان و هان برای آریانا و چین دوره های بزرگ تاریخی بود . بعد از آن اوضاع در هر دو مملکت تغییر کرد . در چین بربر های مانچو و در افغانستان ساسانی ها هجوم آوردند و به کامیابی و ناکامی ها مصادف شدند تا اینکه توکیو ها (ترک ها) موقتاً در صفحات شمال (تخارستان) تسلط شدند و جنگ ایشان با خاندان سوی و تانگ نفوذ خاندان اخیر الذکر چین را قدم به قدم به مملکت یا نزدیک ساخت .

دولت کاپیسا که موجودیت و قدرت و حوزه نفوذ آن را در تمام جنوب هندو کش شرح دادیم در میان هرج و مرج مداخله ترکها و ساسانی ها و اوضاع ملوک الطوائفی قرن هفت تنها دولت نیرومند و حسابی آریانا درین عصر محسوب میشود . این دولت که زایر چینی هیوان - تسنگ شاهد قوه و قدرت او میباشد باز هم نظر به پیچیدگی اوضاع ، سلطه توکیو در شمال ، تهدید ساسانی ها در شمال غرب و ظهور عامل جدید دیگر در سرحدات غربی که عبارت از هجوم قشون عرب میباشد مجبور بود که در مقابل این جمله عوامل مختلف دوست

و متحد و حتی پشتیبان و حامی مقتدری پیدا کنند و آن عبارت از چین و خاندان مقتدر تانگ ها بود .

از طرف دیگر امپراطورهای خاندان تانگ چین هم برای مقابله با تبتی ها و پیشرفت روز افزون عرب بطرف شرق مایل بودند که دوست و تحت الحمایه های داشته باشند. «تی - تسانگ» دومین امپراطور تانگ که قسمتی از وقایع مربوط او را باخان های مختلف تو کبوهای غربی ذکر کردیم آهسته آهسته نفوذ و حاکمیت خود را بطرف غرب بسط داده خان های ختن، کاشغر، یارکند و سمرقند بین سال های ۶۳۲ و ۳۵۰ و خان های تورفان و کوچه بین ۶۲۰ و ۶۴۸ مطیع و باجگذار او شدند و چون تخارستان درین وقت از طرف دست نشانده های تو کیوهای غربی اداره میشد بحساب فو رفت. در جنوب هندو کش روابط بین دولت کشاوریه کاپیسا و تانگ های چین به تمایل طرفین و با تعارفات دوستانه و ارسال هدایای متقابله شروع شد چنانچه پادشاه کشاوریه کاپیسا به اساس گفتار هیوان - تسنگ چند راس اسب قشنگ برای امپراطور تی - تسانگ فرستاد و از آن طرف هم نماینده و هدایاتی به کاپیسا آمد. ولی قدرت و نفوذ تانگ های چین در تمام آسیای مرکزی و پیچیدگی روز افزون اوضاع در آریانا دولت کاپیسا را مایل و آماده ساخت تا از چین حمایت بخواهد و این امر بگمان غالب بعد از ۶۲۲ صورت گرفته است زیرا رونه گروسه مینگارد که در سال فوق کنندهارا تیول امپراطور تی - تسانگ را قبول کرد (۱) وضعیت آریانا را ازین وقت به بعد تا در اوسط قرن هشت چنین میتوان تصویر کرد: در شمال هندو کش بقایای و احفاد تو کیو های غربی حکمفرمایی داشتند چنانچه منابع چینی امیر محلی بدیهه پرست قندوز را بنام شه - لی مانگ کیا - تو Che-li-Mang-Kia-lo (در سانسکریت سری منگله Crimangala) یاد کرده. در جنوب هندو کش، امرای محلی کوشانو یفتلی کاپیسا (رتبیل شاهان

منابع عربی) از کاپیسی به تمام ساحه جنوب هندوکش سلطنت داشتند، از غرب و شرق دو قوه خارجی پای مداخله را پیش گذاشته بود و این مداخله دو رنگ مختلف داشت یعنی از طرف غرب عرب‌ها بنام نشر دینت مقدس اسلامی بادسته‌های قشون در دو خط نیشاپور، هرات، بلخ در شمال و زرنج، رخد، کابل بطرف جنوب پیش می‌آمدند و تانگ‌های چین از طرف شمال شرق کنترول خود را به دو سلطنت محلی قندوز و کاپیسی پهن کرده و بنام حمایت بدین ارسال قشون و کمک نظامی با ارسال فرامین و حکم نامه‌ها امرای محلی مذکور را دلداری و تشویق به مقابله می‌نمودند.

قبل برین در فصل گذشته دیدیم که چطور روابط رقابت آمیز و جنگجویانه توکیوها و تانگ‌های چین منجر بر آن شد که سلطه دولت اخیر الذکر در ماحول پامیر و آمودریا قایم شود. در آغاز این مبحث اشاره کردیم که امرای محلی قندوز و گندهارا حمایت چین را قبول کردند. بعد از وفات امپراطور مقتدر چین «تی - تسانگ» (۶۴۹ م) نام دونفر از امپراطوران دیگر خاندان «تانگ» در تاریخ این عصر افغانستان قابل ذکر است که یکی «کاو - تسونگ» Kao Tsong و دیگری «هیون - تسونگ» Hionén Tsong نام داشت و اخیر الذکر بیشتر در تاریخ به لقب «منگ - هوا - نگ» Ming Houang یعنی «امپراطور شهیر» شهرت دارد. این دو امپراطور خاندان تانگ یکی بین (۶۸۳ - ۶۵۰) و دیگری بین (۷۵۶ - ۷۲۰) سلطنت کرده و در فاصله حکمفرائی آن دو، ملکه‌ئی بر تخت چین جلوس و سلطنت کرده است قرار یکه از سنه و تاریخ سلطنت این دو امپراطور معلوم میشود درست از وسط قرن ۷ تا اواسط قرن ۸ سلطنت کرده اند و این دوره ایست که بالاتر به آن اشاره کردیم و نفوذ چین، نفوذی که شرح چگونگی آنرا در ذیل میدهم بر امرای محلی قندوز و کاپیسی تسلط داشت. چون درین دو فصل اخیر تا اینجا چندین مرتبه به علل مداخلت چین اشاره‌ها شده است تکرار آن لزومی

ندارد. بقایای توکیوها که قدرتشانرا در خارج و داخل حدود ولایت تخارستان
 تیسانگ امپراطور مقتدر چین خورد کرده برد خواهی نخواهی تن به قبول
 حمایت در دادند. پیشرفت تدریجی قشون عرب امرای کاپیسا را مایل
 و مجبور ساخت که از چین حمایت بخوانند و خود را تحت حمایت
 تانگ قرار دهند ولی این مدخلت و حمایت چین طوریکه موسیو فوشه
 میگوید کاملاً « شکل و فتری » داشت و جز نام عملاً نشانی از آن در میان
 نبود. شبههائی نیست که دفتر داران چینی نام های ۱۶ علاقه بین اکتوس
 و اندوس (آمودریا و سند) و بعضی مناطق کوچک جزء را ثبت کرده و این
 علاقه های آریانا را جزء تحت الحمايه خود می پنداشتند ولی نظارت آنها
 شکل عملی نداشت. منتهای اجرای نفوذ امپراطوران تانگ چین این بود که فرامین
 و تقررنامه ها وقت بوقت اصدار کنند چنانچه امپراطور « گاو - تسونگ » بنام امرای
 محلی سمرقند ، بخارا ، فرغانه و گندهارا به ترتیب در سال های (۶۵۰) (۶۵۶)
 (۶۵۸) و (۶۶۰) صادر کرده است .

منگ - هوانگ امپراطور دیگر این خاندان که بالاتر از او نام بردیم
 هنگام انبساط فتوحات عرب در آریانا سیاست مخصوصی را پیش گرفته بود
 که با وجود همچشمی به سیادت و پیشرفت عرب نمیخواست قشون چین را عملاً
 در میدان مجادله وارد کند بکه در پی آن بود تا امرای محلی افغانستان این وقت
 را تشویق و ترغیب به جنگ کنند و با مکاتیب و فرامین از آنها دلداری نماید
 چنانچه در سال های ۷۰۵ و ۷۲۰ و ۷۴۵ فرامین و مکاتیب به امرای محلی
 کاپیسا فرستاده است . خان های ترکمی قندوز که بالاخره بدست جنرال عرب
 قطیبه مضمحل شدند در ۷۱۸ و ۷۲۷ با همین امپراطور مکاتبه نموده
 و مخصوصاً مکتوبی که بتاریخ اخیر الذکر صادر شده است تسلط قوای عرب
 را بر تخارستان ثابت میسازد .

البته درین امر شبهه‌ئی نیست که امرای ملی افغانستان از تمایل به دربار چین و از قبول حمایت آن کشور آرزوئی جز این نداشتند که بالاخره قشون معظم عرب را با قشون کشور پهنآور چین مقابل سازند و هر دو را به نفع خود خورد کنند ولی چینی‌ها تا موقعی که خطر بخاک‌های متصرفات ایشان در حوالی شرق پامیر نرسیده بود به این کار تن در ندادند. رتیبیل شاهان کاپیسا بون اینککه منتظر کمک چین دست بسته نشینند داخل مجادله شده و طوریکه همه میدانیم با نیروی عربی در نقاط مختلف مملکت سخت جنگیدند و مدت مدیدی هستی خود و دولت و کشور خود را حفظ کردند تا اینککه در حوالی ۷۹۳ کاپیسی مرکز سلطنت آنها بدست قشون عرب برای دفعه اخیر فتح و بکلی ویران شد و درین وقت‌ها نامی از حمایت و مداخلت نظری چین باقی نمانده بود.

آخرین روزهای کاپیسی: درین جلد تاریخ افغانستان در فصول و مواقع مختلف

از کاپیسا و کاپیسی صحبت شده است (صفحات ۶۳، ۲۳۴) مقصد عمومی این است که کاپیسی، مرکز کاپیسا که بقایا و خرابه‌های آن را در بگرام (۶۰ کیلومتری شمال کابل) تعیین کرده اند بحیث مرکز ولایت، مرکز امارت‌های محلی جنوب هندو کش و پایتخت سلطنتی و امپراطور آریانارول بزرگ در تاریخ سیاسی و اداری و تجارتی و صنعتی و تهنذیبی افغانستان قدیم بازی کرده و یکی از شهرهای باستانی و مهم مملکت بشمار میرفت چنانچه آثار و شواهدی که درین چند سال اخیر ازین شهر کهن کشف شده و کشف شده می‌رود گواهی است که اهمیت مقام و عظمت و آبادی آنرا تأیید میکند.

کشف مسکو کات یفتلی از «صدق آباد» ریزه کوهستان از سواحل چپ رودخانه پنجشیر مقابل بگرام و کوه پهلوان و کشف سکه‌های مسی شارهای غرجهستان از فند قستان (غوربند) رد همزننگ کابل و مخصوصاً کشف سکه ازین سلسله از عمق خود خرابه‌های بگرام و نمود میکنند که یفتلی‌ها در حوزة کاپیسا و مخصوصاً در شهر کاپیسی مرکزیتی داشتند و حین ورود هیوان - تسنگ در ۶۳۲ هنوز شاه کشا تریه سلاله کوشانو یفتلی در اینجا اقامت داشت و در ۶۴۴ حین

مراجعت او از هند هنوز شاه و پایتخت او در کاپیسی برقرار بود .
 حین ظهور قشون عرب در سرحدات غربی آریانا و حین ورود آنها در نقاط
 آبادانی سیستان مثل زرنج و زالق و کرکویه و غیره مرکز شاهان کاپیسی یا
 رتبیل شاهان شهر کاپیسی بود ولی چون نقشه سوق الجیشی ایشان چنین متقاضی
 بود که باعرب ها در نقاط سرحدی مقابله کرده و قوای آنها را در کهستانات
 و دره ها بکشند رتبیل شاهان از استحکامات زمان یفتلی ها روی کوه های کابل
 موجوده استفاده نموده حتی در آن مرمت کاری هائی بعمل آور دند و بعد از
 زده خورد هائی در حوزة هیرمند و ارغنداب بالاخره یکعده جنگ های خونین
 در حوالی غربی کابل و خورد کابل بوقوع پیوست .

قراریکه از روی سفرنامه های زائرین چینی معلوم میشود در اوائل نیمه
 دوم قرن ۷ هنوز راه رفت و آمد کاپیسی را نزدیک شدن حملات عرب مسدود
 نساخته بود . ازین لحاظ در طی نیمه دوم قرن ۷ و جریان قرن ۸ مسیحی منابع
 چینی از کاپیسی و ماخذ عربی از کابل صحبت کرده اند و علت این امر این است
 که چینی ها با حمایت از دولت کاپیسی (کی پن) این کلمه را بیشتر در دفاتر
 خود ثبت و تکرار میکردند و عرب ها با مقاومتی که در حصار و استحکامات
 کابل میدهند از اینجا بیشتر حرف میزدند . بهر حال در سال های ۷۵۱ و ۷۶۹
 که وو کونگ Wou-Kong زایر دیگر چینی به گندهارا می آید هنوز کاپیسی
 مرکزیت خود را از دست نداده و این مسئله قرار نظریه فوشه تا سال ۱۷۶ هجری
 (۳-۷۹۲ م) دوام کرده است و این موقعی است که ابراهیم بن جبیل به امر فضل
 بن یحیی والی خراسان از راه (غوروند) یعنی دره غوربندبر کاپیسی حمله آورده
 و آبدات مذهبی بودائی شهر و بران گردید و متعاقباً از کاپیسی نام برده نشد جز
 يك دفعه که آنهم در مال الهند از طرف البیرونی بصورت (کاپیش) بعمل آمده
 است . به این ترتیب قراین عموماً به این دلالت میکند که در او اخر قرن ۸
 و اوائل قرن ۹ مرکز سلطنت جنوب هند و کش از کاپیسی به کابل انتقال نموده
 و عات موضوع انتقال و انتقال دهنده آنرا در فصل آینده مطالعه خواهیم نمود .

فصل چهارم دهم

رایان کابلی

یا

برهن شاهان کابل

در بن فصل که از نقطه نظر مراتب تاریخی (کرونولوژی) میتوان آنرا آخرین فصل تاریخ آریانا یا افغانستان قدیم خواند دو چیز فوراً جلب نظر میکند یکی کلمه (شاه) و مترادف آن (رای) و دیگر اسم «کابل» که مدتی پایتخت بوده و باز در اثر بروز واقعاتی که خواهیم دید جای آنرا شهر «ویهند» کنارانک اشغال میکند. بعبارت دیگر چون در ذکر کار نامه های شاهان و واقعات مربوطه این فصل کلمات شاه و شاهی و کابل و ویهند بیشتر می آید میخواستیم در آغاز کار قدری در اطراف شاه و شاهی و کابل صحبت نمائیم شاهی های کابل یا کابلشاهان : در اخیر فصل دهم حین شرح مسکوکات

دودمان کیداری متذکر شدیم که کیدارا موسس سلاله کوشانی های خوردن روی مسکوکات خود را به رسم الخط بر همی «کیدارا کوشانشاه» خوانده که از آن راضح کوشانی بودن او تصریح میشود ولی مقصد ما بیشتر به کلمه (شاه) است و معلوم میشود که اقللاً از همین اوائل قرن چهارم مسیحی به بعد پادشاهان محلی جنوب هندو کش مخصوصاً آنهاییکه دره کابل مرکز بیتی داشتند من حیث عرق عقیده هر چه بودند بلقب «شاه» یا «شاهی» یا «شاهیا» یاد شده اند مثل : رتیل شاه «ترکی شاه» «هندو شاهی» «برهن شاهی» «هندوشاهیان» وغیره که همه تحت عنوان «کابلشاه» آمده میتوانند البیرونی برهن ها یا هندو هائی را که از وسط قرن ۹ تا ربع اول قرن ۱۱ مسیحی در

حصص شرقی افغانستان سلطنت کرده اند و سلاله ئی را که قبل از ایشان از کابل به جنوب هندو کش حکمفرمائی داشتند به لقب «شاهی» یا «شاهیا» یاد کرده و ایشان را «شاههای کابل» هم خوانده و به اصطلاح خود آنها را به دو دسته ترکی و هندویا برهمنی تقسیم نموده است (۱). «کلهپنه» شاعر و مورخ کشمیر در اثر خویش موسوم به «راجاثر انکینی» که قریب ۱۱۸ سال بعد تر از الهند البیرونی نوشته شده هندو شاهی یا برهمن شاهیان را اعم از اینکه مرکزشان در کابل یا در حصص شرقی افغانستان در حوالی اتک در «ویهند» مرکز زمستانی کشاتریه کاپیسا بود به لقب «شاهی» یاد کرده است. همین قسم بلاذری هم يك دفعه بدون اینکه اسم پادشاه کابل را متذکر شود او را به صفت «کابلشاه» خوانده به همین ترتیب کلمه (رای) و (رایان) و (ملک) و (ملیکا) که بصورت مفرد و جمع در پراکریته های محلی افغانستان به معنی شاه و شاهان بود در مسکوکات و القاب شاهان جنوب هندو کش مورد استعمال داشت. از روی این ملاحظات اینقدر میتوان گفت که خاندان های شاهی و امرای محلی جنوب هندو کش که پایتخت های اولی به تدریج کاپیسا، کابل، ویهند و مراکز دسته دومی اینجاها یا در جاهای دیگر مثل گنبد هارا، بامیان، وجیرستان، گردیز، غور، زمین داور و غیره بود عموماً بصفته (شاه) یا (شاهی) یاد شده اند و چون به بشرحیکه پایان میدهیم «کابل» مرکز سلطنت مرکزی تمام جنوب هندو کش شده بود «شاهی های کابل» یا «کابلشاهان» عنوان و لقبی است که از طرف عموم مورخین با مختصر تغییری در تلفظ استعمال شده و این عنوان و لقب از عصر کیدارا «اوایل قرن چهارم مسیحی» تا ختم سلطنت احفاد برهمن شاهی های کابل در ویهند «ربع اول قرن ۱۱ مسیحی» مدت تقریباً هفت قرن خاندان های شاهی و امرای محلی کابل زمین را در جنوب هندو کش

۲۳ پیوست و متصل نکه میدارد و به تعقیب کیداری ها گشای تر به های کاپیسا نپکی ملکا یفتلی ها ، کوشانو یفتلی ها ، رتبیل ها ، ترو کشه ها زابلی ها ، تجین ها یا نگین ها ، برهن ها ، هندوها همه در جزو آن می آیند .
رای پاله : در فصل سیزدهم متذکر شدیم که منابع عربی و فارسی کلمه

رتبیل را بصورت اسم و صفت از روز تماس قشون عرب در سرحدات غربی مملکت در خط زرنج ، رخد ، کابل استعمال کرده . این رویه تاختم سلطنت برهن شاهای های کابلی (ربع اول قرن ۱۱ مسیحی) ادامه داشت قرار یکه در انجا اشاره کردیم این کلمه یا از روی اسم خاص هندوئی « رتن پاله » و یا از تر کیب دو کلمه عام (رای) و (پاله) بمیان آمده است . چون گمان غالب بر این میرود که این لقب از تر کیب دو اسم اخیر الذکر تشکیل و عام شده باشد باربطی که بیشتر به مطالعات این فصل دارد مختصراً به شرح آنها می پردازیم :

قراریکه مأخذ فارسی و سانسکریت قرن های ۳ و ۴ هجری و مورخین در بار غزنه مانند محمد عوفی و محمد الجبار العتبی شرح میدهند برهن شاهان یا هندوشاهان کابلی را بلقب (رای) یاد میکردند و ملکه های ایشان را (رانه) میگفتند (۱) این دو لقب عموماً در مورد شاهان هندو و یا برهنی و زنان ایشان استعمال میشد ، در حقیقت امر این دو کلمه اصلاً عنوان یا لقب مخصوص کدام شاه نبود بلکه در یکی از پرا کریت های این عصر (رای) و (رانه) شاه و ملکه را میگفتند در این کلمات ریشه قدیم سانسکریت (راجان) داخل است . درین شبهه ئی نیست که این القاب در مورد شاهان هند و

(۱) « جوامع الحکایات و لوا مع الروایات » نسخه قلمی موزۀ کابل . ترجمه بعضی حصص آن در (انشت اندیا) جلد دوم ترجمه (البوت) . ترجمه انگلیسی تاریخ یمنی جلد دوم انشت اندیا ترجمه البوت ملاحظه شود .

و یابرهمنی این وقت ها بصورت عام آمده ولی در مورد هندو شاهی های کابل و احفاد ایشان هندوشاهی های « وپهند » سابقه تاریخی دارد و گاملا تطبیق میشود. این دو کلمه نه تنها در نثر بلکه در نظم فارسی افغانستان و سانسکریت هم استعمال شده و دو مثال بر جسته یکی اشعار ملك الجبال علاؤالدین جهانسوز و دیگر هم اشعار مورخ و شاعر کشمیر « کلهنه » است بیشتر به ریشه آریائی این دو کلمه در عصر ویدی اشاره نمودیم، مربوط به آن متذکر بشویم که کنیشکاموس دومین خاندان کوشانی های بزرگ افغانستان در بعضی مسکوکات به رسم الخط یونانی خود را « راونا نوراو » (۱) یعنی « شاه شاهان » خوانده. این زبان را مدققین لهجه ازلسنه خوانده ایرانی تعبیر کرده اند. ز اینجا هم به وضوح دیده میشود که « راو » یعنی « شاه » و « راونا نوراو » یعنی « شهنشاه » در قرن دوم مسیحی رواج داشت و آهسته آهسته در مرور چندین قرن دیگر (و) آخر کلمه به (ی) مبدل شده و (رای) در مورد برهمن شاهی ها یا هندو شاهی های کابل و وپهند و سائر شاهان هندوی معاصر شان در هندوستان استعمال شده است. همانطور که در کلمه (رای) ریشه قدیم سانسکریت ویدی موجود است در اکثر لهجه های آریائی دیگر هم تا حال از بین نرفته (۲)

کلمه دیگری که مختصر شرح میخواهد « پاله » است « تا اندازه ای که از روی مسکوکات برهمنی یا هندوئی کابل و احفاد ایشان را بیان و پهند معلوم میشود نام های ایشان عموماً به دو کلمه « پال » و « دیوه » تمام میشود و اولی را « پاله » و دومی را « دیوه » هم تلفظ کرده اند. « پال » یا « پاله » را مدققین اسم یکی از خاندان های هندو تعبیر کرده و حتی « الیوت » انگلیس میگوید

(۱) بعضی آنرا « شاونانوشا او » هم خوانده اند.

(۲) چنانچه در ایطلوی شاه را (ره) و در فرانسوی (روا) گویند.

که ظهور آن تغییری در خاندان شاه‌ی وقت وارد نمود (۱). اگر کلمه «رتبیل» با آن عمومیتی که منابع عربی مخصوصاً استعمال کرده اند بذات خود علم می بود یا اسم خاصی محسوب میشد یا از نقطه نظر مفهوم لغوی تو جیهی میداشت علاج نداشت که در ماخذ سانسکریت هم نمی آمد ولی چنین اسم ولقبی در ماخذ سانسکریت ضبط نشده لذا میتوان گفت که عرب ها از راه سمع از کلمات دیگر آنرا درست کرده اند و گمان غالب برین میرود که از ترکیب لقب عمومی (رای) و خاندان (پاله) از «رای پاله» رتبیل ساخته باشند بهر حال چون این کلمه در ماخذ عربی و فارسی از آغاز و صول قشون عرب در سرحدات غربی آریانا (خط زرنج - رخد - کابل) استعمال شده ما در تاریخ افغانستان برای تفریق کوشانه یفتلی های کابلیسا از برهن شاه‌ی های کابل دسته اولی را به لقب «رتبیل شاهان» و دو ماندان دومی را به نام «رایان کابلی» یاد می‌کنیم و همه اینها به نام «کابلشاهان» هم شهرت داشتند.

انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل: شبه‌ئی نیست که «کوبها» نام ویدی رودخانه کابل در سرود آریائی «ریگ وید» (۲) ذکر است. همین قسم وادی کابل بنام «ویکره ته» در جمله شانزده قطعه زمین اعلی اوستائی در مرحله هفتم آمده و بعض از مدققین (بگرده) متذکره بطلیموس را در حصه علیای رودخانه کابل خاطرئی از همان «ویکره ته» اوستائی میدانند گذشته از متون اولیه و اصلی آریائی هرودوت در قرن ۵ ق م از شهر «کسپاتیروس» حرف میزند که آنرا بعضی ها کابل تعبیر میکنند. «اورتسپنه»، «کارورا» کابورا اسمائی است که بطلیموس در قرن دوم مسیحی در جغرافیای خود استعمال کرده و مدققین هر سه را نام های شهر کابل و بالاحصار آن میدانند. همین جغرافیه

(۱) صفحه ۷۹ خاندان های شاه‌ی شمال غرب هند تالیف (رای)

(۲) در جزوه پنجم و دهم.

نگار در ولایت یارو پانمیزاد از مردمان بنام «بولیتی» یا «کابولیتی» حرف میزند که مقصد از آن اهالی شهر کابل میباشد. این تذکرات نشان میدهد که رود کابل، وادی کابل، و حتی نقطه یا نقاط آبادانی درین وادی در زمانه‌های باستان وجود داشته که تعیین مراتب آن مطالعات جداگانه بکار دارد. از روی آبدات بودائی مثل منار چکری، و سرخ منار و استوپه‌های بزرگی که در دهکده چکری موجود است و از روی خرابه‌های معابد بودائی پنجه‌شاه، دامنه علی‌آباد، تپه خزان، خواجه صفا، خواجه روشنائی، تپه مرنجان و غیره معلوم میشود که در عصر کوشانی‌های بزرگ حصار کهستانی گردونواح کابل دارای معابدی بوده و دهکده‌هایی در پیرامون آنها دریای کوه‌ها وجود داشت. بهر حال بسابقه‌ئی که این اعلام جغرافیای تاریخی و این آبادی‌ها دارند، دوسوال در خاطر میگردد: یکی اینکه این کابل یا کابل‌هائی که در مقابل اسمای مذکور قرار میدهند بصورت صحیح در کجا یا کجاها بود؟ دوم اینکه شهر مهم آریانا در جنوب هندوکش که از قرن دوم ق م تا اخیر قرن ۸ مسیحی مدت هزار سال پایتخت افغانستان قدیم محسوب میشد ۶۰ کیلومتر بطرف شمال گفته در حوزه کاپیسا واقع و به اسم کاپیسی شهرت داشت که خرابه‌های بگرام موجود از آن نمایندگی میکنند نه کابل فعلی.

انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل مسئله ایست بزرگ و مهم و دلچسپ که باوجود عدم معلومات لازمه باید در اطراف آن حتی المقدور دقت شود.

در ۳۲ ودر ۶۴۰ م حین آمد و رفت هیوان - تسنگ زایر چینی کاپیسی پایتخت بوده و زایر مذکور پادشاه را در آن شهر ملاقات نمود و به کابل بالکل نیامد. بقرار شهادت تاریخ سیستان «عبدالله بن ابی بکر» در سنه ۵۱ هجری

(مطابق ۶۷۳ م) در سیستان آمده و در بست و رخدو کابل با (زنبیل) مجار به نمود و آخر با دو هزار درم با او صلح کرد» (۱)

اگر در سنه و تاریخ و مأخذ واقعات خوب دقت شود دیده میشود که در نیمه دوم قرن ۷ و جریان قرن ۸ منابع چینی از شهر کاپیسی و منابع عربی و فارسی از کابل صحبت میکنند.

بعد از هیوان - تسنگ آخرین زائرین چینی که وارد کشور ما شده و هنوز مجال داشتند که از راه باختر و کاپیسی به هند بروند دو نفر اند که یکی «وانگ - هیوان تسو» Wang-Huan-tso سمت نمایندگی داشت و دیگری «هیوان - تچاو» Hiuan-Tchao که بار دوم عزم سفر هند داشت. مسافرت شخص اول الذکر در سال ۶۰ - ۶۵۹ و سفر دومی در سال ۵ - ۶۶۴ واقع شد. ایشان از راه باختر و کاپیسی مملکت ما را عبور کرده و به هند رفتند ولی درین میان، حملات قشون عرب مجال مراجعت را ازین راه به ایشان نداد چنانچه اولی از راه نیپال برگشت و دومی به دیار خود بکلی مراجعت نتوانست زیرا سر راه نیپال را (تبتی ها) و کاپیسی را «تاش ها Ta-Che» یعنی عرب ها اشغال کرده بودند و عبور و مرور مشکل شده بود و در نتیجه «هیوان - تچاو» زاید چینی موصوف در هند مرکزی متوقف مانده و همانجا وفات کرد.

نوشته فرشته مبنی بر اینکه عرب ها در ۲۲ هجرت (۶۶۲ م) به کابل حمله کردند شاید کمی وقت تر باشد زیرا درین سال هنوز رفت و آمد سیاحین بودائی و نمایندگان چینی در کابل زمین جاری بود از طرف دیگر چون سال مراجعت «وانگ - هیوان تسو» از نیپال و سالی که «هیوان - تچاو» میخواست از طریق کاپیسی یا نیپال مراجعت کنند و موفق نشد معلوم نیست ولی از روی تاریخ سیستان معلوم است که در ۵۱ هجری (۶۷۳ م) عبدالله بن ابی بکره به کابل رسید

پس تا اندازه دقیق گفته میتوانیم که از ۶۶۵ تا ۶۷۳ با وجود یک جنگ ها و حملات عرب در حصص غربی مملکت دوام داشت هنوز کابل زمین نسبتاً آرام بود و با وجود حمله‌نی که در ۶۷۳ واقع شد عبدالله بن ابی بکره با رتبیل شاه صلح کرد یعنی سلطنت کاپیسا و کابل مضمحل نشده بود و دوام داشت .

شبهه‌ئی نیست که بعد از تاریخ فوق میان شاهان کاپیسا و طوریکه مأخذ عربی و فارسی میگوید میان رتبیل شاهان و قشون اعزامی عرب که معمولاً از طرف والی های سیستان و خراسان خاص فرستاده میشد در تمام دوره خلافت اموی قشون کشی و محاربه جاری بود و رتبیل شاهان و رایان از زرنج و رخد گرفته تا کابل و کاپیسا در هر جا شخصاً در میدان جنگ حاضر بودند و کابل زمین هنوز زرد دست آنها بود چنانچه می بینیم که بین ۷۵۱ و ۷۶۹ باز زایر دیگر چینی موسوم به « وو کونگ » Wou-Kong به گندهارا می آید و امیر محلی ترکی نژادی را ملاقات میکند که بلاشبهه تابع شاهان کاپیسا و کابل میباشد .

مشاراً الیه آخرین زایر چینی است که وارد مملکت ما شده و بعد از او در جریان قرن ۸ زایرینی که به هند می آمدند یا به چین بر میگشتند راه بحر را پیش می گرفتند. آخرین حمله جدی که بر کاپیسی می آید حمله ایست که از طرف ابراهیم بن جبل به امر فضل بن یحیی والی خر اسان (۱) در سال ۱۷۶ هجری (مطابق ۳ - ۷۹۲ م) از راه « غور روند » Ghurwand یعنی (غوربند) به حصص شمالی کاپیسا صورت میگیرد . در اثر شهادت یعقوبی در این حمله شهر شاهی (کاپیسی = بگرام) و آبدات بودائی دور و نزدیک و مخصوصاً معبد بزرگ و معروف « شابهار » یعنی (معبد شاهی) که زائرین چینی هیوان - تسنگ و « وانگ هیوان - تسو » و « وو کونگ » به آن اشاره ها کرده و بلاشبهه همان « معبد پادشاه قدیمه » متذکره شان است ویران

(۱) مشارالیه از طرف هارون الرشید خلیفه عباسی والی مقرر شده بود .

میشود. بقرار نظریهٔ موسیو فوشه در اثر این ضربت مهلك شهر کاپیسی اهمیت و مرکزیت خود را از دست داده و پایتخت شاهی ها بطرف جنوب عقب يك رشته تپه ها و کوه ها به کابل انتقال یافته است .

بیشتر گهتیم که زائرین چین مخصوصاً هیوان - تسنگ که مدت یکماه در معبد شالو کیه (معبد یرغمل های چینی) در جوار کاپیسی اقامت داشت و یادداشت های او بسکمال دقت تحریر شده است از کابل ذکری نکرده ولی خاموشی او و همقطاران او دلیل شده نمیتواند که کابل معاصر او و یا بیشتر و بعدتر از تاریخ عبور و مرور او وجود خارجی نداشت . زیرا بقایای بودائی شیوکی ، ساکا ، کمری ، چکری ، گل دره ، حتی بقایای معابد بودائی تپه مرنجان ، پنجه شاه ، خواجه صفا ، خواجه روشنائی ، تپه خزانه (فرار از قلعه هزاره های چنداول) تپه سلام و دامنه سخی و علی آباد حکم میکنند که در تمام این ساحه در پوزه های کوه ها و تپه ها معابد و استوپه های بودائی و بتسکده های شیوائی هندوئی و معابد آفتاب پرستی برهمنی وجود داشته و حتی کشف مسکوکات و یماسکد فیز دومین پادشاه سلالهٔ کوشانی های بزرگ دریکی از استوپه های شیوکی نشان میدهد که در نیمهٔ اول قرن دوم مسیحی استوپه مذکور آباد بود . از طرف دیگر از روی سبک آبادی منار چکری (۱) معلوم میشود که در عصر کوشانی های بزرگ در قرن دوم - م آباد شده باشد پس درین شبههئی نیست که عمرانات مذهبی بودائی اقلأ در زمان کوشانی های بزرگ در گرد و نواح کابل ظهور کرده و دهکده هائی در اطراف آنها بمیان آمده است .

(۱) اصل کلمهٔ (چکری) (چکره) بوده ، چکره همان چرخه یا چرخ است و مقصد از آن عراده ایست که علامه فارقه قانون بودائی میباشد . بالای منار مذکور این علامه وضع شده بود که با امروز زمانه افتاده و از بین رفته . این منار محتملاً به قصد رهنمائی زائرین اعمار شده بود تا کسانی را که از ننگرها می آمدند به کابل بودائی رهنمائی کند .

اگر چه آبادات بودائی در ساحه و سیمعی که ذکر کردیم در یوزه های حصار کهستانی کابل پراکنده افتاده بدولی آبادی های کابل قدیمه یا اقللاً « کابل بودائی » نه در جائی که کابل فعلی افتاده بلکه ۷ - ۸ کیلو متر بطرف جنوب شرق آن در اطراف کمبری و چکری افتاده بود و تسمیه « خور کابل » خودش نشان میدهد که کابل خورد و قدیمه در آن حدود و قوع داشت . موسیو فوشه چنین نظریه میدهد که کابل بودائی و هندوئی کنار رود لوگر افتاده بود نه کنار رود خانه موجوده کابل . چون تاج بوشی برهن شاهای کابل در یکی از معابد کابل صورت میگرفت این معبد هم غالباً در حوزه رود لوگر و قوع داشت و احتمال دارد که یعقوب لیث صفاری هم از همین معبد معروف بت های را گرفته و به بغداد فرستاده باشد و هنوز غسل مخصوص مذهبی را که « ابهی شکه » *Abhishka* میگفتند در آب های رود خانه لوگر بجامی آوردند . همه میدانیم که رود خانه لوگر و حوالی ساکا و شیوکی و هندکی و کمبری در نظر اهل هنود کابل حتی تا امروز اهمیت مذهبی دارد و هنوز هم هنود کابل عید و بساک خردرا در همان منطقه میگذراتند و در آب های لوگر غسل میکنند . از طرف دیگر اقامت اولین مبلغین اسلام و شهادت حضرات تمیم و جبیر رضی الله تعالی عنهما در شب علی الغفله در شهادای صالحین نشان میدهد که آبادی های کابل این وقت در حوزه رود لوگر و قوع داشت چنانچه داستان ها و فولکور ملی هم تخت زبورک شاه و اجتماع مردم را در دامنه جبهه و مظاهرات پهلوان بنند قامت کابلی را در همان حوزه و تپه ها و دامنه های کوهای آنجا قرار میدهند تا اینکه آهسته آهسته کابل از حوزه لوگر به حوزه رود خانه فعلی منبسط شد . اگر انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل بدست عرب ها و مسلمانان صورت میگرفت توجیه آنرا به دینت و عقیده نسبت میدادیم ولی چون این

کار بدست شاهی ها یا کابل شاهان صورت گرفته باید در آن از زاویه دیگری دقت نمود شبهه‌نی نیست که درین امر تایلند از ملاحظات دفاعی و نظامی دخالت دارد زیرا کاپیسی (بگرام) در حوزه بزرگی مانند کاپیسا و در جلگه وسیع و هواری افتاده که از دره‌های مختلف و چهار دور در آن راه باز است چنانچه به حملدنی که از دره غور بند آمد اشاره کردیم حال آنکه کابل در میان دره تنگ تر افتاده و آسانتر مدافعه میشود و بهتر تر اینکه قرار یک «پادر گسپانی» میگوید دیوارهای کابل فعلی روی کوه‌های شیر دروازه و آسمانی از عصر یفتلی‌ها یعنی از قرن ۵ مسیحی با بنظر و جود داشت (۱) بهر حال با وجودیکه معلومات صریح و دقیق در دست نیست معذالک قراین و ر افعات بصورت غیر مستقیم به این دلالت میکند که انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل شیوانسی و بودائی با سلاسه برهمن شاهی ها یا هندو شاهی های کابل در حوالی سال ۷۹۳ مسیحی در اخیر قرن هشتم مسیحی صورت گرفته باشد و این جایلهوی ملاحظات نظامی ملاحظه مذهبی هم قرار میگیرد زیرا برای برهمن ها و هندوهای کاپیسا و کابل حوزه رود او گرد معتبر و مهم بود.

شبهه‌نی نیست که کابل یکد فعه جای کاپیسی را نگرفته همچنانکه کابل در زمان پایتخت بودن کاپیسی موجودیتی داشت کاپیسی هم بعد از پایتخت شدن کابل باقی بوده چنانچه مسکوکات دوره های اسلامی با نوشته های کوفی که از آنجا پیدامیشود مؤید این نظریه است . بهر حال کابل مدت مدیدی پایتخت برهمن شاهی ها نبود و در اثر فشار دو دمان صفاری بار دیگر

(۱) مقاله پادر گسپانی در شماره دوم مجله افغانستان به فرانسوی و انگلیسی ملاحظه شود نظریه او مبنی بر تعمیر دیوارهای کوه‌های کابل از طرف یفتلی‌ها به حقیقت نزدیک است زیرا یفتلی‌ها مردمان جنگی و ظمی منش بودند و در حوالی غزنه و کابل پایگاه نظامی داشتند و کوه‌های آنها از حوالی ده مزنگ کشف شده . چون داستان‌ها دست رتیل شاهان رادر تعمیر آن دخالت میدهند گفته میتوانیم که ایشان ترمیم کاری هائی در آن بعمل آورده اند چنانچه پادر گسپانی هم درین مورد موافقت دارد .

مرکز کابلشاهان شیوائی هنود از اینجا به « وپهند » کنار اتک انتقال یافت و از آن در مبحث جدا گانه حرف خواهیم زد .

ترکی شاهی و برهن شاهی : سلاله هائی را که از عرق کوشانو یفتلی از اوائل

قرن هفت مسیحی به بعد در علاقه هائی مختلف جنوب هند و کنس به سلطنت رسیدند از منابع چینی و عربی و سانسکریت و فارسی به نام ها والقباب متمایزی یاد کرده اند که در اخیر فصل یازدهم بصورت ایجاز و در فصل سیزدهم در قطار امرای محل شرح مفصل تر آن گذشت و در بعض موارد دیگر هم به این مطالب اشاره باشد . عناوین و القابی که مدارک مختلف برای شاهان و امرا و سلاله های سه قرن تاریخ مملکت مامخصوصاً برای مناطق جنوب هندو کش داده اند هر کدام با مفهوم محلی خود قابل احترام بوده ولی یک چیز را از نظر ما پنهان نمیتواند و آن این است که روی هم رفته این سلاله ها از روی آئین و مذهب و عمیده هر چه بودند من حیث عرق مخلوطی از عنصر کوشانو یفتلی بودند و اصطلاحات کشاتریه، نپسکی، رتیل، ترک، تروکشه، برهن، هندو چیزهائی است که با داشتن مفهوم محلی و محدود آنها بیشتر از روی تقسیمات و طبقات اجتماعی و مذهبی تفرقه بیشتر را نمیتواند .

حقیقت امر این است که بعد از سقوط سلطنت کوشانو یفتلی و پراگنده شدن رؤسای آنها بهر طرف امارت های محلی اولاد و احفاد آنها در نقاط مختلف افغانستان ضمناً در علاقه های جنوب و مرکز هندو کش دوام داشت و پادشاهانی که از کاپیسی و کابل در تمام ساحه جنوب سلسله کوه مذکور تا فتح کابل بدست یقوعوب لیث صفاری سلطنت کرده اند از روی عرق (کوشانو یفتلی) بودند . طبیعی درین مناطق وسیع که از سواحل اندوس تا کنار دریاچه های هامین انبساط داشت امرای محلی جزء آن دولت و غیر جزء آن زیاده است که سیاحین چینی و مساکسات موجودیت آنها را در بعضی نقاط او نمود کرده اند

چنانچه از بعضی از آنها در فصل گذشته صحبت نمودیم. صفت «کشا تریه» که هیوان تسنگ در نیمه اول قرن هفت مسیحی در مورد پادشاه کاپیسا استعمال کرده اشاره به طبقه (کشا تریه) یعنی نجبای نظامی است که یکی از چهار طبقه اجتماعی بود. نسمیه «رتبیل» که منابع عربی و فارسی استعمال کرده اند به شیوع نام ها و القاب برهمنی و هندوئی شهادت میدهد و اگر تنها به آن اتکا شود باید تمام پادشاهان و اعیان و سلاله هائی را که از قرن هفت تا اوائل قرن ۱۰ درین مناطق سلطنت و امارت کرده اند همه را رتبیل و یا رتبیل شاهان بنخوانیم.

میمانند تجن یا تنگین که بعضی زائرین چینی و برخی مسکوکات به وجود آنها در بعضی نقاط مثل قندوز، گندهارا، کاپیسا اشاره کرده اند و بیشتر به تقلید و بر روی مسکوکات نپکی ها (احفاد کوشانی های اخیر کیداری) سکه زده اند. تنها این ها را مدققین احفاد توکیو خوانده و در نتیجه ترك می شمارند.

چون چینی ها و عرب ها از ممیزات نژادی که درین وقت هادر جنوب هند و کش فایق بود اطلاع دقیق در دست نداشتند از سلاله های جنوب هندو کس به تعبیرات نسبتاً مبهم یاد نموده اند که جنبه صحت آن آنی و محلی است و نوشته های ایشان به ظاهر امر حتی مورخین خود خراسان (افغانستان) را به اشتباه، افگنده است. پس در مورد این اصطلاحات دقت زیاد باید کرد و مفهوم واقعی آنها را تجسس باید نمود زیرا هر کدام نظر بوقت و مکان معنی جدا گانه دارد.

میدانیم که استاد ابوریحان بیرونی شاهی های کابل را به دو دسته تقسیم نموده «ترکی شاهی» و «برهمن شاهی» و تاجائی که از روی عده شاهان و حتی از روی اسمای شاهانی که درین جمله حساب کرده مانند (کنیک) یعنی «کنیشکا» و از روی اظهارات خودش مبنی بر اینکه این شاهان سلسله نسب خود را به کنیشامیرسانیدند چنین حکم میتوان کرد که مشار الیه از عصر کنیشکا کبیر موسس دومین سلاله کوشانی های بزرگ تا ظهور رایان برهمنی کابل (که تقریباً ۷ صد

سال رادزبر میگیرد) تمام سلاله‌ها و پادشاهان و امرای محلی افغانستان قدیم را در سلاله (ترکی شاهی) خود حساب کرده است و این اشتباهی است که حاجت به توضیح مزید ندارد تنها از روی نام برهانگین که در آخر آن کلمه «تسگین» دیده میشود اینقدر احتمال می‌رود و امکان پیدا می‌شود که ترکی شاهی‌های متذکره لیبرونی تسگین شاهی‌ها باشند که اصلاً احفاد توکیو (تركها) بودند و قرار یکه نوشتیم و میدانیم جزء آخرین امرای محلی قندوز بودند و نفوذ آنها در تخارستان محدود بود و یکی از خان‌های آنها را «وو کونسک» چینی در نیمه دوم قرن ۸ م در گندهارا هم سراغ داده و مسکوکات آنها از شمال و جنوب هند و کش پیدا شده است. در این صورت احتمال دارد که (لسکه تورمان) (۱) آخرین شاه تسگین‌های گندهارا را زمانی نفوذ خود را در کاپیسا هم بسط داده و با اصلاً مرکز خود را در اینجا قایم کرده باشد تا اینکه «کلمر» وزیر برهمنی از عدم رضایت اهالی کار گرفته، او را عزل و سلسله برهنشا هیان یا رایان کبلی را روی کار می‌آورد. در غیر این صورت ترکی شاهی‌های البیرونی طور یکه بالاتر دیدیم توجیهی ندارد و مقصد از آن شاهان احفاد کوشانی‌های خورد یا کوشانو یفتلی می‌باشد که درین وقت‌ها نفوذ و اقتدار آنها در صفحات جنوب هندو کنس ماسام و غیر قابل تردید است.

موسس سلاله بزهن شاهی‌های کابل: باشرخیکه بالاگذشت و روشنی که

در اطراف اصطلاحات مختلف افکنده شد درین مورد اول از همه به نوشته‌های ابوریحان بیرونی مراجعه می‌کنیم. مورخ در بار غزنه اولین پادشاه «ترکی شاهی» را «برها تسگین» و آخر آنها را بنام «لسکه تورمان» ذکر می‌کند و می‌گوید که وزیر اخیر الذکر موسوم به (کلمر) که مرد برهمنی بود خزانه مخفی یافته و پول باعث تزئید نفوذ و قدرت او شد. از طرف دیگر چون «لسکه تورمان» با مردم بدرفتاری

(۱) ملتفت باید بود که این اسم یفتلی و بنام (تورمانا) پادشاه یفتلی شباهت دارد.

می‌کرد اهالی از اورنجیده و پیوسته به «کلر» وزیر شکایت می‌کردند و وزیر برهنی از نفوذ و اعمتار شخصی و آزدگی مردم استفاده نموده لکنه تورمان را محبوس کرد و خود بر تخت شاهی جلوس نمود.

«کلهنه» مورخ و شاعر معروف کشمیر که کتابش «راجا ترانگینی» (رودخانه شاهان) راجع به شاهان کشمیر و برخی از هندو شاهیان و تعلقات فی مابین شان یگانه ماخذ معتبر سانسکریت بحساب می‌آید موسس سلاله هند و شاهیان را «بنام» کلر «طوریکه ابوریحان بیرونی ذکر کرده بکلی نمی‌شناسد بلکه شخص دیگری را بنام «لالیه» Lalaya موسس این خاندان می‌شمارد.

اشکالی کدر تطبیق این دو اسم (کلر) و (لالیه) بهم است زیاد است شبهئی نیست که البیرونی و کلهنه هر دو تاریخ و سنهئی برای این واقعه بزرگ و جلوس پادشاهان متذکره خود نداده اند ولی چون «لالیه» معاصر «سندکره و رمن» Sankaravarmān (۹۰۲ - ۸۸۳ م) شاه کشمیر بود و از روی واقعات معلوم می‌شود که «زمان حکمفرمائی «گویاله و رمن» شاه دیگر کشمیر در ۹۰۴ - ۹۰۲ م) وفات نموده است (۱) میتوان سالهای پادشاهی او را در اخیر قرن نهم میلادی و آغاز قرن دهم قرار داد و این سنه و تاریخ برای انتقال سلطنت از ترکی شاهی هابه برهن شاهی های کابل ناوقت است. بعضی از مدققین مانند کنتنگهم و پروفیسر «سیمولد» کوشش نموده اند که این دو موسس متذکره در مورخ را بهم تطبیق داده و آنها را عبارت از یک شخص معرفی کند چنانچه پروفیسر اخیر الذکر میگوید که اختلاف ناشی از رسم الخط حروف عربی است و رنه (کلر) همان (لالیه) یا (لالیه) است که غلط نوشته و خوانده شده است.

بند کار این مراتب باید بگویم که این نظریه سست است و «کلر» و «لالیه» یک شخص نمی‌باشد و انتقال سلطنت از ترکی شاهی به برهن شاهی های کابل

اینقدر به تاخیر نه افتاده . موسی و فوشه به این نظر به است که این واقعه بزیر ک پیش از جلوس یعقوب لیث صفاری ظمناً پیش از فتح کابل بدست او (۸۶۱ م جلوس ۸۷۱ م فتح کابل) صورت گرفته است .

قبل برین آخرین ضربت وارده بر کاپیسی و انتقال پایتخت را از آن جا به کابل در حوالی سال ۷۹۳ ذکر کردیم و در مبحث دیگر این انتقال را هم بگمان غاب و به شهادت قرائن به برهن شاهی ها نسبت دادیم اینک حالا متذکر میشویم که سلاله برهن شاهی در اخیر قرن هشت به سلطنت رسید . و پایتخت خویش را از کاپیسی که البیرونی یک دفعه بصرت (کاپیشر) ذکر کرده به کابل ، کابلی که کنار رود لوگر در حوزة ساکا ، کمری ، چکری وقوع داشت انتقال داد .

« رای » پروفیسر تاریخ یونیورسیتة کلکته با ذکر نظریة بعضی از مدققین راجع به یکی بودن (کلرا) و (للیه) تعبیر خوبی یافته که آن دو شاه برهنی را از هم سوا میکند . تعبیر مورخ مذکور چنین است که للیه (ر مورخ کشمیر « کلپنده » سر سلاله برهن شاهی از وقتی میدانند که مرگز شان از کابل به (وپهند) منتقل شد و (کلرا) از روی نگارشات البیرونی طوری معلوم میشود که پادشاهی را از لیکة تورمان در کاپیسا یا کابل گرفته باشد .

این تعبیر بعد از کمی دقت از هر نقطه نظر صحیح و حسابی معلوم میشود باسند و تاریخ ها و جریانات و نایع و گذارشات تاریخی موافقت کامل دارد .

پس قراریکه در رساله رایان کابلی (۱) چند سال قبل نوشتیم « موافق به نظریات مورخین غزنه و کشمیر میتوان گفت که « کلرا » وزیر برهن موسی سلاله برهن شاهی های کابل و « للیه » یکی از شاعانی است که بعد از انتقال مرگز شاهی از کابل به وپهند به سلطنت رسیده و یا موسی خاندان آنها در وپهند است . »

در روشنی مطالبی که تا اینجا شرح یافت گفته می‌توانیم که چون رتبیل شاهان از طبقه «کشائریه» یعنی «شوالیه های» جنوب هندو کنس بودند و زرای خود را معمولاً از طبقه برهن که به دیوان و قلم و دفتر بیشتر سروکار داشتند انتخاب میکردند و به این ترتیب آخرین سلطنت از «لکه توردان» آخرین پادشاه سلاله کوشانو یفتلی کاپیسا توسط «کلر» وزیر برهن در اوائل قرن ۸ م به دردمان برهن شاهین انتقال یافت.

آیا موسس برهن شاهی های کابل چند سال سلطنت کرده و چطور عمر او به پایان رسیده این ها سوالاتی است که عجالتاً نمیتوان بدانها جواب صریح داد زیرا هیچ منبعی مشخص و معلوم درین موارد چیزی نگفته است.

شبههائی نیست که خود انتقال سلطنت از بره پرستان کوشانو یفتلی به طبقه برهنی های شیوائی کابل امری است مهم و بالاخره اهمیت جامعه برهنی هارا بر بده پرستان کابل و کاپیسا ثابت میکند و تغیر دیانت و عقیده امرا و اهل دربار در انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل آنهم کابلی که کنار مجرای رود لوگر و در حوالی شیوکی و کبری و چکری وقوع داشت بی مدخلیت نیست.

قرار یکه بعد تر حین ذکر سائر اعضای سلاله برهن شاهی خواهیم دید سومین پادشاه ایشان که (کلمو) یا (کملو) باشد با عمر ولایت دو مین پادشاه خاندان صفاری معاصر بود. پیش از کلمو از خاندان برهن شاهی های کابل دو نفر به سلطنت رسیده اند یکی «سامند» یا «سامننه دیوا» و دیگر «کلر» موسس این سلسله. چون یعقوب لیث صفاری تا کابل رسیده و در حوالی کابل با کابلشاهی جنگ کرده و معبدی را خراب و مجسمه هائی از آنجا بدست آورده و به بغداد فرستاده و تقریباً ۱۸ سال سلطنت کرده است از (۲۲۷ تا ۲۶۵ هجری مطابق ۸۶۱ تا ۸۷۹ م) با «سامند» یا سامننه دیوای برهن شاهی کابل و با «کلر» موسس این خاندان محتملاً

معاصر بوده است. اگر در اینجاسنه و تاریخ جلوس « کالر » و سامننه دیوا و یا اقلاناً دوره زمامداری کابلشاه برهنی اخیر الذکر معین می بود اشکال رفع ومسئله يك طرفه حل میشد ولی متاسفانه باوجود مسکوکاتی که از سامننه دیوا در دست است راجع به تاریخ جلوس و دوره سلطنت او معلومات دقیق موجود نیست. پس عجاظاً درین موضوع کشاده تر از آنچه ذکر شد اظهار نظر نمیتوان کرد و چون به اساس مقابله عمر لیث صفاری با « کلمو » یعقوب لیث با « سامننه دیوا » حتماً مقابل و معاصر میگردد ذکر فتح کابل را بدست موسی سلاله صفاری در عهد « سامننه دیوا » متذکر میشویم و چون بقرار عقیده موسیوفوشه کابل پیش از فتح یعقوب لیث جای کابییسی را بحیث پایتخت احراز کرده بد انتقال پایتخت را طوریکه پیشتر هم اشاره کردیم به سر سلسله دودمان برهنی شاهی یعنی « کالر » برهن نسبت میدهیم.

سری سامننه دیوا : دوهمین پادشاه سلسله برهنی شاهی های کابل را البیرزنی

« سامند » Samand میخوانند. در قیقین در میان مسکوکاتی که بیشتر از افغانستان و چیزی هم از شمال هند پیدا شده مسکوکات شاه را یافته اند که در یکطرف آن اسمی بصورت « سامننه دیوا » و در طرف دیگر آن شکل نر گاو و سوار کاری (۱) دیده میشود. چون (دیوا) یا (دیوی) اسم خانوادگی از آخر این نام برداشته شود « سامننه » یا « سامنت » باقی میماند که با ابدال (ت) به (د) هر دو عبارت از یک چیز و یک نام میباشد و به این لحاظ مدققین مسکوکات مذکور را سکه های (سامند) دومین کابلشاه برهنی جنوب هندو کش میدانند و چون مسکوکات او بیشتر از افغانستان و چیزی هم از شمال هند پیدا شده واضح میشود که قلمرو سلطنت او بیشتر خاک های افغانستان جنوب شرقی و حواشی شمال هند را در بر میگرفت ، « سر ه نری الیوت » کلمه

(۱) و نسنت سمیت میگوید که روی سکه او شکل فیل و شیر نقش است .

(سامننه) را جنگجو، سوار کار رشید ، و سالار سپه هم ترجمه کرده است. احتمال زیاد دارد که این معانی در کلمه « سامننه » از القاب کابلشاه برهمنی نمایندگی کند مخصوصاً لقب « سالار سپه » یا « سپهبد » اهمیت زیادی دارد زیرا « موسیو فوشه » به این نظریه است که یعقوب لیث صفاری « سپهبد » یا سالار نظامی را در کابل مجوس و مسلمان ساخت (۱) و این امر سر سلسله صفاری و سامننه دیوا، برهمنشاه کابلی را معاصر هم میسازد .

بهر حال سری سامننه دیوا قرار ترینی که ابوریحان بیرونی در ذکر جاشینان « کلر » مراعات نموده دومین رای خاندان برهمن شاهی است .

سامننه دیوا و یعقوب لیث و فتح کابل : با مطالعه‌ئی که تا اینجا بعمل آمد

این مسئله از احتمال گذشته و به یقین پیوسته است که سامننه دیوا دومین کابلشاه سلسله برهمنی با یعقوب لیث موسس سالار صفاری معاصر هم بود ، فتح کابل بدست یعقوب لیث و خراب شدن معبد (شیوائی یا بودائی به اغلب احتمالات شیوائی) از واقعات مهمی است که باید آنرا با فتح کاپیسی بدست ابراهیم بن جبل و خراب شدن معبد بودائی « شابهار » مقایسه کرد و ملتفت باید بود که همانطوریکه آن ضربت مهلك باعث انتقال پایتخت کابلشاهان از کاپیسی به کابل شد ضربت ثانوی موقعیت پایتختی کابل را متزلزل ساخته و بار دیگر موضوع انتقال آنرا بجای دیگر وارد ساخت چنانچه این مطلب را بعد تر خواهیم دید که چطور « کلمو » سومین پادشاه برهمنی کابل مرکز خود را مو قتماً به گردیز کشیده و از آنجا پایتخت کابلشاهان برهمنی به « ویهند » انتقال یافت . مورخین اسلامی افغانستان عبدالحی ضحاک گوردیزی و محمد عوفی در جوامع الحکایات اولی مختصر و دومی مفصل تر از جنگ ربیل شاه کابل

(۱) نظریه فوشه تحت عنوان فتح اراضی سفلی بعد از صفحه ۲۴۰ در جلد دوم را های

قدیم هند از بلخ تا تا کر بلا ملاحظه شود .

554a



SRI SAMANTA DEVA



SRI SPALAPATI DEVA

بعضی از مسکوکات رایان کابلی یا کابلشاهان برهمنی
بالا : سکه «سامند» یا «سامنته دیوا» دو مین رای کابلی معاصر یعقوب لیث صفاری در
یک روی سکه پادشاه بصورت سوار کار دیده میشود و در طرف دیگر «گاوناندی» آئین شیوانی
دیده میشود .

رایان: سیالا یاتی دیوا شاه دیگر این سلسله (به صفحه ۵۹۱ مراجعه شود)

ان
تصویر (۵۶) مقابل صفحه (۵۵۵)



سوریا رب النوع آفتاب پرستی برهمنی کوئل خیرخانه • به دو طرف سوریا مصاحبین او
داندا (راست) وینیکالا (چپ) قرار گرفته اند برای مزید معاو مات به صفحه ۸۵ • و بعد
مراجعه شود •

و یعقوب لیث صفاری تذکراتی داده‌اند . اگرچه میدان وقوع جنگ از نوشته‌های آنها یور، معلوم نمیشود اینقدر واضح میگردد که مجار به ده در بست نه در رخد نه در زابل بلکه در مناطق بعد از غزنه بسوی کابل واقع شده و چون فتح کابل بدست موسس سلاله صفاری امری است موقوف بلاشبهه میتوان گفت که جنگ در حوالی قریب کابل واقع شده است (میدان مجار به از بنا بتخت دور نبوده زیرا رتبیل شاه را روی تخت روان به میدان جنگ بردند) . « سر ، اچ ، هلیو » در تاریخ هند در متن ترجمه انگلیسی حکایت جنگ رتبیل شاه و یعقوب لیث ، کابلشاه را بنام (روسل) خوانده‌ولی در نسخه قلمی جوامع الحکایات که در موزه کابل میباشد شاه شیوائی کابل به لقب معروف رتبیل یاد گردیده است و این اختلاف نام یا لقب ناشی از صورت تحریر رسم الخط فارسی کلمه (رتبیل) است بهر حال این روسل یا رتبیل بگمان غالب همان « سامنت » یا « سامند » . کابلشاه برهمنی است که با داشتن مقام شاهی به لقب « سپهد » یا « سالار سپهه » هم یاد میشد . اینک عین این واقعه مهم تاریخی را که بار اول یک پادشاه اسلامی با یک پادشاه شیوائی برهمنی افغانستان نظر به اختلاف عقیده بهم مقابل میشوند طوریکه جوامع الحکایات قید نه‌وده است در اینجا نقل میکنم :

« آورده اند که یعقوب لیث آفریدگار تعالی او را همتی عظیم داده بود چنانکه خود را از حسیض مذلت باوج رفعت و دل بر آورد و بسیار خطر را انجام کرد تا کارش از ارتکاب ممالک ادا کرد و چون صالح نصر از پسر بگریخت و به رتبیل پیوست و او را تحریص کرد تا لشکرها جمع کرد و روی بدفع یعقوب آورد و رتبیل گفت چگونه باید کرد گفتند که روی بجهد باید آورد اگرچه لشکر او اندکست ولیکن اعتماد بر فضل حق تعالی باید و بهر مگر و خداع که خصم را مقهور توانی کرد از مصاف بر نیاید گشت پس یعقوب لشکر عرض خواست هزار سوار بیش نبودند و روی بمصاف رتبیل نهاد و چون به بست رسید

برای ایشان و تماخره میزدند و گفتند بدین قدر لشکر با رتیبیل مضاف خواهد کرد پس یعقوب روی بحیلت و تدبیر آورد و دو کسی از معتمدان خود بر سالت بنزد بیک او فرستاد و او را گفت میخواهم که بخدمت نو پیوندم و در پیش توجان سپاریها کنم و من اینقدر دانم که مرا مجال مقاومت تو نباشد یا اگر من بگویم که بخدمت او میوم این لشکر مرا متابعت نکنند و تواند که مرا و اتباع مرا بکشند و من با این جماعت میگویم که با او مضاف خواهم کرد تا ایشان بامن موافقت کنند چندانکه بخدمت تو رسم چون بخدمت تو پیوستم ایشان را بضرورت بامن موافقت باید کرد و چون رسولان یعقوب برتیبیل رسیدند و رسالت ادا کردند رتیبیل این معنی عظیم موافق نمود چه از دست یعقوب در رنج بود و هر وقتی بولایت او ناختنی کردی و طرفی از ولایت او بسزدی پس رسولان را خوش دل باز گردانید و به یعقوب پیغامها فرستاد و وعده های خوب داد و او را بترت امیدوار گردانید و یعقوب رسولان میفرستاد و با لشکر خود میگفت = ه ایشانرا بجاسوسی میفرستم و غرض او آن بود که تا لشکر را دل نشکند چون لشکرها در مقابله یکدیگر افتادند رتیبیل صالح نصرا را باز خواند و گفت چون خصم بطاعت آمد محاربت را ترک باید گفت و روی بجهت ملاقات چنین کردند و رتیبیل را قاعده بود که براسپ بنشستی و تخت او جماعتی از مفردان بردوش نهادندی و او بران تخت نشست چون صفها راست کردند و رتیبیل بر تخت نشست و لشکر را بفرمود تا از دو طرف تخت اوصاف زدند یعقوب با سه هزار مرد شمشیرزن خونخوار در میان هر دو صف در ناختنند و تیرها از پس اسپ میکشیدند و زره ها در زیر قبا پوشیده و شمشیر در نهادند و روی زمین از خون دشمنان رنگ دادند و کفار چون سر رتیبیل را بدیدند روی دهنیمت نهادند و آنروز قتلی عظیم رفت و عروس فتح از زیر نقاب بیرون آمد و یعقوب با فتحی تمام باز گشت و روز دیگر با شش هزار سوار کفار بسیستان فرستاد و شصت مقدم بر شصت دراز گوش نشانند و آن گوشه

کشتگان در گردن ایشان حمایل کرد به بست فرستاد و آن خزائن و اموال یافت که او هم از ادراك آن عاجز ماند و صالح نصر ازین معرکه بگریخت و به نزدیک ملک زابلستان رفت و چشم از وی جدا شدند و بخدمت یعقوب آمدند و چون از پرداخت مصالح فارغ آمد یعقوب بملک زابلستان کس فرستاد و صالح نصر را درخواست کرد و صالح نزدیک وی فرستاد یعقوب او را در بند کرد تا هم در آن بند فروش و مکافات که او بست کرده بودند یعقوب بایشان بگرد و آنچه چنان بود که بفرمود تا برایشان ... نهادند چنانکه بر جهودان و آن فتح که او را بدست آمد نتیجه خدای و مکر بود و السلام « (۱)

از خلال این حکایت پاره مطالبی راجع به این دوره مهم و تاریک بدست می آید که اشاره به آنها به مورد نیست :

(۱) چنین معلوم میشود که رایان کابلی مخصوصاً « سا منته دیوا » پادشاه مقتدری بوده و نسبت به صفاری ها جاه و جلال و حشم و قوه بیشتری داشتند چنانچه باشندگان شهر بست بر هزار سوار یاسه هزار مرد شمشیری یعقوب و مجار به او با این قوه بار تپیل شاه میخندند و علت کامیابی یعقوب هم خدیه سربسی بود.

(۲) از فحوای حکایت فوق استنباط میشود که باشندگان حوزه هیرمند به رایان کابلی دل بستگی داشتند و نفوذ تپیل شاهان و بر همین شاهان تا کناره های هامون سیستان انبساط داشت چنانچه نظر به طر فدااری ساکنین شهر بست از « کابلشاه » یعقوب لیث صفاری بعد از مراجعت از فتح کابل بر آنها مالیات بیشتری تحمیل نمود.

(۳) رایان کابلی ذریعه اسپ و بیشتر با « تخت روان » که عموماً فرایشان آنرا میبرد داشتند گردش میکردند .

(۴) اگرچه درین حکایت اشارتی نشده ولی از منابع دیگر معلوم میشود که یعقوب لیث بعد از فتح کابل بت هائی را گرفته و به بغداد فرستاده است .

(۱) نقل از صفحه ۱۶۱ - ۱۶۰ نسخه قلمی جوامع الحکایات موزه کابل .

چون مذهب رسمی رایان شیوانی بود احتمال زیاد می‌رود مجسمه های مذکور را از کدام معبد شیوانی کابل بدست آورده باشد مثلیکه عمر لیث بتکده شیوانی سکاوند را خراب کرد . از طرف دیگر این راهم میدانیم که رایان شیوانی کابل در یکی از بتکده های خوبش درین شهر تاج پوشی می‌کردند و کابل ازین رهگذر مقام متبرکی نزد آنها احراز کرده بود آیا این بتکده در کجا وقوع داشت ؟ از روی نام دهکده شیوکی که در ۹ کیلومتری جنوب کابل واقع است به اکثر احتمالات بتکده مذکور در اینجا میتوان قرار داد .

انتقال پایتخت از کابل به ویهند : قراریکه در فصل کوشانی های بزرگ

صفحه (۲۳۳) شرح دادیم عادت داشتن پایتخت های متعدد مخصوص بصفت تابستانی و زمستانی امری است که در تاریخ و در دربار های سلطنتی آریانا سابقه طولانی داشت . این عادت تا اواسط قرن ۷ دوام داشت و تا زمانی که کاپیسی سقوط نکرده بود پایتخت تابستانی شاهان قدیم افغانستان بود . در مقابل آن مراکز زمستانی گاهی در یاروشاپورا (پشاور) و گاهی در « اوده بهانه » یا « ویهند » یا « اوند » در حوالی قریب اتاک و جود داشت چنانچه زمانیکه هیوان - تسنگ در ۶۳۲ م وارد کاپیسا شد پادشاه کشاتریه را در کاپیسی دید و حینیکه در ۶۴۲ مجدداً از هند وارد آریانا شد همان شاه را در پایتخت زمستانی او در « اوند » ملاقات نمود و با او یکجا به کاپیسی برگشت چنانچه به این مطالب تحت عنوان « کاپیسی و اوند » در فصل سیزدهم صفحه (۵۱۲) شرحی نوشتیم .

موضوع انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل و از کابل به ویهند چیزی است که حوادث و مخصوصاً مجبوریت های مذهبی و نظامی و سیاسی در آن دخالت دارد و شمه آنرا تاجائی که به کاپیسی و کابل ارتباط داشت در اوائل همین فصل نوشتیم .

اگر چه تاریخ صحیح انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل در دست نیست معذالك بعد از ۷۹۳ در اواخر قرن ۸ یا اوائل قرن ۹ م این امر صورت واقعی بخود گرفته است و این وضعیت تاختم سلطنت «سامنده دیوا» و فتح کابل بدست یعقوب لیت صفاری یعنی تا سال (۸۷۱ م) دوام کرده است. معذالك همان طور که کاپیسی بعد از فقدان مرکزیت پاره مزایای شهریت خود را در اوائل قرون اسلامی از دست نداد و شاهد آنهم پیدا شدن مسکوکات با نوشته های کوفی میباشد کابل هم بعد از فتح یعقوب لیت و انتقال پایتخت برهمنشاهی به ویبهند آباد مانده و آباد شده رفت .

آیا سامنده دیوا بعد از فتح موسس سلاله صفاری چه شد؟ بعضی گویند بدست شاه صفاری اسیر و مسلمان شد، برخی گویند گریخت و به گردیز پناه برد. چنانچه به همین ملاحظه تا یک اندازه این امر هم داخل بحث است که بعد از فتح کابل موقتاً برای چندی مرکز برهمنشاهی ها گردیز بوده و در اثر فشار مزید عمر لیت صفاری و فتح معبد معروف سکاوند (لوگر) پایتخت بالاخره قدری دور تر به «ویبهند» کنار اتک انتقال یافته است .

بهر حال درین امر هیچ شبهه ای نیست که پایتخت رایان کابلی یا کابلشاهان برهمنی از اوائل وهله و برای مدت بیش از نصف قرن کابل بوده و این همان کابلی است که موقعیت آنرا بیشتر در کنار رودخانه لوگر در حوالی شیوکی و کمری و چکری تعیین نمودیم .

در سر این فصل در مبحث انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل اشاره نمودیم که پادشاه شدن وزیر برهمنی (کلر) و عقاید مذهبی در این امر سهم و دخالتی داشت. یکی از مطالب مهمی که مرکزیت کابل را در عهد برهمنشاهان کابلی تأیید میکند موضوع تاج پوشی شاهان این سلسله درین شهر است که در یکی از معابد بزرگ شیوائی برهمنی پایتخت بعمل می آمد و در نتیجه کابل از

نقطه نظر عقیده مقام نقس در نظر آنها احراز کرده بود و مستند بر ماخذی که یابان ذکر میکنند حتی در موقعی که کابل صفت مرگزیت خود را از دست داده و پایتخت به ویهند منتقل شده بود باز هم مراسم تاج پوشی برهمنشاهان در کابل بعمل می آمد. «داکتر «ساشو» در جلد دوم ترجمه الهند البیرونی به انگلیسی (صفحه ۳۹۴) در ضمن یادداشت های خویش راجع به کابل مینگارد : جزئیات تاریخ کابل که اینجابدان اشاره شد جز از نوشته های بالذری از منابع دیگر بدست نمی آید. در عصر خلفای بنی امیه، کابل، سجستان دلاوران در مقابل مسلمانان جنگیدند. در بعض سال ها این جاها مطیع و حتی باجگذار شده بود ولی کابل مابقی وقت بدست شاهان هندو یا برهمنی خاندان «پاله» بود. زمانیکه مامون خلیفه عباسی آنها را فتح و جزء قلمرو امپراطوری خود ساخت حکمران مسلمان برای کابل مقرر کرد ولی شاه هندو در پهلوی حکمران مذکور حضور میداشت. این طبر حکومت مشترک در خوارزم هم معمول بود. در حوالی ۹۵۷-۹۵۰ مسیحی اهالی کابل مسلمان بود ولی در حوش و حول آن هند و ها زندگانی داشتند. همانطور که شاهان خاندان «هومن زلرن» در پروس در شهر «کونیسبرگ» تاج شاهی بر سر میگذاشتند کابل هم شهری بود که تاج پوشی رایان هندو یا برهمنی در آنجا بعمل می آمد»

«رنجیت ستیرام پندت» مترجم «راجا ترانگینی» در ضمیمه اول ترجمه خود تحت عنوان گندهارا (۱) نگارش داکتر «ساشو» را نقل کرده و بران این جمله را علاوه میکند که : «خاندان شاهی هند و حتی در زمانیکه در کابل اقامت هم نداشتند و مرکز خود را به «اودابهند» Udabhandha (زیهند) نقل داده بودند باز هم در شهر کابل تاج پوشی می نمودند»

آزبیانات فوق واضح معلوم میشود که پایتخت اصلی و اولی رایان کابلی شهر

کابل بود و این شهر در جامعه شیوائی ، برهمنی و هندو مقام متبرک داشت و کابلشاهان شیوائی ، برهمنی بعد از انتقال پایتخت هم تا وقتی که امکان پذیر بود در یکی از معابد کابل غالباً در یکی از بتکده های شیوائی تاج پوشی میکردند . آیا یعقوب لیث بعد از فتح کابل بت های را که به بغداد فرستاد از همین معبد گرفته بود ؟ یا از معابد دیسدری که بیشتر به وجود آنها در کرد و نواح کابل اشاره کردیم ؟ ظاهر امر چنین حکم میکند که بت ها از همین معبد که موقعیت آنرا به اغلب احتمالات در شیوکی قریب کابل تعیین میکنیم گرفته شده و احتمالاً تاج پوشی رایان کابلی هم در همین بتکده بعمل می آمد .

بهر حال اگر واقعاً طوریکه رنجیت ستیرام پندت میگوید رایان کابلی حتی بعد از انتقال پایتخت از کابل به ویند باز هم در مرکز اولیه خود تاج پوشی میکردند و اگر این مراسم همیشه در همان یک معبدی که ذکر شد بعمل می آمد آنوقت احتمال زیاد به آن میرود که بعد از فتح کابل بدست یعقوب لیث باز هم بتکده مذکور بسکلی ویران نشده و مقام و اهمیت خود را از دست نداده بود .

بهر حال کابلشاهان برهمنی بعد از (۸۷۹ م) آهسته آهسته بصورت نیم دایره خود را بطرف جنوب و جنوب شرق و شرق کشیده مدتی در گردیز مقاومت کردند و آنکاه بطرف شرق جانب لغمان رفته و بالاخره مرکز خود را کنار سنده در « اودا بهانده » یعنی (اوهندیا و ویند Ohind) ویند Waihind در سواحل عربی اندوس (سند) در پایتخت زمستانی شاهان کاپیسان متقل ساختند چنانچه خرابه های این شهر در ۵۰ میلی بالاتر از آنک موجود است ، (۱) طبیعی درین وقت در اثر فتوحات سلاله های اسلامی افغانستان مثل صفاری ها ، سامانی ها ، و غزنوی ها خاک های مملکت به تدریج از اداره سلاله های غیر اسلامی برآمده و دائره نفوذ برهمنشاها کابلی و احفادشان محدود شده میرود و از آن در آینده مختصراً بحث خواهیم نمود .

کلمو یا کلمو : بقرار ترتیب البیرونی سومین کابله شاه برهمنی (کلمو) نام داشت که او را (کلمو) هم تلفظ میکنند . محمد عوفی در جوامع الحکایات خور معاصر عمر ولایت صفاری از او بنام (کلمو) وبه صفت رای ه دوستان یاد کرده و راجع به فتح « سکاوند » بدست « فردعان » شهنه زابلستان قصه‌ئی نوشته دلچسپ که اینجا متن آنرا نقل میکنیم : « چنین آورده اند که عمر و لیث شهنکی زابلستان به فردعان داد ربا چهار هزار سوارش بدان جانب فرستاد و در آنوقت معبد بزرگتر هند وان « سکاوند » برد و در اقصاء هند وستان بنیارت بتان آن موضع تبرک کردند . و فردعان چون به زابلستان رسید لشکر کشید و سکاوند را بکشاد و بتانرا بشکست و بت پرستان را برانداخت و بعضی از غنایم به لشریان داد و باقی به عمر ولایت فرستاد و فتح نامه نوشت و از وی مدد خواست خبر فتح سکاوند به کلمو رسید که او رای هند رستان بود و لشکر بیحد جمع کرد و سپاهی فراهم آورد و روی به زابلستان نهاد و فردعانه چون خبر آمدن سپاه هند بشنید ، هندوئی چند را بدست آورد و تاروی به هند رستان نهادند و در لشکر گاه کلمو رفتند و گفتند فردعانه چون سکاوند را گرفت در حال به اطراف ولایت کس فرستاد و لشکر ها بخواست و دانست که هر آینه هند وان آنرا بیغمای کنند و ابن ساعت چند ن لشکر مسلمانان بروی جمع شده است که اقطار زمین از ایشان تنگ آید و در عقب لشکر عمر ولایت بخواهد رسید و ایشان عزم کرده اند که شما را در تنگ نائی آرند و جمله را بکشند . رای کلمو چون این خبر بشنید همان جا مقام گزید و در لشکر کشی آهستگی پیش آورد تا فردعان را از خراسان مدد رسید و بیش آن جماعت را امکان نبود که با وی مقاومت کنند و بدین حیات لطیف بر مراد خود فیروز آمد . » (۱)

این حکایت دارای اهمیت زیاد و بر نکات چند ی روشنی می اندازد

اول: از همه واضح معلوم میشود که کلمو یا کملو سومین پادشاه رایان کالمی معاصر عمرولیث صفاری (حوالی ۲۸۷ - ۲۶۵ هجری مطابق ۹۰۰ - ۸۷۹ م) بوده
 دوم: پایتخت کابلشاه درین زمان نه در کابل و نه در گردبز بلکه در
 وپهند انتقال یافته بود و چون دامنه سلطنت برهمشاهان درین وقت به اراضی
 ماورای شرق سند هم تا حدی انبساط داشت محمد عوفی در جوامع الحکایات
 خود او را به لقب « رای هندوستان » یاد کرده است .

سوم: زابلستان علاقه غزنه و کابل که در عصر یعقوب لیث فتح شده بود جزء
 سلطنت صفاری افغانی بود و ازین جهت عمرولیث فردغان را به شهنسکی
 اینجا ها فرستاد .

چهارم: سکاوند یعنی لوگر و باقی نقاط شرقی و جنوبی افغانستان هنوز جزء
 قلمرو دولت برهمنشاهان محسوب میشد چنانچه فتح سکاوند شاهد این مدعا است
 پنجم: هنوز دولت برهمنشاهی آنقدر قوی بود که دولت صفاری برای خورد
 ساختند مقابله آن به حیلہ های حربی متصل میشد .

ششم: بزرگترین بتکده هندوان که مرجع آمال دینی هندوان هندوستان
 هم بشمار میرفت در سکاوند لوگر وجود داشت و واضح میشود که چرا هنوز
 هم لوگر و رودخانه آن در نظر هندوان کابل اهمیت زیاد دارد .
 بهیمه یا بهیمه پاله: چهارمین شاه این سلسله که البیرونی نام میگيرد « بهیمه »

است گفته او را « بهیمه پاله » هم گویند و در مسکو کتات بنام « بهیمه دیوی »
 خوانده شده است . قرار تذکر « اچ - سی - رای » مسکو کتات نقره نئی او
 عموماً از کابلستان بدست آمده (۱) مشارالیه معبد مجللی برای « ویشنو »
 نودیك « نامانده » در کشمیر ساخته بود . در اینجا سربك هیکل هرهری ویشنو

که از گردیز بدست آمده و در موزه کابل محفوظ است هم قابل ذکر است. عصر سلطنت او را مصادف به ۹۵۸ - ۹۵۰ م میدانند.

جیبپال: بعد از بهیمه از شاه دیگری موسوم به «ایشتمپال» هم اسم می برند ولی شخصیت او عموماً مجهول است. قرار شهادت البیرونی بعد از «بهیمه» رای جیبپال می آید و شاهی است که جنگ های غزنویان او را بیشتر از متقدمینش معروف ساخته است. تا اینجا دیدیم که کابل در عصر یعقوب لیث و لوگر در زمان سلطنت برادرش عمرو لیث و «کلمه» فتح شد و زابل و کابل برای چندی از طرف دولت صفاری اداره میشد. با انبساط نفوذ سامانی هادر جنوب هندوآش دره کابل مدتی جزء دولت سامانی هم شده بود ولی این نفوذ نه چندان دوام کرد و نه چندان محسوس میشد. در حوالی ۲۲۲ هجری (۹۳۳ عیسوی) زمانیکه قوای دولت سامانی رو به سقوط میرفت قرار تذکار قاضی منهاج السراج جوزجانی ولی بنام ابوبکر لایوک در زابلستان و غزنه حکمفرمائی میکرد.

متعاقباً در ۹۳۳ م الب تکین شهر غزنه را از ابو بکر لایوک گرفته و در نتیجه یک سلسله جنگ هائی با برهمنی شاهی ها شروع میشود که آنها را قدم بقدم از راه گردیز و لغمان بطرف شرق عقب می برد جیبپال یا جیبپاله در میان رایان کسی است که با جنگ های موسسین دودمان ال ناصر مقابل شده و با ایشان مقابله کرده است. فرشته در باره او و قلندرو سلطنتش پاره معلوتی میدهد و از آن بعدتر حرف خواهیم زد.

انتقال پا یتخت از «ویهند» به «بهتنده»: انتقال پایتخت کابلشان برهمنی

و هنوز شیوائی از کاپیسی به کابل، از کابل به ویهند و باز از ویهند به «بهتنده» غیر از تقرر گاهای موقتی عرض راه در گردیز و لغمان امری است خیلی دلچسپ که تو سعه ائتشار دایره دین مقدس اسلامی و سیر فتوحات سلاله های اسلامی افغانستان یعنی دودمان صفاری از غرب و سامانی از شمال و بلاخره غزنوی از

مر ز در آن مخصوصاً بعد از اینکه کابل پایتخت میشود دخالت تام دارد تا زمانی که کابلشاهان باقواء عرب مصادف بودند با جنگ و مقابله و فتح و شکست و دفاع و تعرض و صلح و موافقه و پرداخت جزیه و گرفتن خون بها بیش از دو قرن هستی خود را حفظ کردند و لی بعد از اینکه او لاد خود مملکت مسلمان شده و برای داخل کردن حصص مختلف مملکت در قلمرو سلطنت های خراسانی اسلامی کوشیدند رایان کابلی مقاومت ننواسته و طوریکه دیدیم کابل برای دفعه آخر در سال (۸۷۱ م) بدست یعقوب لیث صفاری فتح شد مضافات آن ما نند لو گر در عهد برادرش عمر لیث مفتوح شد و از طرف شمال نفوذ سامانی ها از سلاسل هند و کش گذشته به حوالی کابل رسید . و به این ترتیب نوذ کابلشاهان به حصص شرقی و بعضی نقاط جنوبی محدود شده رفت . تا زمانی که و بهند مر کز در ات کابلشاهان بود نسبتاً خوب تر به کنترل و اداره آن قسمت قلمرو خود که بغرب آنک و سند افتاده بود رسیدگی میتوانستند و چون مر کز صفاری ها و سامانی ها در منتهایلیه غربی و شمالی آریانا افتاده بود کابل شاهان در منتهایلیه شرقی فی الجمله به امور اداری رسیدگی میتوانستند ولی ظهور خاندان ال ناصر در غزنه و نزدیک شدن مر کز سلطنت اسلامی خراسان به آن حصص مملکت که هنوز در آئین شیوایی برهمنی و بودائی پایند بودند تزلزل دیگر و آخرین در ارکان دولت « رایان » تولید کرد . جیبال برای اینکه از حملات الپتگین و سبکتگین آرام تر باشد مقر دولت خویش را از و بهند کنار آنک و سند به قلعه مستحکم « بهتنده » به ماورای شرقی رود ستلج انتقال داد . قراز بیانات فرشته قلمرو دولت جیبال بطول از سر هند تا لغمان و بعرض از سلطنت کشمیر تا ملتان انبساط داشت به این ترتیب همان طور که مر کز رایان کابلی بطرف شرق انتقال میکنند مر کز نقل نفوذ و حدود قلمرو آنها هم بیشتر خاک های پنجاب و سند را فرا میگردد .

رایان و غزنویان : تعقیب سلاله رایان کابلی تا زمانیکه جزء تاریخ افغانستان قدیم محسوب میشوند چنین ایجاب میکند که درین فصل و در اینجا مربوط به عصر سلطنت جیپال به بعضی جنگ هائی اشاره کنیم که بین رای مذکور و موسسین دودمان ال ناصر بوقوع پیوسته است . شبههائی نیست که این موضوع در فصل مخصوص غزنویان در جلد سوم درره تاریخ افغانستان مفصلتر خواهد آمد .

قبل برین به فتوحات صفاریان در زابل و کابل و باز به انتشار نفوذ سامانی ها به جنوب هندوکش اشاره کردیم و گفتیم که این نفوذ در حوش و حول کابل بقدر کفایت قوی نبود و ابوبکر لایبک والی کابل و زابل را الپتگین در طی جنگی که در وسط ربیع الاول ۳۵۱ هجری (مطابق ماه اپریل ۹۶۲ م) واقع شد در عهد سلطنت منصور سامانی شکست داد . اگر چه هنوز درین وقت سلطنت ال ناصر در غزنه بنا نیافته بود معذالک سبکتگین بحیث ژنرال الپتگین بنای مجادله را بارای جیپال گذاشت . گفته میتوانیم که محاربات غزنویان با جیپال با جلوس سبکتگین بر تخت غزنه (جمعه ۲۷ شعبان ۳۶۶ مطابق ۲۱ اپریل ۹۷۷ م) داخل مرحله جدی شد . دولت برهن شاه یاجیپال در پنجاب قوی شده بود و لغمان هنوز جزء سلطنت برهنشاهی بحساب میرفت . رای جیپال که خطر را احساس میکرد به قصد جلو گیری از واقعات مدحش آئنده پیش دستی نمود و به فکر فتح غزنه افتاد و بالشکر زیاد به حرکت آمد . عتبی در تاریخ « یمینی » به تفصیل داخل موضوع شده و گذارش جنگ ها را شرح میدهد (۱) چنین مینماید که جیپال باقشون خویش بطرف غزنه در حرکت بود و سبکتگین از غزنه جانب لغمان برآمد . هردو قشون در محلی که عتبی « غوزک » خوانده بهم مقابل شدند . « الیوت » میگوید که البیرونی

کوهی را بنام (غوزک) یا (غورک) خوانده که رود خانه کابل از پای آن میگذرد و (۱) گمان غالب به این میرود که این (غوزک) یا (غورک) محلی باشد که حال بنام « تنگ غارو » موسوم است و سر راه لغمان و جلال آباد واقع نمیشد . در جنگ هندوان و برهمنان شکست خوردند و جیپال پیشنهاد صلح نمود . سبکتگین به قبول صلح حاضر بود ولی محمود مخالفت داشت و میخواست که جیپال تعقیب شود . آخر در قبول صلح موافقت نمودند . جیپال پرداخت یک میلیون درهم و پنجاه فیل و تخلیه نقاط و قلاع سرحدی را وعده داد ولی چون نقص نهد نمود بار دوم جنگ شروع شد . سبکتگین به لغمان داخل شد و قصبات و قلاع مختلف را اشغال کرد و بتسکده آنجا را ویران نمود . جیپال از تمام راجاهای هند کمک خواست و با قشون بالغ بر صد هزار سوار و پیاده بقصد تسخیر غزنه برآمد . باز از دست سبکتگین شکست خورد و علاقه های بین لغمان و پشاور جزء دولت غزنوی گردید .

بعد از اینکه محمود بر تخت غزنه نشست و در ۳۸۹ هجری (۹۹۹ م) از طرف خلافت بغداد بحیث سلطان مستقل شناخته شد بفکر فتح هند و جنگ با رایان برهمنی افتاد . سلطان در شوال ۳۹۱ هجری (سپتامبر ۱۰۰۱ م) با ۱۵ هزار سوار و گروه عظیمی از داوطلبان بقصد جنگ رای جیپال برآمد و نزدیک پشاور فرود آمد . جیپال با ۱۲ هزار سوار و ۳۰ هزار پیاده و ۳۰۰ فیل در مقابل او آمده وصف آرائی کرد . در جنگی که بقاریسنگ ۸ محرم ۳۹۹ (۲۰ نوامبر ۱۰۰۱ م) شروع شد هندوان شکست فاحش خوردند و غنیمت زیاد بدست قشون غزنه افتاد . جیپال خودش با ۵۰ تن از پسران و نواسه هایش اسیر شد . باز صلح برقرار شد و جیپال وعده داد که ۲۵۰۰۰ دینار و ۵۰ فیل به سلطان غزنه بدهد یک پسر و یک نواسه او را بطور یرغمن نگه داشته و خود او را رها کردند تا به

مقر خود باز گردد. در اثر این فتح «ویهند» مرکز برهمن شاهیان بدست محمود زابلی فتح شد و بعد از خوردن آخرین مقاومت دولت کابلشاهان برهمنی راه فتوحات و نشر دین و ثقافت و تهذیب اسلامی خراسان در هند باز گردید. جیپال از غصه و اندوه بیشتر نخواست زنده بماند و در سال ۳۹۳ هجری (۳ - ۱۰۰۲ م) خریش را در آتش افکند (۱)

سائر شاهان این خاندان: قراریکه دیدم تا اخیر دوره سلطنت جیپال کابلشاهان برهمنی یا رایان کابلی در حصص شرقی افغانستان نفوذ و حاکمیت و بتکده ها داشتند و تا این زمان مرکز سلطنت آنها یعنی شهر «ویهند» داخل حدود آریانا بود. جیپال از یکطرف مرکز خود را به قلعه «بهتنده» کنار ستلج انتقال داد و از طرف دیگر با شکست هائی مواجه شد که در نتیجه حصص شرقی افغانستان از قلمرو و حاکمیت او برآمده و جزء سلطنت غزنویان گردید. با این پیش آمد وضعیت از نقطه نظر جغرافیه و تاریخ تغییر فاحش کرد یعنی مرکز و نفوذ قلمرو سیاسی رایان از خاک های افغانستان چیده شد و جای آنرا دولت غزنوی گرفت که شرح آن در جلد سوم تاریخ خراسان یا افغانستان فصل بزرگ، مجلد و درخشان دارد. به این ترتیب چون بقیه احفاد برهمن شاهی ها از چو کات تاریخی کشور ما می براینند و جزء تاریخ هند میشوند و اوقات مربوط به سائر رایان را خلاصه میکنیم.

بعد از رای جیپال پسرش «اننده پال» در خوالی ۲-۱۰۰۱ مسیحی بجایش نشست. حدود دولت رایان درین وقت بطرف جنوب تا ملتان رسیده بود و راجانشین منطقه بیره Bhera واقع در سواحل غرب جیلم جزء آن بود. راجای این ناحیه «بجی رای» Bijai Ray از اختتام فاجعه ناک عمر و سلطنت جیپال استفاده نموده

(۱) حیات و واقعات سلطان محمود مولف داکتر ناظم. تاریخ هند تالیف سرهانی

الیوت در قسمت تاریخ یمنی ملاحظه شود.

واز پرداخت باج خود داری کرد محمود غزنوی که از کسان دولت برهمن شاهی را در جنگ دوم جیبال متزلزل ساخته بود بعزت نرسیدن باج و خراج هند از پشاور بقصد فتح (بهره) برآمد و آن قلعه مستحکم را مفتوح ساخت سپس ملتان نظر فاتح غزنه را جلب کرد و از «انند. پاله» خواهش نمود تا با عساکر خویش از خاک های او گذشته و بطرف ملتان رود. در نتیجه مخالفت رای جنگ میان او و محمود واقع شد در ای مغلوب گردید و به کشمیر پناه برد. آنند پاله چند سال دیگر هم معاصر سلطنت محمد دحیات داشت و در حوالی ۱۰۱۳ مسیحی و فات نمود در همان اوقاتی که آنند پاله دچار بحران و مشکلات گردیده بود از رای دیگری موسوم به «سوخته پاله» هم نام می برد ولی کسی که بعد از «آنند پاله» بر تخت شاهی جلوس نمود، پسرش «تری لو کنه پاله» است که البیرونی هم از او ذکر میکند. مشارالیه هم یک سلسله جنگ ها با سلطان محمود ذابلی غزنوی نموده و شرح آن از روی نوشته های عقبی و کاهنند از تاریخ یمینی و راجا ترانگینی بدست می آید از جنگ های معروف آنها جنگی است که کنار رود «توهی Tohi» رودخانه «پنج» موجوده واقع شد. باشکست «تری لو کنه پاله» قدرت یر همن شاهی ها متزلزل شد. آخرین رای آنها به شهادت ابوریحان بیرونی «بهیمه پاله» نام داشت که در سال ۱۰۲۶ مسیحی کشته شد. موزخ و شاعر کشمیر کلپنه از بعضی شاهزادگان آنها مانند (رودرا پاله) و (ویدا پاله) و غیره نام می برد ولی اینها شهزادگان بی تاج و تختی میباشند که از ناچاری به کشمیر پناه برده و در سایه دیگران روزگاری چند زیست نمودند.

آئین و معتقدات: به تفصیلی که در فصل گذشته تحت عنوان: زندگانی مذهبی

ورهبانان» داده شد از روی چشم دید و شهادت زایر چینی هیوان - تسنگ واضح گردید که چین عبور و مرور او در قرن ۷ مسیحی چه در شمال و چه در جنوب هندو کش علاوه بر معابد و پیروان دو طریقه بودائی، بتکده ها و تابعین مذاهب دیگری هم

وجود داشت و در نقاط مختلف جنوب هندو کنس هستی و موجودیت آنها خوب تر محسوس میشد چنانچه در کاپیسا روی کوه (ارونا) از رب النوعی بنام «سونا» و از مردمان نیمه برهنه ئی که بدن های خود را به خاکستر مالیده و زناری از استخوان های جمجمه دردست داشتند حرف میزند و در وسط گندهارا بالای تپه کرء مار Karamar (که شاید یکی از تپه های کنس باشد) از معبد بهیما دوی Bhimadwi زن ایشو ارا Içvara و در پای تپه مذکور از معبد (مہشو ارا) Mahêçvara صحبت مینماید و باز حین مراجعت از هند از انتقال پرستش «سونا» از کاپیسا به علاقه (تسو کوته) یعنی زابلستان اشاره ها میکند . شبهه ئی نیست که از اوائل قرن ۷ مسیحی به بعد با وجود مخالفت یفتلی ها به آئین بودائی این دیانت هنوز تا موقع انتشار دین مقدس اسلام در افغانستان جنوبی و شرقی دوام داشت و من حیث تناسب بیشتر ساکنین آریانای شرقی بودائی بودند چنانچه امراء و شاهانی را که ملاقات کرده عموماً بودائی بودند تا اینکه امور سلطنت به دست هندو یا برهنه های کابلی رسید به این لحاظ به تقاضای این فصل میخواستیم حتی الامکان در اطراف پاره مذاهب دیگر مخصوصاً مظاهر شیوائی و آفتاب پرستی برهنه های و بعضی بتکده های آنها کمی صحبت نماییم و چون این عقاید سابقه و ریشه بسیار قدیمی در آریانا داشتند مختصراً مراتب قدامت آنرا از نظر میگذرانیم .

مہشور را و مہشوی : قرار تحقیقات قبل التاریخی که در جنوب شرق آریانا در حوزه سند و در شمال افغانستان در حوزه کسوس و در خاک های غربی آسیا بعمل آمده چنین معلوم میشود که در تمام آسیای مرکزی و غربی وجود یک جوهر رب النوع مذکر و مونث با داشتن ارتباط جنسی که آنرا (سکتیزم) گویند معروف و در هر جا این جوهر بنام های مختلف یاد میشد (۱) رب النوع

(۱) در مصر بنام «ایزیس و هوروس» در فنیقیه بنام «اشارود تاموس» در آسیای

صغیر به اسم «کییل واتیس» و در یونان به نام «راه وروس» خوانده میشد .

مذکور در آریانا و هند به زبان سانسکریت «مہشوارا» خوانده میشود که موسیو فوشه آنرا «بادار کلان کوه» خوانده و ربه النوع را «مہشوی» میگفتند که آنرا «مادر بزرگ» یا «مادر طبیعت» یا «الاهہ مادر» ترجمہ کرده اند و هیکل های او از گل پخته چه از وادی اندوس و چه از وادی اکسوس کشف شده است. علاوه بر شہادت باستان شناسی و حفاریات، ریگ وید و مخصوصاً اوستا از ربه النوع آب و حاصل خیزی و فراوانی که حتی ربه النوع رود خانه اکسوس (آمودریا) هم تعبیر شده بنام «اردوی سورا اناہیتا» مفصل صحبت کرده و از شکل و قیافہ و لباس و زیورات او حرف زده است چنانچه تا عصر و زمان کوشانی ها معبد (اناهیتا) کنار مجرای آمودریا در باختر وجود داشت.

اینجا مقصد اساسی مابیشتر «مہشوارا» رب النوع ژنی کوها است که موسیو فوشه در اطراف آن چینن مینگارد:

«مہشوارا اصلاً شکل محلی یکی از جورہ های قدیمی حاصل خیزی زمین است که جفت مونث آن در قسمت های جلگہائی آسیا و هند وجفت مذکر آن در قتل بلند بام دنیا و کوه های افغانستان بیشتر عمومیت و شہرت داشت. در اوائل و ہلہ او را بصورت مرد شکاری جلوہ میدادند کہ از جنگل های کوها بر آمده کمان خطرناکی بردوش داشت. او را گاہی شوہر دختر زیبای ہمالیا و گاہی زعیم رہبانان کوهی میخواندند و مست و سرشار در حال رقص تصویر میکردند.»

مدققینی کہ در قبل التاریخ وادی سندو آناہ مدنیت موہن جو دیر و اختصاص دارند مانند سرجان مارشل بہ این فکر اند کہ این «جفت نر» مونث قدیم و اولیہ آئین شیوائی است و بہ این مفکوره او را «پرتوشیوا» یعنی (شیوای اولیہ) ہم خواندہ اند. موسیو فوشہ طوریکہ بالا ذکر کردیم بہ این نظریہ است کہ «مہشوارا» بادار کلان کوها رب النوع نر و مند و جلوہ قوہ رجلیت و مردی اصلاً رب النوع خیلی باستانی محلی کوه های بلند افغانستان بودہ کہ بحیث شکاری نر و مند و توانا در قتل کوها

گشت و گذار داشت و همیشه مقر و مسکن او را در قله‌های بلند کوه‌ها تصور میکردند و جفت ماده او (مہشوی) بیشتر دروادی‌های هموار و درخاک‌های هند اختصاص داشت ازین جهت معابد (مہشوارا) در قله‌های کوه و بتکده‌های (مہشوی) در وادی‌ها و جلگه‌ها و درپای کوه‌ها آباد میشود.

فوشه درحالی که نظریه وایتنی Whitney یک نفر از مولفین دیگر رامبنی به فرود آمدن یکی از ارباب انواع برهمنی از کوه‌های شمال به هند تذکر میدهد چنین اظهار عقیده میکنند که از امکان بیرون نیست که آریاها چین ورود در کوه‌های افغانستان این رب النوع را شناخته و اختیار کرده و با مهاجرت خود به هند معروف ساخته باشند، برای تأیید این نظریه مثال‌هایی می‌آورد که در دوره‌های تاریخ در قرن اول مسیحی کوشانی‌ها و در قرن پنجم آن یفتلی‌ها پیش از اینکه به هند برسند در سرزمین افغانستان و بیشتر در جنوب هند و کش پیر و آئین شیوایی شدند، عبارت دیگری ویرما کد فیزس کوشانی و می‌را کولای یفتلی در خاک‌های افغانستان به این دیانت گرائیدند چنانچه اولاد کرد در مسکو کات خ - را پیرو (مہشوارا) خواند و راجع به موخر الذکر «راجا ترانگینی» شهادت میدهد که مردم گندهارا را او را شیوایی مذهب و مخالف بودائی میدانستند.

دانشمند فرانسوی درین موارد مطالعات خود را ادامه داده و میگوید: «اولین تصاویر حقیقی این رب النوع با سینه و تاریخ معین نه در هند بلکه در خاک‌های افغانستان جنوبی بمیان آمده و شیوا با علائم متمیزه آن که عبارت از سه شاخه (Tri-cule) میباشد در حالیکه به نرگا و خود تکیه کرد است روی مسکو کات «واسودوا» شاه کوشانی نقش شده و این تصویر تا دوره کوشانی‌های اخیر و بسط نفوذ ساسانی روی مسکو کات «کوشانو ساسانی» باقی مانده است. در مسکو کات کنیشکا وهو ویشکا رب النوعی بنام (وہانا) Vahana دیده میشود که برعکس سه صورت و چهار بازو دارد و علائم دیگر مثل تبر و کماند (ریسمان برای گرفتن

دشمن و حیوانات) ، (رعد) (Vajra) (چرخ) (Cakra) و گرز (Godá) نشانه های نیرو و قدرت جنگی او است . ظرفی که معمولاً به دست راست میگیرد علامه نکو کاری او میباشد .

علاوه برین « داماریو » Damaru یعنی دهل کوچکی هم دارد که برای گرم ساختن لشکریان شیاطین (گانا Cana) پری ها (یوجی نی Yogioi) و جاد و گرانش (دا کینی Dakini) بکار میرفت . بالاخره به زیر یکی از دست های تحتانی او بز کوهی دیده میشود که شاخهای پیمچ در پیمچ او بهترین تخته شکار است و با آن سابقاً معابد را تزئین میکردند و حتی الحال هم این رسم قدیم در مقابر و زیارت ها از بین نرفته است .

در زمانه های موخرتر این رب النوع کوهی را بنام اوشو Oesho یاد میکردند و معلوم نمیشود که این نام خود او یا نام نر گاو او بود .

در مسکوکات می هرا گولای یفتلی تنها گاو نمایش یافته و (جیاتووریشا) Jayatu vars (زنده باد نر گاو) در آنها نوشته میباشد .

پس از این همه بیانات چنین معلوم میشود که « مهشوارا » که میتوان او را (شیوای روف) هم تعبیر کرد از زمانه های قبل التاریخ در کوهای افغانستان به رنگ اولیه و قدیم خود معروف بود و این عین نظریه موسیو فوشه است .

مسیوقیم که مورخن یونانی خین ورود قشون اسکندر در آریانا از وجود « دیونیزوس » رب النوع شراب و مستی) و پیروان اودر کوهای مملکت ها صحبت ها کرده اند و چنین تصور می نمودند که پیش از ورود اسکندر در شرق دیو نیزوس در این جاها فتوحات کرده بود حال آنکه ایشان اصلاً معابد همین « مهشوارا » یعنی بعبارت دیگر دیو نیزوس محلی هندو کش را در کوهای افغانستان دیده و در دهکده ها و تا کستان های قشنگ کاپیسا و نیسیایا و لمپاکا و نگارا ها را در مجالس رقص و شراب نوشی او شامل

شده اند و مراسمی شبیه به پهلوانان او لمپ خود دیده اند. پس آنچه اراتوستنس در قرن سوم ق م راجع به دیوونیزس میگوید در حقیقت به وجود آئین شیوائی قدیمه افغانستان شهادت میدهد (۱)

ملتفت باید بود که روی مسکوکات «ایو کراتیدس» و «انتیال کیداس» هیکل يك نوع «زوسی» را روی تخت نشسته نمایش داده اند. یکطرف قلّه کوه و جانب دیگر نیمه بدن فیلی دیده میشود و قلّه کوهی در همین کاپیسا بنام (پیلو سارا) یعنی «کوه فیل سر» معروف بود، هیوان - تسنگ زایر چینی حین و رود در کاپیسا در قلّه کوه (ارونا) به رب النوعی بنام «سونا» اشاره میکند و میگوید که معبد او را بطرف جنوب به علاقه «تسو کونه» انتقال داده اند. این اشارات هم بجای خود وانمود میکنند که پرستش «مهبوارا» (آئین شیوائی قدیمه با تحول مختلف آن) مسلسل از اعصار قبل التاریخ تا قرن ۷ مسیحی و از آنوقت هم به بعد تا موقع انتشار دین مقدس اسلام بیشتر در مناطق جنوبی افغانستان معمول و مروج بود و بعد از اینکه یفتلی ها مخالفت جدی با دین بودائی نشان دادند و حتی بسیاری از سنگگهرمه های آنرا خراب هم کردند دیانت شیوائی عمومیت بیشر یافت. وجود کشف (لنگ (۲) از مناطق لغمان و تگاو نجر و این نظریات را از جنبه دیگر تأیید میکند. شهادت مسکوکات درین موارد امری است قطعی و ثابت میسازد که کوتانی های اخیر و یفتلی ها و امرای کوشانو یفتلی بیشتر پیر و دیانت شیوائی بودند و پروان آن در طی قرون که به آغاز آئین مقدس اسلامی نزد يك شده میرود در دره های جنوب هندو کش بیشتر شده میرفت و معابدی داشتند و بزرگ که از آن بعد تر حرف خواهیم زد.

(۱) مطالب متذکره نسبت به (مهبوارا) از اثر جدید فوشه موسوم به راهان قدیم

بین بلخ و تاکریلا گرفته شده است. (۲) تجسم اله تذکر

آفتاب پرستی : در سر زمین افغانستان که مدنیت ویدی و عناصر پرستی آریائی را دیده پرستش آفتاب سابقه بسیار طولانی دارد . در جلد اول این سلسله تاریخ تحت عنوان « عقاید » (صفحه ۱۴۱ و بعد) ضمن شرح معتقدات عصر ویدی در جمله قوا و مظاهر طبیعی که نزد آریاها شکل رب النوع بخود گرفته بود متذکر شدیم که آفتاب به نام های مختلف سوریا ، ساوتیار ، یوشان ، میترا ، رودرا یاد میشود . سپس در موقع شرح دخالت عناصر طبیعی و معتقدات عصر اوستائی صفحه (۳۱۲) جلد اول تحت عنوان (میترا) یعنی مهر رب النوع آفتاب شرح مفصلی نگاشتیم که حاجت به تکرار ندارد. ضرب اسم و تصویر رب النوع آفتاب در مسکوکات کنشکا (صفحه ۴۵۴ جلد دوم) نشان میدهد که در عصر کوشانی های بزرگ پرستش آفتاب در افغانستان دوام داشت و کشف هیکل مرمری رب النوع مذکور با بقایای معبد آفتاب پرستی برهنی در کوتل خیرخانه بار اول شهادت منابع و مسکوکات را عملاً تأیید نمود .

شبهه ئی نیست که دیانت بودائی در نیمه شرقی افغانستان چه در شمال و چه در جنوب هندو کش اقرن دوم قم به بعد تا حوالی قرن نهم مسیحی چیزی بیش از هزار سال دوام داشت ولی بقایای آئین اوستائی از بین نرفته کم کم مرکز ثقل آن به جنوب غرب آریانا در حوزه سفلی هیرمند و سیستان منتقل شد و فروعات آن در نقاط دور و نزدیک دوام کرد . پروفیسر هاکن در کتاب تجسسات حقیقه شناسی کوتل خیرخانه که در ۹۳۶ در پاریس به طبع رسیده و موضوع آنهم مطالعه معبد « سوریا » رب النوع آفتاب واقع در دامنه های شرقی کوتل مذکور میباشد بعد از ذکر نظریه موسیو کومون F. Cumont که در قرن چهارم مسیحی پرستش آفتاب در عالم شرقی عمومیت داشت بنسبگارد : « پرستش آتش و آفتاب که بقایای آئین زوراستری میباشد از مدت مدیدی در سیستان شیوع یافته و قدم به قدم به آستانه هند رسیدند که در داخل آن

سرزمین هم انتشار یافت چنانچه از روی شواهد متعدد معلوم میشود که آئین آفتاب پرستی در عصر امپراطوران دودمان گوپتا در نقاط مختلف هند وجود داشت و زائر چین هیوان - تسنگ - سین مسافرت خود معابد معروف آفتاب پرستی را در قنوج و ملتان دیده است. از روی «بها و شیا یورا نه» معلوم میشود که آفتاب پرستی در «سا که دوپیا» یعنی سیستان رواج زیاد داشت و بعضی از موبدان آن بنامهای «بهوجکه» و «ماگه» اسم برده شده اند (۱)

پس بعدتر قرار بیکه در مورد معبد کوتل خیر خانه خواهیم دید آفتاب پرستی با تحول جدید از سیستان در حصص جنوبی هندو کش قدم بقدم از راه حوزه علیای هیر مند و ارغنداب که راهای طبیعی و تاریخی میباشد ناحیه به ناحیه از زمین داورور خد به ارزگان، و جیرستان، مالستان، زابلستان، و کابلستان پیش آمده و به هند انتشار یافته است و از قرن چهار مسیح به بعد در بن همه نقاط وجود داشت و قسمتی از باشندگان قاطب فوق الذکر افغانستان پیرو «سوریا» بودند که ایشان را میتوان برهنهای آفتاب پرست خواند.

فراموش نباید کرد که يك عده مسکوکاتی هم در بین است که بصورت بسیار صریح و دقیق به شیوع آفتاب پرستی در افغانستان و حتی به نقاطی که معابدان در آنجا آباد بود روشنی می اندازد. این مسکوکات بیشتر از روی سکه های «نپکی ملککان» یا احفاد کوشانی های خورد - میداری تقلید شده و بیشتر به امرای محلی یفتلی یا کوشانو یفتلی تعلق دارد که در نقاط مختلف افغانستان جنوبی و مرکزی و غربی امارت های محلی داشتند و «داکترها نریش جونکر» در قطار مسکوکات یفتلی آنها را مطالعه نموده و اثری در ۱۹۳۴ در برلین دران باره نشر کرده است. چون یفتلی ها مخالف دین بودائی بودند به شیوائی و آفتاب پرستی زودتر گرانیدند و این دو آئین محلی افغانستان قدیم با ایشان عمومیت بیشتر یافت.

(۱) صفحه ۲۱ تجسسات عتیقه شناسی در کوتل خیر خانه پاورقی (۳) این صفحه ملاحظه شود.

درین مسکوکات رب النوع آفتاب بشکل هیکل نیم تنه‌ئی نقش است که شعله‌ها از عقب سراوزبانه کشیده . مطالعات دا کتر جونکر از ین جهت مفید و دقیق است که درروی بعض سکه‌های مذکور نام‌های اما کن مختلف را هم خوانده و بعقیده "مسترمارتن" این جاها عبارت از نقاطی میباشد که معابد آفتاب پرستی در آنها آباد بود این نقاط قرارذیل است: (۱) داور (زمین داور) (۲) روشنان که آنرا باعلامه سوالیه (رودبار) کنار هیرمند تعبیر کرده (۳) زابلستان (۴) فرزانه که آنرا با علامه سوالیه (فیروز) متذکره اوریسی کنار هیرمند خوانده (۵) سکاوند که آنرا بین غزنی و کابل تعبیر نموده و عین این جا هنوز بصورت دهکده و به اسم سکاوند در لوکر موجود است . و بعدتر حینیکه ازبتکده‌های آفتاب پرستی صحبت خواهم نمود در باب بعضی از نقاط مذکور مجدداً حرف خواهم زد و خواهیم دید که واقعاً دران نقاطی که تمین آن بصورت یقین صورت گرفته معابد آفتاب پرستی برهنی وجود داشت .

پس به ازروی تفصیلی که تا اینجا داده شد واضح معلوم میشود که پیروان شیوائی و آفتاب پرستی باطنی مرانب قدیم خود همیشه در افغانستان مخصوصاً در مناطق جنوب هندو کش وجود داشته و بعد از مخالفت یفتلی‌ها یا دیانت بودائی مجامع شیوائی و آفتاب پرستی و معابد و بتکده‌ها و پیروان آنها زیاد شده رفت و اینک عجالتاً تا جائی که سراغ داریم را جمع به بعضی از معابد و بتکده‌های مذکور شرح مختصری مینگاریم :

معبد کوه ارونا و شیوائی‌های کاپیسا: هیوان - تسنگ زایر چینی حین عبور

و اقامت یک ماهه خود در کاپیسی از شیوائی‌های مقیم شهر واز معبد (سونا) یا (شونا) حرف میزند. باوجودیکه پادشاه کشاتریه که به استقبال او برآمده بودائی بود معذالک در میان جمعیت شهر علاوه از پیروان بودائی دو طریقه راه بزرگ و کوچک نجات شیوائی‌های زیادی را هم دیده است . مشارالیه میگوید که در

کاپیسا ده معبد شیوانی و تقریباً هزار نفر پیروان آن زندگانی دارند. بعضی ها برهنه اند و برخی خویش را به خاکستر مالیده و زناری از استخوان در دست دارند و آنرا بدور سر خود هم می پیچند. (۱)

راجع به معبد کومارونا که در زمانه های باستان معبد «مہشوارا» زنی گوها درقله بلندان وجود داشت مینگارد: «به فاصله تقریباً ۳۰ (لی) در جنوب شهر «سی یوتوفالاس» (۲) کوهی است موسوم به «اولونو» O-lu-no (ارونا) که تپه ها و قلل آن خیلی بلند و پرتکهاها و دره های آن تاریک و عمیق است. ازین جا «شونا» تقیر محل داده و به کوه بلند «شوناگیر» Sunagir به علاقه (تسو کو تچه) یا (تسو کو ته) یعنی به زابلستان رفت.

بتکده سکاوند یا معبد سوناغر: «سی یو کی» یا خاطرات کشور های غربی هیوان تسنگ، جوامع الحدایات محمد عوفی و تذکر مسکوکات سه منبع موثق و بزرگی است که در اطراف بتکده سکاوند یا معبد «سوناغر» و پرستش آفتاب معلومات کافی بماندهد. بالا خیر انتقال «سونا» یا «مہشوارا» را از زبان هیوان تسنگ از قلّه کوه (ارونا) به منطقه جنوبی تر به کوه «سوناگیر» نقل نمودیم کمان غالب چنین می رود که بتکده سکاوند لوگر معبد شیوانی «سوناغر» باشد علاوه بر اینکه منطقه سکاوند و لوگر بطرف جنوب کاپیسا افتاده یا داشت های خود هیوان - تسنگ و مخصوصاً تذکرات محمد عوفی این نظریه را بخوبی تأیید میکنند. (۳)

(۱) صفحه ۵۵۵ یادداشت های ممالک غربی تالیف بیل (۲) موقعیت این شهر هنوز معین نشده

(۳) نا گفته نماند که مستر مارتن در مقاله نمره ۲۲۸ که در سلسله سوم جلد دوم سال ۱۹۳۶ مجله انجمن شاهی آسیائی بنکال نشر نموده بتکده آفتاب پرستی جبل الزور واقع در زمین داور را عبارت از معبدی میدانند که هیوان - تسنگ در علاقه (تسو - کوته) یعنی زابلستان قرار داده است. چون اصلاً هیوان - تسنگ به زمین داور نرفته و زمین داور به جنوب کاپیسا نمیباشد و معبد کوه زور هم اصلاً معبد آفتاب پرستی بوده اشتباه اوصریع است.

سکاوند یا سجاوند یا سجاوند یا شکاوند عبارت از لوگر امروز یا علاقه ندر لوگر بوده اگر چه اسم لوگر بصورت (لو کرنا) در نوشته های جغرافیه نککار یونانی بطیلموس در قرن دوم مسیحی برده شده ولی در نوشته های مورخین و جغرافیه نککاران عرب « سجاوند و سجاوندیان » بیشتر شهرت دارند . بشهادت آقای خلیل الله خان خلیلی دهکده ئی بنام « سجاوند » هنوز هم در لوگر موجود است به تأیید ملخدا ایشان (۱) گفته میتوانیم که سکاوند اصلاً شهری بود معمور و آباد با قلمه های مستحکم و پیرامون سبز و خرم .

حدود العالمین مینگارو که : « استانخ و سکا و ندر دو شهر کنند خرد بردامن کوه نهاوه و جائی بابسیار کشت و بذراندر غزنی » (۲) چون موقعیت جغرافیائی سکاوند پیش ماروشن و معین است ازین بیشتر در آن پیچیده و موضوع انتقال پرستش (سونا) را از کاپیسا به علاقه جنوبی تر دریای کوه « سوناغر » مطالعه میکنیم .

هیوان - تسنگ حین مراجعت از هند بعد از اینکه مناطق شرقی و جنوبی افغانستان را دور میزند وارد علاقه وسیع (تسو کو تچه) یا (تسو کو ته) میشود که آقرا زابلستان تمبیر کرده اند .

(تسو - کوته) متذکره زایر چیتی هفت هزار (لی) احاطه داشته و بین مقرو جاغوری و هالستان ، وردک و گردیز که تقریباً غزنی وسط آن باشد منطقه وسیعی را دربر میگیرد که لوگر و سکاوند هم جزء آن میآید . مشارالیه از کوهها و دوهها و سدی آب هوا و برف کوچیها و کثرت فرا که و کلیها و تنوع اشجار و وزراعت و اختلاف زبان و صورت تحریر با علاقه های دیگر حرف میزند که اینها کار

(۱) « مقاله آقای خلیل الله خان خلیلی تحت عنوان « سجاوند کجاست و سجاوندیان که بودند » در شماره چهارم سال اول مجله اریانا نشر شده است .

(۲) حدود العالم صفحه ۶۴ طبع طهران . غزنی به معنی بزرگ اینجارا در بر میگیرد از توابع غزنی خوبتر مفهوم واقعی را ادا میتواند .

زیاد به آن نداریم و تنها به عقیده و آئین مختلفی متوجه میشویم که در میان مردم دیده و درین مورد چنین میگوید: «... در اینجا چندین سدمعبد بودائی با تقریباً هزار راهب وجود دارد و پیرو طریقه بزرگ نجات میباشند پادشاه موجوده به عقیده خود در اسخ و پابند است. خویش را سراسر وقف امور مذهبی کرده مردیست دانا و به آموختن و بلند بردن پایه دانش خویش سخت علاقه مند است در اینجا تقریباً ده استوپه است که یادگار عمرانات اشوکا پادشاه میباشد و چندین ده بتکده برهمنی دیگر وجود دارد که در آن پیروان مذاهب مختلف یکجایند گمانی میکنند. برهمنها متعدد هستند و بیشتر (شونا) را می پرستند. آئین این (دوا) از کوه (ارونا) از کاپیسا به اینجا آمده و در حصص جنوبی این علاقه در کوه سونه کیر (سونافر) معبد آن آباد شده است. کسانی که از روی عقیده از او خواهشی میکنند به مطوب خود میرسند و اگر کسی او را بد بگوید به بدبختی دچار میشود بناء علیه مردم محلی و باشندگان نقاط دور دست همه به دیده احترام به او نگاه میکنند و وضع و شریف پیرو اویند. شهزادگان و نجبا و مردم محلی و کشورهای بیگانه هر سالی در موقع معین به زیارت اینجا می آیند. و طلا و نقره و جواهرات و حیوانات اهلی از قبیل گوسفند و اسب و غیره تقدیم میکنند برهمنها با اصول ریاضت خواهشات نفسانی را در بدن میکشند و روح را اوج میدهند و به این ترتیب فورمول هائی بدست می آرند که توسط آن برالام و درد ها تصرف می یابند و هریشان را صحت می بخشند...» (۱)

قسمتی که مربوط به دیانت بودائی است البته بجای خودش مهم و قیمتمدار است ولی معلومات او را جع به برهمن های شیوائی و اهمیت معبد «سونافر» در داخل و خارج مملکت که ما آنرا بتکده سکاوند میدانیم خیلی مهم تر میباشد

(۱) صفحه ۲۸۴ - ۲۸۵ جزوه هفتم کتاب یادگارهای ممالک غربی یعنی (سی-یو-کی)

بالا تر دیدیم که حدود العالم سکاوند را دریای کوه (نهاده) قرار میدهد
 بسکمان غالب این کوه همان کوه « سونا کیر » است و چون زایر چین زبان علاقه
 (تسو - کوته) را از علاقه های مجاور مختلف گفته چنان گمان میکنیم که
 کلمه (سونا کیر) او مرکب از دو اسم باشد یکی (سونا) اسم رب النوع و دیگری
 کلمه (غر) که در پینتو و او رمزی که مخصوصاً در علاقه لو گر حرف زده میشد
 (کوه) معنی دارد و معلوم میشود که کوه بنام معبد سونا یا بتکده شیوائی که دریای آن
 وجود داشت به (کوه سونا) شهرت پیدا کرده بود

یکی از علل تعبیر معبد « سونا غر » متذکره هیوان - تسنگ به بتکده سکاوند
 نوشته های جوامع الحکایات محمد عوفی است. که شش صد سال بعد از هیوان
 - تسنگ از بتکده معروف سکاوند به الفاظ و کلماتی حرف میزند که لئوی
 ترجمهئی از یادداشت های زایر چین است. اصل واقعه که عبارت از فتح سکاوند
 و خرابی بتکده آن میباشد در عصر عمر لیث و کملو رای کابل واقع شده که
 جزء فصل موجود است چنانچه گوید: « در آن وقت معبد بزرگ هندوان
 « سکاوند » بود و در اقصای هندوستان بز یارت بتان آن موضع تبرک می کردند »
 قرار شهادت مولف جوامع الحکایات این بتکده تا عصر عمر لیث صفاری کملو
 یا کملو سومین پادشاه برهن شاه یعنی تا سال های آخر قرن نهم مسیحی آباد
 بود و بدست (فردعان) شعبه زا بلستان که از طرف عمر ولیث با چهار هزار سوار
 مامور فتح این علاقه شده بود و بران شد چنانچه درین باره گوید « . . . فردعان
 چون به زا بلستان رسید شکر کشید و سکاوند را بکشاد و بتان را بشدست و بت
 پرستان را بر انداخت و بعضی از غنایم به لشکر یان داد و باقی به عمر ولیث
 فرستاد . . . »

سوگر و رودخانه سوگر که در نظر هنود کابل هنوز دارای
 اهمیت میباشد و در موقع عید « وِساک » هنوز هندو های کابل غسل مذهبی

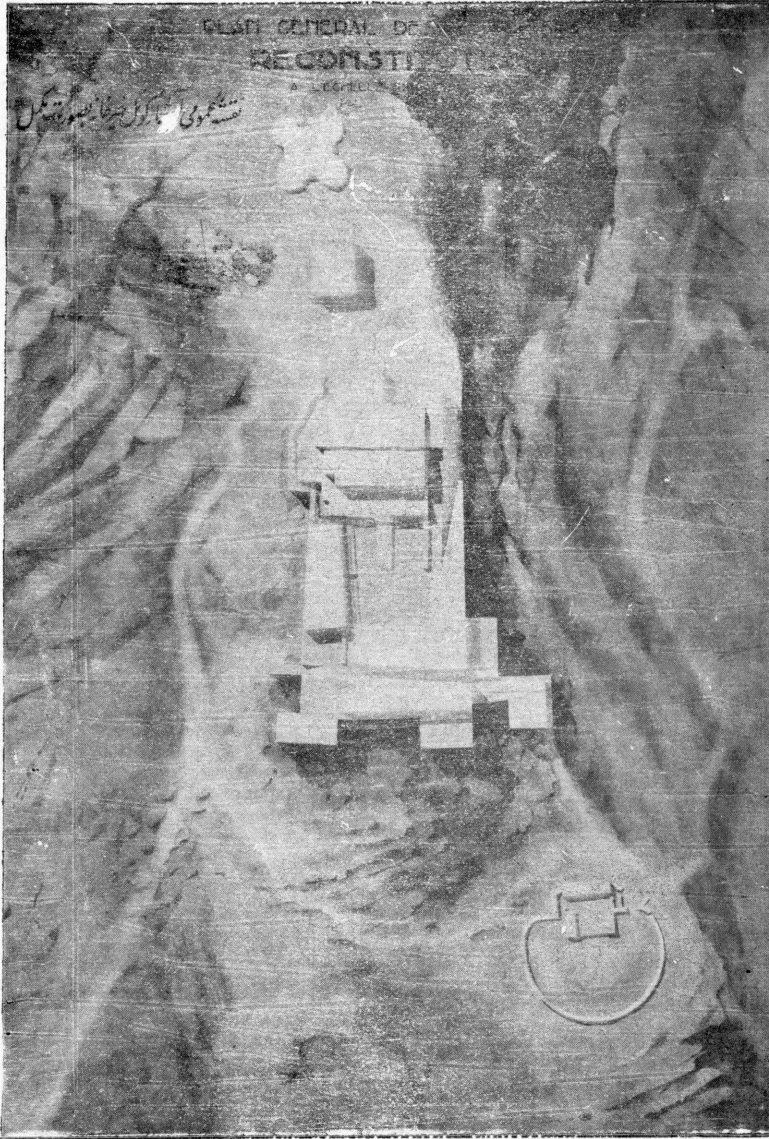
(ابهی شکه) خود را در حوالی ساکا و شیوکی در آب های رود خانه هذکور بعمل می آرند و اسم «شیوکی» که در آن کلمه «شیر» داخل است نشان میدهد که قریباً اکثر احتمالات در اینجا جامعه شیوایی تکرار داشته و محتملاً کدام بتکده مهم شیوایی در اینجا وقوع داشت بهر حال مراسم مذهبی عید و یساک اهل هینود کابلی در این حوالی خاطر هسانی است که از زمانه های آبا دی و شکره بتکده های شیوایی در کنار رود خانه لوکر باقی مانده و حتماً تردد و رفت و آمد زوار داخلی و خارجی بین کابل شیوایی و بتکده معروف سکاوند لوکر حوزه این رود خانه را در سراسر مسیر آن آباد و معمور ساخته بود.

شیوکی و اندکی و معبد شیوایی : در فعلی که از شیوایی ها و برهمنان آفتاب پرست بحث میشود و از مرگزیت سیاسی و مذهبی و برهمنان و شیوایی ها در کابل حرف زده میشود و از تاج پوشی رایان کابلی در این شهر سخن بمیان می آید طبعاً (شیوکی) و (اندکی) که امروز بصورت دهکده ها به فاصله ۹ و ۶ کیلومتری جنوب غرب و جنوب کابل فعلی واقع اند بخاطر می آیند. واضح است که در نام های این دو دهکده اسم (شیوا) و (اندرا) دخیل است و شیوکی و اندکی «جای شیوا» و «جای اندرا» معنی دارد و ازین توضیح واضح معلوم میشود که در شیوکی کدام بتکده شیوا و در اندکی کدام بتکده اندرا و برهما وجود داشت زیرا این دو از ارباب انواع برهمنی محسوب میشوند.

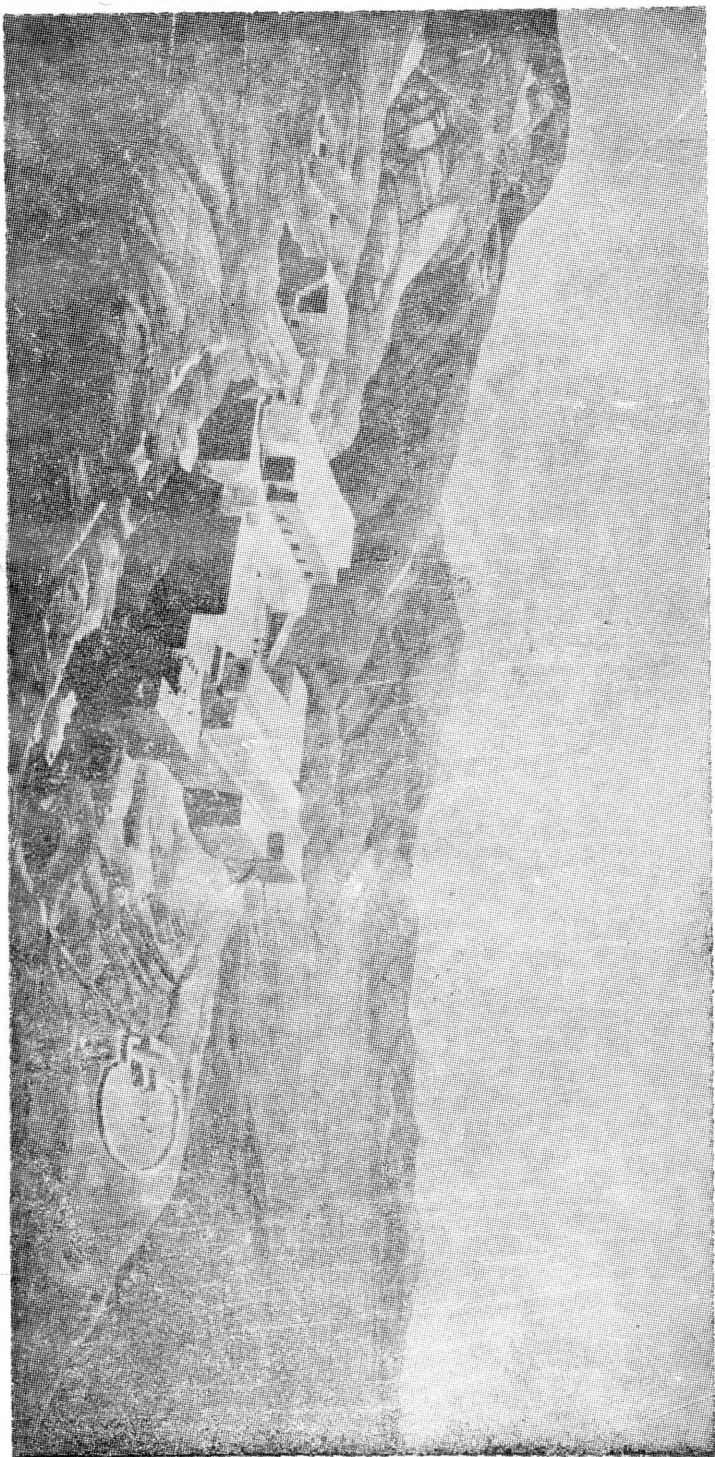
این امر حاجت به توضیح ندارد که این دو دهکده در نزد هندو کابل هنوز خطر هائی دارد و سیر و گردش حتی مراسم غسل (ابهی شکه) آنها در موقع یساک بطرف ساکا و شیوکی در آب های رودخانه لوکر صورت میگردد. چون رایان کابلی یعنی برهمن شاهان شیوایی همیشه در شهر کابل تاج پوشی میکردند و این شهر نزد آنها مقام مقدس احراز کرده بود حتماً حکم میتوان کرد که مانند معبد معروف آفتاب کورتل خیرخانه حتماً کدام بتکده معروف

۵۳۲۴۱

تصویر (۵۷) مقابل صفحه (۵۸۲)



یلان افتاده معبد آفتاب پرستی (سوریا) در کوتل خیر خانه (۱۲ کیلومتری شمال غرب کابل) اقتباس از کتاب آثار عتیقه کوتل خیر خانه تالیف پروفیسر ها کن



معبد آفتاب پرستی بر همنی کوتل خیرخانه در وقت آبادی . رسم موسیو کرل مهندس هیت حفریات فرانسه
اصل تصویر از کتاب آثار هیتته کوتل خیرخانه بالیف موسیو هاکن اکتیاس شده .

شیوایی (مہشوارا) ہم در کرد و بواج کابل وجود داشت و محتملاً این بتیکہ در شیو کی بنا یافته بود. اقرا بتیکہ در موقع جنسک یعقوب لیث صفاری با کابلشاه (سامنتہ دیوا) اظہار نظر کردیم بسکمان غالب بت ہائی کہ سر سلسلہ صفاری گرفته و بہ بغداد فرستادہ از کدام معبد شیوائی بودہ کہ نزد رابان و شیوائیان کابل مقام رسمی داشت کہ درین صورت باز بتیکہ شیوائی شیو کی بخاطر نمی آید. شبہائی نیست کہ در حوالی شیو کی و اندکی روی تپہ ہا آثار خرابہ ہای معابد قدیمہ زیاد است و در حوالی ساکا معبدی را ہیئت حفریات فرانسیسی حفریات ہم کردہ است ولی دامنه تحقیق و کاوش طور دلخواہ درین حدود سسط نیافتہ و آنچه کہ اظہار شد محض بہ اساس مطالعہ نامہا و زہنیت فولکور و مشاہدات توپوگرافی محلّی است .

معبد آفتاب پرستی برہمنی کوتل خیر خانہ : قبل بر این اہمیت و سابقہ و

نامہای باستانی رب النوع آفتاب را دراء از ویدی و اوستائی افغانستان و تحول تدریجی آنرا تا زمان تشکیل آئین مشخص و جداگانہ بیان کردیم . چون معبد «سوریا» یا معبد آفتاب پرستی کوتل خیر خانہ اولین معبد برہمنی است کہ در قرب و جوار کابل کشف شدہ و مجسمہ بسیار زیبا و جالب توجہی از خود رب النوع و مصاحبین او از سنگ مرمر اعلی بدست آمدہ و یرو فیسر ہا کن در قطار نشرات علمی ہیئت باستان شناسی فرانسیسی رسالہ مخصوصی در آن بارہ شایع نمودہ است در خوران آنت کہ درین موضوع بیشتر متوجہ شویم و مطالب مهمہ رسالہ مذکور را در اینجا بسکیریم .

موقعیت معبد خرابہ ہای معبد سوریا در ۱۲ کیلومتری شمال غرب کابل

روی دامنه شرقی پونژہ کوهی واقع است کہ غرباً شرقاً افتادہ و متصل بہ کوهی میباشد کہ آنرا بنام «کرم ہزارہ بغل» یاد میکنند و تیغہ شمالی کردنہ را تشکیل میدہد کہ کوتل خیر خانہ سرراہ موجودہ کابل و کاپیسا مقبری

در آن باز کرده است . معبد و ملحقات آن زوی پوزهئی که ذکر شد رخ بطرف جلگه و زیر آباد وقوع داشت و از بامها و برنده های آن افق کشادهئی بطرف جنوب و جنوب شرق و شرق تا خط کوهای چناری و چکری معلوم میشد و حتی روی یکی از بریدگی های تیغه کوه منار چکری که بالای آن « دهرمه چکره » Dharmacakra یعنی چرخ علامه فارقه آئین بودائی نصب بود جلب نظر میکرد و کمی بطرف جنوب گنبد های استوپه های شیو کی هم معلوم میشد . شکل ویلان معبد و آثار مکشوفه : از روی تحقیقات حفاری موسیو کرل و

موسیو باکمه اعضای هیئت حفاریات فرانسه چنین معلوم میشود که اصلاً معبد سوریا روی خرابه های کدام معبد قدیمه که از خشت های بزرگ خام آباد شده بود و نوعیت آنرا تعیین نوانستند بنا یافته بود . یعنی حین آبادی معبد سوریا آبادی قدیمه را با سنگ و خشت و گل پر کرده روی آن نهادن بتکده آفتاب پرستی را گذاشته بودند . بقرار حفاریات و نظریات موسیو کرل مهندس هیئت معبد جدید سوریا دارای سه اطاق مربع بود که هر کدام مدخل جدا گانه داشت تا مردم به آرامی خاطر مراسم مذهبی خویش را انجام دهند . این هجره ها هر کدام از خود یک کرسی سنگی داشت که از لوحه سنگ های سلیت ساخته شده بود و در لویح سنگی روی هر کرسی سه سوراخ تعبیه شده بود که به ترتیب در هر کدام آن اصلاً هیکیلی نصب بود و به این ترتیب در سه هجره معبد ۹ مجسمه وضع شده بود و موسیو کرل از آنجمله پاهای یک مجسمه و هیکل یک تحفه دهنده و بالاخره از میان دهلیز میان دو هجره هیکل بسیار زیبا و قشنگ « سوریا » رب النوع آفتاب را با صاحبین او کشف کرد . علاوه برینها دوسکه مسی تپ « نیکی ملک » که مربوط به احفاد کوشانی های خورد قرن (۶۵۰ م) میباشد هم بدست آمد . ملتفت باید بود که معبد سوریای کوتل خیرخانه ملحقات دیگری هم بطرف شرق و غرب خود داشت و آثار عبادت گاهی

بطرف شرق در هوای آزاد تشخیص گردید . از نقطه نظر شکل و پلان و تقسیم معبد به سه هجره مربع و حتی از روی وسعت داخل و خارج هجره ها شباهت های زیادی میان معبد سور یای کوتل خیر خانه و معبد شیوائی موجود است که در ۱۹۲۰ در بهیومارا Blumara نزدیک اله آباد کشف شده و از جمله عمرانات عصر گوپتا در قرن ۶ محسوب میشود .

هیکل سوریا : شبهائی نیست که مهمترین هیکل که نوعیت معبد خیر خانه را

روشن ساخت مجسمه مرمری سوریا رب النوع آفتاب است که تعریف جزئیات او و مصاحبینش را تا حدی که اینجا ضرور است ذیلاً از آثار عمیقہ کوتل خیر خانه تالیف پروفیسر هاکن اقتباس میکنیم :

رب النوع آفتاب بطرز اروپائی نشسته یعنی پاهایش از همدیگر دور میباشد . دست هایش که از حد مچها شکسته بالای رانهایش تکیه دارد . پاها و رانهایش از اندازه طبیعی خیلی خوردتر بنظر می آید . سر مجسمه به تنهایی یک پنجم تمام بدنش را تشکیل میدهد . عیناً به این تناسب مجسمه بودائی در ۱۹۲۴ از پاتیاده نزدیک سرای خواجه هم کشف شده که با اصول هیکل تراشان یونانی مغایرت زیاد دارد زیرا به اساس مدرسه «پولی کلت» سر باید یک هفتم بلندی بدن و طبق نظریات «لی سب» یک هشتم طول جسم باشد . لذا به این اساس سر هیکل سوریا خیلی بزرگ ساخته شده . در چهره رب النوع آفتاب ممیزات غربی دیده میشود ابروهای او طوری منحنی است که پیشانی را شکل مثلث نمائی داده است . چشمان او بادامی بینی اش کمی خمیده ، زرخش برجسته و موهای دراز و مجعد او از وسط پیشانی به دو طرف تقسیم شده است . سوریا تاجی دارد که از مثلثات و گل های نیلوفر نیم باز و قطار مروارید تشکیل شده . بجانش یلانی است بی یخه و بادامن مدور روی بازوهایش شالی است که دامنه های آن میان دوزانویش افتاده و دامن پلان رامخفی ساخته است . رب النوع گلوبند و گردن بند و حمایلی دارد که هر کدام

بامروارید و جواهرات درشت مزین میباشد با پوش های سوریا عبارت از موزه های بلند و نازک بی کمری است که با پوش دیگر پوشیده میشود و هنوز هم در افغانستان و آسیای مرکزی معمول است .

مصاحبین سوریا : به دو طرف هیکل مرئی آفتاب کوتل خیر خانه دوتن از معاونین اودیده میشوند. معاون سمت راست او موهای غلوار دوریش انبوه و موهای سراورا شبیه مردمان سیتی ساخته که در افغانستان به تعداد زیاد جا گرفته و مجسمه های هدهده زیادی را بما معرفی کرده است . کلاه او مخروطی و گوشه های یخه یلانیش را حلقه ئی روی سینه بهم وصل و محکم کرده است. در دست راستش چوب سر کرده (قلم نئی) و در دست چپش برگ یا ورقه ئی دیده میشود .

معاون سمت چپ او مردی است بی ریش. لباس او و رفیقش فرق ندارد جز در کلاه که عبارت از یک نوع گوش پتک میباشد دست چپ او بر سپر هدور تکیه دارد و بدست راست نیزه کوتاهی را محکم گرفته است .

عراده سوریا: به زیر صحنه ئی که رب النوع آفتاب و معاونینش قرار گرفته اند عراده رب النوع یا دقیق تر بگوئیم اسپ ها و عراده ران او دیده میشوند . اسپ ها به طرف راست و چپ درخیزند. زین های چوبی و چرمی با دو شکچه های خامک دوزی بر پشت آنها گذاشته شده و عراده رانی که کلاه دستار مانند بر سر کرده با شلاق دراز اسپ ها را میراند .

موافقت جزئیات هیکل ستوریا با ماخذ ادبی : هیکل مرمری سوریا که از معبد برهنی کوتل خیر خانه پیدا شده با متون مذهبی موافقت کامل دارد. دو ماخذ مهم یکی «آمشوبه داگمه» Amsubhedagama و «برات سمهپته» Brhat Samhita به این متفق اند که رب النوع آفتاب باید به طرز شمال هند ملبس و در دست هایش دو گل نیلوفر باشد و دست های او طوری بلند باشد که به ارتفاع شانه ها برسد . اگر چه

دست های سوربای کوتل خیرخانه از مجها شکسته معذالك بلندی بازوهایش واضح میسازد که دست های او مطابقتی با متون ادبی مذهبی تا شانه ها بلند بوده

مصاحبین رب النواع آفتاب

کوتل خیرخانه چه کسانیند ؟ یکی از موضوعات دلچسپ هیکل رب النواع

کوتل خیرخانه مطالعه مصاحبین یا معاونین او است که طبق شرحیکه دادیم بطرف راست و چپ او دیده میشوند ، در اثر مطالعاتیکه موسیو ها کن در صحنه های قدیم نمایش این رب النواع نموده مثل صحنه (بوده گایا Bodhgaya) (مربوط به قرن اول ق م) و صحنه « ماتورا » (مربوط به قرن اول مسیحی) ازین دونفر اثری نیست بلکه بجای آنها در صحنه اولی زن های گمان دار دیده میشود و در صحنه دومی « سوریا » تنها نمایش یافته . همین قسم روی مدال سنگ سلیت که پروفیسر « هرزفلد » Harzfeld در ۱۹۲۲ از حوالی جلال آباد بدست آورده (۱) رب النواع آفتاب تنها روی عراده اش نشان داده شده است .

ملتفت باید بود که وجود معاونین سوریا منحصر به معبد کوتل خیرخانه هم نیست بلکه عین نظیر آن صحنه‌ئی از معبد آفتاب پرستی « بهیومارا » از حوالی اله آباد هم کشف شده که آنرا مربوط به قرن شش میدانند و ماخذ مذهبی مثل ماستیاپورانا Mastya-purana و انمود می کنند که بطرف راست « سوریا » داندا Danda و بطرف چپ او پنگالا Pingala ملبس به البسه شمال هند باید حضور داشته باشند به این اساس پروفیسرها کن معتقد است که چون آبدات قدیم هند فاقد معاونین مذکور میباشند میتوان گفت که ایشان فقط در قرن ۵ مسیحی در علاقه کابل به حضور در اطراف سوریا مجاز شده اند و مبدأ این معاونین را در غرب تجسس باید کرده در هند « لباس شمالی هند » که در ماخذ هندی تذکار یافته و آهسته آهسته در صحنه های بعد تر هند از میان رفته مخصوصاً جوزه ها

و البسه ساسانی و انمود میکند که اینطور رب النوع آفتاب از افغانستان به هند راه یافته و معمول شده و قراریکه مستر « و نترنیتس » به اساس « بهاویشاپورانا » در تاریخ ادبیات هند مینگاراد و موسیوها کن به آن انکا میکند مظاهر زور استری پرستش آتش و آفتاب از سیستان به تدریج بطرف هند نزدیک شده و در عصر سلطنت گوپتاها در آن سرزمین رواج زیاد یافته بود . به این ترتیب غیر از آفتاب پرستی قدیم هند که آبدانش در (بوده گایا) و (ماتورا) دیده میشود آفتاب پرستی و نمایش رب النوع آن سوریا بطرز کابل در قرن ۵ مسیحی به هند انتشار یافته است . قرار تذکر زایر چینی هیوان - تسنگ پرستش آفتاب بعد از گوپتاها در عصر جانشینان آنها امپرا طوران « ور دهنه » Vardhana خیلی در هند ترقی داشت چنانچه خودش در زمان حکمفرمایی « هرشه وردهنه » در قنوج معبد رب النوع آفتاب و بتکده شیوا (مهشوارا) راپهلوی هم دیده که در هر کدام آن هزار راهب و روحانی ارتباط داشت . علاوه برین مشار الیه از مجسمه معروف طلائی رب النوع آفتاب در ملتان حرف میزند که با جواهرات زینت یافته بود و زائرین زیادی را درین شهر جلب میکرد .

پیشتر دیدیم که وجود معاونین در اطراف « سوریا » در هند چیز تازه ایست که بعد از قرن شش مسیحی معمول گردیده است بناء علیه پروفیسر ها کن به اساس تحقیقات دانشمندان غربی مبداء آنرا در غرب سراغ میدهد و آنها را شخصیت ممیزه ستارگان صبح و شام تعبیر میکنند که به اسمای مختلف در خاک های غربی آسیا و در تصورات و داستان های « یونانو شرقی » شهرت داشت و شرح مختصر آنرا پایان مینگاریم :

موسیو « فرناند شاپوتیه » می نویسد که اهالی شهر (ادس) Edesse (۱) که آفتاب پرست بودند به اطراف رب النوع از یزوس Azizos (ستاره صبح)

(۱) ادس از شهر های قدیم بین النهرین شمالی محسوب میشد .

و مونیموس Monimos (ستاره شام) را قرار میدادند . این دو ستاره در تصورات « یونانوشرفی » بنام‌های فوسفوروس Phosphoros و هسپروس Hesperos یاد گردید اند و اینها در اسطوره های یونانی دوبرادر توامان اند معروف که یکی را کستور Castor و دیگری را پولیوکس Pollux می نامیدند تا اینکه کستور را « افارئید » Arharétides کشت و پولیوکس تنها ماند و از زوس خواست نمود که از برا درش جدا نباشد و زوس اول چنین حکم کرد که یک روز در آسمان و یک روز در زمین طلوع کند و برای اینکه تنها نباشد باز چنین حکم داد که دو روز در میان ، هر دو یکجا یکدفعه در آسمان و دفعه دیگر در زمین جلوه نمایند و تطبیق این اسطوره با مظاهر طبیعت این است که یکی ستاره صبح و دیگری ستاره شام میباشد که در داستان‌ها و ادبیات شرق و منجمله افغانستان هم شعرا به آنها سروکار دارند پس منشی دست راست سوریای کوتل خیرخانه که بایوست تاریک تر نمایش یافته ستاره شام و جوان نظامی که به اطراف چپ او قرار گرفته ستاره صبح و شفق صبحگاهی را ناما یندگی میکنند . این دو ستاره که مجموع آنها رادیو سکور Dioscures گویند بشکل دو نفر سوار کار در مسکوکات ایو کرا تیدس یاد شاه یونانو باختری هم نمایش یافته چنانچه در تصویر سکه‌های این پادشاه که در این اثر نشر کرده ایم دیده میشوند . چون سوریادر آئین آفتاب پرستی مبداء کائنات تصور میشد و نظارت خیر و شر اعمال را بجا می آورد مصاحب ریشدار با قلم و کتاب اعمال مردم رابست میکرد .

پس به این ترتیب می بینیم که از باب انواع اسطوره های یونانی که از شیوع آن در صفحه (۸۶) این جلد ذکر نمودیم بار دیگر با سو ریاب النوع آفتاب پرستی آریانی در خاک افغانستان بهم مخلوط شده و از آن مجموع سه گانه آفتاب و ستارگان صبح و شام شکل وهستی جدیدی در دیانت قدیم آفتاب پرستی این مملکت داده که بجای خود بعد از قرن ۵ در هند انتشار یافته است چنانچه

طوریکه اشاره نمودیم معبد وهیکل سوریای (بهیو مارا) (قرن ۶م) نزدیک اله آباد عیناً نقلی از معبد سوریای کوتل خیرخانه میا شد .

معبد زور : پیشتر گفتیم که داستان «هاین ریش جونکر» در مسکو کاتی که هیکل رب النوع آفتاب روی آنست در میان اسمای محلات مختلف «داور» راهم خوانده که عبارت از علاقه زمین داور کنار مجرای هیرمند میباشد بلاذری میگوید که زمانیکه عبدالرحمن بن سمره در سال ۳۳م (۶۵۳م) وارد ولایت (الداور) یعنی «زمین داور» شد با دشمن در جبل الزور (مقابل گشت و فوراً به او تسلیم شد و چون ابن سمره داخل معبد زور شد هیکل طلائی دید با چشمان باقوتی دستهای مجسمه را برید و چشمانش را کشید و به حکمران آنجا گفت طلا و جواهرات را بگیر مقصد من این بود تا بشما نشان بدهم که این هیکل قوه از ارو کتف را ندارد .

مسکوکاتی که روی آنها صورت رب النوع آفتاب نقش است و در آنها کلمه (داور) ضرب رسیده حتماً با این معبد وهیکلی که عبد الرحمن بن سمره در ۳۳ هجری در زمین داور دیده بی ارتباط نیست و به همین اساس مدققین یکی از معابد آفتاب پرستی را در جبل الزور زمین داور در حوزه وسطی هیرمند قرار میدهند .

ملتفت باید بود که مقارن همین سال هیه ان تسنگ زایر چین در یکی از معابد آفتاب پرستی ملتان مجسمه طلائی رب النوع آفتاب را که با جواهرات تزئین یافته بود دیده و از شهرت آن و جلب زائرین زیاد در آن شهر حرف میزند . آنچه او در ملتان دیده با آنچه ابن سمره در جبل الزور مشاهده نموده هر دو عین یک رب النوع است که هر دو از طلا ساخته شده و با جواهرات و احجاز قیمتی زینت یافته بود بیشتر معبد سوریای کوتل خیرخانه را با معبد آفتاب پرستی (بهیو مارا نزدیک اله آباد مقایسه کردیم) حالا میبینیم که عین هیکل آفتاب جبل الزور زمین داور در یکی از معابد ملتان وجود داشته و از زاویه دیگر هم تثبیت

میشود که آفتاب پرستی و شیوه نمایشات رب النوع آن در کشور افغانستان بعد از قرن پنجم مسیحی چقدر بخاصک های شرقی ستمی تا قلب هند تاثیر افکنده بود. مسکوکات برهمن شاهان کابلی : مسکوکات قدیم افغانستان همان طور

که موجب روشن ساختن سلاله های بزرگ تاریخی (شاهان مستقل یونان و باختری. کوشانی های بزرگ، کیداری ها و غیره) افغانستان و هند گردیده و خالی گاهای تاریخ این گوشه آسیا را مملو کرده است. در مورد (رایان کابلی) یا کابل شاهان شیوایی برهمنی هم این نقش را بازی کرده و در خور اهمیت زیاد است. اگر چه راجع به مسکوکات برهمن شاهیان کابلی معلومات ما محدود است معذالک به تذکار مختصری مبادرت می ورزیم، مسکوکات برهمن شاهان کابلی بیشتر از حصص جنوب شرقی افغانستان یعنی درست از قلمرو ننوذ و سلطنت آنها را پیدا شده و میشود. چون ایشان در علاقه سند و پنجاب هم سلطنت داشتند و در دوره های اخیر (ویهند) نزدیک آنک مرکز آنها شده بود (۱) از پنجاب هم سکه های آنها کشف شده ولی بار اول و به پیمانیه زیاد خاک های جنوب هند و کش شرقی مسکوکات آنها را به مدققین فن معرفی کرده است، این مسکوکات را مستر «سمیت» در کتاب مسکوکات موزیم هند کالکته (جلد اول صفحه ۲۴۳) مطالعه کرده و با وجودیکه هنوز به تاریکی موضوع اعتراف دارد سه نمونه را در میان آنها تشخیص داده است.

(۱) نمونه هائی که در آن ها شکل ترگا و وسوار کنار نقش است.

(۲) نمونه هائی که در آن ها اشکال فیل و شیر دیده میشود.

(۳) نمونه هائی که در آن ها تصاویر شیر و طاوس مشاهده میشود.

(۱) البته بعد از مدتی از (ویهند) هم مرکز خود را بطرف شرق در قلعه مستحکم (بهتنده)

انتقال دادند و این کار بدست جیپال سورت گرفت.

مسکوکات نمونه دوم که شکل فیل و شیر دارد متعلق به سه پادشاه میباشد که اسمای آنها قرار آتی است :

سری سامننه دیوا Sri Samantadeva سری پادامه Sri podama و سری

واکه دوا Srivakka deva .

« سری سامننه دیوا » طوریکه در قطار شاهان برهمنی ذکر نمودیم دومین پادشاه این دودمان است که البیرونی اورا بنام (سامند) خوانده است مسکوکات اودر مس و نقره بضرر رسیده و به تعداد زیاد کشف گردیده است و دو نفر دیگر غالباً جزء احفاد رایان کابلی بشمار میروند که در پنجاب سلطنت کرده اند در تصویر سکه (سامننه دیوا) که اینجا چاپ کرده ایم پادشاه براسپ سوار است و نیزه بیرق داری در دست دارد در روی دیگری سکه او گاوی دیده میشود که عبارت از همان گاو (نانندی) است و مذهب شیوایی این دودمان را تأیید میکند قرار تحقیقات مستر « ونسنت سمیت » روی مسکوکات نام های « کمره » Kamara و « بهیمه دیوا » Bhimadeva هم خوانده شده . این مسکوکات را به « رای کملو » و « رای بهیم » یا « رای بهیمه » نسبت میدهند و قراریکه در فهرست شاهای برهمنی کابل شرح دادیم (کملو) یا (کلمو) سومین شاه دودمان کابلشاهان برهمنی و « بهیمه » رای دیگر این خاندان است و به این طریق شاهانی را که از این دودمان البیرونی نام گرفته مسکوکات هم بوجود آنها شهادت میدهد .

نا گفته نماند که اشکال مسکوکات رایان شیوایی کابلی را که یکطرف آن عموماً پادشاه بصورت سوار کار و جانب دیگر گاو نانندی علامه مذهب شیوایی ایستاده و یا به زانو در آمده نمایش یافته بعضی از سلاله های اسلامی مملکت مخصوصاً غور شاهان تقلید کرده اند و شکل سوار کار و گاو به تدریج در خمربلیج شته های رسم الخط عربی به تدریج تغییر کرده رفته تا بکلی ناپدید گردیده است .

قوة نظامی و اصول تعبیه جنگی : آخرین حرفی که اینجا در اخیر این فصل راجع به رایان کابلی یا کابلشاهان برهنمی گفتمی هستیم تخمین قوة نظامی و تا يك اندازه تعیین اصول تعبیه جنگ های آنها است بر علیه مهاجمین قشون عرب و چون این قوة و این تعبیه برای دو قرن باقشون بزرگ و معظمی که با روحيات راسخ مذهبی مجهز بود مقابله کرده است درخور آنست که چندسطری ولو بطور تخمین هم باشد در اطراف آن نوشته شود .

شبههئی نیست که جنگ و مقابله با مهاجم و دفاع خاک و کشور همیشه یکی از میزات برجسته باشندگان افغانستان بوده و هست و این ممیزه خوب تر و قوی نمایان شده است که مملکت باقوة بزرگ مهاجمین خارجی مقابل گردیده است در تاریخ افغانستان قدیم مثال های زیاده ای است که منجمله دوی آن از خاک های آسیای غربی و سواحل مدی ترانه نشئت کرده و بعد از فتوحات در خاک های غربی آسیا به مملکت ما وارد شده است . این مسئله قابل وقت و توجه است که یونانی ها ارکان امپراطوری هخامنشی را در دو محاربه گرانیک و کوگامل متلاشی ساختند ولی چهار سال کامل در کهستانات آریانا متوقف ماندند عیناً به همین و تیره عرب ها در دو جنگ نهادند و قاصیه نیروی سلطنت ساسانی را از هم خورد کرده و به سرحدات کشور ما رسیدند و بعد از دو قرن باز هم مملکت افغانستان کامل فتح نشد تا اینک سلاله های اسلامی خود کشور قد علم کرده و دودمان های قدیمه و آئین پارینه آنها را کم کم از میان برداشتند .

جنگ های گرانیک و کوگامل و نهادند و قاصیه نشان میدهد که قوة هخامنشی و ساسانی چه بود و به زمانه های متقابله نیروی معاصر آنوقت های افغانستان چه مفهومی داشت .

فراوتش نباید کرد که در موقع ظهور قوای عرب در سرحدات غربی آریانا

مملکت افغانستان در اثر تجاوز ساسانی ها و توکیوها (ترك ها) و بالاخره در اثر بسط سلطه موقتی آخیرالذکر در تخارستان و مداخلت تانک های چین شکل یکنوع ملوک الطوائفی داشت که سلطنت کاپیسا و قایم مقام آن سلطنت رایان کابلی تنها دولت حسابی مملکت بشمار میرفت که نفوذ خود را در تمام جنوب هندو کش از هامون سیستان تا کنار سند محفوظ نگه داشته بود و مدافعه اصولی بایک نقشه و پلان و سوقیات منظم تنها از همین نیمه جنوبی مملکت بعمل می آمد و در صفحات شمال هندو کش بیشتر رؤسا و زعما و بزرگان و سرکردگان قومی هر کدام بحساب خود و به سایقه احساسات وطن خواهی مقابله میکردند و می جنگیدند. پس چون جنوب هندو کش سراسر بدست رایان یا کابلشاهان یا ربیل شاهان متذکره ماخذ غربی بود و قوه جنگی از کاپیسی و کابل تا سواحل هامون از طرف شاه و قوماندان واحد اداره میشد این قوه و این اصول تعبیه را میتوان تايك اندازه تخمین کرد و شرح داد.

رایان کابلی زمامدارانی بودند جنگی و جنگ آزموده و علاوه بر مقام شاهی عموماً سالاری سپاه را هم بعهده داشتند چنانچه قبل برین در مورد «سامننه دیوا» دیدیم که بصورت لغوی نام او را جنگجو، سوار کار رشید و سالار سپه هم ترجمه کرده اند و مسکوکات این رای و دیگران ازین صفات بخوبی نمایندگی میکنند زیرا رای بصورت سوار کار رشید در حالی که خود وزره و چهار اینه پوشیده و نیزهئی در دست دارد در روی مسکوکات نمایش یافته و بهمین قسم سائر رایان هم خویش را مجهز به سلاح روی اسپ خویش نمایش داده اند. رویداد های دو صد ساله جنگی طوریکه ماخذ عربی شرح داده اند واضح میسازد که رایان بحیث «سپهبد» و «سالار سپه» در محاربات شامل میشدند و شخصاً قشون خویش را در دور دست ترین جبهات و میدان های جنگ قیادت میکردند چنانچه در کنار هامون و دلتای هیرمند در زرنج و بست و رخد و دیگر

نقاط عرض راه تادیوار های کابل از آنها اسم برده شده و در همه این میدان ها با جنرال ها و قوماندان های عرب مقابل شده اند و در اکثر موارد رایان با برادران و داماد و خویشاوندان و بستگان خود در جنگ ها شرکت می جستند .

از روی گذارش جنگ های عرب با رایان سیاست نظامی و تکمیک حر بی بر همنشا هان کابلی تا يك اندازه بخوبی تشخیص میشود . با وجودیکه قوای عرب مهاجم بود رایان به انتظار ایشان در قلب مملکت نمی نشستند بلکه تاپیش ترین نقطه سرحدی پیش میرفتند و آنجا انتظار محاربه را می کشیدند . شبهئی نیست که ایشان از وضعیت جغرافیائی و مشکلات طبیعی مملکت کار زیاد می گرفتند و چون جنوب هندو کش در يك قسمت از هامون سیستان تا رخد هموار و بعد تا زابل نیمه هموار و نیمه کهستانی و بعد تا کابل کهستانات و تنگی ها بیشتر میشد رایان به حصص هموار صفحات غربی کشور خود به دفاع و مقابله می پرداختند اگر کامیاب میشدند خوب و گرنه خویش را عقب میکشیدند و در کهستانات بین غزنه و کابل به حملات خونین مبادرت می ورزیدند چنانچه در ۷۹ هجری (۷۰۱ م) وقتیکه عبیدالله به امر مودک حجاج عازم جنگ شد این قضیه رخ داد و قشون عرب در تنگی های ۱۸ فرسخی غرب کابل به چنان مضیقگی کبیر آمدند که به پرداخت ۷۰ هزار درهم به استحضال راه عقب نشینی حاضر شدند این شکست خلیفه عبدالملک مروان و حجاج امیر خراسان را وادار به آن کرد تا از بهترین جوانان بصره و کوفه ۲۰۰۲۰ هزار نفر برای تشکیل بهترین قشون خویش که از فرط زیبائی آن را اجیش الطواویس یعنی (قشون طائوسان) مینامیدند انتخاب کنند . به قرار نگارش صاحب تاریخ سیستان از میان یکصد و بیست هزار نفر ، چهل هزار مرد جنگی مجهز با بهترین اسلحه و ادوات و اسب های تازی انتخاب نمودند و به تحت قیادت و سرپرستی عمر بن عطاء یا عطارد بن عمیر التمیمی

وسرپرستی عبدالرحمن بن محمد الاشعث الکندی والی سیستان برعلیه نیروی کابلشاه فرستادند .

رایان با این قشون زیبا و محتشم پنجه داده و به مقابله های سختی پرداختند . اگر چه قسمتی از حصص غریب مملکت بدست عرب ها افتاد ولی فتوحات خود را بیشتر و بیشتر ادامه داده نتوانسته و متوقف شدند و باقی اقدامات را به سال آینده موکول کردند و اگر نوشته های ابن اثیر درین زمینه تصدیق شود شکستی که بالاذکر نمودیم درین جنگ نصیب عرب ها گردیده است .

چون شرح جنگ های عرب و کابلشاهان در جلد سوم در فصل مربوطه اش مفصل می آید اینجا مقصود از ارائه این دو مثال تنها نشان دادن قوای بزرگ رایان است و از خلال آن معلوم میشود که کابلشاهان بر همنی آنقدر توان داشتند که با حملات پی در پی معظم ترین قوای عرب مقابله نمایند و سیر آنرا متوقف سازند و به آن شکست هائی تحمیل کنند .

برای مقابله ۴۰ هزار سوار اقلاناً چهل هزار سوار بیکار بود که در خطوط جبهه مقابل شوند ولی حتماً در محاذات عقبی قوای دیگری افتاده بود ، بهر حال طوریکه تاریخ نشان میدهد قوای عرب هر قدر مجهز و محتشم هم بود تا زمانی که پای اولاد خود مملکت در میان نیامد و ملک الدنیا یعقوب لیث صفاری با دسته از فرزندان مسلمان کشور داخل نبرد نشد کابلشاهان پوره و کامل مضمحل نشدند و حتی قراریکه دیدیم در کامیابی های شاهان صفاری هم حیل های نظامی نسبت به قوه بیشتر دخالت داشت .

زمانیکه یعقوب لیث با سه هزار سوار به قصد محاربه رایان از بست حرکت میکرد بستیان خنده و استهزا میکردند که با چنین قوای اندک چطور به جنگ کابلشاه میرود .

چنانچه بعد از فتح کابل در اثر این حرکت مالیات بیشتری بر آنها تحمیل کرد. ابن امر واضح میسازد که رایان کابل قوای زیادی در اختیار خود داشتند، همین قسم از رویداد جنک عمرلیت صفاری و رای کلمودر لوگر معلوم میشود که شصت زابلستان فردغان با چهار هزار عسکر خود خویش را در خطر دیده و فتح سگاورند بیشتر از آن جهت برایش میسر شده است که طرف مقابل را به ورود قوای بزرگ دیگر تهدید می نمود.

با وجودیکه در عصر جیپال جز گوشه از قلمرو رایان بین لغمان و ملتان باقی نمانده بود معذالک رای یک دفعه صد هزار سوار و پیاده و بار دیگر ۱۲ هزار سوار و ۳۰ هزار پیاده و ۳۰۰۰ فیل در مقابل سبکتگین و محمود زابلی حاضر کرد و از روی این ارقام بوضاحت میتوان نظریه ئی راجع به قوای نظامی کابلشاهان پرهمنی قایم نمود.

بهر حال از مراتب هفت گانه مقابله شهر کابل و جنک های دو صد ساله رایان با نیروی عرب معلوم میشود که قشون بزرگ و محتشم عربی بعد از طی دو قرن هم پوره کهستاقات کشور ما را متصرف شده نتوانست و کابلشاهان از ها مون سیستان گرفته تا سند در هر نقطه سخت جنگیدند، گاهی قشون عرب غالب شد و گاهی نیروی کابلشاه مظهر بر آمد. گاهی این باج پرداخت و گاهی آن حیات خود را به جرهم سرخ خرید، چندین دفعه مفاهمه بعمل آمد، چندین مرتبه عهد و پیمان بسته شد، هر شهری چندین مرتبه از دستی به دستی افتاد و تازمانی سر نوشت محاربات یکطرفه فیصله نشد که اولاد بیرومند خود مملکت قوانین و فرمایشات حقه اسلامی را که موفق تام بار و حیات آزاده و دیانت خواهانه ایشان داشت قبول نکردند و به حیث سرباز مجاهد برای اعتلای کلمته الله وارد میدان مجاهدت نکردند آنوقت دیگر مقابله سود نداشت. اشعه تابان دیانت مقدس اسلامی دل های مردم این سر زمین و قله های بلند هندو کس را روشن ساخته بود.

صحت نامه

صفحه	۱۷	۱۷	۲۰	۱	۹
۱	نقشه	نقشه	اتیو کوش	سم	۹
۲	حوزه	حوزه	اتیو کوش	اسم	۹
۷	۲۰	۲۰	۲۰	۲۲	۹
۹	۱	۱	۱	۴	۱۰
۱۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۱۰
۲۴	۹	۹	۹	۹	۲۴
۲۴	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۲۴
۲۵	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۲۵
۲۵	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۲۵
۳۷	۷	۷	۷	۷	۳۷
۴۱	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۴۱
۴۶	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۴۶
۵۰	۲	۲	۲	۲	۵۰
۵۹	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۵۹
۶۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۶۶
۷۵	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۷۵
۷۸	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۷۸
۹۲	۸	۸	۸	۸	۹۲
۱۱۶	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۱۱۶
۱۴۰	۴	۴	۴	۴	۱۴۰
۱۴۳	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۴۳
۱۶۷	۹	۹	۹	۹	۱۶۷

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۶	(۱۵)	کولا	کوجولا
۲۰۴	۲۰	هفت	هفتاد
۲۱۷	۲۱	میخواست	میخواستند
۲۲۸	۲۲	جز	جزء
۲۲۹	۲۳	تنگرها	تنگرهار
۲۳۴	۲۴	همجواری	همواری
۲۳۵	۲۵	نقیسه	نقیسه
۲۴۱	۲۶	فت	متر
۲۴۴	۲۷	دومی	دوی
۲۴۴	۲۸	ساکیلونی	ساکیا مونی
۲۵۶	۲۹	سند	سنه
۲۶۱	۳۰	عمای	علمای
۲۶۵	۳۱	وچی	یوچی
۲۶۷	۳۲	غایه	نماید
۲۸۰	۳۳	بطرف	بطرف چین
۲۸۴	۳۴	در	دو
۳۱۷	۳۵	اوبه	رویه
۳۲۰	۳۶	و	او
۳۳۵	۳۷	راجاربا	راجاگریه
۳۴۵	۳۸	هان	هاکن
۳۶۹	۳۹	ممل	محل
۳۷۰	۴۰	پیرش	پسرش
۳۷۶	۴۱	ادیه	به
۴۱۴	۴۲	اهم	اعم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٢٢	٧	(سعت یا فته)	دست یافته
٤٢٩	٦	غربی	عربی
٤٣٠	٩	مستقل	منتقل
٤٣٧	٥	نمیرند	نمی برند
٤٤٢	١٦	Aptal	Aptal
٤٦١	٢١	میرسید	میرسد
٤٦٩	١٣	هدی	هندی
٤٨٣	٩	لورا	اوار
٤٩٣	٥	رودنه	رود
٤٩٦	١٢	راجاگریه	راجاگریه
٥٠١	٧	قطیعه	قتیبه
٥٠٧	٨	فنگرهار	ننگرهار
٥٢٤	٢	ممالک	مملکت
٥٢٤	١٤	٤٠	٤٠٠
٥٢٨	٩	چهارم	سوم
٥٣٣	١٧	بکه	بلکه
٥٣٥	١٦	میدهند	میدیدند
٥٣٦	١٨	عرق عقیده	عرق و عقیده
٥٣٩	٧	بشویم	میشویم
٥٤١	١٩	٣٢	٦٣٢
٥٤٥	٤	خور	خورد
٥٤٩	٢١	خرانه	خزانه
٥٥١	١٦	سند	سنه
٥٦١	١٣	ساختند	ساختن
٥٨٩	٠	Arharetides	Apharetides